بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی وفقنا لتسهیل کلام مع الخصام وتمییز الحق من الباطل کالنور
من الظلم وکرمنا بتنبیهات اهل الخوض لاعتراضهم علی حدیث الحوض بتقریر
اللسان وتحریر القلم والصلوة والسلام علی عباده الذین اصطفی سیما من اختص بالشفاعة
العظمی یجری علی لسانه ینابیع الحکم وعلی آله وخلفائه الاکرمین المتناسبة
یشربون من السلسبیل ولم یسمعوا حسیسها فبعدا وسحقا للمبدلین الواقفین
عنهم من اهل الابدال یوخذ بهم ذات الیمین وذات الشمال یحلئون دونه
فهم یذادون عن الانهار ویساقون الی النار ولا یردون علی الاحد
فلا ندری ان یخلص منهم الا مثل همل النعم اما بعد میگوید بی سلیقه کثیر الجرم
عدیم الادراک ذمیم الاخلاق که از فقدان استعداد سر بجیب ندامت چنان فرو برده که ز بخار
فضل و هنر بر نمی دارد و از مکاید و دسائس نفس بانواع معاصی و صنوف حرمان و مکاره بدانسان مبتلا
که خود را در عوام بلکه افراد انعام هم نمی شمارد شعر گه ناله کند ز درد بی دردی خویش * گه سوز دو گاه
خویش * چون قحبه صبور زده مردان نشود * خون می گرید ز ننگ نامردی خویش * لیکن بفرمان

لا تقنطوا من رحمة الله إن الله يغفر الذنوب جميعا إنه هو الغفور الرحيم امید تکفیر
ذنوب و تستیر عیوب برحمت واسعهٔ الهی داشته و مایهٔ رجای واثق ازین آیهٔ وافی هدایت اندوخته حیدر علی
فیض آبادی اعطاه الله سبحانه وتعالی فی الدنیا النفس اللوامة وتجاوز عن جرائمه یوم القیامة واشعره
بعیوب نفسه وجعل غده خیرا من امسه ابن صفوة الحفاظ والعابدین شیخ
محمد حسن بن قدوة العارفین شیخ محمد ذاکر بن اسوة الواصلین شیخ عبد القادر تلطف لهم الله سبحانه وتعالی
بالاعادة واکرمهم بالحسنی وزیادة که یکی از احباب صداقت انتساب که شب و روز مخزون
مهجور و از رواج تشیع محدث در ضیق صدر و ارتجاف قلب و جگر گرفتار میبود رسالهٔ امام المتشیعین نظام
المتکلمین بحر محیط فطانت و هشیاری نهر عمیق بلاغت و حق گذاری رئیس علمای عالی شان سبحان علی خان
جنبه الله تعالی عن فساد اعتقاداته وبصره ببطلان خیالاته ومعقولاته در تالیف
سنه یکهزار و دوصد و چهل و هفت از هجرت البشیر النذیر شفیع محشر صلی الله علیه وآله وسلم بذریعهٔ بعضی از صدقای
ایمانی او بهم رسانیده روزی پیش ننگ کاینات آورده صفحهٔ چند از تمهید و تقریرش در حدیث اجمالی بر مسامع احقر العباد
رسانیده مستدعی آن شد که هر روز بقدر فهم و دانش خود آن اوراق را بر اخس انفس و آفاق گزرانده چون
اشتیاق از حد گذشت و شوق صادقش زیاده از سابق متحقق گشت جز قبول چاره ندیدم و این
مهم او را در چند هفته فارغ کردم من بعد از تحصیل کتب منطق و حکمت مثل شرح مطالع و میبذی دست
اعراض نموده رسایل دیگر بوسیلهٔ اولیای مؤلف بدست آورده بنظر غور و امعان نیز بعضی از آن مطالعه کرده
بدامن فقیر زده و پای اصرار برین الحاح فشرد که اکنون منتهای آرزویم اینست که بجواب این معضلات که
ناخن بدلها می زند و بملاحظهٔ آن مانند بید بر خود میلرزم و از ضلالت و لغزش عوام که بحقایق نمی رسند
نجات میسر شود عونا لاهل الحق والانصاف وصونا لعقائدهم عن الزیغ والاعتساف
فنان او هم عزیمت را بانجاح مرامش منعطف ساختم المنة لله تعالی که بسی بنا بدکه در خاطرش بود قطعهٔ رسوخ
تمام یافت که آنچه مؤلف رسالهٔ ممدوح بخیال خویش آن را به پیرایهٔ اشکالات آراسته مانند مصنفات و مؤلفات

قدر بارینه اهبیش هواجس نفسانی و وساوس ظلمانی بیش نیست بیشتر اصرار و استبداد و در ابطال مبالغه آمیخت و بار
دیگر دست بدامن اقل مخلوقات آنجناب که رساله اولین را که مولف بکمال شد و بد نوشته چنان زیر و زبر باید کرد
که جز ما اهل حیرت و دیگا بعد از و بد نفس به رد رسایل دیگر قادر نشوند بلکه در ابحاث شیعه و سنی هر گونه
توانائی یابند و ذخیره برای رد این مذهب محدث اصولاً و فروعاً بی کلفت بدست آرند و روزمره
معاصرین را تذکاری و متاخرین را یادگاری باشد و هر کس بعد از ادراک حقیقت آن اعتقاد جازم نماید
که متجرین امامیه که در بست طعن خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین آب در جگر داشتند و آتش بجان
میرفتند و بیافه درائی و سخن سرائی می پرداختند اگر بوادی رجعت قدم نهند و داد جدال و جدال دهند
جز خیبت و خسران و بی نصیبی و خذلان چیزی دیگر بدست نیارند و حدیث الحوض بسبب کثرت خوض ایشان
شان مثل طوفان بحر خونخوار شود و مانند تلاطم امواج دریای زخار نمودار و هر یکی از اکارم قدما و اکابر متاخرین
مصداق وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ بلکه جمیع تشنیعات مولف درباره
ملازمین جناب سید المرسلین صلوات الله علیه وآله الی یوم الدین علمای اولین و آخرین بعذاب و وبال و عقاب
و نکال منقلب گردد و همگنان باطمینان قلب بدانند و بعین الیقین ببینند که مذهب اهل سنت در تحقیق و تنقیح این اختلافات و منشا
و مثال آن مانند سفینه حضرت نوح علیه السلام است که مَنْ رَكِبَهَا نَجَى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ هر چند قلت
فرصت و کثرت مشاغل لایعنی و موانع واهی را که تفصیل ذکرش بخوف طول کلام نا ملائم عند الخاص و العام
است بار بار یاد کردم گوش ننهاد و اصرار و الحاح را چندان بعمل آورد که خارج از احصار بود و در قرطاس نخواهد
آخر بعد از تضرع و زاری بدرگاه باری جسته لله تعالی و تائید الملکه خیر الوری علیه وآله الصلوات من الملک
الاعلی تحریر این کتاب شروع نموده چون مولف رسائل تعریضات و ایهامات بلکه بتیز زبانی و بی باکی
در حق بعضی از امهات المومنین و خلفای راشدین و اعوان و انصار ایشان و گروه تابعین و علمای کاملین امت
مصطفی صلی الله علیه وآله و رضی الله عنهم اجمعین از حد گذرانیده بود و آن جبلت ایشان فی فرح و مستم
ظریفی را کالملح فی الطعام می شمرد و الحاف و اقتراح را هیچ باب هم بانتها میرسانید لاجرم احقر

عباد کتاب خود را با ایراد براهین تحقیقی و الزامی و قلب تمامی عبارات و اعتراضات مؤلف تصلیه
فن ظرافت و حکایات مضحکات و نقول مفضحات مرصع نمودم تا انتقام بخوبی رود و بدوجوانان مزاح
اندیشه ظرافت پیشه را هم رغبتی بمطالعه آن پدید آید بر این ماجرا جز حجتی از حافظان اسرار و یاران
وفادار که شوق کلام در سر داشتند احدی از اهل فضول و بوالهوسی که خود را بلباس محصلین جلی آراسته و بجمع
زخارف دنیوی می گرایید واقف نگشت هر گاه کتاب بانتصار رسید گروه اول بکمال رغبت و جد تمام میخواستند
که مضامین آن بلباس ظهور در آید و از نهانخانه بطون بعالم شهود بروز نماید فاقد الاستعداد که صمت و
سکوت شیوه اوست و بدون اتمام اظهار این کتاب را مناسب نمی دانست بر جزو جزو پیش می آید تا آنکه در
یک سال و چند ماه جزئیت کتاب بکلیت انجامید و بعنایت ایزدی باختتام رسید و درین وقت احتیاج
نشان که این راز بر ملا افتد و اوراق تالیف با انجمن مؤلف فرستاده شود از حد تجاوز کرد و القصه یکی از
طائفه ثانی بعضی از مطالب را که تعلق بخطاهای مؤلف در باره تخطیه امام المحدثین محمد بن اسمعیل البخاری رحمة الله
علیه داشت بانی بعضی از اصدقای جنابی شنید بی آنکه اطلاعی بر رساله مؤلف بهم رساند و معلوم کند که
از چندی تمامی مزخرفات او را تدارک واجبی نموده اند آن تقریر را وسیله اظهار خیرخواهی نهاد
بعنوانیکه سامعین را الیقین راسخ بتفرد او حاصل آید بخدمتش رسانید و در باطن بخطاهای خود معترف شده و از آن
روز بار دیگر همت بمحو و اثبات بر گماشت حتی که مجتهدین شان و دیگر علمای شیعیان هم بتکرار ملاحظه آن
رنج و تعبها کشیدند با جواب گفتیم که اگر کتاب بدست خواص و عوام چنانکه تمنا می کنید رسد اول گروه اولیای
دولتش بسیاری از هفوات او را محو خواهند کرد و مضامین جدید بلکه صحایف خواهند تراشید و در انحصار بخطاهای
مربی خویش اقرار نخواهند نمود و سامعین و ناظرین را اشتباهی پیدا خواهد شد که شاید از طغیان اقلام ناسخین این خطاها
افتاده پس پیش بینی و عاقبت اندیشی مقتضی آنست که چندی نگاه دارم و باهل فضول هرگز ننمایم بعد از
شهرت سائلش این کتاب خبر در انتشار آن نیز کرسانم و گویم که این همان نسخه است که بسر من ده بود حالا
درین امر باید کوشید که یکی بواسطه دیگری بمؤلف رساند که زندگی و دولت حبها را انشاید در طبع

تالیفات خویش فراوان عجلت باید کرد بارهی این رای زرین را پسند کردند و دانستند که سعی بلیغ
باب حجب ظهور کتاب مانند آفتاب است وانیهم بخیال فقیر بلکه آن مردم نیز مرتسم شد که هرچند حضرت
مولف بنابر حسن اخلاق در پی استیصال نشود و بملاحظه کتاب غیظ و غضبش هم در نگیرد بلکه بنابر دعوی انصاف
مشام فیض اقتباسش از دیدنش انتفاع نتواند پذیرد لیکن از فرزندانش که وتیره پدر بزرگوار خود را از
دست داده بحکم عصبیت و جهل در بی‌حرمتی ناموس مردم افتاده‌اند هرچند باید بود مبادا نایره فتنه
درین زمان که عماد وقت انجمن محبوب را بمقتضای اَلنَّاسُ عَلٰی دِیْنِ مُلُوْکِهِمْ نیز رسیده اند بلند شود و نشاید
با آب تدبیر فرو نشیند مع هذا بعضی از سرآمد صوفیه صافیه قدس اسرارهم این خاکسار را بمناظره
علم الهدی امامیه امام اعظم اثنا عشریه رئیس المجتهدین انیس المقلدین کاشف الغمه عارف الاصول
المهمه نایب مناب صاحب الزمان مولوی محمد سید مستغنی از توصیف و بیان که خود جناب فاضل جائسی
والد ماجدش علی بالی فی المقامع الحیدریه در آیینه حق نما مقتضای این نظم نموده بتعریف او سپر باید شعر تنها
ملایک ثنا خوان او ❁ که جن و بشر جمله قربان او ❁ خفف الله اوزاره و کثر اتباعه و انصاره
بعد از الحاح که مزیدی بران متخیل نباشد و تفصیلش در دفاتر نگنجد متوجه گردانیدند و باعث بران شدند که
مجلدی ضخیم درین امر خاص فراهم آمد امید از میامن توفیق سماوی تایید ازلی آنکه چنانچه آن مجلد ضخیم را مطبوع
خاصه و عامه ساخته بطبع هم در آرد و اهل خلاف را از اموریکه بر اصول شان درباره حضرت خامس
آل عبا علیه التحیة و الثنا لازم می آید و عبارت از تعبیر آن بعجز می گراید اجتناب کلی عطا فرماید رَبَّنَا
تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ الغرض تحریض بعضی طبع رسائل بطبع مولف قرار یافت
بارے بعضی از وجوه تاخیری و تقصیری رفت تا در سال یکهزار و دو صد و پنجاه و دو از سنین هجری
پیرایه ختم در بر گرفت و رتبه تقدم بالشرف برای رساله حدیث الحوض مسلم گشت چون رسایل بدین
سلسله مجموعی ترتیب یافت و تقسیم آن بمردم از نزدیک و دور شروع گردید کسی را از اهل حق فی وادی
میسر شود که فکر جواب باید کرد یعنی ادله رسائل خصوصاً رساله اولی که بملحقات هم تایید یافته

چنان متین و استوار است که کسی را مجال گفتگو دران باقی نیست با جمله آوازهٔ متین مبارز از در
و دیوارش بلندی میگرفت و غلغلهٔ افتخار اولیای دولتش از حضیض زمین باوج آسمان میرسید که ناگاه سخن سنجی
نکته دانی نظر بخیرخواهی و غیرت ایمانی این واقعه را نزد امیری دریا دلی عالی فطرت بلند همت شهسوار مضمار
شجاعت و شمشیر سپه سالار میدان بسالت و لیث بیشه محیط دائرهٔ دانش فرد کامل ابر کرم بحر عطا کحاتم و ال
الشعراء شعر شمارند اگر دادهٔ یک روزهٔ او * روزی او آید و آن داده نیاید بشماره اعنی حسام الدوله
فقیر محمد خان بهادر تهور جنگ لازالت رایات حشمته مرفوعة و عمارات دولة
اعدائه مقلوعة که شمردن اوصاف جمیل و اخلاق جمیل او را کتابی باید دراز و دفتری
باید بس طویل پس بالضرورة بر دعای او برطبق وصیهٔ ماثوره اکتفا ورزیدم و مثوبات اخروی که باقی و
مستدام نه فانی و ناپایدار است از کبریای الٰهی برای او طلبیدم بتوفیق طبع مجلد دیگر کتب شهادت
حضرت شهید کربلا علیه التحیة والثناء رافع او با هم قدیم و جدید مجتهد منظور بوده است همچنین کتب دیگر از تالیفات
بنده که هم برین قیاس از جملهٔ باقیات صالحات توان گفت و تهذیب کتاب بکه خود بترتیب آن بزبان اردو پرداخته
و حقا که نزد اهل بینش بعد ازین باید رجوع مردم عموما و خصوصا در مباحث کلام که میانهٔ فریقین [illegible]
دائر است فقط بدان خواهد بود بر زبان آرم و دست دعا بپیش فالق الحب و النوی بردارم *
اللهم فاطر الارضین والسموات و عالم الجهر والخفیات و مفزع الملهوفین فی الملمات و
ملجأ المخلوقین فی المهمات * اسألک بمحمد حبیبک و صفیک سید المرسلین و آله الهادین
و ازواجه امهات المؤمنین و اصحابه المجاهدین ان تزید فی عمره و اولاده و ترسل حسبانا
من السماء علی حساده و تعصمه من الامراض والالام التی تکدر النعم و تغیر النعم * و تؤمن به
الخائفین * و تمتع به الصالحین * و توفقه لما یزید فی مثوباته * و تضاعف جیاد ایاته
و حسناته * و اکتبه من حجاج بیتک الحرام و زوار ضریح رسولک و عترته و خلفائه
علیه و علیهم الصلوة والسلام * و اجعله رحیما علی العلماء الراسخین * فلا

تسلط علیه احداً من الجائرین + ومتعنا ببقائه ناعمین + وبلقائه غانمین + و
اجعلنا بحقوقه قائمین + ومن الآفات فی البلایا سالمین + واجعل دعائی الیک صعدا
وجوابک فیه نازلا + یا معطی السائلین + ویا مجیب المضطرین + ویا غیاث المستغیثین
ذکر و بجمال عبارت بی تابی حصه خود را بمقتضای سابقه محبتیکه داشت درخواست مؤلف موصوف
بعادت خویش گفت که بر دو شرط موقوف است یکی آنکه قصد تحریر جوابش مصمم شود دوم آنکه بقلم آید
خالی از تعریض و خشونت باشد و مناط اعتراض که از من درین امور صدور یافت آن بود که خطاب
بشخص معین نداشتم این عذر اگرچه نزد مخالفین هم بدتر از گناه بود کما لا یخفی علی من طالع صدر الصوارم
ولیکن بنظر مراحم ذاتی و آخر بینی بعد از وصول رسائل فقیر را بتاکید بلیغ امر فرمود که اکنون جواب را
بعنوانی مهذب باید نمود که از خشونت و دشنام طرازی و حکایات و واقعات این فن از اول تا آخر
معرا و بحلیه رعایت آداب ظاهری محلی باشد هرچند از رهگذر تیز زبانی مؤلف زخم دایمی در جگر بود
چنانچه مشهور است **شعر** جراحات السنان لها التیام + ولا یلتام ما جرح
اللسان + مگر بهر حال عنان گسسته توسن خشم نمودم و این رای جهان آرای که موجب محبت خلق و
دافع خصومت و شقاق است بطیب خاطر پسند کرده بدین مهم مشغول گشتم و حکایات و کلمات مرقوم
الصدر را از هر مقام محو نمودم تا آنکه بعنایت باری عز و جل بانجام رسید و منظر استحسان جلوه
گردید و همان وقت حکم طبع آن نافذ شد قضا را درین اثنا امراض صعب و از حال جناب ممدوح
در رسید و آمد و مزید اهتمام و استعجال طبع در تعویق افتاد و بعد از حصول صحت صلاح راقم
الحروف ان استقرار یافت که هرگاه طبع چند مجلد متعدد بسیار میخواهد مؤلف را بسی منتظر باید بود
بهتر آنکه تعطش و اشتیاق ورا درین زود ترفع کنم و محنت انتظار را که شدید تر از موت است سهل نمایم
یعنی یک نسخه کتاب از کاتبان نویسانیده بطریق هدیه بحضرت مرشد البریه صاحب مقامات علیه
مصنف تحفه اثنا عشریه قدس سره العزیز بخطاب این بنده عاصی نمود که نزد مجادل کتاب

تقدیم رسانیدم باز بتقلب تقاریر شان خصوصاً اقوال مولف عالی شان با فحش وجوه متوجه
گردیدم و غرائب ابحاث را که اسفار فن کلام ازان خالی بود وارد کردم پس فقیر را در طول ابحاث
و درازی کتاب معذور باید داشت شعر کین سخن را خود تو مبدا بوده * گر فزون کرد و توانش فزوده
والحمد لله که بعد از تداول کتاب و شهرتش نزد مخالفین که از چند سال باعلان تمام اتفاق
افتاده آنچه درباره جامعیت این اوراق پریشان زبانی اهل خصومت بگوش ثقات رسید و حضرت
مولف با بیان اغلاط بمکاتیب خویش مدح آن فرموده وجوه ترجیح نقل نموده بنده نالایق کمترین
خلایق را مناسب نمی نماید که بذکر آن پردازم و نفس خود را مسرور سازم بالجمله از انجا که هر کس از
موافق و مخالف بعد از مطالعه آن میگوید که جامع اوراق کلام را بنهایت قصوی رسانیده لهذا
این کلیته را بمنتهی الکلام مسمی گردانیدم و بحکم آنکه در هر ورقش بجهت اعتراض بر حدیث الحوض
تنبیهی بنسبت بمخالفین مصداق آیت کریمه وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ واقع شده
بتنبیهات اهل الحوض لاعتراضهم علی حدیث الحوض ملقب نمودم حالیا چند مقدمه قبل از شروع نوشته
می شود تا عاقل را بصیرت افزاید و هنگام دیدن این مجادله بکار آید نخستین آنکه تقریر الزامی تحریر جدلی
درین اجزا بالخصوص مسلک ثانی بر اصول شیعه در باب قلب مطاعن بسوی مقتدایان دین و
پیشوایان حق و یقین از حضرات انبیا و مرسلین و ائمه طاهرین و صحابه کبار از مقبولین متشیعین زیاده
از شمار و تعداد اتفاق افتاده مانند عدم طیب ولادت و ناصبیت مبشرین و منذرین و اعمام طاهرین
سید النبیین و نسبت ضلال و تلبیس بحضرات معصومین و انتساب احداث بسلمان فارسی و ابوذر غفاری
و عمار یاسر و غیرهم من الاصحاب والملازمین ناگزیر رو داده و بحکم الضرورات تبیح المحظورات این نوع
مطالب برای ثبوت بطلان مذهب مذهب شیعه بر زبان قلم تفویض یافته خیال فاسد را دخل نه دهند
که سیاق بیدلی بیهمالی ازین بزرگان انحرافی دارد حاشا و کلا بلکه اگر اندک تدبر در روایات امامیه نمایند
روشن خواهد شد که درین خصوص هم فقیر کثیر التقصیر مقلد حضرات امامیه گشته تفصیل اجمال آنکه از تصانیف قدمای امامیه

بالخصوص تالیفات شیخ صدوق ابن بابویہ قمی مثل عیون اخبار بدریافت میرسد که حضرت امام
رضا نسبت بانبیاء اولو العزم علیهم السلام که ایمان به رسالت شان بر کافهٔ خلائق قاطبةً اجمعین حتی
حضرات اهل بیت طاهرین بحکم کتاب مبین فرض و متحتم است و تبرا و بیزاری داده باستماع روایتی ازین باب
گوش باید شد حدثنا احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی والحسین بن ابراهیم بن احمد بن هاشم
المکتب وعلی بن عبد الله الوراق قالوا حدثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابیه عن صفوان بن
یحیی صاحب السابری قال سألنی ابو قرة صاحب الجاثلیق ان اوصله الی الرضا علیه السلام
فاستأذنته فی ذلک فقال ادخله علی فلما دخل علیه قبل بساطه وقال هکذا
علینا فی دیننا ان نفعل باشراف اهل زماننا ثم قال له اصلحک الله ما تقول فی
فرقة ادعت دعوی فشهدت لهم فرقة اخری معدلون قال علیه السلام الدعوی لهم
قال فادعت فرقة اخری دعوی فلم یجدوا شهودا من غیرهم قال لا شیء لهم قال فانا
نحن ادعینا ان عیسی روح الله وکلمته فوافقنا علی ذلک المسلمون وادعی المسلمون
ان محمدا صلی الله علیه وآله نبی فلم نتابعهم علیه وما اجمعنا علیه خیر مما
افترقنا فیه فقال له ابو الحسن علیه السلام ما اسمک قال یوحنا قال یا یوحنا انا
آمنا بروح الله وکلمته الذی کان یؤمن بمحمد صلی الله علیه وآله ویبشر به ویقر علی
نفسه انه عبد مربوب فان کان عیسی الذی هو عندک روح الله وکلمته
لیس هو الذی آمن بمحمد صلی الله علیه وآله وبشر به ولا هو الذی اقر لله عز وجل
بالعبودیة والربوبیة فنحن منه براء فاین اجتمعنا انتهی بلفظه محصل حدیث آنکه یکی از
علمای نصاری که یوحنا نام داشت بتوسل صفوان بخدمت امام رضا فائز شد پرسید که دو فرقه را باہم تنازع
و اختلاف افتاده یکی ازین هر دو دعوی کرد و دیگران بر مدعا شان گواهی دادند فرمود که دعوی آنها
ثابت شد پس عرض کرد که فرقه دیگر را بر دعوی خود گواهی بهم نرسید فرمود که دعوی شان [illegible]

ناقص * نه در سخاوت عثمان جو شیعه بلکه * نه در شجاعت حیدر چو خارجی احمق * سر خوارج
خواهم شکافته چو انار * دل نواصب بلعن کفیده چون جوزق * دوم آنکه نهوز مرویات دستنبهٔ سیالکوتی
مولف که چند ورق بیش نیست کما ینبغی بامأخذ منطبق نمی شود وجابجا اغلاط دارد کما ستعرفه ان شاء الله تعالی
وحال آنکه جناب مولف چنانکه میدانی مرجع خلائق بلکه حاکم کوفه بود و شغل مامون شوق علم کلام از حد فزون
داشت و علمای امامیه دستگیری و پیش دستی در افلاح انشاء این مید لستند و با جا نقش ان نیز کاوش بجان قبول
تلقی می نمودند و بیک اشارتش گاو زمین را از گاو زوری بگوساله فلک میرسانیدند سقفر الله بعضی از علمای
مستقیم که دنیا طلبی را میراث یافته اند از تصحیح روایات بموافق مرویات شیخ هیچ نمی فرمودند و جواب فقیر که
بالذات این رساله است جدید و محتوی بر روایات غیر متناهی منقوله از بطون کتب لا تعد و لا تحصی است که بی
اعانت دیگران اختیار کردم و تسوید و تهذیب بیش از لال و روزم ولیکن از عنایات ایزدی امید موثوق دارم
که عبارات منقوله مطابق اصل از آغاز تا انجام وان فقدت المطابقه احیانا فلا اقل من
الالتزام والتیسیر لکل عسیر فانه علی کل شیء قدیر و بالاجابه جدیر * سوم آنکه روایات از مسیله این
کتب ایراد کردم که از مشاهیر و معتبرترین اسفار قوم است و از تالیفات کسانیست که بزعم شان در
اصحاب ائمه یا اولیای کاملین مشهور شدند و بعدیم النظیر لقب میکردند و خود حضرات معصومین امر کرده بودند
که اخبار را جمع کنید و بعد فراغ از بن شاق و محن تعسب الی الشیخ مجموعات شان مره بعد اخری نقل فرمودند
و بسیاری از ان اصول تالیف ثقة المحدثین کلینی و شیخ صدوق ابن بابویه قمی و ابن معلم یعنی شیخ مفید و سید
مرتضی علم الهدی و امام اعظم طوسی و علی و امثال شان است که تشییع را در بازار زمانه روایی کامل دادند
و ذکر اسامی شان بالاستیعاب موجب تطویل خواهد بود و از تالیفات دیگران که خوشه چین خرمن فیض شانند
در دیباچه نام بردم آری چون بعد از اصول و فروع متاخرین شیعه تصانیف خاتم المحدثین والمتکلمین ملا باقر مجلسی است
و دو کتب لا سیما بحار الانوار مرجع فضلا و علمای شیعه است چنانچه از دیباچه آن هم وضوح تمام دارد پس
هر چند روایات کتب دیگر بیش از بیش یاده باشد لیکن اکثر اوقات روایات مولفات او سیما احسن از کتاب

مذکور ملحوظ داشتم در غالب بیان معنی روایات هر کتاب و نقل تراجم بحار را مطمح نظر انگاشتم تا فارسی
خوانان هم بهره وافر بردارند و چون ایراد عبارات از کتب منقول عنها در هر مقام باعث آن بود که
ضخامت کتاب بهزار جزو رسد و استیعاب مصایب شیعه اصولاً و فروعاً که بعد از استقراء کتب غیر متناهی بنظر آمد
متعذر گشت ناگزیر راه اختصار مناسب پنداشتم و جابجا بنام اصل کتاب اکتفا گزیدم و بذکر هر عبارت و هر عیب کرد
اطناب نگردیدم هر کس که خواهد بلا عذر رجوع بماخذ نماید و در بیان معانی روایات ایجاز بعنوانی مرعی شده
که اگر اصل کلام در ورقی بود مضمونش با وصف سلاست عبارات در یک سطر فارسی گنجانیده ام الا ندرة و شذوذا
چهارم آنکه چنانچه فقیر را از هیچ علمی از علوم عقلیه و نقلیه دعوی نیست در انشاء عبارات فارسی هم چگونه مدعی توانم
شد که نه گاهی بتحصیل آن همت برگماشته و نه صحبت با اهل این فن داشته غلط گفتم در محاورات خویش بسا هم
غلط می شوم و بغلطات لسانی مقترن می باشم تا بانشای فارسی بنحویکه مقبول طبایع شود چه رسد و از اینجا
انشاء عربی را قیاس کن القصه علمی که حاصل کرده ام همین قدر است که جز معنا و دانم چیزی بهتر ندارم و با حسن ما قیل
فی مثالی شعر نه شکوفه نه برگی نه ثمر نه شاخ دارم * همه حیرتم که دهقان بچه کار کشت ما را * التماس از سامعین و
ناظرین آنکه با صلاح واجب الترک که بیشتر در سطر و کلمات احقر الکائنات استعمال یافته باشد بکوشند و زلات و عثرات لسان را
بذیل صفح بپوشند و بستر لغزش پرده ورنه خرده شمرند ان ارید الا الاصلاح ما استطعت و ما توفیقی
الا بالله علیه توکلت و الیه انیب با اینهمه ساده دلیها که داشتی اگر بالفرض تحریر اصل
الخلیقه بمحاورات اهل لسان انطباق یابد فذاک من عجائب توفیقات الٰهیه و جلائل تائیداته تا آن دعوی کمال
فنون حکمی از ریاضی و طبیعی و الهی فن ها و خصوصاً انشاء فارسی بجناب مؤلف می رسید که عمر عزیزش بصحبت استادان
این علم بسر برده و این هنر را از ماهران بالغ و شاعران بلیغ فرا گرفته و مدت العمر بسته و پابند این وادی
نوردیدن در محاورات نویسی از ایرانیان گوی سبق ربوده و همراه صمد قاضی ایمانی و مجتهد الزمانی در تصحیح و
تکمیل رسائل خصوصاً رساله اولی کما اشرنا الیه اهتمام تمام بکار برده باز هم اگر در کلامش اغلاط و خلاف
محاورات متطرق گردد چنانچه بواسطه بعضی از ثقات مسموع است از عجائب روزگار و غرائب لیل و نهار

خواهد بود

خواهد بود لیکن ذرّهٔ بمقدار بایراد عبارات مؤلف تحریر در مسلک جواب بی تبدیل و تغییر و تعرض
بخطاهای لفظی که خارج از داب محصلین و موجب خلط مبحث است و فائده معنوی مثل تصحیح معانی
حدیث و تحقیق اسامی محدثین و بلادشان رجوع بدان نمی کند عادت گرفته آری در منهج المقال تغییر نکرده
لفظ بنا بر بعضی از اشارات مثل رعایت مقولات شیعه و مراعات سیاق و سباق در چند مقام اتفاق
افتاده پنجم آنکه محنت احقر العباد در گردآوری کتب امامیه بحدی بود که بنهایت اعداد و بدایت تعداد آن
تواند شد چه طائفه امامیه که خوف و تقیه از ذاتیات مذهب شان است و تا زمان ظهور صاحب الامر انتعاشش
هم در هندوستان هم در بلاد ایران بتصریح جناب فاضل اخباری یعنی مولوی حسین علیخان در جواب الصیاح
پر ضرر است و در دادن کتاب مسلک خویش که از مبادی شیوع این مذهب غالب اوقات در صنادیق مانده
خیلی می ترسند و بر کمال ضنت کار می بندند و بارها بنده هیچمدان بعد از استدعای ورثه چندی از فضلای
شیعه بر ترتیب کتابها و انتظام فهرست آن رفته و مدتها از مهمات خود بلکه ضروریات نشسته و دست شسته
در نظر بمواعید موثوق و ایمان مشدد که از دادن کتب مطلوب دریغ نخواهند کرد در تموزی که حرورش آب
دهان بجوشانیدی و سموم مغز استخوان بجوشانیدی مسافتهای دراز قطع کرده فلما قضی الامر و ست الحاجة
اذا هم ینکثون بلکه اوقات فقیر را بلطائف الحیل ضائع کرده ندانسته اند که من جنا نهم الواحد و
فالمنطبق علیهم قوله تعالی وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون اما مشقت دستیاب شدن
عبارات صحیح در کتب صحیحه بیشتر بارین محنت آن از بنهم مشکل و دشوار انصاف بکن که خود مؤلف حاکم وقت جابجا
در نقل چند سطر از روایات اهل حق چه قدر با حیرانی و تشویش خاطر دست و بغل است و پای استدلالش
بسبب تطرق اغلاط عبارات در چه مرتبه متزلزل از عدم تیسر کتب مطلوب با اینهمه اختیارها که گویا ایران
زمین هم زیر نگین داشت تاسف و تلهف را در رسائل خویش بناله های جگرخراش از کجا بکجا میرساند و از
فریادها و یاربها و شور و غلغله و اصیبتا و اسفا بر عدم ظهور کتب اهل حق و عدم تحمل شان درین باب و لب
دولت خود را میگریانید پس مشقت و تاسف این ضعیف بر حقیقت خود بلا ریب مجهول خواهد بود نه

احادیث تحفهٔ اثنا عشریه و مانند آن ناگزیر شد برای آن روایت اصل دیگر بهم رسانیدم و الا در سند
باقیمان آن چیزی ازان افزودم و قیل و قال قدما و متأخرین امامیه که تعلق بآن مقام داشت از بیخ و بنیاد بر آوردم
تا معلوم کنی که تقلید نیست آن روایت خصوصیتی بیکی از کتابها ندارد و استدلال علامهٔ دهلوی نور الله ضریحه بجای
خود تمام است و وقت ضرورت بلحیهٔ نامی المقدس را که اصل روایت بتتبع او پیدا گشته بود صراحةً یا اشارةً
بنیان قلم دادهم تا از عهده بر الذمه باشیم و هرگاه مؤلف را خیال تفرد و نتایج افکار خویش در سراسر
تفنیض آن را بجا بجا مذکور ساختم و در آخر مسلک اول جاییکه مؤلف دعوی تفرد بالشهادت خدا عزوجل
مقرون فرموده فصلی مستقل در تصدیق او بلکه بزرگانش نیز پرداختم و فقیر هر چند بتایید ایزدی فقط افکار
خویش هزاران مطالب جدید بتخصص روایات امامیه بر آورده لیکن هرگز سر افتخار بدعوی مذکور نمی افرازد و اگر به
تقلیب افادات مؤلف اغمض بر زبان رود که الشعراء انما شعر بران باشد خارج ازین قانون خواهد بود و قصیر
و الله من الغافلین پنجم آنکه اگر اهل خلاف با وصف معترف بودن بامتناع رد این کتاب چنانچه در جلو خصال
مذکور نمایند وقت بجوئی بر زبان می آرند و بعد از رسوخ اعتقاد یقینی که اصل رسالهٔ مؤلف از آغاز
تا انجام تصحیفی محو گردید که ابطالش خارج از حیز امکان است روایات متناقضه در اکثر ابواب از کتب شیعه مشابهی
مجتمع شده که در تطبیق آن غایة السعی قدمای ایشان بهم وفا نکرد تا معاصرین که کوچک ابدال شان اند و بتقلید محض گرفتار چه رسد
و مطاعن انبیا و ائمه علیهم السلام باصول شیعه بنوعی مرتب گشته که تطهیر اذیال آن بزرگواران بعد از تقریر مطاعن
خلفای راشدین رضی الله عنهم سخت مشکل و پر دشوار است چنانچه بسیاری از مکابرات شیعیان و قبل نسبت آن بکوه کندن
و کاه بر آوردن مشغول شوند و بلهوسی در رد این راه شعار خود سازند اول باید که تاویلات سخیفه را که اکابر
مذهب ایشان بعمد آن شده اند و نمونه آن جا بجا درین کتاب ترقیم یافته پیش نظر دارند و این هم
نصب العین باشد که بسیاری از تصانیف قاضی نور الله شوشتری و مصنفات ملا باقر مجلسی و مؤلفات حضرت مجتهد جالسی
از مطبوع و نامطبوع طریق جدل و الزام را علمای شیعه مفتوح ساخته اند و مدتها درین فن مشق سخن نموده اند بایستی که
اهل سنت از کید و ادراجات شان دست بسر شدند و حال آنکه معامله بالعکس است تو می شیعه یعنی بغایت الدعوی

هر مقام قلب مطاعن شیعه بیان وجوه بلکه بالفحش آن تالیف یافت وتحقیقاً والزاماً معنی الحق یعلو
ولا یعلی عیان گردید و امید رسید بخیال اهل فضول هرگز نباشد که حال این زمان مثل زمان سابق نیست که علمای
اهل سنت را کتب شیعه بهم نمیرسید و علمای امامیه این را مغتنم شمرده و از معارضات بالقلب جان بسلامت می‌بردند و در
اتمام حجت برای خویش مخالف اصول می سرائیدند و میدانستند که آخر روزی علمای اهل حق بسبب اطلاعات
لم یزلی بدلائل الزامیه هم راه سخن بر امامیه مسدود خواهند کرد با آنکه با اینهمه امور و عدم عبور بر بیشتر کتب ایشان
و فقر و تحصیل معانی هر قید و دفع دخل مقدر که در مطاوی عبارات جابجا مرعی شده اگر متکلمین شیعه را
بالخصوص جناب مؤلف حوصله گفتگو دست بهم دهد و متیقن گردد که در حدیث الحوض و مانند آن سخن
شیعه بر کرسی خواهد نشست و مجال گفتگو برای اهل حق باقی نخواهد ماند و جوابش از منع و معارضه و نقض اجمالی
و نقض تفصیلی بعبارت هست فلا مضایقة و لا ملام عند العلماء الاعلام هم انکه چون از معمولات این فقیر و یا...
السنت که در مناظره شیعه بعد از تحقیق و الزام تطبیق بتقریرات ایشان هم پردازم لهذا بعد از مسلک اول مسلک ثانی را
برای قلب قرار داده تا کلام اصول شیعه بلا اختلاط واقع شود و عبارات و مضامین رساله مؤلف
ملبداً تا منتهی مقلوب گردد و از آنجا که درین مسلک امتیاز کلام مؤلف از کلام فقیر مشکل بود و بنا بر آن عبارت
متن خطوط کشیدم و بعضی از تقریرات که خارج از قلب عبارات این رساله مؤلف بود و تعلق باصل
غرض نداشت و تعبیرش را الا تعلق بالزام می توان کرد در خاتمه آورده ام لهذا کتاب یک خاتمه و دو مسلک
جوابی و انقلابی منقسم شد و از نجاست که نامش برزبان خان صاحب ممدوح ذو مسلکین جاری گردید
اکنون بحول و قوت الهی شروع در مدعا میرود امیدوار از عنایت قدرت کردگار
آنست که از خطا و خطل و لغزش و زلل محفوظ دارم و
سخن را در مناظره به نهایت قصوی
رسانم
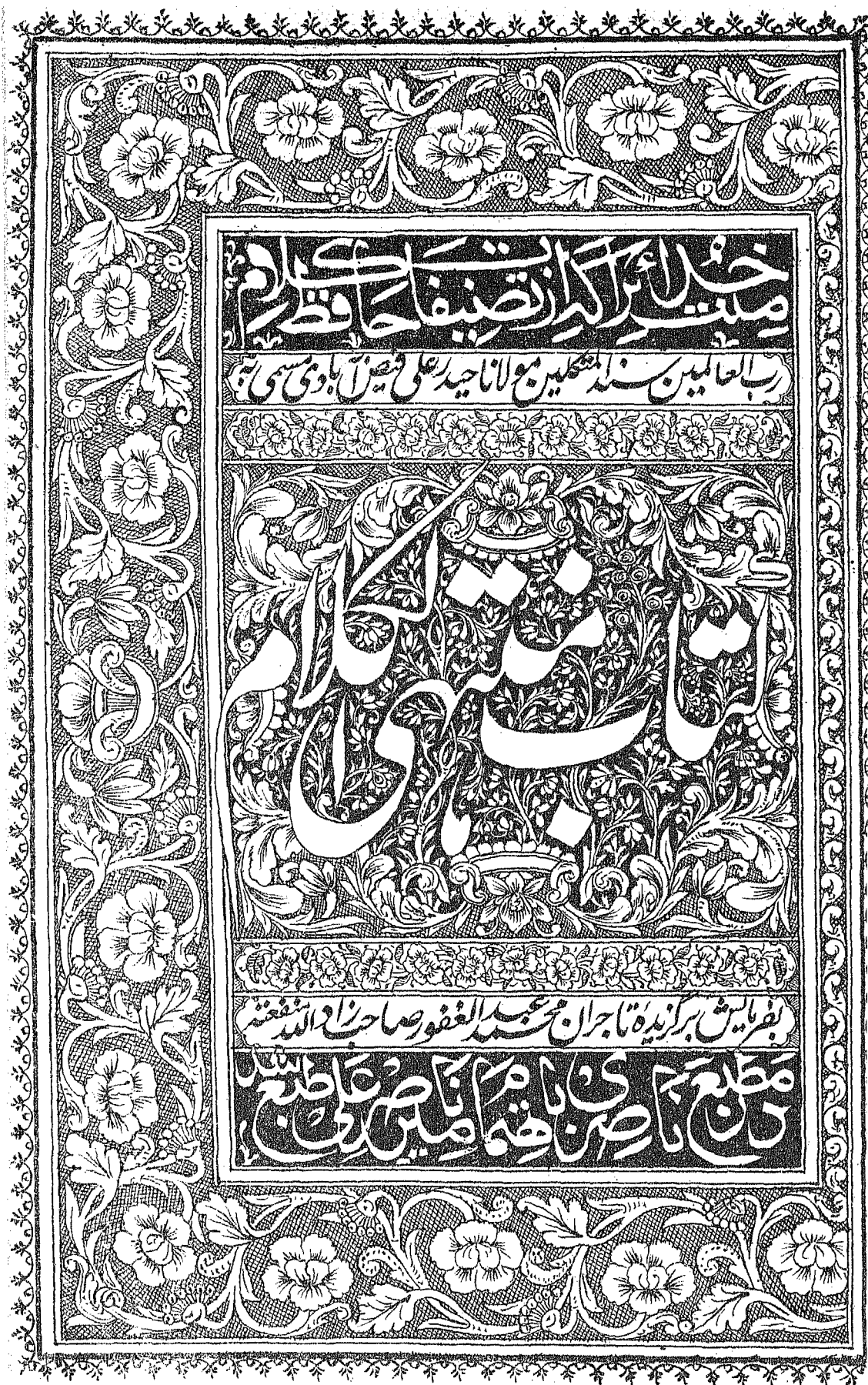
فقط

رب العالمین سند المتکلمین مولانا حیدر علی فیض آبادی مسمی بہ
منتہی الکلام
بفرمایش برگزیدہ تاجران محمد عبد الغفور صاحب
در مطبع ناصری باہتمام ناصر علی طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

اما مسلک اول پس بیان منوال انفصال است

قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم

پیشتر از زبان ثقات اهل سنت هداهم الله ایاهم چنان قرع صماخ فقیر کرده بود که اصح الکتب بعد کلام الله
صحیح بخاری است و العجب کل العجب که این قول مقلدان حضرت امام اعظم کوفی است که در دیار هند و هندوستان بجز
این فرقه سنیه دیگر فرق سنیه از حنبلیه و مالکیه هرگز یافته نمیشوند و شافعیه هم نادر است و حال آنکه معظم اعمال طائفه حنفیه را
برخلاف مضمون احادیث مرویه کتاب مزبور توان گفت و حیرت است که چگونه تفصی ازین اعضال خواهند جست که
اگر کتاب مسطور موسوم بصحیح اصح الکتب بعد الفرقان است یعنی احادیث مندرجه اش بلا شبهه از زبان مخبر صادق
است تا برخلاف آن عمل کردن اعتراف عمل بخلاف حکم الهی است و اگر معمول به مطابق حکم الهی است البته بیشتر
احادیث صحیح مزبور از کسوت صحت عاری است و هذا الصدق النقیضین مگر اینکه بوجهیکه صدور قبائح از ظلم و کذب و غیرها
از جناب باری تعالی عن ذلک علوا کبیرا جایز میدانند صدور حکم بالنقیضین هم روا دارند و درین آوان بعضی از
اصدقای ایمانی از کتاب مستطاب بستان المحدثین تالیف افضل متکلمی الاشاعرة المتاخرین شاه عبد العزیز
دهلوی چنین روایت کردند که جناب ممدوح کتاب موطای امام مالک را اصح الکتب میدانند حتی که اگر کسی حلف بر صحت
مجموعش کند حانث نمیگردد و این مقوله هم باعث فراوان حیرت است که در بیان کتب افاده فرموده‌اند که

کتب

که نسخ موطا باعتبار مولفین بحده میرسد و اختلاف فیما بینها موجود و مشهورترین نسخ نسخهٔ یحیی بن یحیی مصمودی
است که مولفین صحاح سته بباعث کثرت واسطه از وی و قاطبهٔ روایت میکنند فاین هذا من ذاک لیکن فقیر باغماض
نظر ازین تهافت و تناقض میگویم که صحت مطلقهٔ آن هر دو کتاب مستطاب و اصحیت احدهما علی سبیل مانعة
الخلو اجماعی اهل سنت است و هر کدام که در صحت مقدم باشد ثانی تالی اولین است و اینجا صدق تالی مع کذب
المقدم جائز نیست و علی هذا احادیث مندرجهٔ این هر دو کتاب بعلم الیقین از زبان وحی ترجمان نبوی ثابت است
انتهی بلفظه اقول و استعین بالرؤف الرحیم هر چند درین مقام خارهای خدشات بسیار بپای خاطر
این هیچکاره روزگار می خلد لیکن بر وما لا اختصار بر چند ازان اقتصار میکنم خدشهٔ اول آنکه اگر مراد این است
که فقط حنفیه صحیح محمد بن اسمعیل بخاری رحمه الله علیه را اصح الکتب بعد الفرقان میدانند و مع ذلک در معظمات
امور برخلاف احادیث مرویهٔ کتاب مذکور حکم میزنند لاجرم اعمال ایشان مخالف و مضاد حکم اقدس جناب باری
است یا اکثر احادیثش از حلیهٔ وصف مسطور معطل و عاری گردانیده میشود و آنکه زمرهٔ مالکیه و شافعیه همچنین
حنبلیه از قائلین این قال و مدعیان این مقال نباشند یا بزعم حضرت مولف ثبوت اذعان این برای فرق ثلثه که درین
بلاد کالمعدوم اند اگرچه مذهب ایشان در کتب ادله منضبط و مرقوم است ریبی و تردد باشد فهو کما تری فساده
و بطلانه مما لا یخفی زیرا که آن رئیس العلما انیس الفضلا در اثنای عبارت صدر مرقوم الصدر افاده می نماید
که صحت مطلقهٔ آن هر دو کتاب مستطاب و اصحیت احدهما علی سبیل مانعة الخلو اجماعی اهل سنت است انتهی
و معدود و محسوب بودن این فرق در گروه اهل حق خود بدیهی و غیر محتاج به بیان است علاوه برین خوانش مصر نماید
که دیگر فرق سنیه از حنبلیه و مالکیه هرگز یافته نمی شوند و شافعیه هم بندرت بار خدایا مگر اولیای فاضل تحریر زاده
تاویل سخیف آغاز کنند و گویند که مراد از لفظ اهل سنت همان حنفیه اند که در مفتتح رساله ذکرشان بر زبان قلم افادت رقم
گذشته لیکن قطع نظر ازانکه محققین اهل سنت اجماع تمامی اهل حق برین دعوی نقل کرده اند تشبث بعبارات فاضل
جزری و حافظ ابن حجر عسقلانی در اوراق ملحقات قس علی هذا تمسک بکلام دیگر بزرگان از اکابرین سالفین حنفیه
شافعیه و غیرهم این تاویل بلکه تسویل بلکه تحریف را برنمی تابد و نزد احدی از عقلا ابرار بر تخمین و آفرین

رد لغو نمی باید زیرا که در صورت خروج این فحول از اجماع منقول تمام حجت مزعومی بر آنها معقول
نمی شود و ایضا می باید که اکثری از اهل سنت غیر حنفیه خلاف احادیث صحیح بخاری بعمل نیاورده از تعیین و تنقیص و
تشنیع فارغ البال باشند و ما احسن ما قیل ع عمرت دراز باد که این هم غنیمت است + و
اهل تتبع محتجب نیست که اکابر طائفه تشنیعین مثل سید مرتضی و شیخ الطائفه و شیخ حلی و غیر آنها در تصانیف
خود شان مانند تبصرة العوام و نهج الحق و منتهی المطلب و تذکرة الفقهاء و مسائل خلافیه و کتاب ایضاح مخالفة
اهل السنة للکتاب و السنة بر طریق صحو جنایالیه تطفلا و قصدا ائمه اربعه را رحمة الله علیهم اجمعین قاطبة در مسائل فرعیه
بمخالفت احادیث مرویه صحیح بخاری و دیگر صحاح سته سرزنش میفرمایند و بزعم خود ملزم و مفحم می نمایند بلکه بعضی
از اکابر شیعه در بعضی از مقامات تعیین و تنقیص را فقط بذوات مقدسه امام مالک و امام شافعی و امام احمد بن حنبل
بهشت لهم غیر امام ابوحنیفه مختص گردانیده اند کما قال قائلهم شعر اذا شئت ان ترضی
لنفسک مذهبا + ینجیک یوم البعث من لهب النار + فدع عنک قول الشافعی
ومالک + واحمد والمروی عن کعب احبار + ووال اناسا قولهم وحدیثهم + روی
جدنا عن جبرئیل عن الباری + و این اشعار در مبحث امامت از تالیفات اروستانی بعین
الفاظ و ترتیب منقول است کما لا یخفی خوشا بحال حضرات امامیه که مطاعن و تشنیعات ایشان از کجا تا بکجا میرسد کعب
احبار را که بجناب مرتضوی خلوص مودت و صدق عقیدت نسبت او علم تائید اهل بیت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
رو بروی خلفای ثلاثه نسبت بروی ایشان می افراخت و در علمای متبحرین بود که بشارت قدوم شریف نبوی سید اولاد
بنا ظهور بوده و در زمره مومنین و موئدین ملت سید المرسلین معدود بهم از دست نداده در پوستین وی افتاده اند
از کجا حال تنقیص و تشنیع ایشان درباره سائر ائمه مذکورین قیاس باید کرد که لداو محض عناد بحت
بوده باقر مجلسی در بحار الانوار بروایت حسن مجتبی از جناب امیر المومنین کرم الله وجهه آورده که پیش کعب احبار
نزد عمر بن الخطاب در زمن خلافتش نشسته بودیم خلیفه مذکور از کعب احبار سوال کرد که اعلم امت بعد حضرت نبوی کیست علی بن ابیطالب علیه
السلام که بود گفت که یوشع بن نون و شمعون وصی بعد هر نبی عالم و افضل امت می باشد عمر گفت که وصی پیغمبر ما ابوبکر است کعب گفت جانشین ام

وصی باشد بلکه وصی پیغمبر آخر زمان علی ابن ابی طالب است و برین دعوی دلایل و براهین و قصه‌های
بیشین بیان کرد بجهت مخالفت تطویل ملخص قدر ضرورت در اینجا ایراد نمودیم و بسیاری از روایات ملا مجلسی
تشنیع و خلاصه او دلیل است چنانچه بر ناظرین تالیفاتش مخفی نمی‌ماند و ملا صالح مازندرانی در شرحیکه بر زبدهٔ شیخ بهاؤ الدین
عاملی نوشته و بدرس علمای عراق و خراسان آن کتاب متداول گشته بمقام ابطال تابید شریعت موسوی میگوید
وما نقلوه عن موسى عليه السلام فرية اى كذب لانه قد نسب هذا القول الى ابن
الراوندي ليعارض به نبينا صلى الله عليه وسلم في دعوى الرسالة ويؤيده انه كان
صحيحا لما اسلمت احبارهم مثل كعب الاحبار وعبد الله بن سلام ووهب بن منبه
وغيرهم من العلماء المتبحرين ولعارضوا به رسول الله صلى الله عليه وسلم وثانيا منع
كون التابيد بمعنى الدوام الخ بلفظه بار خدایا اگر در تنقیص کعب احبار ترویج روح مقدس حضرت
ابوذر غفاری که از شدت غیظ و غضب سر آن بیچاره که بجواب سوال فی ما بین ذو النورین در مسئله زکوة کلمه حق بر زبان
آورده بود بعصا خویش شکست منظور باشد چنانچه مطلع تفسیر اهل بیت شاهد عدل بر آن است که با وصف
این ضرب و شلاق بدشنامهای مستهجن و کلمات خشن و برو هیچ جمع کثیر او را ذلیل ساخت لیکن در آخر این
رساله باصول معتمده امامیه دریافت خواهد شد که هرگز حضرت ابوذر غفاری مانند اقرار لسانی امامیه بهره
کامل از دین و ایمان حاصل نبود اینست حال شق اول بدیهی البطلان که تتمیما للمرام وتکمیلا للکلام بعرض بیان واقع
شد و اگر مکنون ضمیر آنست که فرقه حنفیه نیز با وصف قول مسطور مخالفت آن کتاب میکنند و باعث تخصیص شهرت
مذهب ایشان درین بلاد و مزید مخالفت ایشان بکتاب مستطاب بنسبت دیگر فرق است پس با وجود عدم
مساعدت عبارت خدام عالی مقام و نبودن لفظیکه مفید شرکت باشد در کلام کما اومانا الیه آنفا و غض بصر
از آنکه دائره بحث را بر مخاصمین در انکار مخالفت احادیث صحیح تر میگردانند و اجازت انظار ایشان را
بتضعیف میرساند تبرعا میتوان گفت که مرحله اول و از حلیه سوق ادله بریده و ما حصل خصم حضرت
این مطالب عظیمه را بدون اقامت ادله قاطعه و حجج ساطعه چگونه تلقی بقبول خواهد کرد اکنون

مخالفت معظم اعمال حنفیه را کثرهم الله ذب الذریة بالکتاب مزبور بمراعات شیمه انصاف و تجنب
از اعتساف و نصب العین داشتن تاویلات فرقه آصولیه در اخبار و آثار مرویه از اهل بیت نبوی که در جل مقامات
تحریف لفظی و معنوی بلکه بتفضیح و تخریب همه اکابر سیما ذریت طاهره مرتضوی میکشد چنانچه نموذج آن درین اوراق بحکم
ضرورت بر زبان قلم خواهد رفت بتفصیل تمام در معرض بیان آرند و مخالفت سایر فرق اهل حق را کان لم یکن
پندارند و بر تقدیر عدم استطاعت بر اشباع کلام در مخالفت حنفیه نظر همت بر مثل سایر شتی لم یو
از خرواری و اندکی از بسیار محصور و مقصور دارند یا دست ازین مضامین ظریفانه که در حقیقت تشبیب
شاعرانه است در آستین کشند و اثم بی هیچ میسر را از مونت جوابش نجات بخشند علاوه این تقریر را با تحت
وجوه در باره حضرات اصولیه بر زبان برادر بزرگ مولف مستقلا میتوان کرد و مستوفی فی المسلک الثانی
ان شاء الله تعالی **خدشه دوم** آنکه هر چند تفصیل رد اشکال مذکور نزد مولف رساله موجب تحیر
و حیرانی است لیکن بحول الله و قوته جوابش نزدیک این هیچمدان متصف بکمال آسانی بیانش آنکه جناب
مولف را درینمقام چند مغلطه سنگ راه تحقیق شده **مغلطه اولی** آنکه ملازمه ناشی در میان صحت حدیث صحیح بخاری
و وجوب عمل بران بتقلید صاحب نزهه ملازمت فهمیده اند یعنی هر حدیث آن واجب العمل است من بعد لکن بحیث
تحیر فرموده گفته اند که اکنون اعمال حنفیه مخالف حکم الهی است یا اکثر اخبار مرویه صحیح بخاری صحیح نیست
و بنا نا این تقریر از جهت غلبه وهم و تسلط سلطان واهمه بر جوهر عقل است والا بودن هر حدیث صحیح واجب العمل
مخالف تصریح علمای اعلام است شیخ الاسلام ابوزکریای نووی در تقریب بنحو فرموده حاصلش آنست که هر
حدیث جایز العمل هم نیست چه جای آنکه واجب العمل باشد و ادله این مسئله را از شروح آن مثل تهذیب
و غیره مفصل میتوان دریافت بلکه ملخص کلام قدوة المحدثین و الفقهاء المتبحرین کمال الدین بن الهمام باین
عبارت میرسد که ضرور نیست که هر روایت بخاری و مسلم و مانند ایشان واجب القبول باشد زیرا که در
جرح و تعدیل بعضی از رواة اختلاف است ممکن است که نزد امام ابوحنیفه راوی مجروح باشد و نزد شیخین
موثق و همچنین چیزی که آن را ضعیف یا موضوع گفته اند علی الاطلاق نزد ما ضعیف و موضوع نیست

انتهی

انتهی بلکه از کتب ثقات بوضوح می انجامد که خود علمای شافعیه روایات دیگر آنرا در بعضی از مقامات بر روایت
بخاری ترجیح داده اند بلکه علی جیلانی شیعه در فتح السبل میگوید والعهدة علیه که امام فخر الدین رازی در رساله تفضیل مذهب
شافعی طعن در بعض روایات بخاری نموده انتهی و اینهمه که مذکور شد منافی اصحیت بخاری که من حیث المجموع است نیست
چه اینهمه عقلا و نقلا باین صورت مجتمع میتواند شد که در مفضول صفتی از صفات کمال باشد که در فاضل نبوده
باشد کما لا یخفی و متوهم نشود که صحت حدیث نزد بعضی و عدم صحت همان حدیث نزد بعض دیگر مخصوص
باحادیث اهل حق باشد زیرا که اکابر متشیعین باقرار فاضل جالسی سابق الاقدام اند تا آنکه گمان شیخ ایشان اهل السنت
که جل اختلافات که در احکام قدمای امامیه وقوع یافته منشاء آن همین اختلاف قدما در تصحیح اخبار و تضعیف آن
بعضها است انتهی محصله پس مع وقوع اختلاف در قدما و متاخرین اهل سنت امر مذکور البته بطریق اولی
اعتراضی نیست کما لا یخفی و نیز متوهم نگردد که شاید اختلاف قدمای شیعه مصداق آیه کریمه إِنَّ الَّذِينَ
فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا در مسائل فقهیه بقدر اختلاف اهل حق باشد چه خود فاضل مذکور از
شیخ در همین مقام نیز نقل میکند حَتّٰى اَنَّكَ لَوْ تَاَمَّلْتَ اِخْتِلَافَهُمْ فِي هٰذِهِ الْاَحْكَامِ وَجَدْتَهُ
يَزِيْدُ عَلَى اخْتِلَافِ اَبِي حَنِيْفَةَ وَمَالِكٍ وَالشَّافِعِيِّ كَمَا لَا يَخْفٰى عَلٰى مَنْ تَتَبَّعَ اَسَاسَ الْاُصُوْلِ
وَالْفَوَائِدَ الْمَدَنِيَّةَ مقام حیرتست که اجتهاد امام اعظم بسالهای دراز بر جمع و تلفیق صحیح بخاری
بلکه اجتهاد سایر مجتهدین متقدم باشد در احکام فقهیه حکم رجوع باین کتاب کرده شود بار خدایا مگر گویند که
چون اکثر این احادیث بر زبان رواة دایر بود و انها این امانات را بحکم اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمَانَاتِ
اِلٰى اَهْلِهَا از کسی خصوصا مجتهدین دریغ نمیکردند پس می بایست که آن را نصب العین ساخته اند اما آنکه
متاخرین بضعف بعضی از آن حکم کرده اند جواب این از کلام شیخ ابن همام بعد از اندک غور و امعان منکشف
می شود و مؤید آنست آنچه شارح سفر السعادة فرموده که حکم بصحت و ضعف احادیث در زمان متاخرین بر طبق
زمان سابق نیست چه میتواند بود که حدیثی در زمان ایشان صحیح باشد بسبب اجتماع شرایط صحت و قبول
در رواة که واسطه بوده اند در میان ایشان و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم و بعد از آن بجهت

دیگر که بعد از ان آمدند ضعفی پیدا شد پس از حکم متاخرین محدثین بضعف حدیثی لازم نیاید ضعف وی
در زمان ابوحنیفه رح مثلا و این نکته ظاهر است و از کلامیکه بعضی از محققین ذکر کرده اند که حکم بتواتر و شهرت
و وحدت حدیث معتبر در صدر اول است الا بسا احادیثیکه در ان وقت از احاد بوده و بعد ازان بوجود کثرت طرق
برواج این علم و کثرت طالبان و جامعان که بعد ازان پیدا شده اند بمرتبه شهرت رسیده باشد استیناسی
باینمعنی توان یافت انتهی آنچه درین مقام از کتب اهل حق بر زبان خامه رفته علمای امامیه هم بتصدیق آن لب
میکشایند صاحب منتهی السول گوید که از توهمات واضحه بعض متاخرین آنست که صحاح احادیث را منحصر در آنچه صحیحین بخاری
و مسلم مشتمل بر آنست دانسته پنداشته اند که غیر اینها از کتب حدیث ایشان بی اعتبار است و این حکم از ایشان
بغایت عجیب است چه فقهای اربعه که سالها قبل از جمع این دو کتاب بوده اند بر خود لازم نکرده بودند که استنباط
از همین احادیث کنند و چه میدانستند که درین دو کتاب بعد از صد سال چه مندرج خواهد شد بلکه بعضی
از احکام را استنباط از احادیث مرسله و غیر آن که در صحاح اصلا مذکور نیست کرده اند و بر متتبع کتب فقهیه
ایشان خصوصا کتاب محلی و باقی کتب استدلالیه اینمعنی بکمال ظهور دارد و بالجمله ثابت است که صحیحین جامع جمیع
آنچه در صحاح دیگر مذکور است و سایر کتب ائمه حدیث از اخبار صحیحه بیرون مشتمل نیست و بخاری و مسلم هیچیک
این ادعا نکرده اند و کسی نیز از محدثین باین نرفته انتهی قدر الضرورة من کلامه بالجمله تصحیح ترمذی [?] که بر خلاف
اصول مقرره حنفیان است بآن اعتراض من طغیان النفس الاماره کشادن و حکم بفساد مذهب ایشان کردن با وصف
تصریح بخاری و مسلم که احادیث صحیحه را در جمع و تالیف ما محصور نباید فهمید چنانچه خواهی دانست اگرچه جبلی
امامیه بجهت قصور باع و نقصان استقرار از تحصیل آن بی بهره ماند با دعوی انصاف و فضیلت و
ادعای الزام اهل سنت چگونه صادق آید بلکه آنچه مخاطب بالامرات [?] درین مقام افاده فرموده چنانکه بوی
الزام ندارد بوی تحقیق هم ندارد زیرا که از مطالعه [?] کتب معتبرات امامیه مثل قوانین و دیگر کتب اصول فقه هم واضح میشود
که هر حدیث صحیح جایز العمل هم نیست فضلا عن ان یکون واجب العمل بلکه از اصل و نقل از افادات شریف مرتضی و ابن
براج و غیره کما لا یخفی علی من طالع کتاب المنهج والشافی والاساس و امثالها

بوضوح می انجامد که بسیاری از احادیث صحیحه را رد میباید کرد و تا که خبر موجب علم نباشد هرگز بران گوش
نباید نهاد من بعد شیر نفس مرتضی که بعضی تصنیف نمود دعوی اجماع بران نموده چنانچه فتاوای وی بران گواه است از انجا کالنور علی
شاهق الطور هویدا شد که حضرت مؤلف خلاف واقع ایشان را خطر دلیلی که متمسک باشد نزد خصم قابل تسلیم نیست و نه
باصول مذهب مستدل مربوط و مستقیم بلکه بمحض خیالیه خود تراشیده مصداق شریف آیت کریمه اتعبدون
ما تنحتون گردیده در صدد الزام حنفیه درآمده اعاذنا الله عن امثال هذه الهفوات و اگر تهذیب شیخ
الطائفه ابوجعفر طوسی که باظهار امام اعظم شان بعض شیعی علی کما یدل علیه خاتمة کتابه الا القلیل
در دیباچه کتاب منتهی المطلب فی تحقیق المذهب امام اعظم طائفه متشیعین است حیث قال فی مدحه
وعلمائنا السابقون قد اوضحوا سبیل کل خیر وفتحوا طریق کل فائدة خصوصا
شیخنا الامام الاقدم والامام الاعظم المستوجب للکرامة والمستحق لمراتب
الامامة ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی فانه الواصل بنظره الثاقب الی اعظم
المطالب انتهت عبارته رجوع میکردند بعین الیقین میدیدند که امام اعظم طوسی بسیاری از صحاح
احادیث اهل بیت طاهرین را برای صیانت مذهب خود متروک العمل قرار داده و تحریف در کلام و احادیث
حضرات ائمه علیهم السلام داده مجموع را متفرق و متفرق را جمع ساخته و نظام ترتیب را در افادات این بزرگان
در ابواب کور از نظر انداخته و رشته انتظام او در فهم معانی آن از دست رفته حتی که باظهار صفا فوائد
بنیاد جواهر اصالی نزد جمهور متاخرین بتاویلات بعیده وافتاده که استعراف نمود چنانچه اشاره الیه
صاحب وافی و امثالش بجهت اضطراب قلب و درد جگر ضبط نه نموده در خصوص این مقام راه انصاف سپرده
و کشف تلبیسات امام اعظم خود بنهج مذکور میفرمایند و العبارة لصاحب الوافی بعد قدح الفقیه
والکافی واما التهذیب فهو وان کان جامعا للاحکام مع ردها قریبا من التمام
الا انه کالفقیه فی خلوه عن الاصول مع اشتماله علی تاویلات بعیدة و توفیقات
غیر سدیدة و تفریق لما ینبغی ان یجمع و جمع لما ینبغی ان یفرق و وضع لکثیر من الاخبار

فی غیر مواضعها واهمال لکثیر منها فی مواضعها وتکرارات مملة وتطویلات مع
عنوانات قاصرة مخلة وهر کسیکه عبارت امام اعظم مذکور را در کتب دیگر در ضبط احکام اخبار ائمه و
دعوی اینمعنی که ما هرگز مخالفت احادیث این حضرات نمیکنیم بمطالعه خویش در آورده بالیقین میداند که ما
یکذب قلبه اللسان و من بذر الکلام و الحرمان هرگاه حال امام اعظم و مرشد افخم که امام الائمه متشیعین است
در تخریب احادیث چنین باشد حال تدین ما مومنین و مریدین از ینجا قیاس باید فرمود بکدام زبان گویم که خواجه حافظ
شیرازی رحمة الله علیه درینمقام سخن لطیف گفته بلکه درشان ما از ظرافت سفته شعر ما مریدان رو بسوی کعبه چون آریم
چون رو بسوی خانه خمار دارد پیر ما مغلطه ثانیه آنکه ابو حنیفه کنیت بسیاری از فقها بوده
یکی از ایشان امام اعظم نعمان بن ثابت است بعضی از ینها از حقیقت فقه بهره نداشتند و بمجرد رای قیاس
فتوی میدادند و مخالفت احادیث میکردند و این اخبار بجهت شرکت نام و حسد حاسدان بنوع دیگر
در قلوب خاص و عام جا میگرفت تا آنکه اکابر و ابرار را تردد و انقباض عارض میشد و بر وقت ملاقات
زائل میگشت بسترا از جسارت خویش بعد انکشاف حقیقت حال عذر میکردند و کسانیکه به پایه تحقیق
درباره ابو حنیفه نرسیدند و حقیقت کار را نشگافتند در اذهان آنها غبار کدورت باقی ماند که مراد از فقیه
ابو حنیفه مذکور برای مجرد است بآیات قرآن مبین و احادیث خاتم المرسلین او را کاری نیست اینست حال
کسانیکه در زمان ابو حنیفه یا متصل آن بودند وای بر حال متاخرین که طوق تقلید او را بر اعناق خویش
ساختند هرگز بتحقیق حال نپرداختند اما آنچه گفتیم که این کنیت برای بسیاری از فقها است پس دلالت
دارد بران کتب فریقین و درینمقام فقط بر قول مجد الدین محمد بن یعقوب صاحب قاموس اکتفا میکنیم حیث قال
وابو حنیفة کنیة عشرین من الفقهاء اشهرهم امام الفقهاء النعمان ابدعهم رایا
و در اثبات عکس اول العبارت ملا صادق شارح کلینی که ملا نظام الدین هلوی در کتابیکه در مبحث فقه بعضی از
چند کتاب فراهم ساخته نقل کرده مکتفی میشویم پس بدانکه در کافی ابو طاهر محمد بن حکیم مروی است که با امام ابو الحسن
موسی گفتیم که فقه ده ما را در دین که عمل میکنیم بر قول شما و چیزیکه از شما نرسیده در ان نظر میکنیم بسوی

احسن و آن را توافق سید هم با قوال شما و از ان حکمی با خود بنمایم امام فرمود هیهات هیهات الله هلاک شد
کسیکه هلاک شده یا ابن حکیم پسر امام گفت لعنت کند خدا ابو حنیفه را که او می گفت که گفت علی و گفتم من پسر محمد بن
حکیم هشام بن حکم گفت که والله که اراده من نبود مگر آنکه امام مرا رخصت دهد در قیاس شارح مذکور در شرح آن که
بشافی موسوم است میگوید که این ابو حنیفه شخصی بود از بنی عامر در یکی از دهات بصره و فقه نیکو میدانست و
اجتهاد میکرد تا آنکه دعوی کرد بر اصحاب امام جعفر بن محمد علیهما السلام و بعض حاضر شد و حاضر گردانید مدعی علیهم را
در مجلس هارون رشید خلیفه پس مدعی علیهم اثبات کذب او کردند پس خلیفه قتل کرد او را و موافقان او را
که در آن دعوی بودند و هرگاه دیدند خلفا که هر مجهول اجتهاد می کند منع کردند اجتهاد هر کس را و از میان
است فقهاء اربعه را برگزیدند پس مراد از ابی حنیفه در چنین احادیث همان شخص بنی عامر بصری است
و دیده ام این قصه را در بعض تصانیف بعض اصحاب خود رضی الله عنهم پس تامل کن در نظر او بسیار
و بنا در یکن در بلاد و قوم کسی نگر برای آن انتهی ملخص کلام الشارح و مولانا رشید المتکلمین اعلی الله مقامه
فی اعلی علیین نیز عبارت این مقام را در کتاب عزة الراشدین بقدر ضرورت آورده و بحمد الله که بزبان
اکابر امامیه ثابت شد که طعن و لعن امام ابو حنیفه عین جور و جفا و بحکم حدیث متفق علیه که در بحار هم مروی است
و بال این لعن و طعن خود راجع بایشان از علامات کبری و دلایل عظمی بر قرب قیامت آنست که مخبر موافق
در رساله حدیث ثقلین ذکر روایت لعن ابو حنیفه رح که در حقیقت مورث صد گونه عار و ندامت برای
متشیعین است کما عرفت سر افتخار میدارد حیث قال و حال آنکه کلینی در باب مرقوم الصدر به دو روایت
لعن ابی حنیفه بجهت قیاس از زبان ابو الحسن موسی علیه السلام روایت کرده و هکذا لفظ الحدیث لعن
الله ابا حنیفة کان یقول قال علی و قلت انتهی والحمد لله که اینهم تهمت محض است چنانکه از کتب
معتمده خواهی دانست که امام اعظم تقلید صحابه را که بمدارک اجتهاد اطلاع تمام داشتند بجان و دل میخرید فکیف
امیر المومنین خاتم الخلفاء الراشدین حالیا اگر عقلای عالم برای نوحه و ماتم سر خیزند و ریگ بیابان بمفارق خویش ریزند
محل استبعاد نخواهد بود اما امر ثالث پس در کتب فقهیه بروایات ثقات مروی است که وقتی امام ابو حنیفه

با حضرت محمد بن حسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم برخورد فرمود که قیاس را بر نص مقدم میکنی و خلاف
سنت نبوی روا میداری ابوحنیفه گفت حاشا وکلا من بعد نیز از ادب امام محمد بن حسن فرمود که مرد ضعیف‌تر می‌باشد
یا زن گفت که زن فرمود نصیب او از میراث چه قدر است گفت نصف مرد و اگر آنچه بسمع شریف تو رسیده صحیح
می‌بود بخلاف آن حکم میکردم و حصه زن را دو چند می‌گفتم باز محمد پرسید که از صوم و صلوة در کدام یک
بزرگتر است ابوحنیفه گفت نماز افضل‌تر است و اگر مخالفت نص بقیاس جایز می‌پنداشتم فتوی بقضای
نماز بر حائض میدادم نه بقضای روزه آنگاه سوال فرمود که بول نجس‌تر است یا منی جواب داد که بول و اگر سخن حاسدین
واقعی می‌بود حکم غسل بخروج منی نمیکردم و عیاذا بالله که من خلاف احادیث جد تو در هیچ بابی روا داشته باشم
پس محمد برخاست و ابوحنیفه را در کنار گرفت و بر پیشانی او بوسه داد و گفت که حاسدان درباره تو چنین اخبار مشتهر می
سازند و نیز در کتاب میزان شعرانی که برای تطبیق اقوال مجتهدین بی‌نظیر تالیف و آمده شرح و بسط آن واقع شده چنانچه
ملخصش بروایت ابن مطیع بعبارت فارسی این است که در مسجد کوفه نزد امام ابوحنیفه حاضر بودم که ناگاه حضرت
امام جعفر صادق و سفیان ثوری و مقاتل بن حیان و حماد بن سلمه که در آن وقت از فقهای مشهور بودند و همچنین
بعضی فقهای دیگر همراه ایشان داخل شدند و چون روایات قیاس ابوحنیفه بنوع دیگر شنیده بودند و از استماع
آن خیلی متردد و متفکر داشتند خواستند که مشافهة آن را تحقیق نمایند و علم قطعی بهم رسانند پس فیما بین ایشان
سلسله سخن جاری شد همین ... گفتند که بما رسیده که تو قیاس بسیار میکنی و در مقابله نصوص
هم ... رغبت تو خوف میکنیم و اندیشه می‌نماییم زیرا که اول کسیکه در مقابله نص قطعی قیاس کرده
شیطان رجیم بود پس ابوحنیفه بعد از استماع این کلمات از صبح جمعه تا زوال آفتاب مناظره کرد و تفصیل مذهب
بحضور ایشان گذارش داد که در فتوی کتاب خدا را مقدم میدارم بعد از آن چیزی را برابر احادیث جناب
پیغمبر صلی الله علیه وسلم نمی‌شمارم باز بقضایا و احکام صحابه عمل می‌نمایم و اتفاق ایشان را بر اختلاف ترجیح
میدهم و در وقت قیاس میکنم پس این بزرگان برخاستند و مراسم تعظیم او زاید الوصف بجا آوردند و بعد مدح او عذر
جسارت خواستند و گفتند که از زلات ما تجاوز کن فقال غفر الله لنا ولکم اجمعین و از اینجا حقیقت این مناظره صحیح

شد

شد و تلبیعات و تدلیسات رواة امامیه که این گفت و گو را از کجا بکجا رسانیده اند و از تعدد بمصداق نام
ابو حنیفه و حسن اجتهاد بعضی و قبح بعضی دیگر خبری نگرفت و ازانکس که مورد تشنیعات ایشان بود جانبی
بر نداشته عجبی که انحراف نعمان بن ثابت از امام صادق دارند و گویند که امام او را دشمن حق میداشت و در بسیاری
از مسائل او را الزام و مفحم نمود چنانچه سید المتالهین امامیه در کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار از امام ابو حنیفه
رحمه الله روایت نموده عیان گشت و الفاظها على ما نقله ثقاتهم هذه انه قال جئت الى
حجام بمنى احلق لي راسي فقال لي ادن ميامنك واستقبل القبلة وسمّ الله تعالى
فتعلمت منه ثلث خصال لم تكن عندي فقلت له مملوك انت ام حر فقال مملوك قلت لمن
قال لجعفر بن محمد الصادق عليه السلام قلت أشاهد ام غائب قال شاهد فصرت
الى بابه واستأذنت عليه فحجبني وجاء قوم من اهل الكوفة فاستأذنوا فأذن لهم فدخلت
معهم فلما صرت عنده قلت له يا ابن رسول الله صلى الله عليه وسلم لو ارسلت الى اهل
الكوفة فنهيتهم ان يشتموا اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم فاني تركت
بها اكثر من عشرة آلاف يشتمونهم فقال عليه السلام لا يقبلون مني فقلت ومن لا
يقبل منك وانت ابن رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال عليه السلام انت اول من
لا يقبل مني دخلت داري بغير اذني وجلست بغير امري وتكلمت
بغير رأيي وقد بلغني انك تقول بالقياس قلت نعم به اقول قال ويحك يا نعمان
اول من قاس ابليس حين امر بالسجود لآدم فأبى وقال خلقتني من نار وخلقته
من طين ايما اكبر يا نعمان القتل او الزنا قلت القتل قال فلم جعل الله تعالى في القتل
شاهدين وفي الزنا اربعة أينقاس لك هذا قلت لا قال فايما اكبر البول او المني قلت البول
قال فلم امر الله تعالى في البول بالوضوء وفي المني بالغسل أيقاس لك هذا قلت لا قال فايما اكبر
الصلوة او الصيام قلت الصلوة قال فلم وجب على الحائض ان تقضي الصوم ولا تقضي

الصلوة أيقاس لك هذا قلت لا قال فايما اضعف المرأة ام الرجل قلت المرأة قال فلم جعل
الله تعالى في الميراث للرجل سهمين وللمرأة سهما أيقاس لك هذا قلت لا قال فايما اكبر
القطع والسرقة قلت القطع قال فلم حكم الله تعالى فيمن سرق الدراهم القطع واذا قطع رجل
يد رجل فعليه ديتها خمسة الف دراهم أيقاس لك هذا قلت لا قال وقد بلغني انك
تفسر اية من كتاب الله عز وجل وهي لتسئلن يومئذ عن النعيم انه الطعام الطيب والماء
البارد في اليوم الصائف قلت نعم قال لو دعاك رجل واطعمك طعاما طيبا وسقاك
ماء باردا ثم امتن عليك بما كنت تنسبه اليه قلت الى البخل قال افيبخل الله
تعالى قلت فما هو قال حبنا اهل البيت الخبر سلمنا كه اين روايت صاحب حيوة الحيوان
بطريق شهادت شهيد ثالث شيعه حيث قال بعدها في الاحقاق قد روى الدميري الشافعي
ذلك في حيوة الحيوان ثم اجاب عن بعض سؤاله الامام آورده وليكن مقصودش چنانچه ازين
عبارت هم سمت ظهور دارد انست كه روايات شيعه و خرافات ايشان را بي كم و كاست نقل كند
و جوابش نويسد و بيان نمايد كه اراده الزام و افحام ابو حنيفه باين مناقشات كه ادانى علما بر آن قادر
اند از منصب امامت امام صادق عليه السلام وجودت تبحر ابو حنيفه بغايت بعيد بوده پس نقل روايت
كه در كتاب حيوة الحيوان اتفاق افتاده لنا است لا علينا و ازانجا استدلال علماى اماميه منهم المولف
في الرسالة الثانية باين روايت بر امر مزبور مختل و ردش ميگردد كه تلبيسى بيش نيست و مويد آن است
كتب فضائل امام ابو حنيفه چه صراحة از ان مستفاد ميشود كه اماميه بمقتضاى يحرفون الكلم عن مواضعه
درباره الزام و افحام ابو حنيفه و قصد تحجير او آنچه روايت مى نمايند خلاف حق بوده چنانچه بعضى ثقات از
مسند امام بلخى آورده اند كه ابو حنيفه روزى بخدمت امام جعفر عليه السلام فائز شد فرمود كدام سوره باشد
كه آغازش تحميد و انجامش ذم و وسطش اخلاص است ابو حنيفه گفت سوره فاتحه باز پرسيد كه ان كلمه كدام
است كه اولش كفر و آخرش ايمان گفت لا اله الا الله پس فرمود كه قتل بيگناه اكبر است يا ارتكاب زنا

جواب داد که قتل نفس فرمود لیکن چرا در قتل دو گواه کفایت میکند و در زنا حاجت بچهار می‌افتد
گفت که در زنا مقصود ستر عیوبست و در قتل احیاء حقوق مردم علاوه برین زنا جرمی است که بنای
آن بر اخفاست و قتل که حق بنده است بر خلاف آن همچنین مسائل دیگرا جواب گفت تا آنکه حضرت امام
جعفر علیه السلام دعای نیک در حق ابوحنیفه نمود مغالطه ثالثه آنکه چون درین دیار از کتب معتبره حنفیه
هدایه خاتمة المرجحین علی بن ابی بکر بن عبد الجلیل المشهور ببرهان الدین المرغینانی و همچنین کتب دیگر که برمنوال
تالیف شده و اکثر ادله آن مبنی بر معقولات است و بعضی از احادیث آن ضعاف بنظر حضرت مؤلف بلکه
بمطالعه بعضی از اصدقای ایمانی او در آمده فهمیده اند که مبنای مذهب ابی حنیفه رح مجرد رای و قیاس
است نه احادیث صحیحه خیر الناس ص و علاج این غلط آن بود که چند شروح این کتاب سیما شرح مولانا
کمال الدین بن همام نوشته شده میکردند و قس علی هذا کتب دیگر مثل شرح قاضی القضاة بدر الدین
محمود عینی که داد تبحر و تایید مذهب حنفیه دران داده و حال تبحر اوست علوم و مهارتش در فن حدیث نه آنچنان است
که محتاج تقریر و تحریر باشد و ایضا شرح هدایه و تخریج احادیث آن فاضل یلمعی حافظ زیلعی تالیف فرموده
و از افادات صاحب کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون بوضوح می‌انجامد که جمعی از متبحرین تخریج
احادیث کتاب مذکور کمر همت بمیان جان بسته اند حیث قال وخرّج احادیث الهدایة
فقط مع اسانیدها حافظ عصره ووحید دهره الشهاب احمد بن حجر العسقلانی
المحدث الحافظ المتوفی سنة اثنتین وخمسین وثمان مائة فی مؤلف متوسط الحجم سماه
بالدرایة فی منتخب احادیث الهدایة وذکر فیه انه استوعب ما وجده فیه من
الاحادیث والآثار ونظر فی اسانیده وکان شافعی المذهب منصفا قلیل الاعتراض بین
دلیل مذهبه ودلیل مذهب الحنفیة وذکر ما وقع فیه الخلاف بین الائمة
الکرام الاسلاف من غیر اعتراض ولا تشنیع بل بطریق الانصاف وبوّبه ابوابا
وذکر فی کل باب ما یناسبه من الآثار الی غیر ذلک ولهذا هو مؤلف مقبول وعلق

المولی ابو السعود بن محمد العمادی علیه حاشیة ذکر فیها جل الاحادیث التی اخذ
بها الامام الاعظم الهمام الافخم ابو حنیفة النعمان العالم الربانی فرغ من تالیفها سنة
اثنین وثمانین وتسعمائة ولقد اجاد فیها وافاد وسلک فیها طریق السداد من غیر تعنت
وعناد وقال فیه ایضا وخرج احادیثها الشیخ محی الدین عبد القادر بن محمد بن القرشی
المصری المتوفی سنة سبع وثلاثین وسبعمائة فی مؤلف لطیف سماه التعریفات
لاحادیث الهدایة البینات واشتهر اسمه بالعنایة فی معرفة احادیث الهدایة انتهی
وقال فیه ایضا وخرج احادیثها محی الدین عبد القادر القرشی المتوفی سنة خمس وسبعین
وسبعمائة فی مؤلف ضخم الحجم سماه العنایة راقم الحروف اکثر این تخریجات نیز مطالعه در آورده
معلوم کرده که تفقه ابو حنیفه بر احادیث معتبره مبنی است و مسائل و فتاوای فقه او بی کدورت و غبار است و از
حواشی علمای امصار و فقهای هر دیار که بر هدایه تالیف کرده اند و تائید این مذهب را قصد نموده تعداد آن از زمانه
درگذشته و بالاف رسیده چه نام برده شود که این اوراق بی سر و پا گنجایش آن ندارد کاش حضرت مولف
اجناس او شرح مواهب الرحمن و کتاب میزان و المنهج المبین فی بیان ادلة المجتهدین نظر می انداختند و می
یافتند که عالم نحریر مولانا ابراهیم بن موسی بن ابی بکر طرابلسی تنقیح و تدقیق نموده و مذهب امام ابی حنیفه را
بآیات قرآنی و احادیث صحیحه مدلل فرموده بحیثیکه شافعین دیگر مثل فقیه عبد اللطیف بن جمال بن حمید
بتائید مسلک امام اعظم کوشش بلیغ بتقدیم رسانیده اند و فاضل شعرانی در میزان براه تطبیق مذاهب اربعه
رفته و او هم عامه را که ابو حنیفه در احکام فقهیه بر قیاس عمل میکند و احادیث را تتبع نمی فرماید از
سر باطل کرده و کتاب منهج او در باره ترجیح ادله حنفیه بعدیم النظیر واقع شده الی غیر ذلک من الکتب
التی صنفت فی هذا المقصد العظیم بالجمله بعد از این کتب مبسوطه اگر خلجانی در قلب مولف باقی
میماند بتحریر اشکال مرقوم می پرداخت یا وصف کاملیت ابو حنیفه که از مجتهدین اصولیه بعمل
آمده و جمهور حنفیه بران رسوخ دارند کما ستعرف ان شاء الله تعالی قبل از مطالعه کتب مشار الیها طعن بر

نمودن

حنفیه نمودن خارج از آهنگ قانون انصاف است درینمقام بعضی از عبارات و روایات کتاب میزان که مؤلف آن بعد تتبع و جمع کتب مجتهدین مذهب ابوحنیفه را مدلل ساخته و بکمال تقویت و تحمله پرداخته ذکر نموده تا کلیه و ہم مذکورست حاصل شود از انجمله است آنکه خود میفرماید قد تتبعت بحمد الله اقواله و اقوال اصحابه لما الفت کتاب ادلة المذاهب فلم اجد قولا من اقواله و اقوال اتباعه الا و هو مستند الی آیة او حدیث او اثر او الی مفهوم ذلک او الی حدیث ضعیف کثرت طرقه او الی قیاس صحیح علی اصل صحیح فمن اراد الوقوف علی ذلک فلیطالع کتابی المذکور

و از انجمله است آنچه شعرانی از امام ابوجعفر شیرازی آورده و اسند متصل تا امام ابوحنیفه رسانیده که او می گفت کذب والله و افتری علینا من یقول عنا اننا نقدم القیاس علی النص و هل یحتاج بعد النص الی القیاس و کان رضی الله عنه یقول نحن لا نقیس الا عند الضرورة الشدیدة و ذلک اننا ننظر اولا فی دلیل تلک المسألة من الکتاب و السنة و اقضیة الصحابة فان لم نجد دلیلا قسنا حینئذ مسکوتا عنه علی منطوق به بجامع اتحاد العلة بینهما و فی روایة اخری عن الامام اننا نأخذ اولا بالکتاب ثم بالسنة ثم باقضیة الصحابة و نعمل بما یتفقون علیه فان اختلفوا قسنا حکما علی حکم بجامع العلة بین المسألتین حتی یتضح المعنی و فی روایة اخری انا نعمل اولا بکتاب الله ثم بسنة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثم باحادیث ابی بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم و فی روایة اخری انه کان یقول ما جاء عن رسول الله صلی الله علیه و سلم فعلی الرأس و العین بابی و امی و لیس لنا مخالفته و ما جاء عن الصحابة تخیرنا و ما جاء عن غیرهم فهم رجال و نحن رجال و کان ابو مطیع البلخی یقول قلت للامام ابی حنیفة رضی الله تعالی عنه أرأیت لو رأیت رأیا و رأی ابوبکر رأیا أکنت تدع رأیک لرأیه فقال نعم فقلت له أرأیت لو رأیت رأیا و رأی عمر رأیا أکنت تدع رأیک لرأیه فقال نعم و کذلک کنت ادع رأیی لرأی عثمان و علی و سائر الصحابة ما عدا ابو هریرة و انس

بن مالک و سمرة بن جندب انتهی و ازینجا روشن شد که مذهب ابو حنیفه در اتباع سنن
مرویه و آثار صحابه و قیاسات ایشان ابعد از مذهب امام شافعی است زیرا که وی رحمه الله تقلید اصحاب در مجتهدات
شان ضرور ندانسته و گفته که هم رجال و نحن رجال بخلاف ابو حنیفه که تقلید صحابه در آنچه مذکور شد واجب میداند
و آنچه امام شافعی در باب صحابه گفته او در تابعین میگوید پس اتباع قیاس در مذهب ابو حنیفه کمتر باشد و موید
این معنی است آنچه محقق دهلوی قدس سره در شرح سفر السعادت از اکابر نقل میکند که امام حافظ ابو محمد بن حزم
گفته که اصحاب ابو حنیفه همه متفق اند که حدیث هر چند اسناد او ضعیف بود مقدم تر و اولی است از قیاس
و اجتهاد و وی رضی الله عنه تا بحد ضرورت نرسد عمل بقیاس نکند و عمل بحدیث باقسامه درست نموده و اما
شافعی قیاس را بر بعضی از اقسام حدیث مقدم دارد و درین مقام تفصیلی است مذکور در علم اصول فقه بآن
نظر باید کرد و از اقسام قیاس جز بقیاس موثر عمل نکند و قیاس مناسب و قیاس شبه و قیاس طرد همه نزد
وی متروک و غیر معمول است و در چندین مواضع قیاس را بعمل باحادیث ترک کرده و امام شافعی رح
عمل بقیاس کرده و اگر آن را ذکر کنیم کتاب دراز می کشد و ابو حنیفه تقلید صحابی را در آنچه صحابی باجتهاد
خود گوید واجب داند و شافعی گوید هم رجال و نحن رجال که ما و ایشان در اجتهاد برابریم و مجتهد را
تقلید مجتهد دیگر نرسد انتهی لیکن امام ابو حنیفه از رای بعضی از صحابه مثل ابو هریره و انس بن مالک که در کار
اجتهاد کمتر مطلع بودند و در استنباط احکام ملکه تام نداشتند عدول میکند و از اتباع مذهب ایشان
در هر مقام سر باز میزند و لیکن این بزرگان را کذاب و مفتری بر جناب سید المرسلین نمیداند معاذ الله که ایشان
را در روایت حدیث واضع و جاعل اعتقاد کرده باشد چنانچه اکابر طائفه امامیه مثل ابن قتیبه که مذکور شد
با بن طالب بمقاصد که مکنون خاطر ایشان است بر گردانند و او کذب و افترا میدهند و ازینجا تطویل
لاطائل جمعی از متاخرین شیعه که بتاسی بزرگان خویش نموده اند باطل و بی اصل برآمد و قصه تشبیه صحیح
نیز بر آنچه یاد کردیم دلیل واضح است و الحمد لله علی ذلک شنیده که صاحب کشف حسبه گفته لما اوهم ادخ
ببعض الصحابة رضی الله عنهم و طعن فیهم بالغلط و عدم الفهم کما تری اعتذر عنه بقوله

و اما

وانما نعني بما قلنا من قصور فقه الراوي قصورا عند المقابلة بفقه الحديث عند المقابلة
بما هو فقه لفظ النبي صلى الله عليه وسلم فاما ان نعني به الازدراء اي الاستهانة فمعاذ
الله عن ذلك فان محمدا حكى عن ابي حنيفة رح انه احتج في مواضع كثيرة مثل تقدير الحيض وغيره
بمذهب انس بن مالك مقلدا له فما ظنك في ابي هريرة مع انه اعلى درجة في العلم من انس
لاشتراكهما في الصحبة واختصاص ابي هريرة بدعاء الرسول صلى الله عليه وسلم
يسير بعد ذكر اسم ابي هريره فرموده ولكنا لا نظن به وبجميع الصحابة الا الصدق وان ابا هريرة نقل
لم ثبت عندنا في الاحكام ثلثة الاف من الاحاديث روى ابو هريرة منها الفا وخمسمائة وقال
البخاري روى عنه سبعمائة نفر من اولاد المهاجرين والانصار وقد روى جماعة من الصحابة
عنه فلا وجه الى رد حديثه بالقياس انتهى بلفظه وكلام قاضي خان على النقل في الصدر مر سابقا
فهم مذكور ميكند پس فراوان حیرت است که خود مجتهد العصر در رساله صفیه که از نظر مجتهد متوفی گذشته بلکه حقیقة
از تصانیف اوست فرماید که مذهب ابوحنیفه را حنفیه نیک میدانند وشافعی را شافعیه ودر شرح مثالب
ابوهریره یاد ندارند کا نهم لا یعلمون تحجبیر آنکه بواسطه شیخ بدایتی از معارف نقل کنند که ابوهریره برادر شماتت
معاویه حضرت امیر را مبتدع قرار داده وجناب مرتضوی نام او اکذب الناس نهاده وفاروق اعظم
بجهت کذب وافترا دره با براو زده وابوحنیفه از دائره عدالت بیرون کرده الى غير ذلك من
الفضائح پس اگر مراد از ابن قتیبه عبدالله بن مسلم صاحب معارف دینوریست که او را از زمره اهل حق
شمرده اند فداک افترا بلا امترا چه اینک معارف نزد فقیر حاضر است یعنی واثری از این مثالب در ترجمه
ابوهریره مروی نیست وبعد از استقرای علیحده این برمی آید که با اطفال مزاح میکرد حال آنکه خود شیطعی
مزاح را علما امامیه در کتب دینی ایمان خویش مثل شرح تجرید وغیره از فضایل بلکه افضلیت شمرده
در حق مرتضوی گفته اند که بحدی خوش طبع بود که او را بدعابه مزاح نسبت میکردند وفاضل طبری در
کتاب کامل بهائی کثرت مزاح را در باره ختم المرسلین هم باثبات رسانیده وکثرت مزاح مرتضوی

در کتب ما نیز مروی است و لعب و بازی از ائمه اطهار اگرچه در طفولیت باشد نیز در کتب امامیه از
احادیث مشهوره و ایشان را بجای خویش کما لا یخفی علی من طالع مبحث الامامة للاردستانی که علم عرفان این
بزرگان از طفلی تا شیخوخت بلکه از ولادت تا وفات بر منوال واحد میماند لا یزید علیه بلا تنقیص شیئی و اگر
مراد از معارف کتاب ابراهیم بن قتیبه صفهانی است که تشیع او از کتب رجال امامیه مثل منهج المقال کالنور علی
الطور است فالوبال ایضا علیهم زیرا که صاحب صواعق بر تقدیر یکه امامیه بدون روایات کتب معتبره اهل سنت
مثالب صحابه را ذکر نموده باشند دعاوی بد تقطیع یاد میکند و جابجا می گوید که امامیه بر قبائح اعمال صحابه احتجاج
بر سفیان نمی کنند مگر با جماعیات فریقین و ازینجا معلوم شد که مقصود اصلی اهل مکیدت از تسمیه معارف
و انتساب این امور بکتاب مذکور همین بود که سامعین و ناظرین در باره صحابه باشتباه افتند بلکه از ایشان متنفر
شوند و با این مقلدین فقها را لعبه تخالف و تشاجر در باب اصحاب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم پدید آید
فاعوذ بک رب من همزات الذین یمکرون و اعوذ بک رب ان یحضرون
اما آنچه صاحب نهر سه در باره ابوهریره و مثالش زبان درازی کرده و در فهم معانی احادیث که برای
تکذیب او آورده پیش پا خورده اگر ذکرش بحذافیره بعد النقض علی تقاریره بمیان آید هم مثنوی هفتاد من
کاغذ شود بلکه بر حرفی از آن آگاه میکنم که روزی عبد الله بن عمر روایت کرد که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم امر بکشتن سگان فرمود مگر سگ شکاری و سگ گله گوسفند یا مواشی همو با کسی گفتش که ابوهریره
سگ زراعت را نیز در حدیث مستثنی کرده عبد الله جواب داد که او از زراعتی بوده صاحب نهر سه فهمیده
که مقصودش آنست که ابوهریره سگ زراعت خویش را بر آنحضرت صلعم افترا نموده و حالانکه مقصودش اینست که چون
او زراعتی داشته تحقیق این استثنا کرده باشد چنانچه در کتب معتبره بعضی از اصحاب را بر بعضی در تحقیق بعضی از
امور ترجیح داده اند مثل ترجیح حذیفه در اخبار فتن و احادیث شداید و محن چه او در تفتیش آن از جناب
سرور انس و جان بشوق طبیعی زیاده تر از دیگران سرگرم بود پس اگر بعضی از فتنه ها نسبت بروات دیگری
در حدیث حذیفه زیاده باشد و کسی از محدثین گوید الی شوقا الی بحث الفتن الشدید بمعنی محمول خواهد بود

کما لا یخفی علی مهرة هذا الفن و آنکه حذیفه از طرف خویش نام بعضی از فقها اختراع کرده افترا بر جناب
سیدنا ابو حنیفه و غیره در کتب مستند الالیه در فن فقه مثل هدایه و شرح آن جاییکه صاحبین در امر اختلاف کنند
که متعلق بحکم قضاست میگویند که قول ابو یوسف را رجحانی بر قول محمد است بنا بر ضرورت قضا و لیس الخبر کالمعاینة
الی غیر ذلک الغرض از جمله محالات است که تکفیر و تکذیب اهل کرد اصحاب آن سرور صلی الله علیه و سلم بروایات
معتبره اهل سنت که دلالت قطعی بر مدعای شیعه داشته باشد ثابت کنند بخلاف تکذیب و تکفیر اصحاب و غیره
ائمه هدی علیهم السلام مثل هشامین و شیطان الطاق که درین و یکی اعتراف با این نسب مقدس از ائمه عظام
امامیه نقل خواهیم کرد زیرا که بدلالت تصریحی روایات معتمده محققین شیعه بر جاه خویش کما ستعرف انشاء
الله تعالی ثابت گرانها در مسایل توحید که اجل الاصول اسلام است انواع افترا بر ائمه هدی میکردند
و میگفتند که ما را حضرات معصومین تلقین کرده اند که جسم خدا را بقدر هفت شبر اعتقاد کنیم و اعلای سر را
پر و اسفل را خالی معتقد شویم کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا
بالجمله اگر قلب مؤلف بعد ازین تصریحات که درباره ابو حنیفه رح گذشت هم مختلج باشد و گمان کند که معظم فتاوی
ابو حنیفه بر خلاف نصوص صحیحه واقع است و او در مقابله نص قیاس میکند پس در مسلک ثانی از السنه امامیه بلسان
برادر بزرگ مؤلف این خیال را باطل خواهیم کرد فانتظروا انی معکم من المنتظرین مغلطه
رابعه آنکه چون مؤلف در کتب بعضی از شافعیه یا متعصبین امامیه تضعیف مذهب ابو حنیفه و بعضی از مطاعن او دید
یقین دانسته که اینهمه واقعی و نفس الامریست و مقلدین او هرگز بر رد آن بقدر قدرتی ندارند و حال آنکه جماعه
زمره حنفیه تدارک واجبی بعلل آن ورده توهمات شافعیه و مطاعن امامیه از بیخ و بنیاد بر کنده اند و فقه الحنفی که مطالعه
آن در زوال این مرض دوای شافی و علاج وافی است هرگاه خود حضرت امام شافعی با اعتراف اکابر شافعیه و فضلای
علمای امامیه مثل جلال الدین سیوطی و خضر بن علی المشهدی در توضیح النور یا الحجج الواردة لدفع شبه الاعور مداح
ابو حنیفه باشد و گوید الناس کلهم عیال ابی حنیفه رح یعنی جمله فقها محکوم و زیر دست او یند و لهذا
اوصاف جلیله او علی الرواة بعض الثقات در سلک نظم کشید که از آن جمله این بیت است

لقد زان البلاد ومن علیها | امام المسلمین ابو حنیفة | بآیات واسناد وفقه

کآیات الزبور علی الصحیفة | اماما صار فی الاسلام نورا | امینا للرسول وللخلیفة

وما بالمشرقین له نظیر | ولا بالمغربین ولا بکوفة | ورفع یدین در قنوت نزد قبر او ترک

نمود محض برای حفظ ادب ست از آن بردارد و بر طبق نقل محقق دهلوی در کتاب مسطور در شان محمد بن
حسن شیبانی فرماید که اگر اهل کتاب زیهود و نصاری تصانیف امام محمد ببینند بی اختیار ایمان آرند و امام محمد
شش کتاب تصنیف کرده که هر یکی از آن شصت مجلد و هفتاد مجلد بلکه بیشتر از آن است و امام احمد اکثر مسائل
دقیقه از کتب امام محمد نقل میکرد و در آن کتب نظر میکرد و از آن استفاده می نمود انتهی و محدث فیروزآبادی
در قاموس محیط ابو حنیفه را امام الفقهاء نویسد بکامل مجلدی در مناقب او تصنیف نماید و مکتوبی در جواب
ابو بکر یمنی قسم کند و گوید که نسبت کتابی مشتمل بر رد امام ابو حنیفه و تکفیر او بمن افترای محض است کتاب مذکور را
بآتش بسوزاند چنانچه شیخ عبد الوهاب شعرانی در فصل اول از کتاب الیواقیت والجواهر فرموده وکذلک
دسّوا علی شیخ الاسلام مجد الدین الفیروزآبادی صاحب القاموس کتابا فی الرد علی الامام
ابی حنیفة وتکفیره ودفعوه الی ابی بکر الخیاط الیمنی فارسل یلوم الشیخ مجد الدین علی ذلک
فکتب الیه الشیخ مجد الدین ان کان بلغک هذا الکتاب فاحرقه فانه افتراء علی من
الاعداء وانا من اعظم المعتقدین فی الامام ابی حنیفة وذکرت مناقبه فی مجلد انتهی
وحجة الاسلام ابو حامد غزالی رح در احیاء العلوم که بالاتفاق بلا شبهه از تصانیف او ست بخلاف
منخول که عند التحقیق از محمود غزالی معتزلی است و خود امام غزالی چنانچه بر اهل بصر پوشیده نیست از آن
انکار میفرماید مدایح و مناقب او زاید الوصف ذکر کند و هم ابن حجر مکی با وصف شافعی بودنش کما فی رسالة علی القاری
بنا بر تصریح اکابر در خیرات حسان فی مناقب ابی حنیفة النعمان او را مدح و منقبتش بحدی است که چنین شخص حدیث
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را من تلقاء النفس وضع نماید و عمل بر خلاف احادیث صحیح نماید و از تصانیف قدمای
اصولیین مثل صاحب کشف مکشوف میشود که خبر واحد علی الاطلاق نزد ابو حنیفه مقدم بر قیاس است و تفصیل

که متاخرین ذکر کرده اند بغلط شهرت یافته هرگز اعتبار را نشاید وقد تبرّأ فی عبارته حیث قال بل
المنقول من اصحابنا ان خبر الواحد مقدم علی القیاس ولم ینقل التفصیل الا تری انهم عملوا بخبر
ابی هریرة فی الصائم اذا اکل او شرب ناسیا وان کان مخالفا للقیاس حتی قال ابو حنیفة
لولا الروایة لقلت بالقیاس ونقل عن ابی یوسف فی بعض امالیه انه اخذ بحدیث المصراة
واثبت الخیار للمشتری وقد ثبت عن ابی حنیفة انه قال ما جاء عن الله وعن رسوله فعلی
الراس والعین ولم ینقل عن احد من السلف اشتراط الفقه فی الراوی فثبت ان هذا القول
مستحدث واجاب عن حدیث المصراة والعریة واشباههما فقال انما ترک اصحابنا
العمل بهما لمخالفتهما الکتاب والسنة المشهورة لا لفوات فقه الراوی فان حدیث
المصراة مخالف لظاهر الکتاب والسنة کما بینا وحدیث العریة مخالف للسنة المشهورة
وهی قوله صلی الله علیه وسلم والتمر بالتمر مثلا بمثل کیلا بکیل الا انا لا نسلم ان ابا هریرة
لم یکن فقیها ولم یفقد شیئا من اسباب الاجتهاد وقد کان یفتی فی زمان
الصحابة وما کان یفتی فی ذلک الزمان الا فقیه مجتهد و نحو در کتب احادیث کلام امام
اوصاف خبر لیه امام اعظم بطرف احضر الناس بر آمده اگر درین مقام متعهد آن توجیه شوم کلام بتطویل انجامد اگر اجل
مهلت دهد و تقدیر مساعد گردد کتابی جداگانه درین باب تالیف کنم یا در ذیل بعضی از مباحثات متفرقین ❁
موافق بیت القاضی شوستری شعر خواهی که شود خصم تو عاجز ز سخن ❁ می بند بکار قول پیران کهن ❁
خصم از سخن تو چون نگردد ملزم ❁ او را بسخنهای خودش ملزم کن ❁ بدلایل الزامیه هم روشن سازم که
او باعتراف علما و اکابر محدثین شیعه مثل محمد تقی در لوامع و باقر مجلسی در تذکره و غیر او و غیر آن [illegible]
فاضل اخبار در جواب ایضاح مؤلف در رساله حدیث ثقلین گفته اند از تلامذه ائمه اهل بیت بوده و اجازت اجتهاد
از حضور فایض النور این بزرگان حاصل نموده و در صحبت این برگزیدگان بارگاه احدیت نقد جان شیرین باخته
و سعادت جاودانی یافته و در استنباط مسائل فرعیه دلایل کتاب و سنت و آثار سلف صالحین نصب

العین بہشت و ہر گاہ گمان ہر کہ حضرت مولف قبلہ ایکہ بر عدم تعارف و تلمذ ابو حنیفہ در رسالہ مذکورہ اقامت
کردہ صلاحیت شہادت ندارد بلکہ فی نفسہ متناقض و متہافت و از آثار قیامت آنکہ امر اول پس از آنکہ این
دلیل در مقامات دیگر ہم منتفی میشود چہ تلمذ و تعارف باشد دیگر عوارض اشتباہ مثل زمانہ بر مذہب حکما متصف
بتقدم و غیر مسبوق بعدم نخواہد بود پس میتوان گفت کہ فلانی از مقبولین قمی و کاشانی در فلان وقت بشرف
حضور جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یا بعضی از ائمہ اطہار حاصل کرد و پرسیدند کہ چہ نام داری و خود را از کدام
قبیلہ میشماری بار بسیار از دلائل حقیقت دین اسلام و ابطال رسوم جاہلیت و مبتدعات لیام و سلاسل
بیان کشیدند تا آنکہ مخاطب نقش بوار شد و فراخ حوصلگی او در کمال ضیق افتاد و اہمہ دلیل است بر آنکہ شخص
تعارفی ہم نداشت تا بتلمذ چہ رسید علاوہ دلائل مطلوب مولف الی زوالتش بر نقیض آن نہست چہ ابو حنیفہ بطبق
روایت جامع الاسرار بجہو ملاقات آن جناب برای تحصیل خویش بقرار شد و بناکام از رہبری شوق بخدمت ایام
فائز گردید ہر گاہ بحجر خویش و تبحر آن عالیمقام در یافتہ باشد شوق و التباس یکی بعضر ازدار ہزار بہ بسیار
رسیدہ باشد فما عدا زاید خواہد بود نہ زائل فقد عرفت ان الفاضل الکابلی ما اورد الروایۃ المذکورۃ
نقضا و ان الحدیث یفسر بعضہ بعضا اما امر ثانی پس آن ترک تفصیل میخواہد لکن علی سبیل الاجمال حق
الرسالۃ المذکورۃ لکن مجملش آنکہ مولف بعد تجشم فرمودہ کہ در کتب احادیث امامیہ ابو حنیفہ با فقیہ و
متکلمین با ابن [illegible] را روایات سنیان فقط برای الزام و تبکیت شان وردہ اند و این کلام دال [illegible] اعتبار
این روایات میکنند و الا خصم خواہد گفت کہ الزام و تبکیت از کتب غیر معتمدہ و این قسم روایات از مجہولین ما
ہست چنانچہ از صوارم و حسام ہم پیدا است آنچہ در خاتمہ افادہ نمودہ یعنی بعد از تتبع ہم نہ عالیہ کہ حکایت تلمذ از کتب
معتبرہ اہل تسنن پیدا نمودہ [illegible] آن غیر واقعی باشد دلیل بر آنست کہ تلمذ اصلی ندارد [illegible] قصصا
فسا قطا بلی از روایت [illegible] افادات ملا باقر مجلسی بلیس المتعصبین در جلد اول بحار الانوار
کہ ابو حنیفہ بخدمت امام صادق علیہ السلام گذارش کرد کہ در کوفہ قومی ہست کہ گمان میکنند کہ تو امر کردہ ایشان را کہ از
شیخین تبرا شوند فرمود حاشا و کلا و معاذ اللہ باز گفت کہ اظہار [illegible] شیخین را امر عظیم می پندارند و موجب ثواب

جبرئیل می شمارند فرمود که آخر چه آرزو داری عرض کردم که مکتوبی نزد ایشان باید فرستاد و اظهار او در آن
مکتوب از این اعتقاد نهی باید نمود فرمود که هرگز اطاعت من نمیکنند انتهی موضع الحاجة امر یکه برای استیصال اهل
الاصول متشیعین بکار آید در اذهان جاهلان اهل انصاف رسوخ تمام یافت و آن اینکه هرگاه امام صادق رو بروی فقیه
اعظم که باعتراف مؤلف هم جمع بنی آدم بود راه صدق نپاید و در بارهٔ قیاس ممال سرزنش فرماید محال است که
نهی امام از تبرای اصحاب سرور انام خواص و عوام اهل کوفه را که بسیار از اکابر امامیه مثل شوشتری در مجالس
بر تشیع آنها از قدیم الایام می نازند و چگونه بر خود نبالند شعر که آب هم مضایقه کردند کوفیان
خوش داشتند حرمت مهمان کربلا محمول بر خلاف نفس الامر باشد لا والله ثم لا والله و بحمد الله که برای
تلمذ ابوحنیفه بسیار از شواهد در ذهن فقیر موجود است که هنوز بگفتگوی علمای معاصرین نیامده بر حرفی از آن کتاب
که مزید تعارف است اقتضاء نماده و عرفا تلمذ را هم اقتضای صحیح میکند اعلام بلیغ کم که ابوحنیفه بسبب
امام صادق بود و نسبت فرزندی با او داشت از رساله انوار بدریه کالنهار از اتجلی روشن است که مصنف
آن مولانا محمد یوسف را وقت تالیف اهتمام و ذکر مناقب ابوحنیفه تردد می بود او که کدام یک از این هر دو
جناب ربیب و بکری و کدام یک تلمذ بود و حضرت محمد بن علی الرازی الهوکر دی خازن بیت المقدس
که جبلی از ارباب تحقیق و تنقید در امامیه است و در علوم حدیث تتبعی منیع دارد و در تکلم ابن لمس الملک
الیوم می نوازد و بسیار از کتب معتمده در علم کلام مثل تحقیق متین فی شرح نهج المسترشدین و جامع
الاصول فی شرح الفصول و جامع الدرر فی شرح الباب الحادی عشر برای اتباع و اشیاع خویش زمانه
یادگار گذاشته و در رد رساله انوار بدریه بمقتضای کمال غلو در تشیع چه اعلام عصبیت که بر ایمان مقصرا
تلمذ ابوحنیفه در بیت بودن او را از جمله اخبار مستفیضه مشهوره انگاشته و مولانا محمد یوسف علیه الرحمة
در تردد مرقوم مستحق کمال تحسین و تشنیع نداشته چنانچه عبارتش ملاحظه شود و العجب ان اعمی اهل
الضلالات اشتبه علیهم ما لا یشتبه علی الاعمی وهو عین الزوج والماخوذ منه
مع اشتهار الصادق و نسبه الی الخ بالجمله چون ابوحنیفه ربیب امام باشد عدم تعارف التلمذ استبعاد

خواهد بود چه جای آنکه بر اشتهار تلمذ او نیز از حضرت او گو بنص صریح واقع شود و از شهرت امام صادق
باین بهره وامر میتوان دریافت که اگر بعضی از علمای قصه تلمذ ابو حنیفه را ذکر نکنند و دیگر بزرگان را از
اساتذه او بشمار آرند بر جای خویش است نه محل افتخار و احتجاج مخالف کلینیکیش و از اینجا که صاحب کتاب
کاشف بترجمه جناب صادق زبانی ابو حنیفه مناقب و محامدش ذکر نموده و تعرضی باین تلمذ نفرموده
لیکن محشیان اشاراتی باین امور نموده اند کما لا یخفی علی من طالع کتب الرجال و این خیال که عدم ذکر تلمذ دلیل
بر عدم است هم مستلزم تسنن امام است چه اگر آنجناب شیعه بودی البته ابتداءً تعرض به تسنن ابو حنیفه نمودی
سیما وقتیکه ابو حنیفه استیصال مذهب امامیه درخواست کند کما عرفت آنفا چون در روایات اکابر امامیه
با وصف صرف همم ایشان در بث ذمائم وی غیر از انکار قیاس چیزی مروی نیست چنانچه بر ناظرین و متتبعین روایات
کلینی در کافی بطرق متنوعه و در روایات صدوق در علل الشرائع از پدر خویش بتکرار تمام و تطویل الکلام
و هم از محمد بن حسن قطان و نیز از حسین بن احمد و در روایت شیخ در امالی از حسین بن عبید الله غضائری
از ابن شبرمه مرفوعا و در روایات ابو منصور احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی در کتاب احتجاج محجوب و مخفی
نمی ماند پس مذهب جعفری جز عدم حجیت قیاس عین تسنن خواهد بود باقی ماند آنکه اگر مسلم هم بود ترک قیاس
میکرد و از تشیع امام نجات می یافت جوابش در مسلک آخر مفصلا سامعه خراش خواهد شد کما اشرت الیه
سابقا بالجمله متشیعین زبان طاقتی ندارند که حرفی درباره ابو حنیفه بر زبان آرند و مقلدین امام مالک و
شافعی و احمد را چه مجال است که بتضعیف مذهب اعظم پردازند و با مراعات ادب که شیوه ائمه ایشان بوده کما
مرت الیه الاشارة طعنی بر ابو حنیفه نمایند احمد بن حنبل که لغلو اهر حدیث بسیر بوده و در فن حدیث شریف
بالکاهی بس رفیع و منزلتی بس عظیم دارد اکثر روایات مذهبش موافق تصریح محقق دهلوی مطابق فتاوای امام است
چنانچه کتب مذهب او نیز بران گواه است و غالبا از نظر گذشته است که در کتب فقهیه خلاف او بسیار کم دیده
می شود و پس آشکار شد که تضعیف و طعن بر حنفیه خالی از غرابت و اعتساف نیست و نیز واضح گشت
که مدار مذهب امام اعظم بر کتاب و سنت مرویه و رسالت مآب و مجتهدات اصحاب بلی معمول تلامذه او

بنا بر تسلط بیاتلیین که در زمان عباسیه بودند و علوم عقلیه فلاسفه در آن وقت مترجم شده آن بود که مهما امکن نقل را
بر عقل منطق سفیر می نمودند و این مرتبه ایست که غیر ایشان را نصیب نگشته ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَاءُ
وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ اگر حضرات امامیه یا کسیکه بعضی از وجوه حظی از عصبیت ایشان فی الجمله دارد
برین منصب عظیم حسد برد و بشعبده بازی و سحرکاری منقبت را بمنقصت مبدل گرداند بمقام استغراب و محل
استعجاب نباشد مغلطه خامسه آنکه مولف رساله مذهب محدثین و مجتهدین را هر دو یکی دانسته و بیانی نکرده
که در کتب معتمده حنفیه که اسامی بعضی از آن بر زبان قلم رفت هر دو مذهب را جدا جدا نوشته اند از تتبع کتب
و تصفح مقالات ایشان بوضوح می گراید که ترتیبیکه اهل حدیث در صحیحین مقرر کرده اند و این هر دو بر دیگر
کتب مقدم داشته اند بر مسئله اتباع مجتهدین بضرب من التقلید جاری میشود والا از ائمه اربعه چیزی درین باب
منقول نیست و چگونه متصور توان کرد حال آنکه علم غیب خاصه الوهیت یا نزد شیعه از خواص امامت است
پس اگر شخصی بعد تالیف این کتب بپایه اجتهاد میرسید و تمییز صحیح از سقیم نزد او مناط اعتبار میشد و در باب جرح
و التعدیل بلاواسطه متوجه می گشت ضرور نبود که برقرار داد شیخین در باب نقد روایت میرفت و مخالفت
ایشان را هیچگونه مباح نمیدانست آخر این بزرگان هم از جمله بشر بودند که در تصحیح حدیث بغایت جهد
کوشیده باشند سیما محمد بن اسمٰعیل بخاری که او درین امور گوی سبق از اقران و امثال ربوده لیکن باز هم جای اجتهاد
مجتهدین باقی است مگر یاد ندارید که درباره چندی از رواتش بعضی از علماء و فقها بحث دارند و شارحین در
جواب آن وجوهی نقل میکنند که بعضی از آن خالی از غرابت نیست و از مطالعه صحاح سته دریافت میشود
که اکثری از جامعین تقلید کسی از مجتهدین نمی کردند بلکه خود اجتهاد می نمودند و تائید مجتهدات خود را درین
کتب غالبا بنظر داشته اند و بحمد الله که از غایت انصاف مولفین صحیحین بنص قطعی تصریح کردند که احادیث صحیحه را
در جمع و تلفیق با صحیحین نیاورده اند بلکه احادیث صحیحه دیگر بسیار که قصد ایراد آن نکرده ایم و ازین مقام
خوش فهمی بعضی از اکابر مولف برتبه عیان میرسد که این قسم مطالب را دلیل بر عدم صحت صحیح بخاری و مسلم
گردانیده حیث قال نووی که از محدثان و ارباب صحاح اهل سنت و شارح صحیح مسلم و مقدمه شرح مسلم

می نویسد ان البخاری و مسلما لم یلتزما استیعاب الصحیح بل نقل عنهما تصریحهما
بانهما لم یستوعباه و انهما قصدا جمع جمل من الصحیح کما یقصد المصنف جمع جمل من
مسائله لا انه یحصر جمیع مسائله انتهی و ازین عبارت تصریح بعدم حصر صحیح احادیث صحیح
بخاری و مسلم صریح است انتهی بلفظه بر فرض و تقدیر اگر ابو حنیفه و اصحابش بعد از جمع کتب ستہ و امثال شان هم میبودند
و اجتهاد میکردند زیاده برین نیست که اقلیم الشان نسبت بانچه عمل برآن کرده اند کمتر میشد نه آنکه در هر مقام
فتوی بر حدیث صحیح بخاری میدادند و از حدیث دیگر هیچ متعارض بخاری سرتابی نمی کردند چه محتمل است که نظر بادله
و اصول محکمه در مقامات بسیار حدیث مسلم نزد ایشان فوق می شد همچنین احادیث ابو داود و نسائی برین
هر دو تفوق میداشت چنانچه محدثین مثل محقق دهلوی تصریح باین امور میفرمایند که این تفاوت در ترتیب مذکور
شد نظر بار حجیت اصل صحت و اعتبار اکثر و اغلب و الا گاهی عارض میگردد مر مفوق و مرجوح را چیزی
که فائق و راجح میگرداند او را از حیثیات دیگر پس اگر مثلا حدیثی باشد بطرقیکه بالغ بحد شهرت و تواتر باشند
و موافق بوده اند و را ائمه دیگر از [illegible] و مشترطین صحت لابد اقوی خواهند بود از حدیث بخاری و همچنین حدیث بخاری
وحده از متفق علیه بلکه جمیع اقسام مفضوله النسبت بالعالی خصوصا اگر ازان ترجمه باشد که آن را اصح الاسانید
گفته اند المختصر عند العقلا بمرتبه عیان رسیده که در اندفاع اعضال مذکور از حنفیه حیرتی که دامن مولف
می کشد چندین مغلطه مبتنی بود حالیا که باوصف تقلید و کاسه لیسی حنفیه کماسیجی انشاء الله تعالی برعلما
اهل حق طعن میکند و اصل در حقیقت که در سایه آن بفراغ خاطر نشسته بود بیرون کرده بیان میفرماید که مجتهدین
امامیه با آنکه گویند که اصح الکتب کافی ابو جعفر کلینی است و بعد از جمع آن بمرحله شهرت و کثرت آمده باز
چرا با احادیث مروی آن مخالفت می کنند بلکه نصف کلینی را تقریبا ضعیف و موضوع میدانند و خود تصریح
می نمایند که اصحاب ائمه علیهم السلام که مورد مدح و منقبت بودند بغایت قلیل اند بلکه مدح و منقبت شان یقینی
نیست بلکه ظنی علاوه که کمتر حدیثی است که غیر راوی آن این مردم باشند چنانچه تفصیل این اجمال
از حاشیه مجتهد کربلائی که بر بعضی از کتب اصول نوشته و مسلم میشود و این بر قدح روایات

اصولی از رسایل شیخ مفید و سید مرتضی و در رد شیخ صدوق و مانند او بهم میرسید و انشاء الله تعالی
درین محاله نافعه سمت وضوح خواهد یافت که محامد اصحاب ائمه چند کس اند که لولا هؤلاء لانقطعت
آثار النبوة واندرس العلم و شأن آنها او رست کما فی اساس الاصول رساله و خلاصه آنها که
افقه و اعلم باشند بلا ریب نزد ائمه هدی ملعون و مطرود بوده اند فما ظنک بغیر ایشان همه حیرتم که مولف رساله چگونه
تصدی این محال خواهد جست که خود کرده را درمانی نیست با این همه عیوب خانگی بی تحقیق و تنقیح زبان اعتراض بر حنفیه
گشاده ان حیلی از رباب شعر گرفتیم صد عیبی بجنبه و بنبینی بیحکس علاج بزاز خویش بستر گذارش است که
خدام مولف بد عوا همی که حنفیه صد ظلم و کذب از جناب رسالتماب بسیدا اند بصد غفلت گشته اند بلکه بتصریح اهل
حق و تصحیص فاضل جالسی صواعم که کلام خصم را ناتمام و بی دلیل نقل کردن دلیل خیانت ناقل میباشد براه
خیانت رفته اگر کسی را مطالعه تصنیفات امام فخر الدین رازی مثل نهایة العقول میسر نشود باید که بجواب صواعم زبان
ملتانی تقلید السفینه تامش گذاشته رجوع کند عبارتش بعد اسقاط و تبدیل الفاظ خسن قلمی میکرد که بهر اجاد قرآن
مجید بیده خوانده باشند یعذب من یشاء و یغفر لمن یشاء و در تلاوت قرآن مجید صد بار این آیت
بر سامعه او مرور کرده باشد قل فمن یملک من الله شیئا ان اراد ان یهلک المسیح ابن مریم
وامه و من فی الارض جمیعا و دعای صحیفه کامله چند بار خوانده باشد که امام سجاد در دعای خود خیر
سفر باید که الهی لو عذبتنی و عذبت اهل السموات و الارضین علی نهیم و انت غیر ظالم
لهم پس بعد از شهادت ثقلین بر صحت این عقیده دیگر زبان طعن بر انکار دن انکار صریح از ثقلین کردن است الحمد لله
الحمد لله عاصا حب تحفه است بین العالمین یعنی اثبات انکار این فرقه از ثقلین بی اختیار از زبانش ثابت شد و عقل است که
نسبت حق سبحانه تعالی بمخلوقات خود نسبت خالقیت و مالکیت او سبحانه مالکیت مطلقه است آن را قیاس بر ملکیت
ناقص نوع انسان با صناعات ناتمام ایشان نباید کرد و مرتبه مخلوقات را نسبت با تعالی مرتبه او کردن خدمتگار را
و مزدوران و مزارعان نباید فهمید که درین صورتها توجیه ملام میتوانند شد و در صورت خالقیت و مالکیت مطلقه
هیچ جای گفت و شنید نیست از بسکه عقول محجوب ایشان و خوگر این نسبتها شده اند و علاقه های مذکوره را

در نظر دارند شنیدن این عقیده صحیحه استعجاب و استغراب لاحق حال ایشان میگردد یکادون یسطون
بالذین یتلون علیهم آیاتنا درینجا باید دانست که مولف بلکه اسلاف او نیز در نقل مذهب
اشاعره درین مسئله و مسائل آتیه خیانت عظیم بکار برده اند و آن اینست که صدور این افعال را از جناب الهی یعنی
تعذیب مطیعین و ثواب دادن کفره و ملاعین نزد اشاعره سزا و جائز نوشته اند حال آنکه چنین نیست اشاعره
صدور این افعال را از جناب الهی جائز ندارند آری مذهب ایشان اینست که صدور این افعال از جناب الهی
قبح عقلی ندارد یعنی عقل را چون بطور او واگذاریم و عقل نسبت خالقیت و مخلوقیت و مالکیت
مطلقه و مملوکیت تامه ملاحظه نماید حکم بقبح این افعال نمی کند لیکن افعال بنا بر وقوع وعده از جناب
الهی باثابت مطیعین و تعذیب کفره و مشرکین محال و ممتنع بالغیر گشته قال الله تعالی انا لا نضیع
اجر من احسن عملا و قال ام نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی
الارض ام نجعل المتقین کالفجار و قال ان الله لا یغفر ان یشرک به و قال و تمت
کلمة ربک لاملأن جهنم من الجنة و الناس اجمعین پس این افعال با وصف انتفاء قبح
عقلی جائز الصدور نیستند بنا بر وقوع وعده بخلاف آنها و بسا چیزها از افعال الهی فی نفسها ممکن اند لیکن
بسبب تعلق اراده بضد آنها یا اخبار بضد آنها محال و ممتنع گشته مثل ایمان ابی لهب و توبه ابلیس و نحو ذلک انتهی
اما جواب از دعوی جواز صدور کذب و ظلم جمیعا بطور الزام پس بگوش باید شنید که ابو جعفر کلینی در کافی که
بر اصول امامیه اصح الکتب قبل باصطلاح عثمانی است کما ستعرف ان شاء الله تعالی و محدثین ایشان
بقطعیت صدور احادیثش قائل اند و بعض بتصریح تعبیر از لفظ اصح الکتب در باره صحیح بخاری نزد مقام بقطعیت
صدور غالب احادیثش از امام صادق علیه السلام روایت میکند که محصلش باین عبارت میشود که حضرت یونس سر خود را
بر زمین نیاز گذاشته در باب مغفرت خود الحاح میکرد وحی الهی در رسید که سر خود را بردار که عذاب نخواهم کرد عرض نمود
که من بوعده تو گوش نمی نهم اگر بعد ازین وعده هم عذاب کنی کیست که مانع و معارض تواند شد آخر من بنده تو ام
و تو پروردگار منی باز وحی آمد که من هرگاه وعده میکنم وفای آن بر ذمه من لازم میشود انتهی و ازینجا عیان

گشت که بروایت مقتدایان امامیہ حضرات انبیا علیہم السلام بر السنۂ معصومین صدور ظلم و کذب از ذوات
بابرکات ایشان جایز می پنداشتند بلکه بعد ازین باتباع تمام خواهی دانست که انبیای اولو العزم نیز از جملۂ نواصب و منکر
امامت ائمہ اہلبیت و دشمن ایشان بودند و از طیب ولادت بہره نداشتند پس لازم آن بود که اولیاء مؤلف قول
شیخ سعدی رحمة الله علیه را (شعر) زبان بریده بکنجی نشسته صم بکم ✽ به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم ✽ بکار می بستند
و زبان بمطاعن عمر و اقبح اشاعره هم نمی کشادند و بحمد الله که علمای امامیه در امثال این مقامات غیر از آنکه مثل آن
گیرند و عند التحقیق از مذهب خود دست شسته اند و از میدان مناظره راه فرار جویند جوابی نمی توانند داد چنانچه
بر متصفح هفوات فاضل جالسی و حسام مخفی نیست **تنبیه** اکنون فقیر خاکسار بجناب مؤلف عالی
مقدار بعد از ارخای عنان میگویم که خدام حضرت در چند از اوراق که بجواب الصباح نگاشته اند و بجهت ضیق
عطن از تتمیم آن دست برداشته تاسیا بالاسلاف چنین افاده میفرمایند که در کتب احادیث امامیه از
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین باسانید صحیحه بسفید او عیان منقول است که دوازده صحیفه برای هر یکی از ائمه اثنا عشر
جدا جدا نازل از جناب کبریا مانند قرآن بر رسول صلی الله علیه و سلم و هر واحد بحسب احکام مندرجه صحیفه
مخصوصه خودش در عهد امامت عمل مینماید و بعضی را تقیه و بعضی را ترک آن موافق آن صحف واجب
می آید انتهی قدر الضرورة بلفظه پس معلوم شد که ائمه هدی با متثال احکام همان صحف مطهره که هر یکی
از ان برای هر فردی از ین کرام بریده مانند قرآن مبین بر جناب سید المرسلین از آسمان فرود آمده و اوامر
متناقضه و نواهی متخالفه دران مندرج بود مامور بوده اند و باتباع احکام قرآن شریف و احادیث منیف
غرضی متعلق نبود و هر کس که بحار الانوار فاضل مجلسی و مانند آن را از کتب معتمده حضرات امامیه بچشم بصیرت بین
دیده باشد بعلم و یقین میداند که درباره امام باقر و صادق علیهما السلام امر باظهار راه حق و شرف نفاذ
یافته چنانچه الفاظیکه در خاتم خامس برای جناب امام باقر مرین و مسجل بود دلالت برانچه ارادهی
هذه حدثت الناس وافتهم وانشر علوم اهل بیتک وصدق آباءک الصالحین ولا
تخافن احدا الا الله فانه لا سبیل لاحد علیک اما خاتم سادس که بنام امام صادق علیه السلام

لا الٰہ است حسین که در اصول عقاید دینیه و همچنین در مسایل فروعیه نصب العین ایشانست و هرگز بتاویل
و تسویل و سخن سازی گاو تازی متوجه نمیشدند هرگاه عمل بخلاف احادیث صحیحه ایشان عمل کردن عین اعتراف
عمل بر خلاف حکم الٰهی است لا محاله السبب مخالفت ائمه طاهرین علی الاطلاق خصوصاً مأمورین باظهار ما هو
الحق اعمال خود را باطل خواسته اند و نسبت دفع الصدق النقیضین اگر کلام حضرت الامام بر اجمال محمل حمل فرمایند
بنام خدا اینک گوییدان در کتاب مختصر که استبصار نام دارد حسبة لله بدیک ملاحظه کرده شود از جمله
احادیث مأمورین باظهار حق حدیثی است عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسٰی عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰہِ عَلَیْہِ السَّلَامُ
فِی الرَّجُلِ یَتَوَضَّأُ الْوُضُوْءَ کُلَّہٗ اِلَّا رِجْلَیْہِ ثُمَّ یَخُوْضُ الْمَاءَ بِہِمَا خَوْضًا قَالَ اَجْزَأَہٗ ذٰلِکَ
یعنی عمار مذکور از صادق علیه السلام سوال کرد که شخصی وضو کرده مگر هر دو پا را نشسته بلکه بجای آن
پس هر دو پا را در آب غوطه داد فرمود که کفایت میکند امام اعظم طوسی این روایت را بر تقیه حمل فرموده برخلاف آن
حکم نموده و از آنجمله روایت ابو بصیر از امام علیه السلام است قَالَ اِنْ نَسِیْتَ فَغَسَلْتَ ذِرَاعَیْکَ
قَبْلَ وَجْهِکَ فَاَعِدْ غَسْلَ وَجْهِکَ ثُمَّ اغْسِلْ ذِرَاعَیْکَ بَعْدَ الْوَجْهِ فَاِنْ بَدَأْتَ بِذِرَاعِکَ
الْاَیْسَرِ فَاَعِدْ عَلَی الْاَیْمَنِ ثُمَّ اغْسِلِ الْیَسَارَ وَاِنْ نَسِیْتَ مَسْحَ رَاْسِکَ حَتّٰی تَغْسِلَ رِجْلَیْکَ
فَامْسَحْ رَاْسَکَ ثُمَّ اغْسِلْ رِجْلَیْکَ یعنی صادق علیه السلام با ابو بصیر فرمود که اگر در وضو بجای شستن
دستها خود را اول بشوی بعد غسل وجه اعاده کن باز دستها را بشوی و اگر یسار را پیش
نیز حکم اعاده است اگر غسل رجلین را بر مسح سر مقدم داری همین حکم در آن نیز جاری است امام اعظم
درین مقام طرفه سحر کاری بکار برده که فقرهای طویله بیان آن در تحریر قصور میکند اگر بخواهد در تهذیب
الاحکام محجوب باید دید که غرض امام اعظم از عذر سفری چاره نمی توان کرد و العاقل تکفیه
الاشارة والغافل لا یجدیه الف العبارة و از آنجمله روایت سماعة بن مهران عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰہِ عَلَیْہِ السَّلَامُ
اَیْضًا قَالَ اِذَا تَوَضَّأْتَ فَامْسَحْ قَدَمَیْکَ ظَاهِرَهُمَا وَبَاطِنَهُمَا ثُمَّ قَالَ هٰکَذَا فَوَضَعَ
یَدَہٗ عَلَی الْکَعْبِ وَضَرَبَ الْاُخْرٰی عَلٰی بَاطِنِ قَدَمَیْہِ ثُمَّ مَسَحَہُمَا اِلَی الْاَصَابِعِ یعنی امام صادق

سماعة بن مهران را امر نمود که در وضو ظاهر و باطن هر دو را مسح کن چنانچه من میکنم و امام اعظم درین مقام نیز دست
بدامن تقیه میزند و بنیاد انصاف را می کند و مصیبتا هر گاه حال ماموربن باظهار حق چنین باشد که در تضلیل و
گمراه کردن شیعه اثنا عشریه هیچ دقیقه نامرعی نگذارند و ظهر شریعت را ببطن قلب سازند و ارشاد نمایند که در
گروه شیعه اختلاف ها انداخته ایم و اینهم ازین بزرگان بجای خویش مروی باشد که هر که باعث اختلاف شود و
مضل است کما سیجیء تفصیله ان شاء الله تعالی از حال ماموربن بخلاف نفس الامر زعم حضرات شیعه قیاس
نمایند که چه خواهد بود و از انجمله روایت حسین بن عبد الله است قال سالت ابا عبد الله علیه السلام
عن الرجل یمسح راسه من خلفه و علیه عمامة باصبعه ایجزیه ذلک فقال نعم
یعنی حسین بن عبد الله پرسید که اگر بر سر متوضی عمامه باشد و او بیک انگشت خود مسح سر از جانب قفا کند
او را چه حکم است صادق علیه السلام فرمود که در جواز وضو نقصانی نیست و درین حدیث تاویل امام اعظم آنکه محتمل است
که مسح دست خود را از قفا زیر عمامه سر برد و انجا بر مقدم راس مسح نماید چنانچه مذهب امامیه است و غالبا این تاویل
ما خوذ از افاده شیخ جلیل است که از وی پرسیدند که بلبی تو کجاست بحرکت خفیف دست خود را از پشت گردانیده
بر بلبی نهاده و گفت که اینست تاویل و همان تقیه است که این گرد و غبار کند تا فرا انگیخته و منها از انجمله
حدیث حسن بن ابی ساره است قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان اصاب ثوبی شیء من
الخمر اصلی فیه قبل ان اغسله قال لا باس ان الثوب لا یسکر و قال الشیخ بعد نقل هذه
الاخبار یحملها علی ضرب من التقیة لانها موافقة لمذاهب کثیر من العامة یعنی حسن
بن ابی ساره پرسید که اگر جامه من بخمر آلوده شود و بی شست و شو نماز در ان بگذارم فرمود هیچ اندیشه نیست
نیز اگر با پیچه با خمر ساتر می شود عجب تر آنکه شیخ المشائخ طائفه که وی را صدوق لقب ساخته اند و فقیه
رو بکتب معتمده فتوی بهمین مضمون داده که نماز در جامه خمر آلوده درست است و احادیث ماموربن باظهار حق را
که در باب نجاست خمر وارد شده یافته و نوریافته قرآن مجید را تا منته معاذ الله ترک داده تقیه حمل میفرمایند و میگویند که آن
موافق اهل سنت و امام اعظم احادیث مشعر طهارت را مطابق مسلک ایشان اعتقاد میکنند کما اشرت الیه

انا فاعتبروا یا اولی الابصار وانظروا الی هؤلاء الکبار انهم فی کل واد یهیمون وفی کل
تیه یتیهون وکل ذلک نشأ من مخالفتهم لسید الخافقین وترکهم متابعة الثقلین

کاش حضرات شیعین این تهمتها را بروات منسوب می کردند و دامن پاک طیبین و طاهرین را از لوث این افترا آت
مبرا و منزه میدانستند حیف که برین هم قناعت نفرمودند چنانچه بر متصفح شرح کلینی و دیگر کتب معتمده دین
و مذهب ایشان مثل علل الشرایع مخفی نیست قیامت اینست که جمهور متاخرین برین قدر هم درباره تقیه قانع
نمی شوند بلکه امام اعظم خود را درباب حمل احادیث بر تقیه با اینهمه فراخ حوصلگی از مقصرین میشمارند چنانچه در فواید
امین استرابادی مضبوط و مرقوم ست آین چند حدیث که درباب طهارت بخاطر داشتم و در یک مقام ثبت
نموده ام نسبت باحادیث امام صادق که امام اعظم طوسی و مقلدین او بر تقیه و افترا و تاویلات لا طائل حمل نموده اند
بی شائبه مبالغه قطره ایست از دریای ذخار و ذره از صحرای ناپیدا کنار است بجهت خوف اطالت برینقدر اکتفا رفت
تا اولیای فاضل ممدوح بدعوی اجمال و اهمال در کلام بنده نپردازند و لعیبت کور معیوب نسازند لیکن احقر البریه را
یارای آن نیست که در اجمال عبارت آن مرجع اثنا عشریه گفتگو کنم و حرفی درباب قصور و عجز ملازمان او [illegible]
بدعوی مخالفت حنفیه با کتاب صحیح بخاری رح زعم مگر رعایة للادب ربانی صاحب صواب ارم که ملازمان نیز او را مقتدای
طایفه خویش میدانند سطری چند در مذمت اجمال الطریق اجمال النقل [illegible] بگوش حق نیوش مسموع شود میفرماید که یکی از
دانشوران یگانه قلیل البضاعت در علم و کمال انیست که در کتب جدلیه چون بر سر تحریر کلام خصم می آید کلام مجمل
و اطراف و جوانب آن را مهمل ساخته در معرض توضیح و تبیین می آرند تا باین خیانت و اهمال باشد که مجال نقص مقال
ارباب کمال یابند و خود را در حساب و تعداد مردان این میدان آرند و در مواضع دیگر هم بجمال تعجب و تغلیط افاده
نموده چنانچه بر متتبعان مخفی نیست و ایضا بسیاری از علمای کرام و فضلای علام امامیه مثل فاضل محتاط آقا
احمد اردبیلی مجاور مرقد شریف مرتضوی که هرگز بر مسایل و استفتاهای مردم فتوی نمی نوشت تا آنکه از
ضریح مقدس علی کرم الله وجهه جواب می شنید و العهدة علی مولف منهج الرشاد و لاهل التقلید و الاجتهاد در تفسیر
آیات الاحکام و فاضل [illegible] صواب ارم و [illegible] در [illegible] آن تصحیح کرده اند و از اکابر خود نقل نموده اند که در [illegible]

دینی می بود و چسان اصول و فروع شریعت غرا مصداق اصلها ثابت و فرعها فی السماء می نمود
سیما جناب سید النبیین صلعم که مبعوث باسود و احمر و تمامی جن و بشر بود چه اذیتها که از دست کفره فجره کشیده
و چه اتعاب و آلام که از دست آنها نه چشیده بالخصوص وقت ظهور سطوت اسلام و نکبت کفار لئام که اقاصی و ادانی
قریش حلقه اطاعت و فرمان برداری در گوش و غاشیه امتثال جان نثاری بر دوش انداختند و حضرت
حق تبارک و تعالی فرمود که یدخلون فی دین الله افواجا بجهت خویش در باره ادای شکر این نعمت عظمی
امر نمود که فسبح بحمد ربک واستغفره انه کان توابا و این عار تحمل ریحان رسول الثقلین اعنی امام
حسین در حمل حدیث صحیح شیخین و نبی المومنین را حامل و روایت کردنش این قصه را گواه عادل و همچنین احادیث دیگر
که ذکرها باعث طوال کلام است ایشان ندارد و نمی دید که تکلیف عقلای جهان بنا بر تقیه و اقوال مجهول نمی توانند شد بعین
انصاف و مزید ولای اهل بیت اصل الاصول خویش بتکلف و در انکار تصنع بیشمار می برند و حقیقه پرده ناموس
عقاید و افکار خود بر اولی الابصار و الابصائر می درند و از اینجا بدلیل قاطع روشن شد که آنچه حضرت
مولف در حاشیه منهیه عوض ندامت و انفعال و درازدستی و کوته اندیشی بیشمار بید و از فارسی بعربی
انتقال نموده می فرماید لا یخفی علی احد انه لا یتیسر للاشاعرة واخرابهم ایراد المعارضة
بالمثل علی الامامیة لان اختلاف الاحادیث المرویة من طرق الامامیة للتقیة و
لا سبیل لهم الیها انتهی بلفظه یعنی اهل سنت مجال آن ندارند که بالزام شیعه روایات ایشان را در مناظره آرند
زیرا که این احادیث که مخالف شیعه و موافق سنیان اصول ما مروی است علتش خوف و تقیه است و اهل سنت
را این امر میسر نیست هرگز اثری از مطابقت نفس الامر ندارد چه بر اقاصی و ادانی جمعا و فرادا لمعان ظهور داد
که اکابر علمای امامیه غلط گفتم بلکه شیخین علمای امامیه این بزرگان در بسیار از مقامات از عمل بر احادیث معتمده صحیحه
که بلا ریب و شک مجهول باظهار امر حق بود دست بر داشته اند و مصداق فماذا بعد الحق الا الضلال
گردیده اگر اهل حق آن احادیث را که در دفتر معتبر ایشان موجود است در مقام معارضه
بالمثل وارد کنند قضا می تاویل و تسویل با وجود معتمد صحیحه نکشت برای نهایا عند العقلا مورث

صد گونه عار و ننگ خواهد بود چه جای آنکه احادیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که اصول و فروع اهل
حق را مؤسس و موکد و بنیاد اهل خلاف را مخرب است همه سرت موجود باشد وَمَا ذَكَرْتُهُ وَإِنْ كَانَ قَطْرَةً مِنْ
أَمْوَاجِ الْبِحَارِ وَوَرَقَةً مِنْ أَوْرَاقِ الْأَشْجَارِ هِدَايَةٌ لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا
رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ علاوه مسلمانان که نزد ارباب سنت و جماعت حمل احادیث نبوی بر تقیه
چنانچه بمقتضای دلائل عقلیه و نقلیه است و قد عرفت نموذجه مجملا استنکاف می کرد و لیکن راه احتمال نسخ
و یا تأملی برای دفع اختلاف احادیث مصطفوی و تحصیل توفیق بروی ایشان مسلوک و مفتوح حتی که بروایت ائمه نیز
افحام اهل حق درین باب متصور نیست اگر شکی و ریبی داری به بحار مجلسی رجوع کن در حدیثی طویل که از کلینی روایت
عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي نَجْرَانَ عَنِ ابْنِ حُمَيْدٍ عَنِ ابْنِ حَازِمٍ مروی است خواهی یافت که او بجناب امام
صادق علیه السلام عرض کرده أَخْبِرْنِي عَنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صَدَقُوا
عَلَى مُحَمَّدٍ أَمْ كَذَبُوا قَالَ بَلْ صَدَقُوا قَالَ قُلْتُ فَمَا بَالُهُمُ اخْتَلَفُوا فَقَالَ أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ الرَّجُلَ
كَانَ يَأْتِي رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَيَسْأَلُهُ عَنِ الْمَسْأَلَةِ فَيُجِيبُهُ فِيهَا
بِالْجَوَابِ ثُمَّ يُجِيبُهُ بَعْدَ ذَلِكَ بِمَا يَنْسَخُ ذَلِكَ الْجَوَابَ فَنَسَخَتِ الْأَحَادِيثُ بَعْضُهَا
بَعْضًا إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الرِّوَايَاتِ یعنی ابن حازم میگوید که از امام صادق پرسیدم از اصحاب پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم که افترا بر جناب سید انبیاء نموده اند یا براه صدق رفته اند امام فرمود هرگز افترا نکرده اند بلکه براستی
متصف بوده اند گفتم پس وجه اختلاف ایشان چیست امام جواب داد که شخصی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
می آمد و حکمی می پرسید و جوابی می شنید بار دیگر آن حکم منسوخ می شد پس اختلاف پدید آمد خدشه سوم
انکار روایت صدیق ابانی مخاطب علامه زمانی که صاحب بستان المحدثین موطا را اصح الکتب نبشته اند بحدیکه اگر
کسی حلف بر صحت مجموعش کند حانث نمی گردد حضرت مؤلف در ورطه وهم افتاده که این مرتبه را صحیح
بخاری حاصل نیست بلکه همین قول دیگر او هم است که ذکرش عنقریب خواهد آمد زیرا که صورت این مسئله
بعینها در کلام بسیاری از محدثین برای صحیح بخاری نیز ثابت است بلکه در باب موطا آنچه در بستان

المحدثین

المحدثین از حافظ ابو زرعه منقول است مقارن دعوی اجماع نیست بخلاف آنکه در حق صحیح بخاری روایت
کرده اند وفرق دیگر بنا بر مذهب اکثری از محققین چنانچه امام نووی در شرح مسلم تصریح نموده آنکه حکم این
قسم در غیر صحیحین احتیاطا استحباب حنث است ودر بارهٔ صحیحین حنث مستحب نیست زیرا که احتمال حنث
در غایت ضعف است خوفا عن الاطناب وحذرا عن الاسهاب عبارت بعضی از اکابر اکتفا میکنم قال
بعض الحفاظ اجمع اهل العلم من الفقهاء وغیرهم ان رجلا لو حلف بالطلاق ان جمیع
ما فی کتاب البخاری مما روی عن النبی صلی الله علیه وسلم قد صح عنه ورسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم قاله لا شک فیه انه لا یحنث والمرأة بحالها فی
حبالته واگر علامه دهلوی قدس سره این مسئله را در باب صحیح بخاری نقل فرموده نفی این مرتبه از صحیح دیگر
لازم نمی آید فانه ثبت فی محله ان عدم الذکر لیس دلیل العدم خدشه چهارم آنکه چون قوت
حافظه از مؤلف رساله را سلب است وبا اینهمه طریق الزام علمای اعلام نزد او مسلوک غلبهٔ
وهم واستیلای اشتباه راه او زده یا این مغلطه از ابن حاجب زبان ساکن قصبه جهان بمصداق
وعید قرآنی ویخلد فیه مهانا کما ستعرفه ان شاء الله تعالی سرزده بیانش آنکه عدم حنث بر تسلیم صحت
مجموع کتاب موطا در بستان المحدثین از حافظ ابو زرعه رازی منقول است حیث قال ابو زرعه الرازی که رئیس محدثین
است گفته است که اگر شخصی بطلاق زن خود سوگند خورد که آنچه در موطا است بلا شبهه وشک صحیح است حانث
نشود واین وثوق واعتماد بر کتابی دیگر نیست انتهی بلفظه ودر کلام حافظ مذکور چون کتاب موطا بنسخهٔ یحیی
مصمودی مقید نیست پس قول حافظ صحت مجموع کتاب موطا را نافی ومنشأ وهم واشتباه مصمودی با صحت کل
کتاب مبنی بر غایت نافی الباب آنکه نسخهٔ یحیی مصمودی مشتمل بر چند از اوهام است این امر آخر است صحت کتاب
موطا را قادح نمی تواند شد واز اینجا کالقمر لیلة البدر والصبح اذا اسفر هویدا گشت که علامه دهلوی محض ناقل
این قول است اعتقادا واز این عبارت با صحت موطا بعنوان اینکه اصح بودن صحیح بخاری معارض مقید
چنانچه از الفاظ مؤلف واضح است لازم نمی آید بلی شهرت نسخهٔ یحیی مصمودی مستبعد ونبودنش

عند الاطلاق الموطا در ضمن بعضی از قیود کما لا یخفی علی من طالع بستان المحدثین از کلام علامه بدرجه ثبوت
میرسد واشهر بودن کتاب بچیز دیگر است و اصح بودنش بچیز دیگر مع ذلک اعتقاد علامه با صحیت
موطا مانند اعتقاد حافظ ابو زرعه متفرع بر آنست که او بمطالعه صحیح بخاری مشرف شده باشد و این هم چیز
ممنوع است و لیکن غایة الامر از جانب مولف اگرچه بنظر بکتب رجال مستغرب است آنکه حافظ مسطور بنقل بعضی اکابر
بخدمت امام صاحب در نیشاپور مشرف شده و از افادات آنجناب مانند دیگر محدثین و مشایخ مستفید گشته و
بتصریح صاحب تذکرة الائمه بخاری هم معاصر آن امام بود و در آوان امامتش احادیث کتاب صحیح خود را
جمع میکرد پس اگرچه فیما بین ایشان کما ینبغی بعد المشرقین بوده باشد و لیکن این هر دو بزرگ معاصر یکدیگر
بوده اند بلکه از خرمن احد خوشه ها برداشته و بعد تسلیم این امور هم تقدم عابدست مولف آید زیرا که
بخاری در مدت شانزده سال از جمع و تلفیق صحیح خویش فارغ گشته کما ستعرف ان شاء الله تعالی از کجا که حافظ
ابو زرعه تا انمدت دراز از گزند موت محفوظ باشد و لو سلمنا فلا نسلم که صحیح مزبور بمطالعه او در آمده باشد
چه آخر برای شهرت و تداول کتاب هم امتداد زمانه در کار است و نفس معاصرت هیچگاه مستلزم مطلوب نیست و بعد
تنزل و تسلیم جمیع اینمقدمات محتمل است که مراد حافظ ابو زرعه رازی ترجیح کتاب موطا بر کتب فقه باشد و قرینه بر
اصابت این توجیه آنست که علمای حدیث در کتب فقه کتاب امام مالک را اولی و اقوی و بی نظیر دانسته اند از
جمله علمای محققین و متبحرین والد علامه دهلوی که شارح موطا است که در مصفا صراحة فرموده که یقین معلوم
شد که امروز هیچ کتابی از کتب فقه اقوی از موطا نیست بالجمله کلام علامه دهلوی هم در بستان و هم در دیگر
تصانیف او دلیل صریح بر آنست که قول جمهور محدثین در باب صحیحین ترجیح دارد یعنی اصح الکتب بعد کتاب الباری
مسلم و بخاری است و لیکن در نفس صحت و انتخاب و اختیار احادیث بلکه باعلای درجه صحت رسیده بخاری را بر مسلم فوقیت
هست چنانچه الفاظ او در کتاب بستان در ترجمه ابو عبد الله بخاری تاسیا للمحدثین کما یظهر من شرح الکرمانی
اشعار بدان دارد و آن اینست که از جمله شش لک حدیث که نزد او موجود بود انتخاب شروع کرد و آنچه بسیار
صحیح بود بر آن اکتفا نموده و بعضی از احادیث صحیحه که هم باین درجه رسیده اند ترک هم کرده بخوف تطویل یا

بوجهی دیگر و برای نوشتن هر حدیث غسل بجا می‌آورد و دو رکعت می‌گذارد و در عرصهٔ شانزده سال از ترجمهٔ
این احادیث فارغ گردیده و چون خواست که این احادیث را بمضامین آن تطبیق دهد آن را در عرف محدثین
ترجمه گویند در مدینهٔ منوره فیما بین قبر مبارک و منبر اطهر آن سرور علیه صلوات الله العلی الاکبر این مهم را سرانجام داد
و در وقت نوشتن هر ترجمه شفعی ادا می‌نمود بالجمله بحسن نیت او این جامع را آن حد مقبول افتاد که در حیات
او این کتاب را بلا واسطه از وی نود هزار کس شنیدند که آخر همه فربری است و بالفعل بجهت علو اسناد روایت
او شایع گشته انتهی و در بعضی از رسائل صغیره با وصف ضیق عبارت نیز اشعار بترجیح صحیحین بر صحاح
بخاری بر مسلم نموده چنانچه بر متبصرین پوشیده نیست گمان میرکه انجا و در تحفهٔ اثنا عشریه گفته که نزد اهل
سنت صحیح مسلم اصح الکتب است و بروایت سلمة بن الاکوع وغیره در آن مرویست که خود پیغمبر صلی الله علیه
وسلم بعد از رخصت سه روز متعه را حرام فرموده انتهی محصله دلیل نیست که بر خلاف جمهور اهل سنت
رفته‌اند بلکه بعضی از مغاربه بنابر الظاهر اختیار کرده زیرا که در کتاب کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون
امام نووی در جواهر الاصول تصریح بلکه نص صریح واقع است که محدثین در باب هر دو کتاب طوری گویند
هما اصح الکتب پس هرگاه هر دو اصح باشند پس قول صاحب تحفه که مذکور شد دلیل این معنی نتواند بود که
صحیح بخاری اصح نیست چنانچه اهل مجالس و نصیر آباد و بآن آویخته‌اند اینست که محدثین امامیه هر چهار
کتاب را اصح الکتب گفته‌اند و مع هذا میگویند که کافی کلینی صحیح‌ترین کتب است چنانچه تفصیلش در صوارم
منطبعه انبعنی حق ملاحظه دیده باشی فالجواب جوابهم جوابنا بالطریق الاولی و قول بعضی از مغاربه صاحب
بستان المحدثین هم آورده و داد تطبیق داده چنانچه معمول محدثین است و ستعرفه ان شاء الله تعالی عجب است
که حضرت مؤلف عبارت صاحب تحفه را که بزعم مجتهدین اول مقصود بود هم قوم نسازند و با یراد مضمون بستان
المحدثین بواسطه روایت غیر موثقین چنانچه اشارتی بدان رفته دست انداز شده و لا ینبئک مثل خبیر
الا ان یعتذر بوالقلة تبحره وقصور باعه فی فن الکلام والحدیث اکنون حال اعتقاد جمهور محدثین
در باب صحیح بخاری از ترجمهٔ الانوار الحق کی برین کتاب نوشته باید شنید که مذهب جمهور محدثین تقدیم صحیح بخاری است

بر سایر کتب مصنفه تا گفته اند اصح الکتب بعد کتاب الله البخاری و بعضی از مغاربه ترجیح کرده اند صحیح مسلم را
بر صحیح بخاری جمهور میگویند این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و جودت وضع و ترتیب و تهذیب است
و مانند آن و هیچ کتابی چون صحیح مسلم درین اوصاف نیست و این خارج از مبحث است سخن در صحت و قوت است
و آنچه بدان متعلق است میرود و در صحت و قوت هیچ کتابی مساوی این صحیح نیست بدلیل وجود کمال صفات
که در صحت معتبر است در اسناد وی چنانچه از بیان شروط معلوم شود الی ان قال و نسائی صاحب صحیح که از
قدمای ائمه حدیث و نقد رجال است تا آنکه مقدم کرده اند آنرا قومی از حذاق در معرفت آن بر مسلم بن حجاج
گفته نیست درین کتب همه جید تر از کتاب محمد بن اسمعیل و دارقطنی که میگویند بعد از وی مثل وی درین باب نیامده
هرگاه مذکور شدی نزد وی هر دو صحیح گفتی اگر نمی بود بخاری نمی رفت مسلم و نمی آمد یعنی اینهمه سعی در تصحیح حدیث
و ضبط طرق و اختلاف در کتاب خود از بخاری آموخته چنانچه دارقطنی بار دیگر گفت و چه کار کرده است مسلم
نگرفته است مگر کتاب بخاری را عمل کرده بروی باستخراج و زیادت کرده بران زیادات و نحو آن حاکم ابو احمد
نیشاپوری نیز گفته و بود مسلم که شهادت میداد بخاری را بتقدم درین فن و امامت در آن و تفرد
بمعرفت آن انتهی خلاصه تحقیق آنکه گفتگو درین است که موطا امام مالک صحیح و در کتب معدود است
یا سنن این با جمله صاحب جامع الاصول قول اول را اختیار کرده و همچنین بعضی دیگر از اکابر و جمعی قول ثانی
را برگزیده اند چنانچه از شروح مشکوة شریف هویدا میگردد و صاحب تحفة الاشراف جامع صحاح و سنن از
جمله ایشان است لیکن بعبارة اختلاف است که صحت موطا اجماعی است یا اختلافی حافظ ابن حجر شهاب الدین
عسقلانی بصحت جمیع ما فی الموطا قائل نیست و قس علیه هذا البعض دیگر از اساطین مذهب شافعیه و علمای زمانه
ایشان بعضی از وجوه بحث کرده باشند بخلاف صحیحین که صحت آن اتفاقی است پس معلوم شد که قول مخاطب
نفی صحت مطلقه آن هر دو کتاب مستطاب اعنی صحتهما علی سبیل ما نقله المخالف اجماعی اهل سنت است نیز بر جای
خود نیست و همچنین حکم بتقدیم موطا و تلو بخاری یا عکس آن علی ان از حضرت امام شافعی رحمة الله علیه
بعبارات متنوعه و طرق مختلفه این مضمون را نقل کرده اند که بر روی زمین کتابی از کتاب موطای امام

مالک اصح نیست چنانچه در مقدمه ابن صلاح علیه الرحمة مذکور است لکن برای مخاطب اصلا فایده نمی بخشد
زیرا که این کلام قطعاً و یقیناً قبل از تالیف صحیح بخاری است بمدتهای دراز بالجمله حضرت مولف عبث با ایراد
وازده یا ده مقدمات دائره بحث را وسیع و فسیح میفرماید و مدعی تناقض و تهافت در کلام محققین اهل حق
میباشد و هنوز او را مطالعه بستان المحدثین با تمام رفقش هم میسر نیامده مگر بواسطه بعضی از اصحاب قاضی یمانی یعنی
شیخ علیه ما علیه مقبول احمد قدس کما اخبر فی بعض الثقات من خلانی نبذی از مطالب آن در ذهنش جا گرفته و حال تقدس و
تورع او که درین نزدیکی قالب عنصری را تهی کرده زبان زد خاص و عام دار السلطنت لکهنؤ است اگر حضرت مولف
روایت ایشان اعتماد ورزد و مرویات این بزرگان را بگوش رضا قبول کند بعید از وحدت یا ت نخواهد
بود حدیث ششم آنکه روایت تصدیق ما بالی را که علامه دهلوی رحمة الله علیه در کتاب بستان المحدثین فرموده
که نسخ موطا باعتبار مولفین بعده میرسد جناب مخاطب بجهت حسن ظن بلا تامل و توقف تلقی بالقبول
نموده و ندانسته که حضرت استاد البریه صاحب تحفه اثنا عشریه شانزده نسخه را از کتاب بعد بلا نقدان زبان
آخر بدیار عرب یافته می شوند بروایت یحیی بن یحیی مصمودی و ابو عبد الله بن وهب بن مسلمة الفهری المصری
و عبد الله بن مسلمة القعنبی و عبد الرحمن بن القاسم بن خالد بن جنادة العتقی و معن بن عیسی بن دینار المدنی
و عبد الله بن یوسف تنیسی و یحیی بن بکیر مصری و سعید بن کثیر بن عفیر بن مسلم انصاری و ابو مصعب
و مصعب بن عبد الله زبیری و محمد بن مبارک صوری و سلیمان بن برد و یحیی بن یحیی التمیمی و ابو حذافه سهمی و
سوید بن سعید الهروی و امام محمد بن حسن شیبانی بهمین ترتیب در کتاب بستان بیان فرموده و قبل از شروع در تعداد
نسخ این عبارت افاده نموده باید دانست که موطا را از حضرت امام در زمان ایشان قریب هزار کس شنیده
و فرا گرفته بودند و نسخ آن بسیار است و ازین الهام که شیخ مقبول همان را از کتاب بستان در قلب مولف
ریخته یعنی و اثری در کلامش پذیرفته و حیرانم که هر گاه نسخ موطا زیاده بر سی نسخه باشد چنانچه از کلام والد
آنجناب انار الله برهانه در بعضا معلوم می شود و در دیار عرب بزبان متاخرین شانزده نسخه متداول بود
تخصیص بعده نسخه کجا گنجایش باید شاید آیت کریمه یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبإ

فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین کرده اصول فقه علمای فریقین
در بارهٔ اشتراط عدالت راوی احتجاج بآن می نمایند هنوز بر سامعهٔ مؤلف عبور نکرده و الا روایت مقبول نهای کثیر
مانند صورتش بود و چگونه قبول مینمود یا مانند بعضی از آیات قرآنی که صیغه انشاء الله تعالی بجای صیغه امر
در خیال مؤلف صیغه نهی بوده و ملخص مقال آنکه در دعوی صحت ما فی الموطا و صدور اشتباهات از یحیی بن یحیی فراوان
حیرت حضرت مؤلف رئیس اهل خبرت را عارض می شود و لیکن هرگاه در مسالک آتیه از اکابر علمای امامیه نقل
خواهم کرد که فلان کتاب در مذهب ایشان با وصف شمولش بر کذبیات قرار یافته صحیح ست معتمد و بلکه افضل کتب
گفته می شود غلط گفتم بهتر از قرآن است یعنی بهتر از کلینی نزد شیعیان کتابی معمول علیه نیست که مرض حیرت
از کجا بکجا خواهد رسید و بکدام مرض صعب مبدل خواهد گردید چون تفصیل حال کتابیکه مشتمل بر کذبات عظیم و
افتراهای شدید باشد و اصل الاصول امامیه باظهار اکابر بود بر مسلک ثانی موکول و موعود است درین مقام برای
تنشیط سامعین نظار و تفریح اولی الابصار حال انجیل اهل بیت برای سرور می شنوند بیان یعنی آنکه هرگاه شیعه
اعتقاد دارند بنقصان و تبدل قرآن مجید بالفاظیکه معاذ الله خلفا و اعوان و انصار شان بجهت عداوت
اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بلکه دشمنی اسلام از طرف خود تراشیده باشند چنانچه از تفسیر اهلبیت و صوارم
ذو الفقار و تفسیر منهج السداد و مانند آن از کتب قدما و متاخرین هویدا می شود و صحیفه سجادیه را علی بن نسبت الیه
الاف السلام و التحیة گاهی بانجیل و زمانی بزبور تعبیر نموده اند چه اگر مصحف اهل بیت گفته شود نقصان قرآن
صحیح لازم می آید بخلاف القاب مشتهره مذکوره که هرچند در انجیل و زبور هم از مثل آنها نیز تحریفی و تبدیلی
واقع شده لیکن نه مانند بیاض عثمانی بر اصول امامیه که بعد از اسقاط دو ثلث تخمینا کما فی الکلینی بار بحال خود
باقی نمانده بلکه بعضی الفاظ از آنهم مانند او مثلها و خاتمه آیه کریمه ما ننسخ من آیة او ننسها نأت
بخیر منها اندراج یافته و بسیار از الفاظ واقعیه نفس الامر بزعم اثنا عشریه مثل لفظ عمر بلفظ فلان
مبدل گشته الی غیر ذلک من الآیات التی اوردها بعض کبرائهم فی کتاب المثالب و سیجیء شیء منهم
بالهام ائمتهم علی بن ابراهیم القمی فی تفسیره الذی سموه تفسیر اهل البیت فادعوا

انّ کلّه ماخوذ من المعصومین کما لا یخفی علی من تتبّع مصنفات محمد
امین مثل الفوائد المدنیة یقین گردد که از لفظ مصحف و مانند آن که بر اصول امامیه بیاض عثمانی غیر ثابت
و فصاحت و بلاغتش هم بسبب تبدیل و تحریف حالش باقی نه تحاشی ضرور افتاده و لفظ انجیل مثل آن که در بلاغت
باقصی الغایة رسیده کما یظهر من اثبات الحق مستعمل شده از اینجا منکشف میشود که اگر در فهم معنی لفظ صحابی از اعظم ایشان هم
ظلم و جهل و بهت شهید المتکلمین انار الله برهانه الی یوم الدین [illegible] برادر امامیه بجناب ذی النورین انتقال کند بعید از
ارزانش و دور [illegible] نخواهد بود سیما که بلیات و مخاطبات همه دگر بر سبیل [illegible] و لغت همه گر افتاده لکن بر اثبات افادات
مجیبین الصباح آخر اظهار مطاعن و ذکر مثالب خلفا رضی الله عنهم اجمعین در مناظره ناگزیر است فقد بر بالجمله شارحین
صحیفه دعوی اجماع بر صحت مجموع آن دارند بلکه صحت آن را کم از کلام قرآن مجید می پندارند لیکن گذارش صحت آن
که چون صحت روایت باعتراف صاحب بحار هم بر تحقیق حال رواة موقوفست اذ بالمخبر یعرف شان الخبر
وبالوثوق علی الرواة یستدل علی علو الروایة والاثر لهذا الحکم ضرورت به ذکر حال بعضی از رواة
که صحیفه سجادیه بتمام وکمال از ایشان مرویست می پردازم و طشت راز از بام بر زمین می اندازم که باقرار صدر الدین
حسینی که از متأخرین شراح صحیفه است ریاض السالکین که بکمال شرح و بسط نوشته و به فهم خود دقت و متانت
بکار برده و در تاویلات کلام حضرت امام زین العابدین که بر طبق اعتقادات اهل حق بجناب ایشان نمی صدور یافته براه
تدقیق و تحقیق شتافته یکی از رجال [illegible] که نامش بجمیع اسمای رواة در ذکر مقدم باشد حضرت سید
نجم الدین است که جمیع علمای رجال از تحقیق حال و مقال ایشان کناره بی اشته اند و از عدالت و ثقاهت ایشان ظاهراً
و باطناً خبری نداده لیکن غایب [illegible] علمای امامیه انتهائی تاویلات ایشان آنکه چون نسبت صحیفه بجناب
امام سجاد مشهور و مستفیض است اگر بعضی از رواة آن مجهول الحال باشند بصحت آن را
بسهم مبدل نگردانند و هیچ ضرر نمی رسانند و این اول بسهم الله صحیفه است که باعتراف امامیه گو زبان بیارند
غلط افتاده زیرا که ضبط و اتقان راوی را بالاجماع شرط صحت روایت دانسته اند چنانچه بعد ازین خواهی دانست
انشاء الله تعالی و این بالبداهت فرع معروف بودن راوی است کیف که مجهول باشد و در صحت روایت

نقصانی پدید نیاید و درینجا قول بسبب اثبات اوثاقش و حکم بسفاهت حقیقتش و نبال شیعه که قدیماً و حدیثاً درباره
رواة اهل سنت عناداً و عداوةً زبان درازی کرده اند سیما حضرت مؤلف که با اینهمه عیوب جانگی و تحرس من اهل حق
افتاده می گذارد و اکنون عبارت شرح مذکور ملاحظه رود که دلالت برانچه گفتم دارد یا نه السیّد نجم الدّین
بهاء الشّرف لیس له ذکر فی کتب الرّجال ولمّا کانت نسبة الصّحیفة الشّریفة الی
صاحبها علیه السّلام ثابتة بالاستفاضة الّتی کادت تبلغ حدّ التّواتر لم یقدح
فی صحّتها الجهل باحوال بعض رجال اسانیدها وذکرهم لیس الّا المشایخ انّما هو لاجل
التّیمّن بالاتّصال فی الاسناد بالمعصوم علیه السّلام انتهی بلفظه والعجب کل
العجب که از زبان مؤلف بحر وقوع اشتباهات از مثل یحیای معصومی که بالاجماع معروف الحال بوده در فن
حدیث تفقه بغایت قصوی رسیده در صحت مطلقاً فراوان حیرت بهم رسانده و همت خود را بدریافت حال
رواة انجیل و زبور اهل بیت که آناء اللیل و اطراف النهار میخوانند بگرد اندای معاشر مسلمین نسبت صحیفه بجناب
امام سجاد آیا مستفیض و مشهور است و نسبت موطا با امام مالک که قریب هزار کس از محدثین ازو فرا گرفته
در روایت نموده کما فی بستان المحدثین و غیره من کتب هذا الفن مستفیض و مشهور هم نیست که در اول جهالت حال راوی
قادح نباشد و در ثانی چند اشتباه معهود چندان قدح کند که صحیح نسخه باقی نماند قریب است که دریای
عرش عظیم در جوش و صور اسرافیل در خروش آید و خیمهٔ آسمان بر زمین فتد و ستون عرش و کرسی بجنبد اینست
مجملاً حال حضرت مولانا نجم الدین بهاء الشرف الملقب عند الامامیه اما راوی دیگر که عکبری است
پس ترک ذکرش اولیتر چه صدر الدین مذکور با وجود تبحرش در فن رجال مجهول بودنش نیز اقرار کرده و گفته
که هیچ ذکرش در کتب ندیدیم و آخر لاچار شده بکتاب ابن سمعانی که در انساب است التجا برده و بعد تصفح شنیده
لفظ صدق در حق پدرش و لفظ تشیع بانضمام صدق در حق خودش آورده چنانچه از عبارتش واضح و لایح است
وهی هذه والعکبریّ المعدّل المذکور لم اجد له ذکراً فیما وقفت علیه من کتب
الرّجال لاصحابنا وذکره ابن السّمعانیّ فی کتاب الانساب فقال هو ابو منصور

محمد بن محمد بن احمد بن الحسين بن عبد العزيز العكبرى كتب عن جماعة من المحدثين
بعكبرى وغيرها حدثنا عنه جماعة من الشيوخ ببغداد واصبهان مات سنة اثنتين
وسبعين واربع مائة وابوه ابو نصر محمد حدث عن احمد بن يوسف بن خلاد وابى على
بن الصواف وابيه احمد بن الحسين العكبرى عنه ابنه ابو منصور محمد وابو عبد الله محمد
بن على بن محمد الصورى وابو طاهر عبد العزيز بن احمد الكتانى ومات بعكبرى فى
شهر ربيع الاول سنة عشرين واربع مائة وكان صدوقا وعمه ابو الحسين عبد الواحد
بن احمد بن الحسين بن عبد العزيز العكبرى المعدل روى عنه ابن اخيه ابو منصور و
كان صدوقا متشيعا ومات فى رجب سنة تسع عشرة واربع مائة بعكبرى انتهى
کلام السمعانی که منصفی که دیده حق بینش از کحل الجواهر عدل و انصاف مکحول و طبیعت سلیمش بر صدق
و راستی مجبول باشد گوید که این همه کوه کندن کاهی بر آوردن است تحریر حالش از کتب اهل سنت و انکار نقل
صدوق بودن پدر و عمش بعد نص قوی بر تشیع که علمای رجال شیعه از حال او خبری نداده اند بحسن اسماء
و جواب از نسیان و باد پیمودن و آهن سرد را بدست نرم نمودن است چه بسا باشد که در حق پسر
انه عمل غير صالح صدور یابد و پدر پدر جد ولایت بلکه نبوت بلکه مرتبه اولو العزمی میرسد پس صدوق
بودن پدر کی برای پسر کفایت تواند کرد فکیف از تشیع و صدق و راستی عم وثاقت شخص ثبوت انجامد
که گفته اند شعر اما بنو وصف اضافی بهر ذات * این قوی هست بود ارباب فهم را بسمع هذا
از کجا ثابت شد که تشیع عرفی مراد باشد چه اطلاق این لفظ بر مذهب تفضیل حضرت امیر بر جناب شیخین در کتب
فن بیش از بیش وقوع یافته و قرینه بر همین معنی لفظ صدوق است چه اکابر علمای اهل سنت و جماعت تکفیریان
و منتقصین اهلبیت اخیار و اصحاب کبار را صدوق نمی گویند بلکه راه تکفیر و تفسیق شان می پویند اگر باور
نیاید بنقد رجال امام رجوع کن و در باب که این مطالب در کتاب مذکور موجود است جائیکه بترجمه ابان بن
تغلب مشغول شده و ملخص مقال و جواب سوال هست تقریر سوال آنکه ابان بن تغلب شیعی بوده

پس تعدیل و توثیق او با وصف مبتدع بودنش چه معنی داشته باشد و تقریر جواب آنکه بدعت
صغری مانند تفضیل حضرت امیر بر شیخین بی تنقیص و مذمت صدیق و فاروق در بسیاری از تابعین و تبع تابعین
با وصف ورع و راستی بوده اگر از روایت ایشان بالمره دست کشند بسیاری از آثار نبویه صلی الله علی صاحبها
تلف شوند لهذا در اخذ روایت از ایشان صرفه نکرده اند و منتهای کار ابان بن تغلب تفضیل حضرت امیر
است دیگر هیچ بخلاف اهل بدعت کبری که نفاق و تقیه شعار و دثار ایشان است این قسم را اهل تنقید
توثیق نمی کنند و قابل احتجاج نمی شمارند بلکه ضال مضل و مفتری می شمارند انتهی و اگر بر فرض و تسلیم
احدی از اهل حق کسی را از متشیعین صدوق گفته غالبا که از عقیده اش بجهت نفاق و تقیه مفرط خبر نداشته
و از ینجا تشیع بعضی از امامیه حضرت مؤلف صراحة و اشارة در اوراق مرقوم الصدر وغیره که تعصب صاحب تحفه
باید دید که ابن شهرآشوب از بدرانی رافضی کذاب می گوید و از کلام بزرگان خویش که او را صدوق گفته اند
خبری نمی جوید مضمحل می شود والحمد لله علی ذلک علاوه علمای غیر شیعه هرگاه برای شخصی نسبت کنند و
بزرگان او را بالصدق و راستی ستایند آیا این معنی را دلیل از جهالتش در طریق امامیه بر آرد و او را در بعین لیکن
داخل میسازد خود گفته اند چنانچه از مطالعه کتب رجال و تصفح وافی معلوم می شود که در تعدیل و توثیق
و جرح رواة بحدی خلاف در علمای شیعه واقع است که کمتر اتفاق افتاده که در کسی ثقه و عدل
شخصی یا جرح و ضعف وی جمع شده باشند فعلی هذا اعرف و ستر و جهل پس ذکر نسبت عکبری و
اطلاق لفظ صدوق و تشیع درباره پدر و عم او گره عضال و اشکال را نمی گشاید دیگر آنکه اهل حق موافق
و عادی الی حال که تشیعین یا و نی توهم نسبت تشیع برا و میکنند چنانچه از کتب امامیه او عام مؤلف در
رسائل دیگر پیدا و هویدا است پس تشیع عرفی بعد تسلیم و تنزل هم لازم نمی آید و صحت صحیفه و انجیل ...
شیعه بهر حال از هم پیاپی اما راوی دیگر پس ابو الفضل محمد بن عبد الله بن المطلب شیبانی
است هر چند مستقبل بمعروف محمول است لیکن حقیقة بدتر از ناصبی مجهول زیرا که باظهار نجاشی نسبت
معتل و ناقص بوده غلط و تخلیط پیشه او بوده و معظم اصحاب او را تضعیف نموده اند و حال ضعف این عضا

ثلاثی از فهرست امام اعظم طوسی نیز معلوم می توان کرد و ابن غضائری که صحیح را از سقیم جدا میکند
داد انصاف داده و صحیح فرموده که او بالتحقیق کذاب و وضاع بوده و امام اعظم ثانی یعنی شیخ حلی را نیز عرق صدق
و حمیت در جوش آمده در خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال در ابواب وضع واقرار ثانیا ذکر کرده و این داد
اگرچه بار اول در ثقات درج نماید اعتبار را نشاید زیرا که دو بار اورا در مجروحین منسلک نماید
آنچه شیخ مستقل النفس گفته امام ملک این بنسبت بحیر ملک صدر الدین حسینی در شرح مسطور افاده نموده
مجمل ست فانظر الی عبارته و اشارته هو ابو المفضل محمد بن عبد الله بن محمد بن عبيد الله بن
البهلول بن همام بن المطلب بن همام بن بحر بن مطر بن مرة الصغرى بن همام بن مرة بن ذهل بن
شيبان قال النجاشي كان سافر في طلب الحديث عمره وكان في اول امره ثبتا ثم خلط
ورأيت جل اصحابنا يغمزونه ويضعفونه له كتب كثيرة منها كتاب شرف التربة كتاب
مزار امير المؤمنين عليه السلام كتاب مزار الحسين عليه السلام كتاب فضائل العباس
كتاب الدعاء كتاب من روى حديث غدير خم كتاب رسالة في التقية
والاذاعة كتاب من روى عن زيد بن علي بن الحسين عليهما السلام كتاب فضائل
زيد كتاب الشافي في علوم الزيدية كتاب اخبار ابي حنيفة كتاب القلم رأيت هذا الشيخ
وسمعت منه كثيرا ثم توقفت عن الرواية عنه الا بواسطة بيني وبينه
انتهى وقال الشيخ في الفهرست محمد بن عبد الله بن المطلب الشيباني يكنى ابا المفضل
كثير الرواية حسن الحفظ غير انه ضعفه جماعة من اصحابنا له كتب كتاب الولادات
الطيبة وله كتاب الفرائض وله كتاب المزار وغير ذلك اخبرنا بجميع رواياته عنه جماعة
من اصحابنا انتهى وقال ابن الغضائري انه وضاع كثير المناكير رأيت كتبه وفيها
الاسانيد من دون المتون والمتون من دون الاسانيد وارى ترك ما تفرد به انتهى
وذكره العلامة في الخلاصة مرتين مرة كما ذكره النجاشي ومرة كما ذكره

ابن الغضائري وذكره ابن داود في رجاله ثلث مرات مرة في الموثقين ومرتين في
المجروحين انتهى بلفظه چون حال معروف چنین باشد اکنون چه ضرور که بذکر حال دیگر مجروحین
اصول حضرات مصدر افتراها همنوا المستحیا با اجوف الباطن که با کبر کبائر و مخالفتهای ائمه هدی معروف
و مقرون و از شیمه صدق و راستی و عدالت و ثاقت بعید مفروق بوده اند پردازیم و معایب شمارا برملا
ظاهر نمایم و مخفی نماند که هر یکی ازین مشایخ سه گانه راوی صحیفه سجادیه است من اولها الی آخرها بخلاف یحیای
مصمودی که اشتباه وهم او در بعضی از مقامات سعیه است که عنقریب ان شاء الله تعالی و در بین هر دو امر نیز
فرقی است مبین و بونی است بغایت روشن هرگاه حال انجیل و زبور اهل بیت طاهرین بزعم حضرات متشیعین
چنین باشد که پاره آن برادافتاده ای بر حال دیگر کتب دین در حضرت رسیده اند ع قیاس کن ز گلستان
من بهار مرا ؛ و ازینجا مانند صبح صادق آشکار اشد که امامیه را در صحت انتساب صحیفه دلیلی نماند شاید
که با قتدا اکابر خویش فرمایند که بلاغت کلام و رعایت مقتضای مقام و غرابت اسلوب و فصاحت
عبارات مرغوب دلیل متین است که متکلم آن حضرت سید الساجدین است چنانکه مجلسی در شرح اربعین
فرموده که هر چند سند خطبه طالوتیه بمعروف قوم ضعیف است لیکن اسلوب نظم بدیع ابا می کند که از غیر
امام صادر شود معلوم نیست که ملا مجلسی در خطب عرب یا کتب منشیات بلغا که بر دقائق کائنات
و معارف خالق موجودات هم شامل باشد چه اعتقاد دارد عجب تر آنکه اعجاز قرآن مجید بزعم ائمه و احباب
بالغیب باشد نه بجهت بلاغت که بغایت قصوی رسیده کما لا یظهر من شرح نهج البلاغه و هذا الاعتقاد فی القرآن
المحفوظ المنزل فضلا عن المحرف المبدل فتدبر و تامل حق التامل ثم انکه حیرتیکه جناب راوی را شهرت
نسخه یحیای بن یحیی در صحت باقی الموطا دست داده بود شاید یاد چیزی او موجب شده او پریشانی است نیز اگر که
روایتش بجهت کثرت وهم که جامعین صحاح القول صاحب بستان المحدثین در تفرقه یحیی بن یحیای مصمودی
و یحیی بن یحیای تمیمی اتفاق افتاده منافی نسخه مذکور نیست چه علما فریقین در کتب معتمده خصوصا مفسرین
کتاب الله از اکابر طرفین در مثل آیاتیکه بر لفظ اکثر متضمن است بلفظ صریح بر همین معنی فرموده اند که کثرت بیرون

قسم است یکی ذاتی دوم اضافی معنی اول در مقام آنکه یحیای مصمودی در ترتیب و تالیف موطا اشتباه
کثیر بوده و این عام است از آنکه در ده مقام واقع شد یا کمتر از آن یا زائد بر آن و ثبوت عام مستلزم ثبوت
خاص نیست و معنی ثانی آنکه خطا و وهم از اصابتش زیاده تر است چنانچه صاحب رساله که مدعی نواقض در کثرت وهم
یحیی و صحت مجموع موطا است واجب و لازم است که ابطال معنی اول و اثبات معنی دوم به دلائل قاطعه در حیز
تحریر آرد نه بلینی که کثرت وهم فی حد ذاتها با ضبط راوی عند الفریقین منافاتی ندارد کما سنفصله ان شاء
الله تعالی بخلاف منصب مجیبان که توجیهی پیش نیست و قد تقرر ان الموجه مانع والمانع یکفیه الاحتمال
وانه اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال لیکن فقیر باغماض بصر ازین تقریر بحول الله و قوته از ادله قاطعه
معنی اول تبرعاً بعض ثبوت می آرم و همت بر بیانش می گمارم اول آنکه امامت و عدالت و جامع
بودن یحیای مذکور در روایت و درایت و استیفا و استیعاب نمودن او این همه منصب را کما ینبغی
بدلالت مطابقی خود از کلام ارشاد القیام علامه دهلوی در کتاب بستان مثل ظهور نگارها بجای چمن و مثل
بصار و نور آفتاب در رابعة النهار است و انمعنی در صورت غلبه وهم و نسیان و مغلوبیت ضبط
و اتقانش عقلاً و نقلاً از محالات و مستبعدات است و عبارتش بعینه یحیی بن یحیی از قرطبه بربری است و جد او
مسلمان شده و در قرطبه از زیاد بن عبد الرحمن موطا را گرفته اتفاق نمود بعد از آن شوق علم او را
عنان گیر شده و او بیست ساله بود که بسمت مشرق رحلت نمود و از امام موطا را استماع نموده ملاقات او با امام
در سنه یکصد و هفتاد و نه بود که سال وفات امام است و در وقت وفات امام حاضر بود و در تجهیز جنازه
او خدمت کرده و از عبد الله بن وهب که اجل شاگردان امام است نیز موطای او را و جامع او را روایت
کرده و جمعی کثیر را از اصحاب امام دریافته و از ایشان اخذ علم نموده است و او را دو رحلت برای
طلب علم از وطن خود اتفاق افتاده در یک رحلت از امام و از عبد الله بن وهب و از لیث بن سعد
مصری و سفیان بن عیینه و نافع بن نعیم قاری اخذ علم نمود و در رحلت دوم محض استفاده از خدمت ابن القاسم
که صاحب مدونه بود و یکی از شاگردان امام مالک است اکتفا نموده و در رحلت اولی روایت و نقل را استیفا

کرده بود و در رحلت دوم تفقه و درایت را بکمال رسانید و جامع بین الروایة والدرایة گردید و
در اندلس مشار الیه گشت و رجوع استفتای آن دیار باو منحصر شد و قبل از و رجوع فتاوی بعیسی بن
دینار بود که او نیز از کبار تلامذه امام مالک است و بسبب یحیی و کسی مذهب امام مالک در اندلس منتشر شد و قرار
گرفت گویند که یحیی بن یحیی را بر عیسی بن دینار مزیت عقل بود چنانچه ابن لبابه گفته است شعر فقیه الاندلس
عیسى بن دينار * وعالمها ابن حبيب وعاقلها يحيى * و حضرت امام مالک او را عاقل خطاب داده
گویند روزی بحضور امام مشغول خدمت و فیض بود و جماعت دیگر نیز حاضر بودند ناگاه شور افتاد که فیلی میگذرد
و در دیار حجاز فیل خیلی غرابت دارد خصوصا در آن زمان لهذا بعض عربان سکان حجاز را بدیدن فیل اتفاق کرده
و بسیار کیاب و خواستند ابو الشمقمق گفته است شعر یا قوم انی رأیت الفیل بعدکم * فبارک
الله لي في رؤية الفيل * ورأيته وله شيء يحركه * فكدت أصنع شيئا في السراويل
الغرض جماعت حضار بتماشای فیل دویدند و صحبت امام را گذاشتند مگر یحیی بن یحیی که بدون انزعاج و اضطراب
بر موضع خود نشسته مشغول خدمت و فیض ماند امام او را از آن باز تعاقل خطاب فرمود و یحیی بن یحیی را با وجود علم
حدیث و فقه ریاست ظاهر و تقرب نیز و ملوک و اغنیا نیز دست داده بود و بصفت امانت و تدین و تورع نیز او را چنین گرده
خیلی معظم و مکرم بود و هیچ گاه ولایت قضا و افتا و امثال آن که چندان با عنوان علم منافات ندارد
قبول نکرد و لیکن مرتبه او نزد ملوک و امرای آن دیار زیاده تر از مرتبه ارباب این مناصب بود الی ان قال وفات
یحیی در ماه رجب سنه دویصد و سی و چهار واقع شده و عمر او هشتاد و دو سال بود و قبر او در قرطبه است
مردم در وقت قحط باران استسقا میکنند و تبرک میخواهند رحمة الله علیه انتهی کلامه المقدس و هم آنکه
تحقیق و تنقیح قاضی القضاة شمس الدین بن خلکان اسکنه الله بحبوحة الجنان در کتاب وفیات الاعیان
باره توثیق و تعدیل ستایش مصمودی زیاده تر ازین کلام و دلالت سیاق الاقدام است حیث افاده و قال
ابو محمد یحیی بن یحیی بن کثیر بن وسلاس بن شملل بن منقایا الليثي اصله
من البربر من قبيلة يقال لها مصمودة تولى بني ليث فنسب اليهم وجده كثير يكنى ابا عيسى

وهی

وهو رحل إلى الأندلس وسكن قرطبة سمع بها من زياد بن عبد الرحمن بن زياد المعروف
بشبطون القرطبي راوي موطأ مالك بن أنس رضي الله عنه وسمع من يحيى بن مضر القيسي
الأندلسي ثم رحل إلى المشرق وهو ابن ثمان وعشرين سنة فسمع من مالك بن أنس
الموطأ غير أبواب في كتاب الاعتكاف شك في سماعها فأثبت روايته فيها عن
زياد بن أنس وسمع بمكة من سفيان بن عيينة وبمصر من الليث بن سعد وعبد الله
بن وهب وعبد الرحمن بن قاسم وتفقه بالمدنيين والمصريين من أكابر أصحاب مالك
بعد انتفاعه بمالك وملازمته له وكان مالك يسميه عاقل الأندلس وكان سبب
ذلك فيما روى أنه كان في مجلس مالك مع جماعة من أصحابه فقال قائل قد حضر
الفيل فخرج أصحاب مالك لينظروا إليه ولم يخرج يحيى فقال له مالك لم لا تخرج فتراه
لأنه لا يكون بالأندلس فقال إنما جئت من بلدي لأنظر إليك وأتعلم من هديك
وعلمك ولم أجئ لأنظر إلى الفيل فأعجب به مالك وسماه عاقل أهل الأندلس ثم إن
يحيى عاد إلى الأندلس وانتهت إليه الرياسة بها وبه اشتهر مذهب مالك في تلك
البلاد وتفقه به جماعة لا يحصون عددا وروى عنه خلق كثير وأحسن
روايات الموطأ وأشهرها رواية يحيى بن يحيى المذكور وكان مع إمامته ودينه
معظما عند الأمراء مكينا عفيفا عن الولايات متنزها جلت رتبته عن القضاء
فكان أعلى قدرا من القضاة عند ولاة الأمر هناك لزهده في القضاء وامتناعه
منه بابن الفاضل حبيب سطر في تاريخ أبو الوليد القرطبي وانتصر في يحيى بن يحيى الأندلسي
فكان إمام وقته وبلاده وكان رجلا عاقلا إلى أن قال وكان أحمد بن خالد
يقول لم يعط أحد من أهل العلم بالأندلس منذ دخلها الإسلام من الحظوة وعظم
القدر وجلالة الذكر ما أعطيه يحيى بن يحيى انتهى بلفظه واجتمع ابن عباس

افادات دیگر بزرگان که بجهت خوف طول کلام متروک شد واضح گشت که کثرت وهم که علامه دهلوی باو
نسبت داده باز از کثرت قوای بیرون نهاده و هو المطلوب اکنون کلام در تعداد اوهام میرود تا انچه واقعی
است بمنصه ظهور جلوه‌گر شود پس بدانکه جل این اشتباهات در انساب رواة است که باد فی توجه تحمل میکرد مثلا
در روایت امام مالک از عمرو بن یحیی در کیفیت وضوء پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وهم یحیی مصمودی بسبب
که عبد الله را جد عمرو گمان کرده حال آنکه عماره بن ابی حسن المازنی جد او است باز اشتباه یحیی در جواب هم موزه
دو کس را که از ستوالعین اند یکی شمرده است پیش با ظهار بعضی از متبحرین انکه امام مالک گاهی در سند حدیث مذکور
مغیره سود که روایت میکنم از شهاب و او از عباد بن زیاد و او از مغیره بن زمانی در روایت یحیی حدیث سوق
برین نهج بود که روایت میکنم از پسر شهاب و او از ابن مغیره بن شعبه و او از پدر خود پس مصمودی عباد بن
زیاد را از ولد مغیره بخیال آورده و درین نهج دیگران شاء الله تعالی بخوبترین وجوه خواهی دانست که حضرت
مؤلف در مقام نقل عبارت کتاب اعلام که چند سطر پیش نبشت پدر را عین پسر گمان برده من بعد وهم او
در باب سؤر الهرة آنست که بنت ابی عبیده بن فروه را بنت عبید بن رفاعه خیال کرده در باب المستحاضة تغتسل
وتصوم وتتوضأ لکل صلوة اضافت لفظ زینب است و از ان دریافت میشود که او در نکاح عبد الرحمن بن
عوف بوده و حال آن که خواهرش زوجه عبد الرحمن مذکور است و در باب دیگر بجای محمود بن الربیع محمود بن
لبید در سند آورده و قس علی هذا غلطی که از وی در باب قضاء الاعتکاف روایت می نماید احتمال این
هم دارد که شاید از زیاد بن عبد الرحمن باشد زیرا که یحیی مصمودی چند باب موطا را بوسطه او روایت میکند
که باب قضاء المعتکف از جمله آنست وهم او در باب المحرم یغسل راسه ویغتسل زیادت لفظ نافع است همبرین
نمط اگر مجلد معاملات کتاب مذکور را تصفح نمایم شاید چند مغلطه دیگر دستیاب شود لیکن اعتقاد احقر البریة
این است که در جلد معاملات این قدر هم بهم نرسد و احادیث و آثار که از حضرت سید ابرار صلی الله علیه
وآله وسلم وصحابه کبار و تابعین اخیار در موطا بهیئت مجموعی یافته میشود قریب دو هزار خواهد بود و ازینجا معلوم میشد که
اوهام و اشتباهات او چنان است که قطره را بدریای عمان و ذره را بریگ بیابان نسبت دهند و این چند

چند و هم بعد تنزل و تسلیم است الا در مقابله شیعه موافق تقریر صاحب نزهه می توان گفت که چون
یحیای مصمودی در زمان خویش در بلاد اندلس رئیس علمای فقها و محدثین بود و رجوع فتاوی بذات او شد چنانچه از
وفیات الاعیان ابن خلکان ثابت گردیده قد عرفته انفا قلت فرصتش مانع از کثرت رجوع و تکرار انظار گشت و زلت
اقلام ناسخین و خیرگی ابصار کاتبین این مغلطه ها واقع شد حضرات امامیه در باب شیخ المغفلین یعنی امام اعظم طوسی
همین ها و بلاهت می نمایند و در توجیهات کثرت اوهام و مغلطه های وی می نویسند و اللفظ للفاضل
المجلسی فی رجال روضة المتقین حیث قال کلما یقع منه من السهو و الغفلة فکان
باعتبار کثرة تصانیفه و مشاغله العظیمة فانه کان یرجع الیه فضلاء الزمان و
سمعنا من المشائخ و حصل لنا الظن من التتبع ان فضلاء تلامذته الذین کانوا من
المجتهدین یزیدون علی ثلثمائة فاضل من الخاصة و من العامة ما لا یحصی فان الخلفاء
اعطوه کرسی الکلام و کان ذلک لمن کان وحیدا فی ذلک العصر و ان اکثر التصانیف
کان فی ازمنة الخلفاء العباسیة لانهم کانوا یبالغون فی تعظیم العلماء و الفضلاء
من العامة و الخاصة و ادرک فی الزمان شیخ الطائفة تعظیما کثیرا بل کانت مباحثة
فی الاصول و الفروع حتی فی الامامة فی المجالس و مباحثات القاضی عبد الجبار و الباقلانی
و غیرهما مع المفید و المرتضی و شیخ الطائفة مشهورة مذکورة فی تواریخ
الخلفاء فلهذه المشاغل العظیمة یقع منه السهو عنه الحاصل مقتضای
ترکیب بشری که عروض سهو و نسیان است بسبب مرجعیت طالبین و کثرت مشاغل در وثوق شخص بالجمله
علمای امامیه قدحی نمی کنند بلکه امامت شخص با وجود عظمیت نیز بر حال خود باقی می ماند پس نسبه یحیای مصمودی
چرا از درجه اعتبار ساقط گردد و لیکن جامعین صحاح بمقتضای کمال احتیاط بعد از علم اوهام کذائیه بجهت
عدم ضرورت اخذ حدیث از نسخه مصمودیه از روایتش دست کشیدند بخلاف حضرات متشیعین که
ابو جعفر طوسی شیخ المغفلین را امام اعظم لقب بخشیدند و قدحی در اعظمیت او روا نداشتند

بلکه علم امامتش بکمال عظمت نزد خواص و عوام برافراشته‌اند و کثرت اغلاط او را گاهی بزلات
کاتبین و گاهی بکثرت مستفیدین معلل کرده‌اند و ثانی برای مثل سائر بر زبان آورده‌اند که ان الجواد قد
یکبو و ان الصارم قد ینبو چنانچه بر ناظرین تصانیف باقر داماد و طائفه و امثالش محتجب نیست غلط و سهو
و راه و ذهول و نسیان هیچ حکیم چه جای هرگاه هر یکی از اکابر شیعه را بامثال شیطان الطاق که بلسان
مقدسه ائمه هدی علیهم السلام مشرک یا ملعون بود کما فی روایات الکلینی و باعتراف معتمدین طائفه باین لقب
ملقب شده چنانچه عنقریب منقول می‌شود کثرت محکم رسیده و اکنون مجال کیست که بر پیش موهوم
حضرات خنده و کاش از اول هم بالزام اهل سنت و دعوی افحام ایشان اصول و فروع و جرح رواة
اهل سنت و معارضه محدثین ثقات که حقیقةً بری بودند نمی‌پرداختند و بتزویر جا بجا خود را مهبط تلویح و سنگ ملامت
ساختند و از تکلفات بارده و تاویلات بعیده غیر وارده در حرجی یافتند حالا احکام نسیان و ضبط
راوی قرار داده و تعیین موافق و عدم سابق یا بد شنیده و از آن جز زیاده کرده و هم محل تشبیه و تشنیع
بود چه جای خطا و ضبط او مطلقاً قابل طعن کلام اهل تحقیق ... در شرح نخبة الفکر و شرح آن کما انه
ملا علی قاری است چنین افاده نموده‌اند که اگر خطای راوی کم اصابت غالب آید یا مساوی آن شد البته در
روایت قادح است و مغلوبیت خطا بغلبه اصابت قدح نمی‌کند فان الانسان لیس بمعصوم
من الخطاء فلا یقال لمن وقع له الخطاء مرة او مرتین او ثلاثا انه سیئ الحفظ
الی ان قال و یدل علی انه اذا کان غلطه اقل من الاصابة او قلیلا بالنسبة
الیها فهو مقبول و از کلام شیخ محقق دهلوی در شرح صراط مستقیم نیز همین تحقیق معلوم می‌شود حیث
افاد و اجاد اگر خطا و نسیان غالب یا مساوی بود با صواب و اتقان این هر دو صورت داخل سوء
حفظ و اگر نادر و کمتر بود اعتبار ندارد و معتبر غلبه صواب و اتقان است پس حفظ اکثر لازم حال در جمیع
اوقات عمر گردد حدیث وی معتبر بود و ظاهر است که حضرات امامیه نیز همین مسلک گزیده‌اند و غلبه
ذکر را در اعتبار روات شرط نیست و مغلوبیت سهو راوی را قادح نمی‌شمارند ف

في زبدة الاصول وشرحها للمازندراني واما الضبط فيراد به غلبة الذكر على السهو
ليتمكن من الاحتراز عن اسقاط بعض الحديث مما يتم به فائدته ويختلف الحكم بعدمه
وازدياد ما اضطرب به معناه وابدال لفظ آخر مما لا مدخل له في المدلول به والرواية
من غير من يروي عنه فيحصل للسامع رجحان طرف الاصابة فيحصل الظن ويجب
العمل بخلاف ما اذا لم يتحقق الضبط فانه حينئذ اما ان يكون النسيان اكثر من الذكر او هما
متساويان وعلى التقديرين لا يترجح بطرف عدمها اذ هما متساويا الاقدام فلا يحصل
ظن الاصابة فلا يجب العمل وقال العلامة يعرف الضبط بكثرة استعلام
الاشياء منه مرة بعد اخرى ويطلب منه اعادة ما حفظه بعد وقت لو قدر على
ضبط فصار الاحاديث دون مطولاتها فقبل ما عرف ضبطه فيه دون غيره
وقال المصنف في مشرق الشمسين فان قلت كيف يتم الحكم بصحة الحديث بمجرد توثيق
علماء الرجال على سنده من غير تصريح على ضبطهم قلت انهم يريدون انه عدل ضابط
لان لفظ الثقة من الوثوق ولا وثوق لمن يتساوى سهوه وذكره او يغلب سهوه على
ذكره وهذا هو السر في عدولهم عن قولهم عدل الى قولهم ثقة انت خبير بان هذا
الكلام ظاهر في الحكم بكون الحديث صحيحا او موثقا لكنك تعلم بقاء الاشكال في الحكم بكونه
حسنا لعدم تعرض علماء الرجال لضبط الممدوحين وقد ظن اغناء العدالة عن شرطه
اي الضبط ولذلك لم يذكره جماعة من المتأخرين لمنعها اي العدالة عن نقل ما لم يضبطه
لان العدل اذا عرف من نفسه كثرة السهو لم يجترئ على الرواية تحرزا عن ادخال
ما ليس من الدين فيه فرد ذلك الظن لعدم منعها عن نقله ساهيا عن انه كثير
السهو فضلا عن انه غير مضبوط او غير ضابط لان هذا النقل لا ينافي العدالة و
المنافي لها انما هو العلم بالسهو وعلم عدم الضبط المفضي الى الكذب عليها انتهى بلفظها

وملا ابوالقاسم قمی آنچه در قوانین خود که در اصول فقه مبسوط واقع شده و نسخه سقیمه آن
بدست بیچاره افتاده گفته است خلاصه اش بعبارت شیخ بهائی و ملا صالح مازندرانی بزیادت بعضی از
فواید که برای توثیق یحیای معصومی بکار آید میسر است یعنی ضرورت است بالاجماع که راوی حدیث ضابط و متقن باشد
والا بسبب زیادت و نقصان در نفس حدیث و وقوع اشتباه در سند آن قول ورا اعتباری نخواهد بود لیکن مراد از این
ضبط و اتقان غلبه ذکر و مغلوبیت سهو و نسیان است نه عصمت زیرا که اجماع عالمین خبر بر خلاف آن تحقق پذیرفته
و از آیت تبینوا من حیث التعلیل دریافت می شود که قبول خبر عادل شخص ضابط بلا تخصیص یافته و الا فاسق و
عادل غیر ضابط در خبر دادن خلاف نفس الامر هر دو برابر اند که یکی عامد و دیگری ساهی باشد و حصول
مرتبه ظن نیز مقتضی ضبط است زیرا که بغیر ضبط حصول ظن از احتمالات و مستبعدات خواهد بود و مقصود
از لفظ ثقه که در کتب رجال می نویسند عدل ضابط است و از اینجاست که لفظ ثقه را بر لفظ عدل گزیده اند
که هم عدالت شخص از ان بر می آید و هم ضبط و اتقان و مقصود از ضبط آنست که از طرف خود کثرت اهتمام
بحفظ و سماع حدیث نماید و بکتابت و مراجعت و حفظ آن بپردازد اگرچه کثیر السهو و النسیان باشد چه بسیارست
که شخص در مطالب عالیه و مقاصد غامضه احادیث غوص کند و مقصود آن را فوراً دریابد مگر از عروض کثرت
سهو مجبور می شود پس گاه در کتابت و حفظ اهتمام نمود او را ضابط خواهند گفت و از این تحقیق اشکالی عظیم
رفع می تواند شد و آن این است که علمای رجال حبیب خثعمی را توثیق کرده اند و حال آنکه بروایت
صاحب من لا یحضره الفقیه دریافت شد که او بحضرت صادق ع گفت که من مردی کثیر السهوام حتی که حفظ
نماز بر من دشوار است و ممکن است جواب بگوید که کثرت سهو در نماز منافی ضبط روایت نیست یا آنکه مراد او از
سهو معنی شک باشد الی آخر ما قال و از اینجا واضح شد که وهم و اشتباه یحیای معصومی که بعشر عشیر
وهم و نسیان مثل حبیب نتوانند رسید کما یدل علیه قول القمی ظاهر حدیث الفقیه بعد از مزید اهتمام معصومی
در تحصیل حدیث چنانچه قصه خطاب و لعاقل و حکایاتش که از وفیات الاعیان و بستان منقول است
بران دال است هرگز در اعتبار نسخه او قادح نیست ع که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبود و خدا همه

اکمال

آنکه اگر مراد از قول مخاطب علی هذا احادیث مندرجه این هر دو کتاب بعلم الیقین از زبان وحی ترجمان
نبوی ست این ست که جمیع احادیث مندرجه صحیح بخاری و موطا امام مالک یقینا از زبان رسول مقبول ست
صلی الله علیه وآله وسلم و قطعی الصدور ست پس ممنوع و مستند منع کلام ابو زکریا نووی ست شارح صحیح
مسلم بمقابله قطعیت صدور جمیع احادیث مرویه صحیحین که قول شیخ ابن صلاح است رد فرموده گفته
هذا الذی ذکره الشیخ فی هذه المواضع خلاف ما قاله المحققون والاکثرون فانهم
قالوا احادیث الصحیحین التی لیست متواترة انما یفید الظن فانها آحاد والآحاد انما
یفید الظن علی ما تقرر ولا فرق بین البخاری ومسلم وغیرهما فی ذلک الی ان قال
ولا یلزم من اجماع الامة علی العمل بما فیهما اجماعهم علی انه مقطوع بانه کلام
النبی صلی الله علیه وآله وسلم انتهی بقدر الحاجة و متوهم نشود که اکثریت منطوقه
کلام امام نووی صدد انتها ست فلا یدل علی مذهب الجمهور زیرا که ملا نور الحق و دیگر بزرگان از محدثین این حکم
رفع کرده اند واللفظ له فی ترجمة البخاری حیث قال و باید دانست که حکم بصحت و ضعف نظر بظاهر امر است
نه آنکه قطعی ست که خلاف آن گنجایش ندارد بجهت احتمال خطا و نسیان در ثقه و ضبط و صدق در غیر ثقه و
شیخ تقی الدین ابو عمرو بن صلاح و بعضی دیگر قطع کرده اند در صحت اخبار یافته شده در صحیحین با آنکه از ین بخلاف
جمهور انتهی بجزوه و اگر مراد از احادیث مذکور فقط متواترات هر دو کتاب است پس مسلم است لکن شمول
این حکم برای حدیث الحوض و حدیث طلوع شمس برای صد جمیع الی اثبات تواتر آن بکلام محققین اهل سنت
جای خودش نیست گویا قدر آبادی شیعه در رساله اثبات بداد دعوی تواتر حدیث الحوض نموده باشد کما لا یخفی علی
من طالعها و نظر فی زلات مصنفها و عثرات مؤلفها ولو سلمنا فمراد المؤلف ایضا یتم بذلک بالجمله مؤلف رساله
باقتدای فاضل چلپی حیث قال فی الحسام و طعن بر سنیان نه تنها از ین جهت است که ایشان روایات
کفر و زندقه را در کتب احادیث خود ذکر کرده اند و بس بلکه از ین جهت است که ایشان تصحیح چنین احادیث
کرده اند و میگویند که آن را قطعا جناب سید المرسلین فرموده انتهی یا بجهت حسن ظن و سیاره

بعضی از اصدقای ایمانی خویش که وهمی پیش نبود با یراد این مقدمات انظار و ابحاث علمای اهل
سنت را تصدیق ضعفا فامضاعفه گردانیده و ان شاء الله المستعان در مقامات مستقله خواهی دانست که
فرقه اخباریه که سواد اعظم امامیه قبل ازین بودند بلکه باظهار برادر بزرگ مخاطب در مدت الاجتهاد و حین ترأس
جماعه اهل العناد تشیع ایمه هدی منحصر در ایشان و صولیه مقلدین شیطان اند و با ائمه اهلبیت کاری ندارند
بر قطعیت صدور اخبار اصول اربعه بلکه اربع مائة با وصف شمول آن بر انواع خرابیها کما ستعرف
ان شاء الله تعالی اجماع دارند قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم
و هرگاه این مقدار جا گزین دل که سامعین گشت الحال گوش سخن این هیچمیرز نهند که در صحیح بخاری از ابن عباس در
ذیل خطبه نبوی صلی الله علیه و سلم مرویست الا و انه یجاء برجال من امتی فیؤخذ بهم ذات
الشمال فاقول یا رب اصیحابی فیقال لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول کما قال
العبد الصالح و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب
علیهم فیقال ان هؤلاء لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم الحدیث
و چون اشکالی عظیم از فحوای این حدیث بر اهل سنت وارد می شود یعنی ایمان جهنمی بودن بعضی صحابه بلکه بعضی اجله
لهذا این جلیله شعله افروز کانون سینه گردیده اکثر در اطفای این نایره افواه خود را مفتوح نمیدارند و
بهیچ بیانی جوابها میدهند و ما یدور علیه رحی الجواب ان هذا الحدیث ورد فی حق
المرتدین الذین قاتلهم المستخلف بنفسه لنفسه خلیفة رسول الله صلی الله علیه
چنانچه مصنف فتح الباری در شرح میگوید قوله اصیحابی کذا للاکثر بالتصغیر
وللکشمیهنی بغیر التصغیر قال الخطابی فی قلة عدد ممن وقع له ذلک
وانما وقع لبعض جفاة العرب و لم یقع من احد من الصحابة المشهورین و شارح کرمانی
در صحیح بخاری قبل ازین حدیث بادنی تفاوت عبارت مذکور است که میگوید و قال محمد بن یوسف الفربری
ذکر عن ابی عبد الله عن قبیصة هم المرتدون الذین ارتدوا علی عهد ابی بکر فقاتلهم

ابو بکر و در تفسیر این حدیث میگوید قوله اُصیحابی تصغیر للاصحاب وهو تقلیل عددهم
ولم یرد به خواص اصحابه الذین لزموه وعرفوا صحبته فقد ضمانهم الله واعصمهم
عن التبدیل ولیس المراد من الارتداد الرجوع من الدین انما هو التأخر عن بعض
الحقوق والتقصیر عنه ولم یرتد واحد من اصحابه علیه الصلوة والسلام الحمد لله
رب العالمین وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة قلوبهم ممن لا
بصیرة لهم فی الدین وذلک لا یوجب قدحا فی الصحابة المشهورین رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین انتهت عبارة الشارحین للبخاری مع عدم الوثوق علی
تلک النسخ التی کانت فی ایدینا انتهی بلفظه **اقول واستعین بالرؤف الرحیم**
دعوی ورود اشکال و عضال نظر بمذهب اهل حق ہا نا مانند اعتراض سابق حسن ظن بصور خیالیه خویش
است که وهمی بیش نیست بلاحظه اصول متمهده حضرات امامیه کما یستعر فہا می توان گفت که چون اعضائی عظیم از
مخوای این حدیث برانهدام وارد می گردد بحیثیتیکه بنیاد مذهب ایشان منهدم وارکان وعائم مسالک ایشان
متزلزل و منصرم میگردد حتی الامکان میخواهند که تیر میم و تاسیس آن پردازند والی لهم ذلک من بعد کما
آنست که در عبارت فاضل کرمانی تحقیق بعضی از مهمات امور بحیز درست اول آنکه تصغیر را بر تقلیل عدد حمل
کردن بکدام جهت است جوابش آنکه لفظ رجال در روایات حدیث آمده و فعال در رجوع باستعمال قلت است
این تصغیر را بر تقلیل عدد حمل کردند تا با لفظ رجال که در بعض طرق حدیث واقع است مرتبط شود و ایضا لفظ رهط
که بخاری رح بروایت ابو هریره رضی الله عنه آورده بتحقیق صاحب قاموس وامثالش دلالت بر قلت
عدد می کند زیرا که او در بیان معنی این لفظ چنین فرموده قوم الرجل وقبیلته من
ثلثة او سبعة الی عشرة او ما دون العشرة وما فیهم امرأة و هر چند بعضی شارحین
صحیح بخاری اطلاقش بر کمتر از اربعین هم تجویز نموده اند لیکن خالی از ضعف نیست چنانچه اطلاقش بر بیان
شهادت مسیب بهر کما لایخفی علی المحدثین و موید تضعیف انچه محدث جزری رح در نهایه تحقیق آن

نمودہ حیث قال والرھط من الرجال مادون العشرۃ وقیل الی الاربعین ولا یکون
فیھم امرأۃ علاوہ تنوین رجال آن را بصورت نکرہ وارد فرمودن نیز مشعر بر تقلیل و تحقیر است و عجب نیست
کہ اگر جمیع طرق الحدیث را تتبع کنی بقول بعضی از محدثین الفاظ دیگر نیز موید این حمل بہم رسد و وجہ دوم
آنکہ باعث عدول این بزرگان از معنی حقیقی ارتداد کہ برگردیدن از اصل دین و اسلام است بسوی تبدیل
اخلاق حسنہ بسیئہ و تغیر رسوخ بتنزل یعنی اختیار ردیہ کہ عین کفر نباشد ہیبت و جوابش آنکہ باعث
عدول چند دلیل ست در ینمقام برد و دلیل اکتفا می ورزم وگرد تطویل نمی گردم یکی آنکہ در کتاب مجید
پروردگار عالم و خطاب پیغمبر با فخر بنی آدم ہر جائی خود بآیات قاطعہ و بینات ساطعہ تقرر یافتہ
کہ حاشا کہ ظلمات غم و اندوہ را بشامت اعمال فاسدہ و عقاید زائغہ بر وجوہ کفار نگونسار خواہند
ریخت بلکہ آن گروہ شقاوت پژوہ را در روز قیامت برعکس اہل ایمان در حالت سواد وجہ خواہند برانگیخت
تا ہر یکی از اہل محشر از مومنین و کافرین باہمدگر ممتاز گردد و پردہ ناموس کفار روبروی تمامی خلق اولین و
آخرین دریدہ شود قال اللہ تبارک و تعالی یوم تبیض وجوہ وتسود وجوہ فاما الذین
اسودت وجوھھم اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون
واما الذین ابیضت وجوھھم ففی رحمۃ اللہ ھم فیھا خالدون مولانا نظام الدین نیشاپوری
رحمہ اللہ در تفسیر فرمودہ و فی امثال ھذہ الآیۃ للمفسرین قولان احدھما والیہ میل ابی مسلم
ان البیاض مجاز عن الفرح والسواد عن الغم وھذا مجاز مستعمل قال تعالی واذا بشر
احدھم بالانثی ظل وجھہ مسودا ولما سلم الحسن بن علی رضی اللہ عنھما علی
الامر لمعاویۃ قال لہ رجل یا مسود وجوہ المؤمنین الی ان قال وثانیھما ان
السواد والبیاض محمولان علی ظاھرھما وھو النور والظلمۃ اذ الاصل فی
الحقیقۃ الاطلاق فمن کان من اھل نور الحق وسم ببیاض اللون واسفارہ
وابیضت صحیفتہ وسعی النور بین یدیہ وبیمینہ ومن کان من اھل ظلمۃ

الباطل وهم بسواد اللون وكمده واسودت صحيفته احاطت به الظلمة من كل
جانب قالوا والحكمة في ذلك ان يعرف اهل الموقف كل صنف فيعظمونهم
او يصغرون بحسب ذلك ويحصل لهم بسببه مزيد بهجة وسرور وويل وثبور
وايضا اذا عرف المكلف في الدنيا انه يحصل في الآخرة احدى الحالتين ازدادت
رغبته في الطاعات وترك المحرمات انتهى مختصرا وامين الدين طبرسی در مجمع البيان
زیاده تر ازین بتائید و نصرت کسانیکه ظلمت و نور را بر حقیقت محمول کرده اند پرداخته
عبارتش اینست قال بعضهم المراد بابيضاض الوجوه اشراقها واستنارتها بالسرور
بنيل البغية والظفر بالمنية والاستبشار بما يصير اليه من الثواب كقوله تعالى
وجوه يومئذ مسفرة ضاحكة مستبشرة والمراد باسودادها ظهور اثر الحزن عليها
لما يصير اليه من العقاب كقوله تعالى ووجوه يومئذ باسرة ووجوه يومئذ عليها
غبرة وفي هذا القول عدول عن حقيقة اللفظ من غير ضرورة والاول اصح بالجمله
بهر صورت ثابت شد که این هر دو گروه مومنین و کفار نزد هر کس ممتاز و جدا خواهند بود و التباس یکی بدیگر
در قیامت باقی نخواهد ماند و اما احادیث که در اثبات این مدعا بکار آید و هر کسی را یقین کلی و اطمینان قلب
افزاید در کتب فریقین باستفاضه و شهرت رسیده ایرادش خالی از اطناب نمی نماید چنانچه بر متتبعین
کتب ترغیب و ترهیب و بحار مجلسی هویدا و آشکار است و اینهم از نص کتاب و سنت یافته اند که شفاعت در حق
کفار خصوصا وقتیکه شرک و کفر آنها بر همه کس از اهل محشر نمایان باشد حظی از جواز نیافته کقوله تعالی
ما كان للنبي والذين آمنوا ان يستغفروا للمشركين ولو كانوا اولي قربى من بعد ما
تبين لهم انهم اصحاب الجحيم لاجرم حمل روست و احداث بر تبدیل یا تاخیر از حقوق بحکم وفق نظر
ضرور افتاد دوم آنکه در روایت ابو سعید خود موجود است که جناب خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم چون
خواهند دید که بلا ایکه اعضاء الشفاعت من منکر ایشان دیده را بتعذیب بسوی دوزخ می کشند خواهند فرمود که سحقا

سحقاً لمن غیّر بعدی لهذا بر تغییر و تبدیل محمول شد و هر چند رجوع از اصل دین یکی از افراد
تغییر و تبدیل باشد لکن چون در نفس حدیث موجود است فلا اراه یخلص منهم الا مثل همل
النعم کما سیجیء انشاء الله تعالی یعنی بشفاعت آن سرور و دیگر نجات نخواهند یافت مگر قلیلی ارتداد را بر بعضی
از شقوق و تاخیر از بعض حقوق فرود آورده‌اند فان الحدیث یفسر بعضه بعضاً و بدیهی است که اگر بر رجوع از
اصل دین و اختیار مذهب کفار و مشرکین محمول می‌نمودند خلاص بعضی از آنها و لو کان اقل قلیل از محالات مستبعدات
می‌بود زیرا که نجات کفار و کونشان از عذاب ابدی نزد متکلمین فریقین مخالف نصوص قرآنی و احادیث
رسول ربانی است فکیف که بی تعذیب رها شوند و در جهنم نروند و هو ظاهر پس معلوم شد که آن جماعت مرتد
حقیقی متصف نبوده‌اند گویا مرتکب کبایر مستحق جهنم باشند آری حمل حدیث بر فساق و کفار جمیعاً پس اگرچه
از اشکال رهائی و نجات می‌شود ولیکن بعضی از الفاظ مساعدت نمی‌کند چنانچه مفصل خواهی دانست
انشاء الله تعالی و حضرت مولف نیز از حمل ردت بر معنی اختیار کفر بعد الاسلام نکیر شدید خواهد کرد
الکنون باستماع خلاصه معنی عبارت فاضل کرمانی که بجوامع الکلم تعبیر و تقریر فرموده متوجه باید شد که
تصغیر لفظ اصحاب با صیحاب برای قلت عدد آنهاست و خواص و حواریین سلطان سریر ختم رسالت
که ملازمین آنجناب و عارفین حقوق آن تعالی جناب بودند و هزاران مدائح و مناقب آنها بعد نزول وحی و کشف
حقایق بر زبان صدق ترجمان سید خلایق گذشته مرتد نیستند زیرا که ازین بزرگان
بعنایات الهی تاخیر از حقوق و تبدیل اخلاق حسنه هم بظهور نپیوسته بلکه ایشان اقدام تائید
دین اسلام نمودند و اساس کفر و نفاق را بانهدام رسانیده داد عدالت و انصاف دادند و در صدد قلع
ارکان جور و اعتساف با وجود کمال زهد و تقوی و خوف و خشیت خدا افتادند پس مصدر این تبدیل
و تغییر و تاخیر از حقوق نیستند مگر غیر ملازمین اعراب که بصیرتی در دین و حظی کامل در اسلام حاصل
نکرده بودند و بمجرد استماع خبر وفات سید کائنات از دادن زکوة و اخذ صدقات دست کشیدند
بلکه بعلت باطنی و عدم رسوخ دینی بمکر و حیله یعنی از اعذار که بدتر از گناه بود پیش آوردند و

ازقوم صدقه

از فضلیش بعد حیات خود منکر شدند و حق تلفی عباد و تاخیر از حقوق ذمه ایشان لازم افتاد و بحال
از تبدل و تحول شان که اسلام بوجه بصیرت قبول نکرده بودند و بعد از وفات سرور عالم علیه التحیة
و شاد بر افراشتند قدحی در صحابه کبار سید ابرار لازم نمی آید والحمد لله رب العالمین اینست مقصود
فاضل متبحر چنانچه لفظ خواص اصحاب و حفاظ اعراب بین هر دو شاهد عدل است کو فرق در اصل
عبارت او و این هیچمدان بتفصیل و اجمال درمیان باشد دیگران هر که صاحب نهایه مجد الدین ابو السعادات
و صاحب مجمع البحار اعنی محمد طاهر متوطن گجرات بخلاف ایشان براه دیگر رفته باشند و اصحاب غیر معین
و مشهورین و جوار بین خاتم النبیین را معاذ الله در دائره ردت مستقیم و ارتکاب کبائر و معاصی و تاخیر
حقوق دینی و دنیوی اخل نموده باشند فانه خلاف الاجماع چنانچه در کتب اصول و کلام مثل تصنیفات
امام رازی و تبرودی و تحریر و تیسیر لب الاصول عضدی و توضیح و تلویح و منار و مسلم و شروح و حواشی آن
و کتب احادیث مفصل و مشروح است که اهل حق بر تعدیل این بزرگان اتفاق دارند و تاویل و باطل
مبتدعین را مثل خوارج و نواصب و شیعه بجوی نمی شمارند حتی که علمای امامیه نیز ابن مطالب را در کتب
خویش نقل کرده اند کما لا یخفی علی الطالبین فضلا عن المتبحرین پس بالیقین حضرت مؤلف فهم سودای
عبارت این هر دو بزرگ با اینهمه وضوح راه خطا پیموده و هرگز با حصل مدعای شان اتفاقی نموده
چنانچه عنقریب ظاهر خواهی دانست انشاء الله تعالی قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی
صراط المستقیم و جوابیکه محتوی باشد بر تفهیم و سند حسین تقریر توان کرد که مصداق فحوای آنچه
اهل ارتداد اند که بعد از ارتحال جناب رسالت مآب مرتد گشتند و سند این معنی و لا مقوله جناب شافع
محشر است اعنی فاقول کما قال العبد الصالح وکنت علیهم شهیدا الآیة چه حضرت
عیسی بعد توفی جناب شان با عتقاد الوهیت جناب کلمة الله مشرک باشند و همچنان بعض قبائل عرب هم
مثل بنو حنیفه که رئیس شان مالک بن نویره بود بعد ارتحال جناب ختمی پناه مشرک گردیدند و لهذا جناب
شفیع المذنبین بمقوله جناب عیسوی اعاده فرمودند تا بنا در خاتمه حدیث لفظ مرتدین صحیح

موجود این اصل است و زینکه این حدیث بحق اہل ردت وارد گردیده و بنده ہیچمدان با وصف بے
استعداد به محض برکت تشمیر ذیل در اشاعت حق به دلائل باہره یقینیه بمرتبه بدیہی اولی واضح گردانم
که این حدیث در شان بعض کبرای صحابه علی رغم اہل السنة که بنا بر حفظ ضغائن دیرینه و حب جاه و طمع زخارف کمینه
بموجب حدیث متفق علیه عزم احراق بیت بضعة النبی صلی الله علیه وآله مع من فیه حتی علی اولی کما فی
الاستیعاب وازالة الخفاء بالتصمیم نموده وارد است بیچاره اعراب بلکه بمالک بن نویره و اضرا
او در حساب این مراتب شنیع اعتبار کی حاصل بود فانظر الی ما اتلیت به بعین الانصاف
بریئا عن الجدل والاعتساف غیر ناظر الی قلة بضاعة القائل بل ناقدا وناقلا الدلائل
فاقول اما ارتداد مالك بن نويرة وتابعيه ففرية بلا مرية چه آن مومن پاک اعتقاد فقط
منکر خلافت منصوصه حضرت صدیق اکبر بود و تفویض زکوة به حکام نصب کرده شان جائز نمیدانست بر این گناه
رسید با وانچه رسید چنانچه علمای ما رضوان الله علیهم کالشمس فی رابعة النهار عدم ردتش را روشن
ساخته اند من شاء فلیرجع الی کتبهم الکلامیة وانهم یکسو بشهادت حضرت فاروق اعظم او مومن و زبان حال
و مقال جناب شان مخاطبا بخالد بمفاد ومالک لمالک مترنم بود چنانچه روایات متواتره متضمن این معنی در کتب
سیر موجود از انجمله حسب نص صاحب تحفه نقل میکنند ان عمر انکر علی ابی بکر کونه لم یقتل خالد بن
الولید بقتله مالك بن نویرة وهو مسلم ولانه تزوج امرأته من لیلته ودخل بها
وملا حسین کاشفی در مقدمه تحفة النوادر در بیان خلاف هفتم میگوید و رای عمر بن الخطاب بر آن قرار
یافت که اساری و اموال آن طائفه را که زکوة میدادند باز دهد و گروهی که در اوقات خلافت
صدیق محبوس بودند رها فرماید و صاحب مقصد اقصی روایت کرده چون این تفاصیل به عمر
رسید عمر گفت ظلم کرد دشمن خدا که مردی را از مسلمانان بکشت و زن او را گرفت انتهی منتخصا
اقول و استعین بالرؤف الرحیم از اضافت لفظ قرینه و سنه مفهوم میشود که
حضرت مخاطب جواب فاضل کرمانی و صاحب فتح الباری و تحقیق گریزگان را از شراح صحیح

ادعای بلاقرینه قرار میدهد و از سوق دلیل عاری می نهاد و در ذیل تحقیق عبارت فاضل کرمانی
انچه گذشته است مثل تباشیر صبح از ان آشکار است که جواب این بزرگان ماهرین فن خیلی برجای
خویش مدلل و مبرهن است بحدیکه متشبثین زهره یارای آن ندارند که با مراعات اصول معتمده اهل حق
بتزییف آن توانند پرداخت و بدلائل و براهین ضعف و سخافتش را هویدا توانند ساخت علاوه
قادح جواب را ضرورست که بروایات معتبره اهل حق صدور شرک بالله را از مالک ثابت کرده اند بمجرد تلاوت
آیت کریمه وَكُنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنتَ أَنتَ الرَّقِيبَ
عَلَيْهِمْ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ با وصف اراده معنی تشبیه کما یدل علیه قوله صلی الله
علیه و آله و سلم اقول کما قال العبد الصالح سند صدور شرک بالله از مالک بن نویره نتوانند شد
همچنین نص بودن لفظ ارتداد در معنی مذکور بلکه برین امر دلیلی قائم نمیتوان کرد اما بر قرار داد علمای
اهل حق پس از انکه عبارت نهایه جزری که مولف رساله نقل فرموده و همچنین منوال عبارات دیگرش و قول
ابن التین که در فتح الباری منقول است و قس علی هذا ما قال البعض آخرین الاکابر و سیجی تفصیله انشاء الله تعالی
دلالت تمام بران دارد و اما بر اصول امامیه پس از انکه اگر لفظ ردت در معنی مصطلح بعض باشد
لازم آید ردت حقیقی صحابه در امثال این روایات از جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم که در کتب معتبره
امامیه مندرج است و سوف تعرفها انشاء الله تعالی و نیز در دیگر احادیث مرویه از ائمه مثل ارتدت
الصحابة کلهم الا ثلاثة و کذا کذا و حال انکه اهل التشیع در باب صحابه کبار ازان تحاشی
میکنند چنانچه عبارت مرزا محمد کشمیری برین مدعا اول دلیل و کلام مجتهد العصر فرزند رشید صاحب
صوارم در کتاب ضربت حیدریه درین باب مرو غلیل است قال صاحب النزهة انچه در بعضی روایات
واقع شده که بعد از ارتحال حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم صحابه مرتد شدند مگر سه یا چند
مراد ازان ارتداد دینی و ارتداد خلقی است یعنی بعد از حضرت رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
بعضی از صحابه از دین برگشتند و انکار بعضی از ضروریات اسلام نمودند مانند اهل ردت و اغلب اثر

اتخاذ بعضی از اخلاق و ملکات حمیده و خصال و صفات پسندیده و اعمال حسنه و اعمال صالحه
و خلوص محبت اهل بیت علیهم السلام که بفحوای قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ اجر
رسالت است و دیگر کردار ستوده و اطوار محموده که در عهد کرامت مهد آنحضرت بیان مجمول و مسطور بود
برگشته انواع فتنه و فساد و نفاق و عناد و ظلم و عداوت و بغی و طغیان ارتکاب نموده بعضی را که از امور
دین و نصرت و اعانت در غیبت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نموده و نیکوئی و احسان که در حق کافه بریت
ممدوح است درباره اهل بیت نبوت ترک فرموده غصب حق زهرا علیها التحیة و الثنا و رنجانیدن خاطر آن بضعه
حضرت خیر الوری صلی الله علیه و آله و سلم و کافر گشتن نزد خدا و رسول خدا ازینها وقوع یافته چنانچه کتب سیر و
تواریخ آن ناطق است و در اکثر مظان این کتاب از روی کتب معتبره معتبر بیان آن نموده ام بالبسط و التحقیق عبارات
مجتهد الحی در کتاب شهادة که بعرض و طول بسیار و ادا باین الفاظ ادا می تواند شد که خلفا و اعوان و انصار ایشان
از خلافت و امامت حضرت علی که منصوص جلی منصوص گشته بود انحراف ورزیدند و از حقوق اهل بیت چشم
پوشی گزیدند و انواع بیوفائی و عناد بروی کار آوردند و براه خلاف و شقاق رفتند و در روایتی [illegible]
را بلا قامت او لهذا معنی مصطلح ارتداد و حمل نمیتوان کرد و کلام قاضی نور الله شوشتری که لفظ ارتداد
در حق خلفا آورده محمول بر محامل و تاویلات است بالجمله اینهمه عبارات و معانی نص صریح است برین که
نزد علمای فریقین لفظ ارتداد که در احادیث حوض و امثال آن واقع شده در ردت دینی و رجوع از اصل دین
و اسلام نص نیست چه مخفی نیست که بعد ازین مباحث بودن امری که محتمل است احتمال قریب راست باید و در ابطال
ایمان شک و ریبی باقی نماند کسانیکه ردت را بر کفر و نفاق حمل کرده اند هرگز فقیر را یاد نمی آید که دعوی
نص نموده باشند پس مطمح جواب بقدح آن مبدل شد و الحمد لله تعالی علی ذلک و قوله و اضل کرمانی قول
ابن حجر عسقلانی بر مشار شیخ [illegible] قریب بهما است ثم الحمد لله علی ذلک قوله [illegible]
الی آخره اقول قد ابان تقریر ما هو الصدق بالحدیث بر خلفاء راشدین و اعوان و انصار
ایشان رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مجملا در بیان اوراق و مفصلا در رسائل آخر بر اهل اولی الالباب

خواهی دانست انشاء الله تعالی لازم بر ادعای ضغاین دیرینه و کینهای قدیمه در سینهای
خلفای ثلثه آنکس علاوه بر قتل اقارب و عشایر ایشان از گروه کفار بدست حضرت امیر بود چنانچه از بیان صاحب
التصانیف اعنی ابو جعفر بن قبه که سید مرتضی امام الائمه متشیعین در کتاب شافی یکی از خوشه چینان خرمن فیض او
هویدا می شود و افاده امام اعظم حلی طائفه در مصنفاتش نیز اقتضاء آن دارد و دیگر علما و ائمه ایشان گو اعظم
نباشند تایید او می کنند کما لا یخفی علی من طالع احقاق الحق و الحدائق پس باید که باعث قلوب خلفا
و موجب مزید محبت با علی مرتضی باشد چه مساعی مشکوره این بزرگان در استیصال اهل کفر و ضلال هم
در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و هم بعد وفات آن سرور آن قدر لمعان ظهور داده که با حدی مخفی از
مصداق و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا مخفی نیست
حضرات امامیه چنانکه سید مرتضی در تصانیف خویش مبرهن نموده که نزد علما و حکما بدلائل و براهین ظاهر باشد ثابت است
که دوست یا دشمن کسی مسلم می باشد دوست خود دوست دوست خود و دشمن دشمن خود باشد تصریح
نموده اند که صدیق در جنگ احد قصد قتل پدر خویش بغضبا مجرم کرد تا آنکه اگر جناب قدس نبوی نهی
فرموده در قتال بحالت منتظره باقی بود و بحمد الله که سرور امام اعظم امامیه بران اعتراف دارند و اللفظ
لامامهم الاعظم الحلی فی تذکرة الفقهاء فی الفصل السادس الذی نعقده فی
احکام البغاة قال الشیخ یکره للعادل القصد الی ابیه الباغی او ذی رحمه وهو
قول اکثر العلماء لقوله تعالی وان جاهداک لان ابا بکر اراد قتل ابیه
یوم احد فنهاه النبی صلی الله علیه و آله و سلم عن ذلک و قال دعه لیلی قتله غیرک
انتهی بالفاظه و نیز در کتب اهل سنت مثل ازالة الخفاء وغیره مروی است که ابوبکر صدیق بر روی پدر خود
ابو قحافه بجهت گفتن آنحضرت صلی الله علیه و سلم مشتی زد که بر زمین افتاد چون حکایت نیز دران
سرور رسید حضرت استفسار نمود صدیق عرض کرد که بخدا اگر شمشیر بدست خویش میداشتم البته
بر روی می زدم پس آیت کریمه لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله

اللّه ورسوله ولو کانوا آبائهم او ابنائهم او اخوانهم او عشیرتهم الآیة
نازل شد و توجه همت فاروق اعظم که خال خویش را در راه خدا کشته بطرف استیصال ائمه کفر با وجود
حصول قرابت آنها وقتیکه جناب رسالت مآب صلعم درباره اساری بدر شوری نمود آنقدر بشهرت یافته
که در تفاسیر شیعه مثل مجمع البیان و منهج الصادقین و خلاصه تفسیر جرجانی و نعمت خان عالی الی غیر ذلک
بتفصیل تمام مرویست که فاروق عرض کرد که عقیل را بعلی و نوفل را بمن و فلانی را بفلان حواله باید فرمود
تا سرهای ایشان که ائمه کفر اند از دوشها برداریم و دمار از روزگار اهل کفر برآریم و آنچه درین روایات
مندرج است که آنجناب صلی الله علیه وسلم فرمود که اگر عذاب آمدی بغیر عمر و سعد بن معاذ که بر قتل
کفار راضی بودند نجات نیافتی و قتل کردن فاروق اعظم منافقی را که از حکم پیغمبر صلی الله علیه وسلم
عدول نموده حکمی دیگر ازوی طلب کرد نیز در تفاسیر فریقین باید دید حتی که نعمت خان عالی با آن غلو و تعصبی که
دارد در تفسیر خود این ماجرا ذکر می نماید و همچنین علمای دیگر مثل ابو المحاسن حسین بن حسن جرجانی در تفسیر خود نقل
از ابو اسحق ثعلبی که در جلالت تشیع او مجلسی در جلد اول بحار حکم فرموده نقل کرده و اگر اینهمه مجاهدات سیفی
و سنانی و مطارحات لسانی فقط برای طمع خلافت و امارت که از کاهنان شنیده بودند
صدور یافت چنانچه از تصانیف ملا باقر مجلسی مثل بحار و عین الحیات و غیرهما بوضوح می انجامد
محمول بر سمعه و ریا بس باز چند این مزخرفات حضرات امامیه بخیال خام خود زد او راست افزا باشد
خوارج و نواصب سود الله وجوههم را فروه فتح و ظفر روی است مع ذلک برین تقدیر حق بایست که عداوت
این بزرگان با جناب سید المرسلین صلعم می بود نه با امیر المؤمنین و دیگر اهل بیت طاهرین زیرا که
منشأ اینهمه مجاهدات و مقاتلات و قتل و اسر اشرار و تذلیل و تفضیح کفار ذات مقدس نبی صلعم می بود
علیه و آله الصلوات و التسلیمات چنانچه امام فخر المتکلمین رازی در نهایة العقول و شمس المتبحرین یعنی صاحب
قرة العینین بتفضیل الشیخین ارشاد نموده اند و قس علی هذا اگر علت اینهمه ضغائن انتساب مرتضوی برای
خلافت بلا فصل می بایست بود پس بایستی که این کینه و عداوت نسبت بذات احدیت هم می بود

نه بجناب خاتم النبیین زیراکه حضرت احدیت بر طبق و احتیاط صراط مستقیم از بعض معتمدین و مخلصین در
بحار بعبارت صدق و صفا رکیک ولیت یار پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را برآسمان طلب فرموده در باره امر
ولایت و خلافت امیر المؤمنین یا دیگر ائمه طاهرین زیاده بر فرائض مقرر نمود و تاکید آن زاید الوصف ارشاد کرد و آنحضرت صلی
الله علیه وسلم بر اصول موضوعه امامیه چه تعلیلها و تکاسلها در تبلیغ آن نکرده در باب نصب تصدی بالخصوص وقت مراجعت
از حجة الوداع بزرگ کار بنیاد ورده چه حرکات نا لایقه و صناعات قبیحه از او چه حضرت حامل وحی را در الفاظ آیه کریمه
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک الآیة خاصه تهدید زیاده مگر هیچ مقبول نشد و در بار
دوم بلکه سوم کما فی مصائب النواصب للقاضی ومن یقوم مقامه بلکه زیاده ازان چنانچه در بحار مجلسی است عتاب شدید
در رسید که وان لم تفعل فما بلغت رسالته چنانچه بتفصیل این قصه روایت جامع الاخبار از حضرت
زراره که او را اصدق الصادقین لقب داده اند چنانچه کتاب حسن بن علی بن داود دلالت بران میکند
وچرا نباشد که بارها از زبان ائمه مثل صادق علیه السلام لفظ لعنة الله در حق وی یا ذمائم و قبائح
دیگر که ترک ذکرش اولی بر می نماید کما فی منهج المقال مروی شده ولیل واضح است قال سمعت
الصادق علیه السلام قال لما حج رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الی مکة
فی حجة الوداع فلما انصرف منها فی حین آخر وقد شیعه من مکة اثنا عشر الف
رجل من الیمن وخمسة الاف رجل من المدینة جاءه جبرئیل فی الطریق فقال
له یا رسول الله ان الله یقرئک السلام وقرأ هذه الآیة یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک من ربک فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یا جبرئیل ان الناس
حدیث عهد بالاسلام واخشی ان یضطربوا ولا یطیعوا فعرج جبرئیل علیه
السلام الی مکانه ونزل علیه فی الیوم الثانی وکان رسول الله صلی الله علیه وآله
نازلا بغدیر وقال له یا محمد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک فقال یا جبرئیل اخشی من اصحابی ان

من أن يخالفوني فعرج جبرئيل ونزل عليه في اليوم الثالث وكان رسول الله صلى
الله عليه وسلم بموضع يقال له غدير خم فقال له يا رسول الله بلغ ما أنزل إليك من ربك
وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس فلما سمع رسول الله صلى الله
عليه وسلم هذه المقالة قال للناس أنيخوا ناقتي فوالله ما أبرح من هذا المكان
حتى أبلغ رسالة ربي الخ بلفظه علاوه برين اگر اندک استقرا نمايند خواهند دانست که رسول خدا
صلى الله عليه وسلم بارها از امتثال اين امر استعفا کرده چنانچه از روايتيکه از کتاب روضه ابن معلم فقيه شيخ مفيد
منقول است پيدا مى شود وهي أن الله تعالى أنزل جبرئيل عليه السلام على النبي صلى
الله عليه وآله وسلم بعد انصرافه من حجة الوداع على [illegible] في الطريق فقال يا محمد
إن الله يقرئك السلام ويقول لك انصب عليا للإمامة وسلّم أمتك على خلافته
فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا أخي جبرئيل إن الله تعالى بغض صحابي لعلي إني أخاف
منهم أن يجتمعوا على ضراري فاستعف لي فصعد جبرئيل وعرض جوابه على الله
فأنزل الله مرة أخرى وقال للنبي صلى الله عليه وسلم مثل ما قال أولا فاستعفى النبي
صلى الله عليه وسلم كما في المرة الأولى ثم صعد جبرئيل فكرر جواب النبي صلى الله
عليه وسلم فأمره الله تعالى بتكرير نزوله معاتبا مشددا عليه بقوله يا أيها الرسول
بلغ ما أنزل إليك من ربك وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك
من الناس لا جرم جمع أصحابه وقال يا أيها الناس إن عليا أمير المؤمنين وإنه
خليفة رسول رب العالمين ليس لأحد أن يكون خليفة بعدي سواه من كنت
مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه انتهى بحروفه والالزام
باطل عند المخالف فالزوم مثله زيرا که او باسلام اين بزرگان وبودن ايشان
قائل توحيد باري تعالى ونبوت جناب سيد انبيا معتقد است چنانچه در عبارات اين رساله جابجا

خواهد

خواهد فرمود بار خدایا اگر عداوت تو و عداوت حبیب تو الهام یابد بر زعم مؤلف در قلوب موحدین معتقدین
نبوت سید المرسلین جمیع تو اند شد تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال
هدّا با این همه هیچ معلوم نمی شود که خلفای راشدین مقبولین لسانی امامیه مثل سلمان و ابوذر و عمار و حذیفه
که داد جان نثاری حضرت پیغمبر و اهل‌بیت اطهر میدادند و در مشاهد متبرکه فرود طاعت بزمین نیاز می نهادند
چرا محبوب داشتند آیا از دست این جماعت هیچ از قبایل قریش و احدی از منتسبان خلفا و اعوان و انصار
شان مقتول نگشته و هر کافری که از اقارب ایشان کشته شد بر دست حضرت امیر کشته شد اینک
تواریخ طرفین حاضر است نشان باید داد و از خدا شرم باید کرد و شیمهٔ انصاف را باید گذاشت و چرا نکم
خود اگر مرا رضا و یدی(?) باشم که فطرت سلیم داشتند و علم هدایت و ارشاد می افراشتند و در زمان خلافت
مرتضوی سرگران کردند بلکه از رفاقت شان پهلو تهی نمودند معلوم نیست که حضرت امیر در کدام وقت ایذا
و ما به بزرگان شان بعمل آورده بود و آنها بعد از انصاف با یمان بلکه تشیع مرعوبی(?) چگونه این رافت را
علت عداوت قرار دادند و علی هذا القیاس زمرهٔ انصار که با وصف خلوص ایمان و اعتقاد به معنی که علامت
ایمان و نفاق جز محبت و شقاق مرتضوی چیزی دیگر نیست چنانچه اکابر امامیه مثل شیخ [illegible] و عوفی سکنه(?) از
عداوت مذکور پاک دامن بودند و زیاده ازین چه مراعات و مصافات باشد که خلفای راشدین
اکثری را از جماعت مقبولین لسانی امامیه بحکومت و قضای بصره و کوفه و دمشق و شام سرفراز کردند
چنانچه شافی سید مرتضی و تصانیف باقر مجلسی خاتمة المحدثین ایشان مثل مجلد فتن از بحار الانوار گواه است
و ایضا از دست خالد بن ولید بسیار از کفار لا تعد و لا تحصی بقتل در آمدند و حکم سعد و شرحبیل(?)
بترقی نهاد چنانچه بر اولی مخفی نیست تکلیف بحثی(?) علی البحرین لیس معلوم شد که این همه تهمتهای طایفه است که
باز یال طاهره آن طیبین طاهرین بسته کرده اند والعجب کل العجب که حضرات امامیه اهل
ضغائن هم بر شیعه صحابه یکبار در حواریین سید ابرار را اقرار دارند(?) و اشرار بنو امیه را بر طاق نهند و بر زین(?)
قدر هم قلوب ایشان ثبات نمی کردد که اگر مهاجرین را با جناب مرتضوی همچو نسبتی از [illegible] بود

بعد از شهادت ذی النورین چرا بدامن مبارکش می آویختند و خود متصدی خلافت می گشتند و مثل
مروان و دیگران را برای امارت می انگیختند و جناب امیر چگونه بر صوابدید این بزرگان خلافت و امامت خود را
موقوف میداشت و فاروق اعظم بعد از نکاح امام حسین غاشیهٔ اسپ ایشان کی در بازار مدینه بر دوش خودش
می نهاد و ذی النورین بعد از اشترای زره حضرت امیر و ادای قیمتش زره مذکور را چرا بجناب شان باز
میداد و سعد وقاص بعد استماع خبر قتل ذو الثدیه بحسرت عدم معیت مرتضوی چرا آهست می کشید و
چاک گریبانش چگونه تا دامن می رسید چنانچه از مطالعه نهج البلاغه و جلاء العیون و بحار الانوار و
کالشمس فی نصف النهار و تفصیل قصهٔ نکاح شهید کربلا آنچه از فاروق اعظم در بارهٔ ابتهاج و سرور
این کتخدائی صدور یافته بعبارت کامل بجائی مسموع فرمایند فائده فی تزویج شهربانو من

شهربانو

الحسین علیه السلام عمر فرمود که شهربانو را بر سر راهی بنشانند و مهاجرین و انصار از نظر او بگذرانند
هر که او را رغبت باو باشد اختیار کند بشوهری اول عمر بگذشت پرسید که این کیست گفتند که خلیفه
وقت گفت او پیر است لایق من نباشد بزرگان می گذشتند تا امیر المومنین بگذشت گفت این مرد کیست
گفتند علی علیه السلام شوهر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت او لایق منست اما پیش فاطمه
در روز قیامت خجالت برم دیگر حسن علیه السلام بگذشت گفت این کیست گفتند پسر علی
احوال او پرسید گفت حسن بزرگست و لیکن زن بسیار میخواهد حسین علیه السلام بگذشت
او را قبول کرد و گفت شوهر من این جوان تواند بود عمر فرمود تا سه روز در مدینه آئینها بستند
و نشاطها می کردند و حسین را بر اسپ نشاندند و گویند که عمر غاشیهٔ حسین بر دوش گرفت و با او
در مدینه بگردید تا سه روز روز سوم زفاف کردند و شهربانو را بحسین دادند بعقد نکاح انتهی موضع
الحاجة بلفظه قطع نظر از نیکه زبان مخبر صادق مورد وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
بر مناقب این بزرگان و تمثیلات و تشبیهات ایشان با عصای ریش خویش و ذوات
مقدسهٔ دیگر انبیاء و اولو العزم که شمه از آن قبل ازین گذارش یافت و تفصیل آن بعد ازین خواهد آمد چرا

میگویند

می گردید ندانی که مدح منافقین و کفار که سینهای شان مملو از کینه امیر المومنین بود بمثابه‌ایکه
فوق بیان متصور نباشد در عداد شخص قادح است چه جای سیادت مرسلین الی غیر ذلک من
الدلائل القاطعة التی تدل علی خلاف هذه التهمة العظمی و الاجناب حسن مجتبی علیه السلام را
بالبته بر اصول شیعه هم ضعف آن و غوائل آن منسوب توان کرد که خلافت بر زعم امام حسین بدست شان
سپرد و از این رهگذر ابواب مصائب و آلام بر وجوه اهل بیت کرام و اتباع و اشیاع ایشان کشاده بلکه استیصال واقعه
کربلا مهیا و آماده شد و بجناب سلطان کربلا رسید انچه رسید که بتفصیل آن لب توان جنبانید
و از انجاست که حضرت امام حسن علیه السلام در حالت احتضار بخلاف ائمه اطهار که بر زبان مؤلف
رساله و علمای مذهبش اطمینان و انبساط تمام داشتند کما ستعرف ان شاء الله تعالی بحالهای بیکسی گریستند
که در آن وقت این گریه و زاری و فریاد و بیقراری سود ندارد کما قال الله تبارک و تعالی یومئذ یتذکر
الانسان و انی له الذکری اگر اجل مهلت میداد تفصیل این ماجرا بجای خود شنیدنی بلکه
علمای قوم از راه ناعاقبت اندیشی بکار برده اند و تشهیر رکاکت و خرافت آن نیز در رساله ثانی
معروض خواهد شد در خصوص این مقام تعرض آن نموده باستعمال مقدمه دیگر از مقدمات مؤلف
گرامی میگوییم که با قیاس بناء ادعای تصمیم عزم احراق بیت فاطمه که صاحب رساله تقلید
مجتهد در رساله طعن الرماح و ناسی کلنوری در ابرام مطاعن خلفا تحریر نموده لیس جز این که دلالت
حدیث ازالة الخفاء و استیعاب بر قصد قلبی و اراده حتمی حضرت فاروق که مدلول عبارت مؤلف باشد
ممنوع و مشتبه است که روایت کتاب اول مطاعن این است عن زید بن اسلم عن ابیه انه حین بویع
لابی بکر بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم کان علی و الزبیر یدخلان علی فاطمة
بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم فیشاورونها و یرتجعون فی امرهم فلما بلغ ذلک عمر بن
الخطاب خرج حتی دخل علی فاطمة فقال یا بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و الله ما من الخلق
احب الینا من ابیک و ما من احد احب الینا بعد ابیک منک و ایم الله ما ذاک بمانعی ان اجتمع هؤلاء

النفر عند ابی ان امرتهم ان یحرق علیهم البیت قال فلما خرج عمر جاؤها
فقالت تعلمون ان عمر قد جاءنی وقد حلف باللہ لئن عدتم لیحرقن علیکم البیت
وایم اللہ لیمضین لما حلف علیہ فانصرفوا راشدین فروا رایکم ولا ترجعوا الی فانصرفوا
عنها فلم یرجعوا الیها حتی بایعوا لابی بکر انتهی و در استیعاب ابن عبد البر از زید بن اسلم مرویست بجای
امرتهم ان یحرق علیهم البیت لافعلن ولافعلن در مقوله فاروق محکی است بر فرض صحت غایة
الامر شون باین عبارت میرسد که فاروق اعظم در باب متخلفین از بیعت افضل الصدیقین تخویفا و ترهیبا بر زبان آورد
که اگر بار دیگر تخلف اینها خواهم شنید خانه را با اینها خواهم سوخت یا آتش قهر و غضب خواهم افروخت فلا یلزم
که این تهدید و ترهیب واقع و مستلزم تصمیم عزم احراق خانه زهرا رضی اللہ عنها باشد فضلا عن العینیه
اکابر علما طائفه در کتب دین و ایمان خویش بتکرار تمام می نویسند که بسا اوقات آدمی بکلمات سخت
متکلم می شود بلکه شمشیر بدست می گیرد و قتل مخاطبین در دلش نمی اندیشد بلکه در آراستگی
لشکر و آمادگی اسباب قتال بغایت قصوی میکوشد و منظور اصلی حسن مجتبی علی ما صرح به صاحب
ریاض السالکین قصد کارزار در سر ندارد و از همینجا گفته اند که امیران سخن الصلابات گویند و باشد که
در نهان صلح جویند روزیکه خلیفه ثانی را بجوا می رد و آورده شیخ المشایخ در علل الشرائع خبر وفات
حضرت زهرا رسانیدند او بکمال جزع و فزع همراه صدیق بتقریب تعزیت نزد امیر المومنین علیه السلام حاضر
و شکایت شروع کرد و گفت که نطلبیدن ما بر جنازه فاطمه از آن قبیل است که در غسل آنحضرت ما را
دخل ندادی و محض تعلیم کردی که با ابوبکر گفت که ترا با منبر پیغمبر چه کار است اینهمه دلیل کدورت و عنا
است حضرت امیر فرمود اگر قسم یاد کنم تصدیق خواهید کرد گفتند بلی پس در مسجد مقدس
داخل شدند و گفت که در امر اول از آن بود که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در غسل فاطمه زهرا و در باره
نماز جنازه و ما یتعلق بوصیت کرده بود ندا اجازت داد دخل ندهی حاشا که آن کلمه بفرزند خود تعلیم
کرده باشم بلکه چون اللہ دانسته ها مصطفی می زاید الوصف داشت حتی که در عین نماز بر دوش

مبارکش سوار میشد و در اثنا خطبه و این مقدس میکشید برآمدن ابوبکر بالای منبر آن سرور
بر وی شاق آمد فاروق این کلمات طیبات را معاذ الله از مهملات نسبت وصلاح او بر نبش قبر فاطمه برای ادای
نماز جنازه قرار گرفت پس صحبت منجر بکلفت گردید و نوبت باشتداد غیظ و غضب رسید قریب بود که ذوالفقار از نیام
برآید و مقاتله عظیم در صحابه کرام واقع شود زیرا که امیر المومنین قسم شرعی یاد نمود که بر تقدیر نبش قبر فاروق را
از دوش سر دارم بلکه قبل از نیل مطلب وی را زنده نگذارم پس بمساعی [؟] انصار بهیئت مجموعی رضا [؟] صلاح و فتنه
وی بر اراده فاروق تن برضا نداده و ندا انتهی ملخصه و حال آنکه اصول معتبره بر زعم امامیه بآواز بلند ندای
ایمنی بگوش خاص و عام رسیده که هرگز حضرت امیر بکشیدن شمشیر از نیام در این وقت مامور نبود چه جای
قتل فاروق چنانچه مطالعه کتب فتن برین شاهد عدل است معهذا اگر اندک حظی از خرد دور اندیش
دارد نیک میداند که هرگاه حضرت قالع باب خیبر وقت احراق بیت فاطمه و اسقاط محسن بضرب در یا خلانیدن [؟]
کارد یا دنباله شمشیر یا ضرب لکد علی اختلاف روایاتهم المفتریات و زدن سوط بصفحه سیدة النسا [؟] تا آنکه بازوی
مبارکش شکست و انتساب تهمت زنا معاذ الله بسیرت مبارکه که موی اهل اسلام از استماع آن بر بدن میخیزد
حقیقة امثال این خرافات آبروی رواة این حکایات بقعر [؟] والذی تولی کبره منهم له عذاب عظیم
می ریزد ما و [illegible] سیف [illegible] نباشد بر مجرد نبش قبر بنیت نماز جنازه چگونه بجهاد سیفی سرانجام [؟] خواهد بود پس این همه
جوش و خروش چنانچه بهدیه او رسیده بود مخفی نیست حال فاروق چون کند در این مقام دعوی [illegible]
تا گرید [؟] باثبات آن از کتب معتمده امامیه صرف همت میکنیم که اما انتساب تهمت فاحشه پس
آنچه در تذکرة الائمه وارد است نص [؟] بر عموم امامیه حجت شافی است و روایت شیخ [illegible] از امام
ابوجعفر دلیل کافی است حیث روی انه قال علیه السلام فاما الشرک بالله فقد
انزل فیهما ما انزل وقال رسول الله صلی الله علیه وآله فیهما ما قال فقد کذبوا الله
ورسوله واشرکوا بالله واما قتل النفس التی حرم الله فقد قتل الحسین بن علی
واصحابه واما اکل مال الیتیم فقد ذهبوا بفیئنا الذی جعله الله لنا واعطوه غیرنا

واما عقوق الوالدین فقد انزل الله ذلک فی کتابه فقال النبی اولی بالمؤمنین من
انفسهم وازواجه امهاتهم فعقوا رسول الله فی ذریته وعقوا امهم خدیجة فی
ذریتها واما قذف المحصنة فقد قذفوا فاطمة فی منابرهم الی آخره مختصراً وعبارت
تذکره این است که حسنین حق و مستند انچه مخفین منسوب باهل بیت رسالت واقع ساختند و نسبت باستعفاء
بحضرت فاطمه دادن و دشنام دادن ها و غصب فدک و خلافت نمودن و کشتن و زدن آن مظلومه و ساقط شدن محسن که
ناهید و آتش بخانه پیغمبر انداختن الی آخر الهذیان واما احراق وغیره پس مجتهد جالسی در رد والفقار
مصنوع بصحت وقوع آن مدعی شده وعبارت تجرید خواجه خواجگان شیعه یعنی فاضرم فیه النار وکلام
امام اعظم حلی در شرح عبارت مذکور تائید آن میکند حیث قال وبعث الی بیت امیر المؤمنین علیه
السلام لما امتنع من البیعة فاضرم فیها النار وفیها فاطمة وجماعة بنی هاشم واخرجوا علیا
کرها وکان معه الزبیر فی البیت فکسروا سیفه واخرجوا من الدار من اخرجوا وضربت
فاطمة علیها السلام فالقت جنینا اسمه محسن الی آخر البهتان وملا باقر مجلسی در تذکرة
الائمه نیز بدعوی آتش انداختن گردن افراختن کما عرفت و ضرب تازیانه را از جمله معتبرات پنداشته
وصاحب اثبات الحق نیز تصریح بدان کرده و داد عار شکستن استخوانهای پهلوی مبارک فاطمه زهرا نموده
وعبارات دیگر کتب مثل تجهیز الجیش وغیر آن که از تالیفات مقلدین فاضل جالسی است در این معنی که آتش
بخانه زهرا زدند بکمال رسوائی حضرت امیر را بیرون کردند از نصوص قطعیه توان شمرد و از اینجا تحاشی امامیه
در کتب معتبر با طعن وقوع احراق هرگز مذکور نیست و شیخ حلی در کشف الحق و دیگران در غیر آن غیر از عزم
احراق چیزی دیگر در مطاعن خلفا ذکر نفرموده اند و رجوع از آن نه نموده از هم می باشد و همه استغفار
وهم یاد کنتوری با تکے نیز هنگامه می باشد پس مستتر بدانکه فاضل جالسی در عماد الاسلام در توجیه سکوت
و قعود مرتضی وقت تصمیم احراق بیت فاطمی گفته هذا القعود انما کان بسبب اذا لم یکن مستندا
بوصیة النبی صلی الله علیه وسلم اما اذا کان کذلک فیکون القعود واجبا واکو اما مینه تقول

إنّ النبيّ صلّى الله عليه وسلّم أوصى عليًّا بالصبر وعدم منابذة الثلاثة إلى آخر
ما قال وچگونه بزعم شیعه چنین نباشد حالانکه جناب امیر روبروی هزاران ملائک و حضرت جبرئیل و
جناب سید النبیین بر اختیار صبر وسکوت بر تحریف قرآن و هتک ناموس بنت سید انس و جان نعوذ بالله
من مکاید الشیطان عهود و مواثیق شدید مؤکد نموده بود کما ستعرفه ان شاء الله تعالی و ارتکاب تقیه بدلائل
بیشمار نزد امامیه بر آنحضرت واجب و کشیدن شمشیر از نیام و قتال با صحابه کرام منهی عنه و حرام بود چنانچه
اصول اربعه موضوعه خلفای ثلثه شیعیان متکفل این امور است آنهمه که مستند دلالت قطعی برین وارد
که قسم امیر المؤمنین در باره قتل فاروق فقط بر تهدید و تخویف محمول بود و هرگز اراده قلبی و تصمیم خاطر بر کشتن
خلیفه ثانی تعلق نداشت و در نفحاء قدرت کامله جناب اقدس احدیت وهو الذي انطق
کل شيء مشاهده کردنی است که ابو منصور طبرسی صاحب احتجاج بر طبق نقل مجلسی در بحار روایت می‌نماید
که چون خلیفه ثانی بآواز بلند گفت که اگر امیر المؤمنین از خانه خود بیرون نیاید خانه را خواهم سوخت
صحابه از شنیدن این قول متغیر شدند و انکار شدید کردند خلیفه ثانی گفت شما بیچارگان بروید که من چنین خواهم کرد حالانکه
مقصودم چیزی دیگر بود نه چیز دیگر پس جناب مرتضی بواسطه شخصی پیام بسوی عمر فرستاد که من برای
گرد آوردن آیات قرآنی در خانه مستور می‌شده‌ام و مشغول تالیف گردیده‌ام و بر زبانم سوگند
جاری شده که تا ازین امر فارغ نشوم از خانه پای خود بیرون نگذارم و بامور دیگر نپردازم انتهی
ملخصاً ازین روایت و آنچه در اراده نبش قبر فاطمی از علل شیخ المشائخ قبل ازین گذشته هویدا و
آشکار است که هرگاه مهاجرین و انصار بر تلفظ لفظ احراق و مانند آن انکار کنند و رعایت اهل بیت از دست
ندهند فاروق اعظم که از عدالتش جهان و جهانیان انتظام یافتند کی خیال و مجال داشت که سعادت خانه زهرا را
سوزد و حضرت امیر را بالقهر و جبر از خانه بیرون کشد و رسن بگلوی مبارکش اندازد و حضرت بتول را ضرب تازیانه
و اسقاط حمل مجروح سازد آنهمه تهمتهای عناد یهود و عناد مجوس است که زخمهای کاری از
فاروق در جگر داشتند و تهمتهای ضغائن دیرینه در مزرع سینه می‌کاشتند و عنقریب بآیات و احادیث

خواهی دانست که چون صدیق خواست که برای تنبیه مانعین زکوة پردازد فاروق بحمایت شان سخنان
وحق کلمه گوی آنها بیاد آورد فما ظنک فی اهل البیت الطاهرین عند نصب افضل الصدیقین
وصاحب عماد الاسلام با وصف کمال عناد و عداوت صحابه امجاد و ادعاء صحت روایت احراق در کتاب مختصر
مطبوع کما سبقت الیه الاشارة چون نزد اکابر اجابت علمای اعلام مصری نیافته در این وادی
سخنا فقال ان مقتضی تلک الروایات هو ان عمر بن الخطاب قصد احراق بیت فاطمة
واتی بالحطب فجمعه علی بابه لا انه وقع منه الاحراق فلعل ذلک کان غرضه
مجرد التخویف یعنی روایاتیکه در باب آتش زدن در کتب وارد شده اند مضمون آن جز این
نیست که عمر با اتباع خود بظاهر قصد سوختن خانه اهل البیت نمود و هیمه بر در جمع کرده نه آنکه آتش را افروخت
و خانه را سوخت و غالبا غرض او فقط تخویف کردن متحصنین بود و دگر هیچ والحمد لله علی ذلک چه هرگاه
مقصود از جمع کردن حطب و مهیا نمودن اسباب محض تخویف و تهدید باشد فقط قول لافعلن
ولافعلن یا آمرن ان یحرق علیهم البیت بطریق اولی تهدید و ترهیب خواهد بود
که برای انتظام خلافت صدیق اکبر که مثل حضرت علی او را منتسب بود وقت شورش اعراب احاطه
باسم کفار و مرتدین مثل عنسی و سجاح و مسیلمه کذاب از فاروق اعظم که بشدت و خشونت نوح علیه السلام
اتصاف داشت سزد از آن هم در صورتیکه مراد مولف از تصمیم عزم احراق آن باشد که حضرت فاروق
سعادة الدارین سوختن بیت فاطمه نهاد و نیت آن مصمم کرد و اگر معنی آنست که تهدیدا و تخویفا این کلمات
بر زبان آورده بود روشن شود جمع اهل بیت خلاف الفاظ منافی خاتمه رساله دیگر است که در حدیث ثقلین
نوشته زیرا که از مطالعه آن واضح می شود که احراق بعمل آمد و فقیر از افادات مولف بر حجیت
جهد اول عبارت این رساله آن است که فاروق بکمال جد و جهد اراده احراق مصمم کرد و خواست که خانه
مرتضوی را بسوزد و کلام او در صدر رساله دهم که محتوی بر لفظ تخویف است دلیل بر آنکه مقصود فاروق
امتناع از تخلف بوده نه سوختن و عبارت آخر آن دلالت اتمی بر استدلال بر وقوع احراق

١ سوره

است پس تناقض و تهافت کلامش و آنچه درین باب از علمای قوم سر میزند تماشا کردنی است که جمعی جو
احراق دارند و بعضی بتکذیبشان می پردازند و گروهی روایات صریحه آرند که فاروق گفت که مقصود من مجرد تخویف
بود و وقت صدور این کلام مهاجرین و انصار در کمال جوش و خروش آمدند و با جانب اهل بیت متوجه شدند و محب
جالسی هم دعوی احراق میکند و هم اقرار از آن مینماید حتی که جمع کردن همه را با لوازم دیگر بر تخویف و تهدید حمل می نماید
و حضرت مخاطب با این همه بلند پروازی لیکن تا اینها هنوز در نسبت احراق و قصد تخویف متردد است و باز بر وقوع آن
مستدل می شود با وصف تقصید و تخویف که خود ناقل آن نسبت علما و هم بدان اعتراف کردند کما عرفت آنفا
ارشاد می نماید که آنچه مروی است منحصر در دو چیز یکی احراق و دوم قلع باب لیکن لشیء عجاب از مثال همه واضح تر جهلا
عالم واضح و روشن می گردد که دروغ را فروغ نمی باشد و هر یکی از علمای مخالفین تکذیب دیگری می نماید و ایشان تا این
الجماعة فاوسه میسر فاعتبروا یا اولی الالباب این همه که گذشت مبنی بر این بود که روایت تهدید با احراق سالم عن
المعارض باشد فهو فی حیز المنع و از مجرد توجیه و ذکر آن صحت و اعتبار لازم نمی آید و بر اهل استقرا در ورود روایا
که بصراحت معارض آن باشد و در واقع مناط اعتماد و اعتقاد بحسب صحیح قرائن بلکه دلائل قاطعه همانست که الیه
بعد ذلک نموده اند بود بی شکی نمی ماند بعضی تقصیر اهل حق و بعضی بمذاق امامیه ایشان و هم اما الاول پس از آن جمله
روایتست ما ثبت باسناد القوی عن اسد الغابة و خلاصه اش آنکه حضرت امیر بطیب خاطر در رسید خلافت
بصدیق اکبر بیعت نمود و بخطاب اصحاب فرمود که چگونه بیعت نکنم بکسی که او را جناب پیغمبر امام مسجد خویش
گردانیده و من در آن وقت تندرست بودم نه بیمار و حاضر بودم نه غایب و اگر تقدیم مرا می خواست هیچ مانعی
درمیان نبود الفاظ حدیث اینست عن الحسن البصری عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه
قال قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم ابابکر وصلی بالناس وانی شاهد غیر غائب
وانی لصحیح غیر مریض ولو شاء ان یقدمنی لقدمنی فرضینا لدنیانا من رضی
الله ورسوله لدیننا بلفظه و مشابه روایات صاحب ریاض النضرة فی مناقب العشرة از اهل
بنوی تا این سبب ائمه عامی گشته و از انجمله روایت دیگر که حضرت امیر بمقدمه مذکوره استدلال بر صحت

خلافت بلا فصل ابوبکر صدیق نمود و گفت که از امامتش کاره نمیتوان شد که اورا آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در امر دینی امام فرمود در مقدمات که بانتظام بلاد و نظام امور دنیوی تعلق دارد چرا اورا
امام ندانم و ناخشنود نشدیم مگر بدینجهت که در مشوره خلافت ما را شریک نکردند انتهی محصلها و درین باب روایات
بسیار وارد است چنانچه مخفی نیست و منطوق روایت زید تخلف حضرت امیر المومنین و بیعت کردن آنجناب بعد
از تخویف و تهدید است این نظایر باهم متعارض اند و در نفس الامر در مقام روایت تهدید که اشرنا الیه لا یعبا
بها است اما امر ثانی پس علمای امامیه از قدیم الایام گفته اند که اجماع بر خلافت خلیفه اول
هرگز وقوع نه پذیرفته زیرا که بروایت صحیحین معلوم شد که حضرت امیر هرگز اقدام بر بیعت ابوبکر صدیق
نکرد تا زندگی جناب فاطمه زهرا و بعد انتقال آنجناب چون وجاهت باقی نماند راه مدارا و تسلیم پیمود
اعوان انصار شد پس اجماع و استحقاق متحقق نباشد چنانچه شافی علم الهدی امامیه و بحار مجلسی بر آن گواه است
و متاخرین تا این زمان همین تقاریر را اعاده می کنند و بر تطبیقات محققین اهل سنت که درین باب نوشته اند
و سعی بلیغ نموده گوش نمی نهند پس آنگاه بدل صحاح روایات اهل سنت همین باشد پس روایت زید ابن اسلم
البته لائق احتجاج و اعتماد نخواهد بود زیرا که مدلولش آنست که حضرت امیر و دیگر متخلفین بمجرد استماع
تخویف و تهدید فاروقی زبانی جناب سیدة النساء از مسلک خویش رجوع نمودند و تن به بیعت صدیقی
در دادند و این مدلول روایات صحیحه بخاری و مسلم مخالف صریح وارد کما قلتم و نیز مدلول روایت زید
آنست که جناب سیده علیها بجهت تهدید فاروق راه لینت اختیار کرد بعنوانیکه خوف و رعب را در قلوب
متخلفین القا نمود و مدلول روایت صحیحین بزعم امامیه آنست که هرگز طریق مدارا و تسلیم نرفته بر خشونت
ثابت قدم و راسخ دم باقی ماندند و ایضا از روایات صحیحه معلوم میشود که زبیر اینچنین تخلف نکرده و این روایت
مخالف آنست و نیز روایتی دیگر است بجز روایت زید که زبیر شمشیر کشید و آخر نوبت بدان
رسید که شمشیر از دستش گرفتند و بر سنگ زدند تا آنکه پاش پاش گردید و هنگامه کارزار بر پا شد
چنانچه ابن شهاب گفته و از این روایت تسلیم زبیر بعد استماع تهدید دریافت میشود پس منافات لازم

آمد و جواب

آمده احتجاج بروایت تهدید باحراق درباره اثبات ضغائن از درجه اعتبار باطل و از مرتبه اعتماد
ساقط گشت الکنون بعضی از مضامین که در روایات مختلفه موجب غلط شود و تطبیق از ان بظهور رسیده
باید شنید که لانسلم که حضرت امیر علیه السلام باعتقاد عدم استحقاق خلیفه اول از متخلفین باشد و ازینجاست که
احدی از روایات صحاح دلالتی بر قیل و قال جناب امیر علیه السلام در استحقاق این منصب نسبت بحضرت افضل
الصدیقین ندارد بلی از ظاهر روایت صحیحین در قصه فدک بروایت ام المؤمنین صدیقه میتوان دریافت که در بیعت صدیق
تا زندگی فاطمه زهرا علیها السلام مکث نموده و این تاخیر چنانچه در عدم اهلیت صدیق نقص نیست همچنین تاخیر مذکور در نفس
تخلف هم نقص نمیتواند شد زیرا که بروایت فریقین حضرت امیر علیه السلام قسم خورده بود که بعد سید الکونین علیه السلام ردا بر دوش
نه افگنم تا که سور و آیات قرآنی را حفظاً یا کتابةً جمع نکنم کما فی الاستیعاب والصواعق من کتبنا وغیرها
من کتب الامامیه مثل الاحتجاج للفاضل الطبرسی وقد صرف محصل یا رواه آخر این امر عظیم که اهتمام شانش
بروجه کمال واقع شد بدون تمهید و زمانه متصور نشود و هرچند حال جمیع اهل بیت و صحابه کبار از
مسند و دهی کما فی تالیفات المحقق الدهلوی تا مدت دراز در فراق برگزیده تمامی انفس و آفاق دگرگون
و بیانش از حوصله تحریر بیرون باشد لیکن درین باب جناب سیده رضی الله عنها را خصوصیتی مزیدی
زائد الوصف نسبت بهمه بزرگان حاصل بود که بر ناظرین و متتبعین علم سیر و تواریخ پوشیده نمی‌ماند و مسلم که
نزد حضرات شیعین تائید و تقویت حفظ و صیانت حضرت بتول زهرا آن وقت اسقاط محسن بیگناه و احراق
بیت اهل بیت سید الانبیاء الی غیر ذلک من الافترات بر خلاف مقتضای شکایت بود در باره متبولین شیعه که
احدی از آنها در اوقات مذکوره باعانت فاطمه زهرا نخواهد پرداخت کما سیجی انشاء الله تعالی مستحضر
داولی هم نباشد لکن نزد اهل حق تسلیه بیمار ایشان هم در صحت هم در ایام بیمار از متحتمات علی بود و قس
نه احوال بیجان سوال المتقین که پژمردگی و افسردگی ایشان سوهان روح و روان و موجب کاهش جسم و جان
نمودار شد و بعضی از شکایات و شستانه مثل تهدید او در تقریر خلافت در سقیفه و مانند آن نیز ضمیمه گشت الی
غیر ذلک من الامور التی فصلت فی المطولات پس نظر باین وجوه اگر استبدادی و مکثی در بیعت صدیق

بمیان آید بجای خویش است نه مثبت مدعای مدعی بد اندیش فلیفعل که در بسیاری صحاح و سنن بسیار
از روایات موجود باشد که مدلول مطابقی آن بعینه تغییر رسید انکشاف صبح خلافت مسیلمه سلیست الکاسبین
منه و تازه تر آنکه ابن سعد و حاکم و بیهقی از ابی سعید خدری در قصه بیعت و تقریر خلافت ابوبکر صدیق رض روایت
میکنند که در همان روز که عمر رضی الله عنه بیعت نمود و مهاجر و انصار بیعت خلافت صدیق کردند آمد صدیق
بر سر منبر بر آمد و در قوم نظر کرد و در نیافت که زبیر در حاضرین نیست کسی را طلب داشت و خطاب نمود که
تو فضائل خویش را شمار میکنی و مخالفت جماعت مسلمین میخواهی زبیر گفت ملامت مکن ای خلیفه پیغمبر خدا صلی
الله علیه و سلم و از آنچه بر زبانم رفت بگذر و در پی مواخذه مشو من بعد معلوم کرد که علی رضی الله عنه نیز شریک
قوم نیست کسی فرستاد و با او نیز معاضد شد و همین قیل و قال و معذرت در میان آمد و این هر دو بزرگ
از طیب خاطر بعد از آن در بیعت کردند انتهی مختصراً و همچنین در روایت صحیح موسی بن عقبه و حاکم از عبد الرحمن بن
عوف که گفت که ابوبکر صدیق رض خطبه خواند و فرمود که بخدا یا الهی گاهی حرص امارت لیلاً و نهاراً سراً
و علانیتاً نکردم و لیکن از فتنه ترسیدم و در امارت راحتی نمی بینم و طاقتی و قوتی ندارم مگر آنکه حق تعالی
دستگیری فرماید بعد از آن علی رضی الله عنه و زبیر معذرت کردند و گفتند ناخوشنود نشدیم مگر بجهت تاخیر مشوره
و در سزاوار تر بودن صدیق باین منصب جلیل شکی نداریم او یار غار پیغمبر خدا است صلی الله علیه و سلم
و شرف و بزرگی او بالیقین میدانیم آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حیات خود او را امام و پیشوای نماز فرموده
الحاصل احادیث اصحاب رضی الله عنهم که شریک واقعه باشند بمقابله حدیث لیس الخبر کالمعاینة
بر حدیث ام المومنین مسطور که حضور در آن مجامع ندارند حضور حضرت زهرا بر اصول با سیم هرگز ثابت نیست رجحانی
داشته باشد چه جای آنکه محصلش نفی بیعت تا شش ماه بود و محصول روایات اصحاب بیعت تصریحی
قریب وفات جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم باشد که اسهل از نفی مذکور است و قد ثبت ان الاثبات
مقدم علی النفی و روایت معرفت امام یعنی من لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
و مانند آن که در کتب معتمده مندرج است موید همین است که طول تاخیر در بیعت واقع نشده و همراه

سعد بن عباده بر تخلف علی ما فی الصواعق والصواقع ضعیف و مردود بلکه خلاف آن از حقیقت بیعت
با وصف صحت و اعتماد طرق نزد محدثین مردود و مسترد دعوی تخلف اسامه بن زید و سعد کما قال الحلی فی نهج الحق و صحیح
از احادیث مطرود و از نقل سید مرتضی در شافی و مجلسی در بحار میتوان یافت که نزد اهل سنت رجوع سعد بن
عباده راجح است و مرجوح پس معلوم شد که بقاعدهٔ ائمه که از صحیحین دریافت می شود در اجماع قادح
نیست باقی ماند سخنی دیگر که تعلق بسند احادیث وارد و آن را بتماسی بیهقی و امثال او چنانچه بر ناظرین شرح
بخاری مثل ارشاد ساری مخفی نیست میتوانم گفت که این روایت که دال بر تاخیر بیعت است و ابو سعید راوی آن
بسبب عدم اسناد زهری ضعیف است و غیر مقبول و روایت ابو سعید که منطوق آن بیعت امیر المؤمنین و
حضرت زبیر رضی الله عنهما روز اول است مسند و موصول پس این التباس صحیح خواهد بود و بعد التطبیق
تطبیق و دفع اختلاف روایات عقلاً و نقلاً آشکار شده ضرور بدان نماند که گویم بیعت اولی و ثانی با تجدید
ثانیه علانیه واقع شده این همه که دیدی و شنیدی بر تقدیر تسلیم لفظ احراق بیت فی الاجوال لقد و قد
در مقابله طائفه امامیه که درباره سخن سازی سعد و عدم النظیر اند می توان گفت که در حدیث فاطمی لفظ لیفتن بود
چنانچه صاحب استیعاب بر تصریح جامعین بعضی از امامیه روایت کرده اگرچه در نسخه قدیمه آن که از نسخه مصنف
منقول است دلالت بر اشتباه شان دارد و حکم می نماید که لفظ لیفتن از فی بمعنی رجوع باشد و لفظ
وفتن در لغات غرائب احادیث مثل نهایه هرچند بمعنی قتل و احراق و اثم و کفر الی غیر ذلک مستعمل است لیکن
در اصل بمعنی امتحان و سوال واقع شده پس محتمل که مراد فاروق تهدیداً و تخویفاً غیر ما صحبنا مستفن
باشد که آنگاه تنفر و آوارگی اند را هم شامل است و چون جناب معصومه حکایت قول و لا فعل پیغمبر باید
پس باید که تخصیص با حراق نماید حتی منطبق الحکایه علی المحکی عنه لیکن راوی بسبب خوش روایت المعنی بموجود
معنی احراق حمل کرد پس تطبیق هم حاصل می شود و دلالت بر تهدید احراق هم ندارد فضلاً عن التصمیم و سر
کتب متعدده سیما حضرات امامیه که در احادیث بسیار بلکه روایات بیشمار اشتباه روات و حمل
چنانچه از مجلدات بحار و شروح کلینی روشن و آشکار است مخفی نیست که اشتباه و وهم راوی

استبعادی ندارد و هٰذا غایة ما فی المقام ولنرجع بعد الی بقیة الکلام **قوله** بیچاره اعرب آه

اقول اگر بنائے کلام بر مذهب اهل سنت است پس حاشا که بر وفق مرویات و تصریحات علمائے کرام ایشان
ذوی المراتب الرفیعه مصداق این حدیث باشند چنانچه در عبارت فاضل کرمانی و حافظ ابن حجر عسقلانی که
خود نقلش فرموده ملاحظه نموده باشد حاجتی بذکر مکرر نیست و اگر اساس آن بر اصول امامیه است پس قطع نظر از آنکه
بر محل خود ثابت است کما لا یخفی صدور دعوی مراتب نصر برای کسانیکه مورد ارتداد و احداث او شده بود از جناب
مؤلف بتقلید کنتوری برای ابرام مطاعن که الفاظ حدیث دلالت کند بر آنکه این سانحه بر کسانی خواهد گذشت
که مزید قرب و خصوصیت آنها بخدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثابت باشد انتهی محصله تشنیعی را مستحق شده
شدید بیش بیان کما ستبینه ان شاء الله تعالی فی المسلک الآخر مفصلا **قوله** فانظر الی ما اثبتک علی حال

اقول ان عنیتم بالارتداد رجوع لمالک بن نویرة واتباعه واشیاعه عن اصل اعتقاد
التوحید والنبوة والمعاد کما یدل علی هذه الارادة اثبات اسلامه فی الاقوال الاتیة
والعبارات التالیة المنقولة من تحفة النوادر والمقصد الاقصی والصواعق لان الاسلام
ینافی الردة المذکورة لا الارتداد بمعنی تبدیل الامور الشرعیة والتقصیر عن الحقوق
الحکمیة فنحن لا ندعی انه کان منکرا لاصل الایمان ونبیه وقاتله ابو بکر الصدیق بهذا
السبب ولا نقول انه اشرک بالله کما ادعیتم فی القول السابق بل نقول انه لو کان
کذلک لما وقع الاختلاف من اکابر الصحابة فی قتاله بل وجب اتفاقهم حینئذ
فی استیصاله فان من اشرک بالله تعالی وانکر الاسلام بعد قبوله فقتاله واجب لیس
محلا للخلاف والشقاق بل هو عند الجمیع موضع الوفاق وان عنیتم بارتداد المالک
المذکور انحرافه عن بعض الحقوق واحداثه فی الشریعة ما لم یؤذن به الله سبحانه
فهب انه کذلک لکن لا یمتنع اجتماع الاسلام مع هذه المرتبة علی ان القول باسلامه
قبل تفحص الاخبار کما وقع من الفاروق الاعظم لا یدل علی طهارة اعتقاده و

کمال ایمانہ و عدالتہ فی الواقع ایشاں را باثبات تبدیل و تقصیر و احداث مالک بن
نویرہ کہ بجہت انکار زکوٰۃ مرتد شدہ او را از ہم انداخته و بس مخفی نماند کہ این مطلب بصحت روایات فریقین مبین است و اثباتش
از کتب طرفین غیر متعسر اما اثباتش از کتب اہل حق پس از غایت وضوح اظہر من الشمس و ابین من الامس
مطالعہ کنندگان صحاح ستہ و شروح آن و کتب کلامیہ بر آن کافی است لیکن درینمقام بر عبارت صحیح بخاری اکتفا
نمودہ می شود و ہی ہذہ ورای ابوبکر قتال من منع الزکوۃ فقال عمر کیف تقاتل وقد
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا الہ الا اللہ فاذا
قالوا لا الہ الا اللہ عصموا منی دماءہم واموالہم الا بحقہا وحسابہم علی اللہ فقال
ابوبکر واللہ لاقاتلن من فرق بین ما جمع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثم تابعہ بعد
عمر فلم یلتفت ابوبکر الی المشورۃ اذ کان عندہ حکم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
فی الذین فرقوا بین الصلوۃ والزکوۃ وارادوا تبدیل الدین واحکامہ قال النبی صلی
اللہ علیہ وسلم من بدل دینہ فاقتلوہ و اما اثبات آن از کتب امامیہ پس کتاب مجمع البحرین
اینک حاضر است مولفش در تحقیق لفظ ردت بجہ نوشتہ است ازان باشند سفینہ صبح صادق ہویدا و
آشکار است کہ او باستماع خبر قیامت اثر وفات خیر البشر منکر زکوۃ شد و بمقتضای عدم سوغ ایمان
فرضیت زکوۃ را از نظر آیت کریمہ خذ من اموالہم صدقۃ تطہرہم وتزکیہم بہا و عدم لحاظ
اقیموا الصلوۃ و آتوا الزکوۃ مختص بآن نبوت اعتقاد کردہ و جحد بودن آنکہ احداث این قول و تبدیل
ما تقرر فی الشریعۃ الغرا حالت منتظرہ باقی نیست قال صاحب الکتاب المذکور والردۃ بالکسر
والتشدید اسم من الارتداد واصحاب الردۃ علی ما نقل کانوا صنفین صنف ارتدوا عن
الدین وکانوا طائفتین احدہما اصحاب مسیلمۃ والاخری ارتدوا عن الاسلام و
عادوا الی ما کانوا علیہ فی الجاہلیۃ واتفقت الصحابۃ علی قتالہم وسبیہم واستولد
علی علیہ السلام منہم الحنفیۃ والصنف الثانی لم یرتدوا عن الایمان ولکن

انکروا فرض الزکوة وزعموا ان خذ من اموالهم خطاب خاص بزمانه
صلی الله علیه وآله وسلم انتهی بلفظه و ان شاء الله تعالی بعضی از عبارات و روایات دیگر که در اثبات مقصود زیاده
تر مفید خواهد بود درین نزدیکی معروض خواهند شد و کسانیکه اورا با وجود ثبوت روشن بالمعنی المذکور در کتب
امامیه بعلت اتحاد مذهب و ملت مومن پاک اعتقاد می پندارند اگر دعوی حقیقت اجتهاد و برای او نصب العین
وا زند اثباتش بر ذمه شان خواهد بود و تا آنکه از قبل ایشان ثابت نگفته ندارد کسی با تو کاره
ولیکن چه گفته و بیانش بسیار و بحمد الله که مملوکان مالک و طرفداران آن بی نصیب و مالک بر اثبات
اجتهادش قدرتی ندارند چه اگر مالک ایشان اعتقاد خالص بحقیقت خلافت حضرت افضل الصدیقین نداشت
جناب امیر المومنین را امام برحق و خلیفه مطلق مینداشت چنانچه به استر فی مجالسه و غیره فی غیره و کلام
المولف الصفا مشعر بدانست در ینصورت نیز اطاعت عمال ابوبکر صدیق و عطاء صدقات و مال زکوة بانشا
تقلید المذهب الامامیه و رعایة لوجوب التقیه بر ضرور بود چون او از اختیار مسلک اثنا عشریه دست
کشیده و در مخالفت جناب مرتضوی و شیعیانش که بامر مقدس جهانی مطاع لازم الاتباع بیعت بخلیفه اول
نمودند کما فی البحار مصر گردید و قد تقرر فی خاتمة التجرید ان مخالفیه فسقة بسبب اجتهاد و استنباط مسائل
شرعیه هیچ انکار و منع زکوة از دلائل تفسیقه کجا برمی آید بر اصول امامیه قیاس نباید پس انچه بوی رسید از خدا
رسید زیاده برین نیست که اگر بجهت اشتباه کافر نباشد لیکن مرتکب گناه کبیره بلکه اصرارش برین گناه امری
که برجای خود مرصوص و براهین یقینیه مکشوف بلکه منصوص است **قوله** چون مومن پاک اعتقاد الخ **اقول** مخدوش
است بچند وجه **اول** آنکه منکر زکوة را که اسفار معتبره فریقین بران دلالت دارد مومن پاک اعتقاد پنداشتن
بتحریر و تصحیح بسید بر بنا انصاف برداشتن **دوم** آنکه عبارت مجمع البحرین که آنفا منقول شد و تفصیل آن
که صریح سخافت و خرافت مالک باشد بعد ازین خواهد آمد نص است در اینکه هرگز وی را اعتقاد
و خلوص بجناب مرتضوی حاصل نبود حضرات امامیه محض بنا بر عصبیت و عناد اهل حق و انهماک در مطاعن عمو
حضرت صدیق این همه دراز نفسی اختیار کرده اند بلکه قتال و بر اشتر روا و اقارب او بجهت

انکار زکوة که مخالف شعایر اسلام است از صحابه کرام سر زده سوم آنکه اگر او مومن پاک اعتقاد بود
بتقلید مرتضی و خلص صحابه ایشان که عقب ابو بکر صدیق نماز میگزاردند چنانچه حق الیقین باقر مجلسی وکذا
کتب احادیث کلامیه شیعه برآن دلیل است براضی و نگاه مخالفت و عداوت از ایشان و نهی
خروج بر خلیفه وقت بدون بیعت امام که جایز نه پنداشتی وقد تقرر فی المیزان ان دفع التالی یوجب
لرفع المقدم ما کان چهارم آنکه در بعضی از تفاسیر شیعه مومن پاک اعتقاد و راس رئیس شیعیان ابی مجاد
[illegible] انکار بر داران شغال خلافت میگفت که بسلخ زکوة و صدقات که نزد شما آید هم نرسانید بلکه حضرت
مرتضی که خلیفه برحق و امام وقت است خواهم داد و نه آنکه میگفت که بعد از وفات سرور کائنات اصلا زکوة
فرض نیست کما لا یخفی علی احد من العقلا فضلا عن الفضلا **قوله** و برین گناه رسید الخ **اقول** حصر که از
قید فقط مستفاد می شود یعنی گناهی از وی صدور نیافته مگر اینکه او خلاف صدیق المغصب حق مرتضی
پنداشت این جرم و اثم باعث قتل و خونریزی او و موجب سر و نهب قبایل او و اسر اهلش گردید سنا فی
عبارت مجمع البحرین است قد عرفته انفا فلا حاجة الی اعادته ثانیا بالجمله چنانچه شیطان به مخالفت امر
الهی خود را از موحدین کالیس شمرد مالک هم با وصف ملاحظه اطاعت مرتضی بنسبت بحضرت صدیق سر از
بیعت پیچید پس چگونه مومن پاک اعتقاد نباشد که ایمان خود را برهم حضرت مولف بکمال رسانید و بر ناظرین مجالس
قاضی نور الله شوستری بلکه وفیات الاعیان بعضی از امامیه پوشیده نیست که هم کسی باقی نمانده باشد
که او را در دایره تشیع داخل نکرده باشند فتدبر فانه دقیق و بالتامل حقیق و بحمد الله که علمای اهل حق
شکر الله مساعیهم فی الدین ورضی الله عنهم اجمعین در شرح احادیث خیر الانام علیه الصلوة والسلام سیر در اسفار
معتبره علم کلام بتحقیق الزام طرح اقامت ادله بر ردت مالک [illegible] بالمعنی المشار الیه کرده مطاعن امامیه را
از جمل [illegible] بنیاد [illegible] کرده اند [illegible] الاطلاع علیه مع فواید جمه فلیطالع ثمه **قوله** چنانچه علمای ما الی آخره
اقول علمای امامیه درین مقام هرزه گفته و بهوای که از ائمه ایشان در محبت و وفاداری مالک [illegible]
یافته اند هیچ تدبیر تحقیق نیست بلکه زبان حال هر یکی از سلف و خلف طایفه شیعیان [illegible]

مترنم است بلبت عشق از روی حیا بر پرده تقوی برشوت :: طبل پنهان چه زنم طشت من از بام
افتاد :: زیرا که شریف مرتضی امام الائمه طائفه در کتاب شافی که بجواب مغنی قاضی القضاة عبد الجبار معتزلی بقالب
تالیف در آورده بمقتضای حبک الشیء یعمی و یصم و صدد آن [illegible] ردت مالک را بمعنی انکار زکوة از دائره ممکن
بیرون نماید چنانچه عبارت شریف مذکور که حجیر نگار [illegible] است بچشم عبرت بین ملاحظه باید کرد وامّا ما صنع
خالد فی قتل مالک بن نویرة واستباحة ماله وزوجته لنسبته الی الرّدّة التی لم یظهر
منه بل کان الظاهر خلافها من الاسلام ویجری مجراه فی العظم من تغافل عن
امره ولم یقم فیه حکم الله تعالی واقرّ علی الخطاء الذی شهد هو به وقبل ان
نقتصّ ما روی من الاخبار کیف یجوز عند خصومنا علی مالک واصحابه جحد
الزکوة مع المقام علی الصلوة وهما جمیعا فی القران لانّ العلم الضروری بانهما
من دینه علیه السلام وشریعته علی حدّ واحد وهل نسبة مالک الی الرّدّة مع
ما ذکرناه الا قدح فی الاصول ونقض ما تضمنه من انّ الزکوة معلومة ضرورة
من دینه صلی الله علیه وسلم واعجب من کل عجیب قوله وکذلک سائر اهل الرّدّة
یعنی انهم کانوا یصلّون ویجحدون الزکوة لانا قد بیّنا انّ ذلک مستحیل غیر ممکن
وکیف یصح ذلک وقد روی جمیع اهل النقل انّ ابا بکر وصّی الجیش الذین انفذهم
بان یؤذّنوا ویقیموا فان اذّن القوم الذین بازائهم واقاموا کفّوا عنهم وان
لم یفعلوا اغاروا علیهم فجعل امارة الاسلام والبراءة من الرّدّة الاذان والاقامة
وکیف یطلق فی سائر اهل الرّدّة ما اطلقه من انهم کانوا یقیمون الصلوة وقد علمنا
انّ اصحاب مسیلمة وطلیحة وغیرهما ممن ادّعی النبوة وخلع الشریعة ما کانوا
یرون الصلوة ولا شیئا مما جاءت به شریعتنا انتهی بعینه هرگاه اهل حق ابن مطاعن
کما ینبغی قدیما و حدیثا از بیخ بنیاد مستاصل نموده اند و قبل ازین ردت مالک را بمعنی مذکور

کتب عامه طائفه بمنصه ظهور جلوه گر گردید پس حاجتی بان متعلق نیست که افادات شریفه را از آغاز
تا انجام زیر و زبر کنم و باکات تفضیله در هر مقام حرف زنم مگر ایقاظا للنائمین وتنبیها للغافلین و در تحفه
شریف مذکور باستبعاع منع زکوة و اقرار باداء صلوة قبیل قال کرده بحث کنم تا مقدار شعور و اعتبار
با بیان مبانی مذهب شیع بر همه کس هویدا و آشکار شود بحث اینکه اگر مراد از معارضت صلوة و
زکوة و دعوی انیعنی است که اکنون ممکن نیست که احدی باحدیهما دون الآخر قائل گردد فمنع
اغرب من کل غریب عند المنصف اللبیب بکذلبش شبهه نیست که علمای فریقین در کتب
خویش آورده اند اما کلام علمای مخالفین پس قبل ازین گذشته اما کلام علمای اهل حق پس در مقام
انچه فخر المتکلمین امام المتبحرین در تفسیر کبیر تقریرش فرموده
سپرده فانظر الی عبارته احتج مانعوا الزکوة فی زمان ابی بکر
وقالوا انه تعالی امر الرسول باخذ الصدقات ثم امره ان یصلی علیهم و ذکر ان صلوته
سکن لهم فکان وجوب الزکوة مشروطا بحصول ذلک السکن ومعلوم ان غیر الرسول
لا یقوم مقامه فی حصول ذلک السکن فوجب ان لا یدفع الزکوة الی احد غیر الرسول
واگر مقصودش اینست که حق تبارک و تعالی در جاهای بسیار هر دو عبارت را در کتاب مستطاب
خویش جمع کرده وهم آورده پس مسلم است لیکن با مدعای شریف که استحاله انکار یکی بی دیگری از ادای
زکوة و اقرار صلوة است ربطی ندارد زیرا که نه بدیهی است و نه برهانی بران قائم شده که هرگاه دو چیز در کلام
شارع مقارن یکدیگر مذکور شود تمامی احکام و قیود و جهات هر دو مساوی الاقدام باشد فکیف که هر دو
درین امور بر مسلک واحد متفق اللفظ و المعنی باشند و درین مقام خود اولیای شریف را حکم میکنیم که خدا را بی رو و ریا
و بدون نفاق و تقیه ارشاد فرمایند که در محاورات کتاب مجید هر جا که زکوة مقارن صلوة می آید
مصطلح شرعی مراد می گیرند یا تصدق علی الاطلاق پس اگر اعتقاد یا عدم امتیاز در رطب و یابس دیگر چیز
باعث شد که در کریمه انما ولیکم الله زکوة را خلاف اللدرایه معتقدایان مر بر تصدق حمل مفرمایند و خدام

تعریف اینها بیهوده صرامی خویش یا زمانده بودن لفظ زکوة بعینه از لفظ صلوة بمعنی صدقه تجویز می
نمایند بلکه بحقیقت بودن زکوة در معنی نقل مدعی میشوند حالا بالمعروض مهوت رسید که حمل زکوة با وصف عطف
صلوة بر معنی شرعی در آیات مذکوره ضروری نیست فیهدم اساس ما هو بصدده و [illegible] از این تقریر است مایک
نیست که تعریف ایشان گوید تو در معنی خارج از بقعه امکان است بلکه غرض ایشان تعلیم است که ائمه امامیه ثقة مباحث
کلامیه و اهل مناظره از دست میگذارند دراه فواید [illegible] در مدارک علما و معارک حکما اکثر یافته میشوند
و اگر در بحث مذکور زکوة را بمعنی [illegible] سده آنچه در اینجا افاده نموده اند فراموش نشا زند پس لا محاله
قایل بامعنی میشوند که [illegible] کتاب امیر المومنین که با اظهار عمده متکلمات امامیه و قدوه اهل صباحت و بلاغت و
فصاحت و براعت بیش اثنا عشر اعنی بی بی بلقیس خاتون [illegible] دینار الطلائی یا [illegible] خزانه تمامی عالم در
ایام پیغمبر صلی الله علیه و سلم مجتمع گشته بود تا عطا محصول ملک شام با ضمیمه چهل هزار دینار در عین
رکوع مورد زکوة مفروض محسوب شد کما سیجی تفصیله علی وجه لا مزید علیه فی الاوراق التی تتعلق بعض
رسائل المولف انشاء الله و هو مما یضحک علیه الثکلی فضلا عن بعض الفضلاء دوم آنکه اگر مطلب ایشان که
ممکن نیست که شخص مجتهد بوجود احدهما و الآخر حکم کند پس ثبات باب اجتهاد و برای مالکان خوارق [illegible]
اولیا شریف مرتضی خواهد بود و این جمله مستبعدات بلکه محالات است چه از روایات و عبارات علمای شیعه
قبل ازین بمعرض وضوح آمده که مالک بیعت صنف اسلام و مخالفت امام از حدود الهی و واجبات شرعی
تجاوز کرده و هرگز لیاقت اجتهاد نداشت پس سلب امکان حکم بر فضیلت احدهما و تحدید صفة الآخر
از شخصی که بمرتبه اجتهاد رسید لازم می آید که مالک ملعون یا کم باید مخالف اصحاب کبار و اهل بیت
اخیار بودند چنانچه آنفا گذشته اگر وجوب نماز قائل باشند ضرورت که بوجوب زکوة هم قائل شوند
بلکه نفس انحراف و حرص مال که در [illegible] ثابت اقتضای آن دارد که از ادای زکوة سر باز زنند
و از نماز دست ندارند چنانچه گفته اند که قرآن بر زبان است و در میان جان [illegible] بیابای
چو خر در گل بمانند [illegible] گر همه خواهی صد بخواهند سوم آنکه مسلمانان که وجوب زکوة ضروری دین است لکن

جماعتهای دیگر اتباع او اختیار کرده‌اند مگر هیچ این طرفه صناعت دیگر است که شریف مرتضی عبارت
خصم خود را بر غیر محل و صور آمیز خویش فرود آورده و در پی نقض آن شده و بر ظاهر است که اگر چنین
حیله‌ها و تجاهلها بکار رفتی بر هیچ عبد الجهال شهره می‌شد که شریف از عهده جواب سبکدوش
و فارغ البال گردید و چگونه ضخامت کتاب به جزو متوسط میرسید فکیف که از شصت هم متجاوز باشد
و اگر کسی را در کلام کمترین خلایق هنوز شبهه باقی مانده باشد عبارت قاضی مزبور که خود شریف در کتاب
شافی آورده و مسلم در کف خویش داشته ملاحظه فرمایند و آن عبارت اینست شُبهَةٌ اُخرى لَهُم
وَذَكَرُوا قِصَّةَ خَالِدِ بنِ الوَلِيدِ فِي قَتلِ مَالِكِ بنِ نُوَيرَةَ وَمُضَاجَعَتِهِ امرَأَتَهُ مِن لَيلَتِهِ
وَاَنَّ اَبَا بَكرٍ تَرَكَ اِقَامَةَ الحَدِّ عَلَيهِ وَزَعَمَ اَنَّهُ سَيفٌ مِن سُيُوفِ اللهِ سَلَّهُ اللهُ عَلَى
اَعدَائِهِ مَعَ اَنَّ اللهَ تَعَالَى قَد اَوجَبَ القَوَدَ وَحَدَّ الزِّنَا عُمُومًا وَاَنَّ عُمَرَ نَبَّهَهُ وَقَالَ لَهُ اقتُلهُ
فَاِنَّهُ قَتَلَ مُؤمِنًا ثُمَّ قَالَ الجَوَابُ عَن ذَلِكَ بِمَا قَالَهُ شَيخُنَا اَبُو عَلِيٍّ وَهُوَ اَنَّ الرِّدَّةَ ظَهَرَت
مِن مَالِكِ بنِ نُوَيرَةَ لِاَنَّهُ جَاءَ فِي الاَخبَارِ اَنَّهُ رَدَّ صَدَقَاتِ قَومِهِ عَلَيهِم لَمَّا بَلَغَهُم مَوتُ
رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ كَمَا فَعَلَهُ سَائِرُ اَهلِ الرِّدَّةِ فَاستَحَقَّ القَتلَ ثُمَّ قَالَ فَاِن
قِيلَ كَانَ يُصَلِّي قِيلَ لَهُ كَذَلِكَ سَائِرُ اَهلِ الرِّدَّةِ وَاِنَّمَا كَفَرَ بِامتِنَاعٍ مِنَ الزَّكٰوةِ
وَاِسقَاطِ وُجُوبِهَا دُونَ غَيرِهِ انتهى منشا غرت و وهم شریف مرتضی اینست که بادراک محمل
صحیح که عبارت قاضی بران محتوی است و فریقین روایت کرده اند متوجه نشده شعر اِذَا لَم یَکُن لِلمَرءِ
عَینٌ صَحِیحَةٌ ❊ فَلَا غَروَ اَن یَرتَابَ وَالصُّبحُ مُسفِرٌ اکنون بدانکه عبارت مذکوره دو محمل دارد
یکی آنکه تصریحش در صدر گذشت دوم احتمالیکه مبنای اعتراض شریف است و شک نیست که هرگاه
تخییل فاسد او را بادله قاطعه باطل کنیم لا محاله اول متعین خواهد بود باید دانست که خیال فاسد شریف
در معنی عبارت صاحب مغنی که بتقیید قتل آنرا مقید است که مالک بن نویره بمجرد استماع خبر وفات رسول خدا صلی الله علیه
وسلم صدقات را بر قوم خود رد کرد چنانچه سائر اهل ردت مثل مسیلمه و طلیحه و غیر هما صدقات را بر قوم

...ت کہ کفر و ارتداد ان بعض

...على تجویز نتواند کرد باقی ماند آنکہ طاعن

...ن مرحلہ بذکر عبارت صاحب مفاتیح شرح مصابیح

...ح تعلقت الروافض برواية ابي هريرة للطعن في

...ي الله عنهما وادعوا فيهما المناقضة تعنتا والحادا

...تكذيب والطعن في السلف وقالوا قد اخبر ابو هريرة في اول الحديث

...العرب وارتدادهم وفي آخره عن ابي بكر انه قال لاقاتلن من فرق بين الصلوة والزكوة

ولم يكن في الحديث ذكر الصلوة والزكوة حتى يقول ابو بكر لاقاتلن من فرق بينهما وقالوا

ان عمر لم يوافقه على الحرب لقيام الدليل على قوله ولكن مساعدة وتقليدا له كمن يدعي

العصمة له واني له ذلك واذا كان كذلك فانهم كانوا مسلمين كما في آخر الحديث

فكيف جاز لهم قتلهم وسبيهم وان كانوا كفارا مرتدين كما في اول الحديث

فما معنى القول بان لا فرق بين الصلوة وما معنى سبيهم واستعبادهم وقد اجمع

على ان المرتد لا يسبى ولا يستعبد فلم يحل فعله وصنعه عن تعسف وسوء السيرة

وسريرة وقد كان القوم متاولين بمنع الزكوة محتجين بقول الله تعالى خذ من اموالهم

صدقة ومثل هذه الشبهة توجب الكف عن قتلهم وسبيهم قلنا قد ثبت بروايات

صحيحة عن ابن عمر رضي الله عنهما وانس وغيرهما ذكر الصلوة والزكوة على ما ذكرت

في الطرق وبرواية ابي هريرة رضي الله عنه ايضا رواه محمد بن اسحق بن خزيمة امام

الائمة في الحديث باسناد صحيح الى ابي هريرة ومع ذلك يستبين ان ابا هريرة انما

لم يذكر الحديث بتمامه اعتمادا على معرفة المخاطبين فانه كان شائعا و...

الجمع بين اول الحديث وآخره ودفع شبهة الرفضة ان الذين ارتدوا كانوا صنفين

ارتدوا

ارتدوا عن الدين وحر...

من كفر من العرب وهم ...

اهل اليمن وغيرهم وناس اخرون ارتدوا ...

الصلوة والزكوة وغيرها وعادوا الى ما كانوا عليه ...

... بسيط الارض احد الا فى مسجد مكة والمدينة ومسجد عب...

... لما جواثاء وهم الذين عناهم ابو هريرة فى اول الحديث والصنف الاخر

... بين الصلوة والزكوة واقروا بالصلوة وانكروا الزكوة ووجوب الاداء الى الامام

الذين عناهم ابو هريرة فى اخر الحديث وعرضت لعمر رضى الله تعالى عنه الشبهة فـ

ناظرهم ابا بكر رضى الله عنه حتى قال والله لاقاتلن من فرق بين الصلوة والزكوة

وهذا الصنف على الحقيقة اهل بغى وانما لم يدعوا بهذا الاسم فى ذلك الوقت لدخولهم

فى غمار اهل الردة فاضيف الاسم فى الجملة الى الردة اذ كانت اعظم الامرين خطبا

فان قيل لو كان منكر الزكوة فى زمان ابى بكر اهل بغى ولم يكونوا كفارا فليكن فى زماننا

كذالك قلنا من انكر فى هذا الزمان كفر بالاجماع والفرق انهم كانوا فى زمن تبديل

الشريعة واحكامها وليس الان كذالك وانهم وقعوا فى الفترة بموت النبى صلعم وكانوا

جهالا بامور الدين بعيدا من العلماء فاما الان فقد شاع واستفاض العلم بوجوب

الزكوة حتى عرف الخاص والعام والجاهل والعالم فلا عذر نعم لو كان قريبا بالعهد او

بعيدا من العلماء فمعذور واما السبى فانه كان امرا اجتهاديا راته الصحابة وقد

استولد على رضى الله عنه جارية من بنى حنيفة فولدت له محمد بن حنفية ولم ينقرض

العصر حتى تغير رايهم واجمعوا على ان المرتد لا يسبى وفى الجملة ان مدار الاسلام وقرار

الدين كان بهذا القتل والقتال فلا يندفع بمثل هذه الشبهات ان الصديق يا كل

... عدیث بجا آورده شرح صحاح

... آوردی در حق مالک بن نویره همین قسم فرموده

... مد او نیز همین جاده اختیار کرده کما لا یخفی بعض بعد

... ر دلالت بیان وارد که غیر از بنو حنیفه بعضی دیگر نیز پیروی مالک ابا نموده

... اده شهید امام اهل التشیع کلیه از اهل تشیع و از انجمله افاده علامه دهلو

... هم نیز در رساله وسیلة النجاة است جائیکه در سوره مائده در باره ارتداد صحابه کرام در کریمه

یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه الآیه از زبان شیعه و گفته که درین آیه کمال

مناقب صدیق اکبر و غیر او از اصحاب رسول رب صلی الله علیه وسلم که آنها مسیلمه کذاب را در خلافت

صدیق اکبر کشتند و دیگر فرقه های اعراب که تفصیل آنها طول دارد و مرتد شده بودند و انکار زکوة

میکردند به آنها جهاد کردند و آنها را به تیغ کشتند و بسیاری از آنها باز اسلام آوردند الی آخره

و از انجمله صاحب حدیقه [illegible] زبان مجتهد الحی فرزند ارجمند مجتهد جائسی حکایت میکند که عجب است

از جناب ایشان و اضراب ایشان که قائل ارتداد بنو حنیفه و امثال آنها از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم

شده و با وجود آنکه آنها ایمان قطعی باعتراف قائلین بارتداد داشتند و در مسلک صحابه و مومنین سالک

و بر طاعات از صوم و صلوة و غیر آن مواظب بودند بمجرد منع زکوة بتاویل و اشتباه که ایشان را

[illegible] آنها را مرتد نامیده اند و سفک دما آنها را مباح انگاشته و سیف الله الشیطان حلیله مالک بن نویره

را بدون انقضای عدت متصرف شد و جمعی دیگر را بقتل رسانید کما انطقت به اخبارهم و از انجمله

از سید بن طاوس در بحار مجلسی منقول است و معنی آن بر زبان اهل ترجمه چنین قرار یافته که عباس بن عبد الرحیم

مروزی در تاریخ خود ذکر کرده است که بعد از فوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اسلام در میان

طائفه های عرب بغیر مکه و مدینه و اهل طائف و سائر مردمان همه مرتد شدند و از بنی [illegible]

بعد از آن گفته است که بنی تمیم و رباب مرتد شدند و جمع گردیدند بسر مالک بن نویره

[illegible] یربوعی و همه قبیله بنی یربوع
[illegible] اکنون میدانید عاقبت صاحب تحسین خواهد کرد
[illegible] در صحت نوبه گرویدند کدام حالت منتظره باقی ماند
[illegible] مجال و گنجایش سخن است بحمد الله که این روایات چنانچه بر تجدید عادت
[illegible] که ادای صلوة و اداء زکوة را از دایره امکان خارج نموده بود هم بکار نمی
[illegible] شریف سبحان الله رسد و کلا و حاشا بلکه خود اصرار نمائیم و با وصف این روایات و عبارات از
خویش نه برآیند البته هیچ احدی از طبیبان هم این مرض صعب را دوائی نخواهد بود این است حال شریف
امام الائمه امامیه و حضرت مالک اتباع او از مقصرین و منحرفین که نوبت بانکار بدیهیات او رسیده تا بقیه
دیگر علما که برای حمایت مالک خویش لب را از زمین را بسیط فلک می زنند و زیاده بر اهل کتاب در باره
خلفای ثلاثه کینه توزانه چه گفته اید فبئس المالک و بئس المملوک و بئس الطالب و بئس المطلوب
قوله و اینهم یکیست الخ اقول محققین اهل سنت کثرهم الله فی العالمین در کتب کلامیه اثبات نموده اند که
حضرت فاروق بجهت عدم اطلاع بر تفصیل حقیقت حال چنین فرموده بود مع ذلک رجوع او هم بمرتبه شیاع
و شیاع رسیده و تغافل از قصاص یاران قرآن دانی خود نیز دلیل این مدعا است کما لا یخفی و اینجا است
که باقر مجلسی در عدم قصاص و حضرت فاروق را با صدیق شریک دانسته چنانچه عبارت حق الیقین در بیان
وجوه طعن ابی بکر صدیق باین مقصد ناطق است و می نهد یکی آنکه خالد را بعوض مالک قصاص نکرد و دیگر آنکه
حد زنا که خالد با زن مالک کرد اقامت ننمود و دیگر آنکه خون سایر مقتولین را باطل کرد و قصاص و دیت ایشان
را نگرفت و درین کار با عمر با او شریک است و در تضییع قصاص مالک از خالد عمر شریک غالب است انتهی قوله
و ملا حسین کاشفی الخ اقول چه حاجت بذکر روایت ملا حسین که حال منکشف شود و باقی نماند
بروایت معتبره اهل سنت ثابت فرمایند که فاروق اعظم بر تکفیر خود اصرار داشته پس چرا اینهمه کلفت و تجشم
امثال این روایات می باید کشید مگر در حق حضرت سخن ملا حسین را منسوخ و نا معتبر شمرند

...ـند او در حق ملا حسین مذکور
...ملیا مولف هم نرسیده لیکن بعد انکه بتلخیص مقال
...لیکن مذهب شیعه که بکشف حال ملا حسین کاشفی قلم
...بر انداخته اند اینست که ملا باشندهٔ سبزوار از شیعیان
...ـت بود و در هرات آمد و بمصاحبت و رفاقت امرا و سلاطین آنجا بتوریه
...و نمای تمام پیدا کرد بعد از گذشتن شهور بلکه مرور دهور چون بوطن خود برگشت
...ین کیش او دغدغه پیدا شد که شاید در صحبت اهل سنت از مذهب آبائی خویش تایب گشته
بمذهب سنیان پیوسته باشد یکی را از حریفان برگماشتند که در اثنای وعظ او قابو یافته با وی همزبانی
کند تا حقیقت مذهبش بخوبی منکشف شود اتفاقا ملا حسین در اثنای تقریر افاده نمود که جبرئیل
امین دوازده هزار بار بر جناب سید المرسلین صلعم بوحی الهی فرود آمده آن شخص که در کمینگاه نشسته بود پرسید
که ملا راست بگو که حضرت جبرئیل بر جناب مرتضوی چند بار نزول اجلال فرمود ملا فی البدیهه گفت
که بیست و چهار هزار مرتبه تمامی حضار بعد این حساب و شمار در ورطهٔ تحیر فرو رفتند و آخر الامر گفتند که
از کجا در یافتی جواب داد که از حدیث اَنَا مَدِیْنَةُ الْعِلْمِ وَعَلِیٌّ بَابُهَا و آیت کریمه وَأْتُوا الْبُیُوْتَ مِنْ
اَبْوَابِهَا چه معلوم شد که آمد و رفت حضرت روح القدس از همین در بود آنگاه یاران بغایت منبسط گردیده
و اطمینان قلب بهم رسید که از مذهب سبزواریان انحرافی نورزیده و هر چند این جواب محمول بر تعریض
و ایهام سائل میتواند شد کما لا یخفی لکن با ظهار ملای صفهانی و امثالش بعد صدور این جواب هیچ تردد
و احتمال در قلوب حریفان باقی نماند کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیْهِمْ فَرِحُوْنَ **قوله** صاحب مقصد اقصی الی آخره
اقول درینمقام بر تقدیر صحت و اعتبار این روایت بالتمام عجب امر اضطجان می شود که خالد بن لبید هم از زمرهٔ
طیبهٔ اصحاب کرام است او را باین لفظ شنیع و کلام فظیع یاد کردن چه معنی داشته باشد و ازالهٔ این
وهم برین نهج است که صحابهٔ کبار را اگر چه خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین باشند

از جهت

از حقیقت بشری منزه [illegible]
گوناگون و مطارحات بوقلمون [illegible]
بجهتها الظهور می انجامید که ناظرین حظّ [illegible]
مثل شیر و شکر می آمیختند مولانا رشید المتکلمین [illegible]
مناظره و منازعه در میان حضرت عمر و حضرت عثمان در مسائل [illegible]
گاهی باهم متفق نخواهند شد چنانچه شیخ جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا [illegible]
بن المسیب روایت می کند که گفته اند ان عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان کانا [illegible]
فی المسئلة بینهما حتی یقول الناظر الیهما انهما لا یجتمعان ابدا فما یفترقان
علی احسنه و اجمله انتهی بلفظه و اگر احیانا بجهت اختلاف آرا و ذهول و نسیان الی غیر ذلک
من الوجوه حق تلفی احد الجانبین مظنون یا مشکوک میشد پس مرافعه پیش حاکم می بردند تا آنکه یکی مظفر و منصور
و دیگری مخذول و منکوب می گردید و خلیفه وقت لنظر العادت قدیم و رعایت قواعد شریعت غرای
مصطفوی قرابت و آشنائی را ملحوظ نمی داشت چنانچه کتب معتبره حدیث و تواریخ بلکه مجلدات فقه مثل
تکمله فتح القدیر شاهد عدل این مدعا است واللفظ للاخیر و ذکر ان مقداد بن الاسود استقرض
من عثمان رضی الله عنهما سبعة الاف درهم ثم قضاه اربعة الاف درهم فترافعا الی
عمر رضی الله عنه فی خلافته فقال المقداد لیحلف یا امیر المؤمنین ان الامر کما یقول
ولیاخذ سبعة الاف فقال عمر لعثمان انصفک المقداد واحلف کما یقول وخذها
فلم یحلف عثمان فلما خرج المقداد قال عثمان لعمر رضی الله عنهم انها کانت سبعة
الاف قال فما منعک ان تحلف وقد جعل ذلک الیک فقال عثمان عند ذلک ما
قاله فیکون دلیلا للشافعی علی جواز رد الیمین علی المدعی والجواب انه کان یدعی
الایفاء علی عثمان انتهی چون مناط اینهمه اختلافات و مشاجرات امور دنیویه و قطعیه تحصیل حقو

الفداء فاستشهد [illegible]

کتهنا این جمهور ناقل این روایت [illegible]

کنز العرفان و تفسیر فخر الدین رازی امام شیعه [illegible]

سلم که روایت است که در روز بدر هفتاد تن اسیر گرفتند [illegible]

الله علیه و سلم در باب ایشان با اصحاب مشوره فرمود ابو بکر گفت که اکابر [illegible]

اگر هر یکی بقدر طاقت و استطاعت فدای بدهند باشد که روزی [illegible] و هدایت

مسلمانان زیاده شود عمر گفت یا رسول الله ایشان تکذیب کردند ترا و بیرون کردند ایشان ائمه [illegible]

کفر اند بگردن زدن باید و هر یکی از ایشان فرا عقیل را بعلی سپارد و عباس را بحمزه و فلان را بمن تا گردن بزنیم آنحضرت

صلی الله علیه و سلم فرمود که حق سبحانه و تعالی دلهای مردم را اگاه است که نرم میسازد بمرتبه که نرم تر از شیر

است و دیگر دلها می باشد که سخت تر از سنگ است مثل تو ای ابا بکر مثل ابراهیم است علیه السلام که گفت

فمن تبعنی فانه منی ومن عصانی فانک غفور رحیم و مثل تو ای عمر همچو مثل نوح است علیه السلام که گفت رب لا تذر

علی الارض من الکافرین دیارا و این دو حالت که نرمی و سختی است که از انبیاء علیهم السلام صادر شود

بمقتضای مقام و مقتضای وقت خوب است چه بعضی از کفار هستند که بسیار شدید اند در کفر و ایمان از ایشان

متوقع نیست و نه از اعقاب ایشان آنجا استیصال مناسب است و دل سختی و اگر بخلاف این است نرمی و خوش

خوبی بعد از این آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود اصحاب را اگر خواهید بکشید و اگر خواهید دیت بستانید

ایشان دیت را اختیار کردند انتهی کلامه ناقلا عن کنز العرفان المزبور با تحلاین خشونت که از فاروق

اعظم بر تقدیر مذکور در باب خالد بن ولید صدور یافت چون همه خالصاً لوجه الله بود و خالی از شوائب

نفسانی نماید و اینجا حکایتی لطیف بیاد همچو آن که راویان اخبار و حاکیان اسمار آورده اند که در زمان

باستان جوانمردی بود که هر روز در خوان عام طعام مهیا کردی قضارا روزی بیمار شد و از بیطاقتی از نشست

هم ماند بحکم ضرورت نایب خود را تکلیف داد و از مسکن خانه چندین علامات در معرض

...اج به بلیغی دعا کن که ای ابنای
...ده عبور دریا بر من آسان کن تا از تحصیل
...ین طفل از نطفهٔ تو بر آورده ام دست عابد این
...هر و لغایت تفت شد و گفت ترا درین ضیق وقت بانکشاف
...کار رسید شوهر زود نزد عابد برو تا [illegible] نشود زن بیچاره کار
...اج استعجال بقطع مسافت مشغول شد گویند چون بر کنارهٔ دریا رسید دید که
...بلین آبی که مرغابی در وی امین نبود و کمترین موج آسیا سنگ از کنارش ربا بود و هر گاه
...شتی و ملاح نشانی نیافت بکمال عجز در لجهٔ حیرت و امواج فکرت فرو رفت و بمقتضای الضرورات تبیح
المحظورات پیش حق تعالی دست بدامان عابد داشت و در دم نمونهٔ معجزهٔ عصای موسوی نمودار شد تا آنکه در غایت
آسانی راه دریا نوردیده نزد عابد رسید و کاسهٔ طعام رو بروی او نهاد عابد لقمهٔ چند تناول فرموده گفت
که ازین دریا خارج چون نجات یافتی زن حکایت گذشته را اعاده نمود و گفت اکنون از همت علیای
شما امیدوارم که زود تر از دریا بگذرم عابد گفت چون بر لب دریا رسی دست تضرع برآر و بگو که ای آفریدگار
بحق عابدی که گاهی طعام نخورده ازین دریا نجاتم بده زن گفت که طرفه ماجرای دیگر هست که هر روز طعام میخوری
و همین دم لقمهٔ چند خورده و این چه عادت است که میورزی عابد زیر لب تبسم نمود و گفت که ترا با این چه کار
سر خویش گیر و آنچه گفتم بپذیر القصه از تلاطم امواج دریا بتوسل همین عبارت رهائی یافته سالماً غانماً در خانه
خود قرار گرفت و ماجرا از مبتدا تا منتهی بر روی شوهر گذارش نمود و از مزید حیرت خویش آگاه کرد جواب
شوهر گفت ای زن ناقص العقل حقیقت کار من اینست که گاهی با تو صحبت نکرده ام مگر وقتیکه بدلم راسخ شد
که ادای حق تو هم از واجبات است بدین سبب این فعل در عبادت شمرده شد همچنین عابد گاهی طعام نخورده الا
زمانی که از عبادت جهد مطلق در مانده این سبب گاهی مثل انعام با تو مقاربت نکرده ام و نه عابد بصفت بهیمی
دست بطعام دراز فرموده و نقلست از احوال صحابهٔ کبار از مهاجرین و انصار که همه جهد کرده اند از تشنیع

و از چنین

وتحسین وستایش وآفرین وآفرینت [illegible]

حسبة لله بود در عبادات مشغول گشته چون خالد را معذ [illegible]

اخبار غیبیه اطلاعی نداشتند درباره خالد و مالک گفتند آنچه گفتند [illegible]

که با وجود حصول مرتبه عصمت از صغیره و کبیره سهواً و عمداً از ابتدا عمر تا آخر آن [illegible]

و خطل و معصوم از زلت و زلل بود بر عکس الا مرتبه داشتند و فرمودند آنچه فرمودند برای [illegible]

ملخص این قصه طویل را از بحار الانوار مجلسی وارد می کنم تا منظنه تهمت از نسیان برخیزد و احدا از شیعه بکر [illegible]

این هیچمدان بنا و نیز دو آن این است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بحضرت امیر المومنین فرمود که من امروز

بخانه شما افطار خواهم کرد حضرت امیر خیلی نادم او بجهت آنکه از چند وقت در خانه می آمد و می پرسید که چیز

هست فاطمه زهرا رضی الله عنها قسم شرعی میخورد که چیزی نیست تا بجمله هر دو جناب بخانه آمدند و خاتون

جنت طبقی پر از طعام که گاهی مثل آن ندیده بودند بر دستار خوان پیش سرور انس و جان نهاد و حضرت امیر را در

ملاحظه این امر تغیر شد و حضرت بتول تغیر است دریافت و گفت کدام معصیتی از من صادر شد که موجب این همه تغیر

افتاد علی مرتضی کرم الله وجهه فرمود زیاده از این کدام معصیتی خواهد بود که از چند وقت قسم یاد مینمائی که چیزی

موجود نیست این طبق طعام از کجا آمد حضرت سیدة النساء رو بآسمان کرده گفت خداوندا تو خوب

میدانی که قسم من کذب بیفروغ و اظهار من هرگز دروغ نبود آنگاه جناب رسالتمآب قصه را بتفصیل تمام بیان

فرمود که این طبق طعام از درگاه ملک علام در جلدوی آن چند درهم که براه خدا دادی فرا رسید یعنی تغیر خود را

موقوف کن و فاطمه را از دروغ گویان مپندار و بالاتر از همه که برای استعمال شهوات امامیه درباره

او بیار و ضع مناقب خلفای راشدین و قلع مطاعن این بزرگان می بینم کما سیجیٔ انشاء الله تعالی بکار آید الیست

که چون حسن مجتبی بخلع خلافت خویش راضی شد و معاویه بن ابی سفیان را بجای خود حاکم ساخت و بخلعت امارت

نواخت حضرت سلطان کربلا هیچ دقیقه تذلیل امام وقت فرو نگذاشت حتی که بروایت صاحب کشف الغمه

و دیگر اکابر امامیه که لقسم شرعی فرمود که والله اگر بینی مرا می بریدند بهتر بود از آنکه در وادی صلح معاویه

...ند گذاشتند حتی که لقب مبارکش مسود وجوه
...ان رسوا سازنده مسلمانان و بنام قایل این کلمه
...سفیان ابن لیلی هذا لشیء العجب وما ادریک
...القریر شهود فاروق را که بشهادت قرآن مبین موصوف باشداء علی الکفار
...ن برود انرمین کما عرف مثل قایل نحو ای لا تذر علی الارض من الکافرین
...ست ببرد جناب سبطی روز صلح حدیبیه معاذ الله بکفر و عداوت محمول فرمایند و دست سخن
دراز داشتن ابتدا کوتاه نمایند و در حق آن بزرگ که مثل حسن مجتبی را بلقب مسود وجوه المؤمنین یا مذل المؤمنین علی
اختلاف الروایات فی ذلک یاد نمود سر پرستی را باقصی الغایة رسانیدند و او را بمناقب و محامد
می ستایند و این تلقیب را بجرأت دینی و محبت اهل بیت بر گردانند چنانچه در ترجمه اش در کتاب کشی
بر همین معنی شاهد عدل و این کشی شخصی است که گویا بانی مبانی فن تنقید رجال است و شیخ حلی امام اعظم امامیه
الکر در خلاصة الاقوال بجرح و تعدیل رجال تقلید او می نماید و راه تحقیق را نقد بیش می پیماید و زیاده
مقام استغراب است که این بزرگ و دیگر متقدمین از اکابر و اصاغر وصف او بهمین معنی که سواد و تسع می
امام حسین بن انداختی نسبت بپیغمبر علیه الصلوة والسلام است فکیف حسن مجتبی ریحان سرور انبیا
در اطوار سفیان مسطور چندان پا فراتر نهادند که او را در جوار این جناب قرار داده غلط گفتم زیرا که از کنایه
تخصیص غالبا می توان فهمید که جوارت از خواص این اصل است خطر قدر آنکه این احکام فقط بر دوا
سفیان همدانی موقوف نیست چه قیس بن سعد بن عباده انصاری را که در وقت تفویض خلافت بمعاویه
ازین قبیل سخنان درشت بخطاب امام وقت بر زبان آنکه بار بار ذکر آن خلاف ادب می نماید و بکمال دلتنگی
و آزردگی از لشکر حسن مجتبی بیرون رفت حضرت امامیه بکمال طیب خاطر در زمرهٔ طیبهٔ صحابهٔ ابرار کبار
روزگار یگانگی متصف ساخته اند و این مورا نیز در غمخواری و دلسوزی شمار کرده اند چنانچه در ترجمه او
در مجالس المؤمنین باید دید و فقاوات حیرت این است که حسین بن صالحه حسن مجتبی یا امیر شام هم

...ارد صاحب صراح در ترجمه لفظ حدوث میگوید
...شم ونیز کریمه لعل الله یحدث بعد ذلک امراً
...جدد و مجدد ست شاهد صدق است برین دعوی ونیز حدیث حضرت ام
...قال العالم الثقة عز الدین ابو المظفر یوسف بن الحسن بن محمد بن
...سن الزرندی محدث المدنی مولوداً الانصاری نسباً المحدث بالحرم
الشریف النبوی صاحب کتاب الاعلام بسیرة النبی فی الباب الثالث والعشرین من ذلک
الکتاب انها لما احتضرت قیل لها اندفنک مع رسول الله قالت ادفنونی مع اخوانی
بالبقیع فانی قد احدثت امورا بعده دلالت صریحه دارد برینکه احداث ابداع امور جدیده منکره را
میگویند نه اعاده را ولعمری لله درها کیف اعترفت علی نفسها واستحییت من قرب سید
الانبیاء وهرگاه اینها یافتی پس هیچ نماند که احداث برارتداد بمعنی اعاده کفر زینهار صادق نخواهد
وعلی هذا ما احدثوا بعدک مرادف ارتدوا بعدک نخواهد بود ولم یزالوا مرتدین علی اعقابهم تفسیر و تاکید جمله
اولین بمعنی کافرین بعد الاسلام هرگز نمی تواند افتاد چه بمعنی احداث و ارتداد تغایر است و بین التفسیر و
المفسر والتاکید والموکد تطابق واجب علاوه آنکه نقص بودن لفظ مرتدین در حکم تحت ایجاز ینها از
لفظ مرتدین مصطلح شرعی مراد نمی توان گرفت الا لفظ علی اعقابهم حشو و لغو خواهد بود وهرگاه بالاتفاق من کافة
الخلق بعد ارتحال رسول مقبول همین دو سانحه حادث شده لا ثالث لها یکی امر خلافت وما تفرع علیها دوم ردت
بعض قبائل عرب بشرط صدق روایت پس جز این امر ثانی ازین حدیث مراد نتوان گرفت ولیکن متعین خواهد بود کما
نص علیه صاحب نهایة ابن الاثیر وصاحب مجمع البحار فی لغة الرد واللفظ لمجمع البحار
وفی حدیث الحوض فقال انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم ای متخلفین عن بعض
الواجبات ولم یرد ردة الکفر ولهذا قیده باعقابهم لانه لم یرتد احد من اصحابه
بعده الا انما ارتد قوم من جفاة الاعراب انتهت فانظروا معاشر المسلمین کیف

ابطل الارادة رد به جفاة الا

بان المراد من الاصحاب البعض ...

الوجابات واستحقوا بسببه السقر كما ...

التخلف كان سوى التخلف عن سفينة عترة آل ...

صار سببا للعار والشين بل الغرق في لجة النفاق بلا امين ...

يدخل اصحاب الرسول في جهنم ولا يشفع منه شفيع المذنبين صلى الله ...

وبر طبق شق مذکور معنی حدیث وضوح تمام دارد یعنی نمیدانی که چه احداث کردند بعد تو از غصب جای
احد الثقلین پس بعد مقوله رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته می شود که بودند آنها بر گردنده بر پاشنهای
خود از وقتیکه مفارقت کردی تو از ایشان یعنی بعد بغی و طغی و عداوت که بموالات و اطاعت تو اختیار کرده بودند
بهمان شیون قدیمه رجوع و طریقه تقیه مستور که را پی سپر کردند که اطاعت ترا گذاشتند و علم لعنت و عناد برافراشتند
و مقوله نبوی که قرینه معنی ردت قرار داده اند از قلت تعمق است فذاک علیهم لا لهم چه اگر امت عیسوی
از اعتقاد الوهیت حضرت عیسی متعلقین [؟] ارشاد جناب شان باز می آمدند ولی بعروج جناب روح الله بسماء
باز آن عقیده را از سر می گرفتند البته بحکایت قول علیه السلام قرینه اراده معنی ارتداد می افتاد و اذ لیس
فلیس بلکه امت مذکوره هم احداث امر جدید یعنی اعتقاد الوهیت حضرت مسیح نمودند و امت محمدیه هم
احداث امری تازه یعنی غصب خلافت و ما یتفرع علیها نمودند پس مقوله نبوی قرینه عدم اراده معنی
ارتداد از احداث است نه بالعکس و اگر کسی گوید که ما فرض کردیم که معنی مطابقی مرتدین علی اعقابهم کافرین بعد
الاسلام نیست لیکن ارتداد شرعی هم فردی از افراد ارتداد علی الاعقاب است و ما من عام الا و یجوز ان یراد منه
الخاص پس کدام مانع است که از مرتدین علی اعقابهم کافرین بعد الاسلام مراد نتوان گرفت گوییم جزاک
الله عنا خیر الجزا این خود عین مطلوب شیعه است که بی اعتقاد اصل چهارم یعنی امامت ایمان حاصل نمیشود
چنانچه ترک اسلام را ردت می گویند ترک ایمان را هم ردت خواهند گفت لیکن غرض ما این است که از

...هم امر وفات آن قرار دادن چنانچه
...ت اینکه از ما احدثوا بعدک احداث امور جدید
...یا علی اعقابهم ارتداد شرعی من حیث اللغت
...کم الوفاق و نیز اگر بخاطر کسی خلجان کند که سلمنا که از احداث
...ین باشد که بموجب اصطلاح اهل شرع مراد توان گرفت گوییم که حدث و احداث
...و با لفظ بدعت و ابداع وارد شده و فرق شرعی هم دارد و ابن اثیر در ماده حدث گفته
...بالمدینة من احدث فیها حدثا الحدث الامر الحادث المنکر الذی لیس
بمعروف فی السنة والمحدث بکسر الدال وفتحها علی الفاعل والمفعول فمعنی الکسر من نصر جانیا
واجاره من خصمه وحال بینه وبین من یقتص منه وبالفتح هو الامر المبتدع نفسه
ومنه الحدیث ایاک ومحدثات الامور جمع محدثة بالفتح هو ما لم یکن معروفا فی کتاب
ولا سنة ولا اجماع انتهی ولا یخفی علی ذی مسکة عدم صدق هذا المعنی علی الارتداد
و نیز در بعض طرق این حدیث که الفاظ بعدا بعدا وسحقا سحقا لمن غیر وبدل بعدی واقع شده است
که از احداث ارتداد مراد نیست چه اطلاق تبدیل و تغییر بر ارتداد و نص صحیح نیست بلکه بصراحت دال است
بر تبدیل یا نقض امری که قرار یافته باشد و آن نیست مگر خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام و از آنچه بتصریح دال است
بر اینکه از احداث زنهار ارتداد مراد نتوان گرفت ما روی فی المشکوة عن عقبة بن عامر قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد کلام انی لست اخشی علیکم ان تشرکوا ولکن اخشی
علیکم الدنیا ان تنافسوا فیها و وجه دلالت بر غایت ظهور است زیرا که هرگاه نفی شرک ثابت شد که
از بعض صحابه احداث واقع می شود و همه اصحاب بهم لفظ واقع شود که شرک نخواهد شد بلکه مخافت تنافس در دنیا
بود و بس بصراحت ثابت گشت که آن احداث ورای شرک که بقرینه تخاطب با مسلمانان اینجا مراد از آن ارتداد
خواهد بود علی هذا یا شرک از مسلمانان مطلقا بعد انتقال رسول واقع نشده یا مرتدین داخل اصحاب

نبوده اند

قوم عيينة بن حصين وغطفان
بن عبد ياليل وبنو يربوع قوم مالك
سجاح بنت المنذر المتنبئة التي زوجت نفسها
قوم الاشعث بن قيس وبنو بكر بن وائل بالبحرين قوم الحطم
ابوبكر وكفى الله امرهم على يديه وفرقة واحدة في عهد عمر رضي الله
غسان قوم جبلة بن الايهم الى الخ قصة تنصره وذهابه الى الروم

اما مرويات مسندات معتبره شيعيان آنكه حسين بن الحسن الجرجاني مفسر مشهور ايشان در تفسير آيت
واقعي هدايت مسطوره مي فرمايد كه در تواريخ آورده اند كه سيزده قوم مرتد شدند سه در عهد رسول صلى الله عليه وسلم
ده قوم پس از رسول بار تفصيل جماعت اولى پرداخته وفقير خاكسار احقر را از علماى شيعيان بر يمعني قادر نمي
كرد باوجود عدم تعداد بالتعيين كوتوشال آنها كه در كلام مولانا نظام الدين نيشاپوري نقلا عن تفسير الامام الرازي
رحمة الله عليهما تفصيل شان گذشت استيعاب اين سيزده قوم نمايد فتح الدين شكر الله كاشاني در منهج الصادقين
در شمار هفت قبيله كه در عهد خلافت صديق اكبر راه ارتداد پيمودند قوم مالك بن نويره را نيز شمرده ميگويد كه در عهد
ابوبكر هفت قبيله مرتد شدند يكي فزاره قوم عيينه بن حصين دوم غطفان قوم قرة بن سلمه سوم بنو سليم قوم فجاءة بن عبد
ياليل چهارم بنو يربوع قوم مالك بن نويره پنجم بعضى از قبيله تميم قوم سجاح بنت منذر كه زوجه مسيلمه كذاب بوده
ودعوى نبوت كرد ششم قوم اشعث بن قيس هفتم بنو بكر بن وائل در بحرين كه قوم حطم بودند حق تعالى شر ايشان كفايت كرد
ودر دست مسلمانان بقتل آمدند انتهى كلامه بعينه بحمد الله تعالى كه او را در تشيع عرفى غالي توان گفت وهمان مقام بعد گرجه
چند از اهل ردت قلمي نموده دعوى اتفاق شيعه وسنى بر ردت بعضى از مذكورين فرموده وعبارتش اين است
ديگر بعد عهد مبارك آنانكه جمهور خاص وعام ارتداد ايشان را حكايت كرده اند واختلافي ندارند هفت طائفه
بودند بنو فزاره قوم عيينه بن حصين وبنو غطفان قوم مرة بن سلمه وبنو سليم قوم فجاءة بن عبد ياليل وبنو يربوع قوم
مالك بن نويره وبعضى از بنو تميم قوم سجاح بنت منذر وآن زن دعوى نبوت كرد وآخر زوجه مسيلمه كذاب شد

بهم الاعظم فی تهذیبه عن
م قال سألت ابا جعفر علیه السلام
وکفر بما انزل علی محمد صلی الله علیه وآله وسلم
فقد وجب قتله وبانت منه امرأته ویقسم ماله علی ولده
ه و شیعه و سنی هر دو در بعضی از صور ارتداد توبه هم قبول نیست اگر زن از
ارتداد شوهر مطلق شود و بد لطفه حرام است بخلاف کفر ابتدائی بالاجماع ولئن تنزلنا عن ذلک
کلمه ضعف عذاب و زیادت عقوبت و مزید تغیظ و غضب جناب احدیت بر ارتداد و مذکور اجماعی فریقین
و مصرح فی الثقلین است باینه و مدارک بلیغین و تحلیلین یا اقرار بیا قسم کرا و اثبات الشیء یثبت بلوازمه
وانتفاء ازین تقع بجواز ضعف بین و بی‌صورت که مرتدان حقیقی مراد باشند اعاده معدوم بعینه کجاست
و علم صدق احداث برین قوم چیست بلکه احداث امری تازه است و اعداد عذابی است بی اندازه
مع ان الاصرار علی الکفر الابتدائی کما وقع من ابی جهل وامثاله اللئام والارتداد
اعنی طریان الکفر علی الاسلام مغایران مفهوما ومصداقا فانه نوع للمحذور قطعا
و ازین تقریر مستوهم نشود که اول التحقیق طریقه جدید خلاف شارح کرمانی می پیمایم و مسلک بعضی دیگر از
علمای کرام ایم بلکه مقصود این هیچمدان آنست که حضرت مؤلف استدلال را ناتمام میگذارد و باید
اولا قاطعه [illegible] خوبی قدری ندارد مگر کاتب الحروف آنچه در فصول سابقه برای تأیید شارح
مزبور و اتباع و اشیاع او ذکر کرده ام و هر کی از طلبه علوم دینی بمعاینه آن خورسند است برای تأسف
تصمیم شوق خیر کافی و بسند است قوله صاحب صراح الخ اقول اگر مدعای مخاطب همانست که در
شق اول از قول سابق گذشت پس اگر عبارت صراح دلالتی هم بران ندارد فکیف یکون انصافی
البیان فتذکروا یا اولی الالباب قوله نیز الخ اقول بدستور سابق مخدوش است بوجوه عدیده
و مدخول است بنقوض شدیده نخستین لا نسلم که لفظ احداث از جناب امیر المومنین صحیح باشد و سند منع

روایت

[illegible] روایت بخاری [illegible]

عن عائشة رضی الله عنها انها [illegible]

مع صواحبی بالبقیع لا ازکی به ابدا فلا [illegible]

و روایت صاحب اعلام در باب بشیر و هم از کتاب مذکور بی ذکر سند

که در مفهوم احداث تازگی معتبر است اعم از آنکه بدعت ابتداع باشد یا نه لیکن [illegible]

[illegible] لازم نمی آید فان العام لا دلالة له علی الخاص باحدی الدلالات الثلاث پس دعوی ایمان [illegible]

ذکر مطاعن با در مومنین و مومنات و تصریحات و تعریضات آن درست از ایمان بشویند و هر چه بود

خاطر باشد بر زبان بگویند یعظکم الله ان تعودوا لمثله ابدا ان کنتم مومنین

سوم آنکه بر تقدیر صدور امور مذکور قطع نظر از حدیث ابن ابی یعفور معارض است بحدیث امام

صادق که مامور باظهار حق بود و بروایت شیخ المشایخ می فرماید که اختلاف طبقات شیعه از جانب من است

فی البحار للمجلسی عن ابن عن سعد عن محمد بن الولید والسندی عن ابان بن عثمان عن محمد

بن بشیر و حریز عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له انه لیس شیء اشد علی

من اختلاف اصحابنا قال ذلک من قبلی یعنی بجناب صادق حریز عرض کرد که از اختلاف

شیعه چیزی بر من سخت تر نیست فرمود اینهمه اختلاف از جانب من است و هم در کتاب مذکور از علل شیخ

مروی است و محدثین دیگر هم روایت نموده اند از زراره که پاره از اوصاف جلیله او قبل ازین قلمی شده که حکم چیزی

را از امام باقر پرسیدم پس جوابی ارشاد نمود پستر مردی آمد و از همان چیز در همان وقت پرسید و جواب مخالف

اول شنید و مردی دیگر بجوابی متضاد هر دو مخاطب گردید بعد رفتن شان گفتم که این دو کس از شیعه شما

باشندگان عراق اند نه از اهل شقاق پس اینهمه خلاف از برای چیست فرمود که این اختلاف انداختن بهتر

است از بهر ما و شما اگر این اختلاف نمی انداختیم بقای ما و شما کمتر می شد زراره گوید که بحضرت صادق علیه السلام

گفتم اگر شیعیان خود را بر سنان نیزه ها یا بر آتش حکم فرمائی البته بگذرند و از سنان و آتش نترسند

امور را واقعی می پندار[ند] [illegible]

[illegible] فرقه بتکفیر مرتضوی رفته‌اند چنانچه کل [illegible]

تبصرة العوام بتفاصیل آن مشتمل است و در مسایل فقهیه [illegible]

نمی گنجد بلکه بنهایت اعداد در شمار و تعداد از بیش قدم فرسوده باز [illegible]

چنانچه از کشف امام اعظم جلی منکشف میشود بازی شطرنج را جایز ندانند و از مطاعن اهل حق [illegible]

طوسی و شیعیان او بازی بذکر و خصیتین را در عین نماز و لو کان مفروضا در نوافض نمیخوانند بلکه تجویز آن از [illegible]

شوخی و بی باکی بجناب امام صادق علیه السلام بر میگردانند چنانچه روایت از حسین بن سعید از فضالة از معویة

بن عمار در کتاب مختصر یعنی استبصار خود شمار خود است قال سألت ابا عبد الله علیه السلام

عن الرجل یعبث بذکره فی الصلوة المکتوبة فقال لا باس یعنی معویه پسر عمار میگوید که از امام

صادق ع پرسیدم که شخصی در نماز فرض بازی بذکر خویش میکند فرمود هیچ باکی نیست انتهی و از اینجا قیاس باید کرد

که هرگاه در یکی ازین چهار کتاب این قسم فضایح و قبایح مروی باشد در چهار صد مجلد از کتب حدیث که محدثین ایشان

در وقت ائمه بزعم خویش جمع کرده و صنادیق تقیه گذاشته باشند و بعضی از آن ملا باقر مجلسی به هزار رنجه و جهد

در تالیف بحار بهم رسید چها خواهد بود و مخفی نماند که شیخ طوسی در تصانیف خویش و ملا تقی مجلسی پدر بزرگوار

ملا باقر جامع العلوم در لوامع جابجا تصریح نموده اند که ترک استفصال در حکایت حال دلیل عموم است فلهذا

که علت حکم مذکور نیز در احادیث این کتاب که راوی آن از امام موصوف و دیگر سوالش دیگر است ورود

باید که ذکر و خصیتین مثل اعضای جدا از بدن بی رکتین است و مس چنانکه ناقض صلوة نیست ناقض

وضو هم نیست بطریق اولی و هرگاه در نماز مفروض این بازیها درست باشد و بی منت خلق تنگی و فراخی بدست

مقصد بود در نوافل بی چون و چرا روا خواهد بود غلط گفتم زیرا که درین موضع خاص احسان مخلوق را هم

دخلی تمام است و انتقصد مراد از عنایت و مشفقی بروغن چراغ محتاج نیست یعنی که علمای طائفه [illegible]

کنار را هم بجناب ائمه اطهار در کتب دین و ایمان خویش می رسانند چون ایراد سند درینجا ضرور است

بابهتان وافترا جمع نموده بلکه

صیداوی زاکانی ارشاد فرموده بکلمات مضحکه عبارات آن

وسابقیت از امثال اقران ربوده میتبیان حیز نا قدران لعبه

و هو حسین سعو ادیه ظلمانیه ظلمت بدبینیت مقتضی سستی است که کلام هزل

اول آنکه این هر دو مسئله که دریجا ذکر فرموده است که محض وافترای صریح است در هیچ کتابی از کتب

از آن نیست عجب است که جناب قادت مآب بوده حیا و آزرم از رخ برگرفته مسئله اول را بشیخ ابوجعفر طوسی

و دیگر مجتهدین امامیه نسبت نموده است رجوع بکتب امامیه که در اطراف و اکناف خصوصاً در ممالک کثیرة

الانهار هندوستان دائر و سائر اند شاهد عدل کذب وافترای اوست طرفه تر آنکه عدالت و تحرز از کذب از

شرائط راوی است لیکن فاضل ناصب که شیخ المشائخ وقت خود است جهلاً و ظلماً مبالاتی از کذب وافترا

ندارد الی آخر الهذیان بر دقیقه سنجان سخن و کاملین هر فن مستتر نیست که این کودن زبان

حیران تیه ضلالت و گمراهی و سرگشته بادیه یافه درایی فضله خور عبید زاکانی مقتفی آثار وساوس شیطانی

که نقاب حیا از چهره ظلمانی برداشته در حق ساده لوحان خویش علم تعنت و عناد افراشته چون بلی لیس تلبیس نصب

العین دارد چیز انکار و دعوی کذب وافترا مضمری نمی بدو بانک بلند مصداق ان انکر الاصوات لصوت

الحمیر می گوید که حضرت علامه طوسی قدس سره العزیز در انتساب این تجویز راه بهتان رفته و هرگز اثری

ازین لعب و بازی در کتب امامیه جلوه ظهور نگرفته و حال آنکه بجهت لزوم و استلزام و استنباط جزئیات

از کلیات فقه شیعه هم هرگز مقام تهمت نبود چه جای آنکه صورت خاص بخصوصه منصوص در کتب دین و ایمان قوم

سر دست موجود باشد چنانکه دانستی و دیگر تصانیف از شیخ طوسی هم نیز امداد آن می نماید و بنا بر این

استبصار پوشیده نیست که از سوق احادیث کلام امام اعظم طوسی درین کتاب نموده واضح است که این

روایات محکوم علیها بمعنی صحیحه است و روایتی که بعد از آن از عمار بن موسی از حضرت ابی عبد الله در خاتمه باب آورده و غیر

از شیخ المشائخ کسی بر آن فتوی نداده چنانچه از لوامع لمعان ظهور رسیده و مخلص آن اینست که اگر شخصی

...ود و همچنین اگر باطن سر و کر را مس کنند و بهم
...ن رسیده این کلمات جا دیده که مراد امام آنست که منوعی
...لا اند که نجاست بالاغی گردد بربن تقدیر اعاده هر دو چیز واجب الاجتناب از
اجتنابی بود با جمله دولت ائمه معصومین محفوظین مامورین با اظهار حق که نه اجتهاد را در
بیان بدخلی و نه احتمال النسخ را حقیقة در آن گنجایشی ست بهمه اختلافات و انچه شمه ازان متعلق با طهارت
است وقت قبل ذلک بعرض رسید خصوصاً نظیر این بارها خاص با مواضع مخصوص و قت مناجات حضرت
ملک قدوس منصوص گردید اکنون بعضی از احادیث شیخ المشایخ صاحب قصه مذکوره در کتاب علل الشرائع
باید دید عن عبد المؤمن الانصاری قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان قوما یروون ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اختلاف امتی رحمة فقال صدقوا فقلت ان کان
اختلافهم رحمة فاجتماعهم عذاب قال لیس حیث تذهب و ذهبوا انما اراد الله فلولا
نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم
فامرهم ان ینفروا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم ویختلفوا الیه فیتعلموا ثم یرجعوا الی
قومهم فیعلموهم انما اراد اختلافهم من البلدان لا اختلافا فی دین الله انما الدین
واحد انما الدین واحد انتهی ملخص آنکه عبد المؤمن انصاری پرسید که سفیان روایت میکند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم اختلاف امت را رحمت فرموده امام صادق ارشاد نمود که راست گفته اند و براه فرا رفته
راوی گفت هرگاه اختلاف امت رحمت باشد اتفاق امت عذاب خواهد بود امام فرمود که در فهم معنی غلط رو داده
اختلاف در هیچ صورت موجب رحمت نتواند شد زیرا که دین خدا غیر یکی نیست بلکه مراد از اختلاف سفر
نمودن از بلاد مختلفه و مراجعه کافه بست برای تحصیل علم نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و تعلیم قوم خود
بعد مراجعت چنانچه حق تعالی در قرآن مجید امر بآن نموده اختلاف دینی موجب ضلالت و گمراهی است
نه سبب رحمت الهی آنچه بر اهل بصیرت انصاف پر عیان است که حدیث حضرت عائشه

صح لفظه

صدیقه رضی الله عنها و اعتراف لصدور
در التقاء اختلاف در طبقات شیعه که مقتضی اضرار و افتخار است
اختلاف داشتن و اختلاف را موجب ضلالت و گمراهی گفتن اعتراف لصدور
الانتاج است بانه و لنعم ما قیل علی السنتهم شعر این است با وجود این صفات
و بر ثبات بر شمردن الفضل بکرده والاولین این امامت است که بوی بس می نماید
از هیچ چیز چون مضمون محکم بی تمیز این همه معایب را درباره اهلبیت امجاد نکشوده در
تراشی و خورده گیری بر صحابه کبار افتاده اند چهارم معارض است بکلمات طیبات بعضی از ائمه که عصیان
و ظلم بلکه فانی شدن عمر خود را در سعای بغیه متکلم واحد بکمال بلاغت نسبت بخود نموده اند و حضرت امامیه
بحرکات شنیعه بجانب شیعیان راجع می نمایند کلی کانت قلوبهم لا ترضی بذلک این
صنیع را بجمیع غایه بری گردانند و این متکلم را از لوث ارتکاب آن امور باعتراف لسانی پاک می دانند
چنانچه تفصیلش از کتب معتمده امامیه مثل تصانیف طوسی و شروح اربعین و شروح زبور و انجیل اهلبیت طاهرین
که حال صحت مجموعش قبیل از این گذارش یافته می توان دریافت پس در ما نحن فیه محتمل است که عند
الاستفسار از دفن ام المؤمنین بر قبر شریف سید المرسلین بروایت مولانا ابوعبدالله محمد الضاک
ابن مولانا عز الدین بعضی از بنی امیه که مصدر محدثات و شرور بوده اند ظاهر بجناب مقدس صدیقه
مسلک حسن اعتقادی پیموده حاضر باشند یا در این سوال یعنی فمالک مع رسول الله که بصیغه متکلم مع الغیر
مروی است بی واسطه یا بواسطه دیگران شریک باشند و جناب ام المؤمنین بجهتی از وجوه در آن وقت
پی برده باشند که اکنون موضعیکه در روضه شریف باقی است برای شخصی دیگر است چنانچه اصل این
قصه ان شاء الله تعالی عنقریب خواهی دریافت پس بظاهر اگرچه نسبت احداث بذات مقدس باشد مگر مقصود
اصلی تعریض بطرف بعضی از حاضرین یا سائلین است گویا میفرمایند که قرب جوار رسول الثقلین و سید
الخافقین مثال شیخین را می رسید که هرگز این همت شان بغبار شرور و محدثات امور نیالوده

کاندین سیوطی واضح می شود پس محتمل است که
الست که جمله مستانفه باشد کان قائلا یقول
قالت رضی الله عنها لا ازکی به احدا چنانچه مثل این تقاریر در شرح کتب
عن ابیضا و رحمة الله علیه امثال و دیده باشی و توجیه روایت دیگر که در کتاب علام
نیست فالاعادة لیست فی محلها آمدم بر اینکه باعث تاویل در کلام امام کدام
ذنب بلکه کبایر تجویز و بعضی از انبیا فرموده حصول عصمت است که برای ائمه بلاریب موجود و از ازواج
و صحابه پیغمبر صلی الله علیه وسلم بالاتفاق مسلوب و مفقود فکیف یسوغ هذا التاویل و یجوز صرف الکلام
عن الظاهر بهذه الاباطیل و اصل این تقریر که از کتب قوم مثل تصانیف قاضی نور الله شوستری و غیر او
ماخوذ است مضحکه ابلهان و ملعبه صبیان بیش نیست چه اول در ثبوت عصمت ائمه خصوصا متکلم کلمات
مشار الیها بالمعنی الذی اعتقدوه حجج قاطعه الزام و افحام است کما لا یخفی علی من طالع مصنفات
الامامیه کالنهایه و غیره من کتب الکلام بخلاف عدالت صحابه کبار از مهاجرین و انصار و اهل بیت اطهار سیما
جناب ام المومنین مورد والطیبات للطیبین و مهبط اولئک مبرءون مما یقولون لهم
مغفرة و رزق کریم که بر تقدیر عدم اعتقاد بعدالت و ثاقت و عفت و طهارت ایشان بعض قرائی
ایمان شخص از دست میرود و هرگاه ایمان و زهد یعنی اختیار محبت خدا و رسول و دار آخرت و اعراض از زینتهای
دنیا به نصوص قطعیه برای انجناب کما فی مجمع البیان و غیره من تفاسیر الفریقین بمقام خود ثابت باشد پس در نسبت
احداث که باظهار مولف ملزوم کفر معنوی است چرا تاویل جایز نخواهد بود بلکه در وجوبش انتظار باقی نیست
فضلا عن جوازه و اگر مساغ تاویل موقوف بر حصول عصمت است پس چرا ائمه که قدما و متاخرین
شیعه درباره مسمای شیطان الطاق که باعتراف ملا باقر مجلسی در روضة المتقین نزد اکابر
قدما باین لقب ملقب بوده چرا از سر انصاف برخاسته از حق درگذشته لطاق همت بر هجران بسته
قلوب اهل ایمان را بنده کار آن خسته اند و هذه عبارة الکتاب المذکور یلقب مومن الطاق

وصاحب الطاق ویلقبه المخالفون
بالکوفة فیرجع الیه فی النقد فیرد ردّاً یخرج
ستوق مغشوش فاذا کثر کان کذلک فلجودة ...
ویمکن ان یکون لکثرة مباحثاته مع العامة والزاماتهم وهولاء ...
الاول ثم جنس بعد قوله کما یقول فیقال شیطان الطاق یعنی شخصی که ویرا امامیه
وصاحب الطاق میگویند واهل خلاف شیطان الطاق لقب او نهاده اند واو در طاق المحامل کوفه دکان ... داشت ومردم برای
نقد درهم ودینار بوی رجوع میکردند وهرگاه او حکم میکرد که این درهم ردی است بعینه ...
همچنان بر آمد پس بسبب تمیز وجودت بصیرت وی همه کس او را شیطان الطاق میگفتند وممکن است
که این لقب بسبب کثرت مناظره والزامات مخالفین باشد واظهر همین است که قدمای شیعه بهمین جودت
وحاضر جوابی در مناظره مخالفین او را شیطان الطاق می گفته اند ولیکن شیخ الطائفه امام اعظم او را که
لقب مذکور بجهت بصیرت او در نقد است روایت نموده واز کلام نجاشی در رجال نیز همین معلوم می شود زیرا که
او لقب شیطان الطاق را بهمین معنی تصریح کرده که در باب قلب درهم انچه می گفت مطابق نفس الامر بر می آمد پس معلوم
شد که رای نجاشی بر طبق روایت شیخ است انتهی محصله واز همین مقام واضح تر شد خطای فاحش پسر
صاحب روضة المتقین یعنی باقر مجلسی واتباع واشیاع او که بنابر عاقبت اندیشی وبیهوده گوئی وجفا
کیشی بر اهل حق زبان طعن ولعن کشاده وضع این لقب را برای ابو جعفر مذکور در حق الیقین وغیر آن از تصا
ایشان دانسته اند زیرا که از تحقیق امام اعظم نجاشی صاحب تنقید وپدر باقر مجلسی معلوم شد که قدمای امامیه
نیز وی را باین لقب مبارک ستوده اند از فرق اینست که اهل سنت بنظر اضلال واضلال ودر فروع
واصول چنانچه کتب فریقین لاسیما کتاب کافی کلینی وکتاب توحید قمی بر آن گواه است ودرین نزدیکی
گذشت که آن شقی وبرادر اش شیطان الطاق القبه والتزاما کفریات خویش را بجناب ائمه معصومین نسبت می کردند
بلقب شیطان الطاق فقط او را یاد می نمودند بخلاف امامیه که بهر دو لقب وی را می ستایند ودر ...

صواب امامیه و اهل حق درین تلقیب روشن است قلوب

...ن بنازند

الداهیة ما الداهیة وما

...یه که ملا محمد تقی مجلسی مذکور در تصانیف خویش بهر ثبوت ایمان شخص بجواز
...ی می نهند و اولیای شان بیکث و تاویل معقول تمام در بارهٔ زوجهٔ محبوبهٔ حضرت سید الثقلین ص
...ره طیبین و طاهرین گوش نمی نهند جز احکم الحاکمین کیست که بداد اهل ایمان رسد و متعصبین جفا پیشه عصبیت
اندیشه را بدرکات اسفل سافلین فرستد سلمنا که ائمه را کافة اجمعین مرتبه عصمت بعد حصول درجه امامت
حاصل بود و این مرتبه برای شان مانند بنای قلعه فارس مضبوط و مشکل بنیاد و بهر بان مرصوص است که بصدمه صرصر
طوفان هیچ گناهی و لطمه هیچ عصیانی متزلزل نمی شد حتی که با وصف ارتکاب اختلافات و بطبقات شیعه
وا امر نمودن سائلین را ببدعات و محدثات بزعم امامیه مثل شستن پا در وضو و استیعاب باطن
و ظاهر قدمین در مسح رجلین تمام مجملاً و دیگر مخالفتهای رسول الثقلین مثل افترا بکسانیکه هرگز دامن شان
بالوث و غوائل نیالوده و مع آنانکه هر یکی از ایشان نزد طائفهٔ شیعه از بدترین خلائق بوده بلیان شان
تماکان است لیکن لزوم این عصمت از ابتدای عمر تا آخر آن نظر بانچه استاد امام اعظم امامیه در بعضی از
تصانیف خود افاده فرموده و فاضل جابلسی در آئینه حق نما که موضوعش نزد اولیای او حق نماد از اله
ضلال و گمراهی است هم مخدوش و ممنوع است پس توان شد که چون بعضی از زلات قبل امامت از
ائمه علیهم السلام صدور یافته بود بان عبارت و کلمات آنرا ادا فرموده باشند پس کدام حاجت
در حقیقت و امن کشیده که موجب ارتکاب این تاویل گردیده که صیغ متکلم واحد را به جموع غائب حمل
فرمایند و آن معاصی و کبائر را بمفارق شیعیان بیچاره محمول نمایند این تاویل بدون جواز
این اطلاق چگونه حظی از جواز پیدا خواهد کرد علاوه از کتاب حق الیقین ملا باقر مجلسی وضوح تمام
دارد که تمامی اوزار معاصی شیعه بر تصور العوذ بالله من ذالک بر گردن مبارک مصطفوی بار کرده
وا از سر انتقام آن در گذشته بار خدایا اگر این حال مختص شیعه علوی باشد دون بجرائم

من شیعة الآیة لکن مر التحیر و التفکر می افزاید

قوله تعالی وقالوا کونوا هودا او نصاری تهتدوا

چگونه تصدیق بلکه تصور سائغ کرده شود که در باب شیعه و اتباع مرتضی

باشد و درباره مقلدین دیگر آمده که فروع دو حصه یک شجر و ثمره فواد خیر البشر اند جناب رسول

و فارغ البال باشی بلی اگر از شیعه فقط شیعه اولی و مخلصین از انصار و مهاجرین مراد گیرند این

استبعادات یکسوی میگرایند و شاهد مدعا بکرسی می نشیند تا کی در ابطال حق و احقاق باطل کوشند

و مناقب جمعی را برای جمعی دیگر فروشند مخفی نیست که از بهمه اکثر احادیث چنانچه بعضی از آن در مجالس المؤمنین

قاضی شوشتری بلفظ البشارت سمت ذکر یافته و در مناقب مرتضوی بحیز رقم آمده و ملخص آن بدین

عبارت است که صفوان بن مهران بحضرت صادق ع عرض کرد که تو میفرمائی که شیعه در جنت روند و در نار

داخل نشوند و در طائفه شیعه طوائف اند که گناهان کبیره و فواحش قبیحه از ایشان سر زند و ام الخبائث

می نوشند و در تمتع زندگانی میکوشند فرمود همه در جنت خواهند رفت برا عفو جرائم ایشان ابتلا

به بیماری و تقاضای دین و امتحان ابتلا بهمسایه موذی و زن بدکار است و اگر احدی از این امور نجات

یافته صعوبت نزع برای رفع ذنوب او دوای شافی است راوی گفت که اینهمه موجب سرور و ابتهاج

است لیکن روز مظالم را چه علاج امام فرمود که حساب تمامی خلق آخر بدست حضرت علی مرتضی است و کفایت

مهام مذکور برو منوط است و حضرت امام رضا ع در خطاب کریا فرمود که از شیعه مرتضوی کاتبین جرائد اعمال قلم

برداشته اند و در ثبت ذنوب ایشان از بارگاه آفریدگار جهان پروانگی نیافته الی غیر ذلک من الاحادیث

نص صریح است و بنابرآن شیعه را عموما از هیچ گناهی سوال نخواهند کرد و فکیف که سیئات ایشان مبدل بحسنات

خواهد بود بلکه عبادات مخالفین امامیه در دفاتر اعمال بنام شیعیان جاری و معاصی این گروه ضعفا

برده بضابطه عدل باری بر مخالفین شیعه سربار است در اینمقام بمقتضای الکلام یجر الی

الکلام حکایتی بس عجیب و ظریف در خاطر گذشت که یکی از فضلای اهل حق و راستی بود که پیوسته

...کین کلفت باز میداشت اتفاقا روزی سبیل
...کلات ما را بانبساط تمام حل فرماید و بسیار این کلفت باکی
...را مامور گردید و فاضل سنی بعد اصرار بسعادت قدم بوس رسید که
...علیه نامیدند که اعتقاد عدالت ائمه را از خصائص خویش فهمیده چنانچه در مطاوی
...رات صوارم قلمی شده پس طینت که در معتبر الیشان دیده میشود که روز بازپرس عبادات دیگران
بشیعیان و معاصی ایشان با آنها حواله خواهد شد اگر حقیقت عدل و داد همین است که گناه از کسی باشد
و دیگری بجای او معاقب گردد و در آتش جهنم سوزد معلوم نیست که معنی ظلم در اذهان عالیه چه قرار یافته گویند
که مجتهد جابلسی از جاهلی طبع فاضل سنی اندیشیده عهده جوابش را باکبر اولاد خویش که او افضل و افقه
و حل الی الخیر با او سپرد فرمود که حدیث طینت را تلقین کن شاید که از خواب غفلت بیدار و از غرور و تکبر
هوشیار شود پس جناب مجتهد الحی حدیث طینت را از علل شیخ المشائخ روایت فرمود و ملخصش آنکه
امام ابوجعفر علیه السلام بجواب اسحق فرمود که از مومن زنا و لواطه و شرب خمر صادر نمی باید بلکه گناه
میکند راوی گو گفت آن جناب فرمود که بنص قرآنی گناهان بلا قصد از وی صادر میشود و زلت و لغزش
ولی رو میدهد راوی گفت بعضی از شیعه را می بینم که ارتکاب کبائر مشهور نماید و معبوس میباشد و وقت
تعلق حاجتهم تغیر میکند بخلاف ناصبی که او نماز میگزارد و صیام میدارد و زکوة را بمصرف
می نهد و امانت را باهلش باز میدهد و در انجاح حاجات منبسط میباشد فرمود که حق تعالی زمینی پاک
تا هفت زمین و آب شیرین جاری نمود پس بعد خمیر را ازان جدا کرد و طینت شیعه را از اسفل آن گرفت
اگر طینت شما مثل طینت ما خلط می بود شما نیز معصوم بودید ولیکن حقتعالی زمین ملعون را ... آب شور
روان کرد تا خمیر دشمنان ما آماده شد و اگر بحالش میگذاشت احدی ازانها اسلام نمی ورزید
و عمل نیک نمیکرد و لیکن هر دو را خلط فرمود پس آنچه از معاصی بر شیعه ظهور میگیرد اثر عنصر نواصب است
و اعمال صالحه ایشان از تاثیر جوهر پاک شماست و روز قیامت آثار هر عنصر با اصل خویش خواهد

الحقت

...سمر بر بعضی از امور ضروریه بمجال ایجاز و اجمال
...قرار است سیما این حدیث بچند وجه واضح و بینست اول آنکه
...مخالفین الشیاء نیست قاطبة حتی لا یشذ فرد واحد کما هو ظاهر الحدیث و حصول
...یقینی نیز بدان شاهد است پس چه باعث است که بعضی از مخالفین امامیه بصوم و صلوة و دیگر
...با ذات خالق ارض و سموات آشنا نمی باشند بلکه مفهوم آن مدت العمر نمی شناسند پس تاثیر
عنصر لطیف حضرات امامیه کجا رفت و بر تقدیر تعصبیت می باید که بعضی از افراد شیعه معصوم باشند حالانکه
در کتب شیعین مرتبه عصمت خاصه انبیاء و ائمه و حضرت فاطمه زهرا است بحیثیت توجد فیهم و لا توجد فی
غیرهم و خود این حدیث مشعر بر همین است که اکنون احدی از شیعه معصوم تواند بودن علاوه در صلوح جمعی
و عدم صلاح جماعت آخر شاکل تقریر علمای طایفه در خلق اراده عباد و صلاحیت و استعداد سلسله گفتگو
الی ما لا نهایة له استعداد می باید و ترجیح بلا مرجح بلکه ظلم که لازم می آید سیما وقتیکه خاتمه حدیث طینت اعنی
هولاء ادخل النار و لا ابالی که در کتب شیعه مرویست یعنی حق تعالی فرمود که اینهمه را بمقتضای طینت شان
بجهنم داخل خواهم کرد و هیچ پروا نخواهم نمود ضمیمه گردد تا بر همه کس عیان شود که ذکر حدیث مذکور برای دفع
اصل اعتراض مسطور عین عثرت و خطاء سخت و جور و جفا است و بر اهل استقرا مخفی نیست که مثل
این خاتمه در صدر بعضی از احادیث کلینی واقع است و اشعار بهمین ظلم دارد و بر تقدیر حصول ترجیح از علم
باری تمامی تشنیعات قوم در مبحث خلق افعال اهل حق مرتفع میگردد و فالطبق المثل المشهور علیهم عند
اولی الالباب ان فلانا فر من المطر و وقف تحت المیزاب دوم آنکه حدیث صادق علیه السلام که
فرزند ارجمند صاحب حدیث طینت است و باعتراف قاضی زاده ایران کلینی آن را روایت نموده و هم در مناقب
مرتضوی که بعضی از متعصبین امامیه باصول خویش تالیف آن کرده مرقوم شده مخالف قصه تخمیر است زیرا که
از آن دریافت می شود که نزد امام صادق علیه السلام هرگز در نماز و زنای مخالفین شیعه فرقی نبوده چنانچه
عبارتش بلفظه و معناه بعینه منقول میشود فی الکافی لا یبالی الناصب صلی ام زنی و هذه الآیة نزلت فیهم عاملة

ناصبة تصلی نارا حامیة و حاصل کلام در ...

است و زنا که افحش معاصی و سیئات است چون از مخالفین او واقع گردد ...

انتهی بلفظه و اردستانی در مبحث امامت می‌نویسد که از حضرت امام محمد تقی ...

مرویست که فرموده لا یبالی الناصب صلی ام زنی یعنی نماز کردن و زناکاری ...

نیست خواه باین مشغول باشد خواه بآن اشتغال داشته باشد پس بهتر آنکه مخالفان اهل بیت ...

تک شنند و رنج بیهوده در نماز کردن و روزه گرفتن نبرند انتهی بعینه و از اینجا هویدا شد که در روز دار و گیر روبروی

هر صغیر و کبیر بجهت عفو و ثمرات چنین عبادات عذاب عقوبت شیعیان اضعاف مضاعف خواهد بود

پس در مقام کریمه اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات اذا صح حدیث که غالبا

از فقهای کلینی و صاحب فقیه مذکور بود به تصور و قصور سرزده و سهو و ذهولی رفته باشد که آیت وافی ...

ولیحملن اثقالهم واثقالا مع اثقالهم ذکر میگردد و این مبادله چه بامناسبت مبادله یهود کما قال

العارف الرومی علیه الرحمة فی المثنوی شعر در میان قوم موسی چند کس بی ادب گفتند کو سیر و عدس

بی ادب خود را نه تنها داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد زیرا که معاصی شیعه که خارج از دفاتر

حسنات العبادات اهل خلاف که با آتش دوزخ است بدل شد فینطبق علیهم حینئذ قوله تعالی حکایة عن

الکلیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر علاوه

محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن الحسن الحر العاملی در کتاب فصول مهمه فی اصول الائمة بابی منعقد کرده که عبادات

مخالفین شیعه باطل محض است و درین باب تواتر احادیث اهل بیت دعوی نموده و آنچه قاضی نور الله شوستری

از تحقیق اکابر علمای خویش در سبب کثرت عبادت اهل سنت و قلت عبادت اهل تشیع در مجالس المؤمنین نقل

می‌نماید مقتضی آنست که ازین تبدیل و تحویل فائده برای شیعه مترتب نشود و عبارتش این است که چون اهل

سنت اصل اعتقاد خود را که بنیاد کار است باخته اند شیطان را از سوی ایشان تعرض نشود خاطر جمع ساخته اند لاجرم

شیطان بعبادت بجا صل ایشان کار ندارد و همت و وسوسه ایشان در آن نمی گمارد و چون ... شیعه

... بالضرورة رخنه در عبادت ایشان می‌اندازد
... لفاظ الفیهما چه عبادت نسیان بدلالت این عبارت که
... ان سهو بجهت خنده‌گری ابلیس و القاء وساوس و سمعه یا هم نزد ایشان مخل
... تمکین این مورد مقوله بزرگان خواهند بود و شعر ذهب الحمار لیستفید
... قرنین فآب وماله اذنان × زیرا که آنچه در کتب خود مسند اشتهر مغشوش و
متفاوت است این حضرات ائمه که چشم بر اعمال دیگران و ختم جزم بر آن انصار یکسو ختم بودند یارا
آن می‌ارزد که در بارهٔ نجات از آتش دوزخ وسیله‌اند این اعمال شان نزد و نه برائیمینی قادراند که اعمال
مغشوش خود را ایشان کشی ع کبن یا قلب هم کس می‌بازند سوم آنکه اعمال خیر که از کفار
مثل نصاری و یهود و مجوس و هنود صادر شود باید علتش چیست تا اگر به قائل شوند و گویند که در خمیر
انها تاثیر خمیر ائمه سرایت کرده‌اند واحدی از کفار نیست که طینتش به طینت آنحضرات مجبول است یا
یا طریانی به آمیخته حالیا انسب آنست که قول صاحب تحفه اثنا عشریه تحفیف تشیع و تبدیل الیسر لفعل
کنم که در نجا طینت مومنین پاک اعتقاد بطینت اهل زندقه و کفر و الحاد و اصنام یافته طرفه معجونی بهم رسیده که
شیطان لطاق بهم بصد دل رنگ آن می‌برد عجب تر آنکه واضع حدیث را خیال نگذشت که این
قیل و قال از کجا تا بکجا می‌کشد و ندانست که حضرات ائمه طاهرین سید چه جز طینت طائفه از طینت آن
طیبین طاهرین را خود هست که طینت شان از بالا و صفی و این بمقتضای تشیع از باطن فقد کرد و لاکن بین
الغافلین و سیجی له زیادة فی المسلک الثانی فکن من المنتظرین و هذا الکلام وقع فی بیان خرافة و اسخف
الحدیث و خفة عقله فلنرجع الی ما کنا بصدده المختصر اگر حضرات ائمه را بغرض و ابهام حدیث کتاب اعلام را یاد
فرمایند اولا باید که بسیاری از احادیث ائمه علیهم السلام زبان طعن دراز نمایند و اگر بنجا دست از
مطاعن حضرت امیر المومنین بردارند باید که در حق ائمان معصومین خویش زبان آرند که فلله در اعتنا
و سادتنا و قادتنا کیف اعترف ولیه بعد نقاتهم بعد قابلیاقی معصومیهم قبل مجیئهم

علی نفوسهم الفاسدة وذوا نفوسهم العالیة بالیأس
وطلبوا من الله تعالی الصفح والعفو یوم الخفة وثقل المیزان
ولکنهم قاسوا علی نفوسهم بعض الانبیاء وادّعوا لهم
الاحداث الذی هو کفر معنوی عند الفاطنة والاذکیاء من
ظلوم با وصف فقدان اضاعت علوم میگوید که مؤلف تحریر را در تحریر عبارت کتاب اعلام که پنج سطر
بیست در پنج مقام اشتباه رو داده و اغلاط و اوهام افتاده تحقیق آنکه نام و کنیت مصنف
کتاب اعلام ابو عبد الله محمد است و نام و لقب و کنیت پدر بزرگوارش یوسف عز الدین
ابو المظفر و مخاطب فهیم شرکای قدیم او با اینهمه لن ترانی و بلند آهنگیها پدر را عین پسر گمان برده
و پای تحقیق الشان بسنگ این اشتباه در خورده چنانچه از عبارت کتاب او واضح می شود حیث یقول
بعد الحمد والثناء والصلوة علی سید الانبیاء و آله واصحابه السادة النجباء ان العبد
الفقیر الی المولی اللطیف الخبیر ابو عبد الله محمد بن الشیخ الامام العالم المحدث عز الدین
ابو المظفر یوسف بن الحسن بن محمد بن محمود بن الحسن الزرندی محتدا الانصاری نسبا
المدنی مولدا المحدث بالحرم الشریف النبوی اولاه الله سعادة الدارین دوم آنکه
زرندیرا که بر وزن سمند نام شهری معروف است کما فی القاموس المحیط بزرند نوشته وقال
در شرح جامع بخاری مسمی بکواکب دراری در تحقیق این لفظ مضر ما یدل الزرندی بفتح الزاء المعجمة والراء المهملة
واسکان النون الانصاری کان عالم المدینة فی اوانه المضبوط وضربت الیه اکباد المطی فی
زمانه با نفراده طائفه در تعلیقات تقویم الایمان این عبارت گفته واظن شیخه الامام الفائق
المحدث بالحرم الشریف النبوی جمال الملة شمس الدین محمد بن یوسف الزرندی الخ سوم آنکه
بجای لفظ مولدا کما فی النسخة الصحیحة کلمه مولودا بر صفحه قرطاس کشیده بخیال خویش علم نحویت وسعر ارکان کمالات بر افرا
چهارم آنکه رساله مرقوم را بدوازده باب مختوم ساخته اول در نسب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دوم در

حوادث وقت ولادت با سعادت هفتم در ذکر [illegible]
هم در ذکر بشارتهای کتب سابقه هشتم در ابتدای بعثت معظم
...عادت یازدهم در اسمای طاهره دوازدهم در خصوصیت برگزیدگی سیزدهم در ذکر
...معراج چهاردهم در فتوح و غزوات پانزدهم در مرض وفات و حدیث ام المؤمنین که در آخر آن
...حریف و ابهام نموده در باب شانزدهم مندرج است کما اشرنا الیه فی الصدر باب سوم از کجا پیدا شد
پنجم آنکه قواعد نحویه و نکات معانیه و دقایق بیانیه و نسخ صحیحه مقتضی آنست که لفظ رسول را باضافت بسوی
اسم مقدس الهی یعنی رسول الله نقل میفرمود و حال آنکه مؤلف رساله چنانکه می بینی لفظ رسول را بی اضافت
آورده کاش حرف تعریف بران می افزود و از دایره نکارت مصطلح اخراج می نمود و بنده کمترین خلایق را
از حضرت مؤلف بجهت حذف صلوة و سلام از عبارات کتاب اعلام درباره حضرت خیر الانام مورد صلی الله
علیه و سلم تسلیما شکایتی است بیجا لیکن شکوه فاضل کشمیری رئیس ارباب یکرنگی بودن بزبان و دیده
از حضرت علامه طوسی قدس سره العزیز که از زمره فرقه سنیه فدائیان اهلبیت و اصحاب بوده است بر تقدیر
حذف لفظ تعظیم درباره بعضی از ائمه هدی خیلی زیباست حیث کذب علیه و افتری پنجم آنکه لفظ علیه السلام بعد ابی جعفر
که در اصل واقع است ساقط کرده با آنکه اطلاق این عبارت در حق کافه مسلمین جواز دارد نه صاحب انجکم مختص با
سوای اهلبیت نبوی علیهم السلام نموده حضرت ابی جعفر محمد باقر علیه السلام را ازین حکم که شامل جمیع مسلمین است اخراج
نموده من بعد گذارش است که صدور امثال این زلات و ظهور این عثرات از جناب مؤلف به ناظرین مجبور سایل
خصوصا رساله آخرین تحفه عجیبان که محتاج تنبیه هم نیست چه جای اقامت برهان زیرا که از مطالعه آن هویدا می شود که
هنوز بر باب ثانی تحفه اثنا عشریه عبور سرسری هم اتفاق نیفتاده مع غض البصر عن امثال الک جرات جسارت مؤلف بحدی
رسید که در بعضی رقعات آن رساله تعلیم و تلقین ابو عبد الله محمد بن اسمعیل بخاری برداخته چند لفظ از پیش خود برتافته محتوی
خود را آیتی از آیات قرآنی نامه جاودانی شناخته میگوید که آیتی که بخاری از قرآن مجید برساخته بر عایشه نمی چسپاند
نمی باید بس کرد این آیت با این عبارت انعام بعینها نقل میشود که ابحر زیاده بر هم تحیر میساخت این بود که آیا

اعلم

احتیاج بسند چنین مطلب واضح چه بود و اگر باشد این مطلب از این آیت بتکلف بر می آید و در کلام الله
آیات بسیار دال بر اینکه ادراک و عرفان و تفقه و فهم اعمال قلب است پس سند بآیتی که اقوی الدلالة در بینات
نمی آورد مثل لا تقولوا آمنا و قولوا اسلمنا انتهی موضع الحاجة من افاداته اکنون سلام بر تمامی
حفاظ قرآن مجید را کشان میدهند که این آیت معاذ الله در کدام سوره واقع شده که لا تقولوا آمنا
و قولوا اسلمنا شاید که حضرت مؤلف این آیت را از جناب امام منتظر که حاضر فی الامصار و غائب
از الابصار است و همچو حق تعالی محیط بر غیب و شهادت بقول بعضی از علمای بر اصول موضوعه طائفه
مصداق کلام قدسی حدیث است ما یکون من نجوی ثلاثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا
هو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا اکثر الا هو معهم اینما کانوا استفاده فرموده باشد
زیرا که قرآن مجید کامل بی تحریف و تبدیل خلفا نزد همین امام سر آغوش عنقا است و بعضی از علمای امامیه در غیبت
کبری هم بشرف و تلقیش مشرف شده اند و فیضها برده اند چنانچه بعضی از اکابر شیعه نوشته اند که استفاده
بیواسطه برای اخص خواص در غیبت کبری نیز متصور است یا باین روش که امام بصورت شناخته
در مجالس و مواضع که خواهند حاضر شوند یا با آنکه بعضی خواص را بمکان سکونت خود هدایت می سازند
که آنها رسیده مراتب چند را از آن جناب استکشاف نمایند و حکایات متضمن این بسیار در کتب
دیده شد الی ان قال اگر از نظر ما وجود آنحضرت مانند ذات مقدس الهی غایب باشد ما از نظر
ایشان غائب نیستیم هر جا که حضور رسیدا اند و من عند الله مامور میشوند افاده علوم و حل مشکلات
خلق میکنند و فریاد رسی مظلومان و راه نمائی گمراهان و دفع مکر و وبال بوجود فائض الجود آنحضرت
صورت میگیرد انتهی و آنچه اکابر علمای امامیه در حق آقا احمد مرحوم الصدر نوشته اند از انهم بمدینه رفت
میرسد که خود جناب مرتضی او را با امام مهدی هدایت نمود و نشانهای صورت مبارکش مشخص
و فرمود که امام تو در مسجد فلان طرف نماز میگزارد نزد او برو و مسائل را تحقیق کن
چنانچه حسب مذکور بخدمت امام علیه السلام مشرف شد و از تحقیقات انیق و مسائل دقیق

بحضور گردید بلکه از روی روایات صحیحه دریافت شده که احدی از شیعه نیست که بشرف
قدمبوس مشرف نشود کما فی المجالس کو توقیع وقیع ناحیهٔ مقدسه که بروایت شیخین
طائفه و بحار و دیگر تصانیف مجلسی منقول است دلالت بر لعن شیعیان که قبل از خروج
سفیانی و ندای آسمانی دعوی رویت امام نمایند داشته باشند و امثال این روایات اگرچه
نزد عوام منزلت مؤلف را که از خواص طائفه امامیه است پست می گرداند لکن نزد کاملین و متبحرین
کلاه گوشه او را بعرش برین می رسانند زیرا که اخص الخواص ائمه مانند زراره که با صدق
الصادقین او را ملقب نموده اند چنانچه کتاب حسن بن علی بن داود دلالت بران می کند
و همچنین امثال او مورد لعن و تبرا بوده اند چنانچه از مطالعهٔ کتب رجال خصوصاً تصنیف میرزا محمد
چندان واضح است که حاجت بیان ندارد والحمد لله علی ذلک که نجم سعادتش هنوز در ترقی
است و **حقیقت التلبیس** که چون قوت حافظه از مؤلف کلیه مسلوب است
لا تقولوا راعنا و قولوا انظرنا را بلا تقولوا آمنا و قولوا اسلمنا در متخیله اش مبدل و مقلوب
است کاش تجرید العقاید خواجه خواجگان خود رجوع نموده آیت را بلا تحریف و اصلاح نقل می نمود
که قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا و این هم بذهن ثاقب رسیده باشد که
هرگاه حق تعالی از اطلاق لفظ مؤمن نهی فرماید غیر از حضرات متشیعین جائی خانه خراب که بروایت
جابلسی در صوارم لا امی و بروایت ملا محسن در وافی ملعون و کذاب است کیست که او باین لقب ملقب
تواند شد سخن همین است که چون حضرت مؤلف با اینهمه مراتب علوم در پی تجو قدوهٔ اهل حدیث یعنی محمد بن
اسمعیل بخاری کی افتاده و گمان برده که او لفظ ایمانکم را در آیت کریمه ایمانکم بالکسر تلاوت کرده حق تعالی
جزای او در جهان مقام بجنازش بشارة و نعم ما قیل من حفر بیر الاخیه فقد وقع فیه **قوله** هرگاه ایمانا را بالفتح
اقول قبل ازین گزارش ساختی که احدی ابرار تداد یعنی اعاده کفر و طریان آن علی الاسلام ممکن الصدق
است نفی ریب و تردد که در مو برجا خویش نباشد صحابه را با احدی تو ان بعد از اسلام بر داریم والعیاذ می تواند شد فهم هم نیز الوا

هم نیز

مرتدین علی اعقابہم تفصیل و تفسیر جملۂ اولین بہ بعضی کافرین بعد الاسلام میتوانند افتاد پس کلام باری
عزوجل ترقی از ادنی بسوی اعلی است زیراکہ در مرتبۂ اولی محض حقیقت اجمالی است یعنی آنکہ علت کشیدن
این گروہ بسوی جہنم دریافت شدہ باشد ہرگاہ جناب سید المرسلین خواہد فرمود کہ ایشان اصحاب من اند
یعنی امیدوارم کہ ازین گیر و دار و عقوبت و نکیر نجات یابند و از دوزخ باز مانند حکم خواہد شد کہ بعد از
وفات تو ازینہا احداث سرزدہ و بسبب ارتکاب آن احداث مستوجب عذاب جہنم گشتہ اند لیکن ہنوز
مقام گفتگو برای جناب سید المرسلین کہ شفیع المذنبین و رحمۃ للعالمین است باقی بود چنانچہ تلاوت
کریمہ وکنت علیہم شہیدا ما دمت فیہم الخ بکمال مراعات ادب ادا خواہد نمود پس
ارشاد خواہد شد کہ اینہا از احداث رجوع و انابت نہ نمودند و مقصود از احداث ارتداد ایشان
بعد وفات تو و اصرار بران حالت بسبب بلا توبہ و ندامت پس این ترقی است از ادنی باعلی و اجمال
بہ تفصیل است ہرچند در معنی احداث و ارتداد تغایر باشد لیکن صدق احدہما علی الآخر ممکن است چنانچہ
صدق حیوان بر ناطق و ناطق بر حیوان باجماع اہل میزان مع التغایر بینہما **قولہ** علاوہ الخ **اقول**
کسانیکہ روی سخن مؤلف بالذات بر تقریر آنہا متوجہ است یعنی مثل فاضل شمس الدین کرمانی چنانچہ باید و
علیہ رحی الجواب دلیل بر آنست کجا تصریح کردہ اند کہ لفظ مرتدین در ردت حقیقی یعنی رجوع عن اصل الاسلام
نص واقع شدہ بلکہ این بزرگان بر خلافش تصریح فرمودہ اند جائیکہ بر تقصیر حقوق و تقصیر از واجبات
فرود آوردہ اند کما الظاہر من نقل المؤلف و اگر مراد این است کہ حمل مرتدین بر اہل ردت یعنی اہل التقصیر و
تبدیل ہم محتمل است چنانچہ این بزرگان گفتہ اند پس کلام حضرت کہ زنہار از لفظ مرتدین مصطلح
شرعی مراد نمی توان گرفت ہمہ لوچ و بیمعنی میگردد و پامال شدن تحقیق تحقیق شیعیان کہ در امثال
این احادیث مصطلح شرعی مراد نیست بلکہ اعم از انست علاوہ بران صدق احداث بر ارتداد و
عکس آن برین تقدیر ظاہر است زیراکہ نزد این بزرگان مراد از ردت ارتداد و تقصیر از حقوق و تبدیل
احداث است و این معنی با کلمات نویرہ و اتباع و اشیاع او کما ینبغی منطبق است الا التکلمات

إنما هو التأخر عن بعض الحقوق والتقصير عنه ولم يرتد واحد من أصحابه صلى الله
عليه وسلم والحمد لله رب العالمين وإنما ارتد قوم من جفاة الأعراب من المؤلفة
قلوبهم ممن لا بصيرة لهم في الدين وذلك لا يوجب قدحا في الصحابة
المشهورين رضوان الله عليهم أجمعين پس مراد او و مراد صاحب نهایه مجمع هم در حقیقت
یکی است زیرا که ردت را اصل و اصل گردانی بر تقصیر از بعض حقوق فرود آورده اند گو تعبیر فی الجمله
مختلف باشد آمدیم بر انجام مطلب عسقلانی و این هر سه بزرگ پس بعد آنکه خود جناب الف [illegible] و تأویل
تصغیر بر تقلیل کلام کرده و رد و قدح نموده سفیر باید که نکته دیگر باید دریافت که شارحین صحیح بخاری تصغیر
لفظ اصحابی را علی بعض الروایات بر تقلیل عدد بیان کرده اند غرض از اصیحابی [illegible] اصحاب است
ازین عبارت بلکه بار انتهی پس معلوم شد که مطلب صاحب فتح الباری نیز همان است که فی الجمله گردانی بر
نظر داشته یعنی خلفا و اعوان و انصار شان از غوائل فسق و فجور و ظلم و جور رسته بودند فضلا عن الکفر
والشرک مع ذلک فی عار و نار وعید شنیدند از اصحاب رسول الثقلین و فی [illegible] که ردت را بر تقصیر حقوق
و تخلف از واجبات حمل کرده باشند و صحابه مشهورین که خلفا و اعوان و انصار شان بودند کما اعترف
المؤلف مستثنی نماید والا لازم آید که صاحب فتح الباری ردت و فسق و تخلف از واجبات و تقصیر حقوق دیگر
این بزرگان ثابت کرده باشد و این حجه عار و نار برای صحابه کبار است آنجا الوضوح [illegible]
مطلب عبارتش کما نقل المخاطب همان تقصیر از بعض حقوق و تخلف از واجبات است که آن را القول خود
ولم یقع من احد من الصحابة المشهورین منتفی میگرداند و مقصودش همین که صحابه مشهورین مصداق ارتداد
فسق نبودند بلکه مصداق این بعض قبایل عرب اند که حدیث الحوض در باره ایشان وارد یافته گو دیگران
ازین اعراب کافر شده باشند پس مطلب این همه اکابر یکی واحد است عبارت مجمع البحار که در حقیقت
عبارت نهایه است کما لا یخفی در صحت خلافت نص گفتن با جرای عجیب و غریب است منشاء این همه اغلاط آنکه
مراد از نفی ارتداد در عبارت مجمع البحار اعنی لم یرتد احد من اصحابه ردت [illegible] عن اصل الاسلام

اسبت فی والاثبات یعنی انکار کرد قوم عمان از ارتداد شرعی است که اول منتفی شده بود و چون در صدر عبارت
مرتدین را متخلفین عن بعض الحقوق حمل نموده گفته است لم یرد ردة الکفر پس معلوم شد که مصداق جمله
احدثوا ولم یزالوا مرتدین علی اعقابهم خلفای راشدین بودند نه اعراب که از اصل برگشتند و
حال آنکه چنین نیست بلکه مرادش همان است که شارح کرمانی تقریر آن کرده بود یعنی در صحابه
مشهورین احدی متخلف از واجبات و مصداق تغییر و تبدیل ما ثبت فی الشرع نبوده چنانچه اعراب
البته متخلف از حقوق و واجبات شده مصداق حدیث الحوض گشتند مثل مالک و نظرای او
کما مر فانظروا معاشر المتشیعین کیف جاءت بکم وقاحتکم للاستدلال
بالخطاء والخلل وکلامه لاشتماله علی الخلط والاشتباه یدلکم علی نقص
العقل وکل ذلک ینشأ من سوء الفهم وقلة التامل فی عبارات العلماء والفضلاء
الاعلام کما لا یخفی علی من لاحظ ما قلناه فی معنی عبارة الکرمانی وهو بعد
هفوة علی الکرام و جواب کلام باقی مخاطب و استغاثه و فریاد او از خلفای راشدین و تبرزبانی او درباره
این بزرگان که دین نبی را رونق تمام بخشیدند و در استیصال ادیان باطله یهود و نصاری و مجوس ایشان دل
و جان کوشیدند و حق تعالی بشهادت ائمه معصومین از مجاهدات ایشان خوشنود شده انوار ایمان و خلوص
نیت ایشان را بتمامی آفاق محیط گردانید کما ستعرف فی هذا المسلک و در مسلک دیگر خواهی دانست ان شاء الله تعالی
قوله و بر طبق مقول الحمراء اول و بر طبق شق مذکور علی ما رواه الفریقان کما مر غیر مرة معنی حدیث شریف وضوح تمام دارد
یعنی تو نمیدانی که چه حدثها کردند بعد از تو از انکار دادن زکوة بلکه فرضیت آن با اختراع بعضی از شبهات
و ترک احد الثقلین بلکه کلاهما و اصرار بر آنکه فرضیت زکوة مقید بزمان جناب سرور کائنات بود پس بعد
مقوله رسول گفته می شود که بودند آنها برگردنده بر پاشنهای خود از وقتیکه مفارقت کردی از ایشان
یعنی لعنت و طعن و عداوت که سوالات طاعت است آخر عمر تو اختیار کرده بودند همان شیوه قدیمه که خلیع العذار
و مطلق العنان بعد از فرضیت زکوة است رجوع کردند بطریقه قدیمه و گمراهی پیمودند که اطاعت ترا گذاشتند و

علم لعنت و عناد برافراشتند من بعد التماس است که مراد از قول جناب ایشان شیوع
قدیمه رجوع و طریقه متروکه را بی سپر کردند که اطاعت ترا گذاشتند و علم لعنت و عناد برافراشتند
چیست اگر مفادش این است که چنانچه سابق بعبادت لات و عزی مشغول بودند و توحید باری را اعتقاد
نمی نمودند و انکار شریعت و معاد جسمانی و نبوت پیغمبران میکردند بعد از مفارقت ختم المرسلین همین مسلک
شتافتند پس می باید که جمهور علمای امامیه بالخصوص حضرت مخاطب بهمین فتوی دهند که خلفای راشدین
معاذ الله منکر اصل اسلام بودند و حالانکه در این رساله انکارش جابجا واقع شده از انجمله آنکه هرگاه اینها
باقی پس چه ماند که احداث بر ارتداد بمعنی اعاده کفر بر اینها صادق نخواهد آمد و علی هذا اما احدثوا
دال بر مفاد ارتد و البعید نخواهد بود انتهی و این صحیح است در صورتیکه بکفر خلفا بعد اسلام قائل نمی باشد
والا لازم آید که خلفای راشدین در صور خیالیه مورد حدیث الحوض نباشند و هو ظاهر البطلان
و از انجمله آنکه این خود عین مطلوب شیعه است که بی اعتقاد اصل چهارم یعنی امامت ایمان حاصل نمی شود
چنانچه ترک اسلام را ردت گویند ترک ایمان را هم ردت خواهند گفت و از اینجا دریافت شد
که مولف بعدم ایمان خلفای راشدین تبعا لاسلافه قائل است نه بکفر آنها بمعنی ترک اسلام و قبل این
از عبارات شرح کشف و تحقیق احادیث ردت واضح شده که امامیه خلفای راشدین و انصار و اعوان
شان را بسبب تبدیل اخلاق و ظلم و جور بر اهل بیت طاهرین و غصب حق این بزرگان معاذ الله مرتد
میگویند نه بجهت ترک توحید و عدم اعتقاد نبوت و معاد جسمانی و برادر همین مولف در رجوع آب
افصاح لطافة المقال انچه فرموده موضح مدعای این قیل و قال است و هو هذا حال الجواب معارضه که
حضرت مخدومی فرموده اند هر چه حاضر طبع قاصر است گذارش میدارد و آن اینست که ملخص
معارضه جناب اینکه قدمای امامیه قاطبه معتقد کفر منکران امامت بوده اند و از کلام خواجه نصیر الدین
طوسی و علامه حلی و میر نور الله شوشتری فسق ایشان مستفاد میگردد بنده عرض می کنم که مختار جمهور
امامیه اثنا عشریه خواه از متقدمین و یا از متاخرین همین است که مخالف امیر المومنین علی بن ابی طالب

علیه السلام اعم من ان یکون محاربا له ام لا کافر است لیکن اطلاق کافر براو نظر الی دار الآخرة فهو سوء
مآل اوست نه باعتبار دار دنیا مثل جواز مناکحت یا نجاست و امثال آن و وجه این عقیده نه آنست که بلا زمان
خیال فرموده اند یعنی ورود حدیثی که مضمونش اینست که بعد رحلت حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم
همگی صحابه مرتد شدند بجز چهار کس جناب مجیب خود این حدیث را منافی آیات کثیره و احادیث شهیره
فهمیده اند مع ان الامر لیس کذلک چنانکه توجیه جمیع این حدیث موقع مناسب خواهد آمد بلکه بجهت اینکه امامت
بلا فصل علی بن ابی طالب علیه السلام و همچنین امامت سایر ائمه نزد ما امامیه از اصول دین مثل توحید و نبوت است
و رکنی از ارکان ایمان نه جزو اسلام است و این مسائلت باعتبار دار آخرت است یعنی منکر هر یکی از اینها
مخلد بجهنم است نه باعتبار این جا اگرچه تصرفات ما دیگرانرا در دار دنیا کافر نمی گویند گو مومن نباشند الخ بلفظ اگر
خطبه شقشقیه معتبر که معاصرین ما و منهم المولف با انتساب آن سوی امیر المومنین می نازند حقیقة قدری
بران ندارند که صحتش را بر اصول خود مسلم نا کنند چنانکه بر ناظرین رجال کشی و امثالش مخفی نمی ماند و انشاء الله
بعضی از روایات متعدده امامیه که مستلزم عدم صحت این خطبه در حقیقت نزد ایشان است در رساله ثانی
معروض خواهد شد خود مشهور آنست که اصحاب جمل و صفین که راه مخالفت آنحضرت گرفتند و سبب
محاربه او دعوی خون عثمان را بجای سپر گرفتند حقیقة خلافش بودند لکن حب جاه و ثروت با
این طایف جمل و مورث این جنگ و جدل شد حیث قال رضی الله عنه علی رواتهم فلما
نهضت بالامر نکثت طائفة و مرقت اخری و فسق آخرون کانهم لم یسمعوا
کلام الله سبحانه یقول تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی
الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقین بلی والله لقد سمعوها و وعوها ولکنهم حلیت
الدنیا فی اعینهم وراقهم زبرجها ازینجاست که باعتراف بزرگان مولف لفظ کافر در حق
ایشان اطلاق نفرموده و بلفظ مارق و ناکث و قاسط اکتفا نموده بحمد الله که علمای شیعه چنانکه بسبک
اصول و فروع اخبار المعصوم و ... کرده باشند مخفی نیست و ... ... [illegible]

که احدی از علمای ما اهل جمل و صفین را منکر توحید و نبوت نه نوشته است حال کسانیکه کار
آنها بسیف و سنان رسید بخلاف خلفای ثلثه که منتهای کار شان باعتراف امام اعظم علی و خواجه
خواجگان و دیگر متبحران شیعه مخالفت در لفظ بیعت است پس حرب و قتال نزد هیچکس بلکه این بزرگان بتصریح
متکلمین شیعه چنانچه در شرح تجرید شیخ علی است و جنت و لو بعد التعذیب خواهند رفت و بعیش و سرور
جاودانی احتظاظ خواهند یافت بالجمله بر تقدیر رجوع خلفا العباد و ملات و متفرقی عداوت سید
انبیا صریح تناقض و تهافت در کلام مولف است که بعضی از ان مذکور شد و بعضی بر مقام خویش خواهد آمد
وقس علی هذا تناقض عبارات علمای مذهب او و اگر مراد انست که قائل توحید و نبوت بودند لیکن دشمنی
جناب رسالتمآب و عناد آنحضرت کافی بسالف الزمان اختیار کردند ازین هم مرتبه اسلامی از دست
رفته و لا قائل شوند بجمع اسلام و عداوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ازین عبارات که درین
فصل یاد کردم واضح است که منکر نبوت و دشمن جناب رسالت متصف باسلام نتوانند شد و اگر
مراد از طریقه و لمیه عناد و عداوت پیغمبر صلی الله علیه و سلم دشمنی اهل بیت ایجاد است پس سامع
علمای امامیه در احادیث دست صحابه بجهت مصالح سانحه بتقدیم رسانیده اند و ملخص آن همه بر وفق
تقریر صاحب تحفه اثنا عشریه باین جا لفظ میرسد که مراد از ارتداد خلفا و انصار شان آن است که
ترک محبت و مراعات حقوق اهل بیت کردند نه آنکه از دین و اسلام برگشتند کما عرفته سابقاً
همه برباد می رود زیرا که این روایت وقتی صورت امکان خواهد پذیرفت که در زمان نبوی صلی الله
علیه و سلم الفت و محبت با اهل بیت داشته باشند و هویدا هم جدا و مولف نمی گوید که شیوه قدیمه
آنها عداوت و عناد با اهل بیت بود و بحمد الله که احادیث دال بر اینکه خلفا قبل از وفات
پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعداوت اهل بیت اتصاف داشتند بتقریر فاضل شیعی
که باتباع بزرگان خویش نموده همه موضوع و بی اعتبار بر آمد و درینجا استفسار میرود که کسیکه دشمن
جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم باشد بجمیع عناد و عداوت افزود و قرآن مجید را تحریف

سازد بلکه هزاران نسخ آن را بآتش اندازد و خانه دختر و داماد سید المرسلین که مهبط جبرئیل امین بود
بآتش سوزد و بجهت غصب حقوق بلکه قتل معصوم کمافی تذکرة الائمه باین شقاوت بدی بدوزد او را
مسلمان توان گفت یا او کافر بمعنی انکار اسلام است بینوا توجروا **قوله** و مقوله نبوی الخ **اقول**
اگر مراد این است که صاحب فتح الباری یا صاحب کواکب دراری یا مجد الدین ابو السعادات یا فاضل
محدث مقیم گجرات یا ابو سلیمان خطابی یا ابن التین یا داود یا ابو زکریا یحیی نووی یا قاضی عیاض مالکی یا ناصر الدین
بیضاوی یا دیگر بزرگان از امثال و اقران ایشان جمعا یا فرادی مقوله نبوی صلی الله علیه
وسلم مسند یعنی روایت قرار داده اند پس حاشا که در عبارت بعضی از ایشان که در اصل رساله منقول
است اشعاری ازان پیدا باشد و اوراق ملحقه که مؤلف بقالب طبع در آورده ضمیمه این رساله مطبوع
ساخته ازان هم معلوم نمی شود که احدی ازین محدثین قول مرقوم را قرینه شرکت مالک بن نویره و نظرای او
قرار داده باشد و اگر خدام حضرت مؤلف بر اقوال ملهمان مطلبی از جانب اهل حق تراشند
و باز بدفع آن در الهامی مستفیضین خبر اشند و خواهند که بدون توکیل از طرفشان وکیل شوند و براه ابله
فریبی روند هیچ نقصانی ازین تدابیر باهل حق عاید نمی گردد بلکه بمضمون شعر اسم حضرت مؤلف سمیر
چه صورت خیالیه و نتایج افکار مزعومی خود را لباس تقریر خاطر خواه در بر کرده بودند مصداق کریمه
التی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا گوی سبقت بوده فذلک علیهم و ظاهرا مقصود
اصلی ازین حرکات خفیفه و تقریرات سخیفه آنست که عوام بدانند که انکار اهل سنت بدان مزعوم
است که بادنی اشاره نیست و نابود می شود و بحمد الله که از طرف اهل حق ابطال اعتراضات و اشکالات
بطریق مناظرین تقریر کردن باز تقریر و تطهیر را بعنوان معقول و منقول ترتیب نمودن در نصیب این
اقل الانام افتاده و المنة لله که قبل ازین بکرات معروض گشته معنی این حدیث انچه در اذهان صافیه شارح
کرمانی و حافظ ابن حجر عسقلانی و اتباع ایشان در آمده حضرات امامیه را مجال آن نیست که بدلیل عقلی
یا نقلی برطرف ساخته ردت خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین را ازین حدیث ثابت نمایند

وان شاء الله تعالی عنقریب واضح میگردانم که اعتراضات سامی بر بعض فضلای نامی جز نامی بلکه بدنامی
بیش نیست **قوله البحث الخامس** **اقول** هر کس که کتب احادیث را دیده و پست و بلند این میدان
وسیع نوردیده بعین الیقین سپید اند و بدیده حق بین می بیند که ابرام خلافت صدیق را عین سنت
نبویه علی صاحبها الاف الصلوة والتحیة توان گفت اطلاق احداث بران با جرائی تحت است زیرا که
مخاطب را الاصراف از نهایه ابن اثیر الجزری نقل کرده معنی آن نیست که حدث امر منکر است
که در سنت معروف نباشد و قرینت این تفسیر در کتب امامیه مثل مجمع البحرین نیز مسطور است پیدا کردن
خلافت خلیفه اول را بر اصول اهل سنت عین خلافت حضرت فرمودن کاری بس سترگ و امری بس مستغرب
است چه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هزاران بار فضائل و کمالات او را بر شمرده و در باره استحقاق
او بخلافت اشاره شده چندان راه تصریحات سپرده که قریب بنص بر خلافت بلافصل می شود و ان شاء
الله تعالی در تضاعیف کلام با اصول معتبره امامیه که موافق آیات قرآنی باشد واضح
خواهد شد که خلافت خلفای راشدین نزد جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اهل بیت طاهرین او متفق
و مسلم بوده **اما امر اول** پس احادیث بسیار بران ناطق است از انجمله روایت ابو سعید خدری
است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در باب شمردن احسان صدیق اکبر قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم ان امن الناس علی فی ماله وصحبته ابوبکر اخرجه
الشیخان والترمذی و ابو سعید خدری بر سند علمای مخالفین از مقبولین و مخلصین جناب
رجال فاضل استرآبادی و نزهه کشمیری بان ناطق است و از انجمله حضور صدیق همراه سید المرسلین
بر حوض کوثر بحدیث عبدالله بن عمر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم قال لابی بکر انت صاحبی
علی الحوض وصاحبی فی الغار اخرجه الترمذی و عبدالله بن عمر شخصی است که بروایت
علمای امامیه مثل صاحب اثبات الحق چون معاویه باغی شد و لشکرکشی نمود اجازت از جناب امیر
گرفته همراه بعضی از اجله اصحاب برای تفهیم او رفته و مناقب حضرت امیر را بالافهم معاویه را از خلا

منع کرده و تنها بی ناصر و معین بکوشش محبت اهل بیت طاهرین بر یزید بی دین بعد استماع واقعه طف
خروج کرده و براه تکفیر و تفسیق وی علی رؤس الاشهاد تا دمشق شتافته چنانچه کتاب فعلت فلا تلم وارد است
و اکثر نسخ از جلد عاشر بحار الانوار نظر بعضی از وجوه استدلال مر تصحو و در جنگ جمل مقابله زبیر بن عوام
علی ما رواه صاحب الکافی و المجلسی بیان دلیل است لفظ بایعنا در کلام عبد الله مذکور بجناب عبد الله بن
مطیع بملاحظه تاویلات متعین که صیغه متکلم واحد را بجمع غایب را بجمع سازند که کلام و لا اتی ببعضش
بخلاف نیز پدیدار و فکیف که تا الیفات قدما در تواریخ و سیر و کلام نص صریح در عدم بیعت عبد الله بن عمر
واقع شود و حاشا و کلا که ابن عمر موافق زعم فاضل استرابادی در منهج المقال فی تحقیق الرجال تهدید کشی
و دیگر برادرانش شریک معاویه بن ابی سفیان بوده باشد زیرا که برین تقدیر لازم می آید که حضرت فاروق
در جنگ صفین همرکاب او باشد و اللازم بدیهی البطلان فالملزوم مثله بیان ملازمت آنکه فاضل استرابادی
در کتاب مذکور در ترجمه او که چند سطر بر ترجمه عبد الله بن عمرو بن العاص مقدم است گفته بل و فی کشی ما
سیاتی فی عمار ان عبد الله بن عمر قال لمعویة انی معکم و لست اقاتل ان ابی شکانی
الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال لی رسول الله صلی الله علیه و سلم اطع اباک
ما دام حیا و لا تعصه فانا معکم و لست اقاتل انتهی محصوله بعد ملاحظه ترجمه عمار
در کتاب مرقوم آنکه عبد الله بن عمر بن الخطاب در اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم معدود است
و ابو عمرو کشی در ترجمه عمار گفته است که چون لشکریان معاویه سر عمار را پیش وی بردند و اختلاف
کردند کسی گفت که او را من کشته ام و دیگری گفت بلکه من عبد الله بن عمر گفت که شما افتخار بکشتن او
می کنید و حال آنکه حضرت خاتم النبیین فرموده که ای عمار باغیان ترا خواهند کشت معاویه گفت پس
تو چرا رفیق ما شده گفت روزی پدرم شکایت من پیش پیغمبر صلی الله علیه و سلم برد پس حضرت فرمود ای
عبد الله تا که پدر تو بقید حیات است اطاعتش بکن و عصیانش روا مدار چون پدرم رفیق است
همراه تو شده ام و لیکن قبضه شمشیر بدست نگرفته ام انتهی پس بر تقدیر بیعت عبد الله

بن عمر که باتفاق روایات کتب طرفین مثل استیعاب و اصابه فی معرفة الصحابه و اسد الغابة
و شافی مرتضی علم الهدی امامیه و جواب اهل ز تحفهٔ اثنا عشریه الی غیر ذلک من الکتب المعتمدة
درین مقاتلات و محاربات شریک بود لازم آمد که حضرت فاروق از لشکریان معاویه باشد و فیه من المفاسد
والخرافات ما لا یعد ولا یحصی آنست حال منتقدین طائفه که هنوز در ترجمهٔ عبد الله بن عمر بن الخطاب و ترجمهٔ
عبد الله بن عمرو بن العاص فرق نمی کنند تا بمطالب دقیقه این فن چه رسد و اویلا و اسفی که علمای شیعه
این هفوات و مضحکات را نمی بینند و عیب بر محدثین اهل حق بقدر علم خود دارند و چون بمقام تطفل ا
تطویل زاید مناسب ندیده و زیاده تر ازین بیهوده ناموس اکابر مخالفین ندریده باصل مدعا رجوع
میکنیم و میگوئیم که از انجمله آزاد بودن حضرت او ست از آتش بروایت جناب امیر المؤمنین که ایمان
و زهد و عفت و عدل آتش مخصوص قطعیه در کتاب مجید ثابت گشته از زبان صدق ترجمان سید الخافقین
انت عتیق من النار اخرجه الترمذی والحاکم و از اطول روایت عبد الله بن عباس رضی
الله عنهما که در خلاصة الاقوال بزبان امام اعظم حلی توثیق او مندرج است هم از آنحضرت صلی
الله علیه و سلم ابو بکر منی و انا منه و ابو بکر اخی فی الدنیا والآخرة نقل ما آورده
جلال الدین السیوطی و غیره من المحدثین بار خدایا اگر ارباب خلافت شقاق از
مزید عداوت و نفاق مدعی این اصل نباشند و گویند که محدثین اهل سنت بنام این بزرگان امثال
اینان که احادیث اینها بعد ازین می آید احادیث مزوره بر بافته اند لکن قول صاحب که مراد و ما
او علی نقل تکذیب این دعوی بس است که اهل انصاف در فرقه سنیان محدثین ایشانند که هر حدیث از جناب
صلی الله علیه و سلم با ینهار سید که بود کاست روایت می نمایند انتهی ملخصا علاوه سابق گذشت که
بروایت صدوق طائفه صدیق بمنزلهٔ گوش آنحضرت و بروایت ابن جمهور مثل ابراهیم علیه السلام بود
بروایت تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام بمنزله اسمع و روح خاتم النبیین کجاست فرقه ان شاء الله تعالی
خلافت این بزرگ را از ابا ابت احداث نه بیت گان بیرون کار علمای امامیه بالخصوص حضرت

حضرت مؤلف است و کتب آثار و اخبار مرتضویه در مناقب صدیقیه بلکه افضلیت او اگر بشمارم
بحد شهرت و تواتر میرسد چنانچه حدیث محمد بن الحنفیه و ابی جحیفه و حدیث علقمه و حدیث عبد الملک بن میسره
و حدیث عبد الله بن سلمه و مانند ایشان که دلالت تمام بر آن دارد و حاصل این قصه که حضرت امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه هرگاه خبر افضلیت خویش استماع فرموده دریافت کرد که بعضی از محبین آنجناب را
از شیخین افضل میدانند بکمال غیظ و غضب بر سر منبر برآمد و ارشاد نمود که بحد افترا محدود خواهم کرد
یعنی هشتاد تازیانه وی را خواهم زد و در کتب و رسائل قدما و متاخرین امامیه یعنی افادات ابن معلم
و حضرت شیطان الطاق و مفضل و فضل بن فضال یزدی موجود است و در کتب معتبره این فرقه منصوص
و قطعیه ایشان اندراج یافته که جناب امیر خلیفه چهارم است و آنجناب را باین لقب یاد باید کرد چنانچه
در مسالک ثانی خواهی دریافت لیکن در تاویل حدیث اول میانه اکابر طائفه قیل و قال واقع است
بعضی گفتند که ایشان بنا بر تقیه و مداهنه و خوشامد اصحاب آنحضور رو نمود که سیرت شیخین را مثل سنت
سنیه الکونین اعتقاد می کردند و جمعی گفتند که این سخن بسیار بی معنی و نادرست است چگونه اعتقاد
توان کرد که آنجناب در اوقات خروج خویش بر ناکثین و قاسطین که تقیه از جمله محرمات شرعیه بود
زبان خود را بکذب و دروغ که لازم این حکم است آلاید و حکم واقعی را بیان نفرماید پس مقصود
آنجناب ازین تهدید آن بود که این تفضیل موجب رفع شیخین و کسر شان و تقصیر در حقوق من
است چه ازین تفضیل لازم می آید که شیخین در نفس فضیلت و وجاهت دینی شریک مرتضوی باشند
زیرا که تفاضل متصور نمیشود مگر میانه دو کس که قریب یکدیگر در فضل باشند و مفضول را با فاضل در
اصل فضل شرکتی توانند بود و اشتراک شیخین درین امور با جناب علوی خلاف ضروریات دین است و از
خدمت بعضی از اکابر امامیه مسموع شده که شیخ حلی امام اعظم شیعه از علمای متاخرین روبروی بعضی
از سلاطین این تاویل را ذکر کرده و جان بسلامت برده و تا سیاه استاد الامام الاعظم الطوسی
راضی الله گشته و العجب کل العجب که شیخ حلی عبارت تجرید استاد خود که نزد امامیه

سلطان المحققین است کما فی شرح ابن خاتون علی الاربعین ہم یاد نمایند و حیث قال فی اثبات
افضلیتہ علی رضی اللہ عنہ من الصحابۃ المشہورین بل الخلفاء الراشدین کان اعبدہم
واشرفہم خلقا واطلقہم وجہا واقدمہم ایمانا وافصحہم لسانا واسدہم
رأیا واکثرہم حرصا علی اقامۃ حدود اللہ تعالی بلکہ حضرت امام اعظم اما سید انہم یاد نمایند
کہ من در شرح این متن چہ نوشتہ ام لکن عبارت مثل این است کہ مرا یاد و ترا فراموش شدہ است اگر او در شرح
اقدمہم ایمانا تفسیر مایند وقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لفاطمۃ علیہا السلام
زوجتک اقدمہم اسلاما واکثرہم علما وقال علیہ السلام یوما علی المنبر انا
الصدیق الاکبر وانا الفاروق الاعظم اسلمت قبل ان اسلم ابوبکر
وامنت قبل ان امن ودر جائیکہ شیخ جلی الامیر در فضائل خاصہ حضرت امیر کتاب مذکور
شرح و بسط کردہ و اما دہی آنجناب را ذکر نمودہ میگوید کہ ہر چند عثمان شریک این فضیلت است لیکن
بجناب امیر المؤمنین نمیرسد زیرا کہ مرتبہ فاطمہ زہرا زیادہ بہ است تا آنکہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
وقت قدوم او میرفتند سمت خاست انتہی محصولہ ان شاء اللہ تعالی بعد از این احادیث دیگر از ائمہ ہدی منقول
خواہد شد کہ این نوع تفضیل حضرت امیر کہ شیخ جلی آن را موجب صداقت او دانستہ بیان موجود
و بعضی مثل فضل و اتباع او چنانچہ بر ناظرین کتاب مستقی از تصانیف شریف مرتضی و دیگر کتب
معتمدہ علمای اعلام ثقات مخفی نیست کہ فضل بن شاذان و ابان و اشباع او بدان رفتہ اند کہ
راوی خبر تفضیل مذکور از جناب امیر سوید بن غفلہ است کہ بالاتفاق رواۃ لائق اعتبار نیست و بلاحظہ
این ہفوات و تعصبات باعث کمال وحشت می‌شود زیرا کہ ہر دو امام اعظم در کتاب رجال و خلاصۃ
الاقوال علی بن احمد و حسن بن داود و صاحب تلخیص المرام و صاحب [illegible] آوردہ
از جملہ اولیاء جناب مرتضوی و خلص اصحاب حسنین بلاعیب ریب او را شمردہ اند
پس یکہ بزرگوار ایشان گفتگو کردہ ناشی از کمال عداوت و عناد با اصحاب مرتضوی و آل بیت

امجاد بوده که خود فضل یا از اصحاب علم و فضل باشد و معلوم نیست که اولیا رفضل ایشان هم از ایشان اند
یا نه که علمای رجال بر توثیق شخصی کی این قدر فراهم می‌آیند سیما که تمامی مشهورین و اکابر این فن استنا
و محدثات و کشانید الغرض اینهمه تشاجر و تخاصم کما قال الله تبارک و تعالی ان ذلک لحق تخاصم
اهل النار از بزرگان امامیه درین حدیث بلا شبهه واقع است اما امر ثانی پس از اجمل
است حدیث حذیفه که مثل ابی ذر و سلمان در فاتر مناقب او از السنه اکابر مخالفین هم مروی است
و جلائل محامدش در کتب الشیان محکی است چنانچه بعونه تعالی در مسلک ثانی انشاء الله آن را ایراد خواهیم کرد
انه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اقتدوا بالذین بعدی ابی بکر و عمر
غایة السعی امامیه در رد اینحدیث روایتی است که صدوق اهل التشیع که باعتراف صاحب خلاصة الاقوال
وغیره او در حفظ حدیث و کثرت علوم نظیرش کم خاسته و بدعای حضرت صاحب الامر الزمان خلعت وجود
یافته در کتاب عیون اخبار الرضا ذیل افادات مامون قائل با امام موصوف امام المتکلمین با سیر ورده و فائق
فلسفیه دران نقل کرده و آن اینست که یکی از اهل خلاف گفت که افضلیت ابوبکر صدیق بروایت مجمع
علیها مدلل است زیرا که امر نبوی تمامی امت را باقتدای شیخین بالخصوص نخواهد بود الا بجهت افضلیت
مامون جواب داد که احادیث بسیار و روایات بی شمار از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مروی شده
لیکن خالی ازین شقوق ثلثه نیست که جمیع آن حق است یا جمیع آن باطل یا بعضی از آن حق است و
بعضی باطل اگر همه حق باشد لازم آید که همه باطل باشد از راه تعارض و تناقض و اگر همه باطل باشد
لازم آید انطماس دین و اندراس ملت سید المرسلین پس بحکم ضرورت بشق ثالث قائل باید شد حالیا
لابد است که مدار حقیت روایت بر معاضدت دلیل عقلی باشد و آنچه بر افضلیت ابوبکر استدلال
کرده محض باطل است و هرگز عقل آن را بر نمی‌تابد زیرا که آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که احکم الحکما
و بهترین انبیا بود نهایت مستبعد است که امت خود را بامر محال امر نماید و اللازم باطل فالملزوم مثله
بیانش آنکه شیخین من جمیع الوجوه متفق بودند یا مختلف بر تقدیر اول می باید که تجسیم و صورت هم

متفق

متفق باشند و این محال است که دو فرد انسان در اعیان خارجیه من جمیع الجهات و الحیثیات
موافق باشند پس امر باقتدای شان معا تکلیف ما لا یطاق است چه اگر بیکی اقتدا کنی لا محاله مخالف
دیگری باشی و دلیل بر اختلاف شان اینست که ابوبکر بقتال و سبی اهل ردت متوجه شد و عمر بر خلاف
آن فتوی داد و عمر خواست که ابوبکر خالد را بجهت قتل مالک بن نویره معزول سازد و ابوبکر او را معزول
نکرد و عمر متعة النساء و متعة الحج را حرام کرد بخلاف ابوبکر و عمر دیوان عطا مقرر نمود و در زمان ابوبکر ازان
اثری نبود و ابوبکر وقت رحلت استخلاف کرد و عمر خلافت را بشوری انداخت و همچنین امور دیگر
من بعد شیخ المشایخ می خواهد که بر فائده جلیله که مامون امام المتکلمین بنا بر مصلحتهای ساخته مختصر
در تضاعیف کلام اشارتی بدان خواهد رفت دیگر آن در وقت مناظره فرو گذاشته از تلبیس خود
آگاه سازد و آن اینست که روایت مذکور بیان وارد و وجه برفع و نصب محصور است یعنی اکثر محدثین
اهل سنت اقتدوا باللذین من بعدی ابوبکر و عمر روایت می کنند و بعضی اقتدوا باللذین من بعدی ابا بکر
و عمر و صورت ثالث را کسی روایت نمی نماید پس بر صحت روایت مذکوره معنی نصب اینست که اقتدا کنید
بدو شخص بعد من که آن کتاب و عترت است ای ابوبکر و عمر و معنی رفع اینست که اقتدا کنید ای مردم
بدو شخص ابوبکر و عمر بعد من بکتاب و عترت انتهی ملخصا من بعد افادات علم الهدی که در شافی
بتقلید مامون و شیخ صدوق و امثالش ثبت نموده باید شنید که علمای ما جواب از حدیث اقتدا باین
طور داده اند که حکم بتقلید شیخین از مستحیلات است بسبب آنکه در بسیار از افعال و احکام اختلاف داشتند
پس پیروی اینها ممکن نباشد و ایضا می باید که معصوم باشند و احدی بآن قائل نیست علاوه این روایت
بسبب عبد الملک بن عمیر که از کاسه لیسان بنی امیه و منحرف از اهل بیت بود حتی که بی اندامیها
او نسبت باصحاب امام حسین ع که بدشت کربلا افتاده بودند مروی است و بعضی از محدثین حدیث
مذکور را بنصب ابا بکر و عمر روایت نموده و الذین من بعدی را کنایه از کتاب و عترت گردانیده و بحدیث
ثقلین تایید آن قصد کرده اگرچه مخالفین درباره روایت نصب مجال انکار دارند و بدفع

آن می گوشند و اگر مخالفین خواهند گفت که چون اقتدوا صیغهٔ جمع است و خطاب بجمیع اصحاب
باز توجه بدو کس چه معنی داشته باشد علمای ما جواب داده اند که ندا ابوبکر و عمر بر سبیل تخصیص واقع شده تا حجت
بر آنها تمام شود و نیز اگر موجب نص می بود بایستی که ابوبکر در سقیفه احتجاج بآن میکرد نه بروایت الائمة
من قریش که شور و شغب درین صورت بخوبی دفع می شد و نیز بایستی که ابوبکر وقت نص خلافت عمر
رو بروی طلحه که درین باب نزاع کرده می خواند و نیز بایستی که تمامی صحابه بموجب تمامی افعال و اقوال شان بر ذمه
خویش میگرفتند و حالانکه بسیاری خلاف هر دو اختیار کردند پس عاصی شده باشند و نیز بایستی که خود ابوبکر
و عمر مخالفین خویش را بذکر این حدیث متنبه ساختند و می گفتند که مخالفت ما محظور است علاوه اینکه اگر این
احادیث نص امامت باشد باید که جمیع صحابه امام باشند بحدیث نجوم و نیز امامت عمار و عبد الله
بن مسعود بحکم اهتدوا بهدی عمار و تمسکوا بعهد الله بن ام عبد لازم می آید انتهی محصوله و بناظرین منصفین محققین
کتب قوم مخفی نمی ماند که بعضی از علمای شان دعوی تقیه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث از نا
و در وجه ورودش مزخرفات عجیبه که ترک ذکرش مناسب است بیان میکنند چنانکه فاضل جلپی
در مسلم بآواز بلند می گوید که اجمال حدیث الحوض دلیل بر تقیه آنحضرت است صلی الله علیه و سلم کما لا یخفی
انشاء الله تعالی و از کلگشت ازهار که مولف آن بسیاری از فواید را بر اصول خویشتن که چشم کسی
ندیده و گوش احدی نشنیده روایت می نماید گل دیگر شگفت بر [illegible] ناظرین و سخت
سامعین ملخص آن نیز بعبارت فارسی یاد می کنم که شیعی و ناصبی باهم مناظره کردند ناصبی گفت مراد از
الذین من بعدی در حدیث اقتدا شیخین اند شیعی گفت غلط گفتی بلکه مراد از آن ابوذر غفاری و ابن
مسعود اند و دلیلش آنکه حضرت سید النبیین در حق ابوذر گفته که آسمان بر هیچ کس سایه نینداخته
و زمین کسی را بر پشت خود برنداشته که از ابی ذر در صدق لهجه زیاده تر باشد و برای ابن مسعود
فرموده راضیم برای امت خود آنچه رضای ابن مسعود است و مکروه میدانم برای امت خود آنچه را
او مکروه میداند و شیخین را که تو ذکر کردی ایمان شان مشکوک است ایمان و صدق و مناقب جلیله

این هر دو بزرگ متفق و منقطع پس اینها مراد باشند شیخین و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم
این وصیت را برای جمیع امت خود فرموده و خطاب عام نموده لاجرم اقتدای شیخین را هم اقتدای ابوذر
و ابن مسعود واجب باشد پس زبان ناصبی از نفرت آن و هرگز نتوانست که این دلیل را حمد و شکر کند
مگر بعد از تأمل گفت که اگر حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر حقیقت خویش محمول باشد ترجیح
و تفضیل ابی ذر بر جناب مرتضوی لازم می‌آید و این معنی کسی معتقد بنسبت شیعی جواب داد که چون
ابوذر با اینهمه فضل مقتدی و تابع جناب امیر بود معلوم شد که آنجناب افضل است ناصبی گفت که
خود در حدیث اقتدا نام شیخین مرویست پس حدیث را بسوی ابوذر و ابن مسعود راجع نمیتوان کرد
شیعی معارضه کرد و حدیثی که نام ابی ذر و ابن مسعود در آن صراحةً مروی شد یعنی اهتدوا بالذین
من بعدی ابی ذر و ابن مسعود و هر یکی رجال رواة خود سند حدیث را بیان کرد آخر شیعی گفت که
اکنون بر حکم عقل کار بند باید شد و اقتدای ابوذر و ابن مسعود را لازم باید گرفت زیرا که در ایمان و فضل
شیخین اختلاف است من منکرم بخلاف ایمان و فضل ابوذر و ابن مسعود که تو هم اقرار آن میکنی و اتفاق
بهتر از اختلاف است من بعد گفتگو بیاد معارضات از جانبین بود کشید که تعرض آن خالی از طول
و ملال نیست و صاحب از آنها که پاره از حال ابوذر یافتی در جای دیگر بر این حدیث آنچه گفتگو در مضمون و بیست
اینست که اگر مراد از اقتدا آنست که قطع روایات و احادیث مرویهٔ شان نصب العین دارند و
مرویات دیگران به چوبی نشمارند لازم می‌آید که تکذیب تباهی یابد در دین و اسلام که غیر شیخین روایت کرده
باشند زیرا که روایات این هر دو کس با اصول و فروع شریعت وفا نمی‌کند و اگر مراد آنست که اجتهاد ایشان
و رای امام خلافت خویش بعد آنحضرت بان تمسک و تشبث نمایند پس حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
که بالاتفاق متفق علیه است یعنی کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فی النار این معنی را مستاصل میکند زیرا که
امور محدثهٔ ایشان در حدیث مستثنی نکرده اند مع ذلک آیه کریمه الیوم اکملت لکم
دینکم و اتممت علیکم نعمتی هم مبطل آنست اگر اهل سنت گویند که مقصود از اقتدای شیخین

بعد من ایشان را امام عالم دانید گوییم که در عصر واحد چگونه دو امام جمع توانند شد مگر گویند که مراد
حضرت آنست که یکی را بعد دیگری پس از من امام دانید گوییم که این قول رکیک و غیر مضبوط است انتساب
آن بجناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بی ادبی و یاوه گوئی زیرا که امامت عمر بزعم شما بعد ابی بکر است بعد
حضرت پیغمبر و اگر اقتدا عام است پس شیخین را چرا اوّل شما از دست داده خلعت خروج پوشیدند و از
اقتدای ایشان چرا انحراف گزیدند مگر برای اقتدای ایشان بر حدیث اصحابی کالنجوم دست زنند
درین صورت خصوصیتی برای ایشان باقی نمی ماند مؤلف کتاب کامل بهائی نیز هفوات و خرافات
ماعون امامیه را مثل شیخ و سید بطمطراق آورده و بر عقیده خیالیه خویش گوئی سبق از میدان مناظره برده
ایراد عبارتش اکنون خالی از تطویل کلام که ملال بهم بین الخاص والعام است نیست ای برادر نگاه
بر غایت مساعی ائمه شیعین در جواب این حدیث حاصل کردی پس بدانکه اگر دیگر کتب از تصانیف
متاخرین قوم در مطالعه خویش آری معلوم خواهی کرد که اکثر تقریر آنها ماخوذ از همین اصول است که درین
اوراق بضبط آن پرداختیم و این معنی مانند ظهور شمس در رابعة النهار است که اطفال محدثین و متکلمین را از
التفات باین مزخرفات ننگ و عار است بخدای کریم و انه لقسم لو تعلمون عظیم که شنیدن این کلمات
سخت متحیر است درینکه اگر تن زنند و التفات نکنند این اقتدار بیقیدی که تعلق باین فصل دارد نکنند علمای
قوم بر عجز و زبونی حمل کنند و اگر چیزی بر صفحه قرطاس برند بطلانش از هر طرف تازه تر بر می خیزد
ناچار بحکم من ابتلی ببلیتین فاختار اهونهما هر چند حرف بطور اجمال اکتفا می سازد و به تفصیل و بسط
کما ینبغی نمی پردازد اوّل آنکه شیخ صدوق از پدر موسی بن نصر الرازی در همین کتاب یعنی
عیون اخبار که از افادات امام المتکلمین شیعه امامی ناموس که جمهور ایشان و منهم الصدوق او را المعول
میدانند غلو و تشیع نسبت روایت کرده و از مطالعه بحار نیز دریافت می شود که شخصی از امام رضا
علیه التحیة والثنا سوال کرد که آیا جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که اصحاب من مثل
ستارگانند هر که اقتدا کند براه خدا هدایت یافته هم فرمود که بگذارید از برای من اصحاب مرا

وصحبت صراور حق ایشان رعایت کنید امام رضا علیه السلام حکم بصحت این هر دو حدیث نمود
وگفت که مراد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ازین اصحاب آن بزرگانند که تبدیل و تغییر از ایشان صادر
نیافته انتهی حاصله وازمطالعه این حدیث باطل شد ادعای شریف مرتضی که حکم باقتدای شیخین
مستلزم عصمت ایشانست لا القول اصلا زیرا که در حقیقت این اعتراض بطریق اولی بر حضرت امام رضا من
تام است بنابرآنکه حکم بصحت حدیث نجوم فرموده و هر یکی از صحابه را بشرط عدم تغییر و تبدیل مقتدای اهل الحق
دانسته بخلاف آنها و اگر این نجوم هدی را در اهل بیت مخصوص سازند قطع نظر از آنکه ظاهر لفظ
حدیث با آن مساعد نیست لازم می آید صدور تغییر و تخلف از اهل بیت نبوی بحکم حدیث صفوی هو خلاف
ما یجری علی السنتهم والکان یرضی بذلک ائمتهم و احقر العباد را اعتقاد آنست که آن اصحاب که بر جماعت
اصلی باعتراف لسانی امامیه قیام ورزیدند و مصدر تغییر و تبدیل نگردیدند نیز بر اصول و روایات قوم
که در واقع دشمن همه اصحاب اند از مورد طعن بیشمار بودند برای رفع مکابره شیعین و سیمقام بر روایت شیخ
صدوق در کتاب خصال و ترجمه آن بلفظ ملا باقر مجلسی علی با نقله اکابرهم اکتفا می نمایم الفاظ حدیث ربانی
جناب امام صادق علیه السلام اینست کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله اثنی
عشر الفا ثمانیة الاف من المدینة والفین من مکة والفین من الطلقاء لم
یر فیهم قدری ولا مرجئی ولا حروری ولا معتزلی ولا صاحب رای وکانوا یبکون
اللیل والنهار ویقولون اقبض ارواحنا من قبل ان ناکل خبز الخمیر یعنی اصحاب رسول خدا
دوازده هزار نفر بوده اند هشت هزار نفر از مدینه و دو هزار نفر از مکه و دو هزار از طلقا یعنی آزاد کرده ها
ویکی از ایشان قدری نبود که بجبر قایل باشد و مرجی نبودند که گویند ایمان همه یک قسم است و حروری
نبودند که امیر المومنین علی را ناسزا گویند و معتزلی نبودند که گویند خدا را در عمل بنده هیچ دخلی نیست و در دین
خدا برای خود سخن نمی گفتند و در شب و روز گریه می کردند و می گفتند خداوندا قبض کن روحهای ما را پیش از آنکه
نان میده بخوریم انتهی و در بعضی از روایات بجای خوردن نان میده استماع خبر واقعه کربلا

مرویست کما لا یخفی علی من طالع البحار المجلسی پس اگر خلفای راشدین و اعوان و انصار ایشان را از
مصادیق حدیث اصحابی کالنجوم از رهگذر لعنت و اعتساف و مزید عصبیت و عناد مستثنی نمایند باز هم لازم می آید
که جناب نبوی صلی الله علیه وسلم اقتدای امت بجم غفیر تجویز فرموده باشد زیرا که دو تا دوازده هزار نفر قریب بشمار
است و بعد از تنزیل وار خارج ساختن آنکه قید شهرت و ملازمت صحبت و کثرت فضایل و حقوق را از طبقه
متشیعین برای اصحابه که مورد حدیث مذکور باشند افزوده شود و تشقیق دایره اتهام تمام نموده آید اقل
که همان صد کس مراد باشند که قاضی امامیه در مجالس المؤمنین تراجم آنها بتحریر رقم آورده و بیان
و هم حدوث مذهب خویش دایره تشیع همه مذکورین را کجا نهاده باز هم محذور دیگر را که ام المتکلمین معهم
اعنی مامون الرشید و بعد او مثل شریف مرتضی و حسن بن علی الطبرسی ثبت یافته اند دنبال شیعه
نمی گذارد و اگر از همه فرود آییم و بارتکاب تاویل و تسویل از جانب شیعه گراییم و حدیث اصحابی کالنجوم را
بار کان عدیده امامیه تخصیص نماییم گره اعضال عقده اشکال که برای امامیه وارد شده نمی گشاید زیرا که
تخالف و تناقض اصول و فروع ایشان بمرتبه رسیده که اخفای آن ممکن [illegible] و حضرت
حضرت سلمان و ابوذر که جناب خیر البشر میان ایشان عقد مواخات بسته بود بکمال اجمال بتو القا
میکنم و تفصیلش را بمسالک خود حواله می نماییم و آن اینست که در حدیث صحیح وارد شده که اگر
ابوذر واقف شود بر آنچه در دل سلمان است البته وی را قتل کند یا دعای مغفرت برای قاتل او نماید کما
فی البحار و منهج المقال وغیرهما من کتب الحدیث و الرجال اینست حال عداوت و تخالف این هر دو برادر
در اصول عقاید و بیشتر از امهات مسائل شرعیه فانک لعمری زیرا که قتل شخص بغیر جرم و ظلم بکلمه نا
خاطر او بلا مهلت طلب توبه بی کفر و ارتداد یا گناهی که در حکم آنست معقول نمی شود پس لازم
آمد که حضرت احکم الحکما و اشرف انبیا اقتدای امت مرحومه خود را باین بزرگان که یکی قاتل دیگری
باشد امر نماید پس هیچ مانند حالت قائل فلسفیه و ترتیب مقدمات حکمیه مامون امامیه [illegible] آن
پیدا نشده و پرده آزرم و حیا از چهره مقالات خویش بر داشته و مقلد آنها اوراق کتب خویش را مثل

شمل نامه های اعمال سیاه ساختند و تا ویلیکه امام الائمه متشیعین یعنی شریف مرتضی در قتل سلمان
از جانب ابوذر غفاری نموده مما یضحک علیه الثکلی و سیعرفه ان شاء الله تعالی اکنون حال تخالف ابوذر و سلمان در
باب فروع باید شنید که حرفی از آن بر زبان میرانم که در کتاب عیون مرویست از امام محمد بن علی عن ابیه الرضا علی
بن موسی عن ابیه موسی عن ابیه الصادق عن ابیه عن جده مرویست که روزی سلمان محمدی ابوذر را بضیافت طلبید و
برو می او دو قرص نان حاضر کرد ابوذر بار بار هر دو قرص را از طرفی بطرف دیگر باز میگردانید و بخوردن مشغول نمیشد
سلمان سبب این پرسید ابوذر گفت مبادا که خام باشد سلمان بکمال غیظ و غضب در آمد و بعد از آن گفت
که خیلی جرات کردی و هرگز شکر خدا بجا نیاوردی چه نان آنست که آب زیر عرش عظیم و ملائکه مقربین و آسمان
و زمین و هوا و نار و دیگر چیزهای بسیار را در آن دخل تمام است ابر و باد و مه و خورشید و فلک
در کارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری همه از بهر تو گشته و فرمان دار شرط انصاف نباشد
که تو فرمان نبری آبوذر غفاری نادم شد و معذرت نمود راوی گوید که بار دیگر سلمان وی را ضیافت
کرد و پارچه های نان خشک را تر کرده پیش وی گذاشت ابوذر گفت اگر نمک یافتمی چه خوش بودی سلمان از خانه
بیرون آمد و مطهره خود را برهن گذاشت و نمکی بدست آورده نزد مهمان نهاد ابوذر نمک را بر آن میپاشید و آن را
تمام میخورد و میگفت شکر خدا را عز و جل که مرتبه قناعت بما روزی فرمود سلمان جواب داد که اگر ترا
قناعت بودی مطهره من برهن نرفتی پس مجلس تمام شد و صحبت منقضی گشت انتهی خلاصه این
روایات را مجلسی نیز آورده و اگر فقط از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که باشند ستارگان بدلیل
قصه که صاحب آن بار از مسلم شیعه روایت کرده همان دو کس یعنی ابوذر و ابن مسعود مراد گیریم بازهم
تقریر مامون بر حضرات امامیه حرف بحرف منقلب میگردد و بیانش آنکه معیار معرفت حق و باطل از احادیث
که بجناب ختم نبوت منسوب کنند با ظهار مامون اتباعش ادله عقلی است و درین مقام دلیل قاطع
و حجتی لامع بدست داریم که دلالت بر وضع این حدیث می نماید چه محال عقل است که حضرت سرور
انبیا که در تخفیف تکالیف شرعیه برای امت خود می کوشید بجهد بلیغ مراجعت بسیار نمود پنجاه نماز را

پنجم آنکه از گفته خود دست خود را بتکلیف ما لا یطاق سپارد و بدائع صنایع بارگاه صمدیت را در خارج از تخالف
و تناقض گذارد پس میگوییم اگر ابوذر و ابن مسعود از جمیع حیثیات متحد بودند لازم می آید که اطلاق ابوذر بر احد
و ابن مسعود بر دیگری درست نگردد و واحد بما هو لا آخر ممتاز نشود و هو محال بدیهة چه در معارک حکما بدلایل
قاطعه تقرر یافته که هر چه در خارج کسوت وجود پوشیده در سلک جزئیت منسلک گردیده و اگر با همه کثرت تخالف و اختلاف
و استفید التبعة قد ایی بکی مانع از اقتدا دیگر خواهد بود و لا اجتماع النقیضین بل التناقض الکثیرة بینی که ابوذر با جمهور صحابه
اعتقاد آن داشت که معوذتین جزو قرآن مجید است و ابن مسعود بحکم روایت استاد کلینی در تفسیر اهل بیت معتقد آن
بود که هرگز داخل قرآن مجید نیست بلکه معمول و محو کردن این سوره از قرآن مجید بود و این حکم او محض برای و جهل
و تقلید شیطان واقع شد عَنْ اَبِیْ بَکْرِ الْحَضْرَمِیِّ قَالَ قُلْتُ لِاَبِیْ جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ
اِنَّ ابْنَ مَسْعُوْدٍ کَانَ یَمْحُو الْمُعَوِّذَتَیْنِ مِنَ الْمُصْحَفِ فَقَالَ کَانَ اَبِیْ یَقُوْلُ اِنَّمَا فَعَلَ ذٰلِکَ
ابْنُ مَسْعُوْدٍ بِرَاْیِهٖ وَهُمَا مِنَ الْقُرْاٰنِ بلفظه و باقر مجلسی در حیات القلوب بعد رد و ذم و طعن او
در احادیث ائمه هدی اعتراف کرده و امر او را مشتبه گفته بدی او را ترجیح و نیکی او را مرجوح دانسته بلکه
صاحب تلخیص الاقوال فی تحقیق الرجال در ترجمه حذیفه ابن مسعود را از موالین خلفا و مقتدایان ایشان دانسته
غلط گفتم بلکه امام اعظم در خلاصة الاقوال و مقتدای ایشان ابو عمرو کشی ورا از جمله خالطین بالکین شمرده اند و در
زمره مریدین اصحاب ثلثه نا شمرده اند پس محال عقلی است که جناب اقدس خاتم الرسل اقتدای است
باین بزرگ تجویز نماید و ایضا حضرت ابوذر در باب کوه مخالف عبد الله مسعود است چنانچه این ماجرا
هم از کتب معتبره امامیه مثل تفسیر قمی مذکور دریافت توانند شد و نیز ابوذر غفاری در اخبار نبوی بلکه تصدیق
خدا و رسول در بعضی باتها موهوم بتدبلی دانسته این قصه در جای خود بحول الله و قوته عنقریب گذارش
خواهد پذیرفت پس معلوم شد که آنچه اکابر امامیه در حدیث اقتدا تحریف و تبدیل بکار برده اند و در بنای
ابوذر و ابن مسعود حدیث مذکور را آورده اند همه اش موضوع و باطل است دوم آنکه اگر تحریف شیخ
صدوق و سید مرتضی و غیر هما کشیدن بالباری فرض کنیم و گوییم که مراد از الذین کتاب الله

و عترت اند پس چه چیز یکه باقتدای امام دون غیره تخصیص کند و درین کلام اشاره هم نیست تا بعترت
چه رسد پس می باید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم امت را بقول امامیون در تکلیف ما لا یطاق گذاشته
باشند زیرا که از روایت علل شیخ المشایخ بفهم مجتهدین شیعه چنان واضح میشود که دو کس اگر چه معصوم باشند
ممکن نیست که با همدیگر مختلف نشوند و این حکم در معصومین بزعم امامیه ظاهر است چه تخالف جناب مرتضوی
و فاطمی در جهاد و عدم جهاد با خلفا بعنوانی وقوع یافته که اکابر علمای طائفه هیچ تدبیری از تدابیر نتوانند
پوشند تا آنکه کلمات سخت که موی مخلصین از تصور آن بر بدن میخیزد و دود آه از دلهای ایشان برمی انگیزد به
اصول امامیه بزبان سیدة النساء گذشت که مانند جنین در رحم پرده نشین شده و مثل خائنان در خانه گریخته الی آخره
و آنچه میانه ریحانتین رسول ثقلین یعنی حضرت امام حسن و امام حسین ع در باب صلح معاویه و جهاد و حرب او پیش آمد
مجال کیست که بتکرار آن تواند کوشید و قدر مجمل اسلما که مراد آنست که اقتدا کنید بعد من بقرآن
مجید و امامی که از عترت من باشد و در وقت امامتش مگر اقتدا بدیگر معصومین نمائید پس کاش ائمه اهل حق
در اوقات امامت خویش بر اصول امامیه اختلاف در طبقات شیعه نمی انداختند و باوامر متخالفه مثل مسح
و غسل رجلین و طهارت نبیذ و خمر و نجاست آن الی غیر ذلک امت را مامور نمیساختند و قبل ازین گذشت
که حضرت امام صادق را در ایجاد این اختلافات افتخار تمام بوده تا بحدیکه است و الضجار چه رسد و اگر
اقوال و افعال ائمه دیگر را از کتب شیعیان که در پرده دعوی موافقت بکار خویش پرداخته اند بشمارم
معلوم شود که قول یکی با قول دیگری بسیار مناسبتی و ربطی ندارد و پر ظاهر است که هرگاه یک امام ایشان هم اختلافها
در امت مرحومه ایجاد و احداث نموده باشد پس اختلافات در اقوال جماعتی از ائمه هدی بطریق اولی
خواهد بود و لیکن حسن بن علی الطبرسی با دعوی همه دانیها پرده عصبیت بر بصر بصیرت خویش می تند
و چندی از مخالفتهای شیخین بزعم خود مثل انتساب امضا قباله فدک بحضرت صدیق و دریدن شیخ فاروق آنرا
میگوید که اقتدا بهر یکی مخالف اقتدا است بدیگری فلا یتدبرون القرآن ولو کان من عند
غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا چنانچه در قرآن اختلافی نیست کلام هر که بقرآن عمل کند هم اختلافی

نمی‌باشد چنانکه ائمه شیعه دوازده اند و آخر ایشان همان گفت که اول ایشان نه چنانکه ائمه مخالفان
که هر یکی مذهبی جدیدی نهادند و انحاء اخلاق میکردند انتهی بلفظه قد ختم الله علی قلبه و اینها همه بعد تسلیم و فرض
محال است و الا قول صدوق که مراد از ثقلین کتاب و عترت اند خود مخدوش است زیرا که بروایت صحاح
از بار در حدیث متصل الذین بعد نام ابی ذر غفاری و عبد الله مسعود مروی است فقد رضینا فتنا قطعا
و عبد الله که نام شیخین چنانکه اهل حق روایت میکنند بحال خود باقی و اعتراضات ائمه امامیه کما عرفت از
اصلش ساقط و واهی و بی‌معنی شود ایضا بمطالعه اینمقام از عماد الاسلام فاضل جالسی است که محصلش این
است که خبر اقتدا از قبیل حدیثی است که مجمل باشد زیرا که هیچ بیان نفرموده اند که در چه چیز اقتدا بشیخین باید
کرد و در اقتدا بعد و لا الی نیست که آیا بر کدام طور بعد وفات یا در حالات دیگر اقتدای ایشان باید نمود
و از اینجاست که بعضی اکابر امامیه گفته اند که سبب این حدیث آن بود که روزی نبی صلی الله علیه و آله و سلم
در بعضی از طرق میرفت و شیخین متاخر از آنحضرت صلعم بودند و بعقب شریف میرفتند و بعضی را اصحاب از راهی
سوال کردند که سلوک آن مستلزم لحوق بآنجناب باشد پس آنحضرت صلعم فرمود که پیروی شیخین باید کرد
تا بمن خواهید رسید انتهی مقصوده و وجه تایید و تقویت و ظاهر است زیرا که این بزرگان باظهار رذایل
جالسی حدیث مذکور را در شان شیخین قرار داده اند آمدیم بر آنچه مجتهد متوفای مذکور بحث کرده پس اگر
افادتش مضحکه صبیان است لا احسن تا کسی بخدمت مولانای او از جانب کمترین عرضه نماید که
کرا اجمال یا احتمال در بسیاری از احادیث رسول متعال در باره اهل بیت علیهم السلام هم واقع است
مثلا در حدیث ثقلین که در باب امامت باعتراف مولف رساله حدیث ثقلین هیچ نصی صریح
از آن بهتر احادیث رسول کونین بر امامت وارد نبوده و در بر نگرده فرموده اند که تمسک با یشان سبب نجات
است لیکن بیان نفرموده اند که حقیقت این تمسک چیست آیا مراد آنست که محبت این بزرگان
دارند و در ایصال نفع و دفع ضرر ایشان بوجه شرعی سعی نمایند و تعظیم و توقیر ایشان بجا آرند
یا اتباع و پیروی اینها لازم گیرند اینهم مجمل است که در اصول باید یا در فروع و جمیع مسائل

فروعیه مراد است حتی که بازی معلوم و ترتیب مدارج سیادت تمامی شهدا و ارتضا و اصطفا بلکه درجه
الوهیت خدا و مالکیت مطلقه بعد از ائمه متناسب بهشت عنبر سرشت بر دخول در قبل و دبر مخنثو مختلفه
فاحشه پلشت که از تذکار آن بقول علامه دهلوی علیه الرحمه غربان الغوط و دیگران را احتلام زدند
وقف علی تهدا در اصول خصوصاً توحید باری که اصل الاصول است و ائمه امامیه مثل هشامین و مؤمن
الطاق تقریر آن بیکردند و بعض باهل بیت میرسانیدند من بعد سخن درین است که جمیع اهل بیت مراد اند
یا بعض و جناب سیده بقصه پیغمبر داخل اند یا خارج اصول امامیه علی ما سیجی بیانها فی المسالک الثانی
انشاء الله تعالی بمقتضای ان التشیع العرفی مستلزم للناصبیة مقتضی خروج است و لوح این
حال بمده احادیث که امامیه بعد از تسویل و تاویل فی الجمله بکار آید اما احادیثی که بلفظ طریق و سلوک
و لحوق و کشتی و دریا و بیابان و صحرا مذکور است پس دلالت آن بعد ازین احتمالات که شیعه در حدیث اقتدا من تلقاء نفس ابراز
پیدا کردند خود مضمحل چه محتمل که کسی پیدا باشد که در فلان شهر چگونه برسم و حال آنکه در اثنای راه
صحراهای بیشمار و دریاهای ناپیدا کنار واقع است حضرت فرمود که همراه علی بن ابی طالب است و
بلند این پیدا انها نور دیده باید رفت ع که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها الی غیر ذلک من الاحتمالات
و آنچه تمام آن واضح آن اخفی هویدا می شود که آنچه صاحب از بار بار دیگر گفته بود تمامش ناشی از غلبه
سوداست و بادنی تغییر در می منقلب است بیانش آنکه اگر مراد از احادیث پیغمبر صلی الله علیه و
آله وسلم که بعد از من تمسک بعلی مرتضی نماید و قرآن شریف با او است و او با قرآن است و هدایت را
در اتباع او محصور دانید و بغیر او التجا نکنید آنست که فقط روایات و احادیث احکام آنجناب را
نصب العین ارید و احادیث مرویات دیگران که معصوم نبودند بلکه در طوفان بی تمیزی گرفتار
شدند بهیچ وجه شمارید لازم می آید تکذیب تمامی شعائر دین اسلام که بجز آنجناب روایت کرده باشند
زیرا که روایات احکام جناب امیر در اصول و فروع شریعت غراء وافی نمی کنند و همین است
حال حضرت امام حسین که در احکام دینی بگواهی مطالعه کتب حدیث امامیه روایات آنجناب

شاذ و نادر است و زیاده تر کلام درباره امام زین العابدین است که باعتراف مجلسی و صاحب اثبات الحق
و امثال شان در عزلت نشسته بود و در خروج و دخول بر روی مردم از مسترشدین بر بسته و احدی را از
مستفیدین بسوی خویش راه نمی داد و دائما بعبادت او تعالی اشتغال میداشت مسائل دینیه و سایر
علوم کمتر از آنحضرت منقول گردیده و بر دانشمندان عالم از این تصریحات ظاهر و روشن است که هرگاه
طریق افاده و استفاده مسدود باشد مسائل دینی از آنجناب چگونه باشد و لهذا اخبار امامیه جز ادعیه
آنجناب که هر چند باره تعبیر آن تفنن عبارات واقع شود کمتر است کما سبق تفصیله منقول نیست
کما لا یخفی علی من طالع اثبات الحق و شروح الصحیفه و اگر از حالات بعضی دیگر از ائمه چیزی نقل
کنیم دائره بحث زیاده تر وسیع میگردد بلکه اگر دیگر ائمه را مثل امام صادق که مذهب اثنا عشریه
منسوب بایشان است و نیز بزعم علمای طائفه مثل شوستری در مجالس المومنین تبعا للسلف المفسرین
راویان احادیث آنجناب در کوفه و بغداد زیاده از چهار هزار بوده اند ضمیمه گردانند بلکه افادات همه را
از جناب مرتضوی تا حضرت امام مهدی نصب العین ازند باز هم جزئیات مسائل وافی نیست و الا
اکابر فقهای این فرقه چرا احیانا برای قیاس که باعتراف شان از محدثات ابلیس است رجوع میکردند
چنانچه نمونه آن در مسلک آخر بنظر سامعین و ناظرین خواهیم گذرانید و اگر مراد آنست که انچه از علی مرتضی
بعد از من در ایام امامت و خلافت بعمل آید بآن تشبث نمائید پس حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم که باتفاق
معتمد علیه است یعنی کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فی النار این بدعت را مستاصل میکند زیرا که امور محدثه جدیده
آنجناب را بر اصول موضوعه در حدیث مستثنی نکرده اند و حرفی از آن نیست که هر چه بر اهل بیت از دست
اعدا بگذرد سیر و تماشای آن نمایند و هرگز برای سرپرستی ایشان برنخیزند اگر چه فلان و فلان سالها مخلد
گذرد کم مثل اخلاص موجب انضجار و اهل نفاق را باعث نهراس افتخار گذشته باشد و اگر
گویند که مقصود امر امامت اثنی عشر است یعنی بعد از من اهل بیت را امام عالم دانید گوئیم که در عصر واحد چگونه دو
امام جمع توانند شد بلکه زیاده از آن بلکه گویند که یکی را بعد دیگری گوئیم که این قول سخیف است کیا

است انتساب آن بجناب خاتم پیغمبران که بلاغت کلامش رشک افزای سحبان است کمال بی ادبی
و بی اندامی است زیرا که آبای امام حسن مثلا بعد حضرت امیر سنه خلافت شیر ونده بروا گر اقتدا عام است پس اکثر برادران
و فرزندان ائمه همین جهد کرده اند که اکابر امامیه باخراج شان خلعت خروج و ناصبیت پوشیده اند
بار خدایا مگر برای اقتدای ایشان اسم احادیث دیگر که در مدح محمد بن حنفیه و حضرت زید شهید در مجالس المومنین
و ارشاد مفید مروی است فرستاده شدند و درین صورت خصوصیتی برطبق زعم شیعه بر ایشان باقی نمی ماند و اگر
گویند که مرتبه عصمت که در اثنا عشر موجود و از غیر شان مسلوب و مفقود گوییم هرگاه ضلال و تلبیس و
ایقاع اختلافات الی غیر ذلک من المعاصی التی کادت ان تکون کفرا برهم زن بنیان عصمت شد
بیچاره اقارب ائمه که مآل کار شان هرگز باین حد نمیرسد بلکه در حقیقت آمرین بالمعروف ناهین عن المنکر
بودند چرا محروم باشند سوم آنکه دعوی صدوق که اهل سنت نام شیخین را در دو صورت رفع و نصب
روایت کرده اند و لیس جز یری است که اطفال اهل حدیث هم باین فریفته نمی شوند تا الطلبه علوم دینیه
چه رسد بحمد الله که روایت ابو عیسی ترمذی و ابن ماجه قزوینی و امام احمد بن حنبل و حاکم نیشاپوری انچه در
جامع صغیر مروی و مذکور است بر تصدیق صدوق امامیه است و بحمد الله که درین قسم تصدیق کلام نفس
مرتضی خود اول دلیل است جا بجا تصریح کرده که مخالفین با انکار شدید از نصب می کنند چنانکه در الکشی
بالجمله چنانچه برای تصدیق صدوق کتب مذکوره بکار می آید قول شریف مرتضی را نیز که سند حدیث اقتدا
قابل اعتبار نیست و فقط بواسطه عبدالملک بن عمیر است تصدیق می نماید و هیچ زیاده تفسیر و بیان
فی ذلک انشاء الله تعالی این است حال حضرت شیخ ابن بابویه حدیث اقتدا را در رفع و نصب آنها توجیهاتیکه
بر صفحه قرطاس ریخته صبیان کافیه خوان هم بران قاه قاه می کنند و صفا از ان پیدا و هویدا است که صدوق
امامیه حقیقة مرفوع القلم بود و حظی وافر از نصب و عداوت پیغمبر صلی الله علیه وسلم داشت که حدیث آنحضرت
را بدین رکاکت حمل نمود شعر جزی الله عنا صدوق الکواذب جزاء الکلاب العاویات وقد
فعل علاوه بر خباثتش بنا بر آنکه رفع و نصب منتسب بلفظ عما و اعنی با تکلف مینماید ما اهل سنت

چهارم آنکه از امام المتکلمین اما سید یعنی ناسون خیلی عجب است که تخالف و تناقض اقوال ائمه و آنچه
فیما بین معصومین گذشته کامرت الیه الاشارة نصب العین ندارد و عین تعصب را اختیار ساخته بر ذکر یکدو امر که
فیما خلفا مثل مجتهدین واقع شده چنانچه قبل ازین جواب این بطور اجمال مذکور شد همت برگمارد و طرفه تر آنکه حکم
کلی میکند که صحت و سقم حدیث را بمحض دلائل عقلی معلوم توان کرد و حال آنکه خود حضرات ائمه فرموده اند
که حدیثیکه بواسطه کسی خواه مهتدی خواه غیر آن نزد شما رسد زبان بانکارش مکشائید و گوئید که این
کلام معصوم نیست شاید که از احادیث باشد و در صورت انکار تکذیب ایزدی نعوذ بالله لازم آید
چنانچه روایت امام صادق علیه السلام بران ناطق است و هذه الفاظها علی ما نقل المجلسی
فی البحار لا تکذبوا الحدیث اتاکم به مرجی ولا قدری ولا خارجی نسبه الینا فانکم لا تدرون
لعله شیء من الحق فتکذبوا الله عز و جل فوق عرشه و نیز دلیل عقلی را هرجا معیار صحت و سقم قرار نداده اند
بلکه بر طبق روایات معتبره چنانچه در بحار مضبوط است معیار صحت و سقم را موافقت و مخالفت قرآن مجید
مقرر فرموده اند الی غیر ذلک و باقر مجلسی در شرح اربعین میگوید که ترک الروایات بمحض الاستبعاد لیس من
شان المتدینین یعنی احادیث را بمجرد استبعادات عقلیه ترک نمودن و دست ازان برداشتن شیوه دینداران نیست
بلکه بی دینی محض است اگر درین مقام روایات ائمه هدی را که بضد دلائل عقلیه بلکه نقلیه هم بیش وارد شده اند
و ائمه مذهب این قوم بصحت آن حکم کرده اند برشمارم غرض اصلی که از تحریر این اوراق است تلف
میگردد پنجم آنکه اگر مراد شیر نیفر مر افضل این است که ناصبیت را و نه کوری اولی او نسبت
بشهدای کربلا یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما در کتب اهل حق صریحا مسطور است لباس نشان
دهند که در فلان کتاب واقع است علاوه هرگز بیاد نمی آید که اهل سنت مثل عبد الرحمن نسائی و شمس الدین
ذهبی و امثال ایشان نسبت عداوت اهل بیت را باو نسبت داده باشند و اگر بر تصریحات علمای خویش نا صحیح
را بوی بر گردانند فلا ینتهض حجة علی الخصم چه بعد ازین در مبحث رفض و نصب خواهد دانست که تا چه
درین تلقیب از منهج صحیح اعتزال کرده اند و جور و جفا را نصب العین داشته و تحقیق را

که کسی خلاف کرده باشد پس دعوی عصیان محض بی دلیل هرگز نزد علمای اهل حق ثابت نشده که مخالفت
خلفای راشدین خصوصاً شیخین هرچند که باشد موجب فسق و عصیان است و ازینجاست که در شرح قدیم و جدید
تجرید العقاید طوسی جاییکه عبارت مخالفوا علی فسقة واردست بحث و اعتراض کرده اند و اصل عموم این قضیه
را انجا کل بر انداخته اند ششم آنکه دعوی اکابر شیعه که حضرت ابوذر با وجود مراتب جلیله و فضایل
جمیله خویش در جمیع امور تقلید آنحضرت مرتضوی ننموده هرگز خلاف آنجناب تجویز نمی فرموده و از
اطاعت شیخین کناره و مستنکف بوده باعث کمال تحیر میشود این دعوی را رو برو علمای اهل حق که
که اسفار معتبره امامیه را نیز بچشم عبرت دیده اند از غرایب امور و عجایب دهور است سر کعب احبار را که
از خلص اصحاب مرتضوی و فدائیان اهل بیت بود شکستن و روبروی خلیفه ثالث رضی الله عنهم اجمعین
ازینهمه جنگ و جدل کردن و دشنام دادن و از حصن حصین تقیه پا بیرون نهادن کما مرت الیها
الاشارة فی صدر هذه العجالة اگر مخالفت حضرت مصطفوی و مرتضوی نبود باری از باب موافقت
تقلید و اطاعت چگونه توان گفت و مؤید مخالفت او است آنچه کشی و صاحب تلخیص و دیگران در ترجمه
او آورده اند که امیر المومنین او را بسکوت امر کرد و او هرگز قبول ننمود کما سیجیء مفصلا انشاء الله تعالی
و ازین مقام هویدا شد که ادعای مقطوعیت ایمان و فضل ابوذر و ابن مسعود نزد علمای قوم از توهمات
عجیبه است عقیده و مسلک آنچه خواهی این است که اصول معتبره شیعه برخلاف آن ناطق است بروایات
موضوعه طایفه هرگز قطع بر فضایل این بزرگان امکانی ندارد بالجمله برین قدر بحث اکتفا کرده و
دیگر ابحاث را بر فطانت اذکیا گذاشته باز باصل مطلب رجوع مینمایم و میگوییم که از انجمله است
قصه خلوت جناب سید المرسلین با ماریه قبطیه روز نوبت ام المومنین حفصه معظمه و دلتنگی او از
و شکوه آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا بنا وشند بود بس بحدیث نبوی تا آنکه بعد از من خلافت برای
ابوبکر باز بعمر قرار خواهد یافت در حق و تحقیق است بدست ایشان خواهد بود چنانچه تفاسیر اهل سنت
مثل تفسیر کبیر و صلی الله گواهی میدهد و در تفاسیر امامیه مثل مجمع البیان طبرسی و خلاصة المنهج کاشانی

وتفسیر قمی و جرجانی وغیره این قصه ثابت شده و بروایات معتمده تحقیق یافته پس بطلان شد انکار بعضی
از امامیه در شرح انوار البدریه که بجهت خصومت و عداوت در ابطال این قصه نص نموده و سعی بیجا نموده
انشاء الله تعالی و این بشارت برای ام المومنین مسطوره که بکمال ایمان و اخلاص و زهد و عفت از قرآن
مجید قطعی و یقینی است کما مر من قبل و دلالت بر استحقاق شیخین و حسن سیرت ایشان و عدم غصب
خلافت و آنچه بدان متعلق است از دو معجزه جلیله قصه غزوه خندق با آن انضمام باید که ابصار مخالفین از
معاینه برق لمعانش خیره و قلوب شیعیان از ادراک آن تنگ و تیره باشد و بحمد الله که این قصه هم
بروایات معتبره فریقین ثابت شده و درین مقام بروایت مجلسی در حیات القلوب اکتفا نمائیم که چون
رسول خدا صلی الله علیه وسلم بوحی آسمانی رای سلمان فارسی در حفر خندق پسند فرمود مهاجرین
و انصار را امر کرد که بیلها و کلنگها آوردند و حضرت خود ابتدا کرد در حصه مهاجرین و کلنگی بدست برداشت
و خود میکند و حضرت امیر المومنین علیه السلام خاک را نقل میکرد تا آنکه عرق کرد و مانده شد و
فرمود که عیشی نیست مگر عیش آخرت خداوندا بیامرز انصار و مهاجرین را و چون مردم دیدند که حضرت
خود متوجه کندن گردیده اهتمام بسیار کردند در کندن و خاک را نقل میکردند چون روز دوم شد
بامداد آمدند بر سر خندق و حضرت در مسجد فتح نشست و صحابه مشغول کندن شدند ناگاه بسنگی رسیدند
که کلنگ در آن کار نمیکرد پس جابر بن عبد الله انصاری را بخدمت حضرت فرستادند که حقیقت
حال را عرض نماید جابر گفت که چون بمسجد فتح رفتم دیدم که حضرت بر پشت خوابیده است و ردای
مبارک را در زیر سر گذاشته و از گرسنگی بر شکم خود سنگی بسته است گفتم یا رسول الله سنگی در خندق
پیدا شده که کلنگ در آن اثر نمی کند پس برخاست و بسرعت روان شد و چون بآن موضع رسید آبی
طلبید و از آن آب وضو ساخت و کفی آب در دهان حکمت نشان گردانید و مضمضه نمود و بر آن
سنگ ریخت پس کلنگ را گرفت و ضربتی بر آن سنگ زد که از آن برقی ساطع شد و در آن برق قصرهای شام را دیدیم
پس بار دیگر کلنگ زد و برقی ساطع شد که قصرهای یمن را دیدیم پس بار دیگر کلنگ را زد و برقی لامع شد که قصرهای

دیدیم پس فرمود که این مواضع را که برق بر آنها تابید شما فتح خواهید کرد مسلمانان از استماع
این بشارت بسیار شادمان شدند و خدا را حمد کردند و منافقان گفتند که وعده ملک کسری و قیصر
میدهد و از ترس دور خود خندق میکند پس حق تعالی قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ الآیة برای تکذیب
منافقان فرستاد و ابن بابویه روایت کرده است که چون کلنگ اول را زد ثلث سنگ را شکست فرمود
الله اکبر کلیدهای شام را خدا بمن داد و بخدا سوگند که قصرهای سرخ آنرا می بینم پس کلنگ دیگر زد و ثلث
دیگر را شکست و گفت الله اکبر کلیدهای ملک فارس را بمن داد و بخدا سوگند که الحال قصر سفید مداین را
می بینم چون کلنگ سوم زد و باقی سنگ جدا شد گفت الله اکبر کلیدهای یمن بمن دادند و بخدا سوگند
که دروازه های صنعا را می بینم انتهی بلفظه چون حدیث فرد کامل از ائمه عشر از اطلاع یافتی بدانکه
خالق جل و علا اعتراض این منافقان و مجادلان را بر زبان چنین دشمنان جاری گردانیده و قدرت کامله خویش را
مانند روز قیامت یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
بمرتبه ظهور رسانیده که اگر در فقرات طوال در شرح فواید این احادیث رسول مثال مشک آگین گردد فوا
نخواهد کرد لکن بحکم الیسیر دلیل علی الکثیر چند فایده اطلاع فهم و استنباط دیگر فواید را بر ذکاوت سامعین
و ناظرین میگذاریم فایده اول آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در هر ضرب کلنگ فرمود که
مفاتیح این بلاد را بدست من سپردند و این معنی نزد اهل حق و تصدیق صورت نمی بندد مگر آنکه خلفای ثلثه
بلیاقت و استحقاق جانشینان آن برگزیده انفس و آفاق باشند تا فتح این بلاد که از آنها وقوع یافته و نور
رضامندی ایزدی بران تافته چنین فتح و فیروزی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم باشد فایده دوم
آنکه سنگ سه حصه شد و در هر حصه برقی لامعان پیدا گشت و باطراف عالم احاطه کرد و این
نیست مگر نور اسلام و ایمان پس معلوم شد که خلفای ثلثه ایمان کامل و فضایل بسیار داشتند
و تهمت ارتداد و کفر بلکه احتمال فسق و فجور کاست نیز باطل شد و العجب کل العجب که اکابر
علمای قوم هر جا که در قرآن و حدیث لفظ ائمه عشر یقیناً یا امرا یابند بنص قطعی بر جمیع ایشان گمان

مجوسیان ایران انواع مثالب و قبائح در مقابل این مناقب و محامد خلفاء الله و رسوله از طرف خویش
تراشیدند و این حدیث امام زین العابدین در کافی و وافی چند ورق کلان منضبط است بقدر ضرورت اکتفا نمودم
حضرات شیعین درین احادیث دست و پا گم کردند و آنچه در مناظره فقیر بعد قیل و قال بسیار تفوه
نمودند فقط اینکه آن در چند سطر ثبت می نمایم که در احادیث فریقین ثابت شده که خدای عز و جل تائید دین
خویش برجل فاجر هم می کند پس آنچه از خلفا صدور یافته موجب مدح نباشد فقیر عرض کردم که ائمه هدی
بالخصوص حضرات معصومین محفوظین البته تائید دین خدا کرده اند پس اگر او اصحاب این احادیث
دست نشسته جواب شما عین جواب ماست علاوه از دین مذهب حق مراد می گیرید یا باطل گوئید معاذ الله
که باطل مقصود باشد گفتم چون بر جای خود با معمول فریقین ثابت و کسی انکار نمی تواند کرد که در زمان
خلفای راشدین تائید مذهب اهل سنت واقع شده پس حقیت مذهب بآنی مؤنت ترتیب مقدمات
باثبات رسید والحمد لله علی الظفر بالمطلوب و از جمله اموریکه اعلام آن ضروری نماید آنکه مجلسی بعد ذکر
روایت ابن بابویه در حفر خندق چنانکه دانستی و روایت کلینی دال بر اینکه شیخین معاذ الله در زمره اهل نفاق
بودند ذکر کرده چه باید گر گفتند که ما را وعده ملک کسری و قیصر میدهد و حالانکه قدرت نداریم که بقضای
حاجت بیرون رویم مقصود از ایراد این افترا و بهتان آنست که این نوع منقبت را هم بمنقصت مبدل
سازند کلا انهم لا یقدرون فان الله متم نوره و ناصر ممده و منجز وعده
ولو کره المعاندون برای ابطال این شعبده بازیها هر سه فائده مذکوره کافی و وافی است
مع ذلک دلیلی دیگر درینجا برای تبکیت اهل عناد قائم است بیانش بر نهج اجمال آنکه از احادیث
معتبره امامیه چنانچه در تصانیف مجلسی از بحار و غیره مروی است دریافت می شود که شیخین و امثال ایشان را
ایمان حقیقی همراه پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اعانت و نصرت آنجناب نبود بروایات دیلمی نیز در ارشاد
القلوب مثل آنست از ان اختیار افتاد که باخبار کاهنان تحقق سلطنت و غلبه محمد بر کسری و قیصر
اعتقاد می کردند و می دانستند که بلا ریب روزی این شوکت بدست ما خواهد افتاد پس بشارت

پیغمبر

پیغمبر صلی الله علیه وسلم که بر طبق اخبار کاهنین بود تردد و ریبی مجالی ندارد والحمد لله علی اتمام النعمة
واکمال الحجة و از انجمله است امامت صدیق در نماز بمسجد شریف با وصف حضور تمامی اصحاب
کبار از مهاجرین و انصار بحکم جناب رسالتمآب بروایات اجلهٔ صحابه که جمعی از آنها بر زبان امامیه هم
در اعداد موثقین و معدلین شمرده می شوند بعنوانیکه مزیتی بران هرگز متخیل نباشد چنانچه در ضمن دفع
اعتراضات قوم مورد لوم مذکور خواهد شد و منتهای مساعی اهل خلاف که در شبه مطاعن فرعونی اهل
بیت اخیار و نشر فضایح مجعولی اصحاب سرور ابرار نقد انصاف را که از دست خویش در بازند و ابواب
جور و اعتساف را بر روی خویش مفتوح میسازند آنست که عائشه صدیقه دختر ابوبکر صدیق بلال
غلام آزاد کردهٔ او که حل و عقد امور خانگی و پیام رسانی امامت نماز بایشان تعلق داشت خواستند
که این امر جلیل و ذکر جمیل را بسوی مولای خویش باز گردانند و درینجا نیز بندهٔ کمترین خلائق در دفع
این هفوات کلمهٔ محکم می بندد و می گوید که آیا بلال حبشی هرچند غلام آزاد کردهٔ صدیق اکبر باشد
ولیکن بسبب فیض صحبت و ملازمت حضرت سید النبیین و جان نثاری بران امام طیبین و طاهرین
مرتبهٔ او بجایی رسیده که باصول و روایات فریقین بسیاری از اشراف قریش و صحابهٔ پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بغلامی او هم نمیرسند چون درین مقام هم کار به بحث و جدال با شیعیین افتاده و احادیث اهل سنت
را این فرقه بگوش اصغا جا نمیدهند ناگزیر از اصول موضوعهٔ ایشان چیزی منقول می شود که ابن بابویه
باعتراف مجلسی در حیات القلوب بسند معتبر از امیر المؤمنین روایت کرده که سبقت گیرندگان بسوی
ایمان پنج نفر اند پس من سابق عربم و سلمان سابق اهل فارس است و صهیب سابق روم و بلال سابق حبشه
است و خباب سابق قبطه است انتهی و در تفاسیر اهل بیت و روایات ایشان حدیثی است که در چند
ورق ثابت گشته بقدر ضرورت اکتفا می کنم و عبارت مجلسی در حیات القلوب که ترجمهٔ آن حدیث
است نقل مینمایم تا هر یکی از خواص و عوام بهره ازان برگیرد و آن اینست که از حضرت امام زین العابدین
علیه السلام مروی است در تفسیر این آیت که وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ

مرضات الله والله رؤف بالعباد یعنی از مردم کسی هست که بفروشد نفس خود را برای طلب
خشنودی خدا و خدا مهربان است نسبت به بندگان خود و حضرت فرمود که این آیت در شان
جماعتی از نیکان صحابهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد که عذاب کردند ایشان را اهل مکه
برای آنکه از دین اسلام برگردند و از جملهٔ ایشان بودند بلال و صهیب و خباب و عمار بن یاسر و پدر و مادر او
اما بلال پس او را ابوبکر بن ابی قحافه خرید و غلام سیاه و چون بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و سلم آمد حضرت امیر المؤمنین را تعظیم بیشتر و باضعاف آنچه ابوبکر را تعظیم میکرد پس جماعتی از اهل فساد
گفتند ای بلال کفران نعمت کردی و کم کردی فضیلت ابوبکر را که مولای تست و ترا خرید و آزاد
گردانید و از قید بندگی و تعذیب کافران رهائی بخشید و علی بن ابیطالب هیچ یک از این کارها نسبت
بتو نکرده است و تو توقیر و تعظیم او زیاده از ابوبکر بجا می آری این کفران نعمتی است که نسبت باو
میکنی و حق ناشناسی است که در حق او بعمل می آری بلال گفت آیا لازم است مرا که تعظیم ابوبکر
زیاده از تعظیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعمل آورم گفتند معاذ الله چنین توانیم گفت که ابوبکر
را زیاده از آنحضرت تعظیم نمائی بلال گفت این سخن شما مخالف سخن اول شما است که گفتید جایز نیست
که من علی را زیاده از ابوبکر توقیر نمایم بسبب آنکه ابوبکر مرا آزاد گردانیده است ایشان گفتند
مساوی نیستند رسول خدا و علی زیرا که رسول خدا افضل خلایق است بلال گفت علی نیز بهترین
خلق خدا است بعد از پیغمبر خدا زیرا که در وقتیکه مرغ بریان برای حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم آوردند دعا کرد که خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق خود را بسوی تو که با من
ازین مرغ بخورد پس علی آمد و با او تناول نمود و علی شبیه ترین خلق است برسول خدا صلعم
زیرا که او را خدا برادر رسول خود گردانیده در دین خود و ابوبکر از من توقع ندارد آنچه شما توقع می نمائید
زیرا که میداند که علی ازو افضل است و میداند که حق علی زیاده از حق او است زیرا که علی مرا از
عذاب ابدی پروردگار رهائی بخشیده است بسبب موالات او و تفضیل دادن او بر

دیگران

دیگران مستحق نعیم ابدی بهشت گردیده اند انتهی و از اینجاست که صاحب تلخیص الاقوال و حلی
امام اعظم متشیعین در خلاصه و امثال ایشان او را بکمال مدح و عظمت ستوده اند بلکه خود حضرت امام
باقر و صادق از مداحان او بوده اند پس معلوم شد که بر اولیای رسالت سرور کائنات سوء ظن از
جانب بلال بهم رسانیدن و غبار تهمت مذکور بر دامنش افشاندن چنانکه از کتب امامیه مثل افادات
کنتوری و غیر او صمت وضوح دارد کمتر از افترا و بهتان طائفه ذبابیه و غرابیه از طوایف شیعه نیست
که مآل عقاید آنها بظاهر این بیت میرسد بیت جبریل که آمد ز بر خالق بیچون در پیش محمد شد و
مقصود علی بود اما ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله عنها پس در تطهیر قبیل سابرش
از این الوث کما حقه با این مرتبه قدر بس که خود جناب اقدس الهی بمحکمات قرآنی متکفل جواب
این تهمت از طرف ام المؤمنین گشته چنانچه گذشت مدعی که افترا و بهتان بر سید انبیا که با نسبت
صدیق اوست همسر بایه و با باست دیگری با وجود او راضی نمی شود البته اکبر کبائر است قطع نظر از آن در
کبیره بودنش مثل ارتکاب گناهی است که اهل نفاق در حال آن خوض کرده بودند و احدی ریبی که نیست
پس اگر امامیه بهره از ایمان داشته باشند می باید که از ذکر این تهمت و نسبت این افتراء بدامن آن
عفیفه صالحه مطهره نادم و پشیمان شوند چه جای آنکه بتقصیر آن رو سیه و اهل ایمان گردن کشند چنانچه
بر متتبعین بحار و شافی ابوالقاسم که او را علم الهدی لقب می بخشند و از چندی اجزاء آن بهزار تکاپو
و جستجو اندک عبارتی بهم رسید مخفی نماند در همین مقام بر تلخیص افادتش که باعتراف او جامع
تقریرات قدمای متشیعین است نظر بعموم فائده بعبارت فارسی متوجه میشوم و بر مواضع غلط فهمیها
و دعاوی لاطائل او آگاه می سازم در جواب صاحب مغنی میگوید که بزرگان ما درباره
خبرها که منسوب بابوبکر است قیل و قال بسیار نموده اند و دلیل آورده اند که در امامت و
خلافت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هیچ نصی و دلیلی نیست و جمله تقاریر شان اینست که اول خبر آنکه
ابوبکر در مسجد نبوی وقت شدت مرض آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم خبر واحد است که در امامت

خلافتش بکار نمی آید و مفید بمدعائی شود و من بعد امر امامت از جانب عایشه بود نه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم و بر این مدعا قدمای ما دو دلیل آورده اند یکی آنکه هرگاه آنحضرت بعد استماع قرات دریافت
کرد که ابوبکر امام جماعت است بعایشه فرمود که شما البته مثل صویحبات یوسف اید دوم آنکه آنحضرت بعد از این
عتاب باستعانت امیر المومنین و فضل بن عباس بهزار جد و جهد در مسجد در آمد و بر ابوبکر متقدم شد
و این دلیل صریح است بر آنکه امر امامت از جهت عایشه بود و بس و بعضی از مخالفین گفته اند که سبب
تعریض بعایشه آن بود که اول حضرت فرمود که امر کنید که ابوبکر امام شود پس عایشه گفت که او رقیق القلب
است برداشت نتواند کرد که در مقام ایستاده شود و بامامت عمر حکم کن آنوقت فرمود انکن لصویحبات
یوسف و این تقریر محض واهی و بی اصل است زیرا که کلام آنحضرت بالبداهت متعلق بغرض خود ایشان بود
نه خارج از بحث و صراحةً میدانیم که صاحبات یوسف علیه السلام مخالف مراجع در هیچ امر
نبودند بلکه همه واله و شیدای حسن و جمال او شده بودند و مراودت میکردند و هر یکی بسوی خود مایل
دیگری او را التفت میگردانید پس تشبیه تمام شد بحال عایشه که برای افتخار تقدیم پدر خود و اقامت متصل
پیغمبر صلی الله علیه وسلم خواسته بود و دعوی مخالفین که حضرت صلعم وقتیکه بمسجد تشریف آورد ابوبکر را
برقرار داشت اعتبار نیست زیرا که این غلط فاش است که متبوع مطلق را تابع سازند و حالانکه نزد
فریقین دلایل بسیار دلالت میکنند بر آن که پیشوا نشود مگر افضل قوم بترتیبیکه در حدیث و فقه مذکور است
و دلیلی دیگر که دعوی مخالفین را مستاصل کند آنکه اختلاف است که حضرت صلی الله علیه وسلم وقتیکه در مسجد
تشریف آوردند از ابتدای قرات ابوبکر قرآن مجید خوانده یا انتها آن و این اختلاف بدون عزل
ابوبکر ممکن نیست من بعد علم الهدی متشیعین گفتگو درین باب کرده که آیا این امامت مستلزم خلافت
ابوبکر هست یا نه و دعوی نص خلافت ابوبکر بجهت امامت که بر نماز کرد از حسن تعبیر صاحب مغنی
حکایت کرده صحیح تواند بود یا نه و بنده کمترین آن اوراق را که در صدد جواب مولف رساله است و خواندند
که مسئله مستحدث و مبتدع بودن خلافت حضرت صدیق از بیان بردارد و بر زعم مولف مناقب

جلیله استحقاق و اهلیت آنجناب باثبات رساند چندان غرضی با درون نفس متعلق نیست کما لا یخفی
هرگاه جمیع اطراف و جوانب کلام امام ائمه شیعین را بغور و امعان دیده و بسته و بلند کلمات
مغز حرف قدما را و نور و بدی اکنون بسماع غفلتها دعا و لا طائلیشان توجه نشود اما آنچه گفت
که خبر واحد است یعنی خبر عائشه است و دیگری بیواسطه او نیز بهار روایت نکرده چنانچه مجلسی نیز در بحار
بدعوی همین معنی شده و بر زبان مترجمین بعد گردآوردن تمامی روایات این قصه بزعم خود گفته که این اخبار
احاد است و بحد تواتر نرسیده و از رجال مخالفین روایت کرده شده و روایات مذکوره منتهی میشود
بسوی عائشه و او باتفاق فریقین معصومه نبوده و در توثیق او در میان ما و مخالفین خلاف است
پس مقام آنست که اولیای او خاک حسرت بر مفارق خویش ریزند و از سر افتخار بوجود او
در طائفه خود برخیزند چه این دعوی نظر بروایات خویش است یا بر اصول اهل حق علی الثانی
افترای محض است کما ستعرف ان شاء الله تعالی و علی الاول الزام اهل حق بروایات معتبره و کلمات
علمای خویش و رجوع است مخالف تصریحات اکابر قوم است که با اهل سنت در اصول و فروع بروایات
مسلمه آنها الزام میدهیم و آنها را اسکات و افحام یا قدرتی ندارند [illegible] هم بذکر بعضی از روایات
دیگر در صدد و در امر نبوی بکرات و مرات بامامت صدیق پس روایت اول را ابو عبد الله بخاری [illegible] روایت کرده
عن ابن عمر قال لما اشتد برسول الله صلى الله عليه وسلم وجعه قيل له في الصلوة فقال
مروا ابا بكر فليصل بالناس و مثال این روایت در صحیحین از صحابه دیگر مرویست و دیگری در مستدرک
حاکم و مسند امام احمد عن عبد الله بن مسعود قال لما قبض رسول الله صلى الله عليه
وسلم قالت الانصار منا امير ومنكم امير قال فاتيهم عمر فقال يا معشر الانصار
الستم تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد امر ابا بكر يؤم الناس فايكم يطيب
نفسه ان يتقدم ابا بكر فقالت الانصار نعوذ بالله ان نتقدم ابا بكر یعنی عبد الله بن مسعود
میگوید که هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و سلم ازین جهان فانی بسرای جاودانی تشریف برد انصار در سقیفه

باراده استخلاف سعد بن عباده جمع آمدند و بعضی از صحابه مهاجرین اولین را خبر دادند و کشان کشان او را
در سقیفه آوردند و سلسله گفتگو بدراز رسید و انصار آخر بزبان راندند که یکی از ما و یکی از شما امیر شود فاروق
اعظم بایشان خطاب کرد و گفت یا نمیدانید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم البته ابوبکر را امام
مسجد خویش قرار داد پس کیست از شما که در تقدم از ابوبکر خاطرش خوشوقت گردد و انصار بعد استماع این
کلام پناه بخدا جستند و از قول خویش برگشتند و از اینجا باطل شد آنچه جمعی از متکلمین و محدثین شیعه که صاحب
بحار از جمله ایشان است از راه عصبیت و استکبار گفته اند که اگر قصه امامت نماز صحیح می بود دلالت
بر امامتش میکرد بدلایل دیگر در سقیفه حاجتی نمی افتاد پس ابوبکر و اصحابش چرا این قصه بر انصار احتجاج
نمودند و دلیل امامتش بالخصوص نیاوردند پس معلوم شد که درین امر اصلاً حجتی نیست انتهی بحمد الله که برای
مجلسی و امثال او مثل مشهور که دروغگو را حافظه نمیباشد صادق آمد زیرا که در مجلد ثامن از بحار الانوار
همین روایت را که برای تکذیب وارد کردم از استیعاب لفظ بلفظ آورده و در جائیکه باعث عائشه
صدیقه بر وضع حدیث امامت ابی بکر صدیق رقم کرده میگوید که عنقریب انشاء الله تعالی مطلع خواهی
شد که عمده اسباب انعقاد خلافت برای پدرش همین امر امامت نماز بود چنانچه در اخبار ایشان
مروی است و در جای دیگر گفته و امامت نماز با مردم دلیل بر استحقاق خلافت بوده باشد
چنانکه در روایات ایشان خواهد آمد که با احتجاج عمر بامر نماز بیعت ابوبکر تمام شد انتهی یا قال المجلسی
علی لسان المترجمین من بعد گذارش است که بر طبق تنقیح چند مجلسی چنانچه قبل ازین در جواب شریف مرتضی
اتفاق افتاده بود باید که اهل حق بگویند که اگر قصه غدیر چنانکه مزعوم متشیعین است صحیح می بود دلالت
بر مطلوب میکرد حضرت امیر در روز خلافت صدیق بدلائل دیگر والعهدة فی روایتها علیهم کما لا
یخفی علی ناظر البحار محتاج نمی شد پس اینهمه دراز نفسی در واقعه غدیری از ان قبیل است که مدعی
سست و گواه چست و از جمله روایاتیکه از انس بن مالک مجلسی در بحار آورده یکی این است که
صحابه در نماز فجر روز دوشنبه بودند و ابوبکر با آنها امامت نماز میکرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

پردہ حجرہ برداشت ونظر کرد بسوی آنہا و آنہا در صفوف بودند بعد ازان تبسم فرمود و ابوبکر
پس پا بر عقب خود آمد تا با صفہا شامل گردد وگمان کرد رسول خدا ارادہ کردہ است کہ برای نماز بیرون
آید وقصد کردند کہ از نماز کردن باز مانند بسبب فرحت وخوشی بدیدن حضرت رسول خدا پس آنحضرت اشارہ
کرد بسوی ایشان کہ تمام کنید نماز خود را بعد ازان اندرون حجرہ رفت وپردہ را فرو انداخت ودر روایات
دیگر از عبداللہ بن مسعود است کہ بر مقام خود بعضی ازان مسرور خواہد شد واحادیث دیگر از ابوموسی
اشعری کہ بیمار شد پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وسخت شد مرض آنحضرت گفت امر کنید ابوبکر را کہ
با مردم نماز کند عائشہ گفت ای پیغمبر خدا بدرستیکہ او مردی رقیق است ہر گاہ در مقام تو خواہد
ایستاد استطاعت نماز کردن با مردم نخواہد یافت اینہمہ روایات واحادیث را مجلسی در مجلد ششم
از کتاب جامع الاصول ایراد نمودہ وبعضی از روایات منقولہ او بعد ازین گذارش خواہم کرد وبعضا
مجلسی کور بمقتضای طینت خویش مدعی آن شدہ کہ خبر واحد است وانتہای ہمہ روایات بعائشہ
صدیقہ است کما عرفت روایت دیگر ہم در صحیح بخاری ہم ودیگر کتب معتمدہ عَنْ عُبَيْدِ اللّٰهِ بْنِ
عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُوْدٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى ابْنِ عَبَّاسٍ فَقُلْتُ لَهُ اَلَا اَعْرِضُ
عَلَيْكَ مَا حَدَّثَتْنِيْ عَائِشَةُ عَنْ مَرَضِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ هَاتِ
فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ حَدِيْثَهَا فَمَا اَنْكَرَ مِنْهُ شَيْئًا غَيْرَ اَنَّهُ قَالَ سَمَّتْ لَكَ الرَّجُلَ الَّذِيْ كَانَ
مَعَ الْعَبَّاسِ قُلْتُ لَا قَالَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ اَبِيْ طَالِبٍ واین حدیث را بعضی از محدثین از طرق دیگر مفصلا
روایت نمودہ ملخص آنکہ راوی آنچہ از صدیقہ در باب مرض پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از انتقال بسوی حجرہ
صدیقہ مہادیا بین الرجلین وتقریر امامت صدیق بتکرار تمام وخروج شریف بنماز ظہر بصفت مذکور شنیدہ
بود بر ابن عباس عرض کرد او ہمہ را تصدیق نمود وگفت کہ صدیقہ نام شخصیکہ ہمراہ عباس بود بزبان آورد گفت
نہ گفت کہ او علی بود مخفی نماند کہ حضرت ام المومنین عائشہ بسیار از مناقب حضرت امیر وبتول زہرا
وذریت طاہرہ ایشان بارہا بر زبان آوردہ چنانچہ محدثین محقق نمودہ اند درین مقام ناگزیر بعضی

از احادیث انقاضی رو و ازانجمله روایت امام احمد در مسند خویش است از ام المؤمنین مذکوره که
مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ و ابن ماجه قزوینی نیز این حدیث را روایت کرده و ازانجمله
روایت طبرانی در کبیر ازانجناب است که اَلنَّظَرُ اِلٰی وَجْهِ عَلِیٍّ عِبَادَةٌ و این روایت را حاکم هم در
مستدرک خویش آورده و ازانجمله حدیث اوسط است عَنْ عَائِشَةَ عَنْ فَاطِمَةَ یَا فَاطِمَةُ
اَلَا تَرْضَیْنَ اَنْ تَکُوْنِیْ سَیِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِیْنَ وَسَیِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَسَیِّدَةَ
نِسَاءِ هٰذِهِ الْاُمَّةِ و ازانجمله روایت ابن ابی شیبه عَنْ عَائِشَةَ فَاطِمَةُ سَیِّدَةُ نِسَاءِ
الْعَالَمِیْنَ بَعْدَ مَرْیَمَ ابْنَةِ عِمْرَانَ وَآسِیَةَ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ وَخَدِیْجَةَ ابْنَةِ خُوَیْلِدٍ
و ازانجمله روایت ابوداود و حاکم است عَنْ عَائِشَةَ اَتَانِیْ جِبْرَئِیْلُ فَاَخْبَرَنِیْ اَنَّ اُمَّتِیْ سَتَقْتُلُ
اِبْنِیْ هٰذَا یَعْنِی الْحُسَیْنَ وَاَتَانِیْ بِتُرْبَةٍ مِنْ تُرْبَتِهِ حَمْرَاءَ چنانچه بنا ظهر بالیها شیخ سیوطی
مخفی نیست بلکه از ام المؤمنین صدیقه تصدیق علی یا قال بعض الاکابر مثل علی القاری و المحقق الدهلوی در بعض روا
تنازع فیها نام حضرت امیر در بعضی از طرق مروی است و تنها اهل حق فضائل مرتضویه را در کتب خود از ام
المؤمنین نیاورده بلکه علمای امامیه نیز روایت فرمایند بلکه خود مجلسی باعتراف صاحب صحیفة المتقین میگوید
در امالی صدوق مناقب از عطا روایت کرده اند که او گفت از عائشه پرسیدم از علی گفت علی خیر من
خلائق است و شک نمیکند در و مگر کافری انتهی بلفظه الی غیر ذلک من الاحادیث لیکن باقر مجلسی که در
بحار عدم تسمیه را بر بغض و عداوت محمول کرده تلبیسی بر تلبیسی پیش نیست مع ذلک ام المؤمنین از ذهول
و نسیان در بعضی احیان معصوم نبوده در وقت تعیین نام مرتضوی گرفت و در تردد بر سبیل ابهام چنانکه
معمول و مرسوم است و ایضا از کتب اهل حق مثل شروح صحیح بخاری و مشکوة شریف معلوم می شود
که خروج شریف بطریق مزبور دو سه بار اتفاق افتاده و در وقت تحامل اسامه بن زید و فضل بن عباس و
ثوبان غیر او نیز نوبت به نوبت یک بودند و از کتاب از بار امامیه نام فضل بن عباس از ام المؤمنین
مسموع بر می آید پس تحمل که جناب صدیقه در بودن حضرت علی و اسامه و فضل فی الجمله

مشهور باشد و این امر قطع نظر از ذهول و نسیان چندان مستبعد نیست زیرا که حال بیرون حجره البته
او را معلوم نخواهد بود مگر باستماع کما هو الظاهر و محتمل است که راوی گاهی نام شریف مرتضوی و گاهی نام
اسامه یا فضل گرفته باشد و ممکن که اختلاف در بعضی از اوقات در جانبی واقع شده که امیر المومنین بیک
طرف بوده و در جانب حضرت عباس پس خصماً و احتیاطاً لفظ رجل آورده و لفظ امیر المومنین بطور تعبیر
اختصار و ابهام نه بوده که محققین اهل حدیث مثل ابن ماجه قزوینی از سالم بن عبید بلفظ مذکور روایت
نموده اند و درین تعبیر هیچ منقصتی هم نیست بدلیل که در محکمات قرآنی موجود است که مومن آل فرعون
حضرت موسی علیه السلام را بهمین لفظ تعبیر کرده و گفته اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله و ابو بکر
صدیق که نزد حضرت علی بن ابی طالب کما یجیء انشاء الله تعالی بجهت اظهار ایمان بهتر از مومن آل فرعون بود و نیز وقت
حفظ پیغمبر صلی الله علیه وسلم از شر کفار این لفظ بر زبان آورده و ملائکه قبر وقت سوال از نبوت پیغمبر ما صلی الله
علیه وسلم این لفظ را استعمال می نمایند و خود قدمای شیعه که مزید خلاصشان بجا تمام این رساله خواهی یافت
مطابق اصول اربعه و کتب رجال ایشان را باین لفظ یاد می کنند بالجمله عدم ذکر نام شریف مرتضوی نه بقصد و تعمد
است و نه مستلزم بغض صدیقه و بعضی گفته اند که باعث عدم ذکر آن بود که حضرت امیر قبل از نزول
برأت صدیقه بجناب نبوی عرض کرده که اگر ترددی بجانب سیده راه یافته طلاق باید داد که زنان بسیار اند
و ام المومنین را بعد استماع این کلام و سخت آمد و باین سبب نام آن امام ذکر نفرموده و فاضل کرمانی
در کواکب دراری و ملا یعقوب در خیر جاری و صاحب مرقات یعنی ملا علی قاری و بسیاری از
محدثین قدیما و حدیثا این جواب را ذکر کرده اند پس از امثال این مقدمات استدلال بر بغض صدیقه نمودن
چنانچه مجلسی و اتباع او بدان می روند خلاف عقل زیرا که آیا بجناب سیده نسبت این امور می توان
کرد که با وجود امیر را بجبر و تشهیر می نمود بلکه تحسین و السلام که واقعه جمل مرضی کابر طرفین
بوقوع آمد بلکه بصفا انجامیده بود و باشکال باعث شدند و پرده انداختند بانچه پرده انداختند
چنانچه در تاریخ طبری و ترجمه آن و کتاب اعلام و مانند آن مفصل است کاش کسانیکه برفاقت مرتضوی

ودادو جان نثاری وادند از تیز زبانی و لاف زنی امامیه نجات می یابند اینهم صورتی نه بسته
کما ستعرفه ان شاء الله تعالی و بر تقدیریکه ام المؤمنین صدیقه مبغض امیر و ذریه طاهره او باشد محال عقل است
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم باوصف اطلاع اینمعنی چنانچه بمطالعه تصانیف مجلسی مثل حق الیقین و جلاء
العیون و حیات القلوب و بحار الانوار بران شاهد است مدة العمر او را در حباله نکاح خود نگاه دارد و
حالانکه اجماع طایفه شیعه بر عدم جواز نکاح مومن با ناصبیه انعقاد یافته چنانچه تصانیف این اعاظم
الشان دلالت بران میکند مع ذلک ناصبیه او را در امهات المؤمنین داخل فرمودن و دیگر محامد و مناقب او
در محکمات قرآنی نازل نمودن بیخ و بنیاد مذهب قوم را مستاصل مینماید بالجمله بر کسیکه بر مکاید قوم خصم
یافته نیک سبب اند که محدثین شان و راوان لعینه چه زیادات و تحریفات که بروی کار نیاورده اند
و چهره زیبها که نکرده و از ینجاست که زیادت راوی بمان وقت اعتبار دارد که خلاف اصول و قواعد
نشود حالیا باز بر سر مطلب دوم رویم و گوییم که تنها جماعت صحابه راوی این حدیث نیستند
بلکه قبل ازین در چند اوراق گذشته که خود جناب امیر معصوم راوی این حدیث است اخرج الحسن البصری
عن قیس بن عباد قال قال لی علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم مرض لیالی و ایاما ینادی بالصلوة فیقول مروا ابا بکر یصل بالناس
فلما قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم نظرت فاذا الصلوة علم الاسلام و قوام
الدین فرضینا لدنیانا من رضی رسول الله صلی الله علیه وسلم لدیننا فبایعنا
ابا بکر رواه ابو عمر فی الاستیعاب و این بزرگ در کتاب تمهید بسیاری از اخبار را در همین
روایت نموده و برای استحکام خلافت صدیقی بکار برده کما لا یخفی علی من طالع الکتاب المذکور و
حاکم با وجود محکوم بودن بتشیع کما افاده المؤلف فی الرسالة الاخیرة در مستدرک این حدیث را
هم از جناب امیر و هم از حضرت زبیر روایت نموده بالجمله خبر امامت صدیق در نماز خبر واحد گفتن و ازین
جهت حکم بعدم اعتبارش نمودن چنانچه از جواب اجمالی مجلسی صاحب بحار هویدا و آشکاراست

و قدمت عبارته من قبل جز علم الهدی و قزوینی و مجلسی و غیرهم کار دیگری نیست اگر خدام والا مقام
شریف و بالا با فر مجود دعا و لا طائل نفرمایند جیب و دامن مبارک شان کی از دستهای متشیعین سلامت
می ماند چون امثال این احادیث که اکثر فقهای صحابه بلکه خلفای راشدین بل لازمین صحبت خاتم النبیین
و اهل بیت طاهرین راوی آن باشند و بتواتر و استفاضه رسد بحدی بلکه قاطع نزاع متنازعین در مجمع
مهاجرین و انصار شوند و بمرتبه استدلال جناب مرتضی و حضرت زبیر فایز شوند برای استحقاق صدیق
و تائید خلافتش انکار نمایند پس از خبر طیر که پای صحت و ثباتش هم در هواست و حدیث انا مدینة
العلم و علی بابها دروازه مقصودش نمی کشاید چگونه مفید مدعای مخالفین شود حالانکه امامت را در
حقیقت اصل الاصول گردانیده اند و هزاران بار گفته اند که جز روایات متواتره درین باب
بهیچ کار نمی آید بخلاف جمهور اهل سنت که از فروع میدانند اما آنچه گفته که امر امامت
ابوبکر از عائشه صدور یافته نه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
پس با جرای طرفه است چه بروایت جمله اصحاب در اسفار معتمده و زبر معتبره باثبات رسیده که امر نبوی بود
حاشا که عائشه صدیقه را که مره بعد اخری امامت دیگری غیر صدیق بنظر ود هم عرض رسانیده دخلی
درین امر باشد مع ذلک قبل ازین گذشت که احتمال افترا و بهتان بر ام المومنین عائشه کما فی
البحار و غیره موجب سلب ایمان از امامیه است و آنچه گفته که دلیل اول آنست که حضرت لعبد
دریافت امامت ابوبکر عتاب بعائشه نمود و او را بصویحبات یوسف تعبیر فرمود امری است
که اطفال اهل حدیث هم باستماع آن متزلزل نمی شوند و از جا نمی روند بلکه بر ریش او هم خنده
می کنند زیرا که این تعریض و عتاب وقت مراجعت حضرت عائشه و حفصه بوده که در باب
امامت صدیق بنت قلبی او کرده متفق علیه روایات فریقین است کما مر قبل ذلک مرارا اسعد
نموده و در مدعای امامت دیگری کشوده اگر باور نباید بجست آنکه شریف مرتضی در ذهول و غفلت
انهماک بینا پدر روایات سابقه رجوع کند باید دانست که خاتمه روایت ابو

این است قالت عائشة یا رسول الله انه رجل رقیق اذا قام مقامك لم یستطع
ان یصلی بالناس فقال مروا ابا بکر فلیصل بالناس فعادت فقال مروا ابا بکر فلیصل
بالناس فانکن صواحب یوسف فاتاه الرسول فصلی بالناس فی حیاة رسول الله صلی
الله علیه وسلم و خاتمه روایت ابن عمر نیز همین است قالت عائشة ان ابا بکر رجل رقیق
اذا قرأ غلبه البکاء قال مروه فلیصل بالناس فعاودته فقال مروه فلیصل انکن
صواحب یوسف و خاتمه روایت عائشه صدیقه که مخالفین بلحاظ آن خبر واحد بر نص
اطلاق می کنند و در کتب کلامیه اکتفا بر آن نموده حق پوشی بکار می برند این است فقالت
عائشة فقلت لحفصة قولی له ان ابا بکر اذا قام مقامك لم یسمع الناس من البکاء
فأمر عمر فلیصل بالناس ففعلت حفصة فقال رسول الله مه انکن لانتن
صواحب یوسف مروا ابا بکر فلیصل بالناس فقالت حفصة لعائشة ما کنت
لاصیب منك خیرا بالجمله از همین روایات بوضوح انجامید که قول شریف مرتضی
و اتباع و اشیاع او عین کذب و بهتان است چه دلالت ندارد بر آنکه حضرت وارد واقعه
که مقصود از خروج الی المسجد با همه جهد و جهد عزل ابوبکر بود خرافه ایست که با شریف پدید
غیبت شیر اگر عزلش معاذ الله من ذلک مقصود بودی هر بار مروا ابا بکر با وصف اهتمام حفصه
که اصالة و وکالة اتفاق افتاده معنی نداشتی اکنون نص بکر بشنو عن عبد الله بن زمعة
قال لما استعز برسول الله صلی الله علیه وسلم وجعه وانا عنده فی نفر من الناس
دعاه بلال الی الصلوة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم مروا ابا بکر یصلی بالناس
قال فخرجنا فاذا عمر فی الناس وکان ابو بکر غائبا فقلت یا عمر قم فصل بالناس
فتقدم فکبر فلما سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم صوته وکان عمر رجلا مجهرا
قال فاین ابو بکر یابی الله ذلك والمسلمون یابی الله ذلك والمسلمون فبعث الی

ابی بکر فجاء بعد ان صلی عمر تلک الصلوة فصلی بالناس وزاد فی روایة قال لما ان
سمع النبی صلی الله علیه وسلم صوت عمر خرج النبی صلی الله علیه وسلم حتی
اطلع راسه من حجرته ثم قال لا لا لا لیصل بالناس ابن ابی قحافة یقول ذلک
مغضبا اخرجه ابوداود وغیره من المحدثین زیادة تاکید ازین چه خواهد بود که امامت
عمر فاروق را هرگز تجویز نفرمود دو بار دیگر ابو بکر را امام کرد و بآن شدت و اهتمام بیرون آمد و سه بار
فرمود که عمر امامت نکند و این هم ارشاد فرمود که هرگز خدا و مسلمانان از امامت دیگری
راضی نیستند و ازینجا خلافت ابو بکر صدیق هم ثابت شد و معلوم گردید که مقصود ازین همه تاکیدات
ونقض امامت دیگران که بلااشتباه امامت نماز را لایق بودند و استحقاق آن داشتند همین بود
که وی را خلیفه سازند و فقهای صحابه کبار در وقت خلافت و امامت باین دلیل تشبث نمایند
والحمد لله علی ذلک هرچه مکنون خاطر مقدس بود همان واقع شد بعد از دریافت اینهمه تلویح و توضیح
و اشارات و تنبیهات دعوی اینهمی رد بر دعوی متکلمین و محدثین اهل حق که مقصود شریف عزل
صدیق بود و اجرای حجیت تحریست که در حیز تحریر و تقریر می توان گنجانید و خروج آنجناب
باستعانت امیر المؤمنین و فضل بن عباس بکمال جد و جهد در مسجد بدان قرینه اینمعنی هم هست
که امامت صدیق را مکروه داشتند تا به دلیل بودنش چه رسد نمی بینی که در رد امامت فاروق بکمال
کوشش خروج فرمودند و سر مبارک از حجره مقدس بیرون کردند و امامت صدیق را بنابر قصوری
که زیادت بران در خیال کسی نگذرد و بخاطر احدی خطور نکند ابرام و احکام نمودند که حالی
حدیث عبد الله بن زمعه چه جای آنکه عزل شان مقصود داشتند خدا شاهد است و کفی بالله
شهیدا که مرض عصبیت شریف مرتضی و مقلدان او را دوا الی و بسیار خصومت و عناد
ایشان را امید شفای نیست بلکه چون دران زمان گرانی مرض حتی یافته بودند فهمان
خیران تحیر اصحاب رده برای تحصیل ثواب جماعت شتافتند با قرب محل این روایت را

در مجلد هفتم از مجلدات بحار آورده که ترجمهٔ آن بزبان مجتهدین باین عبارت ادا می شود که بخاری
باسناد خود از عروه روایت کرده که پس یافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در نفس خود سبکی
و رفت بسوی محراب پس ابوبکر نماز میکرد بنماز رسول خدا و مردم بنماز ابوبکر یعنی بتکبیر او انتهی
حیف از شریف مرتضی که دعوی انصاف و همه دانی میکند چنانچه بر ناظر تصانیف او مخفی نخواهد بود
و مهجوری را ازین روایات مستفیضه مشهوره که در صحیح بخاری و دیگر صحاح مندرج است خبری
نیست که خروج آنجناب اگرچه باعتماد بر اصحاب بود و لیکن بجهت خفت مرض و گزاردن نماز
بجماعت بود نه برای امر یکه او خیال کرده و فهمیده که در عین شدت مرض تشریف فرما شدند
اکنون این مضامین را بروایات متعدده بزیادات بخیر معتبره بلندی هم از تنزل روبترقی
نهم که جمیع نمازهای اصحاب پشت سر ابوبکر صدیق در اوقات اشتداد مرض بعد تکرار امر شریف
که مروا ابابکر فلیصل بالناس هفده می شود و ابتدای این امامت بروایت مثل صاحب دلائل
القوه فی سوانح سنی النبوة از عشاء شب جمعه است و انتهای آن بر نماز فجر دوشنبه است و درین اثنا
روزی در نماز ظهر کما نقل فی البحار خفتی در مرض حاصل شد چنانچه باستعانت اجلهٔ اصحاب مسجد را
منور فرمود و ابوبکر صدیق را از تاخر منع نمود و حاملین را فرمود که اجلسانی الی جنب ابی بکر
لیکن اختلاف است که حضرت امام بود یا مقتدی اکثری مثل جامعین صحاح و غیرهم باول رفته
اند البته بعضی از ایشان غالبا بظاهر حدیث تمسک جسته تجویز دو امام درین جماعت
خیال بسته و جمهور میگویند که مراد از مقتدی بودن صدیق برای مردم آنست که چون آواز
شریف بسبب ضعف و ناتوانی خصوصا بدور آن نمیرسید بدلالت تکبیر و نماز صدیق نماز میگزاردند و
باواز او بر انتقالات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم وقوف می یافتند و برخی بثانی قائل
گشته اند و برای اثبات دعوی خود مثل روایت سالم بن عبید که در سنن ابن ماجه و لیست آورده اند
کل آنکه متعلق باتحاد القصه و جمعی بتعدد رفته آنجناب را در یکی امام و در دیگر ماموم دانسته اند

چنانچه بر ماهرین فن حدیث شریف و ناظر شروح صحاح مثل توشیح وغیره محتجب نیست و این
اختلافات در نماز ظهر است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از خفت مرض و استعانت اجله صحابه
روز شنبه یا یکشنبه بمسجد در آمده و در بقیه اوقات امامت صدیق امری دیگر وقوع یافت که بسیاری
از اکابر علمای امامیه تغافل ازان میورزند و بخلط مبحث می پردازند و آن اینست که در صحاح روایات
و حسان مسلسلات چنانچه در جامع ترمذی و سنن عبد الرحمن نسائی علی ما فی شرح علی القاری علی المشکوة
از انس بن مالک و مانند وی مرویست که آخر نماز سرور دو جهان عقب خلیفه اول واقع شد
و منتهای اشکال برین روایات نظر باحادیث صحیحه زیاد است که در جانب خلافش واقع
شود آنکه جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم روز دوشنبه که باتفاق فریقین ازین جهان
گذران رخت اقامت بست و برفیق اعلی پیوست پرده حجره شریف را برداشت و بامامت
صدیق مسرور شد و قریب بود که مردم بگمان خروج شریف و شوق لقای سعادت انتمای او
نماز را بشکنند و صفوف را برهم زنند پس بعد تبسم و مسرت پرده را بر افگند و در همان روز
وفات یافت و آن نماز نبود مگر نماز صبح زیرا که بالاتفاق ظهر آن روز هرگز در نیافته چه وفات
آنجناب وقت ضحی یا زوال شمس از خط استوا است چنانچه در مواهب و اعلام و شرح شفا است
علی الاول نماز از جمله محالات است و علی الثانی وقت نماز پیشین وفات حضرت سید المرسلین بود
پس لا محاله نماز صبح دوشنبه در حجره صدیقه ادا فرموده باشد پس نماز آخرین چگونه باقتدای
صدیق تواند شد و جوابش آنکه بروایات معتبره موسی بن عقبه از زهری کما فی المرقاة
شرح المشکوة و روایت بیهقی این اشکال رفع می شود و اطمینان کلی بحصول می انجامد
زیرا که بجای خود این مقدمه ثابت شده که زیادت ثقات را که مخالف اصول نباشد اعتبار
میکنند و تا وقتیکه محمل صحیح بهم نرسد برد و انکارش پیش نمی آیند و تفصیل این زیادت بنابر
قرائن و وجوه تطبیق آنست که در نماز صبح دوشنبه که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرده

آنحضرت پرده برداشت و طاقت خروج نیافت قرأت صدیق طویل بود پس از پرده برافگندن
و بر بستر غلطیدن غشی هم رسید که بعدش طبیعت معتبر تواند شد پس بر فضل بن عباس و غلامش
در آن وقت تکیه فرموده بمسجد تشریف داد و ابوبکر خواست که از مصلی باز پس گردد دستش بدست
مبارک گرفت و او را بر مقامش ثابت داشت و خود با هر دو رفیق در صف داخل شد لیکن بجهت ناتوانی
مرض نشسته بود و این اقتدا در رکعت ثانی واقع شد و بعد از اتمام نماز ساعتی در مسجد آسود
و اصحاب را در بعضی از مهمات وصیت نیکو بلیغ فرمود فاندفع الاشکال بحذافیره و نیز باطل شد
آنچه بعضی از مناظرین امامیه بعد ذکر رفع حجاب و مسرور شدن جناب رسالتمآب نوشته اند که این معنی دلالت
بر تقریر آنحضرت صلی الله علیه و سلم ندارد زیرا که عدم انکار محتمل است که از راه عدم استطاعت بر کلام
یا از جهت تقیه و آزردگی باشد الی آخر الهفوات و مخفی نماند که تصحیح مخالف حدیث موسی
بن عقبه و بیهقی برد مدعی متناقض است فکیف که آن معارض چنانچه با حدیث ترمذی و نسائی مخالف
است با روایات معتبره که دال بر صحت مرض و وفات شریف باشد حتی که انکار بر اصحاب بهر گروه سبب اذا
آن مبارک یاد گفتند و بر دوا انکی قضای حاجات خویش بخواستند کما فی المواهب وغیره لیکن مخالف
تمام دارد مع ذلک استدلال شیعه بامر شریف است که مروا ابابکر فلیصل بالناس بابا
صدور هم یافت بدین خصوصیات کما لا یخفی و از آنچه درین اوراق بحذیت
علم الهدی امامیه گذارش دادیم و مهیا کردیم معلوم شد که ترتیب عتاب بر اجت امهات
المؤمنین لا شیء گفتن و بی اصل قرار دادن ناشی از ضلال و تلبیس و عناد و تدلیس محض است بیهوده
بلکه از روایات معتبره تعامی و کوری است آمدم بر دفع آنکه معنی صواحب یوسف و حقیقت تشبیه
درین حدیث درست نشود و تعریض آن حضرت صلی الله علیه و سلم که ابلغ بلغا و افصح عرب
عربا بود منطبق نمی گردد پس آنکه این دعوی از شریف مرتضی طرفه تر از دعاوی سابقه او ست و اول
دلیل بر الفت که علم الهدی هیچ کتابی را از اساتذه فن فرا نگرفته و بحدیث با هر دو عربی لغتی

در تحقیق علوم دینی زانوی ادب ته نکرده بلکه او را عبور بر کتب احادیث اہل حق که از زمان تالیف آنها
بوده‌اند از آفتاب هم مشهورتر است اتفاق نیفتاده غلط گفتم بلکه او محض کنده ناتراش و چوب
ناهموار مصداق کانهم خشب مسندة خالی از علم و نظر و معطل از حلیه دانش و خبر بود و جمع
کتب و حمل اثقال اسفار همچو حماری دیگر است مثل آن تهی مغز را چه علم و خبر که برادر هیزم است
یا دفتر و مامور شدن شیخ مفید در بارهٔ تعلیم این متعصب و برادرش مستفید بلیه از حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم و تلقیب حضرت مرتضی او را بلفظ علم الهدی در نوم بعضی از وزرای
عباسیه بروایت شهید امامیه در کتاب اربعین و مانند آن مطابق تحقیق مولف بحار الانوار که شیطان
را بعضی از اقتدار بر هیئت حضرات انبیا و ائمه علیهم السلام تصرفات عجیب و غریب است از قسم تعبیرات
شیطانی و خیالات نفسانی است بالجمله از معنی آنکه صواحب یوسف اولیا او را خبر دار … شما
لا تا فهم از تطبیق با وصف ایشان و … از محدثین امامیه حرف میزنیم بگوش حق نیوش مسموع شود
و سره از ناسره ممیز گردد باید دانست که بر وفق تصریح اهل حدیث مراد از صواحب زنهاست
و صیغه جمع نظر بجنس … است که مراحل حیلها بر وفقش می‌نمودند و در بجا آوردن اوامر او مساعی
بلیغه می‌نمودند و مقصود ازین تشبیه آنست که حال عائشه در تخالف ظاهر و باطن بمثل زنهاست
که زنان مصر الضیافت طلبیده مجلسی بر آنها ترتیب داد و مراتب مهمانداری از اندازه وصف بجا آورده
هر یکی را ترنجی و کاردی حواله کرد و مقصود ازین امور الزام شان بود تا بمشاهده جمال یوسف عنان
اختیار از دست شان برود حتی که دستها بریده شود همچنین در دل عائشه خیال التیام نشسته
ظاهر بر فت پدران ابی بکر برای امامت غیر او تمسک جسته و بدعای حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم ازین خطاب عتاب آنکه عائشه صدیقه بار دیگر حرف امامت غیر او بر زبان نیارد
و دست ازین عذار بارده بر دارد و تفصیل این کلام خود بروایت ام المومنین صدیقه در
کتب معتمده مثل صحیح بخاری و صحیح ابن حبان موجود است و اللفظ للبخاری الا حدثنا

ذكر العلة التي من أجلها عاودت عائشة رسول الله صلى الله عليه وسلم
في ذلك قال ابن شهاب فأخبرني عبيد الله بن عبد الله بن عتبة عن عائشة أنها قالت
لقد عاودت رسول الله صلى الله عليه وسلم على ذلك وما حملني على معاودته إلا أني
حسبت أن يتشاءم الناس بأبي بكر وعلمت أنه لن يقوم مقامه أحد إلا تشاءم
الناس به فأحببت أن يعدل ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم عن أبي بكر
وصاحب صواعق نیز این روایت آورده چنانچه مترجم آن میگوید و در بعضی از طرق این حدیث از عائشه رضی الله عنها
روایت است که گفت در باب مراجعت و مراودت بسیار با رسول الله صلی الله علیه وسلم کردم که امامت
قوم را بدیگری مفوض فرماید و غرض من از این کثرت مراجعت و مبالغت آن بود که در خاطر من [illegible]
و قرار یافته بخود نتوانستم داد که مردم دوست دارند بعد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کسی را که بجای
وی ایستاده شده امامت مردم کرده باشد بلکه ظن من این بود که هیچکس قائم مقام آنحضرت صلی
الله علیه وسلم نشود الا آنکه مردم باو تشأم کنند و فال بد زنند بنابرین خواستم که رسول الله صلی
الله علیه وسلم این امر را از ابو بکر بگرداند و بدیگری رجوع کند و در کتب سیر مثل روضة الاحباب و غیر
آن نیز مروی است که ابوبکر صدیق بقرائن حالیه و مقالیه مضمون امامت خود شنید و یافته بعضی
امر کرد که از آثار و قرائن چنان معلوم میشود که امر امامت بمن مفوض کردد و لیکن بدلم در می آید که
این بار عظیم را بر ذمه دیگران نهند پس وقت صدور امر شریف عذری برانگیز تا مرا معاف دارند
و امامت قوم را بعمر یا کسی دیگر امر فرمایند و باقر مجلسی در بحار جاییکه قصد جمع روایات در قصه
امامت ابی بکر صدیق نموده از جناب ام المومنین صدیقه همین وجه تشأم را نقل کرده و مؤید این
روایات است آنچه صاحب مجمع البحرین از محدثین امامیه در تحقیق یاء و صحبت بعد ذکر لفظ صویحبات
که در حدیث شریف است می فرماید اراد تشبيه عائشة بزليخا وحدها وإن جمع
في الطرفين ووجهه أنهما أظهرتا خلاف ما أرادتا فعائشة أرادت أن لا يتشاءم

الناس به واظهرت کونه لا یسمع الملام فیه وزلیخا ارادت ان ینظرن حسن یوسف
لیعذرنها فی محبته واظهرت الاکرام فی الضیافة وتوجیه ثانی که بلفظ او آورده و آن
بعد مذکور کرده این است او ارادت ان تشوش الامر علی کما انهن یشوشن علی یوسف
معناه انکن صواحب یوسف فی الظاهر علی ما تردن وکثرة الحاحکن انتهی
و بر عاقل بلمعی پوشیده نیست که از ینهم بدعای اهل حق حاصل می شود چه مقصود است که چنانچه زلیخا یوسف
علیه السلام را مشوش میکرد شما از ذکر این عذر طبیعت مرا مکدر میکنید از این تشویش باز نیاید و قصه دراز
نکنید و بامر امامت ابوبکر کار نبندید عجب از فاضل جالسی که در عماد الاسلام خود در رد
امامت مع تناقض بعضی از روایات که اهل السنة در مقام استدلال ذکر آن نموده وارد و در خصوص
این مقام میگوید که اخبار از عائشه در سبب مراجعت مروی است اینهم متناقض و متهافت است زیرا که
گاهی علت مراجعت را باین طور بیان میکرد که در خاطرم می آید که مردم دوست آنکس باشند که قایم مقام حضرت
صلی الله علیه وسلم شود و در شدائد مرض آنجناب امام نماز باشد و گاهی میگفت که مردم همچنین کس فال بد خواهند
زد و تشام خواهند کرد انتهی ملخص تقریره و سخافت این کلام بعد ایراد و تقریر جناب صدیقه رض
باشباع تمام بنظر تنبیه عیان است که حاجت بیان آن نداشته باشد غیر از جالسی کسی از عقلا دیگری
نتواند کرد که یک مضمون را در دو تقریر ادا کردن یا برای یک معلول دو علت قرار دادن مستلزم
تناقض می باشد چه خوش بودی که او بنهم پای ثبات و قرار می فشرد و راه فرار نمی سپرد که در مقصود
اکثری از علل شیخ المشایخ در کتاب علل الشرایع باعتراف متبعین و مقلدین جالسی مضحکه عقلا
میگردد کما هی فی الواقع کذا افاده باقی ما فیه اعتراض قدمای شیعه که اهل سنت بنا کرده اند بر
مراجعت عائشه انکار امامت ابوبکر میکنند و از حضرت امیر نیز که سراسر عداوت علی الخصوص بجناب
مصطفوی وارد اتفاقی می نمایند و مؤلف عماد بعد نقل این خرافات بی بنیاد بروایت صاحب
روضة الاحباب که فاضل شوستری در مجالس المؤمنین با سیاسیت بعض المتقدمین وارد در زمره

شیعه داخل کرده استدلال بر کذب ام المومنین صدیقه و افترای او در امر امامت ابوبکر بر پیغمبر صلی الله
علیه و سلم می نماید و آن روایت با ظهار این است که عائشه گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مرا فرستاد
که نازلی کرده اعینه خطبه او دوشت بگیرم رفتم و دیدم و باز آمدم و گفتم چیزی ندیده ام که انکار آید حضرت فرمود
بتحقیق خالی بدیده برخ وی که گیسوان تو از رشک آن بلرزید منفعت گشتم و گفتم که یا رسول الله که
می تواند که از تو چیزی پنهان کند انتهی مترجم جالسی بجنبه نقوه کرده محصل آن این است که عجب از سنیان
که در اثبات امامت ابوبکر بروایت دخترش که حالش معلوم شد تمسک جویند و در دعوی فاطمه
زهرا و شهادت آل عبا در مقدمه فدک کلمات فاسده میگویند انتهی و بحمد الله که جواب تحقیقی از اعتراض
بر افتراء بر جناب صدیقه واضح شد و طریق جدال آنکه درین مراجعت شاید تغلیب نسبو و بحال الف والف
بعادات آنحضرت صلی الله علیه و سلم منظور باشد چه دور است که بر اصول طائفه با وصف مزید تاکید
و عتاب شدید یعنی وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ که مزید بر آن متصور نباشد
در استخلاف حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه در روز غدیر خم تعلل و مراجعت که واقع نشد کما من قبل و قتاده
انیست که از مطالعه عبارات کتب امامیه مثل منهاج تصنوی که قبل ازین تعیین آن بزبان خامه رفته
واضح و هویداست که جبرئیل امین پیام حضرت رب العالمین درباره اقامت جناب مرتضوی بر منصب
امامت در رسانید لیکن سود نبخشید یعنی جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم عذر آورد انحضرت
و گفت که اگر من چنین کنم قریش بر من تهمت نهند و گویند که قرابت قریبه باعث این امامت شد یا
گردیده و برین قدر قناعت نورزند بلکه از همه گروه جدا شوند و بغض و حسد خود را ظاهر کنند
چون بمدینه رسیدم در انجا این مهم را بانجام رسانم درین سفر مرا معذور دارند پس خطاب عظیم و عتاب
شدید در رسید که فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ
باز با خیر و کشت لیکن آن ورود و مراجعت واقع شد تا آنکه مضمون بوحی الهی در رسید که ای رسول زود تر علی
را خلیفه کن ورنه از تبلیغ رسالت باز مانده شوی پس توان دانست که حضرت صدیقه

مزید اعتقاد مومنین و کدورت منافقین بلاریب خواهد بود و این تقریر بهتر از تاویل مخالفین است که
مکنون خاطر محمد بن حنفیه از انکار امامت سید الساجدین و دعوی امامت خویش تا آنکه باستشهاد
و شهادت حجر اسود نوبت رسید و بکمال جدال و جدال انجامید اظهار مدارج علیای او بود تا مردم
بامامتش معتقد شوند و بظهور این معجزه عظیم که حجر اسود بزبان فصیح بامامتش اقرار کرد محمد
بن حنفیه را از انکار منع نمود و راه مدارا و تسلیم پیماید کما فی مجالس المومنین نقلا من الخرائج و نیز
تاویل کمترین خلایق بهتر از تاویل مجلسی است در حق ابوذر غفاری این موقوف بر بیان قصه طویل
است که غالبا بگوش مستمعین نخورده ملخص آن را وارد میکنیم تا توحش سامع و ناظر برطرف شود
مجلسی در حیات القلوب غالبا از کلینی نقل کرده که آب و هوای مدینه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون
بمزاج ابوذر موافقت نکرد از جناب پیغمبر دستوری خواست که با کس و کوی خود بسوی بیشه
رود حضرت منع فرمود و گفت من اندیشه می کنم که قزاقان پسر برادر ترا بکشند و اهل و مواشی
را غارت بکنند و تو در کمال پریشانی و ژولیده نزد من استغاثه کنی ابوذر گفت که ازین مکروهات
هیچ یک واقع نمی شود بلکه بخیریت تمام ره بمنزل مقصود می برم انشاء الله تعالی چون رخصت شد
سواران در رسیدند و پسر برادرش را بتیغ بیدریغ کشتند و اثاثه و اهل را بتاراج بردند
و ابوذر بطعن نیزه مجروح گشته در کمال خستگی و پریشانی در رسید و درین وقت اقرار
کرد که خدا و رسول راست گفته بودند پس جناب رسالت مآب صحابه را صدا زد تا تدارک این ظلم
و جور پرداختند یعنی جمعی را کشتند و مال و ناموس ابوذر را باز پس گرفتند مولف کتاب
مذکور ازین اشکال دو جواب نوشته یکی آنکه دران وقت ایمان و تصدیق وی کامل نشده
بود دوم آنکه غرض اصلی وی ازین مخالفت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و کشته
شدن پسر برادرش و تلف جان و مال و گرفتار شدن زن او بدست ظالمین آن بود که
معجزه حضرت ظاهر شود و مردم بدانند که آنجناب را بوحی الهی از خبر غیبی اطلاع دست

داد و برای ابوذر ثواب آخرت زیاده تر مهیا گردد فاعتبروا یا اولی الالباب ان هذا الشیء عجاب
و حال این تاویلات در آخر این کتاب مفصل معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی ثالثاً لا نسلم
که جهد در این قسم دروغ که بمقتضای طبایع نسوان و برای دفع مکاره ضرات و رقیبان و انهماک
در محبت شوهر و رأس و جان بود مستلزم کذب و افترا یا رفع استبعاد این چنین باور امور دینی باشد و الا
لازم آید که حضرات امامیه اگر در دین [illegible] باشند از روایات امهات المومنین قاطبةً حتی حضرت
ام سلمه و زینب و دیگر ازواج مطهرات مقبولین لسانی که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را گفتند
که بوی مغافیر از دهن مبارک می آید و در این تهمت و افترا با عائشه صدیقه شریک شدند چنانچه مفسرین
امامیه نیز مثل ملا احمد در زبده و غیر او تصریح بدان کرده اند بالمره دست بردارند و اینها را نیز در وضع
حدیث پندارند چه جای آنکه در کتب رجال بتوثیق شان پردازند بلکه تطرق این احتمال بجناب فاطمه
هم بعید نماید زیرا که در علل الشرائع و دیگر مجلدات از تصانیف باقر مجلسی و امثال وی مرویست که جناب سیده
وقتیکه سر مبارک مرتضی بر زانوی کنیزی که جعفر طیار رضی الله عنهم اجمعین فرستاده بود دید پیچ
و تاب بسیار خورد حتی که قسم شرعی آنجناب را که والله چیزی واقع نشد دروغ پنداشت و شکایتش
پیش خاتم النبیین برد و جبرئیل امین نازل شد و پیام آورد که شکایت او هرگز نباید شنید پس آنحضرت
فاطمه زهرا را فرمود ارجعی الیه فقولی له رغم انفی لرضاک الی آخر القصة و قبل ازین گذشت که حضرت
امیر قسم شرعی سیدة النساء را که چیزی در خانه موجود نیست بکرات و مرات مخالف نفس الامر دانسته
پس روایت احدهما عن الآخر هم قابل اعتماد نخواهد بود که ثقه بودن شخص و اجتناب او از کذب و دروغ
بالخصوص مع که قسمها شرعی از شروط اعتماد راوی است چنانچه از زبده شیخ بهاء الدین عاملی
و شرح آن از مازندرانی و قوانین ابوالقاسم قمی در سابق وارد کردیم و جواب از ثالث
آنکه فاضل جاپلسی در اجرای مبحث امامت که بهزار مشقت و محنت بواسطه فاضل معاصر صاحب
تفسیر منهج السداد لطالب الرشاد نزد بنده رسیده بر روایات صحاح سته و امثال آن [illegible]

بار اتفاق نیفتاده آنها را بلفظ صواحب که صحبت و ملازمت را مقتضی است تعبیر فرمودن خلاف
ظاهر و مخالف عرف است بخلاف زلیخا که دایما با یند صحبت آن محبوب مطلوب بسلاند و دوامان جلب
واصطفا بود بحدیکه محبتش قلب او را بنص قرآنی اعنی قد شغفها حبا شگافته و در رگ و ریشه او ریشه ها
دوانیده و ظاهر است که اینچنین عاشق زار و شیدا و بیقرار که ضرب المثل در زمره عشاق است چگونه تجویز
کند که رقیبانش غالب اوقات با محبوب او خلوت کنند و او این همه را بچشم خویش نگاه دارد که عرفا و عادة
از جمله مستبعدات بلکه محالات است و نعم ما قال العارف الشیرازی شعر بیک نفس که برآمیخت یار
با اغیار ؎ بسی نماند که غیرت وجود من بکشد ؎ و بزرگی دیگر نظم کرده شعر نمی خواهم از خدا و نمی خواهم
از خدا ؎ دیدن حبیب را و ندیدن رقیب را ؎ و از مویدات است این بنا آنچه در کامل بهائی
مندرج شده که رسول صلی الله علیه و سلم با عایشه گفت در مرض موت در آن حین که او بی اجازت
رسول صلعم پدر را امام کرده بود برای نماز که انکن لصویحبات یوسف و صواحب یوسف بودند که حق تعالی
در شان ایشان فرموده انه من کیدکن ان کیدکن عظیم و همچنین واستغفری لذنبک
انتهی و از تفاسیر فریقین بلکه خود از نصوص قرآنی واضح که این همه در مخاطبات زلیخا وقوع یافته حکایة
عن العزیز مع هذا شیعه علیهم اللعنه که بنیاد دین بر مقدمات ضعیفه است چنانچه شارحین صحیح بخاری
مثل فاضل کرمانی و غیر او ببرکت دین خویش اشاره می نمایند بر تقدیر تنزل و تسلیم وقتی انطباق باید
که هر یکی از امهات المومنین خود مستند باشد که این تشنیع جزیل و ذکر جمیل بذات ایشان باز گردد
و هرگز در کتب حدیث از اظهار اقوال الخلفه نگذشته که ام المومنین حفصه این بیت را اصالة بجانب فاروق
کشیده باشد و لکن او در وقت اعتذار از جانب ابی بکر صدیق و تسکین امامت با دیگری با عمر
فاروق سفیر عایشه صدیقه بوده و ... عالم بلکه جمیع ... بغیر از شیعه مرتضی مجلسی ظاهر ... آن
کسی قایل مسئله این معنی نیست که مقصود حضرت ام المومنین حفصه بر گردیدن امر امامت بجانب
فاروق باشد که با خبار خود ام المومنین حفصه را اعتقاد این معنی باشد که خلیفه اول الافضل

ابوبکر صدیق است و بس چنانکه دانستی و بر تقدیر تسلیم این معنی که استدعای امامت فاروق
که از ام المومنین حفصه صادر شد محض بطور وکالت نبود باز هم قول بزرگان امامیه صحیح نمی شود بجمله اکابر علمای
طائفه را درین امور ظاهره مغلطه یا صریح پیش آید تا آنکه بنظر این سفارت دعوی نمایند که هر یکی از عایشه صدیقه
و حفصه امر امامت را بجانب پدر خویش میکشید و اگر این دعوی بلا خطر حصول موضوعه خود باشد پس احتجاج و استدلال
با آن در مقابله اهل حق چگونه صحیح خواهد بود که حاصر جوابی بجز موضع و انچه تشریف مصطفی و اولیا را و گفته اند
که بر تقدیر عدم عزل ابوبکر قلب موضوع و کشان متبوع لازم می آید و محال عقل و خلاف نقل است که ابوبکر اقتدا کند
شخصیکه اقتدا با نبیا علیهم السلام در شب معراج نکرده باشد بلکه جمیع انبیا و رسل تابع و مقتدی او باشند بعد عروج
واسعان نسج عنکبوت می نماید چه تتبعیکه صحاح است گشته متعدده فقهیه از ان مملو و مشحون است در صورت تیست
که هر کسی بر امامت نماز قائم و دیگران با و اقتدا کرده باشند و از افعال شریف نبوی صلی الله علیه و آله وسلم
بعد از تصفح روایات چنان ثابت می شود که آنجناب را بعد از تقدم احدی از صحابه کبار و انعقاد جماعت اقتدا را
و امامت هر دو درست بوده بلکه از حدیث شریف که در مثل کتاب اعلام مروی است معلوم می شود که
هیچ نبی را رحلت از عالم فانی بسرای جاودانی پیش نیامده قبل از آنکه در پس امتی نماز نگذارده چنانچه بر
امامیه نیز مانند این روایات را در لوامع خود آورده و بر وفق عادت مقتدایان خویش تحریف بکار برده
و بر تحریم خویش مورد طعن گردانیده چنانچه بعبارتش رجوع کند و دیده وانه صلی خلف ابی بکر و
خلف عثمان ثلثین صلاة و صلی خلف الاعمی ابن مکتوم و قال لا یخرج نبی من الدنیا
حتی یصلی خلف رجل من امته کیف جاز للنبی ان یقتدی برعیته و قد امروا ان
یقتدوا به والعقل السلیم ینکر هذا و یکفر من قال به انتهی و تحریف اقتدا کرد باتفاق
نعم تعیین در وقت تعیین امام برای مسجد بود که شام اشتداد مرض بود جز ابوبکر صدیق دیگری امر نفرموده
چنانکه متصلا او دانسته که بروایات مخالفان هم امر امامت مخصوص بذات صدیق اکبر بوده و احدی از صحابه
در بینا با او شریک و سهیم نگشته پس لفظ کبر ترتیب امامت که شریف تفصیل و تفضیل تا عشی و درین مقام نموده اند مشغول تحریر

ترجمه ابوبکر آورده وان روایت اینست روی الزهری عن عبد الملک بن ابی بکر بن عبد الرحمن
عن ابیه عن عبد الله بن زمعة بن الاسود قال کنت عند رسول الله صلی الله علیه وسلم
وهو علیل فدعاه بلال الی الصلاة فقال لنا مروا من یصلی بالناس قال فخرجت فاذا عمر فی
الناس وکان ابوبکر غائبا فقلت قم یا عمر فصل بالناس فقام عمر فلما کبر سمع رسول الله
صلی الله علیه وسلم صوته وکان مجهرا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم فاین ابوبکر
یابی الله ذلک والمسلمون فبعث الی ابی بکر فجاء بعد ان صلی عمر تلک الصلاة فصلی
بالناس طول علته حتی مات یعنی عبد الله بن زمعه میگوید که من نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در وقت اشتداد مرض حاضر بودم که بلال خبر انتظار مردم نمود و تشریف بسانید حضرت فرمود امر کنید کسی را
که امامت کند و نماز با مردم می گزارد پس بیرون آمدم و ناگاه با عمر دو چار خوردم و ابوبکر حاضر نبود پس گفتم ای عمر
تو امام شو عمر برخاست و تکبیر گفت چون حضرت تکبیر عمر که بلند آواز بود شنید پرسید که ابوبکر کجا رفته است
حق تعالی و جماعت مسلمانان ازین انکار دارند که با وجود ابوبکر کسی بامامت قیام نماید کس فرستاد تا صدیق را حاضر
کرد بعد از نماز عمر پس ابوبکر درین طول مرض امامت کرد تا آنکه وفات یافت پیغمبر صلعم چون مضمون روایتکه بحکم باقر مجلسی
موافق مرویات محدثین امامیه است و خود مجلسی آنرا در بحار نقل کرده و ذهن نشین شد حالیا از اولیا و خصوصا مجتهدین
بجانب سیما که اگر توافق مرویات خویش بود اصحاب استیعاب من المبتدا الی المنتهی مراد شماست کما هو الظاهر حبذا
بالوفاق و حبذا الائتلاف والاتفاق و اگر از موافقت بهر کیف توافق صدر این روایت یعنی مروا من یصلی بالناس
مقصود دارید باز هم مدعا اهل حق از دست نمی رود و از کیسه ایشان چیزی کم نمی شود زیرا که برین تقدیر حکم امامت
بر فرد مشترک بوده بکار عمر تها یا بر شخص معین علی الاول بسیاری از معضلات و مشکلات دست بگریبان امامیه بلکه بنیاد
مسائل اجماعیه ایشان بر میکند اول آنکه شریف امامیه در شافی چنانچه در بحار و ترجمه آن منقول است گفته که
بدلائل قاطعه ثابت گردیده که جائز نیست تقدم در نماز بر کسی که افضل باشد بر ترتیب و تنزیل حرف چنانچه گذشت
و مجلسی در بحار بعد از این میگوید که این معنی از اصحاب ما امامیه معلوم ست و محتاج به بیان نیست انتهی پس

بر تقدیر حکم امامت ایشان فروغ منتشر لازم می آید که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم معاذ الله بر حکم شرعی
مطلع نباشد بخلاف شریف مستشیعین که در یک بحث مصدر صد گونه خطای منکر شده فاعتبروا یا اولی الابصار
دوم آنکه این هم باعتراف مجلسی بزبان مجتهد حی که این امر عام است هر نیکوکار و بدکار را مستلزم آنست که
در امامت پیشنماز ایشان محفوظ و معصوم و عادل و فاسق مساوی الاقدام باشند و لم یقل به احد و کمال شناعت
بلکه عداوت امامیه بر اصول خودشان بجناب خیر البریه لازم آمد زیرا که ابتداءً و بقاءً امامت مفضول را با وجود
افضل تجویز نمی کنند چنانچه باظهار مرتضی و مجلسی والتی علانا السید المرسلین که حکم بجواز امامت فاسق و اقتداء
عادل هر دو علی السویه میفرمود سوم آنکه جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم اقتداء امیر المؤمنین قائد
الغر المحجلین یعسوب المتقین علی بن ابی طالب را باهل فسق و فجور و محدثات و شرور تجویز فرموده باشد چو کفر از
کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی چهارم آنکه تطبیق عتاب و خطاب انکن صواحب یوسف حضرت ام المؤمنین بر
تقریر سید مرتضی خیلی دشوار است زیرا که چون آنرا برای فروغ منتشر بود گناه او در باب امام کردن صدیق که متبادر
الی الذهن و مشاکل جناب خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بدلالت حدیث نبوی بود کما هو صحیح نخواهد
شد پس خطاب عتاب هم بی محل و بی موقع خواهد بود عجب از علمای قوم که هرگز غور و تامل بکار نمی برند
و علی وجه الاشتباه بجهت ابطال حق مستعد میشوند و انچه برای قدمای خویش مناسب باشد در باره این
گناهان زیر فهم میفرمایند یقول المجلسی فی العماد انه قال الشیخ و قد تعلق القوم فی تاویل
قول النبی صلی الله علیه وسلم انکن لصویحبات یوسف بشیء یدل علی جهلهم فقالوا
لهذا القول من النبی صلی الله علیه وسلم سبباً معروفاً و هو انه علیه السلام قال مروا
ابا بکر فقالت عائشة یا رسول الله ان ابا بکر رجل اسیف فان قام مقامک لم یملک
العبرة فمر عمر یصلی بالناس فقال النبی صلی الله علیه وسلم عند خلافها علیه
انکن لصویحبات یوسف وقد کان اعترض علی هذا الکلام شیخ من مشائخ
اصحاب الحدیث فی اعتماده فقلت له اول ما فی هذا الباب انک قد اعترفت بخلاف

عائشة على النبي صلى الله عليه وسلم وردّها عليه امره حتى انكر عليها ذلك في
الاعتراف به شهادة منك عليها بالمعصية لله تعالى ولرسوله صلى الله عليه واله
وهذا اعظم مما تنكرونه على الشيعة من شهادتهم عليها بالمعصية بعد النبي
صلى الله عليه واله عند محاربتها لامير المؤمنين عليه السلام والثاني انه لا خلاف ان
النبي صلى الله عليه واله كان من احكم الحكماء وافصح الفصحاء ولم يكن ليشبه الشيء بخلافه
ويمثله بضده وانما كان يضع المثل في موضعه فلا بد من ان يكون مما مثله به في معناه شيئاً ونحن
نعلم ان صويحبات يوسف انما عصين الله وخالفنه بان ارادت كل واحدة منهن
من يوسف ما ارادته الاخرى وفتنت به كما فتنت به صاحبتها وبذلك نطق القرآن
قال الله جل اسمه فلما رأينه اكبرنه وقطعن ايديهن وقلن حاش لله ما هذا بشراً
ان هذا الا ملك كريم قالت فذلكن الذي لمتنني فيه ولقد راودته عن نفسه فاستعصم
ولئن لم يفعل ما آمره ليسجنن وليكونا من الصاغرين فلو كانت عائشة رغبت الامر عن
ابيها ولم ترد شرف ذلك المقام له ولم تفتتن بمحبة الرياسة وعلو المنزلة لكان النبي
صلى الله عليه واله في تشبيهها بصويحبات يوسف قد وضع المثل في غير موضعه في
الشيء بضده وخلافه ورسول الله صلى الله عليه واله يجل عن هذه الصفة ولا يجوز
عليه النقص ويرتفع عن الجهل بحقيقة الامثلة واذا كان الامر على ما وصفناه
ثبت ان التمثيل انما وقع من النبي صلى الله عليه واله لموضع مخالفتها له و
تقدمها لابيها بالامر عليه لفتنتها بمحبة الاستطالة والرغبة في حوز الفضيلة
بذلك الرياسة على ما قدمناه انتهى ما في الاجزاء المذكورة الحديثة بلفظه وازينجا
واضح شد که شیخ و سید این قوم ہر دو بسبب عداوت حضرت خاتم النبیین و افضل الصدیقین و امام المومنین چنان
در گرداب ضلال تلبیس منہمک شده اند که ہرگز امید نجات ایشان نیست بحکم خود روا

موضوعه های شیعین که ملا باقر مجلسی از حذیفه در بحار روایت کرده بکذب بنا قض ابن تیمیه

قال وكان بلال مؤذن رسول الله صلى الله عليه وسلم يؤذن بالصلوة في كل
وقت فان قدر على الخروج تحامل وخرج وصلى بالناس وان لم يقدر على الخروج امر
علي بن ابي طالب فصلى بالناس وكان علي بن ابي طالب والفضل بن العباس لا يزايلانه
في مرضه ذلك فلما اصبح رسول الله صلى الله عليه وسلم من ليلته تلك التي قدم
فيها القوم الذين كانوا تحت يدي اسامة اذن بلال ثم اتاه يخبره كعادته
فوجده قد ثقل فمنع من الدخول اليه فامرت عائشة صهيبا ان يمضي الى ابيها
فيعلمه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد ثقل في مرضه وليس يطيق النهوض
الى المسجد وعلي بن ابي طالب قد شغل به وبمشاهدته عن الصلوة بالناس فاخرج انت
الى المسجد فصل بالناس فانها حالة تهنيك وحجة لك بعد اليوم قال فلم يشعر الناس
وهم في المسجد ينتظرون رسول الله صلى الله عليه وسلم او عليا يصلي بهم كعادته
التي عرفوها في مرضه اذ دخل ابو بكر المسجد فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد
ثقل وقد امرني ان اصلي بالناس فقال له رجل من اصحاب رسول الله وانى لك ذلك
وانت في جيش اسامة ولا والله لا اعلم احدا بعث اليك ولا امرك بالصلوة ثم نادى الناس
بلالا فقال على رسلكم رحمكم الله لاستاذن رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك
ثم اسرع حتى اتى الباب فدقه دقا شديدا فسمعه رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقال ما هذا الدق العنيف فانظروا ما هو قال فخرج الفضل بن العباس ففتح الباب
فاذا بلال فقال ما وراءك يا بلال فقال ان ابا بكر قد دخل المسجد وقد تقدم حتى وقف في
مقام رسول الله صلى الله عليه وسلم وزعم ان رسول الله قد امره بذلك فقال اوليس
ابو بكر مع جيش اسامة هذا هو والله الشر العظيم الذي طرق البارحة المدينة

لقد اخبرنا رسول الله صلى الله عليه وآله بذلك ودخل الفضل وبلال معه فقال
ما وراءك يا بلال فاخبر رسول الله صلى الله عليه وسلم الخبر فقال اقيموني
اقيموني اخرجوني الى المسجد والذي نفسي بيده قد نزلت بالاسلام نازلة و
فتنة عظيمة من الفتن ثم خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم معصوب الراس يتهادى
بين علي والفضل بن العباس ورجلاه تجران في الارض حتى دخل المسجد وابو بكر قائم في
مقام رسول الله صلى الله عليه وآله وقد ائتم به عمر وابو عبيدة وسالم وصهيب و
والنفر الذين دخلوا واكثر الناس قد وقفوا عن الصلوة ينتظرون ما ياتي به بلال فلما رأى
الناس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قد دخل وهو بتلك الحالة العظيمة من
المرض اعظموا ذلك وتقدم رسول الله فجذب ابا بكر من ورائه فنحاه عن المحراب واقبل ابو بكر
والنفر الذين كانوا معه فتواروا خلف رسول الله واقبل الناس فصلوا خلف رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم وهو جالس وبلال يسمع الناس التكبير حتى قضى صلوته ثم التفت فلم ير
ابا بكر فقال ايها الناس الا تعجبون من ابن ابي قحافة واصحابه الذين انفذتهم وجعلتهم
تحت يدي اسامة وامرتهم بالمسير الى الوجه الذي وجهوا اليه فخالفوا ذلك ورجعوا
الى المدينة ابتغاء الفتنة الا وان الله قد اركسهم فيها اعرجوا بي الى المنبر فقام وهو
مربوط حتى قعد على ادنى مرقاة فحمد الله واثنى عليه ثم قال ايها الناس انه قد جاءني من
امر ربي ما الناس اليه صائرون واني قد تركتكم على الحجة الواضحة ليلها كنهارها
فلا تختلفوا من بعدي كما اختلف من كان قبلكم من بني اسرائيل ايها الناس انه لا احل
لكم الا ما احله القرآن ولا احرم عليكم الا ما حرمه القرآن واني مخلف فيكم الثقلين
ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا لن تزالوا كتاب الله وعترتي اهل بيتي هما الخليفتان فيكم
وانهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض فاسئلكم بما ذا خلفتموني فيهما وليذادن بعض

اما اولا پس از انکه روایت معین کردن امامت مرتضوی که مجلسی در بحار بی ادراک و شعور آورده
راوی آن حذیفه است و مثالب و مطاعن او بر روایات طائفه زیاده از حد شمار اگرچه آن را مثل مطاعن خلفا
بر زبان نیارند چنانچه کتب ایشان بران گواه است بلکه خود تفسیر اهل بیت علیهم السلام که مؤلف آن استاد
ابو جعفر کلینی است تمام بران دارد که او در بعضی از غزوات ارادهٔ مخالفت جناب سید المرسلین داده
و از روایاتیکه درین ابواب وارد است و بسوء اعمال و مثالبش ناطق است و در کتب شیعه مثل حیات القلوب
بیش از بیش مرویست چه نام توان برد اگر برای ابقاء حکومت خویش وقت خلافت مرتضوی کما سیجی
انشاء الله تعالی فتنه انگیزد بعید نخواهد بود فکیف که روایت او مخالف روایات مستفیضهٔ مشهوره واقع
شود کما ستعرف انشاء الله تعالی **اما ثانیا** پس از انکه صاحب ازهار و دیگر اکابر امامیه بلکه خود مجلسی در
بحار کما عرفته سابقا اقرار کرده اند که اصحاب ما روایت می کنند که حکم نبوی مخصوص نبوده بلکه چنین
فرموده که امر کنید کسی را تا نماز با مردم گزارد چنانچه در بحار و ترجمهٔ آن منصوص است پس روایتیکه
مجلسی در بحار آورده وقد نقلتها مع محصلها آنفا و مدلولش تعیین امامت مرتضوی است بسیار منقود
گشت و بر تقدیر تعارض هر دو از معرض اعتبار ساقط و از درجهٔ قبول نازل شد و امامت صدیق بالخصوص
سالم از معارض است و هو المطلوب **اما ثالثا** پس از انکه این روایت مجعوله را به شیخ مفید
و شیخ طبرسی که ائمهٔ اثنا عشریه اند که مجلسی در تصانیف خویش مثل حیات القلوب آورده صراحة منافی است
قدر ضروری روایت صحیح طائفه می آرم بگوش هوش باید شنید که حضرت صلعم در خانهٔ جناب ام
المؤمنین ام سلمه یک روز در ایام مرض بسر برد پس عائشه ازواج دیگر را راضی کرد و نزد حضرت آمده و التماس
کرده آنجناب را بخانهٔ خود برد چون بخانهٔ عائشه رفت مرض شدید شد پس بلال هنگام نماز صبح آمد و
در ان وقت حضرت متوجه عالم قدس بوده چون بلال ندای نماز درداد حضرت مطلع نشد پس عائشه
گفت که ابو بکر را بگوئید که با مردم نماز گزارد و حفصه گفت که عمر را بگوئید که با مردم نماز کند حضرت چون
سخن ایشان شنید و غرض فاسد ایشان دانست فرمود که دست ازین سخنان بردارید که شما

بزنانی می‌مانید که یوسف را میخواستند که گمراه کنند و چون حضرت امر کرده بود که ابوبکر و عمر با لشکر اسامه
بیرون روند در این وقت از سخنان عایشه و حفصه یافت که ایشان نرفته‌اند بمدینه برگشته‌اند بسیار غمگین شد و با آن
شدت مرض از جا برخاست که مبادا ابوبکر و عمر با مردم نماز کنند و این باعث شبهه مردم شود و دست
بر دوش امیر المؤمنین و فضل بن عباس انداخته با نهایت ضعف و ناتوانی پاهای مبارکش در راه می‌کشید تا بمسجد آمد
و چون نزدیک محراب رسید دید که ابوبکر سبقت کرده است و در محراب بجای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده
و نماز شروع نموده است پس بدست مبارک خود اشاره کرد که پس بایست خود داخل محراب شد
و نشست و با مردم نماز را از سر گرفت و اعتبار نکرد بآنچه ابوبکر کرده بود و چون سلام
نماز گفت بخانه برگشت ابوبکر و عمر و جماعتی از مسلمانان را طلبید و فرمود که من نگفتم که شما با لشکر اسامه بیرون
روید گفتند بلی یا رسول الله گفتی فرمود پس چرا اطاعت نکردید ابوبکر گفت که من بیرون رفتم و برگشتم برای
آنکه عهد خود را تازه کنم عمر گفت یا رسول الله من بیرون نرفتم و برگشتم برای آنکه نخواستم که خبر بیماری تو از
دیگری بپرسم پس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که روانه کنید لشکر اسامه را و بیرون روید با لشکر اسامه
خدا لعنت کند کسی را که تخلف نماید از لشکر اسامه سه مرتبه این سخن را فرمود و مدهوش شد از تعب رفتن بمسجد و
برگشتن و از حزن و اندوهی که عارض شد آنحضرت را بسبب آنچه مشاهده نمود از اطوار ناپسندیده منافقان
و دانست از فتنه‌های فاسد ایشان پس مسلمانان بسیار گریستند و صدای گریه و نوحه از زنان و فرزندان
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بلند شد و شیون از مردان و زنان مسلمانان برخاست پس حضرت چشم مبارک
گشود و بسوی ایشان نظر کرد و فرمود که بیاورید از برای من دوات و کتف گوسفندی تا بنویسم از برای
شما نامه که گمراه نشوید هرگز پس یکی از صحابه برخاست که دوات و کتف را بیاورد عمر گفت که برگردید
این مرد هذیان میگوید و بیماری بر او غالب شده است ما را کتاب خدا بس است پس اختلاف کرده اند
آنها که در آنجا بودند بعضی گفتند که قول قول عمر است و بعضی گفتند که قول قول رسول خدا است صلی الله
علیه و آله و سلم و گفتند که در چنین حالی چگونه مخالفت رسول خدا روا باشد پس بار دیگر پرسیدند که آیا بیاوریم آنچه طلبیدی

کردی فرمود که بعد از این سخنان که از شما شنیدم مرا حاجت باین نیست ولیکن وصیت میکنم شما را که با اهل
بیت من نیکو سلوک کنید و در دل ایشان برگزینید و ایشان بر خلایق حجت اند هرگاه بر ترجمه روایت شیخین طائفه با الفاظ
باقر مجلسی اطلاع یافتی اکنون تناقض این دو حدیث بشنو روایت بحار نص است در اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
بعد از آنکه ابوبکر صدیق را از محراب باز پس کشید و خود امام شد از نماز فارغ شده بود که ابوبکر در قفای او
متواری شدند و قبل از التفات متوجه جانب صحابه مانند خائنان گریختند و مثل جنین رحم پرده نشین شدند و مدلول
روایت شیخین شان اینست که بعد از قرار گرفتن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خانه بلا اشتباه همه کس عموما
بالخصوص ابوبکر و عمر حسب الطلب آمدند و عذرهای مختلف در تخلف از جیش اسامه بپایه عرض رسانیدند
و حضرت در باره رفتن ایشان همراه اسامه تاکید بلیغ نمود و بحمد الله که چنانچه روایت موضوعه بحار مناقض
حدیث شیخین است همچنین با روایات دیگر که شیخ مفید و شیخ طوسی و صفار و شیخ طبرسی و ابن شهر آشوب
مازندرانی و دیگر محدثین امامیه بسندها متواتر و طرق متکاثره از جناب امیر و امام باقر و صادق و مانند
ایشان باعتراف مجلسی در حیات القلوب روایت کرده اند منافات صریح دارد و تلخیص مرویات شان
اینست که حضرت امیر المؤمنین روزی برخلاف عادت برای ضرورتی از خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
جدا شده بود و حضرت فرمود که بطلبید یار و برادر مرا عائشه و حفصه پدران خود را خواندند و حضرت
بعد دیدن ایشان چادر بر سر کشیده یا روی خود باز گردانید چون هر دو برگشتند باز جامه خود را دور کرد
و فرمود که زود بطلبید خلیل و حبیب و برادر مرا باز شیخین بطلب دختران خویش رسیدند باز جناب پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم روی مبارک از ایشان در هم کشید ایشان گفتند که علی را طلب کنید پس فاطمه
زهرا امیر المؤمنین علی را طلب کرد حضرت تا دیر با وی سرگوشی نمود و ابوبکر و عمر بیرون ایستاده بودند
چون بر آمد پرسیدند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با تو چه گفت جواب داد که هزار باب علم تعلیم نمود که از
هر بابی هزار باب مفتوح شد انتهی و در کتاب خصال ابن بابویه قمی شیخ المشایخ اثنا عشریه بمطالعه خویش آورده اند
که مثال این روایات در آن کتاب بطرق معتبره متکاثره از جناب ام المؤمنین ام سلمه و خود حضرت امیر المؤمنین

و عبد الله بن عمر و امام محمد باقر و صادق رضی الله عنهم اجمعین مرویست اکنون کسی از روح
مجلسی و اولیای او سوال کند که این مجی و ذهاب شیخین را بارها اتفاق افتاده بدون ظهور چگونه متصور بوده
خدایا اگر قائل شوند که ایشان نیز مثل حضرت صاحب الزمان غایب عن الابصار و حاضر فی الامصار
بودند فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا جزاء بما کانوا یکسبون یا بخرق عادت شاید از آن
نقب پوشیده می آمدند که معاول عقول ارباب فضول آنرا کافته و در کابل بجای سمت ترقیم یافته که از
ظلم نوبت بدانجا رسیده بود که عمر در شب بیرون نیامدی لهذا نقبی کنده بود از آن نقب در مسجد می آمد
و نماز میگزارد و چون ظلم عثمان بنهایت انجامید از خوف جان حدیثی افترا کرد که رسول صلی الله علیه و آله
وسلم فرمود نوروا بالفجر فانه اعظم للاجر چون صبح روشن شدی بمسجد رفتی تا از خوف ایمن باشد
انتهی بمفاد خرافاته تناقض دیگر آنکه منطوق روایت بحار قبلیت واقعه قرطاس از امامت
ابوبکر صدیق و لازم آید که فاروق اعظم وقت طلب قرطاس شرف حضور نیافته باشد و مطاعن اولیا
در باب قرطاس نظر ببعضی از وجوه بهم شود کما لا یخفی و مدلول روایات دیگر که مشایخ امامیه آورده
وقد لخصتها آنفا بعدیت است چنانچه معلوم شد پس روایت موضوعه بسبب مخالفت این روایات متواتره
از ائمه هدی علیهم السلام ساقط از درجه اعتبار خواهد بود تناقض دیگر نظر بتقریرات مجلسی و جالسی که
درباره امامت صدیق خیال نشام ام المومنین صدیقه صدور یافت آنکه از صدر روایت مفتری
مجلسی که سخن وران مهبر و در یافت میشود که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم در شبیکه ابوبکر صدیق با رفقای
خویش باجازت اسامه بر گردید قبل از آنکه عائشه صدیقه او را طلب کند از بیماری خبر داد و تلهف و تاسف خورد
چنانکه عبارتش اینست وقالوا لاسامة کیف ینبغی لنا ان نتخلف عن مشاهدة
رسول الله صلی الله علیه و آله و استاذنوه فی الدخول فاذن لهم وامرهم ان لا یعلم بدخولهم
احد وان عوفی رسول الله رجعتم الی عسکرکم وان حدث حادث الموت عرفونا
ذلک لنکون فی جماعة الناس فدخل ابوبکر و عمر و ابو عبیدة لیلا المدینة و رسول الله

صلی الله علیه وسلم قد ثقل فافاق بعض الافاقة فقال قد طرق لیلتنا هذه المدینة
شر عظیم فقیل له وما هو یا رسول الله فقال ان الذین کانوا فی جیش اسامة قد رجع
منهم نفر یخالفون عن امری الا انی الی الله منهم براء ویحکم نفذوا جیش اسامة فلم یزل
یقول ذلک حتی قالها مرات کثیرة و این روایات باین معنی ناطق است که هرگاه آن شب تمام شد و
سفیده صبح نمودار گردید و بلال برای اعلام بدر دولت رسید صدیقه و حفصه با بست پدران خود را خبر
کردند جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ازین قلیل مراجعت شیخین در مدینه پی برده و خیلی در قلق و اضطراب
افتاده الی غیر ذلک من التناقض و التهافت کما لا یخفی علی من له ادنی مسکة و الحمد لله که در جا
مثل سایر صادق آید که چاه کننده را چاه در پیش فرق اینست که دعاوی رکیکه باقر مجلسی باثبات قصه
روایات الکشف حضرت صدیق بادنی توجه مخدوش گردید چنانچه درین نزدیکی معلوم خواهی کرد و در دفع این
تناقضهای صریحه اگر یکی از مشائخ امامیه مصداق فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم
شود و تا قیامت مهلت یابد و آهنگ خرافات خویش سراید یقین است که بتاویلات رکیکه و تسویلات تخفیف
البنیان خارج از اصول و مخالف قانون خواهد بود اما رابعا پس از آنکه باتفاق روایات فریقین
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بمسجد تشریف آورد و بالاجماع حضرت امیر را بمنصب امامت قائم نمود
بلکه تکبیر هم نموده خود بتکلیف تمام امام شد و ارکان نماز در حالت جلوس ادا کرد و محال عقل است که در
کمال اشتداد مرض بدون حصول خفت کما زعم الشیعة و قدم سابقا برکات عقیمه بمسجد آید و ابوبکر
صدیق را با آن جد و جهد که مذکور شد معزول کند و در تفضیح و تذلیل او تا آنکه چند روز با شیانه عفت
در شد تقیه را از بیخ بر کنند و غلام آزاد کرده ابوبکر را نایب خویش گردانند و اما هم زبان این منصب
با وصف معیت و مقارنت ورود و والله یعصمک من الناس نصوب نفرمایند تا دروازه امامت
مصداق انا مدینة العلم و علی بابها بر کافه خلایق میکشود و زبان از خلان بدعی نمود و شاهد عما
بر کرسی می نشست و نزاع و جدال از میان برمی خاست و لا اقل برای الزام مخالفین لکا

می آمد و بنیاد استدلال سقیفهٔ بنی ساعده بر باد می رفت سطر فقره آنکه معمول سلاطین روزگار که بهره
عقل و فراست اتصاف دارند همین است که هرگاه کسی منصب یکی را از نایبان آنها غصب میکند و بجور و جفا
بر جای وی می نشیند و خود بنفس نفیس متوجه میشوند مظلوم و ملهوف را بر منصبش می نشانند و ظالم و جائر را
برباد فنا می سازند بلکه دمار از روزگارش بر می آرند کما لایخفی پس استیصالش همت علیای کارندهٔ آنکه
خود بجای آن ستم رسیده مسلط شوند و غلام آن غاصب و ظالم را بجای نائب خویش قرار دهند از این
معنی هیچ می تراود که او را معزول کردند و خود نشستند که همچو این سید انبیا با غاصبین و ظالمین
مقابل نمی تواند شد بلکه مضامین دیگر هم در بحث سمت ظهور دارد که در بیانش سطر سوادت اجازت
نمی دهد پس معلوم شد که دعوی تعیین امامت در نصوص مخصوص بمعنی ولی حقیقت است و روایت انکار مفتر
و موضوع قعین ابوبکر الصدیق للامامة و هو المطلوب باب خدا یا مگر گویند که مفضولیت امیر
المومنین و افضلیت خاتم المرسلین از اقتدا مانع نشد چنانکه از کلام شریف مرتضوی غیر او ظاهر
می شود و جوابش اول آنکه لانسلم که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برای اصول موضوعهٔ امامیه افضل و حضرت
امیر المومنین مفضول باشد علاوه از کتب طائفه معلوم توان کرد که اقتدای معصوم بغیر معصوم در نماز قبیح است لیکن
در حصول عصمت برای آنجناب در آن وقت حالت منتظره باقی نبود دوم آنکه اگر فقط بر احادیث شیعه نیز
مضامین شعر بر مساوات شوم بلکه افضلیت برای جناب مرتضوی تسلیم بر جا خویش است زیرا که در مدارک متکلمین
امامیه این امر تحقیق رسید که محققین صوفیه کما قال الجامی فی حساب این رفته اند یعنی مرتبهٔ امامت بهتر از درجهٔ نبوت
و رسالت و خلت است و لهذا حضرت خلیل را مرتبهٔ امامت بعد این همه مدارج حاصل گشته و از ینجا خطای
اکثری متکلمین حتی که فاضل کور نیز واضح شد که در اثبات افضلیت جناب امیر از انبیا علیهم السلام بآیت
مباهله و امثال آن استدلال می کنند و در آخر وقت استنتاج می گویند که چون عینیت نمی تواند شد لابد
مساوات در جمیع مراتب جناب مصطفوی مراد خواهد بود مگر نبوت و رسالت انتهی زیرا که این هر دو از
مرتبهٔ امامت کمتر اند نه زاید بر آن پس استثنا معنی داشته باشد و انهم در حصول روایات امامیه بر جای

خویش از اخبار و آثار مبرهن شده که حضرت امیر را جمیع فضایل مصطفویه بر وجه اکمل مع المناقب المختصة
التی توجد فیه ولا توجد فی غیره حاصل بود چنانچه از مصنفات کراجکی و برسی و شیخ صدوق و کتاب مصباح
القلوب و روضه امامیه و بحار الانوار روشن است اگر کوثر را به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تفویض کردند سلسبیل را
بحضرت امیر سپردند و با اینهمه مالک حوض کوثر حضرت امیر است نه جناب بشیر و نذیر کما یدل علیه ما سیجی من
حدیث الخصال المروی عن الرسول المتعال و اگر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را جوامع الکلم خصایص
بخشیدند علی مرتضی را جوامع علوم و بلاغتی که کلامش فوق کلام مخلوق باشد برگزیدند و پیـ
ظاهر است که مرتبه کلمات ادون و اضعف و منزلت علوم اقوی و اشرف است و اگر سید
المرسلین را بخلعت نبوت و رسالت دادند جناب مرتضوی را بامامت که باعتراف محققین
شیعه زاید برین مناصب است کما عرفت سرفراز کردند و با اینهمه کمال نبوت و رسالت محمدیه
صلعم وابسته بتوجه و عنایت علویه است کما ستعرف انشاء الله تعالی و اگر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را
بوحی معزز کردند منزلت الهامی بنام علی مرتضی قرار دادند مع ذلک از تصانیف علم الهدی و شیخ
الطائفه بلکه شیخ المشایخ و بحار و جلاء العیون مجلسی عوام هم ازان بهره وافری دارند دریافت
میگردد که جناب امیر باین بزرگی هم بارها مشرف شده آری فرق اینست که وحی پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم بحضیض زمین بود و وحی علوی بمقتضای ماده نام مبارکش در اوج آسمان فرق دوم آنکه بمقتضای
تصریحات علمای قوم کما سیجی فی المسلک الثانی کلام و پیام بلا واسطه که برای حضرت مرتضوی بود
اشرف از کلامی است که بواسطه فرشته ادا کنند فرق سوم آنکه مرات و کرات نزول وحی بر جناب نبوی
دوازده هزار و مجیئت و ذهاب جبرئیل بسوی امیر المؤمنین بیست و چهار هزار چنانچه در عنوان اوراق المنتهی
و اگر جناب مرتضوی شریک معراج نبوی نبود بوصول با سپهر گرد سید الکونین مفتخر بود بلکه درین
مقام نیز تفوق برای میر کل امیر بود زیرا که همین قدر ثابت میشود که آن ید و شنید که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بر عرش برین فرق اینست که پیغمبر خدا را ارتقای معراج علیه بطی زمین و آسمان و انتقال از مکان

بلا امکان بهم رسید و حضرت امیر را بلا مشقت و کربت با ایشان هم درین سفر بقلب اطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم رسوخ تمام یافت چنانچه روایت کرد اجلی از ابن عباس که در بحار منقول است شاهد عدل بر آن است
که نام علی بن ابی طالب در تمامی سماها و عرش و کرسی از نام من مشهورتر است و هیچ جماعتی از فرشتگان
نگذشتند که آنها از جناب مرتضوی بهره رسیده باشند ناگاه نگاه آنجناب بر امیر المؤمنین افتاد که زیر عرش
ایستاده فرمودند که درین سفر هم سبقت از من برده جبرئیل گفت که این فرشته ایست که آفریدگار جهان
بر صورت امیر مؤمنان پیدا کرده تا هر گاه اشتیاق زیارت ملائکه را زاید الوصف بهم رسد صورتش
ببینند با وصف این فضائل که باعتراف لا ابجی در گوهر او زیاده تر از فضائل پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم نزد علمای شیعه رسیده تولد آنجناب در عین کعبه است که برای حضرت رسالتمآب نیز منقول نیست
زوجه اش بتول زهرا سیدة نساء العالمین بلا مظنه و فرزندانش حسنین اند سید شباب اهل الجنه
که ابراهیم فرزند خاتم النبیین بر ایشان فدا شده تلمیذش جبرئیل امین که بنص قرآنی علمه شدید القوی
معلم سید المرسلین بود پس جناب پیغمبر بیک واسطه بشاگردی امیر المؤمنین مفتخر و بتلاوت ناد علی مامور و مستظهر
شجاعتش بمرتبه رسیده که عشر عشیر شجاعتش از آنحضرت صلعم منقول نگردیده همتی و شمشیر زنی رستم و اسفندیار
در ازای آن محض رایگان و بیکار بلکه نام تمامی گردان که زیر گردون گردان دعوی خدائی می کردند از
یاد جهان و جهانیان برده سخاوتش بجائی کشیده که حکایات حاتم طائی را بهمان نسبت که برگ کاه را
بگلزار بلاغت کلامش رونق بازار سحبان و ابل شکسته و از بس است که کلام معجز نظامش تحت کلام
خالق و فوق کلام کل مخلوق گشته قصه نزول سوره هل اتی که مختصر بیانش مذکور میشود حرفی از ان کتاب
و حکایت فروختن خود در راه خدا چند بار پرتوی از ان آفتاب در کتب حدیث و کلام بالخصوص
حکایت حلیمه که رواة امامیه بمزید اهتمام آورده اند ثابت است که معاتب الهی از غیر معاتب افضل است
و نزول عتاب درباره حضرت رسالتمآب جابجا در کتاب مستطاب موجود است چنانچه بر بعضی از
روایات بطریق نمونه از خروار درباره نصب امیر المؤمنین تصریح واقع شد و تازه تر اینکه

در تکملہ حیات القلوب مرویست کہ نازل شد آیت امامت امیر باین نحو یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فی علیؑ و ان لم تفعل عذبتک عذابا الیما یعنی ای پیغمبر برسان آنچہ در شان علی است اگر نرسانی ترا بعذاب دردناک گرفتار خواہم کرد بخلاف جناب امیر کہ در ہر مقام بستایش و محمدت موصوف و امامت آن جناب در صدہ آیت مبین و منصوص و مخفی نماند کہ ہر چند خلفای ثلثہ رضی اللہ عنہم اجمعین بر اصول متشیعین نام مبارک علی مرتضی از این آیت محو کردہ باشند لیکن در حق پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم لا محالہ احسانی بکار بردہ اند کہ بجای و ان لم تفعل عذبتک عذابا الیما و ان لم تفعل فما بلغت رسالتہ نہادند و نمایان کہ ازین اسباب و جہات حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بشفاعت ایشان در روز قیامت متوجہ خواہد شد و خواہد فرمود کہ اصیحابی اصیحابی شعر آن را کہ بجای تست ہر دم کرمی * عذرش بنہ ار کند بعمری ستمی * چون برین چند حرف اطلاع یافتی دریافتہ باشی کہ اکثری از احادیث نبوی کہ افضلیت علی را بر تمام کائنات قاطبۃً مقتضی است مثل علی خیر البشر من ابی فقد کفر الی غیر ذلک مما لا تعد و لا تحصی ضرورست کہ بر اصول امامیہ خاصۃً لہ پارہ از آن مسموع شد بظاہر خویش کہ عموم افراد است محمول باشد بالجملہ بر اصول این فرقہ اگر مدائح و مناقب مرتضوی در بارہ افضلیت تتبع کردہ شود چندان خواہی یافت کہ عشر عشیر آن برای جناب پیغمبر صلعم ہم نخواہد رسید و از ینجاست کہ علمای کرام الشان اعتراف ہم بآن کردہ اند کما او ماتا الیہ بلکہ اگر بغور و امعان بلا حظہ رود فرقہا در مدائح و محامد ہر دو جناب مانند ظلمت و نور خواہی دید و قد قال اللہ تعالی قل هل یستوی الاعمی و البصیر ام هل تستوی الظلمت و النور و این مضمون ہم من تلقاء النفس نگفتہ ام عیاشی باعتراف مجلسی در بحار از ابو نصر بن قابوس از امام صادقؑ روایت میکند قال السواد الذی فی القمر محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یعنی ظلمتیکہ در میانہ قمر است فرات پیغمبر است انتہی و باقر مجلسی بعد از سخن سازی ایجاد بعضی از احتمالات بسیار التکلف و تصنع و انستہ و سواد را بر حقیقتش حمل کردہ و در بارہ نورانیت جناب امیر بسیار از آیات قرآنی شل و کل شیء احصیناہ فی امام مبین و کریمہ یخرجکم من

الظلمات الی النور و کریمه فالذین آمنوا به و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذی انزل معه و کریمه
لیطفئوا نور الله بافواههم الآیه الی غیر ذلک من الآیات که باقر مجلسی بحار بابی درین امور منعقد کرده مراد
از نور در آیات الاصفیا حضرت امیر و از ظلمت کفر ابو جهل و امثال و مراد از ناطق ست بلی کجا ظلمت کجا نور بلی
و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور اینهمه که شنیدی اکثر متعلق بعالم دنیاست اگر حال
عالم آخرت و انچه بدان تعلق دارد در کتب امامیه مطالعه کنی مضمون افضلیت امیر کل امیر بعین الیقین ببینی
زیرا که مفاتیح جنت و نار را بجناب حیدر کرار خواهند داد و ملائکه مقربین جناب سید المرسلین را بصیاح
آن قسیم محض خواهند بود و ازین است که در احادیث قدسیه متواتر و مشهور گشته که دوزخ برای دشمن
علی آفریده ام اگرچه سراسر اطاعت من کنند و بهشت را برای دوستان برگزیده ام اگرچه سراسر عصیان
من ورزد الی غیر ذلک من الاخبار المعتمده و الآثار المعتبره التی ذکرت فی المناقب و فی کتاب الصحیح و
اللوامع مثل فلک کتب قطعا بر چند از روایات اکتفا نمیم و تفصیل را انتظار بطفیل بودن با این مقام موقوف
دارم شیخ المشایخ در علل خود روایت می نماید و در کتاب خصال نیز جابجا بصفای منقبت برادر
حضرت امیر شمرده که احدی در آن شریک مناقب مرتضوی نیست می آرد و اما الثامنة و الستون
فان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال یا علی اذا کان یوم القیامة نادی مناد
من بطنان العرش این سید الانبیاء فاقوم ثم ینادی مناد این سید الاوصیاء فتقوم
فیاتینی رضوان بمفاتیح الجنة و یاتینی مالک بمقالید النار فیقولان ان الله جل جلاله
امرنا ان ندفعها الیک و یامرک ان تدفعها الی علی بن ابی طالب فتکون یا علی قسیم
الجنة و النار و ظاهر است حتی که صبیان هم می فهمند کنایات شمول جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
جنت تا چیزی دیگر است و اهلال جنابه نکند برای امیر و این روایات معتبره است چیزی دیگر البته
اندک تأمل نموده شود غلط گفتم حاجت تفکر و تدبر اصلا نیست که هرگاه جناب امیر بر جمیع طبقات دوزخ
و فرادیس بهشت و کوثر و سلسبیل مالک شد دیگر کدام امر باقی ماند که شاید تصرف اعراف که نزد شیعه نا

جنت است بدست حق بیست جناب خاتم النبیین خواهد بود لیکن قطع نظر از آنکه این منصب بسبب
ادون و ناپایدار بود مثل عهده وزارت دار السلطنت که منوط بمناصب علویه که اشرف و اقوی
و مستدام است منتهی باشد و اگر روایات امامیه را تصفح کنی و بتحریر سی در لوامع درباب اعتراف آورده بنظر
سرسری ببینی بلکه بعقل خویش رجوع نمائی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را درین باب هرگز مستقل نخواهی یافت
و اول دلیل برین امور روایات متفقه امامیه است که صاحب لوامع الانوار التنجید نیز اشاره بآن کرده که
مراد از مالک یوم الدین حضرت امیر المؤمنین است و از مؤیدات این فصل است آنچه در کتب معتمده
اهل تشیع بالخصوص تکمله حیات القلوب که محمد رضی بن محمد نصیر المجلسی تالیف آن پرداخته مروی است
که اگر تمامی درختها اقلام شوند و بحرها مداد گردد و تمامی جن و انس محاسبین و کاتبین باشند
هرگز فضائل علی بن ابیطالب را شمار نتوانند کرد پس معلوم شد که فضائل کسی را که نسبت بفضائل
علویه مشاکل نمیتوان گفت بلکه شاید محامد جناب قدس الهی مراد آن باشد چنانچه در بیاض عثمانی است آورده
وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ
اللهِ مخصوص نماند بلکه خاتمه سوره کهف ازین بالاتر دوم که لنفد البحر مداد ان وجا واقع است و چون اهل التشیع
در آیت کریمه انهم ملاقوا ربهم و وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة جناب امیر را
اراده می کنند کما فی اللوامع المذکور عجب نیست که در قیامت امیر جناب و مساوی نمایند بلکه اگر از لحمک لحمی
جمیع کمالات ذات امیر اراده کنند استحالت نیست و اگر اندک امعان نظر را کار فرمائی بیقین خواهی
دریافت که درین خصوص نیز تفوق را حق جناب امیر ثابت است چه تمام جمهور اکثر مفسرین امامیه مثل طبرسی
و جرجانی و غیرهما الفاظ کلمات را که در آیت کریمه واقع است بمعلومات و مقدورات الهی حمل میکنند
و پیداست که بسا چیزها است که مقدورات او تعالی که بجهت تعلق اراده بعضی از آنها در تحت
داخل اند هرچند فی حد ذاتها ممکن باشند لیکن خروج آن از دائره قوت بسوی فعلیت ظهور آن کلیسر
و عالم البیت که مسلم است بکلام مناقب محامد مرتضوی که همه آنها بظهور و فعلیت رسیده گرفت گو بعضی

ازان تعلق بروز قیامت نداشته باشد اینهمه بر تنزل و تسلیم است والا ناظر کتاب محمد معصوم بن محمد امین
بن علی بن الحسین الحسینی الاستر ابادی که کتاب قدیم عربی را بپارسی نقل کرده و تفسیر آیات قرآنی را در
فضایل ائمه جمع ساخته نیک میدانند که مراد از لفظ کلمات در آیت مذکوره یعنی ولو ان ما فی الارض
الآیة بحدیث امام حسن عسکری ذوات قادسه اهل بیت اند که سر قرآن جناب امیر المومنین که فضائل و
کمالات ایشان بادراک در نیاید و بپایان نرسد و موید اینمعنی باعتقاد او انیست که خدای تعالی
چند جا این بزرگان را بکلمات تعبیر فرموده از انجمله آنکه فتلقی آدم من ربه کلمات انتهی
المقصد اینهمه مراتب برای مناقب جناب اقدس را حدیث ثابت باشد یا نه در باره جناب پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم که همیشه بر اصول امامیه طالب معرفت جناب امیر بود چنانچه از تفسیر اهلبیت برمی آید هرگز مسلم
نیست هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین و در افضلیت امیر و مفضولیت
حضرت بشیر و نذیر باین نهج هرگز استبعاد نباید کرد که منصب نایب هر چند با علی رود لیکن بمرتبه مستخلف زنهار
نمی رسد چه جای فوقیت نیز اکه عقل چنانچه استبعاد نمیکند که تلمید شخص بعضی از وجوه بر استاد خویش تفوق
پیدا کند همچنین اگر مرتبه نایب اعلی شود کدام استبعاد خواهد بود و بر امتناع آن بعد ملاحظه افعال الهی
که در کتب مضبوط و مرقوم است کدام دلیلی اقامت توان کرد بسا نایبان و رعایا باشند که گوی سبقت
از مستخلفان می ربایند و ایشان از علو مراتب اوشان حیران میمانند پس چه مجال که نایب نظر بفضیلت
کلی و مزید ثواب اخروی و کثرت فضائل و زیادت فواضل زاید بر مستخلف باشد چه جای آنکه همسری او در بعضی
امور با جناب اقدس احدیت بلکه زیاده ازان نیز بمعرض ثبوت رسد در احادیث ائمه چنانچه مصنفات باقر
مجلسی بران گواه است موجود است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در حق شهید کربلا فرموده که پسر امام و برادر امام
است و با اینهمه نه امام از صلب او بوجود خواهند آمد نهم شان قائمهم آل محمد است اعلمهم افضلهم و ظاهر معنی
آن که مطابق عقاید امامیه باشد و رساله سید شفیق فهم که نزد شیخ عاملی فرستاده بود تائید آن کند
همین است که در زمره ائمه هر که زیاده تر علم دارد او افضل است خواه نایب باشد و خواه مستخلف المقصد در

زیادتی و وفور فضائل و کثرت محامد و معجزات مرتضوی نسبت بفضائل و کمالات محمدی صلی الله علیه و آله و سلم
بر اصول امامیه کسی گفتگو نمی تواند کرد و ازین است که چندین فرقه از فرق شیعه با وصف عقل و فراست
آنجناب را بالوهیت می ستایند و چیزی در خدائی او توقفی نمایند اگر بمحض فضیلتی کسی
با حضرت احدیت متحقق میشود باری این عقلا چرا باین اعتقاد گرویدند و درباره پیغمبر صلی الله علیه و
آله و سلم چرا این عقیدت بهم نرسانیدند و این تقریر نیز از کتب قوم استنباط میتوان کرد چنانکه در اثبات
افضلیت مرتضی میگویند که آنجناب شخصی است که مردم بخدائی او قائل شده اند و با امام شافعی نسبت
بسیاری از اشعار داده اند که از انجمله در احقاق شوستری این ابیات مرقوم است **ابیات**

لو ان المرتضی ابدی محله ۞ لاضحی الناس طرا سجدا له ۞ کفی فی فضل مولانا علی ۞ وقوع الشک فیه انه الله ۞

و اگر در کتب قوم بنگاه غور تامل کنی بخوبترین وجوه مشاهد و محسوس خواهد شد که اخبار
مرتضوی و خطب صدور یافته افتخار اکابر قوم بر آن زیاده از حد است بعضی از الفاظ خطبة البیان میدهم
انا احیی الموتی و اعلم ما فی السموات و الارض و انا الکتاب المبین و انا حملت نوحا
فی السفینة و انا صاحب یونس فی بطن الحوت انا جاوزت موسی فی البحر و اهلکت القرون
الاولی اعطیت علم الانبیاء و الاوصیاء و فصل الخطاب و بی تمت نبوة محمد صلی الله علیه
و آله و سلم این کلمات طیبات در لوامع الانوار بروایت ابوذر و سلمان است اما خطبه افتخاریه که باصبغ
بن نباته روایت نموده آنهم بر امثال این امور شامل است یک دو فقره آن نبشت می شود و انا المحاسب
للخلق انا منزلهم انا عذاب اهل النار الی الآن قال انا صاحب الآیات العجیبات انا عالم
اسرار البریات انا منزل الملائکة منازلها انا اخذ العهد علی الارواح فی الازل انا
الواضع عن امة محمد الوزر انا باب السجود انا العابد انا المعبود انا الشاهد انا المشهود
و در خطبه طتنجیه که میانه کوفه و مدینه اتفاق افتاد این مضامین بصراحت صدور یافته انا صاحب
الطوفان الاول انا صاحب الطوفان الثانی انا صاحب سیل العرم انا صاحب العزم انا

وَاضِعٌ رِجْلَيْهِ لِي + فَمَكَانُ وَضَعَ اللهُ يَدَاهُ یعنی جایی که ایزد کریم دست مبارک بشب
معراج گذاشته بود وقت آن دریافت بر سمان مقام امیرالمؤمنین هر دو پای خود نهاد واگر گویند که این
معامله بجهت ضرورت بوده الضرورات تبیح المحظورات گویم قطع نظر از انکه این تقریر خلاف اصول موضوعه
امامیه است کما عرفت آنفا در اینجا وقت عزل صدیق ضرورت شدید تر است کما لا یخفی والعجب کل العجب که
وحی الهی در عین نماز رسد که در سجده دیرکن مبادا خاطر حسین که برگردن تو سوار است آزرده و ملول شود و
ایستادن پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم عقب ابوالحسنین که بمنطوق حدیث ابوهما خیر منهما بهتر از فرزندان
خویشتن بوده در وقت اشد ضرورت هم تجویز نفرمایند حالیا باز باصل مدعا مشغول شوم و گویم اما
خامساً پس از انکه بحکم باقر مجلسی ربحار کما عرفته مفصلا ادل دلیل خلافت ابوبکر صدیق در سقیفه
بنی ساعده همین امر امامت بود و نزاع انصار هم برین دلیل انقطاع یافت پس معلوم شد که دعوی
امامت مرتضوی در مسجد شریف افترا محض و بهتان صرف است هرگز کسی از عقلا تجویز نتواند کرد که اگر در واقع
اصلش می بود فاروق اعظم چگونه برخلاف آن که اکذب مقدمات بود اساس دلیل در آن مجمع نهاد و انصار که
منازعت داشتند و خلافت سعد بن عباده خواستند چگونه تلقی بالقبول مینمودند بلکه بایستی که در جواب میگفتند
که ای عمر وقتی که ابوبکر از جیش اسامه تخلف کرده بمسجد نبوی رسیده بی اجازت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
امام شد جناب پیغمبر او را بکمال مذلت و خواری معزول فرمود و از دست مبارک خود آنقدر رسوا
کرد که با رفقای خویش روپوش نمود کسی از وجود و عدم شما خبری نگرفت چون او را لیاقت امامت
نماز نباشد استحقاق خلافت پیغمبر خدا و اهلیت زعامت کبری چگونه داشته باشد اما
سادساً پس اگر تعیین امامت مرتضوی مطابق واقع می بود بحکم باقر مجلسی کما سبق و بحکم شارح
انوار بدریه حیث یقول إِنَّ قَوْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِحَفْصَةَ بِنْتِ عُمَرَ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ
وَأَبَاكِ يَلِيَانِ أَمْرَ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي بَاطِلٌ مِنْ وُجُوهٍ مِنْهَا أَنَّهُ احْتَجَّ يَوْمَ السَّقِيفَةِ بِقَوْلِهِ
الْأَئِمَّةُ مِنْ قُرَيْشٍ وَلَمْ يَحْتَجَّ بِهِ وَهُوَ أَوْلَى لِدَلَالَتِهِ عَلَى التَّعْيِينِ كَمَا قُلْنَاهُ أَوَّلًا لَاحْتَجَّ

جناب مرتضی در مقام استدلال تحقیقاً و الزاماً بآن تشبث می‌نمود چگونه از امامت خویش در مسجد
نبوی معزول گردیدن ابوبکر صدیق بآن فضیحت و رسوائی و اختفای او در مدینه در آن نزدیکی که اول
در مقصود و امر واقعی بود و استحقاق و لیاقت ابوبکر را برای این منصب جلیل اثبات و بنیاد مستاصل می‌نمود حرفی
نزنند و با وجود قرب عهد و عدم ذهول و نسیان لفظی ازین واقعه بر زبان نیارند بلکه خلاف آن کما
ثبت فی روایاتنا و قد حملوها علی التقیة بر زبان حق گو آرند ان هذا لشیء عجاب این روایت
که دلالت بر امامت مرتضوی دارد و حالش دریافت شد فقط در بحار مجلسی بنظر کمترین
خلایق رسیده و دیگر بزرگان امامیه بجهت حق پوشی و ترفروشی الا طائفة منهم کما نشیر
الی بعضهم عنقریب ان شاء الله تعالی همین می‌سرایند که امر نبوی بر فرض ثبوت بود برای
تعیین امامت مرتضی برای نماز باعتراف مجلسی کما ظهر سبب و اظهار این جماعت که تشهیر اصلا
نداشته باشد قس علی هذا حال سایر صحابه که نه مامور شدند و نه امامت کردند مگر فاروق اعظم که
روزی بگفته عبد الله بن زمعه که از حجره شریف برآمد و صدیق حاضر نبود امامت کرد و مقبول
نشد و لا نسلم که این عدم قبول که برای تاکید امامت صدیق بود و بدلیلش جز این نیست که اکنون
با وجود او کسی امام نشود اولویت خلافت را برای عبد الرحمن بن عوف که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
اتفاقاً قبل از سانحه مرض یک رکعت نماز عقبش گزارده مستلزم باشد یا مرتبه استحقاق خلافت
را شده از فاروق اعظم که فضائل و کمالات او زاید بر فضائل ذی النورین است چه جا عبد الرحمن
بن عوف سلب نماید چنانکه مجلسی در بحار و دیگران در غیر آن بمجرد استبعاد و استکبار گمان برده اند
القصه مفاد مروا من یصلی بالناس روایت صاحب استیعاب بتصریح نام صدیق
که در روایت ابو داود از عبد الله بن زمعه در قرة العینین بتفضیل الشیخین و در رسالة النصرة
الصدیق لمولانا محمد فاخر قدس سره و مانند آن مرویست و قبل ازین در این اوراق وارد
کرده ام امر واحد ست و ازین ست که عبد الله بن زمعه که محاورات عرب را نیک نسبت

ازمردمان نصلی بالناس غیر از افضل الصدیقین دیگری را نفهمید و بروایت امام احمد در مسند و حاکم
در مستدرک و غیر او در غیر آن وقتی که فاروق اعظم روبروی او شکایت آغاز کرد و ملامتش نمود که بدون امر سرور
چرا امین گشتی که امامت نمودی جواب او داده والله ما امرنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ولکن
حین لم ار ابابکر رایتک احق من حضر بالصلوة یعنی سوگند بخدا که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
مرا بامامت تو امر نفرموده ولیکن بمقتضای ضرورت شرعیه در غیبت صدیق ترا امر کردم و بهتر از تو حاضرین
کسی را نیافتم و ابو عیسی ترمذی در جامع خویش بعد ذکر حدیث مروا ابابکر فلیصل بالناس حکم
بحسن و صحتش گفته و فی الباب عن عبد الله بن مسعود و ابی موسی و ابن عباس و سالم
بن عبید و عبد الله بن زمعة انتهی بلفظه و ازین مقام کالنور فی الظلام هویدا
شد که مترجمین بحار در ترجمه صدر روایت صاحب استیعاب مانند مجلسی به غلط صریح افتاده اند زیرا که
مرجع ضمیر الیها حکم امامت بر فرد منتشر است و اراده پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بامامت
صدیق متعلق نبود و هو بدیهی البطلان بل هو افترا و بهتان کما لا یخفی علی من تتبع روایات الکتب
المذکورة و هی ماخذ کتب السیر اما ساباطی پس از آنکه جمیع روایات مثل صاحب مجمع البحرین
که در دیباچه آن بجمع غرایب احادیث ائمه اهل بیت فقط اقرار کرده در تحقیق معنی لفظ صواحب یوسف الخ ذکر
کرده دلالت قطعیه بران دارد که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نزد آن حضرت ائمه هی بر امامت صدیق
در وقت اشتداد مرض خود نص فرموده اگرچه بر سامعین و ناظرین عبارت مجمع البحرین که درینجا از
سابق منقول است محفوظ و مذکور نباشد از تطویل نمی اندیشم و بار دیگر نقلش حسب ضرورت می کنم
اراد تشبیه عائشة بزلیخا وحدها وان جمع فی لفظه و وجهه انهما اظهرتا
خلاف ما ارادتا فعائشة ارادت ان لا یتشأم الناس به و اظهرت کونه لا یسمع
المامومین و زلیخا ارادت ان ینظرن حسن یوسف لیعذرنها فی محبته و اظهرت
الاکرام فی الضیافة چه بنیاد شان آن کلام المومنین صدیقه بجهت خیال تشأم سابق الذکر مسحوب

که جناب

که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امر امامت را بعد صدیق نگذارد بلکه برای این کار دیگری از صحابه
کبار بردارد و هر چند مراجعت کرد لیکن بدرجه قبول نرسیده و مخفی نماند که این نوع استدلال
بعد از آنست که مخالفین باقدیما و حدیثا بر احادیثی که معانی غرائب الفاظش در نهایه و مجمع البحار
دهانند آن مبین شده عموما التشبث نمایند چنانچه بر ناظرین بحار و رسائل مخاطب واضح است آن بحث
نیست اکنون در بطلان این روایات موضوعه بلا بافرد بزرگانش و دعوی لا طائل تعیین امامت مرتضوی
بعد نص الهی بر امامت صدیق که دائم انتظار بافتند ملاحظه فرما آنکه باقر مجلسی با وصف ادعای
تبحر در فن کلام و حدیث و تطبیق روایات متعارضه حضرات ائمه علیهم السلام که در مذهب امامیه بیشتر از
حد شمار است روایات امامت صدیق با ضم مخترعات نفسانی در بحار آورده و از سهو تناقض در آن
بزبان قلم سپرده میگوید که از بعضی احادیث قعود نبوی در پهلوی ابوبکر و از روایات دیگر تقدم
آنحضرت و از بعضی وصف نبودنش واضح میشود و همچنین نماز مردم بنماز ابوبکر و دعوی اقتدا
قوم و دلالت بر تکبیر بودن او و فیه علی هذا اراده تاخیر با وجود منع آنجناب مخالفت کردن
ابوبکر بباز پس آمدن و از همین جنس است مدلول برخی از احادیث اقتدا او بحضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم و منطوق حدیث بر سد و جامع الاصول عکس آن و هم برین منوال است حدیث
عائشه شریفه بعائشه وقت مراجعت و مقصود و مرویات آخر آنست که رجوع این عمل بحفصه است
فرستادن پیام امامت سوی پدر خویش و هم برین قیاس باید کرد عذر رقت و حزن ابوبکر و دیدنش سیاهی غلبه
خلافت جانب عمر و گذاشتن جنازه شریف و همین صفت است دلالت اثبات بر
پیشینه حضرت سه روز بیرون نیامد و ابوبکر امامت میکرد و مدلول حدیث عائشه آنست که وقتی
درین ایام با استعانت اصحاب بیرون آمد و امام شد و هم منافی است با روایت انس که آخر نماز
خلف ابوبکر بود و هم بگو این مناقض است قول انس فذهب ابوبکر یتقدم فاومی بیده الی ابی بکر ان
یتقدم چه این می خواهد که رفع حجاب و ایما قبل نماز بود و در روایت دیگرش که مردم خواستند

که نماز را بشکنند و ارشاد شد که تمام کنید دلیل امامت است همچنین روایت عبد الله بن زمعه نیز که
منطوق غیبت ابوبکر است و از روایت عبد الله معلوم شد که فرستاده حضرت آمده و پیام با ابوبکر
رسانید و الحل متعارض و متناقض انتهی بتلخیص مقاله فی العبارات المطنبه **و فقیر** کم پایه بدون مراجعت
بماخذ روایات مذکوره کرنا لیا کاشف تلمیعات او باشد بعجلت هرچه تمامتر میگویم که اینهمه لاف
و گزاف علمای قوم است و حاشا که تعارض و تناقض بوده باشد **اما الاول** پس از آنکه قعود
آنجناب در نماز ظهر که روز شنبه اتفاق افتاده در پهلوی یسار صدیق بود لیکن روایت تقدم
باعتبار امامت آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و در روایت بودن در صف بخصوص این واقعه
غیر مسلم بلکه در صف بودن در وفات است در نماز صبح چنانچه از شرح ملا علی قاری بر مشکوة شریف
هویدا و آشکار می شود وقد تقرر انه لا تناقض بین قولنا زید قائم بنصف النهار و
لیس بقائم وقت الزوال فما ظنك بالتناقض فی دعوی قیامه یوم السبت و سلب
القیام عنه فی یوم الاثنین پس مجلسی هم تناقض نموده شمه شنید نیز یاد ندارند آنا
آنچه گفتم که آنجناب در نماز نشستن در پهلوی چپ نشسته بود پس کسانیکه خدمت حدیث کرده اند محتجب
نیست برای اطمینان قلب عوام از صحیح ابن حبان روایتی منقول میشود بدانکه محدث مذکور بعد ذکر
حدیث ام المؤمنین صدیقه که روایت طولانی است و مشتمل بر تفصیل بعضی از مقدمات است لیکن در
باره جلوس شریف که آیا بجانب یمین بود یا بطرف یسار مجمل واقع شده میفرماید انا الحسن بن
سفیان قال حدثنا محمد بن عبد الله بن نمیر قال حدثنا ابو معاویة عن الاعمش
عن ابراهیم عن الاسود عن عائشة رضی الله عنها قالت لما وجد رسول الله صلی الله
علیه وسلم من نفسه خفة جاء حتی جلس عن یسار ابی بکر و کان النبی
صلی الله علیه وسلم یصلی بالناس قاعدا و ابو بکر قائما انتهی **و اما الثانی**
پس مراد از اقتدای مردم با ابوبکر صدیق نماز گزاردن شان است بتکبیر او گویا اقتدا بو نموده اند

پس روایت امامت صدیق و دعوی اقتدای مردم درین سانحه و نفی آن باعتبار اختلاف حیثیات حقیقت و مجاز هردو صحیح کما فی قولنا زید اسد و زید لیس باسد **واما الثالث** پس مراعات ادب را مخالفت نامیدن و در تاخر کذائی با اراده آن مدعی تعارض و تناقض گردیدن عجیب از حضرت ملا باقر مجلسی بانی مبانی تشیع کار کسی از بنی آدم نیست زیرا که صدیق برعایت حق خود خواسته بود که از مقام خود باز استد و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را بمقام امامت فرستد لکن بمنع حضرت باز بر مقام خویش عود کرد پس اینوقت خاص که آنی باشد نیست مانند کسی که یقدم رجلا و یؤخر اخری در شان اوست عجب از شریف مرتضی ملقب بعلم الهدی و تابعین و متبوعین او که این اعتراض نامند و از هفوات خویش باز نمانند **واما الرابع** پس روایت ابوعیسی ترمذی و مانند او ناطق بقصه دیگر است و آن اقتدای جناب سرور انبیا با بوبکر صدیق در نماز صبح دوشنبه است که وقت زوالش وفات شریف واقع شد و در آخر آن روز بر صحیح مردم تحقیق یافت بعد از انکه بعضی در موت آنسرور تردد کرده بودند پس کجا قصه یوم السبت و کجا واقعه یوم الاثنین مگر اشعار مشهور که عبدالله یزدی در شرح تهذیب فرموده بسامعه ملا باقر هنوز عبور نکرده **شعر** در تناقض هشت وحدت شرط دان * وحدت موضوع و محمول و مکان * وحدت شرط و اضافت جزو کل * قوت و فعل است در آخر زمان * و درینمقام نیز مطالعه صحیح ابن حبان کار آمدنی است بعد روایت مسروق از حضرت صدیقه که جلوس شریف در صف از آن معلوم می شود میگوید هذا خبر یوهم من لم یحکم صناعة الاخبار ولا تفقه فی صحیح الاثار انه یضاد سائر الاخبار التی تقدم ذکرنا لها ولیس بین اخبار المصطفی صلی الله علیه واله وسلم تضاد ولا تهاتر ولا یکذب بعضها بعضا ولا ینسخ شیء منها القران بل یفسر عن مجمل الکتاب ومبهمه ویبین عن مختصره و مشکله وقد دلنا بحمد الله ومنه علی ان هذه الاخبار التی رویت کانت فی

صلاتين لا في صلوة واحدة على حسب ما وصفناه فاما الصلوة الاولى فكان
خروج النبي صلى الله عليه وآله وسلم اليها بين الرجلين وكان فيها اماما وصلى بهم
قاعدا وامرهم بالقعود في تلك الصلوة وهذه الصلوة كان خروج النبي صلى الله
عليه وسلم بين بريدة ونوبة وكان فيهما ماموما وصلى قاعدا في الصف خلف ابي بكر
ذكر البيان بان هذه الصلوة كانت اخر الصلوتين اللتين وصفناهما قبل نا عمر
بن محمد الهمداني قال حدثنا اسحق بن ابراهيم بن سويد الرملي قال حدثنا ايوب
بن سليمان قال حدثنا ابو بكر بن ابي اويس عن سليمان بن بلال عن حميد الطويل عن
ثابت البناني عن انس بن مالك قال اخر صلوة صلاها رسول الله صلى الله عليه وسلم
مع القوم في ثوب واحد متوشحا به قاعدا خلف ابي بكر قال ابو حاتم هذا الخبر ينفي
الارتياب عن القلوب ان شيئا من هذه الاخبار يضاد ما عارضها في الظاهر وتقدير
تنزل وتسليم اخير مجلسي فهميده وقوع اشتباه در بعضي از روايات محتمل است وچندان بعيد نيست ناظر كتب
معتمده اماميه مثل شرح اربعين ومجلدات بحار الى غير ذلك نيك ميداند كه محدثين شيعه در بسيارى از مقامات
اشتباه رواة ميشوند بلكه صاحب شافي ميگويد كه وقوع عدم سلاست وبلاغت در كلام ائمه از جهت
رواة است كه اكثر از محاورات عرب عربا جاهل واز حليه فهم وفطانت عاطل بودند وهذه
عبارته على ما اوردها بعض الاكابر نور الله ضريحهم ولما كان هذه الاحاديث
من تقريرات الرواة فان رايت الشكوى في عباراتها فهو من الرواة لانهم كانوا
عاميين في الاكثر انتهى ومعاشر اهل حق دعوى نمي كنند كه اكثر وغالب روات احاديث
آنحضرت صلى الله عليه وسلم چنين باشند وليكن مقصود آنست كه احيانا اشتباه از ايشان صادر
يافت ومحتمل است كه راوي قصد از آنحضرت بعد تو شنيده بود باز باشتباه عكس آن نقل كرده مثلا
واما الخامس پس دعوى پيام دادن حفصه بفاروق اعظم كه بامامت تو امر شريف صادر

یافته ممنوع است این را بحدیثی ثابت کنند و انی لهم ذلک اگر برافترآت خود الزام اهل حق میخواهند پس
بلاشک و شبهه باظهار اکابر خود قاطبه عین بوالفضولی و بوالهوسی خواهد بود کما مر غیر مرة
واما السادس پس مقصود صدیقه رضی الله عنها از ترتیب این مقدمات که مبنای آن
متفق علیه فریقین است چنانچه بارها گذشت و در خصوص این ایام بروایت اکابر محدثین مانند
سید جمال الدین در روضة الاحباب و شیخ عبدالحق دهلوی در کتاب ما ثبت بالسنة آثار آن نیز واقع
شده که چون ابوبکر صدیق بتاکید شریف سوی محراب رفت و مقام امامت را از جناب اقدس خاتم
النبیین خالی دید آهی سرد از دل گرم کشید و بر زمین افتاد و تمامی حضار ناله وامصیبتا بلند
کردند و شور قیامت برخاست الی آخر القصة همان بود که مردم حال بد نیز شد و رفتن بسقیفه بعد
اطلاع بر حقیقت حال و مشغول بودن جمله اهل بیت بغسل شریف و تعیین و دفن بوده زیرا که در
مقامات آتیه بتفصیل برسد تا مستر خواهی دانست انشاء الله تعالی که از جنازه شریف کی تجاوز کرد
مگر اکابر مهاجرین و انصار را باشد ضرورت بجز رفتن سقیفه پیدا آمد چنانچه ابوحاتم بستی نیز در
صحیح خویش آورده و از عبارت فصل الخطاب که اصل تاریخ طبری برعم خویش بعینه در باب وفات
نقل کرده اند واضح خواهد شد که غسل و کفن و تعیین موضع دفن همه بعد تجهیز و ازدحام اهل السقیفة
واقع شده **واما السابع** پس چون خروج شریف برای نماز آخرین صبح روز وفات
وقت نجات از اغما و بیهوشی بود کما فصل فی مقامه و بروایت صاحب بحار چندان از شدت
مرض نجات یافت که نماز صبح در مسجد گزارد و خطبه طویل خواند زنان اهل بیت بالیقین دانستند
که تندرست شد تا آنکه موی های خود را شانه زدند و سرمه در چشمها کشیدند با قضیه لم یخرج
ثلثا منافاتی ندارد چه روز دوشنبه روز چهارم از امامت صدیق تحدید بلکه جمهور بدان رفته اند
بوده بلکه در باب الزامی قول انس با حدیث صدیقه متعارض بنماید و جوابش بمقتضای قول
عبارات بعضی از شروح بخاری مثل غایة التوضیح و عمدة القاری باین نهج میتوان گفت که ابتدای این

ایام ثلثه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در اثنای آن خروج نفرموده از وقتی باشد که آنجناب
روز شنبه در نماز بنشین مها و یا بین الاصحاب در مسجد آمده و این مجاز در محاورات مردم کثیر الوقوع است
که اگر زید مطالعه کتاب را مثلا از نماز جمعه تا صبح یکشنبه ترک نماید و وقت چاشت از دنیا مفارقت
فرماید در حکایت حالش میگویند که سه روز مطالعه کتاب نکرده پس محصل روایت انس بر طبق نقل مجلسی که
یخرج ثلثا و ابوبکر یصلی بالناس بطور کنایه آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سه روز
امامت با مردم نکرده و ابوبکر بجای آن سرور امامت میکرد والی غیر ذلک من الاحتمالات
واما الثامن پس دعوی تناقض در اجمال و تفصیل غیر از مجلسی امامیه کار دیگری نیست چه
مراد از اشاره بتقدم ابی بکر همان اشاره است که در روایت اخری مفصل مروی گشته
یعنی بعد پرده برداشتن ابوبکر صدیق بگمان خروج آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در اثنای نماز
باز پس آمد و حضرت پیغمبر صلعم بتقدم او اشاره فرمود فینطبق الاجمال علی التفصیل شاید نزد ملا باقر
مجلسی آیات قرآنی که تعلق بقصه حضرت موسی دارد و از بعضی از آن تنهائی آنجناب و از بعضی همراهی اهل
آن عالی قباب الی غیر ذلک من الامور معلوم میشود چنانچه بر مفسرین و حفاظ قرآن مجید مستتر نیست نیز
متناقض باشد فاعتبروا یا اولی الابصار و مخفی نماند که قول بعضی از صحابه در روایات حدیث رفع
حجاب که در نظر ما هیچ منظری بهتر از منظر شریف نبوی نمود چنانکه مجلسی در بحار آورده علی الظاهر محمول
بر آنست که مثلا قائلین مر صدیق و اقتدا باشند یا منظر اتفاقی پس سطر او نظر کرده باشند و غالب که فاضل
مجلسی فریب راه رهنمال این روایات که بمعنی شرعی نزد محدثین است کما لا یخفی علی من طالع شروح
الصحاح وغیرها سیما شرح المشکوة لعلی القاری بمعنی رفتن حمل نموده و در مغلطه افتاده **واما
التاسع** پس بدستور ما سبق لا نسلم که قصه روایت عبید الله و عبد الله زمعه در وقت واحد بوده باشد
مدعی تناقض را چنانچه گذشت لازم که وحدت زمانه ثابت فرماید تا بجهت حضور و غیبت در وقت واحد
تناقض لازم آید درین ایام این دو قصه در دو وقت وقوع یافته و از جمع روایات واضح می شود که واقعه

روایت

روایت عبید الله مقدم بر واقعه روایت عبد الله زمعه است و این را تبر عابد و دلیل ثابت
میکنم اما اولا پس بهر آنکه در حدیث عبید الله مرویست که چون فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
پیام امامت نزد ابو بکر صدیق آورد و فاروق را گفت تو امام شو پس معلوم شد که هنوز
انکار از امامت عمر از النبی صلعم بتاکیدات مرقوم الصدر صدور نیافته بود والا خلاف پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم با اینهمه تشدد لازم می آید و هنوز مستبعد و اما ثانیا پس لفظ پیغمبر صلی
الله علیه و آله وسلم بروایت عبد الله زمعه که مجلسی نیز آورده و اتفاق محدثین طرفین بران
واقع شده مروا من یصلی بالناس است و آن مقتضی تقرر امامت ابو بکر صدیق قبل از صدور
این امر است و الازم می آید که حکم امامت فرد منتشر باشد وقد عرفت بطلانه علی
مذهب الفریقین بالجمله محو حیرتم که درین روایت دعوی تناقض چه معنی داشته
باشد یا خدایا مگر زعم مجلسی آنست که در روایات اهل حق بجز از یک بار نماز و آنهم بلفظ من
یصلی بالناس شرف نفاذ نیافته و این خبر را هیچ والی علاج نمی توان کرد فمن یهدیه
من بعد الله افلا تذکرون عجب از فاضل مجلسی که دعوی تناقض درین امور که با دنی
توجه بعد از تنزل و تسلیم آنچه نقل کرده و یافته در ابتدای آغاز نهاده مرتبط و منضبط گشت نمیاید و احادیث
کتب خود را که در هیچ بابی خالی از تعارض و تناقض نیست ملاحظه نمی فرماید حتی که فقط در تهذیب
باعتراف امام اعظم طوسی زیاده پنج هزار حدیث متعارض و متناقض در ابواب فقه وارد است
و آخر علمای کبار امامیه مستبعد بودن تاویلاتش لعن می نمایند کما عرفت فی صدر الاوراق
با اینهمه مجلسی علیه ما علیه حیا از ترهات خویش دامن نمی چیند و از هفوات سخیفه باتباع شریف مرتضی خامه
می گزیند عبارت امام اعظم او علی ما نقل صاحب الفوائد المدنیه این است حتی انه یا من
الفقه لا یسلم الا وجدت العلماء من الطائفة مختلفة فی مسائل منه او مسئلة
متفاوتة الفتاوی وقد ذکرت ما ورد عنهم علیهم السلام من الاحادیث

المختلفة التي تختص الفقه في كتابي المعروف بالاستبصار وفي كتاب تهذيب
الاحكام ما يزيد على خمسة آلاف حديث وقد ذكرت في اكثرها اختلاف الطائفة
في العمل بها وذلك اشهر من ان يخفى انتهى بالفاظه بلکه اگر تتبع نموده شود ظاهر گردد که عقیده
باری سبحانه وتعالی عما يقولون علوا کبیرا بزعم امامیه در احادیث اهلبیت علیهم السلام بغایت اضطراب
شدید است حتی که جسمیت او سبحانه بمعنی العیاذ بالله و تعیین عرض و طول شبر شبر و مانند آن
و بر جای بودن اعلی او و سفلش معاذ الله الی غیر ذلک من الکفر الصریح نیز مروی است
چنانچه در سابق اشارتی بآن نموده ام و بازهٔ اینکه صاحب شافی در حق هشام که او بهمه
کفر و ضلال از معتقدات وی بوده میفرماید کان من اجلة اصحاب الامام جعفر
الصادق علیه السلام وهو رضی الله عنه استفاد مسائل التوحید من حضرته علیه السلام
بالجمله بر اهل انصاف مخفی نیست که قول ببداء و مانند آن که در قرآن و حدیث وارد است
و انزا مجهول الکیف دانستن چیزی دیگری است تا اینکه تحسین آن از ائمه هدی بتزنیه کشیدن جا بجا مروی
بخلاف این کفریات که ائمه هدات باوصف اخلاق کریم و تکفیر و تضلیل ائمه امامیه معتقد فرقه مشبهه
بالجمله چون عقائد عصبیت و عناد بر بصر بصیرت علم الهدی و ثعلبی و جبائی و غیرهم تنیده شان تعقل و
تعارض احادیث هر عضوی ائمه راند بوده عوی آن ایشان را ادراک و شعور در روایات امامت
صدیق نمودند بعد از رد اجمالی بردعاوی متعنتانه ایشان میخواهیم که بمثالی از تعارض و تناقضها
روایات قوم که پیش از حصاد و خزانه خاطر محفوظ دارم برای نشاط سامعین و نظاره و انبساط
اولی الابصار اکتفا نمایم پس بدانکه اگرچه روایات شان نزول آیات سوره هل اتی
که در حق حضرت امیر و جناب سیده و حسنین رضی الله عنهم کثیر الشان در تفسیر اهل بیت و فرات بن
ابراهیم و مجمع البیان و تفسیر عسکری و علوی و صافی و بر دعالی دکاشانی و جرجانی و رازی و تالیفات
مفسری دانالی و شیخ و امثال آن مرویست مگر کسی سر خود را بدیوار حیرت خواهد زد و تقلید

مغلطه

مجلسی و جالسی و قدمای الشان البته حکم بوضع اصل آن هم خواهد کرد درینجا بعضی از ان اختلافات را
استطراداً و بعضی را بالذات ذکر کنیم نخستین اختلاف درین است که چون حسنین رضی الله عنهما بیمار
شدند و حضرت امیر و فاطمه زهرا و کنیز مذکور سه روزه نذر بنیت حصول شفا بر خود واجب گردانیدند
آیا این نذر بتعلیم و تلقین وجوه عرب از صحابهٔ کبار مثل صدیق و فاروق بود که همراه جناب مصطفی صلعم
برای عیادت آمده بودند چنانچه در کشف الغمه باظهار سر چمین بجارو و در مجمع البیان و دیگر تفاسیر است
یا فقط بگفتهٔ فاروق کما یظهر من تفسیر فرات بن ابراهیم یا بامر شریف آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم چنانچه از ظاهر جرجانی ظاهر می شود یا مضمون نذر بطور کشف و الهام در قلب منور
مرتضوی بخشید کما فی بعض الروایات التی رواها فضل بن شاذان اختلاف
دوم آنکه حسنین هم شریک این نذر بودند کما هو مدلول بعض الروایات التی
روی الشیخ فی الامالی فی المجلس الرابع والاربعین یا نه بودند چنانکه صریح از قرآن و بعضی
از احادیث بآن مشعر است زیرا که از ملاحظهٔ آن روایات ثابت میگردد که فقط سه قرص نان جوین بحصه
سه بزرگ هر روز پخته می شد و همین کس حصه های خود را در راه خدا میدادند اختلاف سوم
آنکه سه صاع جو از یهودی قرض گرفتند یا باجرت غزل صوف یا مزدوری آب دادن نخلستان که
از حضرت امیر از شام تا صبح اتفاق افتاد یا این سه صاع از عطیات نبوی بود که روزی برای زیارت
آنحضرت صلعم جناب امیر و فاطمه زهرا و جاریة الشان حاضر شدند و وقت رخصت هر یکی را صاعی از
طعام بخشید کما نقل فی البحار اختلاف چهارم آنکه جناب سیده در غزل صوف شریک
حضرت امیر بود یا نه مقتضای چند از احادیث اول است بلکه استقلال فاطمه زهرا علیها السلام
کما فی الامالی و غیره و منطوق روایات اخر ثانی اختلاف پنجم آنکه غذا در وقت افطار چه بود
مدلول اکثر آنکه هر سه روز سه قرص نان مذکور می بخشیدند و دیگر هیچ یا سه قرص را روزی بجناب پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند کما فی ترجمة المجالس و بعضی از احادیث بخلاف آن ناطق است

که حریره بود و فقط و جمعی غذای دیگر روایت می‌کنند چنانچه از تفاسیر و بحار الانوار ظاهر است و قناعت
اهل بیت علیهم السلام و عدم الف و انس ایشان بطعامهای رنگارنگ و غذاهای گوناگون و ضیق معاش
و ذکر معاد مقتضی همین است که از یک غذا بیش نبود و هرگاه خلفای ثلثه باعتراف اکابر علمای
طائفه کما یظهر من تصنیفات السید المرتضی مثل الشافی و بحار المجلسی بحال
زهد بسر کنند و داد ترفه و تلذذ ندهند و مردم آن زمان بمجاعه دو کاسه نان خورش و روغن فاروق
که در یکی سفیدی و در دیگری زردی بیضه ماکیان بود متغیر شوند چنانچه حجة الاسلام و صاحب
خیر الجاری فی امثال و در اسفار معتمده آورده اند فما ظنک باهلبیت النبوة اختلاف
ششم آنکه چون اول بار مسکینی بر دروازه آمد و از گرسنگی خویش خبر داد حضرت امیر سفارش
او بجناب سیده در اشعار نظم نمود چنانچه در تفسیر جرجانی و صحیفة المتقین است یا در نثر چنانچه در روایا
دیگر است اختلاف هفتم آنکه جواب سیدة النساء بر طبق سوال منظوم بود یا منثور
کما مر آنفا اختلاف هشتم آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم
شریک صحبت بود یا در غیبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم این ایثار و سخاوت بمنصه ظهور رسیده نقل
صاحب کشف الغمه و روایت فرات از زید بن ربیع التفات باول دارد و در روایت کتب دیگر نشانی
اختلاف نهم آنکه سه روز مسکین و یتیم و اسیر پیهم آمدند یا این واقعه جز از یک شب وقوع
نیافته حدیث جعفر در تفسیر اهل بیت با آواز بلند ندا رسید بلکه محبت و ذات سائلین جز یکوقت افطار
نبود و در روایت صاحب اقبال و غیر او که ایثار اهل بیت در شب بست و پنجم ذی الحجه واقع شد و نزول سوره
هل اتی در روز بست و پنجم این ماه است تائید آن میکند و احادیث دیگر اقتضای آن می نماید که در روز
اول مسکینی وقت افطار آمد و در روز دوم یتیمی حلقه بر در زد و در روز سوم اسیر سوال کرد و هر سه روز
مابین هر سه بزرگ هر قرص نان جوین می بخشیدند و بخوردن قطرات آبی قناعت می‌گزیدند
و حسنین را نیز گرسنه می داشتند اختلاف دهم آنکه ایثار مسکین و یتیم و اسیر

بر نفوس مقدسه بحجر و پختن حریره و غیره بود یا بعد از آنکه از نماز مغرب و تعقیبات فراغت یافته دستار
خوان کشیدند و خواستند که دست بطعام دراز کنند سنطوق بندی از احادیث مهلت است
کما فی امالی الصدوق و تفصیل بعضی عدم آن اختلاف یازدهم در مجیئت سائلین است یعنی
که این بزرگان از نماز مغرب و متعلقاتش فارغ شده بودند یا قبل از آن چنانچه مرویات بعضی از روات
دال بر آنست زیرا که طبخ غذا البته قبل از آمدن وقت مغرب خواهد بود کما هو مصرح
فی بعض الروایات للشیخ الصدوق پس بر تقدیر یکه بحجر و طبخ نخشیده باشند قبلیت آمدن
سائلین لازم آمد و آن منافی بعدیت است اختلاف دوازدهم آنکه ایثار محتاجین
بعد طبخ عجین بود کما هو المشهور یا قبل از آن چنانچه روایت ابن عباس در صحیفة المتقین است اختلاف
سیزدهم آنکه حضرت امیر هر روز سفارش یکی از مسکین و یتیم و اسیر روبروی جناب سیدة النساء
فرمایند کما فی الکشاف و چنانچه مطالعه امالی بر آن گواه است یا این سفارش یکروز پیش بود چنانچه
روایات دیگران بر آن ناظر است و قرینه عقلیه نیز مؤید آن اختلاف چهاردهم آنکه
جمعی مثل کاشانی نقل کنند که جناب فاطمه زهرا تا هر سه روز پنج قرص می‌پخت و ابتدا از عطای
جناب امیر می‌بود و دیگران یعنی هر چهار تن بدیدن سخای او تا آنکه نوبت بسفارش مرة بعد اخری
رسد و جناب فاطمه زهرا در روز سوم فرماید که دست من مجروح شده از آسیا گردانیدن و
جز یک صاع نزد من چیزی باقی نمانده و فرزندان از غایت گرسنگی بجان آمدند خداوندا تو ایشان را
ضائع مگذار کما فی منهج الیقین و دست از حصه‌های خویش برداشتند و روایات دیگر دلالت بر پختن
یا استقراض سه قرص و عدم شرکت حسنین دارد قبل زین اشارتی رفته و جناب فضه آن روزها
که فضه کنیز هر روز یا بر سبیل نوبت قوت هر روزه طیار می‌کرد اختلاف پانزدهم آنکه
بعضی از احادیث دال بر این است که حضرت امیر سه صاع جو را که بمزد آب کشی بهم رسیده بود در آسیا
کشیده بودند لیکن پاره اخبار آنست که خاتون جنت یا فضه کنیز در زحمت و مشقت بودند چنانچه

مرتضوی و قد عرفتها آنفا اختلاف شانزدهم آنکه طایفه گفته اند که از ثلث جو حریره
پخته بودند و مسکین را بالتمام بخشیدند پس از ثلث دیگر طعامی دیگر راست کردند و به یتیمی دادند باز ثلث
باقی را همان بخشیدند و اسیری را که از اهل شرک بود حواله فرمودند و معارضات این با تعاقب گذشت
و تازه تر اینکه جناب اقدس الهی هر روز حضرت جبرئیل ع را در لباس مسکین و یتیم و اسیر برای امتحان
پیغمبر فرستاد و قلیلی بران رفته اند که فرشته دیگر بود چنانچه از کتاب [illegible] و یا شند او دریافت
می شود و بر هر تقدیر ظاهر روایات کتب امامیه مثل تفسیر کاشانی وغیره که اسیر از مشرکین بود
جگر اهل ایمان را مجروح باشد و دعوی تلبس این ملائکه مقربین و تمثل ایشان بصور مشرکین نمک بر
جراحت می باشد اختلاف هفدهم آنکه دو روز متوالی بی طعام روزه داشتند
یا یک روز فقط کما هو الظاهر بعضی از روایات باول نظر میکند و بعضی بطرف ثانی اختلاف
هجدهم آنکه طریق ایثار چه بود بعضی گویند که هر سه تن در یک وقت بخوف و خشیت الهی دست از
طعام برداشتند و بعضی باین ترتیب رفته اند که اول حضرت امیر تحقیقا باز جناب سیده باز کنیز ایشان
مسماة بفضه تقلیدا و از روایات قومی از قدمای امامیه بثبوت می رسد که موثر جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم بود و حضرت امیر درین ایثار امتثال آنحضرت نمود و همچنین جناب سیده کما نقل
المجلسی فی البحار و از تقریر جمعی دریافت میشود که مقصود اهلبیت بخشیدن قرص اول بود چون سائل بمنقبت
و دعای این بزرگان متوجه شد خواستند که مکافات دعا او بکنند لیکن معلوم نیست که بعد از یافتن
نان سوم سائل دعا کرده و منقبت ایشان کما هو الظاهر بیان نموده یا این بزرگان او را منع
فرمودند اختلاف نوزدهم آنکه آنچه بمسکین و یتیم و اسیر عنایت فرمودند همان
قرصهای نان جوین یا حلوا وغیره بود که بهر حال در خانه پختند کما فی اکثر الروایات
و همچنین بعضی از احادیث بحار و تراجم آن است که ثریدی بود که بضیافت از خانه [illegible] سید
اختلاف بیستم آنکه [illegible] سائلین ترتیب قرآنی بود کما هو المشهور یا بعنوان دیگر مثل تقدم

یتیم بر همه جنانچه بر ناظرین بحار وغیر آن مستتر نمی ماند که حضرت امیر حصه خود را که از خانه حذیفه وسلیمان
شده زنی را در اثنای راه حواله کرد تا یتیمان خود را خورانند و در وقت محبت مسکین نیز وجناب فاطمه زهرا
علیها السلام مشابهت مرتبه ایثار ارشاد فرمود تا جناب سیده از حصه خود درگذشت همچنین خادم آنجناب چون
اسیری تضرع وزاری نمود **اختلاف بست و یکم** آنکه بنص حدیث راوندی حضرت خاتم
المرسلین صلعم با امیر المومنین برای طلب قوت بباغ مقداد قبل از ورود آیات کریمه تشریف برده
کما سیجیء ان شاء الله تعالی و روایت تفسیر فرات وغیر او دال برین است که حضرت امیر تنها
بعد نزول آیات فورا آنجنابه بعضی از انصار قدم رنجه کرد و دیناری بر سبیل قرض از وی رجوع
او نصف مال خود را بر آنجناب حلال فرمود وحضرت امیر فقط دیناری بطور مذکور گرفته در اثنای راه
بمقداد بخشید بحکم آنکه وی از چار روز گرسنه بود و تخالف این روایات با همدیگر کالشمس فی
رابعة النهار است زیرا که اول این قبلیت و بعدیت البته ممتنع الاجتماع است کما لا یخفی دوم وجود
گرسنگی مقداد از مدت چار روز با وصف آسودگی او با تمامی اهل وعیال از انبار خرمای اصحاب
نبوی صلی الله علیه وآله وسلم که بر طبق مثل مشهور هم خرما و هم ثواب بود هرگز معقول نمی شود مستبعد
بلکه محال است که این قسم عدالطیف را که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بسبب وفتنه یا حقا نیست فرمایند
نخورند و از گرسنگی جان بسلامت نبرند سوم استقرا ضی مرتضوی لعبة ابتهاج خشمی وسبب
آسودگی تمامی اهل بیت بلا ضرورت ملجئه ذهن نشین نمی گردد وجه چیست که آنگاه وسعت رزق تا چند روز
برای این بزرگان بلکه همسایگان ایشان نیز از احادیث اصح بشود کما هو منقول فی البحار
والطرائف کلابن طاوس علی ما قال الاردستانی **اختلاف بست و دوم**
آنکه جبرئیل امین بعد از آسودگی اهلبیت سوره هل اتی بر جناب محمد مصطفی صلی الله علیه وآله
وسلم نازل نمود یا در همین اثنا که او گرسنگی وبیقراری آل برحق مشاهده نمود ایشان را دید
در حدیث اول است ومفاد برحق ثانی **اختلاف بست و سوم** آنکه حدیث یکبار است

خیر الانام علیه و علیهم التحیة و السلام و فضله کثیر بخوردند و سیر آسودند جبرئیل علیه السلام از دار السلام
آورده بود یا از مشقت خود و جد و جهد تمام مثل نان جوین تحصیل کرده بودند بمقتضای بعضی از روایات
که در تفسیر صافی است امر اول است و بفحوای روایت قطب الدین راوندی در کتاب بعد که آنکه
جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز در آن ایام از چهار روز سنگ بر شکم مبارک بسته بود پس
با جناب مرتضی به باغ مقداد تشریف فرمود و چیزی از خرما در آنجا نیافت پس ارشاد نمود
که ای علی این سبد را بگیر و بسوی این درخت خرما برو و اشاره نمود بیکی ازین درختها و بگو که
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میگوید از تو طلب میفرماید چون پیام بدرخت رسید میوه دار شد و حضرت
امیر چید و نزد آنحضرت صلعم آورد باهم تناول فرمودند و برای مقداد و اهل و عیال او و حسنین و فاطمه زهرا
علیهم السلام آوردند اختلاف سیم است و چهارم آنکه سوره هل اتی بعد خوردن مائده
منزل من السماء بود یا قبل از آن بر شق اول بلا مهلت بود یا بعد از آنکه امام حسین موجب
زوال این نعمت عظمی و عطیه کبری شد تفصیل این اجمال و توضیح این مقال آنکه چون آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم حسنین را که از مزید گرسنگی بجان آمده بودند متغیر یافت و بحث ملول
شد حضرت جبرئیل بلا مهلت در رسید و قابی مرصع پر و یاقوت پر از ثرید عراق الطریق بطور
ارمغان آورد که رائحه آن رواج بازار مشک و زعفران می شکست و از لطافت ذائقه آتش
بهترین انواع طعام و بیاپیدگان خجلت می نشست پس همه بزرگان باتفاق خوردند و بخوبی
آسودند و لقمه از آن کم نشد تا آن حال امام حسین از خانه بیرون برآمد و پاره از آن با خود
همراه داشت زنی یهودیه بعد از استشمام آن زبان بسوال گشود امام حسین دست دراز کرد
تا پاره عراق را در دهنش گذارد که بیکبار حضرت روح الامین بسرعت تمام دررسید و آن
استخوان را از دست او بستد و قاب را بآسمان برد جناب ختم المرسلین صلعم فرمود اگر حسین اینچنین نمی
کرد بهره ازین نعمت عظیمه باوصف آسودگی اهل بیت تا قیام قیامت نیز در ایشان باقی ماندی پس آیات

خرما یا قماش سیب و خربزه بود که بمعجزه نبوی در صورت خود ظهور نمود یا دکم و اثر بحث و تصحیح تر می‌شود
و مقصود این فضل که قطع ماده فاسده تقریر ثمانین است یعنی شریف علم الهدی که بر نقل فاضل شوشتری
در مجالس المؤمنین هشتاد هزار مجلد از منفردات و مصنفات و محفوظات بعد از وفات خویش در کتبخانه
یادگار گذاشته و زندگی هشتاد سال یافته و کتابی از مصنفات اوست که بنام ثمانین ملقب ساخته
از دست محروسین ناچار بعد عاگر اهم و لقبه اخلاط ردیه و الحجره سوداویه ظلمانیه او را زائل نمائیم
و گوییم که آنچه شریف مرتضی گفته که بر تقدیر عدم عزل ابوبکر وقوع اختلاف در قرات
آنحضرت صلعم که از ابتدای تلاوت ابوبکر بوده یا انتهای آن بمعنی میگردد جوابش آنکه اگر مراد از
آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دران نماز خود امام شده و ابوبکر صدیق را بجایش برقرار داشت
چنانچه از روایات منقوله مجلسی در بحار و اصح بر است مذهب اکثری از محدثین و متقدمین همین است
و رئیس الحفاظ شیخ شهاب الدین بن حجر عسقلانی و عینی و ملا علی قاری و دیگر بزرگان از محققین تصحیح آن کرده اند
و تایید ان هر دو احمد نیز مسلم است لیکن ازین امر سلب امامتش بر اصحاب لازم نمی آید و مخفی نماند که
مقصود اهل سنت عموما و خصوصا از ذکر اخبار نماز ابوبکر صدیق اینمعنی نیست که امامت او معاذ الله
برای جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم ثابت نمایند چنانکه حضرات امامیه از ذکر فضائل مقصود
و دلائل امامتش پیش نظر دارند و این مکنونات قلبیه ایشان آخر بر صفحات السنه محدثین و رواة
و مفسرین جلوه ظهور می یابد کما عرفت عوجها سابقا بالجمله مدعای قدمای امامیه از روایت
خروج شریف نهاده یا بین الرجلین که سلب امامت صدیق برای سایر اصحاب است ثبوت نه پیوسته آنچه
به ثبوت رسید که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صدیق را باز پس کشید و خود امام شده و تکبیر میگفت و ابو
تکبیر او مردم بر افعال شریف اطلاع می یافتند با مدعای امامیه ربطی و نسبتی ندارد و حقیقه مؤید مدعای اهل
سنت است که آن نیابت ابوبکر صدیق است و اگر مراد آنست که صدیق را معزول فرموده از آن باز
تقریر امامتش بر سایر اصحاب نمود پس تکذیب احادیث صحاح است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم صحیح رد

در مرض

دوشنبه پرده برداشت و از مشاهدهٔ امامت صدیق و اقتدای اصحاب بعقب او و اتفاق کلمهٔ اسلام
خوش وقت شد و تبسم کرد و بحال رفت هرگاه علاوه بران تعین امامت صدیق قائل شد و این قصه در اکثر
چنانچه از شروح صحیح بخاری واضح می شود و قال الشیخ جلال الدین السیوطی فی التوشیح عند قول
الراوی عن یسار ابی بکر وقد اختلفت الروایات هل کان النبی صلی الله علیه وسلم
فی هذه الصلوٰة اماماً او ماموماً فمن الناس من جمع بالتعدد ومنهم من رجح
روایة انه کان اماماً لان ابا معاویة احفظ فی حدیث الاعمش من غیره ولابن
ماجه فاستفاد النبی صلی الله علیه وسلم القراءة من حیث انتهی ابوبکر رضی
این تقریر باصل مطلب چگونه بر ایشان وارد خواهد شد چه اقصای او اینکه گفت که وقوع اختلاف در
ابتدای حرکت و انتهای آن در وقت دیگر بوده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آن زمان امامت فرموده
و در وقت دیگر ابوبکر صدیق امامت نموده و تحقیق آنکه درین مقام که علمای اعلام امامیه عزل صدیق از امامت
بفحوای بعضی از افادات مجتهدین امامیه رساله مصنفه متقدمین قول بزرگان شیعه در شده سبب
خیر که خدا خواهد خمیر باید و دکان شیعه شکست است و دلیلی دیگر برای امامت افضل الصدیقین
رسید پس باین سلسبیل النجاة انکه مجلسی خاتمة المحدثین شیعه انچه گفته دلیل نیست که با امامت ابوبکر
امر نبوی از ارتضا پذیرفته بود چنانچه بتفصیل در نسخ قدمای امامیه مثل شرح نهج البلاغه امر دعوی
عزل صدیق می نمایند و بسیاری از محدثین ما کفته این عزل را مثل و اقعه فرستادن ابوبکر صدیق
برای تلاوت سورهٔ برات پیدا شد و میگویند که مقصود جناب پیغمبر علیه الصلوة والسلام از امر و الابابکر فلیصل
بالناس تصحیح خلیفه اول بود کما یلوح من البحار ایضا پس یافت شد که صدور امر مذکور بر جای
خود ثابت است اکنون بدلیلی که زوال این امامت از ابوبکر صدیق در شدت مرض آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم نماید ثابت باید کرد نه در وقتی که آنجناب را خفتی از مرض بهم رسید و باستعانت اصحاب
تشریف آورد و الی تیسیر لاحد منهم کائناً من کان چه دانستی که مخالف با وصف کذب و افترا که

از ذاتیات مذهب وست در اثبات امامت حضرت امیر وقت اشتداد مرض تشیر وند سپر افکنده
بحیثیتی که شریف مرتضی در سخن سازی خویش چنان منهمک شد که امور بدیهیه که درین فصل یاد کردیم نزد او
حکم امور نظریه پیدا کرد با وصف لغزشها و اغلاط بی انتها درین بحث واضح قطع النظر عن اغلاط
و هفوات وقعت فی کتابه المسمی بالشافی کادت ان تکون غیر متناهیه حضرات امامیه او را علم الهدی
لقب داده اند بلکه این تهمت را بذمه جناب امیر المؤمنین نهاده اند کما مرت الیه الاشارة و یدل علیه ایضا
کلام الفاضل التستری فی مجالسه من بعد التماس است که اگر سامعین و ناظرین اوراق این
تشنیعات ابرو ترش کنند و سرکه بر رو مالند و از ملاحظه تقریرات فقیر بتقلید صاحب صوارم نیابند
که چنین فاضل جلیل القدر عظیم الشان رفیع المنزلة منیع المکان را بسفاهت نسبت کردن استیصال
انصاف نمودن و راه اعتساف پیمودن است چه از کلام یافعی و جزری و امثال ایشان از اکابر
سنیان علی ما نقله المجالسی ظاهر میگردد که ریاست علوم ادبیه و حدیث و تفسیر و دیگر فنون از فقه و
اصول بذات اش منتهی میشود و در وقت خویش مروج مذهب شیعه بوده و اجماع ایشان بر جلالت
قدر و رفعت ذکرش انعقاد یافته فقیر کم مایه بجوابش خواهد گفت که هرچند استغاثه مومن
جالسی بر تظلم و فریاد مقلدین او از سهام تشنیعات علامه دهلوی نور الله مرقده و این هیچمدان
درباره شریف نمائی و درباب الرای لغایت متین و استوار مینماید بلکه قلوب ناظرین و سامعین میرباید
لیکن بعد اندک غور و امعان تلاوت آیه کریمه وَاِنَّ اَوْهَنَ الْبُيُوْتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوْتِ
در حق شان می شاید و بعنایت ایزدی و توفیقات علوی هرگز محتاج آن نیست که احدی از متکلمین اهل
سنت در ابطال آن بر خیزد بلکه بمجرد نقل عبارة قدیم فاضل جزائری در کتاب الانوار النعمانیه
از هم میپرد و این موقوف بر بیان قصه ایست که طول و عرض بسیار دارد لکن بکمترین خلائق
عادت مستمره خویش مختصر آنرا درین مقام می آرد بدان که علم الهدی و قوم لعلت انکه شیخ المشائخ
یعنی صدوق امامیه که استاد الاستاد اوست قایل بسهو جناب خاتم النبیین در بعضی از نمازها است و

طعن و تشنیع و تجهیل و تحمیق را از حد گذرانیده حتی که او را در عبارات خود ملحد و زندیق و ضعیف العقل و مخبط و مختل الحواس قرار داده و هیچ دقیقه از بحرمتی و رسوائی او فرو نگذاشته فاضل جزایری در کتاب مذکور از جانب ثمانینی لب معذرت میکشاید و در بره التطهیر ذیل وی این کلمات بر نقل ثقات میفرماید

إنّ تشنیع السیّد علی الصدوق لیس من عدم علمه بجلالة الصدوق أو أنّه یعتقد فیه ما نسبه الیه ولکنّه من باب تغلیظ المجتهدین بعضهم بعضاً حتی انهم ربما رأوا تجهیل من خالفهم من أهل مذهبهم فی مسئلة من الفروع بل تفسیقه والتکلّم فی عرضه ونسبته الی الجهل والخبط فی العقل من الملازمة الواجبة حتی لا یقلّده أحد فیها وان کان ذلک المخالف فی تلک المسئلة محقّاً عند نفسه بل فی الواقع وقد شاهدنا مثله من بعض مشایخنا المطهّرین من الأغراض الدنیویة الی أن قال والّا فالمرتضی والمفید ینقلون عنه الأخبار ویعتمدون علی روایاته للآثار انتهی مختصراً یعنی تقبیح و تشنیع سید بر صدوق از این جهت است که شریف ثمانینی او را جاهل و مخبط دانسته و ملحد و زندیق اعتقاد کرده بلکه این طریق در مجتهدین امامیه از قدیم الایام رائج و معمول بوده که یکی مردیگری را در مسائل فرعیه جاهل و کودن میگفت و هیچ دقیقه تذلیل فرو نمی گذاشت بلکه تفسیق هم می نمود و این امور را از ضروریات و واجبات اعتقاد میفرمود تا کسی تقلید آن شخص نکند و در کید و کول و گرفتار نشود اگرچه آن شخص مخالف در مسئله متنازع فیها نزد خود بلکه در واقع بر صواب و مستقیم او بر خطا باشند چنانکه بعضی از اساتذه خود را با وصف تدین و اجتناب از اغراض دنیویه دیده ام که وقت تشنیعات این قسم کلمات میگفتند و اگر مقصود شریف ثمانینی این معنی نبودی که من گفتم لیکن استاد او یعنی شیخ مفید چرا اخبار ائمه را از شیخ المشائخ که نزد ایشان زندیق و ملحد گردیده بود روایت می کردند انتهی بلخصه پس معلوم شد که امامان و پیشوایان خود را وقت تغلیظ باین الفاظ معلومه یاد کردن منافی اعتقاد جلالت قدر نمی باشد

اعتقادهای امامیه درباره توحید باری تعالی که سابقاً و لاحقاً باخذ آن اشارتی نموده‌ام ناگفتنی
است و حال عمل معاد که گناهان شیعه فرق دیگر را در شکنجه عذاب شوند و غافلان محض بعقاب رسند
بر زبان نیاوردنی باقی ماند نبوت و آن بجز صور خیالیه و معتقدات مجتهدان امامیه کمتر از مرتبهٔ ولایت
و امامت است کما مر فلا نغفل **قوله** چنانچه بزرگ اسلام را دیدت میگویند الی آخره **اقول** بسیاری
از احادیث کافی که نزد امامیه در صحت و عدم وقوع تحریف در ان بهتر از قرآن است بر خلاف
این دعوی واقع است چنانچه بر ناظرین مفتاح مخفی نیست و بحمد الله که مامورین باظهار حق خود
بنص صریح فرموده‌اند که اعتقاد بامامت از ضروریات نیست پس حمل احادیث بر کذب یا قرار اصول
از جواز ندارد و اگرچه شارحین هو سها بخشند خرافتها گفته باشند در هم مقام بر اجمال اکتفا ساختم و تفصیل
مطالب از آن نپرداختم که دفترهای طولانی در آن فائق خواهد کرد و ناظرین و سامعین بسبب قصور همت ملول
خواهند شد **قوله** غرض ما نیست **اقول** مولف رساله عبارتی که از فتح الباری و شرح کرمانی در ابتدای افادات
خویش قلمی نموده اثر از معنی در آن نبوده که از جمله احدثوا بعدک ارتداد شرعی مراد است و جمله لم یزالوا
مرتدین علی اعقابهم مرادف آنست و در بحر حیرت و امواج فکرم که چون جواب کواکب دراری و صاحب
فتح الباری اشارةً و صراحةً در همان عبارت ارتداد را بر ترک حقوق و تقصیر در واجبات محمول کرده
باشند از احداث ارتداد شرعی چگونه مراد توانند گرفت و لم یزالوا مرادف آن چگونه قرار توانند
داد و بر فرض محال اگر این هر دو بزرگ بجای دیگر تصریح بخلاف این امر کرده باشند بی نوشتن عبارات
شان کلام در ابطال این مطالب کردن و بعموم خویش گوی سبقت از میدان مناظره بردن
خارج از آهنگ قانون تصنیف و تالیف است بالجمله اگر مراد از عبارت کرمانی و عسقلانی همان
عبارت است که در صدر رساله مرقوم شده پس دلالت آن بر آنچه مولف فهمیده ممنوع است
لا بد لهم من اقامة الدلیل و اگر بنیاد این قیل و قال بر عبارات دیگر است پس نقل کردنش از شرح
کرمانی و غیره بسیار ضرور است تا اهل بحث و نظر در آن غور و فکر نمایند و دریابند که بر طبق زعم مولف هست

یا بنده و غالب همین است که در فهم عبائر بزرگان مرقوم الصدر در مغلطه ها گرفتار شده یا نسخه شرح
کرمانی و عسقلانی نزد او مستقیم نیست کما اعترف به **قوله** و اینکه از ما احد نوال **اقول** درین
نزدیکی بخوبترین وجوه دریافت شده که ادعای صدق احداث خلافت خلفای راشدین که باعتراف
جناب امیر در نهج البلاغه مؤید و موعود من الله بودند بدیهی البطلان است و شگفت تر
آنست که این دعوی بر اصول مقرره اهل سنت نماینده معاذ الله من تلک الهفوات علاوه
دعوی ترتب ارتداد شرعی بر غصب خلافت امیر المؤمنین و مخالفت او که از خلفای راشدین بر
زعم مخالفین صدور یافته نمودن بلکه راه تکفیر و لعن کسی که خلفا را مسلمان قرار نمودن چنانچه
از بحار ظاهر است و قائل باسلام آنها بودن و وقت دار و گیر از الجاءات اهل حق ازین دعوی
فرار کردن و باراده تبدیل اخلاق حسنه سنیه از لفظ ارتداد بافشردن با همه گر متناقض است
وقد عرفت تفصیل ما ذهب الیه اکابرهم فیما سبق با آنکه باعتراف شیخ علی در شرح تجرید نجات
خلفا از عذاب بلکه بدخول ایشان در فردوس مصداق جنات تجری من تحتها الانهار قائل
می شوند مع ذلک دعوی موافقت از قبیل بناء فاسد بر فاسد است زیرا که بنیاد وش بر آنست که صاحب
نهایه صحابه کبار را مورد مرتدین علی اعقابهم قرار داده و جفاة اعراب را از دائره این ساخته
اخراج کرده وهو مما لا یرضی به العقل السلیم کما مر و ستسمع له زیادة البیان
والتقریر عند قول المؤلف النحریر کما نص علیه ابن الاثیر و بر تقدیر تنزل بر جا
خود مقرر است که اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال لیس با وجود احتمال صحیح در عبارت صاحب نهایه
که تقریرش در سابق مذکور شد از استدلال ایشان نامی و اثری پیدا نیست **قوله** و نیز اگر بخاطر کسی آید
اقول عبارتیکه از نهایه نقل فرموده با وصف حذف بعضی از الفاظ تبدیل بعضی به بعضی دیگر
همدران واقع است اول تصحیف آن حرف ثم من بعد در آنچه از عبارتش فهمیده قیل و قال کثیر
بدانکه لفظ او اه بعد لفظ جانبیا از قلم ساقط شده و لفظ جانبیا بمعنی غمار اجانبیا مقابل خذ اهبار قهم

کرده و علامت همزه که از یا مبدل است بران نوشته من بعد لفظ یقتص را که مشتق از اقتصاص بمعنی
قصاص گرفتن است در مواد دیگر برده چون عبارت صحیح شد اکنون میگوییم که منکر مقابل معروف
است و معروف بمعنی نیکی و آن عام است از واجب و مندوب چنانکه در نهایه مذکور تصریح بدان
واقع است پس مقابلش که منکر باشد نیز اعم است از آنکه مکروه باشد یا حرام و گناه صغیره باشد
یا کبیره آری قرائن عبارات و الفاظ را باید دید و بر مناسبات آن حمل باید کرد ازین است
که جمعی از شارحین شفای قاضی عیاض هم برین تعمیم تصریح کرده اند کما لا یخفی فان اراد
بعدم صدق هذا المعنى على الارتداد انه لا يصدق على منكري الزكوة مثل المالك
وغيره فهو مخالف لما نطقت به اخبار الفريقين وشهدت عليه آثار الطريقين اذ
انكار الزكوة الذي صدر من هؤلاء على ما عرفت سابقا كما انه ردة ورجوع عن الامر
الذي كانوا عليه كذلك احداث في الدين وابتداع في ملة سيد المرسلين لانه
لم يكن معروفا في الكتاب ولا في السنة ولا اجماع الامة فكل واحد منهما قريب من صاحبه
باعتبار المعنى بل يصدق كل منهما على الآخر فمن يدعي عدم صدق الاحداث
على هذا الارتداد كيف يدعي الانصاف لنفسه بين ايدي الاشهاد وان اراد بعدم
صدقه انه لا ينطبق على من اختار الكفر البواح مثل عبادة الاصنام وارتكب
الشرك بعد توحيد الملك العلام فيرجع حينئذ الى الاتفاق **قوله** نیز در بعض
طرق آه **اقول** ما جرای عجیب است که مولف غیر از ادعای استبعاد دلیلی و برهانی بران قائم
نمی تواند کرد مخفی نماند که انکار زکوة بلا ریب خبر دار از افراد تبدیل و تغییر است واین خود بله و صبیان هم توانند
فهمید که اگر زید در زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم زکوة میداد و بعد آنجناب موقوف کرد یا فرضیت
را ببعضی از وجوه ضعیفه انکار نمود البته بروی احداث و تبدیل و تغییر همه صادق می آید و همچنین اگر زید
از اصل اسلام رجوع کند معنی تبدیل نیز شامل است تحقیقا للمعنی العموم فکیف که ورود لفظ تبدیل و بعضی

از طرق ولیل عدم صدق احادیث بر ارتداد باشد عجب است که قریب بعید نامند و برین کجروی
نام انصاف بانند فان کان الانصاف هذا فالظلم والاعتساف ماذا **قوله**
بلکه بصراحت دال است الی آخره **اقول** با آنکه گفته ایم که دلالت بر تبدیل ساختن امری که قرار یافته
بود ندارد زیرا که امر زکوة و فرضیت آن و اخذ صدقات امری بود که در ملت اسلامی بلکه به
ادیان سابقه هم قرار یافته بود جفاة اعراب آن را تغییر و تبدیل ساختند و بمجرد استماع خبر
وفات شریف سر دو غا و دغل باختند چنانکه نقلش از مجمع البحرین گذشت مقام حیرت
و استعجاب است که این امور را حضرت مؤلف بر طاق گذارد و بدعوی منحصر بودن امر تغیری در
خلافت بلافصل مرتضوی سر بر دارد و این مقدار هم بدانش نخلید که دعوی قرار یافتن خلافت
جناب امیر بعنوانیکه میان شیعه و سنی محل تنازع است آقا دلیلی زینهار نیافته است
و حقیقة الامر این است که چون ضعف و رکاکت ادله طائفه خویش بر امامت بلافصل جناب
امیر یافته اند اشاره بدلیلی هم نمی کند تا بصراحت چه رسد از ینجا واضح تر شد که بنیاد تقریرش
اکثر فاسد و بنای تحریرش غالبا کاسد میباشد **قوله** و از انجمله تصریح دال است الخ **اقول**
کسیکه حدیث حوض را بر اهل ارتداد و کفر منطبق میگرداند و جماعتی را که نزد محققین در کمال فسق صحابت
بودند بارتداد شرعی متصف میداند تواند گفت که درین حدیث خطاب سرور عالم صلعم ببعضی از
اصحاب است اگرچه از کبار مهاجرین و انصار نباشند یعنی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را از
ایشان خوف ارتداد بحکم لا تصور الضلال بعد الهدی حاصل نبود الا تنافس دنیوی که از بعض
اصحاب واقع شد کما قال بعض العلماء و این خطاب مخصوص دلالت بران ندارد که احدی از امت
حتی که جفاة اعراب و من نجد و حذوهم نیز مرتد نشوند و منتهای کار جز تنافس چیزی دیگر نباشد
مقصود فقیر ازین تقریر آنست که ارباب نظر بخوبی دریابند که مؤلف رساله بر الزام شان
هم قدرتی ندارد و مقلدین فاضل کرمانی خواهند گفت که تنافس دنیوی زیاده ازین چه

خواهد بود که از مالک بن نویره و اتباع و اشیاع او از مقصرین حقوق و مبدلین امور سرزد
نه بلکه بروایات سابقه مقصود ذاتی و مطلوب اصلی این گروه دین فروش دنیا خر همین رغبت
دنیا و دوستی زر بود که زکوة ندادند و عهدیکه در وقت اسلام درباب زکوة و جمع و تفویض
صدقات بستند بمجرد علم بوفات سرور کائنات صلعم کما یدل علیه استدلالهم بالکریمة اعنی
خذ من اموالهم صدقة بشکستند اینهمه بالبداهة الاولیة تنافس دنیوی بود بلکه احداث و ارتداد
بالمعنی المعلوم نیز بود و ازینجا مانند تباشیر صبح صادق بر منصهٔ ظهور جلوه گر نمود که قول مؤلف هرگاه
از احداث ارتداد مراد نباشد لامحاله امر خلافت خواهد بود که خلفای راشدین بغصب آن پرداختند
باطل محض است اول باید که دلیل بر حصر اقامت نماید باز باین مزخرفات لب کشاید **قوله** و مع هذا
الخ **اقول** هرگاه بر عدم وقوع شرک این نص موجود باشد پس تضعیف جواب فاضل کرمانی و عسقلانی
و ستایش جوابیکه خود مؤلف بتحریر آن مبادرت فرموده و بعضی از مقدمات دران افزوده
برجای خود نباشد والحمد لله علی ذلک **قوله** هرگاه از احداث الخ **اقول** اگر مراد از ارتداد
رجوع از اصل اسلام است پس بر تقدیر شارح کرمانی و صاحب نهایه و مجمع البحار البته مراد نباشد
لیکن لازم نمی آید که امر غصب خلافت مرتضوی که معاذ الله بزعم امامیه از خلفای
ثلثه بظهور آمد خواهد بود زیراکه تنافس دنیوی منحصر در غصب خلافت نیست کما عرفت
لانطباقه علی من ینکر الزکوة مستدلین بالقرآن قائلین بان فرضیتها
مختصة بزمان سید الانس والجان ولا یخفی ان عذاب النار لهؤلاء المعاندین
من اهل البغی والعدوان ینبغی کما یدل علیه صحاح الاحادیث بل نصوص
الفرقان **قوله** اگر کسی آه **اقول** دلالت صریحهٔ این حدیث بر غصب خلافت مرتضوی مخدوش
و ممنوع است چه احتمال دارد که این حدیث در مخاطبهٔ زمرهٔ انصار صدور یافته باشد چنانکه
مؤلف ایضا بزعم خواهد گفت که خطاب لا تدری ما احدثوا بعدک مخصوص بجناب صدیق

وابتاع

داتباع و اشیاع اوست وحال آنکه مؤلف در مقام مشار الیه مستدل است اختراع احتمال دیگر را
کفایت نمی کند بخلاف مصنف این هیچمدان که توجیهی و معنی بیش نیست پس مقصود ازین حدیث آنکه
ای گروه انصار چنان بینماید که از شما حرص بر امارت و خلافت صادر خواهد شد و این حرص در امارت
و خلافت که خاصه منصب قریش است موجب ندامت در روز قیامت خواهد بود و همچنین واقع شد
که گروه انصار بعد از واقعه سید الابرار صلعم در سقیفه گرد آمدند و خواستند که سعد بن عباده را
بر مسند امارت نشانند و بحمد الله که انصار بعد از غفلت و لغزش خویش دران روز که
نمونه روز قیامت بود که بمصداق إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ
كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ
سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى بودند بساحل هشیاری رسیدند و بمجرد ایقاظ جناب
افضل الصدیقین و تنبیه فاروق اعظم متنبه گردیدند پس حدیث مذکور مثبت خلافت خلفای
راشدین باشد نه مبطل خلافت ایشان رضوان الله علیهم اجمعین **وایضا** بر اصول امامیه محتمل
که جناب امیر و بعضی از اتباع و اشیاع او مراد باشند که شب هنگام بر سواری الدل جناب
فاطمه زهرا و حسنین را در بدر گردانیدند و با وصف وصیت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
که بار با بصبر و سکون امر فرموده خواستند که بتفریق جماعت و شق عصای مسلمین مشغول شوند
و این قسم احادیث که دران تحذیر از حرص علی الامارة مذکور است در کتب فریقین مروی و مسطور
چنانچه بر ناظرین مجلدات بحار الانوار مخفی نیست و چون معاذ الله بر روایات امامیه از جناب
سیده هم ترک وصیت بجهت صفت مصارعت با عمر فاروق واقع شد چنانچه روایت مجلسی
در بحار بران شاهد است و از انجاست که در مجمع البحرین میگوید وَمِنْهُ حَدِيثُ فَاطِمَةَ ع
فَأَخَذَتْ بِتَلَابِيبِ عُمَرَ فَجَذَبَتْهُ إِلَيْهَا انتهی و هم ترک تقیه لفظ بنت الفاطمة ع
قدر حسبان است حاشا جنابها عن ذلک **و نیز محتمل است** که اکثری از مقبولین امامیه

مراد باشند که سر بر آورده شدند و بر وقت موعود نیز و جناب امیر شرف حضور نیافتند و مصداق
خاص حقیقة شدند کما فی البحار و سیجیء تفصیله ان شاء الله تعالی و جلش غیر از کاسه لیسی خلفا و حرص
امارت و قضای دمشق و حکومت کوفه و بصره چیزی دیگر نبوده باشد و بر عاقل تیز هوش مخفی نیست
که اگر کسی تصفح و تفحص کند در کتب حدیث اهل التشیع بلاشبه احادیث خواهد یافت که دال بر تحقیق
خلافت خلفای راشدین است و این معجزه نبوی است که بر امر مستقبل متنبه کردند و بحمد الله تعالی
و بدیعی آن عالمی را فرا گرفت و موجب بصیرت اولی الابصار و باعث کعوبت و سرزنش بلکه
استیصال مفسدان روزگار گشت چنانچه روایات کتب معتمده محدثین ایشان قبل ازین
بر زبان قلم تفویض یافت و تازه تر اینکه فاضل کاشانی در خلاصة المنهج و صاحب تفسیر
علوی در ذیل تفسیر آیت کریمه یا ایها الذین امنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ
جاءتکم جنود فارسلنا علیهم ریحا و جنودا لم تروها و کان الله بما تعملون بصیرا
که بغزوه خندق تعلق دارد می نویسند که حضرت خود هم در کشیدن خاک و بالا آوردن از مغاک
شریک اصحاب بود و دعا در حق ایشان میفرمود که اللهم ان العیش عیش الاخرة فاغفر
الانصار و المهاجرین و درین اثنا سنگی در غایت صلابت پدید آمد آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم را خبر کردند تیشه بدست گرفت و بر سر سنگ زد دو دانگ آن بشکست و نوری
بجست گفت الله اکبر مفاتیح شام بمن دادند نوبت دوم دانگ دیگر شکست و نوری دیگر
ظاهر گشت فرمود بلاد یمن بدست من دادند سوم بار تمام سنگ را در هم شکست گفت الله
اکبر ممالک فارس بقبضه اقتدار من رسید منافقان میگفتند این مرد خلق را بازی
میدهد چه امروز از ترس دشمن خندق میکند و بفتح فارس و شام و یمن وعده میکند انتهی عبارة الکتاب
الثانی مختصرا همچنین صاحب مجمع البیان و مفسرین دیگر بطرق متنوعه و اسناد مختلفه این قصه را
وارد کرده اند پس معلوم شد که روایات شیعه بر ثبوت این واقعه دالست و اردو احدی انجا

انکارش

انکارش نیست و درینجا حکایتی عجیب طولانی است که مفادش بعبارت
موجز ادا می شود و آن اینست که بعضی از مدعیان علم و فضل در وقت ذکر این روایات بعضی را احادیث
که ظاهرش دلالت بر منافت اصحاب دارد چنانکه گذشت و محصل بعضی تشبیه مخاطبین بنی اسرائیل
است بحثش کردند گفتم اگر این احادیث که مجلسی هم بطرق متنوعه و دیگر اساطین شیعه باسناد خویش
در بحار و غیره آورده اند دلالت بر بطلان خلافت خلفای ثلثه کند خلافت حضرت امیر بطریق اولی
برهم شود و امامت یازده امام که بران مبتنی است بلا ریب نیست و نابود گردد و چه خوش گفت صاحب
تحفه اثنا عشریه شعر شادم که از رقیبان دامن فشان گذشتی ◆ گو مشت خاک ما هم برباد رفته
باشد قوله پس منصفی باید که الخ اقول چون بر احتمالات مذکوره اطلاع یافتی دریافت کرده باشی
که دعوی مؤلف که این حدیث صریح در غصب خلافت است تلبیسی بیش نیست و بر مسلک امامیه صراحت
زاید در صورت بسیار متصور بود مثلا پیغمبر صلعم فرمود که شما ای فلان و فلان غصب حقوق اهلبیت مرا
اراده میکنید و این موجب شقاوت ابدی و مستوجب مزید عذاب نکال سرمدیست و ای
فلان و فلان از خواب غفلت بیدار باشید و پنبه ذهول از گوشها بیرون آرید و بدانید که
خلیفه برحق و امام مطلق علی بن ابی طالب است و علامات امامت فقط در ذات او گرد آمده
که از شکم مادر مختون زائیده و بشهادتین بلکه کتب سماویه گویا گردیده و بر بازوی راست او آیت
کریمه و تمت کلمة ربك صدقا و عدلا نقش قلم پذیرفته و از خمیازه بدن کشودن و [illegible]
کشیدن منزه گشته و گاهی محتلم نشده و سایه اش بر زمین نیفتاده و بوی دهن و دو ابهام حسنش بر فرق نا
تاتاری نهاده و بر سنگ مهر زده و زمین راز او را پوشیده و دعایش مستجاب شده و در عین رکوع
انگشتری که قیمتش خراج شام باشد و حله هزار دینار بسائلی بخشیده و از صغیره و کبیره عمداً و سهواً
قبل الامامت و بعدها معصوم بوجود آمده الی غیر ذلک یازده کس از اولاد او نیز بهمین صفات
متصف خواهند شد و در عین رکوع خواتیم و حلل بعنوان [illegible] خواهند داد کما فی انوار العرفان و الصراط

المستقیم علی ما فی المفتاح والکافی و روضة الاحبار و العماد و البحار بشنوید و بر اقوال و گوش
فرا دارید و اطاعت او کنید و از عصیان و عداوتش اجتناب نمایید و امثال ذلک من العبارات
الواضحة الدالة و حالانکه بر اصول طائفه متشیعین وصیتکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
در حالت احتضار بمقتضای وَاَنذِر عَشِیرَتَکَ الاَقرَبِینَ بعبد الله عباس فرمود و بتاکید تمام
ارشاد نمود و نیز بزعم شیعه از دلائل امامت حضرت امیر و غصب و عدوان اصحاب است کما یلوح من فتن
المجلسی مؤید خلافت صدیق می باشد و بر عدم خلافت بلافصل حضرت امیر دلالت می کند و درین مقام
بر قدر ضرورت مکتفی می شوم قال ابن عباس فلم ازل له کما امرنی به رسول الله صلی
الله علیه وسلم ووصانی بمودة علیّ وانه لاکبر عمل عنده قال ابن عباس ثم
مضی من الزمان وحضرت رسول الله الوفاة فحضرته فقلت له فداک ابی وامی یا رسول
الله قد دنی اجلک فما تامرنی فقال ابن عباس خالف علیاً ولا تکونن له ظهیراً ولا
ولیاً قلت یا رسول الله فلم لا تامر الناس بترک مخالفته قال فبکی رسول الله صلی الله
علیه وسلم حتی اغمی علیه ثم قال یا ابن عباس سبق الکتاب فیهم وعلم ربی والذی
بعثنی بالحق نبیاً لا یخرج احد ممن خالفه وانکر حقه من الدنیا حتی یغیر الله ما
به من نعمة یا ابن عباس ان اردت وجه الله ولقاءه وهو عنک راض فاسلک طریق
علی بن ابی طالب فمل معه حیث ما مال وارض به اماماً وعاد من عاداه ووال من
والاه یا ابن عباس احذر ان یدخلک شک فیه فان الشک فی علی کفر انتهی
الکلام معنی این حدیث بر زبان مجتهدین علمی می شود که ابن عباس گفت که همیشه ملازم محب علی
علیه السلام بودم پس از زندگی هنگام وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم حاضر شدم و گفتم
که اکنون اجل تو رسیده است مرا چه چیز امر می نمائی فرمود مخالفت کن و موافقت منما علی را
البته تو از برای او معین و مددگار و ناصر و تابع و دوستدار مباش باین معنی که بحسب حالات ظاهره

بسبب مصلحت تقیه از فرقه جابره فاجره کافره همراهی و متابعت و ملازمت علی را مرتکب شو عرض
کردم چرا مردم را امر نمی فرمائی که ترک مخالفت او کنند مجددی گریست که بیهوش شد باز فرمود اجل
مبرم است سوگند یاد می کنم از دنیا بیرون نخواهد رفت از گروهی که مخالفت علی نمودند و
انکار حق او کردند تا خدا تغییر فرماید آنچه باو عطا نموده است از نعمت خود و از سلب نماید باز
فرمود که براه علی سیل کن و دشمن باش بدشمن او تحقیق که شک کردن در حق علی کفر است انتهی و الفاظ
این حدیث در خطاب ابن عباس که مددگار علی شو الخ صراحتاً بر دعوی فقیر دلالت دارد زیرا که
هرگاه جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ابن عباس را نهی از اطاعت و نصرت امیر المؤمنین
فرمود ضرورست که او باطاعت حضرت صدیق بحکم حدیث معرفت و اطاعت امام که
تکیه کلام علمای امامیه است مامور خواهد بود و به ثبت المقصود امدم بنقض نهی مذکور
و جواب ش بچند وجه میتوان گفت اول آنکه آنچه جناب امیر بروایت صاحب بحار و ابانات الحق
و مانند او در جنگ جمل رو بروی زبیر بن العوام که حدیث عشره فی الجنه یاد آورد و خود را هم در
ایشان داخل کرد افاده نموده برای اتمام کفایت میکند و خلاصه اش آنکه ای زبیر تو قابل
جنت نیستی شیعی من ای ابولج تو درین زمره گوئیستم پس ترا مخالفت من نمی باید کرد انتهی حالیا
معاشر اهل سنت بتقلید جناب امیر بزعم امامیه میگویند که آنچه را سعید بن جبیر راوی حدیث ابن عباس که
از شاگردان است روایت کرده و برای خلافت صدیق تأیید میکند ناگزیر قبول کردیم و آنچه او مطابق
مذهب امامیه اخراج نمود چون کشی و صاحب تلخیص و مخبر مالح او می نامند و بر تبصر او گواهی میدهند
و کنتوری در مکاتب خود و دیگران نیز تشیع او را باثبات میرسانند از نظر اعتبار ساقط نمودیم
فان اقرار العقلاء علی انفسهم حجة دون الادعاء لانفسهم کما قال علماء الطائفتین فی مواضع
غیر متناهیة دوم آنکه چون از حال ابن عباس تتبع نمائیم و روایات قدماء شیعه را
مطالعه نمائیم بیک نظر معلوم میشود که او ناصر و معین و مطیع خلفای راشدین بود هرگز معتقد خلافت

بلا فصل جناب امیر نشده بلکه بر حقیت خلفای ثلثه ثبات و قرار ورزیده پس واضح شد که دلالت
نقیض نهی مزبور برای خصم هرگز مفید نیست بلکه ساقط عن الاعتبار است و اگر اطاعت و نصرت
ابن عباس را در بارهٔ خلفا بر تقیه حمل کنند و گویند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برای همین
مصلحت تقیه و حفظ جان و ناموس وی را از اطاعت و انقیاد متغلبین منع فرمود چنانچه مترجم
بحار در اثنای ترجمه از کیسهٔ خود چیزی در سطرها بر آن روایت بحار زیاد کرده و از نیت مغشوش نفس
خویش رنگ گشته پس روایت تفسیر اهل بیت کما استمع الفاظها فی المسلک الثانی این تاویل
قبول را رد می نماید و ملخص آن اینست که جناب امیر ابن عباس را از گوساله پرستان شمار فرموده
پس اگر اطاعت و موالات خلفا از صمیم قلب نباشد صدق گوساله پرستی از محالات خواهد بود
و مقام تحیر است که علمای امامیه را بتقیه ابن عباس اطلاع حاصل شود و جناب امیر که سینه مبارکش
مثل لوح محفوظ حاوی بر رطب و یابس بود ولی خبر ازان نبود بالله من مکاید الشیطان و آنچه اگر بعضی
گوساله پرستی بر شخصی که بتقیه موالی و مطیع خلفا باشد صادق آید پس اول می باید که حضرت امیر که در
اختیار تقیه از اصول امامیه از مثل سلمان و ابوذر هم سابق الاقدام بود معاذ الله امام گوساله پرستان
باشد و اللازم باطل فالملزوم مثله و در بنا که اطاعت و انقیاد ابن عباس نسبت بخلفا از صمیم
قلب بود و قرینه سیاق روایت در کتب معتمدهٔ شیعه موجود و انچه درینجا ایراد کردم گلی از گلشن قرینه را
از قرینه است سوم آنکه از منطوق حدیث مذکور علی الظاهر واضح و هویدا است که
خلفای ثلثه معادات جناب امیر منظور نداشتند زیرا که حق تعالی ایشان را با انواع نعم وافره تایید
فرموده و عالمی را بر طبق بشارات مصطفوی بر دست ایشان راه راست نمود و اگر دشمن امیر بودند
می بایست که مثل خوارج خذلهم الله مسلوب النعمه میشدند و کلام مقدس نبوی معاذ الله
خبری مخالف نفس الامر میگردید و نیز اعمال ایشان در بارگاه خداوندی مقبول نمی افتاد
و حال آنکه در کلینی نص صریح است که عبادات و مقالات ایشان بدرجه قبول رسید پس معلوم

شد که عبد الله بن عباس را که در خاتمهٔ حدیث امر باطاعت و انقیاد نموده اند محمول بر وقت
امامت حضرت امیر است نه قبل از آن چه این مذهب اهل حق است و مؤید این مدعا است قید
اماماً در جمله وارض به اماماً یعنی اطاعت و انقیاد کن وی را و خوشنود باش درحالیکه او امام
باشد و مراد از آنکه تردد در حق علی کفر است تردد و شک نمودن در استحقاق آنجناب است
چنانچه مذهب خوارج است سوّد الله وجوههم و مؤکد و مؤسس این فهم است حال
عبد الله بن عباس که در وقت خلافت مرتضوی اعانت و نصرت آنجناب مثل اعانت
خلفای ثلثه اختیار کرد و برای الزام آن اشقیا حینیکه تکفیر حضرت مرتضی معاذ الله شروع
کردند کمر همت محکم بربست و حق جلی و صدق خالص تفتیش و مناظرهٔ آن گروه بی دین ورا غالب
کرد والحمد لله علی وضوح الحجة البالغة و در وقتیکه حضرت مرتضوی جناب سیده را بر سوار
دلدل کو بکو گردانید هرگز دلش سپید و نصرت آنجناب قرار نگرفت بلکه تقیهٔ اطاعت
و انقیاد خلیفهٔ اول را پیش نهاد خویش نمود چنانچه از بحار و غیر آن باثبات پیوسته چهارم
آنکه غرض ابن عباس که زندگی تو آخر شد و اجل تو نزدیک رسید اکنون در باب
علی مرتضی مرا چه حکم میفرمائی و چرا امر مرا بترک مخالفت امری نمائی علی ما فی الروایة
المذکورة دلیل صریح بر آنست که تا آخر حیات جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
صحابه مامور بترک مخالفت نبوده اند تا بامر امامت مرتضوی چنانچه در اذهان شیعه است
چه رسد به اگر جناب مصطفوی در روز غدیر بر خلافت بلافصل امیر المؤمنین اهتمام میفرمود
و نص بر امامت مرتضوی می نمود الی غیر ذلک من المقامات المزعومة غرض ابن عباس
بجناب اشرف الناس صورتی از امکان نمیداشت و مؤید این است سوالات اصحاب
دیگر از ملاذ مبین وقت بیماری حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در کتب قوم بیش از
پیش بطرق متنوعه مشهور و مرویست از جمله که در باب شصت و چهارم از حیات القلوب

که در بیان وفات شریف و کیفیت غسل و کفن و دفن و نماز و آنچه مقارن آن گذشته منعقد
گشته سوال عبد الله مسعود است که یا رسول الله که ترا غسل خواهد داد چون وفات یابی
حضرت فرمود که هر پیغمبر را وصی و نائب او غسل میدهد گفتم وصی تو کیست یا رسول الله
گفت علی بن ابیطالب الی آخره و سوال ابن عباس و جواب افضل الناس صراحة اقتضای
آن میکند که اصحاب مخالفت نبوی نمی کردند والا بایستی فرمود که هنوز مخالفت و عداوت او
مرا بر طرف نکرده اند ازینکه خلافت علی چه نام می بری و از اینجا واضح تر شد که دعاوی لاطائل
و اخبار واهیه برای اثبات بلافصل امیر کبیر و آنکه امامتش مفروض از جناب احدیت بود و
خلافت خلفای ثلثه مبنی بر غصب عدوان و اینهم بزرگان واجب التبری و العداوة اند
ساخته و پرداخته عبد الله بن سبا و اتباع و اشیاع آن قدوة الاشقیاست چنانچه در
آخر این اوراق باعتراف اکابر طائفه حال آن لئیم بر همین اسلوب تفصیل خواهم کرد ان شاء الله تعالی
مقصود اصلی آن لعین از لا استیصال نبوت جناب سید المرسلین صلعم بود که مردم یا یقین بدانند
که با وصف تاکیدات ایزدی و عتابات الٰهی که زیادت بران متخیل نباشد حتی که گرفتاری
عذاب دائمی بر تقدیر مسابله برای آنحضرت صلعم نازل شود و باز تعلل و تساهل بمیان آید و ثانیا آنکه
ارتداد و کفر تمامی اصحاب و اهلبیت امجاد در قلوب بنی آدم رسوخ یابد و مدعای یهود که از دیرها
در دلهای ایشان مرتکز بود بظهور بی انجامید بخوبترین وجه برآید و از عرض ابن عباس و ابن مسعود
اینهم بوضوح انجامید که مثل حدیث نزول نجم و حدیث مکالمه شمس و حدیث نزول و تداول جام
که صدوق در مجالس و دیلمی در ارشاد اخراج نموده اند و دفترها در بیان اختلافش وافی نیست
همه از موضوعات شاگردان شیخ مجلسی است بعنایت الٰهی اگر زنده میمانم در رسائل دیگر ضبط میکنم
و بخدمت حضرت مولف ارسال میدارم شعر درنمانیم عذر ما بپذیر * ای بسا آرزو که خاک شده
پنجم آنکه جواب سید الرسل بعد از حصول فاقه دعوی متشیعین را که جناب امیر خلیفه بلافصل بود

خلافت

و خلافت خلفای ثلثه باطل و بی اصل از بیخ و بنیاد بر میکند زیرا که تا آنکس اینست که در علم الهی
قرار یافته و قضای مبرم گشته که خلافت بسوی دیگران منصرف شود یعنی ازین سبب بخلافت
او نص نمی کنم و مردم را بترک مخالفتش علی العموم امر نمیفرمایم که در بصورت مجادله با جناب اقدس
الهی خواهد بود و از مجادله انبیا علیهم السلام را تحذیر فرموده قال الله تبارک و تعالی فلما
ذهب عن ابراهیم الروع وجاءته البشری یجادلنا فی قوم لوط ان ابراهیم لحلیم اواه
منیب یا ابراهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک وانهم اتیهم عذاب غیر
مردود و اینمدعا از اصول اربعه بلکه از ابتدائیه بر جای خود روشن است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را
قبل از واقعه غدیر بلکه قبل هجرت بمدینه منکشف بود که خلافت بلا فصل علوی شدنی نیست و قضای
مبرم است نه معلق پس نص غدیری بر امامت امیر المومنین و همچنین دیگر واقعات که آنها را در نصوص
می شمارند اصلی ندارند باشد و پاره پاره شد آنچه از اتباع و اشیاع ابن سبا مثل مجلسی در بحار و غیر او
میگویند که غرض آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از فرستادن لشکر اسامه اخراج اصحاب بود تا بعد
آنجناب با امیر المومنین منازعت نکنند و جمعی بر گماشت تا ایشان را اخراج نمایند الیست
حال و حامی تشیع اخباریکه تعلق باخر زمان حیات شریف دارد که برای خلافت
صدیق موید و بنیاد موهومی خلافت بلا فصل را مبید محض است و در بحار و ابواب
دیگر است که صدور آنرا در باره امامتش بتصریح تمام در یکه قبل از هجرت بمدینه برخلاف
اصول خویش کما مر سابقا و آنفا معتقد اند چنانچه امام اعظم حلی در شرح تجرید بتفصیل قول استاد خود
اعنی فی النص الجلی فی قوله سلموا علیه بامرة المومنین و انت الخلیفة بعدی و غیرها گفته
اقول هذا دلیل ثان علی ان الامام هو علی علیه السلام و هو النص الجلی من رسول
الله صلی الله علیه و سلم فی مواضع تواترت به الامامیة و نقلها غیرهم نقلا شائعا ذائعا منها
انه لما نزل قوله تعالی وانذر عشیرتک الاقربین امر رسول الله صلی الله علیه و سلم

اباطالب علیه السلام ان یصنع له طعاما وجمع بنی عبد المطلب فقال لهم ایکم
یوازرنی ویعیننی یکن اخی وخلیفتی من بعدی ووصیی فقال ع انا ابایعک واوازرک
فقال علیه السلام هذا اخی ووصیی وخلیفتی من بعدی ووارثی فاسمعوا له
واطیعوا الی آخره **عجب از شیخ حلی** که خیال میکند که غایة الامر تخصیص تصدیق بنی
عبد المطلب است که نفاق وکفر شان الاشت ووفا بر روایات شیعه خواهی شنید نسبت بخلفاء ثلثه
که حاضر نبودند بعد اصدق ببدیهت بگواهی شافی بر اتصال وانفصال هردو برابر است
علاوه بر تقدیر اتصال کلام مخبر صادق مخالف واقع می شود والا با وصف انسلاخ
ذاتیات با خلافت بلکه امامت نیز کما فی الصوارم ثبوت خلافت لازم می آید فتعین الانفصال
وهو المطلوب **بستر بدانکه مکذب** این روایت قطع ازانچه درسیاق ونسق
واجماع اهل حق گذشته اند حدیث ثانی الشیخ الصالح است عن سلمان الفارسی قال سألت
رسول الله صلی الله علیه وسلم من وصیک من امتک فانه لم یبعث الله
نبیا الا کان له وصی من امته فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لم یبین لی
بعد فمکثت ما شاء الله ان امکث ثم دخلت المسجد فنادانی رسول الله صلی الله
علیه وسلم فقال یا سلمان سألتنی عن وصیی من امتی فهل تدری من کان وصی
موسی من امته فقلت کان وصیه یوشع بن نون فتاه فقال فهل تدری لم کان اوصی
الیه قلت الله ورسوله اعلم قال اوصی الیه لانه کان اعلم امته بعده ووصیی واعلم
امتی بعدی علی بن ابیطالب علیه السلام یعنی سلمان فارسی میگوید که روزی من از جناب
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدم که وصی تو ازین امت کیست زیرا که خدای تعالی
هیچ نبی را مبعوث نکرد مگر آنکه وصی وار از امتش قرار داد حضرت فرمود که هنوز بر من واضح نشده که وصی
کیست پس از مدتی که تعدادش خدا میداند در مسجد داخل شدم حضرت مرا آواز داد و فرمود که ای

سلمان تو از تعیین وصی من سؤال کرده بودی بدانی که وصی موسی از اهلش که بود گفتیم که یوشع
بن نون که لفظ وصی در حق او بکتاب مجید استعمال یافته فرمود هیچ میدانی که سبب وصی بودنش چه
بود گفتیم که خدا و رسول و نیک میدانند فرمود جهتش اینست که او اعلم امت موسی بود و امام
و وصی اعلم امت بعد من علی بن ابی طالب است و در بعضی از کتب معتمده از ارکان اربعه امامیه این
سؤال در زمان اخیر نبوی منقول است و جواب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم باین نهج بیاد می آید
ازین امر گاهی کسی از من نپرسیده و من کسی این را از درمیان ننهادم اکنون بدانید که علی
بن ابی طالب خلیفه من است و وجه دلالت روایت شیخ صدوق بر مدعای بنده نیز کالشمس فی
نصف النهار است زیرا که باتفاق فریقین بلکه تمامی امت هجرت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
سوی مدینه بعد وفات حضرت ابی طالب است کما لا یخفی و در بحار و حیات القلوب هم مصرح
است که سلمان بعد هجرت بزمان دراز بخدمت مصطفوی صلعم مشرف شده کما سیاتی فی
المسلک الآتی انشاء الله تعالی و از حدیث امالی ایضا بظهور پیوست که اعلمیت حضرت امیر
خود جناب نذیر و بشیر را تا این وقت معلوم نشود پس دیگر کسی را چگونه معرفت آن باشد و از اینجا
بسیاری از روایات شیعیان در باره اعلمیت مرتضوی که قبل ازین زمان موضوع و مفتری
میگردد و بدین قدر چه موقوف است زیرا که از لوامع الانوار مبین لامع است بروایت ابن عباس
رضی الله عنهما که بر جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در آخر عمر بعد از مراجعت بسوی جبرئیل و مراجعت
جبرئیل با سرافیل و مراجعت اسرافیل بسوی حضرت رب جلیل این عقیده حل شده که محبت مرتضوی
در آخر برای محبت تفضیلی نمی بخشد چه جای تقریر امامت و خلافت بلا فصل و ازینجا تمامی
احادیث این قوم از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که در باره محبت امیر المؤمنین روایت نموده اند
و دال بر اینست که فقط این محبت برای دخول جنت کافی و وافی است بلکه هیچ گناهی بعد از ان
مضر نمی شود الی غیر ذلک من الامور التی اشرت الیها سابقا و آنفا از هم ریخته با این همه

خبر ابهاماً که در حصول امامت بلافصل در اخبار امامیه و اصول ایشان واقع است مؤلف
رساله بی آنکه بدید ازاله کتاب الیقین امام اعظم خویش که ملعبه اطفال محدثین و متکلمین توان شمرد و کمالات
یحیی علی ابن طالع جوابه المسمی بقرة العینین برد الایقین اشاره فرماید بر خود می بالد و دعوی مینماید که از خلافت
مرتضوی را امور مقرره منصوص بوده فاعتبروا یا اولی الالباب قوله ان هذا الشیء عجاب ع
بالجمله بسیاری از اشکالات و اعتراضات از روایت ملا مجلسی که اصول متشیعین را بیخ کن
است بخاطر ابهمدان موج زن است لیکن بخوف تطویل کلام از ذکر آن حذر نموده در تفتیش کلمات
ممنوعه مخاطب غور و فکری کنیم قوله آیا نمی بینی الخ اقول بلی می بینیم که ایراد سین برای
استقبال است لیکن قید قرب بهمچنگیه حضرت مؤلف را بکار آید و از روی او یعنی بعدیت متصله
بلافصل ره نماید در نفس الامر ضروری نیست بچند وجه اول آنکه غلبه اهل روم بعد مغلوبی شان در چند
سال اتفاق افتاده و حق تعالی در محکمات قرآنی حرف سین درینجا استعمال فرموده که وهم
من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین و در واقع امری که در چند سال منتظر شهود جلوه گر
شود قریب نتوان گفت و نزد جناب قدس الهی بمقتضای انهم یرونه بعیدا و نراه قریبا
متصف بقرب بلکه اقربیت باشد الی غیر ذلک من الآیات القرآنیه کادت من الکثرة
ان لا تتناهی دوم آنکه حضرت سید المرسلین ابلغ البلغا که کلامش در بلاغت فوق
کلام کل مخلوق نزد ارباب انصاف است در حدیث افتراق امت بهفتاد و سه فرقه که نزد
علمای فریقین مسلم الثبوت است حرف سین ایراد نموده که ستفترق امتی علی ثلث و سبعین فرقه
و بر هم عموم مؤلف رساله ضرورست که این همه فرق در زندگانی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
یا بمجرد وفات شریف در عالم موجود شده باشد و این امر بشهادت کتب معتبره که در مقالات
اهل عالم تصنیف گشته و نزد علمای فریقین مسلم اول است باشند ملل و نحل قاضی ابوبکر باقلانی
و فاضل شارستانی و تبصرة العوام سید مرتضی باطل است زیرا که درین افتراق

که متمتع بالبس و پیش متوجه رو سپیدی می‌کشند و در مقعد صدق منتظر فرج و ذکر جمیل آبا و امهات
خود اند پس با اجتماع ملائکه مقربین و غیر ایشان نیز در وقت اصدار محالات فرق در بین فرق همین است
که حکم بعض مرتضی در زمره انبیا کاستغفر انشاء الله تعالی قطعاً ثابت در ملائکه باین عنوان که سر مجادل
ازین قوم بگریبان خجلت فرو شود بسبب آنکه نام کتاب از قلم فقیر افتاده به ثبوت نه پیوسته و لیکن اگر بعضی از
جلدهای بحار و تصانیف حسن صفار بالاستیعاب بهم رسد این آرزو هم چنانکه باید برآید
دادیم نشان ز گنج مقصود ترا ✿ گر ما نرسیدیم تو شاید برسی ✿ سن بعد مخفی نماند که معانی حرص
ابن عباس رضی الله عنهما و ما یتعلق به در ذهن قاصر بچهار شق مرتقی میشود اول آنکه چون حکم جدید در جمعیت
صلی الله علیه و آله وسلم برانگیخت فرمود اگر مرا مودت منظور نیست بار خلافت و اختیار کن و آل
آنکه هرگاه وجوب مودت منظور است تا آنکه از سوال من تحیری راه یافت مرا اصحاب تبرک خاطر
نمی فرمائی بعد از گریه فرمود که در باره ایشان اجل مبرم رفته پس با مر مذکور عمل نمی توان کرد باز سوم که تقسیم افتاده بود
که منکر استحقاق و مسلوب النعمة خواهد شد پس وقت امامت اتباع و اطاعتش باید کرد و دوم آنکه او را خلیفه خواهی
کرد یا نه فرمود خلافت او خلاف مصلحت الهی است مخالفتش باید کرد و بخلفا باید گروید باز
و بجواب آنکه او مجاب گردید سوم آنچه مترجمین بچار گشته چهارم آنکه امر ترک مخالفت نماید و خدا
را داخل نمود و بحمد الله که تا این مدعا ما را راقم الحروف در هر یکی ازین شقوق موجود که بعضی از آنها نفسهم
صحیح و بعضی باطل باشد چنانچه بعد امتحان در انجاف کتاب کالشمس فی رابعة النهار است
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

تمت بحمد الله یوم القیامة فمن اعطی کتابه بیمینه

مخصوص بسیار دیر کشیده و از وفات شریف تا این افتراق زمانهٔ ممتد بر گذشته و از اینجاست
که فاضل طبری در کتاب خویش که نامش بنام بهاء الدین صاحب الدیوان گذاشته بود ذکر مذهب
اعتزال و غیر آن گفته که این مذاهب بعد از رسول صلی الله علیه و آله وسلم بالخصوص پیدا آمده انتهی
و درهمین مقام بر یک حدیث از کتاب مذکور که بر بشارتی عظیم برای اهل حق متضمن است اعلام می نمایم
فاضل مزبور میگوید بدانکه حق جز یکی نمی باشد ازین مذاهب و دلیل برین اشارتیست از حضرت صاحب
شریعت خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم حیث قال اِنَّ بَنِی اِسْرَائِیلَ تَفَرَّقَتْ عَلَی اثْنَتَیْنِ
وَسَبْعِیْنَ مِلَّةً وَسَتَفْتَرِقُ اُمَّتِی عَلَی ثَلٰثٍ وَسَبْعِیْنَ مِلَّةً کُلُّهُمْ فِی النَّارِ اِلَّا مِلَّةً وَاحِدَةً
قَالُوْا وَمَنْ هِیَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ قَالَ الَّذِیْنَ هُمْ عَلٰی مَا اَنَا عَلَیْهِ وَاَصْحَابِی یعنی بدرستی و راستی که بنی
اسرائیل یعنی فرزندان حضرت یعقوب متفرق شدند بر هفتاد و دو ملت و فرقه و زود باشد و سرانجام است که
متفرق شوند امت من بر هفتاد و سه ملت همه ایشان در آتش باشند مگر ملت واحد گفتند کدام است آن ملت
یا رسول الله فرمود آنکسانیکه بر طریق من و بر طریق اصحاب من اند انتهی کلامه بحروفه و بحمد الله که این بزرگ
تخصیص این حدیث بفاصله چند سطر در بیان اعتقاد شیعه و سنی گفته بدانکه فرق اسلام منحصر است
بدو مذهب یکی اول جمعی اند که ایشان را اهل سنت و جماعت میخوانند و ایشان طایفه اند که اقتدا بصحابه رسول کرده اند بعد از
رحلت رسول صلی الله علیه و آله وسلم انتهی بلفظه پس قیاس شکل اول بدیهی الانتاج بر زبان این بزرگ که حفظنا
وقصه ایشان از همین مقام بیت بکمال قدرت ایزد که سر تسلیم او در پیش فرو کرد و بدین نتیجه مرکب میشود که
حالانست که بر طریق اصحاب رسول سنت هر که بر طریق اصحاب رسول است ناجی است سوم آنکه در وقایع دیگر
که در احادیث شریف مذکور شده مثل واقعه شهادت سلطان کربلا علیه التحیة والثناء که صریح در روایات
فریقین اجمال یافته یَقْتُلُ الْحُسَیْنَ اُمَّتِی کما فی ازالة الخفاء و مقاتل عدة من علماء الشیعة سوانا لی
الصدوق و بلا ریب واقعه طف بعد ستین از هجرت حضرت خاتم المرسلین قول اهل خلاصه است که
و بیش از پنجاه سال تقریبا از وفات شریف اشرف المخلوقات سمت ظهور یافته و اگر حضرت مؤلف

رواة را او را احادیث رسول ربانی و تحریفات خلفا را در آیات قرآنی بخیال آرد و بمقتضای مذهب خود این
همه دلائل را بجوی نخرد و عبارت صاحب مجمع البحرین را که برای بعض فرزند خود نگاه میدارم بهر الزام او درین مقام
می آرم و آن اینست وَتُسَمّٰی هٰذِهِ السِّیْنُ حَرْفَ تَوَسُّعٍ وَذٰلِکَ لِاَنَّهَا تَقْلِبُ الْمُضَارِعَ مِنَ الزَّمَنِ
الضَّیِّقِ وَهُوَ الْحَالُ اِلَی الزَّمَنِ الْمُوَسَّعِ وَهُوَ الْاِسْتِقْبَالُ پس عموم بعدیت متصل بجا باقیماند و در مقام
دیگر نیز اشاره بلکه تصریح بر خلاف صوفیانه مؤلف کرده چهارم آنکه این همه بعد تنزل و تسلیم بوده والا مارا
میرسد که بگوییم که شهید ثالث ناصبیه در کتاب احقاق الحق بعد از آنکه حدیث نبوی اِنَّکُمْ سَتَحْرِصُوْنَ عَلَی
الْاِمَارَةِ وَاِنَّهَا سَتَکُوْنُ نَدَامَةً یَوْمَ الْقِیٰمَةِ فَنِعْمَتِ الْمُرْضِعَةُ وَبِئْسَتِ الْفَاطِمَةُ برای بعض غرض
که مؤلف در صدد آنست آورده و از شارح هروی نقل کرده که سین در حدیث برای استقبال است احتمال دیگر از وی
می آرد که محتمل است که سین برای تاکید باشد چنانچه درین آیت کریمه واقع است سَنَکْتُبُ مَا قَالُوْا الآیة انتهی ملخصا
پس مراد آنست که حرص نبوی از بعضی بلا ریب متحقق خواهد شد و مخفی نماند که از عبارت شهید بر اصول اهل حق
که از تقیه و اتفاق دور است صریح می تراود که حرص کنندگان را استحقاق و لیاقت امارت کما ینبغی بهره [illegible]
باشد و این را انکار ازین میسر نیست پس محتمل که خطاب با ایشان باشد یا [illegible] یا اگر حضرات شیعین [illegible]
که خطاب همین جمیع مقتضی آنست که همه مخاطبین در زمان آن سرور موجود باشند لیکن از دلایل دیگر [illegible]
[illegible] ثابت میشود که این ضرور نیست چنانچه در اکثری از آیات قایل اند و میگویند که مراد از مصداق کریمه [illegible]
وَمَنْ یَّرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِیْنِهٖ فَسَوْفَ یَاْتِی اللّٰهُ بِقَوْمٍ و آیت کریمه وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْکُمْ حضرت امام مهدی و اشیاع
و اتباع او هستند که در زمان نزول این آیات از ایشان عینی و اثری نبوده بخلاف امیر که راس رئیس ایشان هم در آن
وقت حاضر بود و قبل ازین کلام کاتب الحروف گذشته که محتمل است که خطاب بگروه انصار باشد یعنی احتمالا
دیگر که متصل وفات شریف واقع شده فتذکر ولاتکن من الغافلین قوله و مخاطب صحابه اند اقول اگر
مراد جمیع صحابه اند حرص و ندامت مقبول لیکن اینجا نیز الزام آید که در حقیقت جناب امیر [illegible] در خواطر شان راه یافته
و سلوک اوشان منطرق شده کما نسبت [illegible] خلفا [illegible] و امارت [illegible]

و در صورت بعض غیر معین مدعای شیعه کجا به ثبوت میرسد و معلوم نیست که تعیین خلفای راشدین با وجود
چندین احتمالات بکدام دلیل میسر باید امید که تعطش اهل اشتیاق زود تر رفع شود تا بعد ازین الایل مکرر ارتکاب
فریقین کم و تعداد و زیاده تر از الفین باشد بر حقیقت خلفای راشدین گفته آید ان شاء الله تعالی قوله واذا دریت
الخ اقول واذا عرفت ما تلونا علیک فی مواضع عدیدة والقینا الیک فی مواقع کثیرة
یتبین ان کلام المؤلف الذکی والفاضل اللوذعی بابحاث نورانیة هی مشکوة الهدایة و
الایمان ومصابیح الدرایة والاذعان عند اهل الابصار یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار
ظهر لک حق الظهور کالنور علی قلل الطور ان ما افاده المحقق الکرمانی واجاد المدقق العسقلانی عین
التدقیق بل غایة التحقیق لا یشوبه شیء من الغبار والکدورات ولا یرد علیه شیء من
الاعتراضات فضلا عن ان یکون لیس بمستقیم فی نفسه وان ما ادعی هنا الادیب اللبیب
من ان کلام المحدث الجزری فی النهایة نص علی نهایة مرامه وهو ان المراد من لفظ
المرتدین الذی وقع فی حدیث سید المرسلین بعض خواص اصحابه المشهورین من
الوساوس الظلمانیة والهواجس النفسانیة لا یدل علیه دلیل ولا برهان وما جاء المؤلف
بسلطان بل تفوه بهفواته علی مقتضی عاداته کیف ما کان وستعرف مرة بعد اخری
مفصلا ان شاء الله المستعان قوله کما نص علیه ابن الاثیر اقول وبالله التوفیق در اجرای سابق جواب
این ادعا گذشته که هرگز عبارت صاحب نهایه نص در مدعا نیست لیکن چون مؤلف با دعوی نصوص دلیل
برای عام مفید است از تکرار و طول کلام در نقل عبارت صاحب نهایه درین مقام که بنیاد رساله او همین
است هرگز نیندیشیده اول بذکر عبارت صحیح او زهم بعد ازان ادعای نص مزعوم را باطل بسازم بعد از آنکه عبارت
ابن اثیر که مؤلف تحریر آن نموده و عبارت کتاب مجمع البحار که کاسته او است وفی حدیث الحوض فیقال
انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم ای متخلفین عن بعض الواجبات قال ولم یرد ردة الکفر ولهذا قیده
باعقابهم لانه لم یرتد احد من اصحابه بعده وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب

بالمشافہ گذشتہ و بسیاری از محدثین ثقات بر آن علامات توثیق نوشتہ اند ہرگاہ بمطالعہ آن مشرف شدم
معلوم شد کہ شارح کرمانی در شرح این حدیث جابجا تحقیق علامہ خطابی را کہ شرح او مسمی باعلام السنن بتصریح صاحب
کشف الظنون بر دیگر شروح مقدم است و وفاتش در سنہ سہ صد و ہشتاد و ہشت اتفاق افتادہ مطمح نظر دارد
و در مقامات متعددہ عبارتش را بطور سند آوردہ عبارت مقام اول کہ متعلق بغرض است آنکہ قال الخطابی
لم یرد بقولہ مرتدین الردۃ عن الاسلام و لذلک قیدہ بقولہ علی اعقابہم و معناہ التخلف عن الحقوق الواجبۃ کقولہم
ارتد فلان علی عقبیہ اذا رجع الی وراءہ و لم یرتد بحمد اللہ احد من اصحابہ انما ارتد قوم من جفاۃ الاعراب الذین دخلوا
فی الاسلام رغبۃ و رہبۃ کعیینۃ بن حصین و نحوہ انتہی و پوشیدہ نیست کہ مطلب ابو سلیمان خطابی کہ
قائل الثانی فی الاحتمال فرمودہ تائید آن از دیگر شروح بخاری مثل عمدۃ القاری و فیض الباری کہ سید محمد جعفر بن
جلال الدین محمد حسینی نوشتہ نیز دریافت می شود و ماحصل این تقریر و التحریر صاحب نہایہ و مجمع البحار گفتہ اند چنانکہ
می بینی ہمین است بلکہ عبارات اینہا باہم دیگر مشاکل نماید اگر چہ اکثر الفاظ اینہا در سلک واحد منسلک پس معلوم شد
کہ مقصود این ہر دو قائل نیز اثبات ارتداد جفاۃ اعراب است بمعنی تخلف و تقصیر و نفی آن از اصحاب حضرت بشیر و
نذیر و بحمد اللہ کہ فقیر ببرکات انفاس و صحبت حضرت خاتمۃ المحدثین مرشد برحق صاحب تحفہ اثنا عشریہ انار اللہ
برہانہ الی یوم الدین آنچہ بمراجعت باین نسخ معتمدہ نماید معنی مذکور ملہم شدہ کما لا یخفی علی من نظر الی الاوراق
السابقۃ بار خدایا مگر اولیاء حضرت مؤلف رسالہ عود کنند و گویند کہ درین عبارات نیز مراد شارح کرمانی از آنہا
تخلف بعضی صحابہ مشہورین است بیان دلیل بعینہ کہ در فہم عبارت نہایہ گذشت پس وجہ اولویت در ہمین کہ عبارات
نہایہ و مجمع البحار را بجانب کلام محقق کرمانی باز گردانند حیثیت عکس آن چرا جایز بلکہ واجب نباشد گوئیم اول آنکہ خود
حضرت مؤلف از عبارت کرمانی مستقلاً نفی تخلف اصحاب برایت ایشان از ثبات عار و نار و اثبات آن
برای جفاۃ اعراب فہمیدہ و از جا است کہ در پی رد آنہا گردیدہ و در ہمین مقام نظر بعبادت صحابہ رسالتمآب صلی اللہ علیہ
و آلہ و صحابہ کافۃ اجمعین جا دیدہ آن دعا را کرمانی و صاحب فتح الباری رانہ علیہ الصلوۃ و السلام از خواص صحابہ بلکہ از مرتدین
من جفاۃ الاعراب مستقیم بال ارادہ بعضہم بلا ریب چگونہ عبارت کرمانی را کہ دلیل نفی احداث و تخلف از صحابہ

مؤلفة القلوب یا کسانیکه بصیرتی در دین نداشتند و کمتر بصحبت آنجناب مشرف میشدند و از ین را تردد و فرقی
در صحابه مشهورین لازم نمی آید انتهی و بر بعضی غیر از شیخ جلبی و سیف قصد یا شخصی که بتقلید ایشان خورده در مقام معرکه
الآرا کم کنند کما ستعرف ان شاء الله تعالی کسی تن نخواهد داد یا کسی که طینتش از کفر و نفاق بهم رسیده زیرا که آن این مدعا
قادح در ایمان صحابه نیست مضمون بالا است که ملازمین صحبتش معاذ الله چنین باشند و علمای اهل السنت در
[illegible] و احادیث صحیحه همه تامی اصحاب مرتد شدند جز فلان و فلان تصریح می کنند چنانچه از مصابیح
قاضی [illegible] خواهد انجامید که ملازمین صحبت و اصحاب مشهورین که شب و روز در صحبت شریف
مشرف [illegible] گشتند بسیار از جفاة اعراب که از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دور بودند و این اخبار
از ین باب [illegible] و صاحب [illegible] الحمد به تقیید علوم شیعه منطبق نموده است بیانش بطور اجمال آنکه شارح کرمانی در جفاة
اعراب [illegible] حصین را یاد کرده و بنا بر تعمیم اراده شمول غیر ایشان نموده گفته اکنون بکتب معتمده رجوع باید کرد و باید
دید که او را از مرتدین علی الکفر می نویسند یا از مقصرین شمار میکنند اینک بسیار از مجلدات معتبره موجود و در ایشان
او همین الفاظ که [illegible] و تقصیر و عدم صلاح و تقوی [illegible] نوشته اند و هرکسی را در زمره آن مردم که موت ایشان
بر کفر واقع شده داخل نکرده و از ینجاست که هر یکی از متقدمین و [illegible] الفاظ یاد میکنند و هو من المؤلفة
قلوبهم و کان من جفاة الاعراب بلی از بعض کتب چنان بثبوت میرسد و مستفاد میگردد که او بعد از
وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با بعضی از ملحدین مخصوص آن زمان شریک شده و فی الفور بدست غازیان اسلام
گرفتار شده و اصحاب کبار او را [illegible] کردند و اسلامش را باعث رهائی وی دانستند ولیکن بحد حسن اسلام نرسیده و صلاح و
تقوی اختیار نکرده بالجمله هیچ کتابی نظر این [illegible] دیده که [illegible] او بکفر باشد پس اگر عبارت کرمانی را
بطرف عبارات حجر رحمه الله و غیر او راجع کنند [illegible] درست نخواهد شد زیرا که ردت اعراب در عبارت
ابن اثیر و صاحب صحیح و مؤلف محمول بر ردت کفر است کما عرفت و این معنی در عبارت کرمانی
متصور نمی شود و در ینمقام اگر طالب علوم دینی ادنی غوری اعمال نماید دیگر وجوه نیز بهم خواهد رسید
و لکن فیما ذکرناه کفایة للمستفیدین و الحمد لله رب العالمین

قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم

ونکته دیگر باید دریافت که شارحین مذکورین که تصغیر لفظ اصحابی را علی بعض الروایات
تقلیل عدد بیان کرده اند غرض آنها صیانت اکثر صحابه است از عار بلکه بار و حال آنکه سخافت این
قول بر هر کس که ادنی ادراکی دارد ظاهر است چه مقام مقام شفاعت و دعاست که جناب شفیع
محشر صلعم پیش کارگذار رب که احب اسماء الهی است باضافت یای متکلم بجناب ایزدی استشفاع
آنها خواهند کرد پس اینجا تقلیل عدد چه مصرف دارد مگر مقصودش این خواهد بود که اینها چند کس صحابه
اند اگر کثیر بود آمرزش اینها بر تو دشوار بود یا من نمیخواستم چون قلیل اند بیامرز والعیاذ
بالله معنی چنانچه خواهد او علاوه مخاطب عالم الغیوب والشهاده است حاجت اشاره بتقلیل و تکثیر عدد و حقیقت
این ملت نیست مگر آنکه تقلیل القدر باشد که معنی تصغیر مراد می باشد جناب سالتمآب صلعم او تعالی فالحاصل تصغیر
او نماید لیکن توجیه ثانی کرمانی یعنی قوله او لیس المراد من الارتداد الرجوع عن الدین الخ فلا یخفی
رکاکته و سخافته بلکه باعث فور حیرت میگردد که آخر این شخص هم از فضلای ایشان است با وجود این سخافت
که ناگاه هیچ میشد بلکه جای هم میشد همچنین نتوان نگرد یعنی چه غلط گفته از نهایت انصاف و عصبیت
کنان حق حال جمیع علمای اعلام اهلسنت همین است اگر خارج از مقصود نمی بود تفاصیل کثیره برای این تاویل
رکیک نقل میکردم بالجمله این فاضل جلیل القدر اینجا هم خیال نکرد که در شرح حدیث بلفظ فیقال انهم
ذات الشمال موجود است پس اگر ناخواستن بعض حقوق و تقصیر در آن را احداث مراد باشد مگر [illegible]
رسول حسنی خواهند بود و بعد ازین هم خوض نکرده که جناب شافع المذنبین و رحمة للعالمین براین قدر جرم
از شفاعت درگذشتند کلامیکه حضرت مسیح الله در حق کفار است خود پیغمبر خواهند فرمود که انهما
و کشیدن از شفاعت نکرده خود بالفاظ بعدا بعدا و سحقا سحقا علی ما فی الروایات کما مر
بدعا خواهند کرد نیز باید اندیشید که احداث مرادف ... کما بینا آنفا مستلزم سحق جهنم است این امر
سهلی چگونه محمل بتوان کرد و نیز بدیهی هم نظر نفرموده که ایها ما احدثوا بعدک است اما محدث

دلالت دارند که تاخیر از بعض حقوق و تقصیر در آن بگفته شود که تقصیر در حق قبول عذر او امر الائمة النجبا
مراد باشد تا البته تاویل خیلی چسپان می‌افتد المختصر این همه یکطرف بارے کسی انصاف کند ارتداد علی الاعقاب
را با تاخیر و تقصیر در حقوق کدام مناسبت لفظی یا معنوی انتهی ما اردنا ایراده علی کلامهما انتهی بلفظه

اقول و استعین بالرؤف الرحیم قبل ازین وجوه حمل تصغیر بر تقلیل مفصل گذشت
فلا اعادة لیست فی محلها من بعد اگر مقصود انیست که شارحین در پی تخلیص خلفای راشدین و اعوان ایشان
شان شده اند از همین جهت قلت عدد حمل کرده اند پس باید دانست که چون آنها نظر بوجوه کثیره احادیث را
بر یکسانی مطلق فرموده باشند که از صحابه اعراب بودند که امر سابقا وانفا حاجی باین نیست که برای اخراج
خواص صحابه تصغیر را بر تقلیل حمل کنند و اگر مطلوب چیز دیگر است فلا بد من الصراحة او الاشارة الیه
حتی نأتی بما له و ما علیه **قوله** و حال آنکه الخ **اقول** سخافت این فهم بهر کس که ذره از ادراک دارد ظاهر و باهر است
چه با عجز اقرار تمام مقام شفاعت و دعاست که جناب شفیع محشر بر سبیل تکلم یارب که احب اسما الهی
است بعد اضافت بیاء متکلم بجناب ایزدی شفاعت آنها خواهند کرد پس اینجا التقلیل عدد مصرح تمام دارد
گو فهم مخاطب والا مقام و امید فا ایمانی او بآن نرسد مدعا انیست که ای پروردگار عالی اینها را بنظر رحمت خود بخشید
و از سر انتقام آثام شان در گذشتی این قلیل اند همه را بخش چنانکه شیخ سعدی علیه الرحمة در نعت سید المرسلین نظم نموده

مثنوی
چه کم گردد ای صدر فرخنده پی ٭ ز قدر رفیعت بدرگاه حی ٭ که باشند مشتی گدایان خیل ٭
بمهمان دار السلام از طفیل ٭

چه شارحین کرام شیخ مثل سعد خان و غیر او می نویسند که افاده مشت بر التقلیل آورده
و در اینجا هم اعتراض مؤلف نشنید که التقلیل آنها را شیخ شیراز بیان کرده مصرح ندارد دیگر معنیش این خواهد بود که ای سرور
عالم اینها چند کس از گدایان اند اگر بکثرت معصیت بودند شفاعت آنها بر تو دشوار و گران می‌بود یا من در صورت
کثرت بخشش خود امید شفاعت از تو نمیداشتم چون قلیل اند بشفاعت شان متوجه شو معاذ الله که کسی از اهل
اسلام این فهمیده باشد هر گاه حقیقت شفاعت عالم فرمایند و بکمال طیب خاطر این را منظور دارند و تمامی افراد امت مرحوم
بلکه همه انبیاء در عرصه قیامت امیدوار بذات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باشند شفاعت خویش را

در تقلیل

در تقلیل عدد گدایان در خواستن مشعر بر کمال بی ادبی و سوء عقیدت بحضور خیالیه مؤلف خواهد بود لیکن احدی
از عقلا این اعتراضات رکیکه و ایرادات سخیفه رضا نخواهد داد و طرفه اینست که خدام حضرت مؤلف در قرآن مجید هم
غور و تامل بکار نه برند و هرگز ندانستند که این محاوره در کلام خالق بیچون که وحی منزل است هم موجود لقوله
تعالی وَهُوَ اَهْوَنُ عَلَیْهِ یعنی بازگردانیدن بحالت زندگی بعد از مرگ آسان تر است بر خدای
تعالی مدعا اینکه آفریدن بار اول آسان است و بار دوم آسان تر است زیرا که مواد قریب بفعل
موجود است انتهی ما فی تفسیر العالی و در مجمع البیان گفته والثانی انه انما قال اهون لما تقرر
فی العقول ان اعادة الشیء اهون من ابتدائه ومعنی اهون ایسر واسهل وهم کانوا مقرین
بالابتداء فکانه قال لهم کیف تقرون بما هو اصعب عندکم وتنکرون ما هو اهون
عندکم بالجمله ابداع حیات و اعاده آن در معاد نزد باری عزوجل هر دو یکی است نزد قدرت کامله او هرگز تفاوتی
ندارد لیکن سوق کلام بر مقتضای فهم بشر است که ابداع را مشکل و اعاده را آسان میدانند و این محاورت در کلام
ایزدی بسیار واقع است از وقوع امثال این امور در کلام سید المرسلین که از جمله بشر است چه ضرر مانع تواند شد
و درین کلام کدام قباحت است که این چند کس را هم بخشش که بخشیدن ایشان آسان تر است و اگر بنا بر [illegible]
بر دلیل قرآنی بمقتضای احادیث کافی بلکه علی بن ابراهیم استاد او که در صدر اوراق اشارتی
بدان نموده هم قرار نگیرد بنا بر آنکه شاید خلفا رضی الله عنهما و انصار شان این محاورات را تقیه ایضا فرو کرده باشند
پس کلام معصوم که در نهج البلاغه رضی السید بر سر و چشم گذاشتنی است که در خطاب عاصم بن زیاد مسطور
صدور یافته اتری الله احل لک الطیبات وهو یکره ان تاخذها انت اهون علی
الله من ذلک قول لبیت که این که اهون بطریق جدل آن گفت که چون خدا عالم غیب
و شهادت است ولا یعزب عنه مثقال ذرة فی السموات ولا فی الارض عبارت از علم او
و هیچ امر از امور و فعلی از افعالش بی رعایت مصالح نیست و عطوفت او بهزاران مراتب زیاده تر از عطوفت
آبای و امهات بلکه زاید بر شفقت و عطوفت سید کائنات صلعم است پس حاجت این اشفاق

واستعطاف چیست و بر فهم مولف سببی از مضامین درین مقام برای الزام در خاطر
کمترین متبادر است بگرید کار آن خیالی از سواد نیست **قوله** ولیکن توجیه ثانی **اقول** وباللہ التوفیق
تفصیل کشف این تلمیح موقوف برین است که بعبارت کرمانی بر طبق صدر رساله قلمی شود بعد ازان
در فهم مولف قیل وقال رود انگاه نقل اصل عبارت نسخه شرح کرمانی علیه الرحمه بردارم و بحث را
بپایان برسانم بدانکه مولف بعد ایراد عبارت فتح الباری که بتقریب بعضی از حال اهل
نیز قلمی شود می فرماید که شارح کرمانی در تفسیر حدیثی که قبل ازین حدیث باب و فی تفسیر
عبارت مذکوره می گوید وقال محمد بن یوسف الفربری ذکر عن ابی عبد اللہ عن
قبیصة قال هم المرتدون الذین ارتدوا علی عهد ابی بکر فقاتلهم ابو بکر و در تفسیر حدیث مسکوت علیه
قوله اصیحابی تصغیر للاصحاب وهو تقلیل عددهم ولم یرد به خواص اصحابه الذین لزموه
وعرفوا صحبته فقد صانهم اللہ وعصمهم عن التبدیل اولیس المراد من الارتداد الرجوع
من الدین اعنی والتاخر عن بعض الحقوق والتقصیر عنه ولم یرتد واحد من اصحابه علیه
الصلوة والسلام والحمد للہ رب العالمین وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب ممن المولفة
قلوبهم ممن لا بصیرة لهم فی الدین وذلک لا یوجب قدحا فی الصحابة المشهورین رضوان
تعالی علیهم اجمعین انتهت عبارة الشارحین للبخاری مع عدم الوثوق علی تلک
النسخ التی کانت فی ایدینا بر عقلای عالم مانند بدیهی ولی است که بطبق عادت شریف بای افادة
مولف درین مقام هم افزوده و ذهن ناقص در فهم معنی آن نارسا گردیده بچند وجه **وجه اول** آنکه
دعوی این معنی که قول کرمانی اولیس المراد توجیه ثانی است در حیز منع است فلا بد علیه من اقامة
الدلیل بلکه بر الطالش دلیلی برای تنبیه تبرعا قائم میتوان کرد بیانش آنکه ادعا توجیه ثانی وقتی
شود که توجیه اول قبل ازان تمام گذشته باشد و درینجا مقام هر چند بغور و فکر دیده شد یک توجیه نمینماید
بس دعوی توجیه ثانی چه معنی تواند داشت الا بعد زیرا که از قول ولم یرد به خواص اصحابه تا انجر کل ... الهند

همین قدر معلوم میشود که ملازمین و خواص اصحاب مراد نیستند و ازین قدر مورد حدیث متعین و معنی
ارتداد متبین شده بلکه تبیین معنی ارتداد و تعیین مورد حدیث رسول رب العباد و آنچه بدان تعلق دارد در
عبارت ما بعد است پس حمل عبارت کرمانی اعنی قوله اولیس المراد بر توجیه ثانی بدیهی البطلان است
بار خدایا اگر اولیاء دولتش بگویند که عبارت ما قبل یعنی قال محمد بن یوسف الفربری که در صدر
رساله مذکور است فقد عرفت انهما توجیهان فیکون قوله بعد ذلک اولیس توجیها ثانیا
لیکن هرگاه اندک غور در معانی بکار رود اینهم بوجوه بسیار مضحکه محض خواهد بود اولا آنکه دعوی
مؤلف که شارح کرمانی در تفسیر حدیثی که قبل ازین حدیث باد فی تفرقه عبارت مذکور است میگوید موقوف
بر آنست که این تقدم و تاخر که ادعای در صحیح بخاری یافته شود و حال آنکه هرگز چنین نیست کما لا یخفی
علی ناظریه فضلا عن مهدسیه بلکه عکس آن در جامع صحیح سرجا خویش ثابت است زیرا که ابو
عبد الله بخاری آن حدیث را که باد فی تفرقه وارد شده بعد از حدیث مؤلف روایت فرموده و لفظش
اینست انکم محشورون و ان ناسا یؤخذ بهم ذات الشمال فاقول کما قال العبد الصالح و کنت
علیهم شهیدا ما دمت فیهم الی قوله العزیز الحکیم پس معلوم شد که مؤلف را در صحیح بخاری شبهه رو داده
یا او بروایت بعضی از اصدقاء ایمانی بخول یا بابی بنیاد نهاده ثانیا آنکه مقصد حکم مذکور آنست که
شارح مذکور آن حدیث متقدم را شرح کرده باشد و حال آنکه نسخه معتمده که حالش بالا مذکور شد موجود است از
حدیث مشار الیه و شرح آن درین مقام که مقام تفسیر کلام الله است عینی و اثری و خبری در آن
یافته نمی شود و وجهش هم از شرح کرمانی سمت ظهور دارد زیرا که اول حدیث را شارح موصوف در
کتاب الانبیاء ع بخوبترین وجوه شرح کرده چنانچه عبارتش در رحیق سابق گذشت اکنون اعاده تفسیر
حدیث و هم چه ضرورت باقی ماند که درهمین مقام حدیث ثالث را هم شرح نماید کما لا یخفی پس معلوم شد
که اولیای مؤلف کتابی دیگر دیده در شرح کرمانی هم باشتباه افتاده اند یا که این نسخه صحیح
بخاری محشی بحواشی عدیده که عبارتش باهم مختلط گردیده بدست ایشان رسیده عبارت

معلوم را ازان حواشی نگاشته اند و تنقید و تنقیح را مد نظر نداشته و ازینجا عقده دیگر منحل میشود
و آن اینست که آنچه از فتح الباری قبل عبارت کواکب دراری در صدر رساله حضرت مولف
نقل کرده قرین تعیین نیست که آن الفاظ از کتاب مذکور باشد غالبا بمقتضای شرح و حواشی صحیح
بخاری آنست که آن کلام عبارت شیخ جلال الدین سیوطی باشد و مؤید این معنی یکی آنکه عبارت فتح
الباری در ملحقات رساله از کلام مذکور عاری است دوم آنکه دیباچه ملحقات نیز بران دلیل است که آن الفاظ
عبارت کتاب مسطور نیست حیث قال بر ارباب انصاف مخفی مباد که بعد مدتی دراز از تالیف این رساله
نسخه فتح الباری بعنایت باری عز اسمه بدست آمد افتاد و این مقام که دران دیده شد چنان
مذعن گشت که اگر کسی از اولو الالباب انبا اعتساف قطع نظر کرده بعین انصاف فیما حرره نظر کند در
اثبات آنچه این هیچمیز در صدد آن بوده ام کافی و بسند انکار و چه ازین عبارت صاف پیدا است
که نسخه فتح الباری هرگز ازین مقام وقت تالیف رساله بمطالعه مولف در نیامده و الا عبارتی
را که بدون تجشم استدلال اول علی المقصود بود از دست نمیداد و لا محاله بذکر آن اعرض مینمود ولیکن
طرفه ماجراست که قول مولف بعد نقل کلام عسقلانی و ابانی آخره انتهت عبارة الشارحین
الی آخره دال بران است که مقام حدیث حوض را درین هر دو شرح بچشم دیده شاید بنیاد انکار که
از دیباچه ملحقات برمی آید برین باشد که نسخ این شروح که وقت تحریر نزد مولف بود وجود مضمونش
بسبب کثرت اغلاط برابری نمود فاندفع التناقض ولیکن مشکل اینست که وقت تصحیح نسخها
فتح الباری در ملحقات بر هر کسی از خاص و عام هویدا خواهد شد که این نسخه هم پر غلط بود حتی که اگر عدم مضمون
بر وجود مضمون ترجیح نهد بجای خویش است من بعد گذارش است که در عبارت مجهول که لفظ
کرمانی انتساب فرموده محمد بن یوسف فربری را که بلده فربر بفتح فا و را و سکون با موحده
آخر آن را تا نیر بطرف جیحون متصل بخارا واقع شده منسوب است و از آخرین راوه صحیح بخاری
محسوب است چنانچه قاضی القضاة در وفیات ذکر کرده بلفظ فربری تعبیر فرمودن بر کمال تبحر مولف

وغزارت علومش برهان قاطع وبرلودلیش از کلام کرمانی ودلیل ساطع وحقیقت این لفظ در بعضی از
رسائل مؤلف العبارات علما برآمده حیرتی بر مؤلف وسوالی او مستولی شد پس جمعی قریشی القباف
ورای مشدد ویای مثناة تحتانیه ورای مخففه نیز خوانند وبعضی القبا التفصیلش در حکایات
طویله گنجایش ندارد ودر رد رسائل دیگر بعبارات الحی خواهی دانست ثالثاً بر تقدیر تسلیم آنکه
عبارت مذکوره از شرح کرمانی است تسلیم این معنی که او قبل از حدیث مذکور حدیثی را که بادنی تغیر قدر
عبارت مروی است بهمین عبارت شرح کرده اند که شیمة الضاف او بالاستعارة از اولیای
مؤلف مطلوب است که این کدام طور برای شرح متن است که حدیثی را بعبارتی شرح کنند
باز بفاصله چند ورق یا چند صفحه مثلا حدیثی دیگر آرند وعبارتی برای شرح آن نیز نویسند
اگر هردو انضمام یابد یک توجیه شود باز عبارتیکه ذکر کنند توجیه ثانی باشد بنا برین خرافات میتوان
گفت که عبارتیکه شارح در حدیث ماقبل گفته توجیه نخستین است وانچه در اثنای آن افاده کرده توجیه
دوم وانچه بعد از آن آورده توجیه ثالث وهلم جرا انهمه آثار قیامت است که چنین بزرگان متصدی تالیف
درفن کلام شوند وبا متبحرین مثل عسقلانی وکرمانی اراده مقابله دارند وهرگز هفوات خویش را سرمایه
نه پندارند انشاء الله تعالی عنقریب حضرت امام مهدی واصحابش تدارک این امور ... نمایند
وظلم وجور را بمقتضای حدیث فریقین از میان بر دارند وجه دوم آنکه هرگاه خود
مؤلف معترف است که نسخه شرح کرمانی است چنانچه دانستی پس عجب است که اینقدر کلام چنانچه الفاظ ...
که چنانچه الفاظ دیگرش خلاف محاورهٔ اهل لسان واقع شده کما سیجیء بیان بعضها ان شاء الله
تعالی همه از طغیان قلم ناسخ افتاده ودرینصورت هرگز دعوی توجیه ثانی نمی کرد کاش شرح
دیگر از صحیح بخاری نظر می نمود واگر دستیاب نمیشد شرح مشکوة شریف شیخ عبد الحق دهلوی
تا این مغالطه پیش نمی آمد واز عبارات آتش یقین معلوم میشد که حرف فصل در عبارت کرمانی واقع نشده وانهمه
کلام توجیهی نیست فان کنت فی ریب مما قلنا لک فارجع الیها فان الحق ...

الدهلوی قوله اُصیحابی اُصیحابی مُکبّراً علی صیغة التصغیر لقلتهم وقد یُروی مکبّراً
والاصحاب صیغة جمع قلة والاول اوفق بقوله ان ناساً من اصحابی قال الکرمانی لم یرد به
خواص اصحابه ولا بالارتداد الرجوع من الدین وانما هو التأخر عن بعض الحقوق ولم یرتد
بحمد الله احد من الصحابة وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة قلوبهم انتهی قدر الضرورة
وجه سوم آنکه سلمنا که اولیاء مولف بر ادراک مضامین این عبارات وتدارک مافات وسعت ازمنه
واوقات با وصف مرجعیت کائنات قدرتی نیافتند بار اتقید بسهم رجوع بقلوب خویش نکردند
کرشایه حرف تعلیل باشد وبرین تقدیر هستی یعنی مقصود است چنانچه سابقاً اشارتی بدان رفته وتفصیل
معنی آنکه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خواص اصحاب را اراده نفرموده زیرا که حق تعالی ایشان را از
علی الاطلاق محفوظ داشته وعلت حمل ارتداد بمعنی تبدیل آنست که رجوع دینی از ان مراد نیست
نیست آنکه در کتاب الانبیاء گذشته در تفسیر این حدیث که قید علی الاعقاب این حمل آبی است
بلکه مراد تاخر از بعض حقوق وتقصیر در آنست وازین تبدیل وتقصیر هم خواص اصحاب کرام
مانند مستحیل است که ذهن مولف باین احتمال نرسد وکسوه باطل مشتبه شود نعوذ بالله من تلبیس
النفس وهمزاتها اکنون عبارت نسخه شرح کرمانی که تصحیحش بار بار زبان تمام رفته واز
عنایات مجدده سبحانه نزد فقیر ورود یافته باید شنید تا اطمینان بتمام حاصل واختلاج قلوب خاص وعام
مستاصل شود محمد کرمانی میفرماید عند الحدیث فی کتاب الانبیاء فی باب ابراهیم علیهم السلام
الخطابی اصیحابی تصغیر الاصحاب وهو تقلیل عددهم ولم یرد به خواص اصحابه الذین لزموا
وعرفوا بصحبته فقد صانهم الله وعصمهم من التبدیل ولا اهل الارتداد الرجوع عن الدین انما
هو التأخر عن بعض الحقوق والتقصیر فیه ولم یرتد احد من اصحابه صلی الله علیه وسلم والحمد لله
وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة قلوبهم ممن لا بصیرة له فی الدین وذلک لا
یوجب قدحا فی الصحابة المشهورین رضوان الله علیهم اجمعین وازین عبارت که در حمش ...

نزد احدی کلام نیست و هر کس که از ماهرین فن آنرا می بیند مطمئن میشود و صریح دریافت شد که هرگز
توجیه ثانی را مدخلی دران نیست بلکه معنی محقق سابق التحریر فرموده اقتضای اثر محدث خطابی نموده
من بعد باونی امعان النظر باید دریافت که جملهٔ عرفوا الصحبة در نسخهٔ مؤلف بدون حذف و تقدیر و
تکلف درست نمی شود بخلاف عرفوا الصحبة مع هذا لفظ اعصام بمعنی عصمت از نظر فقیر نگذشته
و استعمال مجرد جا بجا در کلام عرب عربا بلکه احادیث رسول ربانی بلکه آیات قرآنی وارد است
قال الله تعالی وَاللهُ یَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ و نیز فرموده لَا عَاصِمَ الْیَوْمَ مِنْ اَمْرِ اللهِ ؛ و فی
الصحیح البخاری عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه قال اُمِرْتُ اَنْ اُقَاتِلَ النَّاسَ حَتّٰی
یَقُوْلُوْا لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ فَاِذَا قَالُوْا لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ عَصَمُوْا مِنِّیْ دِمَاءَهُمْ وَاَمْوَالَهُمْ علاوه صله
این لفظ بحرف من نیز چنانکه از قرآن مجید و حدیث شریف واضح شد والحمد لله علی حصول المنیة
ودفع التردد والمظنة هرگاه این همه امور طی شد اکنون بحث مؤلف عرض مینمایم که کرمانی بیچاره رو بروی
حضرت چه یارا است که دعوی فضل و بلاغت کند بلکه او نزد تحقیق سامی محض مبتدی بلکه عامی بینوا است لیکن
کتمان حق را که به اهل سنت نسبت فرموده خالی از فضول نیست چه هرگاه تقیه و استتار و قلب
موضوع شریعت چنانکه سابقا دانستی معاذ الله شیوه و پیشه ایمه هدی بزعم امامیه ثابت العمر بوده
باشد کتمان حق نزد اهل انصاف و بیشتر شیعیان را بگناهکاران منسوب نخواهد بود و موید این مدعا است
آنچه علمای اعلام امامیه گفته اند و صریح از آن هویدا می شود که محدثین اهل سنت با ایشان یا هواخواه حق بوده اند
فکیف که جمیع ایشان کاتم حق باشند ان هذا الشیء عجاب **قوله** اگر خارج الخ **اقول** آن تعلیم خارج
از معصوم باشد یا نباشد لیکن اکنون که حرف کتمان حق نسبت بجمیع اهل حق بر زبان صدق ترجمان
گذشت لا بالضرورة بچندی از نظائر آن اشاره اجمالی فرمایند که به تفصیل آن قادر نباشند که
برین تقدیر کتابی ضخیم بحول الله الملك القدیر ترتیب یابم و عین این دعوی برای علمای طائفه شیعه از
ادانی و اقاصی بدلائل تحقیقی و الزامی ثابت کنم و این قیل و قال حضرت مؤلف دران

میمانه کرده عنوان رساله نسبت بعلمای حنفیه تیز زبانی نموده و دعوی مخالفت اعمال ایشان باحادیث
مروی صحیح بخاری فرموده مگر هیچ دلیلی بران قایم نکرده بلکه اورا بذکر مثالی هم از مخالفتهای ایشان سر و کاری
بهم نرسید عارف شیراز در حکایت جدال مدعی چه نیکو گفته شعر تا بسر نیفگنی از جملهٔ فصیح گورا
جز این مبالغهٔ مستعار نیست * دین ورز و معرفت که سخندان سجع گو * بر در سلاح دارد و کس در حصار نیست

قوله بجمله الخ اقول این بیچاره را خیال این معنی در سر افتاده که جملهٔ **فیؤخذ بهم ذات الشمال**
نص در تخلید نیست اکنون بنده مستفسرانه نیاز مندی میگوییم که اگر مراد از جهنمی بودن کسانیکه حدیث
الحوض برایشان منطبق میشود مخلد بودن ایشانست در نار جهنم پس ممنوع است و دلیلش کجا است و اگر مراد
مجرد تعذیب ایشانست اینهمه استبعاد و استغراب چرا است آیا تاخیر بعض حقوق و تقصیر دینی و دنیوی
موجب تعذیب نتواند شد کدام دلیلی بر امتناع آن اقامت فرموده مگر در کتب کلامیه ندیده که حق
تعالی را مواخذه بر گناه صغیره هم میرسد فکیف گناهان کبیره که تبدیل امور مقرره شرعیه و تقصیر از
واجبات باشد و شنوید فاضل کرمانی هست آنچه خدام والاعتصام در لمعات رسالهٔ ابن حجر مکی
بشمرون از فتح الباری نقل نموده اند والفاظش اینست وفی حدیث ابی سعید فی باب صفة
النار ایضا انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول سحقا سحقا لمن غیر بعدی وزاد
فی روایة عطاء بن یسار فلا اراه یخلص منهم الا مثل همل النعم وازین قسم بعضی از روایات
در ذو الفقار مصنف فاضل جهالسوی رسالهٔ شیخ علی در کشف الحق نیز منقول پس اگر این مردم از مخلدین فی
النار میشوند نجات بعضی از ایشان بعد تعذیب هم ممکن نمیشد فکیف که قبل تعذیب در جهنم راه شوند سمع و اندک
اندک انصاف را کار فرمایند و ملاحظه کنند که اگر مضمون جملهٔ فیؤخذ بهم ذات الشمال خاصهٔ اهل
خلود می بود شفاعت جناب سید المرسلین صلعم معنی نداشت چه شفاعت در بارهٔ اهل خلود که ارادهٔ الهی
بتعذیب دائم ایشان حتما تعلق گرفته عین مجادله با جناب احدیت هست و معاذ الله که جناب خاتم المرسلین صلعم
باوجود نزول آیات قرآنی مثل یا ابراهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک وانهم

أتیتهم عذاب غیر مردود از ارتکاب مجادله فرمایند چه جای آنکه بالتخصیص بر آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم و مؤمنین عموماً این هم وارد شده باشد که ازشان بتعبیر اتباع و اشیاع او بعید است
که برای اصحاب جحیم استغفار کنند اگرچه آنها قرابت قریبه داشته باشند اکنون ارشاد شود که فهم مستبعد
عامی صائب است یا فهم گرامی مگر نظر این عوام بر طبق ارشاد قرآنست که بر اصول و روایات
شیعین معتبره بیاض عثمانیست قوله و بعد ازین الخ اقول خوض در قرآن و حدیث نمودن
بحکم بعضی از آیات قرآنی بر جناب مؤلف زیب اجتناب یافته محال نیست که کسی از اهل حق و فاضل
کرمانی را از اهل خوض شمارد و شریک مصنف مؤلف جامع الفضائل والکمالات انگارد و غالباً جناب
معترض فهمیده که تلاوت کریمه إن تعذبهم فإنهم عبادك وإن تغفر لهم فإنك أنت
العزیز الحکیم از شفاعت گذشتن و از استغفار آنها بازگشتن است [illegible]
و منسوخ بلکه دلیل شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است امام المتکلمین حضرت فخر الدین
رازی علیه الرحمة در تفسیر کبیر فرموده احتج بعض الأصحاب بهذه الآیة علی الشفاعة لمحمد
صلی الله علیه وآله وسلم فی حق الفساق قالوا لأن قول عیسی علیه السلام إن تعذبهم
فإنهم عبادك لیس فی حق أهل الثواب لأن التعذیب لا یلیق بهم ولیس أیضاً فی
حق الکفار لأن قوله وإن تغفر لهم فإنك أنت العزیز الحکیم لا یلیق بهم
فدل علی أن ذلك لیس إلا فی حق الفساق من أهل الإیمان وإذا ثبت شفاعة الفساق
فی حق عیسی ثبت فی حق محمد صلی الله علیه وآله وسلم بالطریق الأولی لأنه لا قائل
بالفصل انتهی کلامه أعلی الله مقامه قوله و نیز بسبب الخ اقول اگر مراد
اینست که هر متبع مخلد فی النار است پس این مقدمه هنوز بپایه اثبات نرسیده و اگر مراد دخول نار است ولو کان
الخلاص بعده فلا ضیر ولا ضرر و پیداست که اقدام و ارتکاب بر مالک اتباعشان گناهی که در کتب
فریقین منقول است امر است که آنرا اکبر کبائر میتوان گفت لیکن هر واحد از مالک و غیر او

برای دخول جنت اہل است ونه کار او که انکار زکوة وعدم صلاح وتقوی بود امر سہل **قوله** ونیز بر بعضی
ہم الخ **اقول** از کجا دانسته که فاضل کرمانی بایہام وفخامت نظر نفرموده شاید از تبدیل وتقصیر حقوق
مراد او نزد حضرت مؤلف صغائر باشند ولا بد علیه من الدلیل **قوله** المختصر الخ **اقول** کسی از سامعین
ناظرین این مشوقه چنین سؤال کند که شخصی خود زکوة حق او از دیگران تحصیل میکرد وبعد زمانی بمجرد استماع
خبر وفات سرور کائنات گفت که مرا بعد از این زکوة الکنون تعلقی باقی نماند آن شخص مرتد باشد یا بر خود
برگزیده باشد وقس علی ہذا اخوان وعشیرتش که او در زمن سنت قریب بود ہم بیش لو از دست تو
منع ہم داده **والعجب کل العجب** که مناسبت لفظی ومعنوی را از فاضل کرمانی درخواست مینماید
وعلمای خود را که لفظ ارتداد را بدون تقیید علی عقابهم در احادیث مرقومه ایمه یعنی ارتدت
الصحابة الخ بر تبدیل اخلاق حسنه بسیئه حمل کرده اند چنانچه گذشت مرفوع الاقلام میدانند پس اول باید
از اینها استفسار کنند که ارتداد کذائی را با تبدیل اخلاق کدام مناسبت است بخلاف علمای اہل حق
که تقیید علی الاعقاب را قرینه بر عدم اراده کفر از ارتداد دانسته اند وارتداد علی الاعقاب را بر گناہان
کبیره از تبدیل امور شرعیه وتقصیر از حقوق واجبه فرود آورده اند مثل کرمانی وخطابی وجز ایشان الہم سوال
او از علمای شیعه می باید نه از این بزرگان والحمد لله علی ذلک **قال الفاضل المتبحر الحکیم** ہداه
الله تعالی الی الصراط المستقیم وہر چند اینقدر را که بعرض رسید نزد منصف
لبیب برای اثبات کتاب مجمود کافی وبسنده بود ولیکن نظراً للتطویل وارواء للغلیل منظور دست از
ایراد دیگر براهین در این مبحث بس کوشش میرود اگرچه لفظ اصحابی که در حدیث وارد است بایستی تمام
ذوات از جمله اصحاب رسالت مراد باشد لیکن در حال خالی نیست یا از اصحاب بعرف عام که یار ومصاحب
دینی ودنیوی را میگویند مراد باشد یا عرف خاص یعنی شرعی وبدیہی است که بمعنی اول اطلاق این لفظ
بر اہل ردت درست نیست چه اینها اہل قبائل بودند ودر مواطن ومساکن خود ایامی گذرانیدند وبحضرت کمتر می بار
یافتند یعنی از اینها جز بار رسالتمآب نرسیده باشند چنانچه بنا علی ہذا قال الکرمانی ولہ یزد ...

من اصحابه والحمد لله رب العالمين وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة قلوبهم
ممن لا بصيرة لهم في الدين چه نفی ارتداد اصحابه کلهم اجمعون کما یدل علیه التأکید الواقعة في
سياق النفي دال است بر اینکه مرتدین از صحابه نشمرده و چگونه نشمرد که لفظ اصحاب من حیث المأخذ والاشتقاق
اقتضای صحبت دارد و آنها ازین دولت محروم بوده اند و علی هذا القیاس از اجلای بدیهیات است که
معنی ثانی هم بر مرتدان نهار صادق نمی آید چه در صورت موت علی الاسلام شرط است و اینجا خصم
آنها را ماتت علی الکفر میگوید و چون منقول شرعی نه آنست که جماعه معنی مناسب لغوی از نزد خود
بلکه البته ماخذش از کتاب و سنت واجب است پس منقول شرعی حقیقت شرعی است و صرف صارف از
آن مراد نتوان گرفت و در صورت معنی ثانی اولی بالمراد خواهد بود و عدم صدقه علی المرتدین غیر خاف کما
بیّنا و هرگاه هر دو معنی لفظ اصحاب بر اهل ردت صادق نمی آید لا محاله جماعه از صحابه مشهورین المتصفین
بالاحداث مراد خواهد بود و متوهم میشود که معنی شناسی از لفظ حدیث چنان توهم کند که هرگاه جناب
بشیر و نذیر مخاطب بخطاب لاتدری می شوند از حقیقت حال اهل ردت که واقف بوده اند در صورت
باعتبار اسلام آنها در حیات خود و لقا حکم بالاصحاب یعنی منقول شرعی اطلاق لفظ اصحاب بر ایشان
کردند و این تاویل چنانکه می بینی مضحکه بیان است چه جناب ختمی مآب بار و بنیاد در حیات خود خبر میداد
که حال بعض اصحاب در آخرت چنین خواهد بود و من چنین خواهم گفت و با خبر حال ارتداد شان
علی الاعقاب خبر نمیداد در صورت عدم درایت لا محاله اول خواهد بود و التاویل یجب علی
الخصم کما یجب علینا فانه لو اظهر به طوبت الکتب
کلمه علیه نیز الوا اقتضای صحیح وارد که آن احداث و ارتداد علی الاعقاب بامر باشد که زمانه ممتد بین آن صورت
نگذرد بخلاف ارتداد اهل ردت که زمانه بران نگذشته بود اکثری از آنها در همان نزدیکی رجوع باسلام
کردند و آنها البته مصداق مضمون این حدیث نیستند و قلیلی که علی فرض صدق الروایت آن کفار را
رجوع باسلام و سنت ندادند و همان قریب ایام کشته شدند و حمل کلمه نیز الوا اکثر با کلام الهی است مناسب تر

ملائکه مقصود از اضافت لفظ لم یزالوا القطیم جناح آنهاست که گناه کردند و مستمر بران ماندند پس اگر
حدیث بحق کسانیکه بقول اهل سنت بر ردت فی الفور کشته شدند وارد باشد البته کلمه لم یزالوا بی محل بلکه حشو
خواهد بود و تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا وحاشا ملائکته عن مثل هذا چه ادای مطلب در نقد
می شود که ارتدوا بعدک و قتلوا علیه لم یزالوا مرتدین چه فائده دارد پس مراد نخواهد بود مگر امر خلافت
که تا زمانی دراز بران احداث دارند و علی الاعقاب راسخ و قائم ماندند بلکه بعض شان الی یومنا هذا بران رسوخ
دارند و علاوه اینهمه وجهی آخر که دلالت دارد بر اینکه از ما احدثوا بعدک ارتداد بعضی از قبائل عرب مراد نیست
بلکه غصب خلافت و ما یتفرع علیه متعین است که کلمه منذ فارقتهم نص است در وقوع ارتداد علی الاعقاب
بمجرد مفارقت رسول کبریا و اصحاب البته بصرف صارف بمعنی حقیقی محمول خواهد بود و پر ظاهر است که
اگر بالفرض بعض قبائل عرب ارتداد واقع شده فانما هو بعد برهة من الزمان من انتقال
الرسول علیه وآله صلوة الملک المنان عند طلب الزکوة کما لا یخفی علی احد بخلاف امر
خلافت که بمجرد مفارقت روح طیب حبیب ایزد از بدن مطهر جسد منور را بی غسل و کفن گذاشته برا
سقیفه سازی به سقیفه بنی ساعده شتافتند و پرداختند بانچه پرداختند و ساختند انچه ساختند پس
ارتداد علی الاعقاب ابتدای زمان فراق جناب ختمی مآب ازین دار محن و شقاق که مدلول صریح احادیث
صحیحه است و ما در صدد اثباتش بودیم بلا شبهه ارباب تحقق گشت و معنی منذ فارقتهم مطابق
واقع افتاد و علی هذا مراد نخواهد بود از ما احدثوا الا امر خلافت فتلبث فانه لطیف و لا یکاد یلتفت
مجال تاویل و اگر کسی گوید که سلمنا معنی حدیث انچه بیان کرد لیکن عبارت متشابه است لکن
مجال تاویل فسیح و ذیل خلق احتمال وسیع و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال گوییم که اینجا بجز
این دو احتمال یکی ردت بعضی از قبائل عرب دوم غصب خلافت تطرق احتمال ثالث امکان ندارد
چه حدیث حکایت از واقع میکند و چون حاکی مخبر صادق است وقوع ابدی و بجز این دو وقوع با
بعد ارتحال رسول العالمین امر دیگر که استحقاق حمل بران باشد برای مرتکبین آن از صحابه متصور

شود صورت وقوع نگرفته بلکه توان گفت که انچه بعد ازین هم روداده وصلاحیت تفرع استحقاق
جهنم بران بوده باشد از فروع همین دوامر خواهد بود بلکه فرع یک امر معهذا اگر احتمال دگر باشد بیانش
بر عهده طرف ثانی والطالش بر ذمه ماست اینک کوی واینک میدان انچه دربار داشته باشد
بمعرض اظهار آرد انتهی بلفظه **اقول وبه استعین بالرؤف الرحیم** هر چند جناب مولف
سرآمد اولی الالباب دست از ذکر دلائل برد عادی خویش در آستین نکشد وافادات جدیده وقدیمه
باهل شوق بخشد لیکن من بمقتضای نیازمندی وغمخواری وعقیدت واخلاص در تحقیقات وغور
تامل بکار برده رطب ویابس را از یابس وکامل را از ناقص ممیز میگردانم ومیگویم که در شق اول دلیلی که بر
ایراد ایراد کرده صریح البطلان است زیرا که فاضل کرمانی اول در عبارت معلوم اصحاب انجه احق تحقیق
کرده وگفته لم یرد به خواص اصحابه الذین لزموه وعرفوا بصحبته الخ یعنی خواص اصحاب
آنجناب که بحضور مقدس اختصاص داشتند وبصحبت شریف مشهور ومعروف بودند مراد نمی باشند بلکه
مراد ازان قومی از جفاة اعراب عوام اصحاب اند که در زمره مولفة القلوب شمرده می شدند باز گفته
که ولم یرتد احد من اصحابه صلی الله علیه وآله وسلم والحمد لله رب العالمین یعنی
بحمد الله که احدی از اصحاب آنحضرت صلعم کسی مرتد نشده وتقصیر در واجبات وحقوق ضروریه نموده واین خود
بدیهی غیر محتاج باستدلال واحتجاج است که درانجا همان خواص اصحاب مراد اند نه عوام اصحاب وجفاة
اعراب والا کلام او متناقض ومتهافت خواهد بود وبالجمله قول جناب معترض که نفی ارتداد از اصحاب
کلهم اجمعون الی قوله شمرده دلیل صریح بر آنست که مطلب کرمانی را باوجود وضوح وظهور هرگز
نفهمیده تا بمطالب دقیقه وخبایا وزوایای خفیه چه رسد اما وقوع نکره در سیاق نفی ودعوی
این معنی که فاضل کرمانی مورد این حدیث را از صحابه نشمرده پس از عجائب روزگار وغرائب لیل
ونهار است چه اگر مقصود آنست که در خواص اصحاب نشمرده فذلک مسلم لکنه لا یستلزم
المطلوب واگر مراد اینمعنی است که در عوام اصحاب معدود نکرده پس مناقض لفظ مولفة القلوب است

که دران عبارت واقع شده زیرا که آن لفظ درین مقام دال برانست که آنها اصحاب بودند لیکن از
اختصاص قوت ایمان بهره نداشتند ازینجا دریافت شد که هنوز مولف را بمعنی لفظ مولفه با وصف
اتحاد ملت و ماده اطلاعی نیست و بتفاسیر قرآن مجید و مذهب اهل حق و مسلک خویش مثل خلاصة
المنهج کاشانی و مجمع البیان طبرسی و نیز بکتب فقهیه مثل قواعد وغیره رجوع نکرده و باین پایه علم دعوی
مناظره با علمای اهل سنت میورزد و الفاظ شنیع در حق اکابر محدثین بر زبان می آرد معنی
لفظ مذکور درینجا آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بتالیف قلب ایشان امر می نمود و در تقسیم
غنایم زیاده تر رعایت آنها می فرمود پس صحابیت اینها بمعنی شرعی ظاهر شد گو از زمره عوام باشند
زیرا که ارتداد بمعنی تبدیل و تقصیر و تخلف از بعض حقوق است نه بمعنی کفر بعد الاسلام چنانکه بارها
دانستی و چون این جفاة مقصرین از زمره مولفة القلوب هم از جهال بودند لهذا در شرح کرمانی و دیگر
شروح که محل این بحث است لفظ ممن لا بصیرة لهم نیز افزوده اند تا معلوم شود که هر یکی از مولفة
القلوب این دار و گیر پیش نیامده بلکه جهال ایشان درین بلا گرفتار شدند و از کتب رجال پیدا
است که بعضی از مولفه بحسن اسلام رسیده اند تا بحمل فاضل کرمانی ارتداد را دران مردم منحصر کرده
حیث قال و انما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة قلوبهم ممن لا بصیرة
له فی الدین پس مراد از عموم نیست بلکه احدی از خواص مصداق این حدیث نگشته و کسی ازین جماعت
مرتد نشده نه آنکه عوام هم مثل خواص بودند حالیا باختیار شق ثانی بنظر بعضی از وجوه جواب
میدهیم و میگوییم که معنی ثانی برین مرتدین صادق می آید زیرا که فاضل کرمانی این ارتداد را در عبارت
منقوله بهر دو نسخه بجهد و بتقصیر بتضییع واجبات و بتقصیر حقوق حمل کرده و لا نسلم که این معنی منافی
اصل اسلام باشد و جناب مولف از کجا ثابت نموده که فاضل کرمانی که روی سخن غالبا بسوی اوست اینها
را ثابت علی الکفر اعتقاد میکند بلکه او دربیان عبارت منقول فی الصدر تصریح نموده که مراد از ارتداد
رجوع از اسلام نیست بلکه تبدیل و تقصیر و بر ظاهر است که کفر مقابل اسلام است پس مسلک او اینها را

مات علی الکفر اعتقاد کردن یعنی چه بلی میتوان گفت که نزد او آنها مات علی التبدیل و التقصیر و
التاخر عن الحقوق بودند و منافات این امور با اصل اسلام باعتبار نقل عبارت فاضل کرمانی نه بدیهی نه
مثبت بالبرهان است **قوله** چون مقبول شرعی نه آنست اه **اقول** تسلیم قول حضرت مؤلف بمعنی ثانی
را ولی بالمراد و مستند لفظ اختیار اضافه کرده ام لکن قول خاتمه عدم صدقه علی المرتدین غیر خاف
کما بینا مخدوش است فان انطباقه علی هؤلاء الذین ارتدوا و عن بعض الواجبات و اصروا علی المعاصی
و ارتکبوا المنکرات کما قال الکرمانی وغیره غیر خفی علی من له ادنی بصیرة فی الدین فکیف
یخفی علی الماهرین و درینجا سامعین نظار را فایده عظیمه که اعتقادات متشیعین در باب خلفای راشدین
از اصل قالع باشد و بیخ و بنیاد این فرقه را از هم پاشد آگاه کنیم و آن اینست که هرگاه باستدلال مؤلف
همین دو معنی برای لفظ اصحاب ثابت شد و لا محاله در اینجا میگوییم که اگر مراد از لفظ صاحب در کریمه
اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا استعمال او است بی تکلف بلا ریب ثابت شد که ابوبکر صدیق
یار وفی و دوست سید المرسلین صلعم بود مع قطع النظر عن الفاظ اخر وقعت فی الکریمة
المذکورة دلت علی ایمانه و ما ورد فی شان نزولها بعض ثقات حضرامیه قاضی شوستری
در احقاق الحق وغیر او در تفسیر آن که لفظ صاحب گو دلالتی بر ستایش ابوبکر ندارد و همراه گرفتن او
از اشاره بحبت خیال این معنی بود که مبادا کفار را ازین رهبر آگاه کند و موجب ایصال مکاره شود
و هرگاه کفار [illegible] رسیدند با گفت با ایشان دلالت کرد تا اینکه بلد بخشار میاد اقراه
رسید یا برای اعلام کفار بیابانها میکرد الی غیر ذلک من الافتراءات التی تکاد السموات
یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا کان لم یکن شیئا مذکورا می بود بلکه مثبوت
استدلال اختیار کرده اگر مقصود جناب اقدس الهی از لفظ مذکور نزد حضرت مؤلف معنی ثانی است
فنحن ندعو الله آناء اللیل و اطراف النهار و نستغفر له فی العشی و الابکار اطال
الله بقاءه و یسر لقاءه و ادام الله برکاته و جعل الی کل خیر ماله زیر که مو

ابوبکر صدیق بر اسلامیکه مرادف ایمانست از ینجا ثابت شد و حسن خاتمه سائر خلفای راشدین
باجماع مرکب الا لازم آید که جناب مؤلف حکم باسلام کسی کند که قرآن مجید را محرف سازد و تهمت
فاحشه معاذ الله بر امین پاک سیدة النساء نهد و دختر و داماد پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم را
دشنام دهد و مهبط وحی را بسوزد و دو معصوم را قتل کند و این بحث قبل ازین بتفصیل هر چه تمام تر
گذشت فتذکر و لا تغفل و اگر مؤلف از راه اعتساف حکم باسلام این شخص نماید و ارتداد و سعی را
منحصر در انکار توحید و نبوت و معاد صراحةً حصر فرماید و امور مذکوره را از موانع اسلام و مقتضیات
ارتداد و کفر نداند فنحن لا نتوقف فی شانه بل انصاره و اعوانه **قوله** و ستوهم فی شوو الخ
اقول مخفی نماند که این اعتراض هم بدستور اعتراضات سابقه هرگز وارد نمی شود چه احتمال دارد
که آنچه جناب خاتم النبوت را از وحی الهی در باره دار و گیر اصحاب و عدم قبول شفاعت بعد اثبات
احداث و نفی درایت بطور اجمال ببعضی از وجوه معلوم شده هم باینکه خبر داده که جمعی را از اصحاب
بسوی دوزخ خواهند کشید و من بشفاعت آنها متکفل خواهم شد لیکن آن شفاعت در مجموع
آنها مقبول نخواهد افتاد بلکه در حق بعضی فایده خواهد کرد که در میان وقت ازین دار و گیر نجات خواهند یافت
و ظاهر همین است که حکایت مطابق محکی عنه باشد پس واقعه را که ببعضی از وجوه مجمل بود باجمال
او اختصار نموده اند و هر کس که بخلاف این معنی قائل شود و گوید که پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم را تفصیل
این امور و اسامی ذوات آن مصادیق مجمله ثابت شده و معلوم بوده باز راه اجمال و طریق
توریه و تقیه پیموده پس دلیل آن بر ذمه اوست زیرا که این اخبار که تعلق باحوال آخرت دارد و حضرت را
باعلام الهی معلوم شده مفصلا و مشروحا در روایات وارد گردیده که پرده از روی فسق و
کفر کسی برافکند پس در آخر عمر شریف چگونه تصور باذعان کرده آید که حضرت صلی
الله علیه واله وسلم مفصل را مجمل بیان فرموده و از تفصیل خوف و تقیه مانع شده باشد خصوصا که جا بسی
بعضی را اقتضی که تقیه در کلام آنجناب گنجایشی ندارد و دعوی خواهد کرد آری دروغگو را حافظه نمیباشد

بر قول سوجه که مؤلف آن را بصورت وهم نقل نموده و تعصباً و عناداً بر ضحکۀ صبیان حمل کرده بر جای
خویشتن باقیست و نفی درایت و احداث بر ظاهر خودش محمول بالجمله ازینقدر هنوز لازم نیاید که
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را تفصیل تمامی حدثات آنها معلوم بود و باعیانهم آنها را می شناخت
و چیزی ام که خبر دادن بدانرو بنا و حکایت آنچه بوحی الهی حضرت را دریافت شده بر اصول اهل
حق کی مستلزم این امورست که تفصیل محدثات و شرور آنها بیدانست و ذوات آنها را هم
شناخت این استلزام را هم بدلیل ثابت فرمایند و برهانی بر این معنی قایم کنند که این حدیث
علم تفصیلی ممکن نیست و انی لهم ذلک بار خدایا مگر حدیث طبرانی را پیش کنند و گویند که ابو دردا
راوی این حدیث عرض کرد که یا رسول الله دعا کن که خدا تعالی مرا درین زمره محشور نکند فرمود
که تو از ایشان نیستی و این دلیل است بر آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ذوات آنها را
باعیانهم می شناخت والا جواب آنجناب که ای ابو درداء تو از جمله آنها نیستی چگونه صحیح شود یا
حالکم را که بتصریح مؤلف در رساله اخیر محکوم بتشیع است یاد نماید که ابوبکر صدیق رضی الله عنه بعد
استماع حدیث حوض نظر بغلبه خوف و خشیت که داشت التماس نمود که شاید من از آن زمره باشم
حضرت صلعم فرمود که لا و ان شاء الله تعالی بعد ازین بمقام خود این حدیث مذکور شود و بنا بر جهل
و ظلوم با وجود عدم تبحر در علوم میگوید که این هر دو دلیل هرگز مدعای مؤلف و اولیای او را انطباق
ندارد و مستلزم مقصود نیست چه محتمل که آنجناب بجهت حسن خاتمه حضرت ابوبکر صدیق و ابو دردا
رضی الله عنهما که از حضور در جنگ بدر و دیگر مشاهد مشرف که اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم
و بسیاری از بشارات عالیه بر آن ترتب یافته و ادلۀ اصول اربع تا به حضرت شیخین بر آن گواه عادل
معلوم بود چنین فرموده باشد این از کجا که ذوات مرتدین کذائی را بعلم تفصیلی می شناخت
والمتصوق هذا دون ذلک بالجمله آنچه جواب صدیق و ابو درداء ارشاد شده از جهت حسن خاتمه و ظن
علم خاتم پیغمبران بحسن خاتمه این بزرگان از جهاد فی سبیل الله و حضور در مشاهد مشهور که بارها

تاکید تمام فرموده‌اند که هرگز از حاضرین کسی در دوزخ نخواهد رفت چنانچه از تفاسیر امامیه مثل خلاصة
المنهج نیز در واقعه بیعت الرضوان واضح و لائح است وافی و کافی است و صحت جواب موقوف بر این
نیست که باعیانهم معرفت اهل ردت و تفصیل محدثات آنها داشته باشد وهو ظاهر عند العقلاء
فضلا عن الفضلاء پس عدم درایت حال خود باقی و از اینجا طرفه شد اجابت تاویل که بعینه زور که
بر ذمه اهل حق ثابت فرموده گو ذمه معترض او چون که آن هنوز مشغول بوده باشد و اینجا فائده عظیمه
بدست آمد یعنی معلوم شد که این حدیث نزد شیعه هم بر زبان مولف معتبر است و مستعرف تفصیله ان شاء الله
تعالی چه جای بجواز تاویل بعد قبول است چه جا وجوب آن که بدون حکم بصحت و اعتبار روایت معقول نمیگردد
اکنون میپرسیم که مولف از ارتداد علی الاعقاب چه اراده کرده در صورت حمل آن بر تبدیل تقصیر
چنانکه علامه خطابی و فاضل کرمانی و جزری و امثالهم کرده اند همان میگوییم که جناب مخاطب قبل ازین
فرموده بود که ارتداد علی الاعقاب را با تاخر و تقصیر در حقوق کدام مناسبت است لفظی یا معنوی
بر تقدیریکه ارتداد شرعی مرادش باشد پس قول بایمان و اسلام صحابه کما هو نقله سابقا با این ارتداد
چگونه جمع تواند شد **قوله** وهم دلیل لطیف الخ **اقول** حال نزاکت و لطافت این دلیل بشرح و بسط ازین
بنده ذلیل باید شنید که اول این احتجاج و استدلال از براهین دیرینه بلکه تقویم پارینه است زیرا که
قاضی شوستری و نهبت آنها بوده در احقاق الحق و غیر او در غیر آن ذکر کرده اند کاش لطافتش باعتبار
متانت بعضی از مقدمات حاصل می بود و حال آنکه عنقریب واضح می شود که مدار تطبیق آن اوهن من بیت العنکبوت
و بنا آن بر اثبات و ثبوت امامت صاحب دررو غرر و بعین الحق که بر کتاب قاضی مذکور پرداخته اند تصنیف
و تضعیف این دلیل را مدخول ساخته اند پس لطافتش کجا باقی ماند بنده هیچمدان اول تمسک عبارت
پردازد پس بعد او را باتباع و استیاعش از دلائل جدید براهین سدید صفحه بسازد عبارتش این
وایضا قوله علیه السلام لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم یدل علی طول مدة المرتدین
واستمرارهم وهذا انما یظهر فی غاصبی الخلافة دون طوائف العرب الذین استولی علیهم الردة

وان ذلك لم يمتد الا الى الشهرين او ثلثة حاليا حسن سخن راقم الحروف را گوش کنند که اینها از قسم
لاف و گزاف و ترک شیمهٔ انصاف و اختیار طریقهٔ اعتساف است چه هر که تتبع و تفحص محاورات عرب
کرده و کتابهای قدیم و جدید را از کتب عربیت بمطالعهٔ خویش آورده خوش می داند که عرب این لفظ
را در خوردن و آشامیدن و آمدن و رفتن و نشستن و برخاستن و نزدیک شدن و دور گردیدن پیش
از بیش در محاورات خود اطلاق میکنند و امتداد و استمرار عرفی مراد نمی دارند چنانچه از مقامات حریری
والطباق المدبب والطواق الذنب والف لیلة ولیلة عیان می گردد فیقولون انهم لم یزالوا یاکلون
اذا اقبل علیهم فلان ولم یزالوا یتحدثون حتی سمع سامر الی غیر ذلک من المحاورات
واگر ابداً ازین همه اهل تعسف و تعصب را مجال گفتگو باشد که شاید این محاورات بعد زمان اشرف المخلوقات
و اهل بیت او بیرون کار آمده باشد و کلام او در احادیث آنحضرت و اهل بیت طاهرین آنحضرت صلی الله
علیه و علیهم بیس و ابطال این احتمال با حادیث معتمد از کتب جامعین اصول تشبث نمایم و این عهده از
برکات انوار آن طیبین و طاهرین کشایم حدیث اول از سعید بن جبیر از ابن عباس رضی الله عنهم
از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است که در وسط آن عبدالله عباس از اطاعت مرتضوی
زنجیر شدید بیعت فرسوده اند و قد مر من قبل والفاظش که معرفت آن درین مقام ضروری است این است
قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ذات يوم جالسا اذ اقبل الحسن عليه
السلام فلما رآه بكى ثم قال الي يا بني فما زال يدنيه حتى اجلسه على فخذه
اليمنى ثم اقبل الحسين ع فلما رآه بكى ثم قال الي يا بني فما زال يدنيه حتى اجلسه على
فخذه اليسرى ثم اقبلت فاطمة ع فلما رآها بكى ثم قال الي يا بنية فما زال يدنيها
حتى اجلسها بين يديه ثم اقبل امير المؤمنين علي بن ابيطالب فلما رآه بكى ثم
قال الي يا اخي فما زال يدنيه حتى اجلسه الى جنبه الايمن انتهى موضع الحاجة
یعنی ابن عباس روایت می کند که روزی جناب رسول صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود که ناگاه

حسن مجتبی را نظر آمد حضرت صلعم چون وی را دید بگریه در آمد. باز فرمود که ای فرزند من نزدیک بیا پس همیشه
انجناب حسن مجتبی را نزدیک خود میکرد تا آنکه او را بر ران راست خود نشانید پس حسین شهید کربلا را دید
و بسیار گریست فرمود نزدیک بیا پس همیشه او را نزدیک خود می نمود تا آنکه او را بر ران چپ نشانید باز
فاطمه زهرا را دید و زاری کرد و بسوی خویش خواند پس همیشه او را قریب میفرمود تا آنکه
او را روبروی خود نشانید باز علی بن ابیطالب علیه السلام را دید و بگریست و بسوی خویش طلبید
پس همیشه او را نزدیک کرد تا آنکه او را بدست راست نشانید. و درین یکحدیث محاوره مذکور در چهار
مقام مستعمل شده و چنانچه ظاهر است که هیچ این بزرگان بحسب الاتفاق در یکزمانه واقع شده و مراد از کلمه
مذکور غیر ازین نیست که چون هر یکی ازین اصحاب بعد قریب آمد او را زیاده تر نزدیک میکرد
و بر صدور خیالیه مولف بالخصوص قاضی شوشتر که امتناع منع از زکوة را که باعتراف تا دو سال
امتداد کشید مصداق لم یزالوا می داند میباید که صحبت جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را با آن
متناسب و تقریب آنها بجانب خود بر چند سال حمل فرماید فاعتبروا یا اولی الابصار وایضا
در امالی شیخ احادیثی مرویست که این محاوره در آن وقوع یافته از انجمله قصه بهلول است که بسبب
ارتکاب گناهی عظیم یعنی نبش قبر زنی از جمله انصار و انتزاع کفن از بدن باغوای شیطان حیا
با او نموده یأس کلی از رحمت پروردگار بهم رسانید و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد استماع این
قصه رو در هم کشید و از نزد خود براند و او چهل روز در دشت بتضرع و زاری میکرد تا آنکه آیت کریمه
والذین اذا فعلوا فاحشة الی آخرها در باره مغفرت بهلول نازل شد انتهی ملخصا بالجمله هر گاه استعمال کلمه
مذکور در فعال متفارقه که آن بیش نیست درست باشد در باره جفاة اعراب منکرین زکوة که زمان
صحبت آنها نسبت بامور مذکوره یعنی هیچ وقتها که با نسبت اجتماع زندگی حیات پیغمبر گفته چرا ممنوع
انکار خواهد بود و انشاء الله تعالی در سلک ثانی واضح خواهد شد که انچه علمای امامیه درین باب از امتداد
و استمرار زمانه و عدم آن ذکر کرده اند برای ایشان قاتل ...

انشود بخلاف افادهٔ حضرت مولف کما عرفته وظاهر است که جملهٔ لم یزالوا با وصف افادهٔ معنی استداد
که بتقریر کما بیاید واضح از آن مدعا خواسته بهر تقدیر صادق است فلا بد منه دون ما قاله
المعترض البلیغ وحینئذ یصدق هذه الجملة اعنی لم یزالوا کما روی فی الحدیث علی
جفاة الاعراب سواء ماتوا او قتلوا فانها اعم منهما وتعالی الله وملائکته عن الکذب علوا
کبیرا و ایضا درین مقام وجهی دیگر است و آن اینکه از اقوال و عبارات مولف درین رساله و رسائل اخری
چنان معلوم میشود که لفظ بعد در بعدیت متصله حقیقت است و در منفصله مجاز است پس بنا بر حمله
نتیجهٔ مولف اعنی ارتدوا بعدک و قتلوا علیه این است که بمجرد وفات سرور عالم مرتد گردیده بلا مهلت بقتل
در آمدند و اینهم خلاف واقع رو نمود چنانچه از کلام فاضل شوستری میگذشت که اکثر بعد چند ماه بجزای
کردار خویش رسیدند و مولف هم ارشاد کرده که اگر بالفرض از بعض قبائل عرب ارتداد واقع شده
فانما هو بعد برهة من الزمان من انتقال الرسول علیه وآله صلوة الملک المنان عند طلب
الزکوة کما لا یخفی علی احد و آنجا بوضوح می انجامد که ارتدوا بعدک و ماتوا علیه نیز موهم خلاف مقصود
است و بتقدیر یکه هر دو را ذکر کنند و گویند ارتدوا بعدک و قتلوا و ماتوا علیه قطع نظر از آنکه در صورت
قید علی اعقابهم اختیار اطناب بیفایده مستحسن است و در صورت تجرید باعتبار حروف ترجیحی بر لم یزالوا
مرتدین علی اعقابهم ندارد و از نکتهٔ افادهٔ استداد زمانه یعنی با وصف مهلت یافتن مدت دراز توبه
و انابت باصلاح ایشان کما هم نرسید کما اعترف المولف و این مضمون اول مرتبهٔ تشنیع و تفضیح بسیار عالی
است فیکون مرجحا لا مرجحا علیه علاوه برین که سند فافهم اگر می بایست بیان آن شوم ترکاسه خواهد
بود بلکه بجهت استعمال آن با لفظ قتلوا علیهم بمعنی بعد با پر خواهد بود که بمجرد فراق برگزیده تمامی اخص
آفاق برارتداد گشته شدند و هو ظاهر الفساد و الا می بایست که مولف در رسالهٔ مهموده کلمهٔ لم یزالوا مرتدین
چه فائده دارد و در اختیار لفظ عند فافهم کدام لطف متصور است کما لا یخفی علی المتوقد
البصیر و لا ینبئک مثل خبیر و وجوه دیگر برای رجحان لم یزالوا بر افادات جمل مخالط

بعد از تامل یسیر بهم آید چنانچه بر طلبه علوم سیما بر کسانیکه در فن بلاغت ید طولانی دارند مخفی نیست **قوله**
علاوه آنکه الخ **اقول** هر چند این دلیل در تصنیفات حضرت ابن طاوس سه شیعین جلوه گر باشد و علما دیگر
در ابرام و احکام آن کوشیده باشند چنانچه بر متصفحین کتب قوم مخفی نیست لیکن نزد این بیمقدار این نوع تر از
دلیل سابق است چه اگر مراد از مجرد مفارقت سید الخافقین عدم حیلولت زمانه است و لو ساعة او
ساعتین پس بالخصوص اصل اصحاب یعنی خلفاء راشدین هرگز صادق نمی آید زیرا که ابوبکر صدیق بعد
استماع سانحه وفات سرور کائنات که در عوالی مدینه بلکه اثنا راه اتفاق افتاد هرگز بسقیفه نرفته
و پیش عمر نمی نکرد بلکه بخط مستقیم در مسجد نبی کریم صلی الله علیه و آله وسلم آمده باز بر جسد مبارک بعض جلائل و
مناقب یا وصف که پیرو زار آغاز نموده و پیشانی نورانی رسول یا فی را بوسه داده باز بتعزیت اهلبیت
نبوی پرداخته و تسلیه حضار خصوصا عمر فاروق که قبضه شمشیر در دست گرفته و گفت که هر که رد برو
سر خواهد گفت که آنحضرت صلعم وفات یافت سرش از دوش جدا خواهم کرد مشغول شده و او را از سنه
غفلت و نوم حیرت مستیقظ و بیدار ساخته و از معلومات خویش اختلاف اصحاب در تعیین مسکن
دفن که مکه باشد یا بیت المقدس یا گورستان بقیع از میان برداشته و هرگز از مجاورت آن مکان تا که
آتش این تجاوز نکرده آخر بعد گفتگوی بسیار و قیل و قال بسیار الناس و الحاح کسانی را که بجانب سقیفه
دعوتش کردند و همراه کشیدند و خواستند که فتنه انصار را فرو نشانند و آنها را از غفلت متنبه
گردانند قرین آنجا گردانیده چنانچه روایات کتب فریقین مثل صحیح بخاری و تاریخ طبری و ترجمه آن
تصانیف ابن اسحق و استیعاب ابن عبد البر و تالیفات مجلسی مانند بحار الانوار الی غیر ذلک من الکتب
الاسفار دلالت بر این ستوده دارد و اگر باین اجمال بسنده نباید تفصیل بعضی از آن باید شنید شیخ عبد الحق
دهلوی رحمه الله در کتاب ما ثبت بالسنة از صحاح نقل کرده ان ابا بکر اقبل علی فرس من
مسکنه بالسنح منازل بنی الحارث بن الخزرج بعوالی المدینة بسلع و بین منزل
النبی صلی الله علیه و آله وسلم میل حتی نزل فدخل المسجد فلم یکلم

الناس حتی دخل علی عائشة فتیمم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وهو مسجّی ثوب
حبرة فکشف عن وجهه ثم اکبّ علیه فقبّله وبکی ثم قال بابی وامی والله لا
یجمع الله علیک موتتین اما الموتة التی کتبت علیک فقد متّها وشرح مذکور درین کتاب
نقل می نماید اخذ عمر قوائم سیفه وقال لا اسمع احدا یقول مات رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم الا ضربته بسیفی هذا واما عثمان بن عفان فخرس حتی یذهب به ویجاء ولا
تکلم الا بعد الغد واقعد علی فلم یستطع حراکا واضنی عبد الله بن انیس فمات
کمدا ولم یکن فیهم اثبت فاخرهم من ابی بکر فی الصارم فی روایة وکان
اثبتهم ابا بکر جاء وعیناه تهملان وزفراته تتردد وغصصه تتصاعد وترتفع فدخل
علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم فاکبّ علیه وکشف الثوب عن وجهه وقال طبت حیا ومیتا
وانقطع لموتک ما لم ینقطع لاحد من الانبیاء فعظمت عن الصفة وجللت عن
البکاء ولو ان الموت کان اختیارا لجدنا لموتک بالنفوس اذکرنا یا محمد
عند ربک ولنکن ببالک مترجم تاریخ طبری که باعتراف مرزا احمد کشمیری در شرح از شیعیان است
انچه بعبارت ساطعه آورده خلاصه اش این سطور است که وقت وفات شریف جناب رسالتمآب روز دوشنبه
بود دوازدهم ربیع الاول بانجم وقوع یافت و آنانکه دوم ربیع الاول گفته اند درست نبود
و فاروق از وفات آنجناب منکر شد تا آنکه صدیق او را آیت کریمه وما محمد الا رسول قد خلت
من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ملزم ساخت و باره
و چون خبر وفات حضرت مصطفی بر اصحاب رسید بنا بر مقدس درآمدند و بسیار گریستند باز در مسجد جمع شدند تا آنکه
شخصی در مسجد آمد و گفت چه نشسته اید که انصار در سقیفه گرد آمده اند و با سعد بن عباده بیعت میکنند ابوبکر
صدیق با عمر بنا بر دفع این هنگامه اراده سقیفه نمود و در اثنای راه با ابو عبیده جراح برخورد او هم
همراه ایشان شد تا آنکه بمجمع انصار رسیدند و حال بدین منوال دیدند و بعد گفت و گوی

ایشان

ایشان انصار از گروه خود دست برداشتند و عمر نیز بیعت ابی بکر صدیق نمود پس انصار دست بیعت
بدست فضل الصدیقین دادند هجوم مردم زیاده از حد واقع شد و قریب بود که از کثرت ایشان سعد بن عباده
در معرض هلاک آید الی ان قال ابوبکر صدیق گفت من این کار از ان کردم که خون مردم ریخته نشود
و اختلاف ایشان بر طرف گردد و آورده‌اند که ابوبکر صدیق رضی الله عنه اختلاف مردم در باب غسل
شریف باین وضع دفع کرد که شنیدم از آنجناب که گفت اهل بیتم اولی‌اند بشویند بگوئید علی و عباس
را که غسل دهند آنگاه ایشان باین کار مشغول شدند و او با مهاجر و انصار بر در مبارک نشستند یکی
از انصار گفت که در غسل شریف انصار را افتخاری بهم رسد اجازت ده تا یکی از ما هم در آنجا حاضر
شود صدیق او را اجازت داد شقران و اسامه آب می‌دادند و فضل و قثم از پهلو به پهلو میگردانیدند
و امیر المؤمنین می‌شست و عباس و اوس انصاری مذکور از دور ایستاده بودند و میگریستند باز در
دفن اختلاف افتاد صدیق بذکر حدیث الانبیاء یدفنون حیث یموتون دفع کرد چون در حجره
ام المؤمنین عائشه قبر را درست کردند جنازه را لب گور نهادند خلائق می‌آمدند و نماز بی امام می
گذاردند چون مهاجر و انصار فارغ شدند نوبت بزنان و کودکان رسید در نیمه شب چهارشنبه دفن
کردند و بعضی گویند شب آدینه بود و علی و فضل و قثم و شقران در گور نهادند انتهی ملخصا صاحب درج الدرر
گوید که ابوبکر صدیق بمنزل خود که در محله سنح داشت رفته بود تا از اهل و عیال خویش خبری گیرد عمار
رضی الله عنهما شخصی بطلب او فرستاد که هرچند زودتر خود را برسان که واقعه مشکل دست داده ابوبکر سوار شد
و بتعجیل بیامد چون بمسجد رسول صلعم قدم نهاد خلقی از اصحاب را دید که سر بر یکدیگر آورده‌اند و هر گروهی از ایشان
مدعای دارند در حجره عائشه در رفت و گفت کجاست رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اهل بیت اشاره
کردند که اینست ردا برداشت و پیشانی نورانی و ساعد با دولت مساعد را ببوسید و کریمه انک میت
وانهم میتون بخواند و گفت یا رسول الله خوش لطیفی و شمیمی داری هم در زندگی و هم در مردگی شعر
بفدای تن و اندام چو گلبرگ تو باد * هرکجا در همه آفاق گل اندامی هست * بیقین دان که

در دوش سنگ تو نیست بهیچ اگر ورد و جهان ملک میسر گردد کامی هست الله الکافی شیخ عتیق این جرعه تحقیق و جام
تصدیق بار نجیبت کدای حجره رسالت وای نقطه دایره رسالت حضرت جلال احدیت و مرگ بسوی قف
حیرت ما الطالبیت مقر که انبیا علیهم السلام یکباره پس می سپرد اکنون آن سوی که تراستقر بود
در یافتی وازین جهت در خاک بقبه افلاک شتافتی لیس ابر روی آن جهت هی کشید و مسجد رفت بهیچ یک از
طوایف التفات ننمود و بمنبر برآمد مردم یکبار متوجه بار غار شدند و عمر خطاب و غیر او را از اصحاب
که در آن قصه سلوک سبیل اختلاف مسلوک ساخته بودند بحال خود باز گذاشتند ایشان نیز بحسب ضرورت علم
استماع بر افراشتند و مترصد گشتند که آیا چه خواهد گفت ابوبکر صدیق بعد از آنکه حمد و ثنای حضرت
خداوندی بتقدیم رسانید فرمود اما بعد هر آن بنده که پرستش محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
می نماید باید یقین بداند که او ازین جهان رحلت نمود و آنکس که پروردگار عالم و آفریدگار بنی آدم را پرستش می نماید
بی شبهه معلوم کند که او زنده ایست که هرگز نمیرد و آنگاه تلاوت آیت وافی هدایت وما محمد الا
رسول قد خلت من قبله الرسل افإن مات او قتل انقلبتم على اعقابكم ومن ينقلب على
عقبيه فلن يضر الله شيئا وسيجزي الله الشاكرين مشغول شد عمر بن خطاب گفت گویا من هرگز
این آیت را نشنوده بودم فی الحال حرکت از من رفت و نزدیک بود که بیفتم لیکن تمام حاضران را متحقق شد که سید عالم
سرای سرور برین جا غرور اختیار فرموده همه دل بموت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نهادند و بخواندن
انا لله وانا الیه راجعون زبان گشادند و گفتند ای صد حیف در وصول بحضرت رسول تا زنگذاریم چرا
دادگری و کیفیت آن بنوعی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شنوده بود ایشان را تعلیم داد و تحمل دفن
نیز تقصیر ساخت و با اهل بیت عظام و عترت کرام گفت شما بموجب اشاره علیه نبویه متعهد غسل و تکفین و
تجهیز آنحضرت تکفل سازید و خود با اکابر بسقیفه بنی ساعده رفت تا کار خلافت اهمال
راسخین گردانند انتهی کلامه مختصرا و باقر مجلسی رحمه الله آورده که روی الشیخ فی تلخیص الشافی
عن هشام بن محمد عن ابی مخنف عن عبد الله بن عبد الرحمن الانصاری ان النبی صلی الله

عليه وآله وسلم لما قبض اجتمعت الانصار في سقيفة بني ساعدة فقالوا نولي هذا الامر
من بعد محمد صلى الله عليه وآله وسلم سعد بن عبادة واخرجوا سعدا اليهم وهو مريض قال فلما
اجتمعوا قال لابنه او لبعض بني عمه اني لا اقدر بشكواي ان اسمع القوم كلهم كلامي ولكن
تلق مني قولي فاسمعهم فكان يتكلم ويحفظ الرجل قوله فيرفع به صوته ويسمع به
اصحابه فقال بعد ان حمد الله واثنى عليه يا معاشر الانصار ان لكم سابقة بالدين وفضيلة
في الاسلام ليست لقبيلة من العرب ان محمدا صلى الله عليه وآله وسلم لبث بضع عشرة سنة
في قومه يدعوهم الى عبادة الرحمن وخلع الاوثان فما آمن به من قومه الا رجال قليل
والله ما كانوا يقدرون على ان يمنعوا رسوله ولا يعزوا دينه ولا ان يدفعوا عن انفسهم
ضيما عموا به حتى اذا اراد بكم ربكم الفضيلة وساق اليكم الكرامة وخصكم بالنعمة ورزقكم
الايمان به وبرسوله والمنع له ولاصحابه والاعزاز له ولدينه والجهاد لاعدائه فكنتم اشد
الناس على عدوه منهم واثقله على عدوه من غيركم حتى استقامت العرب لامر الله طوعا
وكرها واعطى البعيد المقادة صاغرا داخرا حتى اثخن الله لرسوله بكم الارض ودانت باسيافكم
له العرب وتوفاه الله اليه وهو عنكم راض وبكم قرير عين استبدوا بهذا الامر دون
الناس فانه لكم دون الناس فاجابوه باجمعهم بان قد وفقت في الرأي واصبت في القول ولن
نعدو ما رأيت نوليك هذا الامر فانك فينا مقنع ولصالح المؤمنين رضا ثم انهم ترادوا الكلام
فقالوا فان ابت مهاجرة قريش فقالوا نحن المهاجرون وصحابة رسول الله الاولون
ونحن عشيرته واولياؤه فعلام تنازعوننا الامر من بعده فقالت طائفة منهم فانا
نقول اذا منا امير ومنكم امير ولن نرضى بدون هذا ابدا فقال سعد بن عبادة حين
سمعها هذا اول الوهن واتى عمر الخبر فاقبل الى منزل النبي صلى الله عليه وآله وسلم
فارسل الى ابي بكر وابو بكر في الدار وعلي بن ابي طالب في جهاز النبي فارسل

الی ابی بکر ان اخرج فارسل الیه انی مشتغل فارسل الیه انه قد حدث امر لا
بد لک من حضوره فخرج الیه فقال اما علمت ان الانصار قد اجتمعت فی سقیفة بنی
ساعدة یریدون ان یولوا هذا الامر سعد بن عبادة واحسنهم مقالة من یقول
منا امیر ومنکم امیر فمضیا مسرعین نحوهم الی آخر الروایة یعنی شیخ الطائفه در تلخیص الشافی
باسنادش روایت کرده که انصار بعد وفات سرور ابرار در سقیفه گرد آمدند و خواستند که سعد را بخلافت
بردارند و او بجهت مرض یارا نیافت که تقریر خود را بسماع قوم رساند پس او بالبعض بنی اعمام او بگوش
مردم میرسانید که ای گروه انصار چندانکه شما فضیلت دارید برای احدی از قبایل این فضیلت مستحصل
نیست ایمان بخدا و رسولش آوردید و در راه خدا جهاد کردید و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
باتفاق شما قوت یافت و تا نفس بازپسین از شما راضی بود پس شما را می‌باید که خلافت را باستقلال
دارید قوم دیگر انصار او را بخلافت مستبشر کردند و گفتند که بهتر از تو کسی نیست باز با همدیگر
گفتند که اگر مهاجرین فضایل خویش بشمارند آن وقت چه جواب خواهد بود گروهی جواب او بدهند
که ما خواهیم گفت که یکی از ما و یکی از شما امیر باشد و بدون این معنی تن نخواهیم داد سعد بن عباده جواب
مذکور را بر ضعف قوم حمل کرد قضارا این خبر بگوش عمر رسید او بخانه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
متوجه شد و کسی را نزد ابوبکر که در خانه هدایت کاشانه با علی بن ابیطالب در تجهیز مشغول بود فرستاد
که زود تشریف دهد ابوبکر قبول نکرد و گفت که من درین کار مشغولم عمر باز پس فرستاد که کار
عظیم افتاده حضور تو ناگزیر است پس ابوبکر بعد ازین الحاح بیرون آمد و عمر قصه انصار را بگوش او رسانید
پس ابوبکر و عمر بعجلت تمام روانه شدند و در اثنای راه با ابوعبیده جراح در خوردند الی آخر التقریر و اینکه
ملا باقر مجلسی در بحار از کامل ابن اثیر نقل کرده از انهم بوضوح انجامد که رفتن شیخین بسقیفه هنگامه انصار در مهلت دراز
وفات شریف بوده و آنچه او در کتابش کو از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید شیعی آورده مثل روایت شیخ الطائفه است
در اینکه ابوبکر صدیق از جنازه شریف جدا نمی شد و فرستاده فاروق را بی نیل مقصود فرستاد لکن بنا بر

دفع فتنه انصار بسقیفه توجه فرمود و از روایت ابن ابی الحدید مذکور که مجلسی بفاصله یسیر باز دیگر نقل کرده
معلوم میشود که مخبر خبر سقیفه معن بن عدی بود که بعد از اخبار دست فاروق گرفت و بسوی خود کشید و
گفت بی خبر کردن تو در مجمع انصار ضرورست و فاروق گفت که من را امر عظیم یعنی تجهیز شریف مشغولم
و درین درد و الم گرفتارم من ازینجا هرگز حرکت نخواهم کرد و او قبول نکرد و گفت که قیام تو درینوقت
بر ضرورست و عبارتش درینمقام اینست واتی الخبر عمر فاتی منزل رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم وکان الذی اتاه معن بن عدی فاخذ بید عمر وقال قم فقال عمر
انی عنک مشغول فقال انه لا بد من قیام فقام معه بالجمله این همه روایات و عبارات
دلالت صریح بران دارد که رفتن شیخین بعد ازین گفتگو و قیل و قال بود و آنهم بنا بر دفع فتنه انصار که برای
طلب خلافت و تقرر آن که از سالها آماده کرده بودند چنانچه در قلوب شیعه اختلاج دارد و الا می بایست که ابوبکر
صدیق بمجرد اطلاع خبر وفات شریف از اثنای راه برخواسته مستقیم بسوی سقیفه میدوید و حریفانش نیز شتاب
میشتافتند و سبقت بر انصار می کردند و ازینجاست حال شق اول و اگر حیلولت زمانه را
تجویز باید فرمایند فهی اعم من ان یکون لیلا او نهارا او اقل من ذالک او اکثر نهایت مالک بن نویره
و نظرای او از ادای زکوة و منحرفین از احکام مؤبده شریعت سید کائنات صلعم لفظ منذ فارقتهم حقیقه بر
ثبوت حکم و ایجاب شان صادق می آید و انطباق می یابد بر اینکه استدلال آن جماعت بر دعوی باطل
خویش بکریمه خذ من اموالهم صدقة دلیل صریح بر آنست که بمجرد استماع خبر قیامت اثر
وفات سید عالم زکوة را انکار کرده اند گو ظهور اراده و شقاوت آنها علی رؤس الاشهاد وقت طلب
زکوة بوده باشد و پیداست که صدور این کلام اعنی لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ
فارقتهم از حضرت ملک علام است چنانکه روایت بعضی از اجله محدثین بران گواه است بایک بقول
تعالی الانک هو ... لم یزالوا مرتدین نقل کرده اند کما لا یخفی علی من مارس کلامهم
وروایاتهم و بعد ازین بروایت باقر مجلسی نیز هویدا خواهد شد که قائل این کلام آفریدگار انام است

برادر بزرگ مخاطب غالباً در جواب ایضاح بجهت کثرت استقرا و تبحر در علم کلام انکار بحث از آن
فرمایند منت خدا را که رفتن این بزرگان اگرچه بالحاح دیگران باشد لیکن باعث رفع فساد عالم شد
والا کدام فتنه که بعد خلافت سعد که شاق بر جمیع مهاجرین و خلاف احادیث سید المرسلین
بود برپا نمی شد و هرگاه خود در اسلام این فتنه پیدا شود چه قباحتها که در آن لازم نمی آید از وقوع
این سوانح و اختلاف اکثری از اهل اسلام طعمهٔ شمشیر کفار و اهل ردت میگردیدند و بنیاد عمارت اسلام
خراب بکفریات مسیلمه کذاب تاب و تاب میشد چنانچه از ترجمهٔ تاریخ طبری بتقریر فضل الصدیقین عدم
بکیه اصحاب بیان آن گذشت بخلاف خلافت صدیقی که بلا ریب بیخ و بنیاد کفر و نفاق را از عالم
برکند و مبدأ انبساط اهل اسلام و منشأ انقباض کفار لیام گشت کیف لا وهو دین الله الذی
اظهره وجنده الذی اعزه وایده حتی بلغ ما بلغ وطلع حیث طلع ونحن علی
موعود من الله والله منجز وعده وناصر جنده چنانچه حضرت امیر بتعریف و توصیف آن
در خطبهٔ نهج البلاغه مشغول شده و قطع نظر از آن خود علمای امامیه با وصف مزید عداوت خلفا
که بالنسبت به بنی آدم هم آن مقدار نخواهد بود قائل بزهد و ورع می شوند و ایشان را از خلافت
ظاهری ائمه را با مامت معنوی متصف میدانند چنانچه بر ناظر شافی سید مرتضی و شافی شرح
کافی و بحار مجلسی مخفی نمی ماند و اگر مناط امیر بر تورع می بود بایستی که مثل یزید و مروان را هم درین
زمره می شمردند و اسامی آنها بر زبان می بردند آمدم بر اینکه حمل حدیث الحوض از احد توا
بعدک وارتدوا علی الاعقاب بعضیمه مندفار فتهم بر گروه انصار صادق می آید المطعون المخاطب
ایضاً لا یرضی بذلک وجوابش آنکه چون توبه و انابت و اصلاح انصار بعد از مجلس بجمال بجلت
در کتب فریقین مثل صحاح سته و اصول امامیه بحار مجلسی متواتر است و مقتضای جمله لم یزالوا
آنست که توبه و انابت و اصلاح در نصیب مصداق حدیث حوض مثل مالک و عیینه بن حصن افتاده
کما عرفت سابقاً لیس لا محاله دامن ایشان هم از غبار و کدورت منزه خواهد بود

وازینجاست که خاتمهٔ خطبهٔ آخرین جناب سید المرسلین در سفارش گروه انصار بود چنانچه مطالعهٔ
بحار مجلسی و دیگر تصانیف علمای مذکور و کتب اهل سنت بران شهادت میدهد و این از جملهٔ محالاتست
بالخصوص برقرار داد مؤلف رساله که جناب سید النبیین صلعم بذوات مخصوص مصداق حدیث الحوض
عارف باشند بمعرفت و بالفرض بصدق حدیث مذکور بر گروه انصار معاذ الله من ذلک سفارش
ایشان فرمایند و الفاظ خاتمهٔ خطبهٔ مشار الیها اینست اَلَا وَاَنَّ الْاَنْصَارَ کَرِشِی الَّتِی
اٰوِیْ اِلَیْهَا وَاِنِّیْ اُوْصِیْکُمْ بِتَقْوَی اللّٰهِ وَالْاِحْسَانِ اِلَیْهِمْ فَاقْبَلُوْا مِنْ مُحْسِنِهِمْ وَ
تَجَاوَزُوْا عَنْ مُسِیْئِهِمْ یعنی آگاه و بیدار باشید و بدانید ای مهاجرین که انصار محل اعتماد
و موضع امانت من اند بر ایشان اعتماد میکنم و شمار التخوف و خشیت الهی و احسان بسوی انصار
وصیت مینمایم پس قبول کنید و خوشنود باشید از نیکوکار ایشان و درگذرید و چشم پوشی نمائید از بدکار ایشان
و بحمد الله که دامن خواص صحابه کبار از مهاجرین و انصار ازین کدورت و غبار پاک و پاکیزه است الحمد لله
عَلٰی ذٰلِکَ وَمِنْ ثَمَّ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی فِیْ مُحْکَمَاتِ کِتَابِهٖ وَلٰکِنَّ اللّٰهَ حَبَّبَ اِلَیْکُمُ
الْاِیْمَانَ وَزَیَّنَهٗ فِیْ قُلُوْبِکُمْ وَکَرَّهَ اِلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَالْفُسُوْقَ وَالْعِصْیَانَ اُولٰٓئِکَ
هُمُ الرَّاشِدُوْنَ فَضْلًا مِّنَ اللّٰهِ وَنِعْمَةً وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ حَکِیْمٌ و هرچند از قول مخاطب عبارت
تا قول الوکس گویم همه در عبارات فقیر محدوش گردیده و از هم ریخته لیکن چون تفصیل رنگ بگرداند و فایده
تمام هم میدهد اگر تشریح و بسط بعضی از اقوال دیگر هم میگرایم قوله بنا بر ظاهرست الی آخره اقول
سبحان الله ظهور ارتداد ایشان فوری و براوران معنی معلوم وقت طلب کرده باشد لیکن معنی ارتداد و دوری قلوب
آنها بمجرد استماع خبر وفات رسول علیه الصلاة و السلام متحقق یافته و لا نسلم که قبل از طلب کرده شیع آن
باستدلال آیات کریمه در ایشان دریافته و این ارتداد حاصل نشده مگر وقتی که اعوان انصار خلیفه
اول الحق را از ایشان طلب کردند فالمدعی مطالب بالبینة علاوه بر آن چون این هوالامر نیز الوارشاد جناب
اقدس الهی است و نامی وان باجرای قبیل اخبار واقعه قبل از وقوع است و بمعنی که آن مردم محجور

خلم

خبر مفارقت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تبدیل بتقیه کردند و راه ارتداد سپردند هیچ غباری و
و کدورتی لازم نمی آید زیرا که خبر از وقتی است که در او بیان نشان معنی تبدیل مسئله کرده راسخ شد
گو ظهور آن بر مردم بعد چندی اتفاق افتاده باشد و نهایت از عقل رزین بعید است که مؤلف و عدو بنماید
که ارتداد مانعین زکوة بعد از طلب زکوة بود و این دعوی نیز از قبیل دیگر ترهات مؤلف است که اقامت دلیلش
از وی ممکن نیست **قوله** بخلاف امر خلافت آه **اقول** انتساب سقیفه سازی بمجال کشاکشی و تکاوتازی اگر
بجانب مهاجرین اولین است فالامر لیس کذلک لما عرفته و اگر بطرف انصار است پس بر فرض تسلیم
انصار من حیث الاجتماع فی السقیفة مصداق ارتداد علی الاعقاب شدند فارتفعت شدند لیکن
بالاجماع مصداق لم یزالوا اگر اصرار و استمرار را می خواهد نتوانند بود و هر دو امر از ایشان منتفی و مطلوب
است مقصود مؤلف اینست که یکی از قیود حدیث الحوض را بر صحابه تطبیق دهد و بر استدلال اهل
الغدار بر حرمت نماز بکلمه لا تقربوا الصلوة گوش نهد بلکه مطلوب و آن است که خواص اصحاب جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مورد تمامی قیود حدیث مذکور اند و بحمد الله که نفس حدیث مقصود او را
بر نمی تابد بلکه بنیاد او را باطل می سازد و دلالت بر آن دارد که احدی از خواص اصحاب مراد از این
حدیث نتواند بود و لله الحجة البالغة **قوله** فقد بان التلفیق آه **اقول** لیت شعری ماذا اراد
من التعسف فان کان المراد منه ما قلته فی الفصل السابق یعنی ان اردت من فجأة
المفارقة عدم حیلولة الزمان کائنا ما کان فهو یناقض ما رواه الفریقان من ان
الشیخین لم یبرحا عن مکانهما الا بعد برهة من الزمان اعنی بعد تجهیز اهل بیت سید
الانس والجان ودفع بعض الاختلافات التی وقعت بین الاعیان مع ان ذهابهما
الی السقیفة ما کان الا بعد استماع الاخبار الصحیحة وظهور شکایة الضرورة وان اردت
تجویز الحیلولة فالامر بین وجوابه واضح بان علی انه یبطل حقیقة قوله تعالی او ملائکته
فارقتهم علی مالک ونظرائه فهو باطل لان الباطل کان زهوقا وذلک المراد

سوی ذینک الامرین فعلیه البیان وعلینا رده بالبرهان **قوله** اگر کسی گوید الخ **اقول**
حالیا این شبهه بکسی عارض نمیشود زیرا که بنده ناتوان بحول الله وقوته بمقام خویش ثابت کرده ام
که احدی از قیود احادیث بر مسلک امامیه نیز بر خلفای ثلثه واعوان وانصار ایشان صادق نمی آید
پس با وصف ملاحظه آن چگونه خارش شبهه مذکور بخاطر کسی خواهد خلید بلکه ناظر مسلک قوم بالیقین بلکه
بداهه خواهد گفت که آنچه مؤلف رساله فهمیده و در پی اثبات آن گردیده است قطعا ویقینا بدیهی البطلان است
وازروی او خارج از بقعه امکان علمای امامیه مجال آن ندارند که ردت خلفای راشدین از این حدیث
مذهب خود ثابت کنند تا بمراعات اصول اهل سنت چه رسد واین عده یوما فیوما بلکه ساعة فساعة نزدیک
می شود الیس الصبح بقریب **قوله** گوییم الی آخره **اقول** دعوی حصر در دو احتمال غلط محض است هر کس که
ملحقات این رساله را دیده واقوال علما یاد داشته نیک میداند که این حصر مخدوش است زیرا که
محدثین در مصداق این حدیث منافقین مدینه را هم دانسته اند مگر شاید از یاد حضرت افتاده باشد که دعوی
حصر میکنند و بمطالعه عبارات ملحقات نپرداخته اکنون عبارتش تصریح میکنم و آن اینست قال ابن
التین یحتمل ان یکونوا منافقین ولا یبعد ان یدخل فی ذلک ایضا من کان فی زمانه
من المنافقین وسیاتی فی حدیث الشفاعة ویبقی هذه الامة فیها منافقوها فدل
علی انهم یحشرون مع المؤمنین فیعرف اعیانهم الخ وبلا ریب حمل این حدیث بر منافقین احتمالی
دیگر است ورای این هر دو احتمال که در ان دعوی حصر کرده بار خدایا مگر اتباع واشیاع مؤلف گویند که این
احتمال بهیچ صورت صحیح نیست **گوییم** عنقریب گذارش میکنیم که تغلیط واحاله آن غیر صحیح است علاوه
میگوییم که احتمال ردت بعضی از قبائل چون نزد مؤلف صحیح نبود می بایست که در یک امر خاص حصر مینمود
ونام دیگری بر زبان نمی آورد و نمی گفت که اینجا بجز این دو احتمال احتمال ثالث امکان ندارد و بر ظاهر است
که مستدل را باید که جمیع احتمالات خصم را تعرض کند و بدلائل بر طرف سازد و در این صورت نیست
فاین المدعی این الدلیل اکنون باید شنید که احتمال انطباق حدیث بر منافقین زمان حضرت که از کلام

از علما دریافت شد نیز صحیح تواند بود زیرا که منتهای اعتراض بران نیست که آنها چنانچه بحکم و تدبیر
کما فی القرآن المجید در زمان آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم بسر میکردند در وقت خلفای راشدین نیز همین
جاده می سپردند پس احداث و ارتداد علی الاعقاب چه معنی داشته باشد گوییم لا نسلم که حال آنها بر یک
نهج و یک تیره بود بلکه خود قرآن مجید بران ناطق است که حال آنها در وقت عسر اسلام بطور دیگر و در
یسر اسلام بسبیل آخر بود چنانچه مفسرین در تطبیق بعضی از آیات قرآنی تقریر آن کرده اند پس چون
شوکت اسلام در وقت خلفا زیاده شد و ابتدا آن صبح خلافت افضل الصدیقین است احتمال قوی است
که آن منافقین بحال استتار و اختفای حال خود مانند عبد الله بن سبا پرداخته باشند و بنا بر طمع دنیا که محبوب
ایشان بود بحسب ظاهر استقامت شیخین را اختیار نموده باشند جناب قدس الهی که دانای پنهان
و آشکار است ریا و سمعه آنها را که بحد کمال رسیده بود و بر یک طور واقع شد باحداث تعبیر نموده
باشد و در احداث آن نسبت بزمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که قرار شان بر یک حال نبود
کلامی نیست باز ارشاد شده که آنها همیشه بر ارتداد و احداث مذکور اصرار نمودند یعنی توبه ولی
و انابت قلبی نصیب آنها نشد بلکه بر همان ارتداد و احداث از دنیا رفتند و سند منع هم قول
علمای امامیه بالخصوص شیخ ما یعنی اعنی ابن ابی الحدید و غیر اوست که فاضل جالبی در عماد خود نقل کرده
و در صوارم چو بلین بکمال تحسین و آفرین و اعتراف بکمال متانتش ترجمه آن پرداخته حیث قال و ایضا
ابن ابی الحدید معتزلی با وجود اینکه از اهل خلاف بوده در شرح نهج البلاغة کلامی بسیار متین
گفته که هر که از اهل انصاف باشد برو و بر کلام او تحسین و آفرین البته خواهد نمود و حاصل مضمون
آن عبارت این است که شبهه نیست در اینکه منافقین در وقت حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
بودند و بعد وفات آن حضرت هم باقی ماندند کسی را نمی رسد که بگوید نفاق مرد به مردن آنحضرت
و سبب مخفی شدن منافقین بعد وفات آنحضرت آنست که در وقت حیات آنحضرت صلعم همیشه آیات
قرآنی متضمن ذکر منافقین نازل می شد چنانچه قرآن مجید مملو است از ذکر آنها و همچنین بسبب انقطاع

وشهرت نفاق آشنا شدند پس هرگاه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ازین جهان انتقال فرمود ووحی
منقطع گردید وکسی نماند که آنچه امارات نفاق از ایشان بظهور می پیوست اظهار نماید وآنها را باین مقالات
وزلات سرزنش فرماید وکسی که متولی امر خلافت گردید همه را بحکم ظاهر اسلام ومناسبت سیاست دنیویه
در یک سلک کشیده می بینی که حق تعالی آنحضرت صلعم را فرمود وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ أَبَدًا
واین دلالت دارد که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنها را باعیانهم می شناخت وچون حضرت از
جهان رفت نهایت اینکه بسبب غلبه اسلام منافقین نفاق خود را مخفی می کردند وبا مسلمین معامله اهل اسلام
می نمودند بعد ازین چون بلاد مفتوح گشت وغنائم بسیار بدست آمد باخذ غنائم واسباب مشغول گردیدند
وازانچه که مقتضای نفاق بود وآن را در وقت آنحضرت صلعم واقع می ساختند مشغول نماندند وغافل گردیدند
وچون فتوح بلاد وترقی اسلام وکثرت غنائم قسمیکه حضرت خبر داده بود بعمل آمد بسیاری از منافقین بمشاهده
این معجزه از اهل اسلام واثقی گردیدند وبسیار همان نفاقیکه داشتند داشتند انتهی بلفظه آمدیم
بر سر اینکه در آیات قرآنیه برای آنها درک اسفل من النار مقرر گشته وعذاب دائمی را مستحق گردیده اند
پس نجات بعضی از آنها که بفحوای روایت حدیث از ابو سعید خدری مستفاد می شود چه معنی دارد جوابش آنکه
بر بنا برین محدثین محتمل است که منافقین فی الاعمال اند این منافقین فی الاعتقاد والاعمال کلیهما بر
اتحاد در نفس نفاق محشور شوند وبعد شفاعت از گرداب نجات یابند وآنها بدرکات اسفل مشتابند
باقی ماند آنکه حشر این منافقین با معیت مومنین چنانچه از عبارت منقوله لمعات مسالم الظهور
انجامد معقول نمیشود واز الله این خلجان آنست که در تفاسیر در مقامات بسیار خصوص در ذیل
تفسیر اَللّٰهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ می نویسند که مراد از ان استهزا حقیقی نیست بلکه مقصود آنست که ایزد تعالی انها را
در روز قیامت درباره جزا رسانان معامله مستهزیان خواهد کرد چنانچه آنها خوشوقت شوند وبالیقین دانند
که مانند مثل مومنین انها از عذاب جحیم نجات بخشیدند وبهشت جاودانی رسانیدند واحتمال دارد که حشر انها با جما
مومنین برای همین نکته باشد تا در وقت ورود بر حوض کوثر صورت واقعه جزای آنها نحوی نمودار شود وسزا

اعمال خویش باشند بعد از آنکه قطعاً بدانند که بار اهل مومنین در عرصات قیامت برانگیخته اند و این
معامله که با منافقین پیش آید بجهت آنست که اینها با خدا و رسول و مومنین مخادعه میکردند کما قال الله
تبارک و تعالی اِنَّ المُنافِقِینَ یُخادِعُونَ اللهَ وَهُوَ خادِعُهُم و نیز فرموده یُخادِعُونَ اللهَ
وَالَّذِینَ آمَنُوا وَما یَخدَعُونَ اِلّا اَنفُسَهُم وَما یَشعُرُونَ اکنون اگر با اینهمه تصریحات نیز خاطر کسی
دغدغه باقی باشد باید که بعبارات تفاسیر رجوع کند و دریابد که در مجمع البیان طبرسی آمده از جماعه مفسرین و حسن
و سدی نقل کرده که مخادعه با منافقین اینست که یعطیهم الله نورا یوم القیامة فیمشون به مع المسلمین ثم
یسلبهم ذلک النور و یضرب بینهم بسور انتهی و در تفسیر معروف بغوی گفته که خدای تعالی جزا دهنده است
ایشان را بر مکر و فریب ایشان و آنچنان است که روز قیامت ایشان را نیز نوری دهد چنانچه مومنان را داده اند و چون
قدم بر صراط نهند نور مومنان باقی ماند و بنور خود از صراط بگذرند و نور منافقان منطفی گردد تا در ظلمت بمانند و بلغزند
و در دوزخ افتند و جرجانی نوشته اما خداع ایشان در قیامت آن بود که ایشان را فرو گذارد تا در عقب مومنان
میروند و عقبهای قیامت می برند تا آنکه به بهشت رسند فرشتگان عذاب در ایشان رسند و ایشان را
بدوزخ برند انتهی بلفظه و علمای اهل حق نیز باین امور تصریح میفرمایند حاجتی بذکر دلیل و سند بعبارت مجمع
البیان در میان نیست سخت حیرانی است که مجتهد چالسی با اینهمه دعوی تبحر و اجتهاد که دارد از این امور
واضحه جهلا و عنادا و تجاهلا در کتاب حسام از عذاب قیامت و تفضیح منافقین دم نمی اندیشد و بر ایشان این
روایات که در مذهب فریقین ثابت است میخندد و این هم از قسم عیوب دانسته بر مذهب اهل حق
می بندد و لطرفه اینکه حق تعالی در حق منافقین میفرماید اِنَّهُم فِی الدَّرکِ الاَسفَلِ مِنَ النّارِ
و ایشان بر خلاف مدلول آیت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت میکنند که حق تعالی باینها نور
کرامت خواهد فرمود انتهی بلفظه ازینجا واضح میشود که نافهمی چالسی بر آیات و اخبار یکه تعلق بحال قیامت
وارد شده بالاطلاع کامل حاصل کرده و قرآن مجید را از استاد کامل فرا گرفته و لنعم ما انشد فی الفضیحة لنفسه اولاد
تو چه شعر گر تو قرآن بدین نمط خوانی * ببری رونق مسلمانی * باکی ازین مقام هویدا شد که صدق

انحدیث بر اهل نفاق که از باشندگان مدینه بودند و درین صفت ملکهٔ راسخه بهم رسانیده اند و حق تعالی
در حق شان میفرماید وَمِنْ اَهْلِ الْمَدِیْنَةِ مَرَدُوْا عَلَی النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ اشکالی ندارد و معنی آیت
کریمه بنا بر آنچه در تفسیر علویست آنکه یعنی از اهل شهر مدینه قومی اند که خو کرده اند و اقامت بر نفاق نموده اند
تا در منافقی چنان ماهر شده اند که تو ای محمد با کمال فطنت و صدق فراست نمیدانی ایشان را یعنی کفر
را در سویدای دل خود پنهان داشته اند و آثار ایمان و احسان بظهور می آرند پس تو ایشان را باعیان ایشان
نمی شناسی و ما ایشان را که بر سرائر ایشان مطلعیم انتهی و ازینجاست که رسول خدا صلی
الله علیه وسلم لفظ اصحاب یا اصیحاب علی اختلاف الروایات در حق ایشان ارشاد خواهد فرمود و تشفع
ایشان مستعد خواهد بود و ازین مقام نیز مثل مقامات دیگر هویدا شد که مولف رساله در دفع این
احتمالات که محدثین در توجیه این حدیث ذکر کرده اند هرگز قدرتی ندارد و مقصود اصلی ازین تقریر
همین است من بعد گذارش است که امام اعظم حلی و بسیاری از علمای متبحرین شیعه باظهار قاضی
در احقاق الحق معتقد نفاق غاصبین خلافت بزعم خویش می باشند و با اینهمه بحدیث حوض و امثالش بر ارتداد
و احداث خلفای راشدین معاذ الله من ذلک استدلال میکنند و آخر نوبت بتاویلات
انجامد که نفاق آنها نه بمعنی انکار توحید و نبوت بود بلکه از اصل خامس یعنی خلافت بلا فصل مرتضوی انکار
میکردند و این انکار هم بعد وفات آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم سمت ظهور یافته پس ارتداد و نفاق هر دو درین مواد
جمع توانند شد و حالانکه در مسلک ثانی ان شاء الله تعالی عنقریب هویدا میشود که اصول و روایات معتبرات
امامیه که علمای متقدمین ایشان بضبط آن پرداخته اند این تاویل تسویل را از اصل و بنیاد میکنند بخلاف این تقریر
تحریر او از علمای ما که آنچه در تطبیق حدیث حوض بر منافقین زمان حضرت سید النبیین گفته اند [illegible] جناب
که حضرت مولف و اولیای او هیچ تدبیر و تقریر مستنزل نمیتوانند کرد کما عرفت آنفا والحمد لله رب العالمین
قوله بعد هذا اقول کسی از طلبهٔ علوم دینی ازین فاضل بمقتضای انصاف سؤال کند که چون از عبارت فتح الباری
که در خاتمهٔ این رساله ملحق شده احتمالات دیگر چنانکه یکی از آن ارتداد و دیگر بیان آنچه [illegible] افاده این تقریر

همانا زعفران زار کشمیر است که عابرین و ناظرین آن از غایت سرور و انبساط محو حیرت و قهقهه می شوند
و هرگاه عبارت فتح الباری را قبل از طبع این رساله بنظر در آورده و با این رساله ضم کرده چنانکه از صدر
عبارت ملحقات واضح میشود باقی گذاشتن این عبارت علی حالها شعر بر کمال وقت فهم مخاطب توان
شمرد و بر تقدیر تعمدیت پی به فطانت مؤلف و با الحاق عبارت فتح الباری توان برد عجب
عجایب که احتمالات اخر در شروح بخاری موجود باشد و حضرت مدعی انصاف چنین فرماید و بدعوی
لا طائل رو برو می مناظرین پیش شد و لفظ کو و میدان بر زبان قلم آرد جزاه الله عنا خیر
الجزاء و عن جمیع المسلمین تنبیه باید دانست که قد یار متکلمین امامیه مثل شیخ مفید و سید مرتضی و اتباع و
اشیاع ایشان از متاخرین مثل قاضی نور الله در احقاق الحق و غیر او برین دعوی که حدیث الحوض بر خلفا
راشدین منطبق میشود دون غیرهم وجهی مرجحی بیکر ذکر میکنند و آن اینست ثم المتبادر من کل الخطابات
لا تدری ما احدثوا بعدک انما یکون فعلا کغصب خلافة النبی صلی الله علیه و آله و سلم و
اخذ میراثه و هضم افذاذ اهل بیته و اکل مال فدک ظلما و جورا علی فاطمة علیها السلام
و لهذا قال فهم سحقا سحقا لا ما یکون ترکا کمنع الزکوة عن ابی بکر انتهی ما افاده
القاضی معلوم نیست که مؤلف رساله چرا او ذکر این وجه مهر خموشی بر لب نهاده و لیکن نزد فقیر هیچمدان
و همان وجه اخذ بعضی و ترک بعضی دیگر قطع النظر از قوت و ضعف در گمان مؤلف آنست که احتمال
توارد این مطالب که در رساله نید کر آن گردن افتخار بر افراخته در کلامش متطرق باشد و الا هیچ کس از
صغیر و کبیر تواند گفت که مؤلف تلبیس کاسه لیسی و تقلید قاضی شوستری اختیار ساخته اند که
تحریر خویش را بکالای دیگران آراسته چنانچه حاشیه مؤلف که بر خاتمه رساله مطبوع است شاهد این مقال
است و صرف حالها انشاء الله تعالی ادحم بر تنبیه و دلیل مذکور که قاضی ذکر کرده در واقع متانتی وارد
با مثل افادات سایر امامیه خرافتی بیش نیست پس بدانکه این وجه نیز مثل وجوه دیگر ضعیف
است بچند وجه اول آنکه موقوف است بر حقیقت خلافت بلا فصل امیر المومنین و باطل حجج اهل

بودن خلافت سائر خلفای راشدین والکل منقوض ومردود کما عرفت مفصلا و وهم اتکه متوقف
بر اثبات میراث است در متمسک که جناب سید النبیین صلی الله علیه وآله وسلم و هو ممنوع و مستند شیعه احادیث
معتبره فریقین است اما احادیث اهل حق پس اظهر من الشمس و ابین من الامس است اما روایات اهل السنه پس
از انجمله است روایت فی دعوات الراوندی قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْاَنْبِيَاءِ
وَذٰلِكَ اَنَّ الْاَنْبِيَاءَ لَمْ يُوَرِّثُوا دِرْهَمًا وَلَا دِيْنَارًا وَاِنَّمَا اَوْرَثُوا اَحَادِيْثَ مِنْ اَحَادِيْثِهِمْ
فَمَنْ اَخَذَ بِشَيْءٍ مِنْهَا فَقَدْ اَخَذَ حَظًّا وَافِرًا محمد بن الحسن عاملی در فصول مهمه در باب عدم جواز اخذ
شیء من علوم الدین من غیر النبی صلی الله علیه وآله وسلم والائمة المعصومین بعد ذکر امثال این روایات دعوی
تواتر آن کرده واکنون بنص این حدیث متواتر ثابت شد که امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام میفرماید که جمیع علما
علوم دینی وارثان انبیا و مرسلین اند وعلتش آنکه انبیا علیهم السلام میراث درهم و دینار بکسی نمیدهند بلکه میراث
ایشان در احادیث و علوم منحصر است پس هر که احادیث ایشان را فرا گرفت و علوم دین حاصل کرد و
نصیب کامل یافت ووارث ایشان شد وصاحب کتاب منیة المرید نیز از جناب صادق علیه السلام این حدیث
را روایت کرده وکلینی رحمه الله روایت نموده که ابو البختری در ان واقع است یعنی در بعضی از طرق صاحب
بصائر لیکن در طرق دیگر محدثین ایشان سلسله رواة اینست محمد بن الحسن بن احمد بن الولید عن الصفار عن السندی
وبعضی از معتمدین امامیه باین نهج آورده اند احمد بن محمد عن ابن فضال رفعه الی ابی عبد الله علیه السلام چنانچه مطالبه
بحار الانوار بران گواه است ودرین اسناد از وجود وعدم ابو البختری اثری و علتی در میان نیست وصاحب
امالی که یکی از چند رواة امامیه است حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ اِبْرَاهِيْمَ رَحِمَهُ اللّٰهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ
بْنُ اِبْرَاهِيْمَ عَنْ اَبِيْهِ اِبْرَاهِيْمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَيْمُوْنٍ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ
مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ اَبِيْهِ عَنْ اٰبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ
وَسَلَّمَ الخ وصاحب بحار و دیگر محدثین امامیه در تاویلات حدیث باخصوص حمل بر تعمیم بعدم النظیر اند هرگز بتاویلات
متصدی این حدیث را برنگشته اند چون چرا نکرده اند فاضل جابلسی در وضع سخن ساز قصبات السبق میبرد بر آئینه حق نما

جائیکه بحدیث کلینی بر فضل علم و علمای دین احتجاج کرده سفر باید که در کتاب کلینی که در مذهب ما شیعه مشهور
و معتمد تر از آن کتابی نیست و اگر مذهب اثنا عشری حق است آن کتاب حق است از جناب صادق علیه السلام
منقول است انتهی بلفظه و ازینجا مانند آفتاب نصف النهار آشکار شد که در حقیقت این حدیث و آنکه این امور
واقعیه است تردد و ریب را در او محلی نیست و ازینجا واضح تر شد که در طریق این حدیث گفتگو کردن یا روایت را
بر تقیه ائمه یا رواة حمل نمودن عین اعتساف و کجروی خواهد بود و آن مستلزم استعمال استدلال مجتهد جالسی
است زیرا که ائمه هدی آنچه برای رعایت مذهب اهل سنت ذکر فرمایند در کذب و افترا اقدام نمایند
بنیاد استدلال بران نهادن و این کلمات را در حق آن گفتن معنی ندارد و الا مذهب اهل حق را حق باید پنداشت
و برای رد و قدح آن آستین نباید بر زد و باراه کلینی بکمال تسلیم و رضا اختیار باید کرد و ایضا فیه من المفاسد ما لا
یخفی علی احد من العقلاء فضلا عن الفضلاء عجب دارم از صناعت اکابر طائفه که خود بر اهل حق زبان درازی
کنند و گویند که چون ایشان را از روایت جامع ترمذی مثلا الزام داده می شود میگویند که در صحیحین نیامده و چون
روایت مسلم پیش میکنیم گویند که بخاری اصح الکتب است و باعتبارش هیچ کتابی نمی رسد هرگاه این حیله خطی
شود کتب رجال میگشایند و در جرح و تعدیل رواة دخل مینمایند شعر ایکه حمال عیب خویشتنی طعنه بر
دیگران چه زنید و در مقام نیز اگر تتبع تام نموده آید خواهی دانست که آنچه علمای شیعه طعنه زنی کرده اند از
لاف و گزاف است بخلاف اینکه طعن آنها بر مشایخ اهل حق که بر طبق نفس الامر و عین انصاف است آنهم همچنان بنابر
قصد اختصار بر ذکر چند سند که نام ابو البختری دران واقع نشده اکتفا نمود اگر نه مخافت طالت در بیان
می بود اسناد دیگر را نیز ذکر میکرد که از نام و نشان راوی مذکور دران عینی و اثری نیست و ازینجا ساقط
شد آنچه بعضی از معاندین بنابر تدلیس و تلبیس در سند حدیث کلینی از فهرست شیخ الطائفه و خلاصه امام اعظم
خویش از کلام صدر الشیرازی در شرح کلینی قیل و قال و مکابره و جدال کرده اند و منتهای سعی ایشان با وجود این
خرافات حمل روایت بر احتمالات واهیه خصوصا بر نفاق و تقیه است بحمد الله که منتهای تمامی طرق و اسناد
حدیث بجناب امام صادق است بواسطه آنجناب که در کتاب مختوم بخواتیم الذهب که از امام و

باظهار حق ممنوع از تقیه بود بجناب سید المرسلین منتهی می شود اگر علمای امامیه بر گفته خویش ثابت شوند
احتمال تقیه دران بر طبق روایات سابقه از مستبعدات و محالات است در ائمه دیگر البته در وقت تقیه بر قدر
ضرورت مکتفی باشند چنانکه از کتب دینیه ایشان بر می آید نه آنکه افترا بر خدا و رسول باین تفصیل نمایند سر لطیف
مخفی نماند که نفی میراث درهم و دینار قرینه بمعنی نیست که در غیر آن از ارض و عقار و ما عداها این حکم جاریست
و من اوضح البیان چه تجمل که ذکر درهم و دینار بنا بر شرافت باشد و از نجاست که بر جمله لم یورثوا درهما
ولا دینارا اکتفا نفرموده اند بلکه انما ورثوا احادیث را در حدیث افزوده اند تا احتمال جریان
میراث در ارض و عقار و غیر آن را اساساً مسلوب شود و معلوم گردد که میراث انبیا علیهم السلام منحصر در علوم
حدیث است و دیگر هیچ و بحمد الله که بعضی از شراح کلینی مثل محمد صادق در نفی میراث و جریان احکام ترکه
در متروکات انبیاء علیهم راه تعمیم رفته اند لیکن اهل عناد آنچه در دلالت این حدیث از غایت اعتساف و تعصب
کرده اند و بسیاری از مزخرفات یاد نموده اند در ذکر آن اضاعت اوقات است و ذلک اطفال دبستان
بر استیصال آن قادر اند فان کله من المضحکات و الخرافات و ایضاً ظاهر حدیث همانست که جمهور اهل سنت
بآن خیال بسته اند یعنی انکار میراث انبیا علی الاطلاق زیرا که علمای امامیه هر جا گفته اند که میراث مال حقیقت
است بنا بر علی ما اجتنی تحلیل افتاد تا آنکه امام فرمود که انبیا مال نمیگذارند بسبب آن رفع شبهه عقار و مانند آن
اما اورده اند و در سام و اساس الاصول هر جا خویش ثابت شد که ظاهر حدیث و قرآن حجت است تا وقتیکه دلیلی
قطعی بر خلاف آن قائم نباشد فالحمل علی الظاهر متعین و محض مدعی اهلیت ستیتین سوم آنکه دعوی بمعنی که خلفا
مال فدک را خوردند یا بعضی اقرار بتوزیع و زید بعد ظاهر شان چنانچه از مطالعه شافی سید مرتضی و غیر آن ظاهر
است و کلام فاضل طبرسی بر کامل بهائی تصریح آن میکند حیث قال دشمنان محمد صلی الله علیه و آله
و سلم ظاهر الشرک بودند و اعادی علی ظاهر الصلاح والعدالة و باطن الشرک و المعصیة ما جرای عجیب
غریبیست در صحاح و غیر صحاح مروی و مسطور و مقتضای دلائل عقلیه نیز همین است که شیخین رضی الله
عنهما در فدک بر عمل جناب سید المرسلین راسخ دم و ثابت قدم بودند و حاشا که دست ظلم بحقوق

فاطمه علیها السلام دراز کرده باشند چهارم آنکه قبل ازین گذشت که باظهار صاحب
اکابر طائفه این حدیث را بر خلفا حمل کرده گفته اند که ایشان در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رعایت حقوق
اهل بیت می کردند و بعد وفات شریف آنحضرت طریقه را ترک نمودند و خود قاضی شوشتری در همین مقام ظاهر
کرده که امام اعظم با مثل دیگر اکابر خلفا را از اهل نفاق می شمارد پس استدلال بحدیث حوض بر ارتداد ایشان
صورتی ندارد و باز در بعضی توجیه شده و گفته نفاق آنها با نکار امامت مرتضوی که بعد از وفات شریف از قلوب
بالسنه بروز نمود و این همه مشعر بر آنست که خلفا طریق سابق را ترک فرمودند و مؤلف رساله در بیان
معنی حدیث سابق ازین گفته بیان شیوه قدیمه رجوع و طریقه مستمره که رای بسر کردند که
اطاعت ترک کرده شدند و علم لعنت و عناد برافراشتند و نیز از عبارات دست که ترک احد الثقلین
نمودند پس فهم شوشتری که خلفا را از ناصبین و محدثین می نهاد و از دائره تارکین بیرون آرد
فرار از مطر و وقوف تحت المیزاب است بر علمای طائفه اش انطباق صحیح پیدا کرد مع ذلک منع
زکوة و امتناع از صدقات که از مالکین امامیه نزد ما مستلزم غصب حقوق مساکین و اهل اموال
ابن السبیل و دیگر محتاجین هست با نه و ازینجا واضح شد که مخاطب لا مناقب بنا بر وجه سابق و این
بودن ترجیح قاضی مانند نسج العناکب بجا عرفته از ذکر آن دست برداشته قال الفاضل
المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم و چون بفضل الهی
و حسن تائید از بیان اینکه حدیث مزبور با نفراده دلالت صریحه دارد بر آنچه دارد فراغ
دست داد کنون بر بیان آخر که اوثق و اجلی است غلط گفتم بنص صریح بیرون میگردانم که حدیث
مزبور در شان صدیق اکبر و شرکا و مددگاران آن شان واقع است حاجت تجشم سوء استدلالات که بکار
رفت نیست زیرا که صاحب جامع الاصول از موطا روایت میکند ان رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم قال لشهداء احد هؤلاء اشهد علیهم فقال ابوبکر الصدیق السنا یا
رسول الله باخوانهم اسلمنا کما اسلموا وجاهدنا کما جاهدوا فقال رسول الله بلی ولکن

لا أدري ما تحدثون بعدي فبكى أبو بكر ثم بكى ثم قال أإنا لكائنون بعدك

ختم النبوة را حديث خود تفسير حديث ميباشد ودر باب نحن فيه بمعنى غايت وضوح وارد چه صراحت
لا ادري ما تحدثون بعدي تفسير وتبيين يا احدثوا بعدك است وبشهادت حديث از رجال مذكورين نهج
الغيبة در حديث بخاري كه مرجع ضمير يا احدثوا باشند ومرجع انها جميع باشد مخاطبين مذكورين در حديث موطا
مراد هستند وغايت توجيه حديث موطا همين است كه اين حديث بطريق احتمال وهمي وارد شده لكن نزد اولو الابصار
كه مرض تعصب شان مانع مين بصيرت از ابصار حق نيست واضح است كه حديث بخاري حسم مادهٔ اين تاويل
ميكند چه حديث بخاري كه از زبان مخبر صادق است خبر از مستقبل ميدهد پس وقوع آن واجب هرگاه همان
كلمات را صرف بتغير ضمير غيبت وصيغه مخاطب بحق مخاطب من صفاتاه اعاده فرمودند ومعهذا البعد رسول
از اصحاب جدائي واقع نشده الا همين حديث مختص مخاطبين پس مبرهن گشت كه اين كلام اخبار بوده
است از مستقبل نه احتمال وهمي اگر بر سبيل تنزل فرض كنيم كه مضمون حديث بطور احتمال عقلي است
تا قول رسول صلعم بطور احتمال هم خبر از امور واقعه ميدهد آيا نمي بيني كه در غزوه موته بظاهر بر سبيل احتمال
عقلي فرمودند كه اگر زيد بن حارثه رضي الله عنه شهيد شوند حضرت جعفر طيار عليه السلام سردار لشكر باشند و
اگر اوشان بدرجه شهادت رسند عبد الله بن رواحه سر گروه لشكر شوند واگر اوشان هم شهيد گردند
مسلمانان هر كرا خواسته باشند سردار خود قرار دهند وآخر آن هر سه بزرگواران شهيد شدند واهل
فوج خالد بن وليد را حاكم خود كردند پس هويدا شد كه گو بظاهر حكم على سبيل الاحتمال وبشرط وقوع بود مگر در
حقيقت اخبار غيب بوده است علاوه اگر از رهگذر احتياط صرف باحتمال عقلي ميفرمودند خصوصيت اين
سه كس چه بود بلكه بطور دستور العمل مي بايست كه در جميع سرايا ميفرمودند هرگز در هيچ سريه غير [illegible]
نميفرمودند پس بنا على هذا همچنان مخاطبهم لا ادري ما تحدثون بعدي خبر از احداث يقيني ميدهد نه مجرد احتمال
وهمي است دليل متين برين مدعا ديگر آنست كه اگر فقط باين حيثيت مخاطب ميفرمودند كه اينها شهيد
شدند وخاتمه ايشان بخير شد شما با ايشان چگونه يكسان باشيد كه هنوز زنده ايد ومعلوم نيست كه

بعد

بعد الیوم چگونه احتمال از شما صادر میشود همین ارشاد میشد که حسن خاتمه شما که از جهان فتنه بیرون
پیوست و شما هنوز زنده اید و لا ادری ما تصنعون او تصنعون بعد الیوم این الفاظ اسد شما و شنیدن این الفاظ
صریح دلیل است بر اخبار از حال مستقبل که این بزرگواران در غیبت رسول بر چه کار آورده اند و الا ارشاد شان
مورد کریمه وَاِنَّكَ لَعَلٰى خُلُقٍ عَظِيْمٍ و مخاطب بخطاب وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِيْ هِيَ اَحْسَنُ مستحق
بلکه متعذر است که بمجرد احتمال وهمی بحق چنین یار غار در جواب سوال حسن خاتمه خود شان کلمه ارشاد سازند
که از ان اشتباه تام در خیر عاقبت پیدا شود بلکه اگر کلمه دال بر شک ارشاد کردن ضرور بود مینمودند
که ان شاء الله تعالی یا بشرط حسن عمل تا آخر عمر خاتمه شما بخیر است نه که عدم از مان مغفور است
باحتمال احداث امری بعد انتقال خود مدلل فرماید که اینگونه کلام بدون اشتمال بر ملی از ادنی بلغاء بلکه اوساط
الناس بس بعید است چه جا که حسن کلامه دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق بلکه اگر اخبار مستقبل
نباشد قید بعدیت لغو محض باشد کما لا یخفی علی اللبیب المنصف و شتان بین شان رسول الله الملک العلام
و مثل هذا الکلام انتهی بحروفه اقول و استعین بالرؤف الرحیم اگر مراد مولف است
که ارتداد و سوء خاتمه صحابه کبار بر طبق اصول مناظره باثبات رسانیدیم الکنون ذمه ما از ان مشغول
نیست پس بطلانش بر ناظرین این اجزا از اجلای بدیهیات است و بدیهی حصول فضل الهی گردن افرازش
بغایت ابرد و این فقیر بیچاره را نمی زیبد که ادنی توجه بکمر بستن بسا دین باقل الثقیل لا شئ فی الحقیقه
مقدمات رسالة حضرت که بعینه بالیقین خلوة و جلوة لفظ بلفظ من اوله الی آخره بر زبان الشیعه میگذشت کرده ما
استشهدت یا الریح فی یوم عاصف گردید و حال تلمیسات تدلیسات شعر اه شهداء
علمای دیگر قدیماً و حدیثاً بالخصوص آنچه در کتاب معتمد الشیعه برادر محقق مولانا دام کرمه
افراد کاینات مانند آفتاب نیم روز روشن شده و بتصرف ان شاء الله تعالی مفصلا و اگر مراد تقریر است
بموجب خیال خود و بمقابله اهل سنت و جماعت فارغ گشتیم پس بنا بر این تخیلات فاسده است که خود او بین
از ناصبین و اهل خوارج است پس کجا از ان بر تخیلات احتمالات ضعیفه ایراد شده تا تحقیق خاطر خوش را

دوم استقلال زند و هنوز او را حقیقت خود واضح نشود که من مانعم یا مستدل و خصم من بکدام جانب ثابت
و چه نسبت دارد بلکه درین معرکه باشد قائل کلام انتَ انا فمَن انا خود را گم کند نعوذ بالله من تدلیسات
المدلسین و تلبیسات الملبسین وجه سوم آنکه مطالعه تصانیف امام اعظم ثانی یعنی شیخ حلی امامیه
مثل کشف الحق و دلیل صریح است بر آنکه او قدما را او از حدیث الحوض زندقه و کفر یا فسق صحابه ثابت
کرده اند و عبارت شیخ حلی و مثالش بعد ازین می آید ان شاء الله تعالی و معنی مستدل نیست مگر اینکه
شخص دعوی کند و بران دلیل اقامت نماید چنانچه شیعه گوید که خلافت بلا فصل حق حضرت امیر المؤمنین
بود زیرا که جناب سید المرسلین آنجناب را وقت سفر تبوک در مدینه منوره بجای خود خلیفه ساخت و ارشاد
فرمود که اَنتَ مِنّی بِمَنزِلَةِ هارُونَ مِن مُوسیٰ اِلّا اَنَّهُ لا نَبِیَّ بَعدِی و صحت استثنا موقوف است
بر آنکه تمامی مراتب هارونی برای جناب مرتضوی متحقق باشد پس خلافت بلا فصل ثابت گردید و حقیقت
مانع جز این نیست که شخص در جواب خصم گوید که آنچه تو گفتی مسلم ندارم مثلا سنی در جواب این استدلال تقریر
کند که لا نسلم که جمیع منازل هارونی بحضرت علی مرتضی حاصل باشد و لا نسلم که خلافت موسی از مراتب
هارون بود چه در صورت حیات هارون بعد ممات موسی نبوت با لاستقلال بحضرت هارون
حاصل میشد که بهزاران مراتب قوی تر از خلافت است و آنچه تو گفتی که صحت استثنا موقوف بر حصول
جمیع مدارج هارونی است نیز ممنوع است بجهت احتمال که استثنا منقطع باشد یا جمله چنانچه اهل سنت در مقام مانع
اند تبرعا با یراد سند پرداخته اند کما لا یخفی علی من طالع مطولات الکلام همچنان در توجیه حدیث الحوض بخصوص
در مقابله حضرات امامیه نیز منصب ایشان جز منع بیش نیست یعنی لا نسلم که این حدیث در شان خواص صحابه وارد
شده باشد بلکه محتمل است که در شان مقصرین و محدثین از جفاة اعراب باشد اگر با وجود اینهمه تصریحات هنوز
بخیالش در نگذرد که منصب اهل سنت در حدیث الحوض استدلال بر ارتداد و احداث صحابه کبار است و منصب
اهل حق منع است استدلال پس بگوییم که اکنون در جهان منصب مستدل من حیث الاستدلال باقی نخواهد بود
و شیعه در هیچ امر مستدل نباشند زیرا که در مثال گذشته می باید که طیلسان استدلال را نیز بر دوش اهل حق انداخته اند

و گویند که حدیث منزلت که ما در مقابله اهلسنت آورده ایم از کتب اهلسنت است و شارحین احادیث
و متکلمین ایشان بعض آن چنین و چنان قرار داده اند و استثنا را بر استثنای منقطع حمل کرده اند و ما منع میکنیم و میگوییم
که لا نسلم که استثنا منقطع باشد و بعضی از مراتب ها منفی مراد بود بلکه منزلت بر عموم و استثنا بسبب استثنا متصل محمول
است پس بر ما صغیر و کبیر عیان شد که خیال مولف مانع بودن خویش و مستدل بودن اهل حق در حدیث
ازین حیثی اوهن البطلان است و بکدام زبان گوییم که بله و صبیان هم بران میخندند و از ملاحظه این هفوات
و سفاهات ایشان مستوجب تمسخر می شوند وجه چهارم آنکه خود حضرت مولف معتمد الشیعه بعد
ذکر استدلال خویش بر احداث خلفا و غصب خلافت مرتضوی عبارتی در کتاب مذکور آورده که در
ابطال خیال مولف که احتمال منصب خصم است دلیل است آن عبارت اقدریکه تعلق باین مقام
دارد اینست که مخفی نماند که این حدیث را قدما از علما امامیه قدس سرهم دلیل بر قبح حال بسیاری از
سرداران صحابه مقرر گردانیده اند و احتجاج و تمسک بآن بر ارتداد خلفای ثلثه نموده هم از ان قبیل
است که تقصیر [illegible] انبیا متعین منطبق شده و اگر با نظر ان از انصاف درگذرند بپذیرند که لا انظر الی
[illegible] النظر الی ما قال و [illegible] انتهی بلفظه و دلالت این عبارت بر مدعای احقر نزد اصحاب تحصیل باشد
هویدا [illegible] خورشید انور است ازین یک عبارت دو فائده که بیخ کن خیال خام مولف عالی مقام است
نخستین آنکه در زمان قدیم علمای امامیه استدلال از حدیث بر مطاعن اصحاب نموده اند و
ایشان منصب استدلال بود دوم آنکه در زمان متاخر که مولف معتمد الشیعه از حدیث ارتداد خلفای
ثلثه [illegible] ثابت کرده منصب استدلال دارد پس معلوم شد که امامیه بهر زمانه همین منصب داشته اند
[illegible] مولف هم کرده من بعد گذارش است که فقیر را و فقیر برادر همین مولف جلیل و قال است اشاء الله
تعالی در خاتمه اوراق این مسلک دلائل قاطعه روشن میکنیم که دعوی [illegible] از [illegible] آن
بزرگ است در کتب قدیمه که صدها سال تصنیف آن گذشته این نحو استدلال از حدیث حوض موجود
[illegible] ناشی از زعم [illegible] اکثر [illegible] تصریح نواب [illegible] الدوله

وقوع یافته و تمام عبارت معتمد الشیعه را انجا نقل خواهم کرد ان شاء الله تعالی در تنقیح مقام بر قدر ضرورت
شده کما عرفت والتماس دیگر آنکه ابطال تمسک مؤلف بدین وجه موقوف نیست بحول الله و قوته
از وجوه دیگر بر بطلان ما عنقریب مبرهن خواهد شد **قوله اکنون الخ اقول** این کلام ابنا [illegible]
و محکم است بدین معنی که حضرت مؤلف بر ثبوت خلافت [illegible] افضل الصدیقین مع اشمال و استدلال بکلمه
لفظ آخر آنست که دلیلی برین دعوی قبل ازین گذشته کما لا یخفی علی الطالبین **قوله** [illegible]
این دلیل ششم است بر استدلال مؤلف صحیح لفظ دلیل و برهان الی غیر ذلک نص [illegible]
نماند که اینهمه تعداد و شمار بعضی بعض را از ذکر دلائل دیگر است و الا بعد تتبع تام و تعمق [illegible] در کلام [illegible]
علمای اعلام میتوان گفت که غالبا هیچ صفحه ازین رساله نباشد که دلالت بر استدلال [illegible] مؤلف [illegible]
چنانچه بعض مقولات سابق در خیال مؤلف دلائل قاطعه و براهین یقینیه بود و در واقع از قسم [illegible]
حال این نص صریح فرعونی نیز بدستور یا سبق است که بنیادش بر صور خیالیه فاسده استقرار یافته که جناب افضل
الصدیقین که بنص قرآن صاحب سوال الثقلین و ثانی اثنین است حق تعالی جابجا در محکمات آیات اورا
باعوان و انصارش می ستاید و بکمال ایمان و اخلاص در کتاب نورانی نص صریح آمده که یا ایها الذین آمنوا
مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ
عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ
مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ و در سوره نور بر شما سیکه تطهیر ذیل ام المؤمنین [illegible]
بکمال علو شان و عظمت بلفظ اولو الفضل که دلیل افضلیت است یاد فرموده فقال تعالی وَلَا يَأْتَلِ أُولُو
الْفَضْلِ مِنكُمْ وَالسَّعَةِ الآیة از محدثین و مفسرین [illegible] شده چون بالبداهة تمام معنی [illegible]
دنیوی مراد نتواند بود مع ذلک قید والسعة لغو خواهد شد و تعیین الفضل الدینی علی الاطلاق و الحمد لله که مفسر [illegible]
صاحب مجمع البیان و غیر او نیز الحمد در وجه نزول آیت کریمه مذکوره ذکر کرده اند دلالت صریحه برین [illegible]
[illegible] در بیان مقام تفسیر کبیر امام فخر المتکلمین انار الله برهانه الی یوم الدین [illegible]

است که پایه سخن را العرش برین رسانیده و شبهات و اوهام مخالفین را از حضیض زمین گذرانیده
الی غیر ذلک من الآیات التی اوّلوها وقت المناظرة اجراً بل حرّفوها عن مواضعها لحفظ
ناموس مذهبهم علی الباطل هرگاه مهاجرین اولین و انصار سابقین که آخرین وصیت جناب سید النبیین
در مسجد مقدس خود باعتراف صاحب بحار در حفظ حقوق الثقلین بود محدث و غاصب حقوق اهل بیت طاهرین
باشند کیست که بهره از دین و ایمان تواند داشت و بقتال اشقیا مثل اهل ردت و قیصر و کسری لشکری
تواند آراست و داد جهاد با همچو مسیلمه کذاب و اسود عنسی خانه خراب تواند داد و اساس تایید ملت مصطفوی
صلی الله علیه و آله وسلم تواند نهاد و جناب اقدس الهی از مساعی جمیله آنها خوشنود تواند شد بحال
علیه حدیث الکافی و قد مر قبل ذلک قوله زیرا که صاحب جامع الاصول الخ اقول محتجب نماند که
شهادت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدلیل کلمه هؤلاء و ضمیر علیهم و قرائن عقلیه و نقلیه حالیه و مقالیه
بمجموع شهدای احد واقع است بحیث لا یشذ فرد واحد و ابوبکر صدیق نیز از مجموع اهل اسلام سائل
شده کما هو الظاهر و مولف رساله در تحقیقات لبعضی از عبارات اصحاب سیر باثبات رسانیده که
ارشاد این حدیث قریب زمان رحلت شریف باتفاق افتاده حیث قال مخفی نماند که شهادت سید صلی
الله علیه و آله وسلم برای شهدای احد نزدیک بزمان رحلت آنسرور از دنیا بود چنانکه تصریح کرده بآن
شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة باین عبارت و چون از انجا بازگشت و از دعای احیاء و اموات
فارغ شد صداع طاری گشت و بیمار شد و ایضاً فی ذلک الباب فی موضع آخر و فی هذه
السنة زار النبی صلی الله علیه و آله وسلم شهداء احد فقال هؤلاء اشهد علیهم فقال
ابوبکر ألسنا باخوانهم یا رسول الله اسلمنا کما اسلموا و جاهدنا کما جاهدوا
فقال النبی صلی الله علیه و آله وسلم بلی و لکن لا ادری ما تحدثون بعدی فبکی ابوبکر ثم
قال انا لکائنون بعدک ثم رجع الی المدینة و ظهر آثار الحمّی ثم توفاه الله عز و جل بعد ایام
انتهی کلامه بعینه و بلا شبهه درین وا ان کثرت اهل اسلام نسبت بسابق [illegible]

باهم لسید

بهم رسید و جفاة اعراب نیز درین زمان بشرف اسلام مشرف شدند پس سؤال ابوبکر صدیق که هنوز
علم او بحدیث الحوض در حیز منع است از جمیع افراد اصحاب است که بقید حیات باشند نه فقط از اخص
الخواص و اصحاب کبار و ملخص جواب سید النبیین آنست که حال اسلام و جهاد شما معلوم است و لیکن حسن خاتمه
تمامی افراد شما شامل جمیع افراد شهداء احد که بنصوص قرآنی جنتی باشند متیقن نیست محتمل است که درین
سلسله احداثی سر زند و ازین لازم نمی آید که حضرت ابوبکر صدیق و دیگر خلفای راشدین بعد آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم متصف باحداث کردند و سند این معنی که حدیث الحوض بعد از قصه شهداء احد است مطالعه بعض
از اخبار فریقین است و روایتی از بحار ملا باقر مجلسی در امامت صدیق بنیابة عن النبی صلی الله علیه و آله
و سلم فی مرضه قدمت قبل ذلک القصه مدعا مؤلف که ارتداد ابوبکر صدیق و دیگر خلفای راشدین
است خاصة ثابت نشد و آنچه ثابت شد مدعا مؤلف نیست من بعد التماس است که اگر مخاطب والا
مراتب اعتقاد آن دارد که غیر از ابوبکر صدیق و شرکاء او از غاصبین خلافت دیگری از اصحاب در واقعه
دعا بر شهداء احد مخاطب نبود کجا یدل علیه قوله هرگاه همان کلمات را صرف بتفرقه ضمیر غیبت و صیغه
مخاطب بحق مخاطب و من خاطباه اعاده فرمودند پس باید که بدلیلی این حصر را ثابت فرماید و با وجودیکه
اقامت دلیل نتواند کرد احتمال راجح و ظن غالب همین است که مقبولین لسانی امامیه مثل ابی ذر و سلمان
که در آخر عمر شریف نبوی شرف حضور داشتند نیز مخاطب باشند و آخر وصف عنوانی اختیار اسلام و
تکالیف شرعیه جهاد التسبه برینها هم صادق می آید پس اگر ثبوت احداث برای جمیع افراد و مخاطبین را
باشد حتی یلزم منه احداث الخلفاء الراشدین مقبولین امامیه بلکه سر دفتر آنها نیز از دست میروند و اگر
خطاب ببعض دون بعض باشد کما ادعی المصنف پس ما میگوییم که محتمل است که مورد حدیث الحوض مراد
خواهد بود که تعبیر از آنها بلفظ رجال واقع شده دخول ابوبکر صدیق و امثال او که در موافات
محدثین مثل افادات حاکم نصوص قطعیه بران موجود است که ابوبکر صدیق و امثال او بحکم نبوی از زمره مصداق
حدیث الحوض خارج اند از جمله آن حدیث ام المومنین ام سلمه است که امامیه هم بجلالت قدر او معترف

سؤال وارد علی ما نقله بعض المحققین انه قال صلی الله علیه وآله وسلم یا ایها الناس انی
فرطکم علی الحوض وان سعته ما بین الکوفة الی الحجر الاسود وآنیته کعدد النجوم
وانی رأیت اناسا من امتی لما دنوا منی خرج علیهم رجل فمال بهم عنی ثم اقبلت
زمرة اخری ففعل بهم کذلک فلم یفلت منهم الا کمثل همل النعم قال ابو بکر لعلی
منهم یا نبی الله قال لا ولکنهم قوم یخرجون بعدک ویمشون القهقری
مسلم بنا قض وتخالف اصول فریقین است کما عرفت وسیجیء بعد ذلک مفصلا انشاء الله تعالی گو بادی الرای سؤال
ابوبکر باشد ولا نسلم که بدلیل سؤال و جواب مذکور ابوبکر صدیق در محدثین داخل گردد چه قبل ازین دانستی
که شیعه صیغه متکلم واحد را که بنیادش بر اختصاص است بر جمع غایب حمل میکنند و دامن حضرات ائمه را بزعم خود از
لوث عصیان منزه میدارند والتبرین امر بدون مساعدت محاورات عرب امکانی ندارد و در ما نحن فیه
که جمیع افراد اهل اسلام عموما و صیغ متکلم مع الغیر بکار باشد احتمال توجه اصل خطاب آنها و بالکه ابی
صدیق و امثالش از حواریین خاتم المرسلین بطور بطن بلکه بیقین منزه فکیف که نصوص هم از پیغمبر صاحب
صلعم موجود باشد که دلالت بر تطهیر ذیل صدیق ازین تهمت احداث بر تحقیق نماید و بسیار است که
خطاب بیک جماعت کنند و مراد در حقیقت یکی باشد چنانچه مفسرین امامیه مثل طبرسی و کاشانی و
غیرهم نیز نوشته اند که رسل از جنس جنیان نیامده اند و حالانکه حق تعالی در کتاب مجید خویش میفرماید
یا معشر الجن والانس الم یاتکم رسل منکم وعلی هذا القیاس آیات دیگر پس حمل صدیق
اکبر درین جماعت متصفین بالاحداث ضروری نباشد زیرا که سؤالش از جمیع افراد امت بود جواب
آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم مستلزم احداث همه کس نیست وایضا محتمل است که وقت دعای
بر شهداء بعضی از جفاة اعراب نیز حاضر باشند که قراین احداث آنها محقق بود پس گو خطاب جناب صدیق
اکبر و حضرت امیر و ابوذر باشد لیکن مراد ازان صدور احداث ولو احتمالا از امثال آن مردم

بعضے از صحابۂ غیر مشہورین مسمد را احداث خواهند شد اگرچه احداث معلوم نباشد لهذا آنجناب
بتفاوت یسیر این مضمون را اعاده فرمود پس این اسلوب خاص که خطاب بخواص باشد و مراد جفاة باشند بجهت
زیادت خوف و مزید خشیت برای آن جماعت حاصل شد یعنی هرگاه این خواص صحابه را چنین سفر باید
برحال ما که هنوز بکمال ایمان و اخلاص نرسیده ایم مناط فوز بدرجات اخروی عدم ارتکاب احداث و بدعت و
بجا آوردن اعمال صالحه است باقی ماند طلبان عوام که خطاب بصورت بکسی است و مقصود سرزنش دیگری
صاحب مجاز بکثرت وقوع این امر در محاورات عرب قرار کرده و مفسرین فریقین هم نوشته اند که خطابات
الهی کو در بعضی از آیات مثل فتلقی فی جهنم ملوما مدحورا بجناب خاتم المرسلین است لیکن منظور
تهدید و ترهیب امت و این طریق ابلغ فی الزجر است و بر متوقد ضمیر روشن است که چنانچه نزد اهل سنت
عصمت انبیا بر جای خویش منصوص است بنیاد عدالت حفظ اهل بیت اطهار و صحابه کبار نیز در خصوص فتنه بدر
والعجب کل العجب که علمای امامیه مثل این سوال را که ابوبکر صدیق نموده ز بانی ابوذر غفاری به بعضی از
اصحاب نقل میکنند و میگویند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در حق متأخرین حکم بحبط اخوت نسبت
بخود فرمود ابوذر بطرق عرض رسانید که آیا ما برادران تو نیستیم فرمود هرگز نیستید چنانچه ابن بابویه در
سلک آخر خواهی آمد انشاء الله تعالی و حالانکه ابوذر را حضرات امامیه درین خطاب داخل نمی کنند
و از وصف اخوت اسلامی خارج نمی گردانند و در مقام احداث را بر فرقه ابوبکر صدیق ثابت میکنند
فاعتبروا یا اولی الابصار بالجمله اگر حالا علمای قوم ابوذر غفاری را متصف با خوت اسلام ندانند
و دیگر محامد که در حدیث مشار الیه برای متأخرین مختص شده و در روایت امامیه خاصة بکثرت تمام
مروی گشته از ابوذر رضی سلب نمایند پس رباب ابوبکر صدیق هر چه خواهند نموده باشند و الا جواب جوابنا
نعم فرق اینست که در جواب سوال صدیق بلی ولکن لا تدری ما احدثوا بعدک ارشاد شده
یعنی اسلام و جهاد شما مسلم است لیکن معلوم نیست که بعد از من چه احداث سر زند بخلاف جواب سوال
ابوذر که نص در نفی اخوت ابوذر است کما لا یخفی و لکن لا تدری که مضمونش نفی درایت

احداث است بر اصول فریقین آنچه مستنکف از حمل حدیث بر خلفای راشدین است اما بر اصول اهل
حق پس از آنکه خلافت آنها بنصوص قطعی مرضی جناب نبوی بود چنانچه آنموذج آن در ما سبق سمت گذارش
یافته و اینهم از نور حدیث آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تافته که هرگز ابوبکر صدیق و یاران اش باجماع مرتکب مراد از
حدیث الحوض نیستند اما اصول امامیه که مؤید بدلائل عقلی و نقلی مثل اصول اهل حق باشد پس آن
نیز مؤکد و مشید اصول ایشان است چنانچه اینهم قبل ازین دانسته باشی اما اصول موضوعه امامیه
خاصه پس بیانش در مسلک آخر می آید انشاء الله تعالی و خلاصه اش آنکه پیغمبر بعلم قطعی حال حدث و بدعت این
بزرگان بتفصیل تمام میدانست پس چگونه معاذ الله از کتاب بکذب در سلب و یا ثبات از نفس نفیس خود فرموده
باشد با آنکه تقیه نزد جمهور امامیه خصوصا در انوقت آنجناب را جائز نبود کما عرفته سابقا پس معلوم شد که
آنحضرت صلعم نظر بضعف اسلام بعضی عدم استقامت باحتمال راجح ارشاد فرمود که درین سلسله احداثی صدور
خواهد یافت گو مرا معلوم نباشد و مخفی نماند که تشبیه اسلام و جهاد بشهداء احد ضروریست که از باب
تشبیه کامل شد چنانچه در مطاوی بحث معلوم شده و هرگاه امامیه وصف مستعد بودن در اثبات امامت
فصل هرگز صحت حدیث انت منی بمنزلة هارون من موسی بر تشبیه کامل حمل نفرمایند زیرا که مضر می شود بمدعای
ایشان دارد چه در صورت معنی حدیث آنست که ای علی غیر از نبوت در جمیع مراتب مشاکل هارونی و یکی از مناصب
آن بود که در زندگانی موسی حکمرانی بر بنی اسرائیل اختصاص باو داشت و بعد موت خلافت بدیگران رسید
پس تو نیز بعد از من خلیفه نخواهی شد فیلزم نقیض ما یدعونه اهل حق که درین مقام منصب دارند اگر تشبیه را به
کامل حمل نکنند سود و ضررش نباشند تشبیه متعجب مباد که حضرت مؤلف درینمقام حاشیه منهیه دارد که بعض
آن بالضرور می نماید عبارتش آنکه مخفی مباد که در بعض نسخ جامع الاصول موجود باد بعض رسائل نیز انا
الکا مثوان بدون همزه استفهام دیده شد لیکن چون استفهام بسیاق کلام مناسب بود گویا تحریف
ظاهر بود لهذا همان نسخه را اختیار کرده شد بلفظه مکنون خاطر آنکه اگر زین حاشیه اینست که من در اختیار نسخه
استفهام تیسیر و حسبان بر اهل حق کرده ام زیرا که در استفهام علمای ایشان تواند گفت که از وجود خود بعد

الحضرت

آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ابوبکر صدیق خبر نمیدهد بلکه اظهار تاسف مینماید یا گویا انکار هستی
خود بعد مفارقت آنجناب میکند پس لازم نمی آید که صدیق بقای خود با اعوان و انصار بصفت احداث
بعد جناب سید المرسلین فهمیده باشد بخلاف نسخهٔ انا لکائنون که ظاهرش اینست که الله بعد تو
باقی می مانیم واحداث شده آبرو کاری آریم و این نهایت مقاصد شیعه است پس حجت حریف را
آوردن و از آنچه مفید مدعا خود زیاده تر باشد اغماض و اعراض فرمودن کمال تبرع و احسان
بر مخاصمین و قوت وطاقت مؤلف در فن مناظره است که با وصف ایراد آن نسخه که نطاق
حجت حریف بود باز او را در شکنجهٔ دلائل کشیده و گوش او چنانکه باید مالیده فاقول ان هذا الشقوق
باطل زیرا که در صورت اختیار نسخهٔ که خالی از همزه باشد نیز این قیل و قال را حریف او مشکل تواند کرد
بیانش آنکه مؤلف در جاها بسیار تقلید صاحب معتمد الشیعه میفرماید که حدیث تفسیر حدیث میباشد پس
چون اصل قصه واحد است و در یک قصه دو حدیث پیرایه درو پوشیده یکی بهمزه و دیگری بدون
آن و در قواعد ادبیه تقرر یافته که ذکر شی اصل است و حذف فرع آن و فرع محمول بر اصل میباشد
و مخالف اصل نمیباشد پس حجت حریف برحال خود است خواه نسخهٔ اولی اختیار فرماید خواه نسخهٔ
ثانیه و مؤلف علمی فهمیده که در نسخهٔ انا لکائنون حجت حریف بحسب ظاهر هم باقی نمیماند و میگوید
وایضاً حریف میتواند گفت که تطبیق در احادیث بقول را درهمین جناب در کتاب نگویند
جها لکن واجب و ضرور و انا لکائنون یعنی نسخهٔ استفهام محمول میتواند شد زیرا که عرب گاهی
همزه را ذکر می کنند و گاهی باعتماد قرائن حذف می نمایند و مقدر میدارند بخلاف حمل انا لکائنون
یعنی نسخهٔ اول بر ثانی که مؤلف آنرا جملهٔ خبریه می پندارد و این موجب حمل نقیض بر نقیض دیگر
است پس بدون حمل ثانیه بر اولی تطبیق در حدیث بحکم صاحب معتمد الشیعه و ... صورت
نمی بندد فدلیل خصم المؤلف بحاله وقد کان مخدوشا بالوجه الثانی و بحمد الله که جناب مخالف درین جا
خود اقرار کرده که استفهام بسیاق کلام مناسب تر است پس ضرور است که محذوف را بر مذکور

حمل کنیم و اگر مراد مؤلف چیزی دیگر است فالتصویر واجب علیه حتی نتوجه الیه **قوله** و سلم النبوت

است آه **اقول** اگر از مخاطبین جمله لا ادری ما تحدثون بعدی فضل الصدیقین یا اشان مراد باشد پس

بلا ریب مخالف قرار داد فریقین است زیرا که بهره وند بشان خوبی و بد قوم بخوبی معلوم آنحضرت صلی الله علیه و آله

وسلم بود کما عرفت فی الصدر چون انکار فرموده درایت را از خود سلب نمود معلوم شد که اینها مراد نبوده‌اند

و هذا بدیهی جدا و اگر مراد از اهل خطاب آن مردم اند که حدیث الحوض بر اینها انطباق نموده شد

بحث خطابات مجموع مسلمانان در حق اینها کلامی نیست هیچ اشکال و عضال لازم نمی‌آید عجب از حضرت

امامیه که بکمال جسارت و جرأت می‌گویند که انچه بقول زهرا در مخاطبه حضرت علی مرتضی ارشاد نموده که مانند جنین رحم

پرده نشین شده و مثل خائنان در خانه گریخته و خود را ذلیل کردی الی آخر الکلمات المقدسه در حقیقت بتعلیم و قبل

جناب مرتضویست و شکایت ازینها بلطف و اعلام مردم است که آنجناب ترک خلافت نخست نمودی نکرد و غصب

فدک را تسلیم نموده کما قال المجلسی فی حق الیقین و نمی‌دانند که خلفا دران وقت کجا حاضر بوده‌اند بلکه خود

مجلسی در کتاب مذکور اقرار کرده که این شکایات بعد از ادای خطبه طویل الذیل در مجامع اصحاب مهاجرین و سعادت

و قرار گرفتن جناب سیدة النساء بخانه هدایت کاشانه بود مع ذلک خلفا کی مانند جنین رحم پرده

نشین شده بودند و کی مثل خائنان در خانه گریختند بلکه ظهور ایشان دران وقت مانند ظهور شمس وقت

نصف النهار است بلی لفظ گرگان سیه رنگ می برند و از جای خود حرکت نکنی البته بر اصول مخصوص

امامیه بر خلفا منطبق است لیکن چون عدم حرکت و عدم محافظت ناموس مثل زهرا و حقوق و از شر اعدا بی ریب بر دو

شکایت مرتضویست پس چون اینها اکابر امامیه که خود چنین گویند و بر دیگران ایراد و این ضعیفه علیه جویند کجا خطاب

لا ادری ما تحدثون بعدک که هرگز بر اصول طرفین بر خلفای راشدین منطبق نمی‌تواند شد و کجا خطاب فاطمه زهرا

که نزد تمامی اهل عالم لامحاله شکایت مرتضی بود بلکه معاذ الله تفسیق آنجناب کرد با وصف ورود آیت فلا

تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین و کریمه انکم اذا مثلهم محدثات خلفا ایشان

و وقت خروج مخدرات عفت و طهارت در نقش ایشان بمجامع اصحاب برای مطالبه فدک خاموش می‌نشستند

و هجرت از مدینه ببلاد دیگر که ازین محدثات و آشوب و فتن خالی باشد نمی گزینند بلکه اگر ادنی غور و تامل
بکار برند و آنچه در مجادله مطاعن خلفا از فقرات خطبه پیش کنند و قبایح شان را ترتیب بدهند نصب العین دارند خواهند
دریافت که درین شکایات و حکایات تا کار از تفسیق هم درگذشته مع هذا تفاوت ره از کجاست تا بکجا مراعات ادب
اجازت نمی دهد که بتفصیل این اجمال پردازم و زیاده تر موجب پریشانی تاویل مجلسی اصفهانی است که
درین کلمات مبارک مقصود آنست که مردم قعود مرتضی و ترک خلافت را بر خشنودی آنجناب حمل نکنند بلکه
سبق زیرا که وقت اعلام حضور اغیار در خانه هدایت کاشانه ممنوع است اهل بیت و کسانیکه در حکم شان باشند
بعد ازین که جماعت و کرد بدن بر دروازه نامهاجرین و انصار که این وهم در خاطر شان راه یافته بود که از اهل
آن سرکار باشند و اتهم بعد انا که طشت از بام افتد و عاصبین و ظالمین مرتکب تشنیعات بس دور است
هجوم کنند و انواع ایذا و اهانت باهلبیت طاهرین رسانند که جگر خامه از تحریر حرفی از آن شق می شود
و انگاه باین مخاطبات که مانند جنین رحم پرده نشین شده و مثل خائنان در خانه گریخته و خود را ذلیل کردی
و شکایت من بسوی پروردگار من است و مخاصمت من بسوی پروردگار من است اعاذنا الله عن امثال
هذه التاویلات والتحریفات التی تکاد السموات یتفطرن منه علاوه و عواین معنی
که حدیث سوط التفسیر مبهم میکند و مصداق حدیث الحوض را معین مینماید که معاذ الله فضل الصدیقین و هوا
خواهان او بوده اند فرع انهمعنی است که حدیث الحوض باعتبار زمانه متقدم و حدیث شهدا احد متاخر از ان
باشد و عنقریب خواهی دانست که مولف در اثبات این تقدم و تاخر هر چند پیچ و تاب میخورد و گوشش تلخ
می بیند بیگر دست او بجایی بند نمی شود قوله و غایت توجیه آه اقول اگر احدی از اهل حق
معتمد این توجیه شده حاصلش بنا بر ظن غالب آنست که محتمل که جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بطور
احتمال عقلی قبل از حدیث الحوض وقت دعا بر شهداء احد اجابت سوال صدیقی فرموده باشد که
لا ادری ما تحدثون بعد و مبنای این توجیه همانست که در مناظره باثبات رسانیده اند که الموجب مانع و المانع
یکفیه الاحتمال چنانچه قبل ازین زبانی مولف درین اوراق گذشته و از اینجا بوضوح می انجامد

که مولف رساله بی توجیه موجه نبرده وانچه بران وارد کرده وارد نمی شود زیرا که اساس اعتراض
بر آنست که حدیث الحوض مقدم بر دعای شهادت باشد واثباتش بر ذمه مستدل است وانی له ذلک
زیرا که از عبارات آتیه عجز مولف درین امر نیز واضح است و مقصود ازین تقریرات آنست که اهل فراست
و فطانت بلکه عوام نیز دریافت نمایند که هنوز مولف از بلده استدلال و حصول مناظره نا بلد است
و برای اثبات اینچنین مقدمات هیچ قدرتی ندارد **قوله** و هرگاه همان آه **اقول** چون نزد مخاطب بدلائل
و براهین مدلل و مبرهن شده که جمله لا ادری ما احدثوا بعدی بر سبیل احتمال نیست بلکه اخبار علمی
است و لفظ درایت قطعاً و یقیناً ماول کما سیجیئ فی کلامه و بر جای خود ثابت شده که این نحو کلام نزد
علمای شیعه نیز وقت شوکت اسلام [illegible] بلکه قریب وفات شریف صدور یافته کما ستعرف فی
المسلک الآخر انشاء الله تعالی و قبل ازین گذشت که محققین امامیه در حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم تقیه را دخل نمی نهند و هرگز جناب آن سرور در عموم اوقات تجویز نمیکنند پس درین وقت که بوعده
قرآنی والله یعصمک من الناس اطمینان کلی هم رسید بطریق اولی تقیه و اخبار کذب جائز نخواهد
بود و پس خطاب شخصیه الرسول بخصوصها امامیه [illegible] اصحابی باشد البته [illegible] تفصیل واجب و متحتم بود
یعنی کیف اشهد علی حسن عاقبتکم والحال انکم تغصبون بعدی الخلافة العلویة و
تحدثون امورا منکرة تخالف القواعد الاسلامیة فانتم من الزمرة التی تؤخذ بهم یوم القیامة
ذات الشمال وتذاد من الحوض بانواع العقوبة والنکال فاقول هؤلاء اصیحابی واریدُ
نجاتهم بشفاعتی فیقال لی انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول کما قال العبد
الصالح وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم
وانت علی کل شیء شهید ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز
الحکیم فما یکتفی علی القول المذکور ولا ینجی القوم المرتد بل یقال لی بعد ذلک
الکلام انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم فاقول سحقا وبعدا فکیف اقول

انهم

انکم مثل هؤلاء الشهداء الذین قال الله تبارک وتعالی فی حقهم ولا تقولوا لمن یقتل فی
سبیل الله اموات بل احیاء ولکن لا تشعرون وقال فی موضع آخر من کتابه المجید یرزقون
فرحین بما آتیهم الله من فضله ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم ان لا خوف علیهم
ولا هم یحزنون اما سمعتم یا معشر الاصحاب قول الله عز وجل لا یستوی اصحاب النار و
اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون فانهم بشهادة ما اوحی الی من اصحاب الشمال و
تریدون ان اثنی علیکم مثل هؤلاء الذین قتلوا فی سبیل الکبیر المتعال انکر جناب
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم امثال ایشان بتفاصیل واقعیه نفس الامریه را که اشتهر بکمال اجمال و اشتمل
کذب صریح معاذ الله اکتفا فرماید ونفی درایت احداث مخاطبین از خود نماید وارشاد کند که ندانم
که شما بعد من چه احداث کنید ان هذا لشیء عجاب ودرینجا قول مجتهد جالسی در حسام تماشا کردنیست
که حدیث الحوض را از دلایل تقیه جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله دانسته وبعد ایراد حدیث بطوله وجه دلالت
بدین نمط قلمی کرده چه درین مقام اگر مقتضا تقیه کار نکردی بایست که باعیانهم مردمان را آن جناب معرفی نمود
تا اینهمه اختلاف وتعیین آنها واقع نمی شد انتهی بلفظه سبحان الله حضرت جالسی را با وصف دعوی اجتهاد بلکه
یگانگی خود در علم کلام این قدر هم یاد نباشد که وقت ارشاد حدیث الحوض که نزد فریقین در آخر عمر شریف
مروی است وقت تقیه بود یا نه ومن در باب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چه اعتقاد دارم ودر نفی تقیه
از آنجناب چه تصریحات که نکرده ام بالجمله چون احتمال تقیه در حدیث الحوض بالاتفاق مسدود است
چنانچه علامه دانستی پس در حدیث عمار وشهدا احد که نزد مولف بعد از حدیث الحوض بطور تفسیر واقع
شده بطریق اولی تقیه نخواهد بود پس لا محاله صحو خیالیه جالسی انقسیم تفصیل که یاد کردیم ودر عرض نوشتم
ضرر بود والحمد لله علی ذلک قوله مع هذا الخ اقول اگر قصد مولف از اصحاب جاهلین ملازمین
جناب سید النبیین اند پس معاذ الله که از ایشان حدثی بوقوع آمده باشد چنانکه او خیال دارد بلکه آنچه
از ایشان مجاهدات سیفی وسنانی وتورع وتقوی بظهور رسیده بحکم احادیث صحیحه فریقین مصداق

رضوان الهی گردیده پس نسبت صداقت بایشان بدلیل حدیث حضرت سید الساجدین رضی الله عنه عین
صداقت و اصداق و خروج از دائرهٔ تشیع حضرات ائمه امجاد است و اگر مقصود او اینست که احدی از اصحاب خواه
اخص خواص باشند و خواه از جفاة اعراب مصداق احداثی نشده مگر غصب خلافت پس این حصر ممنوع است لا بد علیه
من اقامة الدلیل و سند منع روایات صحیحه است که سابق ازین گذارش پذیرفته من بعد حیرت عظیم روی داده
که مولف رساله بار بار ذکر این معنی میکند که در هر دو حدیث محض تغایر ضمیر غیبت و خطاب
فرقی ملحوظ نیست و مآل هر دو تقریرات بدان میکشد که شاید بحث لفظی مناط اعتبار بوده نه بحث
معنوی تا این کلام مفید مدعا شود و هو لیس من دأب المحصلین هنوز درنمی یابد که اگر تغایر ضمائر
هم در میان نبود چون مناط جملهٔ لا ادری ما تحدثون بعدی بر احتمال عقلی است یعنی شاید از شما
احداثی سر زند و مناط جملهٔ لا تدری ما احدثوا بعدک بر جزم و تعیین است پس تفاوت در هر دو مثل بعد
آسمان و زمین است کما لا یخفی علی المحصلین حالیا تطبیق لفظی چه کار می آید و کدام فائده برای مولف افزاید
نمی بیند که زید قائم جملهٔ خبریه است و بزیادت یک حرف مثل همزهٔ استفهام از دائرهٔ خبریت بدر میرود و در سلک
انشائیه منسلک میشود و درین هر دو جمله باعتبار احکام لفظی فرقی غیر از زیادت حرفی ملحوظ نیست و حالانکه
بنا بر احکام معنوی یعنی انشاء و اخبار نقیض یکدیگر واقع شده اند وقس علی هذا امثلةً اخری لا تکاد
تحصی **قوله و اگر بسبیل آه اقول** این کلمه نیست بلکه در بعضی از مقامات ظن شریف نبوی صلی الله علیه
و آله و سلم بعضی صحابه را خلاف ظاهر خبر و کلام ظاهر شد و حق دیگر بر آمده کما یشهد به قصة زید بن ارقم اگر مراجعت
بکتاب مطالب صحیح بخاری دشوار و موجب الم است مثل شرح آن باشد کما مر باید بمطول علامهٔ ثانی سعد الدین
تفتازانی رجوع کرده باید که او در مبادی آن کتاب مذکور نقل فرموده و ملخص این
قصه بدان میرسد که زید مذکور در بعضی از غزوات از راس رئیس اهل فضول عبد الله بن ابی بن سلول
روایتی استماع نمود که او در خطاب بعضی از اعراب اقران خود میگوید که خرج مکنید بر فقرای مهاجرین
که نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باشند تا آنکه از اجناب متفرق شوند و جدا گردند و اگر معاودت

می کنیم و بصحت و سلامت بسوی مدینه بر می گردیم البته من این نبی را از مدینه بیرون می کنم زید میگوید
که من این مقوله را بعینه خود باز گفتم و او نزد آنسرور صلعم حکایت نمود حضرت مرا نزد خود خواند پس
قصه را از سر آغاز نمودم و تا انجامش معروض داشتم مقارن این حال پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
رئیس اهل نفاق را طلب فرمود و آن شقی و رفقاء او بحضور مقدس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایمان
غلاظ یاد کردند و گفتند که هرگز این کلمات بر زبان نیاورده ایم محض افترا و بهتان برپا نموده اند
پس آن جناب ویرا تصدیق نمود و مرا تکذیب فرمود پس الم بمن ازین واقعه طاری شد که گاهی
نرسیده بود از آنجا و در خانه منزوی شدم و عمم من سرزنش کرد که چرا افتادی ترا که نوبت بدین تکذیب رسید
پس بعد سوره منافقون نازل شد و تصدیق من از آسمان فرود آمد حتی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
الیم عاطفت کلی بمن نمود هرچه گفته بودم جناب اقدس سبحانه تعالی تصدیق نمود و آیات قرآن
مجید نازل فرموده و اصل این قصه مختصر بکتب حدیث و تفسیر الحق ثبت است از تفسیر علی بن ابراهیم قمی است
ابو جعفر کلینی نیز بود این معنی بمشام اهل تتبع میرسد لکن تفصیل این قصه زیاده بر آن واقع است

قال نزلت في غزوة المريسيع وهي غزوة بني المصطلق في سنة خمس من الهجرة وكان
رسول الله صلى الله عليه وآله قد خرج اليها فلما رجع منها نزل على بئر وكان الماء قليلا
فيها وكان انس بن سيار حليف الانصار وكان جهجاه بن سعيد الغفاري أجيرا لعمر بن
الخطاب فاجتمعوا على البئر فتعلق دلو سيار بدلو جهجاه فقال سيار دلوي وقال جهجاه
دلوي فضرب جهجاه يده على وجه سيار فسال عنه الدم فنادى سيار بالخزرج ونادى
جهجاه بالقريش واخذ الناس السلاح وكاد ان تقع الفتنة فسمع عبد الله بن
ابي النداء فقال ما هذا فاخبروه بالخبر فغضب غضبا شديدا ثم قال قد كنت كارها
لهذا المسير اني لاذل العرب ما ظننت اني ابقى الى ان اسمع مثل هذا فلا يكن عندي
تغيير ثم اقبل على اصحابه فقال هذا عملكم انزلتموهم منازلكم

وواسيتموهم بأموالكم ووقيتموهم بأنفسكم وأبرزتم نحوركم للقتل فأرمل نسائكم
وأيتم صبيانكم ولو أخرجتموهم لكانوا عيالا على غيركم ثم قال لئن رجعنا إلى المدينة
ليخرجن الأعز منها الأذل وكان في قوم زيد بن أرقم وكان غلاما قد راهق وكان رسول الله صلى
الله عليه وآله في ظل شجرة في وقت الهاجرة وعنده قوم من أصحابه من المهاجرين والأنصار
فجاء زيد فأخبره بما قال عبد الله بن أبي لعنه الله فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلك
وهمت يا غلام قال لا والله ما وهمت قال فلعلك غضبت عليه قال لا والله ما غضبت عليه
قال فلعله سفه عليك فقال لا والله فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لشقران مولاه
اخرج فخرج راحلته وركب وتسامع الناس بذلك فقالوا ما كان رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم ليرحل في مثل هذا الوقت فرحل الناس ولحقه سعد بن عبادة فقال السلام
عليك يا رسول الله ورحمة الله وبركاته فقال وعليكم السلام فقال ما كنت لترحل في مثل
هذا الوقت فقال وما سمعت قولا قال له صاحبكم قالوا وأي صاحب لنا غيرك
يا رسول الله قال عبد الله بن أبي زعم أنه إن رجع إلى المدينة ليخرجن الأعز منها الأذل
فقال يا رسول الله فأنت وأصحابك الأعز وهو وأصحابه الأذل فسار رسول الله صلى الله
عليه وآله يومه كله لا يكلمه أحد فأقبلت الخزرج على عبد الله بن أبي يعذلونه
فحلف عبد الله أنه لم يقل شيئا من ذلك فقالوا فقم بنا إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
حتى تعتذر إليه فلوى عنقه فلما جن الليل سار رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليله
كله والنهار فلم ينزلوا إلا للصلاة فلما كان من الغد نزل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
ونزل أصحابه وقد أمهدهم الأرض من السهر الذي أصابهم فجاء عبد الله بن أبي إلى رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم فحلف أنه لم يقل ذلك وأنه ليشهد أن لا إله إلا الله وأنك لرسول
الله وإن زيدا قد كذب علي وقبل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأقبلت الخزرج على زيد بن

أرقم يشتمونه ويقولون له كذبت على عبد الله سيدنا فلما سار رسول الله صلى الله عليه
وآله كان زيد معه يقول اللهم إنك لتعلم أني لم أكذب على عبد الله بن أبي فما سار
إلا قليلاً حتى أخذ رسول الله صلى الله عليه وآله ما كان من البرحاء عند نزول الوحي
عليه فثقل حتى كادت ناقته تبرك من ثقل الوحي فسري عن رسول الله صلى الله عليه و
آله وهو يسلب العرق عن جبينه ثم أخذ بأذن زيد فرفعه من الرحل ثم قال يا غلام
صدق قولك ووعى قلبك وأنزل الله فيما قلت قرآنا فلما نزل جمع أصحابه وقرأ
عليهم سورة المنافقين و بر همین مقدار هم موقوف نیست زیرا که ظنون معصومین که در حکم سید المرسلین
بلکه بر اصول خاصهٔ اهل تشیع مرتبه‌شان از مراتب نبوت و رسالت هم درگذشته بر خلاف واقع
بر آمده کما مر پس هرگاه حال چنین باشد فما ظنک فیما صدر منهم علی نهج الاحتمال بر عقلای عالم مخفی
نیست که مقصود فقیر ازین روایات و مقالات انکار سعد و احداث از مؤلفة القلوب نیست بلکه ازین بحث
مقصود اصلی اینست که مؤلف در علم کلام و فن مناظره و تفحص روایات چنانچه میدانی و بعد ازین
هم خواهی دانست اجنبی محض است و از طریق استدلال بلدیتی ندارد ولیکن خواهش است
که با اینهمه در فراخ حوصلگی و اراده مناظره با علمای اعلام و متبحرین کرام از مجتهدین و متکلمین
مذهب خویش پا فراتر نهاده و داد مصارعت و اخذ تلابیب بنیت تحصیل ثواب داده مگر چون
مصارعت قدیم خلاف عهود و مواثیق و مضاد تقیه و مقتضیات عقلیه وقوع یافته چرا که
این مصارعت جدید چگونه مثمر برکات و منتج حسنات خواهد بود **قوله** حضرت جعفر طیار علیه السلام
اقول این خلاف محاورات متشیعین است که برای غیر معصومین لفظ علیه السلام را بالاستقلال
نویسند و اختصاص ائمه علیهم السلام را ملحوظ ندارند زیرا که از مطالعه شرح اصول اربعه مترجم
فارسی سیما لوامع واضح می شود که لفظ سلام بحضرات اهلبیت اطهر مرتبه اختصاص یافته بنا بر آن
از اغیار در آن معنی ملحوظ گشته بلی اگر اسامی متبرکه ایشان با دیگران جمع شود مثل حضرات ابوطالب

که علمای شیعه ایشان را از صحابه انبیا علیهم السلام میدانند و میگویند که وقت موت خویش تمامی ودائع
و امانات را بجناب سرور کائنات تفویض نموده اند چنانچه در بحار و حق الیقین باقر مجلسی مرقوم است
و شرف حال منفصله انشاء الله تعالی شریک گردانیدن آنها بنیست پس در ذکر لفظ علیه السلام رعایت
مذهب خویش باشد و نه مراعات اصطلاح مخاصمین بار خدایا مگر از باب صلوات الله علی محمد بن ابی بکر جواز
بود چنانچه از کتب قوم این با جرا اند کور خواهد شد لیکن کسانیکه تاویلات و تسویلات علمای طائفه را
نیک دیده اند مخفی نیست که در استعمال لفظ صلوة و آنهم بصیغه جمع بر نام محمد بن ابی بکر توریه و
تقیه امام سجاد ناطق که در عبارت دستور العمل یعنی صحف آسمانی مامور باظهار حق و ممنوع از کذب
و باطل بود از بعضی حضار که در اولاد محمد مذکور باشند بر مخترعات و توهمات امامیه محتمل است بخلاف
مؤلف رساله که بخلاف تقیه مناظره بعلمای اهل سنت مینماید و خلاف احادیث ائمه که بعضی از آن در
کتاب توحید ابن بابویه مرویست و بعضی در مصنفات دیگر منقول و از منطوقات آن صریح معلوم
میشود که حالش مثل خمر است وَاِنَّ اِثْمَهُ اَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِ قطعا و یقینا ارتکاب میفرماید پس کلام
جریان این تاویل متوهم هم نیست چه جای آنکه مذهب خصم او نیز این احتمال برنتابد فافترقا **قوله** علاوه الخ
اقول مستدل را اینچنین احتمالات در اثبات مدعا که حدیث علی النص بر [illegible] نیست که از حدیث سکوت
خلفای راشدین مراد اند کافی نمیتواند شد مگر وقتیکه بلازم ثابت فرماید که چون در مخزونه متوشح خبر از امر
غیبی بوده مجرد احتمال این حدیث موطا هم بر قیاس اخبار از [illegible] قطعا و حتما وقوع یافته وَاَنّٰی لَهُ ذٰلِکَ
و از اینجاست که حضرت مؤلف کود استنتاج پوشیده بدلیلی دیگر دست زده و بآخر در بیان اهم رعایت
جو وقت خویش مشتهر شده بلکه حقیقة قلوب اهل ایمان سند کار آن منجر شد **قوله** دلیل دیگر **اقول** هرگز این بشان
[illegible] ازو الا ثابت نمی شود که جناب امیر مثل الصدیق یقین بعد حضرت ختم المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم بدعه
در دین متین احداث کرده باشد و وقوع اشتباه تام در تحقیقات از ارشاد کلام مذکور نیز ممنوع است که
جمله لَا اَدْرِیْ مَا تُحْدِثُوْنَ بَعْدِیْ بر مدعای مؤلف دلالتی ندارد و دیگر دلیلی قطعی بر اثبات رسانند که

دخول صدیق در زمرهٔ محدثین و مستبدعین پر ضرور ست وهو کالا یقدر علی ذلک چه در ما سبق واضح
شد که دخول صدیق اکبر حقیقة در خطاب هم ضرور نیست تا بعده در احداث از وجه رسد تا بحلد اشتباهی
که هست نظر بدخول ضعفا درین مجموعه هست کما عرفت سابقا فلا ضیر ولا ضرر فی حق الصدیق
ومن فی مرتبته و غایت توضیح مقام آنکه صد شق درمعنی جمله لا تدرون ما احدثوا بعدک محتمل است اول
آنکه خطاب بآنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مخصوص بخلفای راشدین بود و انحوانهای شان باشند ای صدیق احداث و بدعت
از تو و اشیاع تو خاصة صدور خواهد یافت پس چگونه بحسن خاتمهٔ شما گواهی دهیم و این شق به عالی شیعه
شهادتی آرد می حضرت مؤلف رساله است دوم آنکه از جمیع شما بحیث لا یشذ منکم فرد واحد
احداث و بدعت صدور خواهد یافت اگر چه تفصیل آن مرا معلوم نباشد و ضرر این شق باتفاق خواص
و عوام بر امامیه که در روایت امثال این احادیث ترویج بکرده اند کما ستعرف انشاء الله تعالی نسبت بقسم قائل
زیاده متیقن است چه امامت سایر ائمه متفرع بر امامت مرتضویست هرگاه اصل فاسد شد فرع بطریق اولی
فاسد خواهد بود سوم آنکه حال مجموع شما مشتمل مجموع شهدا احد نیست بلکه بعضی از افراد شما مثل مؤلفة القلوب
مصدر احداث خواهند شد گو معلوم من نباشد و پر ظاهر است که تا مؤلف امثال این شقوق را بدلائل باطل نخواهد کرد
مقصود او چگونه بثبوت خواهد رسید و اگر فقط خطاب بصدیق ومن یماثله مقصود می بود مفسر میشود که ای ابا بکر
دعوی اسلام و جهاد که از تو صدور یافت همه محمول بر ریا و سمعه است هرگاه اسلام تو در حساب تو مقبول نیست
جهاد کی مقبول تواند شد چه جای آنکه از جهاد در فلان و فلان مقام مراد روست و دشمنان سپرده راه
فرار اختیار کردیدی و بارها داد مخالفت و شقاق او داده پس دعوی جهاد کجا راه داشته باشد پس گواهی
خاتمهٔ بر آن شما که بعد از من هم لا محاله مصدر احداث و بدعت خواهید شد چه معنی دارد بلی برای
امیر المؤمنین و اتباع او گواهی میدهیم و میگوییم لا نهایه که در زمرهٔ شهدای احداند بلکه مراتب علیا بحسب
با آنها زیاده تر دارند این لفظ خاص یعنی احداث و تقیید آن بلفظ بعدک صریح دلیل است بر اخبار از حال
مستقبل که مالک بن نویره و امثالش بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرتد شده کار را ورزیدند آن

امری بود جدید که هرگز از مالک اتباع او نزد فریقین در زمان آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم صادر نشده
بخلاف خلفای راشدین که بتصریح علمای امامیه مرتد بعد آنحضرت مصدر احداثهای بسیار در زمان خیر الانام
شدند کما سیجیء تفصیله ان شاء الله تعالی والصحابة قد کانت تنبع المحظورات وبرسول الحق باعلای
مراتب دین و ایمان ترقی کرده بودند کما هو عیان لا یحتاج الی البیان **قوله** بلکه اگر کلمه آخ **اقول**
حاشا که عدم اذعان مغفوریت ابوبکر صدیق و صحابه را باحتمال حداث امر بعد انتقال خود مدلل
فرموده باشند بلکه مقصود اینست که حال جمیع اصحاب که بعد حیات اند چنان نیست که برای جمیع شهدای
احد ثابت شده است چه عجب که بعضی ازین سلسله مصدر حادثات شوند و در حسن خاتمه آنها خللی راه یابد **قوله**
بلکه اگر آه **اقول** قید بعد بر تنزل و تسلیم هم لغو شود که مراد ازان حضرت ابوبکر صدیق و حواریین سید
المرسلین باشند و این ممنوع است چنانکه بارها دانستی بلکه تبر غابر دلائل و براهین ثابت هم را مدلل و مبرهن
کردیم که خلفا باصول فریقین هرگز مورد این حدیث نتوانند شد و بعد ازین بتفصیل سرچه تمام‌تر مبرهن خواهیم
کرد که هرگز برای دنیا خلافت نکرده اند علاوه هم عجب لغو در کلام رسول مقبول که کلامش باعتراف لسانی
مؤلف دون کلام خالق و فوق کلام کل مخلوق است محال پس فائده قید بعد در حدیث موطا آنست
که احداث نخواهد بود مگر بعد از من و این را خود علمای امامیه از اصل بر کنده اند کما ستعرف ان شاء الله تعالی
وانهم بعد ازین سرایه تقصیر در بر خواهد کرد که امثال این احادیث در کتب شان نیز موجود است بلکه جمیع اشباه
قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی صراط مستقیم و اگر اینهمه
دلائل و اضحه سامع متعصب را کافی نیست پس این جهداران خود حضرت صدیق اکبر را شاهد قول خود می آرم
که این حدیث اخبار از استقبال است تا بعد اعتراف صدیق اکبر رخنه ارتیاب کلیه بند گردد و آن
اینکه خود حضرت شیخ اول از کلام مورد ما ینطق عن الهوی اعنی لا ادری ما تحدثون بعدی
بالیقین دانسته که من بعد پیغمبر خدا زنده می مانم که برای اقرار خود گریستند کما یدل علیه کلمة انا لبدون
همزة الاستفهام علی ما فی بعض طرق الحدیث والحق که او انصاف داده اند چون تقاضای خلق

بودند باقتضای اثر شان خلق را هم برین داهیه کبری می باید گریست پس این هم اینکه ارشاد رسول
فقط باحتمال وهمی بود کجا ماند چه گریه بدون ایقان انتقال رسول صلی الله علیه و آله وسلم پیش از خود محال
ندانست غایتش اینکه چون لفظ بعد احتمال وهمی موهم بقا بود در جواب ارشاد نبوی عرضه میداوند که لا
ابقانا الله بعدک یا رسول الله و عرو دین بکار الصدیق اکبر بقای خود شان بعد الرسول ستینا ط از
کلمه بعدک بسبیل تسلیم و فرض مسلم داشته نمی آید و الا جای حیرت است که کسی که بمجرد خطیر ان روح نبوی
با علی علیین بسقیفه بنی ساعده شتابد کجا مرو اینجا بحث و جدال بردارد و دلائل اولویت خود و خلافت
بکمال طلاقت ذکر سازد حتی که خلیفه شان یعنی حضرت فاروق بلحن حسن بیان جناب ممدوح چنانکه
در حدیث زورت فی نفسی مقاله صح است وَاَنَا سَنُلْقِی عَلَیْکَ مِنْهُ ذِکْرًا بکمال تعجب بیان
نسازند و اصلا قطره اشکی از چشم نظر بر خلافت و امارت دوخته بر نیاید و هرگز تصور افتاده بودن جسم
روح نبوی موجب تکدر و ملال و مانع حسن تقریر و جسد که در طلب ریاست نیفتد بلکه بموجب روایت
ثقة المحدثین صاحب کتاب الاعلام بسیرة الرسول علیه السلام جسد مبارک نبوی تا مدتی بی غسل و کفن
افتاده بود که زیادتر بسوزد و خاک بدنهم باد چسان گویم که در مثل آن مدت اجساد موتی متغیر
میگردد پس چه جاه این حضرات و بدین ادراک آیا امری مهم تر از تجهیز و تکفین موتی هم می باشد چه جا که
خاتم النبیین شفیع المذنبین حبیب رب العالمین و هرگز خیال سامان آخرت او سر امون خاطر شان
نگردد و فقط بر ریاست فانی نظر دوخته باشند فَاَیُّ شَیْءٍ اَعْجَبُ مِنْ ذٰلِکَ وَاِنْ یَکُنْ مُدَّعِیًا
لِمَا نَقَلْتُ فَاسْتَمِعْ مَا فِی ذٰلِکَ الْکِتَابِ اَذْکُرُهُ بِالْاِلْتِقَاطِ وَالْاِنْتِخَابِ اِتَّفَقَ اَهْلُ السِّیَرِ عَلٰی اَنَّ
رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ تُوُفِّیَ یَوْمَ الْاِثْنَیْنِ شَهْرَ رَبِیْعِ الْاَوَّلِ نِصْفَ النَّهَارِ وَقِیْلَ
قِیْلَ عِنْدَ اشْتِدَادِ الضُّحٰی وَنَقَلَ الْاُسْتَاذُ اَبُوْ سَعِیْدٍ عَبْدُ الْمَلِکِ فِیْ کِتَابِهٖ شَرَفِ
النَّبِیِّ اَنَّهٗ تُوُفِّیَ یَوْمَ الْاِثْنَیْنِ لِلنِّصْفِ مِنْ رَبِیْعِ الْاَوَّلِ وَهٰذَا اَقْرَبُ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ قَالَ ابْنُ اِسْحَاقَ
وَکَانَتْ بَیْعَةُ اَبِیْ بَکْرٍ فِیْ سَقِیْفَةِ بَنِیْ سَاعِدَةَ بَعْدَ اَنْ قُبِضَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ ذٰلِکَ فِیْ

وهو في بيته لم يفرغ من امره قد اغلق دونه اهله الباب فلما بويع ابو بكر في
السقيفة وكان الغد جلس ابو بكر على المنبر فقام عمر فقال يا ايها الناس ان الله تعالى قد جمع
امركم على خيركم صاحب رسول الله وثاني اثنين اذ هما في الغار فبايعوه فبايع الناس ابا بكر
بيعة العامة بعد السقيفة فلما بويع اقبل الناس على تجهيز النبي يوم الثلثاء وقال
بعد ذلك بقليل ولم يظهر منه شيء مما يرى من الموتى ولا تغيرت له رائحة وقد طال
مكثه في البيت قبل ان يدفن وقال بعد هذه ثم دفن وسط ليلة الاربعاء لاربع عشرة
خلت من ربيع الاول وقيل انه دفن ليلة الثلثاء حين غابت الشمس الاول اصح
انتهى چنین کسل المخبر و تصور تغافل خود بعد الرسول باور اگر از فحوای لفظ بعدی گریه در گلو گره کرده آیا
نزد عاقل امکان ادراک والله ثم والله و حکایتی لس لطیف مناسب مقام بیاد آمده که هر گاه علمای اهل سنت
از اثبات شجاعت حضرت صدیق اکبر بمدت العمر غالبا خون لشم هم از دست مبارک نریخته باشند در ازاء
شجاعت امیر البررة و قاتل الکفرة الفجرة لیث بنی غالب کل غالب علی بن ابی طالب عاجز می شوند
دلیل شجاعت شان می آرند که از وفات رسول مطلق تغیری بحال شان واقع نشده از برای خدا
انصاف کنند که این قساوت قلب است یا شجاعت این دال است بر عدم محبت با جناب رسالت
یا دلالت دارد بر بسالت و این معنی فقط بشهادت عقل نیست بلکه امیر المومنین علیه السلام در جواب
سوال جناب ابن ابی قحافه از وجه حزن و ملال جناب شان کلامی فرموده اند که دال است بر عدم
تاثر بخبری الیه فوت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وهي هذه في كنز العمال عن ابي سعيد
ابن يربوع جاء علي بن ابي طالب يوما متقنعا متحازنا فقال له ابو بكر اراك متحازنا
فقال له علي انه عناني ما لم يعنك فقال اسمعوا ما يقول انشدكم الله اترون احدا حزن
على رسول الله صلى الله عليه واله وسلم مني سبحان الله بنا بر این کمال سنگدلی شیخ خود گواهی
خود من صدق صراحۀ شعر [illegible] ولا [illegible] که [illegible] این سخنان [illegible]

شهادت بر چنین کذب صریح نیافتند و بسکوت پرداختند والا نقل آیه ارشاد می‌شد که نص است
بر عدم تحزن ابی بکر فانّه من الصادقین الذین ورد فی شانهم کونوا مع الصادقین

بالجمله از حضرت علمای اہل سنت این غریب است که بیجا توجیه انکار حضرت عمر از وفات رسول آن می‌کنند که از فرط هول
این داهیه کبری بیهوش و لایعقل شده بودند و بیجا عدم اعتنای حضرت ابی بکر را بر انتقال خاتم النبیین دلیل شجاعت
شان می‌آرند و باز ادعا می‌سازند که حضرت صدیق را محبتی با حبیب ایزد بود که بمجرد تصور بی بقای خود
بعد الرسول گریه بسیار بر او شان طاری گشت چنانچه از جمله بکی ابوبکر ثم بکی ظاهر است
و در غار که بدلالت نص قرآنی اضطراب و اضطرار لاحق شان شده بود آن را ایهم ماول تحزن بر جناب
نبوی می‌سازند و مطلق چشم مال انصاف دیده بصیرت شان را از تعامی نمی‌گشاید که اگر اینهمه الفت بود آن
چه سنگدلیها بود که در یوم وفات سمت ظهور گرفت و حضرات سینه از خدا و رسول صلعم شرم نکرده
نامش شجاعت می‌گذارند و اگر اینها شجاعت است باید که حضرت فاروق اعظم که اینچنان مدهوش و بیهوش
شده بودند در نهایت مرتبه جبان باشند و اگر درین باب جناب عمر را انس با رسول صلعم بود که بمجرد استماع خبر وفات
زوال عقل بود او باز آن حالت در طرفة العین چگونه زوال پذیرفت که تجهیز و تکفین را هم گذاشته بلا توقف
در صدد اخذ خلافت و امارت افتادند و داد مکابره و مناظره دادند آیا کسی اینقدر با حزن او را دیگر
گریبان پاره می‌سازد و سر بسنگ می‌زند سلمنا که از غایت ورع اقدام براینها نفرمودند با وجود هم
آیات قرآنی مثل انک میت و انهم میتون از فرط غم مسائل جزئیه تا هم از مباحات بکرو باید
از فکر مفسده بود باز فقط گریه را که مانع بود و محل انصاف است که کسی که تاب شنیدن حرف وفات بزرگوار
نداشته باشد و این داهیه کبری را از ممکنات نشمارد و بمجرد فروع سماع این خبر با خوش از جا رود هرگاه
بعد از اتفاق تعین موت آن بزرگوار شد حالش چه خواهد شد اقل مرتبه اینست که سر و کارش با البکار
والویل خواهد بود و زینها را از سر قبر بیرون قبر و قسر نخواهد خاست و بعد دنیا و ما فیها او را خوش نخواهد آمد
که در بیان آن ابهه و دو هروله خواهد پرداخت و سوی سقیفه خواهد دوید بجز شور و شغب ستانی

ریاست خود بمفاد احلب حلبا لک شطره یک سر مو بنا لیه بر در نخواهد کشید انتهی کلامه
بعینه **اقول و استعین بالرؤف الرحیم** کار متعصب عنید همین است که وقت مباحثه و مناظره
اصول راسخه را محفوظ ندارد و با بنا بر ابله فریبی برای الزام خصم خویشتن لیمی بکار برد و منصب خود را که سند است
فراموش سازد و طیلسان خصم خود را که موجه و مانع است بکمال جور و جفا بر دوش خود اندازد
و عجب نیست که خدام مؤلف بسبب مزید ذکا و فطانت چون فی الستند اند که دلیل دوم نیز رایگان و بیکار است
خواسته اند که دلیل سوم را ترتیب دهند و مرهمی بر خاطر ریش نهند و ان شاء الله تعالی عنقریب خواهی
دانست که این دلیل دوم هم نا تمام است و مقدماتش خارج از قانون مناظره و علم کلام **قوله** خود حضرت
شیخ او (آه) **اقول** هیچ حیرتم که حضرت مؤلف المعنی را سبق افاده معلوم فرمود و در اینجا راهی جلال
آن بیهوده بیانش آنکه خود گفته که حدیث تفسیر حدیث همی باشد و انهمه اظهار شناسی علمای خویش
خصوصاً مؤلف منتهی الشیعه مقتضی آنست که این نسخه محمول بر همزه استفهام باشد زیرا که هر حدیث
بلا ریب و شک در یک ساعت و یک واقعه واقع است پس حصول یقین درین وقت خاص در باره زندگی خود حضرت است و
و دلالت علی الیقین نیست مگر بدون همزه و مقارنت همزه بر حضرت درست لما عرفت پس یقین و عدم یقین هر دو
جمع شد و هو اجتماع النقیضین و این قدرت الهی است که اینجا بر اشاعره بجهت عدم فهم از مصطلحات و افادات
ایشان در صدر رساله بر زبان آورده بود و نقائض را بلا دلیل و برهان نسبت بدیشان کرده و در جلدوی
آن درین خرابی گرفتار آمده و از ینجا گفته اند که من حفر بئراً لأخیه فقد وقع فیه بجسمه
قوله و الحق که داد انصاف الخ **اقول** اگر بطور طنز و تعریض مراد از واهیه بقای صدیق و مثال او
بعد آن سرور است پس بجای خود نیست زیرا که بروایات حضرات معصومین قبل ازین گذشته که جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم باصحاب خویش بشارتها بر بقای صدیق یاران داده و رواج دین
متین و کساد بازار و تذلیل کفر و کافرین را بر دست صدیق ارشاد ساخته فارغ البال و منشرح الحال
باید زیست و اگر مراد وفات شریف است با وجود وفات حضرت پس البته هم باید گریست و

ولیکن بحکم شریعت غرای مصطفوی از جزع و فزع که عادت عوام و معمول و مرسوم منهمکان
دریای غفلت است حتی الامکان احتراز باید نمود چنانچه جامع بیاض ابراهیمی هم از جناب مصطفوی
این مضامین را نقل کرده بحکم حدیث استرجاع که متفق علیه فریقین است باید خواند که سبحان الحی الذی
لا یموت انا لله و انا الیه راجعون قوله چه کریمه الخ اقول هر که انصاف را کار فرماید و در احادیث صحاح اندک
غور نماید میتواند دانست که این دعوی هم از قبیل دعوی خیالیه و همیه است و سخت پوچ و غلط است چه
دیگر وجوه که بیه هم محتمل است یکی آنکه صدیق اکبر را بقلیل عمر مستحق شده که اکثر بدلالت احادیث در ستین و
سبعین مجاوز است و کثرت عمر شریف بلاحظه ظاهر آیات قرانی مثل آیت کریمه لیظهره علی الدین کله
و بروایات احادیث که در بعضی از غزوات احد و ریافته و بحد شهرت و تواتر رسیده مظنون بود اکنون که قلت عمر
نبوی ازین حدیث و لو احتمالا استفاده شد بنا بران صدیق اکبر گریستند بلکه در عدم بکار همچو صدیق با صفا
تمام اصحاب و استغراب است و آنچه مذکور شد مستلزم آن نیست که ابوبکر صدیق بعد انتقال آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم پیش از خود بود و گریه نمود پس کجا دعوی و کجا دلیل دوم آنکه محتمل که بجهت شهدای احد
بعضی که باعث عدم شهادت آنجناب بر مجموعه مسلمین و اصحاب آن وقت شد موجب مفضولیت
این مجموعه از مجموع شهدای احد گردید بکار و زار و فریاد و بیقراری فرموده باشد لیکن قول ابوبکر صدیق
و دگر حواریین جناب سید المرسلین از مهاجرین و انصار و حضار بیعة الرضوان و جناب بدر که فقد
غفرت لکم از جناب صمدیت در حق شان بروایات فریقین در صحاح سته و مجمع البیان و خلاصة
المنهج و غیرها وارد است در اهل احداث لازم نمی آید چنانچه بارها دانستی و تازه اینست که لیبا با
که مخاطب با وصف خطاب با احد بلا شرکت غیر هم مراد می باشد کما حققناه فی الاشتراک اللفظی
که نزد اکثری از امامیه غیر از شیخ صدوق و شیخ ابن الشیخ المشایخ یعنی محمد بن الحسن بن احمد بن الولید
که انکار سهو پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را که در نماز واقع شد موجب درجه اول از غلو میدانند
و غلاة را از بدترین کائنات اعتقاد میکنند و تصنیف کتابی جداگانه برای اثبات وقوع سهو [illegible]

سید المرسلین و ورود قدح بر منکرین باعث حصول اجر و ثواب میشدند چنانچه بر ناظرین من لا یحضره الفقیه
و افادات سیدین شد فهم مدنی مستفید فی خطاب آیت کریمه و اما ینسینک الشیطان
فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین ذات مقدس سهو نسیان داخل نیست محققین است حال
مصداق کلام قدسی فقد غفرت لکم الی غیر ذلک من الآیات و الاحادیث اگر اندک غور
و تامل رود دریافت خواهد شد که سوال صدیق از چیزی خواهد بود که قابل پرسیدن باشد و
ظاهرش نیست مگر سوال از مغفرت جمیع اصحاب که بعد فتح مکه بکثرت تمام بهر سیدند و سلام آوردند
و در میثاق و تکالیف شرعی شریک شدند نه از خاتمه خود و دیگر حواریین که بارها مناقب شان بر زبان
مخبر صادق بلکه اصدق الصادقین باعتراف و اظهار فریقین گذشته و مانند اخبار رکیبه نیز و آن
جناب مخبر بوده اند و چند بار در حق شان ارشاد شده که هرگز احدی از ینها در دوزخ نخواهد رفت
و همه با من در بهشت عنبر سرشت خواهند بود کما هو مشهور انشاء الله تعالی بلی حالت غلبه خوف
و خشیت مستثنی است چنانکه حضرت امیر وقت استماع اخبار فتن از جنگ جمل و مخبره زبانی جناب بشیر
و نذیر بروایت جامعین اصول مثل سلیم و مخبر او کافی البحار می پرسید که دین و ایمان من در آن وقت سالم
خواهد ماند یا نه اگر ابو بکر صدیق نیز در بعضی از اوقات از حال خویش یکبار سوال کند بعید نخواهد بود فلا
تغفل القصه اگر حضرات شیعین فی الجمله از اعتساف دست بردارند و از اتباع اوهام خویش در باره حواریین
حضرت خاتم النبیین باز مانند بروایات اهل حق که مؤید بآیات قرآنی است ابو بکر صدیق اول کسی است که
در جنت داخل خواهد شد و اول کسی است که بر حوض با جناب سید المرسلین ملاقات خواهد کرد و در آنجا هم
مصاحب خواهد بود چنانچه بغوی در مصابیح و دیگران در کتب دیگر آورده اند عن ابی هریرة عن
النبی صلی الله علیه وسلم قال اتانی جبریل علیه السلام فطاف بی فی ابواب الجنة
فارانی الباب الذی ادخل انا و امتی منه فقال ابو بکر الصدیق بابی انت و امی
یا رسول الله لیتنی کنت معک قال ما انک یا ابا بکر اول من یدخل الجنة من امتی

وَعَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوَّلُ مَنْ يَرِدُ عَلَى الْحَوْضِ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ
لِأَبِي بَكْرٍ أَنْتَ صَاحِبِي عَلَى الْحَوْضِ وَصَاحِبِي فِي الْغَارِ أَخْرَجَهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ حَسَنٌ
پس سوال از خود و دگر اخص الخواص محتاج الیه نیست بلی پرسیدنی آنست که مجموعه صحاح این زمان مثل
مجموعه شهدا احد هست یا نه کما عرفت مرارا وایضا اگر حضرت مولف و دگر ارباب تسنن اخبار در باره
احادیث میگویند که هرگز تفسیر میباشد نصب العین ازند نظر بحدیث حاکم و غیرا و [illegible]
دانست که ابوبکر صدیق بری الذمه است و دخول او در زمره محاربین مسلم ناقص [illegible]
توجه باحادیث معتبره آرند بلا ریب و ارتیاب خواهند دریافت که ابوبکر صدیق بسبب رقت قلبی که او را
مثل حضرت خلیل علیه السلام بحصول پیوسته بود در امثال این مقالات میگریست چنانچه روزی که
حضرت سلطان سریر نبوت قریب وفات خویش خطبه خواند و در اثنای آن فرمود که حق تعالی یکی را
از بندگان خود در آسایش دنیا و اختیار ثواب آخرت مخیر کرد پس او آخرت را برگزید ابوبکر صدیق
اکبر بروایت جامعین صحاح گریه و زاری آغاز نهاد و باستماع خبر وفات شریف مضطرب شد و اصحاب
بمزید فطانت و ذکا و رقت قلبی او اقرار کردند و قس علی هذا در ایام دیگر وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم بشدت تمام بیمار شد و ابوبکر صدیق با امامت مسجد شریف مامور گردید محراب را از جناب خالی دیده
بر زمین افتاد و از معاینه این بیهوشی [illegible] اصحاب کبار شور قیامت برخاست چنانچه قبل ازین گذشت
پس اهل فرض و تسلیم در اینجا متناسب افتد بلکه خطا می منکر [illegible] گفتیم اکبر کبایر است [illegible]
که شهادت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که بروایات [illegible] بر رقت قلبی ابی بکر صدیق مثل حضرت ابراهیم
خلیل قبل ازین ایراد افتاد نامقبول باشد و این بالبداهت خلاف عقل و دین و ایمان است علاوه شهادت
شیر خدا که بر طبق ارشاد مصطفوی [illegible] و تفصیل [illegible] آنست نیز از حیز قبول نا ابطال و از درجه
اعتماد ساقط میشود حیث روی الحافظ ابو سعید اسمعیل بن علی بن الحسین السمان

الرازی فی کتاب الموافقة بین اهل البیت والصحابة وقد نقل صاحب ریاض النضرة فی
مناقب العشرة عن علی رضی الله عنه قال ان ابا بکر اواه منیب این هردو لفظ را که در محکمات
تنزیل برای حضرت ابراهیم خلیل وارد است در خصوص ابوبکر صدیق آوردن بمان شهادت نبوی را
تذکیر نمودن است کما لا یخفی و نیز روایت امام صادق رضی الله عنه از امام محمد باقر رضی الله عنه برین
تقدیر معاذ الله مردود بسکر و انه قبض رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وابوبکر غائب بالسنح عند
زوجته بنت خارجة فسل عمر بن الخطاب سیفه وتوعد من یقول مات رسول الله صلی الله علیه
وسلم وکان یقول انما ارسل الیه کما ارسل الی موسی علیه السلام فلبث عن قومه اربعین لیلة
والله انی لارجو ان یقطع ایدی رجال وارجلهم فاقبل ابوبکر من السنح حین بلغه الخبر الی
بیت عائشة فاومت له فدخل فکشف عن وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم فجعل
یقبله ویبکی ویقول توفی والذی نفسی بیده صلوات الله علیک یا رسول الله ما
اطیبک حیا ومیتا ثم خرج سریعا الی المسجد حتی جاء المنبر فقام علیه ونادی الناس
اجلسوا فجلسوا وانصتوا فتشهد شهادة الحق ثم قال ان الله تعالی نعی نبیکم وهو حی بین
اظهرکم ونعاکم انفسکم وهو الموت حتی لا یبقی احد الا الله عز وجل وما محمد الا رسول
قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن
یضر الله شیئا وسیجزی الله الشاکرین وقال انک میت وانهم میتون وقال کل نفس ذائقة
الموت وقال تعالی کل شیء هالک الا وجهه وقال کل من علیها فان ویبقی وجه ربک
ذو الجلال والاکرام ثم قال ان الله عز وجل عمر محمدا صلی الله علیه وسلم وابقاه حتی اقام
دین الله واظهر امر الله وبلغ رسالة الله وجاهد اعداء الله حتی توفاه الله وهو علی ذلک
وترککم علی الطریقة فلا یهلک هالک الا من بعد البینة والشفاء و[illegible]
فمن کان الله ربه فان الله حی لا یموت فلیعبده ومن کان یعبد محمدا صلی الله علیه وسلم

وبراءة لها فقد هلك الهه فاقبلوا ايها الناس واعتصموا بدينكم وتوكلوا على ربكم
فان دين الله قائم وكلمته باقية وان الله ناصر دينه ومعز اهله وان كتاب الله عز وجل بين
اظهرنا هو النور والشفاء وبه هدى الله محمدا صلى الله عليه وسلم وفيه حلال الله وحرامه
ولا والله ما نبالي من اجلب علينا من خلق الله ان سيوفنا لمسلولة ما وضعناها بعد
ولنجاهدن من خالفنا كما جاهدنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فلا يبغين احد الا على
نفسه انتهى وقد اورده بعينها صاحب الرياض **قوله** والاجاج الخ **اقول** اینهمه جزع و فزع مقتضای طبیعت
و منافی است و نقض الامر بانگ و حل نمیباید چه بر دانا و یقین است که هرگز بعد طیران روح نبوی بجنات
نعیم سوی سقیفه نشتافته بلکه بعد تحقیق و تنقیح موت و دفن و دفع اختلاف بعضی از اصحاب آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بانجاح تمام رهی همراه بردند و بحمد الله که از روایت امام صادق و
امام باقر روشن شده که ابوبکر صدیق اول برای تعزیت در خانه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رفته
وجه مبارکش را بوسیده و زار زار گریسته و صلوة و درود برو فرستاده باز بمهمات دیگر که از
اعظم امور بود پرداخته و قضیة الاهم فالاهم را نصب العین گذاشته والحمد لله که منتهای آرزوی
اهل اسلام بود اعظ و نصایح افضل الصدیقین مترشح بلی لفظ بلاف کذاف شیعه و ترهات
ایشان هم جای آنست که سر بسنگ خارا زنند و هم مقام آنست که گریبان ها را چاک کنند و ریگ
بیابان بر مفارق خویش بیزند و موج آتشین متصل ریزند و بدل نهایت پر چشم گریان بویل و ثبور و
افزای واسفی و مصیبتا برای ماتم و سینه زنی برخیزند چه در روایات ایشان چنانچه از حق الیقین و
تالیف کلینوری واضح میشود که رفتن جناب سیده در مجامع اصحاب برای مطالبه زمین فدک و
ادای خطبه طویل الذیل با آن طلاقت لسانی رشک افزای بلاغت سحبانی متصل و ابهه عظمی
وفات سید انبیا بود واکنون با نصاف ارکا فرمایند که از حزن و ملال جناب سیده که الی سته اسابیع
شب و روز دامن گیر ستیقین اجمعین بود باید که اگر عمر نوح علیه السلام می یافت غیر از حزن و ملال

دگر به وسدار چیزی از وصد و نیکی یافت سیما مطالبهٔ زمین مذکور و آنچه بدان تعلق دارد چه جا آنکه با وصف
اتمام حجت علی چشم بر زمین فدک دوزد و آتش طمع زخارف دنیوی خلاف زهد و توکل در کانون
سینهٔ مبارک افروزد و اصلا قطرهٔ آبی از چشمهٔ چشم مقدس در آن وقت بر زمین نیفتد و هرگز تصور
یا تصدیق سانحهٔ وفات شریف مانع ازین حرکت مخالف مقتضای همت انسانی و اینهمه طلاقت
لسانی نگردد بلکه بموجب روایت ثقة المحدثین که امام ائمهٔ امامیه است با فاروق اعظم که بر اصول
موضوعهٔ ایشان در دنیا کی نظیر خود نداشت معاذ الله خیال صنعت مصارعت بود و بدو دست
مبارکش بگریبان و گردنش رسد و اینهمه کشاکشی در اصح الکتب یعنی کافی موجود است
چنانچه مؤلف بحار از امام باقر و صادق علیهما السلام نقل نموده و روایاتیکه متتبع کتب قوم بران
اطلاع دارد و در بحار جابجا موجود است مشعر بر آنست که این مصارعت و کشاکش بکرار اتفاق افتاده
عجب عجاب آنکه بر اصول موضوعهٔ اهل افترا که از قوت حافظه بهره ندارند گرفتن فدک حضرت زهرا
را هم روا نبود بخلاف خلافت بر اصول الحق برای حضرت صدیق از معاینهٔ روایات امامیه
چنان کل میکنند که اگر خبر غصب بر تقدیریکه خلفا بروز وفات سرور کائنات زمین فدک را صورت
خیالیه قوم قورق میکردند بگوش حق نیوش بتول عذرا میرسید غالب که نساء بنی هاشم را عیاذا
بالله با تیر و تفنگ و تمامی آلات جنگ همراه خویش گرفته در خیبر میرفتند و بار دگر اعجاز قلع
باب خیبری رومی نمود لیکن خلفا بحث تدبیر رسانیده اند که این کشاکشی و فوج کشی همچنان پوشیده
و پنهان ماند فلله درهم ما ادق نظرهم و اگر صد و اینهمه از جناب فاطمه زهرا بقول مجلسی در
بحار و حق الیقین بعد فی الله بود بند دولت مدینهٔ رسول مختار و حفظ حوزهٔ اسلام ولکاهیا
ساکنین آن خیر البقاع زاد الله شرفا و تکریما از شر مرتدین و اعدا و دفع اختلاف آرا از اصحاب سید
الانبیا چرا حسبة لله طلبا لمرضاة تقدس و تعالی نباشد خصوصا وقتی که بعد ازین فرموده باشد
که بضرورت مذکور دفع کرند خانه جنگی در آنوقت نازکی خلافت را قبول کردم اگر شما اکنون

بیعت

اکنون بیعت دیگری کنید من اول بایعین خواهم بود بلکه ازین هم کارش درگذشت و آخر در خانه
منزوی گشت حواریین پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خصوصاً جناب مرتضی مگر شنیدند که خلافت بابوبکر
رسید و او معزول شود و در بیرون مردم قرار کنند اگر بعض روایات شنیده باشی بجانب بعض
رجوع کن قال ابن شهاب فلما بویع لابی بکر قام فخطب الناس واعتذر الیهم وقال
والله ما کنت حریصا علی الامارة یوما ولا لیلة قط ولا کنت فیها راغبا ولا سألتها
الله فی سر ولا علانیة ولکنی اشفقت من الفتنة ومالی فی الامارة من راحة ولقد
قلدت امرا عظیما الی آخره وفیه ایضا فی ذکر استقالة ابی بکر من البیعة عن زید بن اسلم
قال دخل عمر علی ابی بکر وهو آخذ بطرف لسانه وهو یقول ان هذا اوردنی الموارد ثم
قال یا عمر لا حاجة لی فی امارتکم قال عمر والله لا نقیلک ولا نستقیلک اخرجه حمزة
ابن الحارث وعن ابی الجحاف قال قام ابو بکر بعد ما بویع له وبایع له علی واصحابه فاقام ثلثا
یقول ایها الناس قد اقلتکم بیعتکم هل من کاره قال فیقوم علی رضی الله عنه فی اول الناس
یقول لا والله لا نقیلک ولا نستقیلک قدمک رسول الله صلی الله علیه وسلم فمن ذا الذی
یؤخرک اخرجه ابن السمان فی الموافقة وعنه وقال احتجب ابو بکر عن الناس ثلثا یشرف علیهم
کل یوم یقول قد اقلتکم بیعتی فبایعوا من شئتم قال فیقوم ابن ابی طالب فیقول لا والله لا
نقیلک ولا نستقیلک قدمک رسول الله صلی الله علیه وسلم فمن ذا الذی یؤخرک اخرجهما الحافظ
السلفی فی المشیخة البغدادیة وابن السمان فی الموافقة وابو الجحاف هذا هو داود بن عوف
التمیمی مولاهم کوفی ثقة روی عن غیر واحد من التابعین وهو حدیث مرسل الطریقین وعن جعفر عن
ابیه رضی الله عنهما قال لما استخلف ابو بکر خیر الناس سبعة ایام فلما کان الیوم السابع
اتاه علی بن ابی طالب فقال لا نقیلک ولا نستقیلک ولولا انا رأیناک اهلا ما بایعناک اخرجه
ابن السمان فی الموافقة و درین باب بسیار از روایات مؤلف کتاب که ذکر فیه سوده تا کجا نقل آن

و دعاوی سابقه او ممنوع است و سند صحیح ورود اخبار و آثار در اراده اعراب مرتدین از قواعد و ارکان
اسلام مثل مسیلمه کذاب تجربیت پیغمبر حضرت رسالت‌مآب است چنانچه بعضی از احادیث که آنها گذشته
اشارات آن منطوی و کتب بسوطه بتفاصیل آن محتوی است و لله در المحققین حیث قالوا ان مسیلمة
الکذاب والعنسی ومن تبعهما من الاعراب ینتظرون وفات النبی صلی الله علیه وسلم
حافین حول المدینة متولهین علی ان یخرجوا ترابها بظهورهم وان یتعرضوا
لاهل بقیع الغرقد وقبورهم ویقتلوا کبارها وصغارها ویهدموا بنیان الشریعة
ویخربوا آثارها و نیز می‌پرسم که اگر سعد خلیفه میشد و آخر کار مهاجرین خلاف با سعد بندانسته اند که مقصد او
و بعضی به مرتضی و برخی بحضرت عباس رضی الله عنهم اجمعین مایل می‌شدند چه شور و شغب که واقع نمی‌شد و چه فتنه‌ها
و فتنها که برپا نمی‌شد از اینجاست که در امثال مشهور است که ده درویش در گلیمی بخسپند و دو پادشاه
در اقلیمی نگنجند فکیف که از سه کس هم متجاوز باشند و در کتاب علل شیخ المشایخ الخبر از احادیث
ائمه منقح شده آنست که فساد و فتنهای تعدد خلفا مثل تعدد واجب الوجود در ارض و سماست
بالجمله مرتدین عن الاسلام و مترددین ایام یکطرف می‌ماندند غلط گفتم بلکه برای ایشان عید
بحصول می‌پیوست که صد عید قربانش می‌شد تماشای این وقت برای العین می‌دیدند که اصحاب مجرد
وفات رسالتمآب بجهت اختلاف و تشاجر با هم می‌آویزند و آبروی یکدیگر می‌ریزند لیس انصاف
فرمایند که آنچه واقع شد از اتفاق بر خلافت افضل الصحابه یقین و لشکرکشی بر ملاحده و زنادیق بهتر بود یا
آنچه مذکور شد از اختلافات و وقوع فتنها در صحابه کرام و ظهور هرج و مرج در گروه اسلام غیر از ملحدی
زندیقی به باطنی فسقی احدی از اهل شق ثانی را قبول نخواهد کرد علاوه فرض میکنیم که پادشاهی
عظیم الشان از جهان گذران رحلت فرمود و شورش عدا در دیار او هم رسیده بود و بمجرد وفات او
شوریدگی‌شان زیکی هزار و از هزار به بی‌شمار رسید گروهی از یاران که خلافت بر آنها مستقل خود خواسته
که بهمت تمام آن قوم خود سر را ازین دو ماهی تقصیر سانیدند تا درین نزدیکی لشکری در مقابله اهل ارتداد کشید

که ابدا آن ملک رفیع الشان بود نه آراید و بر رتق و فتق مدینه او کوشش نماید خواص آن ملک که خلافت
هم ایشان بود اول مراسم تعزیت بجا آوردند و بر قدر ضرورت اکتفا کرده اختلافها که نظر بجبلت مردم
در موت و غسل و دفنش پدید آمده بود بدلایل قاطعه برداشتند مشغول غسل و بودند که بیک ناگاه به اراده
زمره اول اطلاع یافتند پس جمعی که امر غسل و کفن بآنها بوصیت او متعلق بود برای کفایت مهم غسل و کفن
بجای خود ماندند و کسانیکه این خبر بگوش آنها در خورد بسبب الحاح گروهی نظر بدفع این فتنه بسوی آن مجلس
شتافتند و اهل محفل را به براهین ساطعه از خیال مذکور باز داشتند و بجهت ضیق وقت و دفع فتن و رفع
آشوب حوادث و محن با وصف تلویح و توضیح آن بادشاه بخلافت آنها متصدی این امر شدند و دانستند
که اگر اول بنصب رئیس متوجه نشوند و کافه و قاطبه بر غسل و کفن که بجز چند کس تعلق داشت نه باجتماع تمام
خلایق گرد آیند و بجهت عمل بر وصیتش که برای غسل من آب از فلان چاه که از شهر دور واقع است
باید طلبید بهیئت اجتماعی فراهم کردند و باختیار حاکم توجه بکنند هم یقین امتداد زمانه سست هم مظنه آن
است که منحرفین و متمردین میدان را خالی یافته در شهر در آیند و فتنه و فساد دیگر از مدتها در قلوب خود پنهان
کرده اند بفراغ خاطر و جمعیت باطن و ظاهر آغاز نمایند و شر شهه ظهور آرند لاجرم هم حکم ملاک هم خوف
اندامی بجنازه مقدس او ازین قوم بیباک است پس درین صورت واقعی کدام یک را ازین هر دو ترجیح
باید داد نصب رئیس و دفع اختلاف که مثل ادای نماز جنازه فرادی فرادی باعث اندک مکث است تمام
کنند و بعد بدفن پردازند چنانچه واقع شد یا اول تمامی اصحاب را باجتماع بر غسل و کفن نموده تنها تنها نماز
جنازه که بی امتداد زمانه نمی تواند شد بعمل آورده بنصب رئیس اراده کنند بحمد الله که شق اول ترجیح عقلا
عالم ترجیح دارد بلکه از مسلمات است و از ینجاست که از هندوستان تا بایران و توران بلکه در عجم و شام
معمول و مرسوم است که کار پردازان اشغال سلطنت و ریاست بمجرد وهم هجوم اعدا و لو هم در آمد
اول بنصب رئیس مشغول میشوند بعد برای تجهیز جنازه میروند الطف آنست که شیعیان با سبب
مخالفین خویش هنوز قیام دارند فاضل جامی وقتیکه بعضی از احکام فروعی الا قبله از شهر

بغضب رئیس که بدرنگ واقع شد زیر زمین می سپرند والفاظ تلقین بر زبان می برند گفت که عجب از
اہل تشیع که عداوت کلی بعمر دارند و سنت او را ہنوز بر سر و چشم میگذارند چنانچه از ہدا امامیه یعنی جناب
تقدس مآب میرزا کاظم علی که مثل سوال ہیلیب بیابانی خارہا وصف خشک لبی و تفسیده زبانی روزگار
بسر می آرد و در عین بسره و غناره کمال فقر و فنا می سپارد فقیر ہیچمدان را ازین حکایت خبر داده بالجمله تقدیم
رئیس بملاحظه اینهمه ضرورات بود و عجب از علمای طائفه که از ہجوم و اقتدار اہل زیغ و ضلال که روایات ائمه
ہدی بر فساد و شورش آنها ناطق است کما عرفت انکار نمایند و تاکید مکرر که در باب تجہیز جیش اسامه وارد است
دلیل عدم ہجوم و عدم اقتدار ایشان قرار میدہد حالانکه متفرق نمودن لشکری برای استیصال آنها
ظاہر است نظر آنست که چون ہمه کس گرد مدینه محیط اند ہر یکی برای استیصال آنها خیال خواہد کرد و نصب
العین خواہد داشت غفلت از ان عادةً ممکن نیست بخلاف انتقام از کفار که جیش اسامه برای قتل آنها نامزد
شده و سر در تاکید تجہیز آنست که مبادا بجہت مقاتلات اہل ارتداد غفلت کلی از ان رو دہد چنانچه فاروق
نگاہداشتن شجاعان عرب که بلشکر اسامه نامزد شده بودند بخیال آورد و صدیق اکبر ہرگز قبول نفرمود
پس معلوم شد که مقصود از تاکید آن بود که اہتمام تمام در ان رود و اگر احیاناً احدی ذاہل شود دیگری
را یاد آید **قوله** فقط بر ریاست آه **اقول** کذب این دعوی آنفاً بوضوح پیوست آری بر مذہب
امامیه میتوان گفت که جناب سیدة النسا فقط بر باغ خرما چشم دوخته اینحرکت قسریه ارادیه
را مصداق ہم خرما و ہم ثواب انده و خیال فاتحه و درود و حزن و ملال این مصیبت عظمی را نوبت مرور
خاطر صفا مظاہر نگردد فای شیء اعجب من ذلک وان لم تکن مذعناً فاستمع ما قال الامامیة
بل اکابرهم انه توفی صلی الله علیه وسلم یوم الاثنین وکانت فاطمة بضعته تطلب میراثها
من ابیها بعد ثلثة ایام او اربعة وقصدت الذهاب الی مجلس ابی بکر وهو مملو من انصاره
واعوانه کانه عرصة القیامة تجمع الاولین والاخرین الذین حرفوا الکتاب کل محرف ومزقوه
کل ممزق مع جماعة من نساء بنی هاشم فلاثت خمارها بعد ان رکبت حمارها

ودارت مع بعلها وولدها على الاصحاب صغارها وكبارها كما هو مصرح في روايات
الطائفة واسفارها حتى دخلت على ابي بكر فجلست ثم انّت انّة اجهش القوم لها بالبكاء فارتج
المجلس ثم امهلت هنيئة حتى اذا سكن نشيج القوم وهدأت فورتهم افتتحت الكلام
بالحمد والثناء عليه والصلوٰة على رسول الله صلى الله عليه وسلم فعاد القوم في بكائهم
فلما امسكوا عادت في كلامها فقالت عليها السلام الحمد لله على ما انعم
وله الشكر على ما الهم والثناء بما قدم من عموم نعم ابتداها وسبوغ آلاء اسداها
وتمام منن والاها جم عن الاحصاء عددها ونأى عن الجزاء امدها وتفاوت عن الادراك
ابدها وندبهم لاستزادتها بالشكر لاتصالها واستحمد الى الخلائق باجزالها
وثنى بالندب الى امثالها واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له كلمة جعل الاخلاص
تأويلها وضمن القلوب موصولها وانار في الفكر معقولها الممتنع من الابصار رؤيته ومن
الالسن صفته ومن الاوهام كيفيته ابتدع الاشياء لا من شيء كان قبلها
وانشأها بلا احتذاء امثلة امتثلها كونها بقدرته وذرأها بمشيته من غير حاجة منه
الى تكوينها ولا فائدة له في تصويرها الا تثبيتا لحكمته وتنبيها على طاعته واظهارا
لقدرته وتعبدا لبريته واعزازا لدعوته ثم جعل الثواب على طاعته ووضع العقاب
على معصيته ذيادة لعباده من نقمته وحياشة منه الى جنته واشهد ان ابي محمدا
عبده ورسوله اختاره وانتجبه قبل ان ارسله وسماه قبل ان اجتباه واصطفاه قبل ان
ابتعثه والخلائق بالغيب مكنونة وبستر الاهاويل مصونة وبنهاية العدم مقرونة
علما من الله تعالى بمائل الامور واحاطة بحوادث الدهور ومعرفة بمواقع المقدور
ابتعثه الله تعالى اتماما لامره وعزيمة على امضاء حكمه وانفاذا لمقادير حتمه فرأى
الامم فرقا في اديانها عكفا على نيرانها عابدة لاوثانها منكرة لله مع عرفانها

الله محمد صلی الله علیه وسلم ظلمها وکشف عن القلوب بهمها وجلی عن الابصار غممها
وقام فی الناس بالهدایة وانقذهم من الغوایة وبصرهم من العمایة وهداهم الی
الدین القویم ودعاهم الی الصراط المستقیم ثم قبضه الله الیه قبض رأفة واختیار ورغبة
وایثار محمد صلی الله علیه وآله عن تعب هذه الدار فی راحة قد حف بالملائکة الابرار
ورضوان الرب الغفار ومجاورة الملک الجبار صلی الله علی ابی نبیه وامینه علی الوحی
وصفیه وخیرته من الخلق ورضیه والسلام علیه ورحمة الله وبرکاته ثم التفتت
الی اهل المجلس وقالت انتم عباد الله نصب امره ونهیه وحملة دینه ووحیه وامناء
الله علی انفسکم وبلغاؤه الی الامم وزعمتم حق لکم لله فیکم عهد قدمه الیکم
وبقیة استخلفها علیکم کتاب الله الناطق والقرآن الصادق والنور الساطع والضیاء
اللامع بینة بصائره منکشفة سرائره منجلیة ظواهره مغتبط به اشیاعه قائد
الی الرضوان اتباعه مؤد الی النجاة استماعه به ینال حجج الله المنورة وعزائمه المفسرة
ومحارمه المحذرة وبیناته الجالیة وبراهینه الکافیة وفضائله المندوبة
ورخصه الموهوبة وشرائعه المکتوبة انتهی عبارات مسجع ومقفی وفقرات رنگین لطیف مثل دیباج
واستبرق رشک افزای بلاغت اصمعی وفرزدق مخجل ابوالقاسم بلیغ تحریر بدیش اعشی و جریر گردیده اند
هر صغیر و کبیر را مدرسم الدآن خطبه است که خود علمای مخالفین تصحیح آن در مشکلات گرفتار شده اند
وانچه در انشای آن خطاب مهاجرین انصار بالخصوص حضرت صدیق اکبر و تفسیق و تکفیر و عناد
تزیین عبارات بلیغه و کلمات فصیحه بظهور انجامیده دیده و شنیده است بلکه اگر حضرات امامیه ضمیمه
قرآن اهل بیت علیهم السلام بالخصوص سورة النورین و ولایت که در تصانیف ملا مجلسی یعنی تذکرة الائمه
مندرج است گردانند و آنرا وحی منزل من السماء علی لسان سیدة النساء بندارند حسبی بمقام خود
بود چنانچه بعضی از سادات ایشان در خطاب فرزند خویش که بنتی مضامین عشقیه بمحاوره خود

نظم کرده بود و نقل آن خالی از مضحکه نیست فرمود که چون در بلاغت بنهایت رسیده مصلحت آن می‌بینم
که ضمیمهٔ قرآن مجید شود و مؤید این معنی است افتخار امامیه فیما بینهم ببلاغت این خطبه که بمرتبهٔ قصوی و درجهٔ علیا
رسیده و از اینجاست که باعتراف و اظهار مجلسی بعد از نقل خطبه و اختلافات نسخ آن در مجلد هشتم از بحار الانوار
بوضوح می‌پیوندد که علمای امامیه بزمان قدیم درس این خطبه در مدرسه‌ها می‌گفته‌اند لیکن بقلب فقیر مختلج
است که از واضع این خطبه مفتری یعنی ابو العیناء مفتری چنانچه قدمای محدثین اهل حق گفته‌اند در روایات
بحار مؤید آنست قصوری و فتوری رفته و آن اینکه جواب صدیق را که سعاذ الله بزعم شیعه در جهل و بلادت
ضرب المثل بود و بهره از فصاحت و بلاغت نداشت نیز بعبارتی آورده که پهلو ببلاغت کلام سیدهٔ
نساء العالمین میزند بلکه اگر اندک غور و فکر واقع شود در سلاست الفاظ و بلاغت معانی حلهٔ التفوق
بر خود می‌تند که یا بنت رسول الله لقد کان ابوک بالمؤمنین عطوفا کریما رؤوفا رحیما
وعلی الکافرین عذابا الیما وعقابا عظیما فان عزوناه وجدناه اباک دون النساء واخا
بعلک دون الاخلاء آثره علی کل حمیم وساعده فی کل امر جسیم لا یحبکم الا کل سعید
ولا یبغضکم الا کل شقی فانتم عترة رسول الله الطیبون والخیرة المنتجبون علی الخیر
ادلتنا والی الجنة مسالکنا وانت یا خیرة النساء وابنة خیر الانبیاء صادقة فی قولک
سابقة فی وفور عقلک غیر مردودة عن حقک ولا مصدودة عن صدقک ووالله
ما عدوت رای رسول الله صلی الله علیه وسلم ولا عملت الا باذنه وان الرائد لا یکذب
اهله وانی اشهد الله وکفی به شهیدا انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول نحن معاشر الانبیاء لا نورث ذهبا ولا فضة ولا دارا ولا عقارا وانما نورث الکتب
والحکمة والعلم والنبوة وما کان لنا من طعمة فلولی الامر بعدنا ان یحکم فیه بحکمه
وقد جعلنا ما حاولته فی الکراع والسلاح یقاتل به المسلمون ویجاهدون الکفار
ویجالدون المردة الفجار وذلک باجماع من المسلمین لم انفرد به وحدی ولم استبد بما کان

الرأی فیه عندی وهذه حالی ومالی هی لک وما بین یدیک لا نزوی عنک ولا
ندخر دونک فانت سیدة امة ابیک والشجرة الطیبة لبنیک لا یدفع ما لک من
فضلک ولا یوضع من فرعک واصلک حکمک نافذ فیما ملکت یدای فهل ترین
ان اخالف فی ذلک اباک انتهی کلامه وچون سلاست وبلاغتش مثل آفتاب روشن است مجلسی را
در شرح آن حاجتی بقاموس فیروزآبادی ونهایهٔ جزری وصحاح جوهری نیفتاده بخلاف لغات ومحاورات
جناب سیدة النساء که در اکثر فقراتش حاجتی باین کتب و دواوین افتاده کما لا یخفی وحمد الله که اجلهٔ علمای امامیه
مثل ابوالفضل وغیر او خصوصاً ملا باقر مجلسی در بحار برای صحت واعتبار این خطبه دست وپا میزنند
ادله ودلیل بر وضع آنست زیرا که مآل اینهمه مساعی بدان میرسد که زید بن علی بن الحسین رضی
الله عنهم اجمعین تصحیح آن نموده وخود راوی آن از آبا واجداد خویش بوده کسانیکه لب انکار
کشاده اند اخبار دروغ گویند پنداشته وبمضامین این خطبه اعتقاد کامل داشته وحال آنکه اسفار
معتمده حتی کافی کلینی دلالت بر تشنیع او دارد ودیگر کتب معتبره پندار بلند آوازه میدهد که لقب مبارک
روافض را فضه برای پیشوایان اثنا عشریه از افادات وکرامات اوست چنانچه بعد ازین بتفصیل
تمام خواهی دانست پس انتساب روایت خطبهٔ مجعوله بآن بزرگ افترا برافترا وشکست بر شکست
افتاده واین سخن از راه تدقیق وتحقیق است الا این خطبه برای تفضیح علمای قوم برابر هزار دلیل
است چه خاتمهٔ آن که افتخار اکابر امامیه بآن منوط وعزت ایشان بآن مربوط است همانست که بر
زبان مجلسی در حق الیقین ودیگران وغیر آن به بیان معانی آن گذشته که مانند چنین حرم پرده نشین شده
مثل نهانخانه [illegible] گریخته کما عرفت فی مواضع عدیدة بالجمله غباریکه مؤلف رساله درین قول
برانگیخته هرگز بدامن فضائل اهل بیت نمی نشیند لکن بر اصول موضوعهٔ شیعه انچه لازم آید تشنیع تدبیر
شنیع است که خود میدرد پرده خویشتن قوله وحکایتی الخ اقول این حکایت مانند تشبیب شعرا
هرگز بدامان اهل حق ازین قسم خس وخاشاک غباری نمی نشیند چه قطع نظر ازانکه در متن تجرید وشرح

آن بلکہ شانی مرتضی علم الہدی امامیہ لشجاعت تمامی اصحاب کبار از مہاجرین و انصار اعتراف نمودہ است حیث قال وقد علمنا ان اصحاب الرسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بین رجلین لا غناء لہ فی الحرب والجہاد واخر لہ جہاد وعناء ونحن نعلم قصور کل مجاہد عن منزلۃ امیر المؤمنین علیہ السلام فی الجہاد وانہم مع علو منزلتہم فی الشجاعۃ وصدق البأس لا یلحقون منزلتہ ولا یقاربون رتبتہ لانہ علیہ السلام المعروف بتفریج الغمم وکشف الکرب عن وجہ الرسول علیہ السلام وہو الذی لم یحجم قط عن قرن ولا نکص عن ہول ولا ولی الدبر وہذہ حال لم تسلم لاحد قبلہ ولا بعدہ ہرگاہ اہل حق آیات قرآنی واحادیث خاندانی دربارہ شجاعت صحابہ کبار عموما وابوبکر صدیق خصوصا در دست داشتہ باشند دعوی عجز شان علی روس الاشہاد از عجائب مضحکات و از عمیقات بہ بکلید و آیت و حدیث التفامیکنیم قال اللہ تبارک وتعالی محمد رسول اللہ والذین معہ اشداء علی الکفار رحماء بینہم الآیہ پس بدلالت مطابقی ثابت شد کہ اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خصوصا یار غار او مصداق ان اللہ معنا بنص قرآن مجید شدید بر کفار و رحیم و رفیق با اہل اسلام بودہ اند و شدت بر کفار بدون شجاعت و تہور و ثبات قلب متصور نیست و از نجاست کہ قدمای امامیہ این آیت را در اثبات شجاعت مرتضوی با فادات خویش آوردہ اند و در ما نحن فیہ این استدلال بطریق اولی جاریست کما اشرنا الیہ علاوہ غیظ و غضب کفار نسبت بصحابہ عموما و بحضرت صدیق خصوصا کہ بار ہا در ایذای او بلکہ قتل او دقیقہ نامرعی نگذاشتند کما ستعرفہ ان شاء اللہ تعالی و عداوت او مثل عداوت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم زاید الوصف میکوشیدند چنانچہ روایت تفسیر امام حسن عسکری در باب ہجرت دلیل بر الفت و یکجہتی انشاء اللہ تعالی بدون تہور و جوانمردی اظہار شعائر دین اللہ بکفار و منافقین سمت امکان ندارد و ایضا آیت کریمہ یا ایہا الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینہ فسوف یاتی اللہ بقوم یحبہم ویحبونہ اذلۃ علی المؤمنین اعزۃ علی الکافرین

مجاہدونا

يجاهدون في سبيل الله ولا يخافون لومة لائم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله واسع عليم

که علمای امامیه درباره شجاعت و خلافت علوی چنانچه از تصانیف سید مرتضی و ابوجعفر بن
قبه و مجتهد جائسی در عماد عیان بکرد و تفصیر بی که انفا گذشت و آنچه متکلمین اهل حق سیما حضرت امام
رازی انار الله برهانه در تفسیر کبیر و دیگر کتب خویش آورده اند بر خلافت و شجاعت صدیق که تنها
با ورتغرا اهل ردت رفته بود و حضرت علی مرتضی و دیگر اجله اصحاب را با سلاح تمام از اشاره
باز گردانید ندکما سفینه انشاء الله تعالی دلالتی تام دارد و لفظ ارتداد بر ... علی الاعقاب
همین است که ابوبکر صدیق مراد است نه جناب امیر چنانچه مؤلف هم بران اعتراف کرده و جابجا گفته
که گناه اصحاب و احداث و بدعت ایشان تعلق باست ... از توحید باری و معاد و نبوت انبیا
ذلک بالتخصیص و فی تلک احادیث کلینی و دیگر دلائل و قرائن را ضمیمه آن سازم لیکن وقت مساعدت نمیکند
آیات دیگر مثل قل للمخلفین من الاعراب ستدعون الی قوم اولی باس شدید تقاتلونهم او یسلمون فان
تطیعوا یؤتکم الله اجرا حسنا وان تتولوا کما تولیتم من قبل یعذبکم عذابا الیما خصوصا
وقتی که حال لشکر امیر المؤمنین از کتب امامیه حرف بحرف گفته شود و خطب و مکاتیب او که در نهج البلاغه
مسطور و مذکور ... در تفاسیر فریقین باید دید که در معنی اولی باس شدید چه گفته اند بالجمله این لفظ مثل الفاظ
دیگر آیات بر کسانی اطلاق می یابد که واقعات دیده و شنیده و بلند این سیدان نور دیده باو
راسخه در سیادت حاصل نموده مره بعد مره جناب انسوده با ... ملکه بر افتخیت صدیق شهادت شیر خدا
کافی و وافی است و هی هذه فی کتاب الموافقة لابن السمان وروی غیره ایضا هذه الشهادة
عن محمد بن عقیل عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه انه قال یوما وهو فی جماعة من الناس من اشجع
قالوا انت یا امیر المؤمنین قال اما انی ما بارزت احدا الا انتصفت منه ولکن اشجع الناس
ابوبکر لما کان یوم بدر جعلنا لرسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عریشا وقلنا من یکون مع النبی صلی
الله علیه وسلم لئلا یصل الیه احد من المشرکین فوالله ما دنی منا الیه احد الا ابوبکر شاهرا

يجاهد هذا ويتلتل هذا ويقولون ويلكم اتقتلون رجلا ان يقول ربي الله ثم قال علي رضي الله
عنه نشدتكم بالله أمؤمن آل فرعون خير أم ابو بكر قال فسكت القوم فقال الا تجيبون
والله لساعة من ابي بكر خير من ملاء الارض من مؤمن آل فرعون رجل يكتم ايمانه وابو بكر اعلن
ايمانه وهم حديث رياض النضرة افاده اشجعيت وسكينه عن الحسن قال جاء رجل الى علي ابن ابي طالب فقال يا امير
المؤمنين كيف سبق المهاجرون والانصار الى بيعة ابي بكر وانت اسبق منه سابقة واورى منه
منقبة قال فقال علي رضي الله عنه ويلك ان ابا بكر سبقني الى اربع لم اوتهن ولم اعتض منهن
بشيء سبقني الى افشاء الاسلام وقدم الهجرة ومصاحبته في الغار واقام الصلوة وانا يومئذ
بالشعب يظهر اسلامه واخفيه ويستحقرني قريش ويستوفيه وايضا شجاعتش روايت حافظ
دمشقي وغير او در كتاب كو موجود است مخصوص آنكه ابو بكر صديق در اظهار اسلام شغف بسيار داشت بحضرت آنحضرت
صلى الله عليه وآله وسلم در بيان آن الحاح واصرار نمود و اول خطبه كه خوانده شد خطبه ابي بكر صديق است پس مشركين
متغير شدند و از هر سو ريختند و چندان او را زدند و كوفتند كه چهره مباركش متغير گشت نوبت بانجا رسيد كه روح
پس بيابر داشته بخانه اش بردند و مردم او را آواز ميدادند و او بيهوش افتاده بود و قدرت بر جواب نداشت
تا آنكه در آخر روز پرسيد كه جناب پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم چگونه است و در هر وقت كه بهوش مي
آمد همين مي پرسيد انتهى مختصرا و نيز برين امر قصه ديگر دليل است صاحب اسد الغابه در ترجمه صديق آورده
بروايت عروة بن الزبير از عبد الله بن عمرو بن عاص شنيد كه عقبة بن معيط حضرت پيغمبر صلى الله عليه
وآله وسلم را در كعبه معظمه يافت و آنحضرت را خنق ميكرد كه ناگاه ابو بكر در رسيد پس او را دفع كرد و آن
حضرت را از وست وا رهانيد و ايضا براى شجاعتش قصه هاى ديگر است في الاستيعاب وروى
سفيان بن عيينة عن الوليد بن كثير عن ابن تدرس عن اسماء بنت ابي بكر انهم
قالوا لها ما اشد ما رأيت المشركين بلغوا من رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت كان
المشركون قعودا في المسجد الحرام فتذاكروا رسول الله صلى الله عليه وسلم وما يقول في الهتهم

فبيناهم كذالك اذ دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم المسجد فقاموا اليه وكانوا اذا
سألوه عن شيء صدقهم فقالوا الست تقول في الهتنا كذا وكذا قال بلى قالت فتشبثوا
باجمعهم فاتى الصريخ الى ابي بكر فقيل له ادرك صاحبك فخرج ابو بكر حتى دخل المسجد
فوجد رسول الله صلى الله عليه وسلم والناس مجتمعون عليه فقال ويلكم اتقتلون رجلا ان يقول
ربي الله وقد جاءكم بالبينات من ربكم فلهوا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم واقبلوا
يضربونه قالت فرجع الينا فجعل لا يمس شيئا من غدائره الا جاء معه وهو يقول تباركت
يا ذا الجلال والاكرام حاصلش آنکه روزی مشرکین در مسجد حرام بدامن جناب پیغمبر علیه الصلوة والسلام
بابت بدگفتن اصنام آویختند ابوبکر خبر یافته بتاب آنجناب پرداخت تمامی کفار از ایذای آنسرور دست کشیده
وابوبکر صدیق را چندان زدند که چون دست بر موی خود میرسانید از جای خود جدا میشد و او شکر او تعالی بجا می آورد
بالجمله صدیق اکبر بارها از دست کفار ایذاها می شد بدیشان روز اول برداشت که لسان حال بدین بیان
آن ابکم در زبان عقل از تقریر آن خیره و قس علی هذا قصه های دیگر و احادیث اخر که بسهولت تمام
ولیکن بهت روشن از انجمله است روایت حافظ بن السمان صاحب فضائل عن عائشة رضی الله
عنها قالت خرج ابی شاهرا سیفه راکبا راحلته یعنی یوم الردة فجاء علی بن ابی طالب رضی
الله عنه فاخذ بزمام راحلته فقال الی این یا خلیفة رسول الله اقول لک ما قال لک رسول
الله صلی الله علیه وسلم یوم احد شم سیفک لا تفجعنا بنفسک وارجع الی المدینة فوالله لئن
اصبنا بک لا یکون للاسلام بعدک نظام ابدا فرجع والفاظ روایت کتاب نواقض این است
لما هم ابو بکر بالخروج عن المدینة والمسیر الی اهل الردة اخذ امیر المؤمنین علی بعنان فرسه
وقال له اقول لک کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم احد شم سیفک وارجع الی
مکانک ومتعنا بنفسک وانا اقول لک فانفذ جیشک وارجع الی المدینة فان هلکت لم یکن
بعدک نظام فقبل رایه ورجع وحضرت امام رازی نیز این قصه را باعتراف بالسبق ...

باین عبارت بیان فرموده وفی آخر الامر اغنی ونستحلافته کیف لم یلتفت الی قول احد واصرّ
علی انّه لابد من المحاربة مع مانعی الزکوة حتی آل الامر الی ان خرج وحده حتی جاء اکابر
الصحابة وتضرّعوا الیه ومنعوه من الذهاب ثم لمّا بلغ العسکر الیهم انهزموا وجعل الله ذلک
مبدأ الدولة الاسلام انتهی محصل این قصه آنست که ابو بکر صدیق روز ارتداد جفاة اعراب فی الفور با قبیله
یا اسب سوار شده وشمشیر بیرون کشیده تنها بجهاد قصد کرد وقضا را حضرت امیر وبعضی دیگر از اجله صحابه بزبیر
والضمار در رسیدند وگفتند ای خلیفه رسول خدا کجا میروی وچه ساخته پیش آمد زمام ناقه را بدست گرفتند
بالحاح تمام گفتند که سیف خود را در غلاف کن وما را به تنها رفتن خویش در اندوه مفکن وبسوی مدینه قصد فرما
ولشکر را روانه کن اگر ما را مصیبت واقعه تو پیش آید بعد تو کیست که با نتظام مسلمین پردازد اگر این نوع احادیث
را که اهل سنت در تکمیل اعتقاد خود بکار می برند وبرای نقض شبهات شیعه واظهار عدم تقریب دلایل
ایشان از مکمن قوت بفعل می آرند بشمارم کتابی بدان قدر این رساله باید نوشت حضرات امامیه
اگر اندک انصاف پیشه داشتند بالزام اهل سنت در امثال این مقامات نمی پرداختند بلکه در شجاعت ابو بکر صدیق
وکمال ثبات قلب او در معرکهای مزلة الاقدام زینهار تردد وتصور خیالیه خود را راه نمیدادند چه جای آنکه
چنین بلیغ بیشه [illegible] ایجاد اجبان نامرد قرار دهند کبرت کلمة تخرج من افواههم
ان یقولون الا کذبا باقی ماند آنکه خون اسپی هم تمام عمر از دست خویش نریخته اگر
کلام مؤلف مبنی بر حقیقت است جوابش نظر باصول خاصه امامیه بسیار آسان است تقریبش آنکه غالبا در
ریختن خون لشکر وکس مراعات ادب جناب مصطفوی ومرتضوی که در قرآن مجید بذباب وعنکبوت تعبیر
شده اند کما فی تفسیر شیخ الکلینی وسیجئ روایتها فی المسلک الثانی انشاء الله تعالی ملحوظ ابو بکر
باشد ومؤید این توجیه است آنچه از اسحق بن عمار در کافی مرویست که بخدمت امام صادق علیه السلام
داخل شدم از [illegible] آگاه کردم فرمود [illegible] گفتم بلی فرمود او را بدشنام یاد مکن واز ضرر
وشلاق محفوظ دار انتهی مختصرا واین قسم مراعات ادب اسامی دیگر ائمه اهل سنت نیز مرویست

بجهت مخافت اطناب بر بقدر اکتفا واقع شد و قبل ازین در عبارات نمبر ششم کتشمیری گذشته که صحابه کبار تا حیات سید ابرار در بارهٔ اهلبیت اطهار رعایت حقوق میکردند و از جمعی تفسیر شیخ کلینی است آنچه قدح این فرقه باسامی حضرات معصومین بسته اند و این وقت نام کتاب از فکر و ذهن فقیر افتاد و که مراد از شیاء خمسه در قرآن مجید یعنی بقلها و قثائها و فومها و عدسها و بصلها معاذ الله پنجتن پاک اند بار خدایا مگر حضرت کلیم الله که لفظ ادنی در حق ایشان اطلاق کرده و این همه بزرگان را بچشم استحقار دیده کما اخبر عنه الله تعالی اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر بر اصول خاصه شیعین معاذ الله از قوم نواصب خواهد بود و این از قسم ظرافت نباید فهمید بلکه از اصول ایشان ناصبیت تمامی انبیا بلکه جمیع پیغمبران اولوالعزم نیز بر می آید کما سنشیر الیه انشاء الله تعالی و نیز که مراد مولف مبالغه و مجاز باشد چه قباحتها است که وارد نمی شود و مثلا بر اصول مولف رساله که سر او بی ریختن خون شجاعت شخص ثابت نمیشود میتوان گفت که غالبا نزد جناب مولف شجاعت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز معرض ثبوت نرسیده باشد که چنین افادات میفرماید زیرا که با وصف خطاب مستطاب یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین و مانند آن که بالذات آنجناب تعلق دارد معرکه هم ارا بودن و کفار نگونسار را بر خاک عدم انداختن و سینه و سپر را شکستن و دست یلان را بکمند بستن و شمشیر [illegible] و نیزه بازی کردن و در هجوم کفار در آمدن منقول نیست بلکه خلاف آن که اقامت در عریش و کمال حفظ نفس نفیس در توده توده در سیر و تواریخ منقول است غلط گفتم در وقت هجوم اعدا بی آنکه زخم کاری رسد اگر میفرمود یا فلان اکفنی و یا فلان ازد [illegible] چنانکه کتب اهل اسلام اعظم امامیه هم بیان گواه است سلمنا که در وی یک زخم بر کافری زد و فتح هم از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یکباره سر زد لیکن پیدا و هویدا است که از بن یک ضرب در تمام عمر با وجود کثرت مشاهد در بین وقت خاص و ضرورت ملجیه که طفلان هم قبضه شمشیر در دست میگیرند و مصدر تهور و دلاوری می گردند اثبات نفس شجاعت باصول امامیه و اقوال ایشان که بدون کشتن جمعی کثیره بعد اخری با نبی که سیاحت

اتفاق هرگز محمول نتواند شد شجاعت کسی بثبوت نمیرسد و در حیز امکان نیست تا با شجعیت چه گفته آید
والا فاروق اعظم نیز که روزی منافقی را کشته کما فی تفاسیر الشیعة مثل خلاصة المنهج وغیر آن که در دیباچه آن
بایراد اقوال مفسرین که در مذهب شیعه معتمد باشند اقرار رفته و در سبب نزول بذکر روایات که باسانید صحیحه
وارد شده معهود و موافق بزبان قلم مؤلف مذکور شجاع و دلیر باشد پس همین قیاس است
اثبات اشجعیت مرتضوی بر اصول همین مذهب دلالة اهلبیت زیرا که هر چه از انجناب در حضور پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم از قلع باب خیبر الی غیر ذلک صدور یافته بلاریب از قبیل معجزات و برکات سرور کائنات
بود پس اگر در واقع بصفت اشجعیت اتصاف میداشت لااقل در وقتیکه اعوان و انصار خلیفه
اول حیاذا بالله خانه او را سوختند و دروازه را بر شکم مبارک سیدة النساء فرو کوفتند و قرآن مجید را
تحریف و تمزیق کردند و ام کلثوم را بغصب بردند چیزی از شجاعت بروز می کرد حال آنکه بتاکید تمام
مامور بحفظ ناموس اهلبیت بود و اثری از آن ظهور نمود لیکن عدم شجاعت یعنی بمقتضای جبن و
الظهور صدور جبنا الیه مؤلف نیست بلکه اول دلیل بر جبن کلمات طیبات سیدة النساء است که مانند
جنین حجره نشین شده و مثل خائنان در خانه گریخته الی آخر ما قاله و المطلب بر آنکه این جمله یا بدون
آنکه صفت شجاعت را مسلوب و اصل آن کلیه اصول شیعه مطلوع باشد تصور نمی توان کرد
که انجناب اشجع خلائق اشجع باشد لا والله ثم لا والله بدل هیچ مسلمانی بر اصول مذهب شیعه
نمی آید که با وصف مرتبه اشجعیت انجناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که آفل اللیث آخری یاتی المدینة
در شان او دست و زبان خود را باین که [illegible] آلوده فرمایند الا آنکه ارشاد جناب سیدة النساء یعنی بعد از
شجاعان هر را بر خاک افکندی شست آن [illegible] ثبات اشجعیت مرتضوی که در مقام تعریض
مقالات را استعمال میکنند کما لا یخفی مع ان الله استحی هذا و اگر قتل عمرو عبدود را بر اشجعیت
مرتضوی دلیل آرند کما نص علی ذلک بعض واحد منهم جای سخن برای الحق وسیع و میدان مناظره برای اهل خلاف
که در بی الزام اهل سنت بدیا باشند بس تنگ میگردد نمی بینی که عمر از تحصیل لو مرة واحدة عند الا ما قلیل چون نا روا

چنانچه از کشف الحق و حق الیقین و احقاق و مصائب و مجالس و مانند آن واضح است و عمر نیز گویند که در جنگ
بدر زخمی خورده بشهادت کتب تواریخ از مقابله اهل اسلام گریخته بود پس قتل نامردی آنهم بلطایف حیل کجا
فی البحار و حیاة القلوب حسب رغبت سائر بنات شد چنانکه بر خلاف عقل و نقل چنانچه علامت
وضع است از جناب سید المرسلین و اشتهار یافته ضربة علی یوم الخندق خیر من عبادة الثقلین
و از آن افضلیت علی الاطلاق احتجاج فرمایند معهذا چون این چنین مقالات بحضور پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
وقوع یافته بلکه بشهادت امام اعظم در شرح تجرید العقاید ببرکت همای آنجناب سپر از ظهور در برکرده خارج از
دائره بحث خواهد بود کما سبقت الیه الاشارة آری بمقتضای الفضل ما شهدت به الاعداء
ذکر حکایت عمر عبدود که امام اعظم و مرشد افخم او مشهور بمراتب الحق در بیان حقیقه است چه در کتب فریقین مسطور است
که چون آن شقی حضرت امیر را بر زیر خود فکنده و دست بدو گفت انگار می آید که بر تو شمشیر زنم اگر ابوبکر آید یا عمر
تیغ می کشیدم و اگر عمر بمبارزت قصد کند از مقابله او می پیچیدم پس بلشکر خود ملحق شو و کسی را از ایشان
بمقابله من بفرست صاحب حمله حیدری با وصف تشیع تعصب و عناد بکار برده و میگوید شعر بگفت
عمرو را هی لاور پسر ٭ جوانی و از عمر نا خورده بر ٭ ترا نیست ناکام جنبش کمین ٭ دلم از برایت بسوزد همین ٭
ز خویش و تبار تو هستند نیز ٭ بسی نام جویند با تیغ تیز ٭ جهان را بسر برده با عیش و کام ٭ کنون جمله هستند ناکام
نام ٭ دگر من چنین گفته ام در نظر ٭ که بوبکر آید و یا عمر ٭ تو بر گرد و بفرست از ایشان یکی ٭ که با من بگردد بجنگ اندکی
و این مضمون نزد منصف لبیب مشعور نمیکرد مگر آنکه ابوبکر صدیق و فاروق نیز بکمال شجاعت و دلیری
و مردانگی و شمشیر مشهور باشند و بر تقدیر یکه تیغ بر جان می بودند و فرار از جنگ احد و مانند آن بجهت بزدلی
می نمودند یا در غار آثار نامردی از صدیق ظاهر شده شاید آن بود که حضرت امیر تفضیل شیخین را ایشان
میکرد و لا اقل محمل حق فرمود که نامردی تو خود ظاهر است که امثال خویش را در میدان طلب میکنی و کسی که
ذو الفقار برای او از آسمان نزول یافت و صیت لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار از عالم
ملائک بلند شد او را بمقابله خویش دور میکنی و نمیدانی که در هر غزوه فتح و ظفر بنام من بوده و هزاران کفار

نگونسار را من گشته ام خرف شده که مرا همچو اطفال میدانی و چون این مضمون بالاجماع منقول نیست
بلکه خلاف آن که شوکت و شان شیخین از آن دوبالا میشود مرویست بیقین دانستم که نسبت جبن باین
بزرگان ساخته و پرداخته کاسه لیسان یهود است والمنة لله که اگر کسی بچشم حقیقت و عین بصیرت
نگاه کند شجاعت فاروق را با شجاعت صدیق خواهد یافت زیرا که در روایات معتمده وارد است
عمر بن خطاب بمجرد مشرف شدن بایمان باظهار شعائر دین اسلام التماس نمود و رسول مختار با اکابر یمین
خود که سلاح بر تن راست کرده بودند و مقدمه انها فاروق اعظم بود از دولت سرا برآمد و کفار
محنت انتظار می کشیدند و میدانستند که چون عمر بکمال چستی و دلیری بقتل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
رفته بی نیل مطلوب برنخواهد گردید درین وقت که او را در خواص آنحضرت منسلک دیدند دود از نهاد
انها برآمد مقارن این حال فاروق اعظم بانگ برزد که هان از جای خود بجنبید ورنه بار سر از دوش تنها
بردارم و اطفال تان یتیم گردانم و ازواج را بیوه کنم مخاطبین اشرار یکبارگی بر فاروق ریختند او تنها
در مقابله ایشان پای ثبات افشرده بصولت فاروقی جمعیت شان را پراگنده گردانید و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بسلامت حال او شادمان شده دوگانه نماز در خانه کعبه ادا نمود و آنچه از
روز هجرت از مکه بمدینه علی رؤس الاشهاد وقوع یافته قدردانی آن خود از حضرت شاه مردان بروایت
معتبر مرویست و دال بر کمال ثبات قلب اوست کما لا یخفی علی المتتبعین قوله عاجز میشوند اقول
درین نزدیکی هویدا شد که هرگز اهل حق عاجز نمی شوند بلکه بمقتضای حدیث متفق علیه فریقین که
ضرور است که اهل حق تا قیام قیامت باوصف انصاف بظهور و غلبه در هر عصر موجود باشند و در مقابله
هر کس از نواصب و خوارج و متشیعین امثال ایشان از اهل احداث چیره دست اند و صفت عجز و زبونی و
ذلت و افحام و الزام خوردن از لوازم ذاتیه حضرات امامیه است که هنوز با نشستن چون خفاشین پرده نشین
اند و با اینهمه صباحت و ملاحت در پرده تقیه مثل مخدرات بسر می برند و تا آنکه معجر تقیه از سر وا نه
کرده اند بحکم احادیث متواتره قوم که هر که تا خروج امام مهدی علیه السلام تقیه نکند دین و

وایمان ندارد کما لا یخفی علی من طالع کتاب الاعتقادات لشیخ المشایخ و تحریف صحف
معتبره اینست که مذهبی و دینی محض باشند و چون بر جهالت خود ثابت بلکه مشغول بهمی اولی است که در آخر زمان
ضعف اسلام خارج از حد بیان بهم خواهد رسید و بدعت تشیع و تقلید بلا دلیل اهل کتاب آشکار خواهد شد
کما هو عیان لا یحتاج الی البیان و ظهور امام زمان برای تدارک این محدثات و تلافی ما فات خواهد بود پس
بالیقین سطوت خلافت و دبدبه سلطنت آن امام برحق بر آنها بیند و تادیب امثال ایشان که در از خوف سیاست از
جلباب تقیه بدر آیند و بیدغدغه مکنونات ضمائر خویش را اظهار نمایند خواهد فطرفه آنکه هنوز علمای
امامیه مقلدیه قاضی نور الله شوستری در احقاق الباطل خاطر خویش را خوش می کنند و حکایت بطالی
و هواجس نفسانی را دلائل قطعیه گمان برده علی رؤس الاشهاد میگویند از نصرت در حدیث جناب سید
المرسلین نصرت و غلبه او است و این هم نصیب امامیه افتاده است دون غیرهم در زمان جناب
امام مکنونات ضمائر خویش را کوبکو بلکه برسر بازار و بر دیار ظاهر خواهیم کرد انتهی خرافاتهم ولنعم
ما قال العارف الشیرازی شعر گر از بسیط جهان عقل منعدم گردد ٭ بخود گمان نبرد هیچکس که
نادانم ٭ قوله دلیل شجاعت می زند اقول اگر مراد آنست که برین اسم نام شجاعت می نهد
و غیر ازین حرف و حکایت که در حقیقت عین قساوت دلیلی بر شجاعت ندارند پس بکدام زبان گوئیم که
این دروغ بیفروغ مصداق هذا بهتان عظیم است چنانکه مجملا دانستی و متوهم نشود که معاذ الله
حضرت مؤلف من تلقاء النفس این حرف و حکایت و افترا و بهتان را وضع کرده باشند زیرا که مقتدایان
او درین امر سابق الاقدام اند از انجمله جامع بیاض ابراهیمی این قصه را ذکر کرده و گفته که سفیان این امر را
که در حقیقت قساوت قلبی است موجب شجاعت ابوبکر گمان می برند و نام تهور بران می نهند چنانچه
بتفصیل مجلدات بیاض مذکور واضح است و اگر مراد آنست که این قصه را در وجوه شجاعت شیخین
بشمارند فذلک کذلک در وقت وفات سرور دو جهان با وصف شورش اعراب و اهل ارتداد که
مزید بران متخیل نباشد کما عرفت پای ثبات افشردن و جزع و فزع را بخود راه ندادن و کسانی

بهره از فهم و فراست دارند بلا ریب بکمال ثبات قلب و استقامت ست والمنة لله تعالی که بر این
استقامت احادیث بسیار دلالت میکند چنانکه دانستی و تازه اینست که فاروق اعظم بدروه عرض
رسانید که اعراب در کمال شورش آمدند و تو میخواهی که جیش اسامه را روانه کنی چون بسیاری از شجاعان
بلشکر او نامزد شده اند مصلحت آن می بینم که ایشان را نزد خود نگاه داری که باعث قوت و فراغ خاطر است
ابوبکر صدیق هرگز قبول نفرمود و جواب داد که اگر بالیقین دانم که سباع و بهایم مرا بخورند و بگیرند از انها بجایم
باز هم در روانگی این لشکر بجهت وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تاخیری روا ندارم هرگز مصیبتی با
نخواهد رسید مگر مخالف قدر که در تقدیر ماست از برگشتگی اعراب و شورش آنها خوفی و باکی نیست انتهی
محصلا فی الریاض و برد الشوران عالم و عقلای بنی آدم مخفی نیست که درین مقالات و استقامت
بعد از ثبوت مرتبه امامت مشیت ایزدی و بشارات مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در لمعان دین اسلام یوما
فیوما و ساعة فساعة ظهوری نمود ذلک تقدیر العزیز العلیم علاوه برین و فقیر را می آید که [illegible]
که بر همه خلفای راشدین و ارادتمندان نثار میشدند از شجاعت مرتضوی شجاعت صدیقی را بدین مقدمه
با ثبات رسانیده باشند بحاله من کلام المؤلف ختم آنست که حضرت مؤلف از اسامی این بزرگان
اطلاع دهد بلی آنچه بخاطر فاتر میرسد آنکه حال صدیق را بطریق روایات سیرت با استقامت یاد کرده
در مناقب و شمرده اند و بدیهه این امر بیست آخر چنانچه مولانا الله کتاب ریاض النضره و مانند آن تصدیق
لکن فقیر دلیل واضح است قباحت مزعوم مؤلف آنست که غیر از این دلیلی بدست خود نمیداشتند که از کتب
بمناظر شیعین و آنکه تقریبا او ایشان تا تمام ست افراشتند و اولین فلیس قوله زبان خدا الخ
اقول چون حال کمال زهد و توکل جناب سیده یعنی تحصیل باغ فدک در مجالس اهل روت گریان
و سپیدان تقبیح و تفسیق جناب مرتضوی نور دیدن گریبان فاروق کشیدن از اصول ناسپاس بار بار شنیده
از برای خدا کسی انصاف کند که این قساوت قلب است یا استقامت این همه حرکات دال است عدم زهد
و توکل عدم محبت با جناب افضل الرسل یا دلالت بر بسالت و قوت دینی می کند و این معنی فقط انصاف

مخفی

عقل نیست بلکه خود امیر المومنین انچه در جواب کلمات فاسده باعتراف مجلسی در کتاب حق الیقین
فرموده اول دلیل بر فساد مدعا مذکور است با آنکه غور و امعان بلا اختلاف فرمایند صبر کن و آتش حزن خود را فرو
نشان ای دختر برگزیده عالمیان و ای بقیه ذریت پیغمبر من سستی در امر دین خود نکردم و آنچه از جانب
خدا مامور بودم اهمال نکردم و آنچه مقدور من بود از طلب حق خود در آن تقصیری نکردم روزی تو و اولاد ترا
خدا ضامن است و آنکه کفیل روزی تست مامون است و آنچه حق تعالی از برای تو در آخرت مهیا کرده است
بهتر است الخ اینهمه که شنیدی بر عدم اختیار صبر در آنوقت مشعر است و حالانکه رد بر و هزاران هزار از
ملائک مقربین و جناب سید المرسلین و یعسوب المومنین و سیدی شباب اهل الجنة و قمری بر ثمینی بکمال جد
و جهد مفرین شد که درین مصائب رفتن صبر و سکوت اختیار خواهم کرد و نیز اشعار بران میکند که والا وقت
خاص است بر صفت رزاقی او تعالی اذعان کامل حاصلش نبود لیس با اینهمه ظهور مدارج سنگدلی و کمی صبر و فقدان
قناعت و قصر وصیت الف و کزاف اهل التشیع در حق آنجناب که همیشه در حزن و ملال مفارقت رسول
متعال مندلاق آن نیست که اطفال بلکه مجانین هم بگوش خود با جا و جهد ارشاد مرتضوی که روزی
ترا الخ نزد ارباب التشیع نص قطعی و سوء ظن جناب سیده بحضرت کبریاء الهی و عدم توکل و تحزن است
فانه من الصادقین الذین ورد فی شانهم وکونوا مع الصادقین بالجمله حضرات امامیه
که باعتراف اکابر خویش مصداق لقب معروف اند و سیجی تفصیله انشاء الله تعالی لیس عجب افتاده که بجای
گریه و بکاء فاطمی میکنند و می نویسند که از فرط هول داهیه کبری یعنی وفات سرور انبیاء علیهم مدهوش
تا مدت دراز در تحیر بی حس و حرکت ماند و بجا مصارعت و گریبان کشیدن فاروق و رفتن بجامع اصحاب
و جهاد لسانی و طلاقت زبانی را بدان طاهره مطهره نسبت میکنند و یلزم من صدق کل کذب
الا انهم هم لا یشعرون باز ادعا مینمایند که حضرت فاطمه را محبتی با حبیب بزودی چنان بود که در شیران بیان
نمی گنجید و از آنجناب غیر از نوحه و زاری کاری نبوده بلکه مرثیه ها درین مصیبت عظمی نظم فرموده
که یکی ازان اینست شعر صبت علی مصائب لو انها * صبت علی الایام صرن لیالیا

ونداننده که بعد از روایت اضطراب و حرکات عنیفه در طلب فدک که از عجایب این فرقه اتفاق افتاده
صد خلجان در دل و شان پیدا و بیزار جار اعتراض بمقتضای عادات بخواطر اینها می خلیده باشد یعنی
اینهمه گریه و بکا و انزوا در بیت الحزن بعد طلب فدک و حصول یاس از حصول آن که بمنصه بروز جلوه
شد لا محاله حسد بعید نبود بلکه حصر احد این همه گریه و زاری و فریاد و بیقراریها که زاید از اندازه تحریر و تقریر
لحوق یافت لنظر فقدان زخارف دنیوی عدم ظفر بمطلوب است اینهمه را بهزار شفقت و انواع تکلیف
بمحبت نبوی کشیدن کی فروغی و رشته باشد مطلق چشم اهل انصاف و دیده بصیرت شان از تعامی
نمی گشاید که اگر اینهمه الفت بود آن چه سنگ لیبا و هتک ناموس اکبر و اختیار ذلت و مخالفت و
آسمانی بود که وقت طلب فدک و مصارعت با فاروق صورت بست و حضرات امامیه از خدا و رسول
شرم نکرده فاش اتمام حجت میگذارند و از اهم امور و ادای اعظم حقوق مسلمین اعتقاد میکنند تا
بهذا یقاله الالفاظ انهم لیسوا فی الجاد وانیف رهم نمی فهمند که این اتمام حجت از خصایص
مومنان است یا بر ذمه زمره نسوان و اگر اینهمه موعظت و تذکیر استقامت و تهور سلیمن تا رد
امیر که بقول فاطمی باشد چنین رحم مختفی شده در نهایت نامردی و بیدلی خواهد بود کما دلت علیه
اصولهم و نطق به فحواهم و باب تاویل و تسویل باعتراف خود شان بند خواهد بود بالجمله اگر فاطمه زهرا
را انقطاع محبت جناب سید الانبیا بود بار بمجرد استماع خبر غصب فدک چرا زوال زهد و توکل
داد پردگیان تتق عفت و طهارت مدة العمر بمشاهده امثال این مصائب از جا نمی روند چه جا آنکه در
هجوم اسیه عظمی قیامت کبری الطالب معاش مستعد شوند حالت حزن و ملال چگونه در طرفة العین زوال
پذیرفت که رسم ماتم و شیون را گذاشته در صدد اخذ خلافت و زمین فدک افتاده و داد و مناظره با خلفا
و داد بکار چه با سید او صیاد او آیا کسی که این قدر با حزن و اداهن بیگیر و گریبان پاره نمی سازد تا
چهلم در خانه نمی نشیند و سر بسنگ نمی زند و دامن صبر را از تجیر پای خود نمیکند چنانچه فضه کنیز را بعد از
وفات سیدة النسا اتفاق افتاده در وقت استماع خبر وفات سید الشهدا انچه در احادیث خویش

اما میداز جناب سیده نقل میکنند و فاتر طولانی بخنجانید لیکن وانی نیست سلمنا که مزید ورع مانع بود
و از غایت تقوی اقدام برانها نفرمود گو ائمه دیگر مثل امام رضا وغیر او باظهار اکابر مدعین حق مبذولا
اهل بیت طاهرین بعضی ازین امور را بعمل آورده باشند لیکن خیال الاخذ معانی دو واگذاشتن بعین چند کس
چه معنی دارد و انهم باین جز تقبیل که سایر نسا بنی هاشم را همراه گرفت توقع این بود که اگر رفقا و اولاد
امجاد تحریص هم می نمودند دست ازان بیداشت بلکه نظر باصول شرعی کما ینبغی بیانها علی
روا با ایشم بمنع انها می پرداخت بلاغت بسیار را در حق آنها صرف ساخت ولا اقل ازینقدر نمی گذاشت که بعضو
خبیث و ناپاک بهشود دیگر نقص و غور ونش شمار ای کی رود واتمام حجت برامام وقت ست که ما وشما بهر دو بیعت
او هستیم انچه او خواهد کرد عین صواب و مسئله الا جواب قطع نظر ازینهمه امام الائمه خیر الامه بلکه افضل
الانبیاء والمرسلین را باصول شیعیان بحثین و خائنین تقصیر کردن و تشنیه دادن از مرتبه تفسیق و تقبیح هم
در گذشتن در توره جنگیز خانی کی رواست تا شریعت رسول ربانی چه رسد معاذ الله من هذه
الخرافات علی اصول الترهات بسیار از اصول طائفه که دلالت بر افضلیت علی از جمیع انبیاء و مرسلین کرده
قبل ازین گذشت و فیها هدایة للمتقین و رایة للمسترشدین محل انصاف ست که کسی که تاب شنیدن حرف
وفات بزرگواری نداشته باشد [illegible] ابیه را اکثر از زلزله ساعت شمارد و بمجرد قرع صماخ
کردن خبر ناخوش از جا رود و مدهوش گردد حالش بمجرد شنیدن قصه غصب حق خود
چه خواهد بود اقل مرتبه آنست که سر و کارش بالبکاء والویل خواهد بود و هرگز بتدارک غصب حکام
التفاتی نخواهد نمود و زینهار از سر قهر بدون جبر و قسر نخواهد برخاست و مدتی دنیا و ما فیها او را
خوش نخواهد آمد نه آنکه در اثنا ایام مصیبت بعهد و هروله خواهد پرداخت و سوی مجامع حکام
خواهد دوید تا حقوق خود را از دست آنها باز ستاند و بحز شور و شغب تظلم برای توطیه فراغ
خاطر و وسعت عیش اولاد خود کما یشعر به عبارة البحار و حق الیقین یک سر و نالهٔ درد
نخواهد کشید و اعجوبه روزگار دوم آنکه هردو یار اگه مجلسی در بحار و قاضی در مجالس دیگران

دیگر آن بعد از تصریح و تفصیل این معنی که چون ابوبکر صدیق وکلای جناب سیدة النساء را از فدک اخراج
نمود و آن زمین را در قابوی خویش گرفت جناب سیده در مجامع اصحاب تشریف آورده افاده میفرمایند که این بیت
مغصوب را باز نمی گیرد بجهت جناب امیر که از غصب ظالمین و غاصبین مبرا نیست میکند و ازینجاست که جناب
امیر المومنین در فدک تصرف نفرمود و میانه ورثه تقسیم نکرده بر طور شیخین گذاشت و جمعی از راه ناعاقبت
اندیشی این مضامین را در نظم آورده اند برادر همین مولف در تحفة الشیعه بنقل بعضی از اشعار مبادرت کرده
چون نقل کفر کفر نیست با دل محزون تا ملال بالفعل علمای شیعه میگوید و بعضها ایراد می نمائیم تا بر عقلای روزگار
سخافت و خرافت اکابر و علمای قوم زیاده تر واضح و عیان گردد و هی هذه نظم روزی اتفاق
لیلی خمار کرد با شیخین تکرار حق زهرا چه بود باغ فدک غصب بکر کرد ای یار
در زمان خلافت خود هم از چه نگرفت حیدر کرار چون شنید این کلام را وی گفت بیت سعدی
جواب این گفتار شخوره شیر خورده سگ در شکمی بمیرد اندر غار بعضی از اهل ظرافت جواب این
اشعار در مسالک نظم کشیده اند لیکن ایراد آن خالی از سوء ادب نیست مع ذلک عاقل با معنی استنباط آن از انچه
در تمثیل یاد نموده هم میتواند کرد پس حال فریب حضرت جناب سیده بر اصول شیخین بهر سنت اگر در تحصیل باغ مغصوب
خبیث بعد اتمام حجت علو چه کوششها که نفرموده القصه تا کجا کسی شرح سخافت و تناقض کلام
انحضرات تواند پرداخت و بحز لوم مختصر و از که توان حجت است که با وصف دعوی مزید ولای اهل بیت
و بغض مطاعن ازواج مطهرات چه قدر از تفضیح خاندان نبوت بلکه سلالهٔ ایشان از علمای امامیه سر می زند
لهذا رجوع باصل کتاب میسازیم و میگوئیم قوله و انجمعی فقطاع الخ اقول و بالله التوفیق
قطع النظر از انکه اهل سنت بجمیع رطب و یابس درین کتاب اعتقاد دارند بلکه خطبه آن نص و نمیعنی است
که اکثر روایات ضعیف نیز دران مذکور است میگوئیم فیبحث من وجهین اما اولا پس از انکه می پرسیم
که از تقدم تاخیر صدیق چه اراده میکنند اگر مطلب اینست که او بر جنازه نبوی نگریسته و تعزیت اهل بیت
بجا نیاورده و هو افتراء بلا امتراء [illegible] کما عرفت سابقا و اگر مقصود ایشان اینست که صدیق

در ایام خلافتش منقول نیست و این دلیل بر عدم تاثر است پس عدم محبت لازم می آید جوابش
آنکه حاشا که چنین باشد بلکه در روایات موجود است که ابوبکر صدیق در سال دوم خلافت خویش وقتی که بر منبر
بر آمد و گفت که در سال اول بر همین منبر از حبیب خود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم بی اختیار
گریست و بیهوش گشته و از منبر بزیر افتاده باز وقت افاقه چون نام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بر زبان آورد و حال اولی عود کرده چنانچه قاضی محمد بن عبد القاهر در رساله ناسخ و منسوخ روایت نموده و
احادیث صحاح و حسان و مرویات شروح صحاح ستة بلکه متون نیز تایید این امور میکنند مع ذلک مسلم
آنست که مقبولین اما سیما آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم متلقی بند شده باشند چه گریه و بکاء ایشان بر جنازه
مبارکش هم ممنوع تا بابعد چه رسد و ایضا بطریق اولی لازم می آید که فاروق با سه نوع اتقی بند شده
باشند و هو باطل باجماع الفریقین زیراکه می رود وفات صدیق چنان بود که صدیق بعد وفات سرور کائنات
و سیجی تفصیله ان شاء الله تعالی اما ثانیا پس از انکه دلالت حدیث مذکور از اهمال بر عدم تاسف ممنوع
است چه محتمل که مراد مرتضی کرم الله وجهه از نفی حزن صدیق نفی حزن و ملالی باشد که خاصه آنجناب
را بمفارقت حبیب رب العالمین و بنظر لحاظ اهل البیت طاهرین بود در داده بود و مقصود فضل الصدیق
از اثبات غم و اندوه برای خود حزن و غمخواری درباره اعلای دین متین و استعمال مرتدین کافرین
بود که عین حزن بر آن سرور بود بلکه فوق جمیع اقسام آن و الغم من قبیل شعر غم دین خور که غم غم دین است
همه غمها فروتر از اینست و از اینجاست که صیغه تفضیل بر خود استعمال نمود و چون هر دو جناب در این
نفی و اثبات براه صواب رفته بودند مخاطبین طریق سکوت پیمودند پس خوبی کلام مثل دعای قساوت
صدیق که دائما ملازم صدق و صفا بوده حتی که وقت اخبار غیبی که از حضرت سلمان فارسی صدور یافت بر
حضرت خود گواهی داده و دوست از راستی که موجب رضای خدمت بند است کما سیجی ان شاء الله تعالی
فی المسلک الثانی بر جای خود و باشد عجیب تر آنکه سکوت مخاطبین را حضرت مولف سراسر مجادلین کذب
افضل الصدیقین حمل میفرماید و اینقدر هم ملاحظه نمی نماید که سکوت در امثال این مقام قریب

بشهادت است یا دلالت بر کذب متکلم میکنند و ندانند که باقر مجلسی در بحار الانوار آنچه در معنی صدیق
تحقیق کرده ملازمت صدق و صفا و تحقیق این امر در ذات صدیق اکبر یابند صبح صادق بخلاف اعتقاد
امامیه در باب حضرت امیر که گویا مدة العمر اکتساب این ملازمت مراحل بعیده دور بوده اند و ازینجا
ظاهر شد که ذکر آیه وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ در باب حضرت امیر المومنین علی خلاف مصلحت و مقتضای وقت
وقوع یافته بلکه برای مقبولین امامیه بالخصوص العیاذ و صدیق الشان مثل سم قاتل است کما ستعرف ان شاء الله
تعالی بالجمله بنا بر اینهمه تاویل و توجیه که ذکر کردم ثابت است که تسمیت صدیق رضی الله عنه از رو آیا قر[illegible]
ما سبق بوضوح انجامید و مجددا آنکه او را بجهت کثرت گریه و زاری بکاء می گفتند جناب آنچه در صحیح بخاری و دیگر
کتب احادیث مثل ریاض النضره شاهد عدل بر آنست و بجا خود بدلائل مبرهن و بتصریحات [illegible]
کما مر از اراده روشن که تنها امکن تطبیق در بیان معانی احادیث مختلفه از مهمات است لیس بعد از تسلیم
حدیث شکر العمال توجیه مذکور بتوان کرد و اینکه مولف این احتمال بر ندارد استدلال و ناتمام است
و ازین توجیه آنچه وجه سوال صدیقی اعنی ما لی اراک متغیرا متغیظا بمشام اهل فطانت و فراست
که شاید مقصود صدیق استفسار از همین باشد که این تحزن بوفات رسالتمآب بهم رسیده یا بجهت تنخواهی
فتنهای اعراب اگر شق اول اظهار کند من با ولیت مرثیه اشعار کنم و آنجناب را همدرد خود
و در مشاورت امور مهمه خلافت و انتظام خلایق را اعداد دین که افضل عبادات است شریک کار
و در شق ثانی گویم که اینرا کنه در خانه خویش جبرا آمیها و در اهلبیت خود جبر السیر که هم موجب اضجار
تعجیل ثواب است و بحمد الله که حضرت امیر بعد از مثل تحریض کما یلیق من التصریح شریک مهمات خلافت
شد و اعانت افضل الصحابه بطیب اختیار نمود کما یدل علیه روایات الفریقین و عاقل از روایات بیان نه بعید می
تواند دریافت حاجت استشهاد بروایت دیگر نیست قوله الافضل الخ اقول تخمین استدلال
علمای طائفه مشتمل بر شهادت علی النفی و اشتباه و کشود هی آنچه در کتاب خویش با فادات فاضل جامی
گفته از آن واضح میشود که این قسم دلایل موقوف بر آنست که جمیع کتب احادیث و سیر و تواریخ مثلا در قیاد

از نظر

بر مذهب شیعه و حکایت قریب او ان بعضی از سلاطین است که شیخ حلی باظهار او در وقت شان لعو و نوشته
اند که ما حضر احد علی تجهیزه و تکفینه الا علی معه ابناه و ما صلی علیه احد الا علی
و من تبعه و الامامیة ایضا علی ذلک و فاضل طبری در کامل بهائی دعوی اجماع بر ان کرده و گفته
که جمله علمای اهل سنت بر آنند که خلفا بدفن و عزا و نماز رسول صلعم حاضر نشدند انتهی لیکن روایات فریقین بدیهی
البطلان است چنانچه از کتاب اعلام واضح شد و تالیفات ملا باقر مثل جلاء العیون و غیر آن نیز بهمین ناطق
است که خلفا وقت نماز حاضر بودند بلکه قصد امامت کردند و بمنع امیر ممتنع شدند تا آنکه آنجناب خود
امامت کرد و بعد از ان اصحاب را رخصت داد که ده ده نفر داخل شوند و صلوة فرستند و جدا شوند و از بحار و دیگر
تالیفات ملای مذکور هم وضوح تمام دارد که خلفا حاضر شدند و لیکن نماز بیک گزاردند آن نماز جنازه
نبود و این باده سوداوی ظلمانی را بقول شیخ شیراز علیه الرحمة که مر این مرض را دوائی نیست الا
نمی توان کرد بار خدایا مگر ملا و اولیای او در همین مقام نیز ادعا نمایند که جبرئیل امین یاد گربلا که مضمون
لغو و بابه پیشه شیاطین اختیار ساختند و الشیاطین را نیز مثل حالت ... ازین عبادت باز داشتند
کما صرح به المجلسی فی الکتب المذکورة بلی اگر مراد از عزا التعزیة مصطلح است و از گریه ماتم و شیون الفضول که بتمامها
موسیقی و زیر و بم انطباق باید و از نماز نماز بیک نزد مجتهدین امامیه قرار یافته فالجواب ما قال الکذوب
قد یصدق و اگر مراد از عدم اعتنا عدم شرکت در دفن است چنانچه بعضی از عبارات بتقدیر
نقل موهم این معنی افتاده فهو کما لا یسمن و لا یغنی من جوع چه لفظ دفن علی ما فی النهایة الجزریة
و القاموس المحیط و غیرهما من کتب اللغة بمعنی پوشانیدن آمده و خود مولف گفته کما هو ... واقع
و یراد منه الخاص کما سبق پس استدلال این بدلیل بر خوش فهمی علمای ... باشد پس معنی
عبارتیکه نفی حضور وقت دفن دران مذکور است چنین باید فهمید که در تجهیز و تکفین حاضر نشدند تا آیا هم دگر الفاظ ...
باید و قبل ازین حضور رفتن شیخین بسقیفه مثل قبلی شده و مؤید این معنی است آنچه در کتب امامیه روایات الحق
آورده اند که ابوبکر صدیق بعمر وصیت کرد که تو بتجهیز من مشغول مشو چنانکه من بعد وفات آنحضرت

الله علیه و آله و سلم مشتغل گشتم و تصیبنا و اسنی اگر اینقسم وصایا که صلح در دو دینی بود دلالت
بر انحراف شیخین از سید الکونین و شهید باشد چنانکه علمای طائفه بآن آویخته اند البته انحراف خلیفه ثانی از
اول فآنکه خلیفه ثانی در وقت نماز بفاره او شریک قوم نبوده و آنکه صدیق او را بعداوت خود شن انگیخت
لازم خواهد آمد و الکل باطل بالاجماع بالجمله نزد فقیر اقل الانام امر علمای امامیه بس غریب فتاده که یکجا
خود میفرمایند که فرار از زحف خصوصاً جهادیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دران بنفس نفیس خود موجود
باشد کبیره ایست بلکه اکبر کبائر و مستلزم کفر و نفاق است و یکجا خود میگویند که عمار یاسر و مقداد و حذیفه
و عبد الله مسعود که از مهاجرین مقبولین اند در جنگ احد همه گریختند حتی که امام اعظم علی در کشف
المراد بعد اکثرت جهاد حضرت امیر میفرماید و منها فی غزاة احد جمع له الرسول بین اللواء
والرایة وکانت رایة المشرکین مع طلحة بن ابی طلحة وکان یسمی کبش الکتیبة فقتله
علی علیه السلام فاخذ الرایة غیره فقتله علیه السلام فلم یزل یقتل واحدا بعد واحد
حتی قتل تسعة نفر فانهزم المشرکون واشتغل المسلمون بالغنائم فحمل خالد بن ولید
باصحابه علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم فضربوه بالسیوف والرماح والحجر حتی
غشی علیه وانهزم الناس عنه سوی علی علیه السلام و در روز حنین نیز همین قسم
اعتقاد میدارند و تخریج احادیث فرار شیخین مقبولین لسانی می پردازند بلکه روایت ازان
روایات لا تعد ولا تحصی اقتصار میرود که در بحار از شیخ مفید و شیخ طوسی بسند معتبر مرویست که تمامی صحابه
دران فرار پشت داده بودند و نفر از تنها ماندند الا شش کس که بلا شبه مقبولین لسانی شیعه که در الوقت
ملازم جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند شریک آنها بودند پس یا حکم بنفاق و کفر مقبولین خود کنند
و یا از امور مذکوره تائب شوند جمع این هر دو امر از قسم محالات است و حیرت دیگر آنکه یکجا فرار را دلیل
بر جبن شخص قرار می نهند و جای دیگر بتعداد و مانند او را از مقبولین خود که باظهار امام اعظم کاشف
و بروایت شیخ المشایخ مفرد کامل یا میر علی الاطلاق در علل الشرایع و لفرار نمسا دند و ده

نامردی و اندک شجاعت و تهور و استقامت متصف میفرمایند و بر ملا میگویند که اینها از زمرهٔ صحابه
با حبیب اکرم محبت نامه و اشتند و علم جهاد بر نمی افراشتند این اشیاء عجائب و امثال این مقامات
مثل القمر لیلة البدر والصبح اذا اسفر بوضوح می انجامد که اگر مثل شریک باری فرض کنیم که
اما سید فرار حضرت صدیق را بروایات صحیحه متعدده برخلاف اجماعیکه صاحب اسد الغابه و مانند او ثبات
قرار صدیق و در جمیع مشاهد مشرفه نقل کرده اند ثابت فرمایند باز هم در حصول شجاعت انجناب در مرتبه
فدائیت هرگز خللی راه نمی یابد فتفکر ولا تکن من الغافلین قوله و در غار الخ اقول این ماده
جدید هم بدستور قدیم مورد ابحاث و انظار ست چند وجه یکی آنکه نص قرآنی من حیث هو هرگز دلالت
اضطراب و بیقراری صدیق ندارد چه لا تحزن نهی از حزن است و لا نسلم که نهی از شی دلالت بر وقوع
آن کند الا تری الی قوله تعالی ولا تطع الکافرین والمنافقین خطابا للنبی صلی الله علیه و آله و سلم و کذا
قوله سبحانه ولا تدع مع الله الها آخر الی غیر ذلک من الآیات التی صدرت و وردت فی مخاطبات
الاولیاء والانبیاء بل فی افضلهم و اشرفهم بل لا تحزن دلیل صدور نفس حزن اند و هم نیست
تا باضطراب اضطرار مزعومی اکابر مولف که ابوبکر بنابر نامردی چون آواز کفار که بسر غار رسیده بود
بشنید گریه و زاری آغاز کرد و تسلیهٔ آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گوش نمی نهاد چه پید چنانکه از
مفتری قاضی نورالله شوشتری گفته فظهر الحزن والخوف فتحنی علیه بکاءه و تزاید قلقه فیا
انی عامله و در احقاق بعد این عبارت این جمله هم ضمیمه ساخته و قد ظهر من جزعه و بکائه
ما یکون من مثله فساد الحال فی الاختفاء الخ پس ما اینهمه بلند طرازیها مولف رساله را در متابعت تقلید
قاضی شوشتر و او را بتقلید الامام الاعظم حلی که بنا بتصریح برادر بزرگ مولف رساله هم لغزیده والشان بجاز راه
ضلالت کشیده رو داده چه او در کتاب منهج و غیر آن بوقوع حزن و جبان بودن صدیق اکبر نص
قرآنی مدعی شده و عبارته هذا فی الکتاب الاول و ایضا فان الآیة تدل علی نقصه لقوله
تعالی لا تحزن فانه یدل علی خوره و قلة صبره و عدم یقینه بالله تعالی و عدم رضاه

بمواساة النبي صلى الله عليه وسلم بقضاء الله وقدره واحسرتا که بنوز امام اعظم شیعه را معلوم
نشد که مدلول نهی چه چیز و مقصود از ان چیست هرگز نهی از شی مستلزم وقوع نمی باشد بغلط گفتم استاد امام اعظم
اول انیز از این قسم مغلطه پیش آمده چنانچه حکایت اضغاث احلام که تشویش بالسه لیام از شیخ مفید لقب
تاریخ در بیاض ابن ابی الحسین و کتب دیگر مرویست دال بر انست بالجمله صیغه نهی هرگز ابجدی از دلالات بر وقوع
دلیل نمی شود و از نجاست که در مخاطبات و وصایا مصطفوی که در حق جناب امیر ملا مجلسی بحار الانوار وارد
کرده خلاصه اش آنکه ای علی زنا و لواط و خمر مکن و قسم دروغ مخور و گرد دمی مگرد و از شهادت زور پرهیز
یا بعید بر حذر باش و ظالم را مایل مشو و از قذف محصنه بپرهیز و بهوای نفس کار مکن و در یاد البهوی خود را ره
که اندکی از یا بیزار است که با خدا است تا آنکه فرمود و باید که ظاهر و باطنت یکسان شود و الا از جمله
منافقین خواهی بود پس اگر صیغه نهی از فعلی بر صدور آن مخاطب استدلال تمام شود چه مفسده بار که
بهم بار گردد و نعوذ بالله بسیار از این قسم وصایا در کتب قوم بسیار است شیخ المشایخ که فقط مکاتیل الاحکام
علی الاطلاق است در علل الشرائع روایت آن زعم امام اعظم علی بلکه شیخ مفید نیز وافا صحیت
هرچند از کلمات شر آگاه مسکیند و هی هذه یا علی لا تتکلم عند الجماع کثیرا فانه ان قضی
بینکما ولد لا یؤمن ان یکون اخرس ولا تنظر الی فرج امرأتک وغض بصرک عند
الجماع فان النظر الی الفرج یورث العمی یعنی فی الولد یا علی لا تجامع امرأتک بشهوة امرأة
غیرک فانی اخشی ان قضی بینکما ولد ان یکون مخنثا مؤنثا مخبلا یا علی اذا
کنت جنبا فی الفراش مع امرأتک فلا تقرء القرآن فانی اخشی ان ینزل علیکما
نار من السماء فتحرقکما یعنی ای علی وقت صحبت با زن سخن مکن که اندیشه لال بودن
زبان فرزند است و هم در وقت صحبت بشرمگاه زن نظر مکن که باعث کوری فرزند است و ای
علی صحبت بزن خود بشهوت زن دیگر مکن که اندیشه مخنث بودن فرزند است و هرگاه همراه زن جنب
باشی پس تلاوت قرآن مجید بران فرش مکن که اندیشه است که آتشی از آسمان فرود آمده بسوزد

وانچه حدیث که آنرا حدیث وصیت نام نهند بس عریض وطویل است بر محصل چند فقره آن باختصار
اکتفا واقع شد والحمد لله که محققین اهل حق مثل صغانی وجلال الدین سیوطی ومحقق فیروزآبادی وملا علی قاری
وغیرهم میگویند که اینهمه احادیث را ملاحده وزنادقه وضع کرده‌اند وچه خوش گفت هر کس که گفت هر کنده
بئری لکنده خود بسی است اگر این وصایا را محدثین امامیه می‌آوردند حضرات امامیه چه حاشا کجا بر اذیال شان
نمی‌افشاندند ولیکن قربان بی‌بصیرتیهای حضرات شیعه که ابن بابویه قمی را با اینهمه خرافتها که در حقیقت
عین ناصبیت عداوت اهل بیت است در طائفه خویش معدوم المثال ومفقود النظیر میدانند که امام هر دو را
وامام جعفر بحق ناطق را صادق واو را بصیغه مبالغه یعنی صدوق می‌نامند وباز در مناظره اهل حق گردن
می‌کشند **دوم** بر فرض وتسلیم آنکه چون صدیق اکبر انواع شداید ومصائب برای خود اختیار
سازد واز کفار اشرار صنوف ایذا والوف رنج وعنا بردارد وذات سید المرسلین صلعم را از مصائب
ومحن بارها نجات دهد چنانچه از استیعاب واسد الغابه وریاض النضره الی غیر ذلک بوضوح انجامید
پس سخت مستبعد بلکه محال است که او نحو از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نباشد ودر وقت معلوم چنین
بر ذات خود حزن واندوه که بنا بر تشنیع وطعن سبب نماید وحالانکه علما نوشته‌اند که حزن بر غیر میباشد
اکثر وخوف بر نفس قال الله تعالی ولا تحزن علیهم وقال خطابا للکلیم لا تخف
الی غیر ذلک **سوم** آنکه بروایات فریقین سابقا وبحدیث حضرت مرتضی لاحقا معلوم شد
که صدیق اکبر مثل حضرت ابراهیم خلیل اواه ومنیب بود وامثال ... سابقه اول دلیل بر آنست که حزن
او فقط برای نفس خویش نبوده محال عقل است وخلاف نقل که چنین اواه منیب وشفیق ورفیق در باب
المرسلین قسی القلب باشد **چهارم** آنکه از کتب معتمده فریقین بثبوت میرسد که جناب رسالت
مآب صلی الله علیه وآله وسلم با امامت مرتضوی واستخلاف صدیق مامور شد ومستفیض بعض
روایاتهم دالا علی ما انشاء الله تعالی بر خلاف این امامت بکمال ایمان واخلاص شجاعت خدا
ولایت وارادت ولایت خلیفه ووجه دیگر که نواصب الله وجههم که در تالیفات مجلسی مثل بحار وغیره مرقوم

گشته

گشته بر اصول اهل حق لایق التفات نیست استصحاب صدیق اکبر که برای جان نثاری شرف
حضور داشت بطریق اولی مقتضی ایمان و وفا و اخلاص و شجاعت و مزید اختصاص خواهد بود و بمقتضای
اولی بودن غمخواری و حزن بر اوانی مومنین است که کفار در صدد ایذا رسانی باشند فما ظنک بافضل
الصدیقین فی حق سید المرسلین صلعم پنجم آنکه اگر فقط حزن بلال برای نفس خویش می بود نه برای
ذات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس ابوبکر صدیق بنص قرآنی در معیت خاص جناب اقدس الهی با آن
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چگونه شریک میشد کما یدل علیه قوله تعالی اذ یقول لصاحبه لا تحزن
ان الله معنا مگر حضرات بعین مزید ولای اهل بیت بمقتضای ادعای فطانت و رشاد و شیمه
انصاف و سداد سفر مانید که این معیت بر سبیل تهدید بود کقولک للظالم افعل ما شئت فان الله
معنا ای یعلم بحالنا فیجازینا علی قدر اعمالنا یعنی مطلب اینست که خدا همراه ماست یعنی اعمال
مرا می بیند از نیکی پس جزا آن نیکی خواهد داد و با ابوبکر خدا همراه است یعنی اعمال ترا می بیند از بدی
و نفاق پس جزا آن روز قیامت یکبار تو خواهد نهاد و این احتمال بر صدور خیالیه شیعه در باره
حضرت امیر نیز ممکن است چنانچه عنقریب اشارتی بدان می رود و این تقریر بعینه معنا از افادات حضر
امامیه است که بظلمت الحاد و عناد هدایت نموده شعر تیره بستان قسمت را چه سود از رهبر کامل که خضر از
آب حیوان تشنه می آرد سکندر را چه تقرب اینست که اسکندر را زندگی دنیا که آخر فنا پذیر است مثمر هم بود تا
ببقیه حضر بد کور بحر بان هم آغوش بلکه بوبال اخروی همدوش گردیده انتهی کلامه به حق بسته اند که صحبت
سکان النعیم لظیر لشرکت مرتضوی است یعنی فقط از افادات مجتهدین این قوم نیست بلکه از بعضی
متکلمین نیز بآن گرویده اند فاضل مغنی نور الله شوشتری در رد قدح تقریر مولانا نظام الدین نیشاپوری
علیه الرحمه در رساله آیت غار اشاره بدان کرده حیث قال ان ابابکر قال یا رسول الله حزنی علی
اخیک علی بن ابی طالب ما کان منه فقال له النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا تحزن
ان الله معنا ای معی و مع اخی علی بن ابی طالب نتحل قدر الضرورة و عبارت حضر

شهید می‌ایست وایضاً مما اشتهر من لدغ الحیة ایاه انما کان لیدیه رجله بریلطهما
امره والله لما لم یحصل بذلک غرضه شرع یؤذی النبی صلعم بتذکار حال علی واظهار
الحزن علی جهله او قتله او غیرهما فقال علیه السلام لا تحزن ای لا تظهر الحزن
علی امر علی ولا تؤذنی بتذکره ان الله معنا ای معی ومع علی لیکن حرف دریست که
موجد این تقریر کیست مظنون بلکه متیقن است که مخترع این قسم افادات ابن سبا لعین بلکه ابلیس رجیم
است که روح استاد امام اعظم اول را درین خرافات از کجا بکجا برده کما فی الباحث المذکور و نحوه من
کتبهم بالجمله ازین محدثات بوضوح می انجامد که علامتی نامیه حزن و اندوه صدیق الجانب تعصوی باز
میگردانند این خدا را اندک غور وامعان فرموده شود که این حزن واندوه که بمنزله حدیث است الا
بایستی که تکذیب صدیق صدور یافتی و حضرت جنانچه از گناه حزن منع نمود از کذب هم بطریق اولی
منع میفرمود بجانب مصطفی بکشید باید فاتعجب الطیب عجب واین غمخواری و دلسوزی برای حضرت
امیر باعث خول صدیق درست است یا موجب خروج ازان وارشاد گرده که حزن روایات ائمه
اقرب الی العقل است یا حزنیکه در روایات اهل حق ورود یافته یعنی چون کفار بسر غار رسیدند
ابوبکر صدیق سخت محزون شد و عرض کرد که اگر بمن قابو یابند حرجی در اسلام واقع نخواهد شد و اگر
بر تو دست رسانند تمام هلاک بشود پس جناب نبوت ماب تسلیه او فرمود لا تحزن ان الله معنا
حالا در امثال این مواضع مثل مشهور که فلان فر من المطر و وقف تحت المیزاب درحق ائمه
صادق می آید مگر گویند که حضرت صدیق برسلامت حال و حفظ ذات مقدس نبوی از شر کفار متوقف تام
بود بخلاف حضرت علی مرتضی فنقول ان ما قلتم موجب للتطبیق هکذا کم الله سواء الطریق و
جعل لکم التوفیق خیر رفیق و متوهم نشود که در تقریر فقیر تهافت و تناقض است زیرا که
کلام اول دلالت بر انکار صدور حزن دارد و این مقام صدور آن و جه دفع این توهم آنست که در
صدر مقصود عدم تمام تقریب دلیل شیخ حلی و مانند او ست فقط و درینجا صدور حزن بجهت ورود

ازین رساله افاده نموده و درباره حصر معنی صحابیت در دوام حکم فرموده نص قطعی و برهان یقینی است
که لامحاله این حزن فقط بذات خویش نموده و آن افاده اینست که لفظ اصحاب یا بتمام وارد از نیکه اصحاب
رؤیت مراد باشند چه از دو حال خالی نیست یا از اصحاب عرف عام که یار و مصاحب دینی و دنیوی را می گویند
مراد باشد یا عرف خاص یعنی کسی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را دیده و باسلام راهی ملک بقا
گردیده باشد انتهی ملخصا پس اگر مؤلف لفظ صاحب در آیت غار معنی اول اراده کند فقد افتضح
ودل الدلیل علی القصور زیرا که از جمله محالات است که یار دینی و دنیوی و غمخواری محبوب خود نیز وارد و فقط
بحزن ذاتی خویش اکتفا سازد و اگر معنی ثانی قصد کند فقد آض ما ابینا المطلوب زیرا که
این اسلام لامحاله مرادف ایمان خواهد بود والا نسبت اجلاف اصحاب که مؤلف اختیار کرده و مجموع
رساله خویش را بر آن قرار داده و جابجا درین افادات براه تصریح رفته و گفته که جز منافقین هیچ
و غصب خلافت مرتضوی بعد رحلت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر کسی متعلق باعتقاد و رابسبب
الهیات یا نبوت و معاد باشد صحابه را اتفاق نیفتاده و الی غیر ذلک من التصریحات فی سبحی
قریب ان شاء الله تعالی لنقض و ابطال بحث می گردد پس معلوم شد که ابوبکر در آن وقت که بالاتفاق
و بطریق اولی از نصوص الاسلام تصوری نفی واقع نشد چنانچه وجوه آن درین کتاب دریافته باشی
مثل دیگر مؤمنین صحابه بود و حدیث کتاب کلینی که درباره هجرت وارد شده نیز بر آن دال است
لاجرم ابوبکر صدیق حزن اندوه فقط بنفس خود نداشته بلکه حزن او بذات نبوی یا علوی یا جمیعا واقع شده
مع ذلک چون از اجلای بدیهیات است که سوق آیت غار براه وقوع یافته بنا بر تکبیر جواهر الفاظ
و منطوق کریمه مذکوره بدون ضم ضمایم بر آن دلالت میکند یعنی ای مؤمنین اگر شما نصرت پیغمبر خود نکنید
و دست از رفاقتش بدارید هرگز او محتاج بمدد شما نیست مگر یاد ندارید که خدا او را نصرت کرده
وقتیکه کفار مکه بیرون کردند و جز ابوبکر احدی یار و رفیق نبود پس لامحاله یکی ازین دو معنی که
مؤلف لفظ اصحاب را در آن محصور کرده مراد خواهد بود و بنده وساوس و مضحکات دیگر که ترک

ذکر شمول الی تراست قیامت الیست که حضرت مؤلف بعضی از خلص اصحاب و حواریین خویش
را در خلوت برده بمقام آیت غار را از قرآن مجید برده و بر و اقتضا می کشاید و می پرسد که خدا را حاضر و ناظر
دانسته بگویید که از منطوق الفاظ قرآنی در باره ابوبکر چه برمی آید فضل و منقبت یا هجو و منقصت آنچه
جماعت مذکور متفق الکلمه شده بعد از خوض و امعان بگویند که در منقبت شکی نیست لیکن جواب چنین و
چنان است مؤلف درین وقت میفرماید که این امر آخر است از منطوق آیت صحیح ایمان و اخلاص این بزرگ
بثبوت می رسد و انها نیز تایید میکنند لیکن چون نوبت بتالیف اوراق و مناظره اهل حق میکشد بعض
صاحب تجرید و بعضی دیگر از مجتهدین متاخرین مبتلا می شوند قال الله تعالی وجحدوا بها و
استیقنتها انفسهم ظلما و علوا فانظر کیف کان عاقبة المفسدین شعر
اگر مراد از حزن فقط اندوه است که بعوارض بشری لاحق می باید فقد اعترف الشستری انه لا
لیس یحمل النزاع کما عرفت من قبل و اگر بکا و زاری و فریاد و بیقراری است کما هو معهود من حال النسوان
پس چنانچه خلاف حفظ و صیانت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم منافی حفظ نفس خود هم است که لا یقدم علیه
احد من العقلاء آیا بار خدایا مگر گویند که دل صدیق معاذ الله با کفار بود و این همه از
این اوراق پریشان از ثمرات نفسانی و نزغات شیطانی است کما لا یخفی بالجملة از وجوه لا تعد و لا تحصی
بعضی از آن بطریق انموذج بر زبان قلم حواله شد اهل حق این چنین اند و را بطریق روایات کما هو
شطر منها بمناقب صدیقی می شمارند بخلاف مدعیان محبت اهل بیت که مطلق چشم بال انصاف
و دیده بصیرت شان را از تعامی نمی کشایند همی گویند که بکا و زاری برای اعلام کفار بود و صدمه گزند
افعی با ابوبکر صدیق از همین جهت رسیده چنانچه کذاب معتبر در همان رساله و دیگر تالیفات خویش تفوه
بآن نموده و حضرات امامیه هم در کتاب صوارم الصدر بقول بآن کرده و هرگز از جلال کبریای الهی و
روح مقدس نبی صلعم خوف و شرم نمیکنند و بخود فرمایند که بقدر عداوت صدیق در نفس الامر عدم
و آیت مجوسی با ابهم است او زانه و معاشرت و مصاحبت و برینه چه تردد باد شدت

نفس نبوت برابانی شود بلکه نفس فراست هم بر جای خود میماند چه جای مزید تحقیق و کلیاست نسبت
بجمیع امت چنانچه مجلسی در جلد اول بحار از محاسن نقل کرده بعض اصحابنا رفعه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما قسم الله للعباد شیئاً افضل من العقل فنوم العاقل افضل من
سهر الجاهل وافطار العاقل افضل من صوم الجاهل واقامة العاقل افضل من شخوص
الجاهل ولا بعث الله رسولاً ولا نبیاً حتی یستکمل العقل ویکون عقله
افضل من عقول جمیع امته زیرا که بر تقدیر عدم استصحاب صدیق که با اینها صاحب کامل بحال و خبر او
در کوچه ایستاده بود متوهم باشد که شاید کفار را دلالت خواهد کرد که حضرت ما فلان راه رفته و بر بسبب اطفال
تهذیب خوان هم مستتر نیست که ارادة الطریق مستلزم ایصال الی المطلوب نمی باشد بخلاف
استصحاب چه ابوبکر بیک صیحه هم کفار را از دور هم اعلام تواند کرد و کیف وقتیکه نزد سرور ابرار
رسند بلکه در لباس محبت هم کار خود را از پیش تواند برد مثلاً میتواند گفت که ای شور بختان از خدا
بترسید و در گرفتاری خاتم المرسلین زیاده ازین سعی مکنید درینصورت هم معنی محبت برقرار میماند و هم اعلام
بکفار حاصل میشود و اینهم بخیال عامه قوم در نمی آید که در صورت کفر و نفاق یار غار وقت لحوق کفار
وقت مسرت بود که اکنون یاران بسر غار رسیدند و گرد مطلب خویش گردیدند یا وقت حزن و ملال
و نیز نهی من تا قبیلت میران تا بالغ خطور نکرده که افعی موذی بطرفه تا دیبی لعل آورده که نقیض عمل باشد
دلالت که وقت گزیدن لکار چنین حزن و غمگین بعرش برین خواهد رسید و بعضی بر آنند که اینهمه
حزن و اندوه بنا بر نامردی و نفاق افتاده چنانچه بوی همین از قول مولف هم بدماغ اهل باطن میرسد
و بسبب تنمو باین میشوند که این حزن و اندوه بنا بر عدم وثوق بر مواعید الهی و اخبار رسالت پناهی
وقوع یافته چنانچه اینهمه جهالات و خرافات از تهات رساله و کتب دیگر عنوان یافته و هیچ کرم که هر گاه
این بنا بر عبادات اصول خاصه حضرات اثنا عشریه است که بجناب مرتضی راجع ساخته شود چرا که دست
بر اسر انتظار انشند و پرده ناموس خود دریده بیشتر دیگر بخیال نمی رسیده پیاپیش بر وجه

تلخیص

که ابوبکر را از هجرت و رفتن پیغمبر صلعم بسوی غار خبری نبود تا آنکه از امیر المؤمنین پرسید او از توجه نبی
بسوی غار خبر داد و گفت که اگر ضرورتی داری بآنجناب ملحق شو ابوبکر بسرعت میرفت تا آنکه در راه
وحضرت در تاریکی گمان برد که کسی از مشرکین است پس در مشی سرعت فرمود و درین اثنا شراک
نعلین مبارک از هم جدا شد و انگشت پای شریف بصدمهٔ ملاقات سنگ فگار گردید و سیل
خون از آن زخم تا دیر جاری بود و در نهایت کسی که بزیارت کتاب مذکور که بغایت نادر
الوجود است مشرف شد و یا آنچه علمای اهل حق از کتاب مذکور قصهٔ هجرت را نقل کرده اند
دیده بی اختیار خاتمهٔ آیت مباهله تلاوت میکند و قرینه هم بر ثبوت دلالت دارد زیرا که تمهید
طبری که باعتراف کشمیری در نثر مطابق اصل است نثر و تغییر موجود علمی و اشعار برین بیان در آن
افتاده شد و سبب معلوم شد که عین افتراست والا شیعی کی این روایت را افترا میکرد هیهات و العجب
کل العجب که حضرت مولف با اینهمه ادعای انصاف و تجنب از گروهی اعتساف بجهت
گردانیدن این حزن بذات مقدس نبوی چندین تحریر و مضحکه نماید و بلاحظهٔ اینهمه روایات
مذکوره بیخ شجاعت و رسوخ اسلام ابوبکر را که تمسک میکند و حزن را بسوی آنجناب راجع میگرداند
قاه قاه میکند شعر چشم بد اندیش که برکنده باد در نظرش عیب نماید هنر قوله سلمنا الخ
اقول این از جملهٔ کرامات افضل الصدیقین نیست که بجهد و تسلیه و سوء ظلمت عمر فاروق که در چنین
دهشت گرفتار شده بود بتمامه هشیار شد و برتق و فتق خلافت و تدارک آنچه از انصار صادر شده بود
کمر بست و خواست که بعجلت تمام باین امور پردازد و اینهمه بعد از آن بود که ابوبکر صدیق اختلاف
مردم را در غسل و دفن از میان برداشت و اجلهٔ اصحاب را بطلب وصیت شریف برین امور گماشت
چنانچه از ترجمهٔ تاریخ طبری گذشت و بسیاری از تواریخ موید این مضمون است کما لا یخفی علی من تتبعها
بلکه از کتاب انوار بدریه بعنوان یافت که اجتماع در سقیفه و شغل بمهمات خلافت بعد از دفن پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم است و این کرامت بدان میماند که علمای رجال و تواریخ امامیه در کرامات و معجزات

حضرات ائمه می آرند که شخصی در کمال اضطراب در بعضی از حوادث روزگار گرفتار شده بود چندانکه
ویرا موعظت میکردند شورش وی رو بزیادت می نهاد قضارا او لیالی او با یکی از اصحاب امام وقت
درخوردند و این واقعه را نزد او ذکر کردند تا آنکه او ماجرا بجناب امام در رسانید امام بسر وقتش رسید
و یکدو کلمه موعظت که نسبت بمواعظ مردم حرفی بیش نبود بزبان صدق ترجمان ارشاد فرمود
بمجرد استماع کلمات موعظت آن شخص افاقه کلی یافت و بکار خود شتافت و از رجال کشی بسیار
از کرامات امام صادق در ینباب که فلانی از جهمیه و فلانی از ملاحده و زنادقه کرد در مذهب خود بغایت
متصلب بود و موعظ کسیرا از بزرگان گوش نمیکرد بمجرد رسیدن بخدمت آن امام بدین جعفری
گرویده و از معتقدات باطله خویش تائب گردید و بکمال زهد و حسن ایمان رسید هست و صحیح
دارد و **حکایت** فاروقیه درین شورش اضطراب بیهوشی بزعم لیاهوش گشتن
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و اطمینان و افاقه او بعد از حصول الیقین بموت آنسرور درین عالم اسباب
مثل حال بعضی از ائمه ست که اصحابش در کمال قلق و اضطراب بودند تا آنکه در زمان بیماری پسر خود چند بار
در خانه رفت و باز آمد و دلش گرفتار بی گرفت چون ناگاه آواز نوحه از خانه بدایت کاشانه
بلندی گرفت هیچ اثری از تغیر و اضطراب در سیما وقت باقی نماند اصحاب کبار از علتش سوال کردند
فرمود که از درد و تعب فرزند سخت در قلق بودم الکنون که روح او بدست قابض الارواح در آمد جبرا
از جا در هم و تغیر شدم سبحان الحی الذی لا یموت انا لله وانا الیه راجعون و شیخ عبد الحق نیز بیانی کرد حضرت
مؤلف درین مقام حاشیه نوشته بغایت لطیف اگر بخوانی آن عقلای جهان وارسته خواهند دریافت که از
کرامات اکبر است که بر زبان قلم بدلیل قسم زده و آن اینست که از اتفاقات عجیبه آنکه فقط لا الف یا و
لفظ بعد و هرولة از قلم این هیچمدان چکیده بود و صدیقی از نهایه ابن اثیر دیباده فرود حدیثی نقل کرده
که این الفاظ بمعنی حقیقی محمول شده در فی حدیث السقیفه فانطلق ابو بکر و عمر یتقاودان حتی
اتوهم ای یذهبان مسرعین کان کل واحد منهما یقود الاخر بسرعته الا انتهی الکنون یا این سر

وجاهدنا كما جاهدوا يعني فلم تخص هؤلاء بشهادتك عليهم فقال عليه السلام
بلى انتم اخوانهم ولكن لا ادري ما تحدثون بعدي فلذا خصصتهم بالشهادة من حصر المبتدا
على الخبر بقوله هؤلاء اشهد عليهم فبكى ابو بكر ثم بكى كرّة لما ابدا اسفه على فراق
المصطفى ثم قال انا لكائنون بعدك استفهام تأسف لا حقيقي لاستحالته من ابي
بكر بعد ان اخبره النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال ابن عبد البر فيه ان شهداء احد
ومن مات قبله صلى الله عليه وآله وسلم افضل ممن خلفهم بعده وهذا في الجملة لان
منهم من اصحاب الله نبايعه واما التخصيص والتعيين فلا سبيل اليه انتهى فانظر
الى ما نص هنا المحقق على كون ذلك الحديث اخبارا بالغيب فرع عليه
استحالة كون الاستفهام حقيقيا وهرگاه که استفهام حقیقی که از قبیل انشاءات باشد
لامحاله بمعنی جمله خبریه خواهد بود پس بیان ابوبکر بکلمات تاکید یعنی ان ولام تاکید دیدنی است
که چون اینجا کلام با منکر نیست و از جمله خبریه فایده خبر هم مقصود نیست بلکه لازم فایده خبر مقصود
است پس کلمات تاکید مبتنی بران خواهد بود که سامع از کلام رسول گویا ایقان بقای خود حاصل
کرده و بیقراری ندارد و تجاهل می خواهد بکند که قول شارح ضرور تحت باشد چه اگر استفهام حقیقی
باشد زیرا که اگر چنین بود اول جناب صدیق اکبر استفهام میکردند و بعد جواب می شنیدند گریه
میفرمودند لا بالعکس علاوه در صورت استفهام حقیقی جناب پیغمبر را بعنوان کلام ابوبکر آگاه بودند
پس البته جواب استفهام بلا و نعم میدادند و نه شرح در نگار حدیث منقول میشد که در معرض بیان سکوت
میفرمودند و هرگاه واضح شد که جمله انا لکائنون بعدک بمعنی جمله خبریه است و وقوف صدیق اکبر
بر اخبار بالغیب روشن تر از نیم روز گردید پس کسی که انکار خبر واقع در پی اثبات احتمال
در پی افتاده کاسه گرم تر از آش تحقیق صادق علیه گشتم و بمقابله القول بحال لا یوصف [illegible]
قول صدیقی می نماید و هرگاه اینها یافتی فذلک الکلام را مختصر بیان [illegible]

گو وارد و کلمات مخالفین هم می باید حاجت اظهار نیست در اینجا نو صیغه لا تدری در حدیث بخاری محمول
بر معنی حقیقی نیست یعنی لا ادری باعتبارهای مذکورة الصدر صادق اورا که روح مبارک بعد افتراق از جسد لازم می
آید و این خلاف معتقد اهل سنت الا من شذ منهم بلکه خلاف آن تصریح عند المحققین هم آنست عموما اینجا هم
از لا ادری معنی حقیقی مراد نیست حالیا انصاف شیعه البته هم دیدنی دارد که صاف اعتراف کرده
گفته که منهم من اصحاب الله بنا بعده وظاهر شد که احداث ضروری بود و جناب پیغمبر صلعم بطریق اخبار
بالغیب فرموده بودند فلله دره و من دنا بالی الانصاف او هم و یه نیست که با وجود اعتراف این امر
باز میگوید که اما الخصوص والتعین فلا سبیل الیه و اصغاء جناب صدیق اکبر بذات خود مخاطب باشند
داخل اونیا فی الجمله برای صحابت یقینی باشد و آنچه نوع گزشته خلیفه شدن جناب ممدوح است و با وجود
اینهمه سبیلے برای خصوص و تعیین نباشد و آنچه از اخبار بالغیب بودن حدیث گذارش داده شد مؤید
آنست با تحدقون صیغه جمع بودن زیراکه درین احداث بعضی از اصحاب شرکاء می شاید بود
حضرت شیخ اول نبود بلکه بعنوان گفت که با عجاز نبوی از زبان سائل سوال که استعلام احوال خود
و احوال همه خود بود برآمد تا هم جواب پیغمبر مطابق سوال شده هم اخبار مستقبل از حال جمیع
پذیرد و اگر کسی را ابهام توهم دگیرد که این توجیه قسمی درست می آید که حدیث مروی فی البخاری ولا از
زبان مجیر بیان نبوی برآمده و حدیث موطا بعد از آن و این تقدیم و تاخر از کجا اثبات میتوان
کرد گوییم ازین قبیل است بعد بیت ارشاد حدیثین فرقی در اصل مدعا وثنی و بدو شق
اول ولا بالابهام حال بعضی صحابه ارشاد کردند و بعده آن ابهام را بحدیث ثانی تفصیل فرمودند که
آن حال کیست شد و در صورت تاخر حدیث اولین ملا ارشاد کردند که فلانیها بعد انتقال من احداث
امور میکنند وثانیا حال آن محدثین انچه در روز جزا خواهد بود بیان فرمودند و ازین است که در حدیث
بخاری تفسیر لفظ رجال من امتی بلفظ صحابی فرمودند تا سامعین را اشتباه نیفتد که رجال
مزبور از اصحاب نباشند بلکه بلفظ تصغیر یاد فرمودند تا ظاهر شود که آنها مورد اشفاق

بلا ریب تناقض و تهافت را در احادیثیکه او بجمع آن پرداخته غیر متناهی بهیئت مجموعی برخلاف
تصریحات حکمای فلاسفه خواهد یافت و اگر از اصول اربعمائه بعضی از کتب و رسائل چنانکه ملا مجلسی را
بهم رسیده و بنا بر شهود ملت از بام و پرده از مکاید نافرجام می افتد و بر هر صغیر و کبیر مانند بدیهیات
اجلی میشود و علم اضطراری حاصل میگردد که مذهب طایفه ساخته و پرداخته چندی از یهود و اشقیاست که
بنا بر ابله فریبی و شناعت نفس بجناب ائمه هدی نسبت داده اند **قوله** و اگر کسے گوید آه **اقول**
این سوال و جواب گویا خطاب با زید فرضی است التفات بدان محتاج الیه نیست و این اهل تقوا این
قسم اکو و گیها پاک است و متشیعین زمان که در حقیقت مطلق العنان اند هر چه خواهند گفته باشند بقول
شیخ شیراز مصرع و لیکن قلم در کف دشمن است * و از مقام معلوم توان کرد که حضرت صدیق از
سابق اراده غصب خلافت مصمم داشت و در تهیه اسباب آن میکوشید و هوا خواهش نیز
در پی این امر بود و بدین لفظ ابعدی ابعدک در احادیث فریقین بر فهم امامیه نسبت باین بزرگان
بی محل خواهد بود و نیز بلی که در بسیار از مقامات اراده با تخصیص ایشان بمحال ظهور وقوع یافته چنانچه
در طعن قرطاس بیان آن تقریر کرده اند و ارسته مجالس را بجای تقریر صحیحه بلعوند دعوی نموده
و در ابتدای تبنابه سے بجناب صدیقی با وصف آنهمه روایات قطعی و شهادت مصطفوی
و در تصدی روا اعتقاد نشر نبیره و بیهوشی کشتن ابجر و جریان نام مبارک حبیب سبحانی بر زبان او
که سمت ذکر یافت طرفه جوری و جفائی از حضرت مؤلف و جید از اخوانش صادر یافته منوز بمیدان
که اینهمه تکلفات خصوصا در یکجا و زاری کار حضرات متشیعین است و لیکن در بیان ثواب گریه و شیون
بر جناب شهید کربلا چه روایات که در کتب معتمده خود نیافته اند لیکن اینهمه بکای و تباکی و گریه‌های خاص
بزرگان ما هیچ که در تکلف و تصنع معدوم النظیر اند و متاخرین هم باد امرائی که اکثرش انواع
اقرارات و لذات مشتمل میباشد و پیران نابالغ بکمال احسان در حق اهل بیت می پندارند در قوانین
معنوی ... اهل اینها ایشان صداق و استقصوره تحقیق نمی شود تا آنکه مرثیه و کتاب خوانی

ش

مثل میر علیصاحب آقا محمد می باید بلکه بران هم بدون آنقدر قضیه یا امید ثواب بلا و بیا و بر شبیه
بدنگ کرده نمی آید باز هم بتمثیل و تصویر ضرایح مقدسه و اسیران دشت کربلا حاجت نمی افتد بلکه در زمره
طلبهٔ خویش یکی را یزید نهاده و دیگری را شمر و عبید الله زیاد و مینامند و حقیقةً با شهدا طرف اهل بیت
شاه نجف بتقلید قدمای خویش که شیعیان کوفه بودند کما فی البحار وغیره من الاسفار نبرد ها و قتل می بازند
افمن هذا الحدیث تعجبون و تضحکون ولا تبکون و انتم سامدون **قوله** و اشهد العلامة الخ
اقول کسیکه درین اوراق نظر کند بروی منجلی است که ابتدا اف گزاف و کوال بلیهان و پایش
سرایست هرگز حضرت مؤلف درین رساله بر قانون مناظره علما نرفته بلکه مسلک تعصب را هم
و در هر مقام احتمالات صحیحه را گذاشته بلکه صراحةً از حق چشم پوشی اختیار ساخته **قوله** اما
اقول درین افادات هم بحث و نظر است بچند وجه اما اولا پس اینکه اگر السلام که هرگاه
حقیقیه باشد لا محاله معنی جملهٔ انا لکائنون خبریه باشد و مقصود ابوبکر صدیق ازین جمله لازم
خبر بود مگر حضرت مؤلف درینمقام هم بتقریرات رکیکه و صور خیالیه خود یا بعضی از اصدقائی یا
در قواعد علم معانی فریب خورده و قصهٔ المطول را مختصر کرده در اطناب مطول و مختصر نبرده عبارت
علامه محقق سعد الدین التفتازانی اینست و آنچه مبدء هیجان فهمیده اند بیرون از سلیقه فضل و بلاغت حضرت
مؤلف هم ازینجا بخوبی تمام ظاهر میشود و نظر بهمین است که کتب سیاهه هرگز این بزرگان نفهمیده
بودند تا بحضرت مؤلف چه رسد و آن عبارت اینست لاشک ان قصد المخبر ای من یکون
بصدد الاخبار والاعلام لا من یتلفظ بالجملة الخبریة فانه کثیرا ما یورد الجملة الخبریة
لاغراض اخر سوی افادة الحکم او لازمه کقوله تعالی حکایة عن امرأة عمران رب انی
وضعتها انثی اظهارا للتحسر علی خیبة رجائها وعکس تقدیرها لانها کانت ترجو وتقدر
ان تلد ذکرا و قوله تعالی حکایة عن زکریا علیه السلام رب انی وهن العظم منی اظهارا
للضعف والتخشع و قوله تعالی لا یستوی القاعدون من المؤمنین الآیة اذکارا لما بینهما

قول امام مرزوقی بر آن اول دلیل است و خلاصهٔ تقریرش آنکه برادر حارث را قومی قتل کرده بودند
و ایشان خصم ایشان بنا بر مشهور و قول جمهور محشین کتاب مذکور از بنی اسد که شاعر مزبور را بر ترک انتقام ملامت
میکرد پس قصد او بالذات در قول خود قومی هم قتلوا امیم اخی انشاء افسوس است یعنی قاتلین از قبیله
و عشیرهٔ من اند امام مرزوقی گفت این کلام جملهٔ خبریه است لیکن در واقع اخبار نیست بلکه انشاء افسوس
و اندوه است هرگاه این مطلب بعبارت سلیس در اذهان ناظرین و سامعین جا گرفت و غالباً بدین مؤلف
هم در آمد اکنون میگویم که صدیق در قول خود انا الکائنون ثم فائدهٔ خبر مقصود دارد نه لازم فائده
آن بلکه مثل مادر مریم علیها السلام که تقدیرش منعکس شد و امید او برهم خورد اظهار تحسر و افسوس مینماید
و انشاء حسرت میکند یعنی وا حسرتا که عمر تو بسیار قصیر است و ما بسیار طویل عمر یعنی میدانستیم و با انشاء
تحسر همین است که افسوس که بعد تو زندگانی کجاست و بهر حال چنانچه در عرف قدیم و جدید
جاریست مقصود ابوبکر صدیق انشاء تحسر و افسوس است و لازم فائدهٔ خبر وقتی متصور باشد که
حضرت مؤلف ببرهان قطعی ثابت نماید که او در مقام اخبار بود و لازم فائدهٔ خبر قصد کرده و انی له ذلک
لما عرفت آنفا اما ثانیا پس حضرت مؤلف آنچه در رد حدیث افاده نموده خود مخدوش است چه
جای آنکه خدشه را از بیخ و بنیاد مستاصل کند زیرا که محتمل است که در حضرت صدیق نظر بعدم
شهادت آنحضرت برین مجموعه باشد که بجهت احتمال احداث در میشد از مجموع شهدای احد
و استفهام از وجود خود بعد انجاب استفهام حقیقی باشد و خطاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جواب
هم ارشاد نموده باشد و در کتب احادیث محدثین روایت نموده باشند و لیکن از نظر مؤلف که منظور بر مطالعه
مطول و مختصر از کتب در فقاد نشده بگذشته باشد پس اینهمه از قبیل شهادت علی النفی است و حال
برآشفته عقلای طائفه قبل ازین سمت گذارش یافته فلا نعید مرة اخری اما ثالثا پس از آنکه در بیان
تفصیل هر چه تمامتر بوضوح انجامید که مبتدا و خبر بین آنکه مسند به متحد باشد در اتحاد و در معنی جمله
خبریه نشد پس با وجود آنکه شارح موطا یعنی سید محمد زرقانی که مؤلف در استحکام و تائید افادات

او ست نص بران نموده که جملهٔ انما لنا کائنون استفهام تاسفی است انجمله را در معنی خبریه گرفتن از
عجائب افادات خواهد بود لیس احتمال سابق زائل شده و نه توجیه القول بما لا یرضی به قائله لازم آمد
تا تکذیب قول صدیقی معاذ الله که بوحدت ارادیهٔ قهری منخرط شده و بنور اسلام مشرف گشته
و آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم بارها در اصحاب کبار قدرش افزوده صَدَّقَنِي أَبُو بَكْرٍ حِينَ
كَذَّبَنِي النَّاسُ چه رسد **قوله** هرگاه انبیا یا فتی الی آخر التقریر **اقول** این تقریرات نیز مخدوش
مدخول و مورد ابحاث دقیقهٔ فحول ست بوجوه بسیار لیکن ما للاختصار بر بعضے ازان مکتفی میشویم
نخستین آنکه محتمل ست که بعدیت یقینی باشد و احداث غیر یقینی و لانسلم که بجهت قید بعدی
که بر اصول خاصهٔ امامیه از حشو و زوائد بلکه مخالف واقع ست کما سبقت الیه الاشاره هر دو
متلازم باشند یعنی هرگاه احداث محتمل باشد بعدیت هم محتمل باشد برین استلزام و تلازم وجه دلالت بیان
ما دامیکه تقریب دلیل نفرمایند احتمال مذکور بر حالت خود ست و مؤید این احتمال است که بعد از جمع
و تلفیق احادیث واضح میشود که جناب پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم بخلافت خلفای راشدین و آنکه اول
ایشان ابوبکر صدیق ست و بر دست او اهل ارتداد و خذلان مقتول خواهند شد و در اوقات ایشان
گروه حق پژوه دین اسلام مؤید خواهد گردید بوحی و الهام معلوم فرموده بود و اینهمه امور بر وجود ایشان
بعد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم متفرع است چنانچه مؤلف نیز اقرار کرده که از قران مجید و احادیث
نبوی بنص قطعی واضح میشود که آن جناب باین خلافتها واقف بود و سیجی انشاء الله تعالی بخلاف علم
احداث مؤلفة القلوب جفاة اعراب به تعیین ذوات آنها که وضوح آن از احادیث و قرآن مجید
باین نهج در حیز منع ست علاوه بر محتمل که مقصود شریف آن باشد که وجود بعضے و احداث ایشان
محتمل است پس چگونه برین مجموعه مثل مجموعه شهدای احد گواهی بالجمله اینهمه احتمالات را گذاشتن و
رو بروی اهل حق کردن افراشتن کمن نقیر و قطمیر ذکر می کنم و بابطال آن می پردازم حصر تلبیس حینی دیگر
مقصود نیست بلکه هر ورق این رساله کذب این دعوی الحمد لله که بسبب تکذیب قول صدیقی و اراده ایشان

احداث این بزرگان که قرآن مجید و احادیث خیر الوری بر مناقب شان از نصوص قطعیه است تعجب
تنها شگفت دوم آنکه بنا بر وجه اول از وجوه اربعه مخاطب در باره رفع دلالت لا ادری بر احتمال عدم
افادات سابقه است که مقصود از جمله انا لکا تنون افاده لازم خبر است چنانکه شخصی بحافظ قرآن شریف
گوید که تو حافظ قرآنی و جوابش بتفصیل گذشت که این هم مغالطه بیش نیست و دلالت بر آن دارد که استغفار
معتمد که بلاغت از نظر سپار کش بلکه اصدقای ایمانی او نیز بوجه بصیرت گذشته و بفحوای کلام علمای
اعلام رسیده علاوه گریستن بر حصول یقین هیچ توقف نیست سیما گریستن چنین او که عیب که بکار و زاری
از عادات او باشد و رقت قلبی او از قطعیات سوم آنکه قبل ازین هم زبان قلم رفته که اصول
و تلقین احداث حضرت صدیق مخالف نفس الامر است و انشاء الله تعالی در مسلک آخر بتفصیلی
که مزیدی بر آن متصور نباشد خواهی دانست که هرگز این احادیث بر خلفا انطباق نمی یابد و
جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بر حال خلفا وقوف تمام داشت پس انکار علم تفصیلی سلوک راه
خلاف نفس الامر است چهارم آنکه در کتب سیر هم بیاد فقیر نمی آید که چون نوبت به بیان
معنی های موصوفه رسد صیغه جمع بجای آن نهاده باشند بلکه بلفظ مفرد مثل امر و شیء مثلاً تعبیر نمایند
بر تقدیر تسلیم های موصوفه معنی جمله حدیث آن باشد که ندانم چیزی را که احداث کنند بعد
از من هرگاه علت غائی از تحریر این رساله فریب عوام است در معنی آن مفید باید یعنی ندیدم
که چها امور احداث خواهید کرد بعد از من تا عوام کالانعام بدانند که هم درین جمله اشاره بغصب
خلافت و هم اشعار بغصب فدک و هم تحریف قرآن مجید الی غیر ذالک از اصول المتعصبین
نعوذ بالله من المتعصبین پنجم آنکه مولف رساله درین دیگی تصریح فرموده که در معرض [illegible] سکوت
نمی باید کرد پس محال الا وجوه علم تفصیل محدثات و تعطش سالکین [illegible] خاتمه خویش منفصل نظر باید بود در
اجمال هم احتمال بکار برند بلکه نفی درایت بر خلاف واقع از خود نمایند و این شان علما هم بعید می نماید فکیف
سید المرسلین که برای ازاله شبهات و تحقیق حق بر تمامی جن و بشر مبعوث گشته بود ششم آنکه عبارت

مؤلف اعمی مخفی نیست آه اول دلیل بر آنست که آنچه مفسرین در سوره تحریم آورده اند از آن معلوم
میشود که آنجناب بجهت فظاعت و شناعت امر تفصیل مخشات نفرموده ایهم بدستور شنیعه عادات
لا طائل سابق سخت پوچ و پا در هواست زیرا که اقوال مفسرین فریقین برخلاف آن دلالت دارد
درین مقام بعبارت خلاصة المنهج کاشانی که بعبارت فارسی است اکتفا می کنم میگوید که روایت مشهور
آنست که سبب نزول آن بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم روزها را قسمت کرده بود میان زنان و
اتفاقا یکروز نوبت حفصه بود با پیغمبر گفت یا رسول الله اجازت فرما تا بدیدن پدر روم حضرت او را
رخصت فرمود و بعد از آنکه او رفت آنحضرت ماریه قبطیه را که مادر ابراهیم بود و مقوقس که پادشاه
اسکندریه بود او را بتحفه نزد حضرت فرستاده بود بخانه حفصه طلبید و در آنجا بخدمت خود
مشرف گردانید حفصه بعد از مراجعت چون در سرا را بسته دید هم آنجا بنشست تا رسول الله بیرون
آمد عرق از روی مبارکش میچکید حفصه بر قضیه مطلع شده بگریست و گفت یا رسول الله کنیزی را بخانه
من آوردی و با او خلوت کردی و حرمت من نگه نداشتی و با دیگر زنان این عمل نکردی حضرت
فرمود که ای حفصه این کنیز من است و خدا او را بر من حلال گردانیده و من او را برای رضای تو بر
خود حرام کردم اما این سخن سریست نزد تو بامانت باید که با کسی نگوئی و در آن خیانت نکنی حفصه
قبول کرد و چون میان او و عائشه مصاحبت و مصادقت بود در پس دیواری که میان خانه او و خانه
عائشه بود آن دیوار را بکوفت عائشه خبردار شد حفصه با وی گفت ای خواهر مژده باد
که رسول ماریه را بر خود حرام گردانیده و ما از تشویش او خلاص یافتیم و چون حضرت بخانه عائشه این
حکایت بر سبیل کنایه باز گفت و این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام می کنی آنچه خدا بر تو حلال ساخته
یعنی ماریه قبطیه و عیاشی باسناد خود از عبد الله بن عطا مکی و عبد الله از ابو جعفر صلوات الله علیه روایت کرده
که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ماریه را بر خود حرام گردانید و در اخفای آن حفصه را امر فرمود
حفصه را گفت مرا سری دیگر هست باید که از آن نیز با هیچکس نگوئی و در کتمان آن کوشی و او [illegible]

تعالی و آن اینست که بعد از من ابوبکر و پدر تو مالک این امت شوند و پادشاهی کنند حفصه
ازین سخن خوشحال شد و شادمان گشت و این هر دو سر را با عائشه بگفت و سر ایشان این سخن را
باید خود باز گفتند ایشان آنها را در افشای قصه ماریه عتاب کردند و در افشای قصه تملک
خود عتاب و سرزنش نکردند حق تعالی این آیت نازل ساخت انتهی و ازینجا ظاهر شد که چنانچه
از تحریم ماریه مقصود آنسرور تبشیر ام المومنین بود همچنان از امر ثانی و کسیکه ادنی بهره از اسلام دارد
میداند که چون این خلافتها بر اصول امامیه در حقیقت کفر معنوی و تخریب شریعت غرای مصطفوی
بود بشارت مومنه ملکه مادر مومنین از جناب سید المرسلین بغایت مستبعد بلکه محال است پس معلوم شد
که چنانچه در غزوه خندق مومنین را باین بشارات عالیه مستبشر کرده اند ازواج ام المومنین را بخصوص
این توقعات بشارت داده اند پس این اخبار دلالت بر نقیض فهم مولف داشته باشد سیما و
این خبر از قسم اخبار بغضا سرم بود چه جای آنکه برادعای لاطائله مولف بکار آید بار خدایا اگر
کدام المومنین از اسلام و ایمان وافر بهره نداشت و در تفصیل عداوت امیر المومنین فی ریب طاهره
او علم عناد برافراشت لیکن درینصورت لازم می آید که مناکحت مصطفوی معاذ الله صحیح نباشد چنانچه
فقهاء را در کتب امامیه بمعنی نقل کرده اند که نکاح مومن با ناصبیه صحیح نیست و نواصب و خوارج در حکم کفار
حربی هستند کما لا یخفی علی من طالع الارغام چه جای آنکه آن ناصبیه نزد اکثری از علمای شیعه که حضرت عائشه
و حفصه را مثل شیخین از کفار و منافقین شمارند بتوحید و نبوت هم قائل نباشد و در قرآن مجید ارشاد
شده که وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ پس ایمان که
اخص از اسلام است چگونه بر نفاق محمول تواند شد خصوصا وقتیکه تعلیل قرآنی را در مقام ضم
نمائیم چنانچه بر اهل تفسیر پوشیده نیست مع ذلک بشارات غزوه خندق بطلان و بریق اسلام در
خلافت خلفا نص قطعی بر خلافت خلفای راشدین است والحمد لله علی ذلک سفتم حدیثی که در آن
حضرت امیر را بصبر و خاموشی مامور ساخته اند الفاظش چیست ظاهر عبارت مولف نظر بدان

میکنند که چون بصبر ارشاد فرمود خلافت خلفا از قسم مصیبت و بلا خواهد بود زیرا که صبر بدون مصیبت
نمیتواند شد و هنوز حضرت مولف غافل از انست که صبر چنانچه بر مصیبت میباشد بر طاعت و عبادت
انقیاد و اطاعت هم اطلاق میباید پس میتوان گفت که حکم مصابرت در بعضی از وجوه کما اشرنا الیه مفید
مدعای اهل حق خواهد بود بل هو دل علی المقصود و از ینجا دعائم رساله حدیث ثمره از پا در آمد فهی خاویة علی
عروشها و غالب که هرگاه مولف دانسته که عبارت حدیث مصابرت برای مدعای من کافی
و وافی نیست الفاظش را ذکر نفرموده هشتم آنکه لفظ ایها و لفظ اوائل و لفظ فقرات الصعبه
جموع بآواز بلند ندا می این معنی میدهد که انچه قبل ازین خاتمه در حدیث الحق در حق ابوبکر صدیق
و امثال او آمده و آن بر خلافت راشده آنها دلالت دارد همه از موضوعات است و این خاتمه سالم از وضع
و افترا ست پس میگوئیم که هرگاه انمقدار حدیث از اخبار مصطفویه ثابت و دلالت برین معنی میکند که حضرت
از حال قوم خبر میداشت و میدانست که اصحاب من علی مرتضی را خلیفه بلافصل نخواهند کرد و این [illegible]
است هرگز بازاله من یلی زوال نخواهد پذیرفت پس معلوم شد که هرگز آنحضرت صلی الله علیه و اله
وسلم روز غدیر و ما قبل و ما بعد آن علی مرتضی را خلیفه خویش نگردانیده کما هو فی الواقع کذلک یؤیده
العقل والنقل ایضا و وجه نزول آیت کریمه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
وان لم تفعل فما بلغت رسالته یا فعبتک هذا بالیا در خصوص این امر منحصر باثبات
است و الا لازم آید که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با وصف آنکه میدانست که مجادله با تقدیر
ایزدی هرگز صحیح نیست چنانکه گذشت جدال را اختیار ساخته و خلاف مصالح در حق جهاد بلکه
صحابه ملازمین که محل کمال شفقت و عطوفت بودند عمل آورده که باین سبب از دین ایمان برگشتند حالانکه
اینقسم اعذار در عدم تنصیص نصب الیقین بود کما لا یخفی علی من مارس قواعد القوم سیما العقیده [illegible]
الحمیری نهم آنکه از لفظ لا ارکم فاعلین و لفظ تامر میتوان دریافت که اهل حل و عقد را در نیابت و خلافت
تام است انچه در جنبالات امامیه مرتکب شده که امامت مثل نبوت است از جانب حق تعالی کسی را از

جملا و رؤسا در آن مدخل نیست و مؤید این معنی است آنکه چون مردم برای بیعت نزد امیر المؤمنین جمع شدند
و خواستند که دست حق پرست خود را دراز فرماید و ایشان را مشرف نماید فرمود اگر مهاجرین ولین
و اهل بدر جمع شوند آنوقت خلیفه میشوم شد چنانچه از مطالعه کتب امامیه مثل نهج البلاغه و شرح
آن هویدا می‌شود و این هم در آن مروی است که حضرت امیر بخطاب اصحاب گفت که بکیه یا الٰهی برایکه
خلافت مرا لشایند بود و با من بیعت کردید و حالانکه بخلافت و ولایت زنهار نه اشتم و اینهمه کلمات
طیبات بر خلاف معتقدات امامیه دلالت دارد لو کانوا یعلمون ولا یتکلفون فاضل جالسی در عماد
الاسلام که جامع هفوات علمای قوم است در تاویل این قسم احادیث مرتضوی در مقابله حضرت
امام را از چه پیچ و تابها که نخورده و چه تسویلات مزخرفه و تاویلات سخیفه که بر زبان نیاورده از عصبیت
و عناد قوم صحیح دریافت میشود که هیچ حدیثی را بر حالش نگذاشته‌اند و همه را بخیالات و اوهام خویش راجع
ساخته نعوذ بالله منه و هم آنکه حالیا وجه اخفای امر خلافت در قلوب مخالفین هم در آمده باشد
که چنانچه حضرت یعقوب علیه السلام نظر بشفقت بر یوسف علیه السلام فرمود یا بنیّ لا تقصص
رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا ان الشیطان للانسان عدو مبین
و از افشای آن منع نمود همچنین جناب پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم این بشارات عالیات را و
خصوص شیخین مها امکن مخفی میداشت تا موجب حسد نشود و مفاسد بیشتر نیاید یازده هم آنکه از قبائح
مذکوره فی الصدر بعد از این وجوه مسطوره تمامهم توان برد فانها مصداق ما قال الله تعالی کانهم
اعجاز نخل خاویة فهل تری لهم من باقیة دوازده هم آنکه محتمل است که حدیث مطاعن متقدم
باشد و حدیث بحار متاخر چنانچه حدیث بحار الانوار تا آخر آن دلالت دارد و قد مرت من قبل المطاعن
روایات صحیحه اهل حق نیز مؤید اینمعنا است کما لا یخفی علی المتبحرین و محتمل است که عدم درایت حدیث
مطاعن محمول بر معنی حقیقی نبود بلکه بسبب قباحت عدم ادراک روح نبوی از کجا لازم آید سیزده هم
آنکه دعوی تلازم در بین هر دو امر که چون عدم درایت حدیث الحوض محمول بر حقیقت

میت در حدیث احد هم میت موقوف بران است که مؤلف رساله که منصب استدلال از دلیلی
بر تقدم اول و ثانی خود بیان کند و هنوز او درین باب عاجز است کما لا یخفی پس دعوی کور از قلیل بنا
فاسد بر فاسد خواهد بود چهاردهم آنکه آن معنی مجازی درین دو حدیث چیست اگر همین است
که فرشتگان در حدیث مخصوص سلب درایت آنجناب از تفصیل محدثات مینمایند پس بطلان آن
در کمال است زیرا که عدم درایت و عدم ادراک روح نبوی بعد افتراق از جسد لازم آید و حالانکه روح
مقدس متوجه بعلم تفصیلی برای استغفار است درین وقت که نام علائق هم باقی نماند خواهد بود و اگر
این معنی باخبار و اعلام الهی تعلق داشت پس چنانچه مصالح الهی مقتضی اعطای علم تفصیلی نشد
محتمل که علم قطعی اجمالی هم مقتضای مصلحت نباشد پانزدهم آنکه آنچه شارح از رقاع ابو عمرو صاحب
استیعاب نقل نموده مؤید فهم حیران است زیرا که مقصودش غالباً آنست که مجموعه شهدای احد و کسانی که
روبروی سرور کائنات از جهان فانی رخت بعالم بقا کشیدند افضل اند از مجموع کسانیکه بعد حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم زیستند و وجه این فضیلت آنکه بعضی ازین اصحاب را تعلق دنیا دست داد پس
مجموعه اولی از ثانیه فی الجمله افضل شد با خصوص و تعیین بر سبیل یقین وقتی می بود که شارع آنرا بیان
میفرمود و تفصیل آن ساکت بود یا افضلیت و مفضولیت باعتبار هر فرد می بود بالجمله از قول
صاحب استیعاب لازم نمی آید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بر سبیل جزم و یقین خبر از غیب داده بود و
اینقدر ثابت نشود که آنچه حضرت فرمود اگرچه بر سبیل احتمال بود در حق واقع برآمد فالمقصود غیر
ثابت و الثابت غیر مقصود شانزدهم آنکه دعوی التنافی ابوبکر که خلافت صدیقی را سبب ارتداد
خلافت نشده میداند و نظر باحادیث مستفیضه و یقین کامل است بمن قبل انتشار نورانیت و ضبط اعتقاد
مسلک کابل علیه انصافاً مثل التمهید و الاستیعاب و غیرهما علی خلافت انصافیت شدید هفدهم آنکه احتمال آنکه
خلفای راشدین که بدلالت قطعیه احادیث و یقین مؤید اسلام و مسلمین مخرب کفر و کافرین باشند از اهل دنیا
شوند قبل ازین آیات و احادیث بر شیدها گذشت هژدهم آنکه استاد کلینی در تفسیر اهلبیت در قصه معراج

شریف از امام صادق علیه السلام بذیل آیهٔ کریمه سبحان الذی اسری بعبده لیلاً آورده و باقر
مجلسی در تالیفات خود مثل شرح اربعین و غیر آن نقل نموده الفاظ حدیث اینست ثم اتانی الخازن
بثلثة اوان اناء فیه لبن و اناء فیه ماء و اناء فیه خمر فسمعت قائلا ان اخذ الماء غرق و
غرقت امته و ان اخذ الخمر غوی و غوت امته و ان اخذ اللبن هدی و هدت
امته قال فاخذت اللبن و شربت منه فقال لی جبرئیل هدیت و هدیت امتک
ثم قال لی ماذا رایت فی مسیرک فقلت ناداني منادٍ عن یمینی فقال لی او اجبته
فقلت لا و لم التفت الیه فقال ذاک داعی الیهود فلو اجبته لتهودت امتک
من بعدک ثم قال لی ما رایت فقلت ناداني منادٍ عن یساری فقال لی او اجبته
فقلت لا و لم التفت الیه فقال ذاک داعی النصاری و لو اجبته لتنصرت امتک
من بعدک ثم قال لی ماذا استقبلک فقلت لقیت امرأة کاشفة عن ذراعیها
علیها من کل زینة الدنیا فقالت یا محمد انظر الیّ حتی اکلمک فقال لی افکلمتها
فقلت لم اکلمها و لم التفت الیها فقال تلک الدنیا و لو کلمتها لاختارت
امتک الدنیا علی الآخرة من بعدک انتهت الروایة بلفظها یعنی جناب رسالتماب
صلی الله علیه و آله و سلم و قصهٔ شب معراج بیفرماید که خازن بهشت سه قدح نزد من نهاد در یکی شیر
و در دوم آب و در سوم خمر بود ناگاه شنیدم که اگر آب خواهد نوشید غرق خواهد شد و امت او نیز و اگر خمر
بنوشد گمراه شوند و اگر شیر بنوشد هدایت یابند پس من شیر نوشیدم باز جبرئیل گفت از تنها از دوکار در سیر خود
چه دیدی گفتم شخصی از راست ندا کرد جبرئیل گفت جواب داده بودی گفتم نه جواب دادم و نه التفاتی کردم
گفت خوب شد و الا امت تو یهودی شد بعد وفات تو باز گفت دیگر چه دیدی گفتم آوازی از چپ آمد گفت
جواب دادی گفتم نه جواب دادم بلکه التفات هم نکردم گفت اگر جواب میدادی امت تو دین نصاری
اختیار میکردند باز گفت دیگر چه پیش آمد گفتم زنی با هر زینت آراسته گفت ای محمد نظر کن

من اکنون با سخن با تو گویم نه نگاهی بسوی او کردم و نه التفاتی باو نمودم جبرئیل گفت آن زن دنیا بود و
خوش شد که التفاتی نکردی و الا امت تو بعد از وفات تو دنیا را بر آخرت اختیار میکرد انتهی محصلها
چون مولف لفظ بعد را در اتصال حقیقت میداند و در انفصال مجاز میگوید و صیرورة الی المجاز
مادامیکه غرض از حقیقت بر آید روا نیست پس ثابت شد که بعد آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم
صحابه کبار دنیا را بر آخرت ترجیح نداده اند و هرگز خلافت ایشان برای دنیا نبود و بقول مولف احداث
ایشان در غصب خلافت و اختیار امامت و سلطنت منحصر بود و اینهمه عین اختیار دنیا بر آخرت است
پس اگر صحابه کبار غصب خلافت کرده باشند کذب روح الامین بلکه جناب سید المرسلین بلکه حضرت
رب العالمین معاذ الله لازم می آید و اللازم باطل فالملزوم مثله و در صورت بعدیت منفصله یا بعدیت
علی الاطلاق قطع نظر از آنکه مخالف مسلک مولف اسوة المحققین است لازم می آید که در وقت
بنی امیه بالخصوص یزید شقی نیز اختیار دنیا بر آخرت وقوع نیافته باشد و هو خلاف بالتقریر
عند الفریقین کما لا یخفی بالجمله این بزرگان را از اصحاب دنیا خیال کردن کار حضرات امامیه است خصوصا
منصب حضرت مولف که با نکار قرآن و حدیث کارش از اعتساف هم درگذشته و هر یکی از سخنهای
او در مخالفت واقع زائد بر دیگری بود چنانچه شاعری نظم کرده نظم ای دهانت ز لب و لب ز دهان
شیرین تر خنده شیرین و سخن گفتن از آن شیرین تر ، بنا بر ضرورت تنگی جا بجای در بسط او ابحاث این رساله
بوضوح انجامیده بجواب مخالف می پردازم و الا بر قول شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی عمل میکردم
شعر آن کس که بقرآن و خبر زو نرهی ، این است جوابش که جوابش ندهی بجد هم آنکه بعد از مطالعه
این همه احادیث و دلائل قطعیه بر خلاف خلفای راشدین و کمال تقوی و زهد ایشان با یقین
این احتمالات در شان بلازمین و حواریین سید النبیین از نوع سخافتی است که جوهر دماغ مولف را
فاسد کرده بلی نتوان گفت که با عجاز جناب نبوی از زبان حضرت صدیق سوال انکور بصیغه متکلم
مع الغیر که استکشاف از حال مجموعه صحابه کرد که مولفة القلوب و جفاة اعراب را نیز عموم و شمول داشت

بر آمد تا هم جواب نبوی مطابقت بسؤال پذیرد و هم اخبار مستقبل از حال محدثین یعنی مالک ابن
نویره و اضراب او از نو مسلمان صورت گیرد فافهم لعله علی ذالک و بر تقدیر صدور صیغهٔ متکلم واحد و
صیغهٔ مخاطب واحد هر چند می گفتیم که این محاوره مثل دعای بعضے از ائمهٔ اهل بیت است که بالخصوص خود را
در مرتبهٔ عصیان و ظلم شمرده اند و صدیق اکبر در انتساب اسلام و جهاد فقط بذات خود مدعی خصوصیت
نیست بلکه منشئ کلامش همین است که گواهی بر حسن خاتمهٔ دیگران هم ارشاد شود که اسلموا و جاهدوا کما اسلم
و جاهد شهدا را حضرات امامیه گوش برین تقریر نمی نهادند و داد ضحکه و سخریه میدادند تا آنکه فقیر
هیچمیرز درینوقت بنا بر اشد ضرورت بر وصیت امام کاظم علیه السلام که برای هشام ارشاد فرموده و در
پانزده ورق مجلد اول بحار تمام گشته دست میزدم زیرا که از مطالعهٔ آن باعتقاد امامیه در یافت میشود که
با وصف خطاب بصیغهٔ واحد و عدم حضور دیگر مخاطبین خصوصیت مقتدای متشیعین بلحوق عقاب متکلم نبود
عبارت حدیث نیست یَا هِشَامُ کَیْفَ تَزْکُوا عِنْدَ اللّٰهِ عَمَلُکَ وَاَنْتَ شَغَلْتَ عَقْلَکَ عَنْ اَمْرِ رَبِّکَ
وَاَطَعْتَ هَوَاکَ عَلٰی غَلَبَةِ عَقْلِکَ و این هشام شخصی است که بحکم ابو عمرو کشی بر جمیع اصحاب امام
صادق در فضل و بزرگی فائق بود و صریح از عبارت وصیت معلوم میشود که بارشاد کاظمی مقبولیت
اعمال او نزد ایزد سبحانه مستبعد بود بعلت آنکه پا سپردهٔ پیروی خواهش نفس و شیطان میکرد و هوا و هوس او
بر جوهر عقل نورانی غالب افتاده بود و حالانکه علمای امامیه ویرا مثل حضرت شیطان الطاق کما
سبق اعترافهم بهذا اللقب المبارک بی نظیر میدانند و میگویند که در امثال این کلمات حضرات ائمه
خصوصیت مخاطب ملحوظ و مرعی نمی باشد نوزدهم آنکه آنچه مؤلف در باب تقدم حدیث موطا
تقریر احتمال نموده هرگز از جوابش بطرف نمیگردد چه متوهم را میرسد که بگوید که بر تقدیر تاخر حدیث
صحیح بخاری و عدم انکشاف حال مصداق حدیث الحوض لازم می آید که تفسیر قبل از علم مفسَّر باشد
و هو مستحیل عقلاً و نقلاً و این لزوم بر زعم مؤلف است که حدیث موطا را تفسیر حدیث بخاری قرار داده
و بنیاد استدلال و قطعیت غصب خلافت و صدور احداث بران نهاده و بر ظاهر است که مفسر

بودن ثانی و محتمل بودن اول بر اعتبار معتبر و فرض فارض موقوف نیست پس تأخر حدیث بخاری
مستبعد است خصوصاً هرگاه که دلیل بر دعوی مخاطب در تحقیقات برای تأخر حدیث موطا قائم کرده که بحث آن
ان شاء الله تعالی ضمیمه تقریر مذکور گردانیده شود و نیز اگر دو نصوص متناقض صحیح لازم می‌آید پس ذلک
تناقض دیگر که بملاحظه تقریرات حضرت مؤلف در مقام لطیف بظهور می‌پیوندد ان شاء الله تعالی در ملحقات
رساله جائیکه انتهاض دلیل قوی و برهان قطعی بر عدم خویش بر تأخر حدیث موطا و تقدم حدیث صحیح بخاری
خواهد فرمود مذکور خواهد شد فانتظر انتظار الیسیر او لا تضطرب اضطرابا کثیرا السم
آنکه مستدل را باحتمالات واهیه دست آویز ساختن زیب نه بلکه بدلیل ثابت کند که تصغیر
برای اشفاق و مزید عطوفت بوده نه قلت جماعت قبیل از بن بوده سد بده دریافتی که انجه بوده است در
عبارات شارحین کتاب مستطاب صحیح بخاری قیل و قال کرده از تخیلات فاسده بود پس هرگاه
فرمودند که صدیق و فاروق بصدد کفر معنوی خواهند شد ایشان بظهور انجامید باشد که مورد عطوفت
و مهبط شفقت از آنحضرت نخواهند رفت آری فرق اینست که نکته عطوفت
از تصغیر یا وصف احتمال دیگر کما عرفت فی الصدر محض خفاست بخلاف اینست حال آنکه مذکور از
حدیث موطا مستفهم و مسلم آنکه انکار فرق در تقدم و تأخر بعد از همه تقریرات سخت بیمعنی است فانک
قد عرفت ان فی هذا التقدم والتأخر فرقا ظاهرا لامکان الاول و استحالة الثانی
علی ان ههنا فرقا آخر و هو جواز حمل عدم الدرایة علی المعنی الحقیقی فی الصورة الثانیة
اعنی تقدم حدیث الموطا علی حدیث البخاری و عدم جوازه فی العکس لاستحالة
جهل النبی صلی الله علیه وسلم و کذبه حاشاه عن ذلک لعلمه بان الصدیق و اتباعه
یصدر منهم الکفر المعنوی و غصب خلافة الوصی و یخلدون فی النکال
الاخروی فالقول بانه لا فرق بینهما و ان کل واحد منهما مجوز ههنا بالتساوی لا یحتمله
نیست و وهم آنکه حال وقت و حسانت این لطیفه تازه از وصول ... بوجه ... اداره

معلوم توان کرد فلا اعادة بلا فائدة ازینمقام نیز واضح میشود که مختار مولف همین است که خلفای کرام
توحید و نبوت و معاد شوند و احداث ایشان منحصر در ما بعد انحضرت است طرفه تر آنکه با این همه
تصریحات تحقیر صدیق بر نفس نفیس حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم و ندان سفینه بنیاد
در سرخ و زرد میشود و حالانکه در انوقت که اتفاق هجرت افتاد بالاجماع از امامت مر تشیعی و جبر
واثری نمیان نبود و این عصبیت و عناد را نهایتی نیست سخن بعد گذارش است که انهمه تحریر و تقریر
مولف دال است بر آنکه ابوبکر صدیق در محدثین بحدیث موطا داخل است و حالانکه بسیاری
از احتمالات بلکه اکثری از ادله و براهین متبادر با سبق مرتبت که مراد از ضمیر غائب با اعدا
و مانند آن همان مؤلفة القلوب و جفاة اعراب اند معاذ الله که حواریین سید المرسلین مراد باشند
بیست و سوم آنکه جمعی از ضعفاء مسلمین که انحراف از اتباع شریعت کردند و اختراع
بدعت در دین نمودند و در کتب سیر و کلام همه را بتفصیل تام یاد کرده اند عجب که ذهن مولف
با این همه دعاوی مزید انصاف بآنها میرسد و بلازمین و اخص خواص اصحاب که بمضمون اشداء الی
الهدی در شان انهاست متبادر میشود و هل هذا الا التخریج عن الانصاف والولوج فی الاعتساف
سخن همینست گذارد که اگر سامع و ناظر بطریق فرض مولف متصف بانصاف خواهند بود یقین حینی اینکه
که خطاب بخبر صادق بلکه اصدق الصادقین را با جرای خلافت باشده و در غزوه خندق مانند آن
خبر داده و در بین بر دو حدیث استنفار رجال جفاة اعراب نموده و لیکن حب جاه و طمع ریاست
و محبت علائق بلکه اسیران دار الخلافة لکهنو و شغل مهمات مالی و ملکی انجیده و که غایت قصوای این
بیدولان اختبار تشیع ظاهر را ممکن نیست عنان تمالک از دست مولف ربوده و بنا بر علی ذلک خبر او
استدعای مسارعت نماید و بخیال تحصیل ثواب بر روایت کلینی و امثالش درین مسارعت وارد
لیکن تقریر قلیل حضرت فاروق اعظم این مسارعت را با جناب مولف بجهت انچه سلف صالحین
گفته اند و قد ذکر فی نصیحة المومنین و فضیحة الشیاطین مجید و ننگ می پندارد و قال

الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم واگر برین
هم قانع نتوفیق کدام مبتلای عمای تعصب اسیر کوچه حق بینی نبرد واز بحث وجدال بی سود دست
نکشد هنوز این کینه سینه را که جگر دوز برای مکابره پیش کینه توز درکیش دارد که لبهای هرزه درای را هم
سیدوزد وآن اینکه روی فی الصحیح البخاری فی باب غزوة الحدیبیة عن العلاء بن المسیب
عن ابیه اللذین هما ثقتان علی ما فی الفیض الجاری قال لقیت البراء بن عازب فقلت طوبی
لک صحبت رسول الله وبایعته تحت الشجرة فقال یا ابن اخی او یا ابن اخی انک لا
تدری ما احدثنا بعده اکنون نزدیک تامل بباید غلط گفتم اصلا تامل درکار نیست بلکه از اجلای
بدیهیات است که این صحابی حسبان اعتراف وقوع مضمون لا تدری ما احدثوا بعدک و لا ادری ما تحدثون
بعدی نموده اکنون کجا ماند گمان آنکه حدیث اول در حق جفاة عرب است وشان اصحاب از نسبت احداث
بس ارفع است وی کجا رفت شبهه آنکه در حدیث ثانی جناب خاتم النبیین باحتمال وهمی مخاطبت با
صدیق اکبر فرموده بودند ونهایت بذل جهد در تاویل حدیث آنست که شیخ نور الحق بن شیخ
عبد الحق محدث دهلوی در ترجمه صحیح مزبور متصدی آن شده است حیث قال گفته است این
سخن را از راه تواضع وشکست نفس واشاره کرده است بفتنه ها که واقع شده بعد خلافت
عمر بن الخطاب چنانکه از احادیث سابقه معلوم شد که فتنه مسدود بود بعمر انتهی وسخافت این
توجیه بحدی است که حاجت به تبیین وتشریح داشته باشد مگر چون سکوت از مخالف از زیرکی ایهام
در نظر عامیان محمول بر عجز وابلها باید اصدع بالحق فاستمعوا له وانصتوا وآن اینکه مسلما که انسان از
راه تواضع وشکست نفس البته نسبت ارتکاب مطلق معاصی بخود میکند که من گنهگارم وگناه ها از من
صادر شده است واین مقوله اگر خلاف واقع هم باشد من حیث الشرع ممنوع نیست بلکه مستحب
وغالبا بجز معصومین علیهم السلام این جمله جمله را من حیث الواقعیه گفتن صحیح باشد لیکن این
نمی باشد که کدام گناه مخصوص غیر واقعی را منسوب بخود سازد مثلا بگوید که من العیاذ بالله شارب خمرم یا قمار

میسازم الی غیر ذلک پس این صحابی چگونه گناهی مثل احداث را که در حقیقت بلسان شرع بر تغییر و
تبدیل در دین که ملزوم کفر معنویست اطلاقش بر می آید و پس بخود نسبت میداد و بفرض محال
اگر از راه انهضام نفس آنجناب هم جایز باشد باری بصیغه متکلم مع الغیر دیگر صحابه را چرا در چنین معصیت
کبیره شریک میکرد و این طرفه شکست نفس است که اصحاب رسول را با خود در انتساب چنین گناه عظیم شریک
گرداند بتخصیص که مخاطب خطاب بذات آنکس کرده بود که طوبی لک صحبت و بایعت اگر میگفت طوبی
لکم صحبتم و بایعتم تا هم جایی تاویل بود باقی ماند اشاره به فتنه های بعد هم آن فتنه ها بر دو قسم اند یکی
ظلمهائیکه بنی امیه یعنی عمال عثمانی بر مسلمانان کردند و دوم قتل عثمان و حال آنکه در فتن اولی هیچ احدی از صحابه
یا ناصب آنها و کسی را دخل نبود و در معرکه دوم بیچاره براء بن عازب شریک قتل عثمان نبود پس نسبت احداث
بسوی خود وی معنی ندارد خصوصاً در جواب کلمات مدح مخصوص ذاتش که متکلم با و گفته بود و نیز اگر فتنه قتل
عثمان مراد بود آنکه لا تدری چه معنی داشت که بود که بر فتنه قتل عثمان مخفی بود و علاوه صیغه متکلم مع
الغیر اقتضای آن دارد که در جماعه که آن فعل بآنها قائم باشد صفت جامعه باشد و رامی اشتراک
در آن فعل و اینجا بقرینه قول قائل صحبت و بایعت البته ضمیر متکلم هم از صیغه متکلم مع الغیر اصحاب پیغمبر
مراد اند لاریب فیه و نیز واجبست که در آن فعل متکلم هم شرکتی داشته باشد و علی هذا از این احداث
مراد براء بن عازب نیست مگر امر خلافت چه جمیع صحابه بعضی بالطوع و بعضی بالکره شریک احداث بودند
حتی آن اشخاص که علی بن ابی طالب را خلیفه بلافصل میدانستند آنها هم بیعت خلفای ثلثه کردند و حسب
ظاهر شریک احداث شدند و مخالفت آنحضرت از ین امر بجا بود گو خدای کریم بسبب عدم اجتماع عدد کافی
برای جهاد و هر واحد از آنها را در اعانت امیر علیه السلام و شرکت احد اشد من جیش الظاهر معذور دارد
و از اعتراف براء بن عازب معلوم میشود که او هم از جمله عارفین بحق آل بیت نبوت بود و لیکن جواب
قائل که او را مدح بکمالی کرده بود که خبر عاقبت از آن مستفاد میشود بیان کرد که از ین احداث که
اصحاب کردند و من هم شریک آنهایم انچه تو یقین خبر عاقبت وار ندارم و سری

مشکل مع الغیر واضح شد و صفو حتّا تا و نیز وجه آنکه لا تدری هم ظاهر گشت چه قائل تابعی بود و
او هرگز نمیدانست که خلفای ثلثه غصب خلافت کردند و خلافت حق وصی خاتم النبیین بود لهذا باو
گفت که تو نمیدانی که ما بعد چه کردیم و آنچه وجه ضرورت وقوعش احداث مقارن بالانتقال الرسول بلا فصل
برهة من الزمان در ذیل بیان حدیث اولین گذشت اینجا بطریق اولی ثابت است چه در مدت قلیل
را که چندان عرصه نگذشته بود و قتل عثمان که بعد از مدت قریب بست و دو سال واقع شد و اینمعنی
حقیقی بعدیت بدون مراد گرفتن خلافت اینجا هم صادق نمی آید و چون باعجاز اهل بیت نبوت
و الله متم نوره حق بر زبان شیخ الضین جاری میشود همین موی بغرا حق بعد کلام منقول میگوید و در
حواشی بخاری گفته اند که براء بن عازب از همراهان علی بن ابی طالب بود مقصود او از احداث
مخالفان علی بن ابی طالب است و تصریح نکرده از ترس و احتیاط و سلوک کرده مسلک کنایه که ابلغ
من التصریح است انتهی و لله الحمد علی اتمام الدست چه با علی بن ابی طالب علیه السلام جز در اظهار
احدی را مخالفتی نبود و احداث درین امر بدون اینکه خلافت حق جناب ولایتمآب بود و
با احداث منتزع کردند صادق نخواهد آمد و متوهم مباد که کسی را مجال آن باشد که تفسیر مخالفان بنا و
و تبعه اش تواند کرد چه اولا این احداث بعد الرسول واقع نشده بلکه بعد از عثمان باید گفت
از این هم قائل مع براء بن عازب بصحبت رسول مع بیعة الرضوان کرده بود و او را تثبیت گفته
اگر عیاذا بالله براء بن عازب مجنون یا سفیه بود البته احتمال داشت که در جواب قول قائل که خوشا
حال تو که بشرف صحبت رسول رسیدی و بیعة رضوان کردی بگوید ای برادرزاده تو نمیدانی که
معاویه غصب خلافت یا قتال و جدال با امیر المؤمنین بعد الرسول کرد و الا فلا غایتش اینکه اگر
قائل میگفت که طوبی لاصحاب الرسول و اصحاب بیعة الرضوان و این شخص میگفت که لا تدری
ما احدثنا بعده احتمال داشت که کردار معاویه مراد میگرفت غلط گفتم تا که متکلم را بنوعی مشمول در
نباشد این جمله نمیتواند گفت علاوه قید بیعت رضوان ابای صریح دارد که از احداث احداث معاویه مراد

توان گفت چه درین صورت بقرینهٔ کلام قائل وجواب برادرش جناب وصی فاعلین احداث مصحبت
بصحبت رسول ومبایعت تحت الشجره خواهند بود وحال آنکه تا انزمان معیتها وبقیاء اهم مشترک بودند فضلا عن
بیعة الرضوان چنانچه مولوی نور الحق ملتجا شده بعد عبارتیکه نقلا من بعض حواشی البخاری از وی نقل
شده می گوید پوشیده نماند که این معنی وقتی درست باشد که از اهل بیعت رضوان جمعی داخل
مخالفان امیر المؤمنین علی علیه السلام باشند وبالفعل معلوم نیست که کها بودند یا رب مگر نسبت
بصحبت گفته باشد یعنی بعضی از اهل صحبت درین معامله چها کردند انتهی بلفظه والتوجیه اوهن من بیت
العنکبوت واحری بحال من یذعن انه لا یواخذ بالحشر لیظن انه لا بیوت وبا این همه هیچ
کرامات وثابت بعد جرح جرح رسید این کمینه باز هم اعادهٔ جواب سابق میکنم ومیگویم که ذهن
تحصیل حاصل است کسی لله وللرسول انصاف کند وغور بساز دکه مفاد این مرحله حدیث انک
لا تدری ما احدثوا بعدک ولا ادری ما تحدثون بعدی خطابا لابی بکر واعتراف برادرش جناب
بقوله لا ادری ما احدثنا بعده چیست وفقط همین احادیث بحیثیت اجماعی مگر بهتر از هزار
دلیل نیست والمنة لمجری الحق علی لسانهم که ازین عبارت مولوی صریح ثابت شد که همراهان
بیعت ابطال صلوات الله علیه بنسبت احداث مخالفان جناب امامت انتساب [illegible]
اسب بیچاره در [illegible] که راه اسلاف خود سپرده معذور انده نیز [illegible] چیست که بیعت
رضوان وامثال آن بدون حسن الحال الی آخر العمر فائده ندارد انتهی کلام المخالف اقول
واستعین بالرؤف الرحیم درین اوراق نیز بحث ونظر ست بوجوه بسیار که
نظر باختصار به بعضی از ان اکتفا نمایم چنانکه در سائر این رساله مطمح نظرست بحث اول آنکه
عنقریب بدلائل ساطعه وبراهین قاطعه واضح شد ودرین نزدیکی بخوبترین وجوه روشن می شود
که مقالات علمای اهل سنت بجز اکیست ومعنی خلط خبط وتدلیس وتلبیس چیست واز بحث وجدال
بی سر وپا که دست بر کشند وتیرهای حکم دوز غدار انکاف که در کیش خود دارند که بیها هرزه در ایان

و از چابان بید درزد بلکه آتش قهر الهی خرمن کرا یکسر میسوزد بحث دوم آنکه معمول
مولف رساله چنانکه دالی بران قرار یافته که در صدور همیه خویش بشابتی نهاک بینماید که اورا از
بدیهیات ولیدهم ذهول وفتور رو میدهد درین حدیث چون لفظ احداث مستعمل گشته فهمیده است
که این همان احداث که در حدیث الحوض برای صحابه اعراب استعمال یافته و لا نسلم که هر جا که لفظ
احداث استعمال یابد مراد ازان همان کفر معنوی باشد که تبدیل و تغییر دین معبر از آنست چه
در ما سبق جلوهٔ ظهور یافته و پرتو بروز تافته که این لفظ را بسیار از بزرگان دین در حق خویش
بلکه انبیا سابقین آورده اند هر چند اکثر احادیث در سابق گذشته لیکن برای تنبیه مولف باز ذکر
بعضی و اعاده بعضی دیگر مناسب بنظر نخستین حدیث حضرت امیر است و قد مر من قبل و تازه است
که در کتاب مستطاب ازالة الخفا عن خلافة الخلفا مرویست عن المسیب بن عبد خیر عن ابیه
قال قام علی فقال خیر هذه الامة بعد نبیها ابو بکر و عمر و انا قد احدثنا بعدهم
احداثا یقضی الله فیها ما یشاء و از آنجمله حدیث امام صادق است که کلینی در کافی روایت کرده
و در ما سبق گذشته و نص آنیست عن ابن یعفور قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول وهو رافع یده الی السماء رب لا تکلنی الی نفسی طرفة عین ابدا ولا اقل من ذلک
فما کان باسرع من ان انحدر الدمع من جوانب لحیته ثم اقبل علی فقال یا ابن
ابی یعفور ان یونس بن متی وکله الله تعالی الی نفسه اقل من طرفة عین فاحدث
ذلک الذنب قلت فبلغ به کفرا اصلحک الله تعالی فقال لا ولکن الموت علی تلک الحال کان
هلاکا و از جمله انها ترجمه بحار و دیگر کتب معتمده قوم در یافت میشود که لفظ احداث در ترک اولی
استعمال یافته الا بپایه که حضرت مولف معاذ الله بکفر معنوی حضرت یونس علیه السلام
اعتقاد داشته باشد بحث سوم آنکه آنچه مولف میگوید که اکنون کجا باند اخ بر مقام خود است
و عین صدق میداو است زیرا که بعد از طی این مراحل کمال رد حدیث الحوض در حق صحابه

اعراب باقی نمی ماند بلکه مبدل بیقین میشود چه براء بن عازب هرگز بر اصول اهل حق مورد حدیث الحوض
نتواند شد و این امر برای اهل حدیث پر ظاهر است زیرا که از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروایات متعدده منقول
است که فرمود بدوزخ نخواهد رفت احدی از ایشان که زیر درخت خرما بیعت کردند چنانکه گذشت
و دیگر مناقب وی نیز در روایات معتبره منقول است پس بشهادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
جنتی است محال است که ملائکهٔ عذاب بروی مسلط شوند و اورا برای عذاب و عقوبت بسمت دوزخ
برند و اگر در معنی حدیث مذکور شرط صدور اعمال صالحه مثلا افزوده شود پس برای مقبولین
بسا فی امامیه نیز این حدیث علی الاطلاق منقبت نباشد و حالانکه متتبع کتب ایشان مثل
فهرست شیخ و خلاصه و تلخیص و تذکره و منهج المقال میداند که آخر علمای رجال امامیه مثل این
بزرگان در مناقب مقبولین خویش و توثیق و تعدیل آنها این امور را که فلانی در بیعة الرضوان
حاضر بوده و فلانی در جنگ بدر و فلان در احد شریک شده الی غیر ذلک مطلقا می آرند و قید اضافه نمیکنند
و نه حسن سیرت اورا تتبع می نمایند و حال آنکه مقبولین ایشان بروایت ابو سعید که فرات بن ابراهیم
در تفسیر آورده از صدق مسلوب شدند بلکه تصدیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم را نیز انکار نمودند
هستند تا باعمال صالحه دیگر چه رسد ملخص روایت آنکه هرگاه آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
و کونوا مع الصادقین نزول اجلال یافت حضرت بیاران خویش خطابا فرمود و گفت که این آیت
در حق کیست حضار الناس بودند که بجلال کبریائی الهی مارا علمی نیست مگر ابو دجانه گفت که جمیع اصحاب
تو باین صفت متصف اند و ایمان و تصدیق تو نموده اند حضرت تکذیب اش نمود و آیت را بذات مرتضوی
فرمود و وجه دلالت این روایت آنچه گفتیم از قسم بدیهیات اولیه است علاوه حال براء بن عازب از کتب
رجال اهل سنت خود معلوم است که خیلی متورع و متقی بوده و خوف و خشیت الهی بسیار داشت و استیلا یافته
اگر نظر بتواضع و هضم نفس احداث را بخود نسبت داده باشد عجب نیست آنفا گذشت که خود جناب
امیر با آنکه در خلافت خود براه صواب رفته سفر نمود احدثنا احداثا و تکسر میفرمود که از دست

قتنه ها نوبت بجهاد کفره و مشرکین رسید و مخلصین و متقلدین نحو در البیعه متکلم مع الغیر نیابت
احداث میکرد و معاذ الله که دامن سالک ش بلوث احداث مؤلف یعنی تبدیل و تغییر شرع و کفر
معنوی ملوث باشد و ازینجاست که در حق عارفین و واصلین نظم کرده اند شعر عشق با حادثت را برقع لبنیان
زدن نشتی اعمال را لوح و قلم داشتن را لیس ار عارف که از خرمن فیض صحبتها مرشدی کرم الله
وجهه خوشه ها برداشته اگر نسبت احداث بخود نماید بلکه ور در زبان باز دلیه نخواهد بود سحب
چهارم آنکه انتساب عیبی گناهی مخصوص بطرف خود موقوف بر اختصاص آن و اقتضای
اوقات است مثلا اگر فیما بین احباب سخن از آن سر رود که فلانی خیلی متقی و پرهیزگار است لیس او
می گوید استغفر الله من سخت گنهکارم و شما در التماس تورع و تقوی بمن حسن ظن دارید الی غیر ذلک
من العبارات و هرگاه سخن در تعریف عبادات و افعال حسنه جاری میشود که زید کمال عفت دارد
و در راه احسان کما ینبغی می سپارد و پای ثبات در معارک دشمنان فشرده و در جهاد کفره قصب السبق
سبق از امثال و اقران خود برده میگوید که من بانواع فسق و معاصی مبتلا باشم و در
نیم دلی مثل منی هم الکسابت و نادر الوجود می شمارند بلکه بهروش حقا میدانند و چون کلام در استعداد و علوم
و فضیلت و تبحر میکنند میگوید که من جاهل مطلق و حرف ناشناسم بلکه کند ذهنم اشم الی غیر ذلک با جمله
آنچه حضرت مؤلف گفته که این نمی باشد که گناهی مخصوص را بخود نسبت دهند درست نیست بلکه
میتوان گفت که این انتساب معاصی مخصوصه بجا مردم هم موقوف نیست پیش خالق الارض و السموات
و دانای نهان و آشکار نیز ارتکاب معاصی معینه را ابتدا از نسبت بخود مینمایند گو فاضل جامی در
کتب مطبوعه خویش مثال آنچه را از باب خوشامد معاذ الله پندارد و قابل مضحکه شمارد چه بینی که
جناب سید الساجدین حضرت امام زین العابدین در ادعیه صحیفه کامله که عند الامامیه زبور و انجیل
اهل بیت طاهرین است و قدر تفصیله فی صدر الاوراق میفرماید فقد ملک الشیطان عنانی
فی سوء الظن و ضعف الیقین و انی اشکو سوء مجاورته لی و طاعة نفسی له

واستعصمك من ملكته از این کلام هدایت وخلوص التیام صاف پیدا وهویدا است که
اعتقاد حضرت امام درباره خود آن بود که شیطان لعین عنان نفس مبارکش بالقبضه خویش گرفته
وبسبب مجاورتش آنجناب بمقرن حرمان بلکه ضعف یقین واذعان که راس جرم وخطا است گشته
اکنون حضرت مولف ارشاد فرماید که درین انتساب نسبت گناه مخصوص که بالاتر
از معاصی وحصول کبائر باشد هست یا نه واین در قسم اول باید شمرد یا قسم ثانی واگر این کلمات که وقت
تضرع وزاری بدرگاه باری عز وجل عرض کنند خارج از نابه النزاع گردانند یعنی که روبروی احباب خصوصا
کسانیکه درصدد مدح شخص باشند مذکور شود نیز از ما نحن فیه خارج خواهد بود چنانچه بو[illegible] یعنی از مجلس
پنجم شهید ثالث امید بانع نکته سنجان مبر بحث پنجم آنکه هرگاه جائز نیست که کدام گناه مخصوص
بغیر واقعی را بامنسوب بخود سازد خاصّة وقتیکه انتساب آن باغیار هم باشد پس بمه جرم که چنین حضرات
معصومین گناهی بخواهند را که درحقیقت بر تحقیق مولف بلسان شرع بر تغییر وتبدیل در دین که بلزوم
کفر معنوی است اطلاقش می باید بحضرت یونس علیه السلام چگونه نسبت داده اند چنانکه درموضع متعدده
دانستی کنون اگر مراد از احداث ترک اولی است کما یدل علیه ما ورد فی البحار پس اعتراض
حضرت مولف از اصل مقلوع ومقموع باشد والا کفر معنوی حضرت یونس کفر ظاهری وباطنی
کسانیکه درباره آنجناب چنین زبان درازی کرده اند لازم می آید معاذ الله من ذلک آمدم بر اینکه
چون حدیث درباره حضرت یونس علیه السلام مروی شده بنا بر ضرورت اعتقاد بعصمت انبیا
لامحاله بر ترک اولی محمول خواهد بود وهرگاه برای ابن حارث شرکا او بالاتفاق معصوم نیستند
حمل احداث بر ترک اولی وما یماثله ویقاربه لا معنی له جوابش هرچند از فصول سابقه بر[illegible] یافت
بعد اینکه فی الجمله تازگی داشته باشد آنکه اتفاق فریقین بر عصمت انبیا علیهم السلام بتمامه مقدار
کرده به الاشتراک خواهد بود وهو هنا لا یسمن ولا یغنی من جوع کما لا یخفی علی من طالع
کتب الاصول والفروع بلکه بر ناظرین کتب قوم مخفی نیست که هنوز علمای طائفه به امتناع صدور

صغیره از انبیا و ائمه سهوا با هم قیل و قال دارند و کسانیکه برین امتناع اقامت ادله می نمایند
مثل مقداد و مانند او علی بن حسن شدقم که در بحار مقبولیتش اشعار می رفته در سوالاتیکه نزد فاضل
عاملی فرستاده بر ان اعتراض میکند و میگوید اما الصغیرة فلوجهین اما اولا فلان السهو لیس
اختیاریا فلا یکلف ترکه فلا یعد الصغیرة معه معصیة وحینئذ فلا یصح اتباعه
ولا یجب نهیه ولا ینتفی فائدة البعثة واما ثانیا فلان حصول التنفر بوقوعها من
النبی والامام سهوا فی العبادة وغیرها ممنوع خصوصا مع عدم الکثرة
واما المباح فلان التنفر فیه بالسهو منه اشد بعدا فانه علی اطلاقه لیس
مما یعد قبیحا ولا نقصا فی عرف الناس عامة الی اخره علاوه قبل ازین گذشته که اگر فقط
ثبوت عصمت شخص باعث تاویل و توجیه باشد برای حضرات امامیه درباره توجیه و تاویل اقوال مهتدایان
خویش که اکثری ازانها مانند شیطان الطاق و غیر او باعتراف اکابر علمای قوم ملقب باین القاب بوده اند
و احادیث صحیحه حضرات ائمه معصومین در نکوهش و لعن آنها صدور یافته چه معضلات و مشکلات
که پیش نمی آید مع ذلک چون برای احاد مومنین هفتاد و هفتاد تاویل و توجیه باید کرد چنانچه در افادات
ملا محمد تقی مجلسی است اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بالخصوص حضار مشاهد عظیمه چرا ازین مهم
بی بهره باشند و چگونه درباره تاویل و توجیه در حق ایشان دریغ میباید کرد و بس هیچ باید اگر درین
مقام ضروری داعی است اینچنان نیست که معترض فهمید بحث ششم آنکه محتمل است که
بعضی از زلات و لمم از براء بن عازب و بعضی از احباب او از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
سرزده باشد و اورا بر زلات آن یکدو کس اطلاعی حاصل گشته باشد و آنها در وقت این قیل
و قال حاضر واقعه باشند ازینجهت بصیغه متکلم مع الغیر تعبیر نموده تا برحوبت نفس کم مشاهده
شرفه حاضر شدیم و بیعت رضوان کردیم فریفته نشوند و بر مدائح و محامد مردم فریب نخورند و
کلفت جواب برانها نیفتد ازین لازم نمی آید که اکثری از صحابه شریک در احداث باشند

هذا

وهذا الحمل حمل الكلام على الموضوع له فان صيغة المتكلم مع الغير كما يطلق على ثلثة فصاعدا يطلق على الاثنين حقيقة بالجملة از لفظ براء بن عازب ثابت نمیشود مگر آنکه بعضی از زلات و لوفی خلوص العبادات ازوی بعضی از رفقای وی که شریک بیعة الرضوان بودند صادر شده باشد مثل آنکه در اقامت صلوة و ایتای زکوة و صوم رمضان مبارک و ادای مناسک حج الی غیر ذلک من الواجبات البدنیة والمالیة والمرکب منهما بر خلاف عادت الشان در زمان سید انس و جان قصوری و فتوری رفته باشد آنرا بدین لفظ تعبیر کرده باشد پس ثابت نمی شود مگر عام "قد عرفت مرارا انه لا دلالة له على الخاص باحدى الدلالات الثلث" و ازینجا هم رفع شد آنچه حضرت مؤلف تطویل لاطائل بکار برده و گفته که الیسان این میگوید که من اثیم یا شارب الخمر زیرا که معنی قول براء بن عازب بیش ازین نیست که از ما زلتی و گناهی بوقوع آمده و کسی غصب خلافت و فورق معاش اهل بیت علیهم السلام الی غیر ذلک من المطاعن التی قررت الامامیة فی حق الخلفاء الراشدین کی لازم می آید با اینهمه در مقابله متشیعین میتوان گفت که صیغهٔ متکلم مع الغیر ازان قبیل است که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم لفظ انا لله معنا بر صورت حالیه عائد قوم که مداخلت تامه در علوم ادبیه داشتند بنا بر تعظیم خویش ارشاد نمود پس آنکه صدیق یا مرتضی را دران معیت دخلی باشد چنانچه حق تعالی جابجا در قرآن مجید صیغ جمع را در حق خویش تعظیما و اجلالا استعمال میفرماید و هر چند ملاحظهٔ این تقریر یا وصف لحاظ تواضع و کسر نفس درین مقام بعید بنماید چنانچه خود مؤلف در حاشیهٔ تنبیه اصل رسالهٔ خویش که از خانهٔ صدیق ایمانی منقول مهمانی بدست نبود فقاد و معلوم که بجهت کدام مصلحت طبع آن در طبع مؤلف تحسین گشته می فرماید بر کسیکه ادنی سلیقه در محاورات عرب دارد مخفی نیست که اعتذار بانکه از صیغهٔ متکلم مع الغیر فقط ذات خویش مراد گرفته است لا غیر قابل اصغا چه مقام مقام عظمت نمائی نیست که خود را بتعظیم ذکر کند بلکه مقام مقام فروتنی است کما لا یخفی بر ذلک الفضل انتهی لیکن این نکتهٔ دقیق و معنی عمیق مشتمل است که درین سلسله حضرت مؤلف با آن نرسید

وآن اینکه براء بن عازب را اختیار این صیغه اشاره بصدور زلات و ظلم خویش بتکرار مینماید و اشعار
میکند که آنچه از من تنها صادر شده زیادتی و بتکرار و کثرت گویا فعل چند کس بوده و این بکند در تواضع و کسر
نفس اول خواهد بود و نه منافی آن دعوی شرکت دیگران درین فعل هم لازم نیاید و این تاویل محض از
جانب خویش نگفته‌ام بلکه از تقریر مجلسی در بحار و مانند آن استنباط توان کرد والحمد لله علی ذلک
بحث پنجم آنکه شرکت حضرت عثمان در آنچه بعضی از عمال ذکر کرده‌اند و اهل تواریخ نقل آن نمایند
وقتی باشد که تدارک آن از ذی النورین بنهجی بثبوت نرسد و این قبل قال منجر مطاعن آنجناب بالخصوص
میشود اگر این فقرا در مقام باز کشائیم و جوابهای الحق که الزاماً و تحقیقاً نوشته‌اند تحریر نمائیم و بعض
نقضها بعضی از ناواقفان فن کلام که بنزد آنها برای ما سبکبار موصوف باشند برنگاریم از مقصود
اصلی و علت غائی این کتاب محروم مانیم لهذا آن را موقوف داشته بذکر ابحاث دیگر مشغول میشوم
بحث ششم آنکه در حال براء بن عازب چندین احتمال موجود است که تا مشخص شدن یکی از آنها پس بدون
ابطال جمیع احتمالات امر خلافت را درین بحث درج کردن خلاف قانون مناظره و مضا و لمصرحات
حضرت مؤلف است که جا بجا دعوی ابطال تقیه و تطهیر میکند بحث هفتم آنکه هرگاه براء بن عازب
از جمله عارفین حقوق اهل بیت و معتقدین خلافت بلا فصل امیر المؤمنین بود پس شرکت در احد
و بیعت خلفا مره بعد اخری نخواهد بود الا بتقیه و تقیه چون درین مقام بدلائل بسیار خاصه
بجهت تقلید و اتباع و اطاعت حضرات امام الائمه نزد شیعه از محسنات بود و تارکش بلا ریب
بحکم حضرات ائمه ما خارج از دائره تشیع و دین و ایمان است چنانچه تفسیر امام حسن عسکری نیز
بران گواه پس میباید که محل مزید عزت و افتخار باشد و چون حضرت مؤلف گفته که خوف و ترس
براء بن عازب ازین امر بجا بود پس میتوان گفت که بارک الله سخن معقول گفتی بلکه در تحقیقی سقفی
قدس سره که اشده درک چه ازین مقام بنیاد جمیع اعتراضات که تعلق این امور داشت بر باد داده
بیتی که چون تقیه مشتمل افضل عبادت حق قیوم و در گذشته ثواب قریب سبعه النساء محل الخ

این خوف و خطر باشد و لفظ کفر معنوی بر آن اطلاق باید اگر بر بعضی از زلات و لمم اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خوفی داشته باشند چه مستبعد باشد بحث دهم آنکه از نسبت احداث
که براء بن عازب بسوی خود کرده و او را از معتقدین حضرت امیر گمان برده از جماعه عارفین بحق اهل
بیت نبوی شمردن کما هو الظاهر دلیل این معنی است که حضرت فاروق را که او هم بر تصریحات
مؤلف نسبت احداث بخود ننموده از جمله عارفین و معتقدین گمان برند و این هر دو بزرگ را به سوی
واحد خیال کنند والحمد لله علی ذلک بحث یازدهم آنکه چون براء بن عازب درباره این
بیعت که از مستحبات و واجبات بود بجهت خوف و تقیه لفظ احداث ارشاد فرماید کما نص
المؤلف علی ذلک پس اینجا بعرض ثبوت میرسد که فقط اطلاق احداث بر ترک اولی نیست
بلکه بر واجبات نیز اطلاق میباید حیرانم که این تناقضات صریحه و تهافتات قبیحه بکدام وجه حضرت
حضرت مؤلف را پیش می آید و علتش جز این نیست که چون دست از دامن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
افتاده هستم حقیقی در هر مقام حیرانی آن در کنار وی نهاده و لکن عذاب الآخرة اشد و ابقی بحث
دوازدهم آنکه بعضی وضوح سر کلام مع الغیر آنست که این هر دو احداث بر یک وجه
باشد چنانچه بر اکثر ظاهر است و سابق مذکور میشود که این احداث لفظ تقیه از واجبات
بود پس میباید که اکثر از اصحاب بعد شدند یافته نیز از مستحبات باشد که علتش چیز دیگر باشد کما یشعر الیها
الاشاره مرارا فما سبق بل صرحت به فی مواضع فلیتدبر بحث سیزدهم آنکه ضرورت سابقه
ولاحقه کما هو مذکور جا مقتضی آنست که بعدیت را در تمام مراتب بعدیت متصله حمل کنند و بعضی اهل
هرگز نه بعضی بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از اهل دنیا نامند چه جای آنکه از غاصبین خلافت و محرفین
دین متین و محرفین قرآن مبین از زمره معاندین اعتقاد نمایند فاعتبروا یا اولی الابصار بحث
چهاردهم آنکه بحکم جناب مؤلف بتقلید جیلانی الامید در فتح السبل معلوم شد که صحابه را جز امر خلافت
با علی بن ابیطالب خلافی نبود و از اینجا هم ثابت میشود که اصحاب ثلاثه در اعتقاد توحید باری

عزوجل و نبوت حضرت خاتم النبیین و معاد و مبدء است هستند باقی ماند غصب حقوق اهل بیت و [illegible]
بذلك پس چون درین رساله همه مزخرف و واهی برآمد ثابت شد که بهتان عظیم بود ثم الحمد لله علی ذلك

بحث پانزدهم آنکه انچه خدام مولف در حمل این احداث بر خلیفه ثالث و صحابه اعتراضات
کرده و ملخص آن اینست که جواهر الفاظ حدیث براء بن عازب آنرا متحمل نیست چه بعد سیصد ان همه را
بر سر و چشم گذاشته می گوید که اکنون احداث معاذ الله بخلفای راشدین یا جفاة اعراب و ضعفاء مسلمین
منسوب خواهد شد یا بر ذمه مقبولین اهل تشیع خواهد افتاد و چون بعنایت سبحانی و تائید
آسمانی امر اول باطل است ثانی یا ثالث البته متعین خواهد بود و وجه بطلان آنکه نزد سواد اعظم از ثقات
احدثنا و تحدثون همان احداث و نسبت فاعلی همراه است که در حدیث الحوض واقع است پس چون حدیث
الحوض هیچگونه بر خلفا بر اصول اهل حق و اهل تشیع کما سیجیء مفصلا منطبق نیست اینهم منطبق نباشد
و هو المطلوب بعد ازین حضرت مولف را اختیار کلی است خواه حدیث براء بن عازب را بر جفاة
اعراب تطبیق بدهد و در تاویل قیود حدیث مذکور باب تسویل گشاید یا بکمال طیب خاطر بمقبولین خود
منطبق گرداند و ان شاء الله تعالی عنقریب در مسلک ثانی و دلایل این امر اخیر مسامع امامیه را منخراش شد
بلکه نمک بر جراحات ایشان می باشد و بحمد الله که بدین تمهید ان این معضلات وارد نمی شود
زیرا که احداث را در کفر معنوی حصر میکنیم بخلاف مولف کما عرفت مفصلا فتدبر و تشکر

بحث شانزدهم آنکه اینهمه احادیث را گرد آوردن و دعوی آن نمودن که برای احداث
خلفای راشدین جمع این هر سه حدیث بهتر از هزار دلیل است حضرت مولف را بتقریری که انفا
گذشت مضرت دارد زیرا که چون هر دو حدیث لاحق راجع بحدیث سابق باشد کما نص علیه السلام
مراد او آن اصول فریقین بر خلفای ثلاثه سلمین بهیچ وجه منطبق نیست پس غیر از جفاة اعراب
یا مقبولین شیعه از زمره اصحاب محلی برای آن قرار نخواهد یافت کما عرفت مجملا و ستعرف مفصلا
ان شاء الله تعالی مبر اهل السنة و هیچ مخفی نیست که چون باظهار مولف این دلیل که سراسر

عیش نیست بهتر از هزار دلیل باشد پس حال سایر اوله بلکه الضین امام اعظم شاخ بهم راجع باشد
این کتاب بهمت وضوح میباید والحق را منتهی تحتشم الطالب آن نمی به بحیث بقیه سهم آنکه
هر چند حضرت مؤلف در اطلاق لفظ روافض در حق خود و سائر صاحبین خود معنی تعریض قصد کرده
لکن الله تعالی اجری الحق علی لسانه حیث یلزمهم مما اطلقه فی شأنهم ما لا بعد واثباته والقائه بتفصیل سهام
وتحقیق مقام آنکه جامع تفسیر حضرت امام حسن عسکری در وضع بگردن راوی یعنی ابو الفضل بن شاذان
بن جبرئیل بن اسمعیل ... در ذیل تفسیر کریمه بلی من کسب سیئة واحاطت به
خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون میگوید قال الصادق علیه السلام ان
عمار الدهنی شهد یوماً عند ابن ابی لیلی قاضی الکوفة بشهادة فقال له القاضی قم
یا عمار فقد عرفناک لا نقبل شهادتک لانک رافضی فقام عمار وقد ارتعدت
فرائصه واستفرغه البکاء فقال له ابن ابی لیلی انت رجل من اهل العلم والحدیث ان کان
یسوءک ان یقال لک رافضی فتبرأ من الرفض فانت من اخواننا فقال له عمار
یا هذا ما ذهبت والله حیث ذهبت ولکن بکیت علیک وعلیّ اما بکائی علی
نفسی فانک نسبتنی الی رتبة شریفة لست من اهلها زعمت انی رافضی ویحک
لقد حدثنی الصادق علیه السلام ان اول من سمی الرافضة السحرة الذین لما شاهدوا
آیة موسی فی عصاه آمنوا به واتبعوه ورفضوا امر فرعون واستسلموا لکل ما نزل
بهم فسماهم الفرعون الرافضة لما رفضوا دینه فالرافضی من رفض کل
ما کره الله وفعل کل ما امره الله فاین فی الزمان مثل هذا فانما بکیت علی نفسی
خشیة ان یطلع الله تعالی علی قلبی وقد تلقبت هذا الاسم الشریف علی نفسی فیعاقبنی
ربی عز وجل ویقول یا عمار اکنت رافضاً للاباطیل عاملاً للطاعات کما
قال لک فیکون ذلک مقصراً لی عن الدرجات ان سامحنی وموجباً لشدید

العقاب على ان نافسني الا ان يتداركني موالي بشفاعتهم واما بكاؤ
عليك فلعظم كذبك في تسميتي بغير اسمي وشفقتي الشديدة عليك من عذاب
الله ان صرفت اشرف الاسماء الى ان جعلته من ارذلها كيف يصبر بدنك على
عذاب كلمتك فقال الصادق عليه السلام لو ان على عمار من الذنوب ما هو اعظم
من السموات والارضين لمحيت عنه بهذه الكلمات وانها لتزيد في حسناته
عند ربه عز وجل حتى يجعل كل خردل منها اعظم من الدنيا الف مرة انتهى

یعنی روزی بخدمت امام صادق حکایت عمار دهنی بذروه عرض رسانیدند که قاضی کوفه یعنی ابن
ابی لیلی شهادت ورا قبول نکرد و گفت که تو مذهب رفض داری پس لرزه براندامش افتاد و گریه
زاری آغاز نهاد قاضی خطاب نمود که اگر ترا نام رفض بد می آید باید که بمقتضای علم و عمل تو کهی
و از برادران هاشمی عمار گفت گریه من بدین جهت نیست بلکه برای تو و برای نفس خود است جهة
اول آنکه از حدیث صادق علیه السلام معلوم شده که این لقب بر کسی است که از جمیع مناهی الهی
دست شوید و جمیع اوامر وی بجا آرد و ازینجاست که اول این لقب بر ساحره فرعون و قبطی
که ایمان آوردند بعد مشاهده اعجاز موسی علیه السلام از دین فرعون رجوع کردند مقرر شد لیکن
خود را لایق این لقب مبارک نمی یابم اگر برین لقب سکوت کنم خوف آنست که در قیامت
درجات مرا کمتر شود یا بعذاب الهی گرفتار آیم و گریه من برای تو بجهت دروغگویی تو در من نسبت شفقت
است که اشرف القاب را ازدل آن قرار دادی چگونه بدن تو بر عذاب این گناه صبر تواند امام
صادق فرمود که اگر گناهان عمار از آسمانها و زمینها زیاده تر بودی ببرکت این کلمات محو گشتی
و در روز قیامت حسنات عمار چندان مرتبت خواهد یافت که هر یک دانه آن را هزار بار از دنیا بزرگتر خواهد
کرد انتهی مفاده و ازینجا حال مؤلف و اکابر علمای او که بنا بر استحصال این لقب بر سنیان
می شوند و خود را از آن دور دور می کشند کما سیجیء ان شاء الله تعالی بوضوح می پیوندد

حالیا بلخص بلکہ در روایت و حدیث جناب خاتم المرسلین بخطاب خاتم خلفاء الراشدین در باب
رفضہ فرمودہ از کتب الملحق باید شنید کہ قومی پیدا شوند و اصحاب مرا بد گویند و در جمعہ و جماعت حاضر
نشوند لقب آنہا رافضہ باشد باید کہ ایشان را بجزای اعمال شان رسانی و عقوبت یابند بدیہیات اولیہ
روشن میشود کہ حق بجانب اہل سنت است کہ این لقب را از بدترین القاب و اہل آن را بمقتضای احادیث
بلکہ آیات قرآنی نیز اخس افراد کائنات دانند زیرا کہ حضرت زید شہید کہ در تقدس و تورع
ایشان شکی نیست و شیخ مفید در ارشاد و دیگران در غیر آن بمناقب جلیلہ آن بزرگ رطب
اللسان اند این لقب مبارک را در حق اکابر امامیہ باظہار محدثین فریقین علی رؤس الناس بزبان
آوردہ در اینجا بر کلام صاحب مجمع البحرین و مطلع النیرین و مانند او اکتفا مینمایم کہ استیعاب شواہد
ادلہ بجہت کثرت متعذر است وهو هذا في الحديث ذكر الرافضة والرافضي وهو فرقة
من الشيعة رفضوا زيد بن علي عليه السلام حين نهاهم عن الطعن في الصحابة فلما
عرفوا مقالته وانه لا يتبرى من الشيخين رفضوه ثم استعملوا هذا اللقب في كل من غلا في
هذا المذهب واحل الطعن في الصحابة انتهى وازینجا خیال مؤلف در بعضے از اوراق کہ از تبیین مشتمل
صدیق ایمانی او بہم رسیدہ یعنی امثال این احادیث کہ در کتب سنیان در مذمت روافض مرویست
مجعول و موضوع الشان است زیرا کہ لفظ روافض و رافضہ محاورہ مستحدثہ است کہ در زمان زید
شہید واقع شد انتہی ہمراہ حدیث عمار و ہمی کہ در تفسیر امام حسن عسکری روایت نمودہ اند غلط
بر آمد زیرا کہ مراد از لفظ حدیث کہ در عبارت مجمع البحرین واقع شدہ اگر احادیث پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کما ہو المتبادر عند الاطلاق فہو نص فی المقصود و اگر احادیث حضرات
ائمہ ہدی است فہو ایضا یستلزم المطلوب مگر ندیدہ کہ اصول اربع بلکہ اربعمایہ در ہزار خبر مشہور
صریح ثابت کردہ بلکہ ابواب و فصول مرتبہ منعقد کردہ اند کہ جداول علوم این متبحرین بہان بحر محیط
منتہی میشوند کما قال اللہ تعالی فانفجرت منہ اثنتا عشرۃ عینا و بعضی از کلمات کتاب شیعہ در

صدر این اوراق در مبنا بگذشته و بعضی از مسلک ثانی خواهی شنید انشاء الله سبحانه پس
بدون کفر فرقه روافض را احادیث آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که اخبار از غیب بود چنانکه گذشت چگونه این
حضرات حکایات آنها بیان نموده باشند چنانکه آنها باعث تکفیر ایشان بودن و آنچه الحق لست ادرک باین خبر
علمی بکنند شده اند و علی ای تقدیر مراد ازین کفر قدح روافض است که ابو الفضل در بابی چنانچه عبارت او
تقریر کرده و چون شق ثانی باطل است اهل تشیع باشد اما ابطال ثانی پس از آنکه مستلزم نیابت
حضرت زید شهید است که شهادت و مقبولیت بلکه رستگاری هزاران کس از گناهگاران شیعه
او در تصانیف این علم و مجالس المومنین تصریح واقع شده پس چه باید گفت که قدح روافض از حاذ
سید الرسل مروی یافته و بعض تلقیب فرمایند اثنا عشریه باین لقب بزبان حضرت زید شهید
ظاهر شده نور اعجاز نبوی تافته و سلب رفض از اثنا عشریه کردن بدگوئی ملازمین پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم خصوصا شیخین نمودن از قبیل السلاخ و اثبات است پس معنی قول حضرت زید رفضتمونی
فانتم الروافض همین است که چون شما صاحب این پیغمبر خدا را ثواب پندارید و بجهت عدم تبری من از
ایشان بیعت مرا گذاشتید پس لامحاله همان فرقه هستید که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بظهور
آنها خبر داده و مذمت و قبائح آنها یاد فرموده علاوه عقل رزین که تجویز این معنی تواند کرد که حضرت
النبیین رافضی را که بدگوی اصحاب است بنیکی یاد فرماید و موید همین است حدیث آخر که در
کتاب جامع الاخبار مرویست و مضمونش اینست که هر کس که مرا بد گوید او را قتل کنید و هر که اصحاب
مرا بد گوید او را تازیانه زنید و مثل این حدیث خصوصیتی بکتاب مذکور ندارد بلکه صحیفه رضوی بذکر مانند
آن مزین گشته کما صرح به محمد بن ابی زید بن عرب شاه العلوی الوراعینی فی تصانیفه پس اشتغال که اجمع
اهل حق از جناب مصطفوی صلی الله علیه وآله وسلم بخطاب مرتضوی در ذم روافض روایت کرده اند
و تقدم معرفته من قبیل تعیین حق و صواب روایات مدح ایشان مستلزم عقوبت و عذاب بجهد العلماء
لشکر جناب امیر المومنین بمقتضای امر خاتم المرسلین صلعم در ایام خلافت خویش مهما امکن تجاوز

اعمال موجد این مذهب و اتباع او کوشش فرمود نظر بر روایات فریقین گفتگو درین است که آیا آن
شقی را بعد تهدید باحراق جلا نمود یا بآتش سوخت فاضل کشمیری در جلد اول نزهه دعوی اجماع نا
شده و گفته که در کتب معتبره سنی و شیعه تصریح است که حضرت امیر المومنین عبد الله بن سبا را با اشیاعش
او را بآتش سوخت و برین دعوی شواهد ذکر کرده که در اثنا آن واقع است فقیل انهم طائفة
من الروافض السبائية ادعوا ان عليا رضي الله عنه اله وكان رئيسهم عبد الله
بن سبا وكان يهوديا فاحرقهم انتهى مختصرا بستر از کتب خویش مثل کشی و غیره ثابت
کرده که حضرت امیر آن ملعون و اتباع او را بجهت انکار توبه از مقالات خود شان احراق فرمود چون
انیمقدار و هن نشین سامعین و ناظرین شد حالا باید دو سه حرف از کلام مجلسی در تذکرة الائمه ذیل
احوال حضرت زید شهید باید شنید تا در اجتبا مقوله صاحب مجمع البحرین هر یکی را اطمینان قلب رو
دهد و الغرض که فاضل مجلسی را در ان مقام پیش آمده بلکه کلام او متناقض گردیده بر همه کس
وضوح باید و آن کلام اینست بدانکه اهل کوفه حیله منافقین بودند و دعوی تشیع میکردند و با حضرت
امیر المومنین و امام حسن و امام حسین آن ماجراها کردند که شنیده اید و آن ملاعین دشمنی بنی امیه نیز
بوده اند هر چند خواستند که بر ایشان خروج کنند نتوانستند و رئیس نداشتند آخر بمجلس زید
[illegible] بیکبار از شیعیان رفتند و گفتند که شما میدانید که امر بالمعروف واجب است و این ظلم
که بنی امیه کرده اند و ما را از خلق بر آورده اند این فرض عین است که بر ایشان خروج کنیم و اگر خروج
نکنیم کافر باشیم قومی از شیعه فریب خوردند غرض ایشان آن بود که ایشان اهل بیت را بطرف
کشند حیله رفته پیش زید و چندان الحاح کردند که زید رغبت کرد در خروج با وجود آنکه حضرت
سجاد با او گفته بود که مبادا خروج کنی که سید ام کاری نمی سازی و ترا میکشند و بکناسه کوفه بردار
میکشند کوفیان با تو یاری نخواهند کرد و این کار بتو تمام نمی شود و از توفیق اولاد عباس ان
قبول نکرد و مردمان وا نگذاشتند و برین داشتند ازین زنان و مردان نا بکار

سوار و پیاده با وی سوگند خوردند چون زید خروج کرد و با آن لشکر بدر جامع کوفه رسید جمله زید را
تنها گذاشتند و گریختند مگر قلیلی چون زید آن حال دید گفت رفضونی یعنی مرا گذاشتند و رها کردند از آن روز
شیعه برافضی موسوم شد انتهی قدر الضرورة من کلامه لتایید قول صاحب مجمع البحرین و ازین مقام
عاقل یلمعی را بشارتی تازه بدست آید که اکابر امامیه قدیما و حدیثا می گفته اند که کوفیه همیشه شیعیان
بودند و کوفی الاصل بودن دلیل تشیع است و هرگاه محبت و ولایت ائمه را عرض کرده بودند
غیر از کوفیه اختیار نکردند چنانچه از مجالس و غیر آن واضح است و خود ملا مجلسی در رساله تحفة الزائر
گفته که در حدیث معتبر از حضرت صادق منقول است که حق تعالی عرض کرد ولایت ما را بر اهل شهرها
پس قبول نکردند مگر اهل کوفه و در حدیث معتبر از امام حسن منقول است که بقدر جای پا در کوفه نزد
من بهتر است دوست میدارم از خانه که در مدینه داشته باشم و در حدیث معتبر از صادق علیه السلام
منقول است که ستون پنجم یعنی از ستونهای مسجد کوفه مقام جبرئیل است انتهی بلفظه و ازین قسم
احادیث بسیار در تصانیف او از حضرات ائمه عالمین ما کان و یکون مندرج است چون ملا مجلسی خود
حکم بنفاق جمیع اهل کوفه کرده چنانچه از عبارت تذکره و انتهی التنبیه بدرجه ثبوت رسید که شیعیان
منافقین اند و معلوم شد که مثل سائر اهل السنة اهل حق که هرکرا از شیعه گفتیم منافق برآید مبنی بر
تعصب نیست و اگر خدای عز و جل میخواهد ادله دیگر بر نفاق اکابر این قوم که بنیاد مذهب رفض
را در ابتدا مؤسس کردند در خاتمه مسلک ثانی خواهی دید افسوس که قلوب اهل نفاق ازین قدرها
حصه متاثر نمی شود و هنوز دعوی مزید ولای اهل بیت ورد زبان میگردد و فنای حدیث بعده تو منافق
و از سوانح این فصل است آنچه در کتب اخبار ایشان بتاویل توریه و تقیه مروی شده که روزی بعضی از اهل
رو بروی امام صادق علیه السلام یکی از شیعه گفت که در حق عشره مبشره چه اعتقاد داری اظهار
نمود که ایشان را بنیکی یاد میکنم سائل گفت من ترا بجهت بغض صحابه رافضی می پنداشتم شیعی جواب
داد که لعنت خدا بر کسی باد که احدی را از اصحاب دشمن دارد و هرکه با عشره مبشره سوء ظن بهم رساند

لعنت خدا و تمامی ملائکه و بنی آدم بروی باشد الخ و هرچند جامع تفسیر امام حسن عسکری هم ازین قسم
روایات آورده لیکن تاویلاتش نیز وارد کرده لیکن واضح شد که تغیر امامیه و چین بر جبین افگندن و گریه
فروختن از استماع این لقب مبارک که از قدیم الایام نزد حضرات ائمه نیز بانبساط تمام مذکور میشد و آمد
بدتر از دشنام مادر و خواهر دانستن نیز جهل و یا تجاهل اکابر شیعه دلالت دارد چون کتب قوم برین فواید
جلیله و عواید جزیله مشتمل است میخواهند که بدست اهل حق بعاریت هم ندهند از وصایای فاضل مجلسی
است که کتاب حدیث را هرگز بسنی نباید داد و بحمد الله که هرچند در اخفای مطالب سعی افزون تقدیر ساعی
فائده بران مترتب نمی شود و ناموس تحقیق اکابر قوم برباد میرود و ازینجا کالشمس فی رابعة النهار
آشکار است که افادات فاضل طبرسی یعنی حسن بن علی صاحب کامل بهائی که آب در چشم ندارد اشتعال و
عصبیت بر بصر بصیرت گذاشته از جنس مضحکات و خرافات بلکه ضرطات بعیر و فسوات حمیر است حیث
قال ما بهر وقت که اهل سنت امامیه را رافضی خوانند شیعه ایشان را رافضی خوانند و چند لقب دیگر
زیاده کنند اول خارجی دوم ناصبی سوم یزیدی چهارم جبری پنجم مشبه ششم منافق هفتم مروانی هشتم
قدری نهم دشمن اهلبیت یا ظالم آل محمد دهم حطب جهنم یا مانند آن انتهی بلفظه خدا را انصاف
فرمایند که تلقیب اهل سنت بلقب رافضی بکدام معنی ازین هردو ممکن است هیهات ره تعصب
مانع از حق بینی و حق گوئی شده و عداوت و عناد اصحاب امجاد علمای شیعین بلکه اکابر ایشان را
چنانچه بر ناظرین مجالس المؤمنین پوشیده نیست از کجا بکجا برده چون قاضی کوفه عمار را رافضی گوید
آن بیچاره از راه انصاف نزد جناب امیر بردی معاذ الله حقیقة کسی لایق این اسم نیست آرد و قاضی اجابت
تبدیل این نام و کسر شان این لقب مستوجب جهنم اعتقاد کنند حشر فاضل طبرسی و اتباع و اشیاع او که
اهل سنت را رافضی گویند غیر از یزید و شمر و عبید الله زیاد بدگهر بکدام کس خواهد بود سیده و چون
وبال مرهم هذا والله عزیز ذو انتقام اما نسبت خروج و نصب چون الیش آنکه از کتب سیر و تفسیر
در مقالات اهل عالم کما سبقت الیها الاشارة فی صدر هذه العجالة ظاهر و باهر است که

خارجی کسی است که با عثمان ذی النورین و ام المؤمنین عایشه صدیقه و حضرت ابو الحسنین معادی باشد
همچنین در عقاید دیگر که تعلق با الهیات و مانند آن دارد مثل انکار حوض و رویت و بودن سورهٔ یوسف
از قرآن مجید بجهت حکایت عشق زلیخا مخالف اهل سنت باشند و ناصبی شخصی است که با اهل بیت نبوی
و ذریت مرتضوی من حیث الاعتقاد دشمن بود و در ریختن خون ایشان حلال داند و در بدگوئی ایشان
دقیقه فرو نگذارد یا با شیعیان ایشان از جهت تقیا و محبت با ایشان نه از جهت مال و منال
دنیا عداوت بهم رساند و علامی تقیه مذهب اهل سنت از همه الوات منزه و واقع شده نه آنکه
تنزه ایشان از امور سابقه مثل بدیهیات اولیه است اما تنزه ایشان از عداوت شیعه من الحیثیة
المذکورة التی یدل علیها البصر و آیاتهم الموضوعة کما لا یخفی علی من طالع التزنهم للکشیر فهو ایضاً
کذلک زیرا که قدیما و حدیثا طائفه متشیعین را درین نسبت تکذیب میکنند و تشبیه ابلیس و شیطان لعین
می نمایند چنانچه تصانیف امام شمس الدین ذهبی و منهاج شیخ الاسلام ابو العباس و صواعق محرقه ابن حجر
هیثمی مکی و صواقع خواجه نصر الله کابلی و تحفه علامه دهلوی رحمة الله علیهم اجمعین برین گواه است و کفی
بالله شهیدا و اگر با اینهمه طهارت ذیل اختلاج قلب اهل وسوسه زوال نپذیرد پس ما بهمه فرق
مذکوره از روافض و خوارج و نواصب بهر دو معنی لعن میکنیم با شما لعن اینها کنید و با ایشان بگوئید لیکن از شما
این لعن بهر او رباب فضه امکانی ندارد لما مر و جهیع ذلک است که حال ما سیه در محبت و مودت
اهل بیت بر بینید و آنچه از اساطین این مذهب در باره اهل بیت علیهم السلام صدور یافته بو عا
و ذهن نشین بر دمی مخفی نیست که انتساب خروج و نصب با ایشان بهتان است کما لا یخفی
علی من تتبع کتب القوم و قد علمت سر و سرا و تحقیق این بحث را که ناصبی در حقیقت کیست
در رد کتاب مطبوع مجتهد جائسی مفصل تر ازین نو ستادم چنانچه بر ناظرین پوشیده نیست

اما اطلاق لفظ یزیدی پس اگر از انست که اهل حق معتقد استحقاق خلافت حقه
او می باشند پس بطلان آن از شرح عقاید نسفی و شرح مقاصد و صواعق محرقه و مانند آن ظاهر

اتفاق علمای اہل حق بر فسق او ست بلی کلام در ینست کہ او کافر شد یا نہ بسیاری تکفیر او کنند
و بسیاری توقف نمایند و جمعی بفسق او قائل شوند و از ینجاست کہ علم الہدی امامیہ اجماع ہمہ کس بر عدم ضلالت
و استحقاق او در شافی نقل میکند و قد نقل فی البحار الضابس در اطلاق لفظ یزیدی بر اہل
سنت تکذیب علم الہدی لازم می آید فاختر ایہما شئت و اگر وجہش آنست کہ بعضی ازقدما
بیعت او کردند و بعضی از مناصب شریعہ از نواب او یافتند باز انعزال اختیار کردند پس بعد از
تسلیم بیعت و مانند آن لایق تر آنست کہ این لفظ برای حضرات شیعین اطلاق یابد زیرا کہ بر طبق
روایات مجلسی در بحار و دیگر کتب معتمدہ فرزند ارجمند مرتضوی کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
جمع اسم وکنیت خود را در حق وی تجویز فرمودہ و بسیار از مناقبش در کتب ایشان مرویست
و بیعت نمودہ از دعوت شہید کربلا صریح اغماض کردہ بکمال طیب خاطر نزد یزید رفتہ بلفظ امیر المومنین او را
بار بار یاد فرمودہ لکوک دراہم و امتعہ نفیسہ ازو تحصیل نمودہ اما اطلاق جبری
پس حاشا کہ اہل سنت متصف بآن باشند بلکہ اسفار و مجلدات معتمدہ کلامیہ ایشان بر ابطال
مذہب جبریہ دلیلی است روشن مگر خفاش منشان جعل سیرت را علاجی نمی توان کرد بلی این لقب در
حق امامیہ سزاوار است کہ حدیث طینت را بجہت حسن سیرت معتقد اند بکمال و گویند کہ
عبادات اہل سنت بجانب ما باز می گردد و گناہان ما در اعمال سنیان محسوب میشود و ہل ہذا
الا جبر صریح و ظلم قبیح الی غیر ذلک من الروایات و الاعتقادات الفاسدۃ اما اطلاق
لفظ مشبہ پس آنہم دربارہ قدمای امامیہ حقیقۃ و متاخرین ایشان بعلت و اشربوا فی
قلوبہم العجل احری و الیق باشند زیرا کہ پیشوایان ایشان یا شند مثل ہشامین و شیطان الطاق حضرت
جل مجدہ را بجسم بمعنی ابعاد ثلثہ وصف میکنند و بجید شبر تمامی جسم او را تعالی عما یقول الظالمون
علوا کبیرا بپیمایش میپیمایند و اعلای او مجوف و اسفل او خالی و کذا الکفر اسیرہ مند و بر این ہمہ کفریات کتب
اصول ایشان مثل کلینی و غیرہ دلالت تام دارد و لعن کردن ائمہ علیہم السلام بعبد استماع

این خرافات ادل دلیل برآنست که کسی برایشان تهمتی نهاده بخلاف سلف صالحین اهل سنت
که در حدیث وتفسیر وفقه پیشوایان ایشان بوده اند زیرا که منتهای عقاید بعضی از ایشان آنست که می
گویند که لفظ ید وعین وجنب که در قرآن وحدیث برای حق تعالی اطلاق شده معتقد آن هستیم و
تاویلش نمیکنیم وبلا کیف میدانیم نه مثل دست وجنب خود اعتقاد میداریم چنانچه حضرت میرزا محمد کشمیری بتصحیح
این عقاید ستایش ومدحت ایشان نموده اند امید هست فاین هذا من ذاک اما لفظ منافق که ظاهرش
چیزی دیگر وباطنش چیزی دیگر است اسم این مسمیٰ است که علی الاطلاق غیر از امامیه که در تقیه ونفاق
بسر میبرند واهیچ معنی صحیح در ایمان ایشان است بلکسی فی من کسی هستند و میشود یخادعون الله والذین
آمنوا وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون اما لفظ مروانی پس بعینه بدستور
لفظ یزیدی است چه شق اول صحیح مخالف تصریحات محققین ایشان است ودر شق ثانی چرا هم
که درباره جناب امام زین العابدین که با سلاله مروانیان بیعت فرموده بلکه ابتدا عا
آنها بیعت را مقدم داشته چه لفظ خواهند گفت معاذ الله من ذلک تا آنجا ماند قدری و دشمن اهلبیت
وحطب جهنم اینهم از خصائص حضرات امامیه وخوارج ونواصب خذلهم الله اجمعین است اهل سنت را ازین هم نصیب نیست فی
ذلک زیرا که در احادیث فریقین قدریه را مجوس امت گفته اند ومجوس تعدد خالق قائل اند ومیگویند که
خالق خیر یزدانست وخالق شر اهرمن چنانکه امامیه خالق جواهر خداتعالی میدانند وبنی نوع
انسان بلکه هر سگ وخوک را خالق اعراض اعتقاد میکنند وچون بسیاری را از اولاد امجاد پیغمبر صلی
الله علیه وآله وسلم دشمن دارند ودر حق خلاصه اهل بیت آنچنان روایت کنند که نواصب وخوارج
هم شرمنده باشند ونیز باعتراف مجلسی در لوامع وتذکره خلفای جور از امامیه بوده اند پس ناچار هم
حطب جهنم باشند وهم دشمن اهل بیت اینست حال اکابر علمای قوم که مطاعن ایشان همین است هیچ
پوچ وباد بهوا بلکه در بی ثباتی مثل نقش بر آب مانند نمایش سراب آنچه علی ذلک انجه مطاعن اهل حق
بر روایات خود هم فراهم می آرند بدلالت اصول شان نیست ونابود میگردد وبعد ازین خرافات

که حالش دانستی فاضل طبری مذکور گفته که اگر جمله اهل عالم جمع شوند و خواهند که بر شیعه جرمی و
خطیئتی اثبات کنند نتوانند کرد الا که گویند ایشان ابوبکر را خلیفه نه دانند یا از خلافت او تبرا میکنند
انتهی مقاله سبحان الله با اینهمه عیوب خانگیها فاضل طبری مقتدای طائفه درین عبارت چنانکه ظاهر است
دعوی عصمت برای شیعه میکند ازینجا معلوم توان کرد که عصمت از خصائص انبیا و ائمه و سیدة
النساء زهرا نبوده فلیضحکوا قلیلا و هذه من جملة المطائبات هرگاه معنی رفض و مصداق آن
بادله قاطعه متحقق شد و بحجج ساطعه ثابت گردید که جز حضرات امامیه کسی ملقب باین خطاب مستطاب
نمی تواند شد پس اگر من بعد امامیه را هر جا بهمین لقب یاد کنم عین حق و صواب است و اگر مولف و دیگر متشیعین
بملاحظه آن در تشنیع فقیر کوشند و شکر ریزی را گذاشته سر که فروشند خلاف رای اولی الالباب
لیکن چون این بزرگان این لقب را بدتر از دشنام مادر و خواهر میدانند لهذا فقیر را در تحریر
این جزء که از هفتاد و در گذشته کلیة از آن اجتناب لا ان فلتة اللسان بمنزلة اقدام الاقلام
لیس و اخلاقی الحسنا بحث هجدهم آنکه حکم باینمعنی که بیعة الرضوان مقید بشر و طیست سعی
اکابر خود را در باره معتقدین خویش بر باد دادن و بر اکابر قوم خویش نام حماقت و سفاهت
نهادن چنانچه قبل ازین اشعاری بران رفته و بر تقدیر اشتراط می بایست که علمای شیعه تتبع افعال
و اقوال شان می پرداختند که دلالت بر حسن سیرت و انقطاع آنها بسوی اهل البیت میکند و در تعدیل
و توثیق اکتفا برین نمیساختند و مناط عدالت و وثاقت این اعمال را نمی گردانیدند از گفتن این
امور که فلانی در جنگ بدر حاضر شده و فلانی در بیعة الرضوان چه میگشاید کما لا یخفی بحث
نوزدهم آنکه اگر نواصب خذلهم الله گویند که ما در باره ائمه بحجت دلالت عبارات ادعیه
صحیفه اهل البیت و مانند آن معاصی شان اعتقاد داریم و این بزرگان را معاذ الله عاصی می شماریم
گفته مولف را صواب رفته باشد اعوذ بالله من ذلک و اتوب الیه من المهالک فانا لا نفی
حقهم معنی ما حکی فی التنزیل عن مالک قال الفاضل المجتهد

الحکیم هداه الله تعالی الی صراط المستقیم و مستتر مباد که این اعتراف احداث فقط
از ابن عباس رضی الله عنه نشده است بلکه جناب فاروق اعظم خود معترف بوده اند در بخاری فی باب
هجرة النبی و اصحابه الی المدینه حدیث طویلی از ابی برده بن ابی موسی الاشعری نقل کرده که آخرش این است
وَالَّذِي نَفْسُ عُمَرَ بِيَدِهِ وَدِدْتُ أَنَّ ذَلِكَ بَرَدَ لَنَا وَأَنَّ كُلَّ شَيْءٍ عَمِلْنَاهُ بَعْدَهُ
نَجَوْنَا مِنْهُ كَفَافًا رَأْسًا بِرَأْسٍ فَقَالَ إِنَّ أَبَاكَ وَاللهِ خَيْرٌ مِنْ أَبِي و وجه دلالت این حدیث
بر آنچه گذارش داده شد پوشیده نیست چه بر ظاهر است که اهل سنت را نازش بر عدل و ورع و تقای
عمری است و اعمال خیر از تکثیر مسلمانان و فتح بلاد و مالش کفار و ترویج دین آن قدر بالا از دست شان شده
که متون تواریخ اهل سنت از آن مشحون است پس برای غصب خلافت و مایه هر کدام گناه بزرگ صادر شده
که سوگند بخدا یاد کرده تمنای نجات کفاف راساً برأس داشتند و عدم حبط اعمال زمان سعادت
توامان نبوی را چنانکه از جمله بردلنا ظاهر است مغتنم می پنداشتند و اگر گویند که عمل حضوری
جناب رسالتمآب شرف دارد گوییم که اولا لا نسلم بلکه اعمال زمان غیبت زیاده شرف دارد چه در
اوان حضوری جناب نبوی رعب رسول و تائید الهی و تواتر صدور معجزات کدام کس بود که اعمال
خیر از وی صادر نمی شد و در زمان غیبت محض قوت ایمان باعث بران بود پس عمل ما بعد را از
آثار یؤمنون بالغیب توان دانست و ثانیاً آنچه اعمال خیر مفیده باسلام در عهد خلافت خود شان
از فاروق اعظم سمت ظهور یافت عشر عشیر آن در زمان نبوی صدور نیافته چه هرگز مروی نیست
که سرگروه غزوه باشند یا از دست تبرک آشنا کافری را کشته باشند یا قبیله از قبائل عرب
بتوسط شان مشرف باسلام شده باشند پس کدام نسبت بین العملین است که اعمال سابقه حضرتی
داشته باشند و علاوه اینهمه در حقیقت خارج از مبحث است مضمون حدیث اینست که اعمال
عهد نبوی قائم و برقرار باشند و عمل خیر و شر ما بعد بکافی شوند پس آن عمل شر چیست که با اینهمه اعمال خیر بکافو
داشته باشند و هرگاه مثل ابوموسی اشعری اعمال حسنه ما بعد زمان نبوی را زیاده مشمر دانسته باشد

پس با عمال زمان خلافت خود عمر رضی الله عنه و عهد خلافت صدیقی چه گمان خواهی کرد و هر چند تقضی است
که اهل سنت معنی فقرهٔ اخیر این حدیث همین خواهند گفت که گفت ابو برده که پدر تو بهتر است از پدر من لیکن
سیاق حدیث میخواهد که ضمیر فقال راجع بسوی عبدالله بن عمر باشد چه راوی حدیث خود ابو برده است
و مقوله عبدالله بن عمر را حکایت میکند پس میباید که مقوله خودش را بصیغه متکلم بیان کند و لفظ حدیث
فقلت باشد نه فقال مگر اینکه بتکلف بگویند که این مقوله راوی است که از ابو برده روایت و حکایت
میکند لیکن باز میگوییم که با وجود لعب این تاویل سوق کلام ازین ابا دارد چه ابوموسی اعمال حسنهٔ
ما بعد را باعمال ما سبق تفضیل داد پس عمل خیر او بسیار شد و جناب فاروق اعمال ما بعد را اگر چه عمل صالح
عمل ما سبق نفهمیده مغتنم دانستند پس محل آنست که عبدالله بن عمر بر بیان خود تفریع کرده با ابو برده
بگوید که پدر تو از جهت کثرت اعمال خیر از پدرم بهتر است نه که بالعکس و قضیهٔ شکستگی نفس و تواضع
و دعوی بی دلیل است و معین با بد ازین توجیه تحاشی دارد و بنا بر علی هذا ازین حدیث بثبوت میپیوندد
که ادعای ترتیب فضل محض فضولیست چه بگواهی پسر خود خلیفه مثل ابوموسی که از همه جهلا الثانیه در نسب
در صحابه کرام بحسب اهل سنت هم مرتبت است از فاروق اعظم افضل است فما ظنک بجملة الاصحاب مگر اینکه
توجیه کرده شود که ابوموسی هم رغما و بغض جناب ولایت مآب چنانکه از نصوص صحیحه ظاهر است از حضرت
عمر افضل بود لیکن مشکل اینکه مخالف ابنقیصی را هم قبول نخواهد ساخت و دعوی خواهد کرد که جناب فاروق
دربارهٔ خود از صدیق اکبر هم تفضیل داشته چه جا که ابوموسی انتهی کلامه بعینه اقول و استعین
بالرؤف الرحیم همین تقریر هم علی طبق ما سبق ازینا اعتراضات و اشکالات متوجه
است اول آنکه ازین هر دو اعتراف چه خواسته اگر مضمون این اعتراف هاند از توبه و ندامت
است کما یلوح ما قال فی حق براء بن عازب فالجواب ان التائب من الذنب کمن لا ذنب له
و مؤید این معنی است آنچه در بعضی از کتب اینها مستفیض کلمات ابراء توبه و ندامت براء بن عازب
فرود آورده اند پس توبه و ندامت فاروقی بر عموم مولفان هم مرغوبین و محسنون است و ندامت

آنجناب کمتر از تحسر و ندامت براء بن عازب نیست بلکه بمراتب زیاده تر است و عجب العجاب
آنکه مجبر و بیعت مرتضی را برای اعوان و انصار خلفاء راشدین که دقیقه از اصول امامیه در ظلم و جور بر
اهل بیت نامرعی نگذاشتند و همراه خلفا باحداث بدعتها پرداختند کما اعترف به المؤلف فی القول
السابق علت توثیق دانند و این همه ندامت و تحسر فاروقی را مجوی لشمارند پس لابد که حضرت
مؤلف تدارک مافات بعمل آرد و این اعترافات را از باب ندامت و توبه شمارد و مثل عمدة المتکلمین طائفه
خویش یعنی مامون الرشید علی ما صرح به القاضی فی المجالس در حق خلفا معتقد باشد که روزی
باحضار و ارکان دولت گفت میدانید که مذهب شیعه را از که آموختم گفتند نه گفت از پدر خود
هارون الرشید فرا گرفتم گفتند این چگونه باشد زیرا که او سادات را می‌کشت گفت مگر ندانید که
الملک عقیم و اگر از اعتراف این معنی اراده کرده که حال این بزرگان که مکنونات خاطر را بر زبان راندند
و محدثات خود را برملا گفتند بخلاف جمعی است که بکمال لعنت و عناد در گذشتند و گاهی باعمال قبیحه
خویش اقرار نکردند لیکن با اینهمه نزد ما این تحسر و ندامت از قبیل توبه نیست گوئیم پس میباید که توبه براء بن
عازب بجهت تحسر و ندامت او از عدم معیت امام حسین بر زبان امامیه مقبول نباشد و او را از مستضعفین
اهل بیت طاهرین داخل نسازند و از تتبع کتب امامیه خلاف آن ظاهر میشود و مع ذلک از این تقریر
ثابت می‌گردد که مرتبه عمر فاروق در عناد و دشمنی اهل بیت کمتر از خلفا باشد که گاهی اقرار باحداث
خود نکردند و بر کمال لعنت زیستند و این خلاف تصریح اکابر امامیه سیما حضرت مؤلف است زیرا که
در حق او براق تصریح کرده و گفته مگر آنکه توجیه کرده شود که ابوموسی در عناد و بغض جناب ولایت مآب
چنانکه از نصوص صحیحه ظاهر است از حضرت عمر افضل بود و لیکن مشکل اینست که مخالف این معنی را
قبول نخواهد کرد و دعوی خواهد ساخت که جناب فاروق در زیاده از صدیق اکبر هم تفضیل داشتند
چه جا که ابوموسی انتهی بار خدایا مگر گویند که توبه نفس باز پسین مقبول نیست و لیکن مؤلف خود اعتراف
دارد و اظهار میکند که فاروق اعظم هم در حیات و هم در حال احتضار معترف محدثات

خویش بود و مطالعه کتب امامیه نیز بران گواهی میدهد کما لا یخفی علاوه مخاطبات فاروقی با ابن
عباس که در حالت نفس نماز پسین بوده کما هو الظاهر واگر توبه وقتی که آدمی زخم کاری خورده بعد
ازان چند روز زنده ماند مثمر فواید و منتج مدعا نباشد لازم می آید که چنین بزرگان بمحرکات لهو
مبتلا باشند و یا بهره ازین تحقیق نداشته باشند و هو عین سوء الظن فی بعض الائمه علیهم السلام و یجی
تفصیله انشاء الله تعالی **دوم آنکه** افتخار و نازش اهل حق بر تقوی و عدل حضرت فاروق
وانچه از دست او بر طبق بشارات سید الانبیا از رواج دین مبین و لمعان ظهور داده و خذلان
کفار و مشرکین بمنصه بروز جلوه نما شده اتباع سنن خیر البریه است که فاروق اعظم بنا بر کمال خوف
خشیت الهی بتقلید انبیا علیهم السلام چنانچه از احادیث امامیه ظاهر خواهد شد انشاء الله تعالی این اعمال
حسنه نصب العین نداشته باشد پس اهل حق چگونه افتخار و نازش نکنند مع ذلک جناب امیر بتصور ایشان حسیب
الشان نکاح فلذه کبد بتول و نور چشم رسول مقبول را باو همی اختیار کرده و حسنین ریحان سید الخافقین
بزبان حال و قال بکمال مدح و ستایش فاروق بر زبان خویش آورند چنانچه نواقض مولانا محمد
حسینی موسوی متکفل بیان آنست بریک روایت از روایاتش اقتصار میرود و عن عقبة بن عامر
رضی الله عنه قال خطب عمر الی علی ابنته من فاطمة واکثر تردده الیه فقال علی
یا امیر المؤمنین ما عندی الا صغیرة فقال عمر ما حملنی علی کثرة ترددی الیک
الا انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کل حسب ونسب وسبب وصهر
منقطع یوم القیمة الا حسبی ونسبی وسببی وصهری فقام علی رضی الله عنه
فامر بابنته من فاطمة فزینت وبعث بها الی عمر رضی الله عنه فلما راها قام
الیها فاجلسها فی حجره وقبلها ودعا لها فلما قامت اخذ بساقها وقال لها قولی لابیک
قد رضیت قد رضیت فلما جاءت الجاریة الی ابیها قال لها ما قال لک امیر
المؤمنین قالت لما رانی قام الی فاجلسنی فی حجره وقبلنی ودعا لی

فلما قمت اخذ بساقي وقال لي قولي لابيك قد رضيت فانكحها اياه فولدت زيد بن
عمر وعاش حتى كان رجلا ثم مات وروايت ديگر آنكه خطب عمر الى علي رضي الله عنهما ابنته ام كلثوم
وامها فاطمة ابنة رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له علي ان علي فيه اى في هذا الشان
امرا حتى استاذنهم فاتى ولد فاطمة فذكر ذلك لهم فقالوا زوجه فدعا ام كلثوم
وهي يومئذ صبية فقال انطلقي الى امير المؤمنين فقولي له ان ابي يقرئك السلام و
يقول لك انا قضينا حاجتك التي طلبت فاخذها وضمها اليه وقال اني خطبتها الى ابيها
فزوجنيها فقيل يا امير المؤمنين تريد اليها صبية صغيرة فقال اني سمعت رسول الله صلى
الله عليه وسلم وذكر الحديث مثل ما تقدم وروايت ديگر آنكه عمر قال لعلي اني احب ان يكون
عندي عضو من اعضاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له علي ما عندي الا ام كلثوم وهي
صغيرة فقال لن تعش تكبر فقال ان لها اميرين معي قال ثم رجع الى اهله وقعد عمر ينتظر
ما يرجع اليه فقال علي ادعوا الحسن والحسين فجاءا فدخلا وقعدا بين يديه فحمد الله واثنى
عليه ثم قال لهما ان عمر خطب الى اختكما فقلت له ان لها معي اميرين واني كرهت ان ازوجها
الا حتى امركما فسكت الحسين وتكلم الحسن فحمد الله واثنى عليه ثم قال يا ابتاه من بعد
عمر صحب رسول الله صلى الله عليه وسلم وتوفي عنه وهو راض ثم ولي الخلافة فعدل قال
صدقت ولكني كرهت ان اقطع امرا دونكما بالفظه بلی آرش بایشم افتخار الشان در باب سلاله آن حضرت
امیر المؤمنین و سیدہ نساء عالمین آنست کہ خلافت شیخ و توکل در مجامع اصحاب حاضر شده در سہم با ایشان یکسان بوده بیشتر
خدای تعالی آن جناب را بصفت بہر ظلم ما کہ بزوجہ مطہرہ اش اصول الامامیہ گذشت یا خود را از دائرہ بشریت بر آورد
کشید و ہر چند تہمتہا ناملائق و از حال خلائق بد ہیئت مطہرش نسبت کردند ہرگز انتقام خود نہ کشیدند چون قرآن
مجید را تحریف کردند سکوت تام ضیاء رسالت پناہ جنت گاہ ہزاران نسخہ کتاب مجید را در آتش نہادند ہر چہ خوشی لب نگشاد
بلکہ بتصویب ذی النورین حضرت پرداختند و تنبیہ بتحریم متعہ و تفصیل سواد بالا آنکہ بعض امامیہ کوشیدند بر روایت

امام اعظم طوسی در تهذیب و استبصار اقرار بر جناب سید المرسلین نمود و گفت یاد دارم که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم در یکوقت گوشت خر و متعة النساء را هر دو حرام ساخته نعوذ بالله من هذا
البهتان الصریح و الافتراء القبیح تا کجا مفتریات قوم را کسی یاد کرده باشد که گوشت خر و دندان سگ
ازینجا مانند آفتاب نیمروز هویدا گشت که مقتضای نور ایمان کدام یک فخر و نازش است و کدام
یک ازین موجب کفر و نفاق مصرعه فکر هر کس بقدر همت اوست * علامه دهلوی نور الله
ضریحه در رساله وسیلة النجات بجواب بعضی از سائلین و مستفیدین چنانکه فرموده عبارت سوال
و جواب مسطورات دینیه بتمام ثبت میشود سوال در میان اهل سنت و شیعه گفتگو بسیار واقع شده
سنیان دعوی میکنند که مذهب ما برحق است و موافق قرآن و حدیث و کتابهای شیعه همه باطل و
افترا است و مذهب اهلبیت نیست بلکه مذهب اهل بیت همین است که ما داریم و شیعه هم این دعوی کنند
که قرآن مذهب ما است و طریقه ما طریقه امام جعفر صادق است رضی الله عنه و کتابهای سنیان را
غیر معتبر میگویند درین ماده جواب شافی از آیات قرآنی که در آن رد و قدح کسی نباشد و حجت منقطع
گردد باید نوشت که طالبان راه نجات برآن عمل نمایند و از مذهب باطل دست بردارند جواب
ای برادر اول بنای هر مذهبی دریافت کن و کتابهای هر فریق را یکسو گذار و در طاق نه و چون
بنای هر یکی واقف شوی آن بنا را بر آیات قرآنی مطابق کن و بنای هر کدام مذهب که محکم و راسخ
بینی آن را مذهب حق و السنة کتابهای آنها بخوان و بعمل آر و بنای هر مذهبی که باطل یابی کتابهای آن را
وساوس شیطانی دانسته در آب انداز و گرد آن مگرد و آنها را پاره پاره کن و یقین دان که آن مذهب اهلبیت
رضی الله عنهم اجمعین نیست بلکه مذهب شیطان است پس بدانکه بنای مذهب اهلسنت بر ایمان و تقوی و صلاح
و راستی ابوبکر و عمر و عثمان و علی و غیر ایشان از مهاجرین و انصار و دیگر اصحاب سید المرسلین است صلی
الله علیه و آله و سلم که هزارها کس بودند و همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در راه خدا جهاد
و نماز کردند و تا مدت حیات شریف ایشان در نصرت و حمایت او بودند و بعد وفا

آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خلافت خود عدل وانصاف وراستی گزیدند وخدمت اهلبیت
ومحبت آنها بجا آوردند وامیر المومنین علی کرم الله وجهه همیشه با آنها نشست وبرخاست نموده همراه
آنها با کفار جهاد کرده ودر پس آنها نماز خوانده وهمیشه با آنها صحبت داشته وبعد وفات آنها در حق آنها
دعای خیر نموده وبسیار مدح ومناقب آنها بیان نموده وبنای مذهب شیعه بر کفر ونفاق خلفای ثلثه و
غیرهم هزاران صحابه سید ابرار است که اینها میگویند که همه آنها ایمان نفاق آورده بودند وهجرت برای
ریاست وطمع دنیا کرده بودند وهمه جهاد وعبادت آنها برای ریا بود نه برای خدا وبعد وفات آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم با اهل بیت او ایذا رسانیدند ومرتضی علی را یاری نکردند وحق او را بزور گرفتند
ومتابعت ونماز علی رضی الله عنه همراه آنها بنا بر خوف وتقیه بود حتی که علی رضی الله عنه دختر طاهر خود را
در نکاح عمر رضی الله عنهما برای تقیه داد ونام پسران خود ابوبکر علی وعثمان علی وعمر علی برای تقیه
نهاد وصحابه مخلصین اندک بودند ابوذر ومقداد وسلمان وعمار وجابر وچند کس دیگر ای برادر
چون بنای هر دو مذهب دریافتی پس بدانکه دلیل بر بنای مذهب اهل سنت آیات قرآنی بسیار اند که
هر یکی از آن برای اثبات استحکام آن بنا کافی است وبنا بر اختصار درین مقام چند آیت نوشته می شود
قوله تعالی وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ
رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وسابقین که اولین اند از مهاجرین وانصار وآنانکه پیروی ومتابعت
سابقین کردند به نیکوی یعنی با ایمان وطاعت راضی شد خدا از آنها وراضی شدند آنها از خدا وَأَعَدَّ لَهُمْ
جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ ومهیا کرد خدا برای آنها بهشت ها که جاری اند زیر منازل یا درختان آنها نهرها
خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا اینهمه مهاجرین وانصار ومتابعت کنندگان آنها در بهشت ها باشند همیشه این آیت برملا ندا
میکند که مهاجرین وانصار سابقین همیشه بهشتی اند ومتابعت کنندگان آنها که بعد آنها بودند وطریقه
آنها اختیار کردند آنها هم بهشتی اند وشک نیست که ابوبکر صدیق رضی الله عنه از مهاجرین اولین است
که وقت هجرت همراه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بود وعمر وعثمان وعلی رضی الله عنهم وبسیاری دیگر از مهاجرین

اولین اند و هر که ابو بکر را از مهاجرین اولین نداند بسبب انکار آیت غار کافر شد قال الله تعالی
اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن
ان الله معنا چون بیرون کردند رسول خدا را کفار مکه در حالیکه دوم دو کس بود چون بودند
هر دو در غار چون میگفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مر یار خود را که ابو بکر صدیق است
اندوهگین مشو بدرستیکه خدا با ماست و سابقت کنندگان آنها اولوا فی مهاجرین و انصار اند که بعد
ایمان آوردند و هجرت و نصرت کردند و حق تعالی درین آیت خبر داد که آنها همیشه در بهشت خواهند
بود پس ثابت شد که ایشان قطعی بهشتی اند هر که ایشان را بهشتی نداند بسبب انکار این آیت کافر
باشد و اگر درین مقام شیطانی بیاید و ترا وسوسه دهد که شاید مراد ازین آیت آن مهاجرین باشند
که شیعه در حق آنها حسن ظن دارند که هجرت آنها فی سبیل الله بود و هجرت ابو بکر و غیره برای
طمع دنیا جوابش بگو که ای ابلیس دروغ میگوئی بلکه هجرت جمیع مهاجرین برای خدا بود چنانکه در
آیتی که اول بعد هجرت در باب قتال نازل شده فرموده اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا
اذن و دستوری داده شد بجنگ کردن کفار مر کسانی را که میخواهند کارزار کردن یعنی مهاجرین را
بسبب آنکه آنها از دست کفار ظلم کشیده بودند و ان الله علی نصرهم لقدیر و بدرستیکه
خدا بر نصرت کردن آنها قادر است الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا
ربنا الله آنانکه بیرون کرده شدند از سرای های شان بغیر حق مگر آنکه گفتند آنها که پروردگار ما الله
است یعنی از ایشان هیچ گناهی صادر نشده که بسبب آن بیرون کرده شوند مگر فقط بسبب آن آنها
را بیرون کردند پس ازین آیت ثابت شد که هجرت جمیع مهاجرین خالصا لله بود نه برای طمع
دنیا پس ثابت شد که همه مهاجرین رضی الله عنهم مغفور اند ای برادر هر که ایمان بقرآن دارد
چون برو ثابت شد که خدا تعالی کسی را جنتی فرمود و گفت که آنها در جنت بسبیل دوام
باشند تمام اعتراضات او در حق وی ساقط گشت چرا که حق تعالی عالم الغیب است

وسیده اند که از فلان بنده در فلان وقت حسنه یا سیئه بظهور خواهد آمد و با وجود آن اگر او را فرماید که
این را خلق نمودم و درین ضمن اشاره بمغفرت جمیع زلات وی متحقق گشت پس بگر بندگان او در
حق آن کس طعن و تشنیع نمودن اعتراض بجناب الٰهی کردن است گویا که اعتراض کننده میگوید که این بنده
بدبخت بد او را چرا بهشتی میکند و ظاهر است که اعتراض کردن درین مقام کفر است وی بنده را که
خدا بهشتی خوانده است البته وی بهشتی است و اعتراض کسی در حق وی ضرری نمیدارد و او را دوزخی
نمی کند لیکن اعتراض کننده کافر است پس باین وجه تمام شبهات و وساوس شیاطین ساقط شد
و احتیاج نماند که بجواب آن پرداخته شود اما برای تسلی سائل رجم الشیاطین کرده می شود الی آخر کلامه
المقدس بار خدایا اگر مؤلف و شرکا را ایمانی او تقلید فاضل طبری در کار بود که پرده حیا از چهره علما
برداشته و غشاوه ناصبیت و خروج بر چشم کشیده خواهند گفت که شیخین کی از مهاجرین بودند بلکه بحسن و
جمال حضرت بتول زهرا فریفته بنیت تزویج وطن خود را گذاشتند و در حقیقت جواب این هذیان جز جهاد
سیفی و سنانی با مقلدین طبری که تمامی اهل بیت و اصحاب رسالتمآب را سوا گروه خود دانسته اند که نور دین و
اسلام را فرو نشانند والله متم نوره ولو کره الکافرون چیزی دیگر نیست و غالبا که مؤلف این
رئیس النواصب در اختیار لفظ تزویج نسبت تقیدی بخود که الفاظ معلوم در حق ام کلثوم روایت میکنند
راه کمال ادب درباره خاتون جنت رفته فجزاهم الله اجمعین اکتعین عن الرسول و البتول و اولاده الطیبین
الطاهرین سوم آنکه حکم مؤلف بترجیح اعمال زمان خلیفت خاتم پیغمبران بطریق اهل سنت است فقط یا خود معتقد
آلست پس بر شق اول بیان باید که از کتب معتبره اهل سنت ثابت فرماید و چگونه گویم که برای اثبات آن یکی هم داشته
باشد چه از کتب اهل تحقیق ترجیح اعمال حضور جناب رسالتمآب بر آید چنانچه خاتمه تحفه اثنا عشریه که بتفضیل الکل فی
مسئله التفضیل نام دارد و همچنین رسائل دیگر و کتب دیگر دلیل است روشن بلکه در تحفه اثنا عشریه بتصریح و تفصیل
بین موجود است فاذا لعن الله الذین کفروا بما ... و نقل با تحت نشر انده که درینجا دقیقه باید دانست که سب و طعن انبیا
علیهم السلام را بجهت کفر و حرام است ... و کفر درین بزرگان باقی نمیشود و موجب تعظیم و توقیر و احسان ایشان معبود

دارند و چون جماعه باشند از مومنین که اسباب تعظیم داشته باشند و گناهان ایشان را مغفرت
و تکفیر بنص قرآن ثابت شده باشد بالیقین ایشان هم در حکم انبیاء علیهم السلام خواهند بود و در حرمت
سب و تحقیر و اهانت و بد گفتن نهایت کار آنکه انبیا را اسباب تحقیر موجود نیست و اینها را بعد از وجود معدوم
شد و معدوم بعد الوجود چون معدوم است درین باب لهذا تایب را بگناه او تعبیر کردن حرام است
و عوام امت بغیر از صحابه این مرتبه ندارند که تکفیر سیئات و مغفرت گناهان ایشان را بالقطع از وحی
و تنزیل معلوم شده باشد و قبول طاعات و تعلق رضای الهی باعمال ایشان بالتخصیص متیقن شده باشد
پس فرقه صحابه برزخ اند درمیان انبیا و امتیان و لهذا مذهب منصور اهل سنت آنست که غیر از صحابه هر چند مطیع و متقی
باشد بدرجه ایشان نمی رسد این نکته را بالمیت آن در خاطر باید داشت که بسیار نفیس است انتهی
بلفظه المقدس و وجه دلالت این عبارت بر مقصود بجهت اشتراک علت و قیاس اولویت اظهر من الشمس
و مآل بسیاری از احادیث امامیه بروایات کلینی و صدوق و دیگر محدثین جابجا معمول بهمین امر ناظر است
که حق تعالی برای بندگان از سابقین و لاحقین درجات مقرر فرموده که خاصه هر فرقه گردیده و هر چند
متاخرین کثرت اعمال خیر نمایند لکن بمدارج مهاجرین و اولین نمیرسند و علت فضیلت ایشان همین سبقت و معیت
و صحبت با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که مبدای و منتهای تمامی نعمای الهی بود هیچ معلوم نمی شود پس اعمالیکه
همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از صحابه صادر یافته بهتر از اعمال ما بعد خواهد بود و هو المقصود و غایت السعی علمائی ما
در رد افاده علامه دهلوی قدس سره العزیز چنانکه هر یک بهفوات کثیره و کثیر دوری و دیده آنکه
از علما خلاف این تحقیق گفته و جواب شن بعد از خارجان هر یکه ادنی بهره از تتبع کتب داشته باشد
مخفی نیست توضیحا للمرام بمثالی روشن گفتم که شیخ حلی امامیه هنوز در مسئله تفضیل امیر المومنین بر انبیاء اولو
العزم از متوقفین است چنانکه علامه دهلوی در تحفه اثنا عشریه اشاره بآن کرده و صاحب نواقض گفته
قَالَ ابْنُ الْمُطَهَّرِ الْحِلِّیُّ اَجْمَعَتِ الْاِمَامِیَّةُ عَلٰی اَنَّ عَلِیًّا بَعْدَ نَبِیِّنَا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهٖ وَ سَلَّمَ
اَفْضَلُ مِنَ الْاَنْبِیَاءِ غَیْرِ اُولِی الْعَزْمِ وَ فِیْ تَفْضِیْلِهٖ عَلَیْهِمْ خِلَافٌ قَالَ وَ اَنَا مِنَ الْمُتَوَقِّفِیْنَ

فی ذلک و کذالک الائمة علیهم السلام انتهی مع هذا صاحب حسام اثنا عشریه مذهب منصور قرار داده
معلوم شد که خلاف بعضی و توصیف بعض دیگر قادح نمی باشد اگرچه آن بعض مرتبه امامت عظمی رسیده
شد که کنتوری و غیره هنوز معنی مذهب منصور نیافته بر کلام علامه و هکو نور الله شوشتری بر تاخته اند نعوذ بالله
من هذه الخرافات و برشق ثانی فقط بر معتقدات و خیالات خود الزام اهل حق در خواستن کار حضرت
مولف ست دون غیره از نجاست که دلائل و براهین این رساله سخت انتظام افتاده و اگرچه نسبت
بدیگر رسائل حضرت مولف عالیمقام در تکمیلش زیاده تر اهتمام فرموده باشد و مناط این همه خرابیها آنکه
مجتهد جالسی باوجود دعوی سیادت در حق کسانیکه بدون مسلمات اهل سنت قصد الزام ورد
دارند در کتب مطبوعه خویش بصدق دل و نیت صمیم دعای بد فرموده مع هذا ازین حکم مولف
که اعمال زمان غیبت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شرف دارد بر اعمالیکه در حضور مقدس نبوی صدور یافته
لازم می آید که صدقات متاخرین که بجمال خلاص در راه خدا داده باشند بهتر از اوقات مصداق
یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا
و یتیما و اسیرا باشد سیما وقتی که روایات کتاب کشف الغمه عن معرفة الائمه و مانند آن که دلالت بر
شرکت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در نبوت و صدور امر و تاکید شریف باعطا بر سائلین دارد هما
سبقت من قبل ضمیمه این تقریر شود همچنین در فضائل دیگر از همین راه سخن خواهد رفت پس انچه ازین
بزرگان اعمال صالحه صدور یافته بعد رسول صلی الله علیه و آله وسلم و تاکیدات شریف تواتر
صدور معجزات بود بخلاف متاخرین که انچه از حسنات بروی کار آورده اند ریا و سمعه را در ان نصیبی
و دخلی نیست محض قوت ایمانی و اثار تصدیق غیبی علت آن گشته معاذ الله من ذلک علت این همه علل
بغض و عناد با اصحاب حواریین رسول خدا عزوجل است که باعث شرمندگی متشیعین خصوصا مولف قدوة
المتکلمین بروی اهل بیت طاهر گردیده چهارم آنکه حکم مولف که در وقت آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم کدام کس بود که اعمال خیر ازو صادر نمی شد و لیل این معنی است که احدا لی

وبعضی از صحابه خصوصاً ملازمین صحبت در زمان آن سرور وقوع نیافته چنانچه جامی آنکه مرة بعد اولی و کرة
بعد اخری نموده‌اند و اتصال بظهور انجامد که راه تبوک وقت مراجعت شریف بها انداختند تا ناقه مبارک
را رم دهند و زهر بلاهل العباشن بکار برند و در وقت منع دوات و قرطاس صحیفه مخالفتها که بر اصول اسلامیه
از عکس بطون بپارگاه ظهور بیارند الی غیر ذلک من المنکرات پس معلوم شد که حضرت مؤلف انتصار را
از مفتریات طائفه خویش تصور بلکه تصدیق میفرماید چنانچه در مقدمات سابقه اشعاری بر بعضی
رفته والحمد لله علی ذلک بار خدایا مگر مناط بر الزام اهل حق باشد لیکن بعد از تنزل و تسلیم بر تصریح
فاضل جالسی میتوان گفت که چون الزامی فرع تحقیقی است چون اصل نباشد فرع چگونه متحقق خواهد بود
انتهی ما افاد فی الکتاب المطبوع پنجم آنکه انکار از سرکردگی فاروق و قبل و قال مؤلف مجیب در باب
سیفی و سنانی و دعوا الی الاسلام بعد از فرض و تقدیر جناب شیخین میکشد چه هرگز مرومی نیست که در زمان
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که بحسب ظاهر طفل می‌نمودند و در واقع بعلم و شجاعت و دیگر صفات
عالیه نظیر خود نداشتند و در اشبه اعمر مثل منتهای آن بودند کما قال لاردستانی و غیره بلکه از
بحار مجلسی و دیگر تصانیف او ثابت شده که ولادت ائمه بر خلاف بنی آدم اتفاق می‌افتد
یعنی از ران مادر بوجود می‌آیند و نشو و نمای ایشان چنانست که در یک هفته مثل طفل یکساله
مینمایند سرکرده غزوه باشند یا در حالت اختیار کافری را کشته باشند یا قبیله از قبایل عرب
یا عجم بتوسط شان بروایات معتمده از فضلای علمای اصولی و اخباری نه مزخرفات مسلمین
سیر و آیه مشرف باسلام شده باشد بلکه خلاف آن از مصارعت حیدر و کشیدن دامن مبارک
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و سوار شدن بر دوش آن سرور و تعدد هروله در کوچه‌های
مدینه منوره بحار و غیره منقول است قطع نظر از این همه کاش وقتی که باعتبار مرور شهور و اعوام
مصداق حتی اذا بلغ اشده گردیدند و حروب بغاة پیش آمد و حضرت امیر جمع فوج و لشکر
کشی محتاج شد آن زمان اثری از قوت بازو و سر پنجه جهاد سیفی و سنانی از ایشان منقول می‌گشت

یا بمناظره خوارج ملاعین نامزد می شدند و غالب می آمدند اینهم صورت نه بست بلکه ابن عباس بن
عبده مامور شد و مظفر و منصور باز گردید و محمد بن حنفیه را روز صفین وقتیکه صفوف قتال آراسته و مهر
و محبت از میان خاسته شد چنانکه نظامی علیه الرحمه فرماید **شعر** ز آبی درو سر در جز زهر ناب *
نه مهری درو گرم جز آفتاب * از حضور مرتضوی اجازت قتال و استعمال سیف و نصال عنایت
گردید پس او سمت بهادران لشکر مخالف که در میدان جولان می کردند و رجز خوانی آغاز نموده بودند
روانه شد و در وقت صبح برای برهم کردن لشکر شام متوجه گشت تو گوئی شیری در گله گوسفندان
افتاد و یا بازی بجماعت کبوتران رو نهاده تا آنکه بکمال مردی و مردانگی و شیری و فرزانگی گردن
لشکر معاویه بن ابی سفیان را بضرب تیغ بیدریغ و طعن سنان جان ستان ره نورد
بیابان عدم گردانید و یلان فوج او را برخاک اجل غلطانید چنانچه ابوالقاسم طوسی در شاهنامه
گوید **شعر** بروز نبرد آن یل زورمند * بشمشیر و خنجر بگرز و کمند * برید و درید و شکست و
ببست * یلان را سر و سینه و پا و دست * محمد بن حنفیه بعد ازین محاربات قویه چون دید که
بهادران میمنه و میسره مخالف قدرت مبارزت ندارند بلکه رو بفرار می آرند متوجه لشکر حضرت
امیر شد و رکاب سعادت انتساب وی را بوسه داد شیر خدا تحسین و دلجوئی و غمخواری او فرموده
باز حکم کرد که زودتر بر لشکر مخالف تازد و پروین اوراق بنات النعش سازد گویند که در بار دوم آن
شیر بیشه هیجا و نهنگ دریای وغا ذوالفقار حیدر کرار را از غلاف بر کشید و چنان
بسرعت تمام تاخت آورد که از کشته ها پشته ها بروی زمین ماند کوه الوند بلند و دریای خون مانند موج
و سیل جیحون روان شد و از صفوف در گذشت بقلب در آمد و داد شجاعت و ثبات قلب داد در کمال
غلبه عطش که جان بلب آمده بود کالبرق الخاطف از لشکر باز گردید لیکن درین مراجعت از هجوم
فوج و باران تیر مجروح شد جناب مرتضوی استمالت او نمود و آب بسر داد و او را سیراب فرمود و جواب
که باز بمقابله مخالفین داد شجاعت و دلیری و پدر اوی گوید که مقارن این حال محمد مذکور آب

در چشم گردانید و بدروه عرض رسانید که واعجبا شجاعان عرب و عجم حسنین را بمبارزت طلب میکنند و
در صف نام ایشان صاف صاف بر زبان می آرند ای پدر بزرگوار تو ایشان را اجازت کارزار نمیدهی و ننگ و نام
عار و ننگ بر خود می نهی حال من بدین درجه رسیده و هنوز مامور بشمشیر زنی می شوم گویند که جناب امیر ارشاد
نمود که ایجان پدر تو فرزند منی و حسنین فرزندان پیغمبر اند و من ترا بمنزله دست خود می پندارم و ایشان را
مثل هر دو چشم خود می انگارم فخر الدین نجفی غیر اصل این حکایات را در کتاب منتخب فی جمع المراثی والخطب ذکر
کرده و مورخین بمجال شرح و بسط وارد نموده اند و از حکایات که محمد بن حنفیه علی بن الحسین را رضی الله عنهم
اجمعین فهمیده دعوی امامت برای خویش کرد و از صبیان و اطفال شمرد و خود را از شجاعان و ابطال و نجیه
از روی وقائع جمل و صفین صید و دریافت در باره استدلال بامامت آورد چنانچه روایت ابی عبیده مسمی بزیاد و
حضرت زراره افقه اصحاب ائمه از امام ابو جعفر در کافی شاهد عدل این دعوی است و هذا الفاظه
ارسل محمد بن الحنفیة الی علی بن الحسین علیهما السلام فخلا به فقال له یا ابن اخی قد
علمت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دفع الوصیة والامامة من بعده الی امیر المؤمنین
ثم الی الحسن ثم الی الحسین ع وقد قتل ابوک ولم یوص وانا عمک وصنو ابیک وولادتی من
علی و فی سنی وقدمی احق بها منک فی حداثتک فلا تنازعنی فی الوصیة والامامة
ولا تحاجنی شارح در شافی شرح احادیث گوید ولادتی بکسر الواو من علی ای بلا واسطة
و فی سنی بتقدیرها وانا فی سنی وقدمی بفتح القاف وکسر المهملة ای سابقتی وما
صدر عنی من الجهاد فی وقعة جمل وصفین و نحوهما و از مقام حال تاویلات قوم در میانه
منازعت این هر دو خرد و بزرگ که مقصود ابن حنفیه اظهار جلالت امام زین العابدین بود بخوبی عیان شد
القصه بر تقدیر تسلیم این معنی که فاروق اعظم نه کافری کشته و نه بدعوی کس احدی از قبایل مسلمانان کشته آخر
در مهمات امور بحضور فائض النور دخیل بوده بانه و جناب خیر البریه این بزرگان را السمع والبصر کما مر فی
می فرمودند پس حال شان مثل حال حسنین خواهد بود و لنگاه از شیخین همراه خویش هم در جنگ خیبر علی مارمی

الشیخ ابو العباس و عنبره و هم در دیگر غزوات هم بر الجمعیت شان شعار سکینه یا نمیکنند زیرا که معمول برگزیدهای
ایزدی همین است که چنانچه در مقابله دشمنان اهل شجاعت را میفرستند همچنین همراه خویش این قسم واقعه دیده
را نگاه میدارند و العجب کل العجب که علمای قوم لفظ احب را در حدیث طیر و مانند آن دلیل فضیلت آنجناب
میشمارند و زیادت محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را نسبت بجناب مرتضوی برهان ثبوت خلافت
بلافصل میگردانند و میگویند که این محبت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدون امر الهی نخواهد بود
و سمع و بصر حضرت سید المرسلین صلعم را که شیخین بودند و در ملازمت و حواریت آنحضرت صلعم بسر میبردند
و در رتق و فتق امور اکثر بر صوابدید ایشان گذاشته بود چنانچه از کلام مجلسی در بحار نقلاً من علم
الهدی بلکه به بداهت عقلیه نیز دریافت می شود از کفر و نفاق منزه نمیدانند فاعتبروا یا اولی الالباب
و از ملاحظه روایتیکه تعلق بحال محمد بن حنفیه و جناب حسنین دارد بوضوح می انجامد که چنانچه حسنین بی اجازت
در میدان مصاف نرفتند همچنین شیخین پابند اجازت بودند بلکه بنص مرتضوی کرم الله وجهه اعتراف
نموده و امام اعظم شیعه سابق ازین بدریافت رسید که ابو بکر صدیق روز احد شمشیر از غلاف بر کشید و
بسمت کافران حمی پدر خویش متوجه شد و در قتلش هیچ انتظار باقی نبود لیکن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را
باز گردانید و از صحبت و رفاقت خود بدستور ملوکان زمان که بمزید عقل و کیاست و قوت قدسیه اتصاف دارند
جدا نفرمود و نیز استصحاب شیخین در غالب اوقات نظر بصراحت احادیث و روایات ازان قبیل بوده که
پادشاهان وزرا را خود را جدا نمیکنند علاوه برین نظر به بعضی از صور گذارش است که حضرت موصوف شخصی را
که حکم جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در ادای قرض یهودی قبول نکرد و خواست که از عمر فاروق
حکمی جدید مغایر آن طلب کند او گفت انتما علی مکانکما و در خانه خویش رفت و قبضه شمشیر بدست گرفته بیرون
آمده و یار سر آن شقی را از دوش برداشت چنانچه قبل ازین از تفاسیر امامیه گذشت کافر سیداند با شمل مالک خود
او را نیز مومن پاک اعتقاد و پاک اعمال می پندارد ششم آنکه چون بسیار جا خود در قرآن مجید و حدیث
ثابت است که حضرات مقدسه انبیا و رسل علیهم السلام وصف کمال قرب و مرتبه عصمت بخوف و خشیت

ایزدی زاید از حد تحریر و تقریر و شنیده و بسیاری از ایشان که بحمد الله تعالی شب و روز در بکا و زاری
بسر میبردند و از خوف و عقاب الهی چندان گریستند که بر رخساره های ایشان زخمها پدید آمد و حق تعالی
جا بجا در محکمات قرآنی خوف و خشیت ایشان را حکایت میفرماید و از جهات می‌ستاید و در احادیث
شیعه و سنی مصرح است که ملائکه مقربین از روزیکه جهنم آفریده شد گاهی به تبسم آشنا نشده اند و بعد ازین
بروایات امامیه خواهد آمد که جناب سید المرسلین صلعم فرمود که اگر کسی را اعمال هفتاد پیغمبر حاصل باشد باز هم باید که
اعمال حسنه را حقیر داند و از عذاب و از اهوال قیامت امین نماند بلکه از بحار الانوار انشاء الله تعالی هویدا
و آشکارا خواهد شد که خود حضرت خاتم النبیین میفرمودی کاش من درختی بودم الی غیر ذلک پس حضرت
مؤلف بجهت خوف و خشیت فاروقی آنچه در مقامات گفتگو کرده خارج از قانون اسلام و شریعت
خواهد بود و با اصل مذهب تشیع نیز مخالف افتاده زیرا که در کتب سیر و احادیث مثل شروح شفا
مذهب رفضه و قدریه همین نهج نوشته اند که آنها اعتقاد آن دارند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
و باقی انبیاء و مرسلین ضرور است که از عقاب عذاب الهی تا وقتی که در دنیا باشند می ترسیده باشند
خواهی جناب اقدس الهی ایشان را مامون فرماید و خواهی نه لیکن چون مذهب ایشان لباسهای گوناگون
پوشیده و در هر بهار و خزان برنگ دیگر ظهور یافته حتی که اجماع حضرت مؤلف و برادر و همچنین اعنی
فاضل اخباری آصف قا ایانی بعد از خرفشار بسیار و دریوزه گری از خدمت علمای اصول
و اخبار و اختلافهای ایشان در بیان معنی خاتمه تجرید العقاید طوسی بلکه بتحقیر و توهین کبرای ایشان
قرار یافت که خواجه ایشان درین کتاب طریق مدارا می پیماید و براه نفاق میرود و در دلش
چیزی دیگر و بر زبانش چیزی دیگر است محو و اثبات و ترک و اخذ بعید نباشد اول چند از روایات
دیده باشند که بزعم ایشان دلالت بر غلبه رجای خلفا داشته باشد باعتقاد فرلو بر که در
شروح شفا مذکور است قائل شدند اکنون که غلبه خوف و خشیت این بزرگواران برایشان ثابت شد
باینجا رسیدند که غلبه خوف از علامات کفر و نفاق است شعر هنر بچشم عداوت بزرگتر عیبیست

کل است سعد و در چشم دشمنان خار است * علاوه میتوان گفت که آنچه جناب سید الساجدین رضی
الله عنه و عن آبائه اجمعین در صحیفهٔ کامله شمرده باید که لگام من در قبضهٔ شیطان است دلیل بر آنست که عملی از اعمال
آنجناب نیز بر قبول محلی نگشته پس اعمال شر کدام کدام است که بجهت صدور آن شیطان را بر خود حاکم
و خود را محکوم او علی الاطلاق می شمرد جز آنکه بکمال طیب خاطر دست بیعت قدوهٔ مروانیان دراز
ساخت بلکه بیعت را باستدعای آنها مقدم داشت با آنکه در واقعهٔ حره تخلف آنجناب از منحرفین
یزید شمارند و نیز می پرسیم که آن معاصی کدام کدام اند که حسن مجتبی علیه التحیة والثنا وقت مرگ گریه
و بکا بملاحظهٔ آن آغاز نهاد چنانچه مفصلاً خواهی دانست انشاء الله تعالی هفتم آنکه آنچه از فارق
در زمان آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم در اعمال خیر مثل هجرت و معیت در مشاهد شریفه و صدقات
در راه خدا و امثال آن صدور یافته بنا بر آن بر اعمال ما بعد ترجیحی داشته که قبولیت آن اعمال سابقه
بالخصوص بما بر زبان وحی ترجمان گذشته مفصلاً و قطعاً بخلاف اعمال ما بعد که خیریت آن [illegible]
منصوص نیست و کتب رجال مثل فهرست شیخ و کتب حدیث امامیه بجا او ما نا الیه قبل ذلک هم نص است
درینکه آنچه از صحابهٔ کبار بمعیت سرور دو جهان از اعمال و عبادات اتفاق افتاده هیچ عملی برابر آن
نمی تواند شد بلی ثواب تبرا و متعة النساء خارج از بحث و مستثنی از جمیع فضائل است که هیچ عملی و ثوابی
برابر آن نیست فحیف که از مرتبهٔ چهارم درگذرد و بداهت عقل نیز بر آن حاکم است که اعمال خیر
صحابه در زمان حیات شریفه بغیر آن ترجیح تمام دارد چه بالقطع در محل خود ثابت شده که اعمال
السابقین از اعمال دیگران زیادت فضل و شرف است پس اعمالیکه اصحاب کبار را شرکت در آن دست
داده هیچ اعمال مساوی آن نمی تواند بود ندانی که بمشارکت جماعت آن عمل را هیئت وحدانیه حاصل
می شود مانند کیفیتی که از هر جزو از اجزای مرکب پدید می آید چنانکه اهل تحقیق تقریر آن کرده اند
هشتم آنکه آنچه در حدیث ابو برده قیل و قال نموده مبنی بر آنست که در خاتمهٔ آن بجای صیغهٔ متکلم یعنی
فقلت لفظ فقال باشد و آن نیست مگر بذهن مؤلف یا اذهان اصدقای ایمانی او که احتیاط در

نقل روایات نمی‌کردند و بهره از تتبع کتب احادیث و تصفح نسخ صحیحه بدست نداشتند چه بسیاری از نسخ
صحیح بخاری از جاهای بسیار طلب نموده مراجعت کردم همان صیغهٔ متکلم که محفوظ خاطر بوده برآمد و هرگز
در هیچ نسخهٔ صحیح مذکور بلفظ فقال نیافتم پس قیل و قال مؤلف با عتراضش را ساقط شد و شروح و تراجم
این کتاب نیز اشعار باختلاف نسخ ندارند بلی از مطالعهٔ فتح الباری و دیگر شروح و تراجم معلوم میشود
که در صدر حدیث اختلاف است یعنی لفظ فقال لی و قال لو لیکن شارحین ابی را که روایت نسفی
است صواب گفته اند و در لفظ فقلت با اختلاف نسخ را تعرض نمیکنند و ذلک اول دلیل علی الاتحاد
و بر فرض محال اگر در هیچ نسخه لفظ فقلت نباشد خواهم گفت که در کتب حضرات متشیعین معمول و مرسوم
همین است که چون رجوع ضمیر بسوی متکلم دشوار می‌فتد مقوله را راوی قرار میدهند نه بینی که در حدیث رشید
هجری که صاحب مجمع البحرین وارد کرده آخر علمای امامیه همین مقولات رجوع میکنند و عبارتش این است
و رُشَیدُ الهَجَرِیُّ کانَ یَعلَمُ عِلمَ المَنایا قالَ حَدَّثَنی امیرُ المؤمنینَ فقالَ یا رُشَیدُ
کَیفَ صَبرُکَ اِذا اَرسَلَ اِلَیکَ دَعِیُّ بَنی اُمَیَّةَ فَقَطَعَ یَدَیکَ وَ رِجلَیکَ وَ لِسانَکَ
قُلتُ یا امیرَ المؤمنینَ آخِرُ ذلِکَ الجَنَّةُ قالَ عَلیٌّ علیه السلام یا رُشَیدُ اَنتَ مَعی فی
الدُّنیا وَ الآخِرَةِ قالَ وَ اللهِ ما ذَهَبَتِ الاَیّامُ وَ اللَّیالی حَتّی اَرسَلَ اِلَیهِ الدَّعِیُّ عُبَیدُ اللهِ
بنِ زیادٍ لَعَنَهُ اللهُ فَدَعاهُ اِلَی البَرائَةِ مِن امیرِ المؤمنینَ فَاَبی فَفَعَلَ بِهِ ذلِکَ بالجمله چون
اشکال وارد می‌شود که در احادیث ائمهٔ امامیه در کتب خود می‌آرند محاورات عرب یافته نمی‌شود و اکثر اغلاط
و لحن موجود است و عدم سلاست الفاظ علاوه بران چنانچه خود شارح کلینی اعتراف آن نموده و قدم سابقا
آخر مدار تاویل برهمین قرار خواهد یافت که فقرهٔ و الله ما ذهبت الی قوله ارسل الیه و دعاه الی آخره از مقوله
راوی است آری فرق این است که با عتراف مؤلف نیز نام راوی در عبارت حدیث بخاری موجود است
و در عبارت مجمع البحرین جز نام رشید یافته نمی‌شود و اگر ضرورت این است که این کشیده در عبارت درین حدیث
بخاری نیز بر فرض اینکه ضرورت شده بدست کما لا یخفی علیهم انکه تکلف درین است که ضمیر را بسو

عبد الله راجع کنند زیرا که قبل ازین از کتب امامیه مذکور شد که اهل سنت مذهب صحابه کبار اند پس باید
که افضلیت ابوموسی اشعری مذهب ایشان باشد چه جای آنکه از احدی منقول نباشد بخلاف آنکه ضمیر را
بسوی او می مذکور برگردانند که هم عدم تکلف است و هم مطابقت اصول و عقاید و هم آنکه اینمعنی دعوی
که ابوموسی شعری اعمال حسنه ما بعد را بر اعمال ما سبق تفضیل داد دعوی بی دلیل و حاشا که چنین
باشد چه تخییل که او اعمال لاحقه را مسقط ندانسته باشد چنانکه فاروق اعظم نیز با وجود این احتمال
ظاهر دعوی تفضیل همین خواهد بود و منتهای تمنای فاروق چنانچه از کرمانی و دیگر شروح بوضوح
می انجامد آنست که هرگاه میزان اعمال قائم شود و نیکی و بدی بشمار آید این هر دو باهم متنازع شوند و همدگر
آویزند و من ازان راه گیرم بتوسل اعمالیکه همراه پیغمبر خیر البشر بجا آوردم نجات یابم و لنعم ما قال بعض
العرفا شعر طاعت ناقص ما موجب غفران نشود ٭ راضیم گر ندرو علت عصیان نشود ٭ از صحابه و اتقیا
در باب مزید خوف و خشیت از بارگاه کبریا عجائب قصه ها در روایات صحاح مرویست بر حرفی ازان کتاب
منها ما عن حذیفة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کان رجل فیمن
کان قبلکم یسیء الظن بعمله فقال لاهله اذا انا مت فخذونی فذرونی فی
البحر فی یوم صائف ففعلوا به فجمعه الله ثم قال ما حملک علی الذی صنعت قال ما حملنی الا
مخافتک فغفر له و اصل این حکایات هم متفق علیه فریقین است چنانچه از مطالعه کافی کلینی و تصنیفات
صدوق امامیه باطمینان می انجامد و از محاورات قرآنی و آیات بینات کتاب سماطع بوضوح می پیوندد
یافت که کثرت خوف و خشیت دلیل مزید علم و معرفت است قال الله تبارک و تعالی انما یخشی الله من
عباده العلماء چنانچه از بحار فاضل مجلسی عنقریب بیاید و الف گذشته که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم فرموده که اگر شخصی عمل هفتاد پیغمبر کرده باشد باید که آن را حقیر شمارد پس آنچه از حضرت
فاروق حکی است یا از دیگر خلفای راشدین مثل حضرت صدیق و امیر المومنین مرویست اتباع سنن
نبوی است شعر بنده همان به که ز تقصیر خویش ٭ عذر بدرگاه خدا آورد ٭ ورنه سزاوار خداوندیش ٭

کس نتواند که بجا آورد * و بالجمله چون مقدمات صور خیالیه مولف از قبیل بنا بر فاسد بر فاسد است
نتیجه آن که عبد الله عمر اعتقاد کند و گوید که ابوموسی اشعری از فاروق افضل بوده نیز فاسد باشد
یازدهم آنکه توجیه بعضهم نفس جوع بمنع می کند کما سبق مرارا ان الموجه مانع نیست او را مدعی قرار
دادن و از وی دلیل طلب داشتن دلیل بر آنست که مطالب او با وجود ظهور تفهیم شد تا بمطالب قصه چه رسد
دوازدهم آنکه ما بعد را از توجیه بدگور تحاشی دانستن نیز موقوف بر مقدمات سابق است و بنا بر
فساد آن هیچ شکی و ریبی بر قانون مناظره نیست سیزدهم آنکه دعوی ترتیب فضل خلفا
رضی الله عنهم اجمعین محض فضولی دانستن فضول محض است چه دلیلش نیست مگر شهادت عبد الله بن
عمر بافضیلت ابوموسی بزعم مولف و هو مما یضحک علیه الثکلی بل الثکلی کما لا یخفی چهاردهم
آنکه توجیهی در باره فاروق و ابوموسی بکار برده چون مخالف اعتقاد اهل سنت است و دیگران
هوس خام رانجته و سخن بوقت گفته بلی بر اصل تشیع که تکفیر دشمنان مرتضوی بآن بنا فاقی ندارد
مبتنی تواند بود چنانچه از تصانیف مسمی علم الهدی مثل تبصره و تحفه سمت ظهور دارد پانزدهم
آنکه بحضرت می آید که عبد الله بن عباس با وصف گوساله پرستی و انحراف شدید از اهل بیت نبوی
تصحیح مولف در قول آن فی حظی کامل از تشیع حاصل داشته لیس غالبا لیکه بنیاد این قسم توجیه بتشیع باشد
تنبیه بدان کثر الله ذنبک ذنوبنا و نور الله قلبک قلوبنا که حضرت مولف در مقام عبادت
معبوده خویش حاشیه قلمی کرده که مستتر مباد که مفضولیت حضرت فاروق اعظم از اوشا صحیح
با حادیث صحاح اهل سنت ثابت است فقط بر حدیث منحصر نیست که مخالف تاویلی کرده خوش دل
بوده باشد بلکه نکته لطیف بود و ازین حدیث هم بر آورده شد انتهت بعینها **اقول** در مقام
نیز جناب مولف رسالة الاجمال مخل بکار برده و مورد تشنیع مجتهد جالسی کما سبق فی صدر هذه
الرسالة شده کاش اشارتی به بعضی از ان حدیث می نمود و جوابش بتفصیل تمام می شنید ولیکن
فقیر با غمضا می نظر ازین عیوب بگوید که اگر مراد از بدلول آن احادیث فضیلت جزئی است

فنحن نسلمها لکن لا تضرّ فی المقصود زیرا که مقصود از افضلیت فاروق اینست که بجمیع وجوه در جمیع
صفات راجح است بلکه در مجموع صفات فضائل که درینباب بکار آید من حیث المجموع پس ممکن است که در
مفضول چیزی از اوصاف کمال متمکن باشد که در ذات فاضل نبود چنانچه در تکمیل الایمان و دیگر کتب این فن
تصریح واقع است و اگر مراد افضلیت کلی و کثرت ثواب و فور آنرا که منافع آن باصل دین و شریعت رجوع
کند فهو فی حیز المنع و بحمد الله که در ما نحن فیه نیز مرتبه افضلیت بنام فاروق اعظم باعتراف ابو برده مسلّم است
چنانچه فاضل متبحر عسقلانی در فتح الباری تصریح بدان نموده حیث قال قوله فقلت لا بل هو أی
أبو بردة وخاطب بذلك ابن عمر فأراد أنّ عمر خير من أبي موسى وأراد من الحيثية
المذكورة وإلّا فمن المقرر أنّ عمر أفضل من أبي موسى عند الجميع لكن لا يمتنع أن يفوق
بعض المفضولين بخصلة لا يستلزم الأفضلية المطلقة ومع هذا فعمر في هذه
الخصلة المذكورة أيضًا أفضل من أبي موسى لأنّ مقام الخوف أفضل من
مقام الرجاء انتهى یعنی ابو برده با ابن عمر گفت که ازین حیثیت نیز عمر بهتر از ابو موسی است که مقام خوف
بهتر از رجا و هر چند محال نیست که مفضول بعضی از خصائل فائق بر افضل باشد لیکن با اینهمه عمر فاروق
در نفس این خصلت هم بدرجه رسید که ابو موسی بآن فائز نگردید علاوه اهل تشیع ننگ بسیار نهند که امامیه
بسیاری از امور را که مناط افضلیت ائمه هدی بر تمامی خلائق خصوصا حضرات انبیا علیهم السلام
گمان می برند و از خصائص ایشان می شمرند در دیگران هم یافته شده و خصوصیتی و اختصاصی باقی نماند
چنانچه کتب مجلسی از بحار و انوار آن شهادت میدهد و اگر اصول و فروع ایشان که در باب ائمه اعتقاد
دارند و منطوق آن روایات است که ائمه هدی موجب ضلالت امت گردیده اند کما سبق شطر منها
ادنی غور و تامل بکار برده شود عیان گردد که معاذ الله اهل بیت طاهرین از جمیع امم بدتر بوده اند و
بر همه کس واضح و لائح شود که معمول تمامی بنی آدم است که در باره مقتدایان خویش روایات
شوکت و عظمت در کتب دین و ایمان خویش می آرند الا حضرات امامیه که جل همت ایشان

بنابر

بنا بر تقلید ابن سبا یهودی حقیقة در پی تذلیل اهل بیت مصروف است و در کمال ذلت و خواری ایشان
افسانه های عجیب ساخته اند ولیکن قصد اختصار نمیگذارد که این آرزو چنانچه باید بسیاری از اصول اهل سنه
در خاطر فقیر از دیر باز متمکن است توفیق عمل نماید الله ولی التوفیق وبیده ازمة التحقیق قال الفاضل
المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم چون از فحوای حدیث مرویه
و عموم اصحاب و نفاق ایشان ازهم اجلی و ابین میشود که در صحیح مذکور فی مناقب عمر مخاطبه ابن عباس رضی الله
عنهما با جناب ابن خطاب مذکور است بعد عبارت طویله وَاَمَّا مَا تَرَى مِنْ جَزَعِي فَهُوَ مِنْ اَجْلِكَ
وَمِنْ اَجْلِ اَصْحَابِكَ وَاللهِ لَوْ اَنَّ لِي طِلَاعَ الْاَرْضِ ذَهَبًا لَافْتَدَيْتُ بِهِ مِنَ اللهِ عَزَّ
قَبْلَ اَنْ اَرَاهُ واین حدیث چنانکه می بینی نص صریح است در خوف شان از غصب خلافت زیرا که هیچ
متصرفی با ابن عباس و اصحاب شان که البته مراد خلیفه همین جناب است و متوسلان جناب اهل بیت
انتساب اعنی امثال حضرت سلمان و ابوذر و مقداد بوده باشند و از انتزاع خلافت از سید سرور بنی هاشم
نرسانیده بودند و نسبت بآنحضرات چنان تقصیر نکرده بودند که افتدای طلاع الارض ذهبا بعوض
آن اراده داشتند و از مواخذه روز قیامت چنانکه از قول قبل اراه ثابت است خواه ضمیر مفعول
راجع بسوی لفظ الله باشد و خواه بسوی موت یا قیامت بقرینه معنوی میرسند و اگر کسی از لفظ
اصحابک جمیع صحابه نبوی مراد گیرد لاشک که ابن عباس فی الصحبة یا قبول از ایشم لیکن در آن صورت هم بیان
اضرار و تقصیر ملتمس است چه نزد عمر با خود چنین گناهی عظیم سوای غصب خلافت و ما یتفرع علیها از اخذ فدک و منع خمس
الی غیر ذلک از فاروق اعظم واقع نشده و اگر باشد اظهار آن در ذمه حضرات اهل سنت است تو چه رکیک و سخیف
که ضمنا النفس میشود چنانچه از ذکر بخاری این حدیث را در مناقب عمری مراد و مضحک علیه الصبیان الثکلی اند که مناسب
انسب است که وقت مرگ در آن حین جبن نص صحیحه جابر خوف غالب باید بلکه این معنی علامت متقیست و آن عمر هم
ولا الی حسب عموم شان که اگر شخص گنهگار هم باشد از جهت مظلومیت حط معاصی او میشود و چنین قسمت جزع و فزع
اعتراف باینکه این جزع و فزع بجهت ابن عباس و اصحاب اوست و سوگند باینکه اگر باد رحالت سکرات

خوردن که اگر تمام روی زمین طلا و نقره پیش من بودی بعوض این عمل فدا میکردم قبل از ملاقات
خدا یا لقاء موت و اینها همه با بهضام نفس باشد زهی انصاف غلط گفتم خاک بدهن انصاف و غیرت
مباد که از حدیثین اولین مشعر بنسبت احداث باصحاب که بطرق عدیده متکثره مرویست حتی که
اگر دعوی قرب تواتر کرده شود بعدی ندارد و هم ازین هر دو حدیث صحیح بسیر مبین گشت که حدیث
بشارت عشره مبشره صحیح نیست چه ورای دلائل باهره موضوعیتش که علمای ملت جعفریه رحمهم الله تعالی در کتب کلامیه
بیان کرده اند هرگاه به براهین قویه باثبات رسید که در حدیث لا تدری ما احدثوا بعدک از احداث
همین غصب خلافت مراد باشد جنت بمراحل بعید هست کو جنت شد او باشد و چون جناب مخبر صادق
انکار از یقین بمغفوریت جناب ابن ابی قحافه بجمله لا ادری ما تحدثون بعدی و اخبار بالغیب از احداث
کماینبغی باعتراف ایشان فرموده باشند تبشیر بجنت در صدور ارشاد حدیث مزبور از حدیثین مذکورین هم حکم
باجتماع النقیضین [illegible] و تقدیم حدیث التبشیر و نیز اگر حدیث تبشیر صحیح بودی جناب فاروق
اعظم وقت مرگ چرا کلمات مماثل بهر فزت برب الکعبة نمی فرمودند بالعکس گاهی در حال حیات تمنای نجات
از اعمال کفافا را اسما یر [illegible] باشند و گاهی در اوان احتضار جزع و فزع نمایند و حسرت کنند که اگر تمام
روی زمین زر در ملک من میبود فدا میکردم انتهی کلامه بلفظه اقول و استعین بالله الکریم
این معقولات نیز مثل حکایت و افسانه بعقاید شیخ حلی که راه جهولیده و از جناب مولف سرزده چه اگر
بیاد فقیر آید که حلی مذکور در بعضی از تصانیف خود حدیث را در مطاعن خلفای راشدین بعنوان رضی الله تعالی
علیهم اجمعین از صحیح بخاری و دیگر کتب مثل منهج از کتب دیگر آورده و زبان دراز کرده و گفته که منصف
ذکی باید که این آرزو را ببیند که مثل آرزوهای کفار صید و ریا فته و قول جناب عمر رضی الله عنه را در وقت
نگاه کند که فزت برب الکعبة یعنی بمطلب خویش رسیدم بالجمله الحال و اهمه اضطراب بسیار رسیده است و [illegible]
للاختصار قلیلی از کثیر آن نقل میکنم نخستین آنکه بر ناظران این اوراق انتهی صدق و [illegible]
کلام صحیح اذ [illegible] تمام دارد و نعم ما قیل فی امثال هذا المقام مصرع دروغ الحرا باشد دروغ [illegible]

احقر العباد قبل از مطالعه شروح بخاری ازینمقام در نص مزعومی مولف که دلالت بر خوف حضرت
فاروق درباره غصب خلافت وارد تامل میکردم و بدل میگفتم که درینمقام نظر بمقدمات سابقه و تصریحات
معتمده صاحب اشعه و دیگر علمای طائفه که مهما امکن تطبیق در احادیث باید نمود حاجتی باقامت دلیل بر ابطال
این خیال نیست بلکه فقط ذکر حدیث حذیفه که در صحیح بخاری در باب فتنه که تموج کموج البحر عبارت از نسبت
سمت روایت با فتنه برای دفع وهم مولف کافی است الفاظ آن روایت اینست ثنا عمر بن حفص بن
غیاث ثنا ابی ثنا الاعمش ثنا شقیق سمعت حذیفة یقول بینا نحن جلوس عند عمر
اذ قال ایکم یحفظ قول النبی صلی الله علیه وسلم فی الفتنة قال قلت فتنة الرجل فی اهله
وماله وولده وجاره یکفرها الصلوة والصدقة والامر بالمعروف والنهی عن المنکر
قال لیس عن هذا اسألک ولکن التی تموج کموج البحر قال لیس علیک منها بأس یا امیر
المؤمنین ان بینک وبینها بابا مغلقا قال عمر ایکسر الباب ام یفتح قال لا بل یکسر
قال عمر اذا لا یغلق ابدا قلت اجل قلنا لحذیفة اکان عمر یعلم الباب قال نعم کما ان دون
غد لیلة وذلک انی حدثته حدیثا لیس بالاغالیط فهبنا ان نسأله من الباب فامرنا
مسروقا فسأله فقال من الباب قال عمر یعنی حذیفه میگوید که من باجمعی از اصحاب نزد عمر بن
خطاب نشسته بودم وقتی که او پرسید که از شما کسی هست که حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را درباره فتنه
یاد داشته باشد گفتم که من یاد دارم که حضرت فرموده که فتنه مرد در زن و مال و فرزند و همسایه اش میباشد
که نماز گذاردن و صدقه دادن و امر بنیکی نمودن و از بدی باز داشتن تدارک آن میکند عمر گفت من از این فتنه
سوال نکنیم بلکه از آن فتنه میپرسم که موج زنش بسبب مخاصمت کثرت منازعت مثل موج دریا محیط است
گفتم از این فتنه بر تو باکی نیست زیرا که در میانه زمان تو و آن فتنه دروازه ایست بند کرده شده که
هیچ فتنه در زمان تو هرگز بر پا نگردد عمر گفت ای حذیفه آیا دروازه را خواهند شکست یا خواهند کشاد گفتم
نخواهند کشاد بلکه خواهند شکست عمر گفت هرگاه خواهند شکست تا قیامت بند نخواهند شد چنانچه معمول است

که بعد انکسار بستن دروازه متصوّر نیست گفتم بلی راست گوئی راوی گوید با حذیفه گفتم که آیا عمر میدانست
آن دروازه را حذیفه گفت بلی خوب میدانست چنانکه میدانم که شب قریب تر از روز آینده است زیرا که
من حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را نقل کردم که هرگز مغلطه رای واجتهاد راوی را در آن گنجایش نیست راوی
می گوید که حذیفه مرد مهیب بود و قدرت نیافتیم که از وی بپرسیم که مراد از دروازه که بود پس مسروق را
که در علو منزلت و علم و عمل دستگاه رفیع حاصلش بود و در سوال جرأتی تمام داشت امر کردیم
پس او پرسید حذیفه گفت که مراد از دروازه مغلق که مانع از فتنه بود ذات عمر است انتهی محصله
از مطالعه این حدیث نیز بوضوح می انجامد که چون فاروق اعظم بحدیث نبوی مبنیست که بعد از من فتنها
وقوع خواهد یافت کسی را خلیفه نساخت تا دامنش از غبار و کدورت منزه باشد نه چنانکه حضرات اهل
تشیع گمان می برند که مقصود او از شوری صرف خلافت از حضرت امیر است حاشا وکلا آمدیم بر
شهادت فاروق اعظم پس بدانکه خود امام المحدثین محمد بن اسمعیل بخاری و دیگر اهل حدیث نیز در مناقب
وی رضی الله عنه حدیثی آورده اند که در شهادت او نص قطعی است وهو هذا ثنا مسدد ثنا یزید بن
زُرَیع ثنا سعید عن قتادة عن انس بن مالك قال صعد النبي صلى الله عليه وآله وسلم
اُحُدًا ومعه ابو بكرٍ وعمرُ وعثمانُ فرجف بهم فقال اثبت فما عليك الا نبيٌّ و
صديقٌ او شهيدان يعني روزی جناب سرور عالم صلی الله علیه وآله وسلم بر کوه احد رونق افزود وهمراه وی
صدیق و فاروق و ذی النورین بودند پس کوه بلرزه در آمد حضرت فرمود بجای خود باش و متزلزل
مشو که بر تو کسی نیامده مگر یک نبی و یک صدیق که فی الحال باین دو صفت متصف اند با عمر و عثمان که
آخر شهید خواهند شد واکتفا بصیغه مفرد از آنست که در فعیل تثنیه و جمع برابر است و برین معنی دلالت دارد
صیغه تثنیه که در بعضی از روایات واقع است فان الحدیث یفسر بعضه بعضا کما صرح به المؤلف مرارًا
و نیز دلیل بر شهادت آنجناب بلکه دیگر حواریین پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز قصه جبل حرا است که در صحیح مسلم
واقع شده و حضرت امیر و طلحه و زبیر هم شریک بوده اند چنانچه مسلم رحمة الله علیه در صحیح خود روایت

نموده کما لا یخفی علی المحدثین آنهر گاه بر حدیث حذیفه و انچه بدان تعلق دارد احاطه کرده می حال نقض
مزعوم حضرت واضح شد که سراپا بی بنیاد است بلکه از اضغاث احلام و بدستور سابق از خیالات خام است
بعد که شروح بخاری بدست آمد و مراجعت باین مقام واقع شد دریافتم که سبیل اکثری از شارحین این
کتاب مستطاب سوی همین است که یاد کرده ام لیکن و سپاس بقدر طاقت بشری بجا آورده ام و گفتم الآن ظفرت
بالمطلوب یعنی که صاحب غایة التوضیح لشرح الجامع الصحیح می گوید قوله من اجلک کانه تفرس ان الفتنة
ستظهر لبعده یعنی جزع حضرت عمر بحال ابن عباس و باشد او از ان بود که بفراست دریافته و دانست که
فتنه نزدیک بعد از من برپا خواهد شد و ملا یعقوب بنبانی صاحب خیر جاری درین مقام راه تفصیل و
تصحیح رفته و گفته الاقرب ان یقال ان مراده رضی الله عنه ان جزعی لاجلکم لانی کنت
بابا مانعا عن حدوث الفتن وظهورها کما مر سابقا من حدیث حذیفة فاذا توفیت
یظهر الفتن فیما بینکم فجزعی لذلک لکم لا لنفسی وانما خصه بالذکر لان الکلام کان
مسوقا معه ولانه کان بحیث لسن فتوقع بقائه الی ان حدثت الفتن ومن جملتها
قتل عثمان رضی الله عنه ووقوع الحرب من الجمل والصفین وامارة یزید وقتل الحسین بن
علی رضی الله عنهما وقتل ابن الزبیر وفتنة حکومة حجاج یعنی در توجیه این حدیث بهتر آنست
که گفته شود که مراد فاروق آنست که این همه بیقراری من بر اشماست زیرا که فتنه تا زمان من
ممنوع بود بعد از وفات من درمیان اهل اسلام فتنه ها برپا خواهد شد بحال شما جزع میکنم و تخصیص ابن
عباس و وجه آن یکی آنکه مخاطب باو بود دوم آنکه بسبب نوجوانی ظن بقا ابن عباس تا ظهور
فتنه ها مثل قتل عثمان ذی النورین و وقوع حرب جمل و صفین و سلطنت یزید لئیم و قتل شهید کربلا و ابن
زبیر و فتنه ریاست حجاج غالب بود و ازین کلام که صاحب خیر جاری گفت وجه اصالت ابن عباس
و تبعیت و فرعیت دیگران در کلام فاروق اعظم نیز هویدا گشت و معاذ الله اگر مراد خوف ظلم و غصب خلافت
و ایصال ضرر باهل بیت اطهر می بود چنانچه فاتح خوانان اختلاج آن میکنند اصالت ابن عباس

وتابعیت جناب امیر و اولاد طیبین او قلب موضوع میشد برین تقدیر بایستی فرمود که اما ماتری
من جزعی فمن اباک او من علی بن ابی طالب و اذ لیس فلیس خدا یا مگر بنیاد مزعوم دگمان مؤلف بر اصول
موضوعه خویش باشد کما مر و سیجئی فی المسلک الثانی ان شاء الله تعالی و شوهم مباد که شاید دیگر شارحین
توجیهی درین مقام کرده باشند که با حدی از دلالت مفید خیال مؤلف باشد زیرا که خلاصه آن تصریح حافظ
عسقلانی و شیخ جلال الدین سیوطی است که جزع فاروق برای اصحاب در باره استخلاف بود تا ایشان را
بجنبش نیارد که قیام فتنه فیما بین المسلمین بر خلافتش شوهم نباشد فاین هذا مما فهم المؤلف سوم
آنکه آنچه مؤلف از جزع خلیفه ثانی رضی الله عنه و قول و من اجلک و من اجل اصحابک فهمیده و مبنی
بر آنست که ابن عباس معتقد خلافت بلا فصل حضرت امیر مثل علمای شیعه باشد و این نوع الحق محض تهمت
و بهتان عظیم بر ابن عباس است کما هو الظاهر من شروح کتب الاحادیث و اسماء الرجال مثل الاستیعاب
و اسد الغابة و الاصابة فی تمییز الصحابة و غیرها مما لا یتناهی اما عند الامامیه پس متتبعین که مخفی
نمی مانند که بر توثیق او فراهم نیاورده اند الا آنکه کشی و غیر او در توثیق و تعدیل آن بزرگ گفتگو دارند و
احادیث در سب او ایراد میکنند چنانچه قصیر مجهدان بسیاری از آن روایات بخاطر خویش محفوظ دارد لیکن
بجهت مخافت اطناب فقط بر اشاره کفایت کرد چون باعتراف مؤلف جابجا درین رساله سمت وضوح یافته که
از اصحاب سید المرسلین عمل بد صادر نشده جز غصب خلافت و حق تلفی اهل بیت و مآل آنهمه روایات و قیل
و قال بدان میکشد که ابن عباس هرگز با اهل بیت بی وفائی نه نموده و تقصیر اهل بیت علیهم السلام
نیز بر گوسا که پیشتر در ... او دلالت تام دارد کما سیجئی ان شاء الله تعالی پس اگر ابن عباس مثل
اعوان و انصار خلفا نبود آخر چه بود باعث قدح او اگر چیزی دیگر باشد بعض بیان آن رود یا عیاذا بالله
زنا و لواطه میکرد یا شرب خمر می نمود یا مانند برادر امام حسن عسکری که او را علمای امامیه جعفر کذاب لقب ساخته
اند بتصریحات مجلسی در بحار و حق الیقین قمار می باخت و طنبور مینواخت الی غیر ذلک من الکبائر چهارم آنکه
احتمالات جمع ضمیر را نقل کرده آن را در حیز مجهول داشتن دلیل قوی است که هنوز حضرت مؤلف

اصد قامی ایمانی او که در روایت کشی و ورق گردانی شریک بن افادات که اعجوبهٔ اولی الابصار
بلکه اضحوکهٔ روزگار ست بودند صحیح بخاری را بچشم ندیده و در صدد مناظره با علمای اعلام گردیده اند و بعضی
از عبارات مؤلف نیز که تعلق بحواشی دارد بایمعنی ناظر است کما ستعرفها انشاء الله تعالی و کفی بها اثما
مبینا پنجم آنکه هرگاه بجای خود ثابت گشته که حصول رویت الهی نزد اهل حق نیست مگر برای
انبیاء و اتقیا نه برای کفره و اشقیا فانهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون پس اعتقاد برویت ایزدی
مستلزم دعوی صلاحیت خویش باشد فیعارض ما فهم المؤلف قطعا خدا یا مگر اولیاء مؤلف بجای
دیگر انتقال سازند ششم آنکه دلیل مؤلف بر خوف حضرت امیر المؤمنین از غصب خلافت موقوف
بر آنست که لفظ جزعی من اجلک و من اجل فلان در محاورات عرب بالنص و بیقین بمعنی باشد که متکلم از مضاف
الیه لفظ اجل خوف فی مثل تظلم داشته باشد و هو ممنوع بلکه این لفظ در محاورات ایشان بمعنی غمخواری و دلسوزی
در بارهٔ او استعمال می‌یابد و از قاموس محیط و صحاح جوهری نیز همین امر دریافت میشود و از نهایه جزریه
در حل بعضی از لغات احادیث نبویه صلی الله علیه و آله و سلم ترادف لفظ من اجله و لاجله
و ضوح تمام دارد و همچنین از شروح جامع بخاری سیما از خیر جاری کما لا یخفی علی من تتبعها بلی اگر
لفظ فمناسب بجای فمن اجلک اطلاق می‌یافت و جزع بمعنی خوف میبود قیل و قال مؤلف گنجایش
سیداشت و اذ لیس فلیس هفتم آنکه در صورت عموم اصحاب خوف حضرت عمر از جمیع صحابه در بارهٔ تظلم
اعتقاد شیعه هم است نمی‌نشیند فضلا عن اعتقاد نا معاشر السنة و الجماعة زیرا که هنوز در تظلم
عباس نظر باصول شیعه خرخشه و کلام هست چه جای آنکه جمیع اصحاب تا از فاروق باشند و او از همه
جمیعا خوف عظیم داشته باشد و حال آنکه از عدل و داد او تمام جهان و جهانیان مرفه الحال و فارغ البال
باشند و در وفاتش جهان گریه و بکا نمایند که بر جنازهٔ احدی از بنی آدم منقول نباشد حتی یجیء
شیخ ابو العباس فرموده الهم الا ان یضم الیه الضمائم الذمیمة و یخترع فیه الاحتمالات
الرکیکة السخیفة هشتم آنکه دعوای اخذ فدک جابجا نمودن دلیل بر آنست که حضرت مولف

بر روایات موضوعهٔ رواة خویش فریب خورده واعتقاد آن داشته که جناب سیدة النساء بر زمین
فدک قابض ومتصرف بود وکیلانش بعهدهٔ خویش مشغول بودند واین هم دعوی بلا دلیل وادعای بلا بینه وبرهان است
بلکه اول می باید که فدک را تعیین کنند که باغی بود از باغات مدینه یا دهی بود که زراعت وباغات داشته
یا شهری عظیم مثل سمرقند وبخارا یا ملکے محیط ومشتمل بر بلاد عظیمه یا عالمی را فرا گرفته چنانچه بر روایات کلینی و
مجالس شوشتری وتالیفات همانش بر آن گواه است پس این مخالف را ابتداءً از میان هر طرف کرده تعیین
مغصوب نماید وقبض وتصرف جناب بتول زهرا را اصالةً یا وکالةً ثابت فرماید ودونه خرط القتاد پنجم
در باب منع خمس تقریر طعن بر حضرت فاروق بعنوانی کند که از کدورت نقض ومعارضه ومنع معنی پاک شده و
عصبیت وعناد را چنانچه کلنوری اختیار ساخته وقدرت الیه الاشاره گنجایش نده ششم آنکه بیان اخبار از
ذمهٔ اهل سنت وقتی ضرور باشد که اول خوف خلیفهٔ ثانی رضی الله عنه از غصب خلافت ثابت کند وباثبات
رساند که معنی کلام او اظهار حصول خوف از مخاطب است نه غمخواری وپس این همه بنا بر فاسد بر فاسد
خواهد بود هفتم آنکه ذمهٔ اهل حق چنانکه دانستی بعد از بیان توجیه جزع حضرت امیر المومنین برای
ابن عباس رضی الله عنهما النظر بتقاضی او در اوقات فتن هرگز مشغول نیست بلکه ذمهٔ مدعی خوف
حضرت خلیفه ثانی در بارهٔ غصب خلافت هنوز مشغول است فیجب علیه اثباته بدلیل یخلو عن غبار المنع و
المعارضة والنقض وانی له ذلک یازدهم آنکه از کجا دانسته که امام المحدثین بخاری رحمة الله علیه
الحدیث را در مناقب فاروق از الجهت آورده که او برای تسکین وتخفیف تحیر او از اهوال قیامت وما یتعلق
بذلک می رسید محتمل است که بخاری این حدیث را در مناقب بدین سبب ثبت نموده که متضمن بر فضائل عظیمه او ست
که ابن عباس بذکرش رطب اللسان وعذب البیان گشته وبلاشبه آنچه او یاد کرده از مرتبت عظیم و
منقبت جسیمه است بس فخیم که ما فوق آن تصور نتوان کرد وتقریر فاروق نیز ضمیمهٔ آن گشته چنانچه بعبارت
تمام وکمال ملاحظه شود حدثنا الصلت بن محمد اخبرنا اسمعیل بن ابراهیم اخبرنا ایوب
عن ابن ابی ملیکة عن المسور بن مخرمة قال لما طعن عمر جعل یألم فقال له ابن عباس وکانه یجزعه

یا امیر المؤمنین ولا کل ذلک لقد صحبت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاحسنت
صحبته ثم فارقت وهو راض عنک ثم صحبت ابا بکر فاحسنت صحبته ثم فارقت
وهو عنک راض ثم صحبت صحبتهم فاحسنت صحبتهم ولئن فارقتهم لتفارقنهم
وهم عنک راضون قال اما ما ذکرت من صحبة رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
ورضاه فانما ذاک من من اللہ من به علی واما ما ذکرت من صحبة ابی بکر و
رضاه فانما ذالک من من اللہ من به علی واما ما تری من جزعی فهو من اجلک ومن
اجل اصحابک او اصیحابک واللہ لو ان لی طلاع الارض ذهبا لافتدیت به من عذاب
اللہ قبل ان اراه ومؤید این احتمال است آنکه بخاری رح در مناقب مرتضوی قول حضرت عمر آورده
گفته قال عمر توفی النبی صلی اللہ علیہ وسلم وهو عنه راض پس اگر فلکذا هذا ایراد و بین
نیست که قصه تنگی نفس عمر ازین جدا باشد نه آنکه فقط ضیق نفس باعث بر ایراد این حدیث در مناقب
فاروق گشته و ازین مقام واضح می شود که حضرت مؤلف اصلا قصد او حکم بطول عبارت نموده باسقاط آن
پرداخته‌اند تا بذهن عوام طلبه متذکر شود که ایراد آنچه بخاری در مناقب نظر بهمین سبب است که مؤلف گفته نعوذ
باللہ من التدلیس والتلبیس دوازدهم آنکه خیال مؤلف که فاروق از جناب امیر و شیعیان او
نظر بغصب حقوق اهل بیت می ترسید مستلزم نفاق ابن عباس است زیرا که او شیداء از طرف خود
بی درخواست کسی عنوان خدا و رسول و صدیق و جمیع مؤمنین برای فاروق ثابت کرده چه ازین
امور که اقرار به خدا و رسول است بلا ضرورت و بغیر تشرح شده دل بهذا الاثبات المنافقین الذین یقولون
بافواههم ما لیس فی قلوبهم معاذ اللہ من ذلک هر چند نفاق ابن عباس بر اصول امامیه ممکن لیکن معاذ
اللہ کسی از اهل حق بآن قائل باشد پس الزام ایشان باصول خویش بجا است افادات سیزدهم
آنکه خیال خام مؤلف عالیمقام مستلزم آنست که فاروق اعظم تکذیب ابن عباس قصد کرده باشد
زیرا که ابن عباس میگوید که همه کسان از تو راضی و خوشنود اند خود جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ

واله وسلم از تو در حالت خورسندی وفات فرموده وفاروق گفت که من از تو وعلی بن ابی طالب و
ابوذر وسلمان ومقداد خوف میکنم ولا محاله میدانم که شما با من عداوت میدارید پس مناقب خود واورا
در دل نگو نهاده داشته باشد وتقریر او بر خلاف این تکذیب ولالت دارد ومیلزم التناقض فیلزم بطلان ما هو مکنون
فی قلب المؤلف والحمد لله علی ذلک چهارم آنکه سلمنا که علامت ایمان غلبه رجا بر خوف است لیکن مراد
ازین غلبه در همین وقت موت وحضور قابض الارواح است کما روی فی مشکوٰة المصابیح عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال لا یموتن احدکم الا وهو یحسن الظن بالله وقال المحقق
الدهلوی فی شرحه هذا حث علی تحسین الظن بالله فی حالة الموت اعتمادا علی فضله
وکرمه قالوا من علامة السعادة ان یکون الغالب فی مدة الحیوة الخوف فاذا
جاء الموت یغلب الرجاء انتهی ازکجا باثبات رسانیده که حدیث حضرت عمر در عین حالت موت
است نه قبل ازان بلکه لفظ لما طعن عمر جعل یالم که بعنوان حدیث مذکور است کما عرفته مفصلا ظاهر در دلالت
بر آنست که در روز اول از زخم بلکه بلا مهلت این حکایت واقع شده بالاتفاق حضرت عمر در ان روز وفات
نکرده بلکه یک دو روز مهلت یافته بخلاف جزع امام حسن کما سیجیء فی المسلک الثانی ان شاء الله
تعالی ودرین مقام لطیفه ایست بس دقیق که حضرت مؤلف در اصل رساله که از برادران مقبول ما
بدست آمد در همین جا بحدیث مشکوٰة وقول شارح که فقیر بلا مراجعت باصل بعینه ذکر کردم دلیل بر مدعی
خود آورده لیکن وقت طبع رساله بعد تکرار انظار جدید چون دیده که ذکر حدیث وقول محقق دهلوی
لا بل الحق لا علیهم است بهمان اجمال پیرایه پرداخت تا عوام در اشتباه افتند ودانند که حال حضرت
خلیفه ثانی خالی از علامت ایمانی بود وبر مستبصر مخفی نماند که در اصل رساله مذکور که تا دو سال بلکه زیاده ازان
در کشمکش محو واثبات افتاده بود واین عبارت هم اندراج یافته بود که آری کلام حضرت صدیق علی
ما ذکره العالی فی مسند الصدیق عن الحسن انه قال الصدیق ابو بکر طائرا علی شجرة فقال
طوبی لك یا طائر تاکل الثمر وتقع علی الشجر لوددت انی ثمرة ینقرها الطائر این

المبارک وعن الضحاک قال رای ابو بکر الصدیق طیرا واقعا علی شجرة فقال یا طیر والله لوددت انی کنت شجرة الی جانب لطریق مر علی جمل فاخذنی فادخلنی فاه فلاکنی ثم ازدردنی ثم اخرجنی بعرا ولم اکن بشرا تا که دریافت نشود که در صحت ارشاد کرده اند محمول بر اهضام نفس خواه خوف الهی می تواند شد که چنین گونه اهضام نفس که گاهی تمنا بودن از قسم نبات و گاهی ز ان هم در گذشته از فضل نبات باز دگر صحابه با ثو ریت وجهی قوی برای چنین خوف میباید بلکه بنوع ما خلاف شکر منعم حقیقی است که او بآیت ولقد کرمنا بنی آدم منت بر نوع می نهد والشان بکمیتر له که شرف چنین دران حاصل بود گذشته تمنای نباتیت بلکه جمادیت توان گفت وازین ذلک عجب عجاب انتهی و دیگر عبارتش ازین چنین بسبب محو گشتن از خطوط عرضیه بخوبی در فهم نمیدان رسانید والا تحریرا بهم تعرضی واقع می شد و منشاء آن جزین نیست که این عبارات مطروحه در سخافت و خرافت همرنگ افادات مطبوعه بی لم و کاست بنماید تعهد اکتب دیگر از تصانیف علمای قوم که مولف از جمله مقلدین شان است موجود است جابجا بقسم روایات بر البطلطراق می آرند و زبان دراز در بارهٔ خلفاء راشدین بغایت قصوی میرسانند من بعد واضح باد که فقیر اکنون درین هفوات کلام اجمالی مرتب میکند بگوش دل باید شنید که آنچه از خوف و خشیت ازین برگزیدگان بارگاه الهی صدور یافته عین اتباع سنن نبویه بوده کاش حضرت مولف کتاب مکارم الاخلاق یا سید و بیدرد یافت میکرد که درین امور چه احادیث در طرق امامیه مرو گذشته مجملا آن قصه یا ابوذر غفاری است رضی الله عنه که بنیاد تمامی کتاب عین الحیوة مجلسی بران افتاده و از عبارت وصیت و ترجمه بلا مذکور پیداست که دران قصه غیر از مومنین کسی حاضر نبود و در اثنای آن تقاریق واقع هست که ای ابوذر بدانکه اگر شما نماز کنید تا بمقداری که دو تا شوید و روزه دارید چندانکه تار شوید نفع ندهد مگر که مقارن ورع و تقوی باشد ای ابوذر اگر مرد پیرا اعمال باشد مثل عمل هفتاد پیغمبر باید که آن عمل را حقیر داند و ترسد الخ وازینجا بکمال فضائل و عظمت مناقب شیخین پی باید برد که باوصف زیادت اعمال صالحه از هر چنین تحافی

قرة العینین بتفضیل الشیخین و امثال آن چه خوف و خشیت الهی بر ایشان غالب بود حتی که حضرت صدیق بنا بر روایات کنز العمال علی ما نقل المؤلف از حساب روز جزا و اهوال و شداید قیامت می‌ترسید و کمالات خود را زینهار بخیال نمی‌آورد و آرزو می‌نمود که نباتیت و جمادیت میسر بود باقی ماند آنکه این قسم تمناها از دیگر صحابه مروی نیست پس این بیان شهادت علی النفی است که با ظهار صاحب تبصره در مناظره رشید الشکلین ابا الله برهانه الی یوم الدین کما یدل علیه کتابه عزة الراشدین و افاده دیگر مجتهدین و متقدمین مثل کنتوری قابل اعتنا نمی‌باشد خصوصاً از حضرت مؤلف که بلا ریب بکتاب صحیح بخاری هم بضرورت و امعان مراجعت نموده مع ذلک چون حضرت مؤلف در فن کلام و تتبع احادیث انبیا و ائمه علیهم السلام طفل ابجد خوان است او را کی اتفاق افتاده که آنچه از صحابه کبار بالخصوص مقبولین بلسانی امامیه مرویست بچشم عبرت ببینند اکنون حسبة لله بجلد جاشر بحار که حقیقة مخصوص ذکر واقعه کربلاست این آرزوها از کتب معتبره مروی و منقول می‌بیند که سلمان گفت یَا لَیْتَنِی کُنْتُ کَبْشاً لِأَهْلِی فَأَکَلُوا لَحْمِی وَ مَزَّقُوا جِلْدِی وَ لَمْ أَسْمَعْ بِذِکْرِ النَّارِ یعنی کاش من می عیال خود گوسفند بودمی پوست مرا پاره پاره می‌کردند و گوشت مرا میخوردند و ذکر دوزخ بگوش من نمی‌رسید ظاهر است تخصیص عیال دلالت بران دارد که سرسبزی وحدت منکر از ایشان ابدا بوصف الاولیت علیا شان بود و در اصل خلقت خود بجلی داشتند نخواستند که دیگران خصوصا آل عبا درین عهد الطیف شریک شوند بلی حقیقت همین است که اول خویش بعده درویش اکنون از زبان صدق ترجمان حضرت شهید لطف لفظی منقول میکرد و که هر چند بدلالت مطابقی بر آن آرزوها دلالت ندارد مگر بدلالت التزام آخر ما لش بسوی همین چیز می‌کشد چنانچه روایت امالی شیخ صدوق مسموع شود حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى ابْنِ الْمُتَوَکِّلِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ السَّعْدَآبَادِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ قَالَ سُئِلَ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ فَقِیلَ لَهُ کَیْفَ أَصْبَحْتَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ

قَالَ اَصْبَحْتُ وَلِی رَبٌّ فَوْقِی وَالنَّارُ اَمَامِی وَالْمَوْتُ یَطْلُبُنِی وَالْحِسَابُ مُحْدِقٌ بِی
وَاَنَا مُرْتَهَنٌ بِعَمَلِی لَا اَجِدُ مَا اُحِبُّ وَلَا اَدْفَعُ مَا اَکْرَهُ وَالْاُمُورُ بِیَدِ غَیْرِی فَاِنْ شَاءَ عَذَّبَنِی
وَاِنْ شَاءَ عَفَا عَنِّی فَلَا اَرَی فَقِیْرًا اَفْقَرَ مِنِّی محصل حدیث آنکه کسی از امام حسین علیه السلام پرسید
که چون فرمود چه پرسی خدا بر سر من و دوزخ روبروی من و موت طلب کند و حساب انتظار می نماید
و من گرفتار اعمال خودم آنچه را میخواهم بهم نمی رسد و آنچه را مکروه دارم دفع نتوانم کرد و جمیع امور بدست
خداست خواه عذاب کند و خواه در گذر نماید هیچ محتاجی زیاده از من نخواهد بود چون حرفی از حال پرسید
کربلا گوش کردی خدا را حرفی دیگر از تمناهای حضرت خلیفه بلافصل بشنو در همان مجلد عاشر بحار است
قَالَ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَا لَیْتَ السِّبَاعَ مَزَّقَتْ لَحْمِی وَلَیْتَ اُمِّی لَمْ تَلِدْنِی وَلَمْ یُذْکَرْ لَنَا اِسْمٌ
ثُمَّ وَضَعَ یَدَهُ عَلٰی رَاْسِهِ وَجَعَلَ یَبْکِی وَیَقُولُ وَا بُعْدَ سَفَرَاهُ وَا قِلَّةَ زَادَاهُ
برای خدا اندکی انصاف نمایند که درین کلمات طیبات مرتبه تمنا از نباتیت در گذشت سر بجمادیت
و ای جمادیت کشید زیرا که هرگاه درندگان پاره پاره میکردند اگر تمام اعضای مقدس نمی خوردند
آخر چیزی از آن البته میخوردند و آخر بعد هضم فضله هم دفع میشد سبحان الله باینهمه امور را چنان
امیر که کلامش فوق کلام مخلوق است بکنایه که ابلغ است ادا فرمودند بلکه دست مبارک بسر زدند و
زار زار گریستند اکنون کجا ماند شکر نعم حقیقی که وجود بشر را خلعت تکریم و اشرف بنا به کارخانه عنایت
قدیم خویش پوشانید حالیا از حالات انبیا علیهم السلام یکدو حرف باید شنید که در مجلدی
از مجلدات بحار که در ذکر انبیا علیهم السلام است احادیث بسیار از جناب مصطفی صلی الله علیه و آله
وسلم و حضرات ائمه هدی مروی است که ملخص آنرا درین چند سطر می گنجانیم که حضرت یحیی هم
در خرد سالی بتقلید عباد و زهاد آن وقت که در بیت المقدس منتشر بودند پیراهنی از موی پوشیده
و کلاهی از پشم بر سر نهاده بلکه غالبا زنجیر در گردن خود کرده و بستون مسجد بسته چندان عبادت
نمود که حوصله بشری متحمل آن نتواند شد و با اینهمه گریه و زاری بدان پایه رسید که از رخسارهای عذار دندان

وی پدیدار بود و در خوف دوزخ چندان گرفتار که گویا تمامی طبقات نار فقط برای او
مخلوق شده هرچند تسلیه مینمودند دل نمی نهاد بلکه گوش نمیکرد تا آنکه بهزار حیله و جهد پدر و والدین آمد
اتفاقا روزی در مجلس وعظ روبروی حضرت زکریا جماعتی کثیر گرد آمده بودند یحیی علیه السلام در میان ایشان پنهان شده و
پاره از ذکر طبقات و عقبات دوزخ شنیده رو بصحرا رفت و دامن کوهی را از تخیر پای خویش گردانید و چندان
گریست که پاهای مبارکش در آب چشم او فرو رفت آیا هیچ عاقلی قبول خواهد کرد که بدون صدور زلتی
که در باره ایمه هدی باشد چنانچه از حضرت ابو البشر صادر شد اینقدر ها میگریست و آتش دوزخ را نصب
العین میداشت سلمنا که حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام نظر بواقعه کربلا در رنج
بود تا آنکه از همین جهت انی سقیم فرمود چنانچه در کتب مطبوعه مومن جانسی است لیکن این تاویل در
باره حضرت یحیی که بر طبق حدیث مصطفوی و دیگر نصوص ایمه از عذاب دوزخ میگریست چرا نمیکند
که علت اینقدار بکا و بیقراری باشد باز زبان قاصره نمیرسد موید است گرفتار آمدن او در انواع عقوبت
و مصیبت چه بعد ازین بر جای خویش بخدمت حضرت مولف اصول مذهبش میرسانم که هر سانحه که بر انبیا
علیهم السلام گذشت از جهت حسد و انکار فضائل ائمه و توقف در ولایت ایشان بود و من بعد مستتر نماند که عدد
انبیا در احادیث فریقین بر آید صد هزار است محال کیست که حال این بزرگان درین باب ضبط تواند کرد
و در حقیقت اکتفا بر ذکر حال بعضی ازین جماعت که در قرآن مجید و حدیث شریف اسامی شهر که آنها درج است
درین رساله مختصر متعذر است مگر بالاجمال از آیات بینات خوف و خشیت ایشان بالیقین معلوم است قال
الله تعالی اولئک الذین یدعون یبتغون الی ربهم الوسیلة ایهم اقرب و یرجون رحمته
ویخافون عذابه ان عذاب ربک کان محذورا و قال سبحانه بعد ذکرهم و کانوا لنا خاشعین
و قال الله تعالی ان الذین هم من خشیة ربهم مشفقون در کتب تفسیر باید دید که امام رازی و نظام
نیشاپوری و طبرسی و مجمع البیان بحال خود و اهم آن تعبیر سکینه بانه لیس یحتاج ان شرکه این قصه طولانی را بتمامی
خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم که در بحار مجلسی در کتاب السماء و العالم که مجلد چهاردهم و مشتمل بر احوال

عرش و کرسی افلاک و عناصر و موالید و ملائکه و جن و انس و غیرهم منقول است ختم کنم عن ابی ذر رضی
الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی اری ما لا ترون واسمع ما لا تسمعون
اطت السماء وحق لها ان تئط ما فیها موضع اربع اصابع الا وملک واضع جبهته لله ساجدا
والله لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا ولبکیتم کثیرا وما تلذذتم بالنساء علی الفرش ولخرجتم
الی الصعدات تجارون الی الله لوددت انی کنت شجرة تعضد قال الطیبی فی قوله
لوددت انی کنت شجرة تعضد هو بکلام ابی ذر اشبه والنبی صلی الله علیه وسلم
اعلم بالله من ان یتمنی علیه ما لا افضع عما هو فیه انتهی اقول هو اظهار الخوف فضله
ومصداقه فی القرآن لعظمته سبحانه بل یؤکده انما یخشی الله من عباده العلماء انتهی بلفظه
یعنی ابوذر غفاری روایت میکند که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که من می‌بینم چیزی را که شما نمی‌بینید و
می‌شنوم چیزی را که شما نمی‌شنوید آسمان آواز می‌کند و سزاوار است آسمان را که آواز کند چهار انگشت جای خالی نیست مگر که فرشته پیشانی خود را سجده
برای خدا نهاده است قسم بخدا اگر بدانید آنچه من میدانم هرآینه بخندید کم و بگریید بسیار و لذت نگیرید
با زنان بر فرشها و هرآینه بیرون روید بسوی صحراها فریاد کنان بسوی خدا دوست میدارم که درختی میبودم که مردم
آن را برای حوائج خویش قطع می‌کردند گیاهی تر ابرای علوفه انعام می‌بریدند ملا مجلسی بعد نقل این
این حدیث که حاصل مضمونش گذشت میگوید که طیبی در این حدیث گفته است میگوید که این تمنا
شجره بودن بکلام ابی ذر اشبه است نه کلام جناب سید انام که ازین رو نامیراد
است ملا مجلسی میگوید که مقصود از آن اظهار خوف و خشیت الهی است که منافی
عظمت نیست بلکه این اشتباه مؤکد میشود چنانچه بینی که حق تعالی در قرآن مجید فرموده است که
خوف خدا نمی‌کنند از بندگانش مگر علما انتهی محصله احقر العباد مهما امکن زبان خود را مشغول
و جابجا غیرها بکمال خشونت الا آنکه اگر کسی دیگر از اهل حق متوجه جواب خرافات مؤلف شد
در قلیل وقاتش که متعلق بمطاعن صدیق اکبر است چه سخنان سخت که از قلمش نمی‌چکید بالجمله خدام

مولف و دگر علمای مذهبش را ازین قسم تقریرها جز آنکه اصل شریعت را که تهذیب نفس و اکتساب
اخلاق جمیله و تواضع و فروتنی است برهم زنند و بر سنت سنیه جناب خیر البریه و اولاد طاهرین
و اصحاب طیبین او تحریف کنند مفادش هیچ بخیال نمی رسد حیرانم که مرجعیت خلایق بلده لکهنو چه برای
تشهیر او کمی کرد که دخل در معقولات نمود و از انهم در گذشته علم انبیا و اوصیا را که ماثور و منقول است
بخیالات خویش راجع گردانید و قرآن و حدیث را از دست بر رفت ضرورت شرعی الحاح و اصرار
احباب باعث متوجه جوابش گردید و این فقیر بر دان کشید و الا حقیقت همان است که شیخ شیراز علیه
الرحمه نظم کرده مصرعه جواب جاهلان باشد خموشی ٭ چون علما زمان در طلب معاش رجوع بمولف آوردند
و بعضی جهت وجوه دیگر تلمیعاتش را می ستودند او را جرأت تمام بتالیف بهم رسید اگر این امور را از علامات
کبری برای قیامت و خروج حضرت امام مهدی قرار دهند بعید نخواهد بود اللهم ایّد الدین و المسلمین
بظهوره عاجلاً و تدارک الامر اعدائه راکباً و راجلاً و افتح له کنوز الملک
و الملکوت فی الآفاق و غلبه علی من اعرض عن سنن جنبیک من اهل الجور و النفاق
و بشّره بخذلانهم کما بشّرت جدّه خیر الوری و قلت له انا فتحنا لک فتحاً مبیناً و سوّد
وجوههم فی الدنیا کما سوّدت وجوههم فی الآخرة و اعددت لهم عذاباً مهیناً و دمّر علی من قضیاه
کما دمّرت علی قدمائهم تدمیراً فلا یضحکون الا قلیلاً و لا یبکون الا کثیراً و یعیشون ذمیماً
و یصلون سعیراً یا نزد هم آنکه قبیح بمعنی مذموم باعتبار مفهوم و لالت بران دارد که فعل او
لو لو عین بهان داد و حکم نظلم او کرد از اهل سنت صدور یافت سخت ظلم و بیداد است لیکن فقیر حیران
که چون بر مجوسیت او روایات فریقین ناظر است حتی که در کامل بهایی نیز انحراف مجوسیت او
موجود و انکه سر پرستی او از حضرت مرتضوی نقل کنند مقصود اصلی شان اشتهار آنجناب بکمال الحنفی
علی بن طالب العصل لروایات التی ورده الفاضل الطبری فی الکتاب المزبور در ظلم او کدام خطا رفت
قال الله تبارک و تعالی ان الشرک لظلم عظیم و قطع نظر ازین چون با زاحادیث سابقه که در مذهب

اما میرهم باستفاضه رسیده بجای خویش ثابت است که مجاهدات فاروقی مثل غزوات صدیقی مصدق
رضوان الهی گشته و برق و لمعانش زیاده بر سابق عالمی را فرا گرفته پس که در اطفای این نور کوشد
البته ظالم و جفاکار خواهد بود و همچنین حادثه دیگر بر کمال ظلم و جور او نص صریح واقعست فنقول و الله الفضل
علاوه چون مصاهرت خلیفه ثانی بخاندان اهل بیت رسول ربانی متحقق است نسبت این همه
جور و جفا بیکه مخدره که بتول گذشته تمامی اهل دانش و بینش غیر از خفافیش نشان مثل ضیاء آفتاب
رابعة النهار است پس قول الظلم آن مجوسی خانه خراب عین صدق و صواب و طرفه این است که آن آتش
پرست بکاریست و دشمنی با اهل بیت رسالتمآب از بجا قیاس باید کرد که در هر سال مراسم این عید را بنوعی شایسته
بجا آوردن و باشکال مختلف همان معامله کردن که آن مجوسی بعدین [illegible] تشیع
و یهودیت است که از ابولولو و ابن سبا یاد گرفته اند بار خدایا مگر چنانچه بر اصول شیعه شرک با امامت
و نبوت جمع تواند شد و نفاق بهر معنی که باشد با امامت ممتنع الاجتماع است چنانچه بر متتبعان تفسیر
اهل بیت و کتب کلامیه امامیه مخفی نیست اگر این مجوسی لعین نزد علمای طائفه با شجاع الدین ملقب گردیده
نباشد و نیز اگر بر مذهب ملا مجلسی که این همه کرو بلا و کذب و افترا انگیخته او است مثل جهان [illegible] است ام
کلثوم قائل شوند در مناظره اهل حق جهان بسلامت برند زیرا که نزد [illegible] دروغ گو هر کس را جواب است
شانزدهم آنکه تفسیر حتی که برای ابن عباس و دیگر صحابه بود از حدیث بخاری [illegible] تمام را
حاجت اعاده نیست حالیا حال این جمله قسمیه باید شنید که تواند بود که قسم [illegible] باشد و فتنه اراده
بعذاب بتعبیر فرموده باشد و از تفاسیر فریقین کما یدل علیه مجمع البیان صحت این استعمال و اطلاق
نیز ثابت و ظاهر و واضح و محتمل که اراده بصیغه ماضی از باب اغفال بود [illegible] آنست که [illegible]
اینقدر نزد فدا کنم قبل از آنکه حق تعالی این فتنه و عذاب را نماید و مقصود ازین بیان عظمت فتنه است پس
جواب ابن عباس که فاروق را در باره نفس خویش گرفتار حتی دانسته بود تمام شد یعنی حتی من اجل نفس
خویش نیست بلکه برای شماست تا در فتنه واقع نشوید و احتمال دیگر آنکه سائل [illegible] است که معلوم شده

جزع تو برای اصحاب است فقط برای نفس خود خوفی داری پس جواب داد که خوف شدید دارم
و اینقدر فدیه بدهم قبل از آنکه عذاب به بینم و بدانم شان لانبیاء و الاولیاء لما عرفت سابقا و بیل
شارحین مثل ملا یعقوب و غیر او بمعنی اخیر است کما لا یخفی هفتم آنکه قید ادعای قرب تواتر در حدیث بشارت
سابقین که از صحیح بخاری و موطا مالک منقول است و اکتفا بر نفس صحت در روایتین لاحقین بلا شبهه بر وجود در
بخاری موجود دلیل است بر آنکه مولف آنچه در معنی اصحیت صحیح مراد بود و بار در صدد رساله قلمی فرموده یعنی
احادیث مندرجه آن بلا شبهه از زبان مخبر صادق است بخاطرش مرتکز نیست چه مآل این عبارت بالقطعیت
صدور از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میکشد و این قطعیت بدون قرب تواتر معقول نمی شود چنانچه از کلام امام
نووی رحمة الله علیه قبل ازین بوضوح انجامید پس تواتر اولین و عدم تواتر آخرین یعنی چه یا چه [...]
بلکه اصحیت منحصر درین دو حدیث اول باشد و این مضحکه بیش نیست علاوه بعد از حکم بقطعیت صدور
از حضور فالعض النور اضافه لفظ قرب موجب حیرت میگردد هشتم آنکه بر عقلای عالم مخفی نخواهد
بود که این همه لاف زنی و دعوی مولف بموضوع بودن حدیث بشارت عشره مبشره از آن قبیل
است که در صدر اوراق رساله خویش بحق مالک [...] گفته بود که عدم رد تشیع علمای ما کالشمس فی
نصف النهار روشن ساخته اند حال آنکه بعد از تحقیق اینهمه ترانه ها از پرده غیب خلاف واقع بر آمد چنانکه
ناظرین بر اوراق پریشان بالعلم قطعی شنیده اند لیکن چون معمول آنست که بعد نقل کلمات معترض قوم خاص
بسپهان با ابطال و ابطال آن می پردازیم [...] و معارضات و مناقضات آن [...]
جوش می زند و رفته رفته سر و انشای زبان که همه شان بکمال قصور و فتور گراینده بطول میکشد ناچار ازینکه
بهفوات بعضی علما قوم در مقام اعراض و اغماض نمودم و ذکر مولف بوقوف واهم چه جوش که بود
که حضرت مولف یک دلیل بر موضوعیت آن نقل میکرد تا قدرت الهی در جواب لیس ظاهر میشد [...]
انتظار باقی نماند نوزدهم آنکه کدام دلیل ثابت فرموده که مراد از حدیث [...]
بعد از وفات سرور عالم بر روی کار آورده و تعجب نیست که هر چه مراد [...]

مولف و اصدقای یمانی او پی باید برد و شاید درین صنعت تبرع و احسان بجال اهل حق و اظهار
کمال قوت خویش در فن کلام مقصود باشد چنانچه در اختیار نسخه انا الکائنون منظورش بود حقیقت
همین است که این همه عجایب و غرایب بواسطه حضرت مولف درین زمان آخر دیده می شود اطال الله بقائه
ویسر لنا لقائه **قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم**
و لعمر الله التی یعنی هیچ گویم که اگر صدیق اکبر و صاحبیه با وجود منصب خلافت من جمیع الوجوه از ثالب
خصوصاً عداوت با سور و نص و ال من والاه و عاد من عاداه نزد کافه امم و منهم الشیعه بری می بودند
و احادیث مزبوره در کتب صحاح مندرج می بود هر چند بلا خطه اش اضطرابی عظیم دست میداد و راه
تاویل مسدود می بود لیکن معهذا امکان بتاویل و توجیه می پرداختند و هرگاه نصوص خلافت
یعسوب الدین امیر المومنین و ثالب غاصبین یعنی ثلث متساوی الاضلاع که ثبوت عدم استحقاق
واحد منها از آنها مستلزم عدم استقامت مجموع است در کتب اهل سنت بکثرتی باشد که از حد
تواتر معنوی درگذرد و صد با حدیث معاضد یکدیگر باشد و متواتر و بطریق شیعه که هرگز عقل
سلیم مجعولیت آن همه طوامیر را که بطرق مختلفه از زبان اشخاص متعدده که با اماکن متفاوته سکنی داشتند و در
ازمنه متخالفه مروی باشد زنهار قبول نمیکند علاوه معین و معاون باشد عاقل و بیدار سر گز در بیابان تیه
نمی نماید و التیاذ از تاویلات رکیکه بارده و سخیفه استیقن نمیکند والا انکار متواتر بالمعنی که بدیه الایمان
است بما هو ظاهر علی الماهر کانکار المعجزات النبویه المرویه بخبر الاحاد بر آمدنست بالبداهه هدم اساس ایمانش می
کند فمن شاء ان یهرب من المطر و یقوم تحت المیزاب فالخیار بیده انتهی کلامه و علی هذه العبارة ختامه
اقول و استعین بالرؤف الرحیم این خاتمه هم منقوض و مخدوش است بوجوهی
که تعداد آن دشوار باشد مگر بقصد اختصار که در اکثر جاهای این رساله ملحوظ است بعضی از آن
القا می کنم و قصه را کوتاه میگردانم **اما اولا** پس از آنکه چون لا محاله مراد از خلافت خلافت
بلا فصل است پس وجود این نصوص هم متواتر معنوی الکاذ در کتب اهل حق از عجایب مضحکات است

کاش بنا بر الف رسّے خویش دعوی وجود نصوص بروایات امامیه اگرچه احاد باشد می نمود تا بمقابله
او می گفتیم که اگر مراد یافتن این نصوص بلا معارض است فنحن نمنعه بل ندعی انه خلاف الواقع و قد عرفت
دلائل هذه الدعوی فی الفصول السابقة والا فتعارضت و تساقطت و مخفی نیست که چون این
نصوص که اشاره بدان کردیم از جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در آخر عمر شریف واقع است پس
لامحاله تقیه را دران مدخلی نبوده باشد چه جای آنکه ائمه امامیه علی الاطلاق سلب کلی نموده باشند
چنانچه ملا مجلسی در بحار الانوار از شافی سید مرتضی بجواب قاضی القضاة نقل میکند که ملخص آن انکار
اینست که قیاس نبی بر ائمه در باب تقیه قیاس مع الفارق است زیرا که مبدا جمیع احکام شرعی ذات
پیغمبر میباشد که معرفتش بدون اظهار او نمی تواند شد پس تقیه نبی را جائز نباشد بخلاف ائمه که حکم ایشان
بخلاف نبی است انتهی بقدر الحاجة اما ثانیا پس آنکه اگر مراد از مثالب قبایح واقعیه متحققه از شیخین
است پس معاذ الله وحاشا وکلا که در روایات صحیحه که مناط اعتبار تواند بود وارد شده باشد چه جای
آنکه از حد تواتر معنوی هم درگذرد وصد ها حدیث معاضد یکدیگر باشد و اگر مراد از مثالب مطاعن مخترعه
امامیه است پس عقلای عالم بغایت روشن است که این طائفه بنا بر مزید عداوت صحابه کبار از مهاجرین
و انصار بی شائبه مبالغه از ضروریات و بدیهیات هم انکار میکنند و در بیان آن هرگز مرتبه امتیاز بین
الرطب و الیابس و النفع و الضر برای ایشان باقی نمی ماند بلکه کار دین و شریعت که مبنی بر نبوت
انبیاست بجهت وقوع خلل درین اصول همه برباد میرود و مقصود بانیان مذهب تشیع عرفی همین است یعنی
که حضرت مؤلف سیپاری از مدائح و مناقب و تواضع و تسلیم خلفا را که عین اتباع سنن انبیا بلکه عین سیره
سید و سرور ایشان بود صلوات الله علیه و علیهم اجمعین از قسم بدعت و احداث و کفر و نفاق
شمرده و هل هذا الا العداوة والعناد برین تقدیر نبوت و رسالت ثبوت نمی شوند و
امامت ائمه بهیچ صورت نمی بندد فاختر ایهما شئت بالجمله خارج از حیز امکان است که شیعیان
کفر و نفاق خلفا معاذ الله ثابت کنند و مراتب انبیا از حضرت آدم ابو البشر تا حضرت شفیع یوم

محشور از جناب مصطفی تا حضرت مهدی بحال خویش باشد و اولا که مولف ما بر شیعه نا عاقبت اندیشی که
از اکثر مقامات ساله این بیداو آشکار است دعوی تواتر مثالب خلفای راشدین میکند و هنوز ش خبری
نیست که اگر اهل حق روایات مدائح و احادیث محامد این جناب را جمع کنند از الوف هم درگذرد بلکه اگر در
باره محامد خلفا فقط اقوال و احادیث ائمه اهل بیت را فرا گیریم و آثار اولاد و اهل قرابت ایشان را
نیز برگیریم باز هم تعداد و شمار آن دشوار آید در مقام بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله برای تصدیق
بیان که زبانش گاهی به هیچ وجه بغیر دروغ آلوده نمی شود بعضی از روایات ائمه معصومین در محامد خلفای راشدین
نقل میکنیم تا بگوش شنوا و چشم بینا ملاحظه کنند روایت نخستین از جماعه محدثین متواتر است و بسند صحیح از امام
محمد باقر رضی الله عنه و عن آبائه الکرام اجمعین منقول است که شخصی از آن جناب پرسید که در باب شیخین چه
میفرمائی فرمود که من ایشان را دوست دارم گفتندش که گمان طائفه در حق تو آنست که این همه از راه
خوف و تقیه سر میزند جواب داد که خوف از احیا باید از اموات این گفت و در این هنگام هشام بن
عبد الملک که خلیفه وقت خویش بود شروع نمود و افاده فرمود که اگر خوف می کردم بایستی که از آن
سطوت و شوکت او که معادی اهل بیت و کشنده ایشان است ترس میکردم هرگاه من او را بد میگویم
تقیه از شیخین و معتقدین شان چه معنی داشته باشد روایت دوم از محمد بن حاطب است که حال
عثمان بن عفان از حضرت امیر استفسار کردم فرمود که امید دارم که من و عثمان مصداق آیت کریمه
باشیم وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ روایت سوم
از سالم بن جعد است که روزی نزد محمد بن حنفیه نشسته بودم جماعتی منقصت عثمان آغاز کردند پس محمد
نهی کرد و خطاب با ابن عباس نمود که یاد داری که من بدست راست حضرت امیر روز جمل حامل لوا بودم و تو
بدست چپ که ناگاه خبر آمد که ام المومنین عائشه بر قتله عثمان لعنت میکند حضرت امیر نیز
دستها خود برداشت و فرمود من هم قتله عثمان را لعن میکنم خدا لعنت کند آنها را هر جا که باشند در
سهل یا جبل ابن عباس زبان به تصدیق وی کشاد روایت چهارم از امام محمد باقر است از پدر

بزرگوا

بزرگوار خود سید الساجدین امام زین العابدین رضی الله عنهما که جماعتی در حق خلفای ثلثه خوض
میکردند فرمود شما از مهاجرین اید که حقتعالی در محکمات کتاب مستطاب خود مدح آنها مینماید
که از اموال و شهر و دیار خویش برای اعلاء کلمة الله بعید شدند و فضل و رضوان الهی طلب کرده
دین خدا و رسول او را نصرت نمودند اولئک هم الصادقون جماعت گفتند که نه فرمود آیا شما از زمره
انصار اید که انواع عاطفت بجان فقراء مهاجرین مبذول داشتند و بمقتضای خلوص ایمان
عمل کردند فاولئک هم المفلحون گفتند نه فرمود هرگاه حال شما برین منوال است که بچشم دیدم و بگوش
خود شنیدم پس بلا ریب از گروه ثالث که بعد ازین دو گروه ممدوح قران مجید اند و دعای مغفرت
برای رفتگان میکنند و از عداوت و کینه مهاجرین و انصار پاک و صاف میباشند نیز نخواهند بود
یعنی راه ضلالت اختیار کرده و از دائره اخلاص ایمان برآمده روایت پنجم از امام جعفر صادق
از امام محمد باقر است که شخصی نزد امام زین العابدین آمد و گفت که خبر ده مرا از ابوبکر فرمود خبر از
صدیق میخواهی سائل گفت تو ویرا این لقب یاد میفرمائی فرمود گریاد مادر تو او را جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم و تمامی مهاجرین و انصار این لقب ستوده اند و هر که او را صدیق
نداند حقتعالی در دنیا و آخرت او را تصدیق نکند برو و با شیخین دوستی کن روایت ششم
از کثیر که با امام باقر گفتم که آیا شیخین چیزی را از حقوق شما غصب کردند فرمود نه سوگند بکسی که
قران مجید را بر بنده خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرده که بمقدار دانه خردل
چیزی از حقوق ما غصب نکردند گفتم قربانت شوم تو ایشانرا دوست میداری فرمود بلی و امر کرد
مرا که محبت ایشان اختیار سازم و دست خود بر گردن خود زد و فرمود که هر چه از معصیت خرد و
ریزه در دوستی ایشان رسد بر گردن منست بیزار از خدا و رسول از مغیرة بن سعید و بنان که بر اهلبیت دروغ
خدا و شیخین تهمت بستند تا آنکه مردم را نسبت باکمال بد پیدا شد روایت هفتم از امام موسی که
او را پرسیدند که فلان میگوید که پدر بزرگوار تو چه گفت که آیت ثانی اثنین اذ هما فی الغار در صدیق

مِنْ غِلٍّ اِخْوَانًا عَلٰی سُرُرٍ مُتَقَابِلِیْنَ در حق شیخین و علی بن ابیطالب نازل شد فرمود آری بخدا
که آن کینه چه بود که حق تعالی از قلوب ایشان دور کرد فرمود کینهٔ جاهلیت بود در اولاد تیم و عدی
و هاشم که بعد از اسلام و ایمان بمحبت بدل شد تا آنکه چون ابوبکر صدیق را درد خاصره میگرفت حضرت
مرتضوی بدست خود بعلاج وی و دوای او مشغول میشد و درین معنی روایات بسیار مرویست که بتواتر
معنوی میرسد **روایت ششم** از عبد الجبار همدانی است که امام صادق برای شخصی قومی که از
مدینه عزم سفر کرده بودند تشریف آورده فرمود که اهل مصر خود را از من پیام رسانید که هرکه نسبت
بمن گمان برد که از شیخین بیزارم پس بدانند که من ازوی بیزارم و او را مردود و شقی می پندارم
روایت نهم هم از آن امام عالی مقام است که محدث طبرانی آورده که او را از شیخین پرسیدند
فرمود بیزارم از کسی که ایشان را بسبب می یاد کند و دوست دارم کسی که با ایشان موالات بنماید گفتند
که شاید تو بر سبیل تقیه اینچنین کلمات میگوئی فرمود بریم تقیه پس از مشرکین باشم و شفاعت
جد من روز آخرت بکار من نیاید و درین معنی سفارشات بیان غلاظ روایات محدثین بیشتر از پیش درست
اهل حق مشهور است **روایت دهم** نیز از امام بحق ناطق است که قومی از اهل عراق گمان دارند
نسبت باکه عداوت و منقصت شیخین مذهب ماست و حاشا که چنین باشد این هر دو از بزرگان ملت اند
روایت یازدهم از امام ابوحنیفه است که در مدینه منوره وارد شدم و نزد امام باقر رضی الله
عنه رفتم و آنجناب از اهل عراق خیلی دلتنگی داشت فرمود من نمی نشینم پس من بحضور
آنجناب نشستم پرسیده بود هم نشستم و گفتم چه میفرمائی در حق شیخین فرمود رحم کند حق تعالی ایشان را
گفتم که اهل عراق می گویند که تو از ایشان بیزاری فرمود برب کعبه دروغ بسته اند باز قصه ام
کلثوم که جناب مرتضوی تشریف خود او را بنکاح فاروق درآورده بود ذکر گفتم کاش مکتوبی بمضمون
بجناب ایشان میفرستادی فرمود اطاعت نوشته من نمیکنند ای ابوحنیفه تو فرمان نبردی آنها
که از حق سری پیچیدگی بمکتوب من مایل شوند **روایت دوازدهم** از سالم صیرفی است

که گفتم امام باقر را چه میفرمائی در حق شیخین فرمود سوگند بخدا ایشان را دوست میدارم و استغفار برای ایشان
می کنم و کسی را از اهل بیت نیافتم که او با ایشان موالات نداشته باشد **روایت سیزدهم** نیز از آن امام اعلام
است که مردم از آنجناب پرسیدند که کسی از اهل بیت بود که شیخین را بد گفت فرمود معاذ الله که چنین باشد
بلکه همه کس با ایشان محبت میداشتند و ترحم بر ایشان میکردند **روایت چهاردهم** نیز از آنجناب
است که در جواب عبد الله فرمود که در حلیه سیف هیچ باکی نیست زیراکه از ابوبکر صدیق به ثبوت
پیوسته راوی گفت تو او را صدیق می گوئی بکرر فرمود که او صدیق است کسیکه درباره او چنین اعتقاد
ندارد حق تعالی او را در کونین تصدیق نفرماید و اگر این مضمون را در احادیث امام باقر و صادق رضی
الله عنهما تفحص کنم بتواتر معنوی خواهد رسید و بحمد الله که هر چند علمای شیعه در حق پوشی نهند لیکن
باز هم کلمه حق بر زبان ایشان جاری می شود صاحب کشف الغمه نیز مثل این روایت را آورده و هر چند قاضی
ششتری در صدر احقاق الباطل پیچ و تاب میخورد لیکن کوشش او بجای نمیرسد چنانچه بر منصفین و متتبعین
کتاب او مخفی نیست و از اینجاست که ملا اردبیلی در بحث امامت تصریح بتعصب آن گروه که آنچه
صاحب کشف الغمه ذکر می کند مقبول و مطبوع فریقین میباشد وَقَدْ تَقَرَّرَ اَنَّ اِقْرَارَ الْعُقَلَاءِ
حُجَّةٌ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ **روایت پانزدهم** از حضرت امام جعفر از امام باقر است که اولاد سیدة
النساء فاطمه زهرا رضی الله عنهم اجمعین اجماع بر حسن سیرت شیخین و بزرگی ایشان دارند و احدی
خلاف آن نکرده **روایت شانزدهم** از سالم بن حفصه است که پرسیدم از امام باقر و فرزند
ارجمندش جعفر صادق حال شیخین را هر یکی فرمود که ای سالم من با ایشان محبت دارم و از دشمن ایشان بیزارم
زیراکه اینها امام هدایت و ارشاد بودند **روایت هفدهم** از حضرت امام محمد باقر است که
هرکه فضل ابوبکر و عمر نداند از احادیث شریف غافل و از سنت نبوی جاهل است و دیگر ائمه اهل بیت
تصدیق کردند بلکه قسم شرعی خوردند که آنچه آنجناب فرمودند عین صدق بود و نه توریه و تقیه و منشاء
مذهب رافضه همین جهل ایشان از احادیث سرور انس و جان است و در بحار مجلسی بجای خویش

ثابت شده که احادیث امیه که خلاف سنت و احادیث نبویه بود همه موضوع و مفتری است اعاذنا الله
عن ذالک روایت بیست و سیم نیز از امام ممدوح و فرزند دلبندش منقول است که مردی بخلیفه
شهر عرض کرد که آنچه در خطبه خود میفرمائی اللهم اصلحنا بما اصلحت به الخلفاء الراشدین
المهدیین آنها کیستند پس اشک از چشمهای مبارک فرو ریخت و فرمود که آنها حبیب من اند
ابوبکر و عمر که امام هدی و شیخ اسلام و مقتدای قریش بودند هر که با ایشان مقتدی شد بعد وفات
سرور کائنات محفوظ ماند و هر که اتباع آثار ایشان نمود بصراط مستقیم هادی گشت و متمسکین بایشان
از حزب خدا می باشند یعنی فلاح و رستگاری بنص قرآنی در حق ایشان است روایت نودم
از مالک بن انس بسند صحیح از امام صادق از پدر بزرگوارش که حضرت شاه مردان و شیر یزدان
روز وفات فاروق بر جنازه اش استاده فرمود که زمین برنداشت کسی را و آسمان سایه نیفکند بر کسی
که دوست تر باشد نزد من آنکه ملاقات خدا کنم بصحیفه او از عمر و این حدیث نه تنها مشهور و
مستفیض گشته که حاجت بیان داشته باشد و بحمد الله که کتب معتبره مخالفین هم بران گواه است و مفسر
مذهب ملا مجلسی والی کاربرد او در بحار الانوار مشاهده کردنیست خلاصه مقالات لاطائله شان آنکه
حضرت امیر ازین صحیفه صحیفه ملعونه مراد داشته نه صحیفه اعمال فاروق و صحیفه ملعونه عبارت از ان
که صنادید قریش که خلیفه ثانی از انجمله بود باهم کر شوری کردند و بجد و جهد تمام نوشتند که امارت و سلطنت
را تا ابد در اهلبیت مدخل ندهند و حضرت امیر را از حق خلافتش منصرف سازند بر اهل تصفح و استقرا
مخفی نیست که در کتب سیر از اسفار فریقین مرقوم است که هرگاه کفار در بدو ظهور اسلام را دیدند
تائید دین بایمان حضرت حمزه سید الشهداء و فاروق اعظم بمیزان عقل سنجیدند و دانستند که راه هجرت
بر اصحاب پیغمبر بسوی حبشه مفتوح است و حاکم آنجا یعنی نجاشی مواسات و مدارات اهل اسلام
بوجه اتم بجا آورد و ابوطالب مع امثالش از بنی هاشم و بنی المطلب به نصرت آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم نطاق همت بر کمر جان بسته اند همه گرد عهد کردند که رشته صحبت این ناصرین قطع باید کرد و ایشان را

که خارج از مکه واقع شده اخراج باید نمود و بعد از اتفاق بمزید توثیق کتابی نوشتند که بعد از اخراج
رسم نکاح و تقسیم طعام الی غیر ذلک منقطع باید کرد و بیع و شرا هم موقوف باید نمود دیگر آنکه حضرت را با اتباع
و دوست از نصرتش بردارند و این مکتوب و صحیفه را در کعبه آویختند پس بنو هاشم و بنو عبد المطلب بمعیت
انجناب بیرون برآمدند و در ان شعب اقامت کردند و این اقامت تا سه سال کشید پس حق تعالی
ارضه را برانگیخت تا تمامی حروف آن صحیفه غیر از نام مقدس او تعالی محو کرد و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم ابو طالب را اعلام فرمود و کفار قریش تصدیق ابو طالب نکردند هرگاه صحیفه را کشادند
و همچنان یافتند این صحیفه پاره پاره کردند و از تعاهد خویش درگذشتند پس حضرت با تمامی قوم خود
بدستور سابق در مکه معظمه اقامت اختیار فرمود و قصه این صحیفه در سیرت شامی که کتابی
بس کلان و تخمینا مشتمل بر دو هزار باب است واقع شده و نیز دریافت میشود که دست کاتب صحیفه مذکور
که منصور بن عکرمه بن هاشم بود شل گشته و در تصانیف مجلسی مثل بحار و حیات القلوب نیز نشان از
پیداست ضبط و اتقان رواة شیعه باید دید که از کجا بکجا رسانیده اند این صحیفه ملعونه را جزو عقائد
مجعوله و روایات موضوعه و از بان طائفه که طعن و سب اصحاب در خمیر ایشان افتاده و جزو سرشت
فانس الله من کتبها و فی ساحة الکعبة دفنها و غضب الله علی من افتریها و انهم لیسوا
خیر الوری ترجمه عبارت بحار اینست در وقتیکه عمر متولی شد صحیفه ملعونه نوشته پس در آن ورد
و همین صحیفه ملعونه بود که امیر علیه السلام تمنای آن کرده در وقتیکه عمر فوت شد و پارچه بر او
پوشیده بودند امیر علیه السلام بر سر او استاده گفت فاحب الی ان القی الله بصحیفة هذا
المسجی نعشی او نیز گفته که از ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از باقر علیه السلام در تفسیر یا ایها الذین
امنوا لا تتخذوا بطانة مرویست که اعلام فرمود خدای تعالی آنچه در دلهای ایشان بود و آنها را
صحیفه بود که یکدیگر را دوست و ولی گرفتند و صدوق در معانی الاخبار از مفضل بن عمر روایت
کرده که او گفت پرسیدم از صادق علیه السلام از معنی قول امیر علیه السلام ما احد احب الی ان القی الله

فرمود آن صحیفه بود که منافقان در کعبه مدفون کردند بدانکه جمهور اهل سنت این قول را از مناقب
عمر شمرند و مراد آن بود که اعمال آنحضرت مثل اعمال عمر باشد و صادق علیه السلام مقصود سائل را فهمیده
سنخ صحیفه را بیان فرمود و مؤلف صراط مستقیم گفت که تائید میکند آن چیز یکه اسناد کرده است سلیم
بسوی معاذ بن جبل آنکه او نزد وفات خود بنفس خود دعا کرد بواویلا کسی پرسید گفت بجهت موالات
با ابوبکر و عمر بر اینکه باز داریم خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از علی علیه السلام الی غیر
ذلک من قرآت القوم مورد الملامة واللوم فانهما جاؤا بعجب علی عجب وباؤا بغضب
علی غضب طرفه تر آنکه برین بهتان هم پا باثبات و قرار می فشارند و مقتضای تناقض اخبار خویش
احادیث دیگر مخالف آن در کیسه بالا نگاه دارند چنانچه بر اهل تصفح و تفحص روایات قوم مانند صبح صادق
روشن است بر روایتی از کتاب سلیم که اقدم و افضل از جمیع اصول اربعمائة و صحاح مصطلح ایشان است
چنانکه بدلائل عقلیه و اعتراف عمائد طائفه عنقریب خواهی دانست انشاء الله تعالی اکتفا نموده
می شود که از معصومین در تبرا از اسامی لاحصین این عبارت مروی است وفی الآخرین الدجال
وهؤلاء الخمسة اصحاب الصحيفة والكتاب وجبتهم وطاغوتهم الذين تعاهدوا
علیه وتعاقدوا علی عداوتک و اینحدیث چنانکه می بینی نص است در آنچه گفتیم زیرا که جبت
و طاغوت در اصطلاح این فرقه عبارت از شیخین است و این هر دو را از اصحاب صحیفه جدا کردن
مقتضی آنست که ایشان در زمره ایشان معدود و محسوب نباشند چنانچه باقر مجلسی در بحار بعد ایراد این
الفاظ اقرار بآن کرده والمنة لله تعالی و تقدس که توجیه آن بتخصیص بعد تعمیم باعتراف مجلسی گرتا
تشبیهین عین تکلف و تعصب است فیکون نصا فی الباب عند اولی الالباب و گر تائیدات سماوی
و توفیقات ازلی شامل حال می شود عنقریب بمسامع مخاطبین مجبور میکنم که این کتاب بفرمایش
مرتضوی پیرایه تالیف پوشیده و زیب اختتام گرفته و ائمه علیهم السلام احد بعد واحد مدح آن بر زبان مقدس
جاری کرده اند لیکن او عامی عدم استقامت عبارت استعمال مذهب خویش کردن است مصر عم

در کفر ہم ثابت نشد زنار را سوا کنش **روایت بیستم** از ابو ذر ہروی و امثال او باسناد
متکاثرہ و طرق متوافرہ کہ یکی از اصحاب مرتضی بر ابن سبا العین و تلمیذان بدین ما و گذشت و معلوم کرد اینہا
شیخین را بہ بدیاد میکنند جناب امیر المؤمنین را ازین ماجرہ عظمی خبر داد پس حضرت او را ہمراہ خویش در مسجد داخل
فرمود و بر منبر برآمد و ریش مبارک را بدست گرفت و زار زار میگریست و باطراف مسجد می نگریست تا آنکہ
مردم جمع شدند آنگاہ خطبہ طویل الذیل برخواند و ارشاد کرد کہ چہ حال است قومی را کہ دو برادر و دو وزیر
و دو رفیق پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را بد میگویند و قدوہ قریش و آبای مسلمین را مذمت میکنند
رفاقت سید المرسلین بصدق و صفا نمودند و حق امر بالمعروف و نہی عن المنکر بجا آوردند آنحضرت صلی
اللہ علیہ و آلہ وسلم مثل ایشان کسی را دوست نمیداشت و برابر ایشان رای کسی را نمی دانست و تا وفات
ازینہا ہر دو بزرگ خشنود بود پس ہرگز در حیات و ممات آن سرور از راہ جہان آرای سید المرسلین تجاوز
نکردند بکبریای الہی کہ دانہ را اشکافت و نفس ناطقہ را از کتم عدم بوجود آورد کہ دوست نخواہد داشت
ایشان را مگر مومن نیک و مبغوض نخواہد پنداشت اینہا را مگر بد نصیبی محبت ایشان نزدیکی با خدا است و عداوت
ایشان بعد از رحمت او تعالی است پس حدیث تقدیم ابی بکر صدیق کہ از جناب بشیر و نذیر صدور یافت ذکر فرمود
گفت کہ من حاضر بودم و روبروی من ابو بکر را برای امامت برگزیدند باز قصہ بیعت خود بزبان آورد
و فرمود آگاہ باشید کہ ہر کس را کہ خواہم شنود کہ مرا ازینہا افضل میگوید حد افترا بر او خواہم زد چہ جای
کسی کہ اینہا را بد گوید و در بعضی از طرق بمقتضای الحدیث یفسر بعضہ بعضا آمدہ کہ حضرت امیر
را بعضی از یاران خویش گفتند کہ جرأت اینہا در بارہ منقصت شیخین بنا بر آنست کہ آنہا اعتقاد دارند کہ تو بتقیہ
می کنی فرمود پناہ بخدا می برم ازینکہ ظاہر من چیزی باشد و باطنم چیز دیگر خدا لعنت کند کسی را کہ در دل خود غیر
از مدح ایشان چیز دیگر داشتہ باشد بعد ازین ابن سبا العین را اخراج کرد و فرمود کہ گرد لشکر من نگردد و
بشہری کہ باشم ہمراہ من آن نشود و بسیاری را از مدعیان الوہیت خویش و بدگویان صحابہ کبار آزار
رسانیدہ آن شقی بقا پو آوردہ در آتش نہاد و ہرگاہ کتب رجال امامیہ مثل کشی و غیرہ و ہمچنین شمار تواریخ ایشان

کشاده شود یقین واثق و اعتقاد جازم حاصل آید که جناب امیر او را اجلا کرد و بسیاری از سفیانیان
در آتش انداخت و نزد جمعی از همه کس انتقام واجبی گرفت و استاد و شاگردان و تر و خشک ایشان را
بسوخت و انهم در کتب معتمده حضرات امامیه موجودست که امیر المومنین بر مفضلین خویش تهدید فرموده باجرا
حد افترا وعید کرد چنانچه در ماسبق لباس تفصیل در بر کرده و ازینجاست که اکابر امامیه مثل شریف
تمامینی وغیره او تقدم با تحفظ کرده گفته اند که جناب امیر در ایام خلافت خویش هم سالک راه تقیه بود
تا مشاهده این فرق زمره سیاه بخت نعم شان اتفاق نیفتد و از موءیدات این حدیث تفضیل است که چون
سیانه الحق و بعضے از مخالفین گفتگوی روایت حد افترا واقع شد و آنها بسبب عدم اطلاع علی روس
الاشهاد گفتند که اگر از کتب روایات یا احادیث مذکور حدیث مذکور مستطیر بن تهدید بر آید از مذهب خود دست
بر میداریم و طوق تسنن در گردن انداخته ایم و آخر بجانب امامیه که نسبت بدیگران بیشتر و فخر ازین جمع را
نور دیده رجوع کردند و از اقرار خویش آگاه نمودند زجر شدید فرمودند و باقرار این روایت لبهای مبارک
بکشودند و الحمد لله علی ذلک و موءید این حدیث و آنچه در باب افضلیت شیخین بعد ازین می آید حدیث مرتضوی است
که بتاکید تمام فرمود که مرا خلیفه چهارم بگوئید و هر که لفظ خلیفه اول در حق من گوید اهمگفت او چنین و چنان است
و تصدیق این حدیث از کتب امامیه مثل مجمع البحرین وغیره بروایت امام رضا از امام کاظم از حضرت جعفر صادق
از باقر علوم اولین و آخرین از سید الساجدین از شهید کربلا از جناب علی مرتضی سر دست حاصلست زیرا که
فرمود که من همراه حضرت خاتم المرسلین در راههای مدینه بودم که بزرگی کث اللحیه بعید ما بین المنکبین پیش آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم سلام کرد و مرحبا گفت پیشتر من التفات کرد و گفت سلام بر تو بادای خلیفه
چهارم و رحمت خدا و برکات او باز بحضرت ملتفت شد و گفت که ایا او خلیفه چهارم نیست حضرت
فرمود بلی راستگوئی که او خلیفه چهارم است پیشتر بگذشت و نشانش پیدا نشد و بحمد الله که صاحب
لوامع نیز باصل این حدیث اعتراف دارد و درین مقام نیز تعصبیت محدثین قوم را ملاحظه باید کرد که
و در خاتمه حدیث رضوی افزوده اند که حضرت پیغمبر باید که بعد رفتن آن شخص عرض کردم که این کیست فرمود

که برادر تو خضر بود و وجه رابعه آنکه خلیفه اول آدم است که در حق او وارد شد انی جاعل فی الارض
خلیفة و خلیفه دوم داود است لقوله تعالی یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض و خلیفه سوم
هارون است که موسی کلیم او را خلیفه کرد و حق تعالی حکایتش فرمود اخلفنی فی قومی واصلح و خلیفه چهارم
توئی زیرا که سوره برات را تو تبلیغ کردی و ایزد سبحانه فرمود واذان من الله ورسوله الی الناس یوم
الحج الاکبر انتهی ملخصا و ازین جنس افترآت و مهملات در کتب قوم خصوصا اصول رحمانیه بیش
از مرویست تا کجا کسی کشف این ملمعات تواند کرد لیکن بر حرفی از ان بدون گفتگو در دلالت آیت رابع
بر خلافت خلیفه رابع و ما یتعلق بذلک آگاه میکنم که از مطالعه طرائف و کشف الیقین جناب منکشف میشود
که خلافت در قرآن مجید برای سه کس مذکور است حضرت آدم و حضرت داود و حضرت امیر المومنین و
کریمه وعد الله الذین امنوا الآیة بنابر تاویل در حدیث خلیفه رابع مسدود باشد اکنون
جناب امیر خلیفه باشد نه رابع و مؤید افاده و افترای صاحب طرائف کشف است احادیث
آخر که درینباب یافته اند ولیکن فراوان حیرتست که قیود آیت کریمه وعد الله را چگونه
بر اصول خویش بر حضرت مرتضی منطبق تواند کرد و از منطوق این آیت خلافت دیگران از انبیاء
بنی اسرائیل بی آنکه تخلل وسائط پدید آید کما فی خلافة هارون ثابت میشود حیث قال الله تعالی
کما استخلف الذین من قبلهم پس بر اصول مفترین جناب امیر المومنین چنانکه خلیفه اول و ثانی
نیست ثالث و رابع هم نتواند بود و بالجمله ازین افترآت بر اصول امامیه که یوما فیوما در تزاید است تبصر بکمال
هدایت و درایت زیاده میشود و یقین می انجامد که حق بطرف اهل سنت است و روات و محدثین امامیه در ضلال
و تلبیس مسلوک شده و در هر مقام باستار کذب و افترا حق را می پوشند عوام را فریب و مکیدت ایشان
رهائی بس مشکل است قطعه سخن چین بالقوائم چاره کرد * که تا من خود نگویم او چه بیند
ولی از مفتری نتوان بر آید * که او از خود سخن می آفریند * از عجائب افترآت صاحب کامل و
مطاعن صدیق آنکه چون خضر او را گفت یا خلیفة الناس بقول شیخ شیراز سعدی نکرد قاضی در تزویر

معروف گرفت استیفنش که خبر و او را از پیش خود براند برافترا این مفتری کسی که پدر خود را بجهت
تضییع بقیه سوخته باشد این حرکت چندان از وی دور نیست **روایت بست و یکم** از ابوبکر از
ابوجحیفه است که من از جناب امیر بر منبر مسجد کوفه شنیدم که بهترین امت بعد نبی آن ابوبکر و عمر اند
روایت بست و دوم از دار قطنی از جماعت صحابه و از صحابی مذکور است که روزی من
بخدمت امیر المؤمنین مشرف شدم در وقتی که بخانه خویش بود گفتم ای بهترین مردم بعد پیغمبر عالم صلی الله علیه
و آله وسلم آنجناب خوش نیامد و فرمود که بهترین مردم بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شیخین اند ای ابوجحیفه
دوستی من و دشمنی ایشان و همچنین عداوت من و محبت ایشان در دل مومنی جمع نتوانند شد **روایت
بست و سوم** نیز از دار قطنی است از ابوجحیفه که من جناب مرتضوی را افضل امت گمان می بردم
چون از مردمان خلاف آن شنیدم متحزن و غمگین گردیدم حضرت امیر دست من گرفت و مرا
در خانه خویش برد و از وجه ملال پرسید قصه را بیان کردم آن روز نیز بافضلیت ابوبکر و عمر
نص قطعی فرمود پس من عهد کردم که این حدیث را بعد اینهمه تصریحات بمردم هر جا باشد خواهم رسانید
چون این همه خلوتها هم از باب تقیه و مخالف نفس الامر باشد پس آیات و ارشادات خصوصا
جناب مرتضوی در کدام وقت جلوه ظهور گرفته **روایت بست و چهارم** از
محمد ابن حنفیه در صحیح بخاری که حضرت امیر فرمود که بهترین مردم بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
شیخین اند و این مضمون بلاریب از حضرت امیر در ایام خلافتش که هیچ عاقلی زمان گمان حق
و تقیه نبود و بعد تفتیش از سر اشقیای یهود یعنی عبدالله بن سبا از کمین بطون بمنصه ظهور آمده بود
باخبار متواتر المعنی مستفیض و مروی گشته چنانچه تصانیف شیخ الاسلام ابوالعباس و دیگر بزرگان از
محدثین و متکلمین بران شاهد است و اعتراضات بارده رکیکه فاضل طبرسی را از انجا باید شنود
و مخدوش بالکلیه لمانند که خود را مثل کالعهن المنفوش بر آ کنا نسبت مرتضوی با هم تعجب و تطبیق
از جمع و تطبیق کما هو فی الواقع مستلزم ابطال این اعتقاد است که بروایات متواتره از امیر المومنین

ابا السعود وجابا جلدها اشل احول الطاق والوالجارود اعمی سبب التنوع اہل کفر ونفاق کما سیجی انشاء الله
تعالی فی آخر الاوراق مطمح نظر ساخته از احادیث حضرت خیر الوری صلعم دست بردار شوند و حال آنکه
در بحار و دیگر کتب معتمده شیعه بجای خود مدلل گشته که مدار اعتماد بر آیات قرآنی و سنن نبویه رسول [illegible] نسبت
و احادیث ائمه را بر این هر دو عرض باید کرد بشرط انطباق و موافقت قبول کردنی ورنه بر دیوار زدنی نیست
اما روایات اتباع و اشیاع احول برادر خرد اعمی که محدثین این فرقه بعد از تخریج آن بوجود
رقص می آیند و مقلدین خویش را یقین کامل در دماغ و مثالب صحابه کبار می افزایند پس بعضی از آن
اشاره می نمایم که از انجمله قصه خیاطه است که دو قمیص حضرت صادق علیه السلام آورد و عرض کرد که
ای فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بر هر سوزن یکی از ان ذکر الهی کرده ام و به دیگری تبرا از شیخین
نموده ام پس بهر چه مقبول تر باشد آنرا در بر خود بپوش لعنة الله علی من کذب و افتری که حضرت
امام صادق قبای لعنت پوشید و از انجمله روایت دیگر است که روزی نزد سید الساجدین سلام الله علیه
و علی آبائه و ابنائه اجمعین شخصی آب خورد و لعن بر تبرا کرد و رفت و دروغ بگردن راوی که حضرت
او را بخواند و گفت اگر خبری از تو طلب کنم بطیب خاطر میتوانی داد عرض کرد که من از فدائیان توام
هر چه ارشاد فرمائی در انجاح آن سعادت کونین میدانم حضرت فرمود که ثواب این کلمات بمن بده
و ثواب عبادات من که درین شب و روز کرده ام بگیر انتهی محصلها زیاده تر موجب توحش
اولو الابصار است که فاضل مفتری هبة الله بنوره در مصائب خویش قمیص دوم را در بر کشیده و از
وجود قمیص اول سر کشید و بحکم المرء یقیس علی نفسه قبای ذکر الهی را از خیاطت صاحب النواقص میداند
حیث قال فالظاهر ان المنقول هو مجرد خیاطة القمیص الثانی و القمیص الاول مما
خاطه صاحب النواقص بلسانه تمویها علی من حف حوله من انصاره و اعوانه
یصدقونه لما یرونه بلسان الوعظ من هذا بانه انتهی هنوز این شهید ثالث امامیه را خبری
نیست که این قسم احادیث را صاحب تحریر بعض اللاعنین علی زعم المخالفین جمع کرده و بافادات و روایات

اتباع و اشیاع احوال این رساله را مملو و مشحون ساخته حرفی از آن بنا بر ضرورت بلجیه و تبره صاحب
النواقض که از جملهٔ سادات و شرفاست رنجاوارد کردم دارا کابر قوم مسموع است که تصنیف این رساله
قبل از آنست که شیعهٔ غالی علی بن عبد العالی بتالیف کتاب اسرار اللاهوت فی وجوب لعن الجبت
والطاغوت که ناشی رنجار بهم مذکور است در آید و بر ظاهر است که اگر سلف و خلف حضرات امامیه
این قسم کتب و رسائل همی پرداختند و ثواب لعن صنادید اصحاب پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم
مشاکل ثواب معجز النسائی ساختند که در مرتبهٔ اولش ثواب شهادت امام حسین و در چهارم آن
فضیلت و جلالت ختم نبوت سید الکونین و قس علی هذا صلی الله فی خلاصة المنهج بهم رسید هرگز این وساوس
شیطانی و خیالات غولان بیابانی نزد صبیان مجانین هم رواج نمی پذیرفت تا بعقلای روزگار
چه رسد علاوه هرگاه لعن شیخین العیاذ بالله بر اصول طائفه و کتب مصنفه ایشان واجب باشد بخلاف ذکر الهی
پس رد قمیص اول و اختیار قبای لعنت بر شیعیان محل انکار هرگز نخواهد بود شعر لی فروعت
محکم آمد نه اصول * شرم بادت از خدا و هم رسول * بالجمله چه کسانیکه ابلیس علیه اللعنة والعذاب نور ایشان
عقل و دین آنها بظلمات مبدل کرده کیست که با شال این روایات مفتریات و قصه خیاط که بدتر از
هزلیات سوزنیست گوش نهد امار وایات سرخوب اسحب که تعامی از حق و کوری باطن و
ظاهر بمقتضای آیت کریمه من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا
جبلت او بود لیس عجب در یب مسلک ثانی تصحیح صحاح هرگی ز سامعین و ناظرین شتاق خواهد گردید غفر الله
که کسی از اهل حق بر مجدثات آن کور باطن شقی مضل و معو فریب خورد کما قال الحافظ الشیرازی علیه الرحمة
ع کی روند اهل نظر از پی نا بینائی * بقلیلی از کثیر قناعت کرده باز بر اصل سخن سر و صم و گوییم اما
ثالثاً پس مجعولیت آن طوامیر و موضوعیت آن اساطیر که مخصوص بطائفهٔ شیعه است هرگز بخلاف
عقل نیست زیرا که علمای ایشان بحابه زنادقه و سر آمد ملاحده را که بر السنهٔ ائمه امجاد ملعون و مطرود
و بدتر از شمر و عبید الله زیاد بودند چنانکه کتاب توحید قمی و کافی کلینی بران گواهی می دهد در روات

احادیث ائمه هداة بی نظیر نهاده اند پس اگرچه همه روایات فی نفسها کثیر باشند نسبت باحادیث
اهل سنت از ائمه هدی بوجوه تایید احادیث مستفیضه حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم و آیات قرآنی
بی کم و کاست روایت میکنند کما عرفت مرجوح اند لیکن نزد عقل بسبب خبث عقاید و نفاق متوسطین
مخالفت آن اخبار مرویه بکتاب مبین و احادیث خاتم النبیین بخوبی نمی ارزد چنانکه از اصول
اربعه و بحار الانوار ظاهر میشود و اگر قلب سلیم ناظرین در کفر و زندقه آن متوسطین هنوز خللی
داشته باشد باید که بسلک ثانی این مجالة نافعه ملاحظه کنند سیجیء ان شاء الله تعالی
مطابقاً لما قلته پس عاقل درین ارتادیلات رکیکه علمای قوم را بلا ریب و شک مزخرفه خواهد
دانست و لا اقل ملعبة الاطفال و مضحکه ارباب عقل و قال اعتقاد خواهد نمود و بحمد الله تعالی که از کتب اهل حق
سیما این اوراق پریشان مثل الشمس فی وسط السما رسیده است که دعوی خلافت بلا فصل حضرت
امیر بلا ریب انکار نبوت بالمعنی و در حقیقت اتباع هفوات ابن سبا و ادعای مثالب خلفای راشدین
عین هدم اساس ایمان مومنین است بلکه انکار نبوت و آیات قرآن مبین فمن شاء ان یهرب من
المطر و لیقوم تحت المیزاب فالاختیار بیده و لنکتف علی هذا المقدار من الابحاث فی الانظار فانها
کافیة لاولی البصائر و الابصار تنبیه بدان اسعدک الله تعالی فی الدارین که مولف تحفه
نیز علی العادة المعهودة حاشیه نوشته عبارتش آنکه مستتر مباد که آنچه پیرایه عرض گردیده از سوانح
وقت است که این هیچمدان اصلا بکتابی ندیده و از کسی نشنیده فقط حدیثیکه علمای الشیعه بمقام اثبات
مثالب صحابه و امکان آن دیده بود پس اگر مصنفات کثیری احیانا انطباق با کدام کلامی از علمای
سابق داشته باشد نه پی فخر و تجدد توارد خواهد بود و الله علی ما نقول شهید انتهت عبارتها
اقول کمترین نامه را بمطالعه احقاق شوستری و مجلدات تفسیر کشمیری و تحیر بها اذعانی در تصنیف
حاصل بود چنانچه جابجا اشاره بآن نموده هم بعد از مطالعه کتب متعدد شیعه که چند بروز اتفاق افتاده
اطمینان قلب بهم رسید و مضمون این حاشیه بمرتبه قطعی بالکل تحقیق رسیده است نیکه فاضل تبار بعضی در زمره

خود علم اشتهار برافراشته و علامی اصولیه را و افادات خویش از دائره تشیع الیه بدر ساخته
چنانچه عنقریب خواهی دانست ان شاء الله تعالی در بحث سوم از کتاب معتمده خود که در مطاعن خلفای
راشدین و دیگر اصحاب کبار بزعم خود قرار داده و در طعن چهارم میفرماید که در مشکوة در فصل اول باب حوض
شفاعت است عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی فرطکم
علی الحوض من مر علی شرب ومن شرب لم یظمأ ابدا ولیردن علی اقوام اعرفهم ویعرفونی
ثم یحال بینی وبینهم فاقول انهم منی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول
سحقا سحقا لمن غیر بعدی متفق علیه و نیز در فصل اول از باب حشر از کتاب مسطور است
عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انکم محشورون حفاة عراة غرلا ثم
قرأ کما بدأنا اول خلق نعیده وعدا علینا انا کنا فاعلین واول من یکسی یوم
القیامة ابراهیم وان اناسا من اصحابی یؤخذ بهم ذات الشمال فاقول اصیحابی اصیحابی
فیقال انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم فاقول کما قال العبد الصالح
وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم الی قوله العزیز الحکیم متفق علیه و ابن عبد البر در ترجمه
بشر بن ارطاة این حدیث را آورده و گفته که در معنی اخبار بسیار آمده و از حدیث اول ظاهر شد
که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اسلام ظاهری داشتند و در باطن آنها نفاق بوده
است که محروم از شفاعت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم روز جزا خواهند شد لیکن اتباع جمعی
از آنها با وجود امکان و اهل بودن در میان آنها که از آب کوثر لب تر خواهند شد هیچ نباشد از
حدیث دوم که مروی بطرق کثیره است بالکل عدم نجات خلفا ثلثه و تابعان و موافقان
ایشان که منکر امامت خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بوده بدلالت قطعیه واضح شد بیان این
مدعا بر آنکه ظاهر است که این حدیث دلالت مینماید بر آنکه بسیاری از اصحاب بعد از وفات حبیب رب الارباب
مرتد شده بودند امری ورزیدن احداث نمودند که مستوجب ... و ناخوشی خدا و رسول بود

چون اینمضمون در حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم وارد باشد واجلیست که ارتداد از صحابه پس از
رحلت سید الانبیا سرزده باشد وحال جمعی کثیر از صحابه همین منوال باشد وارتداد ظاهری که انکار
از وحدانیت ورسالت است از هیچ یک از صحابی بعد آنحضرت صلعم صدور نیافته واگر بسبیل ندرت
وقلت باشد کالمعدوم است واگر از اکثر صحابه صادر میشد باقتضای عادت البته مسموع ومروی و
منقول میبود ولیکن فلیس پس مراد از ارتداد نخواهد بود مگر ارتداد باطنی وظهور آثار نفاق که اظهار کلمه
اسلام بر زبان ودر دل سیاهی کفر پنهان باشد وآن صادق نمی آید الا بر نکث کنندگان از بیعت امیر
کبیر بر غدیر واین همه تا بیر الیشان خود از همین زمره بودند واینکه بعضی از اهل سنت این حدیث را
محمول نموده اند بر آن کسانیکه ابا از ادای زکوة با ابوبکر در خلافت او نموده بودند واو با آنها قتال نمود
واز اهل ردت قرار داد تاویل وتوجیه کور فاسد است چه آنها امتناع از ادای زکوة نه بسبب انکار اسلام
یا امری از ضروریات دین نموده بودند زیراکه کلمه میخواندند ونماز می کردند وقائل بعموم وجوب زکوة بودند
بلکه از خلافت ابوبکر منکر بودند وآن باعتراف اهل سنت موجب کفر وارتداد نیست ودلیل برین همین است
چنین نموده بودند پس واضح شد که ابوبکر را صلح گرفتن زکوة بسبب عدم صحت خلافت او سست
شمرند ونیز میگوییم که تایید اراده همین صحابه از این حدیث می نماید حدیث دیگر که در جامع الاصول
در فضیلت شهادت وشهدا آورده إنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِشُهَدَاءِ أُحُدٍ هٰؤُلَاءِ
أَشْهَدُ عَلَيْهِمْ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ أَلَسْنَا يَا رَسُولَ اللهِ إِخْوَانَهُمْ أَسْلَمْنَا كَمَا أَسْلَمُوا
وَجَاهَدْنَا كَمَا جَاهَدُوا فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَلَى وَلٰكِنْ لَا أَدْرِي مَا تُحْدِثُونَ
بَعْدِي فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ بَكَى ثُمَّ قَالَ أَإِنَّا لَكَائِنُونَ بَعْدَكَ أَخْرَجَهُ فِي الْمُوَطَّأِ انتهى
واین حدیث نص است که با وجود اسلام آوردن وجهاد کردن ابوبکر وامثال او آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
حکم بحقیقت بودن اینها نکرد وگواهی او قسمیکه برای شهدا گواهی او مینماید باینکه آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم خوف ارتداد اینها بعد وفات خود میداشت وبهشتی قطعی نمیدانست واحادیث منقوله سابق

هم مشتمل است بر لفظ احدثوا بعدک و احداث صادق نمی آید الا بر همین اصحاب که عهد خم غدیر را
بشکستند و ظلم دیگر ساختند مرتد گشتند و ما نحن فیه گروه مخاطب این خطاب نبوده اند بلکه مخاطب بوده مگر
ابوبکر و امثال او علاوه میگوییم که لفظ لن یزالوا مرتدین که در حدیث آمده دلالت مینماید بر اینکه
اصحاب کذائی زنده و بر این ارتداد قائم بوده باشند و این مفهوم صادق نمی آید بر مانعان زکوة
چه ایشان در خلافت ابوبکر متصل زمان وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقتول شدند و
زنده نماندند پس مصداق علیهم غیر از [illegible] و باغیان ایشان کسی نخواهد و ازین حدیث فائده
دیگر بر آید که آنچه اهل سنت بحکایت [illegible] [illegible] و سوم [illegible] روایت نموده اند
مطعون الاقرار و الوضع است و مخفی نماند که این حدیث اهل سنت متمسک برای اثبات محبت او
با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گردانند که او به گریستن خود بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
گریه کرد این استدلال ضعیف است چه محتمل است که ابوبکر از روی خدع و مکر و نفاق گریسته باشد تا
بر سائر الناس محبت او با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر شود بلکه میتوان گفت که گریه اش گریه
اندوه و غم نبود گریه سرور بود یعنی هرگاه از حضرت نبوی شنید که بعد از آنحضرت چنین زنده خواهند ماند
و امری در دین احداث خواهند کرد و هوس امارت و جاه مضمر ضمیر خود میدانست مسرت بشارت با او دست
داد تا اشک از دیده اش جاری شد و گریه چنانکه از غم و اندوه می آید از فور شادمانی هم می آید لیکن این
دلیل صلوح تمسک ندارد و محاربان حرب صفین و جمل با امیر المؤمنین تنها مصداق علیه این مفهوم نتوان
گفت چرا که در حدیث لفظ منذ فارقتهم آمده است و این لفظ برای بیان معنی ابتدا از زمان فعل می آید پس
ابتدا از زمان ارتداد مفارقت آنحضرت یعنی سفر او از جهان خواهد بود بر این دلیل که مجرد رحلت آنحضرت
ارتداد از ایشان صادر شده باشد جنگ جمل و صفین بعد انقضای بیست و پنج سال یا بیست و شش سال از وفات
سید کائنات رو داده بود و بنا بر این لفظ منذ فارقتهم درست نمی آید پس لا محاله مصداق حدیث مذکور
مردم مشار الیهم خواهند بود و الا خبر مخبر صادق علیه السلام دروغ باشد علاوه اگر اینها را افراد

این کلی و اهند قائل شوند بکفر و نفاق معاویه و عائشه و طلحه و زبیر و امثال آنها و اینهم نزد ایشان باطل است
چنانکه بر عارف عقائد ایشان مکشوف است پس این توجیه و تاویل مرضی اهل سنت نخواهد بود و عجب
نماند که احادیث را قدمای علمای سیف قدس سرهم دلیل بر قبح مآل بسیاری از موسومان بصحابه مقرر کرده
اند و احتجاج و تمسک بآن برارتداد خلفای ثلثه بخصوصهم ازان قبیل است که فقیر بی بضاعت بآن
متفطن شده و اگر ناظران از انصاف و رنگ دز ندید بیند که لا تنظر الی من قال وانظر الی ما قال
وارد است انتهی بلفظه ازین اشارات و عبارات باهل طرق بر تمامی عالی و ادانی عیان میشد که
نتائج طبع نقاد مولف والا نژاد جز تزئین و تسجیع بعضی از فقرات عربی و فارسی که برای تشنیعات
علمای اعلام در تحریر آن رفته و بزعم خودش بکار فصاحت و بلاغت بسته و در حقیقت نمیتوان یافت
بلی شاید بر اسوی خواطر جمعی که بحقیقت حال پی نبرده اند گرد و که چند امر در تضاعیف و تمهید کلام از
نتائج افکار مولف عالی مقام است نخستین دعوی اصحیت کتاب موطا و صحیح بخاری مخالفت حنفیه
با احادیث آن که اثری از آن در افادات صاحب معتمد الشیعه یافته نمی شود و هذا الوهم
کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا چه این مضمون
نظر از انکه مانند مضامین شعریه بلا حجت و برهان است کما اشرنا الیه فی التصدید [illegible]
کتابی که فاضل اخباری قصد جمع اغلاط بخاری دران نموده و مجوس است که سفری ضخیم بنظم خودش
جمع کند و تقدیر الهی مساعدت ننمود بلکه بعجلت پادشاه انتقام متوجه شد مذکور است چنانچه آن اوراق
پریشان که در خانه شیخ مقتول همان دیده ام هنوز موجود است دوم نقل قول
شارحین صحیح بخاری در توجیه و تطبیق حدیث الحوض که هر چند صاحب معتمد الشیعه بتخصیص آن
اشاره کرده لیکن کلام او از ایراد عبارات شروح خالی است و اینهم مغلطه بیش نیست
زیرا که از حاشیه منهیه فاضل اخباری درین مقام چنان کسوت ظهور می پوشد که او در عدم
نقل آن [illegible] مستقیم بود [illegible] مجلدات شروح را در تمهید معذرت آورده و از مخالفت گریده [illegible]

متعلق ص ۵	بسم الله الرحمن الرحیم	س ۱۴ لفظ اعجوبه انیکه

واگر متوهم رجعت قهقری کند و گوید که هنوز بکید و تقریر از افادات مؤلف باقیست که در کتاب معتمد الشیعه
بلکه در هیچ کتابی عقلی و اثری ازان پدید نیست مثل استدلال او بر عدم تحزن حضرت افضل الراشدین رضی الله عنهم
اجمعین بحدیث کنز العمال که از سعید بن بربوع روایت می کنند و گمان برد و نکش که قول آنجناب أترون أحدا
أحزن علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم منی کذب صریح بوده و قصهٔ غار و حزن صاحب رسول مختار را با مور دیگر
ضمیمه ساختن باز بتشنیع فاروق رضی الله عنه پرداختن که بعد از انکار وفات شریف سوی سقیفه رفت و خطاب
را برای صدیق مقرر نمود گوئیم که از مزید ادب آثار مقلدین دودمان مجتهد ماضی و حال و استقبال حذر
میکنیم ورنه فاش میگفتیم که لاریب این مضمون را در طعن صدیق اکبر باین تقریر دلفریب نسبت زیب دادن
از نتایج افکار مؤلف است و فاضل جالیسی در کتاب طعن الرماح که بنام نامی اکبر اولاد خویش و قرة العین انتساب
نموده که مؤلف رساله فن کلام را در اضعاف احلام از دیار و اتباع اشرارش فرا گرفته باشد از رساله
حدیث الحوض دزدی نموده و این سرقه هرچند مستلزم صدور کرامت و خرق عادت از جناب مجتهد فانی
مثل اول و ثانی باشد چنانچه کرامات ایشان بر فهیده کتب رجال مخفی نیست ولیکن شان جناب شمس الشریعه ازآنکه
که این امور را نسبت با و توان کرد کما عرفته همین سمت وآنکه الامامیه و ادعیهم فی بابه بس لاحاله جواز قائل
باید شد و در باره مؤلف که فقید القوت باطن خویش بمناظره علما اقدام نموده چنانچه خواهی دانست
بصدور کرامت معتقد باید گشت اکنون بدل و جان سوی دعوی مؤلف باید گروید و عبارت کتاب مذکور
شنید که در کنز العمال از سعید بن بربوع روایت نموده جاء علی بن ابی طالب الی ابی بکر متقنعا متحازنا فقال
ابو بکر اراک متحازنا فقال له علی انه عنانی ما لم یعنک فقال اسمعوا ما یقول انشدکم الله أترون احدا احزن
علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم منی خلاصه اش آنکه ابوبکر روزی حضرت امیر را محزون دیده از

حزن استفسار نمود فرمود مصیبتی از جهت وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بر ما رو داده که آن
مصیبت بر تو نیست پس ابوبکر بمردمان گفت بشنوید که علی چه میگوید من سوگند میدهم شما را بخدا که کسی
از من زیاده تر محزون بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بوده است سبحان الله شهادت جمیع اهل اسلام
آنحضرت را در قول خود صادق است پس درین قول هم صادق خواهد بود لا محاله در تکذیب ابوبکر آنحضرت را
تکذیب خدا و رسول صلی الله علیه وآله وسلم است با آنکه کذب او ظاهر است زیرا که مزید حزن او بر حزن اهل بیت
بعید از عقل است معهذا رفتن او بسقیفه برای طلب خلافت شاهد عدل بر کذب اوست و عجب تر آنست
که حال حزن خود را که از امور قلبیه است از دیگران می پرسید و متوقع شهادت آنها بود و اگر مقصود او استشهاد
بر ظهور آثار حزن بوده از قبیل جزع و نوحه و بکا فهو مما یضحک علیه الثکلی زیرا که احتمال تصنع درین امور متطرق
است علاوه آنکه ماجرای سقیفه وغیر آن شاهد بر انتفای آثار مذکوره است و کاش بر همین قدر اکتفا کرده از
حضار گواهی میداد عجب که بعد استشهاد خلافت پناه باز هم بثبوت نمی رسد که کسی گواهی داده باشد و اول دلیل بر
کذب صدیق سنیان آنست که عمر بسبب غلبه حزن انکار موت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نموده کما هو مزعوم
اهل السنة و ابوبکر چون غلبه حزن نداشت اقرار بوفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نمود پس اعظم حزن
باشد نه ابی بکر اللهم الا ان یقال دلیل زیادتی حزن ابی بکر ماجرای غار است لکن این احتجاج مستتبع عار است
زیرا که خطاب لا تحزن دلالت دارد بر اینکه حزن ابوبکر مذموم بوده نه ممدوح شعر پس کن جمع عار
که عار است نزد عقل * آن حزن و بیقراری شیخ محترم * الی آخره بلفظه انتهی مؤلف عالی مقام
را که بدون مطالعه ضروریات فن کلام مثل تحفه اثنا عشریه چنانکه خودش معترف بوده در مسائل آن هم اعمال
بآن می نماید و بعضی دیگر از تصانیف مجتهد جالسی فاضل خباری و قدماری متخصص باشراق باطن تا بتالیف
رسائل پرداخته و نور اوله و براهین بریاحت ضمیرش بطور کشف و شهود تافته در زمره امامیه بجای شیخ الهی رئیس
حکمت اشراقیه قرار باید داد یا او را سبزواری ثانی که همه تو ارد خواص نامند ملا شیدا باید فهمید که مولد او قندهار بود
و در هندوستان نام بلند پیدا کرده و شاعری علم شهرت بر افراشته و در سرقه مضامین اصرار تمام داشت و انتقال

احقر العباد راز قلیل تعرض منشی فیروز که روبروی جمعی از فضلا و شعرا بادعای همزبانی کرد و داد بلاغت
و ظرافت داده مظفر و فیروز گشت باید دانست مختصر این حکایت مطول را که محفوظ خاطر فقیر است و خالی از انبساط
و انتعاش طبائع ظریفان نیست مینویسیم که در زمانیکه لشکر جهانگیر بادشاه در سواد گجرات بود اکثری
از علمای امصار و شعرای هر دیار دران ایام که نوبهار روزگار و نوعروس امصار توان شمرد بموکب همایونش
مجتمع میشدند روزی باتفاق حسن بعضی از بزرگان که ملا انور ناظم این اشعار ابیات در بن حدیقه بهار
خزان هم آغوش است ٭ زمانه جام بدست و جنازه بر دوش است ٭ بجرم باده گرفتند باز انور را ٭ کفن بدوش و
صراحی بدست و مدهوش است ٭ و ملا عطائی گوینده این ابیات ابیات مرگ آمد و بی هیچ بدر رفت زعالم ٭
چون غارتی از خانه ارباب توکل ٭ هر لحظه خطش خوبتر اندر نظر آید ٭ همچون خط استاد که بینی بتامل ٭ و ملا
مخترع صاحب این بیت بیت در شکستم چند کوشی ای بت نامهربان ٭ من پریشان خاطرم زلف پریشان
نیستم ٭ از انجمله بودند در خانه شیخ فیروز منشی صحبت داشتند که ناگاه ملا شیدا از دور پیدا شد چون از لاف
و گزاف بیحسابی او یاران پیچ و تاب میخوردند و از دعوی توارد او کاسه زهر هلاهل می نوشیدند و شیدا نیز شنیدند
که اکثر مضامین مستعمل مانند فرزندان متبنی بلباس بیا می آراید و در نظر مردم جلوه میدهد چنان قرار دادند
که هنگام استماع اشعار از و نمایند و منشی مذکور که احاطه تمام باشعار قدما و متاخرین دارد با او همزبانی کند القصه
وقتیکه او قریب منزلگاه که فی الحقیقت رزمگاه بود در رسید تعظیم و توقیرش زاید الوصف بجا آوردند و بانواع اعزاز
و اکرام تمام او را بالا دست نشاندند و از هر دری سخن راندند تا نوبت بانشاد رسید ملا گفت بیت
جلست دوش باده گلگون مصفا جوهری ٭ حسن را پروردگاری عشق را پیغمبری ٭ منشی فرمود این شعر از
شعر رودکی است شعر عشق را پیغمبر ولیکن ٭ حسن را آفریدگار توئی ٭ رو در هم کشید و مطلق بان حرف
التفات نکرد و برخواند بیت زبسکه کرد محبت بند در جگر ناخن ٭ چو پشت ماهیم از پای تا بسر ناخن ٭
منشی گفت این مطلع از شعر غیاثای حلوائی جبرستر و شیرین تر است بیت از بسکه سینه کندم و
ناخن بر نشست ٭ چون پشت ماهیست سراپای سینه ام ٭ برهم خورد و طعنه بر شعر فهمی همه اهل مجلس زد و گفت

بیت گر بصحرا موفشانی دشت پرسنبل شود ٭ ور بدریا رو بشوئی خار ماهی گل شود ٭ شیخ گفت
ملا کاتبی و بیست سال پیش ازین مولانا توارد کرده بیت گر بدریا افتد از عکس جمال او فروغ ٭
خار ماهی آورد در قعر دریا بار گل ٭ همینکه این بیت از زبانش برآمد هرزه گوئی آغاز کرد و بانجام گفت که
در برابر این بیت بیتی بخوانید بیت ذات تو بود صحیفهٔ کون که کرد از روی ادب مهر خدا بپشت
منشی گفت هرگاه ملا تقی صد و پنجاه سال پیش ازین که این گوهر آبدار در خزانهٔ گفتار مولانا درآمده دزدی
کرده برده باشد گناه مولانا چیست بیت نبوت را توئی آن نامه در مشت ٭ که از تعظیم آید مهر بر پشت ٭
یاران بی اختیار شدند و بقهقهه درآمدند و ملا بدشنام و فحش گوئی دررسید عزیزان گفتند که خدارا
بشغل خویش مشغول باشید و از تقصیرات این بزرگ اغماض نمائید که از دل عمر زبانش از دست
ربوده آن وقت این بیت خواند بیت زلف او را رشتهٔ جان گفتم و گشتم خجل ٭ زانکه این معنی
چو زلفش پیش پا افتاده است ٭ منشی گفت از فرط ادب جهان آزاری ملاحظه می کنم والا می خواندم شعر عزیزی
را که گفته بیت کس نیابد معنی پیچیدهٔ زلف کجت ٭ گرچه این معنی ترا در پیش پا افتاده است ٭ الغرض
چند بیت دیگر خواند که با خدش برابر کدام نشان و ابودند تا نوبت بجائی رسید که سکوت تام اختیار
کرد و صحبت منقضی شد بلکه در مجلسیکه شیخ فیروز می بود اشعار خود بر زبان نمی آورد مگر روزی در تسخیر بتخانه
او آمده در حرف و اگرد و گفت هیچ بیتی از اشعار من بدرجهٔ قبول رسید شیخ گفت بلی بیت

ای برده پیش تو گرد آینه را چشم نیاز ٭ شانه را دست دعا در شب زلف تو دراز
دست بدعا دراز کرد و گفت ع عمرت دراز باد که این هم غنیمت است

عفی الله تعالی عنه و
عن سیئات جمیع
المؤمنین ٭

مدیّنین اهل حق در تحریر مطالبش راه اجمال سپرده بخلاف مؤلف که با وصف اعتراف
بهم آن نسخ کما عرفته فی مواضع در صدر رساله چه عبارات بذکر آن عبارات کرده و در نقل و فهم آن از راه
صدق و صواب بغایت دور افتاده بلکه نزد ارباب دانش و بینش سزاوار شده آری راست گفته اند
که از خردان خطا و از بزرگان عطا سوم ذکر احادیث دیگر مثل حدیث حرص علی
الامارة و بودنش باعث انفعال و ندامت در روز قیامت که در کلام اخباری اشاره بدان
هم نیست بالصراحت چه رسد و این هم خیال خام و از وساوس نفس بی فرجام است زیرا که یاد دارم
که فاضل مذکور حدیث مزبور را در کتاب خویش روایت بخاری از مشکوة شریف بتعیین باب و فصل
و نام راوی یعنی ابوهریره در تفهیم مطالب صرف کرده و آنچه مؤلف در خاتمه از متواتر بودن مثالب خلفا
الی غیر ذلک در از نفسی نموده در اوراق کتاب معتمد برادر مهین او جا بجا بتفاریق مسطور است بالجمله
ظن غالب آنست که اگر کتاب مذکور جسته در تتبع فقیر بماند تلمیح بسیاری از بقیه متفردات مؤلف
زاید بر اصل استدلال است نیز و اتقان این سر منکشف بشد فرق اینست که در کلام فاضل
اخباری بعبارات سلیس این نوع مقاصد که نزد عوام از واردات طبع سلیم مؤلف توان گفت بتفاوتی
زینت ترقیم پذیرفته و در کلام صاحب رساله سرآمد علما اما بسبب مجموعی در بحث حدیث حوض
بعبارات دقیق که دست عوام از تناول آن کوتاه است یافته نشود انجه بیاید اینکه علامه نور
نور الله مرقده با وجود عدم دعوی تفرد بلکه تصریح بر نفی آن در دیباجه تحفه اثنا عشریه که گفتگوی
فرقه ناصبیه را بین الفریقین در این کتاب ذکر کرده ام نزد مؤلف سارق باشد و خود حضرت مؤلف
که دیگران افادات خویش را با اثبات دیگران خصوصا فاضل اخباری مکفّر فرقه صوفیه مخرج ایشان
از دایره تشیع ائمه چیده بتالیف این رساله متفرد باشد و این همه مطالب کثیر محمول بر توارد فانظروا
معاشر العقلاء الی هفوات هؤلاء لا یکادون یفقهون حدیثا و از اینجاست که حضرت
مؤلف نسبت بخود تفرد و توارد بدلیل یقینی ثابت شده و دامن صاحب تحفه از این تهمت پاک و پاکیزه

گشت چه نهایت کار آنست که او از افادات سابقین مقتبس است و شتان بین السارقین و
المقتبسین هرگاه حال دعوی تفرد و توارد که مولف نموده بدین سر کسان از خواص و عوام و رآید اکنون
برای تصدیق دعوی فاصل اخبار که تمسک بحدیث حوض در باره ارتداد خلفای راشدین بخصوصهم از نتایج
افکار هست کلام اجمالی ذکر می کنم پس باید دانست که چنانچه درباره تصدیق صوحیانیه مولف مطالعه
عبارات معتمد الشیعه بست اجتماعی سند است و از عان مقوله برادر صلی مشاهده محدثات قاضی نور الله
شوستری کافیست و هی هذه اقول من المعلوم ان من اتهمهم ابو بکر بالردة لامتناعهم عن اداء
الزکوة الیه کانوا یؤدون و یصلون و یتکلمون بالشهادتین و لهذا قال ابو بکر والله لو منعونی
عقالا لقاتلتهم و لم یقل والله لو لم یتکلموا بالشهادتین او لو لم یرجعوا الی الاسلام
لقاتلتهم لکنهم لما انکروا خلافة ابی بکر امتنعوا عن اداء الزکوة الیه لا انهم
استحلوا منع الزکوة مطلقا و لهذا فرقها بنو حنیفة الفقراء قومهم و اوقفها
آخرون الی تقرر امر الخلافة علی من یستحقها و علی تقدیر استحلالهم مع انهم
کانوا قائلین بالشهادتین کما روی عنهم فاطلاق الردة علیهم لو صح کان
باعتبار انکارهم للزکوة التی هی من ضروریات الدین و لم لا یجوز ان یکون اطلاق
الردة علی الصحابة الغاصبین للخلافة المظاهرین بالاسلام القائلین بالشهادتین
ایضا باعتبار انکارهم بعض ضروریات الدین و هو خلافة علی الثابتة عندهم
بالنص الجلی فی یوم الغدیر و غیره کما مر انفا ثم المتبادر من الاحداث فی لا تدری ما
احدثوا بعدک ما یکون فعلا کغصب خلافة النبی صلی الله علیه و سلم و اخذ میراث و
هضم اقدار اهلبیته و اکل مال فدک ظلما و جورا علی فاطمة و لهذا قالوا انهم سکتوا
لا مما یکون ترکا کمنع الزکوة عن ابی بکر و ایضا قوله علیه السلام انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم
یدل علی طول مدة المرتدین و استمرارهم و هذا انما یظهر فی غاصبی الخلافة

دون طوائف العرب الذين امتنعوا عن الزكوة فان ذلك لم يمتد الا الى شهرين
او ثلثة وايضا فقد اشترط في الصحابي حرمة عن الدنيا بالايمان وقد خرج هؤلاء الذين
امتنعوا عن الزكوة عن كونهم صحابيا لانهم قتلوا بامر ابي بكر وخرجوا عن الدنيا مرتدين
في اعتقاد اهل السنة والظاهر من اطلاق لفظ صحابي في الحديث من كان معروفا
بذلك عنده ومن لم يرتد ارتدادا يخرج به من الصحابية بل من لم يتخلل الردة في اسلامه عند
بعض المحدثين بل من روى الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم كما شرط بعضهم بل من
اقام عنده سنة او سنتين وغزا غزوة او غزوتين كما شرط بعض اخر وهذه الشرائط
مما لم يتحقق في اكثر الممتنعين عن اداء الزكوة الى ابي بكر انتهى كلامه (قاضی نور
الله نوره) بعد ازین در حدیث قیل و قال کرده دلالت صریح بران دارد که بر اصحاب صفین و جمل این
حدیث بخوبی محمول نمی شود چنانکه فاضل اخباری احتمال آن نموده و چه خوش باشد اگر مولف بر اسم
برادر بزرگ خویش ارشاد کند که مراد از غاصبین خلافت و آکلین محصول فدک هرگز خلفا نیستند بلکه خلفا
که خلافت را از مستحق آن صرف نموده اند و فاضل اخباری فقط بر سقدر از عبارت قاضی سفری موقوف
نیست بلکه بمقالات و عبارات نیز شه کشمیری در ابرام طعن حدیث حوض که صاحب تحفه قدس سره العزیز
جوابش داده بر ثبوت دعوی فاضل مذکور شهادت میدهد و از ان تفصیل تمام معلوم می شود که
حدیث حوض را با حدیث شهداء احد و غیره جمع کردن و استنتاج از ان نمودن غالبا از متفردات
اوست در جواب باب چهارم کتاب هم او درین مبحث مبتنی بر اجمال است زیرا که موضوع آن اخبار
و رجال است و درین اوان نزد فقیر موجود است نیز بعد جمع احادیث حوض و بیان کثرت طرق
و اختلاف روایاتش حدیث صدر ضمیمه ساخت حیث قال مالک در موطا روایت کرده قال صلی
النبي صلى الله عليه وسلم لشهداء احد فقال هؤلاء اشهد عليهم فقال ابو بكر
السنا اخوانهم يا رسول الله اسلمنا كما اسلموا وجاهدنا كما جاهدوا فقال

صلی اللہ علیہ وسلم بلی ولکن لا ادری ما تحدثون بعدی فبکی ابوبکر ثم بکی
ثم قال انا لکائنون بعدک یعنی گذشت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر شہدای احد
پس فرمود کہ اینہا آن گروہ اند کہ من گواہی میدہم برایشان یعنی بہ ثبات دین و قوت ایمان پس گفت
ابوبکر آیا ما برادران اینہا نیستیم ای پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اسلام آوردیم چنانچہ اینہا
اسلام آوردند جہاد کردیم چنانکہ آنہا جہاد کردند پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بلی
ولیکن من نمیدانم کہ بعد من چہ خواہید کرد پس گریست ابوبکر باز گریست پس گفت آیا ما بدرستیکہ
ما بعد تو باقی خواہیم بود انتہی افسوس کہ جواب مطاعن تحفہ اثنا عشریہ کہ میرزا محمد کشمیری
نوشتہ و قبل از تہذیب و تبییض آن بیمایہ اجلش لبریز گشتہ نزد فقیر موجود نیست چہ خوش بود کہ
بعضی از دوستان بر طبق وعدہ حتمی خویش در بلدہ شاہجہان آباد تجسس کردہ یا از بعض سکنہ
گرفتہ نقلش بردارند نزد فقیر بفرستند تا افراد این ہر دو خرد و بزرگ زیادہ تر فاش گردد تنہا حضرت
مؤلف برادر را در این قسم تفرد از مطالعہ نثر بہم رسیدہ کہ مجتہد جالسی نیز در بینات
یگانہ روزگار است بر مجروحان بہارہ کاشفان استار کالشمس فی رابعة النہار کہ با وجود جواب تحفہ
علامہ دہلوی قدس سرہ العزیز میرزا محمد مذکور است ہرگاہ مجلدات خمسہ او در بلدہ لکہنو رسیدہ
مومن جالسی سر در باب پنجم و ششم از کتاب موصوف عنان عزیمت خود سست فرو ساختہ و بتار و
پود صوارم و حسام پرداختہ اگر بہ تفصیل این قصہ اشتیاقی داری بروایات از متشیعی کہ بعد بلا از حفظ
عصبیت و قساوت مجتہد جالسی ہواخواہانش عقاصعت براو بہ عزلت نشستہ است بلکہ در بردہ
این مردم بستہ و قبل از این بجلائل و صفا و مزید زہد و توکلش اشعار در مطاو عبارات رفتہ
احصاکن بکبریا الہی اغالیط را در آن راہی نیست محصل روایت آنکہ اول بواسطہ بعضی
از شیخ ابن شہرآشوب وارد شد از تحفہ اثنا عشریہ کہ در تولا و تبرا است بدست فاضل جالسی افتاد
و از اتفاقات حسنہ رفتہ رفتہ وقت مطالعہ این جا اشرف شدم و بسیار کم کردہ ام کتاب سست اجزا

وحسام از گنجشک چو صعوه بدر آمدند و تالیفات میرزا محمد فاضل جالسی را نصب العین و اشتد نوب
مناظره بلکه مکابره بدست آوردند و بدعوی تفرد عوام را از راه بردند بحمد الله که لاف تفرد شیء نمی عمائد طایفه
از خرد تا بزرگ در دعاوی تفرد و تواتر در باره حدیث الحوض چون آب حیات از ظلمات بیرون
آمد بلی اگر فاضل اخباری در بعضی از مطاعن که از کتاب استیعاب ذکر کرده و فاضل طبرسی در کامل
بعضی از روایات این طعن اشعار نموده دعوی تفرد می کرد وجهی میداشت چه این استدلال
فی الجمله تجدد و تازگی دارد که در کتب سابقه اولیه مثل تالیفات ابن معلم که اصولیه بوجودش افتخار
دارند و گویند که توقیع رفیع حضرت صاحب الامر در باره او صفات جلیله و شمائل جمیله او از ناحیه
مقدسه بر آمد والحال اَنَّهُ یَدُلُّ عَلٰی خِلافِهٖ کَمَا لَا یَخْفٰی عَلٰی مَنْ طَالَعَ هَفَوَاتِ الْقَوْمِ وَقَدْ
اُعْتَرِفَ بِهِ الْفَاضِلُ الْاَخْبَارِیُّ فِیْ رِسَالَتِهٖ لِتَائِیْدِ مَذْهَبِهٖ از نظر فقیر نگذشته و در
تالیفات سید مرتضی و شیخ مثل شافی هرچند اصل حدیث و روایت موجود باشد لیکن این تصریح که عقبه
از معتمد الشیعه منقول شود بخیال فقیر خالیست همچنین تصانیف شیخ الطائفه و افادات ابن قبه و بعد
از این مولفات متاخرین از صواعق شوشتری و نزهه کشمیری و سرقات جالسی و امثالهم و شرح این طعن
مجمل در کتاب کوربدیل مطاعن فاروق بدینگونه است طعن ششم آنکه در استیعاب بمقام ترجمه
عبد الرحمان بن عوف منقول است باسناد از ام سلمه رضی الله عنها قَالَتْ دَخَلَ عَلَیْهَا عَبْدُ الرَّحْمٰنِ
اِبْنُ عَوْفٍ قَالَتْ فَقَالَ یَا اُمَّهْ قَدْ خِفْتُ اَنْ یُهْلِکَنِیْ کَثْرَةُ مَالِیْ اَنَا اَکْثَرُ قُرَیْشٍ مَالًا
قَالَتْ یَا بُنَیَّ اَنْفِقْ فَاِنِّیْ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یَقُوْلُ اِنَّ مِنْ اَصْحَابِیْ مَنْ لَا یَرَانِیْ
بَعْدَ اَنْ اُفَارِقَهٗ فَخَرَجَ عَبْدُ الرَّحْمٰنِ فَلَقِیَ عُمَرَ فَاَخْبَرَهٗ فَجَاءَ عُمَرُ فَدَخَلَ عَلَیْهَا فَقَالَ بِاللّٰهِ اَنَا مِنْهُمْ
قَالَتْ لَا وَاللّٰهِ وَلَنْ اُبَرِّئَ بَعْدَکَ اَحَدًا و در روایت دیگر قَالَتْ لَا وَاللّٰهِ وَلَنْ اُفَضِّلَ لِاَحَدٍ بَعْدَکَ
هٰکَذَا و در حدیث تدبر باید کرد که مراد از ندیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد مفارقت یا الک
لاهم شد لست الطریق کنایه چیست که ناجی و جنتی است در بهشت با آنجناب یکجا خواهد شد

آنحضرت را خواهد دید من لبعد یا نه [illegible] شبهه که عمر بمقتضای کریمه کل الانسان علی نفسه بصیرة
بلکه آدمی بر ذات خود بینا است از حال خویشتن نیکو آگاه بود تا سمع این حدیث از عبدالرحمن بن عوف
بیتابانه و مضطربانه پیش ام سلمه رضی الله عنها دویده آمده و اضطراب او بر دلالت وارد دیگر عبارتها هم جا
که هم درین مقام بجهت اختلاف متن روایت بیان نمود و نظر بر اختصار متروک شد هر که خواهد آنجا
ببیند پس آخر با ام سلمه رضی الله عنها سوگند داده پرسید که من از قبیل بعضی صحابه هستم یا آنکه در حق من نام
هیچ کس نیست و نیز ام سلمه رضی الله عنها نام کسی نبرده و لیکن ام سلمه در جواب او کلامی که گفته است از
سیاق آن واضح است که [illegible] ببرده کلمه لن ابری بر زبان آورده و آن دو معنی را
احتمال دارد یکی آنکه من بعد از تو [illegible] نخواهم [illegible] بعد از تو کسی [illegible] مقصد انست یا یعنی
پیش از تو متعرض شدن [illegible] و آن ظاهر است [illegible] اصل مقام ام سلمه رضی الله عنها
انست که من بعد تو با کسی [illegible] گفتگو پیش نخواهم آمد و این دلیل ظاهر است بر پشیمانی ام سلمه از
گفتگوی خود و تا چند [illegible] روایت و دیگر [illegible] دوم آنکه لن ابری استعمال شده
از باب تفصیل باشد از تبریه یعنی من کسی را بعد تو بری نخواهم کرد یعنی ترا ازین امر بری و پاک گردانیدم
دیگری را بری نخواهم کرد والله اعلم [illegible] و تقدیر مخفی نیست که اگر معنی قطعی بودن عمر در اصل نبود در
درانا اصحاب که با صدق [illegible] این حدیث بود [illegible] ام سلمه [illegible] که تو هستی قطعی از کسی
و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در شان تو چنان [illegible] فرموده است این حدیث درباره
دیگر است لیکن او حرف پهلودار گفت و از غلط [illegible] خود [illegible] خلقی عمر نرسید سخن سر
گفت و ازین قرائن و شواهد [illegible] رسید که عمر خود را از منافقین میدانست و از دو حال
خالی نیست یا اینکه همچنان بود که گمان برد فهو المقصود و یا این چنین نبود بلکه بقول سنیان منصوص علیه
بدخول جنت بود و درین حالت اضطراب و پرسیدن او از ام سلمه مهمل بوده است بلکه مستلزم عدم تصدیق
بکلام رسول صلی الله علیه و آله وسلم میشود زیرا که [illegible] بودن عمر از حدیث ام سلمه

قطعا در شان عمر میباشد و درینجا فائده دیگر بر آمد که حدیث مشهور مروی در صحاح اینها که مشتمل است
بر ناجی و جنتی بودن ده کس از مقربات ایشان ست چه اگر واقعی می بود مال چرا جمع میکرد بلکه عبد الرحمن
بن عوف که از عشره مبشره است باعث هلاک خود بسبب کثرت مال چرا می شد ام سلمه موعظت بانفاق مال چرا
می نمود بلکه اگر عبد الرحمن بن عوف از اهل جنت قطعا می بود اعمال صالحه از صدقه و یافت مال که خود را
بعد ادای زکوة و دیگر واجبات بفقرا و مساکین و مستحقین میرسانید با وجود این هم اگر در کیسه اش مال
کثیر می ماند ضرری باو نمی رسانید و جای خوف نمی بود انتهی کلامه بلفظه اقول قطع نظر
از آنکه در اعتبار خاتمه این روایت که اساس طعن اخباری بر آنست نظر باستقرار کتب رجال
گفتگوی بسیارست از تعیین وثوق بعضی از رواة آن چشم وار و اغماض عین از زلات او که در بیان
معنی حدیث از وی صادر شده کما ینبغی میگوییم که کلام این بزرگ مبتنی بر چند مقدمه است هر یکی را با
خللش مینویسیم نخستین آنکه فاروق خود را ناری میدانست پس باید که همچنان باشد و الا این همه
اضطراب و خضوعش نزد ام المومنین برای کشف حقیقت مهمل خواهد بود و تعیین المقصود جوابش از
فصول سابقه که عبارت بحار و غیره در انجا نقل شده و سلسله سخن در مزید خوف و خشیت این بر
گزیدگان بارگاه احدیت دراز گردیده استنباط می توان کرد لکن بعموم فائده بعضی از وجوه
اشاره میکنیم اول آنکه جناب امیر چنانکه دانستی هرگاه ذکر دوزخ می شنید هاهای می گریست
بلکه سر مبارک میکوفت و از روی جادیت که تفصیلش هر جا خالی از سواد نیست مضمون جنانکه
صاحب عقبات الآخره نیز این روایات را آورده و تازه اینکه از روایت ابو درداء که مجلسی در عین
الحیات ترجمه آن نموده و بتقریب های فاضل خبار می ده معلوم میشود که آنجناب از دوستان و خویشان
کناره کرده در نخلستان بنی النجار میرفت و مناجات و خارج از مناجات گناهان خویش را یاد میفرمود
وار شده است در طبقات دوزخ چندان زاری می نمود که عبارات کاتبین و ابیات ناظمین از تعبیر آن کوتاه
است راوی می گوید که در نشیب رضوان پنهان شدم شنیدم که پیغمبر بود اگر بخواهم در ناصیه

اعمال خود گناهی چند را که فراموش کرده ام و تو آنها را احصا فرموده لیکن نگوئی بلا آنکه بگرید
او را وای بر چنین اسیری که نه خویشان او را نجات توانند بخشید و نه قبیله او بفریادش توانند رسید همه
اهل محشر بروی رحم میکنند و او درین عقوبات گرفتار آه از آتشی که جگرها بریان کند و اشکها را فرو
ریزد همچنین تا دیر نوحه می نمود تا آنکه صدا و حرکت مفقود شد در دل گفتم که خواب غلبه کرده باشد نزدیک
رفتم تا برای نماز صبح بیدار کنم هر چند حرکت دادم حرکت ننمود گویی چوبی خشک بر زمین افتاده یقین
دانستم که راهی ملک بقا شد افغان و خیزان نزد فاطمه زهرا رسیدم فرمود چون بود قصه حرف بحرف عرض
کردم فرمود باکی نیست این غشی غالب و قات از ترس عذاب او را رو میدهد پس آب بر روی
مبارکش زدند چشم بگشاد و باز همان نوحه در خطاب خدا آغاز نهاد و کیفیت گیر و دار قیامت و احاطه
ملائک عقوبت و خوف از حکم قاضی روز جزا و مضمون آیت کریمه و لا یقبل منها شفاعة و لا
یؤخذ منها عدل و لا هم ینصرون بکمال بکا و زاری یاد نمود این همه بر اصول مخترعه فاضل
اخباری دال است که خود را هالک و ناری میدانست و بمقتضای بل الانسان علی نفسه
بصیرة تحقیق می باید کرد اینهمه مقالات واقعیه باشد و الا این اضطراب و بیقراری که شنیدی و سوال از جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم که خاتمه من بخیر است کما اشرت سابقا و مزید فریاد و فغان
چنانکه عرفی گوید شعر گوش اهل آسمان و حلقه ماتم یکیست * شیونم تا بر کشید آهنگ بالا می رود
بی معنی خواهد بود فضعف الطالب و المطلوب آری فرق اینست که حضرت امیر وقتیکه استغاثه نمود از حال گرفتار
خویش بدست بلا که عذاب و عدم نجات بشفاعت کسی حتی جناب رسالتمآب خبر داد احدی از صحابه کبار
و حضرت خاتون قیامت نگفت انچه ام المؤمنین رضی الله عنهم اجمعین بفاروق همراه قسم
گفت کاش ایمان غلاظ یاد نمی کردند و مجرد تسلیه پیغمبر مودند اینهم صورت مثلبت بلکه وقت
حکایت این قصه انچه گفته شد اعتراض فاضل اخباری ملاحظه آن دو بالا می شود زیرا که میگفت که
این نوحه و ماتم از ذکر آتش و نصب العین داشتن شدائد جهنم هرگز از صحابی دیگر صدور نیافته

چندان تضرع و زاری و استغاثه و بیقراری نمود که بر زمین افتاد و گریه در گلو گره شد
پس من بر سر وقتش رسیدم و سرش را در کنار خود گرفتم و دریافتم که حضرت امام زین العابدین
است گفتم ای فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ترا با اینهمه قرابت و نجابت و کمال تقدس چرا
و عبادت اینقدر گریه و بکا که باعث تریاق روح و کاهش جسم است از بهر چیست پس شدائد
قیامت را یاد فرمود و گفت ای اصمعی مگر در قرآن مجید نخوانده که حق تعالی میفرماید فاذا نفخ
فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتساءلون القصه خطرناکتر از این روایت
است که ابوبکر صدیق در اثنا راه با وی ملاقی شد و پرسید که چرا ملولی گفت چگونه ملول نباشم
که بلا ریب منافق گشتم زیرا که بحضور اقدس نبوی انوار نبوت و ضیا و برکات بی انتها در خود می یابم و
بعد از معاشرت اهل و عیال آن حالت را کم میکنم القصه طبیب حاذق روحانی و جسمانی یعنی رسول رب
صلی الله علیه و آله و سلم بعد استماع این تقریر بتسلیه پرداخت و از نفاق منزه داشت یا مناجات
حضرت یونس و حدیث او در عدم اعتماد بر وعده ایزدی فروتر از غیبت کما من الکلینی
خوف و خشیت این نفوس قدسیه شمارم کتابی بر اسه تصنیف باید کرد پس شرح فاروق را بقیح
شد برپای خود دست آن این هفوات فاضل اخباری مخصوص باین ائمه ثلثه بعد از خلفای ثلثه
نیست زیرا که در باره ائمه دیگر که در اظهار معائب خویش همین جاده مسلوک میداشتند همین منوال
تحریف و ارتداد نعوذ بالله از خرافات فاضل مذکور که بارت این مجامع انوار را مستلزم باشد
بار خدایا مگر گویند که اینهمه فریاد و زاری روبروی خالق ارض و سموات و افراد کاینات برای
تکفیر سیئات ما نفعه شیعه بود و بس لیکن این قسم تاویلات در باره خلفا نیز جاریست بلکه بالطریق
اولی زیرا که سنیان گناهان خویش هم اعتراف دارند و کتب ایشان هم دلالت بران دارد که کرام
کاتبین معاصی ایشان را می نویسند بخلاف امامیه که مقتضای طینت ایشان چیز دیگر و گناهان
ایشان خارج از دفتر پس معلوم شد که استغاثه و فریاد خلفا و حضرات ائمه فقط برای سنیان

واین بحث در صدر اوراق مفصل گذشته فلا نعیده مرة اخری مفصلا وتحقیق حق درین
مقام آنست که دوزخی وجنتی بودن شخص بحکم احکم الحاکمین موقوفست اظهار دوزخی وجنتی بودن
خویش کفایت میکند علاوه انچه ازین بزرگان ازین قسم کلمات بر انفس خویش تواضعا وتسلیما منقول
گردیده دلالت بر جنتی بودن وبر برگزیدگی وکمال خلوص ایشان میکند زیرا که قبل ازین گذشته که
سوء ظن درباره خویش عین اتباع انبیا وصالحین وخود را بچشم حقارت دیدن از سنن انبیا ومرسلین
است در وصایای ابوذر غفاری صحیح است یا اباذر یقول الله تبارک وتعالی لا اجمع
علی عبد خوفین ولا اجمع له امنین فاذا امننی فی الدنیا اخفته یوم القیمة واذا
خافنی فی الدنیا امنته یوم القیامة یا اباذر لو ان رجلا کان له کعمل سبعین نبیا
لاحتقره وخشی ان لا ینجو من شر یوم القیامة الخ مجلسی در عین الحیات ترجمه آن باین عبارت
میکند ای ابوذر خداوند عالمیان میفرماید که من جمع نمی کنم بر بنده خود دو خوف را وجمع نمیکنم برای او
دو ایمنی را پس اگر در دنیا از من ایمن است وخایف نیست در روز قیامت اورا میترسانم واگر از من ترسان است
در دنیا اورا در روز قیامت ایمن میگردانم ای ابوذر اگر کسی مثل عمل هفتاد پیغمبر داشته باشد هر آینه باید که انرا
حقیر شمارد وترسان باشد ازینکه مبادا نجات نیابد از شر روز قیامت الخ بالجمله در مقام تشنیع و
حسرت ومذمت بزرگان این امور انچه ازین حضرات صدور یافته عین منقبت این بزرگان است وفضایل
اخباری که مشعر طعن بر این اکابر است از راه تعصب وعناد بر دوزخی بودن این بزرگان حمل نمودند

ان الذین جاءو بالافک عصبة منکم لا تحسبوه شرا لکم بل هو خیر لکم لکل
امرئ منهم ما اکتسب من الاثم والذی تولی کبره منهم له عذاب عظیم

القصه علاج نفس سرکش وموجب نجات از عذاب همین است که همیشه در خوف ودر لرزش باشد ودنیا جیفه است
نجات ظفر محفوظ است چنانچه خبر دیگر اطلاع میدهیم که سید وشیخ طوسی از حضرات ائمه ثابت شده که در [illegible]
امیر در عراق بعد نماز صبح نزد [illegible] خوف میگریست ورفقا نیز میگریستند پس میگفت خدایا ذخیره کن [illegible]

دیدم در زمان شریف نبوی صلی الله علیه وآله وسلم گروهی را که در هر صبح و شام گرد آلوده و ژولیده
مو بودند شکمها گرسنه شده و از کثرت نماز پیشانیهای شان مانند زانوی گوسپندان گشته در
انواع عبادات الهی شب زنده دار بودند و سوال تمامی ایشان همین بود که از آتش دوزخ نجات
یابند و کمال مرتبهٔ ایشان اینست که با اینهمه عبادات از عذاب الهی همیشه خائف می بودند و در هیچ وقتی
ازین خوف نمی آسودند انتهی محصلها و کلی زدا این نفوس قدسیه آنست که هرچند متحلی بجلائل و متخلی از رذائل
باشند لیکن خود را بتکلف در ذمایم هم می گنجانند پس وارد نخواهد شد که فاروق که در کمال زهد بسر
می برد و از کثرت مال منزه بود چگونه درین وعید داخل تواند شد تا نوبت باین قبیل و قال رسید
مقصد دوم آنکه حضرت ام المومنین ام سلمه رضی الله عنها بجهت درشت خوئی فاروق
راه تقیه و مدارا سپرده جواب ایشان آنکه مداهنه و خوشامد که بنص قطعی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در
وصایای علوی حب نفاق است بجناب قبلهٔ دین و ایمان اهل اسلام یعنی امهات المومنین که
بلا ریب حق گوئی از لوازم ذاتیهٔ ایشان بود سیما در امور شرعی چنانچه بجواب عبدالرحمن که
قدوهٔ انصار خلیفهٔ ثانی و ثالث بود دریغ نفرمود قریع تشنیع است و اثبات آن از اصول اهل حق
بتکلف و تصنع و اگر باصول خویش الزام اهل حق میخواهد پس دعای مجتهد جابلسی کار صرفی اثر نخواهد بود
و اگر کسی را اشتیاق بکوهش و رفق در سر باشد بخاتمهٔ کتاب عین الحیات رجوع کند و درشتی که در مزاج
فاروق بود حالش بروایات شیعه گذشت حاشا که او بر مومنین فی حد ذاته فظ غلیظ باشد چه جای
مادر مومنین بلکه تواضع و فروتنی او نسبت باحاد الناس از مومنین معروف است گو مثل انبیا علیهم السلام
بجهت کثرت خوف الهی چنانچه در احادیث فریقین ثابت است حسب هم باشد بلی درشتی او بر کفار
و فساق بود علاوه روایت بحار و مجمع البحرین و کلینی مگر یاد نداری که جناب سیده حاشا جنابها
عن ذلک بارها مسارعت بار نمود و گریبان او کشیده و وی تعرضی نکرد بلکه راه تواضع پیمود فما ظنک
بخدام المومنین بر روایات شیعه که متضمن تر کرامت صحابت فاطمی است بهتر آن بود که ام المومنین در

خطاب فاروق میفرمود که ای فرزند انچه درباره خویش خیالی داری عین حق و صواب است جناب
باری حق را بر زبان تو جاری کرده اکنون هم تدارک مافات میتوانی کرد خمس را ضبط مکن و فدک را
باولاد فاطمه بده و نزد امیر کل امیر که خلافتش بنص حدیث غدیر منصوص گشته حاضر شو و توبه نصوح
اختیار کن فَاِنَّ التَّائِبَ مِنَ الذَّنْبِ کَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهٗ من بعد گذارش است که بتقدیر اسرار
تعرض که فاضل جباری افاده فرموده هم در حق فاروق بجهت قسم مرتضی جناب ام المومنین که نزد اهل
اسلام در صدق و صفای او شکی و ریبی نیست پاک است و هم در حق دیگر اصحاب صاحب لولاک و بر
تقدیر ثانی نفی این تبریه خاص است که درباره فاروق از ضمیمه قسم مرتضی فرموده و هو المستلزم
نفی انعام مقصود ام المومنین آنکه چندانکه ترا ازین وعید پاک میدانم در حق دیگری اعتقاد نمی کنم و
چگونه چنین نباشد که فاروق در زمان افضل خلایق بود او بوجود او باب فتنه مسدود و بالجمله این تبریه
با ضمیمه قسم شرعی که زاید بر همه تاکیدات است در حقیقت شهادت قطعیت جنت سرکار فاروق است
زیرا که محال است که با وصف اعتقاد ناریت او ام المومنین در حق او قسم خورد که تو هرگز در جهنم
نخواهی رفت و هرگز در عتبات سالتمآب داخل نخواهی شد پس معلوم نیست که عقل این فاضل در وقت
تحریر این افادات کجا بود آری کلام او از ابتدا تا انتها درباره جناب مرتضوی نظر باصول
مذکوره او که خالی از تبریه بلکه تسلیه نیز هست جاریست که اگر جنتی قطعی بودن و داخل نبودن
جناب امیر در زمره مصداق حدیث الحوض معلوم جناب معصومه و ابو درداء و بعضی دیگر از اصحاب
و اهل بیت می بود البته در خطاب میگفتند که تو بهشتی قطعی هستی و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
در شان تو چنین و چنان فرموده و تو خود ساقی حوض کوثری بلکه بالاستقلال بر تقسیم
جنات نعیم و طبقات جحیم بالکلیه الی غیر ذلک من المراتب التی مرت من قبل و این گیر و دار را جا
ملائکه عذاب درباره دیگران است الی آخره مقدمه سوم آنکه اگر فاروق منصوص به دخول جنت بود
لازم می آید عدم تصدیق رسول او نیز هم مستلزم ناریت او و علی ای تقدیر مدعا حاصل جواب اینکه

آنکه جواب‌ها نه از طرف شهید کربلا بلکه حسن مجتبی بلکه حضرت علی مرتضی جواب‌ها از فاروق ست و عدم
تصدیق بکلام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مواد مذکور بجهت زیادت معاتب باده‌تر از هم آید
کما لا یخفی و از این مقامات طعنی که بر عبد الرحمن بن عوف نموده و مثل طفال لسان بی‌ادراک
شعور گفتگو کرده از همین جهت و سلسله قیل و قال هم از همین گسست مانند آنچه در باب یکی [illegible] قال و مقال
کرده و آن درباره حضرت زکریا علی نبینا و علیه السلام وارد شده که [illegible] قوم اتفاق [illegible]
بر بعضی نقل میکنند که مراد حضرت زکریا از وراثت وراثت مال بوده که هیچ خوف از کثرت مال [illegible]
معنی اولاد انبیا [illegible] مطعون بطعنی می‌باشند زیاده برین نیست که مال [illegible] اولاد انبیا [illegible]
میرسانند پس اجتماع مال کثیر و شخصیکه زراعت کنند و نه پیشه تجارت او بلکه از [illegible] معاش و از
بود معقول [illegible] که از کیسه مبارک با وصف اینهمه سخاوت و جوانمردی چیزی [illegible] نیست لیکن
خوف از بنی اعمام اکنون بخیال اهل بصیرت می‌آید تا برای حفظ آن خزانه از جناب الٰهی طلب فرماید
لا تزر وازرة وزر اخرى حالیا پاره از حال عبد الرحمن بن عوف باید شنید در ترجمه ایشان که
در استیعاب حافظ یوسف بن محمد عبد الله بن محمد عبد البر [illegible] که بابو عمر مشهور است موجود کرده یکی
روز [illegible] از او کرده و با او همه وقت طواف کعبه دعا می‌کرد اللهم قنی شح نفسی
بار خدایا مرا از بخل نفس آزاد کن و در مرض الموت میگریست پرسیدند که چه داعیه [illegible]
گفت مصعب بن عمیر از من بهتر بود پارچه کفن از [illegible] که او [illegible] و حمزه سید الشهداء از من بهتر بود
برای او کفن نیافتیم می‌ترسم که مبادا نصیب او دنیا بکثرت مال داده باشند و از ثواب آن محروم
مانم و از اینجا میتوان یافت که فاضل مذکور در استیعاب ترجمه آن بزرگ را بالاستیعاب ندیده یا آنکه
او را هم اصلا [illegible] بوده باشند که مطالعه ناقص شان [illegible] این فاضل کامل بوده و اگر حال
مزید احسان و سخاوت و کثرت صدقات او در راه خدا زیاده ازین میخواهی روایات دیگر بشنو
عبد الله مبارک از معمر از زهری روایت میکند که عبد الرحمن بن عوف در عهد سعادت مهد پیغمبر صلی

الله علیه و آله و سلم نصف مال خود را در راه خدا صدقه کرد باز آنبعد چهل هزار دینار بیشتر از هم
زیاده تر که نوبت بار کردن بر پانصد اشتر فی سبیل الله رسید و در مرض موت بر اصحاب از
حضار جنگ بدر وصیت کرد هر کس را چهار صد دینار و چون حدیث بشارت خویش از امهات
المؤمنین شنید تمامی قافله را که از ملک شام تجارت آورده بود با قطارهای شتر در راه خدا تقسیم کرد
چنانچه بر ناظرین کتاب اسد الغابه و اصابه فی تمییز الصحابه و رجال مشکوة شریف و تهذیب التهذیب مخفی نیست
چند روایت در اینجا وارد کردم و از دیگر فضائل و کمالات او چه نام برم فاضل بخاری باقتدای
اکابر خویش که کینه و نفاق در طینت شان بود با این بزرگان افتاده و از جهت بغض و حسد خویش
بغایت آمد و بهر کس عیب این گفته و از اینجا گفته اند شعر چون خدا خواهد که پرده کس درد میلش
اندر طعنه پاکان برد * این همه که بخدمت جناب لف پیشکش کردم تعلق باصل رساله و جواب
نسنهید داشت حالیا آمدم بر لمحات و بیانش برین نهج است قال الفاضل المتبحر وفق
الى الخوض فى لمحات رسالته التى تتعلق بحديث الحوض بر ارباب
انصاف مخفی مباد که بعد مدتی دراز از تالیف این رساله نسخه فتح الباری لغایت پاره
سیزدهم بدست آنم افتاده و این مقام که در آن دیده شد چنان مدعی گشت که اگر کسی از اولو الالباب از
اعتساف قطع نظر کرده بعین انصاف با محرره نظر کند در اثبات آنچه این هیچمیز در صدد آن بوده ام
کافی و بسنده انگارد و حسب اتفاق در همین آوان اتفاق طبع این رساله دست داده بود لهذا بدون
اینکه تعرضی ببیان تائید ما قلت فی تلک الرسالة بهذه العبارة کرده شود عبارت مذکور را بهم
لطبع رسانیده شد قوله وانه سیجاء برجال من امتی فیؤخذ بهم ذات الشمال الی
جهة النار ووقع ذلک صریحا فی حدیث ابی هریرة فی اخر باب صفة النار من طریق عطاء
بن یسار عنه ولفظه فاذا زمرة حتی اذا عرفتهم خرج رجل من بینی و بینهم وفی حدیث ابی
هریرة عند مسلم ولیذادن رجال عن حوضی کما یذاد البعیر الضال اناديهم الا هلم

قوله فأقول يا رب أصحابي في رواية أحمد فلأقولن وفي رواية أحاديث الأنبياء أصيحابي
بالتصغير وكذا هو في حديث أنس وهو خبر مبتدأ محذوف تقديره هؤلاء قوله فيقول
إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك في حديث أبي هريرة المذكور إنهم ارتدوا على
أدبارهم القهقرى وزاد في رواية سعيد بن المسيب عن أبي هريرة أيضا فيقول إنك
لا علم لك إنما أحدثوا بعدك قوله فيقال إنهم قد بدلوا بعدك فأقول سحقا سحقا
أي بعدا بعدا والتأكيد للمبالغة وفي حديث أبي سعيد في باب صفة النار أيضا فيقال
إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك فأقول سحقا سحقا لمن غير بعدي وزاد في رواية
عطاء بن يسار فلا أراه يخلص منهم إلا مثل همل النعم ولأحمد والطبراني من
حديث أبي بكرة رفعه ليردن على الحوض رجال ممن صحبني ورآني وسنده حسن
وللطبراني من حديث أبي الدرداء نحوه وزاد فقلت يا رسول الله ادع الله أن لا يجعلني
منهم فقال لست منهم وسنده حسن قوله فأقول كما قال العبد الصالح
وكنت عليهم شهيدا إلى قوله الحكيم كذا لأبي ذر وفي رواية غيره زيادة ما دمت فيهم
والباقي سواء قوله قال فيقال إنهم لن يزالوا مرتدين على أعقابهم وقع في رواية
الكشميهني لم يزالوا ووقع في ترجمة مريم من أحاديث الأنبياء قال الفربري ذكر عن أبي
عبد الله البخاري عن قبيصة قال هم الذين ارتدوا على عهد أبي بكر فقاتلهم أبو بكر
يعني حتى قتلوا وماتوا على الكفر وقد وصله الإسماعيلي من وجه آخر عن قبيصة
وقال الخطابي لم يرتد من الصحابة أحد وإنما ارتد قوم من جفاة الأعراب ممن لا نصرة
له في الدين وذلك لا يوجب قدحا في الصحابة المشهورين ويدل قوله أصيحابي بالتصغير
على قلة عددهم وقال غيره قيل هو على ظاهره من الكفر والمراد بأمتي أمة الدعوة لا
أمة الإجابة ورجح بقوله في حديث أبي هريرة فأقول بعدا لهم وسحقا ويؤيده

كونهم خفي عليهم حالهم ولو كانوا من امة الاجابة لعرف حالهم بكون اعمالهم تعرض عليه
وهذا يرده قوله في حديث انس حتى اذا عرفتهم وكذا في حديث ابي هريرة قال ابن
التين يحتمل ان يكونوا منافقين او من مرتكبي الكبائر وقيل هم قوم من جفاة الاعراب دخلوا
في الاسلام رغبة ورهبة قال الداودي لا يمتنع دخول اصحاب الكبائر والبدع في
ذلك وقال النووي قيل هم المنافقون والمرتدون فيجوز ان يحشروا بالغرة والتحجيل
لكونهم من جملة الامة فيناديهم من اجل السيما التي عليهم فيقال انهم بدلوا بعدك
اي لم يموتوا على ظاهر ما فارقتهم عليه قال عياض وغيره وعلى هذا فتذهب عنهم
الغرة والتحجيل ويطفأ نورهم وقيل لا يلزم ان تكون عليهم السيما بل يناديهم
لما كان يعرف من اسلامهم وقيل هم اصحاب الكبائر والبدع الذين ماتوا على الاسلام
وعلى هذا فلا يقطع بدخول هؤلاء النار لجواز ان يذادوا عن الحوض اولا عقوبة لهم ثم
يرحموا ولا يمتنع ان يكون لهم غرة وتحجيل فعرفهم بالسيما سواء كانوا في زمنه او بعده و
رجح عياض والباجي وغيرهما ما قال قبيصة راوي الخبر انهم من ارتد بعده صلى الله عليه
وسلم ولا يلزم من معرفته لهم ان يكون عليهم السيما لانها كرامة يظهر بها عمل المسلم والمرتد
قد حبط عمله فقد يكون عرفهم باعيانهم لا بصفتهم باعتبار ما كانوا عليه قبل ارتدادهم و
لا يبعد ان يدخل في ذلك ايضا من كان في زمنه من المنافقين وسيأتي في حديث
الشفاعة وتبقى هذه الامة فيها منافقوها فدل على انهم يحشرون مع المؤمنين فيعرف
اعيانهم ولو لم يكن لهم تلك السيما فمن عرف صورته ناداه مستصحبا لحالته التي
فارقه عليها في الدنيا واما دخول اصحاب البدع في ذلك فاستبعد لتعبيره في الخبر
بقوله اصحابي واصحاب البدع انما حدثوا بعده واجيب بحمل الصحبة على المعنى الاعم
واستبعد ايضا انه لا يقال للمسلم ولو كان مبتدعا سحقا واجيب بانه لا يمتنع ان يقال

يقال ذلك لمن علم انه قضى عليه بالتعذيب على معصية ثم يرجوا الشفاعة فيكون
قوله سحقا تسليما لامر الله تعالى مع بقاء الرجاء وكذا القول في اصحاب الكبائر وقال
البيضاوي ليس قوله مرتدين نصا في كونهم ارتدوا عن الاسلام بل يحتمل ذلك ويحتمل ان
يراد انهم عصاة مرتدون عن الاستقامة يبدلون الاعمال الصالحة بالسيئة انتهى و
قد اخرج ابو يعلى بسند حسن عن ابي سعيد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر
حديثا فقال يا ايها الناس اني فرطكم على الحوض فاذا جئتم قال رجل يا رسول
الله انا فلان بن فلان وقال الآخر انا فلان بن فلان فاقول اما النسب فقد عرفته ولكنكم
احدثتم بعدي وارتددتم ولاحمد والبزار نحوه من حديث جابر وسأذكر في آخر باب
صفة النار ما يجمع الصحيح من الفاظ الاحاديث التي اشرت اليها ان شاء الله تعالى

و از عجائب اتفاق اينكه در حينى كه اين رساله كلامى در باب تقدم و تاخر حديث اصحابى و حديث
لا ادري ما تحدثون بعدك مذكور شده ديدم و در اواخر رساله منافات بين احاديث حديث بشارت
بعشره مبشره بيان شده و در اوان تصحيح رساله بعد طبع در بياض مرحوم مغفور محمد ابراهيم خان خلف
الصدق امير الامراء اعلى مردان خان مرحوم اسكنهما الله بحبوحة جنانه ديده شد كه حديث لا ادري
ما تحدثون بعدك در قرب زمان انتقال روح نبوى باعلى عليين بر زبان گهربار نبوى گذشت
وهي بعد قوله انا شهيد على شهداء احد مخفي نماند كه شهادت پيغمبر بر شهداء احد در [illegible]
آن سرور از دنيا بود چنانكه تصريح كرده بآن شيخ عبد الحق دهلوى در مدارج النبوة باين عبارت
وچون از انجا باز گشت و از دعاء احياء و اموات فارغ شد صداع عارض گشت بيمار شد ايضا
ذلك البياض في موضع آخر وفي هذه السنة زار النبي صلى الله عليه وسلم شهداء احد
فقال هؤلاء اشهد عليهم فقال ابو بكر السنا باخوانهم يا رسول الله اسلمنا كما
اسلموا وجاهدنا كما جاهدوا فقال النبي صلى الله عليه وسلم بلى ولكن لا ادري ما تحدثون

بعدی فبکی ثم قال اننا لکائنون بعدک ثم رجع الی المدینة وظهر به الحمی ثم توفاه
الله بعد عدة ایام و نیز در مسوی شرح موطای مالک تصنیف شاه ولی الله دهلوی الخ نوشته است
اول دلیل است بر آخر صدور حدیث لا ادری ما تحدثون بعدی از حدیث تبشیر والا احتیاج تاویل
توفیق بینهما که شارح ممدوح متفطن باین معضل شده متصدی آن گردیده است و بر عکس قضایا قیاساتها
معها تاویلش مع قطع النظر از آنچه آنهم بچیزیکه بشرح و بسط تمام باثبات رسانیده دلیل بطلان آن است
زینهار نبوده است و هذه تلک العبارة اقول لعل حدیث ابی النضر من فضل من مات فی
زمانه صلی الله علیه وسلم علی من بقی بعده وهذا اخلاف قالوه من السلف ولکن
المراد فضل جزئی لا یصادم الکلی وینبغی للانسان ان یتامل فی معنی هذا الحدیث
حتی ینزاح عنه الشبهة اعلم ان النبی صلی الله علیه وسلم اذا بشر صحابیا بالجنة فلیس
بشارته ان لا یحتاج الی سبب من اسباب دخول الجنة اصلا بل البشارة اخبار
عما یؤول الیه الامر بعد حصول اسباب النجاة وکذلک وعد الله الانبیاء بالعصمة
من الذنوب فلا یدخل علیهم ذنب البتة ولیس من مقتضاه الا ان یکون لهم سبب
فی الخارج یکفون به انفسهم من الذنوب بل وعد الله تعالی لهم یحدث بهم اسبابا
لا تحصی من الانذار وارائة الجنة والنار وترهیب ومخاصمة العصاة والحیلولة بینهم
وبین ما یریدون فی بعض الاحیان بارائة برهان ربهم وصرف قلوبهم ونحو ذلک
کما ان الله تعالی وعدهم بالفتح یوم بدر ثم ان القتال کان سبب الفتح وعلی هذا القیاس
جمیع مواعیده واذا مهدنا هذا فنقول المبشرون بالجنة اکثر الناس خوفا من الله و
اشدهم تحرزا من مظان العطب واوفرهم خشیة من التغیر والتبدیل و
اعظمهم التجاء الی الله عز وجل والنبی صلی الله علیه وسلم اشد اعتناء
بوعظهم وتذکیرهم وتزکیة نفوسهم والتنبیه علی مواقع الغلط منه بغیرهم وربما

يزجرهم عن مباحات ومكروهات لا يزجر عنها غيرهم وهو قوله صلى الله عليه وآله وسلم
لا ينبغي للصديقين ان يكونوا لعانين واذا فهمت هذا السر كان هذا الحديث وكل
ما يجري مجراه من مناقب المبشرين معرفا لشدة خوفهم والتجائهم ولشدة اعتناء
النبي صلى الله عليه وسلم بتزكية نفوسهم وان كان مزكيا لها قبل امته كما قال الله
تعالى ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة چون بعبارت مزبوره تا آخر ارشاد حديث مزبور از حديث
مصدر باصحابي اصحابي و حديث منفصل بتيسير از سفينه صبح بل من الشمس على كبد السماء روشن تر
گشت فما يلزم من ذلك غير خاف على من له ادنى مسكة وقد بين قليل من الكثير في هذه الرسالة
اقول وبالله التوفيق بر دانشوران دقيقه سنج و هوشمندان سخن سنج كه بصارت علمى و
بصيرت قلبى دارند مستتر نيست كه در لمحات سه مرحله واقع نخستين تصحيح عبارت فتح البارى
بطبق سابقه اشارتى كه از دست حقير اتفاق افتاده دوم گفتگو در دلالت عبارت مذكوره بر مطلوب
مؤلف كه حديث الحوض بلاريب درباره خلفاى راشدين است و هر كس كه اين عبارت را به بيند
او را خود بخود يقين حاصل مى شود در ينكه حضرت مؤلف آنچه در رساله نوشته عين حق و صواب است
سوم بحث و نظر در دليليكه بر تقدم حديث بخارى و تاخر حديث موطا اقامت كرده و
ما يتعلق بذلك اما مرحله اول پس بدانكه نسخه فتح البارى كه بدست فقير بعنايت
بارى آمده از نظر ماهرين فن حديث گذشته و باصحت مقابله مقرون گشته چنانچه حال آن
از بيان تصحيحات فقير معلوم خواهد شد در قول اول شايد كه ناسخ نسخه مؤلف كه غلط بوده چند
سطر گذاشته يا در اصل آن اين قسم اغلاط راه يافته باشد كه مؤلف را اين زلات و عثرات رو
داده و على اى تقدير آن سطور بعد لفظ بينهم اينست فقال هلم فقلت اين قال الى النار
الحديث وبين في حديث انس الموضع ولفظه ليردن على ناس من اصحابي الحوض
حتى اذا عرفتهم اختلجوا دوني الحديث وفي حديث سهل بن سعد انا فرطكم على

الحوض من مر علی شرب ومن شرب لم یظمأ ابدا لیردن علی اقوام اعرفهم و
یعرفوننی ثم یحال بینی وبینهم ظاهر است که اگر این عبارت نباشد دعوی شارح که وعده
تفصیل اجمال و تطبیق احادیث رسول متعال است چگونه صورت بندد و آن دعوی اینست که مراد از
ذات شمال جانب دوزخ است و اینهم عبارت الحدیث ابوهریره که از عطا بن یسار در بخاری مروی است تا
کرده و نسخه مولف از الفاظ حدیث که در ثبوت این دعوی بکار آید عاریست و درینجا
اشکالی است که حل آن بجز درست تا عوام در اشتباه نیفتند و آن اینکه در
روایت محمد بن اسمعیل البخاری این هم واقع است که یؤخذ برجال من اصحابی ذات الیمین و ذات
الشمال اگر این لفظ را بر جهت نار فرود آرند ذات الیمین که جهت بهشت است چه معنی داشته باشد
وحل این عضال آنکه مراد از ایراد هر دو لفظ آنست که موکلین عقوبت هر دو جانب را از
یمین و یسار محکم بسته از اطراف احاطه خواهند کرد تا جنبش نکنند و باین رسوائی و مذلت بسوی دوزخ
روند چنانچه مجرمان را از هر دو طرف بدرگاه پادشاهی کشیده می برند و جائیکه فقط بلفظ ذات شمال
اکتفا فرموده اند مراد راندن آنها بسوی جهنم است فاندفع المحذور قطعا ویقینا الا ان المصیر کان
واحدا باز شارح محقق دعوی دیگر کرده که مقام این گیرودار حوض کوثر است و برین مقصود بیشتر سه حدیث
نقل نموده از صحیح بخاری و یکی از صحیح مسلم پس بودن عبارت کوثر بجز درست والا دعوی بدلیل
یا دلیل بلا دعوی خواهد بود بهتر باید دانست که لفظ یذادون که نزد اهل عجمه مشتق از ذود
بمعنی راندن است در هر دو مقام نیز از عجمه مشتق از زیادت در نسخه مولف ضبط شده و معنی
اول آنست که البته چندی کسان از حوض کوثر مطرود خواهند شد و نسخه مولف بلا تردد قابل عمل
است و این لغت در سوره قصص هم وارد گشته حیث قال الله تبارک و تعالی و وجد
من دونهم امراتین تذودان عجب که حضرت مولف با اینهمه لغت گوئی و لغت نویسی
لغت ذود که زبان هر دم است هرگز نفهمیده که اشتقاق آن از زیادت درین مقام بمعنی محض راست

چنان معلوم میشود که هرگاه غالبا منظور جناب قدس الهی نجات بعضی از بندگان خویش از کبیره وار
قیامت میباشد جمال جناح آنها جناب سید المرسلین بی واسطه فرشتگان یا بواسطه منکشف میفرمایند تا بتوسط استغفار
و شفاعت شریف ایشان از سر او گناه ایشان بگذرند و بزلال عفو صفحه محو فرمایند و المقصود فوق ذلک و ان هذا دیگر ظاهر است که
نجات هر کس مقصود نیست الا ارشاد ایزدی در کتاب مجید که لاملئن جهنم من الجنة والناس اجمعین است منافی
توسط استغفار جناب سید ابرار که افتد از نجات که بعضی از علما در مدلول حدیث عرض اعمال که مؤلف جابجا بان متمسک شده
گرویده گفتگو کرده اند مع ذلک عرض اعمال هر یکی مقتضی علم تفصیلی به محدثات و شرور و معاصی ایشان است کسی را این نفی
بجا می خورد و نمی شنید با مجمله از حدیث عرض اعمال لازم نمی آید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم محدثات مقصد احداث الحوض را
که جفاة اعراب بوده اند نسبت احد و التی که بعضی از محققین این احادیث را نظر با حادیث دیگر روایا آخر به همین مذکور مقید موجه اند
بسبب کار مؤلف نمی آید مگر آنکه این قیود را با دلیل باطل سازد و انی له ذلک اما قول رابع پس آنهم چنین است زیرا که لا اتنبیه ان ارتداد
که بعضی از ایشان از کبیره و اخلاص جهت نه شد و هر چند قدماء شیعیان در باره خلفای راشدین این سؤال کرده اند ولیکن مؤلف
و مجتهدین ایشان نیست پس اولین ظلمات چه علامه حلی و فاضل کرمانی و جز روشالهم مفید آن را انجا کتا شیعی تفصیلی
مگر در باده الرای سؤال بود در او جواب سید الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم مر مؤلف فائده می بخشد وجوه الشی بعد اندک
تامل و امعان نظر بر می آید و این بحث بر قبل ازین مفصل قلمی شده اما قول خامس پس بحسب ظاهر مثل اول و ثانی
است فلا نوصلنا ضرا کما لا نجید لهم نفعا لیکن اگر قلیلی از نظر و فکر بکار رود بجهت بودن این قول استفاشی تا قطعا
و یقینا مفید علما اعلام از منبر مره ضمام و بیجی شرح انشاء الله تعالی اما قول سادس پس تفصیل
مدعای مؤلف است زیرا که دلالت قطعی بر آن دارد که مصداق این حدیث آنها بوده که در وقت صدیق اکبر مرتد
خود رسیده اند اما قول خطابی پس بی جای است نقیض صوب الیه مولف چه مدلول آن نیست که از ایشان
احدی محدث و مغیر و مبدل گشته بلکه جفاة اعراب چنین کرده اند فینطبق علیهم و علی امثالهم اما قول ثامن
که کفر مراد است از امت امت دعوت است پس درین قول هم تایید مؤلف نیست زیرا که او حمل این
بر خلفا است که بد از دنیا از جمله مسلمانان بوده اند و قائل توحید و نبوت لیکن بسبب انکار امامت مرتضی

مرتضی و غصب حق خلافت او نمود باید در جهنم خواهند رفت اما قول ابن التین پس
گذشت که سراسر حضرت مؤلف بسر رسانده و قصر رسالهٔ او را با خاک یکسان گردانده زیرا که بنیاد مقدمات رسالهٔ
مؤلف بر این است که غیر از دو احتمال یعنی ردت کفر بعضی قبائل و هم حسد و غصب خلافت از خلفا ثلثه احتمال ثالث
گنجایش نیست و اثبات امکان چهار این توجیه قبل ازین مفصل ذکر کرده‌ام پس تطبیق حدیث بر اهل النفاق احتمال
ثالث باشد و حصر مؤلف ازین هم باشد و فراوان حیرت است اگر مؤلف اعتراض نماید که احداث بر منافقین صادق نمی‌آید
زیرا که ایشان ایجاد امر تازه نکرده‌اند و وجه حیرت پر ظاهر است چه خلفا بر اصول الملحق اسلام را رونق تمام داده
و بر اصول شیعه بیان کردند که در تبوک و حجة الوداع و غیر آن با همدگر قرار داده بودند فلیف که در باب
تفصیل تمام معنی احداث و ارتداد بر منافقین منطبق کرده باشم که حیرت نمود از یکی بهزار سید آمقصد قول
ابن التین هرگز مناسبتی با دعای مؤلف ندارد بلکه نقیض دعوای اوست چرا نباشد که عدد ثلث نزد امامیه نحوست
شدید دارد و قول ابن التین هم مجوز احتمال ثالث است هم بر محاورت اهل هندوستان لفظ تین موافق عدد
مذکور است و درینجا حکایتی عجیب و غریب از قبیل مطایبات مناسب این فصل یاد آمده که در محفل علمای
شیعه مجتمع بودند و میانه ایشان سخن در تفسیر قول الله تعالی وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ وَطُورِ سِينِينَ می‌رفت
که مراد ازین سه لفظ چیست کلان‌ترین ایشان گفت که یاد دارم که علی بن ابراهیم قمی از قدمای ما در تفسیر خود
نوشته که مراد از تین رسول خدا و مراد از زیتون سید اوصیا و مراد از طور سینین حسن مجتبی و سلطان کربلا است
و بعضی گفته‌اند که تفسیر اصحاب ائمه معصومین لا الثلثه را آن کند که مراد از زیتون حضرت ابراهیم خلیل است
که سلسله آبا و سید انبیا بذات مقدس الشان منتهی می‌شود زیرا که در روایات شان موجود
که مراد از زیتون در آیت و افی هدایت اللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مَثَلُ
نُورِهٖ كَمِشْكٰوةٍ فِيْهَا مِصْبَاحٌ اَلْمِصْبَاحُ فِيْ زُجَاجَةٍ اَلزُّجَاجَةُ
كَاَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبٰرَكَةٍ زَيْتُوْنَةٍ حضرت خلیل الرحمن است
و بعضی حسب فهم خویش چیزهای دیگر گفتند و بهمدگر اختلاف شدید بهم رسید سخن هر یکی نا تمام ماند شعر فنا دید

در عقده پیچ بر پیچ * که در حل آن ره نبردند هیچ * راوی گوید که بعد از استماع این همه اختلافات شعر
کهن چنان ماند صف آخرین * بغرش درآمد چو شیر عرین * که ای جاشر متبحرین تفسیر اول خلاف
قرینه و مضاد عقل رزین است زیرا که دو کس را از لفظ واحد بدون قرینه لفظی یا معنوی مراد نتوان
گرفت و روایات ائمه هدی مثل امام محمد باقر دلالت بران دارد که مقصود از لفظ طور سینین کتاب مقدس است
و دیگر هیچ پس یکی از حسنین باقیمانده و بر تفسیر ثانی هر دو برادر از شمار حساب خارج میشوند و حساب منطبق
نمی افتد مگر آنکه که ازین هر سه لفظ یعنی تین و زیتون و طور سینین خلفای ثلثه راشدین یا دوم با سه
کفار و منافقین مراد باشند چنانچه لفظ تین هم برین اشعار دارد که همین سه کس مراد اند دون غیرهم
از شدت فهم و جودت طبع و ظرافت همه کس حیران شدند و تقریرات بپایان رسید اما قول او و
که ممکن است دخول اصحاب کبار رد بدیع پس انطباق آن بر مالک اما سیه عنزه می تواند شد بکام من
قبل مطلوب مؤلف عدد خلفای راشدین سید المرسلین از کجا اما قول امام نووی پس مثل
قول ابن التین در تجویز منافقین باید فهمید و حال آن آنفا و سابقا بتفصیل گذشت که در حقیقت
مضرت بدجوی مؤلف میرساند اما قول باینکه یقین تابید دخول ایشان در جهنم نیست بلکه امید رحمت
برای ایشان می توان داشت پس بید علامه خطابی و فاضل کرمانی و مانند ایشان است و سرآمد
استیصال افادات مؤلف میکند که قائل تابید عذاب مصداق حدیث الحوض است و دیدنا
تیز زبانی یاد درباره متبحرین نموده چنانکه بشرا زین الفتی قس علی هذا ترجیح قاضی عیاض و غیره او کما لا
یخفی آری حسب ظاهر این عبارت را معنی و قد یکون عرفهم باعیانهم و لا بصفتهم باعتبار ما کانوا علیه قبل
ارتدادهم چنانچه مؤلف دلیل مطلوب خویش فهمیده باشد که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنها را
باعیانهم و احداثهم می شناخت مگر بجهت قطاعت امر و غیره مجمل فرمود که لا ادری ما تحدثوا بعدک
و تفصیل نگفت که خلافت مکررا غصب خواهند کرد و لیکن مطلب عبارت مذکور این است که چنانچه از
کلمه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنها را می شناخت باعتبار اسلام سابق و صفت ایشان

نه فرند

نذر یافته ازین جهت اظهار آن و ازو داده سفارش اخفا نموده باشد مطلوب مؤلف از اظهار لازم
نیاید که در دارد نیا وقت ارشاد حدیث شریف وفات آنها را نسبت و هم صفات را فالمطلوب غیر ثابت
والثابت غیر مطلوب اما نفی استبعاد از دخول منافقین بمیان سعادت نشانان آن حضرت صلی
الله علیه و آله و سلم پس دلیل برای صحت تجویز ابن التین و مانند اوست و نادم اساس مقدمات سابقه
مؤلف کما عرفته سابقا و لاحقا من ابتدائه الی که در عبارت فتح الباری مسطور است و در ایه جواب سوال
مذکور تحاشی باید قبل ازان مذکور گشته راجع می شود پس جواب بتفصیل آن بخیر ضرور نیست حق آنکه
بعلی حله سوم مشغول گردم اما حله سوم پس حالیا برای قطع آن عنان اوهام عبارت مستطرف
باید کرد و بدانی اول که الله تعالی علمنا ما ینفعنا و فهمنا کما ینبغی که مؤلف در ما سبق چنانکه دانی در فقه الکلام
چند تقریر وارد کرده که خصم او توقف در تقدیم حدیث بخاری فهمیده و دلیلی بران طلبیده مقصودش
آنکه احتمال تاخر حدیث بخاری ممکن هست پس تا انتهاض دلیل تقدم که قابل تمسک باشد کلام مؤلف
قبول کردنی نیست مؤلف دران مقام باختلال حواس امر باشناخته چاره جز این ندید که
ما بین مساوات شود و گوید که هر یکی از تقدم و تاخر در هر دو حدیث مجوز است پس تقدم و تاخر هر دو مساوی
و نزد الست که قبل ازان تفسیر بودن حدیث مؤطا برای رفع ابهام حدیث بخاری قائل شده پس مساوات
مقتضی آنست که تاخر حدیث بخاری جائز باشد و دعوی اجمال و ابهامش اگر جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم در
حدیث شهید را صرف رفع ابهام مقصود فرموده مقتضای آن میکند که تاخر ایرا آن جائز نباشد این تناقض اول است تناقض دوم
آنکه درین ملحقات مدعی شده که دلیلی معتبر بر تاخر حدیث مؤطا موجود است پس قول به مساوات که تاخر حدیث بخاری را
تجویز میکند مناقض دلیل خود ثابت شد دلیل مخالف قول خود گردید هذا هو التناقض الثانی تناقض سوم آنکه تقدم حدیث
مؤطا بر حدیث بخاری بحکم مساوات سابق مجوز است که چنانچه حدیث بخاری متاخر باشد حدیث بشارت هم متاخر باشد
زیرا که تاخر حدیث حوض از بشارت ممنوع باثبات نرسانیده پس محتمل است تقدم حدیث بخاری بر حدیث بشارت و المتقدم علی المتقدم
علی الشیء متقدم علی ذلک الشیء پس ممکن است تقدم حدیث مؤطا بر حدیث بشارت باثبات رسید حال آنکه مؤلف

اما مسلک ثانی پس تفصیلش برین عنوان است که بیشتر از زبان ثقات

متشیعین هدانا الله وایاهم چنان مسموع صماخ فقیر گردیده بود که اصح الکتب قبل بیاض عثمانی کافی ابوجعفر کلینی است والعجب
کل العجب که این قول مقتطاز افادات معتقدات فرقه اخباریه که در دیار هندوستان وجود ایشان بندرت انضمام
یافته است نیست بلکه قول سعید حضرت امام اعظم حلی که درین اقلیم بکثرت موجود اند دلجا الله اصولیه موسوم به طلیق المهیا
مولانا حسین علیخان برادر همین حضرت مولف مذهب متاخرین ایشان مستحدث ومبتدع اوست کما ستعرفه انشاء الله تعالی
نیز همین است وحال آنکه معظم اعمال این طایفه را برخلاف مضمون احادیث مرویه کتاب مذکور بسبیل روایات مذمت آراء
ومقاییس توان گفت وحیرت است که چگونه تفصی ازین عضال خواهند جست که اگر کتاب مذکور بر صحت موثوق روا
وعلامه تطرق تحریف در احادیث امیه بداه موسوم بصحیح اصح الکتب قبل بیاض عثمانی است یعنی احادیث مندرجه آن
از زبان مخبر صادق بی زیادت ونقصان است پس خلاف آن عمل کردن اعتراف عمل برخلاف حکم الهی است
واگر معمول به مطابق حکم الهی است البته بیشتر احادیث صحیح مذکور که به السنة قوم بوصف صحت وتواتر شهره
معبر میشوند کما سیجیء مفصلا انشاء الله تعالی از کسوت صحت عاری است فما الصدق النقیضین مگر بتوجیه صدور
قبایح از جناب باری تعالی عن ذلک علوا کبیرا مثل ترک اصلح در حق عباد وارتکاب ظلم صریح مانند سلب اثبات
از اسلاف امجاد سیما از حضرت صاحب العصر والزمان در اعطای قوت ومکنت برای فتنه فجره در بلاد مقدسه
ایران جایز میدانند ونتیجه این اشکال سقیمه وضروب عقیمه را جز بکه نزد اوسط الناس بلکه اکبر واصغر ایشان جمیعا
قیامت صغری ومصیبت کبری توان شمرد یعنی پشیمان نشد خدای تعالی در هیچ چیز چنانچه پشیمان شد در [illegible]
امامت بزبان می آرند صدور حکم بالنقیضین بلکه نقایض کثیره هم روا دارند وازین قبیل که امام صادق علیه السلام
فرموده علی کبیر در کشکول بروش شرحه آن همین الفاظ نموده وثقة الاسلام امامیه اصل این قصه را
[illegible] گر خرافات در [illegible] وارد کرده هویدا میشود که حکیم علی الاطلاق جلت نعمائه وتقدست اسمائه [illegible]
[illegible] نه هر جا مرکب توان تاختن * که جاها سپر باید انداختن * بر اصول امامیه زبان بشیمانی [illegible]
کشیده چرا چنین نباشد که ملا صالح شارح کافی در تفرقه نسخ از بدا علی ما نقل گفته تا التیش بیان می کشد

که در اول انابت از حق بسوی حق درکار است بخلاف ثانی که گاهی در آن رجوع از خطا
می‌باشد و مؤید این تحقیقات افادات و معتقدات بانیان مذهب امامیه است که قد معبود خود را به صفت
شبر می‌پیمایند و این حکایات و روایات مذکور در حقیقت کمتر از خرافات ملاحده مکن پوریستا
القصه درین مقام برخلاف داب مولف مقام دلیلی دارم و برهانی بر دعوی مرقوم الصدر حجتی آرم
که اگر دست از دامن انصاف جدا نکنند قفل خموشی بر لب زنند بیالش انکه مولانای موصوف
در کتاب نهایة الاجتهاد مع جز راسخ هجا فقه اهل الفساد که نام ناسبش از حقیقت مسمی خبر میدهد فرقه اصولیه را
بجهت مخالفت ایشان با اصول و اخبار ائمه اهلبیت اطهار از کاسه لیسان ابوحنیفه می‌شمارد و بجهت علمای
خود را باخراج تمام اقاصی و ادانی ایشان از دائره تشیع ائمه هدی علیهم التحیة والثنا می‌نگارد و در ابتدا ارشاد قصیر
بنیاد او درباره مقام این حضرت امام اعظم جلی که تخصص بحث بنده است این مرکان پر صد تقریر واقع
احتمال تاویل و تسویل را باقی نگذاشته چنانچه عبارت سراسر بشارت آن بزرگ فائده اولی از فوائد کتاب
مسطور این است بدانکه علمای امامیه در زمان غیبت بر دو قسم اند جماعتی اصولیین طریق اول قدیم
موافق مسلک اصحاب ائمه علیهم السلام است و مذهب ایشان جدید و ماخوذ از عامه است تفصیل این اجمال می‌آید
ان شاء الله تعالی انتهی و در فساد و در سبب دوم فائده رابعه در بیان تقدم طریقه اخبار و تجدد مسلک اصول میفرماید که
علمای ثقات گفته اند که امامیه در عهد ائمه علیهم السلام و بعد از آن تا اوائل غیبت کبری عمل باخبار صحیحه مروی
از معصومین میکردند و بر اکثر از اصول دین هم استدلال از آن می‌نمودند و اجتهاد در تقلید و استنباطات مسائل
ظنیه مثل متاخرین سوم قدما نبود جمعیت از علمای عامه اصحاب طرح نمودند که نزد ایشان مثل علم کلام و فقه و اصول
مستنبط بدلائل مستنبطه نیست و بجز روایات منقوله ائمه علیهم السلام خود نازل از بدیهیات رفع این عار گروهی از
متاخرین امامیه کتب بسیاری بر فنون ثلثه تصنیف کردند و بنا بر افکار عقلیه گذاشتند و حال آنکه ائمه علیهم السلام
نهی فرموده اند از علم کلامی که مبنی بر جستن افکار عقلیه باشد و امر بتعلیم فن کلام از جناب عصمت خود شان فرموده
ازین تعلیمات و اکثر مواضع از مباحث کلام و اصول مخالفت با روایات متواتره از عترت طاهره نمودند و فهم

بیشتری از مسائل فقهیه خلاف اخبار صحیحه از ایشان سر زد و اول کسیکه متصدی این غفلت شد دو کس بودند محمد بن احمد
بن جنید و حسن بن عقیل عمانی بعد شیخ مفید حسن ظن باین دو کس و تصانیف ایشان پیش سید مرتضی و رئیس الطائفه
شاگردان خود ظاهر کرد و این طریقه شائع گردید تا اینکه نوبت بعلامه حلی رسید که در تصانیف خود التزام اکثر قواعد
و اصول عامه نموده آخر با افراد و اجاد بیشتر در فواید دیگر سیما فائده را لغه کو آنچه در خدمت مجتهدین اصولیه ارشاد
فرموده نقلش خالی از سوء ادب نیست مع هذا کیست که حامل نقل آن توانند شد مگر بعضی از ابیات آن مقام را ذکر میکنیم و
شعر یاران حلوا حیثیت اشور رسیده مجتهد خود را نمودن هر زر و عاقل از فحوای این شعر لامحاله میتوان دریافت
که فاضل موصوف در خدمت گذاری اصولیه هیچ دقیقه نامرعی نگذاشته و مضمونی در تقبیح و تشهیر فواحش
این طائفه در دل نگاه نداشته باز در فائده سادسه میفرماید که مقصود از قیاس آنست که مقابل سماع باشد یعنی دلیل عقلی بغیر
شنیدن از معصومین علیهم السلام و مراد از اخلاف روایت او این هر دو معنی شامل است جمیع استنباطات ظنیه را
چه آن احکام بسمع از معصوم و روایت ثابت نیست اما لفظ قیاس پس در چند معنی باختلاف موارد و مواقع استعمال در زبان
فقهای اهل سنت یعنی تمثیل مصطلح نموده اند که عبارت از تعدیه حکم یک جزئی بجزئی دیگر باشد و منطقیین اصطلاح کرده اند
بر اینکه قیاس قولیست مرکب از قضایا که چون تسلیم کنند آن قضایا را لازم آید بجهت ذات آن قضایا قول دیگر و در
عرف یعنی عام که شامل است تمثیل و قول مؤلف و دیگر جمیع اقسام ادله را میگویند و همین معنی عرفی مقصود است از قیاس
که ممنوع است در شرع چنانچه در احادیث اشعار باین معنی رفته شیخ حر عاملی در جلد آخر وسائل الشیعه از محاسن برقی
نقل کرده که باسناد خود از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده و نیز در عیون الاخبار از حضرت
امام رضا علیه السلام نقل نموده آنچه حاصلش این است که هر کسیکه اعتقاد و عبادت کند خدا را بغیر از شنیدن از کسیکه خدا گشوده است
آنرا از برای خلق خود پس او مشرک است و در کسیکه اعتماد کرده شده است بر وحی خدا محمد است صلی الله علیه و سلم
و در معانی الاخبار باسناد خود از ابی عبدالله روایت نموده که هر کسیکه دین خدا را اختیار کند بغیر از شنیدن
از راست گو لازم خواهد کرد خدا او را با فنای عالم انتهی و از این حدیث ظاهر شد که آنچه مسموع از معصوم نیست مذموم است و
حتی الامکان در احادیث تطبیق باید نمود پس احادیثیکه در آن هست قیاس مراد از آن مقابل سماع باشد و این را

قبول نکنید و هم شیخ سابق الذکر در رسایل آورده از کتاب محمد بن الحسن که او باسناد خود از امام حسن عسکری علیه
السلام روایت نموده که آنحضرت را از کتابهای بنی فضال پرسیدند بجواب فرمود که اخذ کنید هر آنچه آنها روایت
کرده اند و ترک کنید آن را که برای خود می گویند انتهی از این حدیث تقابل روایت با رأی ظاهر شد پس رأی خلاف
روایت باشد و نیز میگوییم که بر بنای دعوی دلیل عقلی هست و آن اینکه در احادیث بسیار وارد است که اول من قاس
ابلیس یعنی نخستین کسیکه قیاس کرد ابلیس بود علیه اللعنة و بیقین ثابت است که قیاس ابلیس از قبیل تمثیل مصطلح فقها نبود بلکه
شکل اول از قیاس مصطلح اهل منطق بوده است چراکه مفاد سخن شنیعش چنانچه از قرآن مجید مستفاد میشود این است که بعد امر الهی
بسجده آدم علی نبینا و علیه السلام بجناب اقدس او سبحانه عرض کرد که من از آدم بهترم چه من از آتش آفریده شده ام و او
از خاک و کسیکه از آتش باشد بهتر است از آنکه خاکی باشد و این دلیل بدیهة بصورت شکل اول است قیاس فقهی که تمثیل گویند
باشد پس نیز مقصود از احادیث ذم قیاس بخصوص قیاس منطقی هم نمی توان گفت زیرا که معصوم با بوحنیفه و دیگران
خطاب فرموده میگفته اند که بمن رسیده است که تو قیاس میکنی زنهار قیاس مکن که اول قیاس کننده ابلیس است و ظاهر
است که قیاس مخالفین نیز بصورت قیاس ابلیس بود و این از قبیل شکل اول و آن از باب تمثیل است و چون مخالفین قیاس
بشکل قیاس شیطان میکردند نهی از همین قیاس بالخصوص از شان امام علیه السلام نیست بلکه عبث و لغو است
بلکه هیچ عاقلی صاحب فهمی روا ندارد که شخص تحصیل علم منطق مثلا می کرده باشد و او را نهی از تحصیل حکمت
نماید باین نحو که من شنیده ام که تو این کار میکنی زنهار این کار مکن بلکه قرینه کلام سابق از امام علیه السلام
شاهد است بر اینکه قیاسی که نهی از آن میفرمایند مخاطب میکرد و حال آنکه قیاس مصطلح منطقیین معمول نبود و از این نسبت
به معصوم لازم میگردد پس نهی از ابلیس اراده هر دو معنی قیاس از این احادیث باطل شد و باقی نماند مگر همان معنی که عبارت
از دلیل عقلی مقابل نقلی است عام و شامل است قیاس فقهی و منطقی و غیر آنها را و لفظ قیاس باشتراک لفظی بر
سه معنی اطلاق می پذیرد و چون قرائن و ادله انتفاء دو معنی در احادیث موجود است اراده معنی سوم متعین گردید که
از همه ثابت شد اکثر ادله معتبره اصولیین از قسم ظواهر اباحت اصلیه و استصحاب و غیره که باعتراف خود شان مفید
ظن است نه یقین داخل قیاس مذموم نزد آن معصوم علیه السلام خواهد بود و اگر کسی گوید که مراد معصوم از رد قیاس

که حکمی بمجرد رای خود بغیر ملاحظهٔ شواهد الفاظ قرآن و حدیث و ادلهٔ عقلیه و بلا استنباط بلکه از روی هوا و خواهش
نفس کنند و حال استنباطات ظنیه که اصولیین بآن قائل‌اند این چنین نیست شواهد و علامات و امارات آن در کتاب
و سنت موجود است گوئیم که بطلان این قسم حکم قیاسی مجمع علیه در میان اهل اسلام از ضروریات دین محمدی صلی
الله علیه و آله و سلم و عامه هم چنین نمیکنند بلکه در قیاس فقهی که تمثیل است علت مشترکه میانهٔ اصل و فرع تفحص مینمایند و ظن
تا امکان حاصل می‌سازند علاوه بمقابل نص قیاس را باطل می‌پندارند و قیاس ابلیس را از همین جهت مردود میدانند و هیچ
گاهی بمجرد خواهش نفس بی شواهد و قرائن کتاب و سنت حکم جایز نمی‌انگارند پس اینکه این قسم قیاس نهی امام علیه
السلام بمفاد منصوص میگردد و طعن معصوم علیه السلام بر ابوحنیفه و اتباعش غیر مستبعد و از باب تهمت بی
اصل نمیشود معاذ الله من هذا انتهی کلامه و اگر بر سامعین و ناظرین وهم تردد مستولی شود که آنچه از رساله
مذمة الاجتهاد قبائح و فضائح طائفهٔ اصولیه لو کانت محمله مذکور شد بر مقام خویش نمی‌نماید زیرا که اصولیین و
اخباریین مانند اهل کتاب سبب همدیگر را لاشئ میگویند و مثالب عیوب یکدیگر را میجویند بلکه اهل اخبار در تکفیر و
تضلیل اهل اصول قصب السبق می‌ربایند و کمال غلو و تعصب می‌نمایند پس کلام یکی بر دیگری خصوص در مقام احتجاج الزام
حجت نباشد گوئیم ایراد کلام صاحب مذمة الاجتهاد برادر همین مؤلف سردفتر اهل خلاف و عناد که در کتاب [illegible]
این رساله بکمال اعزاز ستوده کما عرفته چنانچه در عدهٔ سابق را که در صد اوراق مسلک او را بزبان قلم رفته و [illegible]
مظهر تناقض و تهافت عظیم است که در کلام او و کلام مستفیدان او وقوع یافته کما لا یخفی مع ذلک [illegible]
موصوف در اثبات آن بذیل چند حدیث حضرات معصومین تشبث کرده گویا از بدیهیات اولیه توان شمرد و برای
دلیل سمعی لفظ شبیه بر زبان باید آورد و بر آنکه از براهین عقلیه اقامت نموده در ترتیب مقدمات آن بکثرت علم
تتبع مقالات و کتب فن را صرف وقت و کلفت بیهوده کار علما که اهل اصول از هندوستان تا بایران را فادت و اشاعت
افتخار میدارند و آنها را در زمرهٔ خویش میشمارند بتصدیق و تائید آن فرموده‌اند حضرت مؤلف علی الخصوص
حزب ایشان که مجال آنکه حرف ابطال و رد و قدح آن بر زبان آرند اگر باور نیاید مجلد اول از کتاب بحار
الانوار امام متاخرین شیعه رجوع کن در باب [illegible] در ذیل شرح بعضی احادیث مدهش آرا و مقاییس که بخطاب حضرت

ابوحنیفه رح بزعم خود از بعض ائمه هدی نقل کرده رو براه انصاف آورده ملخص مقالش که تعلق باین بحث دارد
وارد مسکینم که مراد از قیاس مذموم فقط قیاس مصطلح فقها نیست تا راه استحسانات و آرا مسدود و طریقه ادله عقلیه
مسلوک کرد و بلکه مقصود از آن قیاسی است که استحسانات عقلیه و آرا و اهیه و ترک ادله سمعیه را شامل باشد
و اراده حضرات ائمه علیهم السلام اینست که در طریق عقل بسیار خطا و مهلکه‌ها پس در امور دینیه اعتماد بران نباید کرد
بلکه در جمیع مسائل اصولی و فروعی رجوع باهلبیت نبوی و ذریت طاهره مرتضوی لازم است و قیاسی که ابلیس علیه اللعنة
والعذاب بکار برد و به ترتیب مقدماتش مستحق لعن ابدی و طرد سرمدی شد قیاس منطقی است زیرا که آن شقی اولا
بر خیریت و افضلیت ماده خود از ماده حضرت آدم استدلال کرده باز آنرا صغرای قیاس گردانید و بشکل اول
ترتیب داده ماده خیر من ماده آدم و کل ما کان ماده خیر من ماده غیره یکون خیرا منه و از آن ثابت کرده که او از
بهتر است باز فاضل مجلسی حمل قیاس مذموم را بر قیاس فقهی ضعیف و سخیف دانسته و تقریر آن بدین نهج
کرده که ابلیس اول استنباط کرد که علت بزرگی آدم کرامت طینت اوست باز قیاس نمود که گرامی بودن
ماده دیگری زیاده‌تر از آدم علیه السلام است پس باید که او را سجود سازد حال آنکه معامله برعکس شد و همگاه
این تعلیل باعث کفر ابلیس شد بر بطلان بعضی از معانی قیاس بطریق اولی دلالت خواهد کرد و تتمه کلام بعد ازین بسمع قبول
خواهد یافت محصله چون بر فحوای کلام این بزرگ اطلاع یافتی بلاریب شک منتفی شد که تقریر فاضل اخباری از
مسلمات ست علمای اصولیه مجال سرتابی ازان ندارند و واضح شد که استدلال طایفه اصولیه بامثال این احادیث
که در ندست آمد و مقایسه در اصح الکتب قبل صحیفه عثمانی مروی است بر بطلان قیاس مصطلح فقها فقط و دراز
نفسی در مطاعن ایشان مثل دوختن آسمان با زمین و تند بستن چوبی را بحبال تعصب منزه از غبار مخالفت ائمه هدی گمان
بردن بعد تسلیم واقعیت این احادیث اگر حنفیه را مصر تصور سازند اصولیه را ضرر عظیم میدهد بلکه برای ایشان
سم هلاهل ست و نیز معرض وضوح انجامید که اگر اصولیه قیاس مذموم را بر معنی ثانی وصف ضعف آن حمل
کنند دلالتش بر بطلان قیاس حنفیه برسا ممنوع است غایة الامر دلالت آن بر بطلان قیاس مع الفارق است
ولا یلتفی من جمیع حاشا که حنفیه این قسم قیاس را اعتبار کرده باشند کما اعترف الفاضل الاخباری ایضا و الحمد لله علی

ذلک

ذلک و بر اهل تصفح مخفی نیست که تصنیف دیگران از اکابر اصولیه هم دلالت بران دارد که اساس حجیت کثرت
استعمال ادلهٔ عقلیه از بیرون ابیه دین در مراحل دور افتاده اند ولیکن بنابر وجوهیکه در صدر کلام اشاره بدان
کردم فقط بر کلام این بزرگ حضرت مخاطب و افادات صاحب بحار الانوار اکتفا ورزیدیم و گرد تطویل نگردیدیم حسن لبعید
گذارش است که فیما بین مجتهدین اصولیه در باب حجیت قیاس اختلاف است ابن جنید که در جلالت
و تبحر او در علوم و حسن سلیقهٔ او در تصنیف ذکر محامد او کلامی نیست و دفاتر مشحون علمای قوم بستایش او
مملو و مشحون است و او حامل اسرار ائمه اطهار بالخصوص حضرت صاحب العصر والزمان بوده حتی که بان انجناب
شمشیر مبارک بطور امانت نزد خود داشته کما فی کتاب حسن بن داود و فهرس الشیخ و مجالس المؤمنین بحجیت آن
قائل است و همچنین بسیاری از اتباع و اشیاع او نیز که در فنون دینیه یدی راسخه داشتند و کوس لمن الملک الیوم
میزدند تا انکه بعد از تتبع روایات و امعان علوم مشهود که حسن بن ابی عقیل عمانی که در فقه بلکه جمیع علوم میانه
علمای طائفهٔ اصولیه مانند شمس بین النجوم است سالک مسلک طریق است و دیگران قیاس مذمت کنند و صراحة
الطبیعین اخبار از موجدین قیاس دانند لیکن این همه انکار و مذمت باقرار و محبت مبدل میشود و به ثبوت میرسد که
اصولیه در اظهار بطلان قیاس مصداق یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم گشته اند چنانچه از کلام فاضل اخباری
و مؤلف محاسن میدانند و یزید ذلک بیانا و تفسیرا و یؤیده تاییدا اکیدا ما اجری الله تعالی
علی لسان المجلسی فی المجلد الرابع من الکتب المزبور و هو نص علی ان الصدوق من القدماء الذین یتبعون
آثار الائمة الاخیار و یتشبثون بالاحادیث و الاخبار و لا یجوزون اتباع الآراء و اقتفاء
الاهواء مثل المتأخرین الذین سلکوا طریق الشیاطین و هذا ایضا کلام ابیه مثل النص الصریح بحجیت الصحیح
انتهی محصله و از حسن ظن مفید در باره ابن جنید قائل بحجیت قیاس بلکه تلامذه او نیز بمسلک جنیدی مائل گردیده و اقتفا
انذارش کردند کما لا یخفی بر متتبع ظاهر و باهر شد که اصولیه در تصحیح قیاس اصل مذهب خویش را اخفا میکنند و باظهار معنی که از جناب
ابن جنید و امثال او دست برداشته ایم تیشه بر پای خود میزنند پس فرق میان ایشان و اهل حق آن است که ایشان در استنباط
مسائل فرعیه استعمال قیاس مینمایند لیکن آنرا مخالف قرآن و حدیث میپندارند بلکه حجیتش را بدل کشیده ثابت کرده اند

وهو لیه قیاس را بر زبان خویش نگویش نمی کنند واز مسلکش هنوز دست بر نمیدارند چنانچه مقتضای اصل
الاصول ایشانست که در دل چیزی دیگر و بر زبان چیزی دیگر و هر چند موجب ملالت اهل حق و کسالت باشد لکن تعداد
بعضی از مسئله قیاس کابرین منکرین در مسایل فقهیه و عمل بر مثل سایر ما لا یدرک کله لا یترک کله نمودن تا بر تحصیل تشیید
این مسلک بر زبان بعضی از اکابر معاصرین حضور بنماید فاعلم ان اکثر الالحاقات التی ذکرها المتاخرون
داخلة فی القیاس نحو ما روی ان الارض تطهر اسفل النعل والقدم فالحقوا به خشبة الاقطع واسفل
العصا وسکة الحرث ونحوها وکذلک ما روی ان الشمس تطهر الارض والحصر والبواری اذا جففت
فالحقوا بذلک ما لا ینقل ولا یحول نحو الابواب والاخشاب والاوتاد والاشجار والثمار
التی علی الشجر وکل ذلک قیاس لا ینکره الا من لا یعرف معنی القیاس ومن ذلک ما نقله
فی شرح الشرایع عن العلامة انه منع فی التذکرة من اخراج الرواشن والاجنحة الی
الطریق النافذ اذا استلزمت الاشراف علی جاره وان لم یضر بالمارة وقال لست اعرف
فی هذه المسئلة بالخصوصیة نصا من الخاصة ولا من العامة وانما صرت الی ما قلت عن
اجتهاد ومن ذلک ما فی کتاب الخلع من الشرایع فی مسئلة العوض اذا کان معینا
ثم ظهر فیه عیب او لم یکن کما وصف کان یکون عبدا علی انه حبشی فبان زنجیا
ان شاء رده وطالب بالمثل والقیمة وان شاء امسکه مع الارش قال الشارح بعد ان
ذکر الاعتبارات والتقریبات العقلیة وللنظر فی هذه المطالب مجال ان لم یکن اجماعیا اذ لا
نص فیها وانما هی احکام اجتهادیة ثم قال ولو فی فوات الوصف تعین اخذه بالارش کان
حسنا انتهی وقال بالرای والاستحسان معا الی اخرها افاد الشیخ فی کتابه هدایة الابرار وقول
قال الشهید فی الذکری الخامس روی عمار عن الصادق علیه السلام فی الرجل یؤذن ویقیم لیصلی وحده
فیجیء رجل آخر فیقول نصلی جماعة هل یجوز ان یصلیا بذلک الاذان والاقامة قال لا ولکن
یؤذن ویقیم وبها افتی الاصحاب ولم ار لها رادا سوی الشیخ نجم الدین فانه ضعفه

سندها بانهم فصحیحٌ وقرب الاجزاء بالاذان والاقامة اولا لانه قد ثبت جواز اجزائه
باذان غيره فباذان نفسه اولى انتهى وقال فيه ايضا قال الفاضل لا يكره لما روى عن
النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اني احيانا اكون في الصلوة فافتتح السورة اريد ان اتمها
فاسمع بكاء صبي فاتجوز في صلوتي مخافة ان تفتتن امه فاذا جاز الاختصار رعاية
لحق الطفل جازت الزيادة رعاية لحق الله العزيز ذلك من الاحكام الغراء الواردة فيها حكم
مرشد الانام و تعلیک نوبت کاسه لیسی حضرت ابو حنیفه رح بدین رتبه رسید چنانکه حرفی از زبان قیاسی شنودن
طعن و لوم بر اصحاب مقلدین و کشادن چشم کفران نعمت خواهد بود کما قال الشاعر شعر وجود منع
ای امید کافر نعمتی است * دشمنی بودن بهر رنگ مستان نیستن * و ازین مقام مرشد بیهقی علی اسید که اجتهاد
در رساله حدیث الثقلین درباره قلع اساس قیاس زبان دراز کرده بعبارات بزدو تا بید سما و بجا بها کابر بعضی احادیث
و بعضی اشاره بحجیت قیاس بجان و دل کوشیده اند رجوع میکند و حقیقه خطاب ابا بهمه خویش واقع شده حیث قال و ادعا
اینکه قیاس مستنبط از آیات قرآنی است مثل فاعتبروا یا اولی الابصار بسبب جهل و جنون است که اعاظم محققین آن تصریح کرده شود
که فاعتبروا یا اولی الابصار در اکثر جا بکار باقصص ماضیه متضمن ابتلای امم سابقه بمهالک از ایمان
نیاوردن بانبیاء و امثال آن بیان فرماید و تفریعا علیه مخاطبین را بعبرت مامور سازد والشان ان یتمثل منطقی
مراد گیرند این الفی یراد القیاس و استدلال بحدیث معاذ بن جبل ازین هم شگرف تر است که اولا بنا بر چنین امر محظور را که
حلال و حرام و نفیا و اثباتا تا هزاران مسئله و بلیه بران متفرع میکرد و با وجود آنکه احادیث صحیحه محفوف
بالقراین بلکه متواتر چنانچه محدثین امامیه بتصحیح آن کرده اند و تقدم معرفت سابقا در منع قیاس نمی باور باشد بر خبر
احاد شاذ و نادر بنیاد نهادن کدام تدین است ثانیا از مفاد آن حدیث چگونه ثابت میشود که معاذ بن جبل در
مسائل فروعی عمل باجتهاد و رای خود عرض کرده بود بلکه احتمال قوی اینست که چون او را حاکم یمن فرموده بودند
اگر گفته باشد که در امور نظم و نسق و رتق و فتق انجا که از باب واجبات و محرمات نباشد رجوع در انحکم خدا و رسول بمن رسیده است
بران عمل میکنم و در انچه حکم خدا و رسول نمی بم برای خود اجتهاد میسازم و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال

وانچه تقویت این احتمال می کند و تقریر بعض محجیت قیاس و باملین بآن از سر باطل میکند بلکه باذعانش ملجا می سازد
این است که اگر بالفرض قیاس جائز باشد آیا در حیات رسول مختار هم جواز داشت لا والله در حیات رسول بالاتفاق
من المخالف والموافق استفسار از رسول واجب بود کما ارشد الیه قوله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم
لا تعلمون و افضل اهل الذکر جناب ختمی مآب است صلوات الله علیه و آله و اگر قیاس در حیات آنحضرت صحیح بود
سوال چرا واجب بود و چه امکان داشت که معاذ بن جبل را مسئله مشکله در اصول و فروع دین پیش می شد و با وجود سعت
مجال از در حضرت بجز عرض میکرد پس ظاهر است که غرض بیچاره معاذ همین بود که در مقامی که سیاست آن اگر امری
در پیش می شود که حکم خدا و رسول در آن بصراحت صادر نشده و معهذا جهت ضیق وقت بسبب احتمال فساد مهلت استفسار
از رسول مختار نخواهد بود موافق رای خود حکم کرده خواهم بقدر الضرورة مع ضم بعض الالفاظ الذی بابی بنسب زیادة عنایة
لا کار بالمولف محصر حضر حجیة القیاس او بالملین الیه بالجمله انچه در ورق سابق مذکور شد دو مثال قیاس از مسائل فقهیه
بود اما حال دلائل عقلیه بلکه براهین فلسفیه بجائی رسید که باجماع فاضل مجلسی در بحار الانوار بعضی از افاضل و اعاظم
و فقهای این دیار ادویه محرمه را اگر ترکیب نموده معجون سازند علی الاطلاق حلال میشود بدلیلی که حکما در اسفار خویش
ضبط کرده اند که صور نوعیه بسائط وقت ترکیب زائل میشود و حرمت باقی نماند زیرا که فی الحال بعد از ترکیب امتزاج
دیگر فایض شد و صورت نوعیه دیگر بهم رسید و غالبا که این افکار اثنا عشریه در تحلیل معجونیکه ملا سید کو نور الله مرقده در باب
اول از تحفه اثنا عشریه بترکیب آن اشاره فرموده که در آنجا فلان چیز با سجاد و فلسفه انضمام یافته و بعد از ان اولاد
حیض آن تحفه طرفه معجونی بهم رسید که دنبال بهم بصد ول نشاط آن می برد دریغ نکرده باشند و همچنین معجونیکه بر نجاسات
باشد اغیر ذالک من القبائح والشنائع و بر فطن عارف پوشیده نیست که تنها این فتنه و فساد در مسائل فرعیه
بلکه از نتائج این خرافات مسائل اصولیه که بحسب نصوص قطعیه ایمان بآن واجب است هم بانواع مخالفتها الیه علیهم السلام
و محل که دیده آیا بر احدی مستتر نمی ماند شد که ابوالقاسم موسوی که او را علم الهدی لقب داده اند کما عرفت و
قس علی هذا الکاید دیگر هم جنب او از خبر میثاق که باعتراف محدثین مثل صاحب فصول و صاحب بحار و دیگر محققین اصول متواتر
بلکه از حد تواتر هم در گذشته حتی که زیاده از هزار حدیث در آن باب بکتب معتمده حدیث اثبات آن رسیده انکار دارند

که اصح الکتب قبل ریاض عثمانی کافی ابو جعفر کلینی است و در دیوان بشارت نشان بعضی از اصحاب قائم
تفسیر اہلبیت طاہرین که جامع آن شیخ الشیوخ امامیه یعنی علی بن ابراهیم قمی استاد کلینی است و مجلد فتن از بحار
الانوار ملا باقر باضمیمه ترجمه آن که جناب مجتهد الزمانی علامه دورانی فرزند ارجمند فاضل جائسی که مجتهد تالیف
فرموده نشر و گستر بین خلایق فرستاده بدار شناوری این بحر ذخار و گلگشت آن گلشن همیشه بهار جنان گل کرده خیا
ممدوح یعنی افضل متکلمی الشیعة المتاخرین ملا مجلسی که مرجع اکابر و اصاغر امامیه در اصول و فروع به تصنیفات نفیس تعلق دارد
کتاب سلیم بن قیس را که از جنید می نسخه آن بعنایت ایزد فقیر حقیر راهم رسیده و دیباچه آن این است قال حدثنی ابو طالب
محمد بن صبیح بن رجا بدمشق سنة اربع و ثلثین و ثلث مائة قال اخبرنی ابو عمرو عصمة ابن ابی عصمة
البخاری قال حدثنا ابو بکر احمد بن المنذر بن احمد الصنعانی بصنعا شیخ صالح مامون جار
اسحق بن ابراهیم الدبری قال حدثنا ابو بکر عبد الرزاق بن همام بن النافع الصنعانی
الحمیری قال حدثنا ابو عروة معمر بن راشد البصری قال دعانی ابان بن ابی عیاش قبل موته
بنحو شهر الی آخره و فضل سید اندر از نعمانی در تایید و توصیف کتاب مذکور نقل می آرد که ان کتابه
اصل من اکبر الاصول التی رواها اهل العلم و حملة حدیث اهل البیت علیهم السلام و
اقدمها لان جمیع ما اشتمل علیه هذا الکتاب هو عن رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر
المؤمنین والمقداد و سلمان الفارسی و ابی ذر و من جری مجراهم ممن شهد رسول الله صلی
الله علیه و آله و امیر المؤمنین و سمع منهما و هو من الاصول التی ترجع الشیعة الیها و تعول
علیها مترجم می گوید که کتاب سلیم اصلی است از اصول که صاحبان علم و دانش و حاملان حدیث اهل بیت رسول آنها را روایت کرده اند
و اقدم و افضل آنها است زیرا که همه آنچه این کتاب بر آن مشتمل است همه آن از رسول خدا است صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و مقداد و سلمان
و ابوذر و کسیکه جاری مجرای ایشان است از آن کسان که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شده اند
و سمع حدیث ازین هر دو صاحب نموده و آن کتاب از اصول است که شیعه بسوی او رجوع می آرند و بر آن اعتماد می نمایند انتهی ترجمه از
کتب تحقیق مطالب نصیر جلالت قدر و رفعت ذکر این نسخه و مولفش بدریافت میرسد و کتاب تلخیص نیز بر مدح و ستایش این هر دو دلالت

وارد و بر فی ہم او را می ستایند و در اولیاء کاملین از اصحاب امیر المومنین علیہ السلام داخل می نماید و میرزا محمد استرابادی
در منہج المقال فی تحقیق الرجال تخم صداقت و محبتش در مزرع دل می کارد و آن بزرگوار بتأسی اسلاف خویش از معتمدین و
معتمدین می پندارد و چگونہ چنین نباشد حال آنکہ جامع آن باعتراف حضرت امام اعظم حلی در خلاصۃ الاقوال و ملا محمد تقی والد
با جد فاضل مجلسی در رجال روضۃ المتقین از خلص اصحاب مرتضوی بوده و باظہار بعضی از اجلہ بفرمایش امیر المومنین بجمع و
تلفیق آن قیام نموده و از بحار الانوار مجلسی ہم بروایت عمر بن اذینہ از ابان بن ابی عیاش کہ عنقریب ترجمہ او بسمع
خراشش خواہد شد مانند آتش صبح روشن است کہ احتیاط سلیم سقاه اللہ بجائے رسیده بود کہ تنہا بروایت حضرت امیر و اصحاب ثلثہ
یعنی سلمان و ابوذر و مقداد اعتماد نمی کرد تا آنکہ از دیگری می شنید کہ حال بحدیث جبت آنہا گاہ این ابعہ بنا سیہ مجتمع می
شدند در کتاب خود آنحدیث را درج میکرد چنانچہ الفاظ حدیث سلیم مطالعہ فرموده شود اخذتہا من اہل الحق والفقہ
والصدق والبر عن علی بن ابی طالب و سلمان الفارسی و ابی ذر الغفاری والمقداد بن الاسود
ولیس فیہا حدیث اسمعہ من احدہم الا سألت عنہ الآخر حتی اجتمعوا علیہ جمیعا انتہی و قد تصرح
و در آخر ابان کو نسخہ سلیم را بجناب سید الساجدین بسہ روز از صبح تا شام من المبتدا الی المنتہی عرض کرده و ابو الطفیل صحابی
پیغمبر صلی اللہ علیہ و سلم رفیق مرتضوی و عمر بن ابی سلمہ فرزند ام المومنین ام سلمہ نیز ہر روز شریک این مجلس میمنت بنیان آن
جناب و این ہر دو بزرگ بتلاوتش سلیم مشغول گشتند و بصحت تمام کتاب اقرار کردند و این ہم در کتب معتبره امامیہ
منضبط است انتہی روایت بجنسہ سطر بر دارم قال ابان فحججت من عامی ذلک فدخلت علی علی بن
الحسین و عنده ابو الطفیل عامر بن واثلۃ صاحب رسول اللہ و کان من خیار اصحاب علی علیہ السلام
ولقیت عنده عمر بن ابی سلمۃ بن ام سلمۃ زوجۃ النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فعرضتہ علیہ و عرضت علی
علی بن الحسین ذلک اجمع ثلثۃ ایام کل یوم الی اللیل و یغدو علیہ عمر و عامر فقرأتہ علیہ ثلثۃ
ایام فقال لی صدق سلیم رحمہ اللہ ہذا حدیثنا کلہ نعرفہ و قال ابو الطفیل و عمر بن
ابی سلمۃ ما فیہ حدیث الا و قد سمعتہ من علی و من سلمان و ابی ذر و من المقداد
و امام محمد باقر علیہ السلام بعد از استماع این قصہ آن کتاب و مولف آن را تصدیق و سند او در رشد و ارشاد ستوده و [illegible]

وصبیان گاهی مخفی نبوده که بیچاره یعقوب کلینی هم از خرمن فیض سلیم و امثالش خوشه ها بر داشته کی با این مراتب
علیا فائز گشته و کتابش که از روایات محدثین آفاق سیما حضرت زراره و شیطان الطاق مملو و مشحون است با این
قصوی رسیده و ظاهر است که رواة کتاب سلیم در اجله اصحاب سید الانبیاء صلی الله علیه وسلم و امثال ایشان که بالاعتراف
امام رضا کما سبق فی المسلک الاول مانند نجوم سما یا در حکم اینها باشند محصور و مقصور اند و ائمه هدی این کتاب را ابتدا از
تا منتهی مقبول نموده اند و جامع آن نسخه هم کاسعادت انتساب حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب بوده و از
کمل اصحاب اطیاب سید و گشته علاوه بسیاری از واقعات که از زبان امامت نجابت تا امامت امام ظاهر علیهما السلام
بر روی کار آمده سلیم بچشم سر دیده و کلینی از زبان دیگر شنیده و برای مزید اعتماد و دفع اشتباه و التباس فهم و
تحقیق حقیقة الامر بجناب حسنین فائز گردیده کما فی اعتقادات صدوق اعتقادات و صحیفة المتقین ولیس الخبر کالمعاینة
پس نظر باین وجوه یقینی اگر کسی حلف بر صحت مجموعش کند حانث نگردد و این معقولات عشر باعث فزوان حیرت است
که در همان کتاب یعنی بحار الانوار حضرت کامجلسی افاده فرموده که بعضی از علمای امامیه این کتاب را قدح می کنند و لفظ
را طعنها زنند مع ذلک از تصریح حضرت امام اعظم در خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال زیاده تر ظاهر می شود انجا در
حسن بن علی بن داود که او را در فن تنقید امام و مقتدی و شیخ الطائفه و افقه و اعرف باحادیث ائمه گفته اند
مجعول و موضوع بودن این کتاب مستطاب از رجال شیخ نقل کرده حیث قال ینسب الیه الکتاب المشهور وهو
موضوع و باعث انهمه ذم و قدح و لوم و جرح که این بزرگان در حق کتابش بر زبان آورده اند و بنقل حضرت امام اعظم
حلی و استاذه او نیز در خلاصة الاقوال وغیره دریافت میشود اینکه نسخه او مشتمل بر افترا های عظیم و بهتانها فخیم است
نخستین آنکه بسبب حضرت امیر وقتیکه پدرش ابوبکر صدیق را پیام اجل فرا رسید کلمات موعظت و نصیحت
القا کرده و اعتقاد توحید نبوت و حقوق اهل بیت نبوی را به پدر خود یاد داده و درباره امامت امیر المومنین خصماً بنص
از زبان مالکان و باکون و مکالمه با ایشان و دفع استبعاد مردم درین معنی از آیات قرآنی که با دو عیسی و موسی جد ابراهیم
علیهم السلام را هم اتفاق افتاده ساعی جمیلا و عیان ظهور داده چنانچه شیخ حسن بن علی در کتاب کامل بهائی بتفصیل این
قصه محل انبار روپوکذب و افترا بهم یافته که ابو غسان مالک بن اسمعیل النهدی او را اسباب و افترا گوید که محمد

بن ابی بکر در حالت نزع پدر پیش او رفت و گفت که ای پدر ترا بحالی می بینم که پیش از این بر این حالت ندیده ام
گفت یا بنیّ لرجلٍ علیّ مظلمةٌ اذا صلی منها بجنات ان افیق حدیث او عظیم است و مراد آن است که ای
پسرک من مردی را بر من مظلمه است و بحق او گرفتارم اگر مرا از آن مظلمه حلال کند امید دارم که بهشت را رو دهد و بنجات
یابم محمد گفت آن کیست ای پدر گفت علی بن ابی طالب علیه السلام محمد گفت من ضامن ام که علی را بگویم و حلال
بخواهم که او مردی سلیم است پس محمد پیش امیر المؤمنین آمد و گفت پدرم بدترین حال است چنان و چنین گفت و
من ضامن شده ام که حلالی بخواهم از تو اگر رای تو باشد و مرحمت فرمائی او را حلال کن امیر المؤمنین گفت که امت
اما باید بگو تا بر منبر رود و این حال با خلق بگوید تا من او را حلال کنم محمد باز آمد و گفت حق تعالی اجابت دعا کرد و علی
علیه السلام چنین میگوید ابوبکر گفت احسب ان لا یصلی علی بعد اشان اگر من چنین کنم تا روز قیامت مردم
ظاهر لعنت کنند بر من مرا عمر ری علیه السلام از محمد بن ابی بکر پرسید پدر تو بوقت مرگ چه گفت محمد گفت این آیت خواند
وجاءت سکرة الموت بالحق ذلک ما کنت منه تحید و آمد سکره موت بحق است آنچه تو از ان گریزان بودی
عمر گفت احذر یا بنیّ ان یسمع منک ابن ابی طالب ما قال ابوک فیشمت بنا حذر کن ای پسرک من از آنکه
بشنود از تو پسر ابوطالب آنچه گفته پدر تو پس شماتت کند با امیر المؤمنین علی نسبی کرد و محمد را خبر داد از این حال محمد
گفت صدقت یا علی و گفت انا سمعت یلعنه و یقول انت اوردتنی الموارد کما قال تعالی
ابوبکر با عمر گفتی بسیار که این جمله تو کردی باز از کتاب فعلت فلانا مولف کتاب مذکور نقل میکند که ابوبکر و عمر و
معاذ جبل و سالم مولای ابی حذیفه و ابوعبیده جراح در حال مرگ جمله ویل و ثبور گویان مردند محمد بن ابی بکر
گفت پدرم در حال مرگ گفت محمد و علی اینجا حاضر اند و مرا بشارت میدهند بدوزخ و در دست محمد صلی الله
علیه و سلم صحیفه است که ما در آنجا عهدها خود نوشته بودیم می بینم که صحیفه میخوانند و بشارت میدهند مرا و عمر را و
معاذ جبل را و سالم مولای ابی حذیفه را و ابوعبیده جراح را بدوزخ عائشه عبدالرحمن بن ابی بکر و عمر حاضر بودند که عمر گفت او
هجر میگوید لیکن این راز را پوشیده دارید تا علی با بنی هاشم بر ما شماتت نکنند محمد گوید پدرم گفت یا عمر هجر نمیگویم
من در غار با او بودم که محمد گفت من زمین حبشه سفینه جعفر می بینم که بدریا چار است من گفتم یا رسول الله بمن بنما

دست بچشم من مالید من نیز دیدم و با خود گفتم که این مرد ساحر است و چون بمدینه آمدم با تو که عمر این حال باز
گفتم گفت ای پسر رای تو بران جمع شد که او ساحر است اعمر از انجا بیرون آمد محمد گوید که من گفتم یا ابت قل لا اله الا الله گفت
بخدا که نگویم و خود نمیتوانم گفتن تا بدوزخ رسید و در تابوت شد انچه من ذکر تابوت کردم من گفتم حضرت بگو بدا و پرسیدم
که تابوت چیست گفت تابوتی باشد در زیر جمله طبقات دوزخ و درکات در انجا دوازده تن باشند من که ابوبکر و عمر و
عثمان و معاویه و یزید تا آخر ایشان باز گفت چون حقتعالی گوید که دوزخ بتابد آن تابوت را از مقام خویش که عنق گویند
بیرون آورند محمد گوید یا ابت تهذی گفت فالله ما اهذی لعن الله ابن صهاک هو الذی صدنی
عن الذکر بعد اذ جاءنی فبئس القرین لعنه الله گفت ای پدر هذیان میگویی گفت محمد که
هذیان نمیگویم لعن خدا بر پسر صهاک است که مرا باز داشت از ذکر خدا بعد از انکه آمد من بسی حق قرینی بد بوده
لعنت خدا بر وی و روی بر زمین نهاد و زار میگریست و با ویل و ثبور تا محل جان داد عمر برادرم عبد الرحمن و برادرم
واز من بسیار سید که او دیگر چه گفت من باز گفتم عمر گفت که زنهار با علی باز نگوی محمد گوید معلوم بود که رسول خدا
همیشه با علی در خواب سخن میگوید و جمله حالها اعلام میکند و او را از خبر جامع او را معلوم میشود و نیز ملائک با او گویا چنانکه
با مادر عیسی مریم و مادر موسی و زن ابراهیم ساره که با ملائکه مکالمه میکردند و ایشان را امید بندند و این در قرآن موجود
است و معاذ جبل بوقت مرگ گفت ما در حجة الوداع با یکدیگر عهد کردیم که بعد از رسول نگذاریم که علی خلافت کند بشیر بن سعد
و اسید بن حضیر نیز درین عهد بودند چون رسول متوفی شد معاذ گفت من انصار را کفایت کنم شما قریش را کفایت کنید تمام
شد احادیث صاحب الفصل در باره ابوبکر و عمر و عثمان و کالت محمد بن ابی بکر و حسن اعتقاد او در باره جناب امیر و تبری از بال الله و طلبا
لمرضاته از شیخ حیدر ختم سناند بلی بشرط ساعین و نظار اتفاق افتاد و این تفصیل را مصنف کتاب احسن الکبار فی معرفة الائمة
الاطهار یعنی محمد بن ابی زید مثال این ایراد کرده تا مخالف را نمیرسد که بر شدود و عدم اعتبار حمل کند و بخاطر جمعی شوشتری گرد
متعهد التفصیل بسیار ازین امور موجود در نسخه سلیم بدلالت مطابقی موجود من شاء فلیرجع الیها فان هذا من ذاک و این السماک من
السماک زیرا که محمد بن ابی بکر باتفاق خواص و عوام و اجماع آثار و اخبار مرویه عند الفریقین در حجة الوداع بیست و
کلینی از امام باقر و صادق علیهما السلام اظهار کشی و نجاشی غضائری و امام اعظم طوسی و حلی و حسن بن داود و صاحب

منہج المقال و مؤلف تلخیص الاقوال و قاضی نور اللہ شوشتری در مجالس المؤمنین و ملا باقر مجلسی صاحب بحار الانوار
و غیرہم کہ یاد کردن اسامی آنہا را دفتر باید طویل کہ تا بعد وارد بوجود آمدہ و دو ماہ یا سہ ماہ پیشتر از رحلت حضرت خیر البشر
علی اختلاف الروایات بعد اشدہ و خلافت ابوبکر صدیق دو سال و چند ماہ بیش نیست یعنی حضرت صلعم سہ سالگی محمد بن
ابی بکر و عہد عزیمت معتصد بود بکمالت ضمانت او و میان این بزرگان اعتقاد و خواص امامت علو و حضرت جامع الی عمر
وانکہ خارج از قضیہ امکان خفا باید بود آمدیم بر ذکر روایتی از کتب معتمدہ معاشر سنت و جماعت پس بدانکہ حافظ ابن حجر عسقلانی
در فتح الباری فرمودہ انما ولد محمد بن ابی بکر الصدیق قبل وفات النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
بثلثۃ اشہر وایام کما ثبت فی الصحیح ان امہ اسماء بنت عمیس ولدتہ فی حجۃ الوداع
قبل ان یدخلوا مکۃ وذلک فی اواخر ذی القعدۃ سنۃ عشر من الہجرۃ و از کتب بگرہ ہمین
معلوم میشود کہ محمد بن ابی بکر در وقت کامل سہ سال ہرگز تمام نگشتہ بود پس بر التماس است کہ کمترین حلال فقیر
کہ مصنف کتاب فضیلت فلانکہ و کتاب کمال بہای روایتش مذکور است از مصنفش علی و ازین بعید نیست بود
بود آخر بمقتضای شعر چہ جوش مثل شاہ گویندگان کہ پایندگان مند چیندگان ؛ در فہرست شیخ طوسی
منظر اخبار الرابا و آمدہ کہ این کتاب استاد الاستاد این امام اعظم کہ نام او مظفر بود و در مقصد اخبار و بالنصب
و اسفار بسیار طویل بیان الصداولی و شبہ تصنیف کردہ چنانچہ حضرت شیطان الطاق کتاب افعل و لا تفعل تصنیف
فرمودہ و از جملہ افتراءات سلیم بن قیس ہلالی قصہ دیگر قلمی میشود کہ با ظہار حسن بن علی بن ابی دو شاگرد در نسخہ او
امامت سیزدہ امام تقریبا یعنی زید بن علی بن الحسین کہ از دست مروانیان شربت شہادت چشیدہ و بکمال قرب
خداوندی و جنات جاوداں فائز گردیدہ نیز از ائمہ اہل بیت است الی غیر ذلک من المناکیر والمفتریات التی تشابہ
و ہر چند بفرض محال از اصول امامیہ حضرت زید شہید بکمال ورع و تقوی و زہد و علم و شجاعت و سخاوت متصف باشد
لیکن چون معنی امامت بر ائمہ اثنا عشریہ ختم شدہ پس دعوی آن برای غیر معصوم نزد امامیہ یعنی تردد احد از
ضلال و کفر است و از خود ابو عبد اللہ علیہ السلام قال من ادعی انہ امام و
لیس بامام [illegible] یوم القیامۃ [illegible] کذبوا علی اللہ و وجوہہم مسودۃ قلت

وان كان علويا فاطميا وان كان علويا فاطميا في اعتقاد الصدوق والظلم هو
وضع الشيء في غير موضعه فمن ادعى الامامة وليس بامام فهو الظالم الملعون ومن وضع
الامامة في غير اهلها فهو ظالم ملعون وفي الفصول المهمة عن ابي عبد الله عليه السلام
قال ثلثة لا يكلمهم الله يوم القيمة ولا يزكيهم ولهم عذاب اليم من ادعى امامة من الله
وليست له ومن جحد اماما من الله ومن زعم ان لهما في الاسلام نصيبا پس کجا ماند
منافق جلیل برای سلیم که غیر مستحق امامت را امام قرار داده و بمقتضای این احادیث از اسلام بی بهره و ملعون و ظالم شده
و کجا ماند فسق او و کفر و عدم اعتماد قوم برای تصحیح کتاب او که محتوی بر کفریات و منطوی بر کذبات و افترآت باشد و زیاده
برین مقام حیرت و عبرت آنست که چون بکتب رجال و تصانیف محققین و مولفات حسنین و افادات علی بن احمد
عقیقی و علی بن ابیطالب قیروانی که نزد جمعی از امامیه لوایش بجهت اشتباه بجناب مرتضی منسوب گشته و او در معاصرین
خویش بجامعیت علوم و علم اشتهار برافراشته بود و در تعبیر منامات و حل مشکلات هم دستگاهی تمام داشت حتی که
امیر شریف یعنی کمال الدوله و این الاسباب و شاهی اطبا از علاج حیران مانده گشتند فقط بکاوش عقل و انحلال
پذیرفت و آثار صحت بر این مرتب یافت و حالانکه شهاب و نقل امام در تفسیر کبیر معبر این تعبیر در مثل این بیت سرین ا
که مراد از این غذا و دوا بدلا کمیه لا شرقیة ولا غربیة روغن زیتون است مرحمت افتاد و رفع ورم شن
شد که سلیم نسخه کتاب خود را بکسی نمود و هرگاه عمر او آخر شد و از زندگی یاس کلی بهم رسید ابان بن ابی عیاش
می گوید و العهدة علیه او این کتاب را بمن سپرده و در سپاه تفویض فرمود که ای برادر بسبب چیکه مرا نهد من از چی
ظلم ظلمه در کتمان حافظت گرفتی این کتاب را بتو می سپارم و جز تو کسی حامل این اسرار نمی انگم شکسته و تحقیق
بشنو که بعد وفات سرور کائنات تمامی صحابه معاذ الله از دین برگشتند و مرتد وارتداد پیمودند و بغیر از
کسی از این بیان نجات نیافتند پس عجب از ابان بن ابی عیاش کسی دیگر راوی کتاب او نیست از روایت بسیار
در کمال ظهور است که احادیث کتاب سلیم را الّتی شیعیان هم قبول نمی کرد و ارتداد تمامی اصحاب محمدی بغیر از
معدودی و شاذی هیچ یکی باور نمی نمود تا آنکه او در ایام مرض اراده حتمی کرد که نسخه خویش را بآتش

سوز و باز بجبالش راسخ گشت که درین صورت گنهگار خواهم شد احدی محدثات او را جز ابان نقل نکرده بلکه او هم بعد مطالعهٔ آن کتاب ابتداء مهاجرین و انصار سابقین را مستبعد شمرده و برای استکشاف حال نزد حسن بصری برده بحکم آیت وافی هدایت وَكُلَّ اِنْسَانٍ اَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُوْرًا دروغ بگردنش که حسن بصری کور در آنوقت از شیعیان بود بعد استماع احادیث سلیم گریه و زاری آغاز نهاده و زبان خود بتصدیق او گشاده چنانچه عبارت ابن ابان دلالت میکند و هی هذه قد عاجلني وخلا بي وقال يا ابان قد جاورتك فلم ار منك الا ما احب وان عندي كتبا سمعتها عن الثقات وكتبتها بيدي فيها احاديث لا احب ان تظهر للناس لان الناس ينكرونها ويعظمونها وهي حق الى ان قال واني هممت حين مرضت ان احرقها فتأثمت من ذلك وقطعت به فان جعلت لي عهد الله وميثاقه ان لا تخبر بها احدا ما دمت حيا ولا تحدث بشيء منها بعد موتي الا من تثق به كثقتك بنفسك وان حدث بك حدث ان تدفعها الى من تثق به من شيعة علي بن ابي طالب ممن له دين وحسب فضمنت ذلك له فدفعها الي وقرأها كلها علي فلم يلبث سليم ان هلك فنظرت فيها بعده وقطعت بها واعظمتها واستصعبتها لان فيها هلاك جميع امة محمد صلى الله عليه وآله وسلم من المهاجرين والانصار والتابعين غير علي بن ابي طالب واهل بيته عليهم السلام وشيعته فكان اول من لقيت بعد قدومي البصرة الحسن بن ابي الحسن البصري وهو يومئذ متوار من الحجاج والحسن يومئذ من شيعة علي بن ابي طالب من مفرطيهم نادم متلهف على ما فاته من نصرة علي والقتال معه يوم الجمل فخلوت به في شرقي دار ابي خليفة الحجاج بن ابي عتاب فعرضتها عليه فبكى ثم قال ما في حديثه شيء الا حق قد سمعته من الثقات من شيعة علي وغيرهم انتهى

مذکوره روایت ابان نوشته تمام با اکنون در پیرایه تفصیل یکدو حرف در ترجمه او باید شنید و جملهٔ صحابه را بپای

ابن داود و دیگر اکابر فن تنقید تضعیف او تصریح میکنند و جعلی و دروغگو و کذاب بودن او میگویند که او
افترای صریح تسلیم نموده و این کتاب را بنام او وضع ساخته فاعتبروا یا اولی الابصار حالیا ضمیمه سطر [illegible]
حسن بصری از کتب معتبره متکلمین شیعه باید شنید و ازان دریافت باید کرد که راوی نسخه سلیم [illegible]
کذاب [illegible] بوده [illegible] شیعه [illegible] طبرسی [illegible] احمد بن علی بن ابی طالب [illegible]
فی کتابه المسمی بالاحتجاج [illegible] میگوید لما فرغ امیر المومنین علیه السلام من قتال
اهل البصرة اتاه الحسن البصری وهو یتوضأ فقال له یا حسن لقد اکثرت من اراقة الماء
فقال لقد اکثرت من اراقة الدماء فقال اسبغ وضوءک فقال والله لقد قتلت
بالامس قوما کانوا یصلون الخمس ویسبغون الوضوء فقال امیر المومنین علیه السلام
قد کان ما رأیت فما منعک ان تعین علینا عدونا فقال والله لاصدقنک یا امیر
المومنین لقد خرجت فی اول یوم فاغتسلت وتحنطت وصببت علی سلاحی وانا لا
اشک فی ان التخلف عن ام المومنین عائشة هو الکفر فلما انتهیت الی موضع نادی مناد
یا حسن ارجع فان القاتل والمقتول فی النار فرجعت ذعرا وجلست فی بیتی فلما کان الیوم
الثانی لم اشک ان التخلف عن ام المومنین هو الکفر فتحنطت وصببت علی سلاحی و
خرجت ارید القتال حتی انتهیت الی ذلک الموضع فنادانی من خلفی یا حسن ارجع فان
القاتل والمقتول فی النار فقال امیر المومنین علیه السلام صدقت اتدری من ذلک
المنادی قال لا قال ذاک اخوک ابلیس وصدقک ان القاتل والمقتول منهم فی النار
ملا باقر مجلسی نیز باین روایت اعتراف دارد و در رساله مذکور این مقدار حدیث را در عین الحیات آورده
مفادش آنکه جناب امیر بعد از جنگ جمل بر حسن گذر کرد و او در وضو مشغول بود فرمود بسیار آب ضایع کردی گفت
بخلاف تو که خون بسیار از اصحاب ریختی فرمود تمام کن وضو را گفت حضرت قومی را که حق نماز و وضو
بجا می‌آوردند کشتی فرمود چرا اعانت نکردی گفت [illegible] بعد از غسل و حنوط سلاح پوشیده [illegible]

توبه و انابت باید نمود از شر و فساد باید گذشت چنانچه تفصیل این قصه مفتریات که مشاکل قصه موعظت محمد
بن ابی بکر است نیز در کتاب کامل بهائی که در حقیقت تالیف آن برای تفصیل افترآت واقع شده زیب رقم یافته
عبارتش این است اینجا ابن عمر گفت که پدرم در مرگ علی را حاضر کرد و از وی حلال میخواست علی گفت من ترا حلال
نکنم تا هر دو را بر خود گواه گردانی پدرم رو بدیوار کرد ساعتی تا ثانیا کلمه استحلال اعادت کرد علی نیز اشهاد
عمدا لیکن اعاده کرد پدرم رو بدیوار خانه کرد و علی برخاست و از خانه بیرون رفت چون طعنه بروی مد نفس تغییر او
بازخورد و جمله از وی بیرون آمد هیچی بیش نور فقشند دلشاد تنها میداد نه بیشت عمر آه سرد بر آورد چنانکه نزدیک بود
که روح او بر آید پس گفت والله لو ان لی ما فی الارض من صفراء و بیضاء لافتدیت بها من هول المطلع
یعنی اگر با من بود هر چه در زمین است از زر سرخ و سفید فدا خود دادمی از هول آنچه مطلع شدم بر آن
این روایت ابن عباس است و روایت قال لوددت ان لم ادخل فی النار و دوست دارم که داخل آتش
نشوم امثال این آیات و دلائل این قول امیر المؤمنین است ما زلت مظلوما منذ قبض رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم و لقد مات و انی والله لاولی الناس بها یقمصها و اینما کفی لو کان حمزة و جعفر
حیین ما طمع فیها ابوبکر و عمر و لکن ابتلیت بجلفین جافیین عقیل و العباس یعنی اگر
حمزه و جعفر زنده بودند ابوبکر و عمر طمع خلافت نکردندی و لیکن من مبتلا شدم بدو کس خورنده یابس
که عقیل و عباس اند و راوی این ابو جعفر محمد باقر است علیه السلام انتهی بلفظه بار حضرت ملا باقر مجلسی [illegible]
مذکور افاده نمود که خوانیست که اشتمال کتاب سلیم بر امثال این امور که وکالت و موعظت محمد بن ابی بکر دلیل باشد آن
باشد در عظمت جلالت و افضلیت او دست کتاب را که نیست الا ابو جعفر کلینی و شیخ المشایخ ابو جعفر قمی که
قدما چگونه بر آن اعتماد می کردند و اگر باین اسباب کتاب حدیث مقدوح باشد بر اکثر اصول ما به که بنا اول اطلاعی من
القائم اخراج باید شد زیرا که کمتر از اصول ایشان کتابی خواهی یافت که بر امثال این حکایات مشتمل نباشد انتهی
بلفظه بنا بر فضل و بلاغت و مزید فراست خدام مولانا عالی مقام که برای تصحیح و تفصیل نسخه سلیم جد سعی بکار برده
که بآن ما صفو خود را بر هم زدند بلکه مستاصل نمودند الحمد لله که حق بر زبان جاری شد فان للآخر حکم الکل [illegible]

عرب را یعنی نبی قصر او پدرم مقصر افقط برامی ایشان موضوع گشته والد ماجد این فرزند ارجمند یعنی ملا محمد
تقی اصفهانی بعد از تامل بسیار و تدبیر بسیار و سخط و نصیحت محمد بن ابی بکر را بتعلیم او و رشد اسماء بنت عمیس حمل بمنبر یابند
ان هذا الشی عجاب چه قبل از این بالفی بعضی از ثقات شنیده و در کتب معتمده امامیه دیده شد که این گروه حق شیرده فقط
تشنیع اسماء مذکور قائل بوده اکنون دریافت شد که از افادات ملا محمد تقی از نادر یکم محمد بن ابی بکر یک ملی در از
در ان ایام نیز در تصرف ابی بکر صدیق بود که بر مسلک مجلسین که سمی پیشوا اهل تدلیس است این نوع سخن از
و خوارق عادات که تعلیم و تلقین او از طفل و سالگی کار مرد کامل حاصل شد صدور یافته و با وصف این امور خوارق
معجزات نقضا متطرق گشت والعجب ثم العجب و بار دیگر یا للعجب که نکاح متعه با جمعی بر افادات و روایات امام اعظم
طوسی در استبصار و تهذیب الاحکام و تصحیح دیگر علمای اعلام روایت است بلکه خود این بزرگ در خلاف و مبسوط و جمعی دیگر
از اکابر متشیعین مثل ابن ادریس و سلار و ابن زهره و سید مرتضی و غنیه اجماع بر همین نقل می کنند و مختار علامه حلی هم در
و تحریر و ارشاد و تبصره و مختلف و تنقیح و کنز العرفان غایة المرام و نهایة المرام و شهید ثانی نیز همین است
کما لا یخفی علی من طالع از عالم المعاندین بین امام نواصب و خوارج و اهل ارتداد و شرعی علی زعم الروافض چگونه
صورت جواز پیدا کند و محمد بن ابی بکر چگونه بطیب ولادت متصف گردیده قدوه طایفه امامیه باشد فکیف که لفظ انجب
نجبا و اشرف شرفا در حق او وارد گردد بلکه لفظ صلوات الله نیز ضمیمه آن شود و آبا کرام سید انام سیما
از سادات کرام را بر اصول موضوعه متشیعین بهره از طیب ولادت بدست نیاید کما لا یستغفر الله
تعالی مگر ندیده که قاضی نور الله شوشتری در مجالس المومنین از ابو عمرو کشی در حق او نقل میکند و شاد
عصبیت با بصر بصیرت خود می بیند که در مجلس شریف حضرت امام صادق علیه السلام که ذکر محمد بن ابی بکر
گذشت آنحضرت بر او صلوة و رحمت فرستادند و نیز از آن جناب روایت نموده که میفرمودند نجابت محمد بن ابی بکر
از جانب مادر بود از جانب پدر و در روایتی دیگر فرموده اند که در هر اهل بیت یک کس می باشد
که نجیب خود نجیب است و انجب نجبا از اهل بیت سوء محمد بن ابی بکر است الی غیر ذلک من الروایات و هرگاه حال
نجابت و شرافت و کیفیت طیب ولادت محمد بن ابی بکر دریافتی لوازم و عوارض قبایح این قسم طیب را که

در

که در کتاب مجالس شیخ و کتاب عقاب الاعمال و فصول مهمه مروی و منضبط است بر اهل تتبع محجوب نخواهد بود

قال الصادق علیه السلام یقول ولد الزنا یا رب ما ذنبی فما کان لی فی امری
صنع قال فینادیه مناد فیقول انت شر الثلاثة اذنب والداک فتبت علیهما وانت
رجس ولن یدخل الجنة الا طاهر و زراره از امام باقر روایت میکند قال سمعت ابا جعفر یقول
لا خیر فی ولد الزنا ولا فی بشره ولا فی شعره ولا فی لحمه ولا فی دمه ولا فی شیء منه وعن
ابی عبد الله قال لو کان احد من ولد الزنا نجی لنجی سائح بنی اسرائیل فقیل له وما سائح
بنی اسرائیل قال کان عابداً فقیل له ان ولد الزنا لا یطیب ابداً ولا یقبل الله منه عملاً
قال فخرج یسیح بین الجبال ویقول ما ذنبی وعن علی بن الحسین یقول لا یدخل الجنة الا
من خلص من آدم وعن الصادق علیه السلام قال خلق الله الجنة طاهرة مطهرة لا یدخلها
الا من طابت ولادته الی غیر ذلک من الروایات التی وردت فی الکتب المذکورة

و از مطالعه مثل فصول مهمه بوضوح می پیوندد که جمعی از امامیه عدم طهارت این احادیث اعتقاد داشته اند و بعضی
توجیهات رکیکه گردیده اند و بحمد لله که متقدمین اهل حق تصحیح این روایات مهره و مشهوره اند چنانچه از رساله ملا علی قاری
که در موضوعات حدیث جمع فرموده هویدا می شود با اینهمه که امنی بالاف زنی اکابر طایفه باید دید که اجماع امامیه
عدالت می نقل می کنند و اهل سنت سنیه را از قائلین بالظلم میدانند فاعتبروا یا معاشر المنصفین و از
مطالعه بحار چنان روشن شده که شیخ صدوق و سید مرتضی و ابن ادریس اینهمه متشیعین را اعتقاد بکفر ولد الزنا است
اگرچه اطباء کفر نکنند بمتقی و بیزینه کجا باشد من لعب گذارش است که ملا محمد تقی مجلسی در همان کتاب یعنی روضة المتقین
دست و پا زده و کوشش بلیغ کرده برای عدم حصر نسخه سلیم در روایت ابان بن ابی عیاش کذاب بشهادت اهل شان
جوابی برآورده و آن این است که ابراهیم بن عمر یمانی نیز راوی کتاب سلیم است انتهی و بنده کمترین
خلائق را درین جواب هم گفتگو باقی است خدا را لگد و صرف نگه بکمال انصاف باید شنید و باصغای آن گوش دل
باید نهاد که حسین غضائری و دیگر بزرگان نیز او را قدح کرده اند و حکم بضعف او نموده و از نجاشی

مسلک اول دانستی میگفتند و بهو پیوستند من شیعة علی ہمچنین سعد و قاصر را که تا سف او در بحار بیش از بیش
منقول نیست مجرد ملاقات و اتفاق حسن تلف و تواتر احتجاج که بسیاری از قدمای اہلسنت را گشته چگونه اطمینان بهم
رسید چنانکه سلیم گفته بود که ہیہات یکسی خبر مکن مگر وثیقیکه او را مانند خود اعتقاد کنی و لہا الا التقیة العہود و اتباع
الیہود و من چنانچه ابان برای رواج این متاع کاسد بر حسن بصری تہمت افراط تشیع نہاده و من حضرت سید الساجدین
و بعضے از اصحاب سید المرسلین را بلوث این جنایت ملوث گردانیده حاشا جنابہم عن ذلک کما هو حال
کتاب سلیم و اعتقاد اکابر قوم در حق آن فہمیں شد اکنون درباره کتاب دوم یعنی تفسیر اہلبیت که استاد کلینی
جامع آنست آنچه علمای امامیه ذکر فرموده اند دیدنی و در ذہن خود بجال احتیاط نگاه داشتنی است شخص آن
نام نامی و لقب گرامی ہاتف نور بر شاہق طور ہویدا است پس بدانکه صاحب فواید مدنیه که نزد حضرت ملا محمد باقر
مجلسی راس و رئیس امامیه و قدوة المحدثین و کتاب و معتمد علیه است کما نص علی ذلک فی البحار تمامی این کتاب را
از افادات ائمه معصومین اعتقاد میکند و میگوید فهو تفسیر صحیح ثبت فی الشریعة الاعتماد علیه لا
ما ہو ذکر له من اصحاب العصمة علیہم السلام و حقیقت مرتبه این کتاب بر ارباب اصول امامیه از بنہم در
گذشته زیرا که گویا تمامی تفسیر مذکور افاده حضرت باقر علوم اولین و آخرین حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق است
که در کتاب مختوم بخواتیم الذہب با نتشار علوم نبوی و علوی مامور بوده اند و اگر صحف آسمانی را در واقع تحقیقی اصلی بوده کما
ہو مزعومہم حرفی بر زبان این حضرات خلاف نفس الامر نگذشته بخلاف امید دیگر که معاذ الله در اصول باطل عین مزید و لا
اہل بیت طاہرین بقیة العصر علی کر الشہور و مر الدہور باظہار حق اشتغال گشته اند با اینهمه جامع تفسیر مذکور علی بن
ابراہیم قمی است که ابو جعفر کلینی یکی از تلامذه او ست چنانچه مطالعه فواید مدنیه و دیگر کتب معتمده بلکه خود کتاب کافی
بران گواه است و ایضا او از اصحاب امام است بخلاف کلینی که در ایام غیبت نشو و نما یافته کما فی کتب الرجال و تنہا
صاحب فواید مدنیه بر مدحت کتاب مذکور نرفته بلکه دیگر بزرگان از اصولیه و اخباریه نیز اطلاق در مدح آن اجمل
آورده اند از انہم منصه ظهور جلوه نما است که این تفسیر در مرتبه عظمت و جلالت کمتر از کافی کلینی نیست و ملا باقر مجلسی
در بحار الانوار در بسیار از مقامات استدلال از آن بلیغا بدین کتاب را از کتب معتمده و مشاہیر اسفار معتبره می انگارد

واین قیل وقال و شهادت علی رؤس الناس هم وسیلهٔ جنون و ذریعهٔ اختلال حواس ست زیرا که جل روایات
کتاب موصوف از ابو الجارود ست که بلا ریب ملحد بحت و زندیق صرف بود و بر السنهٔ مطهرهٔ حضرات ائمه ملعون و
مطرود و مرجوم و مردود بلکه بزبان معصوم بنام بعضی از شیاطین ملقب و موسوم است چنانچه اهل تفقد از باب
کلام که در فن اسماء رجال مرتبهٔ تحقیق دارند و همت بجمع مقالات اهل عالم می گمارند بدین امر بذکر او اتفاق
نموده اند بر بینی که از مطالعهٔ تبصرة العوام و تذکرة الائمه علیهم السلام و منهج المقال و خلاصة الاقوال و مانند
آن از کتب رجال ظاهر و باهر است که آن اسوهٔ اهل ضلال در جعل تلبیس محیر ابلیس و مخجل دجال است عبارت بعضی از
کتب بخوف تطویل نشان میدهم قال استر آبادی از کشی نقل میکند الاعمی السرحوب بالسين المهملة
المضمومة والراء والحاء المهملتين والباء المنقطة تحتها نقطة واحدة بعد الواو مذموم
لا شبهة في ذمه سمي سرحوبا باسم الشيطان الاعمى يسكن البحر باز انهم در کتاب مذکور ثابت
شده که او را تفسیری هست که بامام محمد باقر نسبت میکند و از ابو بصیر روایت می نماید قال ابو عبد الله عليه
السلام كثير النوا وسالم بن ابي حفصة وابو الجارود كذابون مكذبون كفار عليهم لعنة الله قال
قلت جعلت فداك كذابون قد عرفتهم فما معنى مكذبون قال كذابون يأتوننا فيخبروننا
انهم يصدقوننا وليس كذلك ويسمعون حديثنا فيكذبون به یعنی حضرات ائمه او را بنام شیطانی
که در دریا می ماند و بینائی ندارد لقب داده اند ابو بصیر میگوید که روزی صادق علیه السلام در حق کثیر النوا و سالم بن
الحفصه و ابو الجارود مذکور ارشاد فرمود که این هر سه تن کذاب مکذب کفار اند بر ایشان لعنت خدا باد
گفتم قربانت شوم معنی کذاب میدانم لیکن معنی مکذب چیست فرمود کذاب اند که می آیند نزد ما و اظهار میکنند که
تصدیق می نمایند و حالانکه خلاف واقع است و احادیث ما را می شنوند و دروغ می پندارند و از کتب دیگر نیز
دریافت می شود که او اعتقاد بامامت زید داشت و منکر امامت حضرت صادق علیه السلام بود و موجد و مخترع فرقهٔ
جارودیه از طائفهٔ زیدیه که اخراج ائمه از دایرهٔ امامت و ادخال زید و اولاد او درین دایره و ادعاء مهدویت
برای محمد بن عبد الله بن الحسین یا محمد بن قاسم بن الحسن یا بعضی از احفاد زید شهید علی اختلافهم فی ذلک

اعتقاد خبثا ایشان از ذاتیات مذهب امامی باشد بهان کور باطن و ظاهر است ای معاشر مسلمین
قریب است که طلوع شمس از جانب مغرب رو دهد و باب توبه مسدود گردد ملا باقر صاحب بحار با وصف استشهاد و استدلال
بروایات تفسیر این زندیق آفاق برادر کلان شیطان الخناق با وصف بیان خوبی آن در همین کتاب افاده این مقدمات
فرموده و در تذکرة الائمه نیز بسبب نقصان حافظه بعبارت فارسیه او را بذم و شتم تناول نموده واللفظ للکتاب لا خیر
حیث قال هذا البحر التحریر زیدیه چند فرقه اند جارودیه ایشان را سرحوبیه نیز خوانند ملکیه ابو الجارود زیاد بن منذر که
رئیس ایشان است از اصحاب حضرت باقر علیه السلام است و از رواة احادیث است و نزد آنحضرت علیه السلام
احادیث میخواند و می شنید و بمردم میگفت و در کتب شیعه اقوال او بسیار است و در آخر مرتد شد و منافق بود و کور هم
بود و حضرت باقر علیه السلام او را سرحوب خواندندی فرمود که سرحوب نام شیطان است مسکن او در دریاست و ابو الجارود
و اصحابش میگویند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم نص خلافت بعلی بصفت کرده نه بتسمیه انتهی بلفظه و ملا محمد تقی نیز
در مصنفات خود باین امر تصریح فرموده کما لا یخفی علی المتتبعین از اینجا تناقضها و تهافتهای اکابر طائفه باید دید
و لاف و گزاف قوم در باره رواة اهل سنت و جماعت افتادن ایشان در پوستین اهل حق بمیزان عقل باید سنجید
عارف شیراز در دیوان فرخ فال خویش چه سخن لطیف نظم فرموده شعر بس تجربه کردیم درین دیر مکافات
با دردکشان هر که در افتاد برافتاد * اگر نه خوف تطویل کلام و ملال خاطر الانام میکشید البته از کتب این قوم در
باب جرح و قدح رواة کلام تفصیلی بحیز رقم می آید که موجب حیرت کافه عالم باشد و مخالفت و عناد و مخاصمت و تیداد
این بلهوسین مر پیروان اهل بیت امجاد مثل نیم روز بر تمامی صغیر و کبیر روشن و منجلی میگشت بوضوح تمام و ظهور ما لا کلام فیه
انجا میسید که حضرات امامیه در باب اخذ احادیث دین و مذهب خویش این قسم ملاحده و زنادقه را که مجمع هزاران عیب بودند
برگزیده اند و در فن حدیث و تفسیر این نوع کفره مرده را برچیده لیکن فقیر با غماض نظر ازین هزار گونه تناقض و تهافت
غیر متناهی میگوییم که صحت مطلقه این هر دو کتاب مستطاب یعنی کتاب سلیم و تفسیر اهل بیت و صحت احدهما علی
سبیل منع الخلو گویا اجماعی محققین شیعه است و هر کدام که در صحت مقدم باشد ثانی تالی اولین است اینجا صدق
تالی مع کذب مقدم جاری نیست و للکه هذا احادیث مندرجه این هر دو کتاب بعلم الیقین از زبان حقی ترجمان معصومی است

چنانچه در جلد اول علوم ائمه صادقین با بن بحر زخار منتهی می شود و اخبار متعدده الشان گذشته بلا ریب از حضرت
خاتم الانبیا بمرتبه تواتر رسیده کما اشرنا الیه و هرگاه این مقدمه که باوصف اراده ایجاز رفته رفته بطول کشید و نزد عوام
کالانعام بملال سامع و ناظر انجامید جا گزین هر که سامعین گشت خدا را الحتی وگر گوش بسخن این بیچیر نهند که در
کتاب سلیم بن قیس هلالی از امام الائمه و خیر الامه یعسوب المؤمنین استاد انبیا و ملائکه مقربین علی بن ابیطالب سلام
الله علیه و علی اتباعه و اشیاعه المخلصین بنقل حضرت ملا باقر مجلسی امام المتاخرین در مجلد مذکور از بحار الانوار حدیث
حوض با این الفاظ مرویست قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیجیئن قوم من اصحابی یوم القیمة
من اهل العلیة و المکانة منی لیمروا علی الصراط فاذا رأیتهم و رأونی و عرفتهم و عرفونی
اختلجوا دونی فاقول ای رب اصحابی اصحابی فیقال ما تدری ما احدثوا بعدک انهم ارتدوا
علی ادبارهم حیث فارقتهم فاقول بعدا و سحقا و نسخه که نزد فقیر است بجای قال یقول و بجای مصغر
بلا تکرار و در مقام حیث لفظ حین و بعدا و سحقا بحرف عطف واقع است حالا ترجمه این حدیث شریف بزبان حضرت
مجتهد الزمان بگوش کن که ملا باقر مؤلف بحار مینویسد که من در کتاب سلیم یافتم که گفته است که حضرت امیر علیه السلام
گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که البته خواهد آمد در روز قیامت گروهی از اصحاب من که از اهل شرف و منزلت من
بودند تا از پل صراط بگذرند پس وقتیکه ببینم ایشان را و ایشان ببینند مرا و من بشناسم ایشان را و ایشان بشناسند مرا از
نزدیک من بکشند و از من جدا سازند پس من خواهم گفت ای پروردگار اینها از من اند و یاران من باشند پس من
جواب خواهند داد که تو نمیدانی که بعد از تو چه بدعتها ایجاد کردند بتحقیقکه ایشان برگشتند بطرف پشت سر خود
از وقتیکه تو از ایشان مفارقت کردی پس من خواهم گفت دور باد و دور باد انتهی بلفظه و در کتاب ثانی یعنی
تفسیر علی بن ابراهیم قمی در ذیل خطبه نبوی بروایات اهل بیت طاهرین مرویست الا و انه سیرد
علی الحوض منکم رجال فیدفعون عنی فاقول رب اصحابی فیقال یا محمد انهم قد احدثوا
بعدک و غیروا سنتک فاقول سحقا سحقا و شیخ امامیه در رساله اعتقادات می نویسد که
اعتقادنا فی الحوض انه حق و ان عرضه ما بین ایلة و صنعاء و هو للنبی صلی الله علیه

وسلم

وسلم وان فيه من الاباريق عدد نجوم السماء وان الساقي عليه امير المؤمنين
علي بن ابي طالب يسقي منه اولياءه ويذود عنه اعداءه من شرب منه شربة لا يظمأ
بعدها وقال النبي صلى الله عليه وسلم ليختلجن قوم من اصحابي دوني وانا على الحوض فيؤخذ
بهم ذات الشمال فانادي يا رب اصحابي اصحابي فيقال لي انك لا تدري ما احدثوا بعدك

وملا باقر مجلسی در حیاة القلوب افاده نموده بلکه صریح گفته که این حدیث نزد امامیه هم از مسلمات النبوت است
در اعتبار و صحت آن کلامی نیست و عبارتش این است مولف گوید که مدحها و فضیلتها که در آیات و احادیث برای
صحابه مهاجرین و انصار وارد شده است برای آنهاست که از دین بدر نرفته‌اند و منافق نبوده‌اند و متابعت
غیر خلیفه حق امیر المؤمنین علیه السلام نکرده‌اند و آنها که کافر و مرتد شدند و مخالفت امیر المؤمنین نمودند و دشمنان او را
یاری کردند از همه کفار بدترند چنانچه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داد که بسیاری از اصحاب مرا از حوض کوثر دور
خواهند کرد و من خواهم گفت که اینها اصحاب من‌اند حق تعالی خواهد فرمود که یا محمد نمیدانی که بعد از تو چه کردند و بسیاری از ایشان
یا اکثر ایشان خود از دین برگشتند و مرتد شدند و بعد ازین در این باب احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه مذکور
خواهد شد ان شاء الله تعالی انتهی بلفظه و در مسلک اول گذشت که مولف نیز قایل بصحت این حدیث است
وصاحب کشف الغمة عن معرفة الائمة که باظهار فاضل اردبیلی در کتاب ابانت مرویات او از اجماعیات
اتفاقیات شیعه و سنی هر دو میباشد از کفایة الطالب بروایت ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم انكم محشورون حفاة عراة غرلا ثم قرأ كما بدأنا اول خلق نعيده
وعدا علينا انا كنا فاعلين الا وان اول من يكسى ابراهيم الا وان اناسا من اصحابي يؤخذ بهم ذات
الشمال فاقول اصحابي اصحابي قال فيقال انهم لم يزالوا مرتدين على اعقابهم منذ
فارقتهم فاقول كما قال العبد الصالح عيسى وكنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم الى
قوله العزيز الحكيم و از تمام واضح شد که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شفاعت او
اصحابی اصحابی است مصدر کرد و عتاب الهی کما عرفته سابقا التفات نمود بار ثانیه تکرار کلمه

خواهد شد و درین لباس هم فی الجمله مضمون شفاعت او خواهد فرسود عاقل لبیبی را باید که معانی این روایات
را بجواهر الفاظها و فهمیدها در قلب خویش جا داده متوجه استماع دیگر مطالب مهمه و مقاصد جمه شود و بمعائب و فضائح مکذبین جلالت توجه
نظر انفرموده بحدیث حضرت امیر انظر الی ما قال ولا تنظر الی من قال عمل کند پس بدانکه چون اشکالی عظیم از نحوای
این حدیث بر اهل تشیع وارد می شود یعنی ایشان جهنمی بودن بعض صحابه و خلیجان تعیین بعض اجله بلکه اکثر ارکان اربعه از
جلیه بلکه دلائل عقلیه و نقلیه شعله افروز کانون سینه می گردد مهما امکن در اطفای این نائره افواه خود را مسدود و زبان
مکرمت بیانی جوابها سید و مآل و دو علیه جی الجواب ان هذه الاحادیث وردت فی حق الخلفاء
الثلثة و من تبعهم و واساهم و یجری مجراهم چنانچه مقوله حضرت ملا باقر مجلسی و استدلال ایشان بحدیثها
دلیل روشن برین مدعا است و نموده آن از حیات القلوب بر جای خویش گذارش یافته و ملا محمد تقی اصفهانی
در لوامع صاحبقرانی بلکه قدمای ایشان مثل امام اعظم حلی در کشف الحق و دیگران در غیر آن مصداق این ارشاد ها نموده اند بلکه برای
تقدم بالخط این قسم احادیث را جمعا و فرادی به عورت خلفای ثلثه و مخلصین ایشان از کمال جسارت و دلیری
بمناظره الحق یاد کرده اند تا باشد که ایشان در تاویل آن مشغول شوند و در فکر جواب و دفع اعتراض مبتلا گردند و صفحت معتبر
از دارو گیر اشتداد واقعی اهل حق و یقین که قطعا استیصال مذهب شیعین میکند جان بسلامت برند عبارت امام اعظم در کتاب
مذبور باین الفاظ حسن ترتیب یافته المطلب الخامس فیما رواه الجمهور فی حق الصحابة روی الحمیدی فی
الجمع بین الصحیحین فی مسند سهل بن سعد فی الحدیث الثامن و العشرین من المتفق علیه
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول انا فرطکم علی الحوض من ورد شرب و
من شرب لم یظمأ ابدا و لیردن علی اقوام اعرفهم و یعرفونی ثم یحال بینی و بینهم قال
ابو حازم فسمع النعمان بن ابی عیاش و انا احدثهم هذا الحدیث فقال هکذا سمعت سهلا
یقول قال فقلت نعم قال اشهد علی ابی سعید الخدری سمعته یزید فیقول انهم من امتی فیقال
انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول سحقا سحقا لمن بدل بعدی باز ذکر روایت دیگر برای اسکات
اذهان علماء اعلام اهل سنت مشغول شده و گفته روی الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین

التحریر بود و این چه عداوت و عناد با اهل بیت امجاد است که معاذ الله از جناب رسول رب العباد صادر خواهد شد
که برای غاصبین و ظالمین این باره وصف آنها بر عضو موضوعه اما سبب تقلیم آمد و باره دیگر بحکم آنکه ضرورت شد زبان
خامه تفویض خواهند یا شفاعت و سفارش فرمایند و خواهند که این چنین قوم که اصل شریعت از دست آنها بر روایات
مفتریات شیعه خراب شد بدوزخ نروند خدا را اندکی انصاف باید کرد که اینها بر مسلک شریف مرتضی و ملا مجلسی و دیگر اکابر
امامیه کی محل شفاعت بوده اند هیچ چو کفر از کعبه بر خیزد کجا ماند مسلمانی ؛ طرفه آنکه در محکمات قرآنی
ارشاد شده که از شان پیغمبر و مومنین بس بعید است که برای اهل کفر شفاعت بر خیزند و بعد از وقوف بر آنکه
آنها از اصحاب دوزخ اند دست بدامن رحمت ایزدی آویزند اگر چه آنها قرابت قریبه داشته باشند و جناب
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم درباره شفاعت این مردم تشمیر ذیل فرماید و امر الهی را در باب القای ایشان در جهنم
کما ینبغی الثناء الله تعالی و حقوق ذوی القربی خویش را فراموش نماید بار خدایا اگر گویند که اختبار در شناختن
آن قوم + سهو عظیم رو داد لیکن این احتمال محض رکیک و واهی ناشی از غفلت خود رای است بلکه جای کسر
بسر خود و شخص و خون انصاف بخشیدن است ندانی که قرآن مجید بران ناطق است که اهل اعراف هر یکی را از مومنین
کافرین بعلامات ایمان و کفر از بیاض و سواد وجوه خواهند شناخت حیث قال الله تعالی شانه و علی الاعراف
رجال یعرفون کلاً بسیماهم ونادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم لم یدخلوها
وهم یطمعون و محال عقلی و نقلی است که جناب سید المرسلین آنها را نشناسد و سبب آنکه بسیاری خجلت از رویهای
ظاهر سید النبیین باشد با این همه قوت دلیل بر جای خویش است بحال التخفی و ایضاً این همه احتمال خلاف
حدیث سلیم بن قیس الهلالی است که از کتابش بر آمده چه بدلالت صریح از آن معلوم شد که این شفاعت ابداً از حضرت
سید کرخواهد بود و تمامی مبطل این احتمال تمام حدیثی دیگر است که خود سلیم بن قیس از حضرت امیر المومنین علیه
السلام روایت کرده که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بعد از آنکه هشت و شصت و انصار شیعه را احکام
نموده فرمود یا علی شنیده آنکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده ان الذین کفروا من اهل الکتاب
والمشرکین فی نار جهنم خالدین فیها اولئک هم شر البریة گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود که

الشان پیروان و بنوامیه اتباع ایشان و دشمنان تو و دشمنان شیعیان تواند مبعوث میشوند در روز
قیامت گرسنه و تشنه با روهای سیاه و شقاوت و تعب و عذاب شدید انتهی ترجمته علی لسان المجلسی الکون
احتمال التباس و اشتباه برای احدی از مومنین بهم معنی نرسد باشد چه جا فضلا ختم رسالت نیز از مسطلات
و مکذبات این و هم روایتی آخر است که علی بن ابراهیم در تفسیر خودش آورده و در ذیل تفسیر آیه کریمه یوم
تبیض وجوه و تسود وجوه نقل کرده و گفته و قال حدثنی ابی عن صفوان بن یحیی عن ابی الجارود
عن عمران بن هاشم عن مالک بن ضمرة عن ابی ذر قال لما نزلت هذه الآیة یوم تبیض
وجوه و تسود وجوه قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یرد علی امتی یوم القیامة علی خمس
رایات فرایة مع عجل هذه الامة فاسألهم ما فعلتم بالثقلین من بعدی فیقولون اما الاکبر
فحرفناه و نبذناه وراء ظهورنا و اما الاصغر فعادیناه و ابغضناه و ظلمناه فاقول ردوا
الی النار ظماء مظمئین مسودة وجوهکم ثم یرد علی رایة فرعون هذه الامة فاقول لهم
ما فعلتم بالثقلین من بعدی فیقولون اما الاکبر فحرفناه و مزقناه و خالفناه و اما الاصغر
فعادیناه الی آخرها بلفظه یعنی ابوذر رضی الله عنه میگوید که چون آیه کریمه یوم تبیض وجوه و
تسود وجوه نازل شد جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر آن ارشاد فرمود که وارد خواهند شد بر من امت من در روز
قیامت همراه پنج رایت ایشان اول رایت گوساله این امت خواهد بود و من خواهم پرسید که بعد من با ثقلین چه معامله کردید
خواهند گفت که اکبر ثقلین که قرآن است پس تحریف کردیم و پس پشت انداختیم و کوچک را که اهل بیت بود دشمن
داشتیم و مورد انواع ظلم و جفا ساختیم پس من خواهم گفت که بروید بسوی دوزخ در حالیکه تشنه و سیاه رو باشید
باز رایت فرعون این امت خواهد رسید و بعض کلمات و بیان خواهد آمد الی آخر بیان الی الحارث و الملاعب
لسان الصادقین بنسبت بعض الشیاطین این حدیث در استماع شنیع تر جاری است ... ازان
شد که جناب سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را از حوض کوثر منع خواهد فرمود و بسوی دوزخ
خواهد نمود و در بناب احادیث بسیار از اهل بیت وارد است بلا ... الی حق الیقین

امام صادق علیه السلام از حضرت امیر المومنین که در روز قیامت من با حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
خواهم بود بد بخشید و متکلم از حوض کوثر دشمنان خود را و نیز درین کتاب ذکر شده است که آیت کریمه خطاب نازل
شده بود که یا محمد یا علی القیا فی جهنم کل کفار عنید و ازین باب حدیثی که در کامل الزیارة از امام صادق
علیه السلام مروی است قال لما اسری بالنبی صلی الله علیه وآله قیل له ان الله مختبرک فی ثلث لینظر
کیف صبرک قال اسلم لامرک یا رب ولا قوة لی علی الصبر الا بک فما هن قیل اولهن الجوع والاثرة
علی نفسک وعلی اهلک لاهل الحاجة قال قبلت یا رب ورضیت وسلمت ومنک التوفیق والصبر
واما الثانیة فالتکذیب والخوف الشدید وبذلک مهجتک فی محاربة اهل الکفر بمالک
ونفسک والصبر علی ما یصیبک منهم من الاذی ومن اهل النفاق والالم فی الحرب والجراح
قال یا رب قبلت ورضیت وسلمت ومنک التوفیق والصبر واما الثالثة فما یلقی اهل
بیتک من بعدک من القتل اما اخوک فیلقی من امتک الشتم والتعنیف والتوبیخ و
الحرمان والجحد والظلم وآخر ذلک القتل فقال یا رب سلمت وقبلت ومنک التوفیق واما ابنتک
فتظلم وتحرم ویؤخذ حقها غصبا الذی تجعله لها وتضرب وهی حامل ویدخل علی
حریمها ومنزلها بغیر اذن ثم یمسها هوان وذل ثم لا تجد مانعا وتطرح ما فی بطنها من
الضرب وتموت من ذلک الضرب قلت انا لله وانا الیه راجعون الی ان قال واما ابنتک
فانی اوقفها عند عرشی فیقال لها ان الله قد حکمک فی خلقه فمن ظلمک وظلم ولدک فاحکمی
فیه بما احببت فانی اجیز حکومتک فیهم فتشهد العرصة فاذا وقف من ظلمها امر به الی
النار فیقول الظالم یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله ویتمنی الکرة ویعض الظالم علی یدیه یا لیتنی
اتخذت مع الرسول سبیلا یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا اگر ریاست ما نشد افتاد العیش الدنیا
بود یا او کار رسد که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را چون شب معراج قرب الهی از ابتدا الوقت در دست او کار را
وقت از غصب خلافت و محرومی جناب امامت و ظلم و جور در حق آن حضرت امامت همه گفته شدن

در راه خدا و مجروحی فاطمه زهرا و قورق شدن فدک و تعلیق بهنه او و ضربات تازیانه و سقط شدن محسن
و موت انجناب بجهت این سانحه هیدران زمانه بتفصیل تمام خبر داده و فحوای خاتمه احادیث طویل الذیل
آنست که جناب اقدس احدیت بهیدران شب اعلام فرمود که در روز قیامت خاتون جنت را نزدیک
عرش عظیم بکمال عزت و تعظیم جا دهیم و در حق ظالمین و غاصبین حقوق او را حکم سازیم و اختیار کلی بدست
او سپاریم لیس او بمجرد حصول اختیار حکم فرماید که اینها را از دو ترید و فرخ اندازید و با اصحاب سعیر ملحق
سازید آن وقت ظالمین و غاصبین کلمات حسرت و افسوس بزبان آرند و دست بالکم کنند و دست بدندان
الحاح زنند و ابوبکر صدیق بطریق روایات اجله مفسرین شیعه گوید چه خوش بودی که من عمر را خلیل خود
نگرفتمی و صحبت و رفاقت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را اختیار کردمی حالیا بخدمت اولیا شریف مرتضوی
و ملا مجلسی حضرت مولف و اصحاب الناس است که شفاعت خلفا الشهداء والقضاة عنوان شان بلفظ ثابت
اصحابی اصحابه قبل از حکم جناب سیده خواهد بود یا بعد از ان بر تقدیر بعدیت صریح مناقضت و مخالفت
جناب افضل الانبیا با فاطمه زهراست بلکه حکم خدای تعالی زیرا که او شفاعت ظالمین السوء هم
و جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از ان عذاب نجات می بخشد و بر تقدیر اول چون معلوم بود که حق تعالی در
باره خلفا فاطمه زهرا را در علم ازلی خویش حکم ساخته و معامله غاصبین خلافت را بطور او گذاشته اصحاب
بطبق اخبار الهی که قطعا و یقینا حسن و خاشاک دروغ را دران راه خالی نیست حکم بدخول ایشان در دوزخ
خواهد فرمود لیس مناقضت و مخالفت زیاده تر لازم آمد مگر قایل شوند که جناب شفیع المذنبین که در هیچ
مقامی سهو نفرموده از نسیان مبرا و منزه بوده لیکن در قیامت که حجاب زیاده سهو لاحق کلیة از میان برخیزد و
اشرقت الارض بنور ربها هر یکی را از مومنین و ائمه طاهرین خصوصا انبیا و مرسلین بعاسسه
النبیین بکمال نورانیت و صفا بر انگیزد و علم هر یکی را بکمال عروج رسانند و اشیاء مخفیه را مثل ملائکه و روح
مانند محسوسات و مبصرات گردانند این همه علوم و اخبار از ذهن شریف رحمة للعالمین افتاده باشد و این محض احتمال
هیچ وارا الهی توان کرد بار خدایا مگر حکایت هول قیامت را از غایت اضطراب و اختلال

درمیان آرند و تقصی و رہائی خویش را از آفات و مصائب این نجات بحکم الغریق یتشبث بکل حشیش منحصر
در صورت پندارند لیکن کمترین خلایق بشکر انہ نعمت حفظ قرآن مجید یا صحیفہ اسمائی لطیف جا و وانی را ورد
حضرات امامیہ گو معتقد آن از دل نباشند تلاوت خواہیم نمود کہ اِنَّ الَّذِیْنَ سَبَقَتْ لَھُمْ مِّنَّا الْحُسْنٰی
اُولٰٓئِکَ عَنْھَا مُبْعَدُوْنَ لَا یَسْمَعُوْنَ حَسِیْسَھَا وَھُمْ فِیْ مَا اشْتَھَتْ اَنْفُسُھُمْ خٰلِدُوْنَ
لَا یَحْزُنُھُمُ الْفَزَعُ الْاَکْبَرُ وَتَتَلَقّٰھُمُ الْمَلٰٓئِکَۃُ ھٰذَا یَوْمُکُمُ الَّذِیْ کُنْتُمْ تُوْعَدُوْنَ
خصوصاً حضرت مہبط وحی رب العالمین سیما در وقتیکہ بر حوض کوثر باشند و ہمت خود را از شر تشنگی
سیر آفرمایند از ہول ہیبت و خوف فزع ساعت و در این چنین مقام توان برد نعوذ باللہ من الآلام والہموم الفاسدہ
والغموم الکاسدہ و انشاء اللہ تعالی روایات دیگر در ذیل دلیل چہارم زیب رقم خواہد یافت دلیل
سوم تصغیر اصحابی است کہ در نسخہ سلیم کہ نزد فقیر است موجود کما اشرت الیہ سابقاً و ظاہر عبارت
فاضل جالسی در صوارم نیز مشعر بتصغیر است علاوہ بران بعضی از متاخرین کہ افادات شان از مسلمات
طرفین بزعم اکابر امامیہ میباشد روایت نمودہ کما لا یخفی علی المتصفحین بیانش باعتراف حضرت سلف
آنکہ چون بمقام مقام شفاعت و دعوات کہ جناب شفیع محشر متصدی بکلمہ کہ احب اسمار الہی ست با صفات
بیای متکلم بجناب ایزدی استشفاع آنہا خواہند کرد پس اینجا تقلیل عدد چہ مصرف دارد مگر معنیش این خواہد بود
کہ اینہا چند کسان اصحاب اند اگر بکثرت می بودند آمرزش آنہا بسیار دشوار می بود یا من میخواستم چون
قلیل اند بیامرز واللہ عاقل با این معنی رضا نخواہد داد و علاوہ مخاطبت عالم الغیوب والشہادہ ہست حاجت اشارہ
بتقلیل و تکثیر عدد چیست پس نیست مگر اینکہ مثل لفظ ابنی کہ معنی تصغیر مراد باشد جناب رسالتمآب استعطافا
واستعطافاً کلمہ تصغیر ذکر کردند پس معلوم شد کہ تحقیق و اخراج آنہا از حضرت امامیہ مورد عطوفت و مزید شفقت بود حالیا
نہیب را کہ قبل از این فرمایند از حکم بوجوب قتل ایشان منصف بودن آنہا بر شرک و محل احکام آن در دنیا
و آخرت جمیعاً او فی القیمۃ فقط کہ چہ توانند کرد و این صحیح محاورہ با جناب احدیت واقع شد کہ مخلدین فی النار را معاذ
اللہ خواستند کہ در بہشت عنبر سرشت ہمراہ خود برند و از آب حوض کوثر کہ برای آنہا حرام است سیراب کنند

وتجویز نکردند که ملائکهٔ عذاب وموکلین عقاب پردهٔ ناموس آنها در عرصات قیامت درند وهرگاه جناب پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم قبر شیخین را بجوار فائض الانوار خویش تجویز نموده باشند تا عذاب دائمی ایشان هر وقت ملاحظه
فرمایند چنانچه حضرت ملا باقر مجلسی در بعضی از مصنفات خود افاده فرموده پس عجب که وقت رفتن اینها بدوزخ که نعوذ
بالله من ذلک منتهای آرزوی شریف بود بشفاعت مستعد شوند ان هذا الشیء عجاب وایضا هر که اصول امامیه را
نیک دیده بر وی محتجب نماند که از جناب شفیع العالمین صلی الله علیه وسلم این مضمون در احادیث امامیه متواتر است
ومستفاضه رسیده که هر که با اهل بیت من مخالفت وعناد خواهد کرد وبغصب ادنای حقوق خواهد پرداخت واندک ظلم و
جور درباره ایشان روا خواهد داشت من از وی بیزارم واو مستحق عذاب دائمی است و در روز قیامت من خصم او
شوم وخواهم شد وهرگز بشفاعت وی نخواهم پرداخت و درینمقام بر یکدو حرف از آن احادیث تصریح میکنیم
باید دانست که ملا سلطان حسین در کتاب عقبات الآخره که در دیباچه اش تجمیع احادیث قطعی الصدور
از ائمه علیهم السلام اقرار کرده از جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت میکند قال علیه السلام اذا
قمت المقام المحمود تشفعت لاصحاب الکبائر من امتی فیشفعنی الله فیهم والله
لا تشفعت فیمن آذی ذریتی انتهی بلفظه پس اگر حدیث حوض وشاخ خرما بثبوت میرسید و در
پوشد که بصدق الصادقین لازم آید چنانکه متکلمین در رد مذهب اهل سنت از صوفیه تقریر کرده اند واین احادیث
موضوع ومشتهر میگردد پس مؤلف رساله هر چه خواهد اختیار فرماید وعجب تر از همه آنکه حضرت ملا باقر صاحب
در بحار مذکور در دنیا واجب القتل اند ومحل شفاعت در آخرت گمان نبرد وجناب پیغمبر اشرف البریه
را بزعم امامیه اینقدر هم علم نبوده باشد دلیل چهارم لفظ لا ادری است یعنی جناب خلاق عالم در روایت ملا
مجلسی علیه ما یستحق از من مستحیله وحیاة القلوب در رد شفاعت خواهد فرمود که ای نبی تو نمیدانی که اینها چه بدعتها واحداث
بر دین تو آوردند واین کلام در نفی علم وروایت آنجناب درباره احداث این صحابه نص است وکذب حق تعالی در آن
علو کبیر آ احدی از متکلمین بکلمه اسلام تجویز نکرده پس معلوم شد که حضرت خاتم نبوت را بر احداث آنها اطلاع
نبود واین امر خلاف ضروری مذهب امامیه است زیرا که علم جناب افضل الرسل بتفصیل هر چه تا قیامت حادث شدنی

وکلیات حال ناصبین مزعومی امامیه را فرا گرفته بود و با علام انجناب اهلبیت طاهرین با این واقعات
خبر یافته اند پس اگر خلفای ثلثه مراد باشند همین محذور عود میکند واللازم باطل عند جمیع الملیین فالملزوم مثله بعضی
از روایات متضمن این دعوی سابقا و آنفا در کلام بنده نقل الخلیفه گذشته است و هنوز دلایل بسیار در روایات صحیحه
بیشمار در مذهب امامیه موجود هست بنا بر رعایت اختصار که در تمام این مجاله نا مرعی است و ملحوظ هست تبرکا بعدد
دوازده امام و چهارده معصوم اکتفا می نمایم و اول یک روایات تفسیر اهلبیت که استاد کلینی جامع آنست نگاه
مرا می کرایم حدیث اول از ابو عبد الله صادق علیه السلام است و عبارتش بقدر ضرورت این است
اما الذین آمنوا فیعلمون انه الحق من ربهم یعنی امیر المؤمنین علیه السلام لما اخذ رسول الله صلی الله علیه و آله
المیثاق علیهم له و اما الذین کفروا فیقولون ماذا اراد الله بهذا مثلا یضل به کثیرا فرد الله
علیهم فقال و ما یضل به الا الفاسقین الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه فی علی
علیه السلام و یقطعون ما امر الله به ان یوصل یعنی صلة امیر المؤمنین و الائمة و یفسدون
فی الارض اولئک هم الخاسرون و صدر این حدیث هر چند بمدعای این فصل تعلق ندارد مگر چون باید و جیبان
هم مطالعه آن بعین الیقین توانند دید که ائمه از تهمت شیاطین است مثل الجبار و دو مثال و بر ائمه طاهرین لا محاله بد
آن عبارت مینمایم عن ابی عبد الله علیه السلام ان هذا المثل یعنی ان الله لا یستحیی ان یضرب
مثلا ما بعوضة فما فوقها ضربه الله لامیر المؤمنین فالبعوضة امیر المؤمنین علیه السلام
و ما فوقها رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی معاذ الله حضرت امام صادق علیه السلام میفرماید که مراد
حق سبحانه و تعالی از پشه حضرت امیر المؤمنین است و از ما فوق آن جناب رسالتمآب است و دلیل این دعوی نص امام
موصوف همین است که مقصود قول و تعالی از الذین آمنوا امیر المؤمنین است و مطلوب از اما الذین کفروا
ناصبین خلافت اند کما مر سبحان الله قربان این خوش بیانی باید و چه لطیف و چه دلیل متین است که ثبوت و صحت
شریعه ولای اهل بیت طاهرین کافه اجمعین بالخصوص جناب امیر المؤمنین و سید المرسلین پیدا الامامیه سیما حضرت مؤلف
با حدیث آن چنان عیان است که حاجت بیان ندارد نه باشد اگر این قسم تفسیر را اهل حق در کتب معتمده دین

واسلام خویش روایت می‌کردند حضرات امامیه ملاحظه آن چه نوشته‌ایم که در حق ایشان روا میدارند مشتمل شده
جز قاضی روز جزا کیست که بداد اہل حق زیدیه و محرفین و مبدلین ملت سید المرسلین را که برای اصلاح دنیا و ضرر
عوام لباس محبت اہل بیت پوشیده اند و درین پرده باستیصال شریعت کوشیده فی القصه مدل خود چسپانیده اند
این احادیث را بیاد افواه رسانند حدیث دوم از اخبار بالتمامست در خطاب ابوذر غفاری که آیت کریمه
اِذْ اَخَذْنَا مِيْثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُوْنَ دِمَآءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُوْنَ اَنْفُسَكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ اَقْرَرْتُمْ
وَاَنْتُمْ تَشْهَدُوْنَ ثُمَّ اَنْتُمْ هٰٓؤُلَآءِ تَقْتُلُوْنَ اَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُوْنَ فَرِيْقًا مِّنْكُمْ مِّنْ دِيَارِهِمْ تَظٰهَرُوْنَ
عَلَيْهِمْ بِالْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ در حق عثمان سمت ورود یافته وای ابوذر عثمان ترا از مدینه اخراج خواهد نمود
و بعد انتقام بسوی ربذه که بعض قری نزدیک است خواهد فرستاد و عبارت این حدیث و ما یتعلق بها طولی
بسیار دارد بخوف تطویل [illegible] نمودیم اینهمه اخبار غیبی است که ابوذر را پیش از مردن او خبر داده و
بعینه واقع شده حدیث سوم آنکه آیت کریمه وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُّعْجِبُكَ قَوْلُهٗ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا
وَيُشْهِدُ اللّٰهَ عَلٰى مَا فِيْ قَلْبِهٖ وَهُوَ اَلَدُّ الْخِصَامِ وَاِذَا تَوَلّٰى سَعٰى فِي الْاَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيْهَا وَيُهْلِكَ
الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ در حق خلیفه ثانی رضی الله عنه وارد شده حدیث
چهارم آنکه مراد از طاغوت در کریمه وَمَنْ يَّكْفُرْ بِالطَّاغُوْتِ متعلقین غاصبین حقوق اند
و شروره و نفی که انقطاع آن از حضور [illegible] ولایت حضرت امیر المؤمنین است و قس علی هذا ور... یعنی
اَللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا يُخْرِجُهُمْ مِّنَ الظُّلُمٰتِ اِلَى النُّوْرِ وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا اَوْلِيٰٓؤُهُمُ
الطَّاغُوْتُ يُخْرِجُوْنَهُمْ مِّنَ النُّوْرِ اِلَى الظُّلُمٰتِ اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ النَّارِ هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ
وانچه از افادات جامع این تفسیر است که با مذهب شیعه منسوب کند و معاذ الله ایشان [illegible]
که بعد لفظ خالدون بلکه لعنه الله رب العالمین نیز ضمیمه آیت نکرده بود جامع آیات قرآنی که جزو آن سیما
این جلد از کرسی نیز بیاید حدیث ششم آنکه قول الله تعالی اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ يُزَكُّوْنَ
اَنْفُسَهُمْ بَلِ اللّٰهُ يُزَكِّيْ مَنْ يَّشَآءُ در شان همین خلفای ثلاثه است که خود را [illegible]

ذو النورین ملقب نمودند حدیث ششم آنکه مصداق فمنهم من امن به امیر المؤمنین و سلمان و ابو
ذر و عمار اند و مورد و منهم من صد عنه و کفی بجهنم سعیرا مصداق مخالفان باطل می باشند حدیث
هفتم آنکه آیت وافی هدایت ان الذین امنوا ثم کفروا ثم امنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا
لم یکن الله لیغفر لهم و لا لیهدیهم سبیلا در شان ظالمین اهل بیت است که باهم اتفاق نموده صحیفه
ملعونه نوشتند و عهد و میثاق گرفتند که خلافت را ابدا از اهل بیت طاهرین منصرف باید کرد و خود را بر آنها
مسلط باید شد و در زمان حیات آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم کفر ایشان مستتر بود و بعد از وفات خاتم پیغمبران کفر
دارند و ایشان بتدریج ظاهر شد و یوما فیوما زیاده تر شد حدیث هشتم آنکه مورد قوله تعالی ان
الذین یکفرون بالله و رسله و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون
نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا قومی است که
به نبوت خاتم النبیین اقرار کردند و با انکار امامت امیر المؤمنین پیش آمدند و بدعت و احداث در دین پیدا نمودند
حدیث نهم آنکه در آیت فان یکفر بها هؤلاء اشاره باصحاب آنحضرت است که قریش
بودند و از بیعت امیر المؤمنین انکار و بطلان نمودند و مورد فقد وکلنا بها قوما لیسوا بها بکافرین شیعه آنجناب
اند حدیث دهم آنکه مراد از قوله تعالی در صدر سوره بنی اسرائیل لتفسدن فی الارض مرتین
فساد شیخین و اتباع ایشان است نقض عهد روز غدیر و انکار بیعت حضرت امیر مراد از و لتعلن علوا کبیرا دعوی
خلافت خلفاست که خلاف حق باشد بعده اولی که در آیت مذکور است روز جمل است که امیر المؤمنین مورد عبادا
لنا اولی باس شدید و بمقابله ایشان لشکر ظفر پیکر آراسته بصمصام ذو الفقار شر با جمعیت ایشان را
پریشان ساخت الی آخر الروایة بطولها حدیث یازدهم در ذیل تفسیر آیت کریمه قل اعوذ
برب الفلق است ملخصش آنکه فلق نام چاهیست که تمامی اهل دوزخ از شدت حرارتش تعوذ باشند
و آن چاه روزی بعد از برواگی تنفس کند بعنوانیکه جهنم نیز از تنفس آن سوخته شود و در آن چاه صندوقی باشد
که از شدت حرارتش اهل چاه هم پناه جویند در آن تابوت شش کس از قدما و شش کس از متاخرین خواهند بود

که از جمله آنها خلفا باشند عیاذاً بالله و لفظ حدیث مفتری این است الفلق جب فی جهنم یتعوذ

اهل النار من شدة حره سأل الله ان یأذن له ان یتنفس فأذن له فتنفس فاحرق جهنم

قال و فی ذلک الجب صندوق من نار یتعوذ منه اهل ذلک الجب من حر ذلک الصندوق

وهو التابوت و فی ذلک التابوت ستة من الاولین و ستة من الآخرین فاما الستة من

الاولین فابن آدم الذی قتل اخاه و نمرود الذی القی ابراهیم علیه السلام فی النار و فرعون موسی و السامری

الذی اتخذ العجل و الذی هود الیهود و الذی نصر النصاری و اما الستة من الآخرین فهو الاول

والثانی والثالث والرابع و صاحب الخوارج و ابن ملجم انتهی حدیث دوازدهم اکثر اولاد خلفا

در قوله تعالی او کظلمات فی بحر لجی یغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات

بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور

خلیفه اول و ثانی هستند مقصود از فی بحر لجی یغشاه موج خلیفه ثالث است و من فوقه موج طلحه و زبیر

است و از ظلمات بعضها فوق بعض معاویه و فتن بنی امیه مراد گرفته اند اذا اخرج یده در شان طلحه و فتنه او

الی آخر الروایة مخفی نماند که چون صد این احادیث فی تفاسیر بارشاد امام محقق ناطق جعفر صادق علیه السلام مراد از

بعوضه جناب امیر و از ما فوقها یعنی عنکبوت و ذباب جناب پیغمبر [illegible] باشند حالیا از حضرات امامیه تشبیه خلفا

راشدین و دیگر اصحاب کبار بهر چیز از هفوات و خرافات سر زند عین بجا است محل شکوه و شکایت نیست لیکن از

بعوضه و عنکبوت و ذباب و غراب تا بحر و موج و سحاب فرقی است عظیم بطور مشهور خواجه حافظ شیراز اگر درین مقام بنابر

طور ارشاد کنند مناسب می نماید شعر فرق است از بعوضه که ظلمات جای اوست تا آنکه [illegible] الله

اکبر است ٭ فاعتبروا یا اولی الابصار و قولوا ان هذا الشئ عجاب این تشبیهات اصل مذهب [illegible]

که گویند هر دو جناب مثل کرکس و زاغ از بس که متشابه بودند و این مشاکلت باعث اشتباه جبرئیل امین شد

موسس کردیده و مآل روایات ایشه قوم که شیخ کلینی و مانند او باشند رجوع بمذهب غلاة که بزبان ائمه ملعون اند

و لفقیه کمتر از توصیف خوارج نباشند می کشید و اخذ بعضی از اکابر معاصرین در تضعیف این تشبیهات سعی و

اکتفا واقع شد و اگر بغور و امعان ملاحظه رود گویا بطور قاعده کلیه خواهی یافت که رئیس المتکلمین استاذ ابو جعفر
کلینی در هر مقام که لفظ کفر و شرک و ارتداد در آیات قرآنیه استعمال یافته خلافا لاهل الحق والبصر و تقلیدا للا
شیخ مشایخ الکلینی الاعور تا جهای تا جهای خلفای راشدین که بنیاد کفر و ارتداد از دست ایشان نهاده‌اند
بروایات مفتریات از جانب معصومین ذکر ساخته و این احادیث که بزبان قلم رفت و درین اوراق مندرج
اگرچه اکثرش بزعم او از ائمه اهل‌البیت مروی باشد لیکن چون علم ایشان نظر بتصریحات قوم از جناب خاتم پیغمبران
ماخوذ است و وراثة باین بزرگان رسیده پس بین اعتقاد شیعه علم تفصیلی پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم درباره
محدثات و مبتدعات خلفای ثلثه و کفریات ایشان عیاذا بالله ثابت خواهد بود و لازم آید که ابو الجارود
و امثالش که بالقاب ابالسه و شیاطین ملقب بودند و در تفسیر آیات قرآنی از جناب رسول رب و شعر امام
پیشوای سبیل + امین خدا مهبط جبرئیل زیاده‌تر علم داشته باشد و این نیز واحدی از اقاصی و ادانی متشیعین
بحسب ظاهر مسلم الثبوت نیست اگرچه حضرت قدوة المبشرین والمنذرین بروایات امام الائمه ایشان مثل قرنا
و عنکبوت است پس اگر خلفای اهل سنت را از حدیث الحوض مراد گیرند با وجود این علوم تفصیلی چگونه قول خدا
عزوجل لا تدری ما احدثوا بعدک بخطابات مستطاب عظمی از واقعیت حاصل خواهد کرد و این اجلای بدیهیات است اکنون
عنان شبدیز خامه در میدان استغفار بقیه روایات مطابق عهد موعود منعطف میسازم و در روایتهای کافی این
احادیث میسازم حدیث سیزدهم روایت ابن عباس است و بسبب طول عبارت موضع حاجت از آن نقل میکنم
فَتَقُوْلُ عِنْدَ ذٰلِکَ یَا رَبِّ قَدْ سَئِمْتُ الْحَیٰوۃَ وَتَبَرَّمْتُ بِاَهْلِ الدُّنْیَا فَاَلْحِقْنِیْ بِاَبِیْ فَیُلْحِقُهَا اللّٰهُ عَزَّ
وَجَلَّ بِیْ فَتَکُوْنُ اَوَّلَ مَنْ یَلْحَقُنِیْ مِنْ اَهْلِ بَیْتِیْ فَتَقْدَمُ عَلَیَّ مَحْزُوْنَةً مَکْرُوْبَةً مَغْمُوْمَةً مَغْصُوْبَةً مَقْتُوْلَةً
فَاَقُوْلُ عِنْدَ ذٰلِکَ اَللّٰهُمَّ الْعَنْ مَنْ ظَلَمَهَا وَعَاقِبْ مَنْ غَصَبَهَا وَذَلِّلْ مَنْ اَذَلَّهَا فَتَقُوْلُ الْمَلٰئِکَةُ
عِنْدَ ذٰلِکَ آمین ازین حدیث صراحة و علانیة واضح شد که جناب پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم ذریهٔ
طاهره خود را جمع نمود و فضائل ایشان ارشاد نمود و آنچه بر ایشان از دست اعدا العباد عتاب گذشته بوحی آسمانی
از آن خبر داد و درباره جناب سیدة النساء این امور را برشمرد که چون القاب آلام لغایت قصوی رسید

و باید تا ای قوم بر لقادۂ اہل بیت امجاد علیہم السلام من رب العباد باشیما انجامد فاطمہ زہرا جناب
کبریا عرض کند کہ خداوندا اکنون مرا بہ پیغمبر خود ملحق کن پس اول از تمامی اہل بیت در کمال حزن و غم و قتیلہ حقوق
او را غصب کردہ باشند و او از دست اشقیا بشہادت رسیدہ نزد من حاضر شود پس من دعا کنم کہ خدایا دور کن از رحمت
قومی را کہ در حق پارہ جگر من ظلم و جور روا داشتند و حقوق او را تلف ساختند پس ملائکہ آمین گویند و آثار اجابت ظاہر شود
ہرگاہ جناب سید المرسلین را از اینہمہ امور اطلاع باشد و در حق ظالمین و غاصبین حق اہل بیت تبرا و لعن فرماید
و دوری ایشان از رحمت خدا خواہد محال است کہ این ظلم مجمل مبدل شود و آنجناب با اینہمہ کدورت و غبار و
عداوت و بغض را با شفاعت ایشان کمر ہمت محکم بر بندد و بنیاد شفقت و عطوفت را کہ در بارہ
فاطمی مرتضوی داشت از دست مبارک خود بر کند و ایزد سبحانہ لا تدری را شاد نماید حدیث چہاردہم
نیز روایت عبد اللہ عباس رضی اللہ عنہما کہ شیخ امام اعظم طوسی در امالی خویش از شیخ المشایخ اخراج کردہ قال
لَمَّا حَضَرَتْ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ الْوَفَاةُ بَكٰى حَتّٰى بَلَّتْ دُمُوعُهٗ لِحْيَتَهٗ فَقِيلَ
يَا رَسُولَ اللّٰهِ مَا يُبْكِيكَ فَقَالَ أَبْكِي لِذُرِّيَّتِي وَمَا يَصْنَعُ بِهِمْ شِرَارُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي كَأَنِّي
بِفَاطِمَةَ بِنْتِي وَقَدْ ظُلِمَتْ بَعْدِي وَهِيَ تُنَادِي يَا أَبَتَاهُ يَا أَبَتَاهُ فَلَا يُعِينُهَا أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِي
فَسَمِعَتْ ذٰلِكَ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَبَكَتْ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهٖ لَا
تَبْكِينَ يَا بُنَيَّةُ فَقَالَتْ لَسْتُ أَبْكِي لِمَا يُصْنَعُ بِي بَعْدَكَ وَلٰكِنِّي أَبْكِي لِفِرَاقِكَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ
فَقَالَ لَهَا أَبْشِرِي يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ بِسُرْعَةِ اللِّحَاقِ فَإِنَّكِ أَوَّلُ مَنْ يَلْحَقُ بِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي این روا
یت را اول در مجلد ہشتم از بحار است و باواز بلند ندا میکند کہ جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم از ظلم و جور اعدا
و آلام جناب سیدہ علیہا التحیۃ و الثنا و محدثات محدثین بتفصیل تمام واقف بود حتی کہ الفاظ نوحہ ساری کشتن
حکایت فرمود حدیث پانزدہم روایت کتاب امالی است از ابو یعلی و موضع حاجت ازان این است
قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ اتَّقِ الضَّغَائِنَ الَّتِي لَكَ فِي صُدُورِ مَنْ
لَا يُظْهِرُهَا إِلَّا بَعْدَ مَوْتِي أُولٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ ثُمَّ بَكَى النَّبِيُّ

صلی اللہ

صلی اللہ علیہ وسلم فقیل مم بکاؤک یا رسول اللہ قال اخبرنی جبرئیل علیہ السلام
انہم یظلمونہ ویمنعونہ حقہ ویقاتلونہ ویقتلون ولدہ ویظلمونہم بعدہ واخرجہ
دال است براینکہ در اعتقاد جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم غاصبین خلافت و کاتمین آیات الٰہی از جماعت یہود
سورہ اولئک یلعنہم اللہ ویلعنہم اللاعنون یکسان بودند یعنی مستحق لعنت ابدی باشند و از عذاب الٰہی نجات
نیابند و بلی رتبہ و بوحی الٰہی دست ظلم بر اہل بیت دراز کنند حدیث شانزدہم نیز در بسیاری از کتابہای اہل
ابو سعید خدری است و مضمونش با الفاظ سنیہ بہمین نحو است کہ گفت خبر داد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم حضرت علی بن ابی
طالب را بآنچہ بعد از وفات او خواہد دید و بجنبانید از طرف امت وجور رسید پس حضرت علی بن ابی طالب علیہ السلام گریست
و گفت یا رسول اللہ سؤال میکنم از تو بحق من بر تو و حق قرابت خویشی من با تو و حق مصاحبتی کہ با تو دارم کہ بدرگاہ
خدای عزوجل دعا کنی کہ مرا بسوی خود ببرد و قبض روح من نماید پس رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود آیا از من سؤال
میکنی کہ پیش پروردگار خود دعا کنم از برای تغییر دادن امر حتمی کہ تغییرش ممکن نیست الی آخر القصہ و از این حدیث
نمایان آشکار شد کہ در اعتقاد رسول رب العباد آنچہ از دست خلفا بر اہل بیت گذشتہ ہیچ نوع تغییر آن ممکن نبود و ہیچ
وہمی بردو و بطور تعلیق در ان گنجایش نمیداشت جناب آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم کیفیت تفصیلی آن اطلاع تام
حاصل بود و از مطالعہ امثال این حدیث ذہن اہل دانش وبینش راسخ شد کہ ظنون اہل خلاف کہ مقصود پیغمبر از
تجہیز جیش اسامہ اخراج شیخین بود تا امیر المومنین صدر آرای خلافت شود و بہرہ از شغلین مجرد وہم گردد
نیست تغییر امر حتمی خارج از قبضہ امکان عین محال ولا بل آفریدگار جہان است حدیث ہفدہم از حضرت امیر است

قال بینا انا وفاطمۃ والحسن والحسین عند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذ التفت
الینا فبکی فقلت ما یبکیک یا رسول اللہ فقال ابکی مما یصنع بکم بعدی فقلت
وما ذاک یا رسول اللہ قال ابکی من ضربتک علی القرن ولطم فاطمۃ خدہا و
طعنۃ الحسن فی الفخذ والسم الذی یسقی وقتل الحسین اہ واین روایت نص است در اینکہ
آن جناب بتمامی تفاصیل ظلم و بیداد کہ بر ذریہ نبویہ رفت واقف بود و اہل بیت خود را در اوقات متفرقہ

اندک اندک برین امور واقف می شود چنانچه مقتضای مصلحت است و بعد از جمع و تلفیق این احادیث و آنچه
بعد ازین می آید در معرض رضا فقیر خاکسار هرگز ارتیاب را مدخلی نمی ماند کما لا یخفی حدیث هجدهم روایت
امام اعظم طوسی در کتاب امالی باعتراف شهید ثالث در مجالس المؤمنین است از قیس بن سعد قال سمعت
عَلِیَّ بْنَ اَبِیْ طَالِبٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُوْلُ اَنَا اَوَّلُ مَنْ یَجْثُوْ بَیْنَ یَدَیِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ یَوْمَ
الْقِیَامَةِ لِلْخُصُوْمَةِ یعنی حضرت امیر المؤمنین فرمود که من اول نزد خدای تعالی جهت خصومت مخالفان
خود زانو بر زمین خواهم زد سبحان الله جناب مرتضوی قسیم جنت و نار بر دشمنی آنها پیش قاضی روز جزا زانوی
مبارک بر زمین زند و خواهد که بکمال جد و جهد مخالفین خویش را بدوزخ برد و سید المرسلین با وصف آنهمه علم
تفصیلی که در حقیقت علم مرتضوی در جنب آن مثل قطره از دریا و ذره از صحرا است شفاعت آنها کند و انواع
عطوفت و اقسام شفقت درباره شان مرعی دارد حدیث نوزدهم روایت سلیم بن قیس گفت از سلمان شنیدم
که چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بملا اعلی رحلت نمود و مردم کردند آنچه کردند ابوبکر و عمر و ابو عبیده آمدند
و مخاصمه کردند با انصار و حجتیکه علی با اهل بیت بگوید ایشان گفتند حجت ایشان این بود که ای گروه انصار
قریش احق اند بخلافت از شما زیرا که حضرت رسول از قریش است و مهاجران بهتر اند از شما زیرا که
خدا در قرآن ایشان را پیش از انصار ذکر کرده است و ایشان را تفضیل داده است و حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود که امامان از قریش اند سلمان گفت من رفتم بخدمت امیر علیه السلام و او مشغول غسل دادن
حضرت رسول بود زیرا که آن حضرت وصیت کرده بود که کسی غیر او متکفل غسل او نشود پس گفت یا رسول الله
که اعانت میکند مرا بر غسل تو گفت جبرئیل پس هر عضوی که حضرت میخواست که بشوید جبرئیل میگردانید آن عضو را
و ظاهر میکرد و چون از غسل و کفن و حنوط فارغ شد مرا طلبید با ابوذر و مقداد و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
و در عقب او صف بستیم و بر او نماز کردیم و عائشه در آن حجره بود و جبرئیل چشم او را گرفت که آن را نبیند بعد
رخصت داد صحابه را که ده ده نفر داخل میشدند و بر دور حضرت ایستادند و علی علیه السلام آیه اِنَّ اللّٰهَ
وَمَلٰئِکَتَهٗ یُصَلُّوْنَ عَلَی النَّبِیِّ را تا آخر میخواند و ایشان صلوات میفرستادند و میرفتند تا آنکه

همه مهاجران و انصار داخل شدند و صلوات میفرستادند و می رفتند و نماز حقیقی همان نماز بود که اول
کرده شد و اگر ایشانرا خبر میشد طمع میکردند که امامت نماز را ابوبکر بکند پس سلمان گفت که من خبر دادم امیر المؤمنین را
بآنچه آن منافقان کردند در وقتیکه مشغول غسل بود و گفتم الحال ابوبکر بر منبر نشسته است و مردم راضی نمیشوند که
بیک دست با او بیعت کنند و با هر دو دست با او بیعت میکنند حضرت فرمود یا سلمان دانستی که اول کسی که با او بیعت کرد
وقتیکه منبر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بالا رفت که بود گفتم نه ولیکن در سقیفه اول کسی که با او بیعت کرد بشیر بن
سعد بود پس ابو عبیده پس عمر پس سالم مولا ابی حذیفه پس معاذ بن جبل حضرت فرمود او را نمیگویم اول کسی را می گویم که بر منبر
با او بیعت کرد سلمان گفت نمیدانم اما دیدم مرد پیری را که تکیه بر عصای خود کرده بود و در میان دو چشمش علامت سجده بود
و بسیار متعبد مینمود چون ابوبکر بر منبر نشست اول او بالا رفت و گریست و گفت الحمد لله مرا نمیرانید تا ترا در این مکان دیدم
دست را بگشا و دست را دراز کرده با او بیعت کرد پس گفت این روزیست مثل روز آدم پس از منبر فرود آمد و
از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود یا سلمان دانستی که بود گفتم نه ولیکن سخن او مرا بد آمد و چنان می نمود که شماتت میکرد
بوفات حضرت رسول حضرت فرمود که او شیطان لعنه الله بود خبر داد مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم که ابلیس و سرکردهای
اصحابش حاضر شدند در روز غدیر که حضرت رسول مرا بخلافت نصب کرد بامر خدا و خبر داد مردم را که من اولی ام
بایشان از جانهای ایشان و امر کرد ایشانرا که حاضران بغایبان برسانند پس اتباع آن لعین و متمردان اصحاب
او با او گفتند که این امت مرحوم و معصوم اند و ترا و ما را بر ایشان دستی نخواهد بود و ایشان پناه خود و امام
خود را بعد از پیغمبر دانستند پس شیطان غمگین و محزون برگشت حضرت امیر فرمود که پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
فرمود که چون من از دنیا روم و در ظله بنی ساعده با ابوبکر بیعت خواهند کرد پس بمسجد خواهند آمد و اول کسی که بر منبر من با او
بیعت خواهد کرد شیطان خواهد بود بصورت پیر مرد متعبدی و چنین خواهد گفت پس بیرون خواهد رفت و شیاطین
و اتباع خود را جمع خواهد کرد و پیش ایشان او را سجده خواهند کرد و خواهند گفت که ای سید و بزرگ ما توئی که آدم را از بهشت بدر کردی
پس او در جواب خواهد گفت که کدام امت است که بعد از پیغمبر خود گمراه نشدند شما می گفتید که من ایشان را راهی ندارم دیدید
چگونه ایشانرا بر مخالفت پیغمبر خود داشتم این است که حق تعالی فرموده است وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ

ظنّه فاتّبعوه الّا فریقاً من المؤمنین یعنی تحقیق کہ راست کرد بر ایشان شیطان گمان خود را پس پیروی
کردند او را مگر گروہی از مومنان انتہی ترجمہ حدیث سلیم علی لسان الباقر المجلسی در کتاب حق الیقین و دلالت این
حدیث بر مطلوب بعیان است کہ حاجت بیان ندارد حدیث ششم در تفسیر امام حسن عسکری علیہ السلام از جناب
امیر است و بجہت طول عبارتش بمطلب ضروری اکتفا نمودہ می آید قال قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ وآلہ وسلم
یا علی انّ اصحاب موسی اتخذوا عجلاً من بعده وخالفوا خلیفته وستتخذ امتی بعدی
عجلاً ویخالفونک وانت خلیفتی علی هؤلاء الضالون اولئک فی اتخاذهم العجل الا
فمن وافقک واطاعک فهو معنا فی الرفیق الاعلی ومن اتخذ بعدی العجل وخالفک ولم
یتب فاولئک مع الذین اتخذوا العجل زمان موسی علیه السلام ولم یتوبوا فی نار جهنم
خالدین مخلّدین و این حدیث ہم در مدعای سابق و لاحق نص است برا کہ مدلولش آنست کہ باعتقاد
افضل البشر ہمہ از غاصبین خلافت و متخذین عجل سامری کہ بی توبہ از جہان رفتند در قبا یکسان است و ایشان
منطوق حدیث مرقوم است کہ این ہمہ قوم باعتبار علم شود در دوزخ مخلد خواہند بود و لیس شفاعتها عین مجادلہ
با اخبار احادیث و تبدیل علم بجہل است و شان پیغمبران خصوصاً خاتم المرسلین منزہ از ان حدیث ہفتم
روایت صاحب کشف الغمہ از جابر بن عبد اللّٰه انصاری است قال دخلت فاطمة علیها السلام علی
رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم وهو فی سکرات الموت فانکبّت علیه تبکی ففتح عینه وافاق ثم
قال یا بنیّة انت المظلومة بعدی وانت المستضعفة بعدی فمن آذاک فقد آذانی و
من غاظک فقد غاظنی ومن سرّک فقد سرّنی ومن برّک فقد برّنی ومن جفاک
فقد جفانی ومن وصلک فقد وصلنی ومن قطعک فقد قطعنی ومن انصفک فقد انصفنی ومن
ظلمک فقد ظلمنی لانّک منّی وانا منک وانت بضعة منّی وروحی التی بین جنبیّ ثم قال
علیه السلام الی اللّٰه اشکو ظالمیک من امتی ثم دخل الحسن والحسین فانکبّا علی رسول اللّٰه
صلی اللّٰه علیه وسلم وهما یبکیان ویقولان انفسنا لنفسک الفداء یا رسول اللّٰه فذهب علی لینحّیهما

عن

عنه فرفع رأسه إليه ثم قال دعهما يا أخي يشمّاني وأشمّهما ويتزوّدان وأتزوّد
منهما فإنهما مقتولان بعدي ظلماً وعدواناً فلعنة الله على من يقتلهما ثم قال يا علي
أنت المظلوم بعدي وأنا خصم لمن أنت خصمه يوم القيامة. و این حدیث نیز از براهین
قاطعه بر مدعای فقیر است بتقریب یاد تقدم زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بیان فضائل و محامد فاطمه زهرا رضی
الله عنها و آنکه ایذای وی عین ایذای من است و ارضای او ارضای من و جفا بر حسنین جفای من است آنچه ارشاد فرمود
که شکوه ظالمین غاصبین حقوق او روبروی خدای عزوجل خواهم کرد و دشمن کسی خواهم بود که دشمن او و علی باشد
روز قیامت همین ارشاد فرع آنست که حضرت ازین سوانح و حوادث بخوبی مطلع بود. حدیث بست و
دوم در کتاب مختصری از تصانیف حسن بن سلیمان نقلا من کتاب الدر المنتقى
فی مناقب اهل التقی بروایت عبد الله عباس و این هم طولانی است مقام ضرورت
که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که ای ابن عباس اگر بدانکه مقرر بدین انبیا و مرسلین چه شوند بر علی
حق تعالی البته ایشان را در دوزخ انداز. عرض کردم که حضرت کسی هست که با وی دشمنی دارد فرمود بلی قومی را
من اند خیال دارند که در امت من هستند و حالانکه هیچ نصیبی از اسلام برای ایشان نزد او تعالی نیست
عجب است که خود ازین امور خبر دهند و روز قیامت مخاطب بخطاب لا تدری شوند و عجب تر آنکه انبیا علیهم
السلام در صورت بغض امیر المومنین خواهی نخواهی بجهنم روند و بر فرض و تسلیم شفاعت کسی را در حق ایشان
قبول نکنند و جناب سید المرسلین در حق محرفین بیت اهل بیت و محرفین قرآن مجید و قاتلین دو معصوم
الی غیر ذلک مستعد بشفاعت شوند کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا
بن ابی طالب است روایت ابن بابویه در بحار الانوار متضمن آنکه جناب قدوة الانبیاء بعد از بیان علامات وصی خود
فرمود که او سی سال بعد حیات خواهد ماند و انواع ایذا و عذاب از دست غاصبین خواهد برداشت و در آخر
ابوبکر قتال خواهد کرد و فتحیاب خواهد شد انتهی ملخصا و هم ازین جنس است آنچه در تفسیر عیاشی از حضرت سید الساجدین مروی
که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم خطاب با امیر المومنین نمود که هرگاه ابوبکر را خلیفه سازند چه خواهی کرد گفت

که این شمشیر خواهم کشید و منع خواهم کرد فرمود اگر صبر اختیار کنی بامید ثواب بهتر است از آنکه شمشیر بدست گیری و قتال
نمائی عرض کرد چون خبر مرگ من بشنوی صبر و سکوت اختیار خواهم کرد پس بستر عمر و عثمان را بهمان نهج مذکور ساخت و
فرمود چگونه باشد حال تو وقتیکه مردم ترا خلع کنند جوابی بده حضرت فرمود در آنوقت باید اختیار یکی از دو کار کنی
یا شمشیر کشی یا آنکه اگر چنین نکنی آتش را برای خویش مهیا و آماده دانی انتهی ملخصا حدیث بیست و سوم
روایت کلینی است بسند معتبر از امام موسی بن جعفر که ترجمهٔ آن بر زبان ملا محمد باقر مجلسی باین الفاظ در حیات
القلوب سمت زینت یافته که آنحضرت فرمود که از پدرم حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم که آیا چنین بود
که حضرت امیر المؤمنین کاتب وصیت نامهٔ رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود که حضرت بر او القا میکرد و او مینوشت
و جبرئیل و ملائکه مقربین گواهان بودند حضرت صادق علیه السلام ساعتی ساکت شد و بعد از آن فرمود که چنین بود که گفتی
ولیکن چون وفات آنحضرت قریب شد جبرئیل از جانب خداوند جلیل نامهٔ نوشته تمام کرده و مهر کرده آورد با امینان
خداوند عالمیان از ملائکه مقربین پس جبرئیل گفت یا محمد امر کن که بیرون کنند آنها را که نزد تواند بغیر وصی تو علی بن
ابی طالب تا آنکه نامهٔ آسمانی را از ما بگیرد وصی تو و گواه گیری تو ما را بآنکه نامه را باو سپردی و او ضامن شود که عمل نماید
بآنچه در آن نامه است پس امر کرد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که هر که در آن خانه بود بیرون کردند بغیر علی بن ابی طالب و
فاطمه در میان پرده نشسته بود پس جبرئیل گفت یا محمد پروردگار سلام میرساند ترا و میفرماید که این نامه چیزیست که در شب معراج
و غیره از آن عهد کرده بودم با تو و شرط کرده بودم بر تو و گواه شده بودم با آن بر تو و گواه گرفته بودم بر تو ملائکه خود را
با آنکه من کافیم از برای گواه بودن ای محمد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم چون این سخن را از حضرت جبرئیل شنید بندهای
بدن مبارکش از خوف لرزید و فرمود که ای جبرئیل پروردگار من سلام است از همه نقصها و از وست همه سلامتیها و
بسوی او برمیگردد همه چیزها راست گفته است پروردگار من وفا بوعدهٔ خود نموده است امین بده نامه را پس جبرئیل علیه السلام
نامه را بحضرت داد و امر کرد که بحضرت امیر المؤمنین بدهد چون حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بآنحضرت تسلیم کرد
فرمود که این نامه را بخوان حضرت نامه را حرف حرف خواند تا بآخر نامه رسید چون تمام کرد حضرت رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود که این عهد پروردگار منست بسوی من و شرطی است که بر من کرده است و امانت است از نزد من

نزد من بمن رسانیدم آن را و آنچه خیرخواهی امت است بعمل آوردم و ادای رسالتهای خدا نمودم حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام فرمود که گواهی میدهم از برای تو پدر و مادرم فدای تو باد که تبلیغ رسالت کردی و خیرخواهی امت نمودی و تصدیق
می نمایم ترا آنچه گفتی و گواهی میدهد از برای تو گوش و چشم و گوشت و خون من پس جبرئیل گفت من نیز از برای شما بر آنچه
گفتید از گواهانم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی گرفتی وصیت مرا و دانستی آنرا و ضامن شدی از برای خدا
و از برای من که وفا کنی بهر عهدی که در این نامه نوشته است حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که بلی پدر و مادرم فدای
تو باد بر من است ضمان آنها و بر خداست که مرا یاری کند و توفیق دهد که بآنها عمل نمایم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود میخواهم که بر تو گواه بگیرم که چون روز قیامت نزد من آئی مرا بر تو گواهی باشد که حجت تو تمام کردم حضرت
امیرالمؤمنین فرمود که جبرئیل و میکائیل با ملائکه مقربین که حاضرند میان من و تو گواهند حضرت فرمود که گواه شوید بر من
نیز ایشان را گواه میگیرم پدر و مادرم فدای تو باد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را گواه گرفت و از جمله آنچه بر
بر آن حضرت شرط گرفت بامر جبرئیل از جانب خداوند عالمیان این بود که گفت یا علی وفا کنی بآنچه در این نامه هست از
دوستی کسیکه با خدا و رسول دوستی کند و دشمنی کسی که با خدا و رسول دشمنی کند و بیزاری نمودن از ایشان بر آنکه صبر کنی
بر فرو خوردن خشم و ستم ایشان بر گرفتن حق تو و غصب کردن خمس تو و ضایع کردن حرمت تو حضرت امیر گفت بلی یا رسول الله
پس امیرالمؤمنین میفرمود که بسوگند یاد میکنم بحق آن خداوندیکه دانه را شکافته و خلایق را آفریده است که شنیدم از جبرئیل
که میگفت یا رسول خدا که یا محمد اعلام کن او را که هتک حرمت تو خواهند کرد و حرمت از خدا و رسول است
و ریش او را از خون سر او خضاب خواهند کرد پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که چون این کلمه را شنیدم از
جبرئیل امین بیهوش شدم و بر رو افتادم و گفتم که بلی قبول کردم و راضی شدم هرچند هتک حرمت من بکنند و سنتها
معطل گردانند و ریشم از خون سرم رنگین کنند و در همه احوال صبر خواهم کرد و امید اجر از پروردگار خواهم داشت
تا آنکه بر تو وارد شوم پس حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین را طلبید
و ایشان را اعلام کرد مثل آنچه حضرت امیر را اعلام کرده بود و ایشان نیز جواب گفتند مثل آنچه حضرت امیر گفته بود
پس وصیت نامه را بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سپردند چون حضرت امام موسی علیه السلام سخن را

تا باینجا رسانید راوی پرسید که در ان وصیت نامه چه نوشته بود حضرت فرمود که سنتهای خدا و سنتهای
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم راوی پرسید که آیا در ان نوشته بود که منافقان غصب خلافت امیر المومنین خواهند
کرد حضرت فرمود بلی والله جمیع آنچه کردند در ان نامه نوشته بود مگر نشنیده قول حق تعالی را که انا نحن نحی
الموتی ونکتب ما قدموا وآثارهم وکل شیء احصیناه فی امام مبین یعنی ما زنده میگردانیم
مردگان را ومی نویسیم آنچه پیش فرستاده اند وآنچه بعد از ایشان از اعمال ایشان سبب میشود وهمه چیز را احصا کرده ایم
در امام مبین یعنی لوح محفوظ یا حضرت امیر المومنین پس حضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه وسلم با حضرت
امیر المومنین وفاطمه صلوات الله علیهما فرمود که آیا فهمیدید آنچه بشما گفتم وقبول کردید که بانها عمل نمایید
گفتند بلی قبول کردیم چنانچه حق قبول کردن است وصبر میکنیم بر آنچه بر ما دشوار باشد وما را بخشم آورد انتهی
و دلالت این حدیث بانضمام قسم امام صادق علیه السلام بر مدعا اینست که جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمقتضای روایات
معتبره شیعه بر محدثات بدعات خلفاء راشدین بتفصیل تمام واقف بودند وبنا بری اینست که در ظهور وروشنی کم
از آفتاب باشد حدیث بست وچهارم باعتراف ملا باقر مجلسی در حق الیقین وغیر آن باسانید معتبره
از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است که در وقتیکه گریبان حضرت امیر علیه السلام میکشیدند ونزد ابو بکر
می آوردند چون نزدیک قبر مطهر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم رسید این آیت را خواند یا ابن ام
ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی پس دستی از قبر شریف بیرون آمد بجانب ابو بکر که
همه شناختند که دست آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم وصدائی ظاهر شد که شناختند که صدای حضرت رسول است
که اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلا یعنی آیا کافر شدی بآن خداوند
که ترا آفریده از خاک پس از نطفه پس ترا درست مرد کرد بلفظه ودلالت قطعیه این حدیث شریف هم بر مدعا از آن
نمایانتر است که محتاج ترتیب مقدمات باشد حدیث بست وپنجم از عبد الله بن بکر است که ابن قولویه
در کتاب کامل الزیارات روایت کرده وترجمه اش بزبان مجلسی در حق الیقین آنکه با حضرت صادق علیه السلام میرفتیم
از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود آمدیم که آن را عسفان گویند پس گذشتیم بکوه سیاهی که از جانب چپ راه

گفتم یا ابن رسول الله بسیار وحشت دارد این کوه موحشی مثل این ندیده ام حضرت فرمود ای پسر بکر
میدانی که این چه کوه است گفتم نه فرمود این کوهی است که آن را کمد میگویند و آن بر وادی از وادیهای جهنم واقع است
و درین کوه می باشند قاتلان پدرم حسین علیه السلام خدا ایشان را در اینجا ساکن کرده است و از زیر ایشان جاری میشود
جمیع نهرهای جهنم از غسلین و حمیم و آنچه بیرون آید از چاه جب الحزن و از فلق و از آثام و از طینة خبال و از
جهنم و از لظی و از حطمه و از سقر و از جحیم و از هاویه و از سعیر و هیچ وقت ازین کوه بالا نگذشته ام مگر آنکه ابوبکر و عمر را
می بینم که استغاثه می کنند بسوی من و نظر میکنم بسوی قاتلان پدرم پس با ابوبکر و عمر میگویم که ایشان این کار کرده اند
بسبب اساسی بود که شما گذاشتید چون حاکم شدید بر ما رحم نکردید و ما را کشتید و از حق خود محروم کردید و حق
ما را غصب کردید و جمیع امور ما را متصرف شدید خدا رحم نکند کسی که بر شما رحم کند بچشید وبال آنچه را پیش
فرستاده اید و خدا ظلم کننده نیست به بندگان گفتم فدای تو شوم این کوه بکجا منتهی میشود فرمود بزمین ششم
و جهنم و از نجاسات و چاهها هستند جهنم زیاده از ستاره های آسمان و قطره های باران و برگ درختها و ذره های خاک
و هر ملکی موکل است با مر از آن [illegible] میکنند انتهی مخفی نگردد که [illegible] ابن عباس
میکند نعوذ بالله من ذلک حدیث بیست و ششم کتاب سلیم بن قیس [illegible] از ابن عباس

إنه لما قتل الحسين بن علي بن أبي طالب عليهما السلام بكى ابن عباس بكاءً شديداً ثم
قال ما لقيت هذه الأمة بعد نبيها اللهم إني أشهدك أني لعلي بن أبي طالب ولولده ولي
ومن عدوه وعدو ولده بريء وإني سلم لأمرهم ولقد دخلت على ابن عم رسول الله
صلى الله عليه وسلم بذي قار فأخرج إلي صحيفة وقال لي يا ابن عباس هذه صحيفة أملاها
إلي رسول الله صلى الله عليه وآله وخطي بيدي قال فقلت يا أمير المؤمنين اقرأها علي فقرأها
فإذا فيها كل شيء منذ قبض رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وكيف يقتل الحسين ومن
يقتله ومن ينصره ومن يستشهد معه وبكى بكاءً شديداً وأبكاني وكان فيما قرأه كيف
يصنع به وكيف تستشهد فاطمة وكيف يستشهد الحسن وكيف

تغدیة الامة فلما قرأ مقتل الحسین ومن یقتل معه اکثر البکاء ثم ادرج الصحیفة
وفیها ما کان وما یکون الی یوم القیمة وکان فیما قرأ امر ابی بکر وعمر وعثمان و
کم یملک کل انسان منهم وکیف یقع علی علی بن ابی طالب ووقعة الجمل ومسیر
عائشة وطلحة والزبیر ووقعة صفین ومن یقتل بها ووقعة النهروان وامر
الحکمین وملک معاویة ومن یقتل من الشیعة وما یصنع الناس بالحسن وامر یزید
بن معاویة حتی انتهی الی قتل الحسین فسمعت ذلک فکان کما قرأ ولم ینقص
ورأیت خطه فی الصحیفة لم یتغیر الی آخر الحدیث. این روایت نیز از براهین قاطعه و ادله ساطعه
اینهم است که جزئیات وکلیات خلفای راشدین بتفصیل هرچه تمامتر در علم سید المرسلین صلعم تمام داشت زیرا که ابن
عباس بعد مقتل اصحاب عبا یعنی جناب شهید کربلا گریه زاری آغاز نهاد و گفت که روزی امیر المؤمنین
صحیفه که املای آن جناب خاتم النبیین بخط خود نوشته بود بمن نمود و عبارتش بمن خواند دریافتم که اخبار سوانح و وقایع
از وفات خلفا و اهل بیت سید انبیا صلی الله علیه وسلم گذشته مفصل مذکور است و قصه شهادت فاطمه زهرا و کیفیت
آنچه بر حسن مجتبی و حسین شهید کربلا گذشت بتفصیل تمام واقع است حتی که اسامی ناصرین و مخذولین همه در آن مندرج و مندمج
است و واقعه جمل و صفین و اسامی مقتولان و جنگ نهروان و سلطنت معویه بن ابی سفیان و نامهای شیعیان که
در زمان تسلط خواهند شد در آن صحیفه مسطور گشته پس اگر مصداق این حدیث خلفا ثلثه باشند و علمای
امامیه اینها را اقرار دهند پس نفی آیت از جناب رسالت صلی الله علیه وسلم درباره محدثات و مخترعات ایشان
چگونه راست آید بالجمله ازین احادیث ثابت شد که آنحضرت صلعم غاصبین خلافت امیر المؤمنین را باسمائهم
و آبائهم می شناخت و بتمامی جور و جفا و احداث و ابداع ایشان کلیه و جزئیه اطلاع داشت پس سلب
این علوم از جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر تقدیر مذکور مستلزم کذب او تعالی است سبحانک هذا بهتان عظیم و
بر دانشمندان مستتر نیست که هر چند بعضی ازین روایات را اسامی مقدسه ائمه هدی
ولیکن چون این علوم این برگزیدگان خود از جناب رسالت صلعم مصداق روینا عن جبرئیل عن الباری است

چنانچه گذشت در صدر المسلک الاول و تاره آنکه صاحب منتهی المرید از هشام بن سالم و حماد بن عثمان و غیرهما
روایت می کند قالوا سمعنا ابا عبد الله علیه السلام یقول حدیثی حدیث ابی و حدیث ابی
حدیث جدی و حدیث جدی حدیث الحسین و حدیث الحسین حدیث الحسن و حدیث
الحسن حدیث امیر المؤمنین و حدیث امیر المؤمنین حدیث رسول الله صلی الله
علیه و آله و حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله قول الله عز و جل انتهی بعینه و حمای
المتقین بعد از آنکه بروایات ائمه معصومین تصریح کرده که مراد از من ارتضی من رسول در قول او تعالی فلا
یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول حضرت امیر است گفته که مراد آنست که رسول خدا
صلی الله علیه و سلم علم ما کان و ما یکون تا قیامت بآن حضرت تعلیم کرده انتهی بلفظه پس از جمله محالات است که با وجود
اینهمه علوم تفصیلی در حق خلفا و اشیاع ایشان سلب درایت از جناب پیغمبر واقع شود و آنجناب بجهت شفاعت
اینها قاطع رحم قریب یعنی حق آل امجاد خویش باشد با رضا خدا یا بگیر اصول موضوعه طائفه این معنی چندان
بعید نیست زیرا که از قدیم الایام در باب حضرات ائمه که مظلومی [illegible] از روایات ایشان [illegible] طریق جور و جفا
مسلوک بود نگاه نکنی بقصه حضرت ابو الآباء علیه التحیة و الثناء یعنی آدم صفی الله و ام الامهات یعنی حضرت حوا
که حسد بر آنحضرات بردند و دشمنی ایشان نمودند چنانچه تفصیلش از احادیث کتاب عیون اخبار الرضا
معلوم توان کرد تمام حدیث [illegible] این باب السند [illegible] حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النیسابوری
العطار قال حدثنا علی بن محمد بن قتیبة عن حمدان بن سلیمان عن عبد السلام بن صالح
الهروی قال قلت للرضا علیه السلام یا ابن رسول الله اخبرنی عن الشجرة التی اکل منها آدم و حوا
ما کانت فقد اختلف الناس فیها فمنهم من یروی انها الحنطة و منهم من یروی انها
العنب و منهم من یروی انها شجرة الحسد فقال کل ذلک حق قلت فما معنی هذه الوجوه
علی اختلافها فقال یا ابا الصلت ان شجرة الجنة تحمل انواعا فکانت شجرة الحنطة و
فیها عنب و لیست کشجرة الدنیا و ان آدم علیه السلام لما اکرمه الله تعالی ذکره باسجاد

ملائکته له وبإدخاله الی الجنة قال فی نفسه هل خلق الله بشرا افضل منی فعلم الله
عز وجل ما وقع فی نفسه فناداه ارفع رأسك یا آدم فانظر الی ساق عرشی فرفع آدم رأسه
الی ساق العرش فوجد علیه مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب
امیر المؤمنین وزوجته فاطمة سیدة نساء العالمین والحسن والحسین سیدا شباب اهل
الجنة فقال آدم یا رب من هؤلاء فقال عز وجل هؤلاء من ذریتك وهم خیر منك ومن
جمیع خلقی ولولاهم ما خلقتك وما خلقت الجنة والنار ولا السماء ولا الارض
وایاك ان تنظر الیهم بعین الحسد فاخرجك عن جواری فنظر الیهم بعین الحسد و
تمنی منزلتهم فسلط الله علیه الشیطان حتی اکل من الشجرة التی نهی عنها وتسلط علی
حواء لنظرها الی فاطمة بعین الحسد حتی اکلت من الشجرة کما اکل آدم فاخرجهما الله عز
وجل عن جنته واهبطهما عن جواره الی الارض انتهی بلفظه یعنی راوی گفت که خبر ده
که درخت گندم بود یا انگور یا حسد فرمود همه حق است در اصل گندم بود و خوشه های انگور هم داشت و [illegible]
چون آدم را بهشت بردند و ملائکه سجده کردند پنداشت که بهتر از وی کسی نیست ندا آمد تا آدم سر بلند کرد و دید
که بر ساق عرش نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و زوجه
فاطمه سیدة نساء العالمین والحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة پرسید اینها کیستند فرمود فرزندان تو
بهتر از تو و تمام خلق بدون ایشان از بهشت و نار و آسمان و زمین نشانی نمی بود پس حذر باید بود و بچشم حسد
نباید دید الا از بهشت بیرون خواهی کرد پس آدم و حوا نظر بمنزلت حضرت فاطمه زهرا برای خویش
خواستند پس شیطان را مسلط کردند تا آنکه از درخت نهی کرده شده خوردند و از بهشت بیرون کرده شدند پس نسبت
که جناب مجلسی در حیات القلوب [illegible] [illegible] الشیخ و بحار مجلسی ازین حدیث آشکار است که آدم گناه نکرد و انبیاء از اولاد او
[illegible] نشده آدم این گناه خاص با خواهی در حق اهل بیت رسالت بنا در اولاد او عموما و خصوصا
[illegible] انبیا در [illegible] وارث باشد [illegible] [illegible] [illegible] و پیغمبر او [illegible] مقام

هم تشنیعات صاحب ثوبت قدسیه مصنف تحفه اثنا عشریه را بجرب ثانی بلکه خیالات بی‌سخافت
تعرض بر هفواتش و لو علی سبیل الاجمال برای تکمیل این جز ضروری نماید تا بر اهل بصیرت بلکه عوام
هم مانند فلق صبح هویدا شود که جالسی مذکور هر چند کوشش را در حسام چوبین بغایت قصوی
رسانیده لیکن نزد کاشفان استار و محرمان اسرار جز زنخ زنی و یاوه درائی بیش نیست بدانکه اکثر آیه
اما حدیث حضرت آدم که در کتب امامیه مروی گشته و بسبب تشنیع ناصب عداوت عترت طاهره بر شیعیان اهل بیت
گردیده پس از جمله احادیث صحاح نیست تا اعتقاد کردن بآن و تصحیح نمودن آن از جمله ضروریات مذهب امامیه
باشد و ایضا گویا بگوش این ناصب عداوت اهل بیت نرسیده که حسد بر دو قسم است یکی بمعنی غبطه و دوم
بمعنی تمنی زوال نعمت اول مباح است و ثانی مذموم و سیئه اثم که اگر بمجرد ادعا این تقسیم اکتفا نمائیم
ناصب عداوت عترت طاهره تکذیب جواب نمود و لهذا بذکر یک حدیث صحاح ایشان که دلالت صریح دارد بر انحصار
ادعا نموده ام می پردازم و دهن او را بتقریب بدوزم که گفته اند ع دهن سگ بلقمه دوخته به
ولسانه بعد ذلک ان یقال فی حقه فبهت الذی کفر کانه القم الحجر وان ابیت
که بخاری روایت نموده از ابوهریره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا حسد الا
فی اثنتین رجل آتاه الله القرآن فهو یتلوه آناء اللیل والنهار فسمعه جار له فقال
لیتنی اوتیت مثل ما اوتی فلان فعملت مثل ما یعمل ورجل آتاه الله مالا فهو
ینفقه فی حقه فقال رجل لیتنی اوتیت مثل ما اوتی فلان فعملت مثل ما یعمل و
بعبارت دیگر قریب بهمین مضمون حدیث دیگر است که از بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده اند پس جایز باشد که
حسد حضرت آدم از همین قبیل بوده باشد و چگونه چنین نباشد و حال آنکه حدیث مفضل بن عمر که ناصبی آن را مذکور
ساخته متضمن کلمه وحملها علی تمنی منزلتهم است که در قوت تفسیر بمعنی حسد است لیکن چون غبطه هر چند مباح است
اما نظر بعلو منزلت و شرف مرتبت جناب حضرت سید المرسلین عظیم الشان از قبیل ترک اولی است لهذا
حق سبحانه و تعالی علی حسب العادات الالهیه حضرت آدم را معاتب ساخته و ایضا حسد بمجرد انهیکه

بمقتضای بشریت عارض شود بادا اینکه بمقتضای آن کار نکند آدمی گنهکار بدان نمی شود چنانچه در بعضی
احادیث ائمه عترت ماثور گشته و ایضا معلوم است که حضرت آدم متمسک گردیده لیکن ما نتیجه تفسیر آن
بنا بر احادیث بسیار با سماء آل عبا شده پس باین قرینه مراد از حسد بمعنی غبطه که از قبیل ترک اولی بود هم
اصرار بر آن نورزیده انتهی قول الناصب المکابر علیه ما یستحقه **اقول** این کلام محل بحث و کلام اهل کلام
است بوجوه بسیار که تعداد آن دشوار است مگر برای نشاط سامعین و نظار بر چند وجه قصر میکنیم **اول آنکه**
اگر معنی منع صحت و اخراج حدیث مذکور از روایات صحاح اینست که حدیث از اصول اربعه مشایخ ثلثه
نیست و جامع کتاب مذکور هر چند جامع فقیه است لیکن چه ضرور که هر کتابش هم پایه آن باشد یا مراد از
بدلالت التزام انکار اعتبار و لیاقت احتجاج است پس قطع نظر از آنکه دائره بحث را بر اهل حق
وسیع و بر اهل خویش با ننگ تنگ کرده است زیرا که وقت احتجاج و قصد الزام اهل سنت و جماعت
شتر گربه که ملی آرند چه رطب و یابس که بحکم الغریق یتشبث بکل حشیش بر ان دست نمی اندازند تکذیب
او مطالعه جلد اول از بحار است زیرا که از آن معلوم میشود که مجلسی بعد از آنکه در فصل بیان الاصول که مآخذ کتاب
اوست کتب صدوق را بمصنفات سایر محدثین متقدم داشته و از جمله آن عیون اخبار الرضا را تقدیم باشرف
شرف ساخته اعتقاد آن وارد که کتاب مذکور با چند کتاب دیگر مثل علل و اکمال و توحید و خصال
و ثواب الاعمال غیر از ... مصنفات و فضائل الشیعه و اشهر و مصادقة الاخوان در اعتبار کتب اربعه
میباشد حیث قال لا تقصر فی الاشتهار عن الکتب الاربعة التی علیها المدار
فی هذه الاعصار و هی داخلة فی اجازاتنا و نقل منها من تاخر عن الصدوق من الافاضل
الاخیار و مخفی نیست که مراد از اشتهار مجرد شهرت و اشتهار آن میان اهل ... نیست بلکه اشتهار
و اعتبار نزد علمای اعلام است چنانچه ضمیمه عبارتش یعنی و هی داخلة الی آخرها و هم از عبارات دیگرش
بدلالت مطابقی جابجا ثابت است ... الاحتجاج و الاستدلال و روایات کتب مذکوره باخبار صحیح نخواهد
... اصحاب ... اجماع یعنی فاضل جابلسی ... کتب مطبوع ... خواهد ...

مع ذلک فقط از مطالعهٔ کتاب مسطور معلوم توان کرد که شیخ صدوق بعد ذکر روایتی که مشتمل [illegible]
شده بود باشد و کما ینبغی بمرتبهٔ اعتبار و اعتماد نرسد خود تعرض میکند کما سبقت الیه الاشارة و ازینجا معلوم
توان کرد که عدد و قدم غیبت طبیعی مطالعهٔ این کتاب بنور شرف نشده و اگر مراد منع وثاقت و عدالت
رواة است مثلا پس دلالت دارد بر آنکه چون در کتاب نصیحة المؤمنین و فضیحة الشیاطین روایت مذکور
بدون قدح در سند مسطور است گمان بد بهم رسانیده و کتاب عیون البصیرة و جلاء العیون عین الیقین
بلا ریب دیده زیرا که در سند حدیث نام چار محدث واقع شده نخستین عبد الواحد دوم علی سوم حمدان چهارم
عبد السلام اکنون مجملا از رجال الشیعیان بحکم کتب رجال امامیه خبر دار باید بود حال جلالت عبد الواحد که
راوی اول خود ظاهر است که فرد کامل امامیه علی الاطلاق بر افادات او در جمیع تلفیق احادیث این کتاب که باره
حالش و بار [illegible] اعتماد کلی داشته و در کتب این فن علمای امامیه بر این امر که ملا فی از شیخ صدوق اقتصار
می کنند مع ذلک شهادت میدهند که نزد مخالفین از اخبار نه اموات است و قول ایشان قول ثقات است
نیست خبر راوی مذکور بلا شبهه صحیح است و تنها اینجا هم گواهی و حسن و قوف نیست بلکه دیگران نیز توثیق
بودنش تنصیص میکنند و بعد فقیر نمی آید که کسی خبر او را از پایهٔ اعتبار ساقط کرده باشد چنانچه بر ناظر
افادات مجلسی در اسماء رجال مخفی نیست اما تقیید رواة پس کتاب خلاصه و تلخیص نجاشی و غیر آن موجود
است هرگز احتمال جالسی بلبس الاعداء اهل بیت سید الانبیاء که اصحاب ائمه و مشایخ محدثین اند نیست
نباید بلی اینقدر هست که بعضی از اهل تقیید در باره راوی خبر گفتگو دارند یعنی بلبس عبد السلام
مایل می شوند و براه دار السلام نمی روند ولیکن بر ناظر مجلد آخر پوشیده نیست که مجلسی در بارهٔ خلوص تشیع
آنکه او در لباس تسنن بکار خویش مشغول بود بلکه عیانا و جهرة و بعضی از اوقات بمحض تقیه [illegible]
طیلسان توریه از دوش بر می داشت بغایت علیا کوشیده سعی وافر بتقدیم رسانیده و در
از تتبع لغت مثل صحاح و قاموس و نهایه و مفردات الفاظ قرآن از تصانیف شیخ ابو القاسم حسین
محمد بن المفضل مشهور بنام راغب و صراح و مجمع البحرین اعتراف باظهار و اظهار صاحب مجمع البیان

که روز قیامت خود حضرات انبیا عم و ذوات عالیه خود را از غبطه بر بعضی زمره بلین تحصیلا للثواب
مغبوط نخواهند داشت غلط گفتم چون حضرت امیر اجمال جاه و جلال طلب کرده بر تخت نور خواهند
نشانید جمیع انبیا و مرسلین غبطه خواهند کرد و کما فی المناقب العلویه پس از شان کسی که لا یظلم مثقال ذرة
در شان او این بعید بنماید که حضرت آدم و حوا از مقتضای کمال ایمان بدین ذلت و خوار که چند برگ از درخت
انجیر بر شرمگاه نهاده باشند تشبیه کنند و از بام جوسق بقعر خندق فرو اندازند و با وصف جاری شدن چشمها از چشم
ایشان توبه ایشان قبول نکنند و انبیا استمداد یا ستمثال علی یا نقل صاحب مجمع البحرین کشند قشت
ان الحسد محمول علی الغبطة و عداوة العترة الیقا آنکه از تتبع کتب و روایات قدمای امامیه شیخ
صدوق از خبرهای شان خوشه چینی و استقرار تصانیف او و مطالعه نور الثقلین چنان بوضوح می انجامد
که چون آدم و حوا علیهما السلام مراتب خمسه حضرات ائمه بر ساق عرش دیدند و ندای الهی در رسید که از اراده زوال
این مدارج عظیمه و آرزوی آن بر نفوس خویش بر حذر باید بود و گرنه در نهی و عصیان من مبتلا خواهید شد
و از ظالمان و ستمگاران محسوب خواهید گشت پرسیدند که خدایا ظالمان کیستند حکم شد که ظالمان آن قوم اند
که در منزلت ائمه بغیر حق نمایند عرض کردند که خدایا چنانکه منزلت این زمره مقدس در بهشت بما نمودی امیدواریم که
ظالمان در دوزخ بنمائیم پس دوزخ بحکم الهی الوف عذابها و صنوف عقابها بایشان ظاهر نمود و تمامی حالات
ظالمین و غاصبین با ایشان عیان کرد و حق تعالی فرمود که ظالمین بدعین مناصب آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم در
درکه اسفل اند کلما ارادوا ان یخرجوا منها اعیدوا فیها و کلما نضجت جلودهم بدلناهم
سواها لیذوقوا العذاب اکنون ای آدم و حوا بعد اینهمه معرفت و ارتفاع حجب اگر از روی زوال
نعمت ائمه خواهید کرد از جوار خود دور خواهیم افگند و کار رسوائی و ذلت بحال شما خواهد رسید با این همه که
شنیده و بزرگی مناصب این بزرگواران حسد بردند و آخر مخذول منکوب گردیدند و از اجلال بهشت
که آن ظالمین که حول آدم و حوا بعد اقدام حسد در میانه شان محشور شدن بعثت بنا بحکم آفریدگار جهان الحق
انا کمان تنظر الیهم بعین الحسد و تمنیا منزلتهم عندی و محلهم من کرامتی

فقد خلا کان بذلک فی نفسی و عصیانا فتکونا من الظالمین ضرور بود کسانی بوده اند که
حسد یعنی مطلوب انتها صدور یافته بلکه کسانیکه فقط بر تمنی قناعت کرده اند پس این قسم احادیث در
ثبوت آنچه گفتم و برای الزام این قوم و ابطال تقریرات و هفوات مجالسی مورد لوم ضعفی از آن زبان قلم
آوردم نص قطعی خواهد بود فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین شکر
دیگر آنکه در بیان آنکه حضرت آدم و حوا در حسد و دشمنی عترت سید انبیاء نعوذ بالله افتاده اند از وجود
شهادت این حضرات یعنی و اثری بود و نه از آلات و طریق جنگ جدال و قتل و قتال اطلاعی خبر و نه این همه و بزرگ
بر اصول موضوعه شیعه که تا کی و کدام بیان ای بدار شیخین و فی مالعنورین که بدون استعمال سیوف و نصال حق
خدا را بزعم طائفه پایمال کردند یا فرا می نهادند مع هذا اسامی متبرکه ایشان از نور ایزدی بر ساق عرش
مکتوب بود تا هر چند آدم و حوا دست پازند لیکن دستشان بدان نرسد پس گفتن آنکه آدمی تا بمقتضای حسد کار
نمیکند آنهم نمیشود و خرافتی بیش نیست حالیا برین چند بحث اکتفا نموده با اصل مدعا مشغول میشوم و میگویم

دلیل پنجم آنکه لفظ احداث بی تکلف بر خلفا منطبق نمیشود چه پیدا است که معنی لفظ احداث پیدا
کردن چیز تازه است اعاده امر را احداث نمیگویند و لهذا لفظ اعاده معدوم در کتب قوم شایع است
احداث معدوم صوری از جوار نداد و صاحب صراح در ترجمه لفظ حدث میگوید نو شدن چیز که نبوده باشد
و این نص است و آنچه گفتم و نیز کریمه لعل الله یحدث بعد ذلک امرا و ذکر من الرحمن محدث
که نص بر تجدد و محدث است شاهد صدق است بر این دعوی زیرا که این جماعت بزعم باطل جمهور
حضرات امامیه در وقت پیغمبر صلی الله علیه و سلم دشمنی با اهل بیت داشتند و جناب سیدة النساء و علی مرتضی
و حسنین و دیگر محبوبین سید المرسلین را از مبغوضین میداشتند و جناب خاتم الرسل از جهت مخالفت اعادی
انبیا در نصب مرتضوی با وصف تکرار نزول جبرئیل و تاکید حضرت رب جلیل هر روز تسویف مینمود کما هو
مفصل فی المسلک الاول چون مضمون این است صریح کفر تعبیر از آن شواهد بادلائل [illegible]
مجال خالی از اخبار با [illegible] مجلسی بحار [illegible] و دیگر کتب اسفار [illegible] تصنیف بلیغ

باتفاق همدیگر نگاشتند و متفق الکلمه گردیده با همدیگر قسمهای غلاظ و ایمان شداد یاد کردند که خلافت
را از خاندان نبوت صرف کنند و علی ابن ابی طالب را در میان نیارند و خلل نه نهند بر غصب خلافت و با تصریح
حقیقة امری تازه نباشد بلکه آن عین مقتضای صحیفه مذکوره و تصریحات قوم در حیات آنسرور صلی الله علیه وسلم
باشد که بحکم احادیث نبوی بر نهج شیعه در قال و مقال صحیفه مذکوره بود و بار بعظیم آورده اند آنگاه در خانه کعبه
مدفونش کردند پس اینهمه اعاده امور یست که در زمن پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم یکبار قصد نموده و امر و نواهی آن
حضرت را گوش نمی نمودند و مواعظ و نصائح شریف آنحضرت نمی پذیرفتند چنانچه قصه عدم قبول قرطاس و تخلف از
جیش اسامه و منع دوات و قلم الی غیر ذلک از اصول امامیه و تقریرات کتب کلامیه دلالت تامه بر ارتداد این احداث
مقبولین اهل التشیع کما هو الظاهر میکند و تردید نیست چنانچه عنقریب خواهیم نوشت و هرگاه اینها باقی نیست پس معنی
که احداث مرتد نشد او بمعنی اعاده کفر نیز بار صادق نخواهد آمد و علی هذا احدثوا بعدک که دال بر افتاد ارتداد
بعدک نخواهد بود و لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم تفسیر و تاکید جمله اولین بمعنی کافرین بعد الاسلام هرگز نمی تواند
افتاد و جه ربعنی احداث و ارتداد تغایر است و بین التفسیر و المفسر و التاکید و المؤکد تطابق واجب است علاوه
ادبای نحو من لفظ مرتدین و ردت بحکم نسبت مجاز نهار از لفظ مرتدین مصطلح شرعی مراد نمی توان گرفت
و الا لفظ علی اعقابهم حشو و لغو خواهد بود چنانکه ملا باقر مجلسی در بحار و بعضی از علمای کبار امامیه بدین قید این
مذهب را اختیار نموده اصل شریعت بر هم میزنند زیرا که مقدمه مناکحت با اصحاب ثلاثه را از سر باطل میشود و قباحت
که بر آن لازم می آید مثلا اکابر امامیه مثل شیخ الطائفه و من اتبع منهجه من القدماء و المتاخرین کما فی مجالس المؤمنین در
مقدمه نکاح حضرت ام کلثوم با عمر رضی الله عنهما که زید از ایشان بوجود آمده و با مادر و پسر هر دو بعد زمان
خلافت خلیفه ثانی در یک وقت در گذشتند و معلوم نیست که از این مقدمه متقدم که تو دعلی با روی صاحب الکفایة عن
الصادق بعض تاویل و تسویل میکردند و میگفتند که نظر بظاهر اسلام خلیفه ثانی درست گردید حالا که این شیخان
معاذ الله از مرتبه اسلام نیز بحضیض ارتداد مرتد شرعی گردیده باشند البته این نکاح تبرا از فاحشه زنا
خواهد بود معاذ الله من ذلک پس بار سی از مقبولین امامیه که مورد صلوات لله اشرف شرفا و انجب نجبا هستند

در مفهوم

در صورت وقوع و قرار داد قضا حسب کامل بجا آوردن کما سیجی ان شاء الله تعالی و لهذا الحرام خواهند شد الی غیر ذلک من
المفاسد التی لا تحصی علاوه آنکه احادیث علل الشرائع و دیگر کتب معتمده روایت ثقات شاهد صحیح
است که حضرت امیر از آن جهت با خلفا و اعوان شان جهاد نکرد که اسلام آنها برقرار ماند لیکن چون مرتد
شدند و واجب القتل باشند نزد تمامی علمای عالم علی الخصوص شیخ المشایخ از علل مستفاد خواهد بود و عبارت
حدیث مشار الیه این است حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا احمد بن محمد بن عیسی
عن العباس بن معروف عن حماد بن عیسی عن حریز بن برید بن معویة عن ابی جعفر
علیه السلام قال ان علیا علیه السلام لم یمنعه من ان یدعو الی نفسه الا انهم ان
یکونوا ضلالا لا یرجعون عن الاسلام احب الیه من ان یدعوهم فیأبوا علیه فیصیرون
کفارا کلهم و هرگاه بالاتفاق مرتکب ارتکاب بعد ارتحال رسول المتعال چنین چند سانحه حادث شده
لاغیر یکی امر خلافت و انتزاع علیها دوم مرتد شدن بعضی از قبائل عرب سوم سانحه مانعین زکوة کما مر فی المسلک
السابق چهارم انحراف مقبولین لسانی ایشان حقیقة و سال آنها بجانها شیعه قاطبه لیکن چون امر اول مراد نتوان
گرفت لامحاله چهارمین متعین خواهد بود اما بطلان اول و ثانی پس اظهر من الشمس است زیرا که شناعت خلفا خواه
مرتد شرعی باشند علی الاطلاق خواه در احکام آخرت فقط بهیچ گونه متصور نیست کما عرفت اما بطلان ثالث
پس از ینکه مالک بن نویره و اتباع و اشیاع او در اعتقاد مؤلف مومن پاک اعتقاد و منکر خلافت حضرت
صدیق اکبر بودند و تفویض صدقات و زکوة بحکام نصب کرده ایشان جائز نمی دانستند و برین گناه رسید
بآنها آنچه رسید چنانچه علمای مذهبش باعتقاد او کالشمس فی رابعة النهار عدم ردتش را روشن ساخته اند من شاء الاطلاع
فلیرجع الی کتبهم الکلامیة بالجمله چون امر اول مراد نتوان گرفت آخرین متعین خواهد شد کما نص علیه سیدهم
و شهیدهم نور الله الشوشتری فی مصائبه حیث قال ان مراد الکشی من الصحابة من عدا
ذوی القربی من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله و سلم فمن عدا ما ذکره من مشاهیر الصحابة
المداومین علی ملازمة النبی صلی الله و آله و سلم المتمیزین بالفضل الجلی فی

شأن أمير المؤمنين عليه السلام لا جميع الصحابة فانظروا معاشر المؤمنين كيف
أبطل إرادة ردة جفاة الأعراب سيدهم وسندهم بل إمامهم الأعظم أعني أبا عمر
الكشي ومن في مرتبته واعترفوا بأن المراد من الأصحاب المشهورون بصحبته و
الملازمون برفاقته صلى الله عليه وسلم والمستمعون للنص الجلي في يوم الغدير على
إمامة الأمير وقد وقع منهم التخلف عن بعض الواجبات واستحقوا بسببه السقر
كما دل عليه الأثر فمن الذي يدعي أن ذلك التخلف كان سوى التخلف عن سفينة
عترة رسول الثقلين وحبل الحسنين حتى صار سببا للعار والشنار بل لغرق في لجج
النفاق بلا مين وأي واجب التخلف عنه يدخل أصحاب الرسول في جهنم ولا يشفع
منه شفيع المذنبين صلى الله عليه وسلم در سوق شوق نور معنی حدیث در صحیح تمام داد یعنی تو نمیدانی
که چه احداث کردند بعد تو از رفاقت غاصبین خلافت و ترک احد الثقلین کما یشا بالبعد سحقوله رسول صلی الله
علیه وسلم گفته باشد که بودند اینها برگردنده بر پاشنه‌های خود از وقتیکه مفارقت کردی تو از ایشان یعنی بعد
نبی وطعی و عداوت که موالات و اطاعت تو اختیار کرده بودند نزدیک بهمان شده قدیم رجوع
وطریقه متروکه را پی سپر کردند که اطاعت ترا در باره اعتقاد حقیت خلافت بلا فصل مرتضوی
گذاشتند و بجهت میل و رعایت خلفا ثلثه و طمع زخارف دنیوی حکومت را بر اهل کوفه و بصره و دمشق
الی غیر ذلک علم تعنت و عناد برافراشتند و مقوله نبوی را که قرینه معنی ردت قرار داده اند از قلت تعمق
است فذلک علیهم لا لهم چه اگر امت عیسوی را از اعتقاد الوهیت حضرت عیسی بتلقین و ارشاد شیاطین باز
باز می آمدند و بعد عروج جناب روح الله بسیار باز آن عقیده را از سر میگرفتند البته حکایت قول
عیسی قرینه اراده معنی ارتداد می‌افتاد و اذ لیس فلیس بلکه امت مرحومه هم احداث امر جدید یعنی اعتقاد
الوهیت حضرت مسیح نکرده‌اند و امت محمدیه صلی الله علی صاحبها که مثل صحابت بودند هم احداث امر تازه یعنی ترک
رفاقت عترت طاهره و گوساله پرستی و سلامت خلفا اختیار نمودند لیس مقوله نبوی قرینه عدم اراده معنی ارتداد

احداث ہست نہ بالعکس و اگر کسی گوید کہ ما فرض کردیم کہ معنی مطابقی مرتدین علی اعقابہم کافرین بعد
الاسلام نیست لیکن ارتداد شرعی ہم فردی از افراد ارتداد علی الاعقاب ست و ما من عام الا و یجوز ان یراد منہ
الخاص پس کدام مانع ست کہ از مرتدین علی اعقابہم کافرین بعد الاسلام مراد نتوان گرفت گوییم جزاک
اللہ عنا خیر الجزاء این خود عین مطلوب شیعہ ست کہ بی رسوخ اعتقاد اصل الاصول یعنی امامت ایمان کامل حاصل
نمیشود چنانچہ ترک اسلام را ردت میگویند ترک ایمان کامل را بلکہ تبدیل اخلاق حسنہ را بسیئہ و ترک رفاقت احد الثقلین و
سبیل الخلافت شیخین و ذی النورین را ہم ردت خواہند گفت چنانچہ از حذیفہ و ابن مسعود و عمار و امثال ایشان از بعض
السابق انا صیاد رشید و انشاء اللہ تعالی تفصیلش عنقریب معروض میشود لیکن غرض ما این است کہ از احدثوا بعدک
ارتداد شرعی مراد گرفتن و لم یزالوا مرتدین علی اعقابہم را مرادف آن قرار دادن چنانکہ از عبارت بحار الانوار
مجلسی و اتباع و اشیاع او استفادہ میگردد مستقیم نیست و اینکہ از ما احدثوا بعدک احداث اموری جدیدہ کہ تفصیل آن
مع وجہ تعیین المراد آنفا گذشت و از مرتدین علی اعقابہم ارتداد مقبولین باسیہ من حیث الترتب علی الامور المحدثہ
مراد باشد حبذا الاتفاق و نعم الوفاق و نیز اگر بخاطر کسی خلجان کند کہ سلمنا کہ از احدثوا بمعنی ابداع لغۃ ارتداد
نتوان گرفت لیکن باشد کہ بموجب اصطلاح اہل شرع مراد توان گرفت گوییم کہ حدث و احداث چنانکہ مرادف لغوی
بالفظ بدعت و ابداع دارد مرادف شرعی ہم دارد صاحب مجمع البحرین در مادہ حدث گفتہ و فی الحدیث المدینۃ
انہ صلی اللہ علیہ و سلم لعن من احدث فیہا حدثا او آوی محدثا قیل فیہ الحدث الامر الحادث
المنکر الذی لیس بمعتاد و لا معروف فی السنۃ و فی الخبر قلت و ما ذلک الحدث قال
القتل و المحدث یروی بکسر الدال و فتحہا علی الفاعل و المفعول فمعنی الکسر من نصر جانیا
و آواہ و اجارہ من خصمہ و حال بینہ و بین ان یقتص منہ و الفتح ہو الامر المبتدع
نفسہ و یکون الایواء فیہ الرضا بہ و الصبر علیہ فانہ اذا رضی بالبدعۃ و اقر فاعلہا
و لم ینکرہا علیہ فقد آواہ و لا یخفی علی ذی مسکۃ عدم صدق ہذا المعنی
علی الارتداد و نیز در اکثر طرق این حدیث مانند روایت سلیم بن قیس حدیثیکہ شیخ المشایخ در افادات

امام رضا در عیون روایت کرده الفاظ بُعداً و سُحقاً سُحقاً و تبدیل و تغییر واقع است مؤید آنست
که از احداث ارتداد مراد نیست چه اطلاق تبدیل و تغییر بر ارتداد بس مستبعد است بلکه بصراحت دال است بر
تبدیل ساختن امری که قرار یافته باشد و آن نیست مگر اعتقاد حقیت خلافت علی بن ابی طالب
علیه السلام که آن را بعد وفات سرور کائنات به تردد و شک مبدل ساختند و بر انداختند یا تغییر و تحریف نمودند
از آنجمله تصحیح دال است بر آنکه از احداث زنهار ارتداد مراد نتوان گرفت قال فی بعض اکابرهم
فی معنی الحدیث المشهور عن الاکابر الاربعة من انه قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم بعد کلام لست اخشی علیکم ان تشرکوا ولکن اخشی علیکم الدنیا ان تنافسوا
فیها و وجه دلالت در غایت ظهور است زیرا که هرگاه نص نبوی ثابت شد که از بعض صحابه احداث واقع شود
و بعد از ایشان نص واقع شد که شرک نخواهد شد بلکه مخافت تنافس در دنیا بود و بصراحت ثابت گشته که آن
احداث در ای شرک که بقرینه تخاطب با مسلمانان انجام او فی ارتداد است خواهد بود و علی هذا با شرک از
مسلمانان مطلقا بعد انتقال رسول صلی الله علیه و آله و سلم واقع نشده و یا مرتدین اجل اصحاب بوده و الا
قول مخبر صادق لازم آید و ذلک محال بالبداهة و هرگاه از احداث ارتداد مراد نباشد لا محالة امری که متعلق
بخلافت مثل صوبه داری کوفه و قضای دمشق و مانند آن که در مناصب نبوی مرتبه علیا دارد خواهد بود و
تنافس که در این باب حسب اخبار نبوی واقع شده از غایت ظهور حاجت بیان ندارد که اکثر مصنفین
شیعه غیر از مقداد برگوساله پرستی و بعضی باخذ مناصب نبوی جان او بدادند اذا ما وقع امر غیر ذلک
یترتب علیه حدیث الحوض و ینطبق علیه اسحقا و النار علی هؤلاء الکبار کما
صرح بعضهم مرة و اگر کسی تصفح و تفحص کند در کتب حدیث امامیه بیشتر احادیث خواهد یافت که دال بر قبح
عصا فرمودن مخبر صادق است در باب متعلقات خلافت و این معجزه نبوت است که اول مستقبل مشتبه کردند
و بجهان واقع از آنجمله که بکمال صراحت دلالت دارد علی ما قلنا و ای دلالة حدیثی است که مثل حدیث سابق
در مطاعن صحابه کرام که بزعم علماء متشیعین فریقین را اتفاق است بر مناقب ایشان کما قالوا ثم هم

الکلام بمثله مرویست وشواهدان در بحار الانوار وحیات القلوب بخبری هم نیز وارد است قال
النبی صلی الله علیه وسلم ستحرصون علی الامارة وانها ستکون ندامة یوم القیامة فنعم
المرضعة وبئست الفاطمة پس مصنف باید تا اندک تامل سازد که ازین باوه تر خبار از میل بسوی
خاصبین خلافت است حسرت چگونه مستفر بودند آیا نمی بینی که ایراد سین برای استقبال قریب است و تخاطب با صحابه
کبار است ما بصیغه جمع چگونه دلالت دارد و نیز چگونه حرص بر امارت عما قریب از حکومت کوفه و بصره و دمشق الی
غیر ذلک که عبارت از بعد وفات رسول مقبول باشد هم از جماعت واقع خواهد شد فاذا دریت
ذلک فقد وضح لک غایة الوضوح وظهر لک غایة الظهور ان ادعاء الفاضل
المجلسی و والده محمد تقی فی البحار واللوامع انه علیه السلام ما اراد سوی اصحابه بل المرتدین
والمنافقین الذین هموا بما لم ینالوا وقالوا عند طلب الدواة والقرطاس ما قالوا لیس بـ
مستقیم بل اراد بعضا منهم بلا ریب کما نص علیه القاضی نور الله الشوشتری والکشی
وغیرهما وقد مر سابقا و نکته دیگر باید دریافت که اگر کسی با وصف اینهمه تصریحات و تنبیهات ریب
توهم در گیرد که تصغیر لفظ اصحابی علی ما فی نسخة سلیم بن قیس عود برای تقلیل است پس اکثر مقبولین شیعه
چرا مردود خواهند شد گوییم که غرض اینها صیانت اکثر مقبولین خویش ازین عار بلکه نار است حالانکه سخافت
این قول بر هر کسی ادنی ادراک دارد ظاهر است چه مقام مقام شفاعت و دعا است که جناب شفیع محشر
به تصدیر کلمه یا رب کراحت اسما الهی است با اضافت بیای متکلم بجناب ایزدی استشفاع اینها خواهند کرد
پس اینجا تقلیل عدد چه مضر دارد مگر معنیش این خواهد بود که اینها چند کس از اصحاب اند اگر بکثرت هم بودند مرا
اینها بر تو دشوار بود یا من نمیخواستم چون قلیل اند بیامرز والعیاذ بالله عاقلی با همچنین معنی رضا نخواهد داد علاوه مخاطب
عالم الغیوب والشهادة است حاجت اشاره به تقلیل و تکثیر عدد چیست پس نیست مگر اینکه مثل لفظ یابنی که
معنی تصغیر مراد نمیباشد بنابر التماس اشفاقا واستعطافا کلمه تصغیر ذکر کردند و هر چند این قدر بیان که معرض
عرض رسیده نزد منصف لبیب برای اثبات ما کنا نحن بصدده کافی و بسند بود ولیکن تشحیذا

للعلیل وارواء للغلیل بنور دست از ایراد دیگر براهین در استثنین نمی کشیم پس لحظتی گرگوش هوش را
وعناد وعصبیت وعداوت ولداد خویش گذارد دلیل ششم آنکه جناب سید المرسلین مقوله
حضرت عیسی را اعاده خواهد فرمود وتلاوت آیت کریمه وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم
فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم وانت علی کل شیء شهید
ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم مشغول خواهد شد
واین شعر البته کلمه استبصارش متوجه گشته وقبل ازین تفصیل هر چه تمام تر بقید قلم آمده که شفاعت
بدلالت مطابقی باشد یا بتضمن والتزام از اصول قرارداد حضرات امامیه یکبار هم از جمله محالات است چه جای
مرة بعد اخری وکرة بعد اولی مع ذلک از مضمون ومفهوم آیت پی توان برد که جناب رسالت مآب منتظر باید که خدا
تا وقتیکه من بقید حیات بودم ازین مردم احداثی مشاهده نکردم بعد از وفات من ازین گروه هر چه سر زده تو
خوب میدانی اینهم ابای صریح دارد از بودن خلفای ثلثه مورد حدیث الحوض چه از ایشان باصول خود
شیعه شب وروز محدثات بدعات واقسام نفاق وانواع مخالفت سر میزد چنانچه مطالعه بحار الانوار
مجلسی بران گواه است بلکه روی حیات القلوب او نیز بتفاصیل این مطالب سیاه است در باب
دوم از شیخ مفید استاد حضرت امام اعظم طوسی وشیخ طبرسی مخالفتهای شیخین را درباره
وتخلف اینها از لشکر وسعی اینها در امامت مسجد شریف بعبارات طولانی آورده ودر اثنای آن نقل
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدست مبارک خود با بوبکر اشاره کرد که پس بایست وخود داخل محراب
نشست وبا مردم نشسته نماز ادا کرد ونماز از سر گرفت واعتبار نکرد با نچه ابوبکر کرده بود وچون سلام نماز
گفت بخانه برگشت ابوبکر وعمر وجماعتی از مسلمانان را طلبید وفرمود که من نگفتم که شما با لشکر اسامه بیرون
روید گفتند بلی یا رسول الله گفتی فرمود که پس چرا اطاعت نکردید ابوبکر گفت که من بیرون رفتم وبرگشتم تا عهد
را با تو تازه کنم عمر گفت یا رسول الله من بیرون نرفتم وبرای آنکه نخواستم که خبر بیماری ترا از دیگری بپرسم پس حضرت
روانه کنید لشکر اسامه را وبیرون روید با لشکر اسامه خدا لعنت کند کسی را که تخلف نماید از لشکر اسامه

این سخن را فرمود و بیهوش شد از تعب رفتن بمسجد و برگشتن و از حزن آمدوبی که عارض شد آن حضرت را
بسبب آنچه مشاهده نمود از اطوار ناپسندیده منافقان و دانست از فتنهای فاسده ایشان پس مسلمانان بسیار
گریستند و صدای گریه و نوحه از زنان و فرزندان آن حضرت بلند شد و شیون از مردان و زنان مسلمانان برخاست
پس حضرت چشم مبارک گشود و بسوی ایشان نظر کرد و فرمود که بیاورید از برای من دواتی و کتف گوسفندی
تا بنویسم از برای شما نامه که گمراه نشوید هرگز پس یکی از صحابه برخاست که دوات و کتف را بیارد عمر گفت برگرد
که این مرد هذیان میگوید و بیماری بر وی غالب شده است ما را کتاب خدا بس است پس اختلاف کردند آنها که
در آنجا بودند بعضی گفته اند که قول قول عمر است و بعضی گفته اند که قول قول رسول خداست صلی الله علیه
و آله و سلم و گفتند در چنین حالی چگونه مخالفت رسول خدا روا باشد پس بار دیگر پرسیدند که آیا بیاریم آنچه طلب کردی
فرمود که بعد از این سخنان که از شما شنیدم مرا حاجت بآن نیست و لیکن وصیت میکنم شما را که با اهل بیت من
نیکو سلوک کنید و روی از ایشان بر گردانید و ایشان برخاستند الی ان قال ای عزیز آیا بعد از تحدیث این حدیث فلا را
مجال آن هست که شک کند در کفر عمر و کفر کسیکه عمر را مسلمان داند و اگر بتعالی غلامی خواهد که وصیت کند و کسی
مانع وصیت او شود مردم سرو طعنها میکنند هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و سلم خواهد که وصیتی کند که صلاح جمیع امت
در آن باشد و کسی مانع وصیت او شود و در چنان حالی آن حضرت را آزرده کند و نسبت هذیان بآنحضرت
دهد چگونه خواهد بود حال او و حال آنکه حق تعالی میفرماید وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ
یعنی سخن نمی گوید آن حضرت از خواهش نفس و نیست سخن او مگر وحی که باو فرستاده میشود و میفرماید آنها که
آزار میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است ایشان را در دنیا و آخرت پس معلوم شد که صدور کفر صریح
از حضرت عمر فاروق و اتباع و اشیاع او در حین حیات سرور کائنات باصول رافضه تشیع بالخصوص
بر تحقیقات علامه مجلسی که بخلاف فهم مولف باشد اظهر من الشمس و ابین من الامس است و از همین مقام کفر مولف
هم مقام عیاذا بالله و بسیاری از بزرگان کسی که قائل باسلام خلیفه ثانی و ذکر خلفای ثلثه بزبان مجلسی خاتم المحدثین
ثابت میگردد و دل فقیر از ادراک آن باشد که باعث شود بنای آن برای استیصال خرافات مجلسی

بلکه حرف میگوییم که معلوم نیست که این لئیم هرزه درا در باره جناب مرتضوی که دشنام پیغمبر صلی
الله علیه وآله وسلم از زبان عمر رضی الله عنه نعوذ بالله بطیب خاطر استماع نمود و بیان سکوت ورزید و حال آنکه
در نصوص حق تعالی منصوص است انکم اذا مثلهم چه اعتقاد دارد بار خدایا مگر معتقدین مجلسی بتقلید کنتوری
گویند که حضرت امیر وقت طلب قرطاس آنجا حاضر بود لیکن باینهمه نظر بروایات بحار الانوار و حیات القلوب که مؤید
آن در مسلک اول گذشت سخافتی و خرافتی بیش نیست زیرا که از آن واضح می شود که امیر المؤمنین در اوقات مرض
سید المرسلین بیمار جدا نشده مگر وقتیکه هرگز در آن وقت قرطاس و دوات طلب نفرموده اند مع ذلک النبی صلی الله علیه وسلم
حاضر است حدیث مرتضوی در آن منقول است که نص در مدعا بلکه بر حضور مقبولین امامیه هم دلالت تام دارد پس
تصدیق کفر بیچاره مؤلف که خدای عزوجل عاقبتش بخیر گرداند و زبانش را شل و لشن را قرار حقیقت نداده اهل
سنت و جماعت جار ساز دوازاختیار عار و ابا زدارد و این کفر بدشمنان جناب مرتضوی بیگردد
واللازم باطل والملزوم مثله مس لعمه مؤلف کامل بهای هم بتصریح تمام بارتداد ایشان در زمان
آنحضرت صلی الله علیه وسلم برخلاف منطوق حدیث سرور کائنات قائل شده و گفته که رسول الله صلی الله
علیه وسلم هنوز در حیات بود که ایشان مرتد شدند الی آخر القصه پس تلاوت آیت کریمه کور و ارشاد مقوله
عیسوی که باعتراف مؤلف رساله در تمام کبار اباصیغه گناه از ایشان بعد عروج بر آسمان حواریین واقع شده در وقت
بودنش در زمین چگونه منطبق شود زیرا که کفریات این مردم خود جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم مکرر
تمام ملاحظه میفرموده و در کمال انقباض و انضجار میبود پس اگر چنین فرمایند که خدایا من در ایشان
بودم هیچ خرابی ندیدم بعد وفات من تو بر ایشان نگهبان بودی کذب صریح خواهد بود و متوهم نشود
که صدور این کفریات مختص بزمان احتضار جناب سید ابرار بود و بس چه قبل از این از روایات ملا باقر مجلسی
دریافتی که این گروه در هلاک پیغمبر صلی الله علیه وسلم هیچ دقیقه نامرعی نگذاشته اند چنانچه باجرا سحر
تبوک و مانند آن که تفصیلش در حیات القلوب دلیلی است روشن و حجتی است مبرهن بر مقبولین اسامی
[illegible] الفاظ حدیث متنازع فیه الطباق کلی خواهد یافت کما ستعرفه انشاء الله تعالی مفصلا

دلیل

دلیل هفتم ورود بعضی از روایات است دال بر آنکه از دار و گیر ملائکه عذاب موکلان عقوبت
قبلے از آن می‌رسانم که حدیث الحوض در شان آنها جاریست نجات خواهند یافت و انطباق این مضمون
نیز بر خلفای ثلاثه بر مسلک مجلسی ممتنع است و کسانیکه این بزرگان را معاذ الله در احکام آخرت مانند کفار
و مشرکین می‌دانند از محالات است بخلاف مقبولین لسانی امامیه که اگر بعضی از آنها را مورد نجات
یابند و بعضی بر التعذیب جزا بالنسبة بجمیعهم روند هرگز مخالفت اصول امامیه لازم نمی‌آید زیرا که بر روایات
ایشان بعد ازین خواهی دانست که معاصی بعضی خفیف تا ثم جمعی شده بود بخلاف حال خلفای ثلاثه بمذهب
شیعه که بر طور واحد است یعنی نجات بعضی و گرفتاری بعض دیگر در هیچ حال امکان ندارد و کسانیکه در حق
شان قائل بتخلید عذاب اند تفصیلے نمیکنند که بعضی از ایشان نجات خواهند یافت و بعضی در عذاب ابدی گرفتار
خواهند بود و جمعی که قائل به خروج اعراف اند نیز برای شان قاطبة بهمین اعتقاد دارند و طائفه که نجات رفته اند
آنها نیز تفصیلے بکار نمی‌برند پس اگر نجات بعضی از آنها و گرفتاری بعضی دیگر قائل شوند خرق اجماع
لازم می‌آید و درین مقام برای دفع توهم مکابره عبارت کتاب کشف المراد امام اعظم حلی اکتفا می‌نمایم
المحارب لعلی کافر لقول النبی حربك یا علی حربی ولا شك فی كفر من حارب
النبی واما مخالفوه فی الامامة فقد اختلف قول علمائنا فمنهم من حکم بکفرهم
لانهم دفعوا ما علم ثبوته من الدین ضرورة وهو النص الجلی الدال علی امامته مع تواتره
وذهب آخرون الی انهم فسقة وهو الاقوی ثم اختلف هؤلاء علی اقوال ثلثة احدها انهم
مخلدون فی النار لعدم استحقاقهم الجنة الثانی قال بعضهم انهم یخرجون من النار الی
الجنة الثالث ما ارتضاه ابن نوبخت وجماعة من علمائنا انهم یخرجون من النار لعدم الکفر
الموجب للخلود ولا یدخلون الجنة لعدم الایمان المقتضی لاستحقاق الثواب ودلیل هشتم
آنکه در بعضی روایات بلفظ اصحابهم و در بعضی از احادیث بلفظ مرتد مقید کرده اند پس بعض
ازین وقت اثبات فسق واحد است فذالك هو المقصود لکنه مانع من حمله

على الخلفاء فانهم كفار على اصولهم المفتريات وفي حلهم كما مر الا عند جمع منهم
وهذا كلام على مذهبهم في هذا المقام واگر مقصود ازان اثبات كفرست پس مجاز را كه اكتفا بلفظ
مرتدين اول مقصود بود گذاشتن و باطناب گرويدن بلا ضرورت شنيعه و عرفي از افصح فصحا و ابلغ بلغا كه
كلامش فوق تمامي مخلوقات و تحت كلام حضرت امير و خالق ارض و سموات است از جمله مستبعدات بلكه محالات است پس
خلفاي ثلثه و اتباع و اشياع شان بنا بر مراد نباشد وهو المطلوب بحمد الله كه مولف رساله قيد على اعقابهم را
درصورت ارتداد شرعي و اراده كفر حشو و لغو قرار داده و در لزوم اين قباحت نظر بمذهب و اصول
فريقين افتراقي و اختلافي بديهي نيست كما لا يخفى على المتاملين دليل پنجم
آنكه جمله لم يزالوا اقتضاي آن مي كند كه امتداد بسيار احداث و ارتداد اينها گذشته باشد حتى
امتداد زمانه ما تعين نكرده كه باظهار قاضي نور الله شوشتري در احقاق الحق سه ماه بود از افراد آن امتداد
باعتراف حضرت مولف نتواند شد فعلي هذا ميگوييم كه اين امتداد كذائي خلفاي را شد بلكه اس رئيس ايشان
ابوبكر صديق سال كامل هم بر اريكه خلافت قرار نيافته منطبق نميشود بخلاف مقبولين ايشان حضرات سلمان
ابوذر و عمار و سلمان و حذيفه و عبد الله مسعود و حضرت عباس و فرزندانش كه بي شائبه تكلف و تصنع برانها منطبق ميشود
چنانچه بروايات اماميه برجا خود ثابت است و سيجي انشاء الله تعالى دليل ششم آنكه مصداق حديث
الحوض كه سانحه يوخذ بهم ذات الشمال در روز قيامت ايشان خواهد گذشت از اصحاب قرب منزلت
و رفيع المكان و جليل الشان خواهند بود چنانچه روايت سليم و ترجمه اش از كتاب حضرت مجتهد الزمان قبل ازين گذشت
تازه در آخر نسخه سليم بعد ذكر مناقب حضرت امير و ابوذر و سلمان و مقداد مكرر اين حديث موجود است و دلالت تام
دارد كه اين سانحه بمقبولين خواهد گذشت و الفاظ حديث طبق نسخه فقير اينست ليردن الحوض قوم ممن
صحبني ومن اهل المكانة مني والمنزلة عندي حتى اذا وقفوا على مراتبهم ورأوني اختلجوا
دوني فاخذ بهم ذات الشمال فاقول يا رب اصحابي اصحابي فيقال انك لا تدري ما
احدثوا بعدك انهم لم يزالوا مرتدين على اعقابهم القهقرى منذ فارقتهم وابن مضمون

نیز از حمل این حدیث بر خلفای ثلاثه آبی است چه رفعت مراتب و جلالت مناقب ایشان بر اهل سنت البته
مسلم الثبوت است بخلاف شیخین و ذی النورین که این دعوی در صورت خفاء الیه الشان از قبیل تسلیم المتکلمین است
اگر هنوز حوصله سماع روایات باقی باشد فقیر از تحریر آن بنا بر حقوق ضرورت طبیعه چنانچه در تمام این سلک اتفاق
افتاده در نمی گذرد فی تفسیر اهل البیت و بقیت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم نسیبة بنت
کعب المازنیة وکانت تخرج مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی غزواته تداوی
الجرحی وکان ابنها معها فاراد ان ینهزم ویتراجع فحملت علیه وقالت یا بنی الی این تفر
عن الله ورسوله فردته فحمل علیه رجل فقتله فاخذت سیف ابنها فحملت علی الرجل
فضربت علی فخذه فقتلته فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بارک الله فیک یا نسیبة
وکانت تقی رسول الله صلی الله علیه وسلم بصدرها وثدییها حتی اصابتها جراحات کثیرة و
حمل ابن قمیئة علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فقال ارونی محمدا لا نجوت ان نجی فضربه
علی حبل عاتقه ونادی قتلت محمدا واللات والعزی ونظر رسول الله صلی الله علیه وسلم الی
رجل من المهاجرین قد القی ترسه خلف ظهره وهو فی الهزیمة فناداه یا صاحب الترس الق
ترسک ومر الی النار فرمی بترسه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا نسیبة
خذی الترس فاخذت الترس وکانت تقاتل المشرکین فقال رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم لمقام نسیبة افضل من مقام فلان وفلان انتهی موضع الحاجة اکنون
باستماع ترجمه این روایت زبانی بلا باقی متوجه باید شد مقرر باید که از زبان نسیبه دختر کعب مازنیه در عهد حضرت بود و حضرت
او را در جنگها می برد که مجروحان را مداوا کند و پسر وی در آن جنگ همراه بود چون خواست که بگریزد نسیبه بر او در او حمله کرد و گفت
ای فرزند از خدا و رسول می گریزی او را برگردانید تا آنکه مردی از مشرکان بر آن پسر حمله کرده او را شهید کرد نسیبه شمشیر
پسر خود را گرفت و بر آن شخص که پسر خود زده بود زد و او را کشت حضرت او را تحسین کرد و گفت خدا بر تو برکت دهاد
نسیبه خود را در پیش روی حضرت سپر کرده بود و سینه و پستان خود را سپر کرده بود که آسیبی بآن حضرت

تا آنکه جراحات بسیار باو رسید و ابن قمیه بر حضرت حمله کرد و میگفت محمد را به من بنمایید من نجات
نیابم اگر او از من نجات یابد پس ضربتی بر دوش حضرت زد و فریاد کرد که بلات و عزی سوگند محمد را کشتم
کشتم و در آن حال نظر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمردی از مهاجرین افتاد که سپر بخت و سپر خود را پس
او بخته بود حضرت او را ندا کرد که ای صاحب سپر بینداز سپر خود را و برو بسوی جهنم او سپر انداخت حضرت
نسیبه را گفت که سپر را بردار نسیبه سپر برداشت و با مشرکان قتال می کرد پس حضرت فرمود که مقام نسیبه
در دفاعی او امروز بهتر است از مقام ابوبکر و عمر و عثمان انتهی کلامه فی حیات القلوب هرگاه علی رؤس الاشهاد
نسیبه را بر خلفای ثلثه ترجیح دهند و فرار ایشان را بآواز بلند بیان کنند رفعت و جلالت و قرب منزلت ایشان
نزد سرور انس و جان کجا باقی ماند و بهر حال مسکین قطعاً و یقیناً میرسد که هر چند این بیان و اشباع او
برای کسر و خفض شان خلفای ثلثه این روایت را وضعاً للقدر النسیبة بکمال شد و مد بکار نسبته باشند ولیکن
اصل شان خطر تبه شجاعت و شجعیت جناب امیر و عین معنی خروج و نصب بود چه این قصه علی الظاهر دلالت
بر آن دارد که حفظ و صیانت نبوی بکوشش و کشش نسیبه واقع شد و ثبات قلب مهاجران نثار بر آنحضرت
از روی تعصب اصد و ریافت که کسی از مقبولین لسانی امامیه حتی که جناب امیر کبیر هم سهیم و شریک منصب او
نتواند شد با وصف آنکه نسیبه از دست کفار ضربت شهادت چشید لیکن هرگز نسیبه را القرشی عشر عشیر
رنید او بلکه بعد ملاحظه این همه سوانح بکافر کشی متوجه شد و مانند شیر بید و هر گاه او را شمشیر بدست آمد
چندان از شجاعت و دلیری و مردانگی و دلیری داد که قصه رستم زال در جنب این هزاران مرتبه فسانه
نی ان هی بی ثبات نماید والعجب کل العجب که ذوالفقار را جی او نزول اجلال نیافت و گزیده از
آثار تهور و کار او را چنان بقیه که هرگز احدی از کفار از دستش جان بسلامت نبرد پس مراد از فلان
فلان اصول شعبان جناب امیر و عمار یاسر و حذیفه و دیگر مقبولین لسانی امامیه باشند که در جنگ احد
شریک بودند و لیست او ندکما سبق خلفا ثلثه علاوه لفظ افضل من مقام فلان الخ بحسب ظاهر هم بدان
معنی رسید بلکه هرگز خلفای ثلثه را اراده نفرموده چه درین صورت می باید که این همه بزرگان را در اصل صحابیت

لشکری باشد و چگونه دلهای امامیه که هر کس را بکمال نامردی و بزدلی وصف میکنند
برین معنی قرار خواهد گرفت بخلاف مقبولین شیعه فتمسک بالانصاف این همه که شنیده حرفی از
جنگ احد بود اگر حال دیگر غزوات از کلام مجلسی و روایات معتبرات قوم در باب خلفای راشدین
با تو گوییم فی الجمله بر تفصیل آن معلوم خواهد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در اکثر غزوات ایشان را ذلیل
و خوار فرموده و اینها از دست بسیار کس خوارها کشیده اند مثلا در غزوه ذات السلاسل روایت شیخ کلینی و شیخ
مفید و امام اعظم طوسی و طبرسی و قطب راوندی در مصنفات ایشان بعنوانی است که باقر مجلسی در حیات القلوب
بترجمه آن پرداخته ملخصش آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابوبکر را با چهار هزار نفر بر سر کفار فرستاد و
فرمود اگر اسلام قبول نکنند دمار از روزگار ایشان برآر چون ابوبکر با گروهی از مسلمانان ملاقات کفار
کرد و پیام او را نمود گفتند بلات و عزی اگر قرابت تو با نمی بود ترا با جمیع اصحابت میکشتیم برگرد که با شما کاری
نداریم و نمیخواهیم که محمد را با علی بقتل رسانیم ابوبکر با لشکر خود گفت که سوی مدینه قصد کنید اهل عسکر هر چند
وی را تحریص بر جهاد میکردند قبول نمود چون بمدینه رسیدند حضرت فرمود ابوبکر مخالفت من
کردی و آنچه گفتم بعمل نیاوردی و عاصی شدی پس بر منبر آمد و گفت ای معاشر مسلمین ابوبکر را امر کردم که
اسلام را عرض کن و بعد امتناع بجهاد مشغول شو او بجهت ناموری از لشکر رسید اطاعت نکرد و الکنون عمر
جبرئیل عمر را میفرستم ای عمر برو چنان مکن که ابوبکر کرد القصه او هم گریخت و جبرئیل خبر داد و حضرت بر منبر آمد
و فضایح او بعد از آن بیان فرموده باز خطاب بعمر نمود که نافرمانی کردی و خلاف امر من بجا آوردی و عمل بر
رای خود نمودی خدا قبیح گرداند رای ترا الکنون علی را میفرستم الی آخر القصه بطولها بالجمله مقصود و مقصر
در فصول آن بود که عدم انطباق رفعت منازل خلفا بر آیات موضوعه جدیده ثابت کرده شود و سابقاً و لنفاً
گذشته که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بدست حق پرست و زبان صدق ترجمان خود اصول امامیه شیخین را در آن سنت
مسجد خویش و هم وقت طلب دوات و قرطاس چندان ذلیل ساخت که جز روپوشی چاره ندیدند الی غیر ذلک من المقامات
التی لاتحصی کثیرة طرفه تر آنکه در دنیا در پی تذلیل باشند و حال آنکه حکم باسلام ایشان نموده اند

روز قیامت که دار الجزاست رسوائی آنها با وصف کفر مقرری شان در آن وقت روا ندارند فکر باید که باینهمه
جلالت شان و رفعت این بزرگان بحال خود باشد عجب نیست که اینها نزد جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بجهت قرب
منزلت و جلالت قدر و رفع ذکر لیاقت خلافت هم داشته باشند کما هو فی الواقع کذلک حیرت دیگر آنکه محبت و عطوفت
خاتم نبوت را درباره شخصی علی الاطلاق موجب ایمان و کمال اسلام او در بحث امامت نپندارند و افضلیت و جلالت
مرتضوی را از آن ثابت کنند چنانچه شیخ شهید علی باروی الجالسی فی حسامه و در بعضی از رسائل خویش میگوید که معلوم
است اینکه محبت جناب حق سبحانه و تعالی بنسبت بندگان از قبیل محبت مخلوقی به مخلوق دیگر از ره گذر
مشتهیات نفس باشد نیست بلکه بنا بر استحقاق و اتصاف محبوب بصفات کمالیه است و هرگاه کسی احب خلق
خدا باشد متصف بکمالات صوری و معنوی بلاشبهه خواهد بود الی آخر تقریره و قرب و منزلت خلفای راشدین را از
خرافیات اعتقاد کنند فاعتبروا یا اولی الابصار و انظروا الی هفوات هؤلاء الکبار و لنکتف علی هذه الادلة
القاطعة القالعة تلک عشرة کاملة باقی ماند تطبیق اوصاف عشره بر زمره مقبولین کما تشتهین بتفصیل تام
پس میگوئیم که همه صفات مذکوره در حق ایشان بر جا خود مثل بدیهیات اولیه ثابت است اما الصحابیة
فبیانه لا یحتاج الی دلیل و برهان و لا یتوقف علی التوضیح و البیان زیرا که فهرست امام اعظم طائفه یعنی شیخ طوسی
و کتاب ابو عمرو کشی و کتاب حسین غضائری و نقد الرجال و رجال ابن داود و خلاصة الاقوال حضرت امام اعظم دیگر و
تلخیص الاقوال و منهج المقال و مجالس المؤمنین و بحار الانوار و همچنین دیگر کتب معتبره لب ریز بلکه بیشمار دلالت بر
حصول این مرتبه برای حضرت سلمان و ابو ذر و عمار و غیرهم من المقبولین دارند و اما اینکه ظهورش مثل آفتاب رابعة
النهار هویدا و آشکار است و انشاء الله تعالی نمونه آن از کتب معتمده این قوم در حق بعضی از آنها بعد ازین منقول
خواهد شد اما رفعت منازل و کثرت فضائل پس آن نیز بر اهل السنه مخالفین از همین وادی است لیکن چه
چند حرف در ینمقام اکتفا کنیم ملا باقر مجلسی در بحار بالخصوص در باب پنجاه و هفتم از کتاب حیاة القلوب میفرماید که
بسند معتبر منقول است که حضرت امیر المؤمنین از احوال ابو ذر غفاری سوال کردند فرمود که علوم را دانست و سر آنرا
بست که از آن چیزی بیرون نیاید پس از احوال حذیفه پرسیدند فرمود که نامهای منافقان را یاد گرفت پس حال عمار را

پرسیدند فرمود که مومنی است که مغز استخوانش پر از ایمان است و فراموش کاری بود که چون یاد پیش
می آوردند زود متذکر می شد پس از حال عبد الله مسعود پرسیدند فرمود که قرآن را خواند و نزد او نازل شد
گفتند خبر ده ما را از حال سلمان فارسی فرمود که دریافت علم اول و علم آخر را و او دریایست بی پایان
الی آخر الحدیث و نیز در حق حذیفه از آنجناب مرویست که اسامی منافقین را خوب میدانست و عمار مجدود
الهی بود و نیز از جمله مقبولین مذکورین بدین رقم است که حضرت امام اعظم علامه حلی رح در خلاصة الاقوال و صاحب
تلخیص او را از عارفین حقوق حضرت امیر المومنین و سابقین دانسته اند و از متشیعین قرار داده که فاضل
جالیشی بر عقیده بسیرده هم در صوارم چوبین بنا بر تجری و اجتهاد بلکه در شست زید مذکور را از جمله فساق
و فجار و اعدا حیدر کرار شمرده باشد و اگر مراد او این است که وی بنا بر ارتداد و احداث بمقتضای حدیث ابیه
اظهار ارتدت الصحابة کلهم الا فلان و فلان باشد عمار از زمره معاندین اهل بیت و مخالفین ایشان محسوب شده
پس در متانت این تقریر کلامی نیست حبذا الاتفاق و نعم الوفاق المختصر محال عقل و خلاف نقل است که شیعه
مرتضوی مصنف بخلوص عقیدت نزد حضرت مصطفوی مقبول نباشد نظر بکنی بحدیث امالی ورود آن یار حبیب
که او را حافظ ملقب میکنند و لوجود شان افتخار عظیم دارند از ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم یا علی انا منک و انت منی روحک روحی و شیعتک شیعتی و اولیاءک
اولیائی و غالبا مضمون روایت ابن عباس در باب صحیفه که بنگاه محفوظ محل ... باین بود
ذهن سامعین مستفاد باشد و از جمله ایشان بلال خادم رسول متعالی است که خوبی و بزرگی و اخلاص و رسوخ او
زبان اکابر امامیه در مسلک اول گذشت فلا نعیده مرة اخری و مجالس مشتمل بر فضائل و کمالات و منقبت
و از انجمله جابر بن عبد الله انصاری است که بقول ابن عقده که حضرت امام اعظم در خلاصه خود نقل آن کرده بسوی
اهل بیت منقطع بود و از انجمله حضرت عباس عم جناب افضل الناس است که علی مذکور و دیگران نیز مدح او
پرداخته اند و در مناقب او از زبان مخبر صادق روایتها در دفاتر مبسوطه وارد و از این باب است روایت امام
اعظم طوسی است بسند معتبر از امام رضا علیه التحیة والثنا که آنحضرت صلعم فرمود که حرمت عم او در حق

عم من عباس را رعایت کنید که او بقیه پدران من است و ایضاً بسند معتبر از ابن عباس روایت کرده
که فرمود هر که آزار کند عباس را آزار من کرده زیرا که عم آدمی شبیه پدر او است الی غیر ذلک من الروایات التی
اوردها المجلسی فی کتابه الکبیر اعنی بحار الانوار و کتابه الصغیر اعنی حیات القلوب و جیلانی امامیه در قدح حضرت
عباس را از اتقیای اصحاب در زمره سلمان و غیر او شمرده حال علمای قوم در باره رعایت حرمت آن بزرگوار
که عم حضرت مصطفی بود عنقریب بطریق اجمال و اختصار با تو خواهم گفت که این بزرگان در طیب ولادت
آنجناب نیز خرفشار گفتگو دارند فاقول واویلاه و اسفی و الی الله المشتکی و از انجمله حضرت عبدالله بن عباس است
که بشهادت شیخ حلی و صوحالی او از محبین مخلص و اجله تلامذه آنجناب است حیث قال فی خلاصة
الاقوال کان محباً لعلی علیه السلام و تلمیذه و حاله فی الجلالة والاخلاص لامیر
المؤمنین علیه السلام اشهر من ان یخفی و از انجمله بعضی دیگراند که در ضمن اثبات احداث
و انطباق آن برین بزرگان در باره تراجم شان حرف خواهیم زد و حالات ابتداع و احداث
آنها بحول الله و قوته مفصلاً نقل خواهیم کرد بالجمله در رفعت منازل این گروه مصداق حدیث حوض بر السنه
علمای قوم شیعه بسیار است و خاطر کسی نمی گردد و از عجایب است که کنتوری در ابرام مطاعن بحکم فاضل حاکی
میگوید قوله صلی الله علیه و آله و سلم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم دلالت میکند بر اینکه فرشتگان
در حق آن قوم که حضرت رسول خدا انتظار حال آنها در روز قیامت بکر خواهد گفت که اینها اصحاب
من اند خواهند گفت که اینها همیشه مرتد بوده اند بر پاشنه های خود ها از وقتیکه تو مفارقت کردی و این
نمی شود مگر کسانیکه ارتداد آنها بر همه کس ظاهر بوده باشد زیرا که کسانیکه ارتداد آنها ظاهر باشد حال آنها
بر مجلس مخفی نخواهد ماند فکیف علی النبی صلی الله علیه و سلم و نیز مکرر گفتن آنحضرت صلعم لفظ اصحابی در حق آنها دلالت
میکند بر کمال قرب و خصوصیت آنها در خدمت آنحضرت صلعم کما هو الظاهر انتهی بلفظه اما بودن الشان
محل شفاعت خاتم پیغمبران و مقام عطوفت و استعطاف سید الانس و الجان پس گویا از اجلای بدیهیات است
نه جای انکار و خرفشا بلی سخن مخالف در خصوص اینمقام اینست که شفاعت ارتکاب صغایر و خوف ار

تفضیح استشهاد مرتضوی در بارهٔ حدیث تابوت و ناظر بهمین است که عمار یاسر در ارکان اربعه داخل
نبوده بلکه زبیر بنگور در آن وقت بر رفاقتش باهمی ثبات فشرده و از مطالعه بحار و ترجمهٔ آن صریح معلوم است که
در زمرهٔ راجعین بیا بقین ابو ساسان انصاری و عمار را شمرده اند نه عمار یاسر را پس علت التنبیه بمعنی اصنافی
محمول خواهد بود و بر معتقدات مخالفین عیان است که زبیر با وصف بودنش از اهل عقوبت و نکال و اصحاب
شمال مستثنی بوده پس اگر دیگران نیز با وجود مستثنی بودن بدار و گیر قیامت گرفتار آیند از اصول
امامیه بعید نباشد و مخفی نماند که برای اخراج عمار و ادخال زبیر در ارکان اربعه چگونه برین مقال
بسند کنم زیرا که نسخه تسلیم کند و فقیر حاضر است در صدر آن این حدیث از سلمان مروی است قال فلما
ان كان الليل حمل علي فاطمة على حمار واخذ بيدي الحسن والحسين عليهما السلام
فلم يدع احدا من اهل بدر من المهاجرين ولا من الانصار الا اتاه في منزله وذكر حقه ودعاه
الى نصرته فما استجاب له الا اربعة واربعون رجلا فامرهم ان يصبحوا محلقين رؤسهم
معهم سلاحهم على ان يبايعوه على الموت فاصبحوا لم يوافه منهم الا اربعة فقلت
لسلمان من الاربعة قال انا وابو ذر والمقداد والزبير بن العوام اینست حال کثیری از
ارکان اربعه پس مقداد حال خویش می‌داند و این معنی مستبعد نیست زیرا که او ابن سعد بوده و دلش مثل فولاد بل اشد
قسوة مطابق روایات ائمه امجاد و کما لا یخفی علی من نظر الی افادات الکشی هو مدار الاعتماد و از نجاست که بنده کمترین
نام او را در بین مرده‌ها یاد نکرده پس گذاشته است که شهید ثالث نه سبب امامیه در فهم معنی حدیث یعنی ارتد الناس
الا ثلاثة بنابر تنبیه حفظ ناموس ملت بر آنکه همه احادیث امامیه عموما و بالاخص در مصایب خویش افزوده قال
ان مراد الكشي من الصحابة من عدا ذوي القربى من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم ومن عدا
من ذكره من مشاهير الصحابة ابدا وفيه على لان النبي صلى الله عليه وآله وسلم المستعمل
للفظ الصحابة في شان امير المؤمنين عليه السلام لا جميع الصحابة من اكابرهم واصاغرهم
وقد ذكر عليا وفاطمة والسبطين عليهم السلام ومن كان معهم من بني هاشم

وتابعیهم وموالیهم مع ظهور ان الکثیر لم یعتقدوا ارتدادهم فبقیت الطائفة الکثیرة
التی لم یکونوا من مشاهیر الصحابة المستمعین النص سالمین عن شبهة الارتداد الیهم و
ان دخلوا تحت تابعیة المرتدین لاشتباه الامر علیهم انتهی تمام محرفاته پس اگر تخصیص این
مفتری شیعه راست که در نفس الامر مخالف روایت مسعود عیاشی از امام محمد باقر علیه السلام است زیرا که بصراحت
باقر مجلسی در بحار معنی آن خبر این نیست که همه کس از رجال اهلبیت و اصحاب را ارتداد و پس گشتند مگر چار کس علی
بن ابی طالب و مقداد و سلمان و ابوذر که مثل شریک بار در حیز فرض و تسلیم آریم و حضرت عباس و
عقیل و فرزندان ایشان و من یلیهم من بنی هاشم را درین حدیث خارج از مبحث پنداریم با بعضی
صحابه از ساحت ارتداد و احداث سوای مقداد مستثنی نتواند بود زیرا که مقبول لسان شیعه که اسامی شیر کسه بعضی
از آنها قبل ازین مسطور شده باظهار اکابر شان که ملازمین صحبت اشرف البریه و خواص آنجناب شمرده می شدند
و در حضور آنحضرات و استماع اینها نصوص جلیه مرتضوی را بزرگی دریدی بر السنه امامیه گشت و در صدر این
فصل بالاجمال حال ارتداد و احداث ایشان در یافتی اکنون مفصلاً احداث این صحابه کبار از احادیث ردت
وغیره بنحو تبرین وجه باثبات میرسانم باز خود را کسوا احداث حضرت عباس و امثال ایشان بالخصوص من صل
متشیعین متوجه میگردانیم بلکه بعضی از احادیث که بر کمال طهارت و طیب ولادت ایشان در طریق امامیه
غلط گفتم در اصح الکتب قبل القرآن الالت وارد بر طبق سیاق سابق وارد میکنیم تا دریافت شود که احادیث
رفضه درباره بزرگان اشرف المخلوقات برین نهج وارد است و با اینهمه عجب تا کنها علمای طائفه لافی
و بلند پروازی العرش عظیم میرسانند و بدعوی مزید ولای اهل بیت و منتسبین ایشان کردن می فرازند
پس باید که ارتداد بهر دو معنی یعنی برگشتن از دین اسلام و منحرف شدن از کمال ایمان و تبدیل اخلاق
حسنه بسیئه نمودن الی غیر ذلک من العبارات صادق می آید و هرگاه بتصریح مرزا محمد کشمیری در شیر دیگر
بزرگان از معاصرین امامیه اول مراد نیست لامحاله ثانی متعین خواهد بود و عنقریب بتجلی معلوم می شود که
اصحاب مذکورین اگر چه مرتبه اسلام یعنی ایمان از دست ندادند و در کفر و ارتداد و شرک نیفتادند مگر از

بکمال اسلام و ایمان و اخلاص و رسوخ بهره بدست نداشتند عبارت کتاب مذکور که دلالت بر بقای
مسطور دارد و قبل ازین در رسالهٔ اول گذشته تازه اینکه کشمیری مذکور در جای دیگر از کتاب مسطور نوشته که
روایتی کشی از سلیم بن قیس هلالی یعنی ان الصحابة ارتدوا بعد النبی بتقدیر صحت قادح نمیکند بچند وجه اولا آنکه مراد از
ارتداد درین روایت که مشعر باخبار مخبر صادق است از وقوع ارتداد از صحابه چنانچه در صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر
صحاح سته و غیر آن مروی است چند حدیث ازان سابقا مذکور شده اعم است از ارتداد دینی و ارتداد در اعمال و افعال
صالحه محصل معنی روایت اینست که بعد از ارتحال آنحضرت بعضی از صحابه از دین برگشته انکار بعضی از ضروریات
دین اسلام نمودند و بعضی از شیوه اخلاق و ملکات حمیده و خصال و صفات پسندیده و افعال حسنه و اعمال صالحه
و خلوص محبت اهل بیت رسالت که بفحوای قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی اجر رسالت است و از دیگر
کردار ستوده و اطوار محموده که در عهد کرامت عهد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بران مفطور و مجبول بودند
برگشتند و انواع فتنه و فساد و ظلم و عدوان و بغی و عناد و جور و تعدی و طغیان ازیشان صادر و رافت و نیکویی و بر و
احسان که در حق کافه رعایا ممدوح و محمود است در حق اهل بیت نبوت ترک کرده غصب حق حضرت امیر و ایذای
خاطر عاطر بضعه حضرت خیر الوری از بعضی بوقوع آمده چنانچه صحاح سته و کتب سیر و تواریخ بآن ناطق است
و انکار وقوع ارتداد باین معنی مکابره صریحه است انتهی کلامه بعینه اقول مراد ازین که برگردیدن از کمال
ایمان و اخلاص و تبدیل اخلاق حمیده با اخلاق رذیله و خسیسه که از تقولین ایشان صادر یا ثابت
و مترفع النشار الله تعالی آیا بجهت تبدیل سیره خلفای ثلثه و معلول طمع زخارف دنیا بوده یا چیزی دیگر اگر
مراد اول است پس ارتداد ایشان بزبان مخالفین ثابت شد و ذلک عین المطلوب و اگر مراد چیزی دیگر
است بیانش نموده خصم … فقیر اقل الانام میگوید که همین معنی مراد اول است و … دعوی قطع نظر
از آنچه مولف جا بجا تصریح نموده که از صحابه بجز از معدودی بوفائی در باره خلافت اهل بیت چیزی بظهور نیامده
و لا کل اسیار انتفاض مشیوان کرد و در مقام دیگر دلیل گفته ایم صاحب منهاج المقال از حضرت ابو جعفر
علیه السلام … روایت نموده که مهاجرین و انصار همه بیکبار مرتد شدند جز … و گفتند که

بخدا سوگند میخوریم که تو امیر مومنان هستی و خلافت بلافصل تراست از او است دست خود را دراز کن تا
بیعت کنیم حضرت امیر فرمود اگر برین امر راسخ و ارادهٔ درست است میگوئید پس فردا صبح سر تراشیده حاضر شوید
تا با مخالفین جهاد کنیم پس امیر المومنین سلمان و مقداد و ابوذر سر تراشیده آمدند و دیگر کسی سر تراشیده نیامد پس با دیگر
شرف حضور یافتند و امیر المومنین همان فرمود که در روز اول ارشاد کرده بود با تخلف انکار بر و شدند راوی میگفت پس عمار
در زمرهٔ آن بود امام فرمود که بعد ازین سه اشخاص همراه امیر المومنین قتال کرده و مستعد شده لیکن سر تراشیده نیامد پس معلوم
شد که مطلوب ازین مقصر بعض محققین و هم حتی عمار بن یاسر بجانب خدا سابق و هو المطلوب و ازین مقام ایشان ظاهر
که تقصیر عمار یاسر چنان در بحر محیط غفلت مستغرق شد که بعد از سالهای دراز بیدار گردید و وقت خروج حضرت
امیر المومنین التفات بعسکرین در صفین هشیار شده و به ساحل نجات رسید تا بدیگران که از سر تا قدم ملوث از ایمان
نبودند یعنی این صنف ایشان در غایت مروت رسید چه و تجیال شده اول الخلیفه حیان بکر بود که ساکن
حضرت سلمان و ابوذر ... بود هرگز شرف حضور یافته باشند پس عمار را تفصیل شد ایشان ازین
در مقام اتی بعضی از دلائل میخواهیم کرد لیکن بمطالعه روایات کتاب اختصاص و تحشیم استدلال
باقی نگذاشتیم زیرا که مصنف آن از عمرو بن ثابت روایت نموده قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم لما قبض ارتد الناس علی اعقابهم کفارا الا ثلاثة
سلمان والمقداد وابوذر الغفاری وانه لما قبض رسول الله صلی الله علیه وآله جاء
اربعون رجلا الی علی بن ابی طالب علیه السلام فقالوا لا والله لا نعطی احدا طاعة
بعدک ابدا قال ولم قالوا سمعنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فیک یوم غدیر قال و تفعلون
قالوا نعم قال فأتونی غدا محلقین فما اتاه الا هؤلاء الثلاثة قال وجاء عمار بن یاسر بعد
الظهر فضرب یده علی صدره ثم قال له ما آن لک ان تستیقظ من نومة الغفلة ارجعوا فلا حاجة لی فیکم
انتم لم تطیعونی فی حلق الرأس فکیف تطیعونی فی قتال جبال الحدید فلا حاجة لی فیکم
ازین روایت صحیح معلوم شد که هر چند حضرت عمار روز موعود بعد از وقت ظهر حاضر شد لیکن چون

بر وقت مطلب نبود مجلسیت و عدم تفتیش هر دو برابر افتاده و ازینجاست که جناب امیر المومنین و اولاد طیبین
و طاهرین او و عمار را از متخلفین شمرده اند اکنون روایت دیگر ازین کتاب هم از امام بحق ناطق جعفر صادق
علیه السلام درباره ابوذر و سلمان بتوجه تام و اصغا الکلام باید شنید و باید دید که دلالت بر عدم
اقل المرایا دارد بانه عن ابن عیسی رفعه عن ابی عبد الله علیه السلام قال سلمان کان
منامه الی ارتفاع النهار فعاقبه الله ان وجئ عنقه حتی صیرت کهیئة السلعة حمراء و ابوذر
منه الی وقت الظهر فعاقبه الله الی ان سلط علیه عثمان حتی حمله علی قتب و اکل لحم
الیتیه و طرده عن جوار رسول الله صلی الله علیه و سلم فاما الذی لم یتغیر منذ
قبض رسول الله صلی الله علیه و آله حتی فارق الدنیا طرفة عین فالمقداد بن الاسود لم یزل
قائما قابضا علی قائم السیف عیناه فی عینی امیر المومنین ینتظر متی یامره فیمضی سلمان
وقتی بخدمت امیر حاضر شد که آفتاب بلند شده بود و وقت چاشت آخر شده پس او را منتقم حقیقی در دنیا بعذاب
عذاب خرد آشنا کرد که گردنش زلگد اعوان نصا خلفا بلکه قفا فلک بخشش گردید تا آنکه شکل طوق نشانی پیدا
و ابوذر غفار تا وقت نماز پیشین بخدمت آنجناب نرسید هر چند دنیا دار الجزا نیست مگر از بد سزا و برانیز درین عالم
بیاد افراه رسانید و عثمان را بر وی مسلط گردانید تا بر شتر برهنه تند رفتار سوارش کردند حتی که سرینها او مجروح
گشت و بقول صاحب اثبات الحق گوشت رانهایش هم بخیت علاوه از جوار حضرت سید الابرار او را آواره کردند و بر
افگندند که انقضای عمری نزد او بود ولی مقداد بر حالت اصلی نزد امیر حاضر بود و شمشیر تیز بدست گرفته
و چشمها خود را بچشم مبارکش دوخته تا در جهاد و چه امر فرماید و کدام وقت در مضمار و بر و اهل اعتساف لفظ
هل من مبارز بر زبان مقدس جاری نماید و این هر دو حدیث در بحار نیز در مقام تنزل در روت اصحاب
و عدم تغیر و تبدل مقداد مذکور است فلیتنبه لها طالبا در روت و احداث ابوذر و سلمان با هر دو نا
با سکرام حالت منتظره و کدام سهم و تردد با چه است تا کسی ازین امام اطلاع و جمع ماده آن متوجه شود و از روا
اخبر صحیح در یافت میتوان کرد که این بزرگان مجرود قاسمر در کائنات درباره جناب

مرتضوی مصدر تغییر و تبدیل گردیدند ولی ارتکاب تکلف و مجاز فرعونی مولف شد فارتفعهم ایشان جهاد و
و آنهم از صحابه ثبوت پیوست که قهر مستقیم حقیقی در خلافت عثمانی بحال ابوذر صدیق امامیه متوجه شده و چه صدمه
بوی رسیده از خدا رسیده حصر اثنا امامیه در مطاعن ذی النورین که تعلق بواقعه ابوذر دارد بر اصول و روایات
خویش سر مجادله با حکیم مطلق و اراده عداوت با حضرت امیر خلیفه برحق بر دارند و معظم کلمات ایشان در بنیان
منتفی بر ارجائی و بافه درائی است الحمد لله علی ذلک شعر عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد * خمیر مایه دکان
شیشه گر سنگ است ای معاشر منصفین احداث واقعی مقبولین اهل التشیع تماشا کردنی است
که روز غدیر نص قطعی بر خلافت بلافصل امیر کبیر بگوش خود شنیدند و واقعه غدیر را با هزاران معجزات و کرامات
و دیگر نصوص قطعیه خلافت مرتضوی را شب و روز بزعم شیعه بچشم خود دیدند و اعتقاد راسخ با آن نفس بهم رسانیدند
و تا زندگی جناب خاتم النبیین بر آن عقیده ثبات قرار ورزیدند و بمجرد وفات سرور عالم قلوب ایشان منحرف
شد و سالک راه مخالفت مرتضوی گردیدند و حقوق واجبه آنجناب را یکسر فراموش نمودند و دعای پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم را که و اخذل من خذله است بر خود منطبق فرمودند ریب تردد این امور از امور محققه منکره بود و از
البته ابداع و احداث را باید گفت نه اخبار خلفای راشدین لیکن اصول متشیعین چه دور باشد که بصورت بعضی اعاده
و نبالش نمی گذارد که سبق تقریره و مخفی نماند که هرگاه متبصری در هر سه روایت اختصاص و منهج
المقال با ذکر عمور و اعیان ملاحظه البته تطبیق این قصص مختلفه و روایات جداگانه باین طور بر گزینند که نفی
تخلف از عمار یاسر و دیگر مهاجرین بر حقیقت و معنی خویش محمول است همچنین اثبات آن بر سلمان و ابوذر و
مقداد لیکن فرق در میان مهاجرین و عمار یاسر باعتبار تعبیر این قدر است که او سر نه تراشید ولی بعلم ظهر حاضر
بخلاف اینها که سر تراشیدند و نه حاضر شدند لیکن بغیر مقداد احدی از ابوذر و سلمان بوقت موعود حاضر
نگشت و بر عقلای عالم مخفی نیست که مقصود حضرت امیر از حکم سر تراشیدن فقط اتمام حجت و الزام ایشان
که سلسله جهاد را حرکت میداده اند بود نه چیز دیگر کاش بدون تحلیق مجاهدم قبضه شمشیر بدست گرفته حاضر می شدند
بالجمله بر هر تقدیر بمخالفت مرتضوی از ایشان جهاد شد و وبال آن هم در دنیا و هم در آخرت گرفتار آمدند

فلا تغفل پوشیده نیست که این همه مخالفتها و احداث و بدعتها که ازین بزرگان وقوع یافت
علت آن بجان ناموس نبوی بود دیگر هیچ چنانچه قبل ازین بحدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم معلوم شد و تفصیل آن
بعد ازین بفصل خواهی دانست انشاء الله تعالی اما ثانی نخستین بمقتضای عده سابق دو سه حرف در
باب طیب ولادت حضرت عباس رض باز محدثات ایشان معاذ الله بابت کنم لیکن بلکه آنکه ابوجعفر کلینی
بسند معتبر روایت کرده است از امام صادق علیه السلام که نفیله مادر عباس کنیز مادر زبیر بن عبد المطلب
و ابوطالب و عبد الله بود و عبد المطلب با او مقاربت نمود و عباس از و بهم رسید لیکن پسر با عبد المطلب دعوی کرد
که این کنیز از مادر با میراث بمن رسیده است تو بی رخصت او با او مقاربت کرده و این فرزندی که بهم رسیده
است بنده ماست لیکن عبد المطلب اکابر قریش را بشفاعت بنزد وی فرستاد تا آنکه زبیر راضی شد که دست
از عباس بدارد بشرطیکه نامه نوشته شود که عباس و فرزندان او در مجلسی که ما و فرزندان ما نشسته باشیم
در مجلس ننشینند و در هیچ امر با ما شریک نشوند و حصه نبرند پس باین مضمون نامه نوشتند و اکابر قریش
مهر کردند و این نامه نزد ائمه علیهم السلام بوده است حضرت صادق علیه السلام آن نامه را برای جواد و دین
علی عباسی ظاهر کرده اند خدام حضرت ملا باقر بعد ذکر این روایت و استیفا و نار بمقتضای تشیع را
مثل لنداسه و ننگ الغیر و منک الرماح و منک المطر میخواهند که آب پاشی مشغول شوند و خود
در تاویل و تسویل برعادت قدیم خود معذور ندارند شنهای دست و بازوی ایشان را کتاب صغیر و کبیر این
که این حدیث بسیار غریب است و چون عبد المطلب از اوصیا بوده نباید که از وی حرامی صادر شده باشد
پس محتمل است که عبد المطلب بولایت تقویم رجوع نموده باشد یا مادر زبیر کنیز را باو بخشیده باشد و زبیر
خبر از آن نداشته باشد و علی ای حال نسبت خطا بزبیر دادن آسان تر است از نسبت دادن بعبد المطلب
عبارته بر عاقل بر هوش حق پژوه پوشیده نیست که باجماع محدثین اخباریین الآن بر روایات کلینی قطعیه
قطعی الصدور است و صحت احتجاج و استدلال باحادیث آن اصولا و فروعا کالشمس فی الظهور اگر الزام
مجلسی از اخباریین باشد پس حکم بغرابت حدیث مذکور را الا باب احتجاج نمیشد ... از استبعاد

نیست علاوه ابوجعفر کلینی علامتی برای این و آن در کتاب خویش نگذاشته بلکه این کتاب را بقول صاحب
فوائد مدنیه که ملا تقی مجلسی والد ملا باقر بر آن اعتماد کلی دارد بینه و بین الله حجت نهاده این حکم عبارت است من تلبیسات
النفس الامارة بحکم محض خواهد بود و چون امر اهل حق از امثال این خرافات و اعتقادات در حق معظم عم النبی
حضرت عباس عم جناب اشرف الناس صلعم منزه است احتمال تقیه رواة و ائمه هداة در میان نیست چه جای آنکه
روایت مزبور را از امام صادق علیه السلام باشد که در کتاب مختوم مرموز با اظهار را هو الحق بود و اگر بالا مذکور از صنوف لیس
است کما یقول المعاصرون پس نیز مجال نیست که در سند این حدیث قدح تواند کرد چه خود شروع بعنوان آن در
سطور باعتبار و اعتماد آن اعتراف نموده فکیف که بعد ازین هویدا خواهد شد که خبر مذکور محفوف بالقرائن بلکه
بادله قاطعه و براهین ساطعه که در صدور جسارت ایشان اکابر امامیه قرار یافته مدلل و مبرهن گشته باقی ماند آنکه حضرت عبدالمطلب از
جمله اوصیاست پس عجیب تر دعوی سابق اوست زیرا که هنوز وصایت حضرت ابوطالب که امامیه برای اثبات آن چه
مساعی بلیغ که بروی کار نیاورده اند بر دو مات است بلکه الی الان در ثبوت ایمان آن بزرگ بحسب روایات
اکابر امامیه مثل شیخ کلینی و تفسیر اهل بیت و مانند آن حرف است غلط گفتم بلکه بسیار از مرویات آنها نص قوی
کفر و شرک اوست تا بوصایت حضرت عبدالمطلب و معصوم بودن از صغیره و کبیره چه رسد در مقام امری فرع بکابره
عوام بلکه الخصام و تهمت قرار از اقل الانام و یکی از روایات بسیار الیها اکتفا میکنیم و مطلع کثیر احوال الذبیح
تتبع ماهرین میکنیم فی تفسیر القمی حدثنی ابی عن ابن ابی عمیر عن یوسف عن عمیرة وعبد الله بن سنان
وابن ابی حمزة الثمالی قالوا سمعنا ابا عبد الله جعفر بن محمد یقول لما حج رسول الله صلی
علیه وسلم حجة الوداع نزل بالابطح ووضعت له وسادة فجلس علیها ثم رفع یده الی السماء و
بکی بکاء شدیدا ثم قال یا رب انک وعدتنی فی ابی وامی وعمی ان لا تعذبهم بالنار قال
فاوحی الله الیه انی آلیت علی نفسی ان لا یدخل جنتی الا من شهد ان لا اله الا الله وانک عبدی
ورسولی ولکن ائت الشعب فنادهم فان اجابوک فقد وجبت لهم رحمتی فقام النبی صلی
الله علیه وسلم الی الشعب فناداهم یا ابتاه ویا اماه ویا عماه فخرجوا ینفضون التراب

خویش نقل کرده و بتاسیس و تایید تاویل پرداختند از مطالعهٔ آن صفا پیدا است که ابلهی بمورد اثبات رای
دربارهٔ ایمان فقط از برای تقیه از قریش بود تا سعادت جناب ختم المرسلین بخوبی تواند کرد فقیر حیرانم
که اگر از ایمان خویش جناب رسالتمآب بلکه فرزند ارجمند خود را نیز آگاه می نمودند کدام مضرت دینی و اخروی دران
متوهم بود آیا این بزرگان را حافظ اسرار الهی ندانستند و فراوان حیرت است که مزید سعادت در صورت تقیه
از قریش و پیغمبر خدا است یا در صورت اظهار ایمان بر آنجناب و اخفاء آن از کفار مع ذلک اطمینان و تسلی خاطر شریف
هم در نیست پس معلوم شد که روایات حساب جمل و عقد ساخته و پرداختهٔ شیخ نجدی و اتباع اوست و حکایت
تقیه ابوطالب از آنحضرت هم کمتر از آن حکایت نیست که ظریفان گفته اند که مردی زید نامی مطالبه میکرد قاضی
بطمع رشوت بدیون آموخت که وقت مطالبه جز لفظ بلاس هیچ مگو علی رؤس الناس خواهم گفت که مجنون
مرفوع القلم می باشد القصه مدعی از بلاس مدعی علیه در جلوت خجل شد و خائب و خاسر باز گردید چون نوبت
دعوی قاضی بخلوت رسید آن شخص باز لفظ بلاس را تکرار کرد و در جواب او بلاس انداخت تا آنکه قاضی
مایوس شد و گفت که با من هم بلاس **وجه دوم** باعتراف مجلسی آنکه اشاره کرد با صبع مسبحه بکلمه
لا اله الا الله محمد رسول الله تاییدش بروایت ابن شهرآشوب مازندرانی قصد کرده آن اینست که چون
چون محتضر شد حضرت پیغمبر را خواند و گریست که جز غم تو غمی از دنیا نمی برم حضرت فرمود عمیکه برادتیم
خوف میکنی و بر نفس خود از عذاب خدائی ترسی پس خندید و بعقد خنصر و بنصر و عقد ابهام بوسطی نمود و
بمسبحه اشاره کرد امیرالمومنین خاست و گفت الله اکبر بخدا سوگند که هدایت یافت به برکات تو و مآل قول
حضرت جعفر نیز باین می کشد و از این وجه که فاضل مجلسی بچشم رضا دیده صاف هویدا است که حضرت
ابوطالب در وقت مرگ هم به بلای تقیه گرفتار بود و آنوقت نیز باشارهٔ ابجد و عقود ایمان خود را آورده
حساب آن بسیاری از مستبصران باعتراف مجلسی کما ینبغی بر سر بطلان آنکه فرو میبرند بساحل نجات نمیرسند
و این هر دو تاویل از آنجا بود تاویلات اند که گاهی بحساب جمل فرود آورند و گاهی بحساب عقود مائل
شده اند و در حقیقت پی بجائی نبردند در بارهٔ تاویلات دیگر که خود مجلسی کرده کالت و سخافت آن [illegible]

چگونه توانی کرد و از این مقامات سر معنی اسلام آن بزرگ فقط نزد اهل بیت آشکار باشد که از احاطه
در و دیوار خانه با بیرون نگذاشته کما لا یخفی آمدیم بر تاویل دیگر درباره حضرت عبدالمطلب یعنی هبه کنیز و
ولایت تقویم او پس بداهت عقلیه غیر مستقیم است زیرا که مستلزم مثل سابق است که مدعی سست و گواه چست
اگر از این هر دو چیز در واقع نامی و نشانی می بود البته حضرت عبدالمطلب طیب الطینه ذیل خود از این فاحشه قبیحه و اثبات طیب ولادت
فرزند دلبند خویش چنان که می فرمود اگر زبیر قبول نمیکرد بعد حاصل میشد و الا ذمه او بتکلیف شرعی مشغول او لیس فلیس و
روایات دیگر که در افادات عروة المتشیعین بنظر قاصر رسیده نیز مؤید همین است که این خبر انتشار اشتداد بسیار کشید و نزد
تمامی قریش رسید و لیکن گاهی نام این هر دو چیز صحیحا یا یقینا بر زبان صدق ترجمان حضرت عبدالمطلب و هواخواهان او نگذشته
مع ذلک اگر در واقع معاذ الله چنین نباشد بر آوردن کاغذ مسطور و نمودن بدست او و عباسی که از حضرت صادق علیه السلام
سر زده چه محل داشته باشد و قطع میراث برای حضرت عباس و فرزندانش بدین قصه فاحشه از حضرت عبدالمطلب عیاذا بالله
و عدم طیب ولادت حضرت عباس حاشا ثم حاشا که امکانی ندارد نعوذ بالله نسبت آبا و اجداد و امجاد اشرف المخلوقات را
در آن فحشا و فاسق و مرتکب این افعال ناشایسته نهند و در حق حضرت عباس که بعض عم و از آبای آنحضرت بود
چنانچه فاضل معاصر هم در تفسیر منهج السداد و لطائف الرشاد مسطور یافته که مروی است که چون جناب رسالتمآب صلی الله علیه
و سلم قبل از عام الفتح خود حضرت عباس را بمکه فرستاد که اهل آن طرف را بطرف دین حق دعوت فرماید و در این میان
آنحضرت تاخیر شد آنجناب فرمود که ردوا علی ابی و نیز درباره او فرمودند البقیة آبائی و چون ظاهر است که بقیه
از نصف همان شیء می باشد لابد که حضرت عباس با وجودیکه عم آنحضرت بود داخل آبای آنحضرت باشد انتهی قدر
الحاجة من کلامه این چنین روایات را در عمده کتب دین و ایمان خویش تخریج کنند پس بر عقلای سر و کار
متعجب نماند که اگر بر اصول امامیه در باب عدم طیب ولادت آبای جناب سید المرسلین عیاذا بالله من وساوس
الشیاطین اکثری از بنی هاشم و علویین بلکه سادات فاطمیین بلکه انبیا و مرسلین قیل و قال کنیم کتابی
بالاستقلال باید نوشت ناچار در اینجا بر قاعده کلیه بر تمامی جزئیات خویش شنید و بر هر فرد خود انطباق
کند چند اشعار نام من بعید چند از احادیث که اصل این اصل است می شمارم آنگاه توضیحا للمرام حسب

اشال را بایجاز تمام در معرض بیان آرم لیکن باید نگه قانون موعود که ارباب نقض برای ناصبیت اکابر
جنگ بران میزنند و در پرده عشاق بنشید نصاب می نوازند و رگ جان اهل سماع را از زخمه حروریت چون
تار طنبور بنغمه عنقا با نوای چکاوک بشور و فریاد می آرند اینست که حضرت مجلسی و دیگر بزرگان امامیه مثل فقره کامل
علی الاطلاق و هر که لیاقت بنای تلبس و نصب داشته باشد باحادیث مزعومه خود ما باثبات رسانیده اند که
عداوت اهلبیت علیهم السلام دلیل عدم طیب ولادت شخص میباشد چنانچه از علل الشرائع و بحار الانوار هویدا
و آشکار است و قاضی ذهب الله بنوره در امثال این مقامات بذل خرافات کتاب مجالس گفته شعر
محبت مردان مجوز بی پدری + که دست غیر گرفته است پا در او + و دیگر اعلام ایشان مضامین دیگر
آورده اند که نقل آن خالی از تطویل نیست و چون ناصبیت حضرت عباس و فرزندانش و حضرت عقیل و دیگر بنی
هاشم بحضرت از کتب امامیه ثابت است پس همه کس این هم عیان گردید که روایت کلینی در باب فسق و فجور
حضرت عبد المطلب و عدم طیب ولادت حضرت عباس معاذ الله برجا خود به براهین قاطعه مزعومه امامیه ثابت
از دست و بازو مجلسی کار می برنگی آید و دست او تا دامن علامی رسد و ایضا بمعرض وضوح انجامید که هر گاه
آبای کرام سرور انام و اولاد امجاد سلاله خاندان ختم نبوت و اصطفا و خلاصه دودمان صفوت و ارتضا
چنین و چنان باشند بیچاره ابوبکر و عمر و عثمان و اتباع و اشیاع ایشان که می برند اکنون سعی
از احادیث مشار الیها باید دید و بغور و امعان بمیزان عقل و فراست باید سنجید که دال بر مدعای
مذکور است یا نه فی المحاسن عن عبد الله بن الصلت عن ابی عبد الله عن انس بن مالک ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم كان ذات يوم جالسا على باب الدار ومعه علي بن ابي طالب اذ
اقبل شيخ فسلم على رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم انصرف فقال رسول الله صلى الله
عليه وسلم لعلي اتعرف الشيخ فقال له علي ما اعرفه فقال هذا ابليس فقال علي لو علمت يا
رسول الله لضربته ضربة بالسيف فخلصت امتك منه قال فانصرف ابليس الى
علي فقال له ظلمتني يا ابا الحسن اما سمعت قول الله عز وجل وشاركهم في الاموال والاولاد

ما شرکت احدا احبک فی امه و یزید ذلک بیانا و تفسیر ما روی صدوق و فهم فی
العیون عن علی بن ابی طالب علیه السلام قال کنت جالسا عند باب الکعبة واذا شیخ
محدودب قد سقط حاجباه علی عینیه من شدة الکبر فی یده عکازة علی راسه برنس
احمر و علیه مدرعة من الشعر فدنا الی النبی صلی الله علیه وسلم مسندا ظهره بالکعبة فقال
یا رسول الله ادع لی بالمغفرة فقال النبی صلی الله علیه وسلم خاب سعیک یا شیخ وضل عملک
فلما ولی الشیخ قال لی یا ابا الحسن اتعرفه قلت اللهم لا قال ذاک اللعین ابلیس قال
علی علیه السلام فعدوت خلفه حتی لحقته و صرعته الارض و جلست علی صدره و وضعت
یدی فی حلقه لاخنقه فقال لا تفعل یا ابا الحسن فانی من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم
و والله یا علی انی لاحبک وما ابغضک احد الا شرکت اباه فی امه فصار ولد زنا
فضحکت و خلیت سبیله انتهی بلفظه از این احادیث معلوم و مفهوم شد که هر مبغض آنجناب است و از محبت
و اطاعت آنجناب بهره نیست نطفه شیطان و ولد الحرام است و سید علی نقی در حواشی علل الشرائع در توجیه عدم دخول ولد الزنا
بهشت میفرماید و نیز مقرر است که ولد الزنا محب اهلبیت نباشد و خالی باشد چگونه در آید [illegible]
امیر المومنین در شرح حدیث یا علی انا الفاروق الاکبر در اقوال روایت کرده از انجا ظاهر میشود که حضرت امیر فرق کننده است
در ولد زنا بودن شخص و ولد حلال بودن و ملا باقر مجلسی در کتاب حلیة المتقین از حضرت امام باقر آورده که آنجناب فرمود که دشمن ما اهل
بیت نیست مگر کسیکه ولد الزنا باشد یا در وقت حیض مادر حامله شده باشد و نیز در حدیث دیگر از آن امام نامدار روایت کرده که راوی پرسید که
خبر بده از آنکه کسیکه شریک شیطان شده است فرمود هر که ارادت از شیطان در نطفه اش شده است هر که دشمن ما باشد شیطان
در شرکت است انتهی مجلسی و کتاب الایام الشهیره و فاضله که تواتر معنوی استقبا دارند و کتب میکنند شیخ صدوق در علل
الشرائع از امام صادق روایت نموده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احبنا اهل البیت فلیحمد الله
علی اول النعم قیل وما اول النعم قال طیب الولادة ولا یحبنا الا مومن طابت ولادته و شیخ طبرسی در
احتجاج از حضرت روایت آورده که فرمود یا علی دوست دارد ترا مگر کسیکه ولادتش نیکو و پاکیزه باشد و دشمن میدارد ترا مگر کسیکه ولادتش

خبث

دیده باشند و قاضی رطب اللسان در مصائب النواصب خویش جاییکه صاحب نواقض امامیه طعن کرده که ابو جعفر طوسی
در مصابیح و دیگر اکابر امامیه در زیارت امام حسین روایت میکنند که برابر ثواب صد هزار حج است الخ میگوید
هٰذا الفصل یکشف عن نصبه و عداوته لاهل البیت علیهم السلام و یوضح عن سر ما
روی عن الصادق علیه السلام انه قال لا یبغضنا الا مخنث او ولد زنا او ولد حیض
ازین قاضی مذکور مذهب [illegible] استاد و سب و دشنام و لعن و تبرا الثابت فهو گوشید کما لا یخفی علی الناظرین
ازین روایات حال طائفه شیعه که بعضی حال از جمیع این عیوب خصوصاً از مخنث بودن خلاف تجربه باهرین مجهول
فانهم یقولون فیها ما افاده جاد الشیخ البهائی فی وارد آیه شعر بطنها مرفوعة للفاعلین
بابها مفتوحة للداخلین پاکیزه میباشند مانند نیم روز روشن شد و اگر خصال صدوق را از صندوق
بر دارند واضح خواهد شد که در تطهیر اذیال شیعه احادیث عجیبه پیدا می نماید و لیکن درباره معصومین انحصر
کتب [illegible] خویش بسیار عجیب از روایات [illegible] هیچ مسلمانی را یارای ذکر آن نیست بنا بر ضرورت
باره از آن در رد کتاب صبوح مجتهد جالسی که از جهت ناصبیت اندیشی یا دهی این واد شده آورده هم کما لا یخفی
علی من طالعه با اینهمه که شنیدی در باب صحابه کرام مکاید عجیبه محیر دجال و مخجل ابلیس در صنادیق خویش نگاه داشته اند
اعاذنا الله عن ذلک هرگاه بدین چند روایت ملاحظه کرد حالیا بعضی از روایات که دلالت
رغبت و فریفتگی حضرت عباس و عقیل برادر حضرت امیر به بیعت خلفای ثلثه و ترک بیعت و رفض [illegible]
عداوت و بغض ایشان با جمله اهل بیت [illegible] باشد باید شنید ثقة المحدثین طائفه بسند حسن روایت
کرده و مجلسی در حیات القلوب ترجمه آن نموده که سدیر از حضرت امام محمد باقر العلوم پرسید که کجا بود غیرت و کثرت
و شوکت بنی هاشم که حضرت امیر المومنین بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از ابوبکر و عمر و سایر منافقان
مغلوب گردید حضرت فرمود که از بنی هاشم که مانده بود جعفر و حمزه که در غایت ایمان و یقین از سابقین اولین بودند
و بعالم بقا رحلت کرده بودند و دو مرد ضعیف الیقین و ذلیل النفس تازه مسلمان شده بودند عباس و عقیل که از اسیران جنگ بدر
اسیر کرده و آزاد کرده [illegible] ایشان [illegible] پس قسم بخدا که اگر حمزه و جعفر حاضر می بودند آن دو کافر ابوبکر و عمر یارا

آن نداشتند که حق امیر المؤمنین را غصب کنند و اگر سعی میکردند البته ایشان را می کشتند انتهی از
منطوق این حدیث مفهوم میشود که عباس و عقیل هر دو محکوم نفس اماره بودند و بجهت طمع دنیوی در کار لیسان خلفا
منسلک شده بودند و در باب خلافت امیر تصویب و اختصاص ایشان به ذات عالی صفاتش اعتقاد نمی داشتند و لهذا اخبار سیر
ایشان را از محبان خویش ندانسته و بحلیفین جاهلین تعبیر نمود و وقتیکه حضرت عباس گفت آمد دید که هرگز بران اعتماد
نفرمود و بر اصول امامیه واضح است که از قلب صمیم نیست و اگر حمزه و جعفر که ایمان خالص و یقین کامل داشتند زنده
می بودند مجال غصب خلافت مخالفین را بهم نمیرسید بالجمله ضعف ایمان و ذلت نفس عباس بعد از وفات پیغمبر صلی الله
علیه و سلم است و در زندگی آنجناب لاجرم باکی مناقب او بر زبان مخبر صادق که آزار عباس آزار من است و او مثل
پدر من است حیثیت او را رعایت کنید و تعظیم و توقیر او بجا آرید معنی ندارد و ظاهر است که اگر مناط این همه مناقب محض قرابت
باشد مناقب حضرت امیر و حسنین بیاید و امثال ایشان نیز از محل اعتماد ساقط خواهد بود و از درجه اعتبار باطل پس اصح گشت
که مراد از ضعف یقین و ذلت نفس همین میل قلبی ایشان بجانب خلفا و ناصبیت و عداوت ایشان با اهل بیت
است و اگر بر این دلیل قناعت نکنی و گوش بر اول این مکابره و مجادله ننهی دلائل دیگر بر عداوت و ناصبیت این
بزرگان پیش خود دارم از انجمله روایت استاد کلینی است از حضرت سید الساجدین امام زین العابدین که در حق عبد الله و
پدرش عباس این آیت نازل شده که و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا یعنی هر که در
دنیا کور است و راه حق را نمی بیند پس او در آخرت کور است از دیدن راه بهشت و گمراه تر است انتهی ترجمة الآیة الکریمة علی لسان
صاحب حیات القلوب پس اگر مراد از کوری این پدر و پسر معاذ الله ترک خلافت مرتضوی و میل بسوی خلفا یعنی ناصبیت باشد
فذاک عین المدعا و اگر چیز دیگر باشد مثل انکار توحید یا نبوت و معاد یا فسق و فجور پس واجب است که اهل حق بتصریح و تحریر آن پردازند
و در مقام مناظره اظهار آن سازند و از تسوید اوراق است آنچه در مسلک اول اشاره بآن رفته و آن روایت نیز از استاد ابو جعفر
کلینی است و تفسیر اهل بیت فی الفاظه هذه عن ابی جعفر قال قال امیر المؤمنین بعد وفات رسول الله فی
المسجد والناس مجتمعون بصوت عال الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله اضل اعمالهم فقال
قال له ابن عباس یا ابا الحسن لم قلت ما قلت قال قرأت شیئا من القرآن قال لقد قلته لامر

قال

قال نعم ان الله يقول في كتابه وما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا فتشهد
على رسول الله انه استخلف ابا بكر قال لا سمعت رسول الله اوصى الا اليك قال فهلا بايعتني
قال اجتمع الناس على ابي بكر فكنت منهم فقال امير المؤمنين كما اجتمع اهل العجل على العجل
ههنا فتنتم ومثلكم كمثل الذي استوقد نارا فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم
الآیة و این حدیث نص است در آنکه عبد الله بن عباس از گوساله پرستان بود و احدی از شیعیان امام اعظم علی نماند
او باین معنی قائل نیست که حضرت عباس از شیعیان مرتضی باشد و فرزند ایشان عبد الله مذکور از اعوان
و انصار خلفا و از انجمله روایت قاضی نور الله شوستری است در مجالس المؤمنین که صریح ظلم و حق تلفی جناب امیر از
حضرت عباس مقصد شد عقد ام کلثوم با خلیفه ثانی صادر شد و از نجاست که قاضی مذکور بعد از ایراد این قصه می
نویسد که ظاهر او سطه وکالت فضولی امثال آن حضرت امیر عباس را مانند دیگر یاران قدماء خود راسخ در محبت و اخلاص
نسبت نمیداشت چنانکه سابقا در احوال الشهدا مذکور شد آنحضرت علیه السلام از عباس و عقیل بخلیفتین جانبین تعبیر فرموده
اند انتهی بلفظه از اینجا ثبوت رسید که مرتبه حضرت عباس در محبت و اخلاص کمتر از ابوذر و عمار و مانند ایشان است که فردا ما
بارکان و اوتاد و یاران قدماء معتبر میشوند اکنون در اثبات ناصبیت این بزرگ و میل او بسوی خلفا و ترک حقوق اهل بیت مصطفی
و شرکت او در ظلمهای ایشان حتی غصب ام کلثوم و گوساله پرستی کدام شک و شبهه بر اصول شیعه باقی ماند انصاف باید کرد
که اگر کسی دختر کسی را غصب کند یا شریک غاصب گردد دشمن او می باشد یا از اینجا حال الفضل واحد حضرت عباس که در
غصب طرفدار عمر بود و فلذه کبد بتول را مصداق صدر و خاتمه حدیث مشهور کلینی که از زند کار بش ار لعاد جگر رسید یک
گردانید فیما بین باید نمود و اگر برادر عبد الله فرزند ارشد او انقسم روایات که صریح دلالت بر ناصبیت او دارد ذکر کنیم دفاتر
طویله وفا میکند و کتابی ضخیم فقط در این باب تصنیف کرده شود اما عقیل را حال عدم رسوخ و اخلاص نیز از ینجا واضح است که
قصد ترک رفاقت حضرت امیر کاسه لیسی برفاقت معاویه بن ابی سفیان که کار او از مخالفت امیر در گذشته بمحاربه رسیده بود
طمع عقیل بر آتش و بلا مثل طشتی است از بام افتاده یا آفتابی قدیم خط بستو نهاده از اعتقاد اصدق طایفه جنابان
واضح می شود که عقیل با وصف عقل و تمیز در عین طفلی حضرت امیر نیز حسد عداوت مضمر بلکه مظهر داشت واضح

ام چنانکه دانی که هرکه غیر از امامیه اثنا عشریه دعوی امامت برای خود کند گو علوی فاطمی باشد بالشهادت
تفسیر قمی بلیس نواصب شمرا مخلد فی النار است لوازم وعوارض این منصب بین ماده خاص با عبد اصادق
مصدوق ومادر بکر عبد الله کرده سید چنانچه در اول ایشان حسن مجتبی ومادر مطهر زید وتفصیل اجمال هرکه از اهل
حق ادعای آن نموده شمرده واز انجمله علی بن اسمعیل بن جعفر بروایت کشی از ثقات محمد بن طالقیه کما یدل علیه تذکرة الائمة وغیره
من کتب المجلسی ومحمد بن اسمعیل را در شمار بعضی ازایشان مثل ابو النصر چنانچه در کتاب عمدة الطالب که از رجال
مجلسی در کتب معتبره امامیه درباره توصیفش بهراه توصیف مصنف این عبارت منقول است العالم النسابة
والفاضل العلامة جمال الدين المعروف بابن عنبة صاحب عمدة الطالب في
نسب آل ابي طالب اشهر الكتب واوثقها في النسب بخاطر هارون رشید عباسی
متمکن گردانید که امام کاظم اراده سلب خلافت ازو دارد واموال واسلحه جمع میکند تا کار بجائی رسید که احمد
آنجناب بهر بلا کشتند وبرو اتهام دعوی کردند آنچه کردند وازانجمله جعفر بن علی نا ولیست که هم مدعی
امامت شد چنانچه از کتاب حق الیقین ومانند آن بر می آید وهم سعایت وکلای ناحیه مقدسه نزد معتمد عباسیه
خلیفه عصر نمود کما فی نزهة الکشمیر وبرهمین منوال ائمه قیل وقال درباره دیگر سادات حسنیه وحسینیه که
بلاریب عند الفریقین بسیار اعتقاد امامت بخرافات شیعه داشتند فراخ می شود کما لایخفی علی المتتبع
اندکی بیش تو گفتم غم دل ترسیدم * که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است * اگرچه چندی از یهود اشقیا
که راس ورئیس آنها عبد الله بن سبا بود وحال او درباره گمراه کردن شیعه عنقریب از کتب معتمده ایشان
می نگارم اینهمه خرابیها در دین محمدی ثالث ابلیس لعین برای مقلدین خویش یادگار گذاشته اند با دیگر
کیست که از اذهان اهل فراست کسوه مقبول خواهد شد طرفه تر آنکه سعی ناصبیت بیجا عطر او زنگسار
اختتام نیافته بلکه اصاغر واکابر قوم ترقی کرده بطور سلسله اجناس تا حضرت آدم صفی الله رسانیده وگاهی
از انجناب تنزل نموده مثل سلسله انواع تا حضرت خاتم الانبیاء میگرایند زیرا که از روایات ایشان که ماخوذ از
اصول اربعمائه است ساخته وپرداخته سر آمد یهودیان بوضوح می انجامد که در زمره انبیاء ومرسلین

اصلاً از این عیوب که بار بار تذکارش خالی از اسارت نیست مشتهر شود و غیر از اولوالعزم من الرسل که نسبت
اعداد ایشان بسیار انبیا نسبت قطره به بحر محیط است احدی بمقتضای روایتی که از امام ابوجعفر علیه السلام
در تفسیر اهل بیت و حاشیه شیخ الشیوخ و علل الشرائع و فضائل اهل بیت رسوخ و عزم نداشت ولهذا باین
لقب ملقب نشدند و غیر اینها از این دولت محروم ماندند و موید همین معنی است روایات محمد بن حسن صفار در بصائر
حضرت اولوالابصار و غیر او از زمره انبیا که ایمان بولایت ائمه نیاوردند و از احادیث دیگر که نمونه آن در این
اوراق ثبت خواهد شد بوضوح خواهد پیوست که در این مقام گفتگو باقی است بلکه بعد جمع و تلفیق احادیث صحیح
و صحاح معلوم توان کرد که این بزرگان حق رسوخ و اعتقاد صمیم کما ینبغی بجا نیاوردند و نشنیدند آنچه شنیدند
القصه در کتابهای اصول که اشارتی بدان کرده ام و در صور منسوبه شیعه اکثرش بلا سند و صحیح عبور کرده
بلکه شریف ملاحظه شان در آمده موجود است که از آدم تا سرور آدم هیچ نبی آدم هر که از انبیا در اعتقاد اولاد امامت
ائمه که روز میثاق توقف و تامل نموده در سوانح عظمی و مصائب کبری مبتلا شده و علی هذا القیاس اینکه ولایت را
وقت بعثت هر نبی عرض کرده اند هر که توقف کرد بپاداش آن مقید شد بالام روحانی و جسمانی گرفتار آمد
و این بلیه که باده تمامی فسادات اعام بود تا آنکه نوبت بحضرت یونس رسید و او برقوم مبعوث شد و لیکن ولایت را
قبول نکرد و ایمان بآن نداشت با وجود وحی الهی عیاذاً بالله مانند ابلیس با وجود استکبار ورزید و آنچه در آن وقت
بخطاب الهی غلط گفتم برو وحی گفت تاشی بآن الفاظ میسر که قبول کردن ولایت کسی که او را ندیده باشم و
نه اوصاف او شنیده بمعنی مخمصه است تا آنکه در زندان شکم ماهی محبوس شد و در تحت الثری بمقام قارون رسید پس
در باب عصمت انبیا بر اصول شیعه که در جمیع کتب کلامیه ایشان بآیت کریمهٔ لا ینال عهدی الظالمین
یعنی حقیت خلفای ثلثه علی ما هو المشهور استدلال میکنند احتمال باقی نیست که اگر در این مقام اهل حصول
و عناد را احتمالی باقی است همین قدر باقی است که نشان میدهد این احادیث که مقتضای اینها نسب انبیا
و رسل الله بین اینست کجا است و کتب معتمده وارد است بالجمله آن بجای دفع این احتمال نباید از سی بیست روایت
از کتب معتبره شیعه یاد داریم و لیکن روما للاختصار یک دو روایت از بلای مجلسی صاحب بحار که جامع

این رموز و اسرار تو اند بود و ار و میکنم بگوش عبرت باید شنید میگوید که ابو حمزه ثمالی روایت کرده که روزی
عبد الله پسر عمر بخدمت امام زین العابدین آمد و گفت توئی که میگوئی که یونس را از برای این بشکم ماهی انداختند
که ولایت جدم امیر المؤمنین را بر او عرض کردند و او توقف کرد در آن حضرت گفت بلی من گفته ام مادر تو بعزا
تو نشیند عبد الله گفت اگر راست میگوئی علامتی بر صدق گفتاری خود بمن بنما پس حضرت فرمود تا عصابه
بر دیده من و او بستند و بعد از ساعتی فرمود که چشمهای خود را بگشائید چون دیده های خود را گشودیم خود را
در کنار دریائی که موجهایش بلند شده بود دیدیم پس عمر گفت که ای سید من خون من بگردن تست
حضرت فرمود که اضطراب مکن که الحال علامت راستگوئی خود بتو مینمایم پس فرمود که ای ماهی ناگاه ماهی سر از
دریا بیرون آورد مانند کوه عظیم و میگفت لبیک لبیک ای ولی خدا حضرت فرمود تو کیستی گفت من ماهی یونسم ای
سید من فرمود که ما را خبر ده که قصه یونس چگونه بود ماهی گفت که ای سید حق تعالی هیچ پیغمبری مبعوث نکرده از آدم
تا جد تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم مگر آنکه ولایت شما اهل بیت را بر او عرض کرد پس هر که قبول کرد سالم ماند
و هر که ابا کرد مبتلا گردید تا آنکه حق تعالی یونس را به پیغمبری مبعوث گردانید پس حق تعالی وحی کرد باو که ای
یونس قبول کن ولایت امیر المؤمنین علی و ائمه راشدین از صلب او با سخنان دیگر که باو وحی نمود یونس گفت چگونه
تولا کنم ولایت کسی را که او را ندیده ام و نمی شناسم و رفت بکنار دریا پس خدا بمن وحی فرمود که یونس را فرو
بر و استخوان او را است مکن پس چهل روز در شکم من ماند و او را میگردانیدم در دریاها و در تاریکیها ندا میکرد
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین قبول کردم ولایت امیر المؤمنین و ائمه راشدین را
از فرزندان او پس چون ایمان آورد بولایت شما امر کرد پروردگار من که او را انداختم بساحل دریا پس حضرت امام
زین العابدین فرمود که ای ماهی برگرد بسوی آشیان خود و آب از موج قرار گرفت انتهی و از عبارات صاحب عاقبت
از جمله امامیه بعد اندک غور و امعان بر می آید که این قسم احادیث مثل قصه التقام حوت بجهت سر تابی از ولایت
جناب مرتضوی بتقلید معلم ملکوت و نجات از انواع عقوبات بعد رجوع متواتر المعنی و مدار اثبات فضائل ائمه
هدی است پس قول معاندین و مکابرین بقلت شذوذ و عدم لیاقت این احادیث در باب معتقدات دین

بو الهوسی و بو الفضولی خواهد بود و سخت حیرانی است که روایات مذکوره در باره افضلیت ائمه
است که بهتر از نبوت و رسالت انبیا و مرسلین است بکار آید و در عقاید دیگر بکار باشد مع ذلک طریق
جدل و الزام خود باعتراف مجتهدین در کتاب ناطق اختراع کردن و در مناظره الحق روایات ضعیفه بارده را
تجسس نمودن و الوان چنین مزخرفات خاطر خود را شاد فرمودن غیر از سفاهت چه چیز محصول تواند بود الغرض
از روایات صحیح در باب فتنه باشد که یونس علیه السلام ایمان بولایت که از اصول خمسه بلکه اصل الاصول است تمام
سنوات نداشت تا آنکه درین مصیبت گرفتار شد و از جمله روایات که بر نفاق آنجناب دلیل است و بعنوان
امت لعل و حضرت امیر حاشا ثم حاشا عن ذلک است روایت سید هند کافی الجار وغیره محصلش آنست که حق تعالی
عرض کرد ولایت امیر بر آسمان و زمین پس قبول کرد هر که قبول کرد و انکار کرد هر که انکار کرد و چنانچه باید قبول
نکرد یونس انتهی پس ازین حدیث صاف بر می آید که نه یونس از طائفه اولی بود که بزبان و دل ولایت را قبول
کردند و نه از گروه ثانی که بزبان و دل انکار نمودند بلکه او از مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء و لا الی
هؤلاء بود و همین است معنی النفاق و از جمیع روایات شیعه چنان سمت وضوح می یابد که اولا او انکار صریح و
استکبار قبیح بلکه اعتراض بر جناب الهی اختیار کرد و چون او را معذور و معاف نداشتند ناگزیر ولایت امیر المؤمنین
را مثل منافقین بدون شهادت قلبی قبول نمود و هرگاه در بطن ماهی از زندگی و خبر ناچیز باقی نماند آن
وقت باطنش باین اصل گروید و از سمک تا سماک رسید لیستر بدانکه بلا باقر مجلسی که احدی من حیث الصحابه
مثل او در گروه شیعیان سید الشیعه و الحق مرتبه او از فهم درگذشته حتی که اکبر امامی در فضل او شبهه
امامت که شد و علت خروج و ناصبیت شوند و سلم ولایت بنام او به بیان سلطی مسلم شود هرگز بعید
نماید بعد ازین روایات بر طریق معمول خویش که آتش زدن پدر از پلیدان انقطاع افسانه و آب پاشی مشغول
گشتن از عادت مستمره او است همه شرم و حیا را یکسو گذاشته میخواهد که وبال آن اهانت نزد عوام از حضرت یونس
علیه السلام بردارد و عند الخواص ائمه تشنیع و تقبیح آن ازادو فی با علی رساند هرگز خاطر کس نمی خواهد که بذکر
آن پردازیم و تقبیح آن خود را متوجه سازیم لیکن چون اهل خلاف جهلاً و عداوةً خموشی بر عجز حمل

خواهند کرد اصدع به فاستمعوا له وانصتوا باید دانست که انچه از کتاب صغیر و کبیرش که لا یغادر
صغیرة ولا کبیرة الا احصیها در شان اوست درباره جمیعا و تفریقا بر می آید چنین است که اگر
منظور جناب قدس الهی از حبس یونس در بطن ماهی آن بود که مرتبه او عظیم گردد و بمنزله معراج رسالت پناه
برای او باشد و در مقام لکافه ارباب علوم و حکم از عترت نجیم صلوات الله علیهم که سبب لیش این بزرگ خنده در شنید چه
مشیت ایزد بان تعلق شد که حضرت یونس علیه السلام در باره ولایت امام الائمه کفر ورزیده چنانکه مدلول حدیث
الساجدین آیات باتفاق اختیار ساخته کما هو محصل حدیث امیر المؤمنین فی شکنجه عقوبتیکه مثل عذاب قارون است
چنانکه خواهی دانست کشند و با اینهمه خدام ملا آن عذاب برای او معراجی بر حصول خویش قرار دهند
این خشک دماغی و ساده لوحی و بیهودیت و ناصبیت علاجی نمی توان کرد از روح ملا استفسار باید نمود که
این معراج فی حد ذاته بود یا نسبت به دیگران اگر شق اول اختیار کند باید گفت که این قسم معراج نصیب
فرقه نواصب این زمان باد که بعقوبت ... عترت طاهره کردن میکشند و اگر راه ثانی اختیار نماید باز
عود باید کرد که معراج مذکور آیا نسبت بخوارج و نواصب است که خاتمه شان بر عداوت اهل بیت واقع شد
اگر قبول کند باید گفت که انا علی ذلک من الشاهدین و اگر گوید نسبت بشیعیانست باید گفت که شما
با وصف ذوق مرارت موت و دید عذاب قبر هنوز تشبیه رستی بائل نمیشوید و اتباع و اشیاع خود را در این
ورطه می افگنید انقدر نمیدانید که مرتبه کسی که بعد از این عقوبتها ایمان بولایت ائمه آرد و ظاهر او عیان
و القایش مصداق آیه کریمه فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا باشد با ایمان حضرات
متشیعین که صفت المؤمنون بالغیب خصوصا درین غیبت کبری از خواص ایشان است برابر نتواند شد
چه جا آنکه خدای عز و جل یونس علیه السلام را زیاده بر ثواب شیعیان ثواب کرامت فرماید این طرفه است که
با اینش هدیه ... مثل اگر نام عدل و داد بر آن نهند لا مشاحة فی الاصطلاح بر عکس نهند نام زنگی
کافور پس باقی نماند مگر آنکه معراج حضرت یونس نسبت بعقوبتهای خوارج و نواصب خواهد بود
فاعتبروا یا اولی الابصار بعد تحریر این مقام بر بعضی از عبارات کتاب مناقب مرتضوی

که اشارتی در سطاد کلام بسوی آن رفته نظر افتاد چنان بذهن شد که حاجت بترتیب این مقدمات
هم نبود خود حسب صفا این کتاب بعد از ادعای آنکه لقب مستطاب جنابت مرتضوی یعنی لفظ امیر المؤمنین در ازل
صدور یافته بروایت کلینی آنچه در عبارات مطنبه گفته نص دیگر همین است که درین نوع انسان تو سکه ایمان
صحیح شان بذروه اعتبار تصعید نموده و در روز میثاق باین عطیهٔ کبری مخصوص بوده جز طائفه اثنا
عشریه کسی نمیتواند شد و ذلک عین المدعا و از کتاب غایة المطلوب نیز سمت وضوح دارد که بغیر از فرقه مذکور
کسی امامت و امامت ائمه را نپذیرفته ولیکن نظر بروایات کتاب مناقب فقیر را چنان معلوم میشود که محدثین
امامیه اختلاف درین معنی دارند که بوم و دیگر جانوران شوم مثل این فرقه مشئوم بودند یا نه بعضی از روایات نظر بالو
داده و بعضی بثانی بلکه ذاکر بودنش نیز باصطلاح امامیه برمی آید پس درین مقام درباره ملا مجلسی زیر کلام
زیاده تر از سه واقعی است باید خواند شعر ما رمی تو هر کرا بینی بزنی ❊ یا بوم که هر کجا نشینی بکنی ❊ اکنون
حدیثیکه در وصول یونس علیه السلام بمقام قارون و ملاقات این هر دو بهم در باهم که مضمون آن نسبت بجناب
امام جعفر صادق نسبت میدهند چنانچه در بحار است بشنو که چون قارون صدای یونس که خداوندا بحق
انکار ولایت ظلم کردم اکنون بولایت شاه ولایت و فرزندانش بجان و دل معتقد گشتم و از سر کفر و نفاق
درگذشتم شنید از موکلین عقوبت که هر روز او را از وقت حکم خسف بقدر قامت یک مرد بزیر زمین فرو میبردند
مهلتی درخواست و گفت تو کیستی گفت منم یونس بنده گنهگار پس احوال حضرت موسی و شدت غضبش بر مرگ
هارون و بعد قالبش و ماجرای دختر عمران خواهر حضرت موسی علیه السلام که بوی نامزد شده بود استفسار کرد فرمود از ایشان
جز نامی باقی نماند و این حکایت باعتبار آنکه کار فرات معلوم و تاویل ملای مجلسی چه مشابه است بقصه افیونی که
بالش و پاشنا راه نفهمید و بچاه افتاد هنوز بخیال اینکه در حجره خانه خود رسیدم قضا را نابینائی هم بر بالا
گرفتار شد افیونی بانگ بزد و کیست که در خانه شرفائی بی اجازت بیگانه داخل شد اعمی گفت و در چه خیالی
این خانه نیست بلکه چاه است افیونی گفت خیر هرچه باد اباد درست بگو کیستی تو چیست گفت قند فروشی گفت
از بهر خدا انگی بگیر و قند بمن بده. الحاصل تاویل معراج برای حضرت امیر المؤمنین با اصول

خرافتی است که زیادت بران تخیل نیست ولیکن حقیقت اینست که ملا مجلسی را درین تاویل خطر قدار
قارون مطمح نظر افتاده زیرا که او بسبب تحیر و غرایب بحال یونس و طبقات زمین مشغول بلکه سیر او بسبب یادت نامه از
حضرت ذوالنون یاد بوده و کیفیت که در احادیث شیعه خصوصا خاتمه همین حدیث جعفری که مشتمل حال قارون
است مفهوم صریح باشد که از روز ملاقات و افسوس نمودن قارون بموت دختر عمران و موسی و هارون علیهم
السلام که منتهای سیر بود بحکم الهی موکلین عقوبت عذاب را از وی بر داشتند پس حال هر دو درین
معراج همدوش یکدیگر است و در اثنای تقریر جعفی و حیته در تشبیه التقام حوت بمعراج شریف ناظم
عالم لاهوت بخیال آمد که مقصود ملا مجلسی را باعتبار لفظ معراج تلمیح است با نیکه اصل معراج که بروایت صاحب
صراط مستقیم از انبیا زیاده از صد مرتبه وقوع یافته تاکید در باره امامت مرتضی بوده آخر یکمرتبه
نوبت بدان رسید که حضرت خاتم الانبیاء را بجهت تعلیل و تسویف بخطاب عذبتک عذابا الیما مخاطب
فرمودند کما سبق تفصیله پس حبس یونس در شکم ماهی بالاتر شباکل معراج رسالت پناهی خواهد بود تاویل
دیگر که باستقلال یا ضمیمه اول باشد اگر مقصود ازین حبس نمودن دریا و غرایب کاینات تحت الثری بوده و فقیر
درین تاویل هم بدستور سابق همه حیرت است که شخصی بوبال کفر و نفاق و ارتکاب کذب وقت و دحی
گرفتار باشد و عقوبات او را السیر و گلگشت تعبیر کنند این دعوی کذبی دیگر است آیا کسیکه بسیر عجایب
روزگار مشغول میباشد همین نوع استغاثه می کند که لا اله الا انت سبحانک انی
کنت من الظالمین امنت بعلی امیر المؤمنین و تبت وانبت عن
الانکار فی حقه و اولاده الطاهرین و غیرها صعب عداوت اہل بیت سید ابرار سرگرمی
اندیشه که منکر ولایت ائمه را در سیر عجایب و غرایب نگاه میتوان داشت یا در انواع عقوبتها زیاده بر دیگران بحکم
حدیث ضعف عذاب بنی هاشم چنانکه در مسلک اول گذشت کفر و نفاق ۱۴۱ حضرت یونس قبل ازین معلوم
شده اما تفصیل کذب پس رنگی دیگر دارد که حضرت یونس ع بشهادت حدیث اول یعنی روایت ابو حمزه
ثمالی دروغ گفته و ملا [illegible] شیخ الشیخ تایید آن می کند و حیرت است که آنکه سن [illegible]

بن ابیطالب اکرد لا ایشان بر بین عرض کرد می بچشم خود دیده ام دوم آنکه اوصاف او را هم میشناسم
انتهی فقیر حقیر مقدمهٔ اول را تسلیم کرد لیکن انکار از معرفت اوصاف منیفش چه معنی داشته باشد هرگاه یهود با علام
حضرت موسی و درس و تدریس کتب و صحف آسمانی خصوصاً توریت حاوی نصوص امامت ائمه هداة از امیر
کبیر تا قائم آل سرور کائنات بخوبترین وجوه زیاده از ابناء خویش معرفت ایشان داشته باشند کما
فی کتب الاصول مثل الکافی عن امیر المؤمنین علیه السلام فی حدیث
طویل یقول الله عز و جل الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم
یعرفون محمداً والولایة فی التوراة والانجیل کما یعرفون ابناءهم فی منازلهم انتهی
و هنوز حکما امامیه وصف مردوده هو بلکه احقاب استدلال بنصوص توریت بر امامت جمیع ائمه بنام می گفتند
و قدماء و متاخرین قوم رسائل درین پرداخته اند و بسیاری ازین احادیث که یهود بشمائل ائمه هدی آشنا
بودند در تفاسیر اهلبیت مروی باشد پس انکار ازین معرفت بجز از کذب آنهم بر طبق مثل مشهور که دروغ
گویم بر روی تو بچیز دیگر حمل نتوان کرد و معاذ الله که احدی از یهود عین اصول خمسه که عدل منجمله آنست
تجویز کنند که تکلیف بمعرفت و ایمان بولایت مجهول مطلق که نه او را دیده و نه اوصاف او شنیده
داده بودند صدور چنین بی اندامی خصوصاً در خطابات الهی غیر از ناصب عداوت اهل بیت از کسی
ممکن نیست اکنون احد الامرین درین مقام باید کرد یا قائل شوند باینکه بودن اوصاف ائمه
در کتب انبیاء سابقین بر طبق زعم متشیعین کما عرفت حرفاً منها و اخذ میثاق انبیاء و مرسلین در بارهٔ
ایشان بعنوانیکه دانی کذب بیفروغ و از افترات اشقیاء یهود است که برای تفضیح و تذلیل ذوات
مقدسه انبیاء و رسل و تحریف بین با بداع آن پرداخته اند یا آنکه حضرت یونس کذب صریح اختیار کرده
چون اختیار شق ثانی بر اصول موضوعه شیطانیه که مشتمل بر کفر و نفاق حضرت ذوالنورین است سهل تر پس
در ثبوت کذب آنجناب ریبی نماند سبحان الله ثبت حال امامت با ظلم مطلقاً ممتنع الاجتماع باشد کما سبق
و ثبوت در سواد غیر متناهیه کما لا یخفی بالصدق کذب صریح شود و آنجا بر اصول متشیعین

میانهٔ یونس علیه السلام و ابلیس بد انجام مثل حضرت آدم و غیر او از انبیاء کرام فرقی نماند استغفر الله فرق بین
است چه ابلیس بطبق ارشاد کتاب مجید و احادیث شایعه از قوم جن و حضرت یونس از بنی آدم است اگر او
بمقتضای مادهٔ خویش کبر و حسد و عداوت ورزد دور نباشد بخلاف حسد و عداوت و انکار یونس
از ولایت جناب امیر که به تصنع و امتحان نزد یک شعر بنی آدم اعضای یک دیگراند * که در آفرینش
ز یک گوهر اند مع ذلک آنچه ابلیس عرض کرد که من از آتش پیدا شده ام و آدم از خاک و بعد از
علم با عطاء مهلت معلوم بذروهٔ گذارش رسانید که من همه بندگان ترا گمراه خواهم کرد مگر بندگان
مخلصین ترا که بر اغوای آنها راهی ندارم از امور واقعی و نفس الامری است و از ینجاست که حق
تعالی درین کلام تصدیق او فرموده چنانکه از تفسیر اهل بیت بوضوح می انجامد و این استثنا هم جا بجا در
کلام عزیز علام از ابلیس حکایت نموده اند و امام رازی علیه الرحمه در تفسیر کبیر در تقریر فائدهٔ این قید
که تعلق باین مقام دارد چنین گفته که غرض ابلیس از ذکر این استثنا آن بود که کذب در کلام او را نیاید
زیرا که بدون استثنا معنی آنست که تمامی بندگان را گمراه خواهم کرد و حالانکه چنین نیست و از ینجا ثابت
می شود که دروغ چیزی است که ابلیس هم از آن استنکاف ورزیده پس مسلمان چگونه بدان اقدام نماید
انتهی از ینجا کار حضرت یونس که صریح اختیار کذب و خطاب به پروردگار نموده از ابلیس لعین هم درگذشت
نعوذ بالله از آنچه بر طبق اصول آنها انبیاء علیهم السلام بدتر از ابلیس باشند چنانچه بعد این همه کفریات
که اثبات کفر در وحی بر انبیاء بعد از مبعوث شدن می کنند و هم کذب و نفاق و شقاق هم علیهم ثابت
این بزرگان ثابت می نماید در کتب معتمدهٔ قوم موجود باشد که حرفی از نسبت بخطوط خویش بخدمت سامع و ناظر گفته
و بر قاعدهٔ اصولیه ما یجوز للضرورة یتقدر بقدرها کار بستیم باز علمای قوم شیعه را بر اهل حق خنده میزنند و اساس
انصاف در جمیع مطاعن اصحاب میکنند شعر از برون طعنه زنی بر بایزید * وز درونت ننگ میدارد یزید
تنها این همه الحاد و کفر درباره امامت از انبیاء علیهم السلام در کتب دینیه خویش ندارند بلکه در توحید
و قدرت باری عز و جل نیز ازین قسم احادیث مستند می آرند لیکن بنا بر جنبیت آن از بحث در تقریر آن

ومعاد وعدل از کجا باثبات خواهند رسانید فکیف که در روایات روضه ومثل آن مجامر سابقا
صحیح موجود باشد که او فی توقف هم درباره ولایت عمر که دائره ولایت موجب کفر است
واگر انبیا محبت او را قبول نمیکردند باعتراف ایشان بولایتش نمی آوردند ابد الآباد حطب دوزخ میگردیدند
آیا عدل بود او همین است که محبت ولایت شخص مستحب باشد در انکار آن انبیا ورسل باین عقوبات گرفتار
آیند علاوه مسلما که بر حضرت یونس وجود این آیات متحقق شده بود وبنا بر مذکور حقیقه ببطن حوت
بود لیکن آنحضرت جناب شان وکتب آسمانی وزبانی انبیا سابقین دیده وشنیده باشند که او را عمر در جحد وانکار
حقیقه اهل البیت علیهم السلام چه پیش آمد وبر حضرت خلیل چه گذشت الی غیر ذلک سبحی انشاء الله تعالی لیس گو ایمان نبوات
بجد وجود رسید ولیکن این تحقیق باستماع با هرچه مزد مجلسی ببطن النواصب باشد بمرتبه رسیده که تا رکشش در عقوبات
زیاده [illegible] است باینکه قصه اش در مثنوی مولوی معنوی منظوم
گشته شیر وگرگ وروبهی بهر شکار * رفته بودند از طلب در کوهسار * گاو کوهی وبز وخرگوش
زفت * یافتند وکار شان از پیش رفت * گفت شیر ای گرگ این را بخش کن * معدلت را نو کن ای
گرگ کهن * گفت ای شه گاو وحشی بخش تست * آن بزرگ وتو بزرگ وزفت وچست * بز مرا که بز میانست
وسط * روبها خرگوش بستان بی غلط * گفت پیش آ ای خر گر بلید * پیش آمد پنجه زد او را درید * بعد از آن
رو بشیر با روباه کرد * گفت این را بخش کن از بهر خورد * سجده کرد وگفت کین گاو سمین * چاشت خوردت
باشد ای شاه گزین * وآن بز از بهر میانه روز را * یخنیی باشد شه پیروز را * وآن دگر خرگوش بهر شام هم
شب چره ای شاه با لطف وکرم * گفت ای روبه تو عدل افروختی * این چنین قسمت ز که آموختی * از کجا آموختی این
ای بزرگ * گفت ای شاه جهان از حال گرگ * واگر این همه تقریرات بسبب تکرار بعضی از سوء
سنیان حضرت مولف مکرر نشود وطالب مضامین مجید باشد اینک احادیث تر وتازه از کتاب [illegible]
مرتضوی باید شنید وبچشم انصاف باید دید که دلالت بر وجوب ابرد یا نه لیکن آنکه مولف این کتاب نور که
همه کتب خویش را برای خاطر مضامین منتخب جمع کرده بود اما قید بار خویش بر این احتجاج

و استدلال نموده آنچه درباره وجوب ولایت گفته یکی این است که قبل از تصویر صورت بنی نوع انسان بصورت
بشری و هیکل عنصری امامت عترت اثنا عشر بر کافه مخلوقه لاسیما طبقه انسانیه عرض شده باقرار
حقیقت آن مکلف و مخاطب گشته اند چنانچه در کریمه و اذ اخذ ربک الآیه اشاره شده و حقیقت خلقت و آفرینش
انسانی و اخذ معاهده از ایشان در عالم ذر بر وجهیکه چهره شاهد این معنی گلگونه بیان اکثر مفسرین آراسته
شده آنست که قبل از آنکه آدم علیه السلام سایه نشین درخت طوبی و خلوت گزین نزهت سرای جنت المأوی
گردد و فضای دلگشای یکی از ابواب بهشت که مسافت آن مساوی مسیر هزار سال است محل توقف گردید
تا ذریت آدم علیه السلام من الازل الی الابد از صلب وی بر صورت مورچه صغیره استخراج یافته بعد از اعطای
حیات و فهم و علم که مناط اهلیت خطاب و قابلیت سوال و جواب است اصول مهمه دینیه بر ایشان عرض شده
انتهی بلفظه این روایت نص صریح است بر آنکه حکم قبول ولایت ائمه بر تمامی افراد کائنات که بعد از آن خلعت ترکیب
صورت بشری از کارخانه عنایت واجب الوجود یافتند حتماً و وجوباً بود و ایمان بولایت ایشان از اصول
دینیه بود نه آنچه ملا بنا بر تعصب عناد با ائمه امجاد بخیال آورده و الا قایل شود که امر باعتقاد توحید و نبوت
ختم المرسلین هم بحد وجوب نرسیده بود و نیز صاحب مناقب از کتب شیعه روایات بسیار نقل کرده که در تکذیب
مجلسی هر واحد از آن کافیست فکیف که بهیئت مجموعی ملحوظ گردد حرفی زان کتاب انیس عن الصادق
عن ابیه عن آبائه عن علی بن ابی طالب علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
حدثنی جبرئیل عن رب العالمین جل جلاله قال من علم ان لا اله الا انا وحدی وان محمدا
عبدی ورسولی وان علی بن ابی طالب خلیفتی وان الائمة من ولده حججی ادخلته الجنة
برحمتی ونجیته بعفوی وابحت له جواری واوجبت له کرامتی واتممت علیه نعمتی وجعلته
من خاصتی وخالصتی ان نادانی لبیته وان دعانی اجبته وان سألنی اعطیته وان سکت
ابتدأته وان اساء رحمته وان فر منی دعوته وان رجع الی قبلته وان قرع بابی فتحته
ومن لم یشهد ان لا اله الا انا وحدی او یشهد بذلک ولم یشهد ان محمدا

عبدی و رسولی او شهد بذالک ولم یشهد ان الائمة حججی فقد جحد نعمتی و صغر عظمتی و کفر
بآیاتی و کتبی ان قصدنی حجبته وان سألنی حرمته وان نادانی لم اسمع
ندائه وان دعانی لم استجب دعاءه وان رجانی خیبته وذلک جزائه منی وما
انا بظلام للعبید اکنون جز این ناصبیان و دشمنان آل طه و یسین کیست که در ایمان به نبوت و ولایت تفریق
تواند کرد و تواند گفت که حکم انبیا حکمی دیگر است حالانکه تکلیف انبیا زائد بر تکلیف دیگر نیست پس ملاقیات
کرد قبل از قیامت این تفریق ندهند مصداق جمله آیت کریمه ویریدون ان یفرقوا بین الله ورسله
ویقولون نؤمن ببعض ونکفر ببعض ویریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون
حقا واعتدنا للکافرین عذابا مهینا شده جزاه الله عنهم اجمعین وعذبه عذابا عذابا
لا یعذب احدا مثله من الاولین والآخرین مع ذلک ایشم در این کتاب بجا بجا موجود است که اصل
اصول ایمان بارکان ثلثه استقرار یافته یعنی اعتقاد توحید و نبوت و امامت و اعتقاد بعدل و معاد از لوازم امور ثلثه
مذکوره است انتفای آن بانتفای یکی از امور ثلثه مقرره است و در ذر ازل جمله ارواح و ذراری همین چیز که اصول
مهمه دینیه است مامور شده اند و کدام عاقل تجویز تواند کرد که ذراری حضرت آدم وقتیکه مثل مورچه ضعیف
از صلب مطهرش استخراج پذیرند و هنوز بصورت بشر تشکل نگیرند ذمه آنها بوجوب مشغول باشد
بعد از وجود بلکه وقت نبوت از قید وجوب رهائی یابند. ذلک ظن النواصب الاشرار
فویل لهم من النار تاویل دیگر که خاتمه مهملات مجلسی است آنکه ولایت همه انبیاء قبول کرده باشند
ولیکن بعضی از روی اهتمام قبول نکردند و جواب این خرافات از آنچه در فصول سابقه خصوصا این فصل یاد کرده
بی کلفت بدست می آید علاوه اگر معنی عدم اهتمام همانست که روایت مرتضویه عموم امامیه مشتمل بر آنست
نام ولایت و محبت بزبان آرند و بدل اعتقاد ندارند یا بعد چندی انکار کنند و سلب ولایت و
امامت از ائمه معصومین خواهند فذلک مذهب المنافقین بکلا کذا آیات القرآن و متواترات
الاخبار ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و اگر معنی دیگر است

تصویرش نا گزیر حتی متکلم علیه با بحث افید این همه که گوشت خورده تعلق بقصه حضرت یونس داشت و
آنچه بنا بر حسد و بد خواهی حضرت رسالت پناه بر حضرت آدم و حوا گذشت قبل ازین باندکی تفصیل شنیده
و هنوز بسیاری از انبیا علیهم السلام باقی مانده اند که درین بلاها بمقتضای روایت بحار و مناقب تفصیل و مناقب
ابن شهرآشوب بازبدرائی گرفتار گشتند و از جمله ناصبیت و انکار ولایت رسید بآنها آنچه رسید نظر
بکنی بقصه حضرت یعقوب که بفراق حضرت یوسف تا مدت مدید و زمانه طویل در آلام روحانی و جسمانی گرفتار بود
حتی که بنص قرآنی هر دو چشمش سفید و جهان روشن برو سیاه گردید بلکه آنچه بر آنجناب درین باب گذشت
مجال کسی نیست که تعبیر از آن تواند کرد و ما احسن ما قیل شعر شنیده ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت
فراق دوست نه آن نیکیه که توان گفت * علمای قوم بعد از استیفا و نار اطفار آن بد کرد دیگر اخبار عدید
کرده اند چنانچه از معانی علل شیخ المشایخ و کتاب نور الثقلین و مانند آن بظهور می انجامد چه مفاد آن این است
که شخصی از صلحا و اتقیا دنیال نامی مبتلا بانواع فقر شبیه به بینوائی جاعه بر در یعقوب علیه السلام رو آورد و
گرسنگی خویش فریاد کرد و چنانکه آنجناب همراه اولاد خویش کباب و نبیه میخوردند لیکن چندان از آنها نمود عطائی
و التفاتی بجانبش نمود لقمه گوشت بریان بر آن جمع نگذاشت پس در پاداش ابتلای الهی بجوش آمد و در عالم خواب
حضرت یوسف خوابی دید و آخر حسد برادران نوبت بجائی رسانید که علم هر کسی از خواص و عوام بدان رسیده الهی هر گاه بعلم
در نمی آید که حضرت یعقوب را بهمین جهت درین مصائب گرفتار فرموده اند آری چون نوبت عقل رسید عقلا و نقلا
ثابت جواز بلکه وقوع دارد زیاده برین نیست که قصد درویش را ضمیمه آن گردانند آنکه از همین جهت مبتلا
پس اینها انکار و لوحشتا در ولایت ائمه هر گز دخلی نبود و الا اولاد ائمه مشمول هم نشود که ...
چیزی در دست دارد زیرا که در خصوص هم دلیلی قوی یاد دارم اینکه مناقب ...
بعد حذف زواید و چند سطری که گنجانم پس بدانکه مؤلف کتاب مذکور از مناقب ابن شهرآشوب روایت ...
تمامی را بتفصیل نقل کرده که این سطور هم در ترجمه تقریبا هی حضرت یونس اختلاف است که از زمان حضرت
ابو البشر تا شفیع یوم المحشر احدی از انبیا بجناب شفقت مخلع نگشته که ولایت اهل بیت را ...

پیش آمده که با وصف اعتقاد مجلس اکل و شرب و وسعت طعام چنانکه دانستی درویش خسته را که از صلحا و اتقیا
روزگار بود بحال خیبت و خسران از در خویش رانده اند آری فرق اینست که فاروق بدنبالش رفت تا صدق
و کذب را امتحان فرماید و بعد از علم براستی زاد و راحله باعرابی داد و بخلاف حضرت یعقوب که از حال و مآل
اغماض صریح اختیار فرموده با وصف زاری نالی او هرگز بحالش نپرداخت و آخر مبتلا بمصیبت گشت فافترقا
این چند سطر متعلق بحال حضرت یعقوب نوشته شد از او سه حرف در قصه حضرت ایوب صابر که بنظر بعضی از
روایات کافی تفسیر الکاشانی وغیره در زمره اولو العزم محسوب نیست و بروایت تفسیر قمی گوش کن که نوبت بلیش
بعد سلب تمامی نعمتها از اموال و اولاد و عمارات بدان رسید که تمام بدنش از پیشانی تا ناخن پای یک
آبله گشته بود و بعد از مدتی کرمان لاتعد ولاتحصی در آن افتادند و همه گوشت بدنش میخوردند و مرتبه بوی
بدنش بجائی انجامید که امت اجابت و خلص یارانش او را از قریه بیرون کردند و در مزبله از مزابل مسکن که خارج
قریه بعید از آبادی بود انداختند و اخس حیوانات هم از بوی بدنش متاذی بودند آیا کسی بر اصول امامیه چنانکه
دانستی اعتقاد تواند کرد که علت اینهمه مصائب این قدر باشد که روزی ابلیس برو حسد برد و عرض کرد
که خدایا شکر ایوب بجهت عطیات و نعمتهاست دیگر هیچ اگر مرا بر اموال و اولاد و زراعات و عمارات ایش
مسلط کنی هرگز شکر نخواهد کرد و ابلیس بترتیب بلیه که بر تسلط یافت و آخر کار حضرت ایوب بجان بود که از انفا
س شدید می‌ بس علت این مصائب غیر از انکار ولایت حضرت امیر و ذریت طاهره او چیز دیگر نمیتواند
شد چنانکه از کتاب مناقب بروایت السید حیدر بن الحسن باشی چون هنوز حکایات هزاران از انبیا ع
باقیست لهذا بحال ختام الشهدا حسین مسکین و آن اهل بیت که بروایت این جمهور و هم روایات ملا مجلسی در
کتاب صغیر و کبیر انواع ایذا بآنجناب گذشته و مصائب و بلاها خصوصا از روز بعثت پیش آمده
بلکه اینهم مرویست که ابتلای آنجناب زاید بر ابتلای دیگر انبیا است پس معاذ الله مردود بات و مقربات
را غضب در بالکل هیچ زیاده تر بکار می آید که اشاره هم از آن کوتاه است فکیف که زیاده از صد بار بر آسمان
عروج فرمایند و در بارها ماست مر لطف و تاکیدات را بلا واسطه بشنوند و تا آخر عمر در بیان آن چیز لطف

نماز و روزه و حج و زکوٰة تعلیل و تسویف رود و آخر عذبتک عذاباً الیماً بپیرایه ورود در برکند باز بهم علی
بل الاصحاب صاف نفر با نیدان علیاً خلیفتی فاسمعوا له واطیعوا الی غیر ذلک من عبارات هذا الباب
حتی که خود حاضرین از انصار سابقین که اهل لسان و ملازم صحبت خاتم پیغمبران بودند و ملح آنها بخلوص
محبت اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین رجال العیون و غیره از ائمه هدی مرویست همه گر قیل و قال کردند و در جمیع
و معامله غدیر بحث نمودند عقول بعضی بر خلافت قلوب جمعی بر مودت قرار گرفت و شاید مراد بر کرسی نشست
تا نوبت بابست و هشتاد رسول مختار رسید تا کجا سبحی الشتاء الله تعالی چه جای آنکه در دنیا ظالمین غاصبین را
با وصف علم تفضیلی که سابق تقریر شد چندان قرب و منزلت دهند که خود کتاب سلیم و دیگر روایات پر فهم قدماء
و متاخرین متکفل بیان آنست و مجتهد حی در ترجمه بحار بحدیث الحوض کمال قرب و منزلت اقرار نماید و در روز
قیامت آثار موضوع این فصل نعوذ بالله من ذلک زیاده تر بر فرکند که برای نجات شان تشمیر ذیل کنند هر گاه
بر جمله این مقدمات اطلاع تمام دست داد بالیقین معلوم شد که تلقیب اهل حق بلفظ نواصب که ابن سبائیه خود
خود را ازان معذور نمیدارد باعث افتخار است نه موجب دلتنگی و انضجار کما لا یخفی علی ذوی الانصاف هذا ما و علیک
الان فی صدر البحث بالتکرار از تمقایات خرافت و سخافت آن دشمن عقل و دین باید دید که بوده چند شبهه نموده
که وهمی باشد نیست و باید توجه ارباب علم از هم می باشد بجناب اکثری از اهل بیت عظام و صحابه کرام بغض و
عداوت بهم رسانده دین و ایمان خویش را بتقلید چند از سفویان و مصریان در باز دو ارند مذهب قدیم
آبائی خویش که مصداق واتبعت ملة آبائی ابراهیم واسحق ویعقوب بود مخطئنا با هلسنت
این بزرگان دست بردارد و حیران تیه ضلالت شود آیا در کتب دینیه ندیده که کیش و هر شد که از
نیران ما بعضا و جا بجا مذکور است که مذهب جمهور را ترک نباید کرد مگر آنکه باطل باشد اگر در مذهب الحق تذبذب
بخاطرش راه یافته بود بایستی که ذهن را از همه مذاهب خالی کرده تبلاش عیب و هنر افتادی همه را
ساخته بمیزان عقل سنجیدی اگر در هر دو مذهب قدیم و جدید عیبها بدست آمدی آنگاه میباید که در اصول و فروع
تناقضها و خرافتها در کدام فرقه زاید است حاشا که در صورت حقیت اهل سنت بطلان مذهب شیعه

مخفی می‌ماند بجلال ایزد کریم وانّه لقسم لو تعلمون عظیم که در رضاعی بودن این مذهب و
مجعولیت ذاتی این مسلک بر خلاف ما تقرر عند المیر اشیمن ریبی و تردد نیست چه از اقوال مختصه الشان و
احادیث مخصوصه الشان بهوت سر اعیان و محسوس و در کتب معتبره ایشان خصوصاً اصول رجال
قدمای شیعه که صنادید شان و صنادیق تقیه نگاه میداشتند و در روبرو اهل حق هنوز بر نمی آرند مذهب نفاق
مخفی و مدسوس حق تعالی در صحبت الشان از نفاق و مکاید محفوظ دارد و در رو بکان یعنی حضرات انبیاء و صلحا
و اتقیا خصوصاً اہل بیت و اصحاب سید کائنات در روز قیامت شرمنده نکند عقلای عالم را باید
که بعد از مطالعه اینهمه کفریات و خرافات از ربقه تقلید ایشان سر بر آرند و براه الحق که پیرو تمامی
انبیاء و آل و اصحاب ختمی مآب صلی الله علیه و علیهم داد جان نثاری میدهند و هر یکی راهبر نیست ازش
بگذارند و چرا هر همه را از یهود و نصاری و لوهب و خوارج و روافض بکنار شان نمی نهند ایل شوند
پنبه غفلت را از گوش حق نیوش بر آرند و از سنت سنت تقلید با بنیان مبانی مذهب تشیع خود در قبل
طلوع الشمس من مغربها باز دارند که آخر در روز قیامت پیش قاضی و رخ احضور هر صغیر و کبیر از قطعیات
رویت انبیاء و مرسلین سید سرور شان و آل و اصحابش که مورد والذین آمنوا معه نورهم یسعی
بین ایدیهم وبایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء
قدیر اند انفعالات سیت زیاده ازین چگوییم و ما علینا الا البلاغ المبین شعر مراد ما نصیحت بود
گفتیم حواله با خدا کردیم و رفتیم سبحان الله سخن از کجا بکجا رسید اصل موضوع این فصل اثبات عداوت
بود عموماً و خصوصاً اینجا حال دیگران از مقبولین لسانی اما سیه از فضائل و مناقب و محدثات و مثالب میگویم
متوجه باید گردید و بگوش دل باید شنید از جمله ایشان اسامه بن زید است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
او را محبوب داشتی و بکمال عطوفت و شفقت نواختی و اینهم از کتب شهرت محتاج دلیل نیست صاحب
حیات القلوب در آخر کتاب گوید که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حق وی دعای خیر فرمود و گفت وانه مشو
الی آخر القصه و در باب تجهیز جیش زبان ... بدی خصوصاً مامورین با اظهار ما هو الحق مثل حضرت باقر

علوم اولین و آخرین بمناقبتش جاری شده چنانچه از کتب رجال مثل تلخیص میتوان یافت که در حق
او جز خیر هیچ نباید گفت و او را از مقبولین باید شمرد و حضرت امام اعظم علی و حسن بن داود بگواهی شهید ثانی
امامیه در بعضی از حواشی و شهادت شهید ثالث در مجالس المومنین مصرح باید که امام باقر علیه السلام فرمود
که اسامه در آخر رجوع نمود و قبول معذرتش از جناب مرتضوی نیز منقول است و آخر کار امام اعظم موصوف در اخذ
روایات او از متوقفین است و از کتب رجال بلکه تفسیر اهلبیت رسول سمعال نیز پیداست که او از جمله کسانیست
که رفاقت حضرت امیر المومنین را در محاربات بغات ترک نموده بلکه از تصریح حضرت امام اعظم متشیعین
چنانچه از متن کتاب نهج الحق بمعرض ثبوت میرسد که او هم مثل سعد بن عباده بدعوی امامت خویش گردن
افراخته و ببیعت ابی بکر صدیق مثل دیگران نه پرداخته و از ینجا بکمال تحیر و تحقیق و امامت شیخ جلی
بضمیمه اعظمیت نظر بانچه در احادیث سابقه وارد شده است پی توان برد و درباره دیگران از اکابر
چگونه وجه نویسم حیف است که متشیعین حنفیین محدثین و متبدعین را از دست دهد و نکال و وبال اخروی را
بمقتضای حدیث الحوض بر اعناق خلفای راشدین نهند و از جمله مقبولین بالمعنی المعلوم خزیمه بن ثابت
است که باعتراف اکابر قوم در غزوات و مشاهد مشرفه از بدر و غیر آن برفاقت مصطفی حاضر بوده
قاضی نور الله شوستری نیز تاسیا بالاسلاف در مجالس المومنین باین امور تصریح کرده مع ذلک جناب
سید الکونین گواهی او را بمنزله شاهدین عادلین اعتبار نموده چنانچه لقب او بذو الشهادتین مشهور است
گواه است و بنقل نور الله شوستری در مجالس المومنین و هم از مطالعه کامل ظاهر و باهر است که اول کسی
انصار را بر خلافت سعد بن عباده برغلانید خزیمه ذو الشهادتین بود و گفت که علی کرم الله وجهه در خانه
ساکن شده و بتجهیز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مشغول گشته و دیگر از قریش لایق این کار نیست
آنگاه انصار بعد از استماع این کلام رو بسعد نهادند انتهی بمقام الحاجه و پیداست که از این حرکت
برکت احدی از یاده وقت وفات خلاصه موجودات در عالم فانی کسوت ظهور نپوشیده فاعتبروا
یا اولی الابصار هر چند محدثات و مبتدعات این بزرگان که بنیاد نهفته سقیفه بنی ساعده

نهاده ایشان است از حد درگذشته باشد لیکن بحکم ضرورت اثبات امور دینی بلکه ابله‌فریبی و ستر عیوب
خانگی حضرات امامیه بعد از توجه مطاعن اهل حق سرکوبی این جماعت ضروری افتد پس حال متشیعین را
شخصی است که قصه‌اش زبانزد خاص و عام است که او را خادمی بود بغایت بی ادب و بدخو که نسبت بوستان
نخلبند بهارستان شیراز روشن است شعر از این حضرت قی هوی کالبده ✽ پایی سرکه برروی
مالیده ✽ و وقاحت‌های بی اندامی او درباره آقای خویش روزافزون لیکن چون آن شخص را خادمی دیگر
بهم نمی‌رسید برداشت جور و جفای او مینمود تا آنکه روزی او را خمیازه درگرفت همینکه دهنش واشد
این بی هنر بدکیش لعاب دهن خود بدهن مولای خویش انداخت آن مسکین بمقام حسنت و آفرین درآمد
گفت چه خوش فعل ایصه و چه خنک و سرد است آن تندخو بهم برآمد و گفت من از امروز جا گرمی نمی‌کنم دیگری
رانجد سکاری نگاه باید داشت که لعاب دهن او گرم باشد و از جمله مقبولین السنه طایفه سعد بن عباده
انصاری است که بر زبان قاضی نورالله شوستری تا سیادة قد اثر بالاسلاف از کرام اصحاب سید ابرار
و کریمان روزگار بود چنانچه ناظر مجالس المؤمنین برین معنی اطلاع کلی دارند حالانکه فتنه سقیفه بلند کرده او ست
و از اینجا است که در احادیث معصومین و صادقین او را پیشوای فتنه بین قرار داده‌اند وا ویلا اگر حضرات امامیه
این چنین مفسد عین و امام المفتنین را از کریمان روزگار قرار دهند دیگری کیست که قدردانی این جماعت
تواند کرد و حالیا در زمره جلیله اصحاب سید انبیا کم باقی ماند که بر اصول شیعه متصف باوصاف حمیده باشند
اصول و فروع این مذهب را نقل نماید و روایاتش در رنیاب تعداد شمار درآید بلکه وثوق و روایت در مثالب او بر
طبق بحار از ترجمه بحار فاضل مجلسی نیز باید شنید که روایت شده از ابان از سلیم بن قیس هلالی که گفت
شنیدم از ابوذر و سلمان و مقداد رضی الله عنهم که می‌گفتند که رسول خدا صلعم فرمود که علی امام حق و هدایت
است و سعد بن عباده پیشوای فتنه بین الخ بلفظه و قبل ازین روایات ائمه در کفر و ضلال شخصیکه مدعی امامت
شود غیر از ائمه اثنا عشر و کفر و گمراهی کسانیکه حسن اعتقاد بوی بهم رسانند بتقریب گذشته حاجت
اعاده نیست ازین جا حال کفر و ضلالت قاضی شوستری و اخوانش که سعد را بمحسن منسوب اند و در مدح

میساخت

مبادرت بلکه اصرار می نمایند توان فهمید فنحن لا نتوقف فی شانهم بل فی اضدادهم
و اعوانهم و از انجمله عامر بن واثله است که با وصف صحابیت از یاران حضرت امیر است و کارش از دو حال
خالی نیست تفضیل شیخین یا وصف تفضیل مرتضی اقرار میکرد یا کیسانی مذهب بود که قول بامامت محمد بن حنفیه
بعد امام حسین علیه السلام و انکار حضرت سید الساجدین از خصایص بلکه ذاتیات ایشان است و علی ای تقدیر
احداث و ارتداد بمقتضای قول او تعالی در حق اشقیاء منافقین فاعقبهم نفاقا دنبالش نمیگذارد و اهمینکه
شنیدنی باعتراف و اظهار قاضی مذکور در مجالس است که برای اثبات قدیم بودن مذهب تشیع و رفع
یقین حدوث چه بذل جد و جهد که نکرده و چه گوی های تعصب و هفوات که در میدان مناظره نبرده
و بحمد الله که اصول احادیث ائمه اهل بیت هیچ تر و خشکی را فرو نمی گذارد و بجهت سر سستی این مستند عین محدثین او
با بسیاری از این فرقه در ورطه کفر و ضلال لوازم و عوارض آن می سپارد چون کلام تا باینجا رسید بجهت
خوف تطویل مصلحت و رای آن می بینیم که دامن از تذکار این بزرگان فراهم چینیم و در تطبیق تقیه و صفات
و فحوی حدیث الحوض مقبولین لسانی منتسبین کنیم و درین باب بر حرفی بیفزائیم اما نفی
درایت حدث این اصحاب از جناب رسالت مآب پس در انطباق آن غباری نیست زیراکه اکابر
امامیه قاطبه میگویند که بزبانی مخبر صادق مناقب و محامد این عزیزان در اصول ما مرویست چنانچه گذشت
و ارتداد و احداث و فسق اینها وقتی منقول می شد که از واقعیت نصیبی میداشت و اذ لیس فلیس و انکار لسانی
امامیه همینست که بر زبان مخبر صادق اگر مثالب ایشان یا مذهب جاری می شد اجماعی نیز در رنگ خلفای
ثلثه واجب العداوه می پنداشتیم و تبری بیزاری از ایشان لازم می انگاشتیم پس نفی درایت حقیقه بلی
ارتکاب اختیار مجاز به زبان مشایخ امامیه ثابت شد و اگر این کلام را بر سبیل الغرض حمل کنیم بازهم اولو است
نفی درایت حدث ایشان نسبت باحداث و ردت خلفا بر اصول امامیه از دست نبرد زیراکه صرف همت
اکابر علمای ایران که زحمتها کشیدن از دست خلفاء راشدین در جگر و استخوان در ثبت ذمایم خلفا ثبت تا این
مقبولین لسانی زیاده تر بوده باشد حالیا اگر بعضی ناشناسی از لفظ حدیث چنان توهم کنند که هرگاه جناب

بشیر و نذیر مخاطب بخطاب لاتدری میشوند از حقیقت حال اہل ردت یعنی محدثین کی واقف بودند درین

صورت باعتبار اسلام انہا در حیات خود کہ بالاتفاق مسلم است و بقای حکم بالاستصحاب یعنی منقول است کہ

اطلاق لفظ اصحاب بر آنہا کردند چنانچہ از افادات فرزند طاوس جلوہ ظہور دارد و سعر فیہا انشاء اللہ تعالیٰ گوئیم

کہ این تاویل چنانکہ می بینی مضحکہ صبیان است چہ جناب ختمی مآب بیار در دنیا در حیات خود خبر می دہند کہ حال بعض

اصحابی کہ در دنیا قرب و منزلت دارند در آخرت چنین خواہد بود و من چنین خواہم گفت و باز ہمین از حال ایشان

شان علی الاعقاب خبر خواہند داد و در صورت عدم درایت لامحالہ ماول خواہد بود فالتاویل یجب

علی المتشیعین فلیہنہ او لیطہروہ علی الخواص فقط با طویف الشیخ عن ذکرہ فاعلم انہ علی وجوہ اما اولا پس لا

تدری تعلق باحداث و عدم احداث ندارد بلکہ بمای موصوفہ متعلق است یعنی بنیدانی کہ چہا امور

احداث کردند پس از وفات تو پس نفی درایت متعلق بمطلق محدثات نیست بلکہ تعلق بتفاصیل محدثات دارد

مثل بر غلانیدن انصار بدعوی خلافت و فریب دادن آنہا بریں معنی کہ حضرت امیر بعد سانحہ وفات سرور

نشاتین با خلافت کاری ندارد و چنان بعترت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مشغول است کہ خلافت را

زینہار اختیار نخواہد ساخت و غیر از شما احدی منصب خلافت را سزاوار نیست چنانچہ از خزیمۃ و دو شہادتین

واقع شد و دعوی خلافت برای خود و نصوص قاطعہ مصطفوی را در بارۂ امامت مرتضوی پس پشت

انداختن و مصداق کریمہ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ گردیدن کہ از امام المذہب بن سعد بن عبادہ

انصاری وقوع یافت و باکراہ تمام ولایت نکاح ام کلثوم از حضرت امیر در خواستن و برای طمع سقایت

حاج و تسلط خویش بجاہ زمزم با خلیفۂ ثانی در ساختن و بوکالت فضولی و ولایت عقد نکاح

معصومۂ مطہرہ را با عمر بن خطاب بعد تلاوت آیت قرآنی وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا

وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ در سلالۂ اہل بیت طاہرین رواداشتن و بالجملہ حضرت

امیر المومنین بعد فوت سرور سیدی خلفا نمودن کہ حضرت عباس بن عبد المطلب مصدر آن شد و اتخاذ عجل و راہ

خلاف و شقاق مورد نص غدیر نمودن چنانچہ از اکبر فرزند الشیعہ صادر شد الی غیر ذلک من امثال

محدثاتهم و مبتدعاتهم اما ثانیاً پس این کلام برحسب محاوره واقع است که هرچند مخاطب از ماجرا

آگاه باشد مگر گاه است که بجهت فظاعت و شناعت یا بمصلحتی آخر بابهام می اندازد و این معنی

بر کسیکه سلیقه فهم کلام بلغا دارد مخفی نیست و این کلام نه فقط محض بسند محاوره عربیت بلکه از نصوص قرآنی

و آثار نبوی هم مستفاد است اما ثالثاً پس نفی درایت محمول بر معنی حقیقی نیست الا عدم ادراک روح

نبوی بعد افتراق از جسد لازم می آید و این خلاف معتقد امامیه است بلکه خلاف ما تقرر عند الحکماء هم است

عموماً اما رابعاً پس عدم اراده معنی حقیقی حدیث عرض اعمال شیعه بر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله

وسلم و اوصیاء او که در حق الیقین و مانند آن بجای خویش ثابت است دلیل وافی است و تحیری کافی در تشیع

این بزرگان در کتب تنقید الرجال مثل فهرست و خلاصه امام اعظم قدیم و جدید در مجالس المؤمنین شیخ ابو

ثالث طایفه اظهر من الشمس و ابین من الامس است اگرچه در واقع افترا باشد اما بلکه ارشاد است تلاوت آیت

کریمه وکنت علیهم شهیداً و اعاده مقوله حضرت عیسی بر انطباق آن بر این بزرگان اظهار تبری از

محدثات و مبتدعات این بزرگان بعد وفات سرور عالمیان صلی الله علیه و آله وسلم صدور یافته و در حجاب

انجاب در صراط آل بیت طاهرین بر زبان امامیه قیصر نام عجمی گذشته لیس حضرت رحمة للعالمین و شفیع

المذنبین که مگر معنی شفاعت را در حق این گروه که در دنیا کافر بوده اند و در احکام آخرت او کرد بجام

خود است بخلاف خلفاء ثلثه بر روایات مفتریات قوم که محل مطلق شفاعت نباشند تا شفاعت ثانیه

و جلوه طاوس یعنی روایت مجلسی در مجلد فتن از ابن طاوس نیز بهمین نظر است که مورد حدیث حوض کسانی خواهند

بود که حضرت سرور انبیاء ختم رسالت گمان نیک نسبت بایشان میداشت از حسن ظن در حیات خویش

روز قیامت متوجه بشفاعت شان خواهد شد اما استدراک زمانه بسیار بریده است و احداث ایشان

که با ظهار مؤلف و دیگر علمای امامیه اول جمله لم تدر ما احدثوا است پس گویا از خصائص عرض حضرات است و دون

غیرهم چه صحابه مذکورین در حیات دنیوی فرصت ما یافتند و بمقتضای قول و تعالی واملی لهم

ان کیدی متین مهلت یکشنبه نصیب ایشان شد اول فصل ایشان سلطان محمد

که طول عمر او از جمیع اصحاب ابعد است و بعد از صدور احداث هم قرنی برو گذشته بالجمله اکثری ایشان
بعد زمان خلفای ثلثه داعی اجل را لبیک گفتند همچو عمار یاسر و حذیفه بن الیمان و خزیمه ذو الشهادتین و جابر بن
واثله و عبد الله بن عباس و ابو ایوب انصاری و جابر بن عبد الله و امثال ایشان و بعضی از ایشان زمان امام سجاد بلکه امام
محمد باقر را هم ادراک و احراز نمودند کما لا یخفی بلی عبد الله بن مسعود و ابوذر در خلافت عثمان ذی النورین
جهان گذران را بعد ملاحظه هر سه خلافت پدرود کرده اند و حضرت عباس هم در زمان ایشان رخت اقامت
از دنیای فانی بسرای جاودانی بربسته لکن قبل از شهادتش بدو سال و برین دعاوی که درین فصل یاد کردیم
کتب رجال امامیه مثل کشی و تذکره و مجالس وغیرها برهان قطعی است و هم دلیل لطیف و نکته دقیق [illegible]
احداث بقول مؤلف باید شنید که کلمه لم یزالوا اقتضای صریح دارد که آن احداث و ارتداد علی
الاعقاب بامری باشد که زمانه ممتدی بران صورت بگذرد بخلاف ارتداد خلیفه اول و دیگران از
اهل ردت که زمانه ممتدی بران نگذشته که اکثری از ایشان در همان نزدیکی بموت مردند یا در مقاتلات
راه عدم سپردند و آنها البته مصداق مضمون این حدیث نیستند و جمله لم یزالوا الی آخره یا کلام الهی
چنانچه بروایت مجلسی در صدر اوراق گذشت یا مقوله ملائکه و مقصود از اضافت لفظ لم یزالوا تعظیم جناح
آنهاست که گناه کردند و مستمر بران ماندند پس اگر حدیث بحق کسانیکه بقول مجلسیین بر ردت فی
الفور کشته شدند و در گذشتند وارد باشد البته کلمه لم یزالوا بی محل بلکه حشو خواهد بود و تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا و حاشا ملائکه عن مثل هذا و حاصل مطلب درین قدر میشود که ارتدوا بعدک و ماتوا علیه لم یزالوا
مرتدین چه فایده دارد پس مراد نخواهد بود مگر امری متعلق بخلافت که تا زمانی دراز بران احداث و ارتداد
علی الاعقاب راسخ و قائم ماندند بلکه بعد معشوشان الی یومنا هذا حقیقت بران رسوخ دارند بعد ازین محجب نماند
که احادیث ارتداد صحابه بمعنی مذکور از احادیث مشهوره مستفیضه بلکه صحاح اهل سنت است مثل صحاح و لوامع و روضه دعوی
تواتر دارند و همچنین دیگر اکابر طایفه بعد از جمع و تلفیق و قد تقرر ان الیقین لا یزول الا بالیقین مثله چنانچه بر ناظر
کتب اصول و رجال مخفی نیست سیما اگر امر دیگر هم از امور مهمه است آن اینکه بسیاری ازین بزرگان

در خلافت مرتضی کرم الله وجهه رو برو ایستاده اند مگر حال عمار یاسر یاد ندارید که بهمراه او وقت جنگ صفین
است مؤید آن روایت شیخ مفید بلکه شیخ المشایخ و مانند اوست که در حیات القلوب مرویست بسند معتبر از
امام رضا علیه التحیة والثنا که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که عمار بر حق خواهد بود و در فتنه کشته
شود و میان دو لشکر که یکی از آنها پیرو حق و سنت من باشد و دیگری از دین بیرون رفته باشد انتهی
بلفظه از اینجا هم میتوان یافت که عمار با وجود رفاقت حیدر کرار و فدا او شدن از سید انکشاف صحیح خلافت
آنجناب بر حق خالص و صمیم قلب بود و بی خلوص او وقت قتل است و در تفتیش احادیث و دیگر کتب [illegible]
از ورق گردانی بسیار خوار یافت پس معلوم شد که مجرد رفاقت و میل بجانب مرتضی در ایام خلافت
بر خلوص اخلاص و للهیت ندارد والحق که هر گاه رفاقت شیخین و ذی النورین با جناب سید الکونین و
جهاد ایشان با کفار بلکه توجه بقتل آبا و خویش و صرف اموال و آراستگی عساکر اسلام و جان نثاری و حسن معاونت
ایشان در ایام عسرت کما قال تبارک و تعالی لَقَدْ تَابَ اللّٰهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ
الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ نفی نفاق و مبنی بر ریا و سمعه و امیدوار خلافت نظر بروایات
کاهنین باشد و امامت دنیوی و اختصاص چیزی برای خلوص این بزرگان که امر خلافت مرتضی را طلب کردند
در زمان خلافت آنجناب که با حرص و طمع در ایام کشاده و اسباب معاش دنیوی فی الجمله آماده و بست
بعد مبدل شد از جمله محالات است حال ابن عباس که در کتب رجال دیده که با اعتراف علما قوم و
خروج شهید کربلا صحیح تخلف بکار برده و قس علی هذا حال براء بن عازب چنانکه خواهد آمد این همه از آثار
احداث سابق بود یا چیز دیگر پس از قبیل رفاقت مرتضی وقت مذکور فائده خلوص بران مترتب نمی شود
و از اینجا گفته اند که مرتضی [illegible] قلیبا او وقعه الله قبله قریبا با اینهمه چگونه تسلیم توان کرد که جمیع
گناهان ایشان که متعلق بحق تلافی حضرات اهل بیت و جگر پاره جناب صلی الله علیه وسلم بود و ضلالت
[illegible] بران مترتب یافت [illegible] بهشت [illegible] گردند زیرا که
مذکور شد که بعضی از ایشان مقتدر شدند و بار [illegible] الانصار را [illegible]

خلافت برانگیختند و بعضی خود مدعی خلافت گردیدند و بعضی برای سرپرستی خلفا چه خوشامدها و مداهنات
که از قوت ایشان بظهور رسید تا آنکه ظاهرا در متخذین عجل محسوب گشتند و واقع شد آنچه واقع شد و ازین بدعتها و محدثات
عالمی از اهل بیت سیر موجودات منحرف شد و بعلم الیقین ثابت است که اگر نص غدیر در واقع اصلی نداشت این
دعاوی و سرپرستی خلفا هرگز پیش روی کار نمی آمد چنانچه علمای کبار متشیعین تصریح و تاکید آن میکنند من ذلک
ما قیل فی عماد الاسلام انه لما رای الناس فعلهم وهم وجوه الصحابة ومن یحسن الظن
بمثله ویدخل الشبهة بفعله توهم اکثرهم انهم لم یتلبسوا بالامر ولا اقدموا فیه علی
ما اقدموا علیه الا بعذر یسوغ لهم ذلک ویجوزه فدخلت علیهم الشبهة واستحکمت
فی نفوسهم ولم یمعنوا النظر فی صحتها فمالوا معهم وسلموا لهم وبقی العارفون بالحق و
الثابتون علیه غیر متمکنین من اظهار ما فی نفوسهم انتهی موضع الحاجة وقد ظهر
من افادات الحاشی پس بعد اضلال عالم و گمراه کردن بنی آدم چگونه تصدیق بلکه تصور رسانج کرده شود
که این جماعت بلا مواخذه و عتاب در جنت داخل شوند بلکه و همی شبیهی نیست چه حضرت مجتهد مجلسی در خاتمه
رساله نامطبوع میفرماید که در بعضی از احادیث وارد شده است که حاصل مضمون آن اینست که شخصی را
مدت مدیدی سعی برای تحصیل دنیا از وجه حلال نمود چون او را میسر نشد تا یکبار دیگر از وجه حرام بذل جهد
و جهد خود در تحصیل آن نمود چون باین تقریب هم بمراد خود نرسید شیطان مجسم شده بنزد او آمد و گفت که
تا این مدت از ممر حلال و حرام طلب دنیا کردی و ترا دنیا میسر نشد الحال اگر بگفته من عمل نمائی البته بمراد دل
خود می توانی رسید و کام جان را بشهد مقصود شیرین می توانی ساخت چون آن شخص از ان امر استفسار نمود
شیطان در جواب گفت که بدعتی در دین احداث باید نمود و بر خلاف طریقه نبوی مردمان را دعوت باید نمود
آن مرد فریفته دنیا بر طبق آن عمل نمود و جمعی کثیر از مردمان را بضلالت انداخت روز چندی بر این نگذشت
که دنیا باین سبب جمع نمود و از اموال و اسباب دنیوی زیاده از آنچه که متمنای دل بود پیش خود آماده و مهیا
یافت بعد مدت مدیدی چون از خواب غفلت بیدار شد با خود فکری کرد که واسفاه چه کاری کردم که دین

خود را بد بنیاد فرو شکستم و خود را مستحق عذاب ابد ساختم منحنی و ریسمانی برگرفت و بصحرا رفت و منبج را فرو
کوفت و خود را بآن بست و اظهار توبه و استغفار بدرگاه حق سبحانه و تعالی نمود خطاب حق سبحانه به پیغمبر
از پیغمبران خود را وحی نمود که بدو بگو این بنده من بگو که اگر خود را آنقدر ببسته نگاهداری که گوشت و پوست
و استخوان از هم جدا شود تا که گناهان را که در ضلالت انداخته هدایت ننمائی توبه تو هرگز قبول نیست انتهی
بلفظه مقصود مجتهد فانی ازین موعظت خویش بیان آن بود که تضرع و زاری مرشد البریه صاحب تحفه
اثناعشریه در خاتمه کتاب مزبور هرگز قبول شدنی نیست و آنچه مجتهد مذکور در کتاب شهاب ثاقب
باثبات عدم قبول توبه صوفیه بروایت کلینی افاده نموده و در باب سخن فیه بطریق اولی بکار آید بجمال
احتیاط و رد و عار ذهن نگاهداشتنی است لیکن بعد آنکه جالسی مزبور بعد از آنکه جماعتی را از زمره علمای
خویش مطعنا و ظنا از صوفیه قائلین بوحدت وجود بطریق صاحب فتوحات شمرده و نام حیدر آملی و صدرا
شیرازی و محسن کاشی بر زبان آورده می گوید و مراعات احتمال التوبة متفرع علی قبول التوبة
وهو فی محل المنع نظرا الی الحدیث الدال علی عدم قبول توبة اهل البدع کما هو فی الکافی
وغیره انتهی متوهم نشود که فقیر در تعیین فقط همین قدر از اقوال اهل جالس و ذهن خود محفوظ دارد و در رسالة المطاعن
مجلدات بحار و دیگر کتب و اسفار بسیاری از احادیث ائمه اطهار در بنا این سبب که نمونه آن اینست
فی البحار نقلا عن علل الشیخ المشائخ ابن مسرور عن ابن عامر عن معلی بن محمد عن محمد بن
جمهور القمی باسناده رفعه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ابی الله لصاحب
البدعة بالتوبة قیل یا رسول الله وکیف ذلک قال انه قد اشرب قلبه حبها
و نیز از افادات مؤلف بحار روشن گشته که در ثواب الاعمال بروایت ابن ولید از صفار از ابن یزید
نیز مثل این حدیث مرویست و در کتاب محاسن این حدیث را بمثل این سند روایت کرده بحذف بانک
که حکایت آن شخص که فاضل جالسی را آخر ذو الفقار وارد کرده بلی سند ذکر فرموده در بحار از علل
اسنادش تا بجناب امام صادق علیه السلام اینست ابی عن ابن نوح عن ابن ابی عمیر عن هشام

بن الحکم عن ابی عبد اللہ علیہ السلام و نیز این حکایت را محدثین ایشان در کتب دیگر وارد کردہ اند
کما لا یخفی علی من تتبع البحار و ملا باقر مجلسی در توجیہ عدم قبول توبہ اہل بدعت در حدیث نبوی چنین افادہ میفرماید
بیان لعل المراد انہ لا یوفق للتوبۃ کما یظہر من التعلیل و لا یقبل توبتہ فقولہ کاملا
بعینہا پس بمقتضای روایات این باب کہ بعضے ازان در ینمقام یاد کردیم بداہۃ در می آید کہ کسانیکہ با
اہل بیت شوریدہ کنند و باعث غصب خلافت شدند و انچہ بدان تعلق دارد شوند و مکاید ایشان در حصول

اما مثل کید ابلیس سبحو باذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بری منک

انی اخاف اللہ رب العالمین فی دار گیر بجنت روند و توبہ ایشان بمرتبہ کمال نرسد ابد الآباد
ثم لا واللہ علاوہ ما کہ گفتہ ایم کہ تمامی این اصحاب معذب خواہند شد پس محتمل است کہ در حق بعضی شفاعت
صاحب مقام محمود فی الحال بکار آید کہ فورا ازان دار گیر نجات یابند و در حق بعضی فی المال کہ بعد از
تعذیب با کردند زیرا کہ ہیچ یکی از الفاظ حدیث الحوض بروایت احد از محدثین امامیہ مثل سلیم بن قیس و غیرہ
در تخلید نص نیست و عنقریب باز در ینباب می آید انشاء اللہ تعالی اما خلاص بعضی و فلان ازان
دار و گیر بشفاعت بشیر و نذیر پس آن نیز برین اصحاب منطبق است حذو النعل بالنعل و القذۃ بالقذۃ یعنی
کسانیکہ عداوت ایشان اخف بود پس آنہا ازان مواخذہ ہمان وقت رہائی خواہند یافت و کسانیکہ در باب
اہل بیت سید المرسلین مخالفتہای شدید کردند و عداوت و مخالفت ورزیدند و بزعم خود تدارک بعمل آوردند
رہائی آنہا بدون عذاب نخواہد شد بالجملہ لفظ لیؤخذ بہم ذات الشمال دلیل تخلید آنہا در سقر نیست پس حمل
کردن دست بر کفر واقعی ارتداد شرعی اصحاب فتوی در احکام دینیہ بر وجوب قتل آنہا دادن کما سبق لفظہ

بحار المجلسی سخت ضعیف و سخیف است فلا یخفی رکاکتہ و سخافتہ بلکہ باعث وفور حیرت میگردد کہ از این

شخص کہ از فضلا بلکہ از کبار علما و اہل ادا امامیہ است ایراد کلام باین سخافت کہ غالبا ہیچ مستبعد بلکہ عامی ہم

مشہور بچنین شہوات نکردہ یعنی چہ گفتہ ام از غایت التعصب و عصبیت کتمان حق اعلام
اہل تشیع مبرہن است چنانچہ بقول قاضی نور اللہ شہید بثالث شیعہ گاہی در زمان عمر ال وقت خروج

والف

و نصب مزعومی ایشان میکردند و رهزنی کار و اهل حق می نمودند و خود قاضی رطل لوق که با وجود ادعای تکلمیذ
ایشان نیز دست بر افشانند انچه در کتمان حق و اظهار باطل و دروغ زدن و افترا کردن کوشش بلیغ نموده
و لهاجی امامیه نیک میدانند آخر فاضل جباری هم اعتراف افترا و بهتان او بر زبان جاری ساخته کما لا یخفی
علی من تتبع تالیفاته و اگر خارج از مقصود نمی بود نقلهای کثیره برای این هفوات و اباطیل بقصد النقل
میکردم و اگرچه بالاجمال سابقا و لاحقا گذارش یافته بالجمله این فاضل جلیل القدر و دیگر بزرگانش از
تکفیر خلفا این قدر هم خیال نکردند که در تصحیح حدیث که جمله فیوخذ بهم ذات الشمال موجود است
و آن هیچ دلالتی از دلالات ثلث بر تخلید نار ندارد است پس اگر تا غیر از بعض حقوق و تقصیر در ان
از احداث مراد باشد چنانچه در باب اهل بیت بوقوع آمد بکر بر تقدیر اثم صحابه رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم جهنمی نخواهند بود پس اگر بدروغ روند چه قباحت لازم می آید و کدام دلیل بر امتناع آن عند المناظره اقامت
می توان کرد و بعد ازین هم غوض نکرده که جناب شافع المذنبین و رحمة للعالمین از شفاعت ایشان در نگذشته
کلا بلکه حضرت ربع الله در حق ایشان خود سفیر باید خواهند فرمود و بتلاوت کریمه مزبوره مشغول خواهند شد که
الجمله معنی شفاعت را موج است و از همین جاست که در جواب حضرت سائل آنکه ارشاد خواهند کرد انهم لم یزالوا
مرتدین علی اعقابهم و الا حاجتی بایراد این کلام بضمیمه تاکید و جمله اسمیه نمی شد بلکه درینجا بر تاکی با خصوص مذهب
مذهب اصول امامیه اراده معنی شفاعت قایم توان کرد و آن اینکه صلاح و تقوی و کمال اسلام و ایمان مصداق
حدیث الحوض مبنی البطلان است ایشان لاجرم منحصر در صورت فسق و کفر خواهد بود و چون شق ثانی
باطل است شق اول بالیقین متعین خواهد بود اما وجه بطلانش پس آنکه جمله ان تعذبهم الی آخر الایة که در
حق کفار وارد شود زیرا که ایشان بلا ریب محل عذاب اند استعمال حرف ان در شان ایشان بر محل خود نیست و هم
آنکه ان تغفر لهم نیز مناسب نباید زیرا که آنها البته مخلد فی النار خواهند بود احتمال مغفرت شان چه معنی دارد
چنانچه بر طلبه علوم فصاحت و بلاغت مخفی نتواند شد بخلاف اهل فسق که تعذیب و مغفرت هر دو در باره ایشان
محتمل و البته بحکم حدیث نبوی که متفق علیه فریقین است اعنی شفاعتی لاهل الکبائر سزاوار شفاعت باشند

فتعین الاول وهو المطلوب لنکات و دقایق بیانیه در ایراد عزیز حکیم بجای لفظ غفور رحیم نیز موید مضمون
شفاعت است هرگاه ثابت شد که آنها اهل شفاعت بودند پس اگر مراد آنجناب از تلاوت آیت کریمه معنی شفاعت نباشد
حشو در کلام صاحب جوامع الکلم لازم می آید و لبطلان من البدیهیات الاولیه پس کفر و ارتداد شرعی چگونه محمول
کرده هم سیر امون خواطر این نواصب خذلهم الله تعالی نگردید که فتوی بر کفر و ارتداد شیخین و وجوب قتال آنها
دادن در حقیقت مستلزم تخطیه جناب مرتضوی که برای بقای اسلام آنها ترک جنگ و قتال نشد کما سبق
سن اجادیهم و در زمان غفران روائی خویش احدی از بقیه این جماعت بعلت مذکوره کشته است یا نیست و نیز
نیاید شنیده ند که احداث مرادف بدعت است کما بینا آنفا و مبتدع مستحق جهنم است و لیکن خلود جهنم
دیگر است این سخنا امور حمل میتوان کرد و نیز برین معنی هم نظر نفرموده که ابهام ما احدثوا بعد فتحا
امر محدث دلالت دارد لیکن چنانچه آن امر کفر و ارتداد شرعی نیست تا خر از بعض حقوق و تقصیر در ان کیف
ما اتفق هم نیست مگر گفته شود که تقصیر در حق قبول عذر اداء الائمة الخیار و حضرت سید اوصیا مراد باشد
تا البته خیلی چسپان می افتد مگر با وصفی که تقدیم سعد و تاخیر مورد من کنت مولاه فعلی مولاه
و آنچه بران تفریع شده اعظم عظیم و فخیم است المختصر اینهمه بیطرف بار کسی انصاف کند که ارتداد علی الاعقاب را
با تاخیر و تقصیر در حقوق اهل بیت آیا مناسبت لفظی معنوی هست یا نه انتهی ما اردنا ایراده هنا علی کلامها
و ان شاء الله تعالی چیزی دیگر هم در قید قلم خواهد آمد اما تطبیق علی اعقابهم پس از غایت ظهور محتاج دلیل و
و برهان نیست زیرا که تقیید بقید علی اعقابهم برای قصد دوت المستحق است و مشعر بانست که با وجود احداث در
ایشان برنگردیده و بهویدل و مشعر بالفسق الامی بالبیت که منتصر موده نلم نزالوا منقلبین علی وجههم کما لا یخفی
اما الفظ منذ فارقتهم پس تطبیق آن بر زمره مسطورین با صول امامیه کار سهل است نمی بینی که کیا
از مقبولین ایشان خزیمه بن ثابت است که باعتراف علمای شیعه گروه انصار را بر دعوی خلافت و فتح
برانگیخته که در سقیفه از شیخین نشانی نبود و خیال احداث و بدعت بمجرد وفات سرور کائنات بسر خویش
و احداثی که متصل وفات شریف باشد زیاده ازین سانحه نخواهد بود که نصوص قطعیه خلافت مرتضویه را البتن

بالبست

کرمان روزگار بود دلایل اولویت خود بخلافت بکمال طلاقت ذکر سازد حتی که خلفا می او یعنی حضرت امام
اعظم طوطی باقر مجلسی بزبان حال بحسن بیان جناب ممدوح چنانکه در روایات بحار مصرح است وانا القینا
علیک منه ذکرا بکمال تعجب بیان سازند و اصلا قطرهٔ اشکی از چشم نظر به طلاقت و امارت دوخته بر نیاید گر
تصور افتاده بودن جسم بی روح نبوی موجب تکدر و ملال و مانع حسن تقریر وجه و کد در طلب ریاست نشد
بلکه از شدت مرض نزده در گور باشد و هرگز مضمون ما سمر نشود نقض عار سیری بخاطرش خطور نکند و یکی را
از فرزندان خود دران معرکه و مجمع مردم برای موعظت و ابرام خلافت خویش مثل سرجم قرار دهد و بموجب
روایت ثقة المحدثین در بحار و حیات القلوب جسد مبارک نبوی تا مدتی بی غسل و کفن افتاده بود که زبانم
بسوزد و خاک بدهنم باد چسان گویم که در مثل آن مدت اجساد موتی متغیر میگردد پس حسب جاه این حضرات لید
وارد که آیا امر مهم [illegible] از تجهیز و تکفین موتی بهم می شد چه جا که خاتم النبیین شفیع المذنبین حبیب رب العالمین
و هرگز خیال سامان آن حضرت و پیرامون خاطر شان نگردد و فقط بر ریاست ستانی نظر دوخته باشند و
شدت مرض را کالعدم کو رسانیده بود بخیال نیارند فانی شیء اعجب من ذلک من کنت مولاه فعلی مولاه
نقلت فاسمع ما فی منازل الکتاب اذکر اهل
السیر علی ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم توفی یوم الاثنین فی آخر الصفر وخالفهم الکلینی
قائلا بانه توفی یوما یقرب من نصف ربیع الاول وهذا اقرب عندنا احتمالا ناعم والله
اعلم وان کان المجلسی یضعفه ثم اختلفوا فقال بعضهم نصف النهار وقیل عند اشتداد
الضحی وقیل فی اللیل اذا سجی وکانت بیعة ابی بکر فی سقیفة بنی ساعدة بعد ان قبض رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم وهو بیته لم یفرغ من امره قد غلق دونه اهله الباب فلما
بویع ابو بکر فی السقیفة وکان الغد جلس ابو بکر علی المنبر فقام عمر فقال یا ایها الناس
ان الله تعالی قد جمع امرکم علی خیرکم صاحب رسول الله وثانی اثنین اذ هما فی الغار فبایعوه فبایع
الناس ابا بکر بیعة العامة بعد السقیفة فلما بویع اقبل الناس علی تجهیز النبی یوم الثلثا

الثلثاء واتفقوا على ان يدفنوه في البقيع ويجعلوا ابا بكر امام الجنازة ويصلوا خلفه
دفعة على سبيل العادة فاسرع العباس الى عليا واخبره بارادتهم وفساد رايهم فخرج
من البيت مسرعا وقال للناس مخاطبا اني سمعت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يقول
ادفن حيث قبض وانه امام في حياته وبعد مماته فمن يتقدم ويقوم اماما على جنازته
فصار سببا للتاخير حيث صلى عليه اولا ثم رخص عشرا عشرا ان يدخلوا البيت ويقوموا
حوله ويقروا ان الله وملئكته يصلون على النبي يا ايها الذين امنوا صلوا عليه
وسلموا تسليما فمضى على رغمهم بقية يوم الاثنين ثم الليل كله ثم يوم الثلثاء من اوله الى
اخره حتى لم يبق احد من اهل المدينة ولا من اطرافها الا وقد صلى عليه ولكنهم قالوا
بعد ذلك بقليل ما يدل على انه لم يظهر منه شيء مما يرى من الموتى ولا تغيرت له رائحة
وقد طال مكثه في البيت قبل ان يدفن وقالوا بعيد هذه ثم دفن ليلة الاربعاء
وهي اول ليلة من ربيع الاول عند من يقول بنقصانه واخر ليلة من الصفر عند من
يجري دعوى الكمال على لسانه وقيل انه دفن ليلة الثلثاء حين غابت الشمس والاول اصح
حيث رواه الطوسي وهو الامام الاعظم الاقدم عندهم عن باقر علوم الاولين والاخرين
لا عمن يخاف عن المتغلبين فانظروا معاشر المنصفين الى تشنيعات المؤلف وغيره من
المتشيعين على اهل الصديق يقين بانه افترى على النبي صلى الله عليه واله وسلم رواية
ادفن حيث قبض لتعظيم عائشة ابنته وانه اخر دفنه عليه السلام الى ثلثة ايام ولا
يعلمون ان التشنيع راجع في الصورتين الى علي على اصولهم الفاسدة وظنونهم الكاسدة
انتهى ملخصا بالجملة اكثر افراد زمره انصار كه نزد حضرات اماميه از مقبولين سابق مى باشند و نوشتن نامهاى
آنها بجهت خوف تطويل موقوف داشتيم ابتداءً باراده اخذ خلافت از جناب امير كبير در سقيفه جمع شده بودند با
اين هوا وهوس گرويده بودند پس ارتداد على الاعقاب از ابتداء زمان فراق جناب ختمى مآب از اين دار محن

مشاق که مدلول صریح احادیث امامیه ست و ما در صدد اثباتش بودیم بلا شبهه و ارتیاب تحقق گشت
و معنی فارقتهم مطابق واقع افتاد و علی هذا مراد نخواهد بود از ما احدثوا اگر امر خلافت و گوساله پرستی و میل
بخلفاء ثلثه فقد تأتّی فانه لطیف ولا یمکن للمتعسف مثل الفاضل المجلسی و اضرابه الی القاسم
المقدس سرّه مجال تاویل و تسویل و لو سلمنا که حضرت عباس عمّ و زنان ایشان و بعضی دیگر از مقبولین
شیعه در سقیفه شرف حضور بجناب امام المذنبین نیافتند لکن چون قلوب ایشان بر اتخاذ عجل بر اصول
امامیه مجبول بود پس گو اجساد ایشان نزد جسد مطهر خاتم پیغمبران باشد لیکن بحکم واشربوا فی قلوبهم العجل
حقیقةً بحضور قلب قاطبةً در سقیفه بودند فان المرء مع من احبه باتفاق الفریقین فسبحان الله ایها
الناظرون والسامعون لئن اجتمعت الشیعة الامامیة الاثنا عشریة وامثالهم
من السبائیة والشیطانیة علی ان یاتوا بمثل هذه المعارضات فی الخلفاء الثلثة
لا یاتون بمثلها ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا وذلک من نعماء الله تعالی علی معاشر
السنة والجماعة ان فضله کان علیهم کبیرا و اگر کسی گوید که سلمنا معنی حدیث انچه بیان
کردی لسیاق عبارت مناسب ست زیرا که هر قید را بر مورد ش تطبیق داد لکن مجال تاویل شیعه
و ذیل خلق احتمال وسیع واذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال گوییم که اینجا بجز این چند احتمال یکی ردت خلفا
و ما تفرع علیها چنانچه تصانیف مجلسی مثل حق الیقین و جلاء العیون و حیات القلوب و بحار الانوار بران دلالت
میکند دوم ردت بعضی از قبائل عرب و ملحق بها سوم تبدیل اخلاق عظیمه باخلاق ذمیمه و ترک رفاقت
بطمع زخارف دنیا و میل الی الخلفا و مدارک شرعوی فی الجمله متطرق احتمال دیگر امکان ندارد و چه حدیث
از تطلع میکند و چون حاکی مخبر صادق ست وقوع آن لابدی و بجز این واقعه هائله بعد انتقال رسول
رب العالمین بعدیة متصلة امری دیگر که استحقاق جهنم بران بر آمد مکلفین آن از صحابه متفرع شود و
مقام شفاعت و تکرار آن هم باقی ماند و بعضی بعد از الوقت از آن عقوبت نجات یابند وقوع نگرفته
مگر از مقبولین لسان امامیه بلکه توان گفت که انچه بعد ازین وقت حسن مجتبی و حسین شهید کربلا از قد

مزید و لاهم یحزنون داده وصلاحیت استحقاق جنهم بران بوده باشد از فروع همین یک امر خواهد بود و معهذا اگر
احتمال دگر باشد که جمیع قیود دران بی تکلف انطباق یابد بیانش برعهده طرف ثانی و تائید رد بیت خلفا بر
اتباع و اشیاع شریف مرتضی و مجلسی اصفهانی واجب است و ابطالش بر ذمه ماست اینک گوی و اینک
میدان آنچه در باره‌اش گفته باشد بمعرض اظهار آرد و چون بفضل الله و حسن تائیده از بیان اینکه حدیث مزبور با
ولعدة قیود و تمام الفاظ دلالت صریحه دارد بر آنچه دارد فراغ دست داد و مذهب شریف مرتضی و
کامل بهائی و اتباع اینهاست با مجلسی محمد تقی که بکفر و ارتداد شرعی خلفا رفته اند و با مثال این احادیث
متمسک شده و این بزرگان را واجب القتل دانسته باطل کردید و در ابطال مذهب دیگر که از فاضل جامی
و فاضل اخباری برادر همین حضرت مؤلف و خود مخاطب نیز اعتماد و ذو الفقار و جواب الصلاح
مذهب منصور نامیده اند یعنی خلفا در احکام دنیوی نزد اهل اسلام بودند و در احکام اخروی در رنگ
کفار اند حالت منتظره باقی نماند پس بخیال میگذرد دیگر مذهب کسانیکه قائل به دخول خلفا در اعراف شده اند و یا اند
جمعی دیگر که گویند بعد التعذیب بجنت خواهند رفت لکن چون تخصیص بحث بکسانیست که درین بلاد موجود
باشند و ندرت و شذوذ اتصاف ندارند و اهل این دو مذهب بکثیر معدوم اند یعنی و اثری از نهاد در دیار
هندوستان پدید نیست بلکه از شیوع اسلام درین اقلیم احدی از متشیعان باین مذهب قائل نیامده مگر مطلوب
در بلده فیض آباد بعضی را از اهل ایران در زمان نواب ابوالمنصور خان شنیده ان می شد ابطال این دو مذهب
و تطبیق این حدیث بر این هر دو مسلک بجواهر الفاظها و دلائل دیگر تحقیقا و الزاما خالی از فضول و تطویل نیست
لاجرم اکنون بدلیلی آخر که اوثق و اجلی ست خاطر گفتم [illegible] صحیح مبرهن می گردانم که حدیث مزبور در
شان صدیق نامیه و [illegible] حاجت بجشم موافقت استدلالات که بکار رفته نیست
زیرا که صاحب تفسیر منهج الصادقین و دیگر بزرگانش روایات چند آورده اند متضمن آنکه چون جناب ختمی مآب
[illegible] متاخرین بیان فرموده در اثنای آن گفت اولئک اخوانی اصحاب اهل اسلام بودند از این جمع اخوت
بجواب متاخرین تعجب نمودند و گفتند که یا رسول الله الستا اخوانک فرمود انتم اصحابی هم اخوانی از

اجمال گمان مبر که سائل این سوال احدی از خلفای ثلثه بوده باشد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
نظر بنفاق و خبث باطنش معاذ الله اخوت ایمانی او را سلب نمود چنانکه جامعین بیاض ابراهیمی گمان برده اند
و بر نفی اسلامش دلیل آورده اند بلکه از روایت شیخ محمد ابو جعفر بن احمد بن علی القمی نزیل ری که صاحب صفات
العارفین و غیر او از کتابش نقل نموده اند چنان واضح و لایح می گردد که حضرت ابوذر صدیق [illegible]
خود باین سوال گشوده الفاظ بنده قال علیه السلام اتدرون ما غمی و فی ای شیء تفکری
و الی ای شیء اشتیاقی قال اصحابه لا یا رسول الله ما علمنا هذه من شیء اخبرنا بغمک
و تفکرک و شوقک قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم اخبرکم ان شاء الله ثم تنفس
قال هاه شوقا الی اخوانی من بعدی فقال ابوذر یا رسول الله السنا اخوانک قال لا
انتم اصحابی و اخوانی یجیئون من بعدی شأنهم شأن الانبیاء قوم یفرون من الآباء و
الامهات و من الاخوة و الاخوات و من القرابات ابتغاء مرضات الله یترکون المال
لله و یذلون انفسهم بالتواضع لله لا یرغبون فی الشهوات و فضول الدنیا یجتمعون فی
بیت من بیوت الله کانهم غرباء تراهم محزونین لخوف النار و حب الجنة فمن یعلم قدرهم
عند الله لیس بینهم قرابة و لا مال یعطون بها بعض لبعض اشفق من الابن علی الوالد و الوالد
علی الولد و من الاخ علی الاخ هاه شوقا الیهم و یفرغون انفسهم من کد الدنیا و
نعیمها بنجاة انفسهم من عذاب الابد و دخول الجنة لمرضات الله اعلم یا اباذر ان
للواحد منهم اجر سبعین شهیدا بدریا یا اباذر و الواحد منهم اکرم علی الله من کل شیء خلق الله
علی وجه الارض ثم یقول النبی صلی الله علیه و آله وسلم فی کل مرة یا اباذر ان شئت
زیادة علی المذکور فازید فیقول ابوذر یا رسول الله زد اوصافهم فقال صلی الله علیه و آله و
فی صبر احدهم اجر کاجر سبعین ممن غزا معی فی غزوة تبوک و ان بکی احد منهم بکت
ملائکة السماء السبع لرحمتهم علیه ثم بکی صلی الله علیه و آله وسلم بکاء

شد یکا یعنی روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از صحابه خود مستفسر شد که میدانید که غم من چیست و تفکر
من در چه چیز و اشتیاق من بسوی کیست صحابه عرض کردند که یا رسول الله هیچیک را نمی دانیم و متوقع آنیم که از بر
امور ما را خبر دهی فرمود اگر خدای عزوجل خواسته است شما را آگاه میکنم پس آن حضرت آهی سرد از دل پر درد
بر کشید و فرمود سخت مشتاقم بسوی برادران خودم که خواهند آمد بعد از من و معنی اخوت منحصر است
بذوات شان از جمله حضار ابوذر غفاری عرض نمود که آیا ما از برادران تو نیستیم که اسلام آورده‌ایم و رفاقت
تو اختیار کرده‌ایم فرمود شما از اخوت من بهره ندارید بلکه شما از رفقا و اصحاب من می باشید و برادران
من که مرا اشتیاق آنها زاید الوصف حاصل است بهم خواهند رسید بعد من که از شان آنها شان انبیا علیهم السلام
ظاهر و هویدا است بجز طلب رضات خدا و خوشنودی خدای عزوجل از پدران و مادران و برادران و
خواهران بلکه از سائر اقربای خود می گریزند و هرگز در ادای حقوق دینی دست باز بال شان نمی آویزند
بعجز و فروتنی و تواضع بدرگاه ایزدی نفوس خود را پاک و صاف میکنند و بخواهشهای نفس و فضول امور دنیوی
ندارند و زکوة مال الله می دهند مثل مسافران در مساجد جمع میشوند بشوق جنت و خوف نار ایشان مغموم
و محزون می باشند کیست که قدر و منزلت شان که نزد او تعالی حاصل است تواند دانست با وجود این همه
محبت و اتفاق کلی قرابتی باهم دگر ندارند و نه یکی از ایشان مر دیگر را بجهت خرج مال بر خود اشفق کرده بر یکی
بر دیگری زیاده از عطوفت برادر بر برادر و پدر بر پسر مربی و ملحوظ دارد باراده نجات از عذاب ابدی و بعثت
سرمدی و خیال دخول جنت بخوشنودی ایزدی از کدورات و نعمای دنیا فارغ دل نشسته اند ای ابوذر بدانکه
برای هر یکی از ایشان مزد هفتاد شهید جنگ بدر در علم الهی مقدر است هر یکی از ایشان پیش حق تعالی
از هر شی که بر روی زمین مخلوق گشته گرامی تر است با این همه شرح و بسط جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
در هر بار می فرمود که ای ابوذر اگر خواهی زیاده گویم و او عرض می کرد که حضرت زیاده کن فرمود در
هر یکی از آنها آن قدر اجر است که هفتاد مجاهد همراه من در غزوه تبوک یافته اند و هم ارشاد شد که
اگر کسی از آنها آه می کشد و دلش بیقرار باد و بیقراری می آید ملائک هفت آسمان بگاه زاری آغاز می نهند

من بعد جناب خاتم المرسلین بکاوزاری از حد زیاده نمود هرگاه بر این حدیث اطلاع دست داد و مضمونش
در خاطر جا گرفت معلوم شد که مبلغ فهم علمای امامیه مثل جامعین بیاض مذکور و مقلدین شان خصوصاً
حضرت مخاطب لازم آمد که ابوذر از مرتبهٔ کمال ایمان و اخلاص بلکه اخوت ایمانی نسبت بجناب
نبوی و دیگر مدارج علیا مثل اختیار هجرت در راه خدا و فرار از اقارب و به مطلب رضوان الهی و تزکیه
نفس و تواضع و فروتنی برای خدا و اعطای زکوة محض بخوف و خشیت ایزدی بی بهره و رغبت تام
بشهوات نفسانی و لذتهای هیچ میرز فانی داشته باشد الی غیر ذلک من القبائح والرذائل چه جای آنکه متصف
بتفضیلاتی باشد که امامیه بر السنه خود در حق وی می آرند کما سیجی تفصیلها انشاء الله تعالی بالجمله چون این حدیث
ناطق است بر آنکه ابوذر خصوصاً و شرکا و اخوانش عموماً از مقبولین لسانی امامیه مثل عمار یاسر و سلمان
و حذیفه و عبد الله مسعود بهره از کمال اسلام و تمام ایمان نداشتند زیرا که مراد از نفی اخوت نیست مگر اخوت
ایمانی پس اینها البته نظر باختیار اسلام مورد اصحابی باشند و چرا نباشد که جناب خاتم النبوة در قیا
وقت عطر دو ذو هم بین تفقد رای ایشان مکرر اعاده خواهد فرمود و آنچه بعد از نفی اخوت در اشعار
حدیث مذکور مرویست دلیل برانست که ابوذر و برادرانش هرگز در طلب رضوان الهی از خویش و
اقارب خود بریده اند و مرتبهٔ تواضع و فروتنی فائز نگردیده یا نیست ایشان در تواضع مشوب
بریا و سمعه بوده و زکوة هم میداد و نه یا مال طیب بدست ایشان نبود و بلذات دنیا هم حرص
کلی داشتند و با همدیگر محبتی و خلوصی هم ایشان را حاصل نبود بلکه هر یکی در حقیقت دشمن دیگری بود
و بر همین حدیث لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله گواه عادل است همچنین استعمال این ترکیب شاذ از این
احادیث در باب یاران دیگر کما ستعرفها انشاء الله تعالی پس متوهم نشود که شاید این معایب ذات فقط در این دو
باشد زیاده برین نیست که ابوذر غفاری بسبب خشونتی که در مزاج خویش داشت از دیگران سابق الاقدام
بود لیکن اصول متشیعین همین رنگ است که جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم تا این اخلاق ذمیم ایشان را
از دائره اخوت ایمانی و اخلاص و محبت بدر فرموده با طبع وجوه یعنی سلوک راه کنایه مطالب و

وسعایب ایشان بر شمرده مصداق حدیث الحوض خواهند بود ولیکن از حدیث احد که حضرت مؤلف
برای منقصت صدیق آورده تا این حدیث فرق بسیار است زیرا که مقصود اصلی ازان پیرو ایشان
حق همین ست که حسن خاتمه مجموع است مرا معلوم نیست نه اینکه شما اسلام نیاوردید یا برادران ایمانی
نیستید بخلاف این حدیث که اول بسم اللسان نفی اخوت ایمانی از مخاطبات آن واثم همچنان در کتابی از کتب
معتبره امامیه که نامش این وقت از ذهنش افتاده حدیثی مثل حدیث موطا از ائمه هدی بچشم خود دیده دیگر
فرق اینست که در حدیث مالک انس ابوبکر صدیق سائل بود و ازان واضح میگردد که این سوال
از حضرت صدیق بنا بر معنی ابوذر سر زده فرق دیگر آنکه در حدیث مالک نفی در آیت احداث است
و دران حدیث نظر بذا اثبات مذهب امامیه اختلاف رواة واقع ست بعضی بنفی روایت میکنند و برخی
باثبات آن بلام تاکید و هو بدا خیر است انچه در کتاب کامل بهائی مذکور ست که جناب پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم
در احد بر سر شهدا استاده فرمود که بر حسن خاتمه اینها گواهم بعضی از اصحاب عرض کردند ما نیز مثل ایشان جهاد
کردیم و اسلام آوردیم و مقصود شان آن بود که جناب خاتم النبیین آن الفاظ را در حق ایشان اعاده فرمایند آن
حضرت فرمود انی لا ادری ما تحدثون او تفعلون بعدی یعنی من نمیدانم آنچه شما خواهید کرد بعد از
من و هرگز در حق ایشان مدح و ستایش نفرمود انتهی محصله و ازین کلام صریح معلوم توان کرد که مخاطبین آن
مقبولین امامیه بوده اند نه خلفاء راشدین زیرا که اگر تعیین ابوبکر صدیق و مانند او در روایات منظور هم میبود
مؤلف کامل بهائی که مرید تعصب و عناد او بدرجه قصوی رسیده حتی که قائل ارتداد صحابه در حیات آنحضرت
صلی الله علیه واله وسلم گردیده و چه خرافات که در افترا و بهتان بر صحابه خاتم پیغمبران جاوید چنانچه بیکرات
دانسته قطعا و یقینا تصریح بنام او میکرد چه جای ظن و یقین از همین سبب نقل روایت ابوجعفر طوسی از بعض
صحابه که مجلسی با آنهمه عداوت و بوالهوسی بعدم تعیین نامش در بحار آورده و دلالت بران دارد که منافقین
در ایمان و اخلاص گوی سبق بوده اند و صحابه از مرتبه ایشان محروم مانده پس انکار امامیه تستر الفضائح
المقبولین راه حق پوشی نمودند بلکه آفتاب را بگل اندوده اند کما لا یخفی و بر اهل فهم و فراست مستتر نیست که

چون بدلالت حدیث قمی کما عرفته و دیگر احادیث معتمده شیعه کما ستعرفها انشاء الله تعالی ابوذر غفاری
در زمره مقبولین لسانی بمخالفت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم معدوم النظیر است توجه خطابات حدیث جلیله
که در کمال بهای و مانند آن مجمل و مبهم مرویست بسوی او اولی نزد هر صغیر و کبیر است از اینجا هویدا شد که حضرات
امامیه آنچه در مناقب و مدایح حضرت ابوذر او اخوان و نقل سفر بافته مثل آنکه جناب سالتمآب فرمودکه از جانب
حق تعالی مامورم بمحبت ابوذر و امثال او و از برکات ایشان باران می بارد و گیاه می روید و دریا ها و چشمه ها
جوش میزند الی آخر الحدیث کما فی البحار و تراجم از اشهر موضوعات باشد علاوه اگر اینها واجب المحبت
باشند بثابت میکه ذمه جناب سید المرسلین نیز بوجوب محبت اینها مشغول باشد پس بطبق استدلال و احتجاج
امام اعظم حلی در الفین بلزوم العصمة خواهند بود و هو باطل عند الفریقین و چگونه واجب المحبة باشند که
ردت ایشان فی الجمله معلوم جناب اقدس پیغمبر آخر زمان بود کو تفصیل آن جز علام الغیوب واقف نباشد
و نیز اگر برکات ایشان منشأ انتظام عالم و مبدأ حیات بنی آدم باشد پس خصائص ائمه هدی خصوصا
قائم آل سید انبیا سجاد بن ضیعت کبری هم از دست میرود و اشک خونین از چشمها مخلصین جاری
می شود و کما لا یخفی علی من درس اصولهم الاربعة التی صنفها خلفائهم الثلثة و نظر بعض اصول ربعانیه لیقن بالیقین
رواة امامیه آب در چشم ندا شتند و آتش در بلاد می انداختند و علم خوش ساده و تقیه در اطراف و اکناف عالم
می فراختند و قلوب آنها آغشته بصد هزار غبار بود پس اجلب منافع نا پایدار در وقت حکومت دریا بست
ابوذر بصدور خیالیه مولف رساله من تلقاء النفس الاماره مشتغل شوند چنانچه تفصیل این صور بنگاه های دیگر خواهی
و انست انشاء الله تعالی بالجمله مسلم الثبوت است که حدیث خود تفسیر حدیث می باشد و در ما نحن فیه این معنی
بغایت وضوح دارد و صراحت لا ادری ما تحدثون او تفعلون بعد تفسیر و تبیین ما احدثوا بعدک است و
بشهادت حدیث از رجال مذکورین نهج الغیب در حدیث سلیم بن قیس و اسناد کلینی و مانند ایشان که مرجع ضمیر
ما احدثوا باشند و مرجع اینها هم باشد مخاطبین مذکورین در حدیث حسن بن علی طبرسی در کتاب کامل مراد هستند
و از نفی درایت در حدیث الحوض نفی درایت احداث علی الاطلاق مقصود نیست لاستلزامه

الثنا فتفهم پس اثبات و رایت متعلق باجمال است و نفی آن بتفصیل فالتطبیق اللفظ علی المعنی و غایة توجیه
حدیث دیگر محدثین امامیه که حرف نفی دران مرویست اینست که این حدیث بطریق احتمال وهمی وارد شده
لاکن نزد اولوا الابصار که مرض تعصب شان مانع عین بصیرت از ابصار حق نیست واضح است که
حدیث حضرت سلیم بن قیس هلالی حسم ماده این تاویل میکند چه حدیث هلالی که از زبان مخبر صادق بدر
آمده خبر از مستقبل میدهد پس وقوع آن واجب هرگاه همان کلمات را صرف بتغیر قدر ضمیر غیبت و صیغه مخاطب
بحق مخاطب و من صنا ماه اعاده فرمودند و معهذا بعد الرسول صلی الله علیه وسلم از اصحاب صدائی فی ام
نشنیده الا همین حدیث مخصص مخاطبین که درباره خلافت مرتضوی تردد را راه دادند و مواعید و مواثیق را
برطاق نهادند الی غیر ذلک من المنکرات کما عرفت سابقا پس مبرهن گشت که این کلام اخبار بوده است
از مستقبل نه احتمال وهمی و اگر بر سبیل تنزل فرض کنیم که مضمون حدیث بطور احتمال عقلی است تا قول رسول
الله صلی الله علیه و آله وسلم بطور احتمال هم خبر از امور واقعیه میدهد آیا نمی بینی که در غزوه موته بروایت اکابر
قوم خصوص شیخ طبرسی کما نقل فی بحار المجلسی بظاهر بر سبیل احتمال عقلی فرمودند که اگر جعفر طیار رضی الله عنه شهید
شوند زید بن حارثه سردار لشکر باشند و اگر ایشان بدرجه شهادت رسند عبد الله بن رواحه سرگروه عسکر
و اگر ایشان هم شهید گردند مسلمانان هر کرا خواسته باشند سردار خود قرار دهند و آخر آن هر سه بزرگ علی
الترتیب المنقول فی حدیث الرسول صلی الله علیه و آله وسلم شهید شدند و اهل فوج خالد بن ولید را حاکم خود کردند
و ساعتی رو بجنگ نهاده بار الشن با رئیس او فرار دادند و هر چند زید بن حارثه که الذین انعم الله علیهم
انعمت علیه در کتاب مجید بحق او نازل لیکن پیشوایان امامیه العصمة علیهم در عین روایت مستفرد می شوند
که چون پیغمبر مذکور و عبد الله من نور قرآن مرگ را قریب بیقین یافتند فی الجمله و از جهاد کفار تافتند
ازینجاست که جناب رسول متعال در عالم مثال وجوه و اعناق شان را کج دید آری حضرت جعفر طیار را بحق
و مستقیم العذار یافت کما نقل فی البحار پس هویدا شد که گو بظاهر حکم علی سبیل الاحتمال و الشرط وقوع بود
مگر در حقیقت اخبار بالغیب بعینه بوده است علاوه و اگر از برگذر را احتیاط صرف باحتمال عقلی میفرمودند

خصوصیت این عصر که چه بود بلکه بطور دستور العمل می بایست که در جمیع سرایا مبشر بودند و هرگز در هیچ سریه
فروگذاشت نمیفرمودند پس بنا علی هذا چنان انجا هم لا ادری ما تحدثون او تفعلون بعدی خبر از احداث
یقینی نیست بلکه مجرد احتمال وهمی است و دلیل بین برین مدعا دیگر آنست که اگر بر مجرد احتمال وهمی حمل
کنند روایت دیگر که در کامل بهائی بلام تاکید مروی شده مناقض خواهد بود زیرا که آن مصدر بلام
تاکید و مثبت است و این منفی بطور احتمال وهمی و از ترجمه صاحب کامل چنانچه گذشت نیز صریح معلوم گردید
است که بلاشبهه لا ادری مقرون بلام مذکور است لقصر لا ادری فیه چنانچه بعضی از محدثین و لفظ
لیذادون که در حدیث الحوض واقع است روایت و تقریر کرده اند و محال است که در کلام پیغمبر خیر
الانام تناقض و تهافت راه یابد و برهان دیگر برین مدعا آنست که اگر فقط باین حیثیت مخاطب
پیغمبر بودند که اینها شهید شدند و خاتمه ایشان بخیر شد شما و ایشان چگونه یکسان باشید که هنوز زنده اید و معلوم
نیست که بعد الیوم چگونه اعمال از شما صادر میشود پس ارشاد میشد که حسن خاتمه اینها که از جهان رفته اند
بیقین است و شما هنوز زنده اید و لا ادری ما تصنعون یا و تعملون بعد الیوم این لفظ احداث و تقیید آن بلفظ بعدی
صحیح دلیل است بر اخبار از حال مستقبل که این بزرگواران در غیبت رسول بر روی کار آورده اند و الا ارشاد
مورد کریمه وانک لعلی خلق عظیم و مخاطب بخطاب وجادلهم بالتی هی احسن پس مستبعد بلکه
مستبعد است که بمجرد احتمال وهمی حق چنین یار غمگسار صدیق است در جواب سوال حسن خاتمه خود و شان
کلمه ارشاد سازند که از آن اشتباه تام و حیرت عافیت پیدا شود بلکه اگر کلمه دال بر شک ارشاد کردن ضرور بود
پیغمبر میفرمودند که ان شاء الله یا بشرط حسن عمل تا آخر عمر خاتمه شما هم بخیر است نه که عدم اذعان مغفوریت یا احتمال
احداث امری بعد انتقال خود مدال فرمایند و بمقتضای بعضی از روایات نفس صدور افعال قبیحه از
مخاطبین مصدر بلام تاکید و قسم نمایند که اینگونه کلام بدون اشتمال بر علمی از ادب بلغا بلکه اوساط الناس
بس بعید است چه جا که ممن کلامه دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق بلکه اگر اخبار به مستقبل نباشد قید
بعدی لغو محض باشد کما لایخفی علی اللبیب المنصف و شتان بین شأن رسول الملک العلام و مثل هذا الکلام

پس آنچه در ابطال احتمال وہمی گذارش داده شد برای آنکه این ہمدان بر خود منحصر ساخته که آنچه دلایل
از جانب تشیع بخاطر بگذرد دانرا فرو نگذارد بلکه بتقریر وتطویر ذکر کرده بابطال آن پردازد والا احتمال وہمی ہیچ شی
نیست پوشیده مباد که عوام را در بادی النظر شبہه می افتد که تصدیر کلام در علی ما فی البعض لہ دا با حجوب
دال ہست بر شک واحتمال وہمی بار انکار ازان یعنی چه لیکن در نظر دقیق وہم سست کما سبق مفصلا ما بجمله آنچه از اخبار
بالغیب بودن حدیث باد اقویه گذارش داده شد موید آنست ما تحدثون با تفعلون صیغه جمع بودن پس آنکه درین
احداث بعضی از اصحاب شرکا غالب بودند مثل عمار یاسر وخزیمه وحذیفه فقط کار حضرت شیخ اول وثانی از ارکان
ثلثه نبود بلکه میتوان گفت که باعجاز نبوی از زبان سائل سوال بصیغه متکلم مع الغیر که استعلام از حال خود وخوان
شنو خود بود بر آمد تا ہم جواب نبوی مطابق سوال باشد وہم اخبار مستقبل از حال جمیع محدثین صور پذیرد
اگر کسی را ہم توہم در گیرد که این قتی درست نمی افتد که حدیث مروی فی نسخه سلیم اولا از زبان مخبر بیان
نبوی بر آمده وحدیث کامل بعد ازان واین تقدم وتاخر از کجا باثبات میتوان کرد گوییم که ازین قبیلت و
ابعدیت ارشاد حدیثین در روایات امامیه که باعتراف امام اعظم اقدم در دیباچه کتاب کبیر حدیثی در ورد نیافته
که مخالف ومضاد آن غالبا صادر نشده باشد فرقی در اصل مطالب نمی پدید چه در شق تقدم حدیث اول اولا
بالابہام حال بعضی از صحابه ارشاد کردند وبعده آن ابہام را بحدیث ثانی التفصیل فرمودند که آن حال کیست
ودر صورت تاخر حدیث اولین اولا ارشاد کردند که فلا انہما بعد انتقال من احداثا مور میکنند وثانیا حال
آن محدثین آنچه در روز جزا خواہد بود بیان فرمودند واز نیست که در حدیث سلیم تفسیر لفظ رجال من امتی
لفظ اصحابی فرمودند تا سامعین در اشتباه نیفتند که رجال مزبور از اصحاب نباشند بلکه بلفظ التصغیر یاد
فرمودند تا ظاہر شود که آنہا مورد اشفاق نبوی بوده اند کما مر نداز احاد الناس فانی فرق بین تقدم ندا
وتاخر ذالک اجعلنا الله من المتعصبین وایاک واینجا لطیفه البیست وقیق که در حدیث مثل سلیم از احداث
زنہار ایداد نمی توان گرفت والا در حدیث شیخ ابو جعفر قمی در مقام نفی اخوت واثبات کسی بسیار از شالب وقبایح
صدیق اکبر امامیه بسلوک راه کنایه که ابلغ من التصریح است ہم در حدیث فاضل طبری که درین امور

نص صریح تاکید بلیغ است هم این ارتداد و کفر مراد باشد لیکن باز از فرط ادب عبارت ملفوظ انیم کرد که حضرت
خیر البشر بحق صدیق اکبر یعنی اباذر بطریق جزم و یقین بدون احتمال عقلی کفر و ردت و نفی اخوت ایمانی که
زبان قلم از بیان تنگی آن ننگ دارد و از تفصیل لوازم و عوارض آن ابکم بلکه اقطع و اجذم است فرموده باشند و اگر احباب حضرات
امامیه برای پرورش سخن در این احادیث معنی احداث و نفی اخوت مذکوره ارتداد گیرند در مقام جدال با اهل تشیع ما عذر
نداریم و میگوئیم لا ضرر و لا ضیر لیکن باز هم وجه وقوع در ارتداد همان حب منافع از اهل خلافت و گوساله پرستی و
شکستن کعب احبار و مخالفت ائمه اطهار خواهد بود لا غیر و هر گاه اینها با نفی هر تو کالشمس فی وسط السماء
روشن گشت که از ضمیر غائب یا احد تو امراد نیستند مگر مخاطبین بخطاب انتم لستم اخوانی الی آخره از مقبولین لسانی
و مخاطبین لا ادری ما تفعلون بعدک بر اصول روایات امامیه که فضائح و قبائح بسیار در دنبال داشتند و نیز
هویدا گردید که هر واحد ازین هر دو حدیث با نفراده دال است بر المجمع دلالت یقینیه و اگر بالفرض دلالت
هر واحد قوی نمی بود تا بی شبهه کل واحد منهما بانضمام الثانی قوتی تمام تر پیدا میکرد و محفوف بالقرینه
میگشت فکیف و هما قویان فی هذا الباب من غیر حاجة الی انضمام الثانی بلا ارتیاب فما ظنک
اذا اجتمعا علی معنی و لحیلتهما و لتعضد احدهما بالآخر فضلا عن البراهین القاطعة
والدلائل الساطعة التی لا تعد و لا تحصی تدل علی احداث المقبولین الذین عندهم
الامامیة من ارکان الدین و اوتاد ملة سید المرسلین صلی الله علیه و رضی الله عنهم
اجمعین و لهذا اگر پای انصاف در میان باشد و ناخن انگشت اعتساف قلوب اهل اخلاص را نخراشد
همین قدر بسند و کافی است که حدیثین مسطوره را بالاجتماع بغیر ضم ضمیمه ذکر کرده آید باز سامع منصف را اذعان
دست بهم میدهد که جناب مخبر صادق از ماجرای متعلقات خلافت اخبار بلکه قرع عصا فرموده اند لیکن
حب جاه و طمع ریاست بصره و کوفه و عراق و قصبات دمشق و شام برای مقبولین لسانی امامیه زکات
لسان خلفای راشدین مرجعیت خلائق دیار کوفه هندوستان برای ملا زبان مؤلف سر اید متشیعین
عنان تمالک از دست حضرات در ربوده و بنا علی ذلک از ذکر مؤیدات کثیره بلکه براهین

مدیده در اصل تشحید ذهن و استدعای مصارعت از حریف مقصود بود که بالعرض منتهی بجرحش تا متر

اهم برای مخالفین واقع شود از انجمله آنکه ابوجعفر کلینی امام المحدثین شیعه در کافی که اصح الکتب قبل از قرآن است

کما عرفت مناقب ابوذر روایت میکند که ترجمه آن بزبان ملا باقر مجلسی در حیاة القلوب اینست که روزی ابوذر بخدمت

رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت یا رسول الله هوای مدینه مشرفه با من موافقت نمیکند آیا رخصت

میدهی که من و پسر برادرم بیرون رویم بسوی قبیله مزینه و در آنجا بسر بریم حضرت فرمود که میترسم که غارت

بیاورند بر تو گروهی از سواران عرب پس بکشند پسر برادر ترا و بیایی بسوی من ژولیده مو و در پیش

من بایستی بر عصای خود تکیه کرده و بگوئی که کشته شد پسر برادرم و حیوانات مرا گرفتند ابوذر گفت

یا رسول الله واقع نمیشود انشاء الله مگر آنچه خیر است پس حضرت او را رخصت داد و او با پسر برادر خود و

زوجه اش بیرون رفتند از مدینه چون بقبیله مزینه رسیدند بعد از اندک زمانی گروهی از سواران قبیله فزاره

برایشان غارت آوردند که در میان ایشان بود عیینه بن حصین پس حیوانات او را گرفتند و پسر برادرش را

کشتند و زن او را که از قبیله بنی غفار بود گرفتند پس ابوذر بمیان پسر بسرعت تمام آمد تا بخدمت رسول خدا صلی الله

علیه وآله وسلم رسید و ایستاد و طعنه نیزه برو زده بودند که بجوفش رسیده بود پس بر عصای خویش تکیه کرد و گفت

راست گفتند خدا و رسول آنچنانچه فرموده بود گرفتند حیوانات مرا و پسر برادرم را کشتند و اکنون نزد تو بر عصای

خود تکیه کرده ایستاده ام پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم صدا زد در میان مسلمانان و ایشان

مبادرت نمودند به بیرون رفتن قبیله فزاره و تعاقب نمودند و مالها ابوذر را پس گرفتند و جمعی از مشرکان را

بقتل آوردند انتهی ترجمة الحدیث اکنون باید تامل بلکه باید غلط گفتم اصلا تامل در کار نیست بلکه از اجلای

بدیهیات است که این صدیق امت ما از ابتدای مشرف شدن بدولت اسلام هرگز ادعای اتقی و ایقان را سخ

در ارشادات پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بر اصول امانت نداشته در بی باکی و زبان درازی کمتر از امثال

او در مقبولین نشان نمیداد چنانچه قصه شکستن کعب الاحبار که از مخلصین اهل بیت بود و قدس سره

السلام الاول و [illegible] قاطع [illegible]

این چنین می باید و با اینهمه ضعف اعتقاد در تصدیق خدا و رسول بلکه تکذیب ایشان معاذ الله جمیعاً
مصداق حدیث خاتم المرسلین ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر حسبان توانند
بود خصوصا آنکه قبل ازین از زبان ثقات امامیه متواتر شنیده و در کتب کلامیه ایشان دیده می شد که معنی صدیقیت از
امم سابقه گرفته تا این امت لا حصر مقصور و محصور درسه بزرگوار است یعنی حزقیل مؤمن آل فرعون و حبیب
نجار و حضرت امیر صاحب ذوالفقار محو حیرتم که اگر ابوذر با اینهمه ضعف ایمان و محدثات صدیق امت
باشد در صدیق بودن ابوبکر رضی الله عنه بر اصول رفضه چه چیز مانع خواهد شد از بدیهیات اولیات
حتی که اطفال اهل اسلام هم توانند فهمید که هرگاه اصل فاسد باشد فرع بالیقین فاسد خواهد بود و کمال
ایمان بدون رسوخ عقیدت بجناب ایزدی و حضرت نبی امی ممکن نیست پس احدا نباشد که ازین بزرگ
بر اصول امامیه زیاده تر از بعضی دیگر بظهور پیوست از جزئیات همین کلی و از فروع همین اصول از آنست که
قانون است که بزبان علمای امامیه من حیث لا یشعرون با وصف صفات حمیده و اخلاق برگزیده متصف بوده باشد
و از انجاست که بتصریح روایات صاحب منهج المقال فی تحقیق الرجال و امثالش چون او در باب اختیار
تقیه و سلوک راه مدارا با مخالفین امر شریف مرتضوی قبول ننموده و گردن بر اطاعت آنجناب ننهاد و آتش
قهر الهی هم در دنیا بحالش متوجه شد که در شداید فتن و حوادث و محن گرفتار گردید و از دست اعوان خلفا
بباد افراه رسید و بخاطر کمترین خلایق میخلد که شاید علمای طائفه اثنا عشریه بخیال این معنی باشند که چون او را
در دنیا رسوا کرده اند در قیامت مانند اتقیا و صلحای شیعه خواهند برانگیخت و اصلا از تقصیرات او در
حقوق عباد بلکه اهل بیت امجاد هرگز نخواهند پرسید نه بینی که فاضل مجلسی در دلالت حدیث جعفری رضی الله عنه
چند نفر را از بدترین خلایق شمرده که سرآمد همه قابیل پسر آدم علیه السلام که هابیل را کشت و در حدیث
دیگر از آن امام عالیمقام در کتاب کبیرش بسند معتبر مرویست که قابیل باطاعت ابلیس در آمد و آتش
پرستی بنیاد نهاد و بفرزندان خود غیر از شرک و آتش پرستی چیزی میراث نداد انتهی مختصراً و در حدیث امام محمد باقر
علیه السلام بطریق معتمد مرویست که او را تا قیامت برای تعذیب در چشمه آفتاب میگردانند و با اینهمه

حدیث آنجناب بدلالت مطابقی ندا می کند که در قیامت او در العذاب دوزخ آشنا نخواهند گردد
جمع هر دو عقوبت دنیوی و آخروی خلاف عدل باری تعالی شانه و مستلزم ظلم است پس ابوذر بطریق اولی
از داروگیر قیامت پاک و صاف باشد نعوذ بالله کمترین خلائق کسی گوید که این همه خیالات
خام و هوسهای نفس بی فرجام است که اولین تیره سرانجام در حق مقبولین لسانی می زنند بمقام آنست که
انگشت تاسف بدندان تحیر گزند و تکذیب این سخن سازند زبان دراز فقط تلاوت آیت قرآنی

قل اتخذتم عند الله عهدا فلن یخلف الله عهده ام تقولون علی الله ما لا تعلمون کافی و وافی
است علاوه در کدام آیتی از آیات فرقانی و حدیثی از احادیث رسول ربانی پیرایه ورود پوشیده که هر کسی
از اهل اسلام مرتکب معاصی شود و در اخبار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او جانی نداشته باشد غلط گفتم تکلف بی
عبارت کند و بالخصوص در حق اهل بیت مصدر تقصیرات گردد و از امتثال و امر خلیفه برحق گردن کشد در
ترک تقیه او مخالفت و عناد ورزد چون نمونه قهر الهی بجهت بعضی از معاصی در دنیا رسد لامحاله او در قیامت از وبال

و نکال مخذبات و متبعات سبکدوش و فارغ البال خواهد بود کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون
ثم یلیهم بما کانوا یعیقون اما حدیثیکه در باب تنزیه و تبریه ابی ذر غفاری ثبت کتاب کرده اند
مانند سراب یا نقش بر آب است زیرا که خود ملا مجلسی در بحار الانوار روایت مذکوره را مخالف دیگر احادیث
معتمده که در جمع هر دو عذاب دنیا و عقبی نص صریح واقع شده اند گفته فلا یعبأ به علاوه از غایت ظهور محتاج شرح
و بیان نیست که مراد امام باقر علیه السلام ازین آنست که چون کسی را در العقاب و آلام دنیوی و لو کان زمانا
یسیرا مبتلا میکنند باز وی را در عالم آخرت معذب نمی نمایند بلکه مراد عذابی است که حق تعالی کسی را
تا قیامت بیست موکلین عقوبت بسیار و فرشتگان را برای تعذیب گنهگار چنانکه درباره قاتل عمرو
و قد اعترفوا بخلاف مصیبتیکه ابوذر غفاری را بجهت شامت اعمال برای مزید عبرت دیگران کالبرق الخاطف
بلشت بدیع ذلک قرآن و حدیث مملو از نیست که امم سابقه هر دو عذاب دار گشته مثلا

خطیئاتهم اغرقوا فادخلوا نارا فلم یجدوا لهم من دون الله انصارا ملاحظه بین که سبحانه جمع عذا

اخروی و دنیوی بالمعنی الذی قرره هم از متواترات است آیا حال اتباع و اشیاع عبید الله بن زیاد و
اعوان و انصار یزید بد نهاد بر کسی از خواص و عوام شیعه مخفی است که هم در دنیا بکمال مذلت و فضیحت عبرتگاه
خلایق شدند و هم در آخرت بانواع عقوبت گرفتار آمدند سلمنا عذابیکه برای ابوذر بمخالفت مرتضوی
مقدر بود بجهت عذاب دنیوی سبک شد نه آنکه کلیه مرتفع گشت چه محتمل است که مراد از نفی عذاب اخروی از قبیل
در حدیث امام باقر تخفیف عذاب قیامت باشد نه نفی آن راسا کما یلوح من البحار و بر تقدیر نفی مذکور هم انکار شیعه
نمی آید زیرا که اگر حضرت صدیق اما بسبب این سبب خاص یعنی ترک تقیه و عدم اطاعت مرتضوی در اختیار
سکوت هرگز معذب نشود تنزیه و تبریه او لازم نمی آید چه قبل ازین گذشت که معذبات او درین امر منحصر نبود
کما عرفت ندانی که بسر تراشیدن خود کار نه بست و سر بگناهی شکست بلکه خواست که سرش را از دوش
بردارد و استخوان پای او را از کعب برآرد بلکه تکذیب خدا و رسولش نمود الی غیر ذلک و این جواب هم از افادات
مجلسی در بحار سر می آید کما لا یخفی علی الناظرین اکنون استبعادی نماند که هرگز مقبولین با مورد حدیث الحوض
و دیگر مثالب و معایب نتوانند بود و مستاصل شد آنکه در حدیث دیگر از احادیث خاتم النبیین ص که خطاب
با بوذر بود لیکن مراد جمعی دیگر اند که اهل سنت آنها را بمقتدائی و پیشوائی برگزیده اند و بامامت عظمی و ریاست
کبری بر چیده و نهایت بذل جهد در تاویل حدیث کلینی بمخالفت مصطفوی که از ابوذر سرزد آنست که باقر مجلسی
رئیس المتاخرین در [illegible] کتاب یعنی حیات القلوب تبعا لاسلافه الماولین و المسولین متصدی آن شده حیث
قال مخالفت که از ابوذر در حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم منافی جلالت او است و محتمل است که این
در اول حال ابوذر باشد پیش از آنکه ایمانش کامل گردد فلیدوره و معهذا بی انصافی او هم دیدنی است
که با وجود اعتراف باین امر باز میگوید که ایضا احتمال دارد که غرضش ظهور معجزه آنحضرت باشد یا اختیار
کردن ثواب آخرت بر راحت دنیا انتهی الفاظه بحروفه عجب است از ملائکه با اینهمه تجرد و دعوی انصاف
فضلای عالم بصر نا میزند و از ذکر اینقسم کلمات رکیکه شرم نمی کنند بر کامی دانشمندان روزگار ضعف این
[illegible] اشاره

باحادیث مناقب او ست از صدیق و صدق بودنش و مانند آن کما اشرنا الیه سابقا پس مجملا قبل ازین
اینهم گذشت که آن بشأنی خصائص حضرات ائمه هدی است الی غیر ذلک و کفی به شهیدا علی بطلانها و ضعفها
واگر مراد چیزی دیگر است پس بیانش برا اولیای فاضل ممدوح ع که گرش قدح کنم آن بودش مدح عظیم
واجب است حتی تکلم علیه از کتب رجال صریح معلوم میشود که این بزرگ در مشاهد شریفه که غالبا مدار جلالت
سابقیت ست حاضر نشده و از کلام ملا هم واضح و لایح است که وقتیکه او در مدینه منوره بجناب خاتم المرسلین
شده و مخالفت آنحضرت نموده مرتبه ایمان و اسلامش در زمان قوت اسلام در غایت ضعف بود
لیکن ملا در عبارت مزبوره دعوی آن میکند که اسلام او بعد از آن از حضیض انحطاط باوج کمال رسید و ضعف
ناتوانی ایمان او در اول حال بود و چون معلوم است که مقاتلات با کفار بعد از هجرت سید ابرار است
صلی الله علیه و آله و سلم و از افادات ملا و دیگر اکابر این فرقه خواهی دانست که ابوذر وقتیکه ایمان
آورد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بسبب ضعف اعتقادش اقامت او در مکه که محل ورود انواع مضار از دست
قریش بود تجویز نفرمود پس ضعف اسلام ابوذر را مقید باول حال کردن و اجمال و ابهام نمودن کار رجال مجلس
دون غیره الکنون تحقیق این معنی متوجه باید شد که حضور او در مدینه و رفتنش بجهت مخالفت سرور جهان
بسوی قبیله مزینه در کدام وقت بود تا حال ضعف و قوت و انحطاط و کمال بر هر صغیر و کبیر عیان گردد
و طشت از بام افتد پس باید که قاضی نور الله شوشتری در مجالس المؤمنین در ترجمه ابوذر بی رد و نکیر وارد آورده
که او بعد غزوه احد و خندق در مدینه بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شرف حضور یافته الکنون
از حیات القلوب باعتراف ملا باقر باید دریافت که غزوه خندق که آنرا غزوه احزاب نیز گویند در سال پنجم از هجرت
واقع است او آخر بعثت استسعادش بحضور فائض النور هم زمانه گذشته باشد تا آنکه بهوای مدینه که ممدوح جمهور
اهل ایمان و افضل از بلاد است شکوه و شکایت بهم رسد و بحدی موجب انقباض خاطر صفا مظاهر گردد که بنابر ضعف
اسلام و ایمان بر فرموده خدا و رسول گوش ننهد و داد مخالفت و تکذیب دهد و بالبداهه بعد هجرت از
مدینه و اقامت ایشان در قبیله مزینه هم چندی از زمانه سپری شده باشد و لوکان قلیلا پس

باقی نماند زمان حیات سرور کائنات و صحبت شریف نبوی که اکسیر همه سعادات است مگر قلیل پس بعد از
اقرار و اعتراف بضعف اسلام در آن اوان ثبوت قوت و کمال ایمان ابوذر چنانکه زبان زد امامیه است
مستبعد و اول دلیل برین استبعاد آنکه حدیث قمی که بر نفی ایمان ابوذر دلالت دارد و حصول آن هم
در سال ابتدائش ثابت میکند چنانکه دانستی بعد از غزوه تبوک که آخر مغازی حضرت نبی مختار است نزد
ارباب سیر و فراغ از آن در سال رحلت شریف اتفاق افتاده و هو کما لا یخفی علی المورخین رود یافتند
کما اشرنا الیه پس حصول ایمان ابوذر بعد از غزوه تبوک بسبب مرض رفته نفاق محتاج و مشکوک باشد بلکه بمسلوب و اقدر
نقض مواثیق و عهود کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا معلوم نیست که باز در کدام وقت ضعیف
اسلامش تار و پود کارگاه ایمانش بقوت مبدل گشته بار خدایا مگر اعتقاد مجلسی این تبدل تحول وقت
احداث و تراشیدن حصول سیتم باشد الی غیر ذلک من المحدثات عجب دارم از علمای طائفه که در حق
خلفای راشدین بمجرد احتمالات ضعیف روایات بلکه تحریفات در انفسها بکار برند و در باره معتقد
خویش قصه طویل را کوتاه کنند اگر حدیث شیخ ابو جعفر قمی را نصب العین دارند اساس جلالت و فضیلت ابوذر
مستاصل میشود المختصر خود جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بنا بر مشاهده آثار ضعف اسلامش که از
جبین سعادت قرینش و لمعان ظهور داشت از ابتدای بادی همان معامله فرمود که با ضعفای مومنین میکند
انواع مصائب شده اند از دست کفار رسید اقامت او هرگز تجویز نفرمود و او را بوطنش مخصوص
و این همه مضامین ارشاد نبوی بخطاب ابوذر غفاری که بعد ترقی اسلام حاضر باید شد در بحار و حیات
القلوب مسطور است از افادات او در رسائل حب المرجب و شعبان المعظم امامیه نیز الشیعی تر بکمال ظهور و اللفظ
للاول حیث قال و من کرامته صلی الله علیه و آله و سلم ان ابا ذر رضی الله عنه
لما جاء الیه و اسلم علی یده قال له ارجع الی بلادک فان ابن عمک قد مات و قد
خلف مالا فاحتو علیه و البث فی بلادک الی وقت کذا و ائتنی فرجع الی الیمن فجاء
کما اخبره رسول الله صلی الله علیه و آله فاحتوی علی المال و بقی فی بلاده حتی ظهر

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وآتى اليه واز اينجا باعتراف كبار علماى شيعه واضح شد
كه ظهور وقوت جناب پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم ودين اسلام بمقبولين شان مثل ابوذر هرگز وقوع نيافت
بلكه اينها در وقت غلبه كفار وادان مشتاق ومحن منزوى بوده وطن ومشتغل بعبادت بودند خوشا حال صلحاى
اهل سنت وامثالش كه در حين عسرت وجانكاهى فاقت حضرت رسالت پناهى را از دست نداده وبر خانمان
خود در راه خدا لگد زده وباعلاء كلمة الله چه جفاكشيها كه نكرده وچه حوادث ومصائب كه از دست كفار
اهانت آن سرور برنداشتند كما سبق شطر منها آخر علماى كبار اماميه تن به تجر در داده وزبان خود را باعتراف
اين امور مكشا بند از جمله ايشان على بن محمد بغدادى است در رساله كه تائيد اخباريه نوشته وبتوسط
بعضى از زائرين ثقات ومقبلين عتبات عاليات بهم رسيده مى فرمايد ولا شبهة اقوى على الجاهل من
هذه الشبهة اذا جاء وسأل عن الخليفة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله واجابه
ثمانون الفا من الصحابة المهاجرين والانصار الذين فى سيماهم آثار الرهبانية والذين
قتلوا ابناءهم وآباءهم دون النبى صلى الله عليه وآله وسلم وجانبوا الاولاد وهجروا فى محبته
الاعداء طيب الرقاد وصبروا على مضض الجوع ومشاق الحروب بان الخليفة هذا الجالس
على منبر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الذى بعث الجيوش واحيى الاسلام وغلب
الانام واوضح الاحكام ونحن كلنا مجتمعون على هذا الامر الى آخره قال بالجملة بعد از
رسيدن ابوذر بمدينه كه پس از جنگ احزاب واحد جناب رسالتمآب مبعوث است كه او هجرت نكرده بانوار افاضت
نورانيت وصفيا يافتن در نداده ودل بمخالفت نهاد شعر خلاف پيمبر كسى ره گزيد كه هرگز
بمنزل نخواهد رسيد ونيز دليل استبعاد است حديثى ديگر كه مستند ايشان در مشابهت شيعه
روايت كنند يا على اقرأ شيعتك السلام واعلمهم انهم اخوانى وانى مشتاق اليهم فليتمسكوا
بحبل الله ويعتصموا به ويجتهدوا فى العمل فان الله تعالى راض عنهم يباهى بهم الملائكة لانهم
وفوا بما عاهدوا الله واعطوك صفوة المودة من قلوبهم واختاروك على الآباء والاخوة

والاولاد وصبروا علی المکاره فینا مع الاذی وسوء القول فیهم فکرهم رحمان

چه ازین حدیث بدلالت مطابقی بوضوح می انجامد که ابوذر از خلص شیعیان مرتضوی نبود زیرا که بسم الله وصا عشوانی شیعیان

اخوت جناب خاتم المرسلین است پس اخوت برآنها بنص قطعی محمول بخلاف ابوذر که این صنف از وی بمجلسی سلب

مسلوب چنانکه دانستی و نیز دریافت میگردد که وفا بعهد کردن از مواثیق و مواعید سنت و شکستن از لوازم آنحضرات است

بخلاف ابوذر کما عرفته و همچنین حال دیگر و صفا از خلوص مودت و صفای محبت و لا اقل که این همه مستلزم

ضعف ایمان و موید این معنی باشد که حدیث لا ادری در شان او و امثال وست و سایل آن بزرگ بوده

و خواسته که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم وقت ملح شهدا را صدیق ملح او کنند و اگر بهمین ما دلیل

اکتفا نکنند حدیثی دیگر در تصریح آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بضعف اسلام او بدلالت مطابقه

در خواست کنی ابیک ثبات میدهم که حضرت ملا باقر مجلسی از امام اعظم طوسی بسند معتبر روایت کرده که

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که ای ابوذر بدرستیکه من دوست میدارم از برای تو آنچه از برای

خود دوست میدارم و من ترا ضعیف و ناتوان می بینم پس امیر مشو بر دو کس و متکفل مال یتیم مشو انتهی ترجمه

ما فی البحار و وجه دلالت این حدیث بر ضعف ایمان و عدم رسوخ اسلام در غایت وضوح است زیرا که

بر تقدیر ضعف جثه و ناتوانی بدن تفریع آنحضرت که پس امیر مشو و متکفل مال یتیم مکن درست نمی افتد

زیرا که بسیاری از لاغران و ضعیفان از شیوخ و شبان را برین امر متعهد کردند پس متعین شد ضعف اسلام

و ضعف ایمان بسبب غلبه حرص و هوی زیرا که مضرت این امور این چنین ضعفا را شدید الطمع را النسبت بر هر

قاتل هم زیاده تر است علاوه جسارت ظاهری و شجاعت باطنی اگرچه در اوقات جهاد با کفار نگونسار

سمت ظهور نیابد چنانکه در بحار و تراجم آن ثابت است و مسلک اول سخنی ازین باب هم رفته لیکن در مقابله

اصحاب کبار و تابعین اخیار به حدی بود که اگر بیچاره کعب بیگناه را بحث سرش را بر دوش میگذاشت پس مطلوب متعین شد

سلمنا که بروایت بعضی از اهل تشیع و اعتزال در شرح نهج البلاغه حضرت فاروق بعضی را از اجله اصحاب بعد از

تصریح کمال قوت ایمان ضعیف گفته لیکن پیدا است که تحمل اثقال امامت کبری چیزی دیگر است و امید

شدن هرچند کسی بلکه تکفل مال یتیمی چنین دیگر و انتفای ثانی موجب انتفای اول و ثبوت مطلوبست و لا عکس
القصه در تالیفات فحول اخباری مثل معتمد الشیعه هم این حدیث موجود بلکه دلالت بر آن دارد که ابوذر غفاری
بغلبه حرص جاه که خود را از سوال معذور نداشته پیش طبیب حاذق روحانی صلوات الله علیه کاشف مرض گردید
و ایشان دست مبارک خود را بر منکبش زده فرمود یا ابا ذر انک ضعیف و انها امانة
و انها یوم القیامة خزی و ندامة الا من اخذها بحقها و ادی الذی علیه
فیها بالجمله حال این بزرگ ناگفته به اگر کتب امامیه بدست اهل استقرا افتد روشن تر از آئینه سکندری
بلکه آئینه حلب گردد که نفی اخوت و اثبات مثالب ابوذر قریب رحلت شریف واقع شده و مؤید این است
خطبه آنحضرت صلعم که مجلسی در بحار آورده و ملخص آن مدح متاخرین است و آنکه توقع امثال اهل بیت از اصحاب
نسبت باین مجهولین زیاده بود و از کتاب جز نور توان دانست که این خطبه متصل وفات ادا فرموده و ملخص
ملخص آن قریب حدیث نفی است عجب از ملا که دعوی تبحر در بحار الانوار بر زبان قلم می آرد و روایات
مثالب او را که خود روایت کرده به چشم نظر ندارد و از روایت ابوجعفر و امثالش که درین فصل ایراد افتاد
هنوز خبرش نیست که بر نقیض این احتمال دلالت تمام دارد یعنی تا آخر حیات شریف ابوذر غفاری
را مرتبه اخلاص و صدق نیت و صفا طویت و حسن سیرت حاصل نبود و او بلا عصبیت ناصبیت
کجا بکجا می برد که چنین تاویلات سخیفه و تسویلات ضعیفه که اوهن از بیوت عنکبوت است دست میدهد
کاش انصاف و سداد را بر میکنند این همه تکلیف آخر نفی دین و ایمان از کسیکه تقیه نکند و خود را
معرض تلف افگند در کافی و وافی و صافی آیا از مشهورات و متواترات هست یا نه و اگر در آنها اندک غور
و تتبع واقع شود کمتر از هزار روایت مثل روایت لا دین لمن لا تقیة له و لا ایمان لمن لا تقیة له در اصول
امامیه نخواهی یافت و خود ملا باقر مجلسی که در ضلال متاخرین مثل عبدالله سبا در متقدمین است در حیات
القلوب و دیگران در غیر آن لا عن ادراک و شعور به بانگ بلند می سرایند و در مقام افتخار بر این بزرگ
اظهار می نمایند که او هرگز از خلفا خوفی نکرده و در اظهار ذمائم ذی النورین انکار بلاغت لسنه

روبروی او وارکان خلافت واعیان امارت شکسته ولهذا غضب الهی برای عبرت خلایق بجانب
متوجه گشته عهود ومواثیق را در باره مرتضی شکستن ودل بقضای بلا وعظمیه بربستن که مصدر حوادث وفتن
بوده چنانست مضمون ابیات درویش سقای بخاری ابیات طرف کلاه وکاکل مشکین شکست ودل
بست * صد فتنه سر زده بجهان زین شکست وبست * با ما شکست عهد وبا غیار بست دل
واحسرتا که گشت مرا این شکست وبست * پس پیمان وایمان ابوذر بلکه با وجود او نیز کجا باقی ماند اینهمه
در زمان خلفا از وی مسلوب گشت بنا بر علی هذا بهمین سازی ملا مجلسی در باره حصول قوت ایمان کی
مساعی وافته باشد مگر شاید بر مذهب اهل رجعت باز در دنیا از عالم برزخ رجوع کرده مثل شیطان الطاق
وبرادرانش چنانکه از تاویلات صاحب نزهه در جلد چارم وپنجم نظر باصول امامیه از متاخرین ائمه در
شان او مرویست لازم می آید تدارک ما فات بعمل آورده باشد پس معلوم شد که هرگز نیز وعقلا ایمان
ابوذر بکمال نرسید گرفتم که حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم ویرا در باب امر بالمعروف ونهی عن
المنکر تاکید شدید فرمود که قل الحق وان کان مرا ولا تخف لومة لائم الی غیر ذلک
لیکن فقط این مورد امر النصب العین اشتن و احادیث اطاعت خلفا وروایات متواتره تقیه را پس پشت
انداختن قصد بارینه بلعید بیا و در باره ادعای حرمت نماز مستدلا بالکریمه لا تقربوا الصلوة زنده ساختن
است علاوه آنچه در باره امر ونهی بجناب امام وقت خلیفه بلا فصل رسیده شده البته از تاکید ابوذر زائد خواهد
بود چنانچه بر ناظرین کتاب اربعین مخفی نیست هرگاه امام انام تقیه فرماید و پشت سر خلفا در نماز پنجگانه
اقتدا سازد ابوذر وخوانش در چه حساب خواهند بود که باظهار حق پردازند علاوه این همه امر بالمعروف
ونهی عن المنکر واعلاء کلمة الحق در وقتیکه حضرت مورد نص غدیر ابوذر را طلبید خاطر نشین بود بایستی لکن
که ابوذر بر خلاف دیگر بزرگان اهل اخلاص راه خر اشد ولیکن سر خود را نه تراشد در ینمقام بر روایتی از
روایات بیشمار که در باره اطاعت خلفا مروی شده اکتفا نموده میشود بعد از ملاحظه منطوق الفاظش خیال
کرده شود که آیا معامله ابوذر با خلیفه ثالث ورفقای او دلالت بر انتفاء ایمان او میکند یا بر نقیض آن

در کامل بهائی مذکور است که امیر المؤمنین گوید که چون اذا جاء نصر الله نازل شد رسول الله بعد رجوع گشت و توقف
نکرد در خانه بلکه بیرون آمد روز پنجشنبه و سر عصابه بسته بر منبر رفت رنگ روی مبارکش زرد گشته آن را دیدند و بلال را
فرمود که در مدینه منادی کن که بوصیت رسول حاضر شوید که وصیتی خواهد کرد و این آخر وصایای او است جمله خلایق به مسجد رسول حاضر شدند
مرد و زن صغار و کبار تا آنکه مسجد پر شد رسول گفت فلیسمع من وراءکم ویسمع من قدامکم یعنی فراخ کنید مجلس را که کسانی که
در پشت شما اند بشنوند پس رسول صلی الله علیه وسلم بر پا خاست و گریه کنان گفت انا لله وانا الیه راجعون من بعد خطبه طولانی را
ذکر کرده که در اثنای آن این عبارت واقع است یا ایها الناس اطیعوا ولاة امرکم ولا تعصوهم وان کان عبدا
حبشیا مجدعا فانه من اطاعهم فقد اطاعنی ومن اطاعنی فقد اطاع الله ومن عصاهم فقد عصانی
ومن عصانی فقد عصی الله لا تخرجوا علیهم ولا تنقضوا عهودهم باز مولف کتاب مذکور در اثنای ترجمه آن
گفته که امیران اطاعت کنید والیان امور خود را یعنی امام را و بر ایشان عاصی مشوید اگرچه بنده حبشی
باشد که از قبل امام بر شما حاکم بود و هر که اطاعت ایشان کند اطاعت من کرده باشد و هر که اطاعت من کرده
اطاعت خدا کرده و هر که بر ایشان عاصی شود با من عاصی شده باشد و هر که بر من عاصی شود پس تحقیق که در خدا عاصی شده
و بیرون میایید بر ایشان و مشکنید عهدهای ایشان را انتهی بلفظه و الشوران عالم مخفی نماند که اگر مراد
از ولات امور خلفا باشند ایشان هم از اهل استحقاق و جور و نفاق کما هو الظاهر یا فقط حضرات معصومین
حال ارکان دین و ایمان حضرت صدیق با ثنتی عشر ازاست زیرا که چنانچه او از اطاعت ذی النورین سر باز کرده
و خلعت خروج پوشیده و الوای بلا انداخته سر رو بکار آورده اطاعت امام وقت را که حضرت امیر بود نیز رفض
کرده و داد ناصبیت داده و راه تقیه و سکوت اختیار نکرده چنانکه مخفی نماند که مقصود جامع اوراق از
اشاره باحادیث تقیه و مانند آن اثبات کفر خروج حضرت ابوذر غفاری است آنچه بار بار گذشت در تطبیق
حدیث حوض فقط ثبوت بدعات تقصیر و نفی کمال ایمان مطمح نظر است بلکه اشعار بر آن می نماید که حال
کتب دین و ایمان شیعه که مشتمل برین خرافات است باید دید و در پی شدن بانبیا و صحابه و خلفا بلکه انبیا نیز بر آن
عقل باید سنجید این همه که گفته شد متعلق تاویل قول زبان دیلات مجلسی در باره ابوذر بود آمدم بر

احتمال دیگر که مقصود ابوذر از مخالفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ظهور اعجاز مصطفوی و آمادگی ثواب آخرت
بوده واین جلم فقط بادیل است که حضرت بلا افاده فرموده این فاضل جلیل وحدیل بن قدر هم خیال نکرده که این تاویل
با ضعف ایمان که در نفس حدیث منصوص است کما سبق و خود مجلسی آن را بعد چند سطر از تاویلات خویش روایت کرده
منافی است بکمال ظهور است که شخص ضعیف الایمان برای ظهور معجزه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در وقتیکه برای آن
معجزات او را مدهم دیده باشد انواع تعب و قبول مرگ برای اقارب خویش تجویز نتواند کرد بلکه احتمال آن بود که حاکم
از اقامت مدینه سرگران بود از برادرزاده خویش هم سرگران باشد چنانچه از دو اب بل در بیاست بخیال آن
آمده باشد که اگر خبر حضرت صلعم مطابق افتد و برادرزاده کشته شود فبها والا از تکالیف اقامت مدینه
و رفاقت شریف نجات کلی حاصل لیس اختیار سفر را احدی الحسنیین خالی نیست و خیال ثواب آخرت در اختیار
مصائب بخاطر شخصیکه فقط عیش و نشاط خود را بر صحبت منیف ترجیح دهد و مرتبه قناعت بدست نیاورد که همه
به خود الکبیر یعنی سلمان الفارسی و مقربانه فی المسلک الاول با وصف منع آنجناب صلعم از اختیار سکونت
برای تکالیف آن مصروف نماید و ضرورت بلجهید نداشته باشد از عجایب احتمالات است بالجمله در مخالفت و تکذیب حبیب
ایزدی صلعم ادخار ثواب فهمیدن کار ابوذر و مرید خاص او بلا باقر است ای معاشر مسلمین ادخار ثواب در
صحبت آنجناب بود یا در مفارقت قطع نظر ازین همه امور برای نفس خویش بالستی کردن یا برای
برادرزاده خویش که منت او را در معرض تلف انداخت و وبال خویش بر گردن خود گذاشت اگر از
نوع معاملات مسمی جواز داشته باشد که سید انام علیه الصلوة والسلام بکسی فرماید که ای فلان تو از نجام دور
القرابة خود با همراه مبرکه دشمنان برای بدخواهی در کمین گاه نشسته اند و برادرزاده قتل واسیر خواهد شد و جانت
تو مجروح و آنها مقتول و محبوس خواهند شد و آن شخص قبول نکند بلکه تکذیب نماید و گوید که هیچ فتنه
واقع نخواهد شد و حضرات امامیه مر اقوال سخیفه او را تاویل کنند که اختیار این مخالفت برای اظهار اعجاز
بود پس میتوان گفت که قتل عمار که از لشکر معاویه اتفاق افتاد محض بنا بر اظهار معجزه نبوی بود یعنی اخبار غیبی که
یا عمار تقتلك الفئة الباغية بحسین ظهور رسد و اعوان و انصار یزید بسر آمده شد را الی غیر

ذلک من المناکیر این طرفه اظهار معجزه واخبار ثواب است که باعث قتل یکبارگی موجب اسر اهل بیت او شود
و فاعلش متوقع ثواب مزید و رجاء روز حساب باشد کاش به برادرزاده خود ابتداءً از تبعیغ اعلام میکرد و می گفت که
ای برادرزاده وای فرزند دلبند ترا بهر حال از مدینه رسول متعال هجرت باید کرد تا کشته شوی و ناموس تو هم اسیر قرار
نماند که درینصورت هم مزید و رجاء اخروی فایز کردی و گناهان تو کان لم یکن می شوند ندانی که اظهار معجزه نبوی
که در یک اشارتش کرده قمر بدو نیم شد بر بن حیر ثقیل یعنی اختیار سفر طویل موقوف است و این انیست همین
اراده محذوف اگر آن اجل رسیده قتل و اسر اهل بیت خویش لطیب قلب انبساط نفس قبول میکرد و انظار مخالفت هم
سید الثقلین صلعم اختیار می نمود در پی ازدیاد ثواب عالم آخرت می کوشید و ازینجاست که حضرت ابراهیم
علیه السلام با فرزند ارجمند خود حضرت اسمعیل فرمود یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر
ماذا تری و جناب سید المرسلین صلعم در منامات ریحان خویش یعنی شهید کربلا علیه رواه المجلسی فی البحار
وغیره فی غیره من الاسفار وا نمود که ای فرزند گرامی و دلبر بکوفه باید رفت که فوز بدرجه شهادت بدون این سفر
اختیار شقت ممکن ندارد و باز خدایا مگر حضرت ابوذر مطالعه لوح محفوظ میدانست که بر تقدیر اعلام و اباء و انکار
خواهد کرد و معجزه شریف در پرده اختفاء احتجاب خواهد ماند لیکن ناچار بهر حال ورا در معرض هلاک انداخت حیرانم
که هرگاه این اکابر اماسیه مصدر چنین تاویلات رکیکه برای سرپرستی مقبولین خویش میشوند باز بکدام
زبان مطاعن صحابه بحیز تقریر و تحریر می آرند و می گویند که فلانی را از اصحاب ثلاثه که مخالف نام او نص نبوی
حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم موسوم فرموده او امتناع کرد و کسیکه از اطاعت نبوی استکبار و
استنکاف ورزد او ضمن و جنان است او چه عجب که ازو مخالفت آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم درباره نصوص
خلافت مرتضویه هم صدور یابد الی غیر ذلک من المطاعن التی اوردها الفاضل الجالسی تاسیا باسلافه فی عماد
الاسلام بالجمله سخافت این توجیهات نه چنان است که حاجتی به تبیین و تشریح داشته باشد مگر چون
سکوت از مخالف از رهگذر بی انصافی در نظر عامیان محمول بر عجز و امی نماید اشارتی بسخافت توجیه مسطور نمودم
بورود حدیث جناب سید المرسلین در باب ضعفا الی غیر ذلک نموده شد و اگر بر فهم قاصر توفیق کدام مبتلا

عمامی تعصب را بسر کوچه حق بینی نبرد و از بحث وجدال بیسر و پا دست نه کشد هنوز این کلینه تبری

دیگر جگر دوز برای نگاربره کیش کینه توز در کیش دارد که لبهای هرزه درای را بهم میدوزد و آن اینکه صاحب

بحار روایت کرده و ترجمه آن که برای فارسی خوانان بکار آید بزبان بعضی از ثقات این است که حذیفه والی مداین

بود از جانب عثمان و چون خلافت ظاهری با میر المومنین منتقل شد عهدی بسوی حذیفه نوشت که او را مطلع

سازد از حکایت خود و بیعت مردم با و حذیفه بیمار بود در بستر خفت و سه مرتبه گفت بخدا قسم که والی و

پادشاه شما گردید امیر المومنین حقا پس جوانی بر خاست و گفت ای امیر آیا مرا اذن میسازی در سخن گفتن

گفت بلی گفت آیا امروز امیر المومنین شده یا همیشه او بوده است حذیفه گفت بخدا قسم که همیشه امیر مومنان بود

و هست جوان گفت بچه چیز این را از تو قبول کنم حذیفه گفت بدرستیکه حضرت رسول صلعم فرموده بود که هرگاه دحیه

کلبی را نزد من ببینی کسی نزد من نیاید و من روزی بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رفتم پرده برداشتم دحیه کلبی را

دیدم چشم را بهم گذاشته برگشتم و بخدمت علی علیه السلام رسیدم فرمود ای حذیفه از کجا می آیی من حکایت عرض کردم فرمود

برگرد من امیدوارم که امروز حجتی بر خلق ظاهر شود من در خدمت آنسرور برگشتم و بر در ایستادم آن سرور داخل

شده گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته گوینده در جواب سلام گفت و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته یا امیر المومنین

و پرسیدن کیستم امیر فرمود گمان میکنم که دحیه باشی گفت بگیر سر محمد را که سزاوارتری باو از من و از من غائب

شد در این اثنا حضرت سر برداشت و فرمود یا علی سر مرا از دامن که گرفتی حضرت امیر گفت از دامن

دحیه فرمود بلی او چه گفت و تو چه گفتی حضرت گفت من سلام کردم و او این نحو جواب سلام مرا گفت حضرت فرمود

خوشا حال تو ای علی که سلام کردند بر تو ملائکه با امارت مومنان از جانب پروردگار عالمیان بعد از آن حضرت

امیر بیرون تشریف آورده فرمود ای حذیفه آیا شنیدی گفتم بلی شنیدم فرمود چه شنیدی من آنچه شنیده بودم

عرض کردم بعد از آن آن جوان فارسی بحذیفه گفت پس کجا بود شمشیرهای شما در روز بیعت ابوبکر حذیفه گفت

این لبهای بود که غفلت بر آنها غالب شده بود و از برای آنها است آنچه کرده اند از اعمال خیر و از برای شما است

آنچه کرده اید خوبیها سوال کرده میشوید آنچه آنها بد کرده اند انتهی صاحب تحفة الیقین بعد ذکر این روایت

بلا فاصله

بلاذری صلہ میگوید کہ سید رحمہ اللہ از عبد اللہ بن سلمہ و متعدد او این حدیث را بطول و بسط روایت کردہ است
و دران مذکور است کہ حذیفہ از ان جوان عذر سکوت و معارضہ نکردن در بیعت ابوبکر را این نحو خواست
کہ ای جوان بخدا قسم کہ چشمہا و گوشہای ما گرفتہ شدہ بود و مرگ مکروہ و زندگی و حیات زینت یافتہ بود
در پیش ما و در علم خدا گذشتہ بود ما از خدا سوال میکنیم آمرزش گناہان و نگاہ داشتن بقیہ عمر را باید شکر او ست مالک
این انتہی بلفظہ من الآخر و مختصرا من الاول بعد ازین روایت مناسب آن بود کہ بقلب صابر مؤلف پردازم
لیکن چون عنقریب بتقریب ذکر حال براء بن عازب از کتب قوم قلب عبارات مؤلف سمع خراش میشود
لہذا این قلب را بر قلب سلیم و طبع مستقیم ناظر و سامع گذاشتہ بذکر دیگر فواید عظیم کہ برین حدیث ترتب
یافتہ متوجہ میشوم نخستین آنکہ منظور حضرت امیر از باز گردانیدن حذیفہ و شنوانیدن کلام اشرف ملائکہ
در باب امامت بلا فصل خویش اتمام حجت بود تا باز حذیفہ باستماع آن ہشیار و بیدار شود و در وقت ضرورت
یعنی وفات سرور کائنات و اجتماع اہل سقیفہ و دیگر مقامات کتمان شہادت ننماید و بالجملہ بسوی
اہل خلاف میل نکند دوم آنکہ حذیفہ بصیغہ متکلم مع الغیر خود را با تمامی حریفان مثل ابوذر و سلمان
و ابن مسعود و غیرہم از مرتکبین احداث سید السنت و مثل دیگران از صحابہ بر اعمال زبان نبوی مختار میکرد و ہمہ
کس را از غافلین و کاتمین حق شماری نمود و این تقریر را جوان بجان فارسی سبب آن آوردہ تا معلوم شود
کہ سکوت ایشان در زمان بیعت ابوبکر بجہت استیلای حرص دنیوی کہ راس ہر جرم و خطاست بود و الا مے گفت
کہ ای جوان ما گروہ مخلصین و معاشر معتقدین امیر المؤمنین در باب خلافت ابوبکر باہم اتفاق کردیم کہ چون وی
منبر رسول را بیاراید از قدام و خلف و یمین و شمال بروی ریزیم و او را از علو منبر بحضیض مذلت بر اندازیم
لیکن امام برحق و خلیفہ مطلق زجر شدید فرمود و ہرگز برین معنی رضا نداد و آخر با لحاح و اصرار ما راضی بر
مجاہدہ لسانی شد پس معایب و مثالب اصلی بر روس الاشہاد در وقت مذکور یاد کردیم و در بیان مثالب او و تمامی
اعوان و انصارش تفصیل تمام بکار بردیم بلکہ دشنامہای غلاظ بر زبان آوردیم و دقیقہ از تکفیر قوم نامرعی
نگذاشتیم چون امام راضی نشود سر شمشیر چگونہ بدست گیریم و اطاعت و انقیاد او نپذیریم بلکہ کشتند ہمہ

که سلطان به پسند و بهتر است * پس باطل شد روایتیکه علمای امامیه در معارضات مقبولین لسانی
با ابوبکر صدیق و یارانش مجعول موضوع ساخته اند و در آیت هم دلالت بر وضع امثال این روایت دارد زیرا که
چون طمع زخارف دنیا مستولی برین قوم باشد بحدیکه گوش ایشان را کر و چشم ایشان را کور و نور نهیب عقل را
مسلوب کند و زندگانی دنیا را زیب و زینت دهد و مورد صم بکم عمی گرداند بحدیکه بر میعاد امیر المومنین جا نشنوند
و حیلها خود را نتراشند و رفاقت مرتضوی دل ننهند معارضا که ائمه ایشان در مجامع اصحاب کما ینبغی
تفصیلها با خلفا کجا راه داشته باشند ندانی که بزرگان گفته اند شعر عالم که کامرانی و تن پروری کند *
او خویشتن گم است کرا رهبری کند * و نیز فرموده اند قطعه هر که هست از فقیه و پیر و مرید * و زبان آوران
پاک نفس * چون بدنیا دون فرود آمد * بعسل در بماند همچو مگس سوم آنکه اگر بیعت ایشان از جهة تقیه نبود و حکایات
طمع دنیوی چگونه خدا لعنه رئیس لعنین با سر منافقین و خذل می‌داد و بر گناه خود و یاران خود چرا خالف می‌بود و خود را
با اتباع و اشیاع چرا از مخالفین مرتضوی قرار میداد کما سبق مفصلاً اکنون بدان روایت
موضوعه اعلام علمای محصول معنی آن که از طول احادیث کتاب فتن است حتی که در یک جزو متوسط تمام
شده در فارسی وارد میکنم که ابان بن تغلب از صادق پرسید آیا در منکرین ابی بکر کسی بوده فرمود خالد بن
سعید و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده همچنین شش کس از انصار ابو الهیثم و سهل و عثمان و خزیمه ذی
و ابو ایوب همه گر شوری کردند که هرگاه ابوبکر بر منبر ایستد او را بذلت فرود آریم جماعتی گفتند خود را در تهلکه
میفکنید و اول از حضرت امیر پرسید پس حاضر شدند و اول ملامت کردند که حق خود را با وصف اولویت
و صدور حدیث که حق با علی است هر جا که باشد ترک کردی باز گفتند که دل برین اراده نهاده ایم پس حضرت
فرمود بخدا سوگند که این امر از شما سرانجام نمی شود و آنها شمشیر ها کشیده بر سر من خواهند رسید
که بزور بیعت کن و الا گردن میزنیم پس ضرورت دفع آن حضرت بر تقدیر فقدان انصار صرامنع فرموده یا
ندارید که اول مشغول تجهیز بودم باز برای جمع قرآن قسم خوردم باز دست فاطمه و حسنین گرفته در بدر گردیدم
کسی قبول نکرد مگر سلمان و عمار و مقداد و ابوذر لاجرم در خانه منزوی شدم پس گرد این اراده

نکردید مگر برای تذکیر بخصوص خلافت من بروید پس رفتند و انصار بمهاجرین گفتند که شما سبقت
کنید که خدا نام شما مقدم داشته لقد تاب الله بالنبی علی المهاجرین والانصار ابان گفت
سفیان چنین تلاوت میکنند لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین والانصار فرمود براه خطا رفته‌اند
این وقتی درست میشد که از پیغمبر گناهی صدور یافت و روایتی آنکه اینهمه وقت وفات شریف غایب بودند باز
بمدینه آمدند و نزد ابوبکر رفتند قصه مختصر اول خالد برخاست گفت ای ابوبکر از خدا بترس نیک میدانی که پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم روز قریظه که صنادید کفار بدست امیر کشته شدند فرمود ای مهاجر و انصار وصیت مرا
نگاه دارید که علی خلیفه من است و الا دین شما خراب خواهد شد و این وصیت از آسمان نزول یافته و از
من اهل بیت اند باز برای مطیعین دعا فرمود و بر منحرفین دعاء بد نمود عمر گفت خاموش باش که ترا
در مشوره خلافت دخلی نیست گفت ای ابن خطاب گویا ای تو از زبان دیگریست حسب تو خراب
و منصب تو ادنی و قدر تو کمتر است بنامردی و لئیم بودن مشهوری و مانند شیطانی و عاقبت شما خلود فی
النار پس سلمان فارسی برخاست باهنگ ایرانیان اول بزبان فارسی حرف زد که کردید و نکردید و این موعظت
بعد از ان بود که نمونه قهر الهی بگردنش رسید ای ابوبکر کار خلافت از تو انتظام نخواهد یافت و آخر در مسائل
رجوع بحضرت امیر ضرور خواهد بود عهود و مواثیق را درین نزدیکی شکستید و خلیع العذار گشتید اول زیر
رایت اسامه در آمدید و اکنون بر منبر بر آمدید برین گناه وقتی نگذشته توبه کن و از سر دعوی خویش بگذر پس ابو ذر
برخاست و گفت صحبت پیغمبر را بخیال آوردید و قرابت را ترک نمودید اگر امر خلافت در اهل بیت ماند شکوک و
اوهام درو راه خواهد یافت و آخر جهله و ظلمه مسلط خواهند شد و انجام کار پس سنگ بار خواهد بود و خود ا
که حضرت فرمود که خلافت بعد من علی راست باز حسنین باز ذریت طاهره من پس قول پیغمبر را پس پشت
انداختید و دنیا را نصب العین داشتید و نعیم مقیم آخرت را پشت پا زدید و پیروی بنی اسرائیل کردید عنقریب
وبال خواهید کشید باز مقداد داد موعظت داد و گفت از ظلم و جور باز گرد و توبه کن و در خانه منزوی شو
و امر خلافت با میر تفویض نما یا و بداری که اول شما رئیس منافقین را که عمرو بن عاص است و باتفاق

استماع شانئك هو الابتر در حق او وارد شد رئیس کردند پس شما بر خلق چگونه امام توانید شد زینت
دنیا فریب مخورید و حق را بر مرکزش نشانید وگرنه رسوائی خواهید دید باز بریده استرجاع کرد و گفت آیا فراموش
کرده اید خود را بتکلف از اهل النسیان قرار داده اید یاد نمی آید که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم علی را امیر المؤمنین نام
نهاد و بارها فرمود که او قاتل قاسطین است هنوز وقت از دست نرفته زود متنبه شوید و براه مجرمین و ظالمین مروید
پس عمار گفت اگر میدانید فبها والا اکنون بدانید که اهل بیت نبوت اولی بخلافت و قیام امور دین اند
پس قبل ازان که بنیاد دین و ایمان بلغزش در آید و فتنه های عظیمه برپا شود حق را بمستحق سپارید
و حال آنکه مخصوص خلافت را از سد ابواب الا باب علی و فضائلش و خطبه فاطمی و بودنش باب علم و حکمت محتاج
بودن شما بسوی او خود میدانید پس ارتداد علی الاعقاب اختیار مکنید فتنقلبوا خاسرين و قال
لا تسألوا عنه مدبرين باز ابی بن کعب قصه طویل را مختصر کرد که دلائل عصیان در باب وصی
آخر زمان همه بسوی تو راجع خواهد شد زودتر تدارک ما فات بعمل آرید و خلافت را باختیار اهل بیت بگذارید
والا در مظلمه قیامت گرفتار شوید وما ربك بظلام للعبيد باز خزیمه ذو الشهادتین همه حضار را نصیحت کرد
خود را ثابت کرد و گفت بگوش خود از نبی صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که اهل بیت فارق و پیشوای امت اند
وما على الرسول الا البلاغ المبين باز ابو الهیثم قصه غدیر بیاد آورد و گفت کسی بعد نصب ها
همگر گفتند این قامت برای خلافت است و بعضی گفتند که مقصود آنست که بدانند که هر که حضرت را مولی
داند علی مولای اوست پس خوض بسیار واقع شد آخر کس بسوی آنحضرت صلعم فرستادند فرمود بگوئید علی ولی
مؤمنین است بعد من و انصح مردم اکنون بعد ادای شهادت هر که خواهد مومن شود و هر که خواهد کافر گردد
ان يوم الفصل كان ميقاتا پس سهل برخاسته حمد و نعت بجا آورد و گفت که من بچشم دیدم در همین مکان
آنحضرت علی را که دست علی گرفته بود و میگفت ای مردم این امام شما بعد من است و وصی من در حیات و ممات من و قاضی
دین و منجز وعد من و اول کسیکه مصافحه کند با من بر حوض کوثر او خواهد بود و شما بحال ناصر وی باشید ای متخلف
و خاذل و باز برادرش گفت شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود اهل بیت نجوم

زمین بدا ایشان او در خلافت تقدم کنند شخصی بر پا خاست و پرسید که اینها کیستند فرمود علی و ذریت طاهره
او چون خود خلفا را بیان کرده باشند فلا تکونوا اول کافر به ولا تخونوا الله والرسول وتخونوا اماناتکم
وانتم تعلمون پس ابو ایوب مواعظ را ختم کرد که بارها شنیدیم که تصریح با مامت علی فرمود و گفت که علی امیر ابرار
و قاتل کفار است مخذول باد خاذل او و منصور باد ناصر او فتوبوا الی الله من ظلمکم ان الله تواب رحیم
ولا تتولوا عنه معرضین امام صادق علیه السلام فرمود که ابوبکر ساکت شد و آفا که عمر گفت ای لئیم
احمق تو لایق این کار نیستی چالیا سالم را خلیفه میکنیم پس اول و ثانی هم غایب شدند و تا سه روز کار خلافت بلکه امور
متعلقه مسجد شریف معطل بود روز چارم خالد بن ولید با هزار کس آمد و گفت چه نشسته اید که بنی هاشم طمع خلافت
کردند تقارن این حال سالم هم با هزار کس و رسید همچنین معاذ بن جبل تا آنکه چار هزار کس جمع شدند و شمشیرها برهنه
کردند بمقدمة الجیش عمر بود اول و عظیم امامیه یعنی خالد بن سعید در گفتگو بلکه بدشنام با عمر در آویخت و سنگ
مصارعت میانه عمر و علی گرم شد و گذشت آنچه گذشت پس امیر با اصحاب خود گفت خدا رحم کند شما را اکنون برو ید
داخل شدهم در مسجد بگیرید چنانچه موسی و هارون وقتیکه اصحاب او گفتند که برو با برادر خویش و با کفار جهاد کن ما هرگز
همراه تو نخواهیم رفت عجب از وضع این داستان که سراپا بن تغلب بلکه امام صادق اینهمه دروغ سفید و غیر بسته
ندانسته که آثار جعل از سیما حکایت پیدا و علامات خفت را و تناقض و مخالفت این جماعت با حضرت امیر
از فحوایش هویدا است آنچه اول بهمه قصه آنست که ایشان خواسته بودند که صدیق را از منبر بزیر آورند و او را ذلیل سازند
و حضرت امیر بحکم آنکه بعرق عداوت خلفا بجوش نیاید و لطلب بیعت با قتل متوجه نشوند و این تقیه از دست نرود
منع فرمود و چرا این قدر تجویز ننمود که بخصوص شیعی را بیاد ابوبکر فرستند و از همینجا است که محقق جیلانی در ترجمه ابن السل
تم حمیه بعضی از فقرات این حدیث در همین مقام گفته که حضرت فرمود که والله اگر شما این کار کنید از عهده بیرون
نتوانید آمد پس چنان است که با شمشیرهای کشیده بجنگ من آمده اید الخ بلفظه و وسط حکایت دلیل بر آنست
که این قوم در بجهتی خلفا سخت بی باک شده بودند و دقیقه باقی نگذاشتند و در تکفیر و تضلیل شان ابداً کوتاهی
کوشیده از اراده القای ابوبکر زیر منبر پا فراتر نهادند حالانکه در روایت مستفیضه قوم باعتراف فخر الدین

مخفی و امثالش ماثور است که چون فتنه در سقیفه پدید آمد و بیعت ابوبکر واقع شد حضرت تمامی اصحاب
خود را امر کرد که الزموا بیوتکم واصبروا علی البلاء ولا تحرکوا بایدیکم وسیوفکم واهوائکم
السنتکم وانما قبل از آن بود که امر خلافتش مستحکم شود هرگاه در آن روز جمیع یاران چنین فرمایند که از
خانهای خویش بیرون میایید و برین بلا صبر کنید و دستها و شمشیرهای خود را بحرکت میارید و ساکت و
صامت باشید بعد از یقین رحلت نامردی اصحاب و ضبط امور خلافت و اجتماع مهاجرین و انصار فرستادن
این جماعت معقول نمیشود بالجمله چون این دشمنان دست تعدی برین اوامر و نواهی و الم نهادند و زبان
درازی کردند و هوا السنه را بحرکت آوردند اعوان و انصارش فی الفور فوج کشی بر اهل بیت نمودند و
این عجلت بیگانگی را نوقت هم از درشتی رجوع نکردند بلکه دشنامها و غلاظ الفاظ ردی دادند و هرگز براه
لینت نرفتند چنانکه عاقلان گفته اند شعر لطافت کن انجا که بینی ستیز * نبرد خز نرم را تیغ تیز * تا آنکه جناب
امیر را هم بغیظ در آوردند و شور قیامت برپا شد والا چنانچه خلفا از سعد بن عباده با وصف انکار او از خلافت
صدیق و دعوی خلافت خودش بلکه اصرار بران کما صرح به فی کتبهم غمض بصر کردند از جناب مرتضی که براه
لینت و تقیه میرفت بطریق اولی در می گذشتند پس این همه فتنه بالسبب تجاوز این قوم از حد و بصر
بلکه صریح مخالفتهای مرتضی بهم رسید و حال این گروه مثل بنی اسرائیل شد که فاضل معاصر در تفسیر منهج
السداد و طالب الرشاد از کافی و تفسیر عیاشی بحدیث امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود قسم بخدا که نکشتند
بنی اسرائیل انبیا را بشمشیرهای خود بلکه شنیدند کلمات اسرار ایشان را و افشا و اظهار آن نمودند و بسبب آن جهال
قوم در صدد قتل انبیا علیهم السلام گردیدند و آنها را بقتل رسانیدند چنانکه بعضی از اصحاب ائمه طاهرین اسرار
را که از ایشان می شنیدند منتشر و پراگنده می ساختند و بسبب آن لصوص خلافت و غاصبین حق ایشان بمقام
اذیت و قتل ایشان می شدند انتهی ازین تناقض و تهافت خفت رای ناصبین هم بوضوح می انجامد مع ذلک
زیاده برین سخافتی در جهان حیرت زا نمی باشد که خود این جاعلین بتواتر و استفاضه روایت می کنند
و درین داستان هم آورده اند که جناب مرتضوی با تمامی کس کو در بدر افتاده کسی از مهاجرین

مهاجرین دستگیری نکردند و انصار هم گفتند که در اول هله کجا بودی حالیا طمع نصرت از ما نباید داشت
که جز فتنه چیزی دیگر نیست و قبل ازین گذشت که اصحاب ثلثه هم بر وقت معهود سر نه تراشیدند پس اگر این
جماعت طعن بر صدیق میکردند چنانچه این طومار بران منطوی است جواب ایشان از ابوبکر صدیق و مخلصانش که
معرکه حاضر بودند بسیار آسان بود که الیوم مورد لوم هرگاه این همه نصوص را بجای خود بود شما اول
روز چرا کافر شدید و بگوش انصار چرا پوشیدید که علی بن ابی طالب خلافت را قبول نمی کند باید که از شما
کسی متولی این کار شود و حال آنکه عصمت با دیگر شروط در امامت در کار است باز دل بخلافت سعد نهادید
و نادیدید بین المهاجرین والانصار قیل وقال و اثر بود و کسی نگفت که شما کیستید که با وجود امام منصوص
خلیفه شوید قطع نظر ازینهمه هرگاه اقران و فرزند خویش را بر دریا می شما حاضر گردانید و الحاح و زاری که
تکاد السموات یتفطرن منه در شان او ست از حد گذرانید رسمی بحال ایشان نگردید و گفتید که
اکنون فتنه عظیم بر میخیزد پس حالیا چرا اثارت فتنه و فساد میکنید مگر یاد ندارید که در محکمات تنزیل حق
میفرماید یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون ولا تعثوا فی الارض مفسدین ولا تفسدوا
فی الارض بعد اصلاحها والفتنة اشد من القتل این همه یکسو هرگاه اتفاق کرده بهدایت امام موجود
مشغول شده بودید که چرا حق خود تلف میکنی و او با شما گفت که فلان وقت سر تراشیده حاضر شوید شما
عمل بران نکردید اکنون بازو می فرسائید و دروغ و جبن شما مانند آفتاب بر کس پیدا ست می خواهید که میانه
ما و علی دشمنی پدید آید و هنگامه ظلم و ستم بر اهل بیت برپا شود دور شوید که عنقریب بجزای اعمال
خویش گرفتار گردید و ان جهنم لمحیطة بالکافرین الی غیر ذلک من التقاریر و چون
این مضامین را دران معرکه عظیم بر زبان نیاورده بلکه واضح متصری بر خلاف حکم بداهت اولی باقوام
تمامی اصحاب بهم پیچ شده بالیقین بطور بعضی از مستدلالات مؤلف کما هو فی المسلک الاول معلوم شده که سفها
چند این داستان را مثل قصه عمرو عیار از پیش خود بافته اند فرق این است که در اضعین حکایت عمرو مثل
فرزندان شیخ مبارک چنان سحر بیانی بکار برده اند که مردم روزگار از اهل اسلام بلکه غالبا از معاج

ضرورلیه خویش باشتیاق استماع آن دست بر سینه زنند و آستین میافشانند و حکایت مفترای کابر ابا سید
مانند افترآت دیگر مشتمل اهانت صدر اول اسلام سخت مستنکره است که احدی از عقلا گوش بر آن نمی نهد
بالجمله کسانیکه ادنی غور در امثال این مفتریات میکنند بر آنها واضح میشود که این مقبولین لسانی امامیه در این
دراز نفسیها غیر از تماشای مظلومی و بیکسی اهل بیت چیز دیگر ملحوظ نبوده و اول دلیل بر این این است که
چون سیدة النساء خواست که دعای بد در حق خلفا کند و آثار اجابت هم ظاهر شد که دیوار تا بقدر ذراع
از اساس خویش بلند شد و قریب بود که متغلبین خود بخود زنده در گور شوند همین بزرگان سر حیثی خلفا بجا
آوردند و آنجناب را از این کار خیر باز داشتند چنانکه خواهی دانست انشاء الله تعالی و ظاهر است که اگر
چنین نمیکردند مناصب جلیل ربیشگاه خلافت چگونه می یافتند و عجب نیست که بهوای امامت المقیس سقیفه
خلفا را هم بنام مرتضوی نسبت بدهند علاوه آغاز داستان نذر ایران میکنند که جناب امیر با وصف ملاحظه
عذر و جبن قوم مرة بعد مرة ایشان را اخلص اصحاب السنه برای تذکیر احادیث بشیر و نذیر میفرستاد
و انجا ایشان دلالت بر ان میکند که ایشان امثال قول بنی اسرائیل فاذهب انت و ربک فقاتلا انا ههنا
قاعدون تصور بلکه تصدیق نمود فاعتبروا یا اولی الابصار و از عجائب خرافات که از این
حدیث جوش میزند یک حرف دیگر باید شنید که امام صادق معاذ الله در باره آیت مذکور فرمود
که دلالت عام موقوف بر صدور گناه از جناب نبویست اللازم باطل فالملزوم مثله تا بازهم بر این دلیل که
چه قدر سهو و استوار واقع شده اگر لفظ تاب الله علی فلان دلیل صدور گناه باشد عفا الله عنه لم فعل
کذا هم دلیل بران خواهد بود پس معلوم نیست که ایمه بروایات متشیعین درین آیت یعنی عفا الله عنک
لم اذنت لهم چه تحریف کرده باشند و از این آیت صریح معلوم میشود که از ارتکاب چیزی بوقوع آمده که لام
بدان متوجه است ادنی ترک اولی است پس اگر نظر برین ترک اولی لقد تاب الله علی النبی وارد و یابد چنانکه
در آیه قرآن شکی نیست چگونه دلیل صدور گناه خواهد بود و الله مطالب المفیده و چون این بحث طول میخواهد
بر بقدر اکتفا نموده اگر الحقیقه مفهوم شد از صحابه کبار سیر و حضرات فضه عظم و انقیاد بر آن می نهادند

واز این جنس روایات و افادات بر اصول موضوعه بیش از بیش ست اگر اجل مهلت دهد در کتابی
دیگر ضبط کرده بحضور مولف پیشکش میکنیم و داغ حسرت بر قلوب اهل خلاف می نهیم و هم از عجائب
خرافات آنکه واضع حدیث در بنای آن دعوی در ورود روایتی میکند که این اعاظم در وفات
شریف حاضر نبوده اند آه وا این دفع دخل مقدر ست که چون در حدیث موجود که وقت استمداد حضرت
چار کس حاضر قبول نکرد پس جمع شدن این بزرگان برای دفع صدیق و رفتن برای تکثیر خلاف واقع می نماید
بخیال مفتری نگذشت که دعوی مذکور تکذیب روایات دیگر ست که دلالت صریح بر حضور ایشان دارند
چنانچه گذشت و بر ناظر روایات اهل سنت مخفی نیست که در زمره اعاظم نام زبیر و حذیفه هم در بعضی
از احادیث مرویست فلا تغفل و با این همه هیچ که لغایت وثاقت بمعرض عرض رسید باز
میگوییم که نسبت احداث و ابداع فقط بر اعتراف حذیفه موقوف و مقصور نیست بلکه حال دیگران از مقبولین
لسانی نیز همین ست تا کجا شرح آن توان کرد لیکن حسن ظهر است از دلالت حال و سیما ساعین و ناظرین
این منهج که بتقلید عبارت مولف عادت گرفته اند و بعکس افادات او خوگر شده می یابیم که عنقریب بر زبان
قال خواهند گفت که برین احادیث که متعلق بحال حذیفه خصوصا و دیگر مقبولین عموما وارد اند دل
نهاده مشغول نمیشویم بلکه باستماع حال براء بن عازب خاصه که بروایت محمد بن اسمعیل بخاری رح باحداث خود اقرار
میفرمود و معایب خویش بالا ظاهر میکرد و بر اجمال زبان سعادت توامان هم در السن و جان اعتماد نمی نمود
بر اصول ایشان مشتاق گشته ایم و دست بدامن تواضع پس رو اعلل و شفا علل ایشان بجولان فوت
الهی بسیار تدبیر و تدبیر ممکن ست که ائمه عظام و مشایخ کرام اثنا عشریه که در فن تنقید رجال عدیم النظیر و
بیمثال اند مثل کشی و غیر او تصریح کرده اند که براء بن عازب بدعا جناب امیر کور شد و مانند ابو ذر باظهار کیا
فضلای طائفه نمونه پاداش اعمال گرفتار آمد و وجه صدور سخط و غضب جناب امیر علیه السلام بر او کرم اعطا سور آیات
سوره هل اتی بر طبق تصحیح این جماعت آنست که روزی آنجناب خواسته بود که دعوی امامت بلا فصل
خود را از واقعه روز غدیر بشهادت براء بن عازب ثابت فرماید او کتمان شهادت نمود و از وعید الهی

نہی قرآنی وَلَا تَکْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ خوفی نکرد و در کتاب تلخیص
الاقوال که از چندین نسخه صحیحه آن مفقود و نسخه سقیمه آن موجود است ندامت او نیز سمت وضوح دارد و از
فقدان عبارتش و آنچه جمعی دیگر در حال او آورده اند چنان حالی میشود که هرگاه او را از منفر نقش سوال میکردند
داد و صنائع جمیله اش گرمی نمودند سر بگریبان حسرت می برد و معایب خویش را پیش میشمرد گاهی همراه حریفان مثل عبد الله
بن عمان و گاهی بالخصوص در حق خود میگفت چگونه رشد یافته باید شخصیکه به عامی مرتضوی بجهت شما اعمال
کور شود عبارت کتاب بسبب عذر رمد کور نیاوردم تا مثل مورد ملام نشوم اکنون اندک تأمل
باید غلط گفتم اصلا تاملی در کار نیست بلکه از اجلای بدیهیات است که این صحابی حسبان
اعتراف در وقوع مضمون لا تدری ما احدثوا بعدک و لا ادری ما تحدثون بعدا و تفعلون بعدی نموده
اکنون کجا ماندگان آنکه حدیث مذکور در حق خلفای راشدین واقع است و شان مقبولین امامیه از نسبت احداث
پس ارفع است هم چنین توهمات دیگر و نهایت بذل جهد درباره براء بن عازب براء بود نقش از قبائح
سر پرستی او در مخالفت حضرت امیر و کتمان شهادت واقعه غدیر آنست که حضرت امام ثانی یعنی شیخ
حلی جزاه الله تعالی با عماله مثل خبر عبید الله بن زیاد و عماله در خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال
متصدی آن شده است حیث قال اَلْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ شَكٌّ كَيْفَ اَنْ اَصَابَتْهُ دَعْوَةُ اَمِيرِ
الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيْ كِتْمَانِ حَدِيْثِ غَدِيْرِ خُمٍّ فَعَمِيَ انتهی بلفظه یعنی اگرچه
بد عای مرتضوی شخص مذکور بلای کوری مبتلا گردید ولیکن ما معاشر امامیه بصمیم قلب اعتقاد نیکو در حق
او داریم و بجان و دل شکر او میگذاریم انتهی ملخصه و بالجمله واسطه عصبیت و عناد با اهل بیت و محبت و
علمای طائفه سیما ائمه عظام ایشان را در سرپرستی کوران باطن و ظاهر چه کور و کورانه می برد و چه پرده ناموس
ائمه مخالفین و عین مرید و لای اهل بیت طاهرین که رو بر و عقلای انام می درد اینست حال حضرت شیخ
حلی حسن بن مطهر اما حسن دیگر که او هم از ماهرین فن است و کسی از ان سخن نیست چاره کار جز این نمی بیند که
این امور سر گذشته و او را تباهی و تقلید آبا از کوری و کوران سر اسر سازد

دعوی عصمت را بجهت دعای مرتضی کرم الله وجهه بسبب پوشیدن واقعهٔ غدیر چنانچه گذشت بدور
اهل حق انداز و در کتاب تنقید گفته که این همه در روایات اهل سنت وارد و یافته و در اسفار امامیه از آن
عینی و اثری نیست چنانچه عبارتش باید وید البراء بن عازب ای حج کش شهد له علیه السلام
بالجنة وذلك لعدان روت العامة انه دعا علیه السلام علیه لکتمانه الشهادة بیوم
غدیر خم فعمی انتهی بلفظه بحیال اولیا او شهور در می آید که این افترا و بهتان نظر بذاتیات مذهب
امامیه یعنی نفاق و تقیه بس امریست آسان لیکن لزوم کذب بمقتدایان اعظام امامیه از قدما و متاخرین بس
کاریست مشکل بالجمله سخافت این توجیهات و خرافت این تاویلات بلکه افترات نه چنان است که حاجتی
تبیین و تشریح داشته باشد مگر چون سکوت را مخالف از رهگذر بی انصافی در نظر عامیان محمول بر عجز وا
نماید اصدع بالحق فاستمعوا له وانصتوا و آن اینکه سلمنا که انسان از راه تواضع و شکست نفس البته نسبت
ارتکاب مطلق معاصی بخود میکند که من گنهگارم و گناهان از من صادر شده است و این مقوله اگر خلاف واقع
هم باشد من حیث الشرع ممنوع نیست بلکه مستحب و غالبا بحضرت معصومین علیهم السلام این جمله جمله یا من را من
حیث الواقعیة گفتن صحیح باشد لیکن این چه باشد که کدام گناه مخصوص غیر واقعی را منسوب بخود بسازد
و ترتیب ثمره آن را بر نفس خود وثیق اقرار کند مثلا بگوید که من زانیم یا شارب خمرم یا قتل سراد امام یازدهم علی ما رواه
المجلسی فی البحار و حق الیقین قمار میبازم و طنبور می نوازم و میرقص بودم از آثار افعال است که در مخالفت و
عداوت فلان نبی و فلان وصی از من صادر یافته الی غیر ذلک پس این صحابی چگونه گناهی مثل احداث و کتمان
شهادت نص صورا بر امامت علی که در حقیقت بلسان شرع بر تغییر و تبدیل در دین که بلزوم کفر منجر است نسبت
اطلاقش می آید و لیس بخود نسبت میداد و میگفت که بلای کوری نتیجه دعای مرتضوی است که بر کتمان شهادت
ترتب یافته و سخت متحیرم که شیخ حلی و سید بن طاوس مثابه و امثالهم مقام نسبت کتمان شهادت و آنچه بر آن متفرع
گشته بجناب الله تعالی و قادم آنجا که علی الاطلاق از اکبر کبایرست تکلیف در واقعهٔ غدیر و نص
... استشهاد آن امام مطلق بی ملاحظه ...

نمودیش چگونه مینمودند و بجهود درابات مخالفین خویش چرا این تهمت و افترا بابن عازب که برا از ین گناه
مبری از ین جناح بود و با بسیار از مقبولین پیامبر مینمود و از مقبولین حذیفه بود میکردند با قول
بروایت عایشه و آنکه ایشان در روایات ایشان است و دون الامامیه صحیح شود اگر علمای امامیه تکذیب
ائمه عظام خود جرأت داشته باشند معاذ الله که با نسبت این افترا بدیشان درین باب ما هم در راه
تکذیب ایشان بهمایم علاوه کتب رجال مثل استیعاب و اصابه موجود باید که اصحاب فکر و استیعاب
نظر به بینند و نشان دهند که این نسبت در کدام کتاب واقع است بالجمله بفرض محال اگر از راه
انضمام نفس انها هم جایز باشد که انسان این معاصی مخصوص را بخود نسبت دهد و در واقع از ان
مبرا باشد و حضرات امامیه شکر او بقدر طاقت بشری بلکه زیاده بران بجا آرند و در سعی
او دقیقه نامرعی نگذارند باری بصیغه متکلم مع الغیر دیگر صحابه را مثل حضرت صدیق اکبر اهل
تشیع و عمار یاسر و غیرهم بدون آنکه آلوده به بدعت و احداث باشند چرا درین معاصی شریک میکرد
چنانکه از ضمیمه افادات حذیفه در صحیح است بر طرفه شکست نفس ست که اصحاب رسول الله را خود و در انتساب این
گناه عظیم شریک گرداند و انها که کافه و قاطبه مقبول حذیفه اند باشند لیس احداث آنها از یقینیات ست و بالفرض
اگر احداثی حذیفه و براء و امثالهما اصحاب را شریک میکرد چون احداث و بدعت آنها در مذهب امامیه بجای خود بدلایل
قاطعه ثابت ست چنانچه گذشت از کلمه معارضین هیچ نمیرود و شرکت شان بمقتضای وحدت
فعل بهر حال ثابت میگردد بالجمله صیغه متکلم مع الغیر حقیقه اقتضای آن دارد که در جماعه که آن فعل با نها
قائم باشد صفت جامعه باشد ورای اشتراک در ان فعل و اینجا تقریر قول قائل صحبت با بعثت و
آن که در صدر تقریر اشارتی بدان کردم البته غیر متکلم هم از صیغه متکلم مع الغیر اصحاب مشهور اند
مثل عمار و ابوذر لاریب فیه چنانچه احداثهای این بزرگان قبل ازین دانستی حاجت باعاده نیست
ونیز واجب است که در ان فعل متکلم هم شرکتی داشته باشد چنانچه حال این بزرگ از کتمان شهادت و عداوت
و حقا الف مقصود بخوبترین وجوه معلوم کرد و علی همین احداث همراه براء بن عازب و حذیفه نیست که اجماعا

چه جمیع اصحاب بعضی بطوع و رغبت مثل حضرت صدیق با امامیه بر قواعد مقرره عدلیه و من شعبه از
سلمان و عمار و خزیمه و ابن مسعود و غیرهم و بعضی بکره شریک ایشان بودند حتی آن اشخاص که علی ابن
ابیطالب را خلیفه بلافصل میدانستند و هرگز درین اعتقاد مصداق خاص حیثیته نگشته باشند بقصد اخفا
هم بیعت خلفای ثلثه کردند و حسب ظاهر شریک ایشان شدند پس مخالفت گروه اول از ائمه بجا بود و کو خدای
کریم بسبب عدم اجتماع عدد کافی برای جهاد و نظر به بعضی از روایات هر واحد را از ایشان در اعانت امیر علیه
السلام و شرکت احد ثلثه بتعذیب در جهنم یاد آرد که در قیامت معذور دارد بخلاف گروه ثانی که اقتدای امام
مرتضوی ننمودند و توریه و تقیه نمودند و با جمله اطاعت و انقیاد امام خود را مد نظر داشتند و بمقوله عارف
شیراز معبر از حال ایشان است شعر بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید + که سالک بیخبر نبود
ز راه و رسم منزلها + این جماعت بر طبق حال ابوطالب در اظهار کفر و ابطان ایمان بودند و اجتناب
بر وفق روایات مزعومه حضرات ائمه مثل اصحاب کهف بود و ثواب ایشان را از اهل اجتهاد و تقلید حق
تعالی بدلالت احادیث اهل بیت طاهرین مضاعف گردانید چنانچه بروایت محمد بن یعقوب در کافی و بروایت
ابن بابویه قمی در کتاب امالی و اکمال الدین الی غیر ذلک من الکتب المعتبرة عندهم از جناب امیر المؤمنین
حضرت امام صادق علیه السلام ثابت است لیکن معلوم نیست که اصحاب کهف بزعم امامیه در کدام وقت کدام
شهر بودند که ایمان را در قلوب خویش نگاه داشتند و کفر و شرک را اظهار کردند زیرا که نص قرآنی بر خلاف
آن ناطق است و اگر این خصوص در مذهب بخصوص بسبب نقصان و زیادت لایق اعتبار نیست بار این
روایات و تحقیقات مجلسی چگونه رو خواهند برتافت نیز بجا و قصه ایشان می آرد که آنها هرگز بت نه پرستیدند
و حکم پادشاه وقت را قبول نکرده بحیله شکار از شهر بدر رفتند و هجرت برگزیده در غار در
آمدند القصه گروه ثانی بجهت اختیار تقیه و تقلید حضرت امام الائمه امامیه وار مزید ثواب ترقی درجه
باشند نه خائف از عذاب بجهت اتباع مرتضوی رسد و در بیعت خلفا و ما یتعلق بذلک کما هو مزعوم
المؤلف و هو ناش من قصور تتبعه فی کتب الاصول و الاحادیث و از اعتراف براء بن عازب

معلوم میشود که او هم از جمله عارفین بحق اهل بیت نبوت بود بود مثل حضرت ابوذر و عمار و غیر هم لیس در جواب

قائل که او را مدح بلکه بما فی کرده بود که خبر عاقبت از آن مستفاد میشود بیان کرد که ازین احداث که اصحاب نبوی

مثل بزرگان مذکور کردند و من هم شریک آنها یم الحمد تو بیقین خبر عاقبت داری و ما را از دخلین جنت بدون

تعذیب مطلقا می شماری ندارم و سر معنی متکلم مع الغیر واضح شد و ضوحا تاما و نیز در جه آنکه لا تدری

هم ظاهر گشت چه قائل تابعی بود دستی او هرگز نمیدانست که خلفای ثلثه غصب خلافت کردند و ابوذر و

عمار و سلمان در ین غصب معاذ الله با آنها شریک بودند و خلافت حق وصی خاتم النبیین بود و از جانب خدا

منصوص منصوص صریح بعد ازین خواهی دانست که علمای رجال از کبار امامیه در دفاتر مبسوطه خویش تصریح

و تنصیص می نمایند که این مقولات از مخترعات عبد الله بن سبا یهودی است هرگز در اسلام قبل از وی این

کلمات بر زبان کسی از صحابه جاری نگشته پس معنی عموما کی باین مزخرفات قائل تواند شد فکیف

تابعی خالیا که بهزار زبان بیزاری و تبری از آن یهودی نفاق پیشه میکرد لهذا براء بن عازب با و گفت که

نمیدانی که ما بان چه کردیم بلکه از قرائن حدیث حذیفه تسلیم بجان فارسی نیز میتوان فهمید چه هر شیعی

بزعم خود میداند که امرة مؤمنین در حیات نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بر نام مرتضی مسلم شده پس حقیقة

سوال از حدوث و قدم لا معنی له فکیف که بر قول او سکوت نکند بلکه بهزبانی طلبه دلیل از قید حدا در باره

خلافت امیر ثلثا خیال کرد که شاید حذیفه بر سابقین طعن میکند پس مفصل پرسید و بعد استماع آن الحمد

الزام شد و ثابت گردانید که حشر حذیفه بعیت کوری دگری با اهل دنیا خواهد بود علاوه شیعی شیعی طاعن

نمی شود بلکه سنی با شیعه اند گفت که با وصف اعتقاد غصب ابو بکر چرا قتال نکردید و مخفی نماند که هر شیعی

قائل بحبط اعمال سنیان بلکه خلفا نیز نیست فقد بر و آنچه وجه ضرورت وقوع احداث متقارن بالانتقال

الرسول لا لعبد برهة من الزمان در ذیل بیان حدیث اولین بتفصیل هر چه تمامتر بر اصول حضرات شیعه گذشت

اینجا بطریق اولی ثابت است چه ردت قبایل را که چندان عرصه نگذشته بود و قتل عثمان که بعد از مدت

[illegible]

مؤلف بدون مراد گرفتن امور دیگر متعلق بخلافت باشد اینجا هم صادق نمی آید پس لامحاله مراد از احادیث
و مانند آن درین حادثه کتمان شهادت نسبت بجود و مخالفتهای مرتضوی بنهجهای دیگر و فرقت گ
بزینت تا دنیا نسبت بخزلیات خویش خواهد بود و چون بانجاز اهل بیت نبوت بمعاد و العترة لوره

حق بر زبان مخالفین جاری می شود در بیاض نجری مرویست ان علیا التفت الی البراء بن عازب
وقال له یقتل ولدی الحسین وانت حی حاضر ولم تنصره وتزعم انک لنا فلما قتل
الحسین کان البراء بن عازب یظهر الحسرة والندامة ویقول صدق لی سیدی علی بن
ابیطالب انه یقتل ولده الحسین ولم انصره وظل یکثر الحسرة والندم مدة عمره این
تخلف الشان و معجزه امیرمومنان تنها درین کتاب مرقوم نشده بلکه دیگر کتب مثل مجمع البحرین هم مذکور است
که حضرت امیر کسی را بگریست و تشنیع فرمود که وعده تشنیع میکنی و حرف جان نثاری می زنی در واقعه
کربلا هرگز نصرت حسین نخواهی کرد چه خوش گفت صائبای تبریزی شعر نالهٔ حزینت کو آه
آتشینت کو * لاف عشقبازی چند عشق را نشانها است * وازینجا معنی مشکور بودنش نزد
امامیه بر دعوی حضرت امام اعظم کجا مرمن خلاصه بر دانشوران جهان باشد آفتاب درخشان شد
در مورد دعوی مزید ولای اهل بیت سید انبیا سیما خامس آل عبا روحی له الفدا که حضرات امامیه
عموما و جناب مولف خصوصا جا بجا در تالیفات خویش می آرند از روایات و کلمات اهل حق بکمال
وقاحت می نالند و بار بار ذکر ولای این خاندان صفوت و صفا نموده بر خود می بالند آشکار گشت
شعر کدام دل که ازین واقعه جگر خون نیست * کدام دیده که خونابه جگر گون نیست * پس کجا باقی ماند
احتمال اینکه معاذ الله اهل حق براء بن عازب را بکتمان شهادت اقرار بسته اند و کجا ماند شبهه
آنکه او بشهادت امیرالمومنین قطعا جنتی است و در قیامت هرگز رسوا نخواهد شد و لله الحمد علی حصول
المرام الدست صدیا علی بن ابی طالب علیه السلام و اولاد امجاد او خبر در امر خلافت احدی از
امامیه مخالفتی نبود و اعتقادات همه بزرگان از صحابه و اهل بیت که غاصبین خلافت باشند هم

متبوعه الصافی فی هذا الباب مثل المحقق الجیلانی و احداث درین امر بدون اینکه حق جناب ولایت مآب بود و جهاد
قیام با وجود استماع نصوص متواتره جماعت انصار را بر غصب و جور بر غلانیدند و جمعی در حنین و بعضی در فتنها و غیره
و آخر بسبب بیعت خلفا و کالسامری الثانی رو نهادند و عهود و مواثیق را که با اهل بیت موثق و موکد کرده
بودند کان لم یکن انگاشتند صادق نخواهد آمد و توهم مباد که کسی از امامیه خلفا می شد را شریک متکلم
یعنی براء بن عازب در احداث تواند گفت زیرا که نزد مؤلف رساله ازین نسبت احداث و تحدثون همان
احداث و نسبت با علی مراد است که در حدیث الحوض واقع است پس چون حدیث الحوض بر خلفای
راشدین بهیچ گونه منطبق نیست کما عرفت مفصلاً انیهم نزد مؤلف هم از اهل اعیان و خوض است بر خلفا
منطبق نباشد آمدیم بر اینکه احدی را مجال آن نیست که از شمار حذیفه و براء بن عازب صحابی و
تبعه او تعبیر تواند کرد یا تواند گفت که این احادیث مشاکل جمله فقتلنا آبائنا فی سبیل الله است که در
خطبه شریف امیر المؤمنین باعتراف صاحب ریاض السالکین واقع است یعنی چنانچه نسبت قتل آبا
بسوی جناب امیر نمیتواند شد زیرا که آبا و اجداد کافه اجمعین مؤمنین بلکه اوصیا و خلفای انبیا بر حق
بودند پس لامحال باید گفت الامر دیگر اصحابا اند که در کشتن پدران خویش صرفه نکرده اند و بعضی در قتل آنها از جانب
خویش هرگز دریغ نه نمودند اگر فرمان واجب الاذعان حضرت خاتم پیغمبران حائل نمی شد کما عرفت فی
المسلک الاول و فی تلخیص کتبهم المعتمدة همچنین حذیفه و براء بن عازب درین امور دخلی ندارند یا تواند گفت که
اظهار ندامت و انفعال و تبجح خویش و الحذر ازان متفرع شده بصیغه وحدان متکلم کما فی بعض روایات الامامیه
عن البراء اگرچه بحسب ظاهر خصوصیت متکلم را با حداث مقتضی است و لیکن ممکن است که از باب فی عا
معصومین یعنی الٰهی عصمت ظلمت و تواضعیت باشد مگر فرق این است که در معصومین و متکلمین اینکلام
از حلم و عصیان و توالی که از شیعه صحابه در یافت کلیه تعذره بود بخلاف براء بن عازب که اولا این حدیث
بعد الرسول صلی الله علیه و آله و سلم واقع نشده بلکه بعد از عثمان با بدگوئی سوال جهان فارسی [illegible]

شمشیرهای شما وقت بیعت ابوبکر و جواب حذیفه اول دلیل بر اثبات کوری کری بدعت و احداث
بعد وفات شریف است متصلا و احتمال شرکت معاویه با حذیفه و برادر دلالت بران دارد که این هر دو همراه
معاویه با امیر المؤمنین مقاتله کرده باشند و هو بینا فی کتب الرجال و قطع نظر از نیهم قائل براء بن عازب
بصحبت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مع بیعة الرضوان کرده بود و اورا تهنیت گفته و همچنین در صحبت و جهاد دیگر
اعمال حسنه او از متقسیم مسلم میشوند کما عرفت سابقا آنرا اگر عیاذا بالله براء بن عازب مجنون یا سفیه بود هی التی
احتمال روایت که در جواب قول قائل که خوشا بحال تو که شرف صحبت رسول رسید و بیعة الرضوان
کردی مگوید که ای برادرزاده تو نمیدانی که معاویه غصب خلافت با قتال و جدال با امیر المؤمنین بعد
الرسول صلی الله علیه و آله وسلم کرد والا قلا غایتش اینکه اگر قائل میگفت که طوبی لاصحاب الرسول
و اصحاب بیعة الرضوان این شخص میگفت که لا تدری ما احدثنا بعده احتمال داشت که مراد معاویه و همراهیان
غلط گفتم تا که متکلم را هم نوع ما شمول و دخل نباشد انجمله حقیقت نمیتواند گفت بالخصوص صیغه و حدان
حکایت نفس متکلم که او را مسیه برای سخن ساز کجا خود نیز نهم صیغ متکلم واحد بر جمع غائب حمل کنند علاوه قید بیعة
الرضوان بامی صریح دارد که از احداث احدث معاویه مراد توان گرفت چه در صورت به قرینه کلام قائل
در جواب براء بن عازب فاعلین احداث متصف بصحبت رسول و مبایعت تحت الشجرة خواهند بود که او مبنیه
زبان خود محامد شان می زند و حالانکه تا آن زمان معاویه بظاهر مشرک بود و فضلا عن بیعة الرضوان
چنانچه علمای امامیه بآن تصریح کرده اند بلکه گاهی با ایمان او بر اصطلاح خود نقص نموده بلکه او را و پدرش را
از افراد کاسنتا و اعدا اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله وسلم شمرده اند چنانچه ملا باقر مجلسی در بحار آورده که بدترین
خلق خدا هیچ کس را نبود ابلیس و قابیل و فرعون و شخصی که بنی اسرائیل را از دین خود برگردانیده و شخصی که از این امت که بکفر دعوت
خواهد کرد در شام یعنی معاویه بن ابی سفیان انتهی ترجمة من حیات القلوب و بلادو اخفی که بدبلیه سر آمده اشقیا را
بدترین خلائق شمرده اند و خروج ناصبیت او ببد طرفه آنکه مولف در حق محمد بن اسمعیل بخاری علیه الرحمه بسبب عدم
روایت لفظ فتنه در حق او چها مگوید و در مقام غالبا بجد و جهد تمام طریق تاویل و تسویل جوید

ایشان برکات و توسل جناب خاتم المرسلین است والا ایشان و السته باشی که در ازمنه ذکر انبیاء ع توبه اہل صحبت
و کسانیکه علم و معرفت را بخوشامد اہل دنیا در باختند اصلا قبول نمی شد بلکه ببلای مسخ گرفتار میشدند و شفاعت
و الحاح انبیای اولو العزم در بارهٔ آنها بدرجه سماع نمیرسید مگر نشنیده که فاضل مجلسی در جلد اول بحار از امام جعفر صادق
علیه السلام روایت میکند که حضرت موسی علیه السلام را جلیسی بود از اصحاب که علم و فضل بسیار حاصل کرده و انوار السلوک
اطراف المهار بلازمت صحبت شریف مینمود و قضارا بعد از حصول علوم در خاطر او شوق و اضطراب ملاقات
دو میای الفقر و احباب پیدا آمد و جاذبه اشتیاق کشان کشان بر آن آورد که از آنجناب اجازت خواست نسبت
که باین نیت عزم سفر دارم حضرت وقت رخصت موعظت نمود که خبردار باش و علوم خود را در صحبت
اهل دنیا ضایع مکن او قبول کرد و رفت تا آنکه مدتی بعید بر آن گذشت حضرت کلیم الله حال آن جلیس را
و کسی خبری نگفت روزی از جبرئیل علیه السلام استفسار فرمود گفت که جلیس تو این میمون است که بر در تو بزنجیر
بسته شده پس لرزه بر اندام شریف افتاد و همان دم بر مصلا خود ایستاد و انواع تضرع و زاری بجای آورد حکم
که ای موسی اگر تمام عمر تو درین فریاد و تضرع بسر شود هرگز در بارهٔ این بدبخت که علم خود را بدنیا فروخته قبول
نخواهیم کرد و **مستفاد** که این اعتراف احداث و ندامت در باب کتمان شهادت و افسوس و تلهف
در بارهٔ تخلف از بیعت سلطان کربلا و اظهار معاصی و کوری نعامی خویش و شرکا فقط از براء بن عازب
و حذیفه و دیگر مقبولین شیعه صادر نشده بلکه خلیفه اول سنیان نیز بدلالت عبارت کامله باهی و بحرمه
اعتراف بظلم و جور خویش و تحسر و ندامت بر افعال خود میکرد و میفرمود که یا لیتنی لم اکشف بیت
فاطمة و لم احل علی مظلمة و قبل ازین بهزار زبان میگفت که اقیلونی اقیلونی لست بخیرکم
و علی فیکم و آخر همه کس از مهاجرین و انصار بار امامت را بهر حال بر دوش او گذاشتند و قرعه
فال بنام او می زدند و بر هم موقوف نیست بلکه فاروق اعظم خود باین امر معترف بود چنانچه کتاب
بلکه روایات سلیم نیز بآن ناطق است بلکه باعتقاد سوانف اعتراف خلیفه ثانی در بخاری فی باب هجرة النبی صلی
الله علیه و آله و سلم و اصحابه الی المدینة حدیث طویلی از ابی برده بن ابی موسی الاشعری نقل کرده که آخر

والذی نفس عمر بیده لوددت ان ذلک برد لنا وان کل شیء عملنا بعده نجونا منه کفافا
راساً براس فقال ان اباک والله خیر من ابی و دلالت این حدیث بر آنچه گذارش داده شد بر خبر اعات
و همیه مولف پوشیده نیست چه بر ظاهر است که اهل سنت را نازش بعدل و ورع و تفاوت عمر بسبب اعمال خیر از
تکثیر مسلمانان و فتح بلاد و مالش کفار و ترویج دین متین آن قدر از دست شان شده که متون تواریخ اهل سنت
از ان مشحون است پس ورای غصب خلافت و ما یلزمه کدام گناه سترگ صادر شده که سوگند بخدا یاد کرده
تمنای نجات کفاف راساً براس داشتند و عدم حبط اعمال زمان سعادت توامان نبوی را چنانکه از جمله
برد لنا ظاهر است مغتنم می پنداشتند و اگر گویند که عمل حضور جناب رسالتمآب شرف دارد گوییم اولاً لانسلم
بلکه اعمال زمان غیبت زیاده تر شرف دارد چه در اوان حضور نبوی بر حسب رسول و تاکیدات پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم و تواتر صدور معجزات کدام کس بود که اعمال خیر از و صادر نمیشد و در زمان غیبت محض قوت
ایمان باعث بر آن بود و پس پس عمل ما بعد را از آثار یؤمنون بالغیب توان گفت و ثانیاً اکثر اعمال خیر
مقید باسلام در عهد خلافت خود شان از فاروق اعظم سمت ظهور یافته عشر عشیر آن در زمان نبوی صدور
نیافته چه هرگز مروی نیست که سرکرده غزوه باشند یا از دست حق پرست شان کافری کشته باشند یا قبیله از
قبائل عرب بتوسط شان مشرف باسلام شده باشند پس کلام نسبت بین العملین است که اعمال سابقه فرقی
داشته باشد و علاوه اینهمه در حقیقت خارج از مبحث است مضمون حدیث این نیست که اعمال یک عهد نبوی
قائم و برقرار باشند و عمل خیر و شر ما بعد مکافی شوند پس آن عمل شر چیست که با اینهمه خیر نگاه داشته باشد
و هرگاه مثل ابوموسی اشعری اعمال حسنه ما بعد زمان نبوی را زیاده می شمرده باشد پس با اعمال زمان خلافت
خود عمر و عهد خلافت صدیقی چه گمان خواهی کرد و هر چند یقینی است که اهل سنت معنی فقره اخیر این حدیث همین
خواهند گفت که گفته بوده که پدر تو بهتر است از پدر من لیکن سیاق حدیث همین میخواهد که ضمیر فقال ان عمر
بسوی عبدالله بن عمر باشد چه راوی حدیث خود ابوبرده است و مقوله عبدالله بن عمر را حکایت میکند
پس میباید که مقوله خود را بصیغه متکلم بیان کند و لفظ حدیث فقلت باشد نه که فقال مگر آنکه بگمان

بگویند که این مقوله را وهمی است که از ابو برده روایت و حکایت میکنند لیکن باز میگوییم که با وجود بعد این تاویل
سوق کلام ازین ابا دارد چه ابوموسی اعمال حسنه مابعد را بر اعمال ماسبق تفضیل داد و پس عمل خیر او سبب
شده و جناب فاروق اعمال مابعد را اگر حابط عمل سابق نفهمید معتقد شدند پس محل آن است که عبدالله
بن عمر بر بیان خود تصریح کرده با ابو برده بگوید که پدرت از جهت کثرت اعمال خیر از پدرم بهتر است
بالعکس و قضیه شکستگی نفس و تواضع دعوی بی دلیل است و بلین مابعد ازین توجیه تحاشی دارد چون از مجموع
حدیث مذکور به صورت خیالیه مؤلف اعتراف خلیفه ثانی به غصب خلافت و تحسر و ندامت و ثابت شد لیکن اعتراف
براء بن عازب و حذیفه من حیث هو توبه و انابت باشد می باید که اعتراف خلیفه ثانی هم ازین جنس باشد
بلکه بطریق اولی زیرا که فاروق مخالفت اهل بیت بر اصول موضوعه برای زعامت کبری که از حجاز
شریف تا ملک قیصر و کسری رسید کرده بود بخلاف براء پس می باید که اینهمه پاک و صاف ازین جهان رفته
باشند و لا یقول به احد من المخالفین مجملا اگر مجرد تحسر و افسوس بر اصول امامیه در توبه و ندامت کافی باشد
لازم می آید که یزید پلید هم به درکات اسفل سافلین واقع نشود و از عذاب نکال مخلص باشد زیرا که او
هم در بعضی از ایام حسرت و افسوس بر شهادت امام حسین نمود و بر عجلت ابن مرجانه زجر شدید کرده
چنانچه به مطالعه بحار و غیره من الاسفار دلالت بران دارد و از مقولات حضرت محمد بن حنفیه که درین
کتاب بعد سانحه کربلا مروی است ظاهر میشود که یزید پلید حزین غمگین گشته که خمر میخورد و بعد
سیکرو سلمنا که براء بن عازب بشهادت حسین از تابعین ثقات وقت مرگ خود گفته که من انی
کسانیکه بر جناب مرتضی تقدم کرده بیزارم چنانچه قاضی نور الله شوشتری در مجالس المومنین ذکر کرده
لیکن بر ارباب بصیرت و انصاف که مقولات مؤلف در قول عبدالله بن عمر رضی الله در آورده اند مخفی
نیست که اگر این توبه در وقت مرگ مفید باشد جمیع خلفا و اکثری از اعوان و انصار ایشان را بر
اعتقاد امامیه فرقه قطعیت جنت باید داد و از اظهار شهادت اقرار تابعین ثقات که قاضی مذکور نقل آن
الکامل البهائی آورده و قبل ازین حال اقرار بهائی بین من الامس اظهر من الشمس گردید مستفاد می

میشود که تبری و بیزاری او از خلفا معاذ الله در همین وقت بود که حصول فائده دینوی از اولاد معنوی شان قطع
شد پس توبه او از محدثات و مبتدعات در زمان مرگ باشد دون المنعم بالنقل فی کتبهم قطعه مصرع ولیت
سپید شد هیچ سو تربت سیاه نماند ٭ ای حسن توبه آن زمان کردی ٭ که ترا طاقت گناه نماند علاوه
مخفی نیست که مجرد تبری از اعدا اهل بیت در نجات قطعیت و دخول جنت بالمعنی الذی مر را کافی نیست
بلکه ولایت و محبت و تشیع خالص اهل بیت هم ضرور است و چون بشهادت حضرت امیر یعنی خلوص تشیع النسبه
ازو هم مسلوب است مجرد تبرا خود کافی نخواهد بود و شهادت امیر المومنین قبل ازین سمت ذکر یافته پس معلوم
کرد با وجود کتمان شهادت از تشیع خاص بهره بدست نیاورده و از نصرت امام حسین که بحدیث نبوی در
هر دو حالت قیام و قعود اتصاف باو داشت و بسیاری از آیات قرآنی درباره وجوب رفاقت او
در وقت خروجش بر یزید ایزد تعالی در محکمات قرآنی نازل ساخته چنانچه بمطالعه بهار بیان گواه
است هم تخلف نموده و اگر هیچ امری از کتمان شهادت و مانند آن از براء بن عازب صدور نیافته تخلف
از امام حسین فلذه کبد رسول ثقلین مقتضا اتصاف آنست که فقط این تخلف بدون ضم ضمایم دیگر سبب
باب گرفتاری او بایدی ملائکه عذاب و رانده شدنش بجانب سقر و محروم بودنش از حوض کوثر بلکه از قبول
شفاعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم کافی بود لیکن رفع غشاوه عصبیت و ناصبیت بنظر ممکن
نیست و از حدیث حضرت امیر و نص انجناب مبین بلکه بدیهی گشت که حدیث بشارات این بزرگ که حضرت
امام اعظم طوسی بر فهرست آورده و حسن بن داود در کتاب خویش نقل آن کرده فقط مبنی محض اختراعی
است چه به براهین قویه باثبات رسانیدم که در حدیث لا تدری با احد ثوابک از لفظ احد احدی من
شرکت در اعانت و نصرت خلفا و تخلف از ائمه هدی مراد است پس جنت بمراحل بعید است او کو جنت شد او در باغهای مردود
باشد چون جناب مخبر صادق الکار از خوت انبیا و اباء از یقین مغفوریت مقبولین لسان فی مجلة انتم لستم اخوانی الی آخر
الکلام لا تدری ما تفعلون بعدی و اخبار بالغیب از احداث که ثبت باعتراف منهم فرموده باشد و جناب
امام الاوصیا حضرت علی مرتضی منکر تشیع و فدائیت و اخلاص براء ابن عازب شود و او را نصرت

متحلیین از شهید کربلا یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما شمارد و از ملاحظه حدیث حذیفه
از بام افتد چنانچه گذشت تبشیر بجنت درباره حضرت ابوذر و تصریح بمشتاق بودن فردوس برای ایشان
کما فی البحار وغیره من الکتب المعتمدة بشهادت ستمر تصوی درباره براء بن عازب کما ادعاه امامهم الاعظم الطوسی
در دعوت تا خر از حدیث نفی اخوت و حدیث عدم درایت و حدیث کور گردیدن براء بن عازب باخفای
دعوت و حدیث تخلف از سید الشهداء در معرکه کربلا الی غیر ذلک هم حکم باجتماع نقیضین بلکه نقائض کثیره
است و محال است عقلاً و نقلاً فکیف که دعوی تاخر مثال این بزرگان یعنی عدم اختیار تقیه و ما یماثله
مخالفه الامام المطلق از قطعیات و یقینیات است با غض بصر از روایاتیکه بر ضعف ایمان و یقین بلکه تکذیب
ابوذر داستیلای حرص دنیوی و استنکاف از مثوبات اخروی و کوری قلب امثالش دلالت دارد
واگر احادیث تبشیر این بزرگان صحیح بود جناب صدیق اکبر امامیه و صاحبیه چرا از حضرت اقدس
احدیت درخواستند که ایشانرا کاش در نباتات و جمادات پیدا میکردند در نبی نوع انسان اشرف المخلوقات کما فی
تصانیف اکابرهم مثل البحار و براء بن عازب وقت مرگ ملاقات قابض الارواح که مصداق و انی له
الذکری است چرا از گوساله پرستی و ظلم و در آمدن توبه خود ظاهر نمود و مدة العمر جزع و فزع درباب احداث
و بدعت خود کرد و این تحسر و افسوس وقت مرگ تنها ازین بزرگان صدور نیافته بلکه سلمان فارسی که او را
در اهلبیت شمارند نیز از هول مرگ و فشار گور و دگر امور که متعلق بقیامت است مثل ایستادن پیش قاضی
جزا برای احتساب اعمال الی اند الوصف می ترسید و بویل و ثبور میگریست بلکه سر آمد این بزرگان حسن مجتبی خواهد بود
که هم در صحت و اعتلال وقت ذکر موت و قبر و بعث و نشور میگریست بلکه وقت حدیث عرض اعمال بر جناب
اقدس الهی نعره جانکاه میزد و بیهوش میگردید و هم در وقت احتضار اعتراف به ثمرات این معاصی نمود و
آنچه از هول مطلع بعد از مجروح شدن بر زبان فاروق رفته بر زبان مقدس ایشان هم جاری گشته بلکه زیاده
زیاده تر زیرا که از مطالعه بسیاری از روایات امامیه جلوه ظهور میرسد که انجناب در حال احتضار صور هولناک
میدید و می ترسید چنانچه بر اهل تاریخ پوشیده نیست بلکه از کتب کلامیه ایشان هم این قسم امور بعد از قطع

تتبع و غور و امعان نظر بر آید طرفه آنکه در تحقیقات علمای قوم هوش و حواس را یکطرف گذاشته بصفای
پشت پا زده افتخار برین چیزها می نمایند و از جمله مناقب آنجناب بیشمارند اگر باور نکنی بکتاب امالی
ار دستان رجوع کن بعد از مدایح و مناقب حسن مجتبی از زهد و سخاوت و حلم و تواضع و کثرت عبادت
میشنوید و بدین قیاس سایر عبادات آنحضرت سجدی بود که بغیر از جدش مصطفی او پدرش مرتضی کسی
باو نمیرسد و باوجود یکه جدی چون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و پدری چون مرتضی و مادری مثل فاطمه زهرا علیها السلام
داشت خوفش مرتبه بود که چون برادرش امام حسین در حالت احتضار او را گریان دید اینهمه بلکه زیاده بر آن
برای تسلی او ذکر کرد هرگز از گریه و آه و ناله باز نماند و گفت در امری داخل میشوم و جماعتی مشاهده میشود که گاهی
مثل آن ندیده بودم و از مخلوقات الهی جمعی وارد میشوم که با ایشان و امثال ایشان نرسیده ام انتهی مختصرا
ازین عبارت و روایت صریح هویدا ست که امام حسن از مشاهده صور آنجماعت که وقت احتضار شان
حاضر بوده اند می ترسید و این دلالت بر آن دارد که صور آنها مثل صور منکر و نکیر بود نه مبشر و بشیر که برای
مومنین باظهار مجلسی در بحار مقرر شده اند و موید همین معنی ست آنچه بعد ازین بتحریر و وضوح میرسد که
معاینه صور مجردات و ائمه هداة مومن را موجب انس و اطمینان میشود و مخالف را نوع دیگر اهم برای اثبات آن
آخر پس بدانکه اسفار معتبره امامیه برانهم شهادت میدهد از انجمله آنکه شیخ المشایخ در امالی آورده ان الحسن بن
علی بن ابیطالب علیهما السلام کان اعبد الناس فی زمانه وازهدهم وافضلهم وکان اذا حج
حج ماشیا وربما مشی حافیا وکان اذا ذکر الموت بکی واذا ذکر القبر بکی واذا ذکر البعث والنشور
بکی واذا ذکر الممر علی الصراط بکی واذا ذکر العرض علی الله تعالی ذکره شهق شهقة یغشی
علیه منها الخ و هم فاضل مجلسی در بحار از امالی شیخ المشایخ روایت نموده عن الطالقانی عن سعید الهمدانی
عن علی بن الحسن بن فضال عن ابیه عن آبائه قال لما حضرت الحسن بن علی بن ابیطالب الوفاة
بکی فقیل له یابن رسول الله تبکی ومکانک من رسول الله صلی الله علیه واله وسلم الذی انت به
وقد قال فیک رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ما قال وقد حججت عشرین حجة

ما شیئا وقسمت مالک ثلث مرات حتی النعل فقال انما ابکی لخصلتین لهول المطلع
وفراق الاحبة چون امام حسن علیه السلام بیام مرگ در رسید گریه و زاری آغاز نهاد حضار عرض کردند که چرا گریه میکنی و
حال آنکه نبیره آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هستی وآنجناب مناقب ومحامد ترا بارها ارشاد فرموده علاوه
برین بیست بار حج کردی از مدینه تا مکه پیاده رفتی وسه بار تمامی اثاث البیت را از درهم ودینار و مانند آن در راه
خدا بر فقراء ومساکین قسمت نمودی حتی که پاپوش افزار را هم نزد خود نگذاشتی فرمود گریه من برای دو چیز است
یکی ازان هولهای قیامت است وآنچه بدان تعلق دارد که من بران مطلع شده ام دوم فراق دوستان و چه
دلالت این عبارات بر آنچه گذارش داده شد پوشیده نیست چه ظاهر است که اهل تشیع را نارسیدن ضرر و نقصان
وخلافت امام حسن باشد بلکه اضطرار ایشان درباره حفظ نفوس ارباب تشیع وصیانت ناموس ایشان که از
دست کار امام ثابت شده آنقدر بالاست که متون کتب کلامیه مثل کتاب الشافی است ازو مستغنی بلکه احادیث
متشیعین ازان مشحون است تا آنکه حضرت شیخ المشایخ نیز در علل قدیمه خویش روایت آن میکند باب العلة التی
من اجلها صالح الحسن بن علی معاویة بن ابی سفیان وداهنه ولم یجاهده ابی قال حدثنا
سعد بن عبد الله عن احمد بن ابی عبد الله عن ابن فضال عن ثعلبة عن عمر بن ابی نصر عن سدیر قال
قال ابو عبد الله علیه السلام ومعی ابنی یا سدیر اذکر لنا امرک الذی انت علیه فان کان
فیه اغراق کففناک عنه وان کان مقصرا ارشدناک قال فذهبت ان اتکلم فقال
ابو جعفر علیه السلام امسک حتی اکفیک ان العلم الذی وضع رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم عند علی من عرفه کان مؤمنا ومن جحده کان کافرا ثم کان من بعده الحسن
قلت کیف یکون بتلک المنزلة وقد کان منه ما کان دفعها الی معاویة فقال اسکت فانه اعلم بما
صنع لولا ما صنع لکان امر عظیم مراد ازین امر عظیم بر تقدیر قتال معاویه بجز از سفک دماء شیعه نیست
زیرا که روایت ابو سعید خود از حضرت حسن مجتبی درین باب اول دلیل بر ثبوت الفاظش آنکه لولا ما اتیت لما
ترک من شیعتنا علی وجه الارض احد الا قتل یعنی اگر من نزد مصالحت معاویه سر در نمی زدم

دران

وتن بخلع خلافت نمی دادم تمامی شیعان ما کشته می شدند و احدی از ایشان باقی نمی ماند پس برای حقن
دماء شیعه و پرورش بنی امیه تذلیل امام حسین بجان رسول الثقلین گوارا نمود کما یدل علیه قوله وقد مر فی المسلک الاول
بلکه راندن خنجر بگلوی مبارکش و ما تفرع علیه چنانچه بعضی از اشعار که در کتب شیعه از ابو مخنف صاحب مقتل
جامع اخبار ناقل آثار شیخ الامامیه وجه الکوفیه کما فی التلخیص وغیره من کتب الرجال منقول است و اشعار سرایان در
که واقعه کربلا از دست امام حسن لامحاله شدنی است این ابیات فما ساءنی احد کما ساءنی
اخی ولم ارض والله الذی کان صانعا ولکن اذا ما الله امضی قضائه فلابد یوما ان
تری الامر واقعا ولو جز انفی قبل ذلک بموسی لما الفیت بالصلح تابعا کدام گناه سرکشی
شده بود که باین تاکیدات و تصریحات علی رؤس الاشهاد در علین احتضار میگریست و ناله و زاری و فریاد و بیقراری
میفرمود تا آنکه موالی و احباب متاقب جالیسش یکان یکان شمرده خیانکرد انتهی باز هم علیه چه حصول نمی بود
بلکه وجه بکار خود را مفصل گفت که بجهت فراق دوستان و هول مطلع یعنی عذاب قبر و قیامت میگریم نه آنکه
وجه این بکا انکشاف واقعه کربلا و مصائب امامیه تا ظهور قائم آل عباست فانه مضحکة العقلاء و الا
بایستی فرمود که ای برادر بر مصائب تو و ابتلای شیعه گریم خدایا گردش بهی ببرد که خاطر شهید
کربلا علیه السلام را ملول نماید ولیکن جناب سید الانبیا تفصیل این واقعه جگر سوز و شرح این سانحه غم اندوز فرمود
روبروی امام حسین بهنگام وقت طفلی او چنانچه از کتاب روستانی و ارشاد مفید مستفاد میشود چرا فرمود پس
باطل شد آنچه شارح کافی در شافی بی ادراک و شعور است و لعل کرده تجویز و امکان بر قول حسن مجتبی تاویلی نموده
و گفته و لعله عبارة عن واقعة کربلا من مصیبة الحسین و اخوته و اهل بیته و اصحابه وفی
الحدیث من بکی علی الحسین او تباکی وجبت له الجنة وهم المراد بالاحبة ویمکن کون المطلع
عبارة عن جمیع مصائب اهل الحق الی ظهور القائم علیه السلام بلفظه و اگر مراد شارح آنست که وجه
کربلا وقت احتضار منکشف شد و امام حسن یقین دانست که تا این سلسله مصائب است که او صبور است لهذا آن
اعوان یزید را مستعمر گردید یا که در شیعه در باره شهید کربلا سر و صدا و غل با حضند و شمشیر بر می آرند

وانزاب دریا ہم مضایقه کردند و در دنیا مثل عبید الله زیاد و مصائب عظیمه گرفتار و در عقبی ہمه دوزخ
شدند پس بهاہای گریست و بخاطرش راسخ شد که دار و گیر قیامت در پیش است اگویم که این امر خود ظفر
بالمطلوب است و از دیر باز در دل آن حضرت زور کرده بود پس چه بر آن حضرت چه مگر اینکه سعادة الله یار للناس کار بهائی [illegible]
بمقتضای حدیث مذکور داخل ثواب شده باشند اکنون کیست که بداد سعر و ضعفا فقیر بر اصول مخترعه امامیه برسد
و گوید که ہرگاه اطفال ایشان از مبادی انکشاف صبح شعور بر معرفت خویش در باره حضرت رب غفور
اعتقاد عدل داشته باشند بلکه از خصائص خویش قرار دهند و برسوخ کامل الیقین کنند که خدا تعالی بر افعال
اضطراریه مواخذه نمیفرماید و تقیه آنچه از شخص صادر می باید مامور به بلکه واجب و لازم حتی که اگر خلاف
آن بعمل آرد دین و ایمان ندارد پس امام حسن را که در کتاب مختوم مامور باین امور ہم بود چرا بایستی
پس معلوم شد که دعوی کتاب مختوم از وساوس و احتمالات موہوم و پرورش بنی امیه و مخلع کردن [illegible]
ایشان که از قریش ہم بود چنانکه فی الکامل البهائی مکنون قلب بود و الحق که داد انصاف دادند چون مقتدای
خلق بودند باقتفای باثر شان خلق را برین واہیه کبری می باید گریست و خاک بر سر باید بیخت و گریبان
درین ماتم چاک باید کرد اگرچه در کتب معتبره مدعین ولای تمامی آل عبا مثل فصول مهمه و دگر اصول آمده
خبر بر واقعه شهید کربلا انکار روا باشد و اندک جای انصاف است که اینچنین نفوس مقدسه و ذوات مطهره را که
اعتقاد کامل ابدان جناب باری عز اسمه حاصل باشد بای ارتکاب معصیتی جای خوف و ہراس نیست چه جای
گریه و بکا و آنهم در وقت لقاء رفیق اعلی که در ان حین موجب نصوص ظاہره صریحه رجا بر خوف غالب باید
بلکه ہمینے علامت موفقیت است چه جای امامت و جلوس بر مسند خلافت و آنگاه مسموم شدن کسیکه تا
که اگر شخص گناہگار ہم باشد از جهت مظلومیت حط معاصی او میشود و ہمینا وقتیکه پارہای جگر و لختہای دل از
موضع اصلیه جدا شده در طشت افتاده باشد و احتمال اینکه جزع و فزع بجهت فراق امام حسین و
ایشان از برادران و عزیزان خویش بود و به بهاہای گریستن و از تسلیه احباب [illegible] و مناقب [illegible]
خود را که [illegible] گذشت [illegible]

اردستانی دریافته باشی ای معاشر مومنین اگر اینهمه از باب انهضام باشد زهی انصاف غلط گفتم
خاک برین اعتساف وقس علی هذا فراق امام حسین علیه السلام زیرا که آنجناب اگر با سلطان کج خلق
وصداقتی می بود می بایست که خلافت را باختیار او که رغبت تام بتحصیل آن داشت مسپرد و هنگامه کربلا
و بازار مکاید شیعیان بیوفا کرم نمیشد نه آنکه به پرورش بنی امیه و آنکه شجره ملعونه فی القرآن مشغول
سلسا که مراد از احباب امام حسین شیعیان والشیان اند لیکن این شهادت اگر موجب مفارقت چندی از احباب است
آخر باعث مواصلت با جناب سیدة النساء و حضرت علی مرتضی بلکه جناب ختمی مآب است نه بینی که چون
جبرئیل امین جناب سید المرسلین را مخیر کرد و مو رفیق اعلی اختیار نمود یعنی انبیا و اوصیا و دوستان خدا
چنانچه ملا باقر مجلسی در حیات القلوب تصریح کرده و در بحار بتقریب حل معنی رفیق اعلی که در حدیث
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم وقوع یافته از نهایه سند آورده و گفته قال الجزری فی حدیث الدعاء
الحقنی بالرفیق الاعلی الرفیق جماعة الانبیاء الذین یسکنون اعلی علیین وهو اسم جاء علی
فعیل ومعناه الجماعة کالصدیق والخلیط یقع علی الواحد والجمع ومنه قوله تعالی وحسن
اولئک رفیقا قطع نظر از عدم عمل بر سنت سنیه جد امجد خویش عجب است که فراق احباب نبوی موجب
گریه و انقباض شود و مواصلت رفیق اعلی باعث انبساط نگردد و فقیر با وصف قلت بضاعت
بر اصول موضوعه متشیعین میتواند گفت که غالبا مراد از احبه که فراق شان باعث آشفتن دل
موجب اینهمه زاری شان بود زنان گل اندام و نازک بدن و دختران سیمین ساق رشک افزای لعبتان
خواهند بود که در دیار عرب و عجم شهره حسن و جمال شان قلوب عاشقان را خراشیده و لذت آوازه حسن و صباحت
ملاحت آنها بمسامع مقدس حسن مجتبی رسیده بود معاذ الله من ذلک واعوذ به من المهالک
زیرا که آنجناب نه آنقدر شغف بمعاشرت نساء میداشت که توان پوشید مگر ندانی که مطالعه صفحات
معتبره امامیه بعضی گواهی میدهد که آنجناب بمرات کثیره بصیغه نکاح بعد الطلاق با دو صد و پنجاه زن
القا و افتاد و جناب امیر که دنیا را طلاق بائن داده بفحوای نهج الحق وغیره خیلے از ملاحظه این امر دلتنگی داشت

بر سر منبر منع میفرمود که دختران خویش را بنکاح او نداده باشید حتی که در کلینی هم مرویست عن ابی
عبد الله علیه السلام قال ان علیا علیه السلام قال وهو علی المنبر لا تزوجوا الحسن فانه رجل
مطلاق ؏ استغفر الله عمل حضرت امام حسن از قول شیخ سعدی هم درگذشت شعر زن نو کن
ای خواجه در هر بهار؛ که تقویم پارینه ناید بکار؛ اکنون سر فراق احباب هویدا شد و بعد از اندک غور کامل
کثرت نکاح و طلاق بحسد امام حسن در باره امام حسین میکشد نگاه میکنی بکتاب کامل بهائی که مطابق عبارتش الخ
مرویست دلالت برین دارد که شهربانو را حسین علیه السلام بعقد نکاح داد و شهربانو هر شبی بکر بودی چون
حوران بهشت و رسول صلی الله علیه و آله و سلم خبر کرده بود که از میان حسن و حسین هرگز از نی اشند که هر شب بکر بود
ائمه از صلب وی و ذریت وی باشند حسن ازین سبب زن بسیار کردی حسین روزی با حسن گفت ای برادر خاطر بجان
کو الخ بطلب کردی از تو درگذشت و من فتم حسن و آنست که ائمه از پشت او نیستند انتهی کسی از عقلا تجویز نتواند
کرد که چنین جواری اهل بیت علیهم السلام را قطعاً معلوم باشد و هزاران حدیث در اصول از بعد علل
شیخ و امالی و اکمال و شروح آن مندرج گردد که ائمه از نسل شهید کربلا خواهند بود و بعد از وی علی بن
محمد بن جعفر بن موسی تا مهدی هادی سریر امامت را نوبت بنوبت خواهند آراست و حسن مجتبی را معلوم
نباشد و کتب تواریخ دلالت بر کثرت نکاح و طلاق بعد از اعلام امام حسین تا مدتهای نمی دارد بلکه از نهی
هم بروایت مذکور بتهمینه و هو علی المنبر بلکه بنص بعضی از شارحین آن معلوم توان کرد که امیر المومنین در خلافت
خویش از آن منع شده پس این قول عدوی و حسینی اعتقاد و اعتنا ننموده بالیقین این حسد را مثل حسد اخوه
یوسف علیه السلام مبادا و قات معلوم از لوازم ذاتی بوده پس اعتقاد به بدا آسیا در مسئله امامت به مهدی حد و
حسد در باره امام حسین برین آورد که نوبت بصحبت صد تا از زمره نسوان رسید و تحمل کن با شکال توارد
علل بر معلول واحد و صد گریه و زاری حضرت اینهم باشد که اگر ازین تفتیش و تلذذ بر سید شوم جوابی معقول
میسر شدنی نیست زیرا که طلاق هرچند مباح باشد لیکن نزد باری عز و جل مبغوض است فکیف که از حد و نهایت
متجاوز باشد سیما درباره کسیکه بنابر نکاح و طلاق او بر تفتیش و تلذذ بلکه بر حسد سلطان کربلا بود و این است

که حتا

جناب مرتضوی منع می فرمود و اگر این نکاح و طلاق را بتاویل و تسویل کالهو شمارند هم متعه باز گردید
معلوم نیست که احادیث فضائلش را که در مرتبه اول درجه شهید کربلا و در رابع درجه ختم نبوت و رسالت
شفیع روز جزا باید ساخت می آید و تعبیر از ما فوق آن بعبارت و اشارت زنهار نمی شاید و هزاران هزار فرشته
که از قطرات غسل وی تا هم میرسند برای تسبیح و استغفار آن برین میرسند کما فی تفسیر الکاشانی و غیره
و اولاد صلبی این مرد و زن کما یدل علیه روایات الامامیه و قد نظمها سائلهم مرة و اخری
مجتهد و بهم **ابیات** هم نسل ممتع است محشور * از بهر جهاد خدمت نور * آن هم که نسل متعه باشند
باید که عدو زهم ببایند * بمقتضای مثل مشهور هندی جیسی روح ویسی فرشتی یعنی قابضان ارواح بنی
آدم بر طبق اعمال شان متشکل میشوند و بر طبق روایات مجلسی در باره خاتون نرجس در بحار و مانند آن کار امام
مهدی عار خواهند آمد و در کدام صندوق تقیه و توریه فن خواهند کرد بار خدایا هر چند اضحوکه و اعجوبه باشد
مگر برای حصول مخترعه می توان گفت که این همه تلذذ و احتظاظ نفس با جزائه ابکار و دوشیزگان روزگار بود
و از احادیث ائمه اطهار چنان آشکار می شود که این نوع متعه یکبار هم موجب عیب و عار است چه جای آنکه
اعداد بسیار و از نجاست که جناب مرتضوی سر گران بود گوییم قطع نظر ازان که این همه عیوب بجانب
حسن مجتبی میکنند هنوز تخصیص این باب ناتمام است می بایست که این وصمه بجانب زن نفیه عدم ایمان
هم مقید میکردند زیرا که در تهذیب شیخ محمد حلی بروایت صحیح از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام مروی است
که فرمود لا تمتع بالمؤمنة فتذلها و احادیث دیگر ائمه مثل صادق علیه السلام و غیر او نیز موید آن است
و دلیل عقلی هم تائید آن میکند زیرا که هر گاه فقط بکر بودن زن علی الاطلاق موجب لحوق عیب و عار
باشد بمقتضای ایمان آن است که در باره مومنه زیاده تر سرپرستی و غمخواری بعمل آید و عقد متعه را
که مبنا آن شهوت رانی و خانه ویرانی است در باره او تجویز نکنند و لیکن حیرت این است که شیخ مفید در
رساله متعه نظر بورود احادیث ائمه مثل آنچه از امام صادق علیه السلام در تهذیب طوسی مروی است
و لا تتزوجها الا عفیفة فتوی بر ان داده که وقت اراده متعه خروج بعفائف مومنات ضرور است

طرفه آنکه در احادیث دیگر این کتاب حضرات ائمه بطیب خاطر متعه شیعیان خود را با فاسقه فاجره هم روا
داشته اند عن علی بن یقطین قال قلت لابی الحسن علیه السلام نساء اهل المدینة
قال فواسق قلت فاتزوج منهن قال نعم و روایتی دیگر در متعه فاجره بالخصوص درین کتاب
و هم در استبصار مرویست سبحان الله ازینجا و حضرات ائمه درباره ساکنین مدینه طیبه باید دید که
نساء اهل آن خیر البلاد را که ببرکات خیر النساء بتول زهرا و ازواج مطهرات سید انبیاء بعفت و صلاح
زیاده بر دیگران اند فواسق نام نهاده حاشا جنابهم عن ذالك و توسعه که درباره متعه بکار برده اند
برین قدر مقصور نیست نیز که از تهذیب طوسی صراحة بثبوت یافت که چون بخاطر فضل مولی محمد بن راشد
لحاظ قرآن راسخ شد که زنیکه اراده متعه او مصمم شده شوهری دارد و بعد از تفتیش بخدمت سیدنا امام
صادق علیه السلام فرمود که چرا تفتیش کردی و بجستجو سرزنش نمود شخصی که مردم باو گفتند که فلان
زن شوهر دار است و آن شخص از وی سوال نمود و از غرایب و عجایب آنکه بعضی از اصحاب کبار بخدمت
آنجناب رسانیدند که یکی از جواری بکر مرا میخواهد و از پدر و مادر خود پوشیده می دارد فرمود هر چه خواهی
بکن و کونش بزن مگر از موضع فرجش پرهیز باش بلحوق عار باهل او و اخراجش در این کتاب استبصار
و کتب دیگر از تصانیف طوسی اما صد روایات قطعیه و نصوص نقلیه دلالت بیان دارد که لواطت با زن خویش
روا است و ائمه هدی بر حلت آن از آیات قرآنی استدلال میکنند معاذ الله تا بحضرت لوط میرسانند
که مراد او ازین قول هؤلاء بناتی ان کنتم فاعلین آنست که با دختران من این فعل
شنیع بکنید و آنچه باید که دامن اهل حق ازین خس و خاشاک منزه است بلکه همه اجماعا و فرادی از ان
ملحدین که تهمت مذکور را باهل بیت رسالت و درباره حضرت لوط بسته اند بهزار زبان تبری میکنند
زیاده برین نیست که از بعض تفاسیر بثبوت یافت که بعضی از مجتهدین تجویز این فعل نسبت بمنکوحات
رفته اند و لیکن دلالت این روایات ضعیفست کما لا یخفی بالجمله متعه با زانیه جائز است علی الاطلاق و از
خلاف مسائل شرح ارشاد و غیره جواز آن سمت ظهور دارد بلکه از مبسوط و مانند آن وفاق فقها

منقول است که از گفتگو درین است که ثواب عبادات متعه که بر طبق مطایبات علامه دهلوی نور الله
مرقده بشنید نفسش عزبان را لنعوظ و دیگران را احتلام میرسید و لتصویر این مسئله در حق اکثر نوجوانان
حکم معجون لبوب کبیر و زرعونی صغیر دارد و برای این تمتع که نزبان زانید در ساخته مترتب بشود یا این
فهد اگرچه بنا بر تستیر عیوب خانگی طائفهٔ خویش نص بر نفی آن می نماید ولیکن کلام فاضل متبحر خاتمة المحدثین یا میر
ملا باقر مجلسی علیه ما صرح به صاحب الارغام دلیل بر حصول ثواب است و بنیاد این نفی و اثبات هم بر تناقض
اخبار است و با اینهمه ائمه هدی علیهم السلام را در فنی اختلافها که در مذهب اهل سنت دیده یا شنیده یا شنیدند
بر تقیه امامیه لعن و طعن نموده اند و درباره افادات خویش چنانچه قبل ازین دانستی مصر بوده اند احادیثنا
احادیثنا بایتنا تا آنکه این سلسله را بجناب سعادة المسیر رسانیدند و به شیعه نص نمودند که اختلاف
عجیب الهی است فی ما و طبقات شیعه اختلاف انداختم ایشم کما هو مفصلا ای عزیزان حال
تناقض و تهافت اصول امامیه و قبائح مذهب ایشان تا کجا گوییم که فروعش رنگی دیگر دارد و اصولش رنگی دیگر
ناچار با اصل بعامیر وهم که این جوه که درباره طلاق امام حسن تقریر کردم در احادیث ائمه اطهار مجموعا
صحیح صحابه است اگرچه حضرات رفضه در اثبات صداق تهمیه محض از اغیار نگاه دارند فمن ذلک ما روی
صاحب العوالی عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا تطلقوا النساء الا من ریبة فان الله
لا یحب الذواقین والذواقات وروی ایضا عن ابی جعفر علیه السلام قال مر رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم برجل فقال ما فعلت امراتک قال طلقتها یا رسول الله
قال من غیر سوء قال من غیر سوء ثم ان الرجل تزوج فمر به النبی صلی الله علیه وآله وسلم فقال
تزوجت قال نعم ثم مر به فقال ما فعلت امراتک قال طلقتها قال من غیر سوء
قال من غیر سوء فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان الله عز وجل یبغض او یلعن
کل ذواق من الرجال وکل ذواقة من النساء وروی ایضا عن ابی عبد الله علیه السلام
[illegible] و ترکنا ذکره مخافة الاطناب والاسهاب آنجناب قیاس کن چون

پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بر شخصی که دو بار نکاح کرد و طلاق داد انقدر خشم فرماید و ارشاد نماید که حق تعالی مبغوض میدارد و لعن میکند کسی را که بنیاد طلاق و نکاحش بر تلذذ باشد فما ظنک برجل ارتکب مائتین وخمسین مرات پس دلالت این احادیث بر آنچه اشاره کردم مثل الشمس فی وسط السماء است آمدیم بر تفصیل وجه دوم که هول مطلع باشد و محدثین قوم مثل باقر مجلسی در بحار و غیر آن گفته اند که مراد از آن هول قیامت و قبر است پس بنا بر آنکه چون این هول مطلع بر ضمیر نفس محمول نتواند شد کما اشرنا الیه لا محاله نص قطعی در خوف حسن مجتبی از عطای خلافت به بنی امیه و باز پرس روز قیامت خواهد بود که شما با وصف جمعیت فوج و اتفاق جماجم عرب کما فی علل الشرائع وغیره این شجره ملعونه فی القرآن را چرا آب دادید و نهال گلشن امامت نو باوه چمن خلافت را بالکل مستاصل کرده قطع رحم و اخوت نمودید و از آیات قرآنیه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل هرگز خوف نکردید ابیات کام یزید داده از کشتن حسین ✤ بنگر بقتل که دلشاد کرده ✤ بهر خسیکه خار درخت شقاوت است ✤ در باغ دین چه گل و شمشاد کرده ✤ پس اگر خوف از این معنی بود باز ارشاد شود که آن گناه شرک و جرم بزرگ چیست که از جهت آن هول مطلع وحشت دیگر و التجا نمود و بتسلیه احباب مطمئن نمیگشت و اعمال زمان سابق را و آنچه از قرب و منزلت با جناب سید النبیین داشت بخیال نمی آورد و خار دیگر بدامن قلم آن می خلد که محدثین امامیه مثل باقر مجلسی در بحار و دیگران مانند شیخ حر عاملی در فصول مهمه از روایات مزعومی خویش که باظهار شان محکیه و تواتر معنی هست باثبات رسانیده اند که مجی جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و امیر المومنین نزد هر کس از مومن و کافر برای تبشیر اول و تهدید ثانی وقت احتضار ضروریست پس بکاء امام حسن و ناله و زاری شان از هول مطلع نص است برین معنی که بلا تخف و لا تحزن و مانند آن بشارتی بگوش حق نیوش ایشان نرسیده بعضی از روایات فصول مهمه در باب ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم والائمة یحضرون عند کل مومن او کافر این است

عن عقبة انه سمع ابا عبد الله ع یقول ان الرجل اذا وقعت روحه فی نفسه فی صدره رای فقلت فداك وما یری قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فیقول

أنا رسول الله البشر قال ثم ترى علي بن أبي طالب فيقول أنا علي بن أبي طالب
الذي كنت تحب أنا أنفعك اليوم قال قلت له أيكون أحد يرى هذا ثم يرجع إلى
الدنيا قال إذا رأى هذا أبداً مات وأعظم ذلك قال في القرآن قول الله عزّ وجلّ الذين

آمنوا وكانوا يتقون لهم البشرى في الحيوة الدنيا وفي الآخرة الآية انتهى محمد بن حسن
مؤلف کتاب مذکور بعد نقل امثال این روایات گفته اقول الاحادیث فی ذلک اکثر من ان تحصی قد تجاوزت
حد التواتر ودلالتها قطعیة کما تری یعنی حضور این بزرگان بدلالت یقینیه وقت احتضار از متواترات است
باز بر مذهب بعض متکلمین شیعه که باستحاله آن رفته گفته اند که در آن واحد مجیئ این بزرگان بمشارق
ومغارب بعند المحتضرین سمت امکان ندارد در دگر ده پس هرگاه اهل مطلع غالب وحصول البشارت
مفقود ومعدوم لامحاله بحیث کلمات تهدید یا انکشاف حقیقت حال این نالجا انگاه بالضرورت
باید گریست و فراق احباب بر این معنی گواه است الاقرب وهمسایگی رحیم مطلق وجوار سید المرسلین البته
بهتر از احبه دنیوی بوده عجب نیست که از فراق ایشان اصرار اده کرده باشد که چون بشارت بگوش نمی رسد نیست
وصول غیر بالوف بنظر می آید لامحاله اکنون هم فراق از احباب دنیوی است وهم مفارقت از جوار مصطفوی
واگر عمل بر جوانیم ذهب واقع می شد مقام مسرت وابتهاج بودند جای گریه وانقباض بلکه بالبسیکم
مثل حضرت شهید کربلا وقت شهادت خود خوش وقت می شد چنانچه روایات با سیران از برا اهلبیت
فاطمه والتفصیل فی الشفا لاردستانی حیث قال مشهور است که خواص اصحاب امام حسین [illegible] که در
ملازمت آنحضرت را هرگز بآن خوشحالی ندیده بودیم که در کربلا میدیدیم و در خبر است که در وقتیکه متوجه
کوفه بود ودر یکی از منازل فرزدق شاعر بخدمتش مشرف و بعد از تسلیم و ترحیب گفت یا ابن رسول الله
چگونه اعتماد بر اهل کوفه توان کرد حال آنکه از معاونت ویاری پسر عمت مسلم بن عقیل ابا کرده و در زندان او
بدرجه شهادت رسید فی الحقیقه کوفیان او را کشتند پس آنحضرت فرمود که رحم الله مسلما صار
الی روح الله انه قضی ما علیه وبقی ما علینا یعنی حق تعالی رحمت کند بر مسلم بروح وریحان وجنت نعیم رسید

حکمیکه از قضا و قدر الهی بحجت او مقرر شده بود بفعل آمد ولیکن آنچه از برای ما مقرر شده هنوز باقی است
و بفعل نیامده و منتظر آنیم که آنچه مقدر و مقرر است از قوت بفعل آید و چون بکربلا رسید و کوفیان از ابن زیاد لعین
ترسیده از قول خود پشیمان شدند و نوشتهای خود را نانوشته انگاشتند و ابن زیاد ملعون آنحضرت را به بیعت یزید
پلید فاجر میخواند و رخصت بکشتن بحرین نمیداد و نمی گذاشت که بشام رود و لاعلاج قبل بحرب نماید و بعد از آنکه
فوج در برابرش صف کشیدند تا آنکه عدد سوار و پیاده به بیست و دو هزار رسید بنا بر روایتی که در مقتل ابن بابویه
مسطور است عدد لشکر مخالف بسی هزار رسید و با آن حضرت از خویش و بیگانه بیش از هشتاد و کس نه
بودند نه در خاطر مبارکش بالی و نه در دلش اضطرابی پیدا شد و با قلت انصار و کثرت اعدا صبری نمود که مگر
پدرش در صفین و جمل کرده باشد و تیغی کار فرمود که مگر امیر المؤمنین در بدر و احد فرموده باشد تا آنکه مردم
شجاعت علی را فراموش کردند و شجاعت او در میان عرب مثل شد چه در مقتل روایتی مذکور است که عدد
کشتگان آنحضرت بتنهائی بچهار هزار رسیده بود با آنکه بسیاری بودند که قادر بر کشتن ایشان بود و بدم شمشیر
می آمدند و نمی کشت و سر آنرا کسی نمیدانست تا آنکه از حضرت امام جعفر صادق پرسیدند و آنحضرت فرمودند
که چون علم میداشت که در صلب آن جمع شیعیان هستند بهمین جهت ایشان را نمیگذاشت انتهی بلفظه و از قاعده
کلیه مؤلف که برای مؤمنین بروایات صحیحه ثابت کرده معلوم میشود که حال جمیع ائمه هدی همین بوده است
که در اوقات شهادت و موت خویش مسرور بوده اند نه برخلاف آن چنانکه امام حسین مستثنی گردند و
در اینجا بدین چند حرف چگونه اکتفا توان کرد که ملا سلطان حسین در کتاب عقبات الآخرة از امام
محمد بن علی بن موسی آورده قیل له ما بال هؤلاء المسلمین یکرهون الموت فقال لانهم
جهلوه و کرهوه و لو عرفوه و کانوا من اولیاء الله حقا لاحبوه و لیعلموا ان الآخرة خیر
لهم من الدنیا یعنی از امام محمد تقی پرسیدند که چیست حال این مسلمانان که از موت کراهت دارند فرمود
که از حقیقت موت خبر ندارند و اگر میشناختند و حقیقة از دوستان خدا می بودند هر آینه موت را دوست
میداشتند و این قدر لا محاله میدانستند که آخرت برای ایشان بهتر از دنیا است و نیز در کتب امامیه مشهور

و استفاضه مروی است که از علامات ایمان است انبساط و طلاقت وجه و روشنی چهره نسبت بسابق
و انقباض و ناروه و غم بر خلاف آن دلالت دارد و قریب بهمین معنی در عقبات بلا سلطان حسین هم مذکور است
بالجمله مرد میدان کسی است که بر احادیث و اصول موضوعه امامیه ثابت کند که علت انکار حسن مجتبی غیر از این امور
چیزی دیگر بود فعلیه البیان و علینا قلعه و قمعه بالبرهان و بعد اللتیا و التی می گوییم که اگر صدیق
امامیه و صاحبیه یعنی سلمان و ابو ساسان ممن فی حکمهم با وجود گوساله پرستی و مخالفت اهل بیت و تردد در حقیقت
خلافت بلا فصل جناب امیر و انکار از اختیار تقیه و اطاعت مرتضویه من جمیع الوجوه از مثالب خصوصا
مخالفت با مورد نص اللهم وال من والاه و عاد من عاداه اعنی علی بن ابی طالب نزد کافه ائمه و منهم شیعه
بری می بودند و احادیث مذکوره در کتب صحاح مندرج می بود هر چند بلاحظه اش مضطر الی عظیم و نسبت
میداد و راه تاویل مسدود می نمود لیکن معهذا امهما امکن بتاویل و توجیه می پرداختند و هرگاه نصوص خلافت
یعسوب الدین امیر المومنین و مثالب خدام غاصبین و مترددین و شاکین در حقیت اهل بیت طاهرین یعنی
ثلث متساوی الاضلاع که ثبوت عدم استقامت واحدی از انها مستلزم عدم استقامت مجموع است
در کتب شیعه بتکثر می باشد که از حد تواتر معنوی در گذرد و حد با حدیث و روایت معاضد یکدیگر باشد بلکه
درایت و ادله عقلیه هم تایید آن کنند چنانچه بعون الله تعالی درین اوراق پریشان انموذج همه بر زبان قلم
رفته و دفاتر مرویه بطریق شیعه که هرگز عقل سلیم مجوز نیست که همه طوامیر را که بطرق مختلفه از زبان اشخاص
متعدده که با اماکن متفاوته سکنی داشتند در ازمنه مختلفه مروی باشد زینهار قبول نمیکند علاوه بعین فرعان با تبدل اقوال
و دین از راه هرگز رهی نمی نماید و البته از تاویلات رکیکه بارده چنانچه ملا مجلسی بار بکار آن در بحار و حیات القلوب
و غیره بکار برده عقلا عالم مرتبه تحیر و عبرت خود را در بالا ساخته کما اشرنا الیه سابقا دست در استین می کشید و الا
انکار متواتر بالمعنی که مدار ایمان کما ذکر فی تصانیف الکلام برآنست و هو ظاهر علی الماهر بحال المعجزات
النبویه المرویه بخبر الاحاد بالبداهه هم اساس ایمانش میکند فمن شاء ان یهرب من المطر فیقوم
تحت المیزاب فالحمار بعینه و لا تنفعه تذکیر المذکرین ابدا من بعینه تنبیه

مستتر مباد که اجنبی پیرایه عرض بر کرده و بعد ازین در بر خواهد کرد از سوانح وقت است که این هیچمدان جهلا
بجنابی ندیده و از کسی نشنیده و در روایت کشی و ورق گردانی کتب امامیه و تجسس مقامات الزامیه و تسوید
و تبییض عبارات و تطبیق فروع با اصول احدی از طلبه علما شریک فقیر نبود و نقط احادیث را بمقام
اثبات مثالب صحابه و امثال آن دیده بود پس اگر با این همه معروضات کمترین درین اوراق جایی
تطابق با کدام کلامی از علمای ماسبق داشته باشد زهی فخر و به مجرد توارد خواهد بود والله علی ما نقول شهید

خاتمه و اگر متعصبی عنید یا کودنی بلید با وصف ملاحظه این همه دلائل و براهین که با صول
امامیه بر عدم اخلاص و حسن اعمال مقبولین شان اقامت کرده تطبیق حدیث الحوض که بنسبت بر ایشان
نموده شد قفل سکوت بر لب نبندد و دست بدامن اهل حق آویزد و در ردت و احداث این بزرگان
استبعاد نماید و مناقب و محامد اینها را اعاده فرماید معلوم نیست که او در مناظره اهل حق بکدام زبان
مثالب خلفای راشدین را تقریر خواهد کرد و چگونه چشم بر زمین نخواهند افگند که از پای خود در گو افتاده اما
در صحاح ایشان احادیث متواتر المعنی در مناقب این بزرگان و عنوان انصار شان خلفا عن سلف و بطن
از چشمه خاوری بلکه مؤید بآیات قرآنی وجودی ندارد مع ذلک بر عقلای عالم مخفی نیست که جواهر الفاظ
حدیث الحوض هرگز بر خلفای راشدین منطبق نمی شود بخلاف مقبولین لسانی امامیه چنانچه بتفصیل تمام
دریافتی فکیف که هزاران دلائل بر اداء آن نماید و اگر ازین همه قطع نظر کرده شود و غمض بصر نموده آید
این هیچمدان روی همت بتفصیل نمی زند بلکه از مناقب و محامد در باره بعضی از سرآمد شان که مرتبه او
تالی مرتبه حضرات ائمه بلکه از ایشان زیاده تر است می آرد و داد انصاف از طلبه علوم دینی بلکه تمامی روشن
عالم امیدوارد ملاحظه فرمایند که بدلالت عقلی یا نقلی بمجرد اصول امامیه این مناقب و محامد که بحسب ظاهر
عوام را فریبنده مجعول و مفتری هست یا نه پس باید دانست که افتخار لسانی شیعه در حق
سلمان فارسی که او را در زمره قادسه اهل بیت می شمارند و باقر مجلسی در عین الحیات لو رود
پانصد حدیث در شان سلمان بلکه هزار کمال اقرار کرده بخوارق و محامد کثیره هست که

عمده آن چند چیز تخصیص دعوی ظهور امور غیبیه و صدور کرامات و معجزات از دست و زبان اوست و در همین
حکایات بسیار و قصص بیشمار در کتب ایشان مرقوم و مسطور اهل ضلال المضمن آن منطوی است از انجمله روایت کشی است و آن
از علمای رجال از حضرت امام صادق علیه السلام که روزی ابوبکر در گروهی از قریش ایستاده بود که بناگاه
سلمان فارسی برین جماعت گذشت و با ابوبکر خطاب کرد که ای بنده خدا رجوع کن از عملی که داشت در خانه خود
کردی متعصبی چند مقارن این حال خواستند که ابوبکر را در باره عداوتش تحریص کنند ابوبکر گفت لاریب انچه
سلمان بمن نسبت کرده مطابق نفس الامر است و چیزی که از من بوقوع آمده غیر از خدای تعالی کسی بران
اطلاعی نبود و ازانجمله نیز روایت کشی است که سلمان قبل از جنگ جمل بدنهای دراز چون شتری را
که عسکر نام او میبینید تازیانه بران میزد گفتندش که چرا جانور بیگناه را ایذا میرسانی جواب داد که این جانور
نیست بلکه پسر کنعان جنی است که باین صورت متشکل گشته و درین هیکل در آمده و عنقریب مردم را از راه خود
برد همچنان واقع شد زیرا که فوج عائشه رضی الله عنها او را بثمن غالی خریدند و بسوار او سرگردیدند
و ازانجمله روایت شخص مذکور است که چون در زمین کربلا رسید مردم را ازین واقعه جانگداز و هول
بردار به تفصیل تمام آگاه کرد و هرگاه گذرش بر حرورا افتاد که خوارج بدین وقت خلافت امیر المومنین
درانجا جمع شدند و نیت فساد مصمم کردند ازین خصوصیات نیز اعلام کرد و ازانجمله حکایت دیگر است
طولانی ملخصش آنکه چون حکومت بعضی از بلاد بر نامش مسلم شد و او را بر شتری همراه غلامی بدان
صوب روانه کردند قضارا وقت دخول شهر نوبت سواری غلام بود و سلمان با وصف ضعف و پیری مهار
شتر را میکشید و بیاوری عصا گام میزد مهتران هر قوم که برای استقبالش آمده بودند
بمعاینه اینحال از حکومتش راضی نشدند و کسی در هیچ امری از معاش و معاد بسلمان فارسی رجوع نکرد تا آنکه
رعیت از تطاول دزدان مظلوم و ملهوف شده و در هر کوچه و بازار ذکر سرکشی و درازدستی ایشان بر زبان
خلایق جاری بود قضارا شخصی از کهن سالان آن قوم صلاح داد که نزد حاکم اگرچه ضعیف و ناتوان است
وجاهت ظاهری ندارد لامحاله باید رفت اگر بداد مظلومان برسد و دمار از روزگار دزدان برآرد

منها والا سر خویش گیرید القصه بخدمت سلمان از حقیقت حال خبر دادند فرمود که سگی را پیش من آرید
مخاطبین کافه اجمعین از عدم مطابقت جواب بغایت رنجیدند و واقعه سوال بنی اسرائیل و جواب حضرت
موسی الی قوله أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ از سر تازه شد یکی ازین جماعت برای
امتحان سگی را پیش سلمان آورد فرمود ای سگ از هشت خبردار باید بود آورده اند که دران شب هر دزد که
بکار خویش سر آمد سگان در عقبش دویدند و به شهر سعی و صنعت درندگی خویش استخوانش را ریزه ریزه
نمودند نام دزدی از شهر برطرف و تمامی سکنه شهر محفوظ گردیدند و بجان و دل معتقد سلمان گشتند
و ازان جمله حکایت افاعی است که ازین هم اطول است آنرا نیز بر نهج اختصار چنانکه معمول است
وارد میکنیم که صنادید اخبار بین شیعه بر یافته اند و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام نیز یافته می شود
که سلمان فارسی بر جماعتی از یهود گذشت آرزو کردند که از احادیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چیزی ایشان را
بیان کند پس مضمون بعضی از احادیث قدسیه در افضلیت حضرت سید المرسلین و امیر المومنین گفت و احسان
خدای تعالی درباره اجابت ادعیه خویش بتوسل این بزرگان می شمرد گفتند که تازیانه ها بر تو میزنیم
نه بینیم که دعای تو چگونه قبول میشود سلمان برین بلا غیر صبر از درگاه باری درخواست نمیکرد و یهود
حیران بودند که با وصف این ضرب شلاق چگونه تعلق روح انسانی بقالب عنصری باقی میماند پس عاجز
شدند و ساعتی استراحت کرده گفتند که اکنون چندان تازیانه زنیم که بمیری مگر آنکه یهودیت اختیار
کنی پس بکار خویش مشغول گشتند و باز عاجز شدند و گفتند که اگر تو عزیز بودی و تعالی ترا ازین اراده
باز میداشت سلمان غیر از صبر دعائی نکرد بار سوم در ایذا از حد گذشتند و گفتند تقیه چرا نمیکنی گفت
هر چند درست است ولیکن عزیمت بهتر است بار چهارم خون از بدنش روان شد و سخریه ایشان از یکی
بهزار کشید که چرا هلاک ما از خدا نمیخواهی فرمود شاید کسی از شما در علم الهی مسلمان باشد گفتند وی را
مستثنی بکن درین اثنا دیوار خانه بشکافت سلمان دید که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید که مثل نوح در حق
ایشان دعا کن که احدی از ینها ایمان نخواهد آورد پس طبق خواهش یهود عرض کرد که خدایا این تازیانه ها را

با افاعی منقلب گردان لعینه یهود را فرو بردند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم معجزه سلمان را بجهت اصحاب
بیان فرمود و سر و قتش سید افاعی بزبان فصیح سلام کردند و گفتند یا سید الاولین والآخرین
والسلام علیک یا علی یا سید الوصیین والسلام علی ذریتک الذین جعلوا علی
الخلق قوامین باز قصه را اعاده کردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فضائل سلمان یاد فرمود او را
بر نوح علیه السلام تشبیه کرد افاعی آرزو کردند که حق تعالی برای تعذیب این کافران را با فاعی جهنم ملحق فرماید
فرمود که بآرزوی خود رسیدید و با فاعی جهنم ملحق شوید لیکن اعضای یهود را بیرون افگنید تا ذلت شان زیاده
شود و سرمه دیده اهل بصیرت و عبرت گردد پس اقربای یهود آمدند و بدفن پرداختند و بسیاری از کفار
مسلمان شدند و اشقیا بسحر و شعبده بازی تعبیر کردند و حضرت بسلمان فارسی خطاب فرمود که تو از خواص دوستان
مائی و محبوب دلهای فرشتگانی و در حجب حق تعالی و عرش و کرسی بلکه ما تحت الثری از آفتاب هم زیاده تر
مشهوری و فضل مورد کریمه الذین یؤمنون بالغیب هستی و از آن جمله روایت شیخین امامیه است
بسندهای معتبر از امام محمد باقر علیه السلام بزبان باقر مجلسی در بحار و حیات القلوب که روزی ابوذر
بخانه سلمان آمد و دیگ سلمان بر بار بود پس در اثنای آنکه با همدیگر سخن میگفتند دیگ سرنگون شد و بر رو
زمین افتاد و هیچ از مرق و چربی آن بر زمین نریخت پس ابوذر تعجب بسیار کرد و سلمان باز دیگ را برگردانید
و بر حال خود گذاشت و مشغول بسخن شدند پس باز دیگ سرنگون شد و هیچ مرق و چربی آن بر زمین نریخت پس تعجب ابوذر
زیاده شد و از خانه سلمان وحشت زده بیرون آمد و بفکر این حال تفکر می نمود ناگاه حضرت امیرالمومنین را در خانه
سلمان دید چون نظر حضرت امیر بر ابوذر افتاد گفت ای ابوذر چه باعث شد ترا که از نزد سلمان بیرون آمدی و چه چیز
سبب وحشت تو بوده است ابوذر گفت یا امیرالمومنین سلمان را دیدم که چنین کاری کرد و باین سبب متعجب و متحیر گردیدم
آن حضرت فرمود که ای ابوذر اگر سلمان ترا خبر دهد بآنچه میداند هر آئینه خواهی گفت که خدا رحمت کند
کشنده سلمان را ای ابوذر بدرستیکه سلمان دروازه خداست هر که او را بشناسد مومن است و هر که او را انکار
نماید کافر است بدرستیکه سلمان از ما اهل بیت است و بروایت مفید چون حضرت نزد سلمان آمد فرمود

کدامی سلمان مدارا کن با مصاحب خویش و نزد او مساز چیزی را که او تاب نیاورد و در معجزات و خوارق عادات
او حکایات بسیار است که داستان عمر و عیار در جنب آن شرمنده و بیکار است و لیکن آنچه مذکور شد اهل
بصیرت را کافی و بسنده است و وجهی که در اسلام آوردنش ذکر می کنند بعجایبات قصصها و غرائبها مشتمل
است معهذا از غایت اطناب و طول کلام مخل خاص و عام گیست که از عهده بیان آن فارغ تواند شد دوم
افتخار اهل سیران است که فرشته بزرگ مقرب الهی با او سخن میگفت چنانچه با جناب امیر و این
روایت کشی از امام محمد باقر علیه السلام است سوم مایه افتخار ایشان آنست که او اسم اعظم را میدانست
و این حدیث امام صادق است که این بزرگ نیز بدانش پرداخته چهارم اتصاف و اختصاص او است
بعلوم اول و آخر و ظاهر و باطن و آشکار او نهان بروایت صاحب اختصاص از امیر المومنین علیه السلام و آنکه
در تمامی اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی از و افقه در عالم پیدا نشده چنانچه در منهج المقال فی تحقیق
الرجال مذکور است و بیجی تفصیله انشاء الله تعالی پنجم مختص بودنش بفضیلتی است که احدی از اهل بیت
هم شریک سهیم او در آن معلوم نمیشود بروایت صاحب اختصاص و غیر او از جناب مرتضوی که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم در مدائح و مناقب سلمان ارشاد فرمود که جبرئیل علیه السلام هرگز نزد من گاهی
نیامد مگر آنکه از جناب اقدس الهی مرا امر کرده که سلام او تعالی و تقدس با و رسانم ششم معدود بودنش
از زمره قادسه اهل بیت نبوت بروایت محدثین ایشان کافة اجمعین از جناب سید المرسلین و ائمه طاهرین
هفتم مخلوق بودنش از طینت جناب مرتضوی بعینها و مقارنت روح او بروح انجناب بروایت صاحب
اختصاص و غیر او از محدثین معتمدین هشتم مشتاق بودن جنت باو بعلت ایمان خدا و رسول و عشق و عاشقی
فردوس بر او آن بزرگ بروایت صفار و صفة الواعظین از جناب سید النبیین نهم فرمان فرمایی
او بر ملک الموت بروایت ابن معلم و ابو عمرو کشی از صادق علیه السلام که جوانی در شهر کوفه بیاز ارجیدان
گرزهای آتشین و دوزخ را یاد کرده بیهوش گشت سلمان بعد از انکشاف حقیقت باو می بخشید مواخات
صفا نمار عایت این رابطه جدید مینمود تا آنکه وقت احتضار بر بالینش آمد و بر ملک الموت بانگ زد که

حق او ملاطفت و مدارا کن و او گفت که حاجت سفارش نیست با هر مومن مهربانی میکنم الی غیر ذلک من
المناقب والمحامد التی کادت من الکثرة ان لا تتناهی **و فقیر اقل الخلیقه** قصور باع و فقدان اتباع
و اشیاع بلکه استعداد و لیاقت را دلیل بعضی از مقولات مولف را که در تمهید رساله کبیر افاده فرموده
بتفاوت یسیر ذکر می نماید من بعد باشارات اجمالیه چنانچه لایق این اوراق پریشان است در باب بعض این
مناقب که در حقیقت بعد اندک غور و تامل مثالب بر میگردد می پردازد پس **باید دانست** که سماحت
و وفاداری و غمخواری و حق گذاری بر فرقه متشیعین ختم است که چون رابطه اتباع و اقتفای آثار
اصحاب ثلثه خود را زیب قامت خویش ساختند بچه مساعی جمیله که نپرداختند کُلَّمَا وَجَدُوا فِیهِمْ عَارٌ
وَشَیْنٌ مَحَوْهُ بِزَعْمِهِمْ کَأَنَّهُ لَا أَثَرَ وَلَا عَیْنَ وَمَتَی لَمْ یَجِدُوا فِیهِمْ مَنَاقِبَ فَاخْتَلَقُوا مِنْ تِلْقَاءِ
أَنْفُسِهِمْ وَإِنْ کَانَتْ تَعُودُ مَثَالِبَ کَمْ مِنْ ثُلْمَةٍ حَدَثَتْ مِنْهُمْ فِی الْإِسْلَامِ فَتَشَمَّرُوا
الذَّیْلَ لِأَنْ یَسُدُّوهَا وَکَمْ مِنْ خَصْلَةٍ وَقَعُوا فِیهَا وَکَمْ مِنْ فَضِیلَةٍ اخْتَصَّتْ بِأَهْلِ الْبَیْتِ
عَلَیْهِمُ السَّلَامُ فَلَمْ یَأْتُوا بِهَا فِی مَدْحِ الْمُتَقَدِّمِینَ الْمُحْدِثِینَ وَکَمْ مِنْ رَذِیلَةٍ ظَهَرَتْ مِنْهُمْ
لَمْ یُرَوِّجُوهَا فِی قَدْحِ الْمَعْصُومِینَ الْمُحَدَّثِینَ زَاعِمِینَ أَنَّهُمْ أَطْفَوْا نُورَ اللّٰهِ بِأَفْوَاهِهِمْ غَافِلِینَ
أَنْ یُتِمَّ اللّٰهُ نُورَهُ وَلَوْ کَرِهَ النَّوَاصِبُ وَمَنْ فِی أَشْبَاهِهِمْ ثُمَّ إِنَّهُمْ بَدَّلُوا الْکَلِمَ عَنْ
مَوَاضِعِهِ فَیَأَوَّلُونَ تَأْوِیلًا بَعِیدًا وَحَرَّفُوهَا عَنْ مَوَارِدِهَا فَیَسْلُکُونَ خِلَافَ قَوْلِهِ تَعَالَی
قُولُوا قَوْلًا سَدِیدًا فَقَالُوا إِنَّ حَدِیثَ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَعْنِی أَصْحَابِی کَالنُّجُومِ
بِأَیِّهِمْ اقْتَدَیْتُمْ اهْتَدَیْتُمْ وَرَدَ فِی شَأْنِ أَصْحَابِ الثَّلٰثَةِ وَمَنْ یَجْحَدْهُ فَهُمْ مِنْ أَهْلِ الْأَحْدَاثِ
وَإِنْ بَلَغُوا مَبْلَغًا کَثِیرَةً وَلَا یَخْتَصُّ مَنْ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَی فِیهِمْ إِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ
الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا فَقَدْ سَخُّوا قُلُوبَ الْمُخْلِصِینَ قَیْحًا وَجَعَلُوا أَکْبَادَهُمْ
مِثْلَ الْقَدِیدِ یَتَقَطَّعُ قَیْحًا چنانچه از تفصیل این اجمال که پاره ازان مذکور شد طوامیر احادیث و دفاتر سیر
بهمین طرز مشحون هست و دل انصاف از دست اعتساف این حضرات پر خون این ذره بمقدار نیز بهمیرسد

تغییر روزگار پاره ازین باب بطرزیکه فی الجمله تجدد دارد بجای صفحای ارباب بصیرت میرسانند و شرح
این مطلب را بعنوان مقدمه ممهده میگرداند آن اینکه بر متتبعان سیر و تواریخ بنی آدم کالنار علی العلم منجلی است
که هرگاه شخصی از حضیض کس مپرسی بمقدری باوج ریاست و زعامت میرسد فرا خور رتبه حکومت و بسطت
مملکت آن شخص اکثر فضلا و دانشوران و هنرمندان زمان بمقتضای حب جاه و تمنای التقرب بایجاد مدائح نسبی و حسبی برای
آن کس هیچ میدارند و لامی صدای دلکش انکم لمن المقربین بسامعه آن شخص در داده خود میسازند و متوهم نشود که
انهماکشان بمدیحت شاعرانه دارد بلکه اثبات بطرز اثبات مناقب و مدائح آن کس و اسلافش را نقل و روایت
میکنند و هرچند در اوائل حال بر ناقدان سخن جعل کذب و اختلاق کی مستور میماند بلکه عوام از شدت اشتهار محدث
میباشند و بعد طول مدت سلطنت در اعقاب چنین شخص بین خواص و عوام یکسان صحت آن روایات
رسوخ میگیرد و الامن شذ و شهادة نظائر معروضه فقیر لا تعد و لا تحصی است اگر اینها همی الاتقوا پادشاه
نمیشدند خودش از بنات ملوک نیز بود که العیاذ بالله بحضرت مریم علیها السلام تشبیهش میداد
و آفتاب را بمعاشرتش منسوب ساخت و این کذب فاحش که بطلانش از آفتاب روشن تر است بحدی
در افواهان راسخ بود که میگویند شعر شد اول علی السنه اهل دهلی شعر از آن بلند شود قدر خانه ما
که آفتاب قدم می نهد بخانه ما + بر علامه دولت سلاطین هند از سلسله صاحبقرانی تا ارزرنی و هنشتند
اورنگ زیب عالمگیر که از دانات زمانه و پاره بعلم آشنا بود این قضیه که صدد اش را بر سید ذوات الاعلام
می سازد نه پسندیده لفشا از شعر بود بر شایتها نگذاشت و علی هذا القیاس صاحبقران اعظم بر شاه مستقیم
چنانکه در حسب و نسب امیر کبیر شیخ نیاورده اهل سیر شاهزاده بخارا رساله هی نویسند مقدم سلاطین
ممالک جنوبی هندوستان حسن نامی ملازم برهمنی موسوم گنگا بود بموجب عده با آقای خود حسب حکایت
مشهوره وقت یافتن سلطنت اسمش را داخل القاب خود ساخته سلطان علاء الدین حسن کانگوی بهمنی
لقبش قرار داد بعد برهه من الزمان مستعدان عصر لفظ کانگو را محو و منسی ساخته بهمنی را بتصحیف بهمنی ساخته
نسبش را بهمن سفندیار اتصال بخشیدند و رفته رفته بحدی مشتهر شد که اولاد علاء الدین مزبور البشان

اہل سیر بسلاطین بہمنیہ موسوم اند و ممالیک مملوک بہمنیہ کہ در بیجاپور و گلکنڈہ بسلطنت رسیدند
برای آنہا ہم نسبی شریف و برای اسلاف آنہا حسبی منیف پیدا کردند و ہمچنین حال دیالمہ و سلاجقہ و صفاریہ
و خوارزم شاہیہ بلکہ ساسانیان و پیشدادیان کہ اگر کسی انہا فی الواقع حسب و نسب بودہ شرف را
از کجا ساختند و الا بافتند و ساختند و متاخرین چون خلفا عن سلف این حکایات را شنیدند و الف
و عادت گرفتند ہرگز شائبہ ریبی در اسلوب خواطرشان نگردد و منکر این روایات نزد شان مثل منکر متواترات
بسفہ بلکہ جنون منسوب گردد بتخصیص کسانیکہ رقبہ تقلید عظمای حمد و صدق با حقی زانہا در گردن افتادہ
اینہا باشد و اذا دریت ہذا فالتقص ان حال اصحابہم الثلثۃ المذکورین المحدثین الصفات البیت خارجۃ عن حد
الکلیۃ بگر چون انساب عرب من جانب الآباء محفوظ و ملوک و سلاطین درین صنف کمتر گذشتہ اند بحیث
عرب بعلم انساب مہر کہ حال ماضیین بیشتر معلوم بودہ است گنجایش اختلاق شرف در آباء شان با قبیلہ
ہمت بر اثبات شرائف و کرائم حسبی و مناقب آبائی جناب ممدوحین مقبولین خود کہ نزد خلفای راشدین
تقرب داشتند برگماشتند و اوصافیکہ بر زبان خواص و عوام شہرت یافتہ بلکہ بتواتر رسیدہ
بود و فی الجملہ بر خساست افعال و قباحت اعمال او لو فی الجاہلیۃ او فی الاسلام دلالتی داشت در تبدیل
آن بہ مساعی جمیلہ مبذول انداختند حتی کہ لفظ فارسی را کہ مشعر بلکہ دلیل بر مجوسیت و آتش پرستی
سلمان بود چہ اہل فارس بتنصیص و تصریح سرآمد مورخان سلاطین کیانیہ سپہر دہقان عجمی ابوالقاسم فردوسی
طوسی کہ بنا بر مشہور از روافض قرامطہ بود از تابعین متقلدین زرتشت بودہ اند و آتش پرستی د لوازم و خواص ایشان
آنہا بود بمحمدی بدل کردند و از ہمین تجاوز نمودہ بنام محمد بن جعفر صادق حضرات معصومین مختلق فرمودند کہ او را
فارسی نباید گفت او سلمان محمدی است و ہر کہ او را فارسی گوید چنین و چنان است و حدیث تقیہ در بارہ
مجوسیت او نیز وضع کردند تا ثابت شود کہ او در ہیچ زمانہ کافر و مشرک نبود بلکہ مانند حضرت امیر علیہ السلام
و دیگر ائمہ امجاد از شرک و کفر منزہ بودہ طاہر و مطہر از شکم مادر زائیدہ و از طینت پاک ہم لقمہ آفریدہ
حقیقۃ در مساق ائمہ کہ طرفۃ العین مرتکب کفر نکردند او را داخل ساختند و حضرت سلمان را کہ ابتدای زندگانی

کما عرفت منتقض نمودند همچنین در القاب و صفات مشهوره دیگر ازینجا قیاس باید کرد که در صفات و اعمال
آخر که بدرجهٔ شهرت و تواتر رسیده بود بعد از آنکه او از حضیض بندگی یهود و بحکومت بعضی از بلاد وفا نیز شد چه گوشزد
کرده باشند چون مضمون این تمهید و تمثیل در قلوب مخاطبین جاگزین شد حالیا بر تفصیل بعضی از وجوه جمله
اشاره میکنیم و بعضی از شعله ممهده را بر زبان قلم حواله می نمایم مراعات شیمهٔ انصاف و تجنب از اعتساف بعض و صفا
احقر الناس را گوش کن و عنا و جود را می فراموش اما قصهٔ خبر [illegible] در بارهٔ صدور [illegible] از
ابوبکر صدیق پس بر عقلای اهل عالم روشن است که اعدای او وضع ساخته اند و مقصود اصلی آنها اثبات فسق و
فجور آنجناب و کسر شان حضرت ولایت مآب است یعنی مردم بدانند که این اخبار غیبیه از ملائک مقربین [illegible] از
خصائص آن عالی قباب نیست بلکه دیگران را از اصحاب نیز این مرتبه علیا و درجه قصوی حاصل بوده و نهایت
مستبعد و مستغرب نیست که شخصیکه با نبیاء اولو العزم یعنی حضرت ابراهیم خلیل صلوات الله علیه من الملک الجلیل
بنص حدیث سید المرسلین علیه الصلوة والسلام مشابهت تمام دارد و در محکمات قرآنی محمدت و منقبت او
جابجا وارد شود و بلفظ اولو الفضل علی الاطلاق معبر گردد و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم امامت او را
در نماز پنجگانه بتاکید تمام در مسجد شریف خود قرار دهد کما مر تفصیله و در مقامات بسیار مثل قصهٔ هجرت بالسمع و
البصر و الراس من الجسد تعبیر فرماید و او را بحکم الهی یار غار سازد و از راز نهفتهٔ هجرت اطلاع دهد بفسق و
فجور مبتلا باشد و خبر سلمان فارسی کسی بران اطلاعی نیابد حتی که امین خدا مهبط جبرئیل تا آخر عمر خبر دار نگردد و آنچه
درینجا یاد کردم در مسلک اول مفصل گذشته مگر قصهٔ هجرت و آنچه بدان تعلق دارد که هنوز در مقام اعتقاد ما
هست و برای اثبات آن روایت تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام در سورهٔ بقره دلیل شافی است آن این است
إن الله تعالى أوحى إليه يا محمد إن العلي الأعلى يقرأ عليك السلام ويقول لك إن أبا جهل
والملأ من قريش قد دبروا عليك قتلك إلى أن قال وأمرك أن تستصحب أبا بكر فإنه إن
آنسك وساعدك ووازرك وثبت على تعاهدك وتعاقدك كان في الجنة من رفقائك
وفي غرفاتها من خلصائك إلى أن قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لأبي بكر

أرضيت أن تكون معي يا أبا بكر تطلب كما أطلب وتعرف بأنك أنت الذي
تحملني على ما أدعيه فتحمل عني أنواع العذاب قال أبو بكر يا رسول الله أما أنا لو عشت
عمر الدنيا أعذب جميعا أشد عذاب لا ينزل علي موت مريح ولا فرح وكان ذلك
في محبتك كان ذلك أحب إلي أن أتنعم فيها وأنا مالك لجميع ممالك ملوكها في مخالفتك
وهل أنا ومالي وولدي إلا فداءك فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا جرم إن اطلع
الله على قلبك ووجد ما فيه موافقا لما جرى على لسانك جعلك مني بمنزلة السمع والبصر
والرأس من الجسد وبمنزلة الروح من البدن كعلي الذي هو مني كذلك وعلي فوق
ذلك لزيادة فضائله وشرف خصاله يا أبا بكر إن من عاهد الله ثم لم ينكث ولم يغير ولم
يبدل ولم يحسد من قد أبانه الله بالتفضيل فهو معنا في الرفيق الأعلى وإذا أنت مضيت على طريقة
يحبها منك ربك ولم تتبعها بما يسخطه ووافيته بها إذا بعثك بين يديه كنت لولاية
الله مستحقا ولمرافقتنا في تلك الجنان مستوجبا انظر يا أبا بكر فنظر في آفاق السماء فرأى
أملاكا من النار على أفراس من نار بأيديهم رماح من نار كل ينادي يا محمد مرنا بأمرك في
مخالفيك نخطفهم ثم قال تسمع على الأرض فتسمع وإذا هي تنادي يا محمد مرنا
بأمرك في أعدائك نمتثل أمرك ثم قال تسمع على الجبال فسمعها تنادي يا محمد مرنا بأمرك في
أعدائك نهلكهم ثم قال تسمع على البحار فأحضرت البحار بحضرته وصاحت أمواجها وقالت يا محمد
مرنا بأمرك في أعدائك نمتثله ثم سمع السماء والأرض والجبال والبحار كل يقول ما أمرك
ربك بدخول الغار لعجزك عن الكفار ولكن امتحانا وابتلاء ليتخلص الخبيث من الطيب من
عباده وإمائه بأناتك وصبرك وحلمك عنهم يا محمد من وفى بعهدك فهو من
رفقائك في الجنان ومن نكث فإنما ينكث على نفسه وهو من قرناء إبليس اللعين في
طبقات النيران ثم قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلي يا علي أنت مني بمنزلة

السمع والبصر والرأس من الجسد والروح من البدن حُبّبت الي كالماء البارد الى ذي الغلة
الصادي ثم قال يا ابا حسن تغش ببردي فاذا اتاك الكافرون يخاطبونك فان الله يقرن لك
توفيقه وبه يحبسهم فلما جاء ابوجهل والقوم شاهرون سيوفهم قال لهم ابوجهل لا تقعوا به و
هو نائم لا يشعر ولكن ارموه بالاحجار لينتبه بها ثم اقتلوه فرموه باحجار ثقال صائبة فكشف
عن رأسه فقال ماذا شأنكم فعرفوه فاذا هو علي عليه السلام فقال ابوجهل اما ترون محمدا كيف ابات
هذا ونجا بنفسه لتشتغلوا به فينجو محمد لا تشتغلوا بعلي المخدوع لينجو بهلاكه محمد والا
فما منعه ان يبيت في موضعه ان كان ربه يمنع عنه كما يزعم فقال علي عليه السلام الي
تقول هذا يا ابا جهل بل الله تعالى اعطاني من العقل ما لو قسم على جميع حمقى الدنيا ومجانينها
لصاروا عقلاء ومن القوة ما لو قسم على جميع ضعفاء الدنيا لصاروا بها اقوياء ومن الشجاعة
ما لو قسم على جميع جبناء الدنيا لصاروا شجعانا ومن الحلم ما لو قسم على جميع سفهاء الدنيا
لصاروا بها حكماء ولولا ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم امرني ان لا احدث
حدثا حتى القاه لكان لي شأن ولكم شأن ولاقتلنكم قتلا ويلك يا ابا جهل ان محمدا
قد استأذنه في طريقه السماء والارض والبحار والجبال في هلاككم فأبى الا ان يرفق
بكم ويداريكم ليؤمن من في علم الله انه ليؤمن منكم ويخرج المؤمنون من اصلاب
وارحام كافرين او كافرات احب الله تعالى ان لا يقطعهم عن كرامته باصطلامكم

يعني جبرئيل عليه السلام وحي آورد که اي نبي حق تعالى ميفرمايد که قريش بالخصوص ابوجهل تدبير قتل تو مصمم کرده
اند بايد که علي را بر فرش خود بگذاري که او در جان نثاري مانند اسمعيل است و ابوبکر را رفيق خود کني که اگر او موانست
کند و بر تعاهد خود قرار گيرد در جنت بگذا اعلى عليين رفيق تو خواهد بود حضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم جناب
امير را باين ماجرا اعلام فرمود که بر قتل خود راضي شد و ثوابهاي حضرت که چشم کسي نديده و بگوش احدي نرسيده
ميسر گشت پس جناب پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم بابوبکر متوجه شد و فرمود که راضي مي شوي که در

سفر همراه من باشی و کفار قریش چنانکه مرا برای قتل طلب کنند همچنان در پی قتل تو متوجه باشند و مشهور
شوی که تو مرا برین کار آماده ساختی و برداشتی پس انواع انعامات و آلام بجهت رفاقت من از دست کفار
بتو رسد ابوبکر عرض کرد که من آنم که اگر در راه محبت تو باشد عذاب مبتلا باشم و تا قیامت در آن عذاب
زنده مانم اینهمه نزد من بهتر باشد از اینکه در مخالفت تو بر تمامی مملکت دنیا مالک شوم و جان و مال و
اولاد نیستند مگر فدای تو حضرت فرمود اگر زبان تو با آنچه در دل است موافقت دارد بالیقین حق تعالی
ترا از من بمنزله سمع و بصر و مثل سر نسبت بجسد و مانند روح نسبت به بدن خواهد گردانید مثل علی
که او نسبت بمن همچنین است بلکه در جهاد بجهت زیادت فضل فوق این است هرکه بر عهود خود راسخ
شود و براه نکث نرود و زوال نعمت کسی که از وی افضل باشد نخواهد او همراه ماست نظر کن در آفاق
آسمان پس دید که ملائک آتشین بر اسپان آتشین سوار اند و بآواز بلند میگویند که ای نبی خدا حکم کن تا مخالفین را
بپاداش رسانیم همچنین زمین آواز میدهد پس علی هذا جبال نیز بآواز شدید برمیدارند و تمامی بحار دنیا چنین مستعد شدند
و هر یکی میگوید که امر الهی بدخول غار بجهت عجز از کفار نیست بلکه خالص کردن خبیث از طیب است
هرکه بر عهد خود راسخ باید او از رفقا تست و درجات عالی الا از قرار ابلیس در طبقات نیران باز فرمود ای
علی تو بمنزله سمع و بصر و راس و روح نسبت به بدنی و محبت تو مانند آب سرد است نسبت به تشنه جگر سوخته
جا در من بر سر کشش چون کفار خواهند آمد حق تعالی توفیق خود را شامل حال تو خواهد کرد هر گاه کفار بیایند و
بر جنگ در آمدند ابوجهل بانگ زد که حضرت را نکشید بلکه بر وی حصاة بیدارش کنید پس ناگاه می بینند که علی است
ابوجهل گفت و پدید که محمد چگونه ویرا فریفته و خود نجات یافته حضرت امیر اوصاف شجاعت و فراست خود
برشمرد و گفت که اگر از سل سیف نهی نمی شد شما را می کشتم و جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با شما کمال
رفق و مدارا اختیار کرده والا زمین و آسمان و بحار و جبال و ملائک همه هلاک شما را میخواستند و منتظر امر
آن سرور بودند قبول نفرمود تا بعضی از شما بتوفیق ایمان برسند و اطاعت الهی بجا آرند الی آخر القصه
اگر سامعین و ناظرین را درین همه در گیرد که قضایا شرطیه کی بر وقوع دلالتی دارد لیکن شبهه ابوبکر

بسمع و بصر و راس و روح ثابت نشد و بحمد الله که از آله این وهم بروایت ابن بابویه در مسلک اول گذشت
و آن حدیثیست که در آخر عمر شریف از جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بواسطه شهید کربلا ماثور است الغرض در
مقصود است بلکه از مطالعه آن بوضوح می انجامد که تنها ابوبکر صدیق باین مرتبه متصف نبود بلکه یاران
یعنی فاروق و ذی النورین نیز باین تسمیه ستوده اند و بر ناظران عیون اخبار هویدا و آشکار است که معمول مصنف
آن که بزبان علامه ما شیخ المشایخ صدوق آفاق است و بر لسان برادر بزرگ مؤلف دوانده باشند از
اخبار عیون فرو کالراسیه علی الاطلاق است تنبیه ضعیف ضعیف و غرابت غریب است مثلا بعد ذکر
انا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم که در حدیث مشهور مروی است و نیز نام حضرت عباس
و عقیل هم منظوم است لغرابت آن اشعار کرده و گفته ذکر العباس و العقیل غریب
فی هذا الحدیث لم اسمعه الا من محمد بن عمر الجعابی فی هذا الحدیث و عجب
کل العجب که حضرات متشیعین بحدیث ضعیفه که نیز از باب تشبیه است بعصمت جناب فاطمه زهرا استدلال
می نمایند و سمع و بصر و فؤاد و راس و روح قدوه انبیا امجاد را بالعدالت و حفظ هم متصف نمی اند بلکه معاذ الله
تکفیر و تفسیق اینها می کنند فاعتبروا یا اولی الابصار بالجمله هر چند برای حفظ ناموس مذهب حق در مناقب
خلفا می باشد این حروف شرط افزایند و بجهت ابطال مناقب این بزرگان غایة السعی می نمایند لکن الله متم
نوره و ناصر جنده و لو کره المجادلون علاوه هر کسی فی الجمله خدمت حدیث و تفسیر و دیگر علوم نقلیه کرده
نیک میداند که در باب انبیا علیهم السلام و کسانیکه در حکم شان باشند چه تشدید در هر شی خفیف که واقع می شود
و در احادیث آیا ندیده اند که بر طبق روایت مجلسی در بحار جناب سید المرسلین بخطاب امیر المؤمنین وصی با
خویش فرموده که ای علی باید که ظاهرت و باطنت یکی باشد و الا تو از جمله منافقین خواهی بود و همچنین در بسیار
از خطابها که بفاطمه زهرا ارشاد شده و تعرض بذکر آن عین تطویل کلام بلکه ناملائم بین الخاص و العام است
و مقصود شارع تهذیب و تعلیم اصحاب و کسر صولت و تیز نفس است اگر در خطابه اخص خواص لفظی هم رسید
باعث استبعاد نخواهد بود و خطاب صدیق اکبر نیز بشرط مدار داخل اذن محال استغراب و استعجاب نیست

و بعد ازین بمقام خویش خواهد آمد که درباره سلمان فارسی که لا متیه ورد او براه کمال مبالغه میروند حرف
شطر افزوده اند و بر عقلای عالم مخفی نخواهد ماند که از اضافه شروط در حدیث ہجرت الفاظ و تنبیه مرتضوی
هم منظور بود و گو ظاهر الخطاب آنجناب وارد نفرمود کما قال القائل ع ای در بتو میگویم دیوار تو هم بشنو
و موید این آنکه خطاب اسیر هم مثل صدیق نداء ملائک وغیرهم شنید و آنچه ابوبکر دیده هم دید چنانکه خاتمه
حدیث صراحة بران شعر است و قد عرفتها انفا مع هذا برهان الهی است که عامه مفسرین طائفه مثل
صاحب مجمع البیان تفسیر او بر وقوع این همه شروط یعنی حصول موانست و مساعدت و موازرت و تعاضد و
تعاقد صدیق فدا بودن از آنجناب جان و مال و اولاد کرد رفاقتش با جناب سید المرسلین در اعلی علیین
متفرع است در اثنا قصه ہجرت ابوبکر صدیق اعتراف دارند در ینجا بر عبارت فارسی خلاصة المنهج
که در اعتبار زیاده تر از اصل است بر آنکه در دیباچه اش فاضل کاشانی وعده قصر بر روایات معتبره کرده
است اکتفا میرود تا عوام و خواص هر دو بهره ازان بردارند و عبارت تفسیر اینست الا تنصروه
فقد نصره الله اگر نصرت پیغمبر نخواهید کرد پس بدرستیکه نصرت داد او را خدا اذ اخرجه الذین
کفروا وقتیکه بیرون کردند او را کافران یعنی قصد اخراج و قتل او کردند از انکه حق تعالی او را دستوری
خروج داد ثانی اثنین اذ هما فی الغار در حالیکه دوم دو بود یعنی با او نبود مگر ابوبکر در وقتیکه او و ابوبکر
در غاری بودند که بر اعلا جبل ثور الطحل است در جانب یمین مکه بمسیر یک فرسخ اعنی زمانا و در الوقت کسی در آنجا نمیرفت
و شبانان و اهل صحرا در ان نزول میکردند پس پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در شهر مکه امیر المومنین علیه السلام
را بجای خود بخوابانید و خود برفاقت ابوبکر بیرون آمد در راه شبان غار متوجه شد و در انجا بسر برد و آورده
حق تعالی دران شب درخت خار مغیلان بر در غار برویانید و جفتی کبوتر وحشی را امر کرد تا پایین در غار
آشیانه گرفتند و تخم نهادند و عنکبوتی را الهام داد تا بر در غار تنید مجاهد گوید که رسول صلی الله علیه وآله
وسلم شبانروز در غار ماندند و از سه روز گویند ماند و هشت ابوبکر را گوسفند چند بود که نماز شام عامر بن فهیره آن
گوسفند را در غار آورد ایشان شیر گوسفندان خوردند و قتاده گفته که عبد الرحمن بن ابی بکر شبها در آنجا

آمدی برای ایشان طعام آوردی انتهی بلفظه اثبت حال صدیق بروجه باب مقصود مفسرین شیعه اما حال
خلیفه اول پس آنکه مدة العمر برخلاف وصیت سرور عالم در خلافت ظاهر و باطن بسر برد حتی که در ایام فرمان روائی
خود هم این خصلت را بر اصول شیعه از دست نداد تا گفته بیست شعر بی خبر باشند از حال درون
استعیذ الله مما یفترون * پس تدبر باید که از حدیث تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام فواید عظیمه بدست
آمد بر بعضی از آن که در ابطال سحرکاری و شعبده بازی علمای طائفه پس بکار آید اعلام میرود نخستین آنکه
خود جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بامر الهی ابوبکر صدیق را همراه گرفته بود و با وصف حصر
امیر را از هجرت گفته پس بنا بر اهل عصبیت و عناد مثل قاضی نور الله شوستری احتمالات رکیکه سخیفه در مجالس
المومنین و بعضی از رسائل دیگر ذکر میکنند که ابوبکر از منافقین بود بر خلاف مقصد منع می در اثنای راه
ایستاد و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد زجر شدید او را همراه گرفت تا کفار را دلالت نکند و سر آمد
مفتریان هردو کتاب کامل گفته که بد نیست با چنان است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وی را با خود نبرد
الی غیر ذلک من الکفریات باطل شد جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و از ینجاست
که صاحب مجمع البیان در ذیل آیت غار بعد از آنکه معنی آیت کریمه را چنانکه فاضل کاشانی نوشته و رجوع ضمیر علیه
بسوی صدیق رد کرده در تحقیق تجهیل ابن عثمان عقل انچه گفته بتتبع تفسیر مذکور پوشیده نیست و هذه عبارته
وَقَدْ ذَکَرَتِ الشِّیْعَةُ فِیْ تَخْصِیْصِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فِیْ هٰذِهِ الْاٰیَةِ بِالسَّکِیْنَةِ
کَلَامًا رَأَیْنَا الْاِضْرَابَ عَنْ ذِکْرِهٖ اَحْرٰی لِئَلَّا یَنْسِبَنَا نَاسِبٌ اِلٰی شَیْءٍ انتهی کلامه بلفظه
دوم آنکه حدیث تفسیر امام ممدوح نص است در آنکه اهل کفر را چنانکه عداوت با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود همچنان
با ابوبکر صدیق هم از بیست که بمقتضای اخبار مخبر صادق ورا مثل آن سرور برای قتل طلب کردند از اول از
مومنین خالص باشد از کفار و منافقین الذین اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن
مستهزءون و لهذا ابوجهل شقی بر عبارات مرتفعه مثل جبال بلند جهرا و علانیه ندا میکرد که هر که خبر محمد را
او را مشتهر نهیهم و همچنین هر که ابوبکر بن ابی قحافه دلالت کند مع ذلک عقل کجا تجویز تواند کرد که در

اہل نفاق و عداوت را ہمراہ گیرند خاصۃً سفری کہ مشتمل بر صنوف اتعاب و قلق و الوف آلام و محن باشد و حفظ
جان و ناموس از شر دشمنان نظر باسباب ظاہری منظور از آن بود و صدور امر الٰہی کہ جا بجا از صحبت
و رفاقت اہل کفر و نفاق منع سفر باید باستصحاب منافقی یا کافری باین خصوصیات کہ بارہ از آن باقوال
علمای شان السنیہ نیز باعث تزلزل کاخ حواس میشود پس عقلاً و نقلاً کمال وفا و اخلاص و ایمان و
اسلام افضل الصدیقین بمعرض ثبوت رسید و تہمتیکہ در فسق و فجور او و دعوی اعجاز سلمان بافتہ بودند
بارہ بارہ گردید و الحمد للہ علی ذلک اما حکایات شتر ام المومنین و زوجہ مطہرہ رسول رب
العالمین کہ بسر کنعان جنی بود و ہی مما یضحک علیہ الصبیان و المجانین فضلاً عن
الفاضلین کیف لا و انہا من ضرطات البعیر و فسوات الحمیر عند العاقلین ہرگاہ بر صحو
موضوعہ قوم در اولاد صلبی حضرت آدم جنیان دخیل شوند چنانچہ علل شیخ المشائخ بران دلالت دارد و ستیمر فہما
انشاء اللہ تعالی و نیز این قوم را در تمثیل بشکل حضرت ام کلثوم بنت بضعۃ النبی علیہ الصلوۃ و السلام بر افادات
باقر مجلسی بحر العلوم دخلی تمام باشد اگر در بارہ شتر عائشہ صدیقہ ہم حضرت ملا این قسم روایات از انبان
خویشتن برآرد بعید از عقل و دور از اندیشہ نخواہد بود و الفاظ روایت شیخ المشائخ اینست اخبرنی علی بن حاتم
قال حدثنا ابو عبد اللہ بن ثابت قال حدثنا عبد اللہ بن احمد عن القاسم بن عروۃ عن برید
بن معاویۃ العجلی عن ابی جعفر علیہ السلام قال ان اللہ عز و جل انزل حوراء من الجنۃ
الی آدم فزوجہا احد بنیہ و تزوج الآخر الی الجن و ولدتا جمیعاً فما کان من الناس من جمال و حسن
خلق فہو من الحوراء و ما کان فیہم من سوء الخلق فمن بنت الجان و انکر ان یکون زوج بنیہ من
بناتہ یعنی امام ابو جعفر علیہ السلام فرمود کہ حق تعالی حوری از جنت فرستاد آدم علیہ السلام آنرا بیکی از فرزندان
خویش عقد بست و دیگری بہ جنیہ پیوست ہر دو طفلان برآوردند جمال صورت و کمال معنی در نسل وی ست و بد
خلقی در نسل این و امام از روایات سنیان انکار کرد کہ حضرت آدم فرزندان خود را با دختران خویش نکاح می نمود
لیکن شیخ المشائخ را در اینجا یاد نماند کہ سہ در صد کتاب احادیث روایت کردہ ام آنہمہ دال بر اثبات

که در نسل آدم علیه السلام بنات جان و ابالسه داخل نشود بلکه دو حور را که نام یکی برکه و نام دیگری ترکه
بود با شیث و یافث عقد بستند و از اولاد این هر دو نسل بنی آدم بهم رسید پس در باره صدوق با عظم
از علمای مقرر که دروغگو را حافظه نمی باشد چاره نتوان کرد و عجیب تر آنکه زیاده از صد روایت در کتب اصول
ایشان بطرق مختلفه و سبل متنوعه موافق روایات اهل سنت کما اشرنا الیه تمام مرویست که باظهار تقی
مذکور بیزار و دشنام مادر و خواهر در حق انبیاست این همه را بر کذب و افترای ائمه و تقیه مجعولی میکنند و داد
بهتان میدهند نعوذ بالله من شرور انفسهم بار بهم شکر خداست که بحکم روایت سابقه تغیظ و تعصب
سلمان فارسی در اعتقاد تبدل و تمثل پسر کنعان حبشی در باره بهیمه بوده در باب وجه مطهره سید المرسلین و
لیکن علمای طائفه در حق نجابت خاک بدهن مفتریان تبدل جلد مطهر او با جلد و سگ اصحاب کهف قائل اند
و کمال احسان و مزید بهتان در خصوص جناب نص خاتم رسالت مرعی دارند و نیز می گویند که حضرت قائم آل محمد
معاذ الله سران طاهر مطهره صدو و شرکین در مجامع اصحاب جبار خواهد کرد کما رواه شیخ
المسلمین فی نوادر علله عن عبد الرحیم القصیر قال قال لی ابو جعفر علیه السلام اما
لو قام قائمنا لقد ردت الیه الحمیراء حتی یجلدها الحد عجیب که در باره ام المؤمنین این همه
اعتقادات فاسده بهم رسیده و برا کسانیکه بر متهم ساختن ایشان بهتان گفتند و بستر مردم از جهان رفتند
احتمال تبدل مسطور بیرامون خواطر قوم نگردد والله عزیز ذو انتقام و آنچه قدر از شیعه بر دامن
مطهره ام المؤمنین صلوات الله علی زوجها و علیها غبار کذب و افترا و خاشاک بهتان عظیم فرو ریخته اند
هیچ مسلمانی را بعد عبور بر قصه افک و عبور بر آیاتیکه در تکذیب ایشان فی شان تطهیر و تصدیق جناب صدیقه ام المؤمنین
در محکمات قرآن مبین وارد شده جسارت بر ذکر آن نمی تواند بود و کلا لا یخفی علی من طالع هفوات قدمائکم
سیما روایات القمی وقد اوردنا منها الضرورة الملجئة فی الکتاب الکبیر عند ابطال
خرافات العیاشی علیه ما علیه و با این همه مزید جفا طائفه بجائی رسیده که اگر احیانا روایتی
ولو کانت غیر معتبرة در کتب اهل سنت ورود یابد و احتمالی ضعیف بر کسر شان حضرت صدیقه داشته

باشند بمجال تکبیر گردن می کشند و نعره واویلا و مصیبتا میزنند و الحمد لله که اکنون بر تقدیر اکابر معاینه
اقرار دارند که حالیا بعد ورود تطهیر ذیل و در تنزیل هر کس که دامن مقدسش را باین الواث که اشارتی بدان
رفته آلوده کند مکذب آیات قرآنی است پس تکذیب تکفیر قدمای خود که عمده و واسطه اخذ دین و ایمان از ائمه
مزعومین شان باشند من حیث لا یشعرون میکنند و هذا من عجائب قدرته فالق الحب و النوی خالق
الصبح و الممسا

اما وهم اخبار عن الغیب در سانحهٔ کربلا و خروج خوارج نهروان الی غیر ذلک

مثل آنچه درباره شتر ام المؤمنین از سلمان نقل میکنند پس از عجایب توهمات و غرایب تخیلات است
چه اینهمه بر تقدیر واقعیت زبانی مخبر صادق گوش کرده بود و وقت مرور بر ارض کربلا و عبور بر بوم حرورا بیاد
آورد چنانچه حضرت ام المؤمنین ام سلمه شیشه خاک طف را روز عاشورا یاد فرموده خبر کتاب خصائص مؤید
این مدعا است زیرا که از آن واضح و آشکار میشود که حضرت سید کائنات سلمان فارسی را همچو حذیفه از اخبار وقائع مردم
و دیگر واقعات و فتنهای منافقین که در این امت بهم رسید مطلع میفرمود پس نه مقام مدح و ستایش بر اصول
امامیه باشند و نه جای توهم خرق عادت طرفه آنکه سلمان فارسی اینهمه حکایات و قصص را که یکدو بار از زبان
سید ابرار شنیده باشد در متخیله خویش نگاه داشت برای التباس مردم بیان کرد و نصوص قطعیه نبویه را
بر امامت بلافصل مرتضویه تاکیدات و تصریحات را در اطاعت علویه علی کر الشهور و مر الدهور بمسامع علیه
سید بلکه با عجاز و خرق عادات زبانی حیوانات خصوصاً افاعی که بدعای او کفار یهود را فرو بردند نیز
از حیوانات دیگر بلکه اشجار و حصاة می شنید یاد ننمود و حقیقة سر هم نتراشید بلکه تردد می با هم رسانید
حال آنکه قلوب امامیه بخوبترین وجه می شنیدند که ادنی تردد درباره حضرت امیر حرب است پس علاج بقدح مبدل شد
و آنچه در تمهید گذارش یافت که منتهی لم یجدوا فیهم منافقت فاختلقوا امرا تلقاء انفسهم و الکائنات تعود حقیقة تشالیت بسر
عیان گردید و مثل سفیده صبح صادق پیدا گشت که در ضمن حدیث نقش یعنی در دل سلمان هر وقت
ملکی نقش میکرد که چنین باید کرد هرگز از تناقض و تهافت حسابی بر نداشته اند و التفاتی بآن نکرده و الا
قائل باید شد که عدم حضور او بر وقت طلب امیر المؤمنین از الهام ملائک باشند و قس علیه هذا تردد او در فیه بهمین

المفاسد بالاخفی اما واقعه دزدان و نهب سکان لبس آن نیز از بی‌فادی است بلکه
عجیب بر عجیبی افزاید و هوش اہل حضرت را میبرد باید که برای دفع شر دزدان از قومی که چندان حقوق شان بذمه خود
نداشت این همه اعجاز و خرق عادت بروی کار آورده بود و قتیکه اہل بیت امجاد از دست لصوص متغلبین در انواع
مصائب و احزان مبتلا شدند تمام عشیره سکان شکار خود را بر گماشت تا دمار از روزگار مخالفین رو به بازی بر
آورند طرفه تر آنکه چون جناب سیدة النساء خواست که درین دوان دعا بد بر ایشان کنند و هلاک شان از جناب
منتقم حقیقی مسالت نماید چنانچه دیوارهای عمارات مدینه از اساسها خویش جدا شد و قریب بود که شور قیامت و
زلزله ساعت بر خلفا و اعوان و انصار شان برپا شود وَیَکُوْنُ النَّاسُ کَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوْثِ وَ
تَکُوْنُ الْجِبَالُ کَالْعِهْنِ الْمَنْفُوْشِ همین بزرگ یعنی سلمان فارسی آنجناب را بالحاح تمام و اقتراح بالاکلام باز
داشت و سرسرّی خلفا بعنوان عجب بکار برده از مصیبت او کما فی تالیفات الامام
الاعظم الطوسی والباقر المجلسی واللفظ والروایة للاول فی اختیار الرجال عن ابی عبد الله
علیه السلام عن سلمان الفارسی انه لما استخرج امیر المؤمنین علیه السلام من منزله
خرجت فاطمة فطلبت فقالت خلوا عن ابن عمی فوالذی بعث محمداً بالحق لئن لم
تخلوا عنه لانشرن رأسی ولاضعن قمیص رسول الله صلی الله علیه واله فاسلم
علی راسی فما ناقة صالح باکرم علی الله من ولدی قال سلمان فرأیت والله اساس
حیطان المسجد تقلعت من اسفلها حتی لو اراد رجل ان ینفذ من تحتها لنفذ فدنوت منها
وقلت یا سیدتی ومولاتی ان الله تبارک وتعالی بعث اباک رحمة فلا تکونی نقمة فرجعت
الحیطان حتی سطعت الغبرة من اسفلها فدخلت فی خیاشیمنا الخ لیکن بر اصول حضرات رفضه
که جناب امیر برای تسلیت شیعیان خود بسیاری از معجزات و خوارق عادات و تصرفات ظاهر می نمود
چنانچه روزی موالی آن جناب بدروه عرض رسانیدند که با اینهمه اعجاز که بر مرکب الشمسی و عمار یاسر همراه
گرفتی و بعد سیر تمامی دنیا و نظاره عجایب صنایع ارض و سما شکل سید انبیا صلی الله علیه و آله وسلم در مکه معظمه معاودت

کردی برای جهاد اهل شام چرا محتاج بجمع خیل و رجال و سیوف و نصال میشوی حضرت فرمود که این همه
برای تعبد و مزید ثواب اخروی است والا میتوانم که همین وقت باین دست کوتاه خود ریش پلید
معاویه برکنم بمجرد این ارشاد فیض بنیاد دست کوتاه را دراز فرمود و موی معاویه با صحابش نمود باز بهمان
صادق خبر دادند که در همان وقت معاویه در شام از تخت سلطنت بزیر افتاد و تا دیر در غشی بود چنانچه
تفصیل این قصه در کتاب السماء والعالم از بحار موجود است و نیز جناب مظهر العجائب معدن الغرائب گاه برای
حفظ جان و ناموس شیعیان بلکه بعضی از مجوسیان انواع معجزه ها بروی کار آورده در وقت حفظ ناموس
و جان سلاله اهل بیت سید الناس و جان مانند جنین در حرم در پرده نشسته و مثل خائنان گریخته در خانه جا
گزیده کما فی حق الیقین و بهجة المباهج و غیرهما من الکتب المعتبرة اینهمه شکوه و شکایت از سلمان و صاحب
بجا و محلی ایش نخواهد بود بلکه الحاد از تهاصد دریافت اصول موضوعه متشیعین عین کمال خواهد بود کما لا یخفی و
تفصیل قصه مجوسی به بغداد که فاروق اعظم را کشت و جناب امیر بسر پرستی او خرق عادت نمود بروایت
اکابر اصحاب امامیه مثل فضل بن شاذان و غیر او که نزد بسیار از علمای شیعه بصحت رسیده و حسنا کامل بهائی
بعد نقل آن اعتقاد به صحتش ندارد بلکه در صدور خیال او چنان مرتکز است که عمر نگذاشت که مردم او را
بکشند و گفت شاید که غلامی را در عوض خون من قتل کنند پس فرمود تا او را آزاد کردند اینست که
چون عمر غنیمت قسمت کرد ابولؤلؤ فیروز نام بحصه مغیره بن شعبه افتاد و او صیقل گر بود و بخدمت امیر المؤمنین
تردد می نمود مغیره خراجی بر وی نهاد هر روز دو دانگ زر میداد به نیم دینار کردند آنهم میداد پس بکار دانک
رسانیدند نیز قبول کرد تا نوبت باشاره عمر به پنج دانگ رسید فیروز بسر آمد و در این اثنا روزی پیش عمر
رفت و گفت یا خلیفه ترا عجب می آید که علی را ذو الفقار است مرا نیز برای تو بهتر از ذو الفقار شمشیر سازم
لیکن شمشیر بلکه مراد خدمت تو حاجتی و مانعی نباشد عمر ارزد و فیروز به هفت جلسه از وی طلبید و آهنی چند بدست
آورد و هر روز چند نوبت بخدمت عمر رفتی و آنچه ساختی بوی نمودی تا شمشیر تمام کرد روزی سر دستور
قدیم پیش او رفت و شمشیر بدست گرفت غلاف آن چوبی بود سفید و نیز یک قبضه آن سوزنا

کرده بود و میخ آهنی در آنجا فرو گذاشته که جز وی دیگری نتوانست بر آوردن چون شمشیر بدست عمر داد
خواست که از غلاف بیرون کشد نتوانست عمر گفت بمن بده چون باو داد آن میخ از آنجا بر کشید و بحوالی
خویش کسی را ندید شمشیر را شکستن نمود و هم آنجا گذاشته بگریخت گویند که در خانه علی رفت علی بر در خانه
نشسته بود از آنجا بر خاست بجای دیگر نشست چون مردم بطلب او رفتند علی سوگند یاد کرد که تا من
اینجا نشسته ام هیچکس را ندیده ام همان شب ابولولو را بر دلدل نشاند و گفت که آنجا دلدل بر زمین فرود آید
فرود آئی و زنی بخواهی و نامه باهل قم باو داد که بمجرد وصول وی زنی را بعقد نکاح وی بدهید چون سال
تمام شد و مردم بطلب او در آن شهر رسیدند او کسبی آورده بود و پس بی نیل مقصود باز گردیدند و این نوع
روایات که سر سری کفار شیعه بعمل آرند و حفظ ناموس خویش نصب العین ندارند بیشمار است از آن جمله قصه
ابوذر که چون او را از مدینه بربذه اخراج کردند منادی ندا می کرد که احدی بمشایعت وی بیرون نرود و تفقد وی
نکند جناب امیر با فرزندان و اصحاب خویش سر از این حکم بپیچید و دست رد بر این تقیه زده همراه او رفت و در
وقت وداع انواع عاطفت نمود و مثالب خلفا ذکر فرمود چنانچه در حیات القلوب است اما سکوت
بهود و تبدل اسواط با فاعی بدلالت بر کمال صبر و شجاعت و اختیار عزیمت دارد
ولیکن ترک وجوب یعنی عدم حضور وقت طلب حضرت امیر برای جهاد مخالفین و شکایت انضجار
مرتضوی از وی در بیان آنچه گذشت منافی مدلول این قصه است کما لا یخفی علی من نظر الی بحار الانوار
فی باب الخلفاء الراشدین و از خاتمه قصه افاعی صریح میتوان یافت که وی ضعیفان را جز خوشامد و جلب منافع
دنیوی توقع تقرب چنانکه او بدان حکم رانی میکرد چیزی دیگر ملحوظ نبوده چه بدلالت حدیث لو علم ابوذر ما
فی قلب سلمان لقتله ولقد آخی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بینهما فما
ظنک بسائر الخلائق معلوم میشود که سلمان را با بوذر عقد مواخات بستند پس چون اخوت
ایمانی از ابوذر بمقتضای حدیث شیخ ابو جعفر منتفی باشد از سلمان هم در بزرگی و البته هم مسلوب خواهد بود
و الا یلزم خرق الاجماع و ظاهر است که در خصوص مواخات این همه کس البته ملاحظه مرجحات و روابط معنویه

بلکہ مراعات حکم حکیم علی الاطلاق درمیان باشد لقوله تعالی وما ینطق عن الهوی ان هو الا
وحی یوحی چنانچہ تفصیل وتصریح آن در کتب کلامیہ خصوصاً طعن قرطاس نمودہ اند پس محال است
کہ این عقد مواخات از اتفاقیات وخرافیات باشد علاوہ چون سلمان از عرش عظیم تا تحت الثری ملائکہ در
مقربین از آفتاب هم مشهورتر باشد کما یدل علیہ خاتمہ قصة الافاعی انصاف کنند کہ ظاهر خصائص ائمہ
هدی خصوصاً مناقب حضرت علی مرتضی کہ بروایات معراج سید ابرار تعلق دارد کجا باقی می ماند مع هذا
عامل بلعمی بسبب ملاحظہ حکایات افاعی بکمال پریشانی دست و گریبان میشود کہ بعد از ترقی دین متین و
قوت وشوکت اصحاب سید المرسلین یهود بیدین کجا طاقتی بر کشتن چون سلمان داشتہ باشند کما لا یخفی
علی من نظر الی روایات اسلام سلمان و مزید اخلاصه و کمال ایمانه کاش واضعین این داستان تصریح بآن
می کردند کہ او در مکہ بایمان مشرف شدہ و از امثال و اقران خویش گوی سبق ربودہ و این همہ انواع شدائد
از دست کفار قریش برداشتہ نہ از دست یهود تا حاجت فقرا بالاستبعاد ادا می شد و کلام از تناقض و تهافت
بعید می افتاد اما حدیث نزول فرشتہ و مکالمہ او با سلمان پس تصریح
علمای امامیہ کہ این امر از خصائص ائمہ معصومین و جناب سیدة النساء بعد حضرت سید المرسلین است کما فی تفاسیرهم
ودفاتر اکابرهم عن الصادق علیہ السلام انہ من خصائص حجج اللہ تعالی دون غیرهم تکذیب این دعوی است
او خاصة الشی ما یوجد فیہ ولا یوجد فی غیرہ وجمعی از اکابر ایشان مثل شیخ کشی چون بر امثال این اخبار
متنبہ شدند روایتی دیگر از انبان زنبیل خویش بر آوردند کہ مراد از محدث بودن سلمان آن است کہ امام اسرار
در سور امامت خود بدو می آموخت و محدث بدہ کہ این روایت نیز دعوی مکالمہ ملائکہ را با سلمان از بیخ بر کند
چنانچہ روایت شیخ المشایخ در علل ان سلمان کان محدثا فسئل الصادق عن ذلک
وقیل لہ من کان یحدثہ فقال رسول اللہ وامیر المؤمنین وانما صار محدثا دون غیرہ
ممن کان یحدثانہ لانهما کانا یحدثانہ بما لا یحتملہ غیرہ من مخزون علم اللہ و مکنونہ
ولیکن بر عقلا تیز هوش مخفی نیست کہ این مضمون جدید مخالف مدلول احادیثی است کہ در تفاسیر شیعہ و

بحار الانوار قرار یافته یعنی محدث همان است که فرشته با وی حرف زند و قصهٔ امر و نهی سلمان با حضرت
قابض الارواح خود قبل ازین در مناقب او ثبت کرده یافته و از اصح الکتب امامیه نیز همین معنی از حضرات
معصومین بمنصهٔ ظهور جلوه گر است حیث روی فیها اَنَّ الْمُحَدَّثَ هُوَ الَّذِیْ یُرْسِلُ اللهُ اِلَیْهِ الْمَلَکَ
فَیُکَلِّمُهُ وَیَسْمَعُ الصَّوْتَ وَلَا یَرَی الصُّوْرَةَ اِنْتَهٰی اَعَاذَنَا اللهُ عَنْ اَمْثَالِ هٰذِهِ الْهَفَوَاتِ
وَالتَّنَاقُضَاتِ علاوه در باب اسرار امامت از گروه مخلصین سلمان را که بر وقت سهو حاضر نشده بود
بهم رسانید بر چندین او را باین رموز اختصاص بخشیدن مقداد را که اخلاص کامل و رسوخ اعتقاد او قبل ازین
مفصل معلوم شد و بظهور پیوست که او در وفا و اخلاص و کمال ایمان و حسن اعتقاد و اطاعت اهل بیت معدوم
النظیر است قلب موضوع و عین مخالفت با احادیث مستفیضه که اسرار و غوامض را از نا اهل باید پوشید و از اهل
دریغ نباید کرد چنانچه روایات بحار بران شاهد عدل است و موید مزید وفا و اخلاص مقداد و آنکه مثل او درین
باب کسی نبود مطالعهٔ وافی است زیرا که ازان بوضوح می انجامد که معاصر او مانند خلیفهٔ ثالث در
اطاعت و انقیاد مرتضی احدی را شریک و سهیم او نمی پنداشتند و درباره او چنان معتقد بودند که او اطاعت
جناب امیر چندان میکند که مطاع خود را مثل خدا ساخته با اینهمه بلا طاهر قمی جماعتی را اعتقاد آن است که
این علم اسرار و رموز مخصوص بسلمان بود دون غیره من الاصحاب الکرام و حضرت امیر علیه السلام او را باین فضیلت
اختصاص و امتیاز بخشیده بود و دیگری باین معنی صلاحیتی نداشت و ازینجاست که در حدیث آمده که
اگر ابوذر اطلاع بر ما فی الضمیر سلمان یافتی بلا مهلت او را قتل کردی یا دعا خیر در حق کشنده او نمودی چنانچه
از رسالهٔ فارسیه او عیان میگردد و ازین اعتقادات هویدا شد که هنوز این همه اکابر امامیه را بر احادیث ائمه
هدی اطلاعی دست بهم نداده که بنقیض این معتقدات دلالت دارد و بیکی از بسیار و اندکی از بیشمار اکتفا
مینمایم که فاضل استرابادی در منهج المقال از ابو بصیر آورده که او از امام ابو عبد الله روایت میکند قَالَ قَالَ
رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ یَا سَلْمَانُ لَوْ عُرِضَ عِلْمُکَ عَلٰی مِقْدَادٍ لَکَفَرَ
یَا مِقْدَادُ لَوْ عُرِضَ عِلْمُکَ عَلٰی سَلْمَانَ لَکَفَرَ پس فکر حال هر دو بزرگ مساوی باشد مطلب آنکه این

علم اسرار و رموز امامت حضرات ائمه اطهار که نتیجه آن بر اصول موضوعه امامیه مقابله بهم گردد و در تکفیر
احدهما عن الآخر سهمت خصوصاً بسلمان که اشتهر باشد و درباره مقداد هم لفظ محدث بروایه ورود یافته تا
حضرات متشیعین معتقدان باشند و از لیس فلیس حالیا بخیال ارقم آنم بر روایات اثنا عشریه که درباره
مقبولین ایشان قبل ازین گذشت در می آید که در حدیث شریف لفظ محدث اسم فاعل از احداث بود که مولف
رساله در تحقیق آن بتفصیل کوشیده و مرادف بدعت قرار داده و لیکن محدثین و رواة مختلفین بعلت خوشامد
و تقرب خود نزد حضرت سلمان که حکومتش بر مدائن امتداد یافت و تا زمانه دراز کشید بعادت قدیم تحریف
و تبدیل نموده باشند و فقره تشبیه بحضرت امیر از طرف خود افزوده پس درین صورت هم خصائص علو
محفوظ می مانند و هم احادیث احداث این بزرگان که ذکر فی الصدر بر محامل خویش بعنوان شایسته می نشینند
و حاجتی بتاویلات سخیفه و مقولات لاطائله ضعیفه نمی افتد تنها این مغالطات و عثرات و جهل و تجاهل از
حدیث منهج المقال و مانند آن بلا می قمی ام اتباع و اشیاع او را پیش نیامده بلکه این سقطات و زلات و تغافل و
ذهول از مقتدای فحول یعنی ابو القاسم موسوی ملقب بعلم الهدی نیز صدور یافته چنانچه فاضل استرآبادی در کتاب
مذکور میفرماید واعلم ان السید المرتضی ذکر فی بعض فوائده الجواب عن الحدیث المتضمن ان
اباذر لو علم ما فی قلب سلمان لقتله وهذه صورة لفظ الجواب وبالله التوفیق ان
هذا الخبر اذا کان من اخبار الآحاد التی لا توجب علما ولا تثلج صدرا وکان له ظاهر
ینافی المعلوم المقطوع تأولنا ظاهره علی ما یطابق الحق ویوافقه ان کان ذلک سهلا وفی
سعة لذلک سبیل والا فالواجب طرحه وابطاله واذا کان من المعلوم الذی لا یحتمل
سلامة سریرة کل واحد من سلمان وابی ذر ونقاء صدر کل واحد لصاحبه وانهما
ما کانا من المدغلین فی الدین ولا منافقین فلا یجوز مع هذا المعلوم ان یعتقد ان
الرسول علیه السلام یشهد بان کل واحد منهما لو اطلع علی ما فی قلب صاحبه لقتله
علی سبیل الاستحلال لدمه ومن احوج ما قیل فی تاویله ان الهاء فی قوله لقتله

راجعة الى المطلع لا الى المطلع عليه كانه اراد انه اذا اطلع على ما في قلبه وعلم موافقة
باطنه بظاهره وشدة اخلاصه له واشد خلطته به ومحبته له وتمسكه بمودته و
نصرته فقتله ذلك الظن والود بمعنى انه كاد يقتله كما يقولون في من يهوى غيره ويشتد
محبته له انه قد قتله حبه واتلف نفسه وما جرى مجرى هذا الالفاظ ويكون
فائدة هذا الخبر حسن الثناء من النبي صلى الله عليه وآله وسلم على الرجلين وانه اخا
بينهما وباطنهما كظاهرهما وسرهما في النقاء والصفاء كعلانيتهما انتهى فتدبر
في ذلك بلفظه فقير را بعد از استقرار مؤلفات سيد مرتضى چنان بذهن شد كه اين افاده غريب در خاتمه
كتاب درر الفرائد وغرر القلائد مسطور است كه صاحب منهج المقال نامش نگرفته اكنون احقر العباد اول
تلخيص قول علم الهدى مى پردازد ثانيا بخدمت گذارى او خود را متوجه ميسازد پس بايد دانست كه ملخص عبارتش اينست
كه اگر حديث مذكور از اخبار صحيحه احاديث محفوف بقرينه نيست ظاهر معنيش منافى خبريست كه قطعا و يقينا معلوم
هست پس البته تاويلش خواهيم كرد بعنوانيكه مخالفتش مع باقى نماند اگر راهى بسوى تاويل مفتوح باشد و آسان بود و الا ابطال و رد آن
واجب خواهد بود و چون اخلاص و صفاى هر دو بزرگ هر كس را معلوم است و آنچه هم از احاديث واضح مى شود كه اين هر دو كس در اسلام
و على نداشته اند و ايمان ايشان بدرجه كمال رسيده هر دو از نفاق و ضعف ايمان منزه و پاک بوده اند پس با وجود اين
امر مقطوع اعتقاد نمى توان كرد كه حضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم گواهى بدهد بآنكه اگر هر يكى بر مكنون خاطر ديگرى
واقف گردد خونش بسبيل استحلال بريزد پس لا محاله تاويلى بايد كرد و بهتر از همه تاويلات آنست كه ضمير مفعولى را
با بوذر برگردانند نه بسلمان و فاعل قتل همان علم را كه از علم مفهوم شده قرار دهند يعنى اگر ابوذر بر ضمير سلمان كه محبت و
مودت و اخلاص موافقت باطن بظاهر است واقف شود اين علم بمحبت ابوذر را در محبت سلمان هلاک نمايد چنانچه
در باب عشاق مى گويند كه محبت فلان فلانى را كشته است و مقصود حضرت از اين كلام اظهار مواخات و صفا
فيما بين ايشان است تا معلوم شود كه ظاهر ايشان مثل باطن ايشان است انتهى و صاحب منهج المقال بعد ذكر توجيه
مذكور گفته كه درين كلام تامل كن انتهى حال سخافت اين توجيه كه او هم از نسج عنكبوت ناگفته

بنا بر ضرورت سابق که مخالف بر تجویز او بی محل نکند بر چند بحث اکتفا میرود نخستین آنکه از اجلای
بدیهیات است که بیان معنی کلام او نیز که از تهافت و تناقض کمتر خالی می باشد بعنوانی می باید که سیاق و سباق آن
متحمل بود و الفاظ وغیره که دران مسرود شود همه گر مخالف افتد چه جای بیان حدیث خاتم المرسلین که بجوامع الکلم
اختصاص یافته عجب از شریف ثمانینی که در مسلک اول اجلال تبحر و کثرت علوم او سر مرویات امامیه گذشت
چنان در سخن سازی متوجه شده که او را از الفاظ حدیث بلکه بوی هم خبری نماند مطالعه بحار الانوار و دیگر تصانیف
علمای کبار امامیه قدیما و حدیثا بران گواه است که در آخر حدیث ابوذر و سلمان که از حضرات ائمه هدی
علیهم السلام مرویست این جمله هم واقع است ولقد اخا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بینهما فما ظنک
بسائر الخلائق و این کلام نص است درینکه تاویل شریف متشیعین که آنرا اجود و احسن قرار داده خطای صحت ندارد
چه جای اجود و احسن بودنش زیرا که اهل بیت طاهرین بر مرویات محدثین ایشان فرموده اند که اگر ابوذر وقوف بر مکنونات
سلمان یابد فی الفور او را بکشد و حالانکه عقد مواخات با همدگر حاصل بود و لیس سائر طبقات خلائق که محبت و مواخات
ندارند چه رسد و شریف مرتضی بی تصحیح بگوید که مقصود ازین حدیث آنست که اگر ابوذر بر مکنون سلمان واقف شود تقدیر
محبت مودت خود و دلش باید که گشته محبت و گردد فاعتبروا یا اولی الابصار انصاف باید کرد که برین
تقدیر خاتمه مزبور چگونه مرتبط خواهد شد آنست حال خوش فهمی علمای طائفه که معاذ الله جناب سید الخاتمین
در تعلیم و تلقین شان سعی وافر و کوشش بلیغ فرموده تا بعلمای دیگر چه رسد این همه یکقطره بار هی از بحر
جبال شیعه او نگذشت که کلام سائل که شریف مرتضی بجوابش اهتمام نموده چنانکه دانستی در کتاب غرر و درر مشتمل برین
خاتمه است چه صدر سوالش اینست که بحضرت صادق نسبت میکنند که فرموده مواخات کرد نبی بین سلمان
و ابوذر و حال آنکه اگر مطلع میشد ابوذر بر مکنون خاطر سلمان میکشت او را پس معلوم شد که معنی فما ظنک بسائر الخلائق
در حدیث هم مرعی و ملحوظ است و هرگز شریف التفاتی بدان نمی کند و لیس هذا اول قارورة کسرت چه
او قطع نظر از رد احادیثی که از تواتر لفظی و معنوی هم درگذشته الفاظ مستحسن بر زبان می آرد و خیال میکند که
این تشنیعات بیجا می کند چنانچه بر متتبعین و عرض مخفی نیست فاعتبروا یا اولی الابصار دوم آنکه بقبول ...

رساله در مواضع بسیار بمدارک علما قرار یافته که احادیث مر احادیث را تفسیر میکنند و در روایات دیگر کما
اشیر الیه وارد است که اگر ابوذر بر مکنونات قلب سلمان واقف شود دعای خیر در حق کشنده او کند و ابهیم منافی
و مضاد این توجیه و تاویل است اول دلیل بطلان آن آنست پس شریف ثمانینی در رد دعوی اجودیت احسنیت
این تاویل و توجیه باطل کرده بعد اولی و مرة بعد اخری در بیچ خطا یا بحیثیتی گرفتار شده که اولیای ورا
امید وصول بکنار نجات باقی نمانده شعر شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل * کجا دانند حال ما سبکساران
ساحلها * سوم آنکه تفسیر مذکور چنانچه از مشاهده این امور تعامی اختیار کرده از روایات دیگر که
درباره تکفیر مقداد و سلمان با همه گر بر تقدیر اطلاع احدهما علی ما فی قلب الآخر در منهج المقال و غیر آن
مروی است و قدمر من قبل نیز تجاهل نموده و کول عوام در خواسته زیرا که تطرق توجیه و تاویل در اینهم
سخافتها بلکه مخالفتهای ایمه که دانستی در لفظ القتل باشند نه در لفظ الکفر و حدیث آنست که لو علم فلان ما فی
قلب فلان لقتله او لکفره باعتبار رابطه معنوی مشاکل یکدیگر است و مناط دعوی تفسیر حدیث مر حدیث دیگر را آخر
باعتبار معانی باشند نه باعتبار الفاظ و آخر علما امامیه علی ما نطقت به السنتهم چنانچه سلمان و ابوذر را از اخلص
اصحاب و کمل اولیا میدانند همچنین مقداد را نیز پس معلوم نیست که شریف مرتضی و شیخ رحمه الله بر کدام تاویل و تسویل
کار خواهد بست خدا یا مگر احباب و معتقدین شریف ثمانینی گویند که مراد از تکفیر احدهما یعنی سلمان
یا مقداد در حدیث منهج المقال نیز همان است که شریف مرتضی تقریر آن کرده یعنی مقداد بر علوم سلمان
اگر مطلع شود و مکنونات خاطر سلمان مقداد عرض کرده آید مقداد کافر شود یعنی چنان بر محبت و اخلاط و ملهما
گردد که بیزار از خدا و رسول و حدیث و قرآن و امامت ائمه هدی کاری باقی نماند یا از همین سبب تکفیر او نماید که بزرگان
گفته اند شعر اگر خود هفت سبع از بر بخوانی * چو آشفته الف با تا ندانی * چهارم آنکه ضعف ایمان
ابوذر و سلمان که مدلول روایات امامیه و قبل زین از اصول معتبره ایشان گذشت شاید هنوز بر سامعه
تفسیر عیب نکرده فمن یهد بهدیه یقیه من العمی فی الضلال انجم آمیم بلکه اگر قول ثمانینی را درباره صحابه قلب
سلیم نصیب است که او را مقر و مفر بهم رسد چنانچه دانشمندان عالم ظاهر است ملتوج آن بتقید کتابت

آرم

آرم تا طلبهٔ علوم دینی تفصیل را از آن اجمال استنباط نمایند و آن اینست که اکثر روایاتیکه در بارهٔ
مطاعن و مثالب خلفای راشدین متکلمین امامیه ذکر میکنند اگر از احاد است و ظاهر معنی آن مخالف امر
چیزی را که معلوم و مقطوع است پس تاویل آن ضرور خواهد بود بعنوانیکه مخالفت واقع از میان برخیزد و الا
ابطال آن واجب خواهد شد چه بالقطع از آیات قرآنی و احادیث متواتره رسول ربانی معلوم است
که اصحاب کبار از مهاجرین و انصار خصوصا خلفای راشدین از اهل نفاق نبودند و خلل در اسلام نداشتند
پس محال است که یکی مر دیگری را دشمن دارد و قد قال الله تعالی فیهم رحماء بینهم و غصب حق علی بن
ابی طالب نمایند و خلاف اخبار الهی وکره الیکم الکفر والفسوق والعصیان بعمل آرند و با بنت فاطمه زهرا
پس آن روایات اجمالی فرود باید آورد که باسهل کثر مخالفت باقی نماند چنانچه شراح حدیث اهل سنت در
متکلمین ایشان میکنند و غالبا که نظر بامثال این ابحاث صاحب منهج المقال بعد ذکر توجیهات شریف مرتضی
گفته فتدبر فی ذلک و شاید اگر در خاطر کسی خلجانی پیدا شود که افادهٔ شریف مرتضی در بارهٔ کسانی است
که در روایات فریقین مقبول باشند و حال خلفای ثلثه چنین نیست گوئیم این وهم هرگز بر ناظر این اوراق
مستولی نخواهد شد زیرا که بمقتضای اصول و روایات امامیه بر صور خیالیه ایشان در بارهٔ خلفای ثلثه تفسیق بود و
و مانند اوست چنانچه سابقا مفصلا گذشت مع ذلک در مسلک اول واضح شده و درین اوراق نیز بقدر ضرورت
بر زبان قلم حواله گشته که مناقب خلفای راشدین در کتب فریقین منضبط است و شیعه را از قبول آن بدلالت عقلی
و نقلی چاره نیست و اگر بنظر انصاف در قرآن مجید اندک غور و تامل بکار برند آیات بینات بسیار خواهند یافت
که اصل مذهب شیعه بر هم اندازد و بر وحشت ایشان باقی نمی گذارد و قد مرت الیه الاشارة این جعفر
تبصرهٔ شریف مرتضی مربوط بود و قدما را نیز داد انصاف شمنی داده اند چنانچه اولیا شریف در کتابی که از جمله و تاویل ذکر
بر آن پرداخته اند بهتر آنکه ملخص مقال ذکر کنیم تا در چند سطر دیگر بمقدار غور قدما شمل تبصرهٔ شریف مرتضی در عنوانی
شود اول آنکه بود در مطلع علیه را که علم است نقل کند دوم آنکه مکنون قلب سلطان را بکشد یعنی در کمال ضیق اندازد
اول از آن مجمل گفته که مستلزم تکرار بی نمک است و لفظ قتل بی محل چه مطلع بر قلب غیر نخواهد بود مگر عالم بان

و ثانی را از آن مهمل قرار داده که نفاق سلمان لازم می‌آید و سوال سایل عود میکند زیرا که ظاهرش اخوت ابوذر
بود و باطنش کلفت و ضرر و نیز اصل النفاق انتهی و بر اهل فطانت مخفی نیست که چنانچه مجموع کلمات فقیر جمعیت
مهملات شریف را متفرق میسازد بعضی از آن بنیاد این تسویلات را نیز بر می‌اندازد و اما معاصرین
کمترین پس بعضی از آنها بمقتضای ناعاقبت اندیشی چنان افاده فرمودند که مقصود آنست که اگر
ابوذر از حال سلمان آگاه شود یعنی با دیگر گوید که فلان و فلان منافق اند و بهره از دین و ملت ندارند بلا مهلت سلمان
را بکشد انتهی درین صورت باید که اهل تبرا و تمامی علمای شیعه که نفاق و کفر اصحاب خصوصاً
اخص ملازمین آنجناب را سخن تکیه خویش گردانیده اند بحکم این احادیث کشتنی باشند و اول بکفر خویش
فتوی میدهد و خون خود را بدر نماید پس تر بدانکه وجود به امامیه از امثال این احادیث بد حال خویش را باثبات
رسانیده اند چنانچه احقر الانام در رساله که در سنه یکهزار و دو صد و چهل و پنج هجری بتایید صوفیه نوشته
و الکاره شنعلم الدوله که هیچکس از متبحرین با سالک این مسلک نیست باطل نموده اشارتی بدان کرده و بنا بر الحاح
بعضی از عمائد شعنا الله بطول بقائه و رفع تعطش بعضی از سر اند صوفیه قدست اسرارهم بر روایات قوم تکمیلش فی الفور
نموده که با وصف قلت اوراق مشتمل بر مناقب این حضرات است که مزیدی بر آن متصور نباشد یعنی
قاضی در مجالس و مصایب تباسی کابر خود گواهی میدهد که مرتبه ایشان تالی ذوات عالی انبیا و ائمه است
و تشیع حقیقی بی اختیار تصوف از محالات و هم محتوی بعبارات شیخ بهائی در کرامات شان و آنکه پیر
طریقت برای وصول الی الحق و کشف مسئله وحدت وجود از ضروریات و هم منطوی بر تاویلاتیست که والد
ملا مجلسی در حرج و بازی صوفیه بجواب ملا طاهر قمی زیب رقم ساخته و هم محیط بر تصوف خواجه خواجگان شیعه و
کلمات اوست که در رساله اوصاف بتایید صوفیه صدور یافته و هم حاوی بر رد و هم خرافات ملا طاهر
قمی و اتباع و اشیاع اوست که در باره تاویلات حدیث ابوذر و سلمان متفوه گشته و هم شامل بر رسائلی
اکثری که متشیعین نامهای شان بکمال تعظیم بر زبان می‌برند و مصنفات شان برای تصحیح عقاید و اعمال
خویش بجان و دل می‌خرند و هم متضمن بر آنست که منتهای مراد مومن جالسی در تالیف شهاب

ثابت یعنی اخراج بعضی از علمای شیعه از دائره تصوف و لعن و ادعای کاذب که زنهار صوفی
نبودند بلکه فقط میلی و حسن ظنی بصوفیه داشتند و این نیز بجهت آنکه جماعت مذکور را صوفیه نمی‌پنداشتند
تا کارگاه مذهب اصولیه که جالسی مذکور در آخر اختیار آن نموده و نشو و نمای دنیوی پیدا بال
ظاهری پیدا کرده چنانچه صور این مضامین در آینه حق نما منطبع است توسل این مقولات کاذبه برهم
نگردد و ادخال جمعی دیگر خصوصاً بعضی از اخباریه بدائره مذکوره که لوم و تفقطه آنها نزد او برابر می‌نمود
و قول بعد قبول توبه ایشان حقیقة بنا به تعنت و عناد و دعوی حشر آنها همراه یزید و شمر و عبید الله زیاد
با ایراد روایات اردبیلی در دیباجه ذوالفقار از دعاوی باطله و عذریست که بدتر از گناه توان شمرد
و از اینجاست که بوجوه عدیده و نقوض سدیده که تلک عشرة کاملة عبارت از آنست تمامی
خرافاتش فقط بجمیع اقوالش بمدخل مقدمات اجنبیه با فحش طرق بزعمی منقلب گشته الی غیر ذلک من المباحث
لیکن چون اوراق محل این قال و مقال نیست ایراد این فصول از باب فضول است برساله مذکوره حواله
نمودم و بجان فقیر چنان مرتکز است که بواسطه بعضی از سرائر صوفیه و هم بعضی از عقاید ذاکرین حضرت
خامس آل عبا که هم مذهب تشیع دارند و هم بنا بر تصوف بملاحظه آن علی الاخبر فی بعض الثقات خیلی چور پسند
میباشند بحضرت مؤلف و دیگر اکابر معاصرین فایز شده باشد پس ضرورت شد بد هم باقی نمانده لهذا باز
بر اصل سخن میروم و میگویم که فاضل مازندرانی و ملا باقر مجلسی اصفهانی چاره کار چنین دیدند که بتسویل
و تاویل راهی دیگر مسلوک و مفتوح فرمایند و آن این است که در احادیث معصومین که نفی مکالمه ملائکه از سلمان
وارده شده مراد آنست که خدای تعالی بواسطه ملائک سخن بسلمان نمیگفت و انکار کلام و همزبانی فرشته
با سلمان مخالف بسیاری از احادیث معتبره است انتهی و سخافت و وهن این تاویل خود از کلام این
بزرگان که بلفظ اللهم و لفظ امکان آورده اند کمالا یخفی علی من طالع البحار و حیات القلوب و غیرهما واضح
پیداست هرگز این سخن سازی در آن روایات متمشی نمیشود چنانچه از ملاحظه حدیث جعفر مانند چشمه خاور روشن است
و قد نقلته من علل الشیخ فیما سبق پس تناقض بحاله باقی است و چون خصایص حضرات ائمه امجاد [illegible]

ثنای خویش بلاریب ثابت است دریافت شد که احادیث مکالمه و محدث بودن سلمان محض از
کذوبات و مفتریات قوم است که در توجیهاتش متاخرین ایشان بدا عنها مخالفت ائمه هم مثل مقتدین
سینه گذار سینه فگار میشوند و کبود دار البوار میروند وا اسفا کسی از کمترین خلایق بروح پر فتوح ملا مجلسی و اتباع ایشان
بانجدمت اولیای ایشان عرضه نمی دهد که آیا کلام بواسطه فرشته مقرب در مرتبه کمتر است از آنکه بی واسطه
یا و مکالمه فرمایند پس بسیاری از انبیا که غالبا کلام او تعالی می شنیدند از جناب پیغمبر ما صلی الله علیه و آله
و سلم که غالبا کلام مقدس بلا واسطه فرشته گوش مبارک میرسید افضل باشند و لا یقول به عاقل مع ذلک چون
حضرات ائمه بالخصوص جناب امیر را بواسطه جبرئیل امین علیهما السلام حضرت رب العالمین عیانا رسید و وحی
الهی بایشان فایز گردد و هم بواسطه فرشته محادثت و مکالمت سرانجام یابد پس ختم نبوت بیچاره
داشته باشد مع ان الامامة من حیث هی افضل من النبوة کما هو و از امثال این مقامات عاقل بوی
می تواند فهمید که عبدالله بن سبا راس رئیس یهود اشقیا را اتباع و اشیاع او از ارباب سمعه و ریا هم در اصول
عقاید کار خود را محکم کرده اند و بنیاد ضلال و تلبیس را العنوانی ... و تشدید نموده که مقلدین ایشان
هرگز بکشف حقیقت آن نتوانند برد الا من وفقه الله تعالی مثل الهارونی کما یلوح من دیباجه تهذیب
الطوسی مگر نشنیده که چون آن یهودی شقی و کور باطن غبی بچشم خود دید که سفیده صبح دین محمدی
از مشرق خلافت خلفای راشدین رسیده و آوازه فتوح و دولت ترقی اسلام از هر طرف فرا رسید
طناب سرادقات سلاطین عالم از هم گسیخته و عمارات خواقین عجم فرو ریخته انواع مکاید و حیل
برای شکست اسلام و فتح کفار لیام برانگیخت و سودی بران مترتب نشد آخر بارادهٔ فتنه انگیزی
چنانکه صاحب مجمع البحرین اعتراف بآن کرده در لباس اسلام در آمد و از مذهب یهود بحسب ظاهر توبهٔ نصوح
اختیار نمود باز موالات مرتضوی ظاهر کرد و داد غلو دادن گرفت و آنچه در یهودیت اعتقاد خود را
در بارهٔ یوشع وصی حضرت موسی علیه السلام ظاهر میکرد برای حضرت امیر تجدید نمود و اول کسی که
قول بفرضیت امامت بلا فصل آنجناب بر زبان آورد همین مفتری کذاب یهودی خانه خراب است

ونیز اول کسیکه سب شیخین را در عالم پیدا کرد و گفت که خلفای ثلثه و اعوان و انصار ایشان لایق تولا
نیستند بلکه معادات ایشان از ضروریات است و مخالفین حضرت امیر کافر اند و بهره از ایمان ندارند
همین ملعون ابد و مردود سرمد است و ازینجاست که این سخن در اطراف و اکناف عالم شهرت تمام یافته
که مذهب رفض ماخوذ از یهود شقیا است فاضل استرابادی که از اساطین اسلاف خود است بکمال سرور و انبساط و تطیب
خاطر این همه مطالب را در کتاب خودش یعنی منهج المقال فی تحقیق الرجال نقل میکند و بکشاده پیشانی
در تحریر آن مبادرت می نماید فانظر الی عبارته و اشارته الکشی ذکر بعض اهل
العلم ان عبد الله بن سبا کان یهودیا فاسلم و والی علیا و کان یقول وهو علی یهودیته
فی یوشع وصی موسیٰ بالغلو فقال فی اسلامه بعد وفات رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم فی علی مثل ذلک فکان اول من شهر بالقول بفرض امامة علی علیه
السلام و اظهر البراءة من اعدائه و کاشف مخالفیه و اکفرهم فمن ههنا قال من
خالف الشیعة اصل التشیع و الرفض ماخوذ من الیهودیة انتهی کلامه جزاه الله
عنا و عن کافة المسلمین فی یوم التناد فانه قد افاد و اجاد اما ادعای
تعلق علم سلمان باسم اعظم پس آن هم افترای عظیم است برای رفع شان سلمان چه مفید باکه سر ما
نخواهد شد و چه مناقب و خصائل اصلیه که از دستهای مدعین مزید و لا برباد نخواهد رفت کتب ایشان موجود است
روایات ائمه ملاحظه نمایند که آیا این علوم مخصوص بحضرات معصومین است یا نه و بسیار از احادیث دلالت بران
دارد که اسم اعظم بیش از یکی نیست فقد بر قطع نظر ازین همه حدیثی دیگر بر نقیض دعوی کور باید شنید که سرگروه
جناب امیر را برای بیعت طلب کردند و حقوق او را غصب نمودند و آخر بنابر اشد ضرورت تحاشی دست به بیعت خلفا
دراز فرمود و تقلب سلمان میگوید که بلوصف دانستن اسم اعظم چرا در دست مخالفین خود را ذلیل کرده بیک
گردش چشم نتوانند که تار و پود خلافت را برهم زنند و غاصبین ظالمین را رسوا کنند انتهی ملخصا فی السحاب
و غیره من الاسفار پس واضح شد که اگر او اسم اعظم را میدانست برای حفظ ناموس اهل بیت خصوص

جناب سیدة النساء و حضرت علی مرتضی سطوت خلفا را باقی نمی گذاشت و معجزه با ظاهر میکرد
بار خدایا مگر گویند که سلمان فارسی اسم اعظم بعد ازین سانحه و مخالفت مرتضوی حاصل شد چنانچه برادر جعفر
ایشان صدیق اکبر اما سید را بعد از مخالفت خدا و رسول و هجرت از مدینه قوت ایمان بدست آمد کما عرفت
و بر تجدید فائده دیگر که بیخ و بنیاد مذهب قوم را میکند مترتب یافت که اگر حدیث طویل الذیل و صحت
راکه در احادیث سابقه دارد کردم اصلی می بود استبعاد سلمان بجهت تقیه امیر و عدم منابذت
با خلیفه اول محال می بنمود زیرا که حدیث مشار الیه بر خلاف قواعد شیعه بعثت مغزا و درایت
عقلا دلالت بران می کند که از خلفای ثلثه هر ظلم و جور که صدور یابد بران صبر و سکوت باید کرد
و در روبروی هم نباید کشید وقد تقرر ان اهل البیت ابصر بما فی البیت و من قبل ذلک ان سلمان مجمع علم
الاول و الآخر عجب تر آنکه با وصف انتهاض دلیل عقلی و نقلی بر عدم حصول اسم اعظم بعضی از دستاربندان
طائفه مثل ملا طاهر قمی غیر او کملا الطاهر من رسالة گویند که بنا بر دانستن اسم اعظم حدیث لو علم ابوذر ما فی قلب
سلمان لقتله وارد شده و شنیدم کمتر بن خلائق حیرانم که اسم اعظم اگر موجب محبت و صداقت نباشد
باعث کشتن این بزرگ عدیم المثال که خود جناب رسول متعال عقد مواخاتش با ابوذر غفاری بسته
و مراعات حق او را بذمه ابوذر واجب گردانیده چگونه خواهد بود و الحمد لله که ابوذر سر علوم مرتضوی
که بر اعتقاد شیعه باعث انتفاخ شکم مبارکش گردیده کما روی شیخ المشایخ فی علله و هذه عبارة
الحدیث قَالَ امیرُ المُؤمِنِینَ وَاَمَّا کُبرُ بَطنِی فَاِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَّمَنِی
بَابًا مِنَ العِلمِ فَفَتَحَ ذٰلِکَ البَابُ اَلفَ بَابٍ فَازدَحَمَ فِی بَطنِی فَنَفَخَت عَن ضُلُوعِی و توفی بنات
والا از عبید الله زیاد و نواب او هم در گذشته در آنوقت کسی را از اهل بیت زنده نمیگذاشت و عجب نیست که باعث
مخالفت این بزرگان و سر باز زدن از طاعت مرتضوی شاید یعنی سر پنهان موزد اسرار امامت یا اسم اعظم باشد
و غایت استعجاب و استغراب از نیست که چون مخالفت و حروب صحابه از اهل جمل و صفین با حضرت
امیر المومنین شود مگر بجهت خلافت و امامت کما قال المؤ... مرارا و مقتضا اسرار و رموز

امامت نیست مگر همین قیل و قال و قیل و قال در آن تحقیق یکی با دیگری پس چرا هم که اکنون
حضرات رفضه بکدام دلیل اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بد خواهند گفت و در پی ایشان خواهند شد
و ابوذر و سلمان را از این عیوب پاک خواهند کرد بلکه می باید که اعتقاد بمزید علم و جهل صحابه داشته باشند علاوه از
مطاعنه حدیثیکه در سابق از کتاب منهج المقال ایراد افتاد واضح می شود که اصحاب ثلثه امامیه باید که صاف
غبار نبوده اند تا آنکه سلمان اگر بر علوم مقداد مطلع می شد تکفیر او میکرد و همچنین مقداد و از توجیه شریف مرتضی
که حالش در سابق بوضوح انجامید پر ظاهر است که در حدیث شریف مذکور درباره سلمان و ابوذر قیل همگی
در بیست حتی قال فلا یجوز مع هذا المعلوم ان یعتقد ان الرسول یشهد بان کل واحد
منهما لو اطلع علی ما فی قلب صاحبه لقتله و هنوز منتظر کمتر زیاده که احد از معتمدین امامیه قائل
باین معنی شده باشد که مقداد و ابوذر هم اسم اعظم را میدانستند پس مقابله همگی در صورت خبالیه لا طائل فی چون او
چگونه برین توجیه سخیف یعنی حصول علم اسم اعظم برای سلمان محمول تواند شد که در اخبار موضوعه مفتری
در ورود یابد فان الدرایة خیر من الروایة اما حدیث انا مدینة العلوم و لیکن آخرین
پس مراد از آن علم حضرات انبیاء راشدین و سید النبیین باشد یا فقط علم آنحضرت و امیر المؤمنین علی مرتضی علی
ای تقدیر لازم می آید که سلمان فارسی مجمع جمیع علوم انبیاء سابقین و لاحقین و ائمه معصومین باشد خصوصا
ائمه بالخصوص جناب مرتضی در هم شود زیرا که فقط علوم جناب امیر که آثارش بظاهر بر اصول امامیه بیرون
نمود زیاده تر از علوم انبیاء سابقین است چه انبیاء گذشته اقتباس انوار و علوم بر حصول موضوع ایشان
از حضرات ائمه بالخصوص حضرت امیر نموده اند و وجود مقدس آنها به تبعیت ذوات ایشان بوده چنانچه روایات
صدوق و دیگر اکابر امامیه معانی الاخبار و امالی بخیر آن نص درین امر واقع شده اند فما ظنک بعلوم هما
جمیعا و بمزید عالم صرا نقل میکنند از انجمله آنکه اهل بیت علیهم السلام در تاویل این حدیث بعضی
ارشاد فرموده اند که او جامع علوم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و جناب امیر بود و مراد از اول السرورا
مقصود از آخر حضرت امیر المؤمنین و حدیث دیگر در منهج المقال سمت گرفته از فضل بن شاذان منقول است

گفته قال ما نشأ في الاسلام رجل من كافة الناس كان افقه من سلمان
الفارسي وظاهر حدیث که متبادر علی الاطلاق و مقتضی منقبت است ترجیح او بر جمیع افراد امت محمد
صلی الله علیه و آله و سلم و این جامعیت علوم مقتضی آن بود که آثار صوری هم برای سلمان فارسی مترتب
می شد عجبکه دعوی این جمعیت درباره سلمان مذکور نمایند و به ترتیب آثار در باب حضرت امیر قائل
باشند پس گو حضرات رفضه بنا بر خوف و تقیه که از ذاتیات مذهب ایشان است بر زبان نیارند مگر در
حقیقت بفراخ حوصلگی سلمان فارسی بتقلید نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و تنگ حوصلگی جناب مرتضوی
معاذ الله قائل اند که فقط تعلیم یک باب علم باعث انتفاخ بطن واقع شد بخلاف سلمان که مجمع علم اول و آخر
بود و حمله الآن کما کان معبر از حال و ظرفه تر آنکه از حدیث علت کبر بطن شریف مرتضوی صاف
پیداست که حضرت امیر قطره از دریا و بابی از علوم انبیا حاصل شده بود ابو جعفر کلینی امام المحدثین شیعه
بابی در کافی بروایت زراره که اصل ماده فتنه و فساد و بدعت احداث در وقت خویش است
ملعونیت او قبل زین از کتب معتبره امامیه قلمی شده و هم بروایت دیگران از ملحدین و مفترین منعقد کرده که
امیر المؤمنین برابر علم سید المرسلین بود و هر دو نصف نصف بهم گر بود. و العبارة هذه الباب التاسع
والاربعون باب ان الله عز وجل لم يعلم نبيه علما الا امره ان يعلمه امير
المؤمنين وانه كان شريكه في العلم و در همین باب حدیث وارد بروایت زراره آورده
عن ابي جعفر قال نزل جبرئيل عليه السلام على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
برمانتين من الجنة فاعطاه اياهما فاكل واحدة وكسر الاخرى بنصفين فاعطى عليا
نصفها فقال يا علي اما الرمانة الاولى التي اكلتها فالنبوة ليس لك فيها شيء واما الاخرى
فهو العلم فانت شريكي فيه و اگر بهمه خصوصیات خاص نامیم لا اقل که حدیث فضائل علی
الی غیر ذلک من الاحادیث بعد ورود امثال این مناقب سلمان فارسی و دعوی آنکه احدی در اسلام
افقه از وی بوجود نیامده بلا شرکت بعض معاصرین باقی نماند تا خصائص ائمه لاحقین که کمتر از مرتبه

خار

جناب امیر بالسنه منشیعین بودند چه رسد آدم بر بنیکه او از جهت عدم عصمت مفضول ثابت شد
و جوابش عنقریب مے آید که او از جمله اہل بیت است و این صغرای قیاس باید کرد و کبری آنکه هر که چنین باشد
معصوم است لقوله تعالی ویطهرکم تطهیرا کما فی کتبهم الکلامیة التی صنفها اکابر الامامیة پس خاصه عصمت
هم از دست رفت و برین قدر مقصود نیست زیرا که خود علمای شیعه در صدد اثبات عصمت گشته اند نور الله
شهید ثالث در مجالس در ترجمه سلمان فارسی از شیخ الموحدین محمد بن العربی که مانند جمعی از علمای
خود او را از شیعه شمرده استدلال عصمت سلمان بکمال طیب خاطر و رضای نفس نقل کرده که لما کان
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عبدا محضا ای خالصا قد طهره الله تعالی و
اهل بیته تطهیرا و اذهب عنهم الرجس و کل ما یشینهم فان الرجس هو القذر
عند العرب علی ما حکاه الفراء قال تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
ویطهرکم تطهیرا فلا یضاف الیهم الا مطهر ولا بد ان یکون کذلک فان المضاف
الیهم هو الذی یشبههم فما یضیفون الی انفسهم الا من له حکم الطهارة والتقدیس
فهذا شهادة من النبی صلی الله علیه و آله و سلم لسلمان الفارسی بالطهارة والحفظ
الالهی والعصمة قال فیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سلمان منا اهل البیت و
شهد الله لهم بالتطهیر و ذهاب الرجس عنهم و اذا کان لا یضاف الیهم الا مطهر مقدس
وحصلت له العنایة الالهیة بمجرد الاضافة فما ظنک باهل البیت فی نفوسهم
فهم المطهرون بل عین الطهارة انتهی تا کجا شرح تناقض و تهافت مقالات شیعه توان کرد
که کجا قایل بعصمت سلمان میشوند و جائی دیگر روایات احداث مخالفت او با جناب مرتضوی علی
الاتصال وارد می نمایند و بر اهل حق ریشخند میکنند و بانگ بے هنگام میزنند بعد ذلک بعد غور و معان
معلوم میشود که بر اصول امامیه قائل بامامت سیزده کس باید شد زیرا که بحکم احادیث کافی باعتراف صاحب
شافی کما ستعرف انشاء الله تعالی هر که از اهل بیت است وصی جناب پیغمبر است پس سلمان

فارسی را ضرورست که ضمیمه امامیه اثنا عشر نمایند و بامامت ثلثه عشر قائل شوند و حال آنکه بر اصول ایشان
مستبعد نیست مگر یاد نمیکنی که با ظهار امام اعظم علی و غیر او امامت سیزده امام در نسخه سلیم که اقدم و افضل از
همه اصول است کما سبق تقرر یافته و لیکن مشکل این است که برادر خرد ایشان صدیق اکبر شیعیان بموجب بعضی
از احادیث معتمده امامیه چنانچه عنقریب خواهی دانست ان شاء الله تعالی نیز امیدوار است که بدائره امامت
داخل شود بلکه اگر شتر گربه نیارند و بصفت کمی قوت مناظره جرح نکنند نظر بانچه در حق گربه ثابت است
عینها بید زیاده تر توسیع دائره مذکوره قائل شوند و سیجیء حدیث الائمة فی باب النبوة ان شاء الله المستعان
لیکن زید بن علی بن الحسین باصول این بزرگان بلا ریب مشرک و کافر است معاذ الله من ذلک چنانچه از مطالعه
شافی و بحار نیز ظاهر و جلی میگردد حیث قال مؤلفه اِنَّ مَن لَم یَعرِف اِمامَ زَمانِه وَاتَّبَعَ الَّذی لیس بامام
مُشرِکٌ لَیسَ بِمُسلِمٍ حَقِیقَةً و در بحار مجلسی از کتب صدوق ایشان مرویست که زید وقت رحلت امام باقر
استدعای امامت خویش کرد و گفت که پیروی حسن مجتبی کن و امامت بمن بده پس محال است که
مرتبه وصایت امامت برای او مقرر شود اگرچه برای گربه مسکین بلحاظ وصف سنوانی نزد فقها
ممکن باشد لا حول و لا قوة الا بالله اما دعوی این معنی که در بروحی جناب ختم المرسلین صلعم
مامور بسلام رسانی آدمی شده بس ظاهر البطلان است و محتاج بتنبیه نیست چه جای اقامت
دلیل و برهان بملاحظه این احادیث بر اصول مصنوعه امامیه خارهای غصه در جگر می شکند که برای
حضرت امیر کبیر سید الوصیین سید المتقین قائد الغر المحجلین که حدیث لحمک لحمی و دمک دمی در باره او
بمرتبه ورود پوشیده بلکه حق استادی او نیز بر حضرت جبرئیل ثابت باشد صد بار هم امر بابن سلام و پیام صادر
نشود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هزاران مراتب از جانب پروردگار مامور بسلام رسانی به سلمان
فارسی باشند و قید الوف از لوازم صحابت عرانی بلا التقی اضعاف مستفاد میگردد کما مر فی المسلک الاول
بار خدایا مگر چون حضرت جبرئیل تبه وحی بلا واسطه بجناب امیر مجیبا و ذونها تا ابتدا و انتها امیر
در معرض اسرار امیر رسانید حاجتی بتوسط انبیا باقی نمانده بود اما روایت سلمان منا اهل

الیه

اہل البیت او من اہل البیت پس اگر حقیقتش مراد گیرند مقام کمال استغراب است
واستعجاب زیرا که حضرت ام سلمه با وصف ام المومنین بودنش بنص قرآنی و وفا و اخلاص و تخصیصات
خصوصاً در بارهٔ شهید طف از اول تا آخر کما لا یخفی علی من تتبع افادات البحر المجلسی الکاشانی
تا آنکه بروایت شافی حامل وصایا و کتب سلطان کربلا بود و خطاب الهی بالذات باشالش در جائیکه آیت تطهیر
وارد است تعلق دارد بالیقین خارج از اہل بیت باشد و در داخل کردن جناب سیدة النساء بعد سید
الانبیاء در زمرهٔ مقدسهٔ اہل بیت هنوز ریب و شک پیرامون اہل رفض گردد و مجوسی آتش پرستی که
گوشت و پوست و بلکه دائم بدنش تا بدتهامی در اراز لوازم و عوارض آن بدن نشو و نما یافته باشد
کما قال المخالفون فی حق الخلفاء الراشدین بعد از اسلام از عمده ترین مشاهیر فهر که بدار فضیلت
واهلیت خواند بود محروم مانده و بنیان با خر بصحبت شرف نبی می سیده و آخر الامر بمقتضای بقیه معنی تجو
که کل شیء یرجع الی اصله بمجرد وفات سید کائنات تردد می در بارهٔ حضرت امیر رسانیده و وقت معهود
سر بهم تبرا شده باشد کما هو تفصیله در زمرهٔ قادسهٔ اہل بیت داخل باشد فاعتبروا یا اولی الالباب
وقولوا ان هذا الشیء عجاب اما دعوی اول پس ملاحظه کافی بر لمعی آن بسند و کافی و اما دعوی ثانی پس از کلام صاحب
شافی روشن میگردد حیث قال و یجیء فی الرابع والخمسین من الخامس فی المأتین ان اهل بیت
کل نبی اوصیائه وعلی هذا یمکن ان یکون دخول فاطمة فی اهل بیته باعتبار
انها وسیلة وصایة اهل البیت کما مر فی توضیح آیة سورة الاحزاب واولوا الارحام
بعضهم اولی ببعض فی شرح اول السابق ویمکن ان لا تکون داخلة فی اهل البیت
یعنی در حدیث پنجاه و چهارم از باب صد و ششم خواهد آمد که اہل بیت هر نبی خلفا او می باشد و چون جناب
سیده امام و خلیفه نمی تواند شد پس باین اعتبار که مادر ائمه اطهار است و وسیله وصی بودن اوصیا است
ممکن است که او را در زمرهٔ اہل بیت بتکلف گنجانیم و ممکن است که در اہل بیت داخل نباشد انتهی خلاصه
عاقل تیز هوش مخفی نیست که قطع نظر از آنکه صاحب شافی با یراد لفظ امکان حکم بشرکت فاطمه ضعیف

دانسته حقیقة شعار بران میکند که او خال او درین زمره از محالات است کما اشرنا الیه فی تلخیص مقاله زیراکه
بحکم حدیث کافی بودن شخص از اهل بیت ملتزم وصایت و خلافت است واین فرع ذکورت است پس حکم
باندراج او در اهل بیت از مستحیلات عقلیه و نقلیه خواهد بود واویلا وامصیبتا که بعد ازین خرابیها هنوز
امامیه دعوی مزید ولای اهل بیت در سر باشد عجب اینست که آنچه علمای اهل حق درباره تطبیق احادیث
و تحقیق معنی اهل بیت گفته اند آن را از باب مضحکات می پندارند و ازین مقامات بخاطر مخاطب فهیم
هرگز نشده باشد که دعوی عصمت که بحسب ظاهر رای جناب سیده می نمایند در اخراج او از زمره
اهلبیت میکوشند محض برای ترتیب مقدمات مطاعن فدک بر خلفای راشدین سبحت اللهم اهد قومی فانهم
لا یعلمون معاذ الله که احدی از امامیه چنین کلام سخیف که باعث اخراج اهل الاصول الثلثه از اهل بیت
باشد متکلم تواند شد که اهل بیت هر نبی فقط خلفای وی باشند زیراکه قرآن مجید باین معنی ناطق است
که ازواج انبیا علیهم السلام در اهل بیت شان داخل اند اولم یروا الی ما قال الله تعالی فی کتابه
المجید حکایة عن الملائکة المقربین حین خاطبوا سارة زوج ابراهیم الخلیل
علیه السلام اتعجبین من امر الله رحمة الله وبرکاته علیکم اهل البیت انه
حمید مجید پس معلوم شد که برای ضمنی امهات المؤمنین و بضعه سید کائنات اینهمه خرافات را آن
طیبین و طاهرین نسبت کرده اند اینهمه که گفته شد حال شق اول بوده واگر مقصود از حدیث او بیان
بعید نیست که سلمان از خواص شیعه اهل بیت است و طینت او از طینت شیعه ائمه چنانچه روایت صاحب
بصائر الدرجات از حضرت امام صادق ان ناطق است کما سیجیء انشاء الله تعالی یا گوئیم تعداد او درین
نفسه سعد از ان جنس است که در حق کره از امام صادق علیه السلام در تهذیب طوسی مروی است ان علیا
قال انما هی من اهل البیت پس برین تقدیر علمای طائفه کافه اجمعین من القدماء و المتاخرین
که در پی ذکر خصائص حضرت سلمان فارسی هستند و مستحق اند که او را بوسیله حدیث مذکور بمرتبه
برین رسانند کما اشرنا الیه لا محاله از حمقاء و سفهاء معدود خواهند شد بلکه در سلک مجانین

مسلک خواهند گردید زیرا که معنی اول بر دیگران از شیعیان مزعومی الیه بر صادق می آید و خصوصیت
او درین امر باقی نمی ماند و معنی ثانی بجدی مبتذل است که اخس حیوانات مثل سگ و گربه در آن
شریک گشته اند پس فضایل برذایل مبدل شده چنانچه در تمهید اشارتی اجمالی رفت آمدیم بر ذکر
حدیثیکه دلالت بر دخول ابوذر غفاری که حالش از اصول شیعه مفصلاً درین مسلک شنیدی بر زمرهٔ
مقدسهٔ اهل بیت دارد پس باید دانست که ورام بن ابی فراس در جامع خویش و شیخ ابو علی طبرسی در مکارم الاخلاق
مرسلاً و مسنداً آن را روایت کرده اند واللفظ للثانی کما لا یخفی علی من نظر الی عین
الحیاة للفاضل المجلسی یقول مولای ابی طول الله عمره الفضل بن الحسن هذه
الاوراق من وصیة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لابی ذر الغفاری التی اخبر
بها الشیخ المفید ابو الوفا عبد الجبار بن عبد الله المقری الرازی والشیخ الاجل الحسن بن
الحسین بن الحسن بن بابویه اجازة قالا املی علینا الشیخ الاجل ابو جعفر محمد بن الحسن
الطوسی واخبرنی بذلک الشیخ العالم الحسین بن الفتح الواعظ الجرجانی فی مشهد الرضا
علیه السلام قال اخبرنا الشیخ الامام ابو علی الحسن بن محمد الطوسی قال حدثنی ابی الشیخ
ابو جعفر قال اخبرنا جماعة عن المفضل محمد بن عبد الله بن محمد بن المطلب الشیبانی
قال حدثنا ابو الحسن رجاء بن یحیی الکاتب سنة اربع عشرة وثلثمائة وفیها مات
قال حدثنا محمد بن الحسن بن المیمون قال حدثنی عبد الله بن عبد الرحمن الاصم عن الفضیل
بن یسار عن وهب بن عبد الله قال حدثنی ابو حرب بن ابی الاسود الدؤلی عن ابی الاسود
قال قدمت الربذة فدخلت علی ابی ذر جندب بن جنادة رضی الله عنه فحدثنی ابو ذر
قال دخلت ذات یوم فی صدر نهاره علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی مسجده
فلم ار فی المسجد احداً من الناس الا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وعلیاً علیه
السلام الی جانبه فاغتنمت خلوة المسجد فقلت یا رسول الله بابی انت وا

امّی اوصنی بوصیّة ینفعنی الله بها فقال نعم واکرم بک یا اباذر انک منّا اهل

البیت الی آخره بلفظه اما حدیث علوی که طینتش ز طینت ماست الی

آخره پس مقصود تبیکیر مراد از ان خبث عدم اختلاط خمیر نواصب باشد مسبوق الکفر نوش چنانچه حدیث

شیخ المشایخ ابو جعفر قمی از امام کاظم علیه السلام ناصبی است و معرف مجمله انشاء الله تعالی لا معنی له

مع ذلک صدور مخالفت هر تصور دمی که تبواتر مشهور رسید و قدر مراد اگر چه معنی وارد نه بلغی که در مسلک اول

ذیل حدیث طینت بتفصیل تمام گذشت که اتحاد طینت موجب عصمت است مانند عصمت ائمه و عدم عصمت

همین است که از طینت پاک و پاکیزه پیدا شده اند که از علیین هم رسیده و صلا و قطعاً غلطی در ان واقع نشده و اگر

معنی حدیث تصریح کنا بید و حدیث امام صادق را از بصائر الدرجات نقل فرمایند که مولفان آن بطریق معتمد از

فضل بن عیسی روایت می کند که من همراه پدر خود شرف حضور بجناب امام صادق علیه السلام دریافتم پدرم ازین

او پرسید و گفت که درباره حدیث نبوی یعنی سلمان منا اهل البیت چه میفرمائی فرمود صحیح است گفت یا سلمان از

از اولاد عبد المطلب بود که او را در اهل بیت فرمودند حضرت ارشاد نمود که او از ما اهل بیت است باز گفت که

اولاد ابو طالب بود باز همان جواب شنید و از فهم این نکته عاجز گردید پس فرمود که مقصود حدیث اینست که حق

ایزد تعالی خمیر ما را از علیین پیدا کرد و خمیر شیعه را کمتر از ان پیدا کرد پس یا معنی از اهل بیت ماند الی آخره

ملخصاً پس دعوی رفعت منازل و عظمت مراتب و طهارت و عصمت سلمان بلکه استدلال بر مثال این حادثه

بر عصمت احدی از اهل صورت نخواهد بست زیرا که این احتمال در احادیث دیگر که طینت ائمه از طینت پیغمبر خدا

جاری خواهد شد و صدور معاصی و ارتکاب آثام از حضرت سلمان ضرور خواهد بود گو بر اصول حضرات امامیه علیه

غداب نکال و عقوبت و بال ایشان بر اتفاق اهل حق واقع شود زیرا که از حدیث طینت هویدا و در پیش گذشته

که طینت شیعه با طینت نواصب بهم در یک جا مخلوط شده و به محوضت و صرافت خویش باقی نمانده و محال

است که مقتضای خصوصاً مقتضای طینت نواصب که مخالفت عداوت ائمه اهل بیت است انفکاک یابد پس

جلائل مناقب و فضائل ایشان لعاید شد و در حقیقت گناه از شیعه باشد و اهل حق بهادر ایشان آن

گرفتار آیند حکایاتی عجیب و غریب در کتب بنظر فاوند ما بنظر احقر الناس در آمده بر ذکر حکایتی از آن
بمراعات ادب و رعایت ایجاز مبادرت مینمایم **حکایت لطیف** امیرزاده را شنیدم که بمزید حسن و جمال و لطافت
و اعتدال انصاف داشت چنانکه گفته اند **شعر** مگر ملائکه بر آسمان و گرنه بشر ٭ بحسن طلعت او بر زمین نخواهد بود
اتفاقاً یکی او باش را هوای وصالش در سر و آتش عشق در جگر افتاد آثار اللیل و اطراف النهار آب
از دیده سیر بخت و خاک حسرت بر سر بخت و چندانکه وسیله کاری جست نمی یافت و هیچ تدبیری
مفید مدعائی افتاد قضارا در عین یاس یکی از دوستان صداقت اساس گفتش که اگر نام فلان را
وظیفه کنی و در روز زبان سازی برآید کاست که ظاهر اخراج از نقیعه امکانست آسان گردد والقصه بنابر
که آن جن مسخر شد و گفت که من در پیکر آهو که در چستی و چالاکی و خوصورتی مثل عنقا باشد متمثل می شوم باید که
مراد در نظر محبوب خود جلوه دهی چون تعطشش تمام بخریدن من او را بهم رسد تو انکار کن تا آنکه خلوتی خالی از اغیار بدست
آید و کام دل بخوبترین وجوه گرفته شود الغرض آن بیدل حلقه رسنی بگردن آن آهو محکم بسته و سر رسن بدست
گرفته نزد امیرزاده حاضر شد بمجرد نظاره آهو دل از دستش رفت و این مرد راه خویش گرفت امیرزاده
پرستاران و موالی خویش را بانگ بر زد که از جای خویش مجنبید خود در تعقبش دوید تا آنکه خلوتی خالی از
اغیار بهم رسید دوست صاحب آهو بحنای مدعا رنگین گردید **شعر** گل از غنچه خندید و در سفته شد ٭ سخن بلی
که در پرده چون گفته شد ٭ راوی می گوید که چون زمام اختیار آهوی عنقا نماید بدست این غزال رعنا افتاد بکمال
شادمانی سوی کوی خود خرامید بر سر گاه قریب سافت رود ادا هو بشکل پیرمردی ریش درازی در آمد و فریاد بر آورد
که ای معاشر عقلا بداوین سید این سانحه عجیب را به ببیند که فاسقی بدگهر با این نازنین پسر جمع شود و حلقه رسن
باین چستی در گردن من بیگناه افتد غریو از خلق بر خاست و نعره واه واه الشان بفلک اطلس رسید بالجمله چند
طینت خصائص لعل یله درباره عصمت و ما یتعلق بها از دست میرود یا اختصاص حضرت سلمان باطل و بی
اصل می شود فَاخْتَارُوا اَیَّهُمَا شِئْتُمْ یَا مَعَاشِرَ الْمُتَشَیِّعِیْنَ وَ اِنْ سَمِعْتُمْ مَوْعِظَتِیْ وَ تَذْکِرِیْ
بِآیَاتِ اللّٰهِ تَعَالٰی وَ اَحَادِیْثِ رَسُوْلِهٖ بَدْرِ الدُّجٰی نُوْرِ الْهُدٰی فَعَلَیْکُمْ بِاتِّبَاعِ اَهْلِ بَیْتِهٖ

الطاهرین والتشبث باذیال الائمة الصادقین والخلفاء الراشدین فان ذلک هو الفوز
العظیم ولا تمیلوا الی من تخلف عنهم مقصرین غیر محلقین محدثین غیر محدثین فانه
هو الخسران المبین اما قضیهٔ اشتیاق جنت و عشق و عاشقی او با حضرت سلمان

پس مقام حیرت و حیرت است که آیا این شوق که جنت را بنسبت سلمان فارسی بود و او در زمان نبوی بود
او چنانکه او مرتکب احداث و ابتداع و مصدر تقصیر در حقوق اهل بیت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
شد و سرپیچی خلفا بکار برد چنانکه دانستی و درین اوان عشق سلمان بجنت زیاده تر بود یا بالعکس نیز
در حیرتم که مراد ازین جنت باغهای قوم ثمود و عاد است چنانچه باعتقاد بعضی با بود در اعتقاد ایشان از جنت
آدم علیه السلام باغهای دنیا مراد است اگرچه جمعی را ماسید در فیها به توقف می کنند کما فی منهج السداد و
بسیاری از مفسرین ایشان اعتقاد آن دارند که بهشت آدم بهشت خلد بود که اهل ایمان بجزای اعمال خویش
در عالم آخرت در آن داخل خواهند شد کما فی بحار المجلسی وغیره یا مقصود ازین جنت سور مضروب بین الجنة والنار یعنی
اعراف خواهد بود و علاوه مقصود واضح حدیث اشتیاق که بهشت بعد از ایمان بخدا و رسول بسلمان
مشتاق تر است نص صریح درین است که او هم از اساس خصائص جناب امیر المؤمنین را فهمیده بود زیرا که
لفظ بعد بتصریحات مؤلف رساله در بعدیت متصله حقیقت واقع شده و نیز ظاهر است که مقتضای
نیز همین است و عیان است که تا کار از اصل برآید صورت بسوی فرع روا نباشد و کفی به شهیدا علی
بطلانه والحمد لله که حدیث من ضحک ضحک بجمال ایشان منطبق شد اما خبر حکومت سلمان او با
ملک الموت پس آن نیز از خصایص شیر خداست محال است بتصدیق محدثین است که بر ملائکه
مقربین و ملا اعلی خصوصا ملک الموت قابض الارواح حکم فرمایند از عقل و دانش بعید و دور است و حقیقت
رای بر نیز دلیلیست که با ملائکه مقربین معصومین صادقین اختصاص یافته و دون غیرهم سلمان را چه
یارا باشد که با فرشتگان ملاقات کند و با ایشان حرف زند چه جا حکمرانی کما لا یخفی علی الاذکیا
و الا در معرض توهم نشود که این کلمات از قسم احتمالات عقلیه است یا احادیث اهل بیت نبوی مستندش گردد

بلی

نیست زیرا کہ در سابق ثبت ذکر یافتہ کہ جناب سید انبیا و اوصیا او تائید و تبشیر محتضرین از طائفہ
شیعین می نمایند و تازہ تر اینکہ در تفسیر امام باقر علیہ السلام روایت ان المؤمن الموالی لمحمد و آلہ
الطیبین المتخذ لعلی بعد محمد امامہ الذی یحتذی مثالہ و سیدہ الذی یصدق
اقوالہ و یصوب افعالہ و یطیعہ بطاعۃ من یندبہ من اطائب ذریتہ لامور الدین
و سیاستہ اذا حضرہ من امر اللہ تعالی ما لا یرد و نزل بہ من قضائہ ما لا یصد و حضرہ
ملک الموت و اعوانہ وجد عند راسہ محمدا رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و من
جانب آخر علیا سید الوصیین و عند رجلیہ من جانب الحسن سبط سید
النبیین و من جانب آخر الحسین سید الشہداء اجمعین و حوالیہ بعدہم خیار
خواصہم و محبیہم الذین ہم سادۃ ہذہ الامۃ بعد ساداتہم من آل محمد صلی اللہ
علیہ و آلہ و سلم ینظر العلیل المؤمن الیہم فیخاطبہم بحیث یحجب اللہ صوتہ عن آذان
الحاضرین کما یحجب رؤیتنا اہل البیت و رؤیۃ خواصنا عن اعینہم لیکون ایمانہم
بذلک اعظم ثوابا لشدۃ المحنۃ علیہم فیقول المؤمن بابی انت و امی یا رسول رب العزۃ
بابی انت و امی یا وصی رسول رب الرحمۃ بابی انتما و امی یا شبلی محمد و ضرغامیہ و یا ولدیہ
و سبطیہ یا سیدی شباب اہل الجنۃ المقربین من الرحمۃ و الرضوان مرحبا بکم
معاشر خیار اصحاب محمد و علی و ولدیہ ما کان اعظم شوقی الیکم و ما اشد سروری
الآن بلقائکم یا رسول اللہ ہذا ملک الموت قد حضرنی و لا اشک فی جلالتی فی صدرہ
لمکانک و مکان اخیک فیقول رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کذلک ہو ثم یقبل
رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم علی ملک الموت فیقول یا ملک الموت استوص بوصیۃ
اللہ فی الاحسان الی مولانا و خادمنا و محبنا و مؤثرنا فیقول لہ ملک الموت یا
رسول اللہ مرہ ان ینظر الی ما اعد اللہ لہ فی الجنان فیقول لہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ

وآلہ وسلم انظر الی العلو فینظر الی ما لا یحیط بہ الالباب ولا یاتی علیہ العدد والحساب
فیقول ملک الموت کیف لا ارفق بمن ذلک ثوابہ وھذا محمد واعزتہ زوارہ یا رسول اللہ
لولا ان اللہ جعل الموت عقبۃ لا یصل الی ثم الجنان الا من قطعہا لما تناولت روحہ و
ولکن لخادمک فی محبتک ھذا اسوۃ بک وبسائر انبیاء اللہ ورسلہ واولیائہ الذین
اذیقوا الموت بحکم اللہ تعالی ثم یقول محمد یا ملک الموت ھاک اخانا قد سلمناہ الیک
فاستوص بہ خیرا ثم یرتفع ھو ومن معہ الی روض الجنان وقد کشف عن الغطاء والحجاب
لعین ذلک المومن العلیل فیراھم المومن ھناک بعد ما کانوا حول فراشہ فیقول یا ملک
الموت الوحا الوحا تناول روحی ولا تلبثنی ھاھنا فلا صبر لی عن محمد واعزتہ و
الحقنی بہم فعند ذلک یتناول ملک الموت روحہ فیسلہا کما یسل الشعرۃ من الدقیق وان
کنتم ترون انہ فی شدۃ فلیس ھو فی شدۃ بل ھو فی رخاء ولذۃ الی آخر الحدیث
بطولہ و در تفسیر مسعود عیاشی از عبد الرحیم روایت است قال قال ابو جعفر علیہ السلام انما احدکم
حین یبلغ نفسہ ھھنا ینزل علیہ ملک الموت فیقول اما ما کنت ترجوا فقد اعطیتہ
واما ما کنت تخافہ امنت منہ ویفتح لہ باب الی منزلہ من الجنۃ ویقال لہ انظر
الی مسکنک وانظر ھذا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وعلی والحسن و
الحسین علیہم السلام رفقائک وھو قول اللہ الذین آمنوا وکانوا یتقون لہم البشری
فی الحیوۃ الدنیا وفی الآخرۃ و محاسن این روایات از محاسن برقی کالبرق اللامع در مطالعہ
دعوات قطب الاقطاب امامیہ نیز مزید این مدعا است و در تصانیف امام اعظم طوسی از بعض
ثقات مرویست قال قلت لابی عبد اللہ علیہ السلام جعلت فداک یا ابن رسول اللہ
ھل یکرہ المومن علی قبض روحہ قال لا واللہ انہ اذا اتاہ ملک الموت یقبض
روحہ جزع عند ذلک فیقول لہ ملک الموت یا ولی اللہ لا تجزع فو الذی بعث

محمداً صلى الله عليه وآله وسلم لأنا أبرّ بك وأشفق عليك من والد
رحيم لو حضرك افتح عينيك فانظر قال ويمثّل له رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والأئمة من ذريتهم
عليهم السلام إلى آخر الحديث هرگاه جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وائمه هدی بمقتضای
این احادیث برای تبشیر وازاله خوف ملک الموت بر بالین محتضر تشریف آرند وخود حضرت قابض الارواح
ودیگر ملائکه مقربین بشارتها دهند وگویند که امروز امید بسته تو برآمد وخوفیکه در جهان فانی داشتی بسبب
ازان نجات یافتی درهای بهشت برای تو گشاده واسباب عیش جاودانی همه آماده اینک سرور انبیا وسید
اوصیا وحسن مجتبی وحسین شهید کربلا بر رفاقت تو حاضر اند چشم خود بگشا وبسوی ایشان نظر نما سوگند بخدای یگانه
احدیت که محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را بر تمامی عالم برسم رسالت فرستاده که من از پدر بتو شفیق ورحیم
ترم زنهار خوف مکن وحزن واندوه را بخود راه مده چگونه رفق ومدارا نکنم درباره کسیکه جنت را برای
او بیارایند وانواع نعیم ولذاید عظیمه را برای او مهیا نمایند وسید النبیین واوصیای او برای زیارتش قدم
رنجه فرمایند ومحتضر هم باین بشارات یقین واثق واعتقاد جازم حاصل کند وبحضرت عزرائیل گوید که اکنون
در قبض روح من تاخیری مکن تا همراه این بزرگان روم وبمنتهای آرزوی خویش رسم وانچه درباره
او شاید خود جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بکمال لطف وکاست ارشاد نماید پس خدا را انصافی
بگریبان فرو برند که شفاعت سلمان درباره این برادر محتضر که لامحاله از شیعیان خواهد بود وامر وسفارش
بملک الموت که بعطوفت بحال او فرماید کجا گنجایش دارد واز اینجاست که جواب ملک الموت دلیل قوی برانست
که این سفارش محض عبث وفضول واقع شده کما عرفته فی الصدر واگر احادیث ترتیب که اصول اربعه بر
تفصیل آن مشتمل است ملحوظ دارم یعنی ائمه لاحقین واحد بعد واحد بسابقین برسانند تا آنکه حضرت امیر
بجناب پیغمبر خدا عرض میکنند که محتضر از شیعیان من است وآنحضرت بجبرئیل سفیر ما بین خدا وملک الموت درباره
او لطف ومهربانی نماید واثر سفارش فضولی سلمان زیاده تر نمایان شود واز اینجاست که حکما گفته اند

اند شعر: چو کاری بی فضول من بر آید * مرا در وی سخن گفتن نشاید * بارخدایا
بگو سلمان امامیه هنوز معرفتی باین احادیث معتبره نداشته باشند پس حیثیت جامعیت او للعلوم
اولین و آخرین و آشکارا و نهان ثابت و نابود میگردد و بر تقدیر معرفت سخافت و خرافتش در تاویل
و تحریف اخبار معصومین کما لا یخفی علی من طالع افادات الشریف المرتضی و ما قال متاخروهم فی کشف
تلمیعاته و تلبیساته لازم می آید پس در حقیقت اینهمه الفضولیهای سلمان مکذب این احادیث است که
بسیاری از متحرین قوم دعوی تواتر و استفاضه آن نموده اند کما لا یخفی علی من درس الفصول و خاض فی
البحار و جرات و جسارت سلمان فارسی تقدیم او بر ید الله و رسوله شاهد بیان است که او با وصف رفع
حجاب حیرانا ملک الموت و اعوانش کسی را از جناب سید المرسلین و اهل بیت طاهرین بچشم باطن نیز ندیده والا
نقل پس قاعده کلیه حضور این بزرگان برای تبشیر شیعیان را سامنتقض شد و معلوم گردید که پیشوایان
اینها هنگامی برای تسلیه قلوب خواص و عوام انواع مکیدت و عجایب فریب بر روی کار آورده اند و مسایل رجعت
و مانند آن نیز برای تفریح خواطر مقلدین خویش بر وخته اند چنانچه از شرح اربعین مجلسی اوکما رو
میشود با علم احداث و عبارا ابتداع سلمان کما نطق به اخبارهم و قد عرفت سابقا گذشت که او برویت باطنی
این بزرگان فایز شود بالجمله حالیا علماء طایفه دست ازین روایات متواتره بردارند یا از منقبت
سلمان بر تابند و قاعده اصول بلکه حدیث رسول مقبول مَنِ ابْتُلِيَ بِبَلِيَّتَيْنِ يَخْتَارُ أَهْوَنَهُمَا
مقتضی امر ثانی است و سر پیچی نمودن یکی از دم فضایل و خصایص ائمه میشود و ناظر اول است آری کار
مخلصان همین است شاباش و صد آفرین اما حدیث امر و نهی ائمه در باب لعن او
که سلمان فارسی نباید گفت بلکه او را سلمان محمدی باید گفت چنانچه در تهذیب اشعار
بدان نموده ملتفت که ائمه با ستماع لقب مشهور و نسبت انکار نموده نسبتش بجناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم چنانچه از روایات امام اعظم طوسی صاحب اختصاص هویدا میشود پس کذبست بین و افترائی
است صریح بین اول تفصیل این روایت کنم بعده بجواب اجمالی اشاره نمایم پس باید دانست که در کتاب

انتقاد

اختصاص بسند معتبر از امیر المؤمنین فضایل سلمان منقول است و در اثنای آن واقع شده که روزی
نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شدم و سلمان در خدمتش نشسته بود اعرابی آمد و او را دور کرده
بجای او نشست حضرت در غضب شد از غضب فضایل او را و فرمود که دور میکنی مردی را که جبرئیل از وحی
بر او السلام رسانیده او را مأمور ساخته اعرابی گفت گمان نمیبردم که این مراتب بر مجوسی مسلم باشد حضرت
برآشفت و فرمود که شرک سلمان تقیه بوده انتهی ملخصاً مختصراً بر عارف بصیر و متوقد خبیر که بسرمه بصیرت
بچشم خود کشیده و بقوت قدسیه بحقایق امور آشنا گردیده مخفی نتواند بود که واضعان این حادثه
را غیر خوشامد و لقب سلمان در اوان حکومتش چیزی دیگر غیر از برهم کردن امور دینی منظور نبوده مقصود
اصلی شان این است که او را از عیب مجوسیت پاک سازند و لقب مشهور یعنی لفظ فارسی که در مجوسیت
او را نامنصوص صحیح است بلقب دیگر مبدّل فرمایند چنانچه در مقدمه ممهده سمت ذکر یافته که نهر سندان
زبان فراخور سلطنت و حکومت شخص هر مناقب و مدایح که مجعول و مفتری می‌نمایند اگر روایت مخفی
از لقب مشهور مجعول و موضوع نباشد معصیت و منقصت آنجمله بر اصول امامیه لازم می‌آید و معنی
عصمت مرفوع بر هم میخورد چه قبل ازین بارها دانستی که بنا بر تصریح اکابر طایفه وارد نمی‌شود مگر بر معصیت و
صدور لقب مشهور منهی عنه از حضرات ائمه پیش از پیش در احادیث متشیعین وارد است نه بینی که در عهد
کاظمی که شیخ المشایخ آنها روایت نموده لقب مشهور موجود است همچنین در صد ثلثیکه ابن شهرآشوب درباره
عبارت نامه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بسفارش اقارب سلمان بیت رقم فرموده و باعتراف بعض
مذکور هنوز آن نامه کرامت شمامه در دست اولاد او یافته می‌شود و قس علی هذا در روایتی که
تعلق باخبار واقعه کربلا و نهروان دارد و همچنین منوال است قصه اماعی در تفسیر امام حسن عسکری
علیه السلام زیرا که عنوانش اینست اِنَّ سَلْمَانَ الْفَارِسِیَّ مَرَّ بِقَوْمٍ مِنَ الْیَهُوْدِ فَسَأَلُوْا اَنْ یَّجْلِسَ
اِلَیْهِمْ وَیُحَدِّثَهُمْ بِمَا سَمِعَ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ فِیْ یَوْمِهٖ هٰذَا فَجَلَسَ اِلَیْهِمْ لِحِرْصِهٖ
عَلٰی اِسْلَامِهِمْ فَقَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدًا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ یَقُوْلُ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ [illegible]

باقر مجلسی اگرچه در ترجمه این حدیث در حیات القلوب لفظ مذکور بنا بر رده لیکن در اصل تفسیر که نسخهٔ قدیمه
آن بکمال صحت و تحشیه نزد فقیر موجود است واقع است کما مر آنفا و برین نمط است روایت صاحب اختصاص بسند
معتبر کما اعترف المجلسی و مشاکل این حدیث است روایت کتاب فضل بن شاذان بن جبرئیل در بارهٔ
سلمان که بر عجایب و غرایب مشتمل است و از اطول احادیث این باب است و اگر اندک تصفح روایات باقی
یا ادنی غور و امعان در آنچه مذکور شد کرده شود واضح گردد که حضرات ملاعین باختیار خود درین معصیت عظیمه
شریک شده‌اند و بزعم متشیعین مورد نزول آیت کریمه أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ
أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ گردیده و لا یخفی علی من دَرَسَ کُتُبَ
الْقَوْمِ وَوَقَفَ عَلَى تَصْرِيحَاتِهِمْ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ أَصْحَابَنَا لَمْ يَعْتَبِرُوا فِي الْأَخْبَارِ إِلَّا بِمَا صَدَرَ مِنَ
الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ وَمَا رُوِيَ عَنْ وَاحِدٍ مِنْهُمْ رُوِيَ عَنْ كُلِّهِمْ أَجْمَعِينَ وَكُلُّ مَا هُوَ
مَنْقُولٌ مِنْهُمْ صَدَرَ مِنْ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَفِيمَا ذَكَرْتُهُ سَابِقًا وَلَاحِقًا كِفَايَةٌ لِلطَّالِبِينَ فَهِدَايَةٌ
لِلْمُسْتَرْشِدِينَ و هرگاه حال ائمه چنین باشد حال علمای طایفه ناگفته به چه هنوز لقب مشهور بر طبق مثل
جمهور که فلان فر من المطر و وقف تحت المیزاب بر السنه نالایق اینها دائر است چنانچه مطالعهٔ
اکمال الدین و عیون و علل شیخ المشایخ و کتاب غیبت امام اعظم طوسی و نعمانی و احتجاج طبرسی و مجالس مفید
و بحار مجلسی دلیل است روشن آمدیم بر روایت انکار مجوسیت او پس میگوییم که اگر مقصود از آن نفی شرک
او است مطلقا و دعوی این معنی است که طینت او از عین طینت ائمه بهم رسیده و گاهی و مثل جناب امیر
علیه السلام مسبوق الکفر نبوده پس با قطع نظر از امور یکه در ما سبق گذشت حدیث کاظمی که راوی آن شیخ ابن
بابویه است منافی آن است در ینجا بمحض روایت طول الذیل که جابجا بکار خواهد آمد وارد میکنیم که جناب امیر
رضی الله عنه نزد بعضی از اصحاب که در مقبره منوره پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گرد آمده بودند قصهٔ سلام سلمان
فارسی پرسید عرض کرد که هرگز گفتنی نیست لیکن چون امتثال واجب است میگویم که در وطن خود یعنی شیراز همراه پدر
به عیدگاه رفتیم اتفاقا از صومعه آواز راهبی آمد أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَنَّ عِيسَى رُوحُ اللّٰهِ وَأَنَّ مُحَمَّدًا

حبیب الله بلندی گرفته صبر و قرارم در ربود و از آفتاب پرستی بیزارم کرد بعد رجوع دیدم نامهٔ اسقف
خانه آویخته بود گفته بود بهمین وقت پدید آمده گردش بگرد و الا پدرت خواهد گشت چون خفتند بعبارت عربی
ملهم شدم در نامه بعد اوصاف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نوشته بود که ای روزبه تو وصی عیسی هستی ایمان
قبول کن و مجوسیت و کبری بگذار با در و پدر هر چند اصرار و الحاح نمودند لیکن از شرک سرباز زدم تا آنکه بقتل من
متوجه شدند و در چاه تنگ و تاریک محبوسم کردند و بعد از مدت طویل روزی بتوسل نام نامی آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم و امیر المؤمنین علیه السلام نجات یافته تا دو سال نزد راهبی بودم آخر لوحی بمن داد و حال من در آن
یاد کرد و بذریعه آن نزد راهب انطاکی که بشارت قدوم آن سرور علیه الصلوة و السلام بود دو سال بسر کردم
پس مرا براهب اسکندری سپرد و بعد دو سال اجلش نیز فرا رسید بدستور قدیم گفتم مرا بکه میسپاری گفت ظهور
خاتم نبوت قریب رسیده در بلاد حجاز او را طلب کن پس بکاروانی بطور غلامان روانه شدم گوسفندی را
برهم کفار قریش کشتند و کبابش خوردند من از صحبت کباب و شراب پیچیدم اراده بکشتنم مصمم کردند گفتم
بندگی شما اختیار میکنم الغرض در دهم بدست یهودی فروختند قصه محبت حضرت رسالت جناب و آل اینست
با او گفتم بغایت گرم شد و گفت که از شام تا صبح نشسته های ریگ را که بر دم سر بآسمان کشیده بجای دیگر
نقل کن و الا ترا خواهم کشت در اثنای این رنج و تعب دعا کردم فورا بادی تند وزید و مقصود حاصل
یهودی چون صبح دیدم ساحت خود را مانند فلک اطلس مصفا می بیند مرا جادوگر نسبت میکند و بدست زنی
میفروشد که باغ خود را بمن تفویض می نماید روزی در آن باغ جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب
کبار تشریف داد طبقی از صدقه خرما باجازت خاتون پیش بردم اصحاب میخورند و حضرت و اقربایش دست
تناول نمی برند دانستم که علامتی از علامات پیغمبر آخر زمان موجود است که صدقه نمی خورد باز هدیه
آوردم تناول فرمود و من در عقب آنحضرت بار بار می نگریستم خطاب نمود که ای روزبه مهر نبوت میطلبی
مهر بمن نمود در قدمش افتادم فرمود بخاتون خود بگو که غلام را بفروشد بچار صد از درخت خرمای سرخ
و زرد راضی شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هسته تا خرما را بزمین می نشانید و امیر المؤمنین آب میپاشید

میکرد و در دم همه درختان میوه دار شدند خاتون گفت همه خرماهی زر میخواهم جبرئیل علیه السلام بال خود
زرد گردانید پس مرا آزاد فرمود و سلمان نام نهاد و این حکایت هرچند نزد عوام افسانه نماید ولیکن فایده
عظیم از مطالعه آن بدست آید که مجدان در رصد اثباتش بودم یعنی اثبات مجوسیت و مشرک بودنش و آنهم
در وقت کمال عقل و کیاست و کما لا یخفی زیرا که از کتب امامیه بالخصوص شهادت شهید ثالث در مجالس
واضح است که بمفاد اکثر روایات عمر سلمان تا به صد و پنجاه سال رسیده بود و قید او بدست والد نفیس
بدلالت اصول ایشان زیاده تر از ماهی نکشیده چنانچه روایت حلی و قطب راوندی بر تصریح اکابر قوم در زمن
سعی نص قاطع است و تداول بایدی اعیان بر روایت صدوق که اوثق روات است چنانچه از مجالس
و عین الحیات میتوان یافت از ششصد سال بیش بنشست در راهب آخر گفته بود که ظهور نبی آخر زمان قریب
شده پس اگر ظهور را بر خلاف ظاهر بمعنی وجود گیریم و تمامی مدتهای ولادت شریف با نضمام سن صبا و کمال
جوانی و استعداد رسالت الهی وغیره را احتیاطا حساب نمائیم قریب شصت سال می شود همه مدت را
اگر بحمل سالگی او وقت گذرانیدن صومعه و محبوس شدن در چاه عمیق فرض کنیم آخر عمر او که در اوان خلافت
ذی النورین بنا بر اشهر اقوال یا در خلافت فاروق بر روایت قطب الاقطاب امامیه است پس با خلافت امیر
المومنین بر روایت اصح که ملا مجلسی نیز او در بحار مخالف احادیث مشهوره دانسته کما لا یخفی تمام شد برود
صد سال هم منطبق نخواهد گردید و اگر بر خلاف ظاهر و خلاف روایات ائمه طایفه کما اشرنا الیه حبس او را در چاه
عمیق تا مرور قرون دو هم فرض کنیم تطویل عمر والدین او را مقتضی است و اهل سیر و تواریخ خلاف آن
نوشته اند پس شق اول باطل شد و انتساب اعرابی بمذهب مجوس سلمان که در بعضی از روایات موضوعه
مفتری بحضرت فاروق تعبیر کرده اند و کتمان نام را بر تقیه ائمه فرود آورده بر جا خود خواهد بود و الکا
مجوسیت خلاف الضمائر از حدیث مبرهن شد که برای هم وصی او اولو العزم میشود پس بنیان قاعده
سلب خلافت راشده که باید که وصی در وقتی مصداق ظلم و کفر نباشد از پا در آید و در از النفس الا در شبه کریمه
لا ینال الآیه گوشه شد والحمد لله علی ذلک و اگر در معنی وصی تصرفی بکار برند بسیاری را احادیث

در وصایت مرتضوی بر همگان خواهد شد و مخفی نماند که وجوب معرفت ایزدی نزد امامیه عقلی است و شرعی
نه تنها بر اگر خارهای اعتراضات و احتمالات هنوز در این قلوب سامعین و ناظرین متخلد باشد حدیث
جعفری ملاحظه باید فرمود که صاحب کتاب اختصاص آورده و نص قطعی بر محبوبیت اوست بیانش آنکه
روزی پیش امام صادق علیه السلام درباره سلمان و جعفر طیار سخن میرفت و امام تکیه فرموده بود
جماعتی جعفر را بر سلمان تفضیل دادند ابو بصیر گفت سلمان گبر بود و مسلمان شد حضرت از تکیه جدا گشته بغیظ
تمام فرمود که ای فلان خدای عزوجل سلمان را علوی کرد بعد از مجوسی بودنش و قرشی گردانید بعد از فارسی
بودنش پس صلوات خدا بر سلمان باد و جعفر مرتبه عظمی دارد که با ملائکه در طیران است اکنون رجوعیست به
صور خیالیه قوم در مطاعن اجله اصحاب و سلب مرتبه امامت از ایشان چه انتظار باقی است و ایضا حدیث
کلینی و کشی و امام اعظم طوسی از امام باقر علیه السلام بطول منقول است ترجمه اش بزبان مجلسی آنکه روزی سلمان
در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جماعتی از قریش نشسته بود پس ایشان شروع کردند در ذکر حسبها
خود و قبیله های خود را بالا بردند تا آنکه نوبت بسلمان رسید پس عمر بن الخطاب باو گفت خبر ده مرا ای سلمان
که تو کیستی و پدر تو کیست و اصل تو چیست پس سلمان گفت منم سلمان پسر بنده خدا من گمراه بودم پس حق تعالی
مرا هدایت کرد ببرکت محمد صلی الله علیه و آله و سلم من پریشان بودم پس مرا خدای تعالی غنی گردانید بمحمد صلی الله
علیه و آله و سلم و من بنده بودم پس خدا مرا آزاد گردانید ببرکت محمد و اینست حسب و نسب من در این سخن بودند
که حضرت رسول بیرون آمد پس سلمان گفت که یا رسول الله چه کشیدم من از این جماعت با ایشان نشسته بودم پس
شروع کردند بذکر حسبهای خود و فخر کردند به پدران خود تا آنکه بمن رسید پس عمر از من چنین سوال کرد
حضرت فرمود که تو چه جواب دادی سلمان جواب خود را نقل کرد پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که ای گروه قریش بدرستیکه حسب مرد دین اوست و مردی مرد خلق اوست و اصل آدمی عقل اوست حق تعالی
میفرماید یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی وجعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم
عند الله اتقاکم بدرستیکه ما آفریده ایم شما را از مردی و زنی و گردانیدیم شما را شعبها و قبیله ها

آنکه بشناسانید یکدیگر را بدرستیکه گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما هست پس حضرت رسول
صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که نیست هیچیک از این جماعت را فضلی مگر به پرهیزگاری از معاصی خداوند عالمیان
و اگر تو پرهیزگارتر از ایشان باشی فضلی از ایشان انتهی بلفظه و وجه دلالتش بر مدعا ظاهر است زیرا که سلمان
بگمراهی خود درین حدیث اقرار کرده و آن نتواند بود مگر مجوسیت و زیرا که احداث و ابتدا از وی درباره
امامت و اطاعت مر نصوص صادر نشده مگر بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم کما لا یخفی و قس علی هذا
احادیث دیگر که درباره اسلام سلمان آورده اند و متضمن بر تهافتهای بسیار است و دلالت بر مجوسیت
آدمی کنند تا کجا شرح این حکایت بی حد و نهایت می توان کرد اکنون در بطلان شق اول حالت منتظره
باقی نیست و اگر مراد آنست که در وقتیکه او در زعم باطل نهای خاتون سلیمه بود در خدمت آنحضرت صلی
الله علیه و آله وسلم حاضر و از بندگی او رهائی یافت و بنام سلمان نامور شد تمام مشرک بود و در واقع تقیه
می نمود پس مثل عرب بر سلمان انطباق تمام پیدا کرد که صلت علی الاسد و بلت عن النقد زیرا که در وقت
توحید والدین بقتلش و گرفتار کردنش بانواع اتعاب و آلام در حیاة حقیقی تقیه نکرد و دست از وحی بت پرستی
والدین بکار نبرد و از آتش یا آفتاب پرستی سر باز زد و همچنین حینیکه او را کاروانیان کوفتند
و اراده قتلش مصمم کردند بطعام و شراب بنام انفت نفرمود و علی هذا القیاس وقتیکه او بدست یکی
از یهود گرفتار شد و جماعت یهود مدینه از ضرب سیاط خونش روان کردند و در کشتن او هیچ دقیقه باقی
نگذاشتند و در آخر بالتقام افاعی بسزای خویش رسیدند نیز بر قول خود راسخ دم و ثابت قدم ماند و تقیه
نکرد که درین وقت هم عزیمت از تقیه بهتر است و اعتقادی بوجوب آن بلکه استحباب هم نداشت کما لا یخفی و
همچنین بنوال در زمانه خلافت فاروق اعظم چه سخت گوئیها و درشت خوئیها که در مخاطباتش و در جواب نامه
او نه نوشت چنانچه از کتاب احتجاج احمد بن ابی طالب طبرسی باعتراف باقر مجلسی در بحار هم هویدا و آشکار است
حالیا کدام عاقلی تجویز تواند کرد که چون نوبتش بغلامی خاتون سلیمه رسید که باعترافش بر روایت ابن بابویه
کمال عطوفت و شفقت پیش نمود و سلامت در روی شما بود تقیه و استتار را اختیار کرده باشد ان هذا لشیء

عجاب نگر شاید که حضرت سلمان بسبب وحدت ماده نسبت بخاتون سلیمیه صدق مودت و صفا که
محبت بهم رسانیده بجان و دل تابع فرمانش گردیده باشند کما قال الشاعر شعر القوم اخوان صدق بینهم سبب
من المودة لم یعدل به نسب ٭ با آنچنانچه فرادیس جنان بروی عاشق بودند او بر حسن طلعت خاتون
سلیمیه که مالک فرادیس جنان بود دل از دست داده باشد و بر ظاهر است که حکم مادر و پدر و آقا
و بادشاه حکم دیگر است و حکم قهرمان عشق امری دیگر است ٭ لقد انصف من قال شعر
سلطان عشق آمد نماند ٭ قوت بازوی تقوی را محل ٭ پاکدامن چون ندید بیچاره ٭ او فتاده گریبان
در وحل ٭ والحمد لله که حضور اتفاقی او بخدمت شریف خواجه هر دو سرا صلی الله علیه و آله و سلم آخر
بکار آمد و باعجاز نبوی از ان گرداب بساحل نجات رسید بالجمله بهر حال معنی تقیه است که نشنید
و ازین شواهد و دلایل بالخصوص حدیثیکه از امام صادق علیه السلام درباره مناقب او از کتاب اختصاص
مروی است و بغیظ و غضب آن امام برحق در حق کسانیکه او را گبر و مجوسی گفته بودند محکی است ثابت شد که غلاة
طائفه جهلا افترا که در مناقب او نکرده اند حتی که او را بالوهیت هم نسبت رسانیده اند و الکل ناشی مما سبق من
المولف فی المقدمة الممهدة اما اعجاز سلمان در سبز گون شدن فرقان و حیرت
مرق و حبی آن پس اگر دلالتش بمناقب سلمان فرض کنیم الشبهه شال العذر برادر صدر شیم
ایشان دلالت دارد چه اولا از حیرتی و اضطراب که او بیرون آید نفس از خانه سلمان گرفتار گردیدن نفس خجسته
وحشت چنان دریافت میشود که هنوز او با وجود اینهمه مراتب از صدیقیت ماند آن کما اشرنا الیه باعتقاد
و جمله کرامات اولیا حق آشنا نگشته بود و نه سلمان برادر خود را لائق صدور این معجزات و صدور
در زمره زنده دلان مرده تن می دانسته و او را در زمره قادسه اهل بیت گمان می کرد و ثانیا
باعتقاد ملا طاهر قمی که صوفی کش لقب اوست و بعضی از اخوانش قبل ازین گذشته مراد ازین
علوم و اسرار که بعد از دریافت آن حضرت صدیقه امامیه درباره قاتل سلمان بحضور قلب بدرگاه باری
دست بدعای خیر بردارد فضائل حضرت امیر نیز بوده چنانچه رساله او بعبارت فارسی

در جواب ملا محمد تقی مجلسی در رسالهٔ ابطال تصوف و لوازم و عوارض آن اینکه خاطر نشین لازم آمد که ابوذر از منکرین فضائل آنجناب باشد و در افادات جناب امیدید باشی که خطبهٔ فضائل جناب مرتضوی که مرید بران مدعی و متیقن باشد بمخاطبهٔ سلمان و ابوذر صدور یافت و در آخرش موجود است که منکر و از دین و اسلام بهره ندارد اکنون علمای طایفه را باید که از دعوی ایمان و اخلاص ابوذر چنانچه بسیاری از احادیث بر سلب آن دلیل است و قد سبق اجمالاً مره و تفصیلاً اخری دست بردارند و نیز بان هم قائل باین شوند تا الشان از قدیم الایام زبانی ثقات متشیعین می شنیدیم و در کتب معتمدهٔ صحیحهٔ ایشان برای العین میدیدیم که شخصیکه معرفتش بعد معرفت نبی آخر زمان عین ایمان باشد و انکار او عین کفر بود منحصر بذات مقدس علوی و ذریهٔ طاهرهٔ اوست که از آنکه امامت مجلس میمنت مانوس ایشان رشک گلزار ارم بود و اکنون چنان از افترای مفتریان محل کرد که سلمان هم درین خاصه شریک غالب حضرت مرتضوی و اولاد امجاد او مقام آنست که عقلای عالم سنگ خارا زده بصحرا سازند و جا که بیابانهای خود را تا و اصن رسانند که مجوسیان آتش پرست که مدتی بلکه تا مرد و دهور بانواع کفر و شرک مبتلا باشند بعد چندی بر اصول امامیه در جلائل مناقب بلکه خصائص حضرات معصومین علیهم السلام شریک و سهیم شوند اینهم بخیال و اضعین و مختلقین و ریبا که طینت ائمه از اعلی علیین است و طینت سلمان و امثالش بلا ریب مختلط بطینت نواصب بیدین و حضرت آدم و حوا بلکه اولو العزم من الرسل و الانبیاء بجرم حب بقاء ایشان از همسایگی حق بیرون گردیدند و بانواع عقوبات و الآم مبتلا شدند تا آنکه بعضی از انبیاء قارون رسیدند و بعضی را نیز ابل مندرسه افگندند چنانکه هنوز بخاطرت مرکوز باشد و سلمان با وجود مخالفتهای او بعد از سانحهٔ وفات سرور عالم چندان بمراتب عالیه فائز گردد که من عرفه کان مومنا و من انکره کان کافرا شعر جنونی شد که از قید خرد بیرون کشم پا را * کنم زنجیر پای خویشتن دامان صحرا را چون شرکت این جماعت با ذریت طاهرهٔ مصطفوی و اولاد و احفاد مرتضوی مجوز باشد و در احادیث اهل بیت بعموم متشیعین وارد گردد پس اگر شیخین و ذی النورین که بلا ریب از جمله عباد و صحابه

ظہور نمی آرند کہ اہل حق در فہم معانی این احادیث کہ گرگ آشتی امامیہ در بارۂ ائمہ و سلف ولی نہادہ
حق اہل سنت بر روی کار آوردہ بر حسب فہم خویش در تحقیق کشادہ باشند فتذکر ولا تکن من الغافلین
عجب عجاب آنکہ اگر بعضی از متبحرین مذہب ما برای الزام ایشان بر اصول مخترعہ کہ حالش بسامع مسترشدین
در آمدہ دو سہ حرف بر زبان رانند آن را بر ناصبیت و حروریت حمل میکنند و ناصبیت خویش را
یکسر فراموش میسازند و مصداق آیت کریمہ وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ می شوند الغرض ارشاد
مرتضوی برای ابوذر کہ ہر کہ سلمان را شناسد مومن است و ہر کہ انکارش کند کافر است نص صریح
در تکفیر ابوذر است کہ در کرامات سلمان متحیر و متفکر شد و در غرابت این حال متوحش گردید و نص حدیث
حضرت سید الساجدین اگر سلمان از مکنونات علم او را خبر سید او دعای خیر در حق کشندہ اش می کرد
مؤید عرفان و انکار سلمان است حدیث حضرت امام باقر علیہ السلام کہ صاحب منہج المقال در ترجمہ
آوردہ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ اَبِیْہِ عَلَیْہِ السَّلَامُ قَالَ ذُکِرَتِ التَّقِیَّۃُ یَوْمًا عِنْدَ
عَلِیٍّ فَقَالَ لَوْ عَلِمَ اَبُوْذَرٍّ مَا فِیْ قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَہٗ وَلَقَدْ آخٰی رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی
اللّٰہُ عَلَیْہِ وَآلِہٖ وَسَلَّمَ بَیْنَہُمَا فَمَا ظَنُّکَ بِسَائِرِ الْخَلَائِقِ یعنی سلمان را ابوذر تقیہ میکرد و اگر
ابوذر بر ما فی الضمیر سلمان وقوف می یافت او را میکشت و حالانکہ ہمدگر مواخات داشتند و این تقیہ بدون
عدم عرفان و انکار متصور نیست کما لا یخفی ہر گاہ دانستی کہ حدیث مذکور را ہیچ محملی نمی شنید اکنون انچہ بلا
کلفت بعد از جمع و تلفیق اصول و شواہد و قرائن کہ دلالت بر تحیر و تفکر ابوذر دارد و ازین حدیث متبادر
الی الاذہان است بشنو حاصلش آنکہ ابوذر غفاری سلمان فارسی را از ساحران خیال می کرد و از ینجا است
کہ بمشاہدہ این امور توحش و تحیر او ساعۃ فساعۃ ترقی میکرد و اگر سلمان را از اہل بیت نبوی صلعم اعتقاد
می نمود و از خلص اصحاب سید الانس بحق حیرت داشت او آن کہ بعد از وفات نبوی صلعم در خلافت
خلفا کما یدل علیہ روایاتہم اتفاق افتاد یعنی چہ ازین تحیر و تفکر صاف پیدا است کہ اگر معجزات
سلمان صناعی و افترائی است و الا تحیر شخصیکہ عمدہ معجزات در امرۂ بعد اخری مشاہدہ کرد

ظاہر

حکایت افاعی بچشم خود دیده یا از زبان دیگران شنیده باشد تحیر لود لش از رواثر گونی دیگ
نرنجیتن شور با چه معنی دارد و با وجود اخوت و یگانگی ها این همه بیگانگیها چه محمل و اشته باشد پس اگر ش
منصب سلمان را در شمار آرند برادر دیگر یعنی صدیق مذهب خویش را بنقیضه کفر و ارتداد و اعذار سازند و بهر
آنکه حضرت مؤلف سلمان را با قنبر و کمیل و جابر جعفی و رشید تباسی علما خویش که صوفی نبودند مجروح کنند چنانکه
ملا نفی در رساله فارسی افاده نموده و بالجمله بر اہل بصیرت و انصاف محتجب نیست که بعد از فتح باب مطاعن اصحاب
کبار سیما خلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین اگر علمای امامیه از معاصرین یا شرقا و غربا جنوبا و شمالا بهیئت
اجتماعی فراهم آیند بلکه تمامی سکنه قلم و حضرت صاحب العصر و الزمان مصداق عرضها کعرض السماء
والارض کما نص علی شبله صاحب البحار امداد شان نمایند بلکه سلیم هلالی و هشامین و شیطان الطاق و فضل
شاذان و حسن صفار و برقی و سلار و قمی و ابو جعفر بن قبه با ابو جعفر ثلثه جامع اصول اربعه و ابن معلم
ثانیهم و نعمانی و کراجکی و دیلمی و کیدری و ورام و زید نرسی و بریسی و فضل و مسعودی و نوبختی و طبری
و زبرنطی و نصیر طوسی و حسن حلی و هر دو طبرسی راوندی و مسعود عیاشی و ابن جمهور و ابن فهد و ابن طاؤس و
شهیدین و شهابی و عاملی و آملی و لاهیجی و بحرانی و استرآبادی و شوستری و هر دو مجلسی و مازندرانی و کاشانی
و دیگر اخوان ایشان از فحول بیانات کافیه و قاطعه از مضاجع و مقابر خویش رجعت نمایند و خواهند که فضایل سلمان
و ابوذر و امثال ایشان بر کرسی نشانند و ادله و براهین بر آن اقامت نمایند شاهد مدعا آنها در آغوش نمی
آید و دستها ایشان تا دامن مقصود نمی رسد این چند حرف که بقالب تصنیف بختم و خاک ملامت و عار
بر مفارق علمای قوم بختیم حال سلمان امامیه بود و اگر مناقب دیگر مقبولین لسانی گویم و معارضات آن در کتب طوایف
جویم کتابی ضخیم باید پرداخت ولیکن در پیرایه اجمال کلیه دو سه حرف دیگر باید شنید و باستماع آن بجان و
دل باید گروید شعر شب صحبت غنیمت دان که بعد از روزگار ما بسی گردش کند گردون بسی لیل و نهار آرد
که هر چند مناقب آنها فی نفسها کثیر باشد بگرد مناقب و کرامات حضرت سلمان هرگز نمی رسد و این خود سر و موی
عقلی است چنانچه در تمهید اشارتی بدان رفته که هنرمندان روزگار و دانشمندان هر دیار مضر بدیه ثبوت و

استبداد حکومت شخص را در وضع مناقب برای جلب منافع ملحوظ دارند و بر ظاهر است که زمانه حکومت ابوذر نبود
کی برابر استبداد فرمان روائی سلمان بود و از نیست که هر چند فضائل مقداد که خلفا او را در جنگهای عظیم
فرستادند و بر روایات شیعه عمار را بدست دشمن عیار کوفتند هم بر زبان آرند لیکن تا معجزات عمار نمیرسانند
که حکومتش بر کوفه در زمان خلفای راشدین کما نص علیه المرتضی فی الشافی و المجلسی فی البحار مسلم است و
حال آنکه در کلینی نص امام باقر علیه السلام موجود است که ای ابو بصیر هیچیک از شیعه و دنیای امیه نمی باید بلکه
باید از دین و مثل آن نیز آواز امام کاظم مرویست که اگر من از کوهی برافتم و بریده شوم پاره پاره بهتر است بسوی
من از آنکه عامل شوم از جانب سلطان جابر انتهی ملخص الحدیثین علی لسان التعزری بلکه بعد از ورق گردانی
کتب شیعه و تصفح روایات ایشان هم باید فقیر نمی آید که هیچ معجزه و خرق عادت را از مقداد نقل کرده باشند
و این نیست مگر بجهت عدم فرمان بری مقداد و تصمیم اراده او بمقابله خلفای ثلثه چنانچه از مطالعه حیات
القلوب او القدری او وضوح تمام دارد و سلمنا که این قسم روایات در باره دیگران هم جسته
بعد از تلاش در کتب امامیه یافته شود مگر شخص سلیم هرگز ضرور باب مقداد بر اصول مجعوله باور نمی کند
بالجمله واجب آن بود که برای او زیاده تر از جمیع مقبولین خویش مناقب محامد را روایت میکردند کما لا
یخفی علاوه او بنص مجلسی در بحار قدیم الاسلام است و از مومنین سابقین معدود و بزمره طیبه مهاجرین اولین
در مشاهد مشهور ثواب رفاقت و شرف صحبت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم یافته پس بدین مناقب
سلمان و ابوذر اگر راست خواهی در نفس الامر کی مجال دعوی مساهمت و مشارکت دارند چه جای آنکه لاف افضلیت
زنند لیکن تهمت مفتریان و دروغگویان که ابوجعفر کلینی و طبرسی و مجلسی از جمله ایشان اند لا علاج است
که با همه هم نسبت میدهند که ایمان ده درجه مقرر است مقداد در هشتم و ابوذر در نهم و سلمان در دهم
واقع شده اند معلوم نیست که اکنون ایمان را بر صور علمیه یا خلقیه خویش چه قرار داده اند اگر کمالات علمیه مراد
اهل بیت و مزید انقیاد و اطاعت اوامر ایشان حاصل نمیشود چنانکه بر این قوم در امتحان از اصول اربعه است
بر ظاهر است که در جه هم مقداد را مقدم میشد و احسن آنکه ایمانش از قدیم داد و اخلاص اطاعت اهل بیت نظر برینها

بود و درجهٔ دهم که فوق آن متصور نیست نصیب سلمان شود فاعتبروا یا اولی الالباب و متوهم نشود که علمای
شیعه بعد از تفضیح عمار زیاده بر حذیفان و دیگر چنانچه قبل ازین مشاهده کردی چگونه بروایت معجزات و کرامات
او میل قلبی داشته باشند زیرا که مؤلفات فضل شاذان و کتب دیگر از تالیفات قدمای شان موجود است و در مقام
بذکر مفصل یکی از معجزات او که در تفسیر امام حسن عسکری ع مرویست و باقر مجلسی در حیات القلوب بعبارات مطنبه
ترجمهٔ آن اختیار نموده حقا که واضع حکایت را در پیرایهٔ مزید ولا کسر شأن کرده و در حیز مقصود بوده اکتفا می رود
که یهود بعد جنگ احد حذیفه را گفتند که مقتدای شما پیغمبر نتواند شد زیرا که هزیمت یافت پس شما چرا از [illegible]
دست بر نمی دارید حذیفه از شنیدن این خرافات داغ شد و بغیظ تمام برخاست و عمار بجواب اقدام نمود که چشم زخم
از آن رسید که بعضی از لشکریان عهد شریف را رعایت نکردند یهود به ریشخند گفتند که تو اگر انقیاد پیغمبر نمی کنی
[illegible] چند که داری بنظر می رسید گفت بلی پس فضائل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین کرم الله وجهه
یاد کرد و گفت بتوسل ایشان توانم که آسمان را بر زمین فرود آرم و زمین را بالای آسمان برم بعد از قیل و قال
مجلس منقضی شد و عمار شرف صحبت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم دریافت فرمود که حذیفه برای صیانت دین خود
از صحبت شیاطین دست بر داشت و تو در جهاد مشغول بودی در اثنای این کلمات یهود پیدا شدند و او
عمار را تیر شمردند و گفتند که ما همین قدر از عمار میخواهیم که این سنگ را که دو صد نفر به تحریک آن قدرت
ندارند بر دارد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فضائل عمار یاد فرمود عمار سنگ را بالا برد و گفت که
این خرسنگ بدست من هم سنگ خلال است و دیگر هیچ پس باشارهٔ شریف آن سنگ را بر هوا انداخت مثل کلاغ
باو بلند شد و بر تیغ کوه قرار گرفت باز عمار باشارهٔ آنجناب بیک گام به قلهٔ کوه رسید و سنگی بس عظیم را گرفته
بیک دو گام فرود آمد و بعنوانی بر زمین زد که غبار شد و بهوا به آسمان رفت چندانکه یهود بگریختند و بعضی
باسلام مشرف شدند بالجمله حال اصحاب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بر اصول امامیه مثل بدیهیات اولیه
گردید که احدی از آنها با وصف کثرت افراد که بروایت مجلسی در تذکرة الائمه چهار صد هزار بودند جز معدود
حقیقة ایمان نداشت و چون پیرهای خود ثابت است اشارتی قبل ازین هم رفته که حدیثی در مذهب

شیعه ورود نیافته مگر مضامین آن بعد از استقرای تام روایتی دیگر مروی نباشد پس در حقیقت استثنای
او هم تقریبی است که نظر به بعضی از وجوه درین اوراق یاد کردم نه تحقیقی فقیر هیچمدان در بارهٔ او انچه در
کتب شیعه دیده ام اگر بر شمارم بالیقین خواهی دانست که او بعد ملاحظهٔ تقریرات شیعه در مطاعن خلفای
راشدین در زمان سید انبیا در سلک سنیین داخل میتواند شد چنانچه بر متتبعین بحار بلکه حیات القلوب نیز مخفی نیست
سلسلهٔ حدیث از جناب خلاصهٔ موجودات از هم گسیخت و قصر افتخار امامیه باین مقبولین از هم ریخت مگر شاید وقت
رجعت این جماعت پاک صفات گردیده از قبور برخیزند و دست اخلاص بکمال جان نثاری و غمخواری بدامن مقدس ائمه
کنند تمام روی زمین در تصرف آنها خواهد بود آورند ولیکن بنظر خیالیه قوم چنانکه دانستی باور نمیتوان کرد که در آن
وقت هم به نیزهٔ ایشان بپردازند و اوبال اینها را بالواث مخالفت آن طیبین و طاهرین آلوده نکنند ولقد
احسن من قال شعر کسی نماند که دیگر بتیغ ناز کشی * مگر تو زنده کنی خلق را و باز کشی * مخفی نماند که هر چند زمان
رجعت ائمه و ظهور مهدی هم باعث انبساط قلوب متشیعین بحسب ظاهر باشد ولیکن در معنی باعث رقت قلب
و ارتعاد جگر اهل ملت است زیرا که اعتقاد برجعت شیخین هم دارند چنانچه از کتاب تاویل الآیات نیز ظاهر است و وجه
تحسر و تاسف بر اسنهٔ ظرفای آنکه روزی مجتهد جالسی نزد ولی نعمت خویش ذکر کثرت شیعه و رواج این مذهب
و ذکر بعد خلافت امام مهدی میکرد تا آنکه نوبت برجعت شیخین رسید گویند که جگر سوخته در گوشهٔ مجلس متواری
بود آهی سرد از دل برین و بر کشید چنانکه تمامی اهل مجلس بخود لرزیدند و وجهش پرسیدند جواب داد که بعد
رجعت شیخین و تسلط امام مهدی که قوت اعتقاد من باقی نماند زیرا که هرگاه این هر دو شیر خدا را مغلوب کرده
باشند غصب خلافت از کمترین فرزندانش بغایت آسان است پس اهل تشیع را باید که بیست و سرور و مغرور نباید بود

این قلم رقم احوال اصحاب خیر البریه از مقبولین لسانی بود که باصول این فرقه اضداد و دشمن گشته بخبر بس

رسانیده ام اما حال تابعین لهم باحسان پس کلان تر ازیشان کوفیان باشند چنانچه از احتجاج طبرسی و امالی شیخ طوسی و مجالس
شوشتری و تحفة الزائر مجلسی و مانند آن معلوم میشود که در تشیع کسی برابر ایشان نبود و هیچ کسی برابر نتواند شد حال آنکه
وقت عرض ولایت بمرتبهٔ ایشان مراتب خلوص عقیدتها و آثار اطاعت و انقیاد بعنوان تقدیم رسانیدند که در حاضرین

قرطاس و مداد نمی‌گنجد بلکه در حدیث معتبر از امام صادق علیه السلام باظهار مجلسی در تحفة الزائر مروی
است که ولایت ائمه را اسکنه بلاد هرگز قبول نکردند مگر اهل کوفه و خود کوفی الاصل بودن علی فی المجالس دلیل تشیع
است و آنچه ازین شیعیان بی وفا بکرات و مرات نسبت بغدر و غل و انواع مکاید و صنوف حیل در اوقات ائمه معصومین
صدور یافته ناگفته به هزاران احادیث که نهایت عدد و در تعداد وش مرتبه بدایت احاد وارد در کتب معتمده
مثل علل و خصال و امالی و اکمال و ریاض و رسائل و شروح اصول اربعه و کتب مقاتل الی غیر ذلک است تالیفات
المجلسی مثل البحار بران گواه است حتی که بعد تکرار واقعات از جمله وصایای اهل بیت آن بود که بر قول
و فعل کوفیان اعتماد نباید کرد و یکی مرد دیگر برای امین وصیت منیمود خود حضرت علی مرتضی در خطب نهج البلاغت
که برادر شریف مرتضی جامع اوست آنچه در باره این شیعیان جفا پیشه و مدعیان دغاباز حکایت
شکایت سفر باید احدی در عالم چنین فرمائد و شالک کسی باین عبارات فصیحه و محاورات بلیغه بر زبان نیاورده
باشد از هر لفظ و معنی آن پیداست که بعلت بیوفائی و بدعهدی آنها تمامی جگر مبارکش خون و ریم گشته بود
آنچه بر جناب حسن مجتبی از نفاق و شقاق این اشقیا گذشت در اصول ایشان بنوعی مصرح است
که کسی بعد عبور آن ریبی نمی‌ماند و در روضة الکسالکین هم چنانچه خواهی دانست انشاء الله تعالی از بی ادبی و
اذا اهانتهای ایشان که مجرد استماع آن باعث کاهش جسم و جان است خبر داریم موجود و در تنزیه مرتضی در علل شیخ
المشائخ هم مسطور است که این جماعت خواسته بودند که حسن مجتبی را گرفته بدست معاویه سپارند و عوض بدولت
اهل بیت طاهرین را بدلائل قاطعه مدلل فرمایند و آنچه حضرت شهید کربلا ازین گروه بی فروش گذشته
نگفتنی است نه بهزار تدبیر نهفتنی است طرفه آنکه چون از کشتن ریحان رسول ثقلین و غنیمت اثاث خانه از
فارغ شدند و نوبت بدان رسید که اهل بیت او را اسیر کرده بکوفه بردند کمیت دیگر آغاز کردند و رسم ماتم و نوحه
بنیاد نهادند و حضرت علی بن الحسین علیهما فی البحار بعد از ملاحظه گریه و زاری ایشان فرمود که هرگاه شما خود ما را
کشتید پس کیست که ما را کشته باشد این واقعه جگرخراش بی آنکه باصول موسیقی و مقررات دیگر ضمیمه ادا
شود صبر و قرار قلوب اهل اخلاص را میرباید و چشمه چشمهای ایشان را از کثرت موج مانند بحر محیط موج زن

اینها را از شدت التهاب مانند گلخن میسازد و جگرها را غیرت گلزار و دلها را لیسان لاله داغدار می‌کند و
واگر این کوفیان را که از قدمای اثنا عشریه بودند بعلت این بیوفائی و تقاعد از شرف اعانت اهل بیت از دایرهٔ
تشیع خارج کنند و در زمرهٔ اهل ارتداد و ضلال نمایند از تبرا و سب بسیاری از بنی هاشم بلکه فرزندان جناب امیر
اولی لازم می‌آید والعاقل تکفیه الاشاره پس مشهور است که انزوای حضرت سید الساجدین امام زین العابدین
که باعتراف صاحب اثبات الحق و غیر او در بر روی مردم بسته و بگوشهٔ حزن و ملال نشسته بود معلول علت
بیوفائی این غداران راهزن و بدعهدی این قوم خانه کن بود تا آنکه مروانیان نیز علی الاصح به صاحب
رموز الصالحین بندهای گران بر پای مبارکش نهادند و غل بر دست و گردنش گذاشتند خود احادیث کافی
و دیگر اصول ایشان کما ستعرف بوجها ان شاء الله تعالی نص درین است که آنجناب اگر قلیلی هم از مخلصین
می‌یافت هرگز عزلت اختیار نمیفرمود بلکه معرکه‌ها می‌آراست و بر سر بدکیشان می‌تاخت و سرها بداندیشان
می‌برید و سینه‌های ایشان می‌درید و دست دلیران می‌بست و پنجهٔ شیران می‌شکست باز در وقت حضرت
کاظم و رضا و تقی و نقی و عسکری و مهدی رضوان الله علیه علیهم اجمعین الخ بر صفحهٔ روزگار از دست نامردی
این اشرار نقش بست و از خبث باطنی اینها بظهور پیوست از غایت وضوح مانند شمع در انجمن است
بلکه مثل آفتاب نیم روز روشن این بزرگان هم با وصف توارث حسن اخلاق و تواضع و حلم فیما بینهم
و وسعت حال نه ضیق مجال بسیاری از ائمهٔ امامیه از مجالس خویش رانده‌اند و در حق شان در یک یک وقت سه
سه بار لعنت خدا درخواسته و بشیاطین و ملحدین هزاران بار تعبیر از اینها کرده چنانچه پاره از آن درین اوراق
بر ایشان یاد کرده شده لیکن چه سود که بنا بر طمع نذر و نیاز عوام شیعیان مانند فوج مگس از دکان قنادان جدا نمی‌شدند و دور
بسر کاسه‌ها می‌لیسیدند و وقت قید و بند چون روباه بخانه‌های خویش میخزیدند والحمد لله که این هم بر
اکثری از معتمدین ایشان مخصوص است که مجرد مخالفت و عداوت ائمه بدین منهج که اتفاق افتد بی آنکه فسق
اعتقادی و خطای اجتهادی درآن دخلی باشد موجب کفر و لعن است و خود تبصرهٔ سید مرتضی بر آن گواه
هست که امام هرگز لعن نمیکند مگر بر کسی که کافر باشد و از حال متاخرین و معاصرین چه گوئیم و چه نویسیم ظاهر

است که اگر ایشان راه اخلاص بجناب امام وقت می سپردند و روی رسوخ اعتقاد بسوی وی می آوردند
و او بجز یب ربانی اینها اعتماد میکرد غیبت کبری این قدر امتداد نمی کشید و ذلک مجلسی در بحار و حق الیقین
تصریح میکند و صاف صاف می نویسد که اکثر شیعیان ایام غیبت امام مهدی مثل یهود مدینه اند که پیش از بعثت
انبیا علیهم السلام ایمان بایشان می آوردند باز بسبب اغراض فاسده انکار میکردند انتهی ما فی الکتاب المذکور و
حق تعالی در محکمات کتاب مجید خویش انچه درباره یهود مدینه و اتباع و اشیاع ایشان میفرماید بر اهل اسلام مخفی
نیست وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى
الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ من بعد باید دانست
که علمای قوم در حق اصحاب ائمه مذکورین بکمال مبالغه و غلو که طینت ایشانست افتخاری ندارند بسیار مایه
مفاخرت و علو ایشان اصحاب دو امام اند یکی حضرت محمد باقر دوم جعفر صادق رضی الله عنهما که اصول و فروع مذهب
ایشان را روایت می نمایند و احادیث ذمایم و مثالب مهاجرین و انصار و سابقین را کما عرفت بموجب
المسلک الاول تخریج میکنند و خیال آن ندارند که ارشاد ثقلین این هر دو معصوم بدلالت کتاب مختوم علی رؤوس
الناس بخوف و هراس بود و کار و کثرت اصحاب و رواة بحد اتفاق افتاد که عالمی را فرا گرفت اگر بنصف و بنا بر تعبیر از
ایشان بود عین ترجمه حدیث کافی خواهد بود کما سیجیء ان شاء الله تعالی و از افادات قاضی رطل بوق در مجالس المؤمنین
که تراجم بزرگان خود آورده کثرت اصحاب این بزرگان هم برین قیاس بوضوح می انجامد در خصوص اصحاب امام صادق
علیه السلام انچه نقل کرده صورت شخصی آن اینست سوال اگر مذهب ائمه اثنا عشر حق بود چرا بحضرت جعفر نسبت
میدهند جواب چون امام جعفر در زمان عباسیه بود و آنقدر خوف که از بنی امیه داشتند از ایشان نداشتند بلکه قدمای
عباسیه در باطن هم شیعه بودند لاجرم آشکارا ارشاد مردم می نمودند بنا بران مذهب شیعه بنام آنجناب نسبت
یافته و در تواریخ مذکور است که در کوفه و بغداد راویان احادیث آنحضرت زیاده از سی هزار بوده اند انتهی مع حذف
طول السوال و عنوان الجواب من کلام الحسن هرگاه کثرت شیعه فقط در یک شهر چنین باشد بر عموم قاضی چه می سکنه
مکه و مدینه زادهما الله شرفا و مکرمة را هم بخلاف روایات بحار از شیعه قرار داده این کثرت را قیاس باید

گردد که بلا تناهی اعداد میرسد یانه و حال اصحاب امام باقر نیز قریب اصحاب امام صادق است
و تقیه در باره ارتداد و احداث بلکه کفر همه اصحاب هر دو امام الاشاذ منهم لایعبابه در کتب احادیث ایشان
روایات بیش از پیش دیده بودم و هنوز بسیاری از آن در خاطر خویش نگاه دارم چون پیرایه و همه خالی از ملال
ناظرین نیست چرا که ابنای زمان بجهت فتور همت و قصور نظر بعد از عبور سرسری بر اوراق کتاب دیگر
کما او ما نا الیه سابقا چشمک میزنند و باطناب تطویل حرف گرفته حرف پهلو دار میزنند لهذا عنان
او هم خامه را سبک نموده بر یک دو روایت که از اجله بلکه امام الائمه شیعه مروی است قصر میکنیم باید
دانست که در مجلد چهاردهم از بحار که ملقب بکتاب السماء و العالم است حدیث وارد شده
فی الکافی عن العدة عن احمد بن محمد بن خالد عن ابیه عن النضر بن سوید عن الحلبی عن ابن مسکان عن زرارة
عن ابی جعفر علیه السلام قال رأیت کأنی علی رأس جبل والناس یصعدون الیه من کل
جانب حتی اذا اکثروا علیه تطاول بهم فی السماء وجعل الناس یتساقطون عنه من کل جانب
حتی لم یبق منهم احد الا عصابة یسیرة ففعل ذلک خمس مرات فی کل ذلک یتساقط
عنه الناس ویبقی تلک العصابة اما ان قیس بن عبد الله بن عجلان فی تلک العصابة
فما مکث بعد ذلک الا نحوا من خمس حتی هلک بیان کان تأویل الرؤیا الفتن التی حدثت بعده
صلوات الله علیه فی الشیعة فارتدوا اقول وروی الکشی عن حمدویه بن نصیر عن محمد بن
عیسی عن النضر مثله وفیه اما ان میسر بن عبد العزیز وعبد الله بن عجلان فی تلک العصابة
فما لبث بعد ذلک الا نحوا من سنتین حتی هلک صلوات الله علیه وقیس غیر مذکور فی
کتب الرجال انتهی بلفظه اکنون مقصود این هر دو حدیث کلینی و کشی الخ در اثنای آن مجلسی گفته که بیان
فارسی شنو که امام باقر علیه السلام فرمود که در خواب دیدم که بر قله کوهی قرار گرفته ام و مردم از هر طرف بر آن کوه
بلند میشوند چون بر بلند بکثرت تمام رسیدند بلندی کوه سر باسمان کشید و مردم از هر طرف بر زمین افتادند تا آنکه
قلیلی از ین جم غفیر که کمتر از شهده باشند باقی ماندند قیس بن عبد الله بن عجلان البته درین زمره بود و همین

تطاول

واین تطاول صعود و هبوط و ثبات و قرار و همان خواب پنج بار اتفاق افتاد و در روایت کشی باسناد
خودش از آن امام عالی مقام نیز همچنین فرق این است که در حدیث کافی قیس را در زمرهٔ اهل سنت ذکر نموده
که حالش در کتب رجال مذکور نیست بخلاف روایت کشی که خبر از ایمان و اخلاص سعید بن عبد العزیز و صهیب ابن
بن عجلان میدهد فرق دیگر آنکه سانحهٔ وفات حضرت امام محمد باقر بروایت کلینی بعد از مدتی قریب بچهل سال
واقع شد و بروایت کشی قریب دو سال مخفی نماند که صاحب تلخیص الاقوال نیز روایت ثانی را در ترجمهٔ عبد الله
بن عجلان نقل کرده از اینجا حال مدعیان کاذب از اتباع و اشیاع امام محمد باقر مثل صبح صادق روشن شد
قاطبه اجمعین بخبر ارشادی لا علی التعیین که مثل مشهور یعنی چه خفته و چه بیدار در شان آنها است جز یکی دو کس
باقی نماند و از کلام مجلسی که قیس در کتب رجال مذکور نیست فائده دیگر بر آمد و آن اینکه استهام شان برابر کیهانی
نمودند که در الحاد و زندقه سعد و هم النظیر بودند و صلوات ائمه از فوائیات (?) نرسیدن چنانچه هشام بن شیطان
علی الاطلاق و زراره و دیگر برادران صوری و مفضل و که اینها بعد ارتداد گشته اند و دستان (?) [illegible]
شسته قدیر که بنص اصح الکتب قبل الفرقان بعیدا از ارتداد و کفر بود که می چسبید و از وجود و عدم [illegible]
که حساب [illegible] برادر باقی ماند حال سعید و عبد الله بن [illegible] بعضی از روایات دلالت بر آن میکنند که عبد الله خالی از
ایمان نیست و بعضی از علما در باب [illegible] ارند و چرا ندارند که او از همراهیان امام بود و کو [illegible] از رسوخ ایمان
بی بهره باشد فتدبر سوال اگر گویند که بسا باشد که شیطان در منامات معصومین از شکل بعضی [illegible]
نمیدارد و عجائب و غرائب [illegible] نماید چنانچه مسعود عیاشی خواب جناب فاطمه زهرا علیها السلام که حسنین را [illegible]
کردند و خلاف واقع بر آمد روایت نموده و باقر مجلسی در مجلد کتاب السماء والعالم نقل فرموده و نیز در
تفسیر اهل بیت علی بن ابراهیم قمی و صاحب ترجمهٔ الخواص آورده اند که جناب سیدة النساء شبی در خواب دید
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آل عبا را همراه خویش بیرون مدینه برد آخر نوبت بجا رسید که درختان
خرما بار شیرین داشت [illegible] بود گوسفندی را خریدند و کبابش خوردند و جان بجان آفرین سپردند لیکن در غایت
حزن و ملال بیدار شد [illegible] نگفت صبح دم جناب خاتم النبیین تشریف آوردند و فاطمه همراه خود گرفت

و امیر المومنین و حسنین را مجروح و مخوف تاکید نمود تا آنکه بمقام مذکور رسیدند و گوسفندی خریدند کباب از
آن کردند جناب سیده از زندگی ایشان مایوس شده بجائی دیگر رفت و زار زار میگریست و میدانست که بعد از
خوردن همه کس خواهند مرد چون وقت آن رسید که دستارخوان کشند جناب سیده را مجلس کردند و بحال
دیدند پرسیدند که چه روداد کیفیت منام را اظهار نمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بمناجات مشغول
شدند و جبرئیل علیه السلام در رسید و آن بدبخت را از شیاطین که باعث ایذای فاطمه شده بود حاضر گردانید
پیش ایشان بیایند و دعا منامی موحش نخواهند و آیت کریمه انما النجوی من الشیطان الخ شرف نزول
یافت پس اگر خواب امام باقر ازین قبیل باشد ارتداد جمیع شیعه الا شاذ لازم نمی آید جواب گوییم
اولا نسلم که این خواب را برخواب های جناب سیده قیاس توان کرد زیرا که امام باقر علیه السلام حقیقتا از اهل
بیت نبوی است بخلاف جناب سیده که در معنی خارج از ایشان کما سمعت سابقا فکیف که امام باقر در واقعه تفصیله
ثانیا فقط شیعه را پنج بار دیده و کلیه آثار واقعیت همراه آن ترتیب یافته پس این قیاس کمتر از قیاس اهل مع الفارق
نیست ثالثا اگر شیطان باصول امامیه امام محمد باقر را وسوسه نماید بار بار آنجناب را در منامات مختلفه
اندازد حسن ظن از ثبات آرای او باعتقاد امامیه نیز خواهد برخاست و دعوی موکل بودن روح القدس
با ائمه که تا در هر امر ایشان را موفق گرداند و از وساوس و ظنون و خطا باز دارد چنانچه در بحار و دیگر موجود
است هباء منثورا خلاف واقع خواهد شد و درباره جناب فاطمه که اتصاف بامامت نداشت اگر این قسم خیالات
وقوع یابد قباحتی لازم نمی آید کو مصحف سیده برابر قرآن مجید مشتمل بر حلال و حرام نیز آنجناب بود آری در
نسبت بجناب امیر جمع شود چنانچه در تصانیف مجلسی در منهاج الصالحین است و بعد تسلیم هم مدعا ما بجای خود
زیرا که ثابت میشود که اگر یک کس بلکه قلیلی هم از آن هم در گروه شیعه مخلص مانده بودند امام باقر را کافی
منافقین نمی شدند و چون امام باقر خروج نکرد دانستیم که اصحاب مرحوم او منافقین بوده اند و بهره از
ایمان نداشتند و هو المطلوب علاوه این قیاس شیطانی وقتی مفید می افتاد که تعبیر این خواب ها مجلسی بامر دیگر
توکلی کرده و هرگاه خود در تعبیر این خواب ارتداد اصحاب باقر نص قطعی فرماید چنانچه دانستی

پس تقریر مذکور کمتر از وساوس شیطانی نخواهد بود مع بعد بدانکه درینجا نکته استبعادی هست و آن اینکه از معیت
آن صحابه با امام باقر همین قدر لازم آمد که آن اصحاب تا آخر حیات امام باقر راسخ و کامل بودند پس از کجا که بعد وفات
شریف نیز در المطلوب اند و دون ذلک بعد از ادنی امعانی و غوری معلوم میشود که سلب ارتداد و علی الاطلاق
که بر کفر طاری علی الاسلام اطلاق می باید کما اعترف به المولف بجهت معیت و محبت امام ممدوح مستلزم
عدالت این جماعت نیست لثبوت الوصف و هی لا ابتداع و الاحداث فتذکرا چنانکه دیدی
حال اصحاب امام باقر بود برای خدا یک حدیث از کتاب ثقة المحدثین الشان نیز بر اصحاب عمومی امام صادق
علیه السلام و یگریه بین بعد از این شنیدن روایات هرگز کلفتی نخواهیم افزود و الحاح نخواهیم نمود که بعنایات
ایزدی مهر کلام تمام شده و مجلس بپایان رسید شعر غنیمتی است ای شمع وصل پروانه که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند
تا بعد از ملاحظه و استماع آن مثل عرب اطفئ المصباح فقد طلع الصباح بی اختیار از زبان تو بر آید و خاک بدهن
مدعین مزید و لا که هنوز آب بجام میخورند و آتش میزنند در آید پس بدانکه سید علیخان صدر الدین حسینی
ریاض السالکین بعد از آنکه از ابو الفرج اصفهانی در شرح دیباچه صحیفه کامله نقل کرده که سفیان ابی لیلی الهمدانی
صلح امام حسن را ملامت بسیار کرده و مذل المومنین لقبش گذاشت و همچنین کلمات دیگر بر زبان آورد و حسن تحقیق
فرموده که معمول ما این است که هرگاه علم بحق حاصل می کنیم تشبث بدان می نمائیم شنیدم از حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم که لیس بر نیاید که اتفاق مردم بر شخصی حریص یعنی معاویه واقع شود چون این امر
در تقدیر الهی چنین قرار یافته تن بصلح در دادم میگوید که امام حسین نیز مسلّم است که در باره خلافت
یزید اجل مبرم رفته پس چرا خروج نمود بار دو جواب داده خلاصه اول آنکه ائمه تابع کتاب مختوم بودند و در ان
کتاب در خاتم امام حسین حکم خروج و جهاد و شهادت بر آمد پس در چرا گنجایش ندارد دوم آنکه تکالیف شرعیه منوط
بامور ظاهر است و بنای شرعی بر حصول الیقین نیست چون ظاهر اهل کوفه دلالت بر رغبت و اطاعت داشت و قبول
روا نبود پس خروج فرمود نه بینی که چون خبر شهادت مسلم رسید خواست که رجوع کند قدرت بران نیافت صاحب
ریاض بی آنکه متفطن به تناقض صریح این شود زیرا که اول دلالت بر آن میکند که امام حسین مامور بقتال

وشهادت بوده میدانست که در دشت کربلا شهادت من با جمعی از رفقا مقرر است بکمال جد وجهد در
طلب آن بوده وبجد تمام بدان طرف رفت کما فی البحار وغیره وبدلول ثانی آنکه امام حسین قصد نمود که از
شهادت رجوع کند وبطرفی دیگر بازگردد میسر نباید که حجت ست حال امام حسن که اول بموجب اجماع شیعیان
بمقابله معویه بن ابی سفیان متوجه شد وحال آنکه مصیر امر را میدانست چون خذلان اصحاب وتفرق اهوا
شیعه ومیل بدنیای معویه حتی که بعضی از آن اشقیا آنجناب را مجروح کردند هویدا شد ناچار بخلع خلافت
تن داد وبصلح معویه راضی شد تا ضرر بآنجناب وبشیعیان او نرسد من بعد شارح مذکور می نویسد که حال
سائر ائمه همین بود که هرگز یاران ومددگاران از قوم شیعه نیافتند واگر ایشان مثل امام حسن وامام حسین لشکری
بهم میرسید هرگز در خانه نمی نشستند ومنزوی نمی گشتند وبا وجود علم بحقیقت حال که شیعیان بخلافت نخواهند
کرد ومتفرق خواهند شد با تمام تمام خروج میکردند وبرین وجه نیز روایت ثقة الاسلام نجم الایمان لیس را
می آورد ومی گوید یدل علی ذلک ما رواه ثقة الاسلام باسناده الی سدیر الصیرفی قال
دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فقلت له والله ما یسعک القعود فقال ولم یا سدیر
قلت لکثرة موالیک وشیعتک وانصارک والله لو کان لامیر المؤمنین ما لک من الشیعة
والانصار والموالی ما طمع فیه تیم ولا عدی فقال یا سدیر وکم عسی ان یکونوا قلت مائة
الف قال مائة الف قلت نعم ومائتی الف فقال مائتی الف قلت نعم ونصف الدنیا قال
فسکت عنی ثم قال یخف علیک ان تبلغ معنا الی ینبع قلت نعم فامر بحمار وبغل ان یسرجا
فبادرت فرکبت فقال یا سدیر تری ان تؤثرنی بالحمار قلت البغل ازین
وانبل قال الحمار ارفق بی فنزلت فرکب الحمار ورکبت البغل فمضینا فحانت الصلوة
فقال یا سدیر انزل بنا نصل ثم قال هذه ارض سبخة لا تجوز الصلوة فیها فسرنا
حتی صرنا الی ارض حمراء ونظر الی غلام یرعی جداء فقال والله یا سدیر لو کان لی شیعة
بعدد هذه الجداء ما وسعنی القعود ونزلنا وصلینا فلما فرغنا من الصلوة

عطفت الی الجداء فعددتها فاذا هی سبعة عشر وهذا الحدیث صریح فیما ذکرنا و فی هذا
المعنی اخبار اُخر لا نطول بذکرها انتهی بلفظه مترجماً و بحدیث آنکه سدیر صیرفی گفت که روزی
نزد امام صادق علیه السلام حاضر شدم و گفتم که خانه نشینی ترا هرگز جایز نیست پرسید چرا گفتم که شیعیان و مددگاران تو بسیار
اند و اگر این مقدار از موالی و انصار امیر المؤمنین می بودند هرگز ابوبکر و عمر مجال طمع خلافت نمی داشتند
استفسار نمود که چه قدر باشند عرض کردم صد هزار تعجب نمود و گفتم بلکه دو صد هزار باز استغراب کرد گفتم بلکه نصف دنیا
پس خاموش ماند بعد از دیر فرمود که تا ینبع رفاقت من بر تو آسان است یا نه گفتم دشوار نیست خادمان
باشاره شریف زین بر خر و استر نهادند بعجلت کردم و بر خر سوار شدم فرمود مرا اختیار نمیدهی که خود بر استر سوار
نمی شوی گفتم استر در زینت و نجابت بهتر است فرمود این مسلّم لیکن خر موافقت زیاده تر دارد از خر فرو
آمدم و بر استر سوار شدم و حضرت بر خر نشستند روانه شدیم تا آنکه وقت نماز در رسید فرمود فرود آی که نماز
گذاریم پس فرمود شعر زمین شور سنبل بر نیارد درو تخم عمل ضائع مگردان پس رفتیم تا آنکه
رسیدیم بزمین سرخ حضرت بسوی کسی دید که بزغاله‌ها می‌چرانید نظر بسوی او کرد و گفت و الله یا
سدیر اگر شیعیان برای من بهمین مقدار می بودند هرگز خانه نشینی مرا درست نمی بود از مرکب فرود آمدیم
نماز گزاردیم هرگاه فارغ شدیم ملتفت گشتم سوی گله و بزان شمار کردم معلوم شد که هفده اند و چون
شیخ شارح مذکور بعد نقل این حدیث گفته که این روایت صراحة دلالت بر آنچه گفتیم دارد و در این باب احادیث
بسیار است که اگر ذکر کنم کلام بطول انجامد از اینجا ظاهر شد که بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام احدی از ائمه
این مقدار شیعیان دست یاب نشده اند که بحسب ظاهر در جنگ جویی کوشند و [illegible] مردان
و قبضه شمشیر بدست گیرند و سپر بپشت آویزند و نزد امام حاضر شوند و بتقلید قدما خویش گویند [illegible]
معک فی سبیل الله قال هل عسیتم ان کتب علیکم القتال ان لا تقاتلوا قالوا و ما لنا ان
لا نقاتل فی سبیل الله و قد اخرجنا من دیارنا و ابنائنا فلما کتب علیهم القتال تولوا
عنه مدبرین و لعنوا علیه جار حین والله علیم بالظالمین و از روایت ثقة الاسلام

متشیعین فایده جلیل برای تنبیه ایشان آنکه قبل ازین در کتب امامیه دیده و از السنه ایشان شنیده باشی که حضرت
امام مهدی انتظار جمعیت چهل کس از مومنین می برد و ائمه سابقین اگر این قدر جمعیت فوج می یافتند جهاد
بر آنها فرض میشد و قبل ازین بعضی از اصول امامیه درین باب گذشته و از کتاب نور الصالحین بروایت
ثقات متصفین ایشان پیداست که جناب امیر المومنین بر ملا میفرمود که اگر چهل نفر از صاحبان عزم
می یافتم با خلفا جهاد میکردم ولیکن چون ائمه را اینقدر از احباب و اصحاب فراهم نیامدند ناگزیر از حصن حصین
تقیه پای مبارک بیرون نگذاشتند باز روایات احتجاج است کس از اهل ایمان در شرط جهاد ده نفر
آمده باشد چنانچه از ورق گردانی کتاب اختصاص معاین محسوس است بروایت امیر المومنین که جناب پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله وسلم بمن فرموده بود که اگر بیست نفر معین تو باشند با غاصبین خلافت جهاد کن و آنچه
آن حضرت ارشاد نمود بر کتاب مجید منطبق است حیث قال الله تعالی اِن یَّکُن مِّنکُم
عِشرُونَ صَابِرُونَ یَغلِبُوا مِائَتَینِ انتهی محصوله اکنون بحدیث کافی معلوم شد که همگی
هفده تن کافی بوده اند ولیکن حیرت اینست که روایات و احادیث دیگر اصحاب اهل بیت که ائمه
هم گفته اند که اگر ده کس هم از شیعیان می یافتیم بجهاد اقدام میکردیم و هرگز انزوا اختیار نمی نمودیم
و فراوان تحیر است که احادیث مستفیضه دیگر که در اکثری از کتب معتبره مثل کلینی و احتجاج مروی است
دلیل بر آنست که اگر حضرت حمزه سید الشهدا و جعفر طیار بعد وفات رسول مختار صلی الله علیه و آله
وسلم بقید حیات می بودند محال غاصبین نبود که حقوق اهل بیت را تلف کنند و ابو بکر را خلیفه
سازند بلکه حق هرگز خویش بلا فصل قرار می یافت و بدون مهلت جناب امیر سریر خلافت را
آراسته و اگر شیخین در غصب خلافت سعی می کردند هر دو بدست آن هر دو کشته شدندی ازین مقام
صحیح دریافت شد که فقط رفاقت حمزه و جعفر رضی الله عنهما کفایت می کرد و سید بر ضمیر خلافت شیر خدا
حیدر را از روی تمیز نکرده حالانکه در روایت امام المحدثین شیعه گفته که اگر جناب امیر را این قدر اعوان
و انصار می بودند شیخین طمع ریاست بخیال نمی آوردند معلوم شد که سید بر ضمیر مذکور نقد روایات

مزاد

مزبور بلکه احادیث دیگر هم که بعد ازین مسطور میشود بکیسه خویش نگاه نداشته من بعد از مناقب جناب امیر
بحکم حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم چنان ظاهر میشود که حاجت حضرت حمزه و جعفر هم نبود چه مضمون حدیث
بدین طور مروی است که اگر علی بن ابیطالب را تنها با تمامی افراد کائنات معرکه قتال اتفاق افتد همه کس مغلوب
شوند و او غالب آید و هرگز از کثرت اعدا نه هراسد و خوف بدلش راه نیابد انتهی و این روایت خود بحدیث مرتضوی
که در مکاتیب نهج البلاغه مرویست مؤکد و مؤید است که بخدا سوگند میخورم که اگر با دشمنان تنها مقابله کنم
و کثرت هجوم شان روی زمین را پوشد هرگز وحشتی و انگیز حالم نگردد و بجهت رسوخ دینی و هدایت بر کمال
یقین ثابت قدم باشم و بحسن ثواب پروردگار منتظر باشم انتهی فکیف از خلیفه اول و اتباع و اشیاع او که
نسبت شان حکم قطره یا ذره داشته باشند و جبن و خوف طینت آنها باشد و بارها آنجناب را در آن
قوم را بدو انگشت چنان بمالش داد که ثعبان زرد کنند کما فی الجهاد حق الیقین پس مقابله ایشان با وصف تنهای
بطریق اولی تردد نباشد که زهره امثیوان را و از مؤیدات این احادیث روایات بیشمار است از انجمله
قصه عفاریت است که محمد عسکری بن محمد تقی الخراسانی الکونابادی مخاطب به لو افگن خان در زهور الصالحین از
کتاب احسن الکبار که با ظهار او علمای امامیه این کتاب را تلقین صاحب الزمان میدانند نقل کرده محصلش
اینست که ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها گفت که روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از نزد من
خاست فرمود چون علی بیاید بگو که مشک پر آب کن و میان هر دو کوه پیش من بیار علی ذوالفقار
بر حمائل کرد و بین الجبلین رسید و از شبانی پرسید که رسول خدا کجا رفته گفت رسول کیست گفت محمد بن
عبدالله گفت هیچ رسول ندانم سنگی بر سرش زد بمجرد فریاد شبانی سپاهی چاشتیه پیلان است حمله کردند
ذوالفقار از غلاف برآورد و از چپ و راست بر لشکر ابلیس تاخت جمعی بدار البوار رسیدند و لقمه السیف براه فرار
رفتند پس بقطع منزل مشغول شد یک ناگاه زنی مصداق آیت کریمه کانما اغشیت وجوههم
قطعا من اللیل مظلما که سرش باسمان رسیده و شعلهای چشمهاش بحیر طبعی نار کشیده و دود منحجر شده
او گنبد آسمان را چه بین از تاریکی دامن کوه پدید آمد و دست بر زمین زد و نعره بهفت با مشش عمر پیدا شد

و از جهات سته احاطه کردند و عفریت را بدو ضربت ذو الفقار دو پاره کرد و باز کار زن سیاه کار نیز تمام
نمود الی آخر القصه و از ینهم در کتاب رموز الصالحین تازه تر قصه دیگر است که تره فروشی که دکانش نزد شادروان
پادشاهی بود از نظاره جمال دختر ملک فی الفور دل از دستش رود هر روز طبق سبزی بطور
ارمغان می برد بعد چندی چاوشان بر حقیقت و افعش رسیده او را منع کردند پس پیراهن قبا کرده گریبان
تا دامن بدرید و بر اخطبه نزد پادشاه رسید ملک بکشتن وی فرمان داد جوان بدست جلادان فتاد تا آنکه
تیر و جامی او بهدف نشست پادشاه بسفارش وزیر خویش از سر خون او درگذشت و بتکلیف ما لا یطاق یعنی
قتل جناب امیر مصاهرت او را معلق نمود جوان رو بکوفه نهاد و اتفاقا جناب امیر بکنار دریای کوفه عجایب
صنع آفریدگار را مشاهده می نمود که جوان بشاه مردان برخورد حضرت او را تا سه روز ضیافت نمود باز پرسید
که از کجائی و چه کسی چه مهم در پیش داری گفت از یمن می رسم و در آنجا دو پادشاه اند یکی مومن و هم کافر بر دختر کافر
واله شده ام و تمام قصه را اعاده کرد و گفت چشم آن دارم که بجانب علی راه نمائی فرمود بغایت سهل است
حضرت او را بلب دریا آورد و ذو الفقار بدو عنایت نمود و فرمود که علی منم و دستش از حرکت فرو ماند
باز بدعای آنجناب بحال اصلی عود کرد جوان پای مبارک بوسید و گفت اگر چه در عشق او جان بسلامت
نمی برم لیکن طاقت جدائی شوم حضرت بسوی یمن ذو الفقار کشید و در مکتوب اسمی پادشاه مومن
یاد فرمود که کافر را کشتم و سلطنت و دخترش باین جوان دادم جوان بدین نعمت غیر مترقبه فایز شد و
کفار آن ملک همه مسلمان شدند این قسم روایات که جناب امیر را حاجتی بجمع رفقا نبود و در کتب طائفه بسیار از
بس هم و دمی آید مضمونش بتواتر معنوی رسید و حدیث حفر خندق که قبل ازین بیت قسم یافته و دلالت
بران می کند که مفاتیح ملک یمن را بقبضه پیغمبر آخر زمن سپردند تصدیق روایت ثانی نه نماید ولیکن
بحکم مذکور بکار خاکسار می آید و بعد از ملاحظه آن استبعاد شریف مرتضی و مجلسی در شافی و مجالس
که شخص واحد بدون موالی و انصار در میدان مقاومت جماعت بسیار چگونه بکران رکابی قدم گذارد
و در مقابله هزاران کس پا برجا باشد بوسوسهٔ شیاطین میگراید عجب تر آنکه این هر دو بانیان مذهب شیعی

بربت قدر پسند نکرده میگویند که شیر خدا با رفقای قدیم و همراهی حضرت عباس و زبیر و خالد بن سعید
و ابوسفیان که تحریض بر قتال کردند و بفتراک مبارک آویختند تا بمقاومت اعوان خلیفه اول نداشت
دریغا که مجاهد قوم روایت جابر جعفی و غیر او را که مکذب ایشان است هم ندیدند که در مبدء انقلاب صدمه فتنه
چون فریاد سکنه فدک بگوش او رسید با امام حسین و عمار و فضل و عبدالله عباس و جعفر متوجه شد
و وقت التقاء جمعی بسیر حاکم را بریدند پس حضرت امیر شعر که چون کشید ذوالفقار از خلاف
زهیبت فتد لرزه بر کوه قاف به بخالد ولید که شجاعان عرب زیاده از مور و ملخ همراه داشت مقابل
گویا مانند بید بر خود لرزیدند و غیر از چاپلوسی چاره ندیدند الغرض اگر امیر المومنین را بروبهم [illegible]
مرتضی و مجلسی با رفقای قدیم و بزرگان مذکورین تاب قتال نباشد لازم آید که شجاعت حضرت حمزه و
جعفر طیار و رعب شان در قلوب غاصبین زیاده تر باشد زیرا که امامیه معصومین صراحةً فرمودند که حمزه و جعفر اگر
زنده می بودند مهم ایشان را کفایت می نمودند چنانکه دانستی و نتیجه مذکور را از امامیه کسی باور تواند کرد که آفتاب را جرم
ظلمانی و شب دیجور را لیلة البدر قرار دهد زیرا که هر چند جناب مرتضوی نسبت با این هر دو بزرگ خورد سال باشند
ولیکن بسبب عهده امامت آنچه از آنجناب بظهور رسید این هر دو چه مجال داشتند که بعد حصول عمر نوح هم از قوت
بفعل می آوردند بلی نصیب پسر اصول امامیه امری دیگر است که در قسمت هیچ یکی نیفتاده بما اشیر الیه
سابقا و این امر خود مؤید بدرجه ثبوت است که هر قدر شجاعت شخص زاید باشد خوف او در قلوب مردم زیاده تر خواهد
بود پس قول بکفایت آن هر دو بزرگ در مقابله خلفا بملاحظه احادیث امامیه بدو عدم استقلال ذات مقدس
شیر خدا لامعنی له مع ذلک باور نمی آید که حضرت حمزه درباره منصب زعامت کبری برای علی مرتضی
رضی الله عنهم اجمعین کوشش میکرد چه وقتیکه امیر المومنین را حکم سکونت در مسجد بنفس نفیس بخشیدند و در را
همه کس را که متعلق بآن بود برآوردند حضرت حمزه برهم شد و آخر نوبت شکایت جناب رسالت مشافهةً
رسانید و عرق حسدش مانند حضرت عباس بجنبش آمد چنانکه در کتاب تاویلات الآیات و غیر آن منقول
است پس چگونه خیال توان کرد که وقت امامت جناب امیر که خود انبیای کرام العبد

استماع آن در قلزم حسد منهمک شدند و حضرت امام حسن لفظاً و معنی اخوت را از دست دادند کما صمت
سالتقبا دریا حسد و بدخواهی او معاذ الله متلاطم نمیشد ظاهر از حالات این بزرگان چنان سمت وضوح دارد که
روز غدیر بحسب ظاهر هم دست بیعت بدست مرتضوی نهاده بودند چه جای تلفظ با الفاظ مبارکباد و مگر چون خود در
اصح الکتب دیده باشند آن این قسم احادیث یعنی کفایت حضرت حمزه و جعفر رضی الله عنهما از جناب معصومین مستفیض
است لامحاله اعتقاد بآن باید کرد و بمخالفت سید مرتضی و مجلسی که شجاعت حضرت جناب امیر را انکار
کرده‌اند و از مدلول احادیث صحیحه نبوی و علوی و جعفری انحراف گزیده‌اند بهر حال قایل باید شد و طرفه آنکه تا بینی و مجلسی در
تواریخ قدیمه اعتبار دیده‌اند که رستم فرزند زال بارها با وصف تنهائی بر لشکرهای عظیم شکست آورده چه
جای شیر خدا که بر اصول امامیه کما مرت فی المسلک الاول کارش بجای رسیده بلکه از ایشان متجاوز گردیده
زیاده برین نیست که گاهی وقت تیسیر رفاقت یک دو کس در کار باشد بخلاف ائمه دیگر که حقیقت لشکری
غالباً بر آنها غالب بود و در مثل خطبه علویه که منصور حلاج حرفی از آن بر زبان آورد و بر طبق حکایات
مشهوره بدار القرار رسید بکثرت و استفاضه از ایشان مروی نیست باجتماع شیعه احتیاج داشتند
و لیکن نه بفوج بسیار بلکه ده پانزده کس هم از اهل اخلاص کفایت میکردند چنانکه وانتهی لیکن چون
اکثری خروج نه فرمودند و بعضی را از دست شیعیان پاک طینت مصائب عظیمه پیش آمد صریح معلوم شد که از
طایفه شیعه قدیما و حدیثا چند مخلص هم بهم نرسیده‌اند و نه اهل مدعا و از احتیاج ائمه متوهم نشود که
در مرتبه شجاعت از حضرت مرتضوی کمتر باشند زیرا که از کتاب ایشان کما سبق بعبارت صاف
هویداست که علمای امامیه خود متردد اند که آیا جناب امیر مثل شجاعت امام حسین در مقابله محاربین حیدر
یافتند یا نه بلکه افاده اول دلیل بران است که بعد ملاحظه شجاعت امام حسین شجاعت شیر یزدان
وشاه مردان زیاده مردم رفته و شجاعت سلطان طف در مثال مشهوره داخل گشته و برهان قوی بر عدم
امثالش آنکه چهار هزار سیاه پوش مانند شیر [illegible] جوشن‌پوشان از دست آن امام سر و علم بهم شکافتند
و انچه الصدر که در روایات دیگر که زیاده از بست هزار سوار از شمشیر آبدارش بدرک اسفل نار رفته

واز بیادگان آن قوم جفاکار چه نام توان بردن که بتفصیلهای خطر ارو ستانی و مانند او نرسید و الا
گفت آنچه میگفت بارخدایا مگر چون لطف کریمه شیعه در صلب اهل خلاف در زمان جناب مرتضوی رضی الله عنه
زیاده تر بود از این جهت عدد کشتگان او کمتر است بخلاف امام حسین که هر چند رعایت نطف شیعه متاخرین
نصب العین داشت چنانکه در کتاب ابو ستانی از امام صادق علیه السلام منقول است ولیکن آخر النسبت زمان
مرتضوی این نطفه ها در اصلاب باطین کمتر مانده بودند و این خود بدیهی است چه شیعیان که قبه در طبیب
ولادت آنها حرفی نیست اگر بوجود نمی آمدند واقعه کربلا چگونه بظهور میرسید سبحان الله محافظت لطف
شیعه که حال نفاق و نمک حرامی آنها طشت از بام افتاده است این قدر ضرور باشد و حفظ جان
وآبروی جناب سیدة النساء و اولاد امجادش و صیانت نسخ قرآن مجید که ناموس اکبر و اعظم ثقلین بود کما یظهر من
تفسیر القمی و غیره بخیال مقدس نیاید استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب الیه کاش از احادیث
ائمه که برای محافظت شیعه با فلانی جنگ نکردیم محل اهل حق مراد باشند که حق برمرکز خویش قرار
می یابد و استبعاد و اعتراض هم برطرف میشود و الا از اطراف و جوانب مخوفترین وجوه احاطه کرده می
نفاق شیعه از نفاق یهود هم در گذشت ای عزیز با اینهمه تناقضات بیشمار که امامیه در هر باب از ایشان دیده
باعتقاد ایشان چنان رسوخ یافته که ایزد خرد بخش جهان آفرین فقط ایشان را برای نفاق و رحمت آفریده
و آثار این ترتیب نبوده و اختلافی بینهم ندارند چنانچه از تفسیر ملا محمد مومن و ترجمه آن که از ملا محمد معصوم است
است سمت وضوح می یابد و هم از کافی کلینی و کتب قمی مثل علل میتوان یافت پس مثل هر یکی از مفتریان جناب
بلشیه که الحائک ملعون بروایت صاحب وافی و قضیه عجیبه معد للحمول یعنی الحائک لا اتقی بروایت عید بلیه
شیعیان یعنی مومن جانسی در شان او است و کمتر از قصه آن جولاهه نیست که تیری در سرین او تا سوفار فرو رفت و در
اثنای راه میگفت که خدا این واقعه را در فرع گرداند الحاصل تناقضات و مستعادات این قوم انتهایی ندارد گرفتیم
که دست الکشی لشکر نواصب و امیه بر حضرات ائمه اهل بیت دراز بود و انواع بدی و سب و نفس از بس اشقیا خذلهم الله
از بکمر قوت بفعل آمد ولیکن خدا را حاضر و ناظر دانسته از انها بباید گذشت و اندکی غور باید کرد که خلفا هم عجایب

که بدلالت عبارات مجالس المومنین چنانچه بر اهل استقرای تام مخفی نیست مذهب اثنا عشری داشتند گو
فاضل اخباری رد الصحاح بجهت قصور باع خلاف آن گفته باشد در قتل و حبس و ایذای نفوس قدسیه برعموم امامیه
چه کمی کرده‌اند قیاس است اینست که اینهمه ظلم و حیف را چنانکه والی مانند قرأت ملحدی سورة الشمس را که چندین
بار با ولا انحاف عقبها بدو حرف باز گردانیده‌اند که الملک عقیم یعنی بحسب جاه و ثروت مصدر این ظلم
و ستم گشتیم والا در عقاید و اصول مومن پاک اعتقاد مستقیم و مذهب تشیع از آبای خویش فرا گرفتیم
که قتل ائمه هدی و متسببین ایشان شیوه آنها بود و کما فی المجالس آخر از لاف گزاف همه مدعین تشیع و مزید
ولا نوبت بدانجا رسید که اهل اخلاص خلفاً و سلفاً بگوشه خمول نشستند بلکه دست از القاب خود
شستند لیکن المنة لله تعالی که در کتب معتمده شیعه از عجایب کرامات اهل بیت طاهرین کلمات حقه بر زبان
اکابر طائفه جاری می‌شود حتی که مجلسی با این همه عداوت اهل حق و بوالهوسی که در بحار و تذکرة الائمه باعتراف عجایب
قوم هم از تصانیف اوست اقرار کرده است خود از آن پیداست که جمیع فضائل اهل و سرچشمی ایشان در حقایق
اشقیا از نواصب از اهل سنت یعنی سنی صادر شده که هرگز از شیعیان صدور نیافته انتهی و این امر خود
بدیهی است زیرا که در آن وقت امامیه عز نواصب و خوارج رنگین میشدند و آن را حیل نفسانیه موسوم
به تقیه می‌ساختند همین لعبه مانند جماعت قاصر نظران خیال نباید کرد که مناظره فقیر با مولف رساله
و دیگر مخالفین از معاصرین و سابقین برای نصرت اصحاب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم است و بس زیرا که
اعانت اهل بیت علیهم السلام که اگر بخشیده بزرگی کارا فتند متحقق شود که شیعه بعد از دعوی مزید ولای
ایشان آن کرده‌اند که خوارج و نواصب سود الله وجوههم بلکه دجال ابلیس لعین هم بدیدن و
شنیدنش سر بگریبان حیرت فرو برده‌اند همچنان ملحوظ است و فقیر با وصف قلت عمر در بسیاری
از حوادث آزموده و بقول حافظ شیرازی رحمة الله علیه ع من جرب المجرب حلت به الندامة
تجلیها بروه است و بعلم الیقین دانسته که حقیقة مزید ولای تمامی اهل بیت سید انبیا بوصف کمال و رسوخ
و ثبات در قرار در حضور و غیبت و فراخی و عسرت در کتب اکثر نوشته اهل سنت افتاده و در مصائب هم بابی

ایشان

هم پای ایشان هرگز متزلزل نشده و متشیعین وقت امتحان رو براه فرار نهاده اند و پوست یک برده
کشیده از خرگوش و روباه بیش و سستی کرده اند آری در طلاقت لسانی و جریت بیباکی طایفه شیعه را قدم پایه حد بنا
بی نظیر باید دانست کما قال الله تعالی ومن الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا ویشهد الله
علی ما فی قلبه وهو الد الخصام واذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها ویهلک الحرث
والنسل والله لا یحب الفساد این ست حال اصحاب مزعومی ائمه معصومین و مقلدین
ایشان اصولا و فروعا و از ینجاست که در کتب معتمده حضرات امامیه از متاخرین و متقدمین مثل بحار
الانوار مجلسی و محاسن برقی و امالی قمی و غیر آن چندبار روایت بطرق مختلفه و اسانید متنوعه مرقوم است
که شیعه پسندی نزد ائمه همین بود که راز داری درین طایفه بهم رسد که پوشیدنی ندارند و ناگفتنی را برای اعدا اظهار
نکنند تا غوامض و اسرار دینی گوشزد مخالفین نگردد و بشکایت این قوم باین نهج بر سبیل تواتر منقول است که این فرقه
بسبب افشای راز و اذاعت اسرار بارها اولیای خود را بمصائب گرفتار کرده اند و در حقیقت کشندگان آن بزرگان
جماعت اند زیرا که در بنی اسرائیل سابقه فقط افشای راز انبیاء علیهم السلام نزد اعدا کرده بودند لیکن آن دشمنان
آن ذوات مقدسه را بقتل رسانیدند و خطاب اقدس الهی در قرآن مجید آن مذیعین را مباشر قتل انبیاء
قرار داده و فرموده ذلک بانهم کانوا یکفرون بآیات الله ویقتلون النبیین بغیر الحق
وائمه در خصوص عترت طاهرین بروایت صحاح مذکورین موجود است که قتل ایشان بدست متشیعین که
اذاعت و اظهار کردند بیک وجه و بار رسانیدند قتل خطا نباید فهمید بلکه خون عمد است نهی و بر اهدار
خاصه سیما مخفی نیست که در کتاب مجید قتل مومن فرموده اند که ومن یقتل مومنا متعمدا
فجزاؤه جهنم خالدا فیها وغضب الله علیه ولعنه واعد له عذابا عظیما آنجا قتل
آنهم مره بعد اخری عجب عجاب آنکه افشای راز که از امهات المومنین یکبار اتفاق افتاده
آنهم یکبار آنکه امر دینی شریف یعنی فاکتمنی لا تفشیه در باره خلوت صحبت ماریه رضی الله عنها تعلق
دارد و قصه تحریم مع ذلک شناعت الاصحاب گناهی است که بنص قرآنی نزول العتاب ثابت محکوم شده اند باقرار

منتسبین شیعه مثل طبرسی و غیر او توبه کردند و بدرجه قبول رسید ملزم کفر و نفاق پندارند و از نصوص
قرآنیه در باره کمال ایمان و مناقب خلیفتین و آنکه طاعن در نص کتاب مجید ایمان ندارد اغماض صریح اختیار
کنند و بر اقوام خویش که حال کفر و نفاق شان اظهر من الشمس است هنوز عرق ریزی می کنند و عرق کنند
و در بحران بیه متحیر اشتراک می شوند و وقتیکه بجملۀ این اوراق محیط گشتی حال اصحاب ائمه که فیما بین ایشان
و حضرات معصومین سانح اند بخوبتر بی وجه عیان شد و رطب و یابس آنها باقی نماند بخلاف اهل حق که بتعدیل
تمامی اهل بیت و اصحاب و آنکه در روایت حدیث بالیقین از وضع و افترا مبرا بوده اند اتفاق دارند و
برای فرقه اقدام شان بنا بر بشریت در بارۀ محاربات هر کسی تصنو محامل صحیحه بدلایل عقلی و نقلی حکم
درایت و روایت پیدا می کنند و کتاب مجید حضرت رب العالمین برای فضائل اصحاب خصوصاً مهاجرین
و انصار و اهل بیت سید ابرار مصدقاً لما فی قلوبهم در مجلس مناظره برای افحام و الزام مفرطین
و مفرطین از شیعه و نواصب و خوارج پیش می کشایند که اگر کسی از این فرق بگوید که هرگز از حقیقت اهل سنت
و جماعت و مفهوم تشیع و نصب و خروج واقف نباشد بلکه از اسلام هم اطلاعی ندارد بمفردات لغت علم
بهم رسانند وقت سوال تاکید بلیغ میگویند که این آیات بلا ریب در مدح اصحاب و اهل بیت پیغمبر وارد است
و بدگویان ایشان بر راه مخالفت این کتاب میروند و البته خارج از گروه سوم اند که دعای مغفرت سابقین
از انصار و مهاجرین ورد دعا و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رءوف
رحیم ورد زبان شان است و الحمد لله که بارها علمای ما برای اتمام حجت و الزام این فرق کلمه
فرار این صحرا هم نوردیده اند پس حق بر کرسی نشست و باقی نماند مگر چنین مغالطات که فلانی
در لشکر یزید پلید بمقابله حضرت طاهره حاضر شده بود و فلان محدث از اهل سنت حدیثی از وی روایت
کرده پس ایشان دشمن اهل بیت باشند چه جای آنکه از محبت و صداقت دم زنند و مقصد کلی
این ساده سادس غایت شیخ حبشی و تنکیل بقیه ناموس فدها را از دست خویش آنها گر محدثین این کار را
توثیق نمی کنند و روایات ایشان را بجوی نمی ستانند و اگر بعد از ورق گردانی کتب خبر مستناهی

یکدو

یکدو حرف ازین جنس برآید چون علمای امامیه همیشه در کمین بوده اند و کتب مذهب اهل حق از بهر
جنس غالب اوقات در مطالعه ایشان می ماند بنابر آن بتحریف کاسه لیسان ابن سبا و مقلدان او تا
شناعت را از مذهب خویش دفع کنند چنانکه خواهی دانست وانصاف باید کرد که آخر منتهای مناهی این ارباب
تکلیفات از صرف خود در تقیه و پیدا کردن اعتبار و اعتماد در مدارس اهل سنت و درس کتب ایشان علی الدوام
بی آنکه ضرورت بتحسیه و اشتهار باشند بعین امور بود یا امر آخر بالجمله برای فریب اهل حق مکاید گوناگون و حیلها
رنگارنگ ترتیب داده اند و برای اثبات قدم و حدوث مذهب خویش و اهل حق جمعی را سنی و گروهی را شیعی ساخته
و بر ود خشت ساختند با هیچ پرداختند تا آنکه رفته رفته بدین مکاید و حیل نزد عوام در مناظره و مجادله رونقی تمام حاصل
و هزاران کس از عامیان فریب خورده اند بلکه پای بعضی از علما در فن تنقید رجال و مانند آن بحکم بشریت لغزیده که الا [illegible]
و بر سبیل که روایات سابقه در باره تشیع اهل کوفه یاد داده و استقرار بحار و تراجم آن چنانکه باید
مخفی نخواهد بود که شمر مردود و همچنین اخوان معنون آن مطرود از شیعیان کوفه بوده اند و دعوی صحبت و شیعیت
مرتضوی می کردند پس اگر در مذهب شیعه از روات احادیث هم باشند استبعاد رونمی نماید چه اینان
روایتها در باره تشیع این ظلمه و فجره نکنند که خود حاکم این شور بختان عبید الله زیاد مورد مشهور شقاوت
ابن زیاد نگر بسبب تحکاه شمر و این عمل که تو شنیدی او کرده محکوم تشیع بود بلکه عمر بن سعد که سر گروه
لشکر شقاوت آثار بود فوج سنگدلین سر گوشواره عرش عظیم و ریحان رسول کریم صلی الله علیه و آله شهید ازدا
در باب هم مضایقه کرد تا آنکه اطفال شیر خواره اهل بیت علیهم السلام جان دادند معتمدین جامعین اصول امامیه
از وی احادیث بسیار روایت کرده اند و احکام ازان استنباط نموده و این مدعا بنا بر ارشاد الشیخ قمی
عیون الجواهر و افادات سید ابن طاوس در کتاب النجوم محتجب نخواهد شد اگر علمای شیعه را منظور حوصله
فرید و لاد سر با [illegible] این گو و اینک میدان کتب فن نقض در مجلس مناظره باید کشاد تا معلوم شود که این
دهوا خوانانش از مقاتلین کشندگان شهید کربلا و اولاد و احفادش از سکنه کوفه از رواة کتب معتمده
ایشان نموده بود یا اهل حق و تعداد اینها در طایفه شیعه باید یا در زمره اهل سنت شاید بعضی بصر ازانها

وأبناءكم ونساءنا ونساءكم وأنفسنا وأنفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على
الكاذبين. اکنون وقت آن رسید که امامیه جامه بر تن درند و مانند نصاری لباس‌ها که بروایت
جامع من لا یحضره الفقیه لباس اهل دوزخ است بپوشند و طبل ماتم پنج نوبت بنوازند و سرهای خویش را
بسنگ خارا ریش سازند و لیکن در زهی کمترین عباد جنان مرکز است که حضرت مؤلف بسبب خویش
هرگز ندیده و بر دعاوی مدعین مزید و لا ایمه ضرب خورده چون در زمره اذکیا و اهل فراست معدود و محسوب
امید قوی هست که اکنون بعد از عبور بر این دفتر و خوض در هر مبحث و امعان و تدقیق در قیود که در هر نقاب لفظش
دقیقه‌ها مستور است و در هر معنی حقیقت‌ها مضمر نور از عار تشیع محدث دست بردارد و بسلوک راه مستوی که از غوائل
اشواک افراط و تفریط پاک است آرد که منور شاه خاور بطلوع مشرقی انباز و در توبه بعنایت ایزدی باز است
واگر با همه مواعظ و تذکیرات و اظهار حقائق و کشف تلبیسات بر خطیات خویش اصرار ورزد و از عصبیت و بیهده خود
درنگذرد کو سر و خشت. نظم: ما نصیحت بجای خود کردیم * روزگاری برین بسر بردیم * گر نیاید بگوش رغبت کس
بر رسولان بلاغ باشد و بس * يا قوم إن كان كبر عليكم مقامي وتذكيري بآيات الله
فعلى الله توكلت فأجمعوا أمركم وشركاءكم ثم لا يكن أمركم عليكم غمة ثم اقضوا إلي
ولا تنظرون. هذا يوم لا تنطقون ولا يؤذن لكم فتعتذرون. هذا يوم الفصل
جمعناكم والأولين فإن كان لكم كيد فكيدون. رب إني دعوت قومي ليلا
ونهارا فلم يزدهم دعائي إلا فرارا وإني كلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا أصابعهم
في آذانهم واستغشوا ثيابهم وأصروا واستكبروا استكبارا ثم إني دعوتهم
جهارا ثم إني أعلنت لهم وأسررت لهم إسرارا فقلت استغفروا ربكم إنه كان غفارا
يرسل السماء قبل الرجعة عليكم مدرارا ويمددكم بأموال وبنين ويجعل لكم جنات
ويجعل لكم أنهارا. رب إنهم عصوني واتبعوا من لم يزده ماله وولده إلا خسارا
ومكروا مكرا كبارا. إنك إن تذرهم يضلوا عبادك ولا يلدوا

الا فاجرا کفارا رب اغفرلی ولوالدی ولمن دخل بیتی مؤمنا وللمؤمنین و

المؤمنات ولا تزد الظالمین الا تبارا ۞ ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان

ان امنوا بربکم فامنا ربنا فاغفرلنا ذنوبنا وکفر عنا سیئاتنا وتوفنا مع الابرار

ربنا واتنا ما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیمة انک لا تخلف المیعاد

ربنا افرغ علینا صبرا وتوفنا مسلمین واخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین

والصلوة والسلام الاتمان الاکملان علی حبیبه وصفیه محمد خیر الانبیاء

والمرسلین وعلی اله واصحابه الذین جاهدوا الکافرین والفاجرین ابد الابدین

دهر الداهرین ۞

خاتمة الطبع

الحمد لله الواهب المنعام والصلوة والسلام علی سید الانبیاء العظام واصحابه الذین هم هداة الاسلام اما بعد کتاب مستطاب مسمی بمنتهی الکلام والملقب به تنبیهات اهل الخوض لاعتراضهم علی حدیث الحوض تصنیف اعجوبه روزگار نادره اعصار حبر مقام المؤید من الملک العلام جامع معقول ومنقول واقف فروع واصول حافظ کتاب الرحمن خادم کلام سید الانس والجان مولنا حیدر علی فیض آبادی ظله الملک المالک لکل من الحاضر والباد وادام الله تعالی برکاته [illegible] تحریری حسن صوت تحادی کبرای فرقه رفضه مشکل زمام شتر ورخم صمصام ودر تبیین فرمایم عقاید این فرقه شنیعه وبیان تعارض ادلهٔ این فرقه ظالمه بایضاح تمام کاشف اللثام لسان خصم در جواب تناقضات ومعارضات آتش مثل صور تصور لال بلا کلام وبرافواه مدعین طوال الکلام در مقابل آتش مهر خاموشی و [illegible] ورسنه یکهزار دو صد پنجاه و هجری بدار السلطنت لکهنو بفرمایش خان عالی الشان سامی المکان فقیر محمد خان مرحوم غفره الله له باهتمام حاجی مولوی محمد حسین سلمه الله [illegible] مطبع [illegible] رشیدیه باختتام رسیده بود

لیکن اجزاء غیر مرتبه کتاب مذکور خواص فریق ثانی بسبب خوف مذهب خویش که خبث شان بر
هر قلیل الفهم و دوراندیش از مطالعه کتاب مذبور هویدا خواهد شد شیوه نامی بکار برده
از رئیس خود تلف کنانیدند الا بعنایت ایزدی نسخهای معدوده از دست برد ظالمان
سالم مانده بودند در همان زمان دست بدست تفحص نمودم از همان اوقات طلب شائقین و حصول
کتاب مذکور یوماً فیوماً در تزاید بود لیکن صورت انطباع آن جلوه گر نشده بود درین اثنا
بکرم قادر مطلق تاجر متاع خوش نیتی سوداگر کالای بلند همتی عمده اکابر عظام و زبده اماجد کرام
ستوده شیم مرضی الصفات جامع فضائل و کمالات مرجع آمال و امانی فارس مضمار سخندانی
تهمتن میدان شجاعت و دلیری سحبان مضمار فصاحت و سخن گستری صاحب القلم حاکم
نثر و نظم موصوف بخلق الله الغنی شیخ محمد اسیر علی خلف الرشید شیخ محمد بشیر علی
صاحب سهارنپوری الحال تحصیلدار محالات کیتهل ضلع کرنال دام اقباله و افضاله و صانه الله عن
کل ما لا یلایمه کمر همت بمیان جان بسته در صدد طبع آن گردید بعون ایزدی بتاریخ بست و یکم
شهر ربیع الاول سنه ۱۲۸۲ یکهزار و صد و هشتاد و دو هجری بمطبع حاذق زمان
سمو المکان حکیم غلام رضا خان صاحب باهتمام اتم و انتظام اتم گزین جاران میر فخر الدین
بتصحیح کما ینبغی حسب اقتضای زمان بر وجه احسن صورت اتمام و زینت اختتام پذیرفت

قطعه تاریخ ریخته کلک حافظ بخش اللہ متخلص اکرم

شد منتهای کلام چون بکمال خامه دلربا
که سال وضع تمام او همی گزیدم هم این ندا

چو فراغ گشت ز طبع او شب نشستم گوشه
سهو الهی بچشم شد ز فیض اله بر ملا

۱۲۸۲

مطلع از مسدس تصنیف محمد امیر علی صاحب شہید
ابوبکر و عمر عثمان حیدر